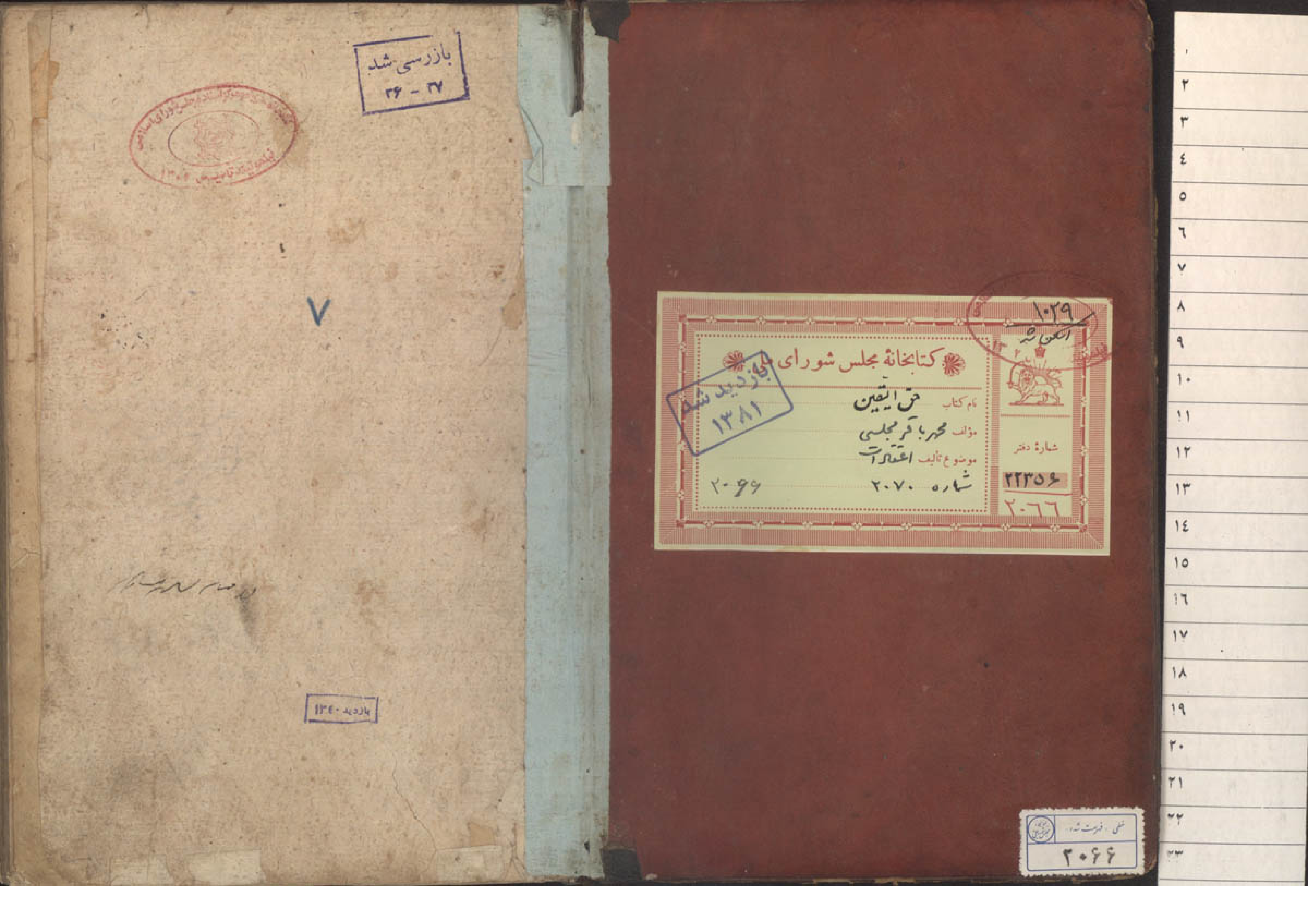
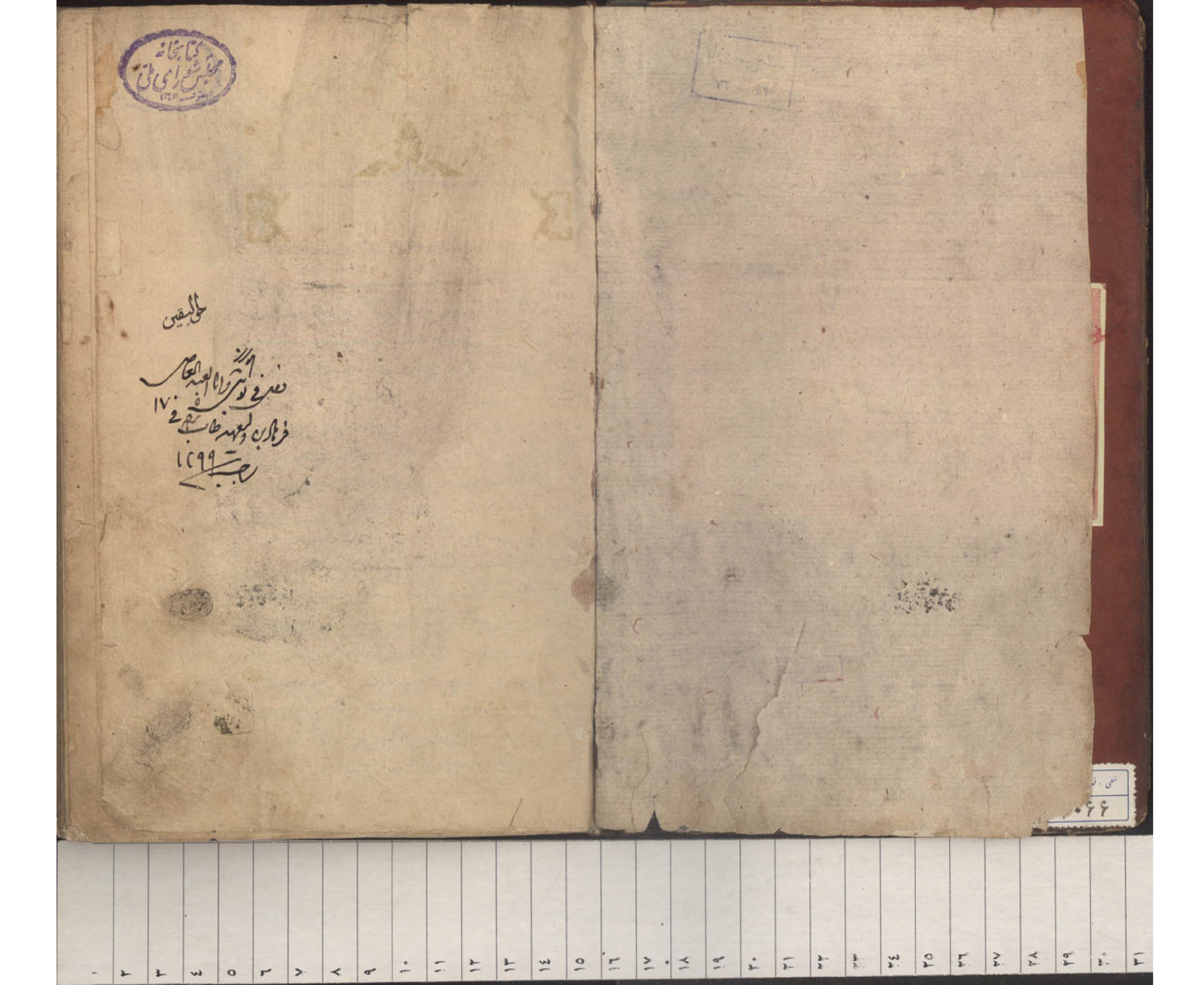

بازرسی شد
۳۷ - ۳۶
۷
بازدید ۱۳۴۰
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
بازدید شد
۱۳۸۱
نام کتاب حق الیقین
مؤلف محمد باقر مجلسی
موضوع تألیف اعتقادات
شماره ۲۰۷۰
۲۰۶۶
شمارهٔ دفتر
۲۲۳۵۶
۲۰۶۶
۱۰۲۹
۲۰۶۶


کتابخانه مجلس شورای ملی



بسم الله الرحمن الرحیم وبه ثقتی

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد العلیم القدیر الذی لیس کمثله شیء و
هو السمیع البصیر والصلوة علی اشرف العارفین وفخر النبیین محمد وعترته
الذین فازوا بالقدح المعلی من الفضل والعلم والیقین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین

اما بعد خامه شکسته زبان و بیان اکمل نشان تراب اقدام ارباب یقین
و خادم اخبار ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع موالیهما الاکرمین
بر صفایح قلوب و صحایف الواح طالبان مناهج حق و یقین تصویر و تحریر مینماید که چون بدلایل عقلیه و نقلیه
ظاهر و هویدا گردیده که حق تعالی این جهان فانی را عبث نیافریده و انسان را که چشم و چراغ این جهان
و علت غائی آفریدن آنست برای معرفت و عبادت خلق کرده است که باین دو قدم روحانی عروج بر معارج
بهشت جاودانی نمایند و [illegible] این دار غرور مغرور نگردیده و بوسیله این دو حبل متین خود را
بآنحضرت رسانند و از آیات و اخبار بسیار معلوم است که عبادت بدون معرفت کما ینبغی
از آن صحیح و مقبول نیست پس اول چیزی که بر مکلف در ابتدای تکلیف واجبست تحصیل ایمانست
و اکثر خلق از تحقیق غافلند و ارکان دین را نمیدانند و قلیلی را که از ناقصی چند اشتال خود فرا گرفته اند بنظر
تحقیق در آن نظر نکرده اند و بمحض تقلید اکتفا کرده اند قدم از درکه سافله کان بدرجه عالیه یقین
نگذاشته اند و اگر چه این حقیر در کتب مبسوطه عربی و فارسی این مطالب عالیه را بعبارات وافیه و دلایل
کافیه ایراد نموده ام اما اکثر خلق باعتبار عدم آشنایی و اهتمام در امور دین یا قلت بضاعت یا وفور اشتغال
بامور [illegible] یا عدم قابلیت از آنها انتفاع بسیاری نمییابند لهذا این حقیر اراده نمود که درین رساله مختصره
عمده آن مطالب عالیه را بعبارات نهایت واضح و قریب بافهام ایراد نماید و بتوفیق الله سبحانه فی جمله

در او بانجام رسیده و مسمی بحق الیقین گردیده و چون از برکات عهد داوران ٭ و ثمرات امن و امان ٭
ایام سعادت فرجام دولت عظمی ٭ و سلطنت کبری ٭ اعلیحضرت شاهنشاه ملایک سپاه ظل الله ٭
سید و سرور سلاطین جهان ٭ باسط مهاد امن و امان ٭ مظهر الطاف ربانی ٭ مهبط فیوض سبحانی ٭
وارث ملک سلیمانی ٭ ملجاء سلاطین کامکار ٭ ملاذ خواقین جم اقتدار ٭ چراغ دودمان مصطفوی ٭
نونهال گلستان مرتضوی ٭ انجمن افروز محفل عدل و داد ٭ شعله جانسوز نهال جور و بیداد ٭ ممهد اساس عدل
و تمکین ٭ مشید بنیان والای شرع متین ٭ سلطان ستاره سپاه گردون بارگاه ٭ صدوق السلطان
العادل ظل الله فایز بدرجه علیه نرفع درجات من نشاء مصداق آیه کریمه یختص برحمته من یشاء الصفی
السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان سمی جده الامجد الاکرم الشاه سلطان حسین
بهادر خان مد الله ظلال جلاله علی مفارق العالمین ومتع المؤمنین بسوابغ فضله وعدله الی یوم الدین
صلوات الله علیه وعلی آبائه الطیبین بوده بنظر الهام منظر اشرف رسانید امید که بقبول طبع اقدس گردد
و مثوبات آن بروزگار فرخنده آثار عاید شود و چون ایمان عبارتست از تصدیق بوجود حق تعالی و صفات
کمالیه او و اقرار بحقیت انبیا علیهم السلام که از جانب حق تعالی برای تکمیل خلایق ایشان مبعوث گردیده اند
خصوصا پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و اقرار بآنچه آنحضرت از جانب خدا آورده است از امور
دین بتفصیل و آنچه ضروری نیست باجمال و اقرار بحقیت جمیع اوصیای پیغمبران خصوصا دوازده امام
که اوصیای پیغمبر آخر الزمانند و اقرار بعدالت حق تعالی و منزه بودن او از افعال قبیحه و اقرار
بحشر و معاد و لوازم آن پس تحقیق این مطالب عالیه در چند باب میشود

باب اول در اقرار بوجود حق تعالی و صفات کمالیه اوست و در آن چند فصل است

فصل اول در اقرار بوجود صانع عالم است و این
از همه چیز هویداتر است زیرا که هر که فکر میکند در خلق آسمانها و زمین و آفتاب و ماه و ستارگان و بادها
و ابرها و بارانها و کوهها و دریاها و حیوانات و نباتات و خلقت بدن خود و روح خود و غرایب صنعتی که در هر یک از اینها
بکار برده بیقین میداند که اینها خود بخود بهم نرسیده اند و کسی که اینها را آفریده مثل اینها نیست و کامل
تام الذات است و چگونه تصور توان کرد [illegible] صفات [illegible] دلیل [illegible] اکثر خلق کافیست و از
دلایل تفصیلیه بچند دلیل قریب بفهم اکتفا مینماید **دلیل اول** آنکه هر عاقل که ادنی تعقلی داشته باشد میداند که
نظر بذات او [illegible] چون [illegible] خارجی و علتی بودن او در خارج موجود است واجب الوجود [illegible]

یا آنکه نظر بذات او بودن آن محالست و اورا ممتنع الوجود گویند یا نظر بذات او نه واجب
است بودن او و نه ممتنع است بودن او و اورا ممکن الوجود گویند که بودن و نبودن او هر دو
نظر بذات او روا است پس اگر علتی بهم رساند موجود میشود و الا معدوم خواهد بود پس
گوییم که شک نیست که در عالم موجودات هستند اگر مجموع موجودات منحصر باشد در ممکنات
و واجب الوجودی در میان آنها نباشد پس همه را باهم که ملاحظه کنی بمنزلهٔ یک شخص اند و عدم
بر مجموع آنها روا است و همچنانکه ماده‌ی بی علت محالست که موجود شود زیرا که ترجیح بلا مرجح لازم
میآید و آن بدیهه عقل محالست همچنین موجود شدن این مجموع بدون علتی که خارج از آنها باشد
محالست و آن علت باید موجود باشد زیرا که بدیهیست که چیزی که خود موجود نباشد علت وجود دیگری نتواند
شد و موجودی که خارج از جمیع ممکنات باشد واجب الوجود است پس ثابت شد که واجب الوجود البته
موجود است و اگر گویند هر یک از اجزا علت دیگریست الی غیر النهایة و علت مجموع مجموع علل اجزا است
گوییم که هر یک بشرط وجود علت واجبست وجودش اما علم او با عدم جمیع عللش ممکنست پس اگر
واجب الوجودی نباشد پس ترجیح بلا مرجح لازم آید **دلیل دویم** بعضی از محققین گفته اند که همچنانکه
تواتر در محسوسات افاده علم میکند از برای آنکه محالست عادة که این عدد کثیر اتفاق کنند بر کذب یا حس
همه غلط کنند پس هرگاه جمیع انبیا و اولیا و عقلا اتفاق کنند بر وجود صانع عالم و وحدت او و آنکه
او کاملست من جمیع الجهات و نقص بر او روا نیست البته انکس را علم بهم میرسد که این جمعیت و
این جماعت بسیار اتفاق بر کذب نکرده اند و با این عقول کامله اتفاق بر غلط نکرده اند و ایضا اتفاق ایشان
دلیل بر آنست که یا این مقدمات بدیهی اند یا اگر نظری اند دلایل آنها واضح است بحیثیتی که راه خطا
در آنها نیست و این دلیل در نهایت متانت است **دلیل سیم** معجزاتیست که از پیغمبران و اوصیای
ایشان صلوات الله علیهم ظاهر گردیده مانند عصا را اژدها کردن و دریا را شکافتن و مرده را زنده
کردن و کور را روشن کردن و ماه را دو نیم کردن و آب بسیار از میان انگشتان یا از سنگ کوچک
جاری ساختن و امثال اینها چه بر هر عاقلی ظاهر است که اینها فوق طاقت بشر است پس باید خدایی
باشد که اینها را برای اظهار حقیت ایشان بر دست ایشان جاری کرده اند و عوام بلکه اکثر خواص را
دلیل اجمالی که حاصل از تفکر در غرایب صنع الهی در آفاق و انفس ظاهر میگردد و حق تعالی در اکثر قران مجید اشاره

بآن

بآن فرموده نیست بلکه علم بوجود صانع عالم بدیهیست و همه عقول بر آن مفطور است چنانچه
حق تعالی فرموده است که اگر از کافران سوال کنی که کی آفریده است آسمانها و زمین را هر آینه گویند خدا
آفریده است و باز فرموده است **أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** آیا در خدا شکی هست که
آفریننده آسمانها و زمین است و ایضا فرموده است که دین حق فطرت خداست که مردم را بر آن مفطور و مخلوق
گردانیده است و لهذا پیغمبران که مبعوث گردیده اند مردم را امر بتوحید و یگانه پرستی و گفتن کلمه لا اله الا الله
نموده اند نه اقرار بصانع و مبنی بر این معنی آنست که همه خلق در وقت الجا و اضطرار که دست ایشان از جمیع وسایل
ظاهر کوتاه میگردد البته پناه بصانع خود میبرند و اقرار مینمایند که خداوند یگانه دارند چنانچه این مضمون در احادیث
معتبره وارد شده است یکی از عارفان گفته است اکثر کفار و جهال اگر چه در ظاهر انکار وجود مبدا اند باطنا
بتحقیق حقیت و ثبوت وجودش معترفند و لهذا اختلاف در وجود مبدا از هیچ عاقل معتد به مروی نیست و
توضیح کلام در مرام آنکه باتفاق شرع و عقل و تعاضد برهان و نقل حضرت حق تعالی عز شانه از آن برتر و منزه تر است که
بکنه ذات مقدس او احاطه عقل غیر کرده اما بواسطه رابطه تعلقی که میان مالک و عبید متحقق است بجهت علاقه افاضت رحمت و عنایت
که زلال آن از سر منابع علم و قدرت بمجاری حکمت و ارادت پیوسته جاری و روانست جبلت و طبیعت مخلوقات
مجبول و مفطور است بر اذعان و قبول صانع و از جهت در هنگام صدمت وقوع وقایع و وقت اضطراب بی
سبق رویت روی باستعانت و فزع بپناهنده خود میاورد [illegible] بوظیفه طبیعی که بی تعقل و تکلفی در آن نیست
و از این جهت آنکه آن مظهر استجابت دعای باشد چنانچه کریمه **أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ** با آن ناطق
است و از فاج حیوانات عجم در کار [illegible] عروض خوف و گریز ایشان در حال استیلای وهم و هراس بحقیقت
از این قبیل است و لهذا طوایف مختلفه امم متخالفه که در عهد و اوان و دور هر دین از ادیان بوده اند خلاف در وجود
مبدا از هیچ عاقل مروی نیست بلکه مجال خلاف در احوال و اوصاف اوست و فخر رازی از شیخی نقل کرده است
که در بعضی از ازمنه خشکسال عظیم و قحط شدیدی بهم رسید و مردم برای استسقا بصحرا رفتند و دعا کردند و دعای
ایشان مستجاب نشد آن شخص گفت در آن وقت بسوی بعضی از کوهها رفتم آهویی را دیدم که از شدت
عطش بسوی غدیر آبی میدوید چون بغدیر رسید آن را خشک دید حیران شد و چند مرتبه بجانب آسمان نظر کرد
و سر را حرکت داد ناگاه ابری پدید آمد و بلند شد و آنقدر بارید که غدیر مملو گردید و آب خورد و سیراب
شد و برگردید و صاحب رسایل اخوان الصفا نقل کرده است که مکرر دیده اند که حیوانات در سالهای

و طلب باران میکنند

خشک سر بسوی آسمان بلند میکنند و از صیادی نقل کرده اند که گفت کاو کوهی را دیدم که بچه خود را
شیر میداد و من چون متوجه او شدم بچه را گذاشت و گریخت من بچه او را گرفتم چون نظر کرد و بچه را در دست
من دید مضطرب شد و رو بسوی آسمان کرد چنانکه گویا که استغاثه بحق تعالی میکند ناگاه کودالی پیش آمد
و من در آن کودال افتادم و بچه از دست من رها شد و مادرش آمد و او را برد و آنچه از احادیث شریفه درین
باب وارد شده است ذکر آنها درین مقام مناسب نیست پس معلوم شد که وجود مبدا در وضوح و ظهور بمرتبه
ایست که بر حیوانات عجم نیز مخفی نیست **دلیل چهارم** آنکه حق تعالی قدیم و ازلی و ابدیست عدم بر و محالست و
همیشه بوده و همیشه خواهد بود زیرا که اگر حادث باشد و عدم و فنا بر او روا باشد هر آینه محتاج بخالق دیگر
خواهد بود و واجب الوجود و صانع عالم نخواهد بود و باید دانست که وجود او واجب است و لازم ذات او
و محالست که از و منفک شود و جمیع عقول ارباب ملل مختلفه اتفاق کرده اند بر آنکه او کامل من جمیع الجهات
است و عجز و نقص و فنا بر او محالست **دلیل پنجم** آنکه خدا قادر مختار است و هیچ ممکن از تحت قدرت او
بیرون نیست و چنان نیست که [illegible] ماده را آنچه آفریده [illegible] بمصلحت خلق آنها بوده و اگر خواهد اضعاف آنچه
آفریده است از آسمان و غیر آنها ایجاد میتواند کرد و اگر خواهد جمیع اشیا را معدوم میتواند کرد و فاعل مختار
است و آنچه کند باراده و اختیار میکند و مجبور نیست در کارها و چنان نیست که تاثیر او در اشیا بدون اراده
باشد مانند سوختن آتش و هر ممکن که اراده حق تعالی بایجاد او تعلق گیرد البته موجود میشود چنانچه خود فرموده است
إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ و این منافات ندارد با آنکه اراده حق تعالی
تعلق بامور قبیحه نگیرد و یکدلیل برین مضامین آنست که مذکور شد که اتفاق کرده اند ارباب عقول با اهوای مختلفه
بر آنکه عجز و نقص بر صانع عالم روا نیست **دلیل ششم** آنکه خداوند عالم عالم است بهر معلومی و تغییر در علم او
نیست و علم او باشیا پیش از وجود آنها تفاوت ندارد با علم بعد از وجود آنها و در ازل میدانست آنچه در ابد
الاباد بهم رسد و جمیع اشیا مانند ذرات هوا و قطرات دریا و عدد و مثقال کوهها و برگ درختان
و ریگ بیابان و نفسهای جانوران نزد علم او هویداست زیرا که خالق همه چیز اوست [illegible]
و هر که باراده و اختیار و از روی حکمت چیزی را آفریده البته بآنچیز و آثار و صفات آن علم دارد و تواند که
تامل درین مقدمه نهایت ظهور دارد دیگر آنکه مجرد است و نسبت مجرد بهمه چیز مساویست دیگر آنکه همچنانکه
ممکنات از وجود او بند علم آنها و جمیع کمالات آنها باو منتهی میشود و کسی که بهمه علمها از و بجا [illegible]

بخوبی نمیباشد و جناب مقدس او اشاره بهمه این دلایل در سه کلمه قرآن مجید فرموده أَلَا يَعْلَمُ
مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ آیا نمیدانند همه اشیا را الهی که همه چیز را آفریده است و اوست
لطیف یعنی مجرد یا صاحب لطف کامل و رحمت شامل نسبت بجمیع موجودات و حافظ و خالق و مربی
همه اوست و همه را بجهتهای مراتب کمال او میرساند و دانا است بخفایای امور و کسی که بنیک
تامل کند در غرایب صنع خالق عالم در آفتاب و ماه و ستارگان و حرکات مختلفه آنها بر قانون حکمت
و در ترتیب جمادات و نباتات و رسانیدن هر یک بحد کمال آن و در تشریح بدنهای انسان و حیوانات
و ترکیب اعضای آنها بیکدیگر و آلات و ادوات تغذیه و تنمیه و ادراکات حواس خمس ظاهره و باطنه
که چندین هزار سال حکما در آنها فکر کرده اند و کتب بسیار در هر باب نوشته اند و بعشر از اعشار
آنها پی نبرده اند بعین الیقین میداند که چنین خداوندی هیچ امری بر و مخفی نیست و از هیچ امر غافل نیست
و بر همه چیز قادر است و آیه کریمه اشاره باین مراتب همه دارد و باید دانست که علم او ازلی و ابدی است
و غافل نمیشود و سهو و نسیان و فراموشی در و نمیباشد و خواب و پینکی که مقدمه خوابست در او
محالست زیرا که اینها همه عجز و نقص است و او کامل من جمیع الجهات است چنانچه دانستی و هر گاه عموم علم
و قدرت و تنزه او از ارتکاب امور قبیحه ثابت شد معجزه حقیت پیغمبران علیهم السلام و اوصیای ایشان
ثابت میشود چنانکه مذکور خواهد شد انشاء الله پس سایر صفات کمالیه باخبار ایشان ثابت میشود
و احتیاج بدانستن دلایل عقلیه نیست و لهذا درین مقام کلام را بسط ندادیم **هفتم** آنکه حق تعالی سمیع
و بصیر است یعنی عالمست بآنچه شنیدنیست از آوازها و بآنچه دیدنیست بی آنکه او را آلت شنیدن و گوش
بوده باشد و بدون آنکه او را آلت دیدن و چشمی بوده باشد زیرا که اگر محتاج باینها باشد جسم مرکب خواهد
بود و محتاج و ممکن خواهد بود و در کمال خود محتاج بغیر خواهد بود و او کامل بذات خود است و علم او باینها
موقوف بر وجود آنها نیست بلکه پیش از وجود آنها و بعد از بر طرف شدن آنها میداند بهمان
وجه آنها میداند و این دو صفت بعلم بر میگردد و چون حق تعالی خود را باین دو صفت ستوده مدح
کرده اند شاید حکمتش آن باشد که در ضمن [illegible] که خدا عالم بجزئیات نمیدانند یا چه
اکثر اعمال بندگان که مورد تکلیف الهی است از قبیل مسموعات و مبصرات است این دو صفت از مطلق
بتخصیص ذکر فرمود که ادخل در زجر ایشان از معاصی و ترغیب ایشان بطاعات بوده باشد

و بعضی این دو صفت را ورای صفت علم میدانند و ذکر آن ثمره ندارد **ششم** آنکه حق تعالی
حی است یعنی زنده است و مراد از حیات صفتی است که از آن توانایی و دانایی آید و چون معلوم
شد که حق تعالی عالم و قادر است پس صفت حیات نیز او را خواهد بود اما حیات در ممکنات عارض
شدن صفتی جدا باشد و در جناب مقدس الهی بذات خود زنده است بدون آنکه صفت موجودی عارض
او گردد و در حقیقت این صفت بعلم و قدرت بر میگردد **هفتم** آنکه حق تعالی مرید است یعنی کارها
از او باراده و اختیار صادر میشود مانند افعال اضطراریه که بدون اراده و اختیار صادر میشود مثل
سوختن آتش و فرود آمدن سنگ از هوا و از ما فعلی که باختیار صادر میشود اول تصور آن فعل میکنیم
بعد از آن فایده مترتب بر آن تخیل میکنیم و آن محرک ما میشود تا بحد عزم و جزم میرسد پس آن فعل از
ما صادر میشود و در جناب مقدس الهی چون اختلاف احوال و عوارض نمیباشد پس همان علمی که حق
تعالی دارد که وجود فلان امر در فلان وقت برای نظام عالم اصلح است سبب وجود او میشود در
آن وقت **لهذا** متکلمان امامیه گفته اند که اراده بعلم بر میگردد و علم باصلح اراده است و در احادیث
وارد شده است که اراده همان ایجاد است و از صفات فعلیه و حادث است و در این باب
سخن بسیار است و از برای مکلف همین بس است که بداند که افعال از حق تعالی باراده و اختیار و
موافق حکمت و مصلحت صادر میشود و در آن افعال مجبور نیست **هشتم** آنکه حق تعالی متکلم است
یعنی ایجاد حروف و اصوات مینماید در جسمی بی آنکه او را عضوی و دهانی و زبانی بوده باشد چنانچه بقدرت کامله
نقوش میکند در الواح سماویه و ملائکه میخوانند و وحی میآورند یا ایجاد آنها در قلب ملک و انبیا و اوصیا علیهم السلام
مینماید و تکلم از صفات ذات الهی نیست که قدیم باشد بلکه از صفات فعلیه و حادث است زیرا که آنچه کمال
حق تعالی است علم بمعانی و حروف است و قدرت بایجاد حروف و اصوات در هر جسم که خواهد و این
دو صفت قدیم اند و عین ذات اند و این صفت را جدا ذکر کرده اند برای آنکه بنای بعثت انبیا و تکالیف
حق تعالی و انزال کتب و وحیهای الهی بر این است و کلامهای خدا که قرآن مجید و سایر کتب آسمانیست
همه حادث اند و علم حق تعالی بآنها قدیم است و آن غیر کلام است و کلام نفسی که اشاعره قائلند
باطل است **نهم** باید دانست که حق تعالی صادق است و کذب و دروغ مطلقا
بر او روا نیست زیرا که عقل حکم میکند که کذب قبیح است و او از قبایح منزه

است و دروغ مصلحتی که ما را روا است عیب بسیار دارد که باعث اقل قبیحین است و این
از عجز ماست که قادر نیستیم که مفسده کلام راست را دفع کنیم و خدا بعجز موصوف نمیشود و ایضا
اجماع جمیع ملیین و ارباب عقول منعقد است بر آنکه حق تعالی صادق است و در جمیع اقوال و
کتب الهیه ثبوت آن و از جمله ضروریات دین است **دهم** آنکه صفات کمالیه الهی عین ذات
مقدس او است باین معنی که او را صفت موجودی نیست که قایم بذات مقدس او باشد بلکه ذات
او قایم مقام جمیع صفات است چنانچه در ما ذاتی هست و صفت قدرت موجودیست عارض آن
ذات شده است و در حق تعالی ذات مقدس قایم مقام آن صفت است و همچنین در سایر صفات کمالیه
ذات قایم مقام همه است و بغیر ذات مقدس بسیط مطلق چیزی نیست زیرا که اگر صفتی زاید بر ذات
باشد یا قدیم خواهد بود یا حادث و هر دو محال است زیرا که اگر قدیم باشد تعدد قدما لازم می آید و
قدیمی بغیر از خدا نمی باشد پس آن نیز خدای دیگر خواهد بود و اگر حادث باشد لازم آید که واجب الوجود
محل حوادث باشد و آن محال است چنانچه ثابت شده و ایضا لازم آید که حق تعالی
در کمال محتاج بغیر باشد و آن مستلزم نقص و عجز است چنانچه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه فرموده است که مَن وَصَفَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَمَن قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَّاهُ وَمَن ثَنَّاهُ فَقَدْ
جَزَّاهُ وَمَن جَزَّاهُ فَقَدْ جَهِلَهُ یعنی هر که وصف کرد خدا را بصفات زایده پس مقارن کرد
او را با صفات و هر که او را مقارن ساخت بصفات زایده پس اعتقاد به دو خدا کرد یا دوئی در ذات
قایل شده و هر که این اعتقاد کرد خدا را صاحب جزو ها دانست و هر که این اعتقاد دارد خدا را نشناخته
و ایضا فرموده است که اول دین شناخت خداست و کمال شناخت خدا آنست که او را یگانه داند و کمال
یگانه دانستن او آنست که صفات زایده را از او نفی کنند و در عدد صفات کمالیه الهی خلاف
کرده اند بعضی گفته اند علم است و قدرت و اختیار و حیوة و اراده و کراهت و سمیع و بصیر و
صدق و ازلی بودن و ابدی بودن و بعضی از این دو صفت تعبیر بسرمدی کرده اند پس باید دانست که حق تعالی
عالم و قادر و مختار و حی و مرید و کاره و سمیع و بصیر و متکلم و صادق و ازلی و ابدی است و چون بعضی
از این صفات بعضی دیگر بر میگردد و بعضی از صفات تنزیه است در عدد آنها خلاف کرده اند و همه
بر میگردد بآنچه مذکور شد **باب دویم** در بیان صفاتیست که از حق تعالی نفی باید کرد و در آن چند بحث است

بحث اول آنست که او یگانه است و شریکی ندارد نه در خداوندی و خلق اشیا چنانچه مجوس یزدان و
اهرمن به نور و ظلمت قایل شده اند و نه در استحقاق عبادت و پرستیدن چنانکه کفار که بتها را با خدا
شریک کرده اند در پرستیدن و سجده کردن و این مطلب از جمیع انبیا و ضرورت جمیع ادیان حقه ثابت است
و ببدیهه عقل معلوم است که نظام وجود و انتظام احوال آن بدون وحدت آن میسر نشود و هرگاه تعدد دو کدخدا در
خانه و دو حاکم در شهری و دو پادشاه در مملکتی باعث اختلال اوضاع آنها گردد چون تواند بود که احوال
آسمانها و زمین و کارخانه ایجاد با این وسعت بمعاونت آنها منتظم تواند شد بلکه باندک تاملی معلوم میشود که جمیع
عالم باعتبار ارتباط اجزای آن بیکدیگر بمنزله شخص واحد است چنانکه عقل تجویز نمیکند که دو نفس متعلق بیک بدن
باشند تجویز نمیکند که دو آله مدبر عالم باشند و همچنین که کسی که دیده بصیرت و اعتبار بگشاید و گردش عالم را
از منتهای عالم روحانیات تا منتهای عالم جسمانیات همه را یک سلسله مشبک منتظم بیند بعضی به بعضی مربوط
بنای خود مرتبط چنانچه پنداری یکخانه است و بر صاحبان بصیرت مخفی نیست که مثل این ارتباط و التیام جز بوحدت
صانع صورت انتظام نپذیرد چنانچه از ملاحظه صنایع صناع متعدده متفرقه بر هوشمندان این معنی منکشف
گردد که با وجود آنکه بحقیقت موجد همه یکیست چه نزد محققان اهل اسلام مقرر است که موثر حقیقی در
اشیا جز واحد احد نیست بواسطه آنکه مصور صوری مختلف است پس تفاوت و مناکرت میان مصنوعات ایشان
ظاهر میگردد و از ملاحظه این معنی و اخوات آن منتقل هوشمند را معلوم گردد که بجز وحدت و انتظام کلی
اجزای عالم واقع است جز بوحدت صانع آن نمیتواند بود چنانکه مضمون کریمه لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ
إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا مبنی بر آن است و اهل اعتبار را ادنی تنبیهی کافیست که إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ تمام شد سخن محقق
از تحقیقات سابقه معلوم شد که همچنانکه وجود صانع بدیهی و فطریست وحدت او نیز بدیهی و فطریست
فاما همگی رو بیک آله آرند و بغیر یک درگاه نهند و اتفاق عقول مستقیمه بر این معنی واقعست و اکثر
ثنویه مبدا اصلی یکی میدانند و میگویند نور و یزدان قدیم است و ظلمت و اهرمن از وهم سر زده است و
حادث شده است و قلیلی از ایشان که بظاهر اظهار قدم هر دو میکنند در باطن اگر اندک تاملی کنند
اذعان بوحدت مینمایند و زنادقه و اشباه ایشان را هر جاهلی که بشنود بطلان آنها را بالبدیهه
میداند و ذکر آنها موجب تطویل کلامست و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده است که اگر

خدای دیگر میبود هر آینه آیات کتابها و رسولان او نیز بر تو می آمدند و این برهانیست قاطع زیرا
که واجب الوجود خود باید قادر و مختار و فیاض مطلق باشد هرگاه یک خدا صد و بیست و چهار هزار
پیغمبر برای معرفت و عبادت خود بفرستد و خلق را هدایت کند اگر والعیاذ بالله خدای دیگر میبود او
نیز میبایست پیغمبری برای شناسانیدن خود و عبادت خود بفرستد پس یا قادر نیست و عاجز است یا
حکیم نیست و بخیل و جاهل است و هیچیک از این صفات بر واجب الوجود روا نیست و بر این مطلب دلایل بسیار است
و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و اما آنکه بتها و جمادی چند را که مغلوب و مقهور قادر مطلقند مستحق عبادت
میدانند ازان واضحتر است که محتاج به بیان داشته باشد و نفی آن ضروری دین اسلام است دوم آنکه حق تعالی
مرکب نیست و جسم و جوهر و عرض نیست و او را مکانی و جهتی نیست باید دانست که موجود یا مرکب است یا
بسیط و مرکب آنست که اجزا داشته باشد یا در خارج مانند آدمی که مرکبست از اعضا و اخلاط بدنی و عناصر اربعه
یا در ذهن مانند جنس و فصل و بسیط آنست که جزوی نداشته باشد و حق تعالی بسیط مطلق است و او را جزوی نیست زیرا
که اگر جزو داشته باشد محتاج بآن جزو خواهد بود در وجود و ممکن خواهد بود و جوهر نیست زیرا که جوهر از
اقسام ممکنست و او واجب الوجود بالذات است و عرض نیست مانند سیاهی و سفیدی زیرا که عرض محتاج است
بمحل و هر محتاجی ممکنست و جسم نیست زیرا که جسم مرکبست از اجزا و مرکب محتاج است باجزا و در مکان و جهت
است یا جسم است یا در جسم حلول کرده است و خدا منزه است از هر دو و حرکت و انتقال از مکانی بمکانی
یا از حالی بحالی بر او محالست زیرا که اینها از لوازم جسم و جسمانیست سیم آنکه صانع عالم مثل ندارد چنانچه
فرموده است لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ و شبیه و نظیر ندارد که در حقیقت ذات و کنه صفات با او شریک
باشد و ضدی ندارد که با او معارضه تواند کرد و در آفریدن اشیا معینی و یاوری نداشته و اعتقادی که
بعضی از غلات دارند که حق تعالی رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم را آفریده و خلق عالم را
گذاشت کفر است و خالق همه چیز بغیر افعال بندگان اوست چهارم آنکه صانع عالم دیدنی نیست
و بدیده سر ادراک او نتوان کرد نه در دنیا و نه در آخرت و این ضروری دین شیعه است و روایات در این
باب بسیار بر این معنی وارد شده است و آنچه توهم میکنند که خلاف این وارد شده است مأولست بادراک
بدیده دل چنانچه حضرت امیر المؤمنین فرموده نه دیدند او را دیدهها بمشاهده دیدن ولیکن دیده اند
او را دلها بحقیقتهای ایمان و باید دانست که کنه ذات و صفات کمالیه خداوند عالم را بغیر او کسی

نیست زیرا که هر چه در مکان و جهت است جسم

همیداند و پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله که اشرف مکونات و افضل عارفانست
اقرار بعجز نموده و فرموده است ما عرفناک حق معرفتک یعنی نشناخته ایم ترا چنانچه
سزاوار شناختن تست و حق تعالی فرموده است که ما قدروا الله حق قدره یعنی
اندازه نکرده اند خدا را و تعظیم نکرده اند چنانچه سزاوار اوست و فرموده است لا تدرکه
الابصار و هو یدرک الابصار یعنی ادراک نمیکند او را دیدها و او ادراک
میکند دیدها را و در احادیث وارد شده است که یعنی دیده و لهذا ادراک کنند او نمیکند چه جای
دیده سر و ایضا بسیار حواس ظاهره ادراک او نتوان کرد یعنی شنیدن و بوییدن و لمس کردن
و چشیدن ما نکو حس باطنه نیز ادراک او نتوان کرد مانند وهم و خیال **پنجم** آنست که جناب مقدس
الهی محل حوادث نیست که احوال مختلفه بر او وارد شود مانند سهو و نسیان و خواب و تشنگی
و ماندگی و لذت و الم و درد و بیماری و جوانی و پیری و لذت خوردن و آشامیدن و جماع
کردن و هیچ مقوله از مقولات نهگانه عرض نیست زیرا که اتصاف باین عوارض دلیل عجز و نقص و
احتیاج است و حق تعالی از عجز و نقص و احتیاج مبرا است و مجمل سخن درین باب آنست که آنچه از
صفات کالیه الهیت حادث نتواند بود و از او منفک نتواند شد مانند علم و قدرت زیرا که اگر
اینها حادث باشند حق تعالی پیش از عروض آن صفات ناقص و جاهل و عاجز خواهد بود و از او منفک شود
ناقص خواهد بود و هیچ ما نقص نبود و اگر آنچه حادث میشود صفت نقص باشد عروض آن محال خواهد بود و آنچه از
صفات ذات نیست و صفت فعل است حادث میتواند بود مانند خالق و رازق و محیی و ممیت زیرا
که حق تعالی در ازل خالق نبود و الا باید که عالم قدیم باشد و خلق الهی همیشه بوده باشد و این
صفت کمال حق تعالی است که از عدم آن نقص او لازم آید بلکه آنچه صفت کمالست قادر بودن بر ایجاد
است که هر وقت که مصلحت داند ایجاد نماید و آن قدیم است و هرگز از حق تعالی منفک نشود و گاه
باشد که دوام صفت فعل نقص حق تعالی باشد مثل آنکه هر گاه مصلحت در ایجاد زید درین روز
بوده باشد اگر پیش ازین روز ایجاد کند خلاف مصلحت است و موجب نقص است و همچنین زید را
تا اکنون کرده اند هر گاه خلاف مصلحت باشد و بعمل آورده نقص او خواهد بود نه کمال و چنانچه گفته شد
که صفت ذات آنست که حق تعالی آن موصوف گردد و بضد آن موصوف نتواند بود و …

محل هم

بود و دائم است

صفت و بضد موصوف تواند بود اما اول مثل علم که علم الهی بهمه چیز تعلق گرفته است و بجهل مطلقا موصوف
نتواند بود و همچنین قدرت جناب حق قادر بر هر ممکن است و بعجز بهیچ وجه باو نسبت نتوان داد و دوم مثل
خلق میتوان گفت که خدا هفت آسمان آفرید و زیاده از هفت آسمان چون مصلحت نبوده خلق نکرده و زید را خلق
کرده و پسر او را خلق نکرده و بزنده کردن موصوف گردیده و بمیرانیدن نیز موصوف گردیده و یکی را غنی و دیگری را
فقیر گردانیده و هیچیک از اینها موجب تغییر در ذات مقدس او و نقص او نیست زیرا که کمال ذات مقدس و
قدرت کامل و علم سابق و خیریت محض است و اختلاف و قابلیت مواد ممکنات است و هر چیز را در خور
قابلیت ماده و مصلحت نظام کل بهره از فیض شامل خود داده است و اگر زیاده از آن عطا فرماید مخالف
علم شامل او خواهد بود و بکل مصالح و مصالح کل بلا تشبیه از نابت باران جهت که میبارد و همه یکنوع
میبارد اما باعتبار اختلاف مواد و قابلیات در یک زمین گل و سنبل میرویاند و در یک زمین
خار چقدر از ظاهر میسازد و در یک زمین اشجار و ثمار و در دیگری انهار و انهار بعمل میآورد و یکی
را آباد میکرده اند و دیگری ویران و همه از یک باران است **مصرع** هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست
ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست ؛ و درین رساله زیاده ازین بیان مناسب نیست
ششم آنست که جناب حق تعالی را نامهای مقدس بسیار است چنانچه فرموده و لله الاسماء
الحسنی فادعوه بها یعنی خدا را نامهای نیکو بسیار است پس بخوانید او را بآن نامها و نامهای
بسیار در آیات و اخبار و ادعیه وارد شده است و احوط آنست که خدا را بغیر نامها که در آیات و اخبار
وارد شده است نخوانند و حق آنست که نامهای خدا حرفی چند اند و مخلوق اند و حادث اند و بعضی از
سنیان قایل شده اند که نامهای خدا عین اوست و این سخن بهذیان شبیه است و در اخبار وارد شده
است که هر که باین قول قایل شود کافر است و هر که عبادت نام کند بدون معنی کافر است و هر که عبادت
نام و معنی هر دو کند با خدا شریک قرار داده و هر که عبادت کند ذاتی را که این نامها بر او اطلاق می
کند خدا را بیگانگی پرستیده است **هفتم** آنکه حق تعالی با چیزی متحد نشود زیرا که اتحاد اثنین محال است
و او را زن و فرزند نمیباشد و در چیزی حلول نمیکند چنانچه نصاری میگویند که حضرت عیسی علیه السلام فرزند
خداست یا خدا در او حلول کرده است یا با او متحد شده است و اینها همه مستلزم عجز و نقص و … و کفر
است و آنچه بعضی از صوفیه میگویند که حق تعالی عین اشیاست یا آنکه ماهیات ممکنه امور اعتباریه اند و عارض …

حق شده اند یا آنکه خدا در عارف حلول میکند یا با او متحد میشود همه این اقوال عین کفر و زندقه
است و همچنین آنچه بعضی از غالیان شیعه گفته اند که حق تعالی در رسول خدا و ائمه هدی صلوات
الله علیهم حلول کرده است یا با ایشان متحد شده است یا بصورت ایشان ظاهر شده است
همه کفر است و ائمه ما صلوات الله علیهم از ایشان تبرا کرده اند و ایشان را لعنت کرده اند و امر
بقتل بعضی از ایشان نموده اند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه جمعی از ایشان را بدود
هلاک کرد **هشتم** آنکه حق تعالی قدیم بودن شریک ندارد و هر چیز غیر جناب مقدس او
حادث است و جمیع ارباب ملل بر این معنی اتفاق کرده اند و اگر چه حدوث و قدم را در عرف
حکما بر چند معنی اطلاق میکنند اما آنچه اتفاقی ارباب ملل است آنست که آنچه غیر حق تعالی است وجود
ابتدائی دارد و ازمنه وجودش از طرف ازل متناهیست و بغیر حق تعالی وجودش ازلی نیست و این معنی
اجماعی مسلمانان بلکه جمیع ادیانست و آیات و اخبار که دلالت صریح بر این معنی دارد بسیار است و فقیر در کتاب
بحار قریب به دویست حدیث از کتب معتبره خاصه و عامه درین باب ایراد نموده ام با ادله عقلیه و جواب
شبهه فلاسفه و در احادیث معتبره وارد شده است که هر که قائل شود بقدیمی غیر از حق تعالی کافر است

باب سیم در بیان صفاتیست که متعلق است با فعال حق تعالی و در آن چند مبحث است **اول** آنکه
مذهب امامیه آنست که حسن و قبح افعال عقلیست و مراد از حسن آنست که فاعل قادر اگر آن فعل آنچه مستحق
مدح و ثواب باشد و قبح آنست که فاعل قادر بکردن آنچه مستحق مذمت و عقاب باشد و عقل با قطع
نظر از وارد شدن شرع جهت حسنی و قبحی می یابد که مستحق مدح یا ثواب و مذمت یا عقاب میگردد و اینها را
گاه هست که بدیهه عقل ادراک میکند مانند نیکی راست گفتنی که نفع رساند و قباحت دروغ گفتنی که ضرر رساند و گاه
هست که بفکر معلوم میشود مانند راستی که ضرر بکسی رساند یا دروغی که نفع رساند که علم بحسن و قبح اینها محتاج
بنظر و فکر است و گاه هست که عقول اکثر عاجز است از فهم آنها ولیکن بعد از ورود شرع حسن و قبح آنها را میداند
مثل حسن روزه روز آخر رمضان و قبح روزه روز اول ماه شوال و اشاعره از اهل سنت میگویند که حسن و
قبح افعال با امر و نهی شارعست هر چه شارع امر کرد حسن میشود و هر چه را نهی از آن کرد قبیح میشود
پس اگر مردم را امر بزنا میکرد حسن میشد و اگر نهی از نماز میکرد قبیح میشد و بطلان این مذهب با قطع
نظر از حکم عقل با آن از آیات و اخبار ظاهر است **دویم** آنکه صانع عالم فعل قبیح نمیکند و محالست

که

که از او صادر شود زیرا که فاعل قبیح یا عالم بقبح آن فعل نیست یا هست اما عاجز است از ترک آن یا نیست
یا محتاج است بآن فعل قبیح یا قادر بر ترک هست و احتیاج بآن ندارد اما باعث آن فعل را میکند بنابر
اول جهل خدا لازم می آید و بنابر دویم عجز و بنابر سیم احتیاج و بنابر چهارم سفاهت و هر چهار بر حق تعالی
محالست پس قبیح از او صادر نتواند شد **سیم** آنکه حق تعالی بندگان را بر افعالی که اختیاری
ایشان نیست تکلیف بآن نمیکند نه بر فعل آنها و نه بر ترک آنها و بندگان در فعل خود مختار اند و خود
فاعل فعل خود اند خواه طاعت باشد و خواه معصیت و اکثر امامیه و معتزله باین قول قائلند و اشاعره
که اکثر اهل سنت اند میگویند فاعل همه افعال بنده خداست و بندگان مطلقا در آنها اختیار ندارند بلکه خدا
بدست ایشان افعال را جاری میکند و در آن فعل مجبور اند اما بعضی از ایشان میگویند که اراده از
بنده مقارن آن فعل می باشد اما آن اراده مطلقا دخلی در وجود آن فعل ندارد و این مذهب بطلانش
بچند وجه است **اول** آنکه با بدیهه عقل و وجدان خود می یابیم که فرقیست در افعال ما میان حرکت رعشه
که بی اختیار ما است و حرکت کتابت که باختیار خود میکنیم و همچنین فرقی می یابیم میان آنکه کسی از بام بزیر افتد یا
کسی از بام بزیر آید و اگر هیچ فعل باختیار ما نباشد باید که اصلا فرق نباشد میان این افعال ما **دویم** آنکه حق
تعالی امر کرده است بطاعت خود و وعده ثواب بر آن کرده است و نهی کرده است از معصیت و وعید
عقاب بر آن نموده است پس اگر افعال عباد باختیار ایشان نبوده باشد تکلیف کردن ایشان و عذاب
کردن بر عصیان ظلم و قبیح باشد مثل آنکه کسی دست و پای غلام خود را ببندد و بگوید برو و فلان چیز را بیاور و او را
بزند که چرا نیاوردی یا کسی را بگوید باسمان برو و بزند که چرا نرفتی و دانستی که فعل قبیح بر خدا روا نیست و
کیست ظالمتر از کسی که کفر و معصیت را بدست و دل و زبان کسی بی اختیار او جاری کند و او را ابد الاباد
بسبب این در جهنم بسوزاند و خود در بسیاری از قرآن مجید میفرماید که خدا ظلم کننده نیست بر بندگان **سیم**
آنکه حق تعالی در مواضع بیشمار از قرآن مدح مقربان بارگاه احدیت کرده است بر طاعت و ذم مردودان
درگاه عزت نموده بر کفر و معصیت اگر ایشان فاعل فعل خود نباشند مدح و ذم ایشان سفاهت و
بیجا خواهد بود و بر چند امر محالست و بدانکه در احادیث بسیار وارد شده است که نه جبر است که
ایشان را بر افعال جبر کرده باشند و نه تفویض است که ایشان را بخود گذاشته باشند بلکه امر بین امرین است
و دو امر است و اگر گفته اند که مراد آنست که خدا جبر نکرده است بنده را و بنده را باز داشته خود کرده است اما

اسبابش همه از خداست مانند اعضا و جوارح و قواي بدني و روحاني و آلات و ادوات
که در فعل در کارست از جانب خداست و امر بين الامرين اينست و حق آنست که مدخليت حق تعالی
در اعمال عبد زياده ازينست زيرا که هدايات خاصه و توفيقات خدا براي کسيکه مستحق آنها
باشد بنيات و اعمال حسنه او دخيل است در فعل طاعات و خذلان خدا و واگذاشتن او
را بخود و خليت در فعل معاصي اما هيچيک بحدي نميرسد که سلب اختيار از و بشود و او مضطر باشد
در فعل يا ترک مانند آقائيکه دو غلام داشته باشد و هر دو را بيک فعلي مأمور سازد مثل آنکه بهر دو
بگويد که فردا برويد و فلان متاع را از براي من از بازار بخريد و هر يک که اين کار بکند صد
دينار باو ميدهم و هر يک که نکند ده تازيانه باو ميزنم اگر بهمين اکتفا کند و يا به هر دو
و يکي بکند و يکي نکند آنکه کرده است مستحق صد دينار هست و آنکه نکرده است مستحق ده تازيانه
هست و اگر يک غلام فرمانبردارتر است و خدمات بيشتر کرده است و او را دوست تر ميدارد بعد از
آنکه بهر دو آن تکليف را کرد و حجت را تمام کرد او را تنهائي ميطلبد و ملاطفتها و مهربانيها ميکند و تأکيد
ميکند که البته فردا آن خدمت را بکن و شب از براي او طعام ميفرستد و الطاف زياده نسبت
باين غلام ميکند و فردا اين غلام اين خدمت را ميکند و آن ديگر نميکند اگر اين را صد دينار بدهد و
او را ده تازيانه بزند هيچکس او را مذمت نميکند زيرا که نه اين غلام در کردن مجبور شده است و نه او
در نکردن و هر دو باختيار خود کرده اند و حجت آقا بر هر دو تمام است و اينقدر مدخليت حق تعالی
در اعمال عباد از آيات و اخبار معلوم ميشود و بهمين قدر اکتفا بايد کرد و خوض بسيار درين مسئله
نبايد کرد که در غايت اشکال است و محل لغزش اقدام است و نهي بسيار در اخبار از تفکر درين
مسئله وارد شده است **چهارم** آنست که لطف بر حق تعالی واجبست بحسب عقل و لطف امريست که بنده
را نزديک گرداند بطاعت و دور گرداند از معصيت مانند فرستادن پيغمبران و نصب کردن امامان
و وعده و وعيد و ثواب و عقاب و امثال اينها **پنجم** آنکه حق تعالی حکيمست و کارهاي او منوط بحکمت
و مصلحت است و فعل عبث و بي فايده از و صادر نميشود و او را در افعال اغراض صحيحه و حکمتهاي عظيمه ملحوظ
ميباشد و ليکن غرض در افعال الهي عايد به بندگان ميگردد و غرض و تحصيل نفع از براي
خود نيست و برين قول اتفاق کرده اند اماميه و معتزله و حکما و اشاعره گفته اند افعال خدا

معلل باغراض نيست و آيات و احاديث بسيار بر بطلان اين قول دلالت ميکند و اکثر
اماميه را اعتقاد اينست که آنچه اصلح باشد از براي خلق و نظام عالم فعلش بر حق تعالی واجبست
و بعضي از متکلمين را اعتقاد اينست که ميبايد فعل الهي متضمن مصلحت باشد و اصلح بودن ضرور نيست و نظار را
تفکر درين مسئله ضرور نيست **باب چهارم** در بعضي مباحث نبوت است و در آن چند مقصد است
اول آنکه اماميه را اعتقاد اينست که بعث پيغمبران بر خدا واجبست عقلا زيرا که لطف بر خدا واجبست
و باجماع شيعه و نصوص متواتره جميع انبيا از اول عمر تا آخر عمر معصومند از گناهان کبيره و صغيره
عمدا و سهوا و درين باب ادله عقليه و نقليه قايمست و سهو و نسيان ايشان در تبليغ رسالت الهيه
بر ايشان جايز نيست و الا بر قول ايشان اعتماد نتوان کرد و اما در غير آن از امور عاديه و عبادات بر
مشهور ميان علماي اماميه آنست که جايز نيست و بعضي دعواي اجماع برين کرده اند و ابن بابويه و بعضي
از محدثين گفته اند که سهو شيطاني بر ايشان جايز نيست اما جايز است که حق تعالی ايشان را بر
سهو بدارد و از براي مصلحتي چنانچه حضرت رسول صلی الله عليه و آله در نماز ظهر يا عصر سهو کرد و در
اول سلام گفت و چون بخاطر آنحضرت آوردند برخواست و دو رکعت ديگر نماز کرد و گفته اند که حق
تعالی براي شفقت بر امت چنين کرد که اگر کسي در نماز سهو کند مردم او را سرزنش نکنند و ديگر آنکه
در امامت ايشان گمان خدائي نکنند و اکثر علما اين سهو را واقع نميدانند و احاديثي که درين باب
وارد شده است حمل بر تقيه کرده اند و بايد دانست که معصوم بر ترک گناه مجبور نيست و ليکن حق
تعالی لطفي چند نسبت باو ميکند که باختيار خود ترک معصيت ميکند يا آنکه بسبب قوت عقل و نظافت طينت
و ذکا و کمال اهتمام در طاعت حق تعالی و تصفيه باطن از اخلاق ذميمه و تحليه آن باخلاق حسنه
بمرتبه رسد که محبت جناب مقدس الهي در دل او مستقر گردد و از قيد شهوات نفساني و خيالات
نفساني رهائي يابد و پيوسته مشغول مطالعه جمال حق باشد و جلال و عظمت الهي بر دل او جلوه کند
پس بسبب کمال معرفت پيوسته خود را منظور نظر پروردگار خود داند و غير آنچه رضاي محبوب
او در آنست بر گرد خاطرش نگردد و اگر نادرا خيال معصيتي بر خاطر او در آيد ملاحظه جلال الهي
نگذارد که پيرامون آن گردد و اگر نفسا شرم کند از آنکه در حضور معين خداوند جليل که پيوسته
مراقب اوست مرتکب معصيت او گردد و باين اسباب معصيت از و صادر نتواند شد و اگر چنان

بابر

برايشان

باشد که جمعی گمان کرده اند که حق تعالی او را مجبور میسازد بر ترک معصیت پس آن عصمت
برای او کمالی نخواهد بود و بر ترک آن ثوابی نخواهد داشت و بدانکه آیات و اخباری
که موهم صدور معصیت است از انبیا علیهم السلام ماولست بارتکاب مکروه و ترک اولی و چون
نسبت بجلال مرتبه ایشان این نیز عظیمست تعبیر از آن بمعصیت نموده اند و وجوه دیگر وارد
که در حیات القلوب ذکر کرده ام و آنچه در تفاسیر و تواریخ ذکر کرده اند از قصص انبیا
علیهم السلام که متضمن خطاهای ایشانست اکثر موضوعات و مفتریات سنیانست که از کتب
یهود برداشته اند و برای آنکه خطاهای خلفای خود را هموار کنند در کتب خود ذکر کرده اند
و احادیث بر رد آنها از طرق اهل بیت علیهم السلام بسیارست که در کتب عربی و فارسی ایراد
نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و پس بانها اعتماد و بر آنها اعتقاد نباید کرد
دویم طریق دانستن حقیقت پیغمبران معجزه است زیرا که هر که دعوی مرتبه بلندی کند بمحض
دعوای او باور نمیتوان کرد چنانچه گفته اند بیت ای بسا ابلیس آدم روی هست پس
بهر دستی نباید داد دست چنانچه شخصی دعوا کند که من از جانب پادشاه بر شما حاکمم
اطاعت من کنید بمحض گفته او کسی از او قبول نمیکند تا حجتی از جانب پادشاه مانند رقمی یا نشانی که
مخصوص پادشاه باشد نداشته باشد و معجزه فعلیست که بشر از اتیان بآن عاجز باشند
و بر خلاف مجرای عادت باشد مقارن دعوای پیغمبری ظاهر شود پس اگر فعلی باشد که از
بشر صادر شود آن معجزه نیست مانند صنایع غریبه و حیل ارباب شعبده و اگر فعل خدا باشد و موافق
عادت باشد آن معجزه نیست مثل آنکه کسی در وقت طلوع آفتاب گوید معجزه من آنست که آفتاب
الحال طلوع میکند و اگر مقارن دعوای پیغمبری نباشد از کرامات میگویند نه معجزه مثل مائده
حضرت مریم و هر گاه شخصی دعوای پیغمبری کند و گوید خدا مرا برای ریاست دین و دنیای
خلایق فرستاده است و دلیل من آنست که حق تعالی باشاره من ماه را دو نیم میکند
یا این مرده را زنده میکند در همان ساعت آن امر واقع شود ما البته میدانیم که او راست میگوید
زیرا که خدا بر همه چیز قادر است و علمش بهمه چیز احاطه کرده است چنانچه بیان کردیم پس اگر
این مرد کاذب باشد دعوای او قبیح خواهد بود و اطاعت او را قبیح خواهد بود پس خدا اگر

تصدیق کرده خواهد بود و این قبیح است و قبیح بر خدا محالست چنانچه معلوم شد و باید که معجزه بر طبق
مدعا باشد تا دلالت بر صدق پیغمبری کند و اگر موافق نباشد دلالت بر کذب صاحبش کند
چنانچه نقل کرده اند که مسیلمه کذاب که دعوای پیغمبری میکرد با او گفتند که محمد صلی الله علیه و آله برای
کوری دعا کرد روشن شد او کسی را طلبید که یک چشمش کور بود و دعا کرد چشم صحیحش نیز کور شد و گفتند که
محمد صلی الله علیه و آله آب دهان مبارک در چاهی که خشک شده بود انداخت آن چاه پر آب شد آن ملعون در
چاه کم آبی آب دهن انداخت خشک شد و این معجزه مکذبه خوانند سیم باید پیغمبر افضل از جمیع امت باشد و
هم از رعیت باشد زیرا که تفضیل مفضول عقلا قبیحست و باید عالم باشد بجمیع علومی که امت بآنها محتاج باشند و باید بصفت
کمال موصوف باشد مانند کمال عقل و زیرکی و فطانت و قوت رای و عفت و سخاوت و کرم و شجاعت و
ایثار دیگران بر خود و غیرت در دین و رقت و رحم و مروت و تواضع و نرمی و مدارا و ترک دنیا و زهد و عبادت
صلحا و علما و اهل دین منزه باشد از صفات ذمیمه مانند کینه و بخل و حسد و حرص و محبت دنیا و جاه و جهل و
کج خلقی و جبن و از امراضی که باعث نفرت خلق باشد مانند خوره و پیسی و کوری و کری و گنگی و امثال اینها و از
قدح در نسب که ولد زنا و شبهه نباشد و پدرانش دنی نباشند بلکه صنعتهای دنی نداشته باشند مثل حمامی و
حجامی و حمالی و بیطاری و کارهائی که منافی مروت باشد از او صادر نشود مانند چیزی خوردن در میان
بازارها در حال راه رفتن و امثال اینها و این امور را بعضی از علما ذکر کرده اند و در بعضی سخن میرود و پدران
پیغمبرانی که از اجداد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده اند همه مسلمان بوده اند چنانچه بعد از این
مذکور خواهد شد اما پدران سایر پیغمبران اگر چه از کلام بعضی ظاهر میشود که باید مسلمان باشند
اما نزد بنده ثابت نیست و دلیل عقلی و نقلی بر آن قائم نشده و بعضی از اخبار که در باب احوال
حضرت خضر علیه السلام و غیر او وارد شده است دلالت بر خلافش دارد و توقف درین باب اولی
چهارم علمای امامیه اتفاق کرده اند بر آنکه انبیا و ائمه صلوات الله علیهم افضل اند از جمیع ملائکه
و درین مضمون احادیث بسیارست و ادله عقلیه بسیار نیز گفته اند و میان مخالفان خلاف بسیار است در
این مسئله اما عدد انبیا علی نبینا و آله و علیهم السلام ثابت نیست و مشهور صد و بیست و چهار هزار است
باید مجملا اعتقاد کرد که جمیع انبیا و اوصیای ایشان بر حق اند و آنچه در قرآن مجید وارد شده
و نبوت ایشان ضروری دین اسلام شده مانند حضرت آدم و شیث و ادریس و نوح و هود

وصالح و شعیب و ابراهیم و لوط و موسی و عیسی و اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف و داود و سلیمان
و ایوب و یونس و الیاس اقرار به نبوت و حقیت ایشان واجبست و هر که انکار یکی از ایشان کند
کافر است و تفاوت درمراتب فضل ایشان بسیار است و افضل از همه پنج نفر اند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی
و محمد صلی الله علیه و آله و علیهم السلم و ایشانرا اولوا العزم می نامند و شریعت ایشان ناسخ شریعت
پیش است و افضل از همه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله است و بعد از آن حضرت ابراهیم علیه السلم
از سایر انبیا افضل است و فرق میان نبی و رسول آنست که ملک در بیداری برو نازل شود و نبی شامل او
که در خواب برو نازل شود و بعضی گفته اند رسول آنست که مبعوث شود بر جماعتی و نبی شامل آنست که
بر کسی مبعوث نباشد و بعضی گفته اند رسول آنست که کتابی یا شریعتی داشته باشد و نبی شامل آنست که
حافظ شریعت دیگری باشد و در احادیث معتبره وارد شده است که پیغمبران چهار قسم اند پیغمبری بوده که
بر خود مبعوث بوده و بر دیگری مبعوث نبوده است و پیغمبری بوده است که در خواب میدیده و صدای
ملک را می شنیده و در بیداری ملک را نمیدیده است و مبعوث بر احدی نبوده است و بر و امامی بوده
است یعنی تابع پیغمبر دیگر بوده است مثل لوط که تابع ابراهیم بوده علیهما السلام و پیغمبری بوده است
که در خواب میدیده و صدای شنیده و ملک را میدیده است و بر گروهی مبعوث بوده است اما
تابع شریعت پیغمبر دیگر بوده است مثل یونس علیه السلم و آنکه در خواب به بیند و صدا بشنود و ملک را در
بیداری ببیند و خود صاحب شریعت باشد او امام است و در احادیث معتبره وارد شده است که نبی
آنست که در خواب می بیند و صدای ملک را می شنود اما ملک را در بیداری نمی بیند
و رسول آنست که صدا را می شنود و در خواب ملک را می بیند و در بیداری ملک را می بیند و اما صدای ملک را
میشنود و او را نمیبیند و به آنکه خلاف کرده اند در آنکه آیا از جن پیغمبری مبعوث شده یا نه اکثر انکار کرده
اند و بعضی گفته اند پیغمبری یوسف نام بر ایشان مبعوث گردیده و آن ثابت نیست و توقف در این
مقام اولی است **مبحث** در بیان حقیت پیغمبری محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن
عبد مناف است و دلیل پیغمبری او آنست که دعوی نبوت نمود و معجزات باهره بسیار بر طبق دعوای
خود ظاهر ساخت و هر دو متواتر است اما دعوی پیغمبری پس همه ارباب ملل و نحل قایل اند که دعوی
کرد و اما معجزه پس معجزات آنحضرت زیاده از حد و احصا است بلکه جمیع اقوال و افعال و اخلاق آنحضرت

شده است هم

ومعجز آنحضرت دو نوع است اول قرآن مجید است آن

معجزه بود و متواترترین معجزات آنحضرت قرآن مجید است که تا روز قیامت باقیست و در هر زمانی
که پیغمبری مبعوث میشد غالب معجزه آن از جنس آن فنی بود که در آن زمان شایع تر بود و اهل آن زمان
در آن ماهر تر بودند تا آنکه حجت بر ایشان تمام باشد چنانکه در زمان حضرت موسی علیه السلم چون جادو
بر سحر بود حق تعالی باو عصا و ید بیضا و امثال آنها داد که قوم او از اتیان بمثل آنها عاجز شدند با
آنکه در آن جنس ماهر بودند و در زمانی که حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلم مبعوث شد چون امراض مزمنه
بسیار بود و طبیبان حاذق مانند جالینوس و امثال او بودند پس حضرت معجزه مرده زنده کردن
و کور روشن کردن و خوره و پیسی را شفا دادن و امثال اینها آورد که شبیه بفعل ایشان بود و فعلا
اما از نوع فعل بشر نبود و در زمانی که حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله مبعوث گردید در
میان عرب چون شایع ترین فنون فصاحت و بلاغت بود و اشعار و سخنان فصیح بلیغ میآوردند و بر در کعبه می
آویختند و بآن فخر میکردند حضرت قرآن مجید را آورد و تحدی نمود و فرمود که اگر در پیغمبری من شک
دارید مثل این قرآن را بیاورید ایشان عاجز شدند و نتوانستند آوردن پس فرمود که ده سوره از مثل
این قران بیاورید و ایشان متوجه شدند و اتفاق کردند و مثل سوره کوچکی نیاوردند با آن حرصی که در
تکذیب آنحضرت داشتند و ارتکاب جنگهای عظیم و کشته شدن و اسیر شدن کردند و آنچه از ایشان
خواسته بود نیاوردند و اگر قادر میبودند البته میآوردند با وفور فصحا در میان عرب و علما و دانایان
در میان اهل کتاب و در زمانها و بعد از آن تا حال با آنکه در همه اعصار دشمنان آنحضرت اضعاف
دوستان آنحضرت بودند و نیاوردند و نتوانستند آوردن پس معلوم شد که از جنس فعل بشر نیست و فعل
خالق عالمست اگر آنحضرت پیغمبر نبود حق تعالی چنین امری را بر زبان او جاری نمیکرد و الا اغرای بکذب و
اضلال خلق و انواع قبایح لازم میآید و آن قبیحست و بر حق تعالی اتیان بقبیح محالست و در وجه اعجاز
قرآن مجید خلافست که آیا از غایت فصاحت و بلاغتست یا آنکه هر گاه اراده معارضه میکردند
حق تعالی صرف قلوب و سد اذهان ایشان مینمود که اتیان نمیتوانستند نمود و اگرچه از اعجاز بهره ور
حاصل میشود و لیکن حق آنست که اعجاز از چندین وجه بود **اول** از جهت فصاحت و بلاغت و علاوه
که هر آنچه که قرآن را میشنود از سخنان دیگر میفهمد و هر فقره از آن که در میان کلام فصیحی واقع شود و
یا وقت زبانی و اهل دانشان میدرخشد و جمیع فصحای عدنان و بلغای قحطان اذعان بفصاحت او

مدار هم

ونتوانستند پس فرمود یک سوره مثل این قرآن بیاورید هم

ان نموده اند و روایت کرده اند که هر که سخن بسیار بلیغی یا شعر فصیحی میگفت برای مفاخرت در
کعبه مشرفه میاویخت چون آیه وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ نازل شد همه از بیم رسوایی تمام در
شب آمدند و نوشتهای خود را برگرفتند و پنهان کردند **دویم** از جهت غرابت اسلوب
که هر چند کسی تتبع کلام فصحا و اشعار و خطب ایشان نماید قریب باین نظم عجیب و شبیه باین اسلوب غریب نمی
یابد و جمیع بلغای آن زمان از غرابت آن متعجب و حیران بودند **سیم** عدم اختلاف چنانکه حق تعالی فرموده
است وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا یعنی اگر قرآن از نزد غیر خدا بود
هر آینه مییافتند در آن اختلاف بسیار زیرا که از بشر هرگاه کلامی باین طول صادر شود نمیشود که
مشتمل بر تناقض و اختلاف بسیار نباشد از دو جهت یکی از جهت اختلاف حکم و مضمون خصوصا
وقتی که انشا کننده آن سخن صاحب خط و سواد نباشد و دیگران آیه آیه و سوره سوره نویسند و اکثر نویسندگان
منافقان و دشمنان او باشند دیگر اختلاف در فصاحت زیرا که قصاید و خطب افصح فصحا اگر یک فقره آن
فصیح است فقره دیگرش فصیحتر است و اگر یک بیت عالیست بیت دیگر واهیست و اگر جزوش تحقیق است
جزو دیگر لهو و باطل و تزویق است و کلامی که از اول تا آخر همه در اعلای درجات بلاغت بوده باشد
و همه بر حقایق و معارف مشتمل باشد صادر نمیگردد دیگر از کسی که بهیچ وجه اختلاف در ذات و صفات و افعال
اش نیست **چهارم** از جهت اشتمال بر معارف ربانی زیرا که در آن وقت در میان عرب خصوصا
اهل مکه علم برطرف شده بود و آنحضرت پیش از بعثت با هیچ یک از علمای اهل کتاب و غیر ایشان
معاشرت نفرموده و مسافرت بلاد دیگر ننموده که طلب علم کند و آنچه حکما در چندین هزار سال در معارف
الهی فکر کرده اند در هر سوره و آیه باحسن وجوه بیان فرموده و امری که مخالف عقول سلیمه و افهام مستقیمه
باشد مطلقا در آن نیست و ببرکت آنحضرت طایفه عرب که بعدم فهم علم و ادب مشهور آفاق بودند
از نور علم و محاسن آداب و مکارم اخلاق مغبوط ساکنان سبع سموات گردیدند و علماء جهان در
اکتساب علم و ایمان محتاج بایشان شدند **پنجم** از جهت اشتمال بر آداب کریمه و شرایع
قویمه زیرا که در مکارم اخلاق آنچه حکما در رسالها ذکر کرده بودند در هر سوره اضعاف آن بیان شده
و در شریعت قانونی چند برای انتظام احوال عباد و رفع نزاع و فساد در معاملات و مناکحات
و معاشرات و حدود و احکام و حلال و حرام مقرر گردانیده که در هر باب هر چند علمای زمان و

بسیار هم

حکماء

عقلای

عقلای جهان تفکر نمایند خدشه در آن نمیتوانند یافت و در هیچ امر قاعده بهتر از آنچه در کلام معجز
نظام و شریعت سید انام علیه و علی آله السلام مقرر گردیده نمیتوانند ساخت و اگر کسی بعقل خود
رجوع نماید میداند که این معجزه عظیمتر نمیباشد **ششم** از جهت اشتمال بر قصص انبیاء سلف و قرون
ماضیه که در آن زمان مخصوص اهل کتاب بوده و دیگران خصوصا اهل مکه بر آنها اطلاع نبوده و بنحوی
بیان فرموده که با وجود معاندان بی حساب خصوصا اهل کتاب نتوانستند که تکذیب آنحضرت نمایند
در هیچ جزوی از اجزای آن قصهها و آنچه مخالف مشهور میان ایشان بود حقیقت آنرا بر ایشان
ظاهر گردانید مانند کشتن و بر دار کشیدن حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام و آنچه در کتب ایشان بود
و برای مصلحت مخفی میداشتند بر ایشان ثابت گردانید مانند قصه سنگسار و حلالی بودن گوشت شتر
و غیر اینها که بتفصیل در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده ام **هفتم** از جهت خواص سورها و آیات کریمه
که شفای جمیع دردهای جسمانی و روحانی و دفع تسویلات نفسانی و وساوس شیطانی و دفع
از مخاوف ظاهری و باطنی و دشمنان اندرونی و بیرونی در آیات و سور قرآنی هست و بتجارب
صادقه معلوم گردیده و تاثیرات قرآن مجید را در جلای قلب و شفای صدور و ربط بجناب مقدس
ربانی و نجات از سورت مشتهیات نفسانی زیاده از آنست که صاحب دلی انکار آن نماید یا عقلی
را در آن مجال تاملی باشد **هشتم** از جهت اشتمال قرآن مجید است بر اخبار مغیبه که غیر حق تعالی
را بر آنها اطلاعی نیست و آنها زیاده بر آنست که احصا توان نمود و آن بر دو قسم است **اول** آنست که
در بسیاری از آیات کریمه خبر داده است بآنچه کافران و منافقان در خانهای خود میگفتند یا مکر
و راز پنهان مذکور میساختند یا در خواطر خود میگذرانیدند و بعد از خبر دادن تکذیب آنحضرت
میکردند و اظهار ندامت و انابت میکردند و چون سخنی میگفتند خایف میشدند و میگفتند در این ساعت
جبرئیل بآنحضرت خبر خواهد داد و از این نوع بسیار است و اکثر را در حیات القلوب ذکر کرده ام **دوم**
آنست که در بسیاری از آیات کریمه خبر داده است بامور آینده که غیر خدا را بآنها اطلاعی نیست پیش از
وقوع آنها مگر بوحی الهی و الهام مانند خبر دادن از عدم ایمان ابولهب و جمعی دیگر و خبر دادن از
ذلت یهودان تا روز قیامت و چنان شد تا حال پادشاهی در میان ایشان بهم نرسیده و در
شهر و دیار و ذلیل ترین اهل روزگار اند و بجهت ذلت ایشان شکل غریبی میزنند و خبر دادن از فتح بلاد برای

اهل اسلام وخبردادن از دخول مکه معظمه برای عمره واز فتح مکه مشرفه وبرگشتن حضرت بسوی آن
بلدهٔ طیبه وخبر از عصمت حضرت رسول از شر مردم وخبردادن از غلبه رومیان بر گبران عجم و
خبردادن در سوره کوثر از کثرت اتباع واولاد آنحضرت وبرافتادن بنی امیه ونسل اینها که حضرت
را ابتر گفتند وخبردادن عدم آرزوی یهودان مرگ را وچنان شد واکثر در حیوة القلوب مذکور
است **دوم اینکه** در بیان سایر معجزات آنحضرت است بدانکه حق تعالی هیچ پیغمبری را معجزه عطا نکرده
مگر آنکه مثل آن از او زیاده بر آن بآنحضرت عطا کرده است ومعجزات آنحضرت را احصا نمیتوان کرد وزیاده از
هزار معجزه در سایر کتب ایراد کرده ام وبعضی از آنها و سایر معجزات آنحضرت چند قسمت **قسم اول**
معجزات بدن شریف آنحضرت است وآن بیست وچهار معجزه است **اول** آنکه پیوسته نور از جبین آنحضرت
ساطع بود وچون ماه شعاع جبین مبین از معدن انوار بر در و دیوار میتابید وگاه دست مبارک را
بلند میکرد وانگشتان منورش مانند ده شمع روشنی میداد **دوم** بوی خوش آنحضرت بود چنانچه هرو
از راهی میگذشت تا دو روز زیاده هر که از آن راه میگذشت میدانست که حضرت از آن راه رفته
است از عطر او واز عرق آنحضرت جمع میکردند وبهترین عطرها بود و داخل عطرهای دیگر میکردند و
آبی نزد آنحضرت آوردند وکف آبی در دهان مبارک کرده مضمضه کرده در دلو ریخت آن آب از مشک
خوشبوتر شد **سیم** آنکه چون در آفتاب می ایستاد ویا راه میرفت او را سایه نبود **چهارم** آنکه با
هر که آنحضرت راه میرفت هرچند او بلندتر بود حضرت بقدر یک سر وگردن از او بلندتر مینمود **پنجم** آنکه
پیوسته در آفتاب ابر بر سرش سایه میافکند وبا او حرکت میکرد **ششم** آنکه مرغی از بالای سر مبارک
او پرواز نمیکرد وجانوری مانند مگس وپشه وغیر آنها بر آنحضرت نمی نشست **هفتم** آنکه از عقب میدید
چنانچه از پیش رو میدید **هشتم** آنکه خواب وبیداری او یکسان بود وخواب قوای او را از ادراک
معطل نمیکرد وسخن ملائکه را میشنید ودیگران نمی شنیدند وملائکه را میدید ودیگران نمیدیدند وهرچه در
خاطرها میگذشت میدانست **دهم** آنکه آب دهان به هر جایی که می افکند در آن برکت بهم میرسید
وپر آب میشد وهر صاحب دردی که میمالید شفا مییافت ودست مبارک بهر طعامی که میرسانید در
آن برکت بهم میرسید واز طعام قلیل جماعت کثیر را سیر میکرد چنانچه از بزغاله ویکصاع جو جابر
هفتصد نفر را سیر کرد **یازدهم** آنکه جمیع لغتها را میفهمید وبجمیع لغات سخن میگفت **دوازدهم** آنکه

دادن

آنحضرت هم

نهم آنکه هم از بوی خوش ... رسیده

محاسن

محاسن شریفش هفده موی سفید بهم رسیده بود که مانند آفتاب میدرخشیدند **سیزدهم**
مهر نبوت بر پشت مبارکش نقش گرفته بود ونور آن بر نور آفتاب زیادتی میکرد **چهاردهم**
آنکه آب از میان انگشتان مبارکش جاری شد بقدری که جماعت کثیر سیراب شدند **پانزدهم**
آنکه باشاره انگشت ماه را دو نیم کرد **شانزدهم** آنکه سنگ ریزه در دست حق پرستش تسبیح
میگفت ومردم می شنیدند **هفدهم** آنکه ختنه کرده وناف بریده وپاک از آلایش
خون وغیر آن متولد شد ودر وقت ولادت از پا بر نیامد از سر وچون بزمین آمد بوی
بهتر از بوی مشک واز ولایح وفایح گردید وجهان را معطر کرد وپس رو بکعبه بسجده افتاد وچون
سر از سجده برداشت دست بسوی آسمان بلند کرد واقرار نمود بوحدانیت حق تعالی ورسالت
خود وپس نوری از مساطع گردید که مشرق ومغرب عالم را روشن کرد **نوزدهم** آنکه هرگز محتلم نشد
وخواب شیطانی نمیدید **بیستم** آنکه فضله که از آنحضرت جدا میشد بوی مشک از آن میآمد
وکسی آنرا نمیدید بلکه زمین مامور بود که آنرا فرو برد **بیست و یکم** آنکه بر هر چهارپایی که آنحضرت سوار
میشد رهوار میشد وپیر نمیشد **بیست و دوم** آنکه در قوت کسی با آنحضرت مقاومت نمیکرد **بیست و سیوم**
آنکه جمیع مخلوقات رعایت حرمت آنحضرت میکردند وبر هر سنگ ودرخت که
میگذشت خم میشدند از برای تعظیم وبر آنحضرت سلام میکردند ودر طفولیت ماه گهواره آنحضرت
را می جنبانید **بیست و چهارم** اگر بر زمین نرم راه میرفت جای پایش نمیماند وهرگاه بر سنگ سخت
راه میرفت واثر پایش میماند **بیست و پنجم** آنکه حق تعالی از آنحضرت مهابتی در دلها افکنده بود
که با آن تواضع وشکستگی وشفقت ورحمت که داشت کسی بر روی مبارکش درست نظر نمیتوانست
کرد وهر کافر ومنافقی که آنحضرت را میدید از بیم بر خود میلرزید واز دو ماهه راه رعب او در
دلهای کافران اثر میکرد **قسم دویم** معجزات ولادت باسعادت آنحضرت است خاصه وعامه
بطرق متکاثره روایت کرده اند که در شب میلاد کثیر الاسعاد آنجناب شیاطین را از صعود باسمانها
منع کردند وباین سبب شهبها از آسمان ظاهر شد حتی آنکه مردم ترسیدند که قیامت برپا خواهد
شد وعلم کاهنان برطرف شد وسحر ساحران ضعیف شد وهر بتی که در عالم بود برو در افتاد
وطاق کسری که پادشاه عجم با نهایت استحکام بنا کرده بود وهنوز باقیست بلرزید و

برآنمه
نمیتوانست کرده

چهارده کنگره اش بریخت و از بنیانش شکست و تا زمین دو حصه شد و تا حال شکستگی بر آنها مانده و
قصری که بر دجله بنا کرده بود خراب شد و آب در آن جاری گردید و دریاچه ساوه که از نامی
پرستیدند خشک شد و الحال جای آن ملکیت که نزدیک کاشان است و آتشکده فارس که هزار سال
بود می‌پرستیدند در آن شب خاموش شد و وادی سماوه که سالها خشک بود آب در آن جاری شد
و نوری در آن شب از طرف حجاز ساطع شد و در عالم منتشر گردید و تخت همه پادشاهان سرنگون شد و جمیع
پادشاهان در آن روز لال بودند و سخن نتوانستند گفت و ملائکه مقربان و ارواح اصفیای پیغمبران
در هنگام ولادت و افر السعادت آن منبع سعادات حاضر شدند و رضوان خازن بهشت
با حوریان نازل شدند و ابریقها و طشتها از طلا و نقره و زمرد بهشت حاضر کردند و برای حضرت آمنه شربتها
از بهشت آوردند که او نوشید و آنحضرت را بعد از ولادت با آبهای بهشت غسل دادند و از عطرهای
فردوس معطر گردانیدند و مهر نبوت را بر پشت آنحضرت زدند که نقش گرفت و در حریر سفیدی که از بهشت
آورده بودند پیچیدند و او را بر جمیع روحانیان عرض کردند و جمیع ملائکه سموات بخدمت آنحضرت رسیدند
و بر او سلام کردند و در ساعت ولادت چهار رکن کعبه معظمه از زمین جدا شد و بجانب حجره معدن
بسجده افتاد و غرایب ولادت و معجزاتی که در آن حالت شد و بعد از آن در ایام نشو و نما ظاهر شد زیاده
از حد و احصاست و برخی در حیوة القلوب مذکور است قسم سیم معجزاتیست که متعلق بامور سماویه
و آثار علویه است و آن بسیار است اول شق قمر حق تعالی فرموده است اقتربت الساعة
وانشق القمر یعنی نزدیک شد قیامت و شکافته شد ماه و اکثر مفسران گفته اند که این آیه در وقتی
نازل شد که قریش از آنحضرت طلب معجزه کردند حضرت با انگشت مبارک اشاره بماه کرد و بقدرت الهی
بدو نیم شد و چون از اهل بلاد دیگر رسیدند ایشان نیز خبر دادند که ماه را در آن شب چنین بدو نیم دیدیم و
باز بهم پیوست و بعضی روایت کرده اند که نیمی بر پشت کعبه افتاد و نیم دیگر بر کوه ابوقبیس افتاد دوم
برگردانیدن آفتاب است خاصه و عامه بسندهای بسیار از اسماء بنت ابی عمیس و غیر آن روایت
کرده اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را برای کاری
فرستاده بود و بعد از آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله از نماز عصر فارغ شد حضرت امیر مراجعت
نمود و حضرت رسول سر مبارک خود را در دامن آنحضرت گذاشت و خوابید و در آن حال وحی

تمام ه

علامه

بدو نیم ه

بر آن

بر آن حضرت نازل شد تا آنکه نزدیک شد که آفتاب غروب کند و چون وحی منقطع شد حضرت فرمود
یا علی نماز نکرده نماز کرده گفت نه یا رسول الله نتوانستم سر مبارک ترا بر زمین گذارم پس حضرت دعا
کرد که خداوندا علی در طاعت تو و طاعت رسول تو بود آفتاب را بر او برگردان اسماء گفت والله دیدم
آفتاب برگشت و بلند شد و بجایی رسید که بر زمینها تابید و وقت فضیلت عصر برگشت و حضرت نماز کرد
پس باز بیکدفعه فرو رفت و مثل این معجزه برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از وفات حضرت رسول
صلی الله علیه و آله واقع شد سیم ریختن ستارگان و بسیاری شهب در هنگام ولادت با سعادت
آنحضرت چنانچه مذکور شد چهارم نازل شدن مائده برای اهل بیت علیهم السلام از آسمان پنجم
صواعق و صعقه باقی که بر بعضی از دشمنان آنحضرت نازل شد قسم چهارم اطاعت جمادات و نباتات
آنحضرت را و سایر چیزها از ایشان ظاهر شده از معجزات مانند ناله کردن چوب خرمایی که حضرت بر آن
پشت میداد چون منبر را ساختند از مفارقت آنحضرت و طلبیدن آنحضرت درخت را و اجابت کردن
و آمدن بسوی آنحضرت و بر رو افتادن بتها باشاره آنحضرت و سبز شدن و میوه دادن درخت خشک
در یک ساعت و سلام کردن درخت و سنگ بر آنحضرت و رستن درختان خرما برای سلمان و در یک ساعت
بلند شدن و میوه دادن و فرو بردن زمین پایهای اسب سراقه را و این قسم از معجزه زیاده از حد
احصاست قسم پنجم سخن گفتن حیوانات با آنحضرت مانند سخن گفتن آهو و شتر و گرگ و سوسمار
و بزغاله بریان و ناقه آنحضرت در شب عقبه و دلالت کردن شیر سفینه مولای آنحضرت را براه و گواهی
دادن انواع حیوانات برسالت آنحضرت و ازین نوع بسیار است قسم ششم مستجاب شدن دعای
آنحضرت در زنده شدن مردگان و بینا شدن کوران و شفا یافتن بیماران و این نوع زیاده از آن
است که حصر توان کرد قسم هفتم استیلای آنحضرت است بر دشمنان و دفع شر ایشان و نازل شدن
ملائکه از آسمان برای یاری آنحضرت چنانکه در جنگ بدر و احد و غیر آنها شد و آثارش ظاهر گردید قسم هشتم
استیلای آنحضرت بر شیاطین و جنیان و ایمان آوردن جن بآنحضرت چنانکه قرآن مجید بآن ناطق
است و در احادیث بسیار وارد شده و منع شیاطین از آسمان و دفع ایشان بشهاب در کلام مجید
مذکور است قسم نهم خبر دادن از دولت بنی امیه و آنکه ایشان هزار ماه پادشاهی خواهند کرد
و از دولت بنی عباس و مظلوم شدن اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم و شهید شدن حضرت

دوم ه

برودم ه

از امور پنهان و امور آینده
است قسم خبر دادن ه

امیر المومنین و حسنین علیهم السلام و کیفیت شهید شدن هر یک و انقراض ملک پادشاهان عجم و بقای
دولت نصاری و خبر دادن از شهادت حضرت امام رضا علیه السلام و مدفون شدن آنحضرت در
خراسان و خبر دادن از شهادت حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه و عمار و دیگران و کیفیت
آنها و جنگ آنحضرت با عایشه و طلحه و زبیر و با معویه و با خوارج و خبر دادن از مظلوم شدن
ابوذر رضی الله عنه و بیرون کردن او را از مدینه بلکه آنچه بر اکثر اهل بیت و صحابه واقع شد آنحضرت
خبر داده و خبر دادن از وفات نجاشی پادشاه حبشه در ساعت موت او و از شهادت جعفر طیار
رضی الله عنه و زید و عبد الله بن رواحه در ساعت شهادت ایشان در جنگ تبوک و از شهادت حجر
بن عدی در مکه و از مالی که عباس در مکه پنهان کرده بود و خبر دادن آنحضرت از آنچه منافقان در خانهای
خود می گفتند و آنچه صحابه در خانهای خود میکردند و اکثر مردمی که بنزد آنحضرت میامدند پیش از آنکه سخن
بگویند حاجت ایشان را میفرمودند و کم سخنی از آنحضرت صادر میشد که از معجزه خالی باشد و کسی که تفاصیل این
معجزات را خواهد بکتاب حیات القلوب رجوع نماید **ششم** در بیان معراج حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و آله است و نصوص صریحه قرآن مجید بر آن دلالت میکند و از جمله ضروریات دین است و منکر
آن کافر است و خلافی که بعضی از ظاهران در خصوصیات آن کرده اند ناشی از عدم تتبع است یا
قلت تدین زیرا که بعضی از عامه خلاف کرده اند که در خواب بود یا در بیداری و بروح تنها بود یا بدن
و روح هر دو تا مسجد اقصی بود یا تا آسمان و بعضی از متاخرین شیعه در ذکر بعضی از این خلافها متابعت ایشان
کرده اند بنحوی از دو جهت که مذکور شد و آنچه از آیات کریمه و احادیث متواتره خاصه و عامه ظاهر
میشود آنست که حق تعالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در یکشب از مکه معظمه بسوی مسجد اقصی که در
شام است برد و از آنجا باسمانها تا سدرة المنتهی و عرش اعلی سیر فرمود و عجایب خلق سموات را
بآنحضرت نمود و رازهای پنهانی و معارف نامتناهی بر آنحضرت القا فرمود و آنحضرت در بیت المعمور
و تحت عرش الهی بعبادت حق تعالی قیام نموده و با ارواح انبیا علیهم السلام یا اجساد ایشان
ملاقات نموده و داخل بهشت شد و منازل اهل بهشت را مشاهده نمود و احادیث متواتره خاصه
و عامه دلالت میکند بر آنکه عروج آنحضرت ببدن بوده نه بروح بی بدن و در بیداری بوده نه در خواب
و در میان علمای شیعه درین معانی خلافی نبوده چنانچه ابن بابویه و شیخ طوسی رحمه الله

علیهما و غیر ایشان تصریح باین مراتب کرده اند و اتفاقیست که معراج مشهور پیش از هجرت واقع شده
و محتملست که بعد از هجرت بمدینه طیبه نیز واقع شده باشد چنانچه جمعی قایل شده اند که معراج مکرر واقع شد
و ابن بابویه و صفار و دیگران بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حق تعالی حضرت
رسول صلی الله علیه و آله را صد و بیست مرتبه باسمان برد و در هر مرتبه آنحضرت را در باب ولایت و
امامت حضرت امیر المومنین و سایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین زیاده از سایر فرایض تاکید و
مبالغه نمود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که از ما نیست کسی که یکی از چهار چیز را انکار کند معراج
و سوال قبر و مخلوق بودن بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که هر که
ایمان نیاورد بمعراج تکذیب کرده است حضرت رسول را **هفتم** در بیان قلیلی از فضایل و مناقب
آنحضرت است باید دانست که آنحضرت مبعوث بود بر کافه بشر از عرب و عجم و جمیع آدمیان و اجنه
مبعوث بود بر جنیان بنص قرآن و دین او ناسخ ادیان جمیع پیغمبرانست و آنحضرت پیغمبر آخر الزمانست و بعد از
او پیغمبری نخواهد بود و آنحضرت اشرفست از جمیع مخلوقات از ملایکه و جن و انس و از حضرت امیر المومنین
و سایر ائمه علیهم السلام افضل بود و آنچه بعضی از غلاة میگویند که حضرت امیر المومنین علیه السلام افضل از آنحضرت
بود کفر است و آنحضرت مستجمع جمیع صفات کمالیه بشری بود و یک معجزه عظیم از معجزات آنحضرت این
بود که در میان گروهی نشو و نما کرد که از جمیع اخلاق حسنه عاری بودند و مدار ایشان بر عصبیت و عناد
و خلاف و نزاع و تفاخر و تحاسد بود و در حج مانند حیوانات عریان میشدند و بر دور کعبه دست بر هم میزدند
و صفیر میکشیدند و برجستند عبادت ایشان چنین بود و از این معلوم است که سایر اطوار ایشان چه گونه
بود و الحال که زیاده از هزار سال از بعثت آنحضرت گذشته است و شریعت مقدسه ایشان را
طوقها و کرده با صلاح آورده است کسی که در صحرای مکه ایشانرا مشاهده میکند میداند که بمراتب شتی از
انعام بدترند و در میان چنین گروهی آنجناب بهم رسید با جمیع اخلاق حسنه و اطوار حمیده از
علم و حلم و حیا و کرم و عفت و سخاوت و شجاعت و مروت و سایر صفات کمالیه که علمای خاصه
و عامه کتابها درین باب نوشته اند و عشری از اعشار آنها را احصا نکرده اند و بعجز اعتراف نموده اند
و قلیلی از آنرا در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده ام **و ایضا** اجماع امامیه منعقد است
بر آنکه پدران بزرگوار رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین همه مسلمان بوده اند تا حضرت

یا اوصیا

آدم علیه السلم بلکه همهٔ انبیا بوده اند و هیچ یک کافر نبوده اند و آذر که کافر بود پدر حضرت
حضرت ابراهیم علیه السلم نبود بلکه عموی او بود و چون او را تربیت کرده بود او را پدر میگفت
بلکه پدرش تارخ بود و مسلمان بود و احادیثی که دلالت بر خلاف این میکند محمول بر تقیه
است و عبد الله و آمنه هر دو مسلمان بوده اند و عبد المطلب از اوصیای حضرت ابراهیم ع
بود و همچنین پدرانش تا حضرت اسمعیل علیه السلم همه اوصیا بوده اند و حضرت ابو طالب پدر
حضرت امیر المؤمنین علیهما السلم بعد از عبد المطلب وصی بود و هرگز بت نپرستیده بود و کافر نبود
ولیکن ایمان خود را از برای مصلحت از قوم خود مخفی میداشت که رعایت حضرت رسول صلی الله
علیه و آله برای او بکنند و اعانت آنحضرت بیشتر تواند کرد و وصایا و ودایع و کتب ابراهیم
اسمعیل و سایر انبیا و اوصیا نزد او بود و بحضرت رسول صلی الله علیه و آله در وقت مردن
تسلیم کرد و در آن وقت اظهار اسلام نمود و **لهذا** در احادیث وارد شده است که مثل او مثل
اصحاب کهف بود که ایمان را پنهان داشتند و کفر را ظاهر کردند برای تقیه پس حق تعالی ثواب
ایشان را مضاعف گردانید و بر این مضامین احادیث متواتره از اهل بیت علیهم السلم وارد شده
است و اسلام ابو طالب و آبا و اجداد حضرت رسالت از ضروریات دین شیعه است و در
احادیث معتبره وارد شده است که شیعه ما نیست هر که باسلام ابو طالب قایل نباشد و باید اعتقاد
کرد که جدات آنحضرت و مادران ائمه علیهم السلم همه عفایف و نجیبات و مکرمات بوده اند و
آلوده بتهمتی نبوده اند و در هنگامی که نطفه ایشان یا آبای ایشان در رحم آنها قرار گرفته مسلمان
بوده اند **اما** لازم نیست که همیشه مسلمان بوده باشند مانند شهربانویه مادر حضرت علی بن الحسین ع
و مادرهای اکثر ائمه علیهم السلم که کنیزان بوده اند زیرا که در وقت کفر نطفهٔ ایشان در رحم آنها
نبوده بخلاف پدران و اجداد ایشان چون پیوسته نطفه‌های کریمه در صلب ایشان بوده باید
هرگز کافر نبوده باشند و این مضامین از ادلهٔ عقلیه و نقلیه ظاهر و مبرهن است اما اکثر متفطن
و متعرض نشده اند و الله الموفق **هشتم** خلافست که آیا آنحضرت بر ملایکه مبعوث بود یا
نه و توقف اولی است اما از احادیث بسیار ظاهر میشود که میثاق ولایت آنحضرت و
اوصیای او را از جمیع ملایکه گرفتند و جمیع ملایکه مطیع و منقاد ایشانند و ملایکه از انوار مقدسهٔ

ایشان تنزیه و تقدیس و تسبیح حق تعالی را آموختند و هیچ ملکی برای امری بزمین نمی آید مگر آنکه
اول بخدمت امام علیه السلم میاید و بعد از آن پی آن کار میرود و جبرئیل علیه السلم بی رخصت
داخل خانهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله نمیشد و چون داخل میشد مانند بندگان بادب در خدمت
آنحضرت مینشست **نهم** خلافست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پیش از بعثت آیا
بشریعتی عمل میکرد یا نه بعضی بر آنند که بشریعتی متعبد نبود و بعضی گفته اند بود و بعضی توقف کرده اند و فرقهٔ
دویم نیز خلاف کرده اند بعضی گفته اند بشریعت حضرت نوح علیه السلم عمل میکرد و بعضی گفته اند بشریعت
ابراهیم ع و بعضی بشرع موسی علیه السلم و بعضی بشرع عیسی علیه السلم و بعضی بهمه شرایع و حق نزد فقیر آن
که بعد از بعثت آنحضرت شریعت ناسخ جمیع شرایع بود و لهذا آنچه از آنحضرت سؤال میکردند تا وحی نازل نمیشد جواب
نمیفرمود و هرگز در هیچ امری متمسک بکتب سابقه نمیگردید و در حکم سنگسار زناکار خبر از توریة داد برای الزام
حجت بر یهود و تکذیب قول ایشان و اظهار علم خود بکتب ایشان و آیاتی که اشعار بمتابعت انبیا وارد
محمول بر اصول دین است که متفق علیه جمیع ادیانست و بر موافقت ایشان در تبلیغ رسالت و صبر بر تحمل مشاق
امت و اما پیش از بعثت مدلول اخبار و ادلهٔ عقلیه بسیار آنست که آنحضرت اهتمام در عبادات و تتبع مکارم
اخلاق و اجتناب از محرمات و مساوی آداب زیاده از همه کس میفرمود و چون تواند بود که سایر خلق در هر زمانی
پس مکلف بشرایع باشند و عبادت حق تعالی کنند و اشرف مخلوقات تا چهل سال مطلقا مکلف بعبادتی
نبوده باشد و راه دین خود را نداند با آنکه منقولست که آنحضرت انواع عبادات میکرد و بیست حج پیش
از هجرت پنهان بجا آورد و آداب حسنه از تسمیه و تحمید و تسلیم و ترک محرمات و مکروهات در روزه و انواع
عبادات از آنحضرت صادر میشد و نمیتواند بود که اینها بمتابعت شریعت دیگران باشد بچندین وجه **اول**
آنکه اگر عمل بشریعت پیغمبر دیگر نماید رعیت او خواهد بود و باید که آن پیغمبر افضل از او باشد و این خلاف ضرورت
دین است **دویم** آنکه شریعت آن پیغمبر را بایست بداند تا بشرع او عمل نماید اگر بوحی دانست پس بایست
که از علمای آن ملت اخذ کرده باشد و از جملهٔ معجزات آنحضرت آن بود که خط و سواد نداشت و با علمای اهل
کتاب معاشرت نکرد و قصص انبیا را بنحوی که در کتب ایشان بود بیان کرد پس چگونه از ایشان فرا گرفت
و ایضا اکثر علمای اهل کتاب در آن عصر فاجر و فاسق بودند چگونه اعتماد بر گفت ایشان میتوانست کرد **سیم**
آنکه در احادیث بسیار وارد شده است که هیچ زمان از حجت خدا خالی نمیباشد اگر حضرت رسالت

بعقید هیچ شرعی غیر شرع خود
نمیفرمود در شریعت آنحضرت

پس پیغمبر خواهد بود و عمل بشرع
خود کرده خواهد بود که موافق
شرع دیگر باشد و اگر بغیر وحی دانست

ابتداء تکلیف پیغمبر بود بایستی وصی حضرت عیسی علیه السلام یا وصی حضرت ابراهیم علیهما السلام را
تبع نماید و باو ایمان بیاورد و تابع او گردد و بایست این معنی اکثر اهل مکه بدانند و نقل کنند قطع
نظر از آنکه لازم میاید که آنحضرت مرتبه اش پست تر از آن وصی باشد و افضلیت آنحضرت بر سایر خلق
ضروری دین اسلام است پس گوییم که پیغمبری آنحضرت همیشه بود و پیوسته بوحی و الهام الهی بشریعت خود
عمل مینمود و بعد از چهل سال رسول شد و مامور گردید که مردم را بسوی خدا دعوت نماید بچندین وجه اول آنکه
عامه و خاصه از آنحضرت روایت کرده اند که فرمود که من پیغمبر بودم در وقتی که آدم در میان آب و گل بود
و احادیث بسیار وارد شده است که روح آنحضرت را در عالم ارواح بر ارواح انبیا مبعوث گردانید
و همه با آنحضرت ایمان آوردند و ملائکه تسبیح و تقدیس الهی را از ارواح مقدسه او و اهل بیت او آموختند
دویم آنکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در خطبه قاصعه فرمود که حق تعالی مقرون گردانید بپیغمبر خود
در هنگامی که او را از شیر باز گرفتند یا نزدیک بآن بزرگترین ملکی از ملائکه خود را که دلالت میکرد او را براه مکارم
افعال و محاسن اخلاق اهل عالم در شب و روز همین است معنی پیغمبری و معلوم شد که شرایع دین خود را از ملک فرا
میگرفت سیم آنکه احادیث صحیحه وارد شده است که نبی آنست که در خواب می بیند مانند خواب ابراهیم و
آنچه میدید رسول خدا صلی الله علیه و آله از اسباب پیغمبری پیش از آنکه جبرئیل وحی بیاورد از برای او برسالت
پس معلوم شد که پیغمبری قبل از رسالت بوده است چهارم در احادیث صحیحه بسیار وارد شده است که رسول
خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم از اول سن تا آخر مؤید بودند بروح القدس که ایشان را تعلیم و تسدید مینماید و از سهو
و خطا و نسیان نگاه میدارد پنجم بنص قرآن و احادیث متواتره معلوم شده است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله افضل انبیاست و هر فضیلت و کرامتی که بهر پیغمبری داده اند بآنحضرت زیاده از آن عطا کرده اند پس
چون تواند بود که حضرت عیسی علیه السلام در گهواره پیغمبر باشد و حضرت یحیی در سن صبا بشرف نبوت فایض گردد
و حضرت رسالت با آن جلالت تا چهل سال خلعت نبوت نپوشد و ایضا در احادیث بسیار وارد شده است
که از ائمه ما صلوات الله علیهم در وقت طفولیت بلکه در هنگام ولادت آثار علم و کمال ظاهر میشده و حضرت
قایم در کودکی در دامان پدر از سایل مسئله غامضه جواب فرمود و حضرت جواد علیه السلام در سن نه سالگی در یک
روز سی هزار مسئله غریبه کلامیه را بیان شافی نمود چون تواند بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از ایشان
کمتر باشد ششم خلافست که حق تعالی آنحضرت را چرا امی نامیده اکثر گفته اند برای آن بود که آنحضرت

خط و سواد نداشت و در اخبار وارد شده است که نسبت بام القری که مکه مشرفه است داده شده و
درین خلافی نیست که آنحضرت پیش از بعثت تعلم خط و سواد از کسی ننموده بود چنانکه نص قرآن بر آن دلالت
کرده است و خلاف در این است که آیا بعد از بعثت میتوانسته اند خواند و نوشت یا نه و حق آنست که قادر بوده در
خواندن و نوشتن چنانچه بوحی الهی همه چیز را میدانست و بقدرت الهی کارها که دیگران از آن عاجز بودند میتوانست
اما برای مصلحت خود نمینوشت و وحی را دیگران مینوشتند و غالب اوقات دیگر از امر بخواندن نامها میفرمود
و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نامه را میخواند و نمینوشت و بسند معتبر
منقولست که شخصی از امام محمد تقی صلوات الله علیه پرسید که چرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله را امی نامیدند
حضرت فرمود که سنیان چه می گویند گفت میگویند زیرا که نمیتوانست چیزی نوشت فرمود که دروغ می گویند لعنت خدا
بر ایشان باد والله که آنحضرت میخواند و مینوشت بهفتاد و سه زبان بلکه خدا او را امی نامید برای آنکه از اهل مکه بود
و یک نام مکه ام القری است یازدهم آنحضرت را خصایص بسیار بود که دیگران در آنها با حضرت شریک نبودند اول
آنکه نماز شب و نماز وتر بر آنحضرت واجب بود دویم قربانی بر آنحضرت واجب بود سیم بعضی گفته اند مسواک بر
آنحضرت واجب بود چهارم هر بدی که میدید بایست البته انکار کند پنجم مشوره کردن با اصحاب بعضی گفته اند
بر آنحضرت واجب بود ششم مخیر گردانیدن زنان که در کتاب طلاق مذکور است هفتم حرام بودن زکوة
واجب بر او و بر اهل بیت و ذریت او و در حرمت زکوة سنت اقوال مختلفست هشتم وجوب ادای دین
کسی که بمیرد و فقیر باشد نهم آنکه گفته اند آنحضرت سیر و سیراب نمیخوابیده و بعضی گفته اند حرام بود بر او دهم
آنکه بر پهلو تکیه کرده طعام میل نمیفرمود و بعضی گفته اند بر آنحضرت حرام بود یازدهم بعضی گفته اند خط و نوشتن و شعر
گفتن بر آنحضرت حرام بود و ثابت نیست دوازدهم وصال در روزه بر آنحضرت جایز بود و بر دیگران حرام است
و وصال آنست که دو روز روزه بهم آرد و در میان افطار نکند یا افطار را تا سحر تاخیر نماید با قصد سیزدهم بر آنحضرت
زیاده از چهار زن بعقد دایم جایز بود و بر دیگران حرام است چهاردهم بر آنحضرت حلال میشد زنی که خود را
بآنحضرت میبخشید بدون عقد پانزدهم آنکه نکاح زنان آنحضرت خواه دخول کرده باشد و خواه نکرده باشد در حال
حیات آنحضرت و بعد از وفات بر دیگران حرام بود شانزدهم حرام بود که آنحضرت را بنام ندا کنند که یا محمد
و یا احمد بگویند و حق تعالی نیز در قران در هیچ موضع آنحضرت را بنام ندا نفرموده است بلکه یا ایها النبی و یا
ایها الرسول و یا ایها المزمل و یا ایها المدثر فرموده هفدهم حرام بود بر مردم که صدا را در سخن گفتن بلند تر

از صداي آنحضرت كند **پنجاهم** حرام بود مردم را كه از پشت حجرها آنحضرت را ندا كنند و خصايص بسيار
ديگر ذكر كرده اند كه اكثر آنها نزد فقير ثابت نيست و ذكر آنها مناسب اين رساله نبود لهذا حواله بكتاب
حيوة القلوب نمود **باب پنجم** در امامت است و مراد از امام كسي است كه
مقتدا و پيشواي امت باشد در جميع امور دنيا و دين بنحوي كه پيغمبر ميكرد بنيابت و جانشيني پيغمبر نه بر
سبيل استقلال و در آن چند مقصد است مقصد **اول** در وجوب نصب امام است بدانكه امت اختلاف كرده
اند در آنكه امام بمعني كه مذكور شد نصب كردن او ضرور و واجب باشد و بر تقدير وجوب بر حق تعالي واجب
يا بر امت **و ايضاً** خلافست كه عقل حكم ميكند بوجوبش يا بشرع معلوم شده است و ذكر خلافهاي ايشان ثمره ندارد
آنچه فرقه ناجيه اماميه بر آن اتفاق كرده اند آنست كه واجبست بر پروردگار عالم عقلا و سمعا نصب كردن
امام اما عقلا بچندين وجه اول آنكه هر دليلي كه دلالت كند بر وجوب فرستادن پيغمبران دلالت بر نصب امام
ميكند چه معلومست كه مردم را در انتظام امور دين و دنياي ايشان ناچار است از رئيسي و سركرده كه در امور مختلفه
ايشان را براه راست هدايت نمايد و رفع مخاصمه و مجادله و منازعه و مغالبه ايشان كه بالضروره در معاملات و
معاشرات ايشان رو ميدهد بر وجه حق و ثواب از ايشان بكند و همه عقول بر اين معني معترفند و چنين كسي يا
نبي است يا امام كه جانشين اوست خصوصاً بعد از حضرت رسالت صلي الله عليه و آله كه خاتم پيغمبرانست
و بعد از او اميد بعثت پيغمبر ديگر نيست **دويم** آنكه نصب امام لطفست و لطف بر خدا عقلا واجبست **و ايضاً**
اصلح بر حق تعالي واجبست و شك نيست در آنكه اصلح بحال عباد در جميع احوال و ازمان وجود رئيس حاكم كاملست
علي الاطلاق كه اختيار دين و دنياي ايشان بدست او باشد و چنين رئيسي يا پيغمبر است يا امام و در زمانيكه
پيغمبر نباشد منحصر است در امام **سيم** آنكه چون بعثت حضرت رسول صلي الله عليه و آله مخصوص زمان آنحضرت
نبود بلكه مبعوث است بر كافه خلق تا روز قيامت و از براي ايشان كتابي آورده و شريعتي از جانب خدا
مقرر شده و آداب و سنن در هر امري حتي مو زدن و شاشيدن و جماع كردن و بيت الخلا رفتن از براي
ايشان مقرر كرده و در فرايض و مواريث و قضايا و معاملات احكام و قضيه هر يك بوحي الهي مقرر نموده
و مدت بعثت آنحضرت مدت قليلي بود و در آن مدت جمع قليلي ظاهرا اذعان كردند كه اكثر آنها نيز در
باطن منافق بودند پس هيچ عاقل تجويز اين ميكند كه خدا و رسول امر عظيم چنين را ناتمام بگذارند و حافظي نه
براي اين ملت و شريعت و كتاب و سنت كه معصوم و مامون از كذب و سهو و تغيير و تبديل باشد مقرر كنند

وكتاب

و كتاب مجمل غامض ذو وجوه و محامل در ميان ايشان بگذارند كه هنوز آن كتاب جمع و ترتيب
نيافته باشد و آنچه در ميان باشد در غايت اجمال باشد و هر كس بنحوي فهمد و تفسيري از براي
آن تعيين نمايد با آنكه هزار يك احكام ضروريه در ظاهر آن نباشد و احاديث سنت در نهايت
اختلاف و تشويش باشد و مسلماني چند را كه هر يك انواع اغراض فاسده داشته باشند صاحب
اختيار امامت كرده اند كه هر باطلي كه خواهند براي خود تعيين نمايند و آن باطل جاهل هر امري كه رو دهد
را جمع كند و خود مانند خر در گل مانده باشد و از اين و از آن بپرسد تا بمقتضاي اغراض جاهليه خود يكي را
ترجيح دهد هر كه بهره قليلي از عقل داشته باشد چنين امر شنيعي را بر خدا و رسول روا نميدارد خداوند با آن
لطف و رحمت نسبت بعباد خصوصا اين امت و پيغمبري با آن مهرباني و شفقت در حق امت چگونه
راضي باين حيرت و ضلالت نسبت بايشان بشوند پيغمبر بزرگواري كه آنقدر آزارها بر بدن شريف و
نفس لطيف خود براي هدايت امت قرار داد و چون شد كه يك مرتبه دست از ايشان برداشت
رئيسي و دهقاني كه در دهي بچار ميشود براي شفقت بر رعيت خود و مزارع خود يكي را تعيين مينمايد
و وصيت براي ايشان ميكند و ضابطي براي متروكات خود تعيين مينمايد پيغمبر آخر الزمان از دنيا
ميرود و براي دين و ملت و كتاب و سنت و رعيت و امت خود كسي را تعيين نميكند اگر درين باب عقل
حكم نكند در هيچ بابي حكم نخواهد كرد **چهارم** آنكه مخالفان نيز معترفند كه عادت مستمره حق تعالي در
جميع انبيا از آدم تا خاتم آن بود كه تا خليفه براي ايشان تعيين نمينمود ايشان را از دنيا رحلت
نميفرمود و سنت حضرت رسالت صلي الله عليه و آله در جميع غزوات و سفرهاي جزئي كه آنحضرت از
مدينه مشرفه سفر مينمود آن بود كه تعيين رئيس و خليفه ميفرمود و در جميع بلاد و قراي اسلام نيز البته
حاكمي نصب مينمود و امر ايشان را بخود نميگذاشت پس چون درين مفارقت كبري و سفري انتها
ايشان را مهمل و امور ايشان را معطل ميگذاشت **پنجم** آنكه رتبه امامت خلافت و نيابتي است نظير منصب
جليل نبوتست اگر امام را مردم اختيار توانند كرد بايد كه نبي را نيز مردم اختيار توانند كرد و اين باطل
است باتفاق و ايضا بر مصالح عباد عقول ناقصه است كي حكم ميتواند كرد و عقلاي صاحب تدبير بسيار
است كه كسي را از براي نسق قريه يا حكومتي تعيين مينمايند و در اندك وقتي ظاهر ميشود كه خطا كرده اند
و تغيير ميدهند پس در رياست دين و دنياي همه خلق چگونه عقول مردم وفا كند **و ايضاً** عصمت در

آن شرطست چنانچه معلوم خواهد شد و کسی بغیر حق تعالی بر آن مطلع نمیتواند شد و ادلهٔ عقلیه درین باب
بسیارست و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و اما آیاتی که دلالت میکند بر آنکه امام از جانب حق تعالی
منصوبست بسیارست و درین رساله بچند آیه اکتفا مینمائیم اول آیهٔ و آنی هدایه الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ
دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي یعنی امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شما را و تمام گردانیدم
بر شما نعمت خود را و شک نیست در آنکه امام از معظم ارکان دینست و هیچ نعمتی برای صلاح دین و
دنیای امت اعظم از امام نیست پس باید که حق تعالی نصب امام برای امت کرده باشد با آنکه احادیث متفقه
از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیهٔ شریفه بعد از نصب امیر المؤمنین صلوات الله علیه در غدیر خم نازل
شد دویم دو آیه کریمه وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ أَهُمْ
يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ
فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ مفسران خاصه
و عامه گفته اند که یعنی کفار قریش میگفتند که چرا فرستاده نشد این قرآن بر دو مرد عظیم از
اهل مکه و طایف مانند ولید بن مغیره که در مکه بود و عروة بن مسعود که در طایف بود که ایشان اموال
و بساتین بسیار داشتند حق تعالی در رد قول باطل ایشان فرمود که آیا ایشان قسمت میکنند رحمت پروردگار ترا
یعنی پیغمبری را و بهر کس خواهند میدهند ما تقسیم کردیم میان ایشان معیشت ایشان را در زندگانی دنیا و بعضی را
بلندتر کردیم از بعضی بحسب دنیا بدرجات بسیار تا آنکه بیکدیگر محتاج باشند و بعضی از ایشان بعضی را بکارهای
خود بدارند و باین سبب احوال عالم منتظم گردد و حال آنکه رحمت پروردگار تو بهتر است از آنچه ایشان جمع
میکنند از اموال فانیه دنیا یعنی ما هر گاه قسمت اموال و زخارف دنیا را که نزد ما قدری و اعتباری ندارد
با ایشان نگذاردیم بلکه خود تقسیم کنیم پس چگونه قسمت نبوت را با این رفعت شان باختیار ایشان گذاریم و هر گاه
دانستی که مرتبهٔ امامت نظیر درجهٔ نبوتست و بعد از نبوت هیچ رحمت و نعمتی بامامت نمیرسد پس باید که آنرا
نیز باختیار مردم نگذارد و خود نصب و تعیین نماید و این معنی نهایت وضوح دارد از این آیات کریمه اگر کسی
تعصب و عناد دیده بصیرت خود را نپوشاند سیم حق تعالی میفرماید وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ
وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ یعنی پروردگار تو می آفریند هر چه را میخواهد
و برمیگزیند هر که را میخواهد نبوده است ایشان را اختیاری منزه است خدا از آنچه ایشان شریک او میگردانند

و دلالت این آیه نیز ظاهر است بر آنکه برگزیننده برای امور دین و دنیا خداست نه خلق و مفسران
عامه روایت کرده اند که این آیه در رد آنها نازل شد که گفتند که خدا چرا پیغمبر را از دیگری نفرستاد چهارم
آیات بسیار است که دلالت میکند بر آنکه خدا همه چیز را در قرآن مجید بیان فرموده است مثل مَا فَرَّطْنَا
فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ یعنی تقصیر نکرده ایم در کتاب از هیچ چیز وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا یعنی
و هر چیز را تفصیل داده ایم تفصیل دادنی وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و هیچ تر و خشکی
نیست مگر آنکه در کتاب ظاهر کننده است پس هرگاه حق تعالی همه چیز را در قرآن مجید بیان فرموده باشد چون
تواند بود که تعیین امام که اهم امور است بیان نفرموده باشد پنجم حق تعالی فرموده أَطِيعُوا اللَّهَ وَ
أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و آنها
را که صاحبان امرند از شما و چنانچه اطاعت خدا و رسول عام است باید که اطاعت اولی الامر نیز عام باشد
و معلوم است که حق تعالی امر نمیکند که مردم در همه امور اطاعت هر امیری و صاحب حکمی بکنند پس باید که
اولی الامر نیز مثل رسول باشد در آنکه خطا و غلط و دروغ و گناه و سهو از و صادر نشود و الا لازم آید که حق
تعالی مردم را امر کند بچیزی چند که از آنها نهی کرده است و چنین کسی امامیست که حق تعالی نصب کرده است
و معصوم است از خطا و باتفاق غیر ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم صاحب این مرتبه نیستند مقصد دویم
در بیان شرایط امامت بر قول متکلمین و مشهور آنست که در آن سه شرط معتبر است اول آنکه باید
افضل باشد از همه امت در جمیع جهات خصوصا در علم و الا تفضیل مفضول و ترجیح مرجوح لازم آید و آن بحسب عقل
قبیحست و ایضا حق تعالی میفرماید أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى
فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ یعنی آیا کسی که هدایت میکند بسوی حق سزاوارترست باینکه مردم پیروی او کنند
یا کسی که خود هم نمیتواند هدایت یافت مگر آنکه دیگری او را هدایت کند پس چه میشود شما را که نمیفهمید
چگونه حکم میکنید بتجویز عدم افضلیت امام و باز فرموده است هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ
لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ یعنی آیا مساوی میباشند با هم آنها که صاحب علم و دانایی اند
و آنها که صاحب علم نیستند و متذکر نمیشود این را مگر صاحبان عقلها و ایضا فرموده است فَاسْأَلُوا أَهْلَ
الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ یعنی سؤال از اهل علم یا اهل قرآن اگر نمیدانید و چون حق تعالی
بملائکه وحی نمود که إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً من میخواهم در زمین خلیفه و جانشینی قرار دهم

ملائکه گفتند آیا قرار میدهی در زمین کسی را که فساد کنند در زمین و بریزند خونهای مردم را و ما تسبیح و
تقدیس میکنیم ترا حق تعالی فرمود که من میدانم چیزی را که شما نمیدانید پس حق تعالی اسما را تعلیم آدم
کرد و بآن حجت بر ملائکه تمام کرد که چون او اعلم است بخلافت سزاوارتر است پس معلوم شد که اعلم بودن
موجب استحقاق خلافت است و ایضا چون بنی اسرائیل قبول پادشاهی طالوت نمیکردند حق تعالی فرمود
که او را تفضیل داده ایم بزیادتی علم و جسم پس معلوم شد که مناط ریاست و پادشاهی زیادتی علم و شجاعت
است که زیادتی جسم قوت و شجاعت باشد نه بزرگی بدن دیگر آنکه شرایط امامت عصمت است و اجماع علمای
امامیه منعقد است بر آنکه امام میباید معصوم باشد از اول عمر تا آخر عمر از جمیع گناهان کبیره و صغیره و احادیث متواتره
برین مضمون وارد شده است و ایضا امام امین حق تعالی است بر دین و دنیای مردم هرگاه خود در احکام
الهی خیانت کند کی قابل امانت خواهد بود بلکه محل ملامت خواهد بود بقول حق تعالی أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ
بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ یعنی آیا امر میکنید مردم را
بنیکی و فراموش میکنید نفسهای خود را با اینکه کتاب خدا را میخوانید آیا عقل ندارید و قباحت این امر را نیز بیان
فرموده است ای گروه مومنان چرا میگویید چیزی را که نمیکنید خدا بسیار دشمن میدارد که بگویید چیزی را که نکنید
و معلوم است که کسی مستحق این ملامتها باشد قابل پیغمبری و امامت نیست و ایضا چون حق تعالی خطاب کرد
بحضرت ابراهیم ع که من گردانیده ام ترا امام از برای مردم حضرت خلیل ازین عطای جلیل بسیار شاد شد
و از برای فرزندان خود طلب کرد و گفت از ذریت من نیز امامان قرار ده حق تعالی فرمود لَا يَنَالُ عَهْدِي
الظَّالِمِينَ یعنی نمیرسد عهد امامت من بظالمان و هر صاحب معصیتی ستمکار است بر نفس خود و در هر وقت
از اوقات عمر خود که معصیت کند بر او صادق خواهد بود که عهد امامت باو نمیرسد و ایضا عمده فایده در
نصب امام آنست که حفظ ناموس شریعت بکند و حافظ شریعت باشد هرگاه معصیت و خطا برو روا باشد
امام دیگر باید که او را از معصیت منع نماید و خطایی که از او صادر گردد او را ظاهر سازد پس او امام کل خواهد
بود نه اول و ایضا بر امت واجبست که اطاعت او بکنند در قول و فعل چنانچه در آیه اولی الامر معلوم شد
پس اگر اطاعت کنند یک چیز هم واجب باشد و هم حرام و ایضا نهی از منکر بر ایشان واجبست اگر بکنند
مخالفت با اطاعت و رعایت امام دارد و اگر نکنند ترک واجب کرده خواهند بود و اگر وجوب اطاعت
در غیر حرام باشد پس باید ایشان نیز امام دیگر باشد که حلال و حرام را از او اخذ کنند پس محتاج بدو امام خواهند بود

علم

و اگر

و اگر او هم معصوم نباشد محتاج بامام دیگر خواهند بود پس یا تسلسل لازم آید و یا منتهی شود بامام
معصوم و این دلیل بچند دلیل بر میگردد و بعد از تامل معلوم میشود سیم از شرایط امامت نزد امامیه
هاشمی بودن امام است و آن منصوص که بر خصوص هر یک از ائمه صلوات الله علیهم وارد شده است
معلوم خواهد شد ان شاء الله و سنیان هیچ یک ازین سه شرط قایل نیستند و این سه صفت را متکلمین ذکر کرده
اند و گفته اند باید صفاتی که در پیغمبر مذکور شد در او باشد با آنکه شبهه در نسبش نباشد و پدران ایشان غیر عفیفه
نباشند و از عیوبی که موجب تنفر خلق است مبرا باشد مانند جذام و پیسی و کوری و گنگی و درشتی خوی
و کج خلقی و بخل و دنائت صنعت مانند جولاهی و حجامی و افعالی که دلالت بر ضعف عقل کند و امثال آن
و سلطان المحققین نصیر الملة والدین رحمة الله علیه در بعضی از رسایلش گفته است که در امام هشت شرط
معتبر است اول معصوم بودن او از گناهان کبیره و صغیره و بعضی مذکور شد دویم آنکه عالم باشد بهر چه
در امامت بآن محتاج است از علوم دینی و دنیوی مثل احکام شرعیه و سیاسات مدنیه و آداب
و دفع دشمنان دین و رفع شبهات ایشان زیرا که غرض از امامت بدون اینها حاصل نمیشود سیم
شجاعت برای دفع فتنها و بر انداختن اهل باطل و غالب گردانیدن دین حق زیرا که اگر او که سر کرده است
بگریزد ضرر عظیم بدین میرسد بخلاف گریختن بعضی از رعایا چهارم آنکه در جمیع صفات کمال مانند
سخاوت و مروت و کرم و حلم و هر چه از صفات کمال باشد از همه رعیت خود کاملتر باشد والا تفضیل
مفضول لازم آید و آن قبیح است عقلا پنجم آنکه پاک باشد از عیوبی که باعث نفرت مردم میگردد
خواه در خلقت مانند کوری و خره و پیسی و خواه در خلق مانند بخل و حرص و کج خلقی و خواه در اصل
و نسبت و دنائت نسب و ولد الزنا بودن و تهمت در نسب او یا پدران او و خواه در فروع مثل صنعتهای پست
و افعال رکیکه زیرا که اینها منافات با لطف آن دارند ششم آنکه قرب و منزلت او نزد حق تعالی از
همه کس بیشتر باشد و زهد و عبادت و طاعت او از همه بیشتر باشد هفتم آنکه معجزه از او ظاهر
شود که دیگران از آن عاجز باشند تا آنکه در وقت ضرورت دلیل حقیت او باشد هشتم آنکه
امامت او عام باشد و امامت منحصر در او باشد والا موجب فساد میانه رعیت خواهد بود و اثبات این دعوا
باجماع و احادیث متواتره اولی است فصل سیم در بیان صفات و خصایص امام است
که از احادیث معتبره ظاهر میشود و آنها در احادیث بسیار است و در حیوة القلوب مذکور است و درین

دنیا و مادران ایشان

نفس و دنائت

رساله بعضی را ایراد مینمائیم کلینی بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که امام را
ده علامت است پاکیزه و ناف بریده و ختنه کرده متولد میشود و چون از شکم مادر بزیر میآید دستها را
بر زمین میگذارد و صدا بشهادتین بلند میکند و محتلم نمیشود و با خباثت جنابت در و بهم نمیرسد و
دیده اش بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود یعنی آنچه واقع میشود در آن حال میداند و خمیازه و آروغ نمیکشد
و از پشت سر میبیند چنانکه از پیش میبیند و فضله که از و جدا می‌شود بوی مشک از آن میآید و زمین
را خدا موکل کرده است که از او بپوشاند و فرو برد و چون زره حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را میپوشد
بر قامتش درست میآید و هر کس دیگر بپوشد خواه دراز و خواه کوتاه یک شبر از قامتش زیاد میآید و
ملک با او سخن میگوید تا آخر ایام عمرش و ابن بابویه رحمه الله از حضرت امام رضا علیه السلم روایت کرده
است که امام داناترین مردم است و در حکمت و علم و دقایق امور از همه در پیش است و پرهیزکارتر و بردبارتر و سخی
تر و شجاعتر از همه کس است و عباداتش از همه بیشتر است و سایه ندارد و شاید مراد آن باشد که گاهی چنین است
و آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله را دایمی بود و بول و غایط او را کسی نمی‌بیند و زمین موکل است بآنکه
آنچه از و بیرون آید فرو برد که بر مردم ظاهر نشود و بویش از مشک خوشتر است و او اولی است بمردم از
جان ایشان که باید او را مقدم دارند بر خود و در هر باب و جان خود را فدای او کنند یا آنکه مردم فی الحقیقه
این حالت را نسبت باو بهم رسانند و مشفق‌تر و مهربان‌تر است بر ایشان از پدران و مادران ایشان
و تواضع و فروتنی او نزد خدا از همه کس بیشتر است و آنچه مردم را بآن امر میکند خود زیاده از دیگران بآن
عمل مینماید و آنچه مردم را از آن نهی میکند بیش از دیگران اهتمام در ترک آن میفرماید و دعای او مستجاب است
حتی آنکه اگر بر سنگی دعا کند هرآینه بدو نیم شود و حربها و اسلحه حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد او است
خصوصا شمشیر ذوالفقار که از آسمان آمده و نزد او نامه هست که نامهای دشمنان ایشان تا روز قیامت
در آن نوشته است و نزد امام میباشد جامعه و آن نامه ایست که طولش هفتاد ذراع و در عرض یک پوست
گوسفند و چون پیچیده میشود بکلفتی ران شتر میشود و در آن نوشته است هر علمی که فرزند آدم بآن محتاج
شود و نزد او میباشد جفر بزرگ و جفر کوچک یکی از پوست بز است و دیگری از پوست گوسفند و در آنها احکام
حدود و غیر آنها هست حتی ارش خراشی که در بدن کسی بکنند و حتی گناهی که تعزیر آن یک تازیانه
یا نیم تازیانه است یا ثلث تازیانه است و آنرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله املا فرموده و حضرت امیرالمؤمنین

جمیع شیعیان اهل بیت علیهم السلم تا روز قیامت در آن نوشته است و نامه دیگر نزد او هست که نامهای ...

علیه السلم بخط خود نوشته است و مصحف حضرت فاطمه صلوات الله علیها نزد امامست و در آن
نامها و احوال پادشاهان تا روز قیامت نوشته است و از برای آن آنرا بآن حضرت نسبت میدهند
که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از دنیا مفارقت کرد حضرت فاطمه علیها السلم را اندوه عظیم از
مفارقت آنحضرت و جفاهای منافقان امت عارض شد حق تعالی جبرئیل را برای تسلی آنحضرت فرستاد
که خبرهای آینده را برای آنحضرت ذکر میکرد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم مینوشت و در آن کتاب اخبار
آینده هست تا روز قیامت و در حدیث دیگر فرمود که میان امام و حق تعالی عمودی از نور هست که در آن
عمود اعمال بندگان خدا را می‌بیند و آنچه بر او مشتبه شود در آن نظر میکند و میداند و بسند معتبر از حضرت امام
موسی علیه السلم منقولست که امام را بچند خصلت میتوان شناخت اول آنکه امام پیش از او نص امامت بر او میکند چنانکه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله نص بر خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلم کرد دوم آنکه هرچه را از او پرسند جواب شافی
میفرماید و اگر نپرسند خود ابتدا مینماید سیم خبر میدهد مردم را بآینده چهارم آنکه جمیع لغتها و زبانها را
میداند و هر کس را بلغت او جواب میفرماید پنجم آنکه کلام هیچ مرغی و حیوانی بر او مخفی نیست و همه را
میفهمد و از احادیث مستفیضه بل متواتره ظاهر میشود که ایشان از برای اظهار معجزه در وقتی که ضرور بوده
است مرده را زنده میکرده‌اند چنانکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم مکرر مرده را زنده کرد و حضرت باقر و
صادق علیهما السلم ابوبصیر را بینا کردند و صاحب جذام و پیسی را شفا دادند و در احادیث بسیار وارد شده
است که هر معجزه که حق تعالی بهر پیغمبری داده بود همه را بحضرت رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم عطا
کرده است و قادر بوده‌اند بر طی ارض که مسافتهای بعید را در زمان قلیلی طی نمایند بلکه در یک روز
و دیگر چندین مرتبه بر دور دنیا بگردند و کتابهای جمیع پیغمبران مانند توریة و انجیل و زبور و صحف آدم
و صحف شیث و ادریس و ابراهیم و الواح موسی همه نزد ایشان بوده و آثار جمیع پیغمبران مانند عصای موسی
و پیراهن ابراهیم و یوسف و سنگ موسی که دوازده چشمه از آن جاری میشد و انگشتر سلیمان و بساط
او و سایر آثار انبیا علیهم السلم نزد ایشان بوده و اکنون همه نزد حضرت صاحب الامر علیه السلم است و حق تعالی
ابر را مسخر ایشان کرده بود که بر آن سوار توانستند شد که ملکوت آسمان و زمین را بگردند و هفتاد و دو
اسم اعظم حق تعالی را میدانستند که برای هرچه میخواندند البته مستجاب میشد و یکی از آن اسما را آصف
میدانست که بآن اسم تخت بلقیس را از دو ماهه راه بیک چشم زدن نزد حضرت سلیمان حاضر کرد و ایشان

وعلوم ایشان چندین نوع بود گاهی صدای ملک را میشنیدند و گاهی روح القدس که خلقتست
بزرگتر از جبرئیل و میکائیل پیش فهمهای ایشان القا میکرد و گاهی بالهام حق تعالی در دل ایشان نقش
میشد و گاهی صدای ملک بگوش ایشان میرسید مانند صدای زنجیری که بر طشتی بزند آید و در احادیث
بسیار وارد شده است که عمده علم ها لیلت که در هر آن و هر ساعت از دریای ناپیدای علم الهی
بر ما فایض میشود و ملائکه و روح که اعظم از ملائکه است در شب قدر بر امام زمان نازل میشوند و بر آنحضرت
سلام میکنند و آنچه از امور آنسال در آن شب مقدر شده است بر او عرض میکنند و علوم گذشته و آینده
همه نزد ایشان است و وارث علم جمیع پیغمبرانند و ایشان متوسمانند که بهر کس که نظر میکنند از جبین او
ایمان و کفر و نفاق او را میدانند و در هر درختی و برگی و ریگی و سنگی که امام نظر میکند از آن علمی بر آن
ظاهر میگردد و تمام قرآن و علم ظاهر و باطن آن تا هفتاد بطن مخصوص امام است و جامهها و حربهها
و زرهها و مرکبها و انگشترها و جمیع اسباب ظاهره و باطنه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام رسید و نزد سایر ائمه علیهم السلام مضبوطست و صندوقی از پوست نزد ایشان هست که
علم پیغمبران و اوصیا و علمای گذشته همه در آن مضبوط است و آنرا جفر ابیض میگویند و صندوقی دیگر نزد
ایشان هست که جمیع اسلحه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن مضبوطست و آنرا جفر احمر میگویند و حضرت
صاحب الامر علیه السلام آنرا خواهد گشود و در احادیث بسیار منقولست که در هر شب جمعه روح مقدس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و ارواح مطهره امامان گذشته و روح پر فتوح امام زمان را صلوات الله علیهم
میدهند که باسمانها عروج مینمایند تا بعرش عظم الهی میرسند و بر دور آن هفت شوط طواف میکنند
و نزد هر قائمه از قوائم عرش دو رکعت نماز میکنند پس بسوی بدنهای شریف خود بر میگردند با
سرور فراوان و علوم بی پایان و اعمال هر یک از این امت را از نیکان و بدان در هر صبح و شام و هر هفته
و هر ماه عرض میکنند بر روح حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ارواح ائمه گذشته و بر امام زمان صلوات
الله علیه و پردهها و دیوارها و کوهها و دریاها مانع علم ایشان نمیشود و آنچه در مشرق و مغرب عالم واقع
میشود بر آن مطلع میشوند از جانب حق تعالی و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در هنگام وفات
جمیع علوم خود را بامیرالمؤمنین علیه السلام تسلیم کرد و حضرت امیرالمؤمنین فرمود که در آنوقت هزار
باب از علم تعلیم من کرد که از هر بابی هزار باب مفتوح میشد و فرمود که چون مرا غسل دهی و کفن

وهر علمی که از آسمان بزمین آمد نزد ایشان هست ه

معتبره

میکردند ه

وحنوط

وحنوط کنی مرا بنشان و از هرچه خواهی سؤال کن من چنان کردم و در آنوقت نیز هزار باب
از علم مرا تعلیم کرد که از هر بابی هزار باب مفتوح میشد و همچنین هر امامی در وقت وفات جمیع
علوم خود را بامام بعد از خود تسلیم و تعلیم مینماید و امام را بغیر از امام غسل و کفن و دفن و نماز
نمیکند و اگر امامی در مشرق از دنیا برود و امام بعد از او در مغرب باشد البته در آنوقت باعجاز
امامت و طی الارض نزد او حاضر میشود و علوم او را کسب میکند و تجهیز او مینماید بنحوی که اکثر مطلع
نمیشوند چنانچه حضرت امام رضا علیه السلام در بغداد حاضر شد و حضرت امام محمد تقی در خراسان حاضر شد و
بتفصیل در جلاء العیون ایراد نموده ام و در احادیث متکاثره وارد شده است که ارواح ایشان
از انوار عظمت حق تعالی خلق شده است و بدنها و دلهای ایشان از طینت عرش آفریده شده
است و چون حق تعالی میخواهد که امام را خلق کند ملکی را امر میکند که شربت آبی از زیر عرش میآورد
و نزد پدر امام میآورد که او بیاشامد و آن از آب رقیق تر است و از مسکه نرم تر است و از عسل
شیرین تر است و از شیر سفید تر است و از برف سرد تر است پس امر میکند او را بجماع و نطفه امام از
آن آب منعقد میشود و چون چهل روز میگذرد در جسم روح در دمیده میشود و بروایت دیگر بعد از
چهار ماه پس سخن مردم را میشنود و میفهمد پس ملکی بر بازوی او مینویسد این آیه را وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ
صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و در شکم مادر ذکر حق تعالی
میکند و تلاوت سوره انا انزلناه و سایر آیات مینماید و چون متولد میشود مربع نشسته از
جانب پا بزیر میآید و چون بزمین میآید رو بقبله میکند و دستها را بر زمین میگذارد و سر بجانب
آسمان بلند میکند پس ملک در میان دو دیده اش و دو کتفش همان آیه را نقش میکند پس ندا از اعلی
از میان عرش باو میرسد که ثابت باش بر حق که برای امر عظیمی ترا خلق کرده ام تو برگزیده منی
از خلق من و محل راز منی و صندوق علم منی و امین منی بر وحی من و خلیفه منی در زمین من از برای
تو و هر که ترا دوست دارد واجب گردانیده ام رحمت خود را و بخشیده ام بهشت خود را و بعزت
و جلال خود سوگند یاد میکنم که هر که با تو دشمنی کند او را در بدترین عذاب خود بسوزانم هر چند در دنیا
روزی او را فراخ کرده باشم. چون ندای منادی تمام شود و آیه شهد الله را تا آخر در جواب منادی
بخواند پس در آنوقت حق تعالی علوم اولین و آخرین را باو عطا کند و مستحق آن شود که روح

کشوده ه

وحد الکلمه ... بلند میکند ه

القدس در شب قدر و غیر آن او را زیارت کند پس چون به رتبهٔ جلیل امامت فایز
گردد حق تعالی در هر شهری مناره‌ای بلند از نور برای او بلند کند که اعمال بندگان
خدا را در آن ببیند و بروایت دیگر در آن شبی که متولد شود نوری در آن خانه ساطع گردد
که پدر و مادرش آن را مشاهده نمایند و چون بزمین آید رو بقبله کند و سه مرتبه عطسه کند و
انگشت تحمید بلند کند و ناف بریده و ختنه کرده بیاید و دندانهایش همه روییده باشد و در
یک شبانه روز نوری زرد مانند طلا از دستهای او ساطع باشد و در احادیث بسیار وارد
شده است که خانه‌های ایشان محل نزول ملائکه است و در خانه‌های ایشان مکرر نازل میشوند
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که ملائکه با اطفال ما مهربان‌ترند از ما و دست زد حضرت
به بالشی از بالشهای خانه خود که بسیار تکیه کرده اند بر اینها ملائکه و بسیار بسیار باشد که ما
پرهای ایشان را برمیچینیم و جمع میکنیم و تعویذ اطفال خود مینماییم و ایشان حجت خدایند بر جمیع جن
و افواج جنیان بخدمت ایشان میآمدند و حلال و حرام و احکام دین خود را از ایشان میپرسیدند
و ائمه ایشان را خدمات میفرمودند و برسالتها میفرستادند و یکی بصورت اژدهایی در مسجد
کوفه بخدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد در وقتی که آنحضرت بر منبر بود و بلند شد حضرت
اشاره فرمود که صبر کن چون از خطبه فارغ شد پرسید که کیستی گفت منم عمرو پسر عثمان که پدر مرا
بر جن خلیفه کرده بودی و او درین وقت فوت شده چه میفرمایی حضرت او را بجای پدر خلیفه
خود گردانیدند اینها مجملیست از احوال ظاهر ایشان که عقل اکثر خلق بآن میتواند رسید و غرایب احوال
و خفایای اسرار ایشان بسیار اند و تاب شنیدن آنها ندارد مگر ملک مقربی یا پیغمبر مرسلی یا مؤمن ممتحنی
که حق تعالی دل او را امتحان کرده باشد و بنور ایمان منور گردانیده باشد و در اخبار وارد شده است که
ما را شریک خدا مگردانید و پروردگاری از برای ما قایل مشوید و غیر اینها هرچه از فضایل و کمالات
برای ما اثبات کنید کم گفته خواهید بود حق تعالی فرموده است قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا
لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا یعنی بگو
ای محمد اگر بوده باشد دریا مداد برای نوشتن کلمات پروردگار من هرآینه آخر شود دریا پیش
از آنکه تمام شود کلمات پروردگار من هرچند بیاوریم بمثل آن دریا مداد آن و در احادیث

و فرموده

وارد

وارد شده است که ماییم کلمات پروردگار که فضایل ما را احصا نمیتوان کرد چنانکه گفته اند
بیت: کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست ❊ که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری

مقصد چهارم در طریق شناختن امامت و آن بچندین وجه میتواند شد **اول** که از همه ظاهرتر است
و آسانتر و مناسب لطف و حکمت الهی است چنانچه دانستی نص حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر امامت
احدی از امت و نص امام سابق بر امام لاحق چنانچه معلوم خواهد شد که ائمه اثنی عشر صلوات الله
علیهم همه منصوص اند بامامت از جانب خدا و رسول و امام سابق **دویم** افضل بودن امام است یا از
جمیع امت یا از جمعی که مدعی امامت بوده اند و باجماع امت امامت از ایشان بیرون نیست **سیم**
معجزه که مقارن دعوای امامت باشد و آنچه سنیان دعوی میکنند که امامت ببیعت معدودی قلیل حاصل
میشود اگرچه یک کس باشد چنانکه ابوبکر ببیعت عمر خلیفه شد و بعضی گفته اند میباید شش کس بیعت کنند
چنانکه عمر در شوری باجتماع شش نفر اکتفا کرد و زیاده از پنج نفر نگفته اند امریست که هیچ عاقل منصف
تجویز این نمیکند که با وجود اغراض باطله و خیالات فاسده خلق همین که پنج نفر یا یک نفر با جاهلی بیعت
کنند باید که جمیع خلق در امور دین و دنیا اطاعت او بکنند و قتل ایشان حلال بلکه واجب باشد
اگرچه آن مخالفت کننده علی بن ابی طالب یا امام حسن یا امام حسین صلوات الله علیهم باشد و
بر مردم اطاعت یزید پلید واجب باشد و قتل حسین بن علی جگرگوشه رسول خدا و سید جوانان اهل
بهشت برای مخالفت آن ظالم جائر ولد الزنای شارب الخمر با انواع عیوب آراسته جایز بلکه
واجب باشد و چنین بیعتی که خفیه در سقیفه بنی ساعده باتفاق چند منافق و دشمن امیرالمؤمنین واقع
شود و بدون حضور حضرت امیرالمؤمنین و حسنین صلوات الله علیهم و احدی از بنی هاشم و بدون
حضور سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و زبیر و اسامه و سایر اکابر صحابه واقع شود و آن را اجماع نام
کنند و بجبر امیرالمؤمنین و سایر صحابه را کشند و بیعت آورند و این را اتفاق اهل حل و عقد نام کنند و در
کتابهای خود نویسند آیا عقل عاقلی تجویز میکند که حق تعالی ریاست عامه دین و دنیا را که تالی
رتبه نبوت است بر چنین بازیچه بنا گذارد اگر رئیسی در دهی خواهند تعیین کنند تا اکثر اهل آن
قریه بر کسی اتفاق نکنند تعیین از عقلا نمی‌پسندند و تفصیل این امور ان شاء الله بعد از این مذکور میشود
پس معلوم شد که تعیین امام منوط بیکی از آن سه امر است که مذکور شد و هر یک از آن سه امر

اگر کنند

است که مذکور شد و هر یک از آن مسطور در باب هر یک از ائمه ما صلوات الله علیهم اخبار
متواتره از ثقات و معتمدین شیعهٔ امامیه که علم بفضل و صدق و صلاح و زهد و دیانت ایشان
داریم بر ما ثابت شده و بعین الیقین حقیقت آنها را دیده ایم و اما اگر خواهیم بر مخالفان حجت تمام
کنیم باید احادیث کتب معتبره ایشان را بر ایشان حجت گردانیم لهذا علمای ما رضوان الله علیهم بسیاری
از احادیث کتب معتبره ایشان حجت آورده اند بر ایشان پس اگر ما از اخبار کتب خود بر ایشان حجت
گردانیم ایشان انکار خواهند کرد و اگر ایشان احادیث موضوعهٔ خود را در زمان استیلای خلفای جور منافقان
صحابه برای طمع منصب و مال از برای ایشان وضع کرده اند بر ما حجت گردانند بر ما قبول آنها لازم نخواهد
بود پس باید که ما از احادیثی که متواتره و مقبول الطرفین است یا در کتب معتبره ایشان مذکور است
بر حقیت مذهب حق خود استدلال کنیم و ایشان نیز باید که از احادیثی که متواتر است یا در کتب معتبرهٔ
ما مذکور است استدلال کنند نه از احادیث موضوعه که مخصوص کتب اهل سنت و بلکه جمعی از علمای
ایشان نیز حکم کرده اند که موضوعست استدلال کنند چون از شدت تعصب ایشان در دین زمانها اکثر
کتبی که در اعصار سابقه میان ایشان متداول بوده در فضیلت اهل بیت و مثالب خلفای ایشان مشتمل بوده
است در میان ایشان متروک گشت فقیر درین رساله از کتب معتبرهٔ متداوله میان ایشان ایراد مینمایم
که انکار نتوانند نمود مانند صحیح بخاری و مسلم که تالی قرآن مجید میدانند و جامع الاصول ابن اثیر
که از اعاظم علمای اهل سنت و جمیع احادیث صحاح سته ایشان را که عبارت از صحیح بخاری
و صحیح مسلم و موطای مالک و سنن نسائی و جامع ترمذی و سنن ابی داود سجستانی است
در آنکتاب جمع کرده است مثل مشکوة که مؤلفش از مشاهیر علمای اهل سنت و طیبی و
دیگران بران شرحها نوشته اند و الحال در جمیع بلاد ایشان متداولست و میخوانند و در
اول کتابش میگوید که من این احادیث را از کتابی چند نقل کرده ام که هرگاه حدیث را بایشان
نسبت دهم چنانست که بحضرت رسول صلی الله علیه و آله نسبت داده ام و کتاب استیعاب
ابن عبد البر که از مشاهیر علمای اهل سنت و کتابش میان ایشان متداولست و کتاب شرح ابن
ابی الحدید بر نهج البلاغه که از اعاظم علمای اهل سنت و کتاب درّ منثور سیوطی که از
مشاهیر فضلای اهل سنت و تفسیر ثعلبی که عمدهٔ تفاسیر ایشان بر نقل از آنست و تفسیر فخر

کتب هم

رازی

رازی که امام اهل سنت و تفسیر کشاف و نیشابوری و بیضاوی و تفسیر واحدی و امثال
اینها از کتبی که نزد ما موجود و نزد ایشان متداول و معتمد است و احادیث اهل بیت علیهم السلام
را در کتاب حیوة القلوب ایراد کرده ام و بدانکه مذهب فرقهٔ ناجیهٔ امامیه آنست که خلیفه
بی واسطه بعد از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بنص خدا و رسول علی بن ابی طالب است و
سنیان میگویند مردم ابوبکر را بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نصب کرده اند و خلیفه اول
اوست و ابوبکر عمر را خلیفه کرد بعد از خود و خلیفهٔ دویم اوست و عمر در وقت مردن
شوری میان شش کس قرار داد و امیر المؤمنین علیه السلام را داخل آن شش نفر کرد که یا امیر
المؤمنین کشته شود یا بنا چار بعثمان بیعت کند زیرا که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را با عثمان
و زبیر و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص ضم کرد و گفت اگر همه بر یک کس اتفاق
کنند او خلیفه باشد و اگر اختلاف کنند اگر یک طرف بیشتر باشد کمتر را بکشند و اگر مساوی
باشند و دو نفر یک کس را اختیار کنند و دو نفر دیگر را آن سه نفری که عبد الرحمن در میان آنهاست
اختیار کنند و سه نفر دیگر اگر اتفاق نکنند آنها را بکشند چون بیرون آمدند حضرت امیر فرمود که
تدبیر خود را برای محروم کردن من تمام کرد زیرا که عبد الرحمن پسر عم سعد است و عثمان داماد
عبد الرحمن است و دانست که این سه نفر از هم جدا نمیشوند نهایتش آنست که طلحه و زبیر با من باشند
چون عبد الرحمن در آنطرف است باید یا من کشته شوم یا با یکی از آنها بیعت کنم و آخر چنان شد
در روز شوری بعد از آنکه حضرت امیر المؤمنین جمیع مناقب خود را از ایشان شمرد و همه تصدیق
کردند و با وجود آن عبد الرحمن بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت با تو بیعت میکنم بشرطی که عمل
کنی بکتاب خدا و سنت و سیرت ابوبکر و عمر حضرت فرمود که من بکتاب خدا و سنت رسول عمل
میکنم و بسیرت شیخین عمل نمیکنم و برای آن این سخن را گفت که میدانست که حضرت سیرت دو مبتدع فاسق
را قبول نخواهد کرد و پس همان سخن را با عثمان لعین گفت او قبول کرد پس عبد الرحمن و سعد هر دو با عثمان
بیعت کردند و مردم نیز بجبر بیعت کردند پس خلیفه سیم او را میدانند بمحض تدبیر عمر ملعون و چون
فسوق و ظلمها و بدعتهای عثمان از حد گذشت صحابه باتفاق کردند و او را کشتند و با خلیفه بر حق امیر المؤمنین
بیعت کردند لهذا آنحضرت را خلیفه چهارم میدانند و قول دیگر بعضی از منافقان بگوشش آمد

و تدبیری کرده

خلفای عباسی اختراع کرده اند که بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله عباس عم حضرت
دعوای خلافت کرده او خلیفه است و بطلان آن قول پس ظاهر است و اصحاب آن بحمد الله منقرض
شده اند و کسی نمانده است و باثبات خلافت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بطلان آن قول
نیز ظاهر میشود **مقصد پنجم** در بیان بعضی از آیات که دلالت بر امامت و فضیلت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم میکند **اول** آیه ولایه هست آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ
يُقِيمُونَ الصَّلَوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ یعنی نیست صاحب اختیار و اولی بامور شما
مگر خدا و رسول او و آنها که ایمان آورده اند آنها که برپا میدارند نماز را و میدهند زکوت را در حالتی که
در رکوع اند خاصه و عامه اتفاق کرده اند بر آنکه این آیه در شان آنحضرت نازل شده است حتی در
جامع الاصول از صحیح نسائی روایت کرده است از عبد الله بن سلام که آمدم بخدمت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و گفتم چون ما تصدیق خدا و رسول کرده ایم قوم ما از ما کناره میکنند و با ما دشمنی
میکنند و سوگند یاد کرده اند که با ما سخن نگویند پس حق تعالی این آیه را فرستاد پس بلال برای نماز ظهر
اذان گفت و مردم برخواستند و مشغول نماز شدند پس بعضی در سجود و بعضی در رکوع بودند بعضی سوال
میکردند ناگاه سائلی سوال کرد پس علی علیه السلم در رکوع انگشتر خود را باو داد و سایل بحضرت رسول خبر
داد که علی در رکوع این انگشتر را بمن داد پس حضرت رسول این آیه را با آیه بعد بر ما خواند و ثعلبی در
تفسیرش روایت کرده است که روزی ابن عباس بر کنار چاه زمزم نشسته بود و حدیث نقل میکرد
ناگاه ابوذر رضی الله عنه حاضر شد و گفت ایها الناس منم ابوذر غفاری شنیدم از رسول خدا صلی الله
علیه و آله باین دو گوشم و الا کر شود هر دو و دیدم باین دو چشم و الا کور شود هر دو که میگفت علی
قاید و پیشوای نیکوکاران است و کشنده کافران است یاری کرده شده است هر که او را یاری کند و
مخذول است هر که او را یاری نکند پس بدرستی که من نماز کردم در روزی از روزها با رسول خدا نماز
ظهر را پس سائلی در مسجد سوال کرد کسی باو چیزی نداد و سائل دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا
گواه باش که من سوال کردم در مسجد حضرت رسول خدا و کسی بمن چیزی نداد و در آن حال علی علیه السلم
در رکوع بود پس اشاره کرد بسوی سائل بانگشت کوچک دست راستش و پیوسته انگشتر را در آن
انگشت میکرد و سایل آمد و انگشتر را از انگشت آنحضرت گرفت و حضرت رسول نیز در نماز بود و از

بود و چون از نماز فارغ شد سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا برادرم موسی از
تو سوال کرد و گفت پروردگارا سینه مرا گشاده گردان و آسان گردان برای من کار مرا
و بگشا گرهی را که از زبان من که بفهمند سخن مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من که آن
هرون است محکم گردان بآن بازوی مرا و شریک گردان او را با من در کار من پس وحی کردی او را استجابت
گردانیدی دعای او و خطاب کردی که بزودی محکم گردانم بازوی ترا ببرادرت و تو و برای شما هر دو
سلطنتی و استیلایی بدهیم خداوندا منم محمد پیغمبر تو و برگزیده تو خداوندا پس بگشا
برای من سینه مرا و آسان گردان برای من کار مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من که او
علی است و محکم گردان باو پشت مرا ابوذر گفت هنوز سخن آنحضرت تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد
از جانب خداوند جلیل و گفت یا محمد بخوان پس این آیه را آنحضرت خواند و سیوطی بسندهای بسیار و
فخر رازی و بسند و زمخشری و بیضاوی و نیشابوری و ابن البیع و واحدی و سمعانی و بیهقی
و نطنزی و صاحب مشکوة و مؤلف مصابیح و سایر مفسران و محدثان خاصه و عامه از سدی و مجاهد و
حسن بصری و اعمش و عتبة بن ابی حکیم و غالب بن عبد الله و قیس بن الربیع و عبایة بن ربعی و ابن
عباس و ابوذر و جابر و غیر ایشان روایت کرده اند و حسان بن ثابت شاعر و غیر او بنظم آورده اند و
وجه دلالتش بر امامت آنحضرت آنست که انما کلمه حصر است و ولی در لغت بچند معنی آمده است یاور و دوست
و صاحب اختیار و اولی بتصرف و دو معنی آخر نزدیک بیکدیگر و دو معنی اول معلوم است که درین آیه
مراد نیست زیرا که یاور و دوست مؤمنان مخصوص خدا و رسول و بعضی از مؤمنان که موصوف باین
صفات باشند نیست بلکه همه مؤمنان یار و دوست یکدیگر اند چنانچه حق تعالی فرموده است وَ
الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ و ملائکه نیز محب و یاور مؤمنان
چنانکه فرموده اند نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ بلکه بعضی از کفار
محب و یاور مؤمنان میباشند و اگر گویند آیه بلفظ جمع وارد شده چگونه مخصوص آنحضرت
باشد جواب گوییم که در عرف عرب و عجم اطلاق جمع بر واحد شایع است باعتبار تعظیم یا بجهات
دیگر و در آیات کریمه نیز بسیار است با آنکه ما دعوای اختصاص نمیکنیم زیرا که در احادیث ما
وارد شده است که سایر ائمه در اینجا داخلند و هر امامی در وقت امامت البته باین فضیلت

بعضی از هم

فایض میکرده و صاحب کشاف گفته است که مراد ازین آیه هرچند آنحضرت است اما بلفظ جمع
آورده که دیگران نیز متابعت آنحضرت بکنند و مؤید آنکه آیه در شان آنحضرتست و مراد ولایت
امامت است آنکه در صحیح مسلم و صحیح ترمذی از عمران بن حصین روایت کرده اند که حضرت رسول صلی
الله علیه و آله لشکری فرستاده و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را امیر آن لشکر کردانید
چون حضرت فتح کرد کنیزی را از غنیمت از برای خود برداشت لشکر را این معنی خوش نیامد و چهار
نفر از صحابه اتفاق کردند که چون بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله برسند این را بحضرت
عرض کنند و قاعده چنان بود که چون مسلمانان از جنگ برمیگشتند اول بخدمت آنحضرت میآمدند
و سلام میکردند بعد از آن بجاهای خود میرفتند چون بخدمت آنحضرت رسیدند و سلام
کردند یکی از آن چهار نفر برخواست و گفت علی چنین کرد حضرت رو ازو کردانید پس دویم برخواست
و همان سخن را گفت باز حضرت رو ازو کردانید و سیم نیز گفت و حضرت رو ازو کردانید چون
چهارم نیز گفت رو بایشان کرد و غضب از روی مبارکش ظاهر بود و سه مرتبه فرمود چه میخواهید
از علی بدرستی که علی از منست و من از ویم و او ولی هر مؤمن است بعد از من و ابن عبد البر
در کتاب استیعاب روایت کرده است از ابن عباس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعلی بن
ابی طالب علیه السلم گفت تو ولی هر مؤمنی بعد از من پس معلوم شد که ولایت امریست که مخصوص
اوست و ولی که در آیه است در شان اوست و از فقره اولی در حدیث اول معلومست که اختصاصی
که حضرت را بانجناب بوده دیگری را نبوده و ایضا تخصیص بعد از خود در هر دو حدیث دلیل
بر خلافت است زیرا که محبت و نصرت در حال حیات نیز بوده و هر عاقلی میداند که چنین کسی رعیت
ابوبکر و عمر و عثمان و محکوم حکم ایشان نمیتواند بود دویم آیه کریمه یا ایها الذین
آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین یعنی ای کروهی که ایمان آورده اید بترسید
از خدا و باشید با صادقان و راستگویان در همه چیز خصوصا در دعوای ایمان بگفتار و
کردار و ظاهر است که مراد از بودن با ایشان متابعت ایشانست در گفتار و کردار نه آنکه
ببدن و جسد با ایشان باشند زیرا که آن محال است و بی فایده و معنی امامت همین است و چون
خطابهای قران مجید عامست و شامل جمیع امت و همه زمانهاست باتفاق امت پس باید که

در جمیع زمانها چنین صادقی بوده باشد که امت با او باشند و معلومست که صادق فی الجمله مراد
نیست و الا لازم آید که هر که راست بگوید متابعت او واجب باشد و این باتفاق باطل است
پس باید که صادق در جمیع افعال و اقوال مراد باشد و آن معصوم است پس ثابت شد وجود
معصوم در هر زمان و وجوب متابعت ایشان و باتفاق غیر حضرت رسول و دوازده امام صلوات
الله علیهم معصوم نیست پس حقیت مذهب ایشان و امامت ائمه ایشان ثابت شد با آنکه سیوطی
در تفسیر در منثور و ثعلبی در تفسیر مشهور از ابن عباس و حضرت باقر علیه السلم روایت کرده اند
که مراد از صادقین علی بن ابی طالب است علیه السلام و هم از ابراهیم بن محمد الثقفی و خرکوشی
در کتاب شرف النبی از اصمعی بسند او از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که مراد از صادقین
محمد و علی است و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روایت کرده اند که فرمود صادقون مائیم
که عترت آنحضرتیم و از حضرت صادق علیه السلم منقولست که صادقون آل محمد علیهم السلم و در بعضی
از روایات وارد شده است که مراد بصادقین آنهایند که خدا فرموده است در شان ایشان من
المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم
من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا یعنی بعضی از جمله مؤمنان مردانی چندند که راست گفتند
آنچه را که با خدا عهد و پیمان بران بسته بودند که با رسول امین ثبات قدم ورزند و با دشمنان دین
قتال بکنند و نگریزند تا کشته شوند و متابعت آنحضرت بدل و زبان بکنند پس بعضی از ایشان وفا
بعهد خود کردند تا شهید شدند و بعضی انتظار شهادت میکشند و تبدیل نکردند عهد خود را و دین خود را
هیچ تبدیل کردنی و در احادیث خاصه و عامه وارد شده است که این در شان اهل بیت
علیهم السلم نازل شده است و مراد حمزه و جعفر و امیر المؤمنین علیهم السلم اند که عهده کرده بودند که
تا کشته نشوند دست از یاری حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر ندارند و وفا باین عهد کردند
آنها که کشته شدند حمزه و جعفر بودند و آنکه انتظار شهادت میکشید امیر المؤمنین علیه السلم
و از جنگ نگریختند مانند ابوبکر و عمر و عثمان و امثال ایشان و تغییر و تبدیل در دین خدا نکردند
مثل ایشان و در اسباب نزول از طرق عامه روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
فرمود که منم آنکه انتظار شهادت میکشم و تبدیل نکرده ام تبدیل کردنی و وجه استدلال درین آیه

نقل میکنیم برای تشیید این مدعا یکی از مشاهیر علمای عامه و یکی از اعاظم علمای خاصه اول آنست
که فخر رازی که امام سنیانست در تفسیرش گفته است که حق تعالی درین آیه امر کرده است مؤمنان
را که با صادقان باشند پس باید که صادقان موجود باشند زیرا که بودن با چیزی مشروطست بوجود
آن چیز پس ناچار است که در هر زمان صادقان باشند پس باید که جمیع امت اجماع بر باطل نکنند
و این دلیلست بر آنکه اجماع حجت است و این مخصوص زمان حضرت رسول نیست زیرا که بتواتر ثابت
شده است که خطابهای قرآن متوجه جمیع مکلفین است تا روز قیامت وایضا لفظ امر شامل
جمیع اوقات است تخصیص ببعضی از ازمنه که از آیه معلوم نیست موجب تعطیل حکم آیه است وایضا
حق تعالی اول امر کرده است ایشان را بتقوی و این امر شامل هر کسی است که تواند بود که متقی نباشد
و خطا بر و جایز باشد پس آیه کریمه دلالت میکند بر آنکه هر که جایز الخطاست واجبست که پیروی
کند کسی را که عصمت او از خطا واجبست و ایشان آنهایند که حکم کرده است خدا بآنکه صادقند و ترتب حکم
درین باب دلالت کند بر آنکه از برای این واجبست بر جایز الخطا که اقتدا او پیروی کند صادقانی را
که مانع باشند از خطای او و این معنی در همه زمانها هست پس باید که معصوم نیز در هر زمان بوده باشد
ما این را قبول داریم اما ما میگوییم که معصوم جمیع امت است و شیعه میگویند که یک شخص از امت است
و ما میگوییم که این قول باطل است زیرا که اگر چنین بود بایست ما بشناسیم که آن شخص کیست تا متابعت او
کنیم و ما که نمیشناسیم چنین کسی را در میان امت تا اینجا ترجمه کلام آن پیشوای اهل ضلالت است و
حق تعالی حق را بر دست و زبان او جاری کرده است بعد از اتمام دلیل با نهایت اتفاق چنین جواب
چنین سستی گفته که عصبیت و عناد خود را بر عالمیان ظاهر گردانیده و اگر چه بر هیچ عاقلی ضعف این
جواب پوشیده نخواهد بود اما از برای توضیح بچند وجه جواب او را میگوییم اول آنکه بر کار بتصریح
کرد که در هر زمان احتیاج بمعصوم است از برای تحفظ از خطا هیچ عاقل تجویز نمیکند که درین اعصار که ملت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مشرق و مغرب عالم را گرفته است احدی را ممکن باشد که علم باقوال علمای
جمیع امت بهم رساند که هیچ کس درین مسئله مخالفت نکرده است خصوصا با این تشتت آرا و اهوا که
میان امت بهم رسیده است حتی فاضلی که دعوی میکند که تتبع او از همه علما بیشتر است معلوم نیست در دو مسئله
مذهب امامیه را داند چه جای سایر فرق و اگر بر فرض محال همه را ببیند و از همه بشنود از کجا معلوم

میشود

میشود که اعتقاد واقعی خود را با او گفته اند گاه باشد که تقیه کرده باشند چنانکه در مذهب امامیه نقل
است وایضا از کجا معلوم میتواند شد که تا مردن برین مذهب باقی مانده اند و این نیز بنا بر قول
اکثر شرطست در تحقق اجماع دویم بر تقدیر تسلیم که چنین اجماعی ممکن است و علم بتحقق آن بهم
میتوانند رسید در قلیلی از مسایل خواهد بود پس رفع خطا بالکلیه کی میشود سیم آنکه ظاهر آیه بلکه
چهارم
صریح آن آنست که مامورین بکون با صادقین غیر صادقین باشند و ازین وجه ظاهر میشود که عین یکدیگر اند
انکه آنچه در نفی مذهب شیعه گفته است اگر مسموع میبایست ما بدانیم که کیست مثل آنست که اهل کتاب گویند
که نبوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله باطلست زیرا که اگر حق بود بایست ما او را بشناسیم بحقیقت او را یا
یهود گویند که اگر حضرت عیسی علیه السلم پیغمبر بود بایست ما حقیقت او را بدانیم و حلش آنست که این راجع بتقصیر
ایشانست باید تعصب را بر کنار گذارند و رجوع بدلایل و اخبار و آثار بکنند از روی انصاف تا بمقتضای
وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا حق بر ایشان ظاهر شود اگر راست گویند که حق
بر ایشان ظاهر نگردیده و مظنون بظن صادق آنست که حق بر ایشان ظاهر گردیده و از برای حب دنیا و
اهوای نفسانی اظهار نمیکنند و اگر گویند وجهی که در عدم تحقق اجماع گفتی بر علمای شما نیز وارد
میآید جواب میگوییم که ایشان اجماع را باعتبار دخول معصوم حجت میدانند و اگر دو نفر اتفاق کنند که
دانند که یکی از آنها معصوم است حجت میدانند و اگر صد هزار کس اتفاق کنند که معصوم در میان آنها
داخل نباشد حجت نمیدانند زیرا که چنانکه بر هر یک خطا و غلط جایز است بر مجموع نیز جایز است و علم بدخول
معصوم علیه السلم در اقوال علمای شیعه در اعصار ائمه علیهم السلم و قریب آن ممکن است که از برای
ایشان حاصل شده باشد و این رساله محل تحقیق این سخن نیست دویم از شیخ سدید مفید رحمه الله علیه نقل
کرده اند از تفسیر این آیه کریمه و آنکه در شان کی نازل شده است شیخ قدس الله روحه در جواب فرموده
که این آیه جلیلة الدلالة در شان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نازل شده و حکمش در اولاد
امجاد او که پیشوایان دین و ائمه صادقین اند جاری شده و درین باب احادیث بسیار وارد شده
است و از سیاق آیه نیز ظاهر میشود زیرا که جناب مقدس الهی درین آیه مردم را امر کرده است که
متابعت نمایند صادقان را و از ایشان جدا نشوند و باید که آنها را که ندا کرده و امر فرموده غیر
آنها باشند که ایشان را مامور ساخته که با آنها باشند زیرا که محال است که کسی را امر کند که با خود باشد

ومتابعت خود کنند پس گوییم که مراد از صادقان یا جمیع راستگویان اند یا بعضی از ایشان
و اول باطلست زیرا که هر مؤمنی باعتبار ایمان صادقست و در آن دعوی راستگوست پس
لازم آید که همه مؤمنان مأمور باشند بمتابعت خود و این محالست و اگر بعض ایشان مراداست
یا بعض معلومی معهود مراداست که الف ولام از برای عهد خارجی باشد یا آنکه بعض غیر معهودی مراد
است بنابر اول باید که آنجماعت معلوم و معروف باشند و مخاطبان ایشان را شناسند و در روایات
باسم و نسب ایشان وارد شده باشد و ایشان نشنیده باشند و هر که دعوی کند احدی را بغیر ائمه
که ما دعوی میکنیم باطلست زیرا که معلومست که در حق دیگری این مراتب متحقق نشده و معهود نبوده اند
و خود معترفند که در زمان حضرت رسول تعیین ایشان مجمل نشده بوده و بنابر دوم که بعض غیر معهود
مراد باشد پس باید که بعد از آن البته تعیین و تخصیص آن بعض بشود و الا تکلیف بامر مجهول
خواهد بود که اتیان بآن نتوانند نمود و آن محال است و معلومست که در غیر ائمه علیهم السلام کسی
ادعای تخصیص و تعیین نکرده و نمیتواند کرد پس ثابت شد که مراد ایشانند و ایضا دلیل عقلی و
نقلی داریم که مراد ایشانند اما دلیل عقلی زیرا که درین آیه کریمه امر شده است که همه متابعت ایشان
نمایند علی الاطلاق و تخصیص بامری دون امری نشده است پس باید که ایشان معصوم باشند
و الا لازم آید که همه مأمور باشند که در خطا و معصیت متابعت ایشان کنند و آن محال است و
چون عصمت امریست باطنی که کسی بغیر حق تعالی بر آن اطلاع ندارد پس باید که نص بر امامت و عصمت
ایشان شده باشد و باتفاق نص بر غیر ایشان نشده است پس ثابت شد که ایشان مراد اند و اما
دلیل نقلی آنست که حق تعالی در قرآن صادقان را باوصافی چند ستوده که در غیر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
آن اوصاف مجتمع نگردیده زیرا که فرموده است لَیْسَ الْبِرَّ اَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ
الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ یعنی نیست نیکی آنکه بگردانید روهای خود را بجانب مشرق و مغرب وَ
لٰکِنَّ الْبِرَّ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَالْمَلٰٓئِکَةِ وَالْکِتٰبِ وَالنَّبِیّٖنَ و لکن
نیکوکار کسیست که ایمان بیاورد بخدا و روز قیامت و ملائکه و کتابهای خدا و پیغمبران وَاٰتَی الْمَالَ
عَلٰی حُبِّهٖ ذَوِی الْقُرْبٰی وَالْیَتٰمٰی وَالْمَسٰکِیْنَ وَابْنَ السَّبِیْلِ وَالسَّآئِلِیْنَ وَ
فِی الرِّقَابِ و عطا کند مال را با محبت مال یعنی احتیاج بآن یا محبت عطا یا محبت خدا بخویشان

خود یا خویشان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و یتیمان بی پدر و مسکینان و محتاج و
ره گذران که بخانه خود نتوانند برگشت و گدایان سؤال کننده و از او کردن بندگان
وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَاٰتَی الزَّکٰوةَ وَالْمُوْفُوْنَ بِعَهْدِهِمْ اِذَا عٰهَدُوْا وَالصّٰبِرِیْنَ
فِی الْبَاْسَآءِ وَالضَّرَّآءِ وَحِیْنَ الْبَاْسِ اُولٰٓئِکَ الَّذِیْنَ صَدَقُوْا وَاُولٰٓئِکَ
هُمُ الْمُتَّقُوْنَ و برپا دارد نماز را در اوقات فضیلت با آداب و شرایط و ادا کند زکوة
را و آنها که وفا میکنند بعهد خود که با خدا و با مردم کرده اند و آنها که صبر میکنند بر فقر و بد
حالی و در مرض و درد و آزار و در وقت جهاد دشمنان دین ایشانند آنها که راست گفته اند و صادق
اند در دعوی ایمان و وفای بعهود و ایشانند پرهیزکاران پس شیخ مفید رضی الله عنه فرموده
است که حق تعالی درین آیه شریفه جمع کرده است این خصلتها را پس شهادت داده است برای
کسی که اینها در او کامل باشد بصدق و تقوی علی الاطلاق بلکه حصر کرده است صدق و تقوی را در ایشان
بجهات شتی که در علم معانی و بیان مقرر است پس آیه اولی را با این آیه که ضم میکنید مفاد
این میشود که متابعت کنید صادقان را زیرا که این خصلتها در ایشان مجتمع و کامل گردیده است و ما
در میان صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بغیر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه کسی را نمی
یابیم که این خصلتها در او مجتمع شده باشد پس باید که مراد از صادقین در آیه اولی او باشد و
جمیع امت مأمور باشند بمتابعت او در جمیع امور زیرا که در آیه تخصیص بامری دون امری نشده
است و اما بیان اجتماع و کمال این اوصاف در آنحضرت آنست که در اول آیه ایمان بخدا و روز
قیامت و ملائکه و کتابها و پیغمبران مذکور شده است و شکی نیست در آنکه آنحضرت پیش از همه کس
ایمان باینها آورده و باخبار متواتره میان خاصه و عامه او اول کسی بود از مردان که اجابت
دعوت آنحضرت کرد چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بفاطمه علیها السلام گفت که ترا تزویج
کردم بکسی که از همه صحابه قدیم تر است در اسلام و انقیاد او و از همه بیشتر است علم او و متواتر است
که حضرت امیر علیه السلام فرمود منم بنده خالص خدا و برادر پیغمبر او نگفته است این سخن را احدی
پیش از من و نخواهد گفت احدی بعد از من مگر بسیار دروغ گوی افترا کننده نماز کردم پیش از
دیگران هفت سال و میفرمود که خداوندا من اقرار نمیکنم برای احدی ازین امت که عبادت

کرده باشد نور ایشان از من و گفت در وقتی که سخنی از خوارج بآنحضرت رسید آیا میگویند که علی دروغ
میگوید من برکی دروغ می بندم بر خدا دروغ میگویم و حال آنکه من اول کسی ام که او را عبادت کرده ام
است یا برسول او افترا میکنم و حال آنکه من پیش از همه کس باو ایمان آوردم و تصدیق او کردم و یاری
او نمودم و حضرت امام حسن علیه السلم فرمود در صبح آن شبی که حضرت از دنیا رفت درین شب کسی از
دنیا رفته است که پیشینیان بر وی پیشی نگرفته اند و آیندگان در کمالات باو نمیتوانند رسید و دلایل برین
بسیار است که ذکر آنها موجب تطویل کلام میشود پس حق تعالی بعد از ایمان دادن اموال و تصدقات
را فرموده و بنصوص قرآنی و احادیث متواتره آنحضرت درین صفت از همه در پیش است حق تعالی در سوره
هل اتی میفرماید وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا یعنی و میخورانند طعام
با گرسنگی و محبت آن یا از برای محبت خدا بمسکین و یتیم و اسیر و اتفاق کرده اند مفسران و راویان عامه
و خاصه بر آنکه این آیه بلکه مجموع این سوره در شان علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم نازل
شده است و باز فرموده است الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً
فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ یعنی آنها که انفاق میکنند
مالهای خود را در شب و روز پنهان و آشکارا پس از برای ایشانست اجر ایشان نزد پروردگار ایشان
و نیست خوفی بر ایشان و نه ایشان اندوهناک میشوند یعنی در آخرت شیخ گفته است روایات مستفیضه
وارد شده است که این آیه در شان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده و مخفی نیست بر کسی که
آنحضرت بکد ید خود جمع کثیری از غلامان آزاد کرد که حساب نتوان کرد و وقف نمود مزارع و بساتین و باغهای
بسیار را که بدست حق پرست خود احیا کرده بود پس حق تعالی بعد از آن برپا داشتن نماز و دادن زکوة
را فرموده و آن نیز در شان آنحضرتست بدلالت آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ که اتفاق کرده اند کل مفسرین بر
آنکه چون آنحضرت در حال رکوع زکوة داد این آیه نازل شد مؤلف گوید که تواند بود که شیخ این آیه
را حمل برین معنی کرده باشد باعتبار آنکه واو وآتوا الزکوة را واو حالی گرفته باشد بقرینه این آیه و در آخر آنکه
ایتاء مال سابقا درین آیه مذکور شده و تاسیس اولیست از تاکید پس شیخ گفته است که حق تعالی
فرموده وفای بعهد را و هیچیک از صحابه نیست که نقض عهد ظاهر نکرده باشد یا نسبت این باو نداده
باشند مگر آنحضرت که کسی احتمال این نمیدهد که نقض کرده باشد عهدی را که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله

کرده

کرده باشد در یاری و جانفشانی و حمایت آنحضرت پس این صفت نیز مخصوص اوست پس حق تعالی
صبر بر بلاها و شدائد و جنگها را فرموده و معلوم است که کسی بغیر آنحضرت در جنگها و شدتها صبر نکرده
اوست که باتفاق دوست و دشمن در هیچ جنگی پشت نکرد و نگریخت و از هیچ خصمی نترسید پس بعد از آنکه
حق تعالی جمیع این خصلتها را ذکر فرمود که ایشانند که صادق و راستگویند نه غیر ایشان و ایشانند که
پرهیزکارانند یعنی از صادقی که ما امر بمتابعت او کرده ایم آنست که این صفات همه در او مجتمع باشد و او
امیرالمؤمنین است و تعبیر از او بلفظ جمع میآورند از برای تعظیم و تشریف اوست زیرا که عرب لفظ جمع را بر واحد
اطلاق میکنند در وقتی که خواهند اشاره برفعت و علو منزلت او کنند و گاه است که بلفظ جمع میاورند
از برای اشاره بآنکه جمعی دیگر نیز با او درین امر شریکند و در اینجا نیز مراد میتواند بود زیرا که سایر ائمه صلوات
الله علیهم درین مرتبه و درین صفات جلیله با آنحضرت شریکند مؤلف گوید که ثعلبی در تفسیر خود از مجاهد و از
ابن عباس روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم چهار درهم داشت و مالک چیزی بغیر آن
نبود پس یکدرهم را پنهان و یکدرهم را علانیه و یکدرهم را در روز و یک درهم را در شب تصدق کرد پس این
آیه در شان او نازل شد الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ تا آخر آیه که در کلام
شیخ مفید رحمه الله گذشت و از زین [illegible] روایت کرده است که در شان هیچکس آیات قرآن
آنقدر نازل نشد که در شان حضرت علی امیرالمؤمنین علیه السلم نازل شد سیم در احادیث بسیار از طرق
مؤالف و مخالف تفسیر آیات صدق و تصدیق بآنحضرت شده است چنانچه ابن مردویه و حافظ ابونعیم در
حلیه و سیوطی در در منثور و دیگران از ابن عباس و مجاهد روایت کرده اند و در تفسیر قول حق تعالی وَ
الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ یعنی آنکسی که راستی را آورد
و تصدیق بآن کرد علی بن ابی طالب علیه السلم است و بنابرین موصول در وصدّق مقدرست و گویا
از اهل عربیت بتجویز حذف موصول کرده اند و باز حق تعالی فرموده است وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ
وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ
احمد بن حنبل و جمعی دیگر از ابن عباس و دیگران روایت کرده اند که این آیه در شان حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام نازل شده است و بروایت دیگر ابن عباس گفت که در شان علی و حمزه و
جعفر علیهم السلم نازل شده است ابن عباس گفت یعنی آنها که ایمان آوردند بخدا و رسولان او ایشان

ایشانند پرهیزکاران گفته اند
آنکسی که صدق را آورد حضرت رسول
است و آنکه تصدیق [illegible] کرد

اند بسیار است گویان و تصدیق کنندگان و گواهان پیغمبران بر آنکه تبلیغ رسالت کرده اند ایشان
برای ایشانست مزد ایشان بر تصدیق رسالت حضرت رسول و نور ایشان بر صراط و باز حق تعالی
فرموده است وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ
النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا یعنی
که اطاعت کنند خدا و رسول را پس ایشان در قیامت با انهایند که خدا انعام کرده است بر ایشان از
پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و نیکو رفیقانند ایشان پس معلوم شد که صدیقان بعد از پیغمبران در درجه
ایشان از شهیدان و صالحان بلندتر است و این مصداق امامت و وصایت است و جماعه
بطرق متواتره روایت کرده اند که علی بن ابی طالب علیهما السلم صدیق این امتست و فخر رازی و ثعلبی
و احمد بن حنبل در مسند و ابن شیرویه در فردوس و ابن مغازلی و دیگران از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله روایت کرده اند که صدیقون سه نفر اند حبیب نجار که مومن آل یسین است و حزبیل که مومن آل
فرعونست و علی بن ابی طالب که او افضل ایشانست و ثعلبی بسند دیگر روایت کرده است که
سبقت گیرندگان امتها سه نفرند که کافر نشدند بخدا یک چشم زدن علی بن ابی طالب و صاحب آل
یسین و مومن آل فرعون پس ایشانند صدیقون و علی بن ابی طالب افضل است از ایشان
و حافظ ابو نعیم روایت کرده است از عباد بن عبد الله که شنیدم که حضرت امیر المومنین علیه السلم
میگفت منم صدیق اکبر نمیگوید این سخن را بعد از من مگر دروغ گویی هفت سال پیش از دیگران نماز
کردم و صدیق در لغت و عرف مرادف معصوم است یا نزدیک با آن صاحب صحاح گفته است که
صدیق دایم التصدیق است و کسی است که تصدیق کند گفتار خود را بکردار خود و حق تعالی پیغمبران را با این
وصف کرده است در شان حضرت ادریس علیه السلام گفته است إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَّبِيًّا و در
حق یوسف علیه السلم گفته است يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ و کسی که مصداق این آیه و صاحب این صفات
باشد البته بامامت و خلافت احق است از کسی که بهره از اینها نداشته و او را بافترا صدیق گویند چنانکه
برعکس نهند نام زنگی کافور چهارم حق تعالی میفرماید أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ
شَاهِدٌ مِّنْهُ یعنی ایا پس کسی که بر حجتی و برهانی باشد از جانب پروردگار خود باشد و از پی او
باشد گواهی از نفس کسیست که چنین نباشد اگر برنیست حضرت رسولست صلی الله علیه و آله و در

شاهد

شاهد خلافت و در احادیث معتبره وارد شده است که مراد از شاهد حضرت امیر المومنین
علیه السلم است که گواه بر حقیت انحضرتست و ابن ابی الحدید و ابن مغازلی و سیوطی
در در منثور و طبری و اکثر عامه بطرق متعدده روایت کرده اند از عباد بن عبد الله و
عبد الله بن الحرث که روزی حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بر منبر فرمود که کسی از
قریش نیست مگر آنکه یک آیه یا دو آیه در مدح او یا مذمت او نازل شده باشد پس مردی
برسید که در شان تو کدام آیه نازل شده است حضرت در غضب شد و فرمود در سوره هود
نخوانده این آیه را رسول خدا بر بینه است از جانب پروردگار خود و من گواه اویم و فخر رازی
چون این روایت را ذکر کرده است گفته است که حق تعالی از برای شرافت این گواه فرموده است که از
اوست یعنی مخصوص اوست و بمنزله پاره تن اوست و بنا برین تفسیر میباید که حضرت امیر المومنین بعد از
حضرت رسول باشد و بعد از او بلا فاصله خلیفه باشد و اگر تالی در فضل مراد باشد باز دلالت بر امامت
دارد زیرا که تفضیل مفضول قبیح است و ایضا دلالت بر عصمت انحضرت نیز میکند زیرا که گواهی
یک کس هرگاه معصوم نباشد مدعی ثابت نمیشود پنجم إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ
یعنی نیستی تو یا محمد مگر ترساننده این گروه از عذاب الهی و از برای هر قومی هدایت کننده
هست و بعضی گفته اند یعنی و تو هدایت کننده هر گروهی هستی و کسی که در سیاق آیه تفکر کند میداند که معنی اول
ظاهرتر است و بر آن احادیث مستفیضه از طریق شیعه وارد شده است و عامه نیز بطرق متعدده روایت
کرده اند چنانکه در شواهد التنزیل از ابی برده اسلمی روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله
علیه و آله آب وضو طلبید و چون از وضو فارغ شد دست علی علیه السلم را گرفت و بسینه حقایق گنجینه
خود چسبانید و گفت إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ پس دست بر سینه با سکینه علی گذاشت و گفت و
لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ پس گفت تویی نور بخش خلایق و علامت راه هدایت و امین قاریان قران
گواهی میدهم که تو چنینی و حافظ ابو نعیم اصفهانی که از مشاهیر محدثان عامه است در کتاب ما نزل من
القران فی علی بچندین سند از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد دست مبارک
خود را بر دوش حضرت امیر علیه السلم گذاشت گفت تویی یا علی هادی و بتو هدایت مییابند هدایت
یافتگان بعد از من و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است و ابو نعیم بسند دیگر از

حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده است که منم منذر وهادی علیست یا علی بتو هدایت
مییابند هدایت یافتگان وبروایت دیگر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روایت کرده است
که منذر حضرت رسولست وهادی مردیست از بنی هاشم ومعلومست که خود را اراده فرموده چنانکه
ثعلبی بعد از آنکه این روایت را بعد وسند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روایت کرده است گفته
یعنی نفسه یعنی حضرت بمردی از بنی هاشم خود را اراده کرده است این حدیث را واین آیه کریمه بنا بر تفسیری
که در روایات مستفیضه خاصه وعامه وارد شده است دلالت میکند بر آنچه فرقه ناجیه امامیه
رضوان علیهم قایلند که هیچ عصری خالی نمیباشد از حجتی از جانب حق تعالی بر بندگان یا پیغمبری یا
وصی پیغمبری یا امامی که هدایت نماید مردم را بدین خدا وطریق بندگی ونگاهدارد مردم را از
ضلالت وگمراهی چنانکه عقل نیز برین شاهد عدلست ششم وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي
نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ یعنی واز جمله مردم کسیست که
میفروشد جان خود را برای طلب خشنودی خدا وخدا مهربانست ببندگان خود واحادیث
مستفیضه بلکه متواتره از طریق خاصه وعامه وارد شده است که این آیه در شان مولای مؤمنان
نازل شد در شبی که کفار قریش اتفاق کردند بر قتل حضرت رسول صلی الله علیه وآله وآنحضرت از
جانب خدا مامور شد که از ایشان پنهان شود وبغار برود وکفار قریش در آن شب بر گرد خانه آنحضرت
آمدند وانتظار صبح میکشیدند وامر حق تعالی شد که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را در جای
خواب خود بخواباند که کفار گمان کنند که حضرت رسولست وحضرت بیرون رود وچون حضرت
این بشارت بحضرت امیر داد شاد شد وبشکر این نعمت که جان شیرین خود را فدای جان عالمیان
میکند سجده شکر بجا آورد وبر فراش آنحضرت خوابید وصد شمشیر برهنه مشرکان از برجان گرامی خود
خرید ودر آنوقت این آیه کریمه نازل شد ونزول آیه را در شان آنحضرت اکثر مخالفان در کتب
تفسیر وحدیث بطرق متعدده روایت کرده اند مانند فخر رازی در تفسیر کبیر ونیشابوری در تفسیر
وثعلبی در تفسیر وحافظ ابو نعیم در نزول آیات واحمد در مسند وسمعانی در فضایل وغزالی در
احیا وسایر مورخین ومحدثین وشعرا وما درین رساله بر چند روایت ثعلبی وابو نعیم اکتفا مینماییم
ثعلبی در تفسیر مشهور خود از سدی از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان

وعبد الله بن احمد حنبل نیز در مسند خود روایت کرده است

حضرت

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شد در شبی که حضرت رسول بغار رفت و
علی بن ابی طالب در فراش آنحضرت خوابید وایضا ثعلبی روایت کرده است که چون
حضرت رسول صلی الله علیه وآله اراده هجرت نمود بمدینه نمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را
در مکه گذاشت که قرضهای آنحضرت را ادا کند وامانتهای مردم که نزد آنحضرت بود
بایشان رد کند ودر شبی که خواست بغار رود ومشرکان بخانه آنحضرت احاطه کرده بودند امر
کرد علی بن ابی طالب را که بر فراش آنحضرت بخوابد وفرمود که برد حضرمی سبزی که من بر خود
میپوشم در شبها بر خود بپوش ودر میان رختخواب من بخواب اگر خدا خواهد مکروهی بتو
نخواهد رسید پس حضرت امیر چنین کرد وحق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل ومیکائیل علیهما السلم که
من میان شما برادری قرار داده ام وعمر یکی از شما را درازتر از دیگری گردانیده ام کدام
یک از شما دیگری را بر خود اختیار میکنید بطول زندگانی پس هر یک خواست از طول زندگانی خود
بر ندارشتند واختیار طول حیات دیگری بر خود نکردند حق تعالی وحی نمود بایشان که چرا شما
مثل علی بن ابی طالب نبودید که من او را با محمد برادر کردم وبر فراش او خوابید وجان خود را
فدای او گردانید وزندگانی محمد را بر زندگی خود اختیار کرد اکنون بروید بسوی زمین واو را
از شر دشمنان محافظت نمایید پس هر دو بزمین آمدند وجبرئیل نزدیک سر حق پرور حضرت
امیر نشست ومیکائیل علیه السلم نزدیک پاهای او وجبرئیل ندا میکرد که به به کیست مثل تو ای پسر
ابو طالب خدا بتو مباهات میکند با ملائکه پس حق تعالی این آیه را بر حضرت رسول فرستاد در
وقتی که متوجه مدینه طیبه بود در شان علی علیه السلم وحافظ ابو نعیم نیز نزول این آیه را در
شان آنحضرت از ابن عباس روایت کرده است هفتم آیه کریمه تطهیر است اِنَّمَا
يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا یعنی اراده
نکرده است حق تعالی مگر آنکه برطرف کند از شما شرک وگناه وشک وهر بدی را ای اهل
بیت پیغمبر وپاک کرده شما را پاک گردانیدنی بلیغ بدانکه احادیث متواتره از طریق عامه و
خاصه وارد شده است که این آیه در شان امیر المؤمنین وفاطمه وحسن وحسین صلوات
الله علیهم اجمعین نازل شده است ودر جمیع صحاح عامه وتفاسیر معتبره ایشان مذکور است

چنانکه ثعلبی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که این آیه در شان من و علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام نازل شده و ایضا ثعلبی و غیر
او از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده اند که گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خانهٔ
من بود حضرت فاطمه علیها السلام حریره از برای آنحضرت آورد و حضرت در صفه نشسته بود
که خوابگاه آنحضرت بود و در زیر ایشان عبای خیبری گسترده بود و من در حجره نماز میکردم حضرت
رسول بفاطمه گفت بطلب شوهر خود و پسرهای خود را پس علی و حسن و حسین علیهم السلام آمدند
و همه نشستند و مشغول خوردن آن حریره شدند در این وقت حق تعالی این آیه را فرستاد
پس حضرت رسول زیادتی عبا را گرفت و بر ایشان پوشانید و دست مبارک بسوی آسمان
بلند کرد و گفت خداوندا اینها اهل بیت من و مخصوصان من اند پس از ایشان دور کن رجس
را و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی ام سلمه گفت پس من سر خود را داخل خانه کردم و گفتم
من نیز با شمایم یا رسول الله دو مرتبه فرمود که عاقبت تو بخیر است و مرا داخل اینها نکرد و ایضا
ثعلبی از مجمع روایت کرده است که گفت با مادرم رفتم نزد عایشه مادرم سبب خروج او را
بجنگ جمل پرسید و گفت امری بود از قضا و قدر خدا مادرم گفت در باب علی چه میگویی گفت
سؤال میکنی از کسی که محبوب ترین مردان بود نزد حضرت رسول و شوهر محبوب ترین زنان
بود نزد آنحضرت بتحقیق که دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را که حضرت رسول ایشان را
در زیر جامه جمع کرد و گفت خداوندا ایشان اهل بیت و مخصوصان و دوستان من
اند پس از ایشان رجس را دور گردان و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی من گفتم آیا من
داخل شوم گفت دور شو و ایضا نزول این آیه را در شان ایشان از عبد الله بن جعفر طیار
روایت کرده است و آنکه زینب زوجه حضرت خواست داخل شود راضی نشد و از واثلة بن
الاسقع روایت کرده است و آنکه حضرت فرموده داخل بیت من احق اند یعنی سزاوار ترند به
خلافت و بهتری و از ابن عباس نیز روایت کرده است و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی
روایت کرده است که ام سلمه گفت این آیه در خانه من نازل شد و من در پیش در نشسته
بودم گفتم من از اهل بیت نیستم فرمود عاقبت تو بخیر است و تو از ازواج رسول خدایی

و در آنخانه

و در آنخانه در وقت نزول آیه حضرت رسول و فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام بودند
و عبایی بر ایشان پوشانید و گفت خداوندا اینها اهل بیت من اند دور گردان از ایشان
رجس را و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی و در جامع الاصول گفته است و در روایت
دیگر حضرت فرمود که اینها اهل بیت و مخصوصان من اند پس ام سلمه استدعا کرد که داخل شود
در ایشان حضرت قبول نفرمود و فرمود عاقبت تو بخیر است و باز از صحیح ترمذی از عمر بن ابی سلمه
همین مضمون را روایت کرده است و صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة از صحیح مسلم روایت
کرده اند از عایشه که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیرون آمد و عبایی منقش سیاهی
پوشیده بود و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را داخل عبا کرد و این آیه را خواند و
ثعلبی نیز این حدیث را از عایشه روایت کرده است و ابن حجر که متعصب ترین علمای اهل سنت است
در کتاب صواعق محرقه گفته است که اکثر مفسران اعتقاد دارند که این آیه در شان علی و فاطمه و
حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است باعتبار آنکه ضمیر عنکم ضمیر جمع مذکر است و در صحیح مسلم و
جامع الاصول روایت شده که حصین ابن سبره از زید بن ارقم پرسید که آیا زنان آنحضرت از اهل
بیت او نیند زید گفت نه بخدا سوگند که زن در مدتی با شوهر میباشد و چون طلاقش گفت بخانه پدرش
میرود و بقوم خود ملحق میشود بلکه اهل بیت از خویشان او نیند که صدقه بر ایشان حرام است و در جامع
الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که انس بن مالک گفت که چون آیه تطهیر در شان اهل
بیت علیهم السلام نازل شد تا قریب شش ماه چون بنماز بیرون میآمد بر در خانه فاطمه علیها السلام
می ایستاد و میگفت الصلوة اهل البیت یعنی بنماز حاضر شوید ای اهل بیت پس آیه تطهیر تلاوت میفرمود
تا آخر آیه و عامه و خاصه بطرق بسیار از ابو سعید خدری و انس بن مالک و عایشه و ام سلمه و
واثلة بن الاسقع و غیر ایشان روایت کرده اند که این آیه در شان آل عبا علیهم السلام نازل
شد پس باخبار متواتره خاصه و عامه ظاهر شد که این آیه مخصوص این پنج نفر است و زنان حضرت
رسول صلی الله علیه و آله داخل نیستند پس آیه دلالت میکند بر آنکه ایشان از کفر و نفاق و شک و
شرک و هر گناهی معصومند زیرا که اراده را بچندین معنی اطلاق میکنند **اول** اراده که بعد از
آن بلا تخلف مراد حاصل شود چنانکه حق تعالی فرموده است اِنَّمَا اَمْرُهُ اِذَا اَرَادَ شَیْئًا اَنْ

و سایر خویشان آنحضرت نیز

يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ يعني بيت امر خدا آنکه هرگاه اراده کند چیزی را آنکه بگوید مر او را
باش پس آن میباشد و بهم میرسد دویم اراده بمعنی عزم و آن در حق تعالی محالست
و نمیباشد و این آیه نیز صریحست در آنکه اراده آلهی تخلف از مراد نمیکند سیم اراده
بمعنی تکلیف و این معنی در آیه احتمال ندارد بچند وجه اول آنکه کلمه انما باتفاق اهل عربیت
دلالت بر حصر میکند و تکلیف بذهاب رجس خصوصیتی باهل بیت ندارد بلکه جمیع مکلفین حتی کفار مکلفند
باین امر حق تعالی فرموده است من نیافریده ام جن و انس را مگر برای آنکه مرا عبادت کنند دویم آنکه
از سیاق اخبار متواتره معلومست که نزول این آیه برای مدح و تشریف بود لهذا حضرت رسول
صلی الله علیه و آله ایشان را مخصوص گردانیده و عبا بر روی ایشان پوشانیده و فرموده که ایشان اهل
بیت و مخصوصان من اند پس آیه مؤکد بتاکیدات عظیمه نازل شد چنانچه فخر رازی با آن تعصب
گفته است لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ یعنی جمیع گناهان را از شما زایل گرداند وَيُطَهِّرَكُمْ
تَطْهِيرًا یعنی خلعتهای کرامت خود بر شما بپوشاند و اگر مراد تکلیف بترک گناهان باشد که کفار
و فساق همه در آن شریکند چه مدحی و تشریفی و چه کرامتی در آن خواهد بود سیم آنکه در اکثر
روایات مذکور شده که این آیه بعد از دعا و استدعای آنحضرت نازل شد و آنچه حضرت استدعا
نموده اذهاب رجس بوده نه اراده که مستتبع حصول نباشد اگر این معنی مراد باشد آیه متضمن رد
دعای آنحضرت خواهد بود نه اجابت آن چهارم آنکه اگر این معنی مراد بود ام سلمه چرا اینقدر مبالغه
میکرد که خود را داخل کند و حضرت چرا مضایقه میفرمود در دخول او در معنی که همه کس در آن داخل
اند و بعضی از مخالفان گفته اند که این آیه در میان آیاتیست که در آن آیات خطاب بزنان آنحضرت شده
است پس باید که در این آیه ایشان مخاطب باشند و این باطل است بچند وجه اول آنکه تغییر ضمیر مؤنث بضمیر مذکر
دلیلست بر آنکه خطاب با ایشان نیست و کسی که تتبع آیات کریمه قرآنی مینماید میداند که در آیات از این
قبیل بسیار است که در میان قصه قصه دیگر مذکور میشود و تغییر خطاب بسیار میشود چنانچه در این سوره نیز مثل
این واقع شده که در میان خطاب بازوجات عدول بخطاب مؤمنان شده است و باز بعد از آن
امر بمخاطبه ایشان شده است با آنکه در اینجا مناسبت تمام هست اگر کسی تدبر کند زیرا که در این تغییر کلام
نسبت بزنانست که شما و اهل بیت همه با آنحضرت محشورید بلکه معاشرت شما بیشتر است چرا مثل

ایشان

ایشان نمیباشید در طهارت و نزاهت و رعایت آداب معاشرت یا آنکه مبادا کسی توهم
کند که زنان با این اختصاص هرگاه این قسم اعمال از ایشان صادر شود ممکنست که از اهل بیت
علیهم السلام مثل اینها والعیاذ بالله صادر گردد از برای بیان طهارت ذیل عصمت ایشان این
آیه را در میان درج کرده باشند و این دو وجه بخاطر فقیر رسیده و نسبت بوجوهی که مفسران در ربط
و نظم آیات میگویند واضحتر و ایان تر است دویم آنکه اگر سخن صورت داشته باشد
وقتی صحت میشود که از مصحف چیزی ساقط نشده باشد و معلوم نیست زیرا که صاحب جامع الاصول
از زید بن ثابت نقل کرده است که بعد از آنکه مصاحف را نوشتیم آیه رِجَالٌ صَدَقُوا مَا
عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ را بخط خزیمة بن ثابت یافتیم و ملحق کردیم پس ممکنست که آیات بسیار دیگر
افتاده باشد در سابق و لاحق این آیه که ملحق نکرده باشند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که در سوره احزاب فضایح مردان و زنان بسیار از قریش بوده و بزرگتر از سوره بقره بوده و ایشان
کم کردند و تحریف دادند سیم آنکه معلوم نیست که نظم قرآن مجید موافق نزول باشد
زیرا که در بسیاری از سورههای مکیه تصریح کرده اند که بعضی از آیاتش مدنیست و بالعکس پس ممکنست
که در وقت دیگر نازل شده باشد و در این موضع دانسته باشند الحاق کرده باشند چهارم
آنکه هرگاه باحادیث صحیحه متواتره خاصه و عامه معلوم شده باشد که این آیه مخصوص اهل بیت است
اگر جهت ربط آیات بر ما معلوم نباشد ضرری ندارد و جواب اعتراضات دیگر ایشان را در کتب
مبسوطه ایراد نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و هرگاه حق تعالی حقیقت رجس را از ایشان
زایل گردانیده باشد باید جمیع افرادش منتفی گردد خصوصا هرگاه بعد از آن مبالغه در تطهیر شده
باشد که قرینه واضحه بر عمومست پس باید از جمیع گناهان مطهر باشند پس ثابت شد که معصومند
و اگر گویند که دلالت بر عصمت آینده میکند گوییم که همین که عصمت فی الجمله رسید کافیست زیرا
که کسی از امت قایل نیست که در بعضی از اوقات معصوم بوده اند و در بعضی نبوده اند و این خرق
اجماع مرکبست و ایشان جایز نمیدانند با آنکه هرجا که در قرآن مجید اراده با این صیغه
وارد شده است مراد از آن حصول بالفعل است مثل يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ يُرِيدُ
اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ

يُضِلُّكُمْ و مثل این بسیار است و هرگاه عصمت ثابت شد امامت نیز ثابت میشود و در حال
ایشان به دلایلی که در عصمت امام مذکور شد زیرا که باتفاق است غیر ایشان معصوم نیستند
هشتم و آیه مباهله است فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا
نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ
نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ یعنی پس کسی که مجادله کند با تو در امر
حضرت عیسی علیه السلم بعد از آنچه آمده است بسوی تو از علم پس بگو بیایید تا بخوانیم پسران ما و پسران
شما را و زنان ما را و زنان شما را و جانهای ما را و جانهای شما را پس مباهله کنیم و تضرع
کنیم نزد خدا پس بگردانیم لعنت خدا را بر دروغ گویان و در احادیث متواتره از طریق عامه و خاصه
وارد شده است که این آیه در شان آل عبا علیهم السلم نازل شده است چنانکه صاحب مشکوة و
جامع الاصول و دیگران از صحیح مسلم روایت کرده اند از سعد بن ابی وقاص که چون آیه مباهله نازل شد رسول
خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم را طلبید و گفت اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ
أَهْلُ بَيْتِي و ایضا در مشکوة و صحیح مسلم و جامع الاصول از عایشه روایت کرده اند که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بامدادی آمد و بر رو عبایی طوقی بود پس حسن آمد و او را داخل عبا کرد
پس حسین آمد و او را داخل عبا کرد و پس فاطمه آمد و او را داخل عبا کرد و پس علی علیه السلم آمد و او را
داخل عبا کرد و پس این آیه را خواند و حافظ ابو نعیم و دیگران از ابن عباس روایت کرده اند
که چون اهل نجران آمدند و حق تعالی این آیه را فرستاد رسول خدا آمد با علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلم پس بنصارا
گفت هرگاه من دعا کنم شما امین بگویید پس ایشان ابا کردند از ملاعنه و صلح کردند بر جزیه و صاحب
کشاف روایت کرده است که چون نصارا را دعوت کرد بسوی مباهله گفتند مهلت ده تا بر گردیم و فکری
بکنیم و فردا بیاییم چون با یکدیگر خلوت کردند گفتند بصاحب رای خود که ای عبد المسیح مصلحت چه
می بینی گفت بخدا سوگند که دانستید ای گروه نصاری که محمد پیغمبر مرسل است و در باب
عیسی حجت قاطعه برای شما آورد بخدا سوگند که مباهله نکردند هیچ گروهی با پیغمبر خود که بزرگ
ایشان زنده بماند و کودک ایشان بزرگ شود و اگر مباهله کنید البته همه هلاک میشوید و اگر البته
الفت با دین خود دارید و میخواهید از آن جدا نشوید پس باو صلح کنید و ببلاد خود برگردید

پس

پس آمدند نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنحضرت بامداد بیرون آمده بود و حضرت امام
حسین علیه السلم را در بر داشت و دست حضرت امام حسن علیه السلام را گرفته بود و حضرت فاطمه
علیها السلم در پشت سر آنحضرت میرفت و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از پشت سر او
میرفت و حضرت رسول بایشان میفرمود که هرگاه من دعا کنم شما امین بگویید پس اسقف نجران گفت
ای گروه نصاری من میبینم روی چند را که اگر خدا خواهد کوهی را از جای خود بکند باین روها میکند
پس مباهله نکنید که هلاک میشوید و بر روی زمین نصرانی نمیماند تا روز قیامت پس ایشان گفتند
ای ابو القاسم رای ما بر این قرار گرفته است که با تو مباهله نکنیم و ترا بر دین خود بگذاریم و ما بر دین
خود ثابت باشیم حضرت فرمود که هرگاه ابا میکنید از مباهله کردن پس مسلمان شوید که بوده
باشد از برای شما آنچه از برای مسلمانانست و بر شما باشد آنچه بر مسلمانانست پس ابا کردند
حضرت فرمود پس با شما جنگ میکنیم گفتند ما را طاقت جنگ عرب نیست و لیکن صلح میکنیم با تو
که با ما جنگ نکنی و ما را نترسانی و ما را از دین خود بر نگردانی بشرط آنکه هر سال دو هزار
حله بدهیم برای جزیه هزار حله را در ماه صفر و هزار حله را در ماه رجب و سی زره عادی آهنی پس
حضرت با ایشان بر این شرط صلح نمود و فرمود بحق خداوندی که جانم در دست قدرت اوست
که هلاک شدن او بیخته شده بود بر اهل نجران و اگر مباهله میکردند همگی مسخ میشدند بصورت بوزینه
و خوک و این وادی بر ایشان آتش میشد و هر آینه خداوند عالمیان مستاصل میکرد اهل نجران
را و اهل آن تا حتی مرغان را بر سر درختان و پیش از آنکه سال بگردد و تمام شود جمیع نصاری
هلاک میشدند و ثعلبی در تفسیر نیز همین روایت را بعینها نقل کرده است پس صاحب کشاف روایت از
عایشه را ذکر کرده است و در آخر گفته است که چون حضرت ایشان را داخل عبا کرد گفت إِنَّمَا
يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ تا آخر آیه و مضمون قصه مباهله متواتر است میان خاصه
و عامه از مفسرین و محدثین و مورخین و غیر ایشان هر چند در بعضی از خصوصیات آن اختلافی کرده
اند و خلافی در این نیست که مباهله با آل عبا علیهم السلم شد و غیر ایشان کسی داخل نبود و علی
ای حال دلالت میکند بر حقیت رسول خدا و امامت علی مرتضی و فضیلت مجموع آل عبا علیهم
الف الف الصلوة والتحية والثنا بوجوه شتی وجه اول آنکه اگر حضرت رسول صلی الله

علیه و آله وثوق تمام بر حقیت خود نمیداشت باین جرات اقدام بر مباهله نمینمود و عزیزترین
اهل خود را بدم شمشیرهای سریع التاثیر گروهی که ظن حقیت ایشان داشت یا احتمال حقیت
ایشان میداشت بر نمیاورد **وجه دویم** آنکه خبر داد که اگر با من مباهله کنید عذاب حق تعالی
بر شما عاجل نازل میشود و مبالغه در تحقیق مباهله مینمود و اگر جزم بحقیت خود نمیداشت این مبالغه کردن
متضمن سعی در اظهار کذب خود بود و هیچ عاقلی چنین کاری نمیکند با آنکه باتفاق جمیع ارباب ملل
آنحضرت اعقل عقلای هر زمان بود **وجه سیم** آنکه نصاری امتناع از مباهله نمودند و اگر علم بحقیت
آنحضرت نداشتند بایست پروا از نفرین آنحضرت و معدودی از اهل بیت او نکنند و حفظ ریاست
خود در میان قوم خود بکنند چنانچه برای این معنی اقدام بر حروب مهلکه مینمودند و زنان و فرزندان
و اموال خود را در معرض اسر و قتل و نهب در میاوردند و بایست ذلت و خواری جزیه را
اختیار نکنند **وجه چهارم** آنکه در اکثر اخبار مذکور است که ایشان یکدیگر را منع از اقدام بر مباهله مینمودند
و مذکور میساختند که حقیت او بر شما ظاهر گردیده و معلوم شد بر شما که آن پیغمبر موعود است و باین سبب
از مباهله امتناع نمودند **وجه پنجم** از این قصه شریفه ظاهر میشود که حضرت امیر المومنین و فاطمه و حسن و
حسین صلوات الله علیهم بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اشرف خلق خدا و عزیزترین
مردم نزد آنحضرت بوده اند چنانچه جمیع مخالفان و متعصبان ایشان مانند زمخشری و بیضاوی و فخر
رازی و غیر ایشان باین اعتراف نموده اند و زمخشری که از همه متعصب تر است در کشاف گفته
است اگر گویی دعوت کردن خصم بسوی مباهله برای آن بود که ظاهر شود که او کاذبست یا خصم او
و این امر مخصوص او و خصم او بود پس چه فایده داشت ضم کردن پسران و زنان در مباهله جواب گویم
که ضم کردن ایشان در مباهله دلالتش بر وثوق و اعتماد بر حقیت او زیاده بود از آنکه خود تنها
مباهله نماید زیرا که باهم کردن ایشان جرات نمود بر آنکه عزه خود و پاره های جگر خود را و محبوب
ترین مردم از خود در معرض نفرین و هلاک در آورد و اکتفا ننمود بر خود بتنهایی و دلالت کرد
بر آنکه اعتماد تمام بر دروغ گو بودن خصم خود داشت که خواست که خصم او با اعزه و احبه اش هلاک
شوند و مستاصل گردند اگر مباهله واقع شود و مخصوص گردانید برای مباهله پسران و زنان را زیرا
که ایشان عزیزترین اهلند و بدل پیش از دیگران میچسبند و بسا باشد که آدمی خود را در معرض هلاک

در آورد و برای آنکه آسیبی بایشان نرسد و باین سبب در جنگها زنان و فرزندان را با خود
میبرده اند که نگریزند و باین جهت حق تعالی در آیه مباهله ایشان را بر نفس مقدم داشت تا اعلام
نماید که ایشان مقدم اند پس بعد از این گفته است که این دلیلیست که از این قویتر دلیلی نمیباشد بر فضیلت
اصحاب عبا تمام شد کلام زمخشری ملخصا هرگاه معلوم شد که ایشان احب و اعز خلق بوده اند نزد
آنحضرت پس باید بهترین خلق باشند در آن زمان بعد از آنحضرت چه بر هر عاقلی متدین ظاهر است
که محبت آنحضرت از بابت دیگران از جهت روابط بشریت نبود بلکه هر که نزد خدا محبوب تر بود
آنحضرت او را دوست تر میداشت و چون چنین نباشد و حال آنکه در آیات و اخبار بسیار مذمت
محبت اولاد و آبا و عشایر بدون جهت دینی وارد شده **و ایضا** از سیرت آنحضرت معلوم بود
که خویشان نزدیک را از خود دور میکرد بسبب آنکه دوست خدا نبودند و دوران را از رعایت
میکرد بجهت آنکه خدا ایشان را دوست میداشت مانند سلمان و مقداد و نظرای ایشان چنانچه
حضرت سید الساجدین علیه السلم در وصف آنحضرت فرموده است **وَوالی فیكَ الأبعَدین**
وَعادی فیكَ الأقرَبین هرگاه ایشان محبوب ترین خلق باشند نزد خدا بهترین امت باشند
تقدیم دیگران بر ایشان در امامت عقلا قبیح خواهد بود **وجه ششم** فخر رازی که از اعاظم علمای
اهل سنت است و بتعصب مشهور است گفته است که شیعه از این آیه استدلال میکنند بر آنکه علی بن ابی
طالب از جمیع پیغمبران بغیر پیغمبر آخر الزمان افضل است و از جمیع صحابه بفضلیت زیرا که حق تعالی فرموده
است بخوانیم نفسهای خود و نفسهای شما را و مراد از نفس نفس مقدس محمد صلی الله علیه و آله
نیست زیرا که دعوت اقتضای مغایرت میکند و آدمی خود را نمیخواند پس باید مراد دیگری باشد
و باتفاق مخالف و موالف غیر از زنان و پسران کسی که بانفسنا از آن تعبیر کرده باشند بغیر علی بن
ابی طالب علیه السلم کسی نبود پس معلوم شد که حق تعالی نفس علی را نفس محمد گفته است و اتحاد حقیقی
میان دو نفس محالست پس باید که مجاز باشد و این مقرر است در اصول که حمل لفظ بر اقرب مجازات
بحقیقت اولی است از حمل بر ابعد و اقرب مجازات استوای در جمیع امور و شرکت در جمیع کمالات است مگر آنچه
بدلیل بدر رود و آنچه باجماع بیرون رفته است پیغمبریست که علی با او شریک نیست پس در کمالات
دیگر شریک باشند و از جمله کمالات حضرت رسول آنست که او افضل است از سایر پیغمبران و از جمیع صحابه

از آنجاها

پس حضرت امیر نیز باید که افضل باشد و بعد از آنکه دلیل را بتفصیل تمام نقل کرده است جواب گفته است که
هر چند که اجماع منعقد شده است بر آنکه محمد افضل از علیست اجماع منعقد است بر آنکه پیغمبران افضل اند از
غیر پیغمبران و در باب افضلیت از صحابه جوابی نگفته است زیرا که در اینجا جوابی نداشته است و جوابی که در
باب پیغمبران گفته است نیز بطلانش ظاهر است زیرا که شیعه این اجماع را قبول ندارند و میگویند اگر چه
که اهل سنت اجماع کرده اند مسلم نیست بلکه بطلانش ظاهر است زیرا که اکثر علمای شیعه را اعتقاد آنست که حضرت
امیر المؤمنین و سایر ائمه علیهم السلم افضل اند از سایر پیغمبران و احادیث مستفیضه بلکه متواتره از ائمه خود درین باب
روایت کرده اند و سایر مقدمات از بس که وضوح داشته است این فاضل که امام المشککین میگویند اورا
تعرضی بمنع آنها نکرده است پس امامت حضرت امیر علیه السلم نیز باین دلیل ثابت شد زیرا که از جمله کمالات
حضرت رسول امامت و وجوب اطاعت و آن غیر پیغمبریست پس باید آنحضرت امام باشد و ایضا افضل
بودن از سایر انبیا لازم دارد اعلای مراتب امامت را قطع نظر از آنکه ترجیح بلا مرجح قبیحست و اگر
متعصبی مناقشه کند و گوید ممکنست که دعوت نفس مراد باشد مجازی و مجازی از مجاز دیگر اولی نیست بچند
وجه جواب میتوان گفت و درین رساله بدو جواب اکتفا مینماییم **اول** آنکه مجاز در اطلاق
نفس شایعتر از آن مجاز دیگرست و در میان عرب و عجم شایعست که میگویند که بمنزله جان منی
و در خصوص حضرت امیر علیه السلم اینمعنی در روایات بسیار از طریق خاصه و عامه وارد شده است
چنانچه در صحاح عامه منقولست که حضرت رسول بحضرت امیر علیهما السلم گفت انت منی و انا منک
یعنی یا علی تو از منی و من از توام و در فردوس الاخبار روایت کرده است که گفت علی از من
بمنزله سر منست از بدن من و بروایت دیگر بمنزله روح منست از بدن من و بگروهی از منافقان
خطاب کرد که نماز کنید و زکوة بدهید یا آنکه میفرستم بسوی شما مردی را که بمنزله نفس منست
یعنی علی علیه السلام و ازین باب احادیث بسیار است و اینها همه قرینه این مجاز است **دویم**
آنکه این آیه کریمه بر هر احتمالی دلالت میکند بر فضیلت و امامت آنحضرت زیرا که ندع که صیغه متکلم
مع الغیر فرموده یا باعتبار دخول مخاطبانست یا از برای تعظیمست که در امثال این مقامات شایع است
یا از برای داخل بودن امت و بنا بر دو احتمال آخر تقدیر کلام این خواهد بود که نَدْعُ اَبْنَاءَنَا
وَنَدْعُوا اَبْنَاءَکُمْ و شک نیست که احتمال اول اظهر احتمالاتست و آن نیز دو احتمال

اجماع ایشان حجت نیست
چه باعتبار آنست که
که جمیع امت اجماع کرده اند

متعصبی

اول آنکه مراد آن باشد که بخوانیم هر یک از ما و شما فرزندان و زنان و نفس خود را **دویم**
آنکه هر یک از ما و شما ابناء و نساء و انفس جانبین را بخوانیم و اول اظهر است چنانچه بیضاوی و اکثر
مفسران تصریح بآن نموده اند اگر چه اکثر این وجوه را خیلی در ما نحن فیه نه آورده اما از برای استیفای احتمالات
مذکور شد و اما جمعیت ابناء و نساء و انفس محتملست که از برای تعظیم باشد یا از برای دخول امت
یا از برای دخول مخاطبین که تقدیر کلام آن باشد که ندع ابناءنا و ابناءکم و اعاده ابنا از برای رعایت
لفظی باشد چون عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده جار مرجوحست میان اهل عربیت یا باعتبار
آن باشد که ابتدا نظر بظاهر حال محتمل بود که آنها صلاحیت داشته باشند که در مباهله داخل باشند از
هر صنف جماعتی باشند و چون نیافتند کسی را که صلاحیت این امر داشته باشد بغیر ایشان این جماعت
را آوردند و تعیین خصوص آن جماعت قبل از تحقق مباهله ضرور نبود و همچنین جمعیت ضمیر ابناءنا و نساءنا
و انفسنا همه احتمالات را دارد بغیر احتمال سیم و آن در اول نیز در نهایت بعد است زیرا که معلوم
که دعوت هر یک مخصوص جماعت خود بود پس میگوییم اگر جمعیت برای تعظیم باشد و مراد از نفس آن
شخص باشد که متصدی مباهله شده است و معلومست که متصدی مباهله ازین جانب حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بود و باتفاق روایات و اقوال حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مباهله
داخل بود پس دخول آنحضرت باین صورت خواهد بود و نصاری میتوانستند گفت که چرا او را
آوردید و حال آنکه او در شرط ما داخل نبود مگر آنکه گویند که آنحضرت از برای شدت اختصاص و قرب
بمنزله نفس او بود و گویا هر دو بمنزله یک شخص بودند لهذا او را آورد و این وجه با آنکه در انتظام
نهایت بعد دارد در مطلوب ما ادخل خواهد بود و در فضیلت ایشان بیشتر خواهد داشت **و اما آنکه**
دویم میگوییم که اگر امت یا صحابه داخل در مباهله بودند چرا اقلا هر که حاضر بود از ایشان
در مباهله حاضر نساخت مگر آنکه گوییم که حاضر گردانیدن جمیع موجب غوغای عام و خلل
اصوات میگردید و موهم آن بود که اعتماد بر حقیت خود ندارد که این گروه انبوه را با خود
آورده است که ما را بکثرت ایشان و شوکت خود بترساند یا درین باب اعتماد بر دعای
مردم کرده است پس خود حاضر شد که قایم مقام همه بود و اولی بنفس خود بود نسبت بهمه
و امیر المؤمنین را آورد از برای آنکه امام و پیشوا و مقتدای ایشان بود و ایضا

ابناي پيغمبر ابناي او بودند و فاطمه عليها السلم چنانچه دختر پيغمبر بود زوجه او بود پس
باين اسباب آنحضرت را از ميان ساير امت و صحابه باختصاص باين امر داد و هر دو
از جانب خود و ساير امت بمباهله حاضر شدند چنانكه آنجماعت نيز سر كرده جميع نصارى
بودند و از جانب همه حاضر شده بودند پس اينوجه نيز اصرح خواهد بود در مقصود ما و اقوى
خواهد بود در اثبات مطلوب ما و همچنين وجه رابع نيز دلالت بر نهايت فضل آنحضرت
ميكند بسبب آنكه هرگاه در ميان جميع امت و صحابه كسي كه اهليت دخول در مباهله داشته باشد بغير آنحضرت
در زوجه و اولاد او نبوده باشد همين دليل خواهد بود بر آنكه غير ايشان صلاحيت امامت ندارند
بوجوهي كه مذكور شد پس منع ايشان آن معني اول را فايده بايشان نميرساند يا آنكه اين معني
مؤيد باخبار معتبره جانبين است چنانچه دانستي و اگر گويند حمل بر اقرب مجازات وقتي متعين است
كه معني ديگر شايع نباشد و اين معلوم است كه اين معني را در مقام اظهار نهايت محبت و اختصاص بسيار
استعمال مينمايند جواب گوييم كه هرچند احاديث كه سابقا بآن اشاره كرديم اكثرش دلالت ميكنند بر
آنكه محض همين مراد نيست اما ما را درين مناقشه ضرر نيست و از براي اثبات امامت را اقوى بود
بخلافت كه مطلب اصلي ماست در اينمقام حصول اين معني كافيست بتقريري كه مكرر مذكور شد
هفتم
وَتَعِيَهَا اُذُنٌ وَاعِيَةٌ يعني در ضبط ميكند و حفظ مينمايد ايات قراني و حقايق رباني را گوشي كه
حفظ كننده و نگاه دارنده است عامه و خاصه بطريق مستفيضه روايت كرده اند كه اين آيه
در شان حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه نازل شد چنانچه ثعلبي در تفسير و حافظ ابو نعيم در
حليه و واحدي در اسباب نزول و نطنزي در خصايص و راغب اصفهاني در محاضرات و ابن مغازلي
در مناقب و ابن مردويه در مناقب و اكثر محدثان و مفسران خاصه و عامه از حضرت امير المؤمنين و
ابن عباس و بريده اسلمي و ضحاك و جماعت بسيار روايت كرده اند و بعضي باين لفظ است كه حضرت
گفت كه رسول خدا صلى الله عليه و آله مرا در بر گرفت و گفت امر كرده است مرا پروردگار من كه
ترا بخود نزديك گردانم و دور نگردانم و علوم خود را بتو تعليم نمايم و بر من لازم است كه اطاعت
پروردگار خود بكنم در حق تو و ترا سزاوار است كه حفظ نمايي و فراموش نكني پس اين آيه نازل شد
و در روايت ديگر فرموده كه چون اين آيه نازل شد حضرت رسول فرمود كه از خدا سؤال كردم كه

مفسران

اين را

اين را گوشهاي تو گرداند و خدا استجابت كرد دعاي مرا پس حضرت امير المؤمنين فرمود
كه بعد از آن آنچه از حضرت شنيدم هرگز فراموش نكردم و چون تواند بود كه فراموش كنم
بعد از دعاي آنحضرت و زمخشري و فخر رازي با نهايت تعصبات شان اين روايت را نقل
كرده اند و زمخشري در كشاف گفته است كه مراد باذن واعيه گوشي است كه از شان او
آن باشد كه هرچه را بشنود حفظ كند و ضايع نگرداند بترك عمل بآن پس اينجا روايت حضرت امير را در باب
كرده است بعد از آن گفته است كه اگر گويي كه چرا خدا اذن را بلفظ مفرد و نكره ادا كرده است جواب
گوييم كه از براي اشعار بآنست كه حفظ كننده بسيار كم است و سرزنشي است مردم را براين امر
و از براي دلالت بر آنست كه يكگوش حفظ كند بس است و نزد خدا بمنزله گروه بسيار است و پروايي
نيست بجماعت ديگر هرچند تمام عالم را پر كنند تمام شد كلام زمخشري و حق تعالى بر [illegible]
كرده و اعتراف كرده است كه فايده بعثت و نزول ايات در خصوص حضرت امير المؤمنين عليه السلم
بعمل آمده است و اوست حافظ علوم الهي پس چون تواند بود كه او محكوم حكم جاهلي چند باشد
كه در همه احكام محتاج او بودند و از او استفسار مينمودند و حق تعالى فرموده است هَلْ
يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ با ساير ايات و ادله كه سابقا مذكور شد
و مؤيد آنكه آنحضرت اعلم بناسخ و منسوخ و بلفظ و معني قران آنكه ابن حجر ناصبي در صواعق محرقه از ابن سعيد
روايت كرده است كه حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه فرمود بخدا سوگند كه هيچ آيه نازل نشده
مگر آنكه ميدانم در چه امر نازل شده و در كجا نازل شده و بر كي نازل شده است بدرستي كه عطا كرده است مرا
پروردگار من دلي فهمنده و زباني گويا و ايضا گفته است كه ابن سعد و ديگران روايت كرده اند از
ابي الطفيل كه علي عليه السلم فرمود كه سؤال كنيد مرا از كتاب خدا بدرستي كه هيچ آيه نيست مگر آنكه
ميدانم در شب نازل شده يا در روز و در صحرا نازل شده يا در كوه و گفته است كه ابن ابي داود از محمد بن سيرين
روايت كرده است كه چون حضرت رسول بعالم قدس ارتحال كرد علي عليه السلم بيعت ابو بكر حاضر
نشد و فرمود سوگند ياد كرده ام كه ردا بر دوش نيفكنم مگر براي نماز تا قران را جمع كنم پس ميگويند
كه مجموع قران را بترتيبي كه نازل شده بود جمع كرد ابن سيرين ميگفت چه بود اگر قران را مييافتيم كه علم
در آنجاست و روايت كرده است از طبراني از ام سلمه رضي الله عنها كه گفت شنيدم از رسول

خدا صلی الله علیه و آله که علی با قرآنست و قرآن با علیست از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر
بر من وارد شوند و ایضاً روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مرض موت
خود فرمود ایها الناس نزدیکست که روح مرا بزودی قبض نمایند و مرا از میان شما ببرند
و پیشتر با شما سخن میگویم و عذر خود را بر شما تمام میکنم بدرستی که در میان شما میگذارم کتاب
پروردگار خود را و عترت خود را که اهل بیت منند پس دست علی علیه السلم را گرفت و بلند کرد
و گفت اینست علی با قرآنست و قرآن با علیست از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند
پس از ایشان سؤال کنم که چگونه خلافت من در حق ایشان کرده اید **موقف کوثر آید** که هر گاه چنین
متعصبی که در اکثر احادیث متواتره قدح کرده است از نهایت تعصب و این احادیث
نقل کرده و رد نکرده است همین بس است از برای علم بامامت و خلافت آنحضرت هر گاه در هنگام
رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرماید که من میروم و بعوض خود دو چیز در میان شما میگذارم
پس دست حضرت امیر را گرفته و فرماید این با قرآنست و از یکدیگر جدا نمیشوند صریح است در آنکه
لفظ و معنی قرآن با اوست و مفسر قرآن اوست و قرآن شهادت بر حقیت او میدهد و متابعت
قرآن بدون متابعت او در نیست و بعد از آن بر سبیل تأکید فرماید که در قیامت از ایشان سؤال
خواهم کرد که شما چگونه رعایت ایشان کرده اید هر عاقلی که درین حدیث تأمل نماید و تعصب
نورزد میداند که این نص صریحست بر خلافت قطع نظر از آنکه اعلمیت ثابت میشود و آن کافیست
از برای اولویت بامامت **دهم** إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ
لَهُمُ الرَّحْمَٰنُ وُدًّا یعنی آنان که ایمان آورده اند و عملهای شایسته را کرده اند
بزودی قرار میدهد از برای ایشان خداوند مهربان دوستی ثعلبی گفته است که یعنی
ایشان را دوست میدارد و دوستی ایشان را در دل بندگان مؤمن میاندازد از اهل آسمانها و
زمینها پس بسند خود روایت کرده است از براء بن عازب که رسول خدا صلی الله علیه و آله
خطاب کرد با علی بن ابی طالب که بگو خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی و بگردان از
برای من در سینهای مؤمنان مودت و محبتی پس حق تعالی این آیه را فرستاد و حافظ
ابو نعیم همین روایت را در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بسندهای خود از براء بن عازب

روایت

روایت کرده است و ایضاً بسند خود از ضحاک از ابن عباس روایت کرده است
که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلم نازل شده است یعنی محبت او را در دلهای
مومنان میافکند **و ایضاً** از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا با علی علیهما السلم
گفت سر بلند کن و از پروردگار خود سؤال کن تا عطا کند تو را آنچه سؤال کنی پس علی علیه السلم
دستهای خود را بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من نزد خود دوستی پس جبرئیل این
آیه را آورد **و ایضاً** از ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این آیه که یعنی
محبت علی در دلهای هر مؤمن هست و از محمد بن حنفیه روایت کرده است که یعنی هیچ مؤمنی نیست
مگر آنکه در دل او محبت علی هست **و ایضاً** از ابن عباس روایت کرده است که ما در مکه بودیم
حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست علی را گرفت پس چهار رکعت نماز کرد پس سر بسوی آسمان
بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی و بگردان از برای من نزد خود دوستی
پس حق تعالی این آیه را فرستاد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله آیه را بر اصحاب خود خواند
ایشان ازین واقعه تعجب بسیار کردند حضرت فرمود از چه چیز تعجب میکنید قرآن چهار ربع است
ربعی در شان ما اهل بیت بخصوص نازل شده است و ربعی در مذمت دشمنان ما و یک ربع حلال
و حرام است و یک ربع فرایض و احکام است و بدرستی که حق تعالی بهترین آیات قرآن را در شان
علی و مدح او فرستاده است و نزول این آیه را در شان آنحضرت اکثر مفسرین و محدثین عامه روایت
کرده اند مانند نیشابوری در تفسیر مشهور خود و ابن مردویه در مناقب و سجستانی در غریب القرآن
و نطنزی در خصایص و ابن حجر در صواعق و غیر ایشان در کتب خود روایت کرده قطع نظر از این
احادیث مستفیضه شیعه که در این باب وارد شده است و ما درین رساله آنها را ایراد نمیکنیم
و معلوم است که این مودتی که بعد از دعای آنحضرت نازل شده باشد و مخصوص او باشد غیر آن مودت
که سایر مؤمنان با یکدیگر دارند بلکه محبتی است که جزو ایمانست و ترک آن کفر و نفاق حاصل میشود
و آن از لوازم امامت است **و ایضاً** صالحات جمع معرف بلام است افاده عموم میکند پس دلالت
بر عصمت آنحضرت میکند و عصمت ملزوم امامت است **و ایضاً** اگر العیاذ بالله از و شقی صادر
میشد بغض او لازم بود از آن جهت و آن منافی وجوب مودتست و مؤید آنکه مراد مودتست

وعلی علیه السلم را گفت که دستهارا بسوی
آسمان بلند کن و دعا کن و هرچه خواهی
کن که بتو عطا میکند پس علی دستهای
خود را بسوی آسمان بلند کرده

رکوع

ایشان ده

است و مؤید آنکه محبت او صفت عامه مؤمنان نیست و محبتی است که از ارکان ایمانست بلکه مراد
آنست که او را منزلتی عطا کن که بآن جهت محبت او بر همه مؤمنان واجب باشد و محبت او دلیل ایمان
باشد آنست که در مشکوة از صحیح ترمذی و مسند احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که دوست نمیدارد علی را منافقی و دشمن نمیدارد او را مؤمنی وایضا از مسند روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن عبد البر در
کتاب استیعاب گفته است که طایفه از صحابه روایت کرده اند که حضرت رسول با حضرت امیر گفت دوست
نمیدارد ترا مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد ترا مگر منافقی و حضرت امیر علیه السلام خود میگفت بخدا سوگند که
عهد کرده پیغمبر امی نبوی با من که دوست نمیدارد مرا مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد مرا مگر منافقی و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که هر که علی را دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن
دارد بتحقیق مرا دشمن داشته است و هر که علی را آزار کند بتحقیق مرا آزار کرده است و هر که مرا آزار کند بتحقیق
خدا را آزار کرده است و از جابر روایت کرده است که ما نمیشناختیم منافقان را در زمان حضرت رسول
مگر ببغض علی بن ابی طالب فایضا احادیث ابن عبد البر بود و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت
کرده است از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست حسن و حسین
علیهما السلام را گرفته فرمود که هر که مرا دوست دارد و این دو تا را دوست دارد و پدر ایشان و مادر
ایشان را دوست دارد با من خواهد بود در درجه من در روز قیامت وایضا از صحیح ترمذی از ابی سعید
و جابر روایت کرده است که ما گروه انصار منافقان را میشناختیم ببغض علی بن ابی طالب و از صحیح ترمذی
حدیث ام سلمه را روایت کرده است وایضا از صحیح مسلم و ترمذی و نسائی روایت کرده است
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت سوگند یاد میکنم بخداوندی که دانه را شکافت و گیاه را رویانید
و خلایق را آفریده که عهد کرد نبی امی نبوی با من که دوست نمیدارد مرا مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد مرا مگر
منافقی و ابن حجر در صواعق محرقه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که چون عمرو
اسلمی شکایت حضرت امیر علیه السلام کرد حضرت فرمود مرا آزار کردی عمرو گفت پناه میبرم بخدا از آنکه
ترا آزار کنم حضرت فرمود که هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است وایضا از ابن حجر روایت کرده
است که بریده با حضرت امیر علیه السلام بیمن رفته بود چون برگشت با صحابه گفت که حضرت امیر

از خمس تصرف کرد منافقان صحابه با او گفتند این را بحضرت رسول بگو شاید علی از چشم او
بیفتد حضرت رسول صلی الله علیه و آله این سخنان از پس در شنید پس غضبناک شد و بیرون
آمد و فرمود که چه باعث شده است که جمعی را که با علی دشمنی میکنند یا عیب او میکنند هر که علی را
دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن داشته است و هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است
علی از منست و من از اویم و او از طینت من خلق شده است و من از طینت ابراهیم علیه السلام خلق
شده ام و من بهترم از ابراهیم پس این آیه را خواند **ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ**
عَلِيمٌ ای بریده مگر نمیدانی که حق علی در خمس زیاده از آن جاریه است که او برداشته است و
این مضمون را در جامع الاصول از صحیح ترمذی و بخاری روایت کرده است وایضا ابن حجر و
ابن اثیر و ترمذی و صاحب مشکوة و دیگران بطرق بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
کرده اند که حضرت فرمود بدرستی که خدا امر کرده است بمحبت چهار کس علی و سلمان و ابوذر
و مقداد و معلوم است که محبت آن سه نفر برای آن بود که در هیچ حال از حضرت امیر علیه السلام
جدا نشدند وایضا ابن حجر بچند سند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است
که هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است وایضا از آنحضرت روایت کرده است که هر که علی را
سب کند مرا سب کرده است وایضا از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که مرا دوست دارد خدا را
دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هر که مرا دشمن دارد خدا را
دشمن داشته است وایضا از انس روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که عنوان صحیفه اعمال مؤمن محبت علی بن ابی طالب است وایضا از مناقب احمد بن حنبل روایت
کرده است که حضرت علی علیه السلام فرمود که در باغی از باغهای مدینه در خواب بودم حضرت رسول
مرا بیدار کرد و گفت تو برادر منی و پدر فرزندان منی و بعد از من بر سنت من جنگ خواهی کرد
هر که بعهد من بمیرد او در گنج بهشت است و هر که در عهد تو بمیرد وفا بعهد خود کرده است و هر که
بعد از مرگ تو بمحبت تو بمیرد حق تعالی ختم او را بامن و ایمان بکند مادام که آفتاب طلوع و غروب
کند و احادیث بسیار وارد شده است که اگر مردم جمیع میشدند بر محبت علی بن ابی طالب

حق تعالی جهنم را خلق نمیکرد و در فردوس الاخبار دیلمی و کتب دیگر از روایات مخالفین
روایت کرده اند از ابن عمر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که محبت علی بن ابی طالب
علیه السلام حسنه ایست که با آن ضرر نمیرساند سیئه و بغض آنحضرت سیئه ایست که نفع نمی بخشد
با آن حسنه و ایضاً از آنحضرت روایت کرده اند که محبت علی بن ابی طالب گناه را میخورد
چنانچه آتش هیزم را میخورد و هروی در غریبین روایت کرده است از عبادة بن الصامت
که ما امتحان میکردیم اولاد خود را بمحبت علی بن ابی طالب پس هرگاه میدیدیم که آنحضرت را
دوست نمیداشتند میدانستیم که حلال زاده نیستند و اخبار درین باب نیز از طریق مخالف و
مؤالف فوق حد و احصاست و از سیاق این اخبار بر هر ناقد بصیر و عالم خبیر معلوم است
که مراد ازین اخبار یا امامت یا مرتبه که فوق امامت است و لازم دارد امامت را زیرا
که ممتاز بودن شخصی در میان جمیع امت باینکه محبت او نشان علامت ایمان و حلال زادگی و نجات
ابدی و دخول بهشت جاودانی و محبت خداوند رحمانی باشد و دشمنی او نشان نفاق
و حرام زادگی و شقاوت ابدی و عذاب جاودانی و دشمنی خدا و رسول باشد نمیتواند
بود مگر باینکه پیشوا و خلیفه خدا و جانشین رسول خدا باشد و ولایت او جزو ایمان و اسلام باشد
بلکه مستلزم حصول سایر ارکان اسلام و ایمان باشد و این معنی بدون مرتبه جلیله امامت
که تالی مرتبه نبوت کبری است متصور نیست و سایر مؤمنان هرچند محبت ایشان از جهت ایمان
مورث ثواب است و آن محبت ایمان نمیگردد اما چنان نیست که محبت ایشان فی نفسه موجب
و مستلزم حصول ایمان باشد و بغض ایشان نه از جهت معصیت اگرچه بد است اما نهایتش
آنست که اگر اظهار کنند گناه کبیره باشد اما موجب نفاق و خروج از ایمان و استحقاق عذاب
ابدی نیست پس معلوم شد که ولایت آنحضرت تالی شهادتین است و همچنانچه بانکار توحید
و رسالت از ایمان و اسلام بدر میروند بانکار ولایت بلکه ترک محبت آنحضرت از ایمان
بلکه از اسلام بدر میروند اگر کسی گوید که بنابر آنچه گفتی لازم آید که رتبه آنحضرت بالاتر از
مرتبه نبوت باشد زیرا که اگرچه انکار نبوت مستلزم دخول نار میشود اما اقرار بآن مستلزم
حصول ایمان و دخول بهشت نیست جواب گوییم که هرچند اقرار بنبوت اصل است و این

اصل

اصل است اما چون اقرار بامامت لازم دارد اقرار بنبوت را و اقرار بنبوت لازم ندارد
اقرار بامامت را و اقرار بامامت از جمله اجزای ایمانست ازین جهت اقرار بامامت
موجب نجات است و اقرار بنبوت بتنهایی موجب نجات نیست زیرا که تحقق خاص مستلزم
تحقق عام است و تحقق عام مستلزم تحقق خاص نیست مثل آنکه هرجا حیوان است لازم نیست که
انسان باشد و هرجا که انسان است البته حیوان است چنانچه اقرار بکلمه توحید اشرفست از
اقرار برسالت اما لازم ندارد اقرار برسالت را و اقرار برسالت لازم دارد اعتقاد بوجود
صانع و توحید آنرا و اقرار بهر دو بتنهایی موجب نجات نیست تا اقرار بامامت با آنها ضم نشود
و اقرار بامامت امیرالمؤمنین و ولایت او و متابعت او لازم دارد اقرار بشهادتین
را و اقرار بسایر ائمه را و اقرار بمعاد و سایر ضروریات دین را زیرا که او مکمل ایمان عالمیان
و مبین او همه اجزای ایمان بر خلق ظاهر گردیده ازین جهت ولایت آنحضرت موجب نجات و
رفع درجات و خلاص از عقوبات **یازدهم** لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ
ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ یعنی نیست نیکی باینکه بروید خانه‌ها را و داخل آنها شوید از پشت آنها
ولیکن نیکوکار کسیست که پرهیزکاری نماید و داخل شوید خانه‌ها را از درهای آنها و بپرهیزید
از خدا و عذاب او شاید رستگار گردید و محققان مفسران گفته اند که مراد آنست که امور
دنیا و عقبی را از درش طلب باید کرد و علم و حکمت را از معدنش اخذ باید نمود و دراه علم و درگاه
آن ائمه اهل بیت علیهم السلام اند چنانکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که
آل محمد صلوات الله علیهم ابواب خدا اند و وسیله او اند و دعوت کننده گان اند و کشاننده گان اند بسوی بهشت و ولایت
کننده گانند بر راه بهشت تا روز قیامت و مؤید این معنیست آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود اَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا
و در مشکوة از ترمذی روایت کرده است که اَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا و در
استیعاب روایت کرده است اَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ اَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ
مِنْ بَابِهِ و در مناقب خوارزمی مثل این را روایت کرده است و مضمون همه آنست که منم شهر علم

حکمت و علی در گاه آنست پس هر که علم خواهد باید بسوی درگاه بیاید و این حدیث از
متواترات است و شک در این حدیث راهی بغیر تعصب و شقاوت ندارد و بمقتضای آیه کریمه
باید برای طلب علم و آنچه موقوف بر علم است بسوی آنحضرت بیایند و عمده احتیاج ما بامام از جهت
تحصیل علم و معرفت یا امری چند است از قضایا و احکام که اجرای آنها موقوف بر علم است پس
معلوم شد که با وجود بودن آنحضرت در میان قومی امامت دیگران عین خطاست و بالجمله
این حدیث یک دلیلیست از دلایل اعلم بودن آنحضرت و اعلمیت آنحضرت صلوات الله علیه از آفتاب
روشن تر است ابن عبد البر که از اعاظم علمای مخالفین است در کتاب استیعاب گفته است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حق صحابه گفت اقضاهم علی بن ابی طالب یعنی دانا
ترین صحابه بعلم قضا و حکم در میان مردم آنحضرت و کسی تا در جمیع علوم ماهر نباشد مهارت
درین امر میسر نمیباشد اورا وایضا از ابن عباس روایت کرده است که عمر گفت که علما
بقضا علیست و گفته است که از عطا پرسیدند که آیا در اصحاب محمد صلی الله علیه و آله کسی از
علی داناتر بود گفت نه والله کسی از او داناتر نمیدانم و عطا از اکابر علما و محدثین ایشانست
وایضا از ابن عباس روایت کرده است که گفت بخدا سوگند که داده شده بود بعلی نه
عشر علم که مخصوص او بود و بخدا سوگند که در یک عشر باقی با سایر مردم شریک و از سعید بن مسیب
روایت کرده است که عمر پناه میبرد بخدا از مسئله مشکلی که او را حاضر در شود و علی علیه السلام
حاضر نباشد و مکرر میگفت که اگر علی نمیبود عمر هلاک میشد و فخر رازی که امام مخالفانست
در کتاب اربعین گفته است از جانب شیعه که علی بن ابی طالب علیه السلم اعلم صحابه است
اما اجمالا برای آنکه هیچکس را نزاع نیست که او در اصل خلقت در غایت ذکا و فطنت و
استعداد علم و غایت حرص در طلب علم بود و رسول الله صلی الله علیه و آله افضل فضلا و اعلم علما
و در نهایت حرص در تربیت و ارشاد او بود و علی علیه السلم در طفولیت در حجر تربیت او
بود و در بزرگی داماد او بود و در همه اوقات پیش او میرفت و او را هرگز از خدمت
او مانعی نبود و معلومست که چنین شاگردی در خدمت چنین استادی با چنین خصوصیات
احوال بنهایت معارج فضل و کمال میرسد و اما ابوبکر در بزرگی بخدمت آنحضرت رسیده و

از وقت هم شبانه روزی یکمرتبه میرسید و آنهم اندک زمانی بیشتر در خدمت نمیبود و
مشهور است که العلم فی الصغر کالنقش فی الحجر والعلم فی الکبر کالنقش فی
المدر یعنی علم در کودکی مانند نقش سنگ است که بر طرف نمیشود و علم در بزرگی مانند
نقش بر کلوخ است که باندک سببی زایل میگردد و پس ازین مجمل ثابت شد که علی اعلمست مؤلف
گوید که مؤید این مطلب که او از جانب شیعه تقریر کرده است آنست که در جامع الاصول از
صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که بودم در خدمت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله که هرگاه سؤال میکردم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله عطا میکرد
یعنی جواب میفرمود و اگر ساکت میشدم ابتدا میفرمود وایضا از صحیح نسائی روایت کرده است
که علی علیه السلم گفت که مرا نسبت بحضرت رسول صلی الله علیه و آله منزلتی بود که احدی از
خلایق را نبود میرفتم در سحر یعنی رو بدر خانه آنحضرت و میگفتم السلام علیک یا نبی
الله اگر تنحنح میکرد برمیگشتم والا داخل میشدم و در مشکوة روایت کرده است از صحیح ترمذی
از ام عطیه که گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بجنگی فرستاد و
دیدم که دستهای مبارک خود را بسوی آسمان بلند کرده بود و دعا میکرد که خداوندا مرا از دنیا
مبر تا علی را بمن بنمایی و ازین نوع احادیث که دلالت بر کثرت ملاقات و شدت اختصاص
آن دو بزرگوار با یکدیگر و شدت اهتمام حضرت رسول در تربیت امیر المؤمنین صلوات الله
علیهما میکند بسیار است پس مجملا گفته است و اما تفصیلا بچند دلیل اول وتعیها اذن
واعیة که در شان علی نازل شده است و هر گاه او مخصوص باشد بزیادتی فهم مخصوص
خواهد بود بزیادتی علم دویم آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که اقضاکم
علی و قضا محتاج است بجمیع علوم پس هرگاه او در قضا بر همه کس راجح باشد در همه علوم
بر همه فایق خواهد بود سیم آنکه عمر چندین مرتبه در حکم غلط نموده و آنحضرت او را تنبیه
فرموده و ابن حجر باب چند قضیه ایراد نموده که ذکر آنها موجب تطویل است پس گفته و امثال
این قضایا و خطاها غیر علی را بسیار میشود و از آنحضرت هرگز مثل اینها اتفاق نیفتاده چهارم
آنکه آنحضرت خود فرموده بخدا سوگند که اگر منصب خلافت برای من مهیا شود و مسند حکومت

آنحضرت بوده

من امده کرده برآینه حکم کنم برای اهل توریة بتوریة ایشان ومیان اهل انجیل بانجیل
ایشان ومیان اهل زبور بزبور ایشان ومیان اهل فرقان بفرقان ایشان والله که هیچ آیه
نازل نشده در صحرا و دریا و دشت و کوه و آسمان و زمین و در شب و روز مگر آنکه همه را می
دانم که در شان کی آمده و برای چه آمده **پنجم** آنکه افضل علوم و علم اصول دین و معرفت
خداست و کلمات آنحضرت مشتمل است بر اسرار توحید و عدل و نبوت و قضا و قدر و احوال المعاد
انقدر که در کلام هیچیک از صحابه شما از آن یافت نمیشود و ایضاً همه فرقه متکلمین منسوب
باو درین علم وامّا شیعه انتساب ایشان بآنحضرت ظاهر است و اما خوارج با کمال دوری که از
دارند همه پیرو اکابر خود و ایشان همه شاگردان اویند پس ثابت شد که فرقهای متکلمین که افضل
فرق اسلامند شاگرد اویند وامّا علم تفسیر ابن عباس که رئیس مفسران است شاگرد آنحضرت
وامّا علم فقه درین علم بدرجه رسیده بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در شان او فرموده
که اقضاکم علی و از آنجمله علم فصاحت و معلوم است که هیچیک از فصحا که بعد از آن بوده
باندکی از درجه او نرسیده‌اند و از آنجمله علم نحو است و معلوم است که ابو الاسود مدون این علم باشاره
او تدوین این علم نموده و از آنجمله علم تصفیه باطن است و معلوم است که نسبت این علم باو منتهی است
پس ثابت شد که بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله او استاد همه عالم است در همه صفات
رفیعه و مقامات شرعیه و چون ثابت شد که او اعلم است از همه عالم پس واجبست که افضل باشد از
همه عالم چنانچه حق تعالی فرموده است هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون و
ایضاً فرموده است یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات
مؤلف گوید پس ازین دو آیه کریمه با سایر آیات که گذشت معلوم شد که مناط شرف و کمال
و رفع درجات ایمان و علم است و زیادتی آنحضرت درین دو صفت معلوم شد و بعد ازین نیز
بوضوح خواهد پیوست **دوازدهم** فان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه وجبریل
وصالح المؤمنین یعنی اگر عایشه و حفصه معاونت یکدیگر کنند در ایذا و آزار رسول
خدا پس خدا یار اوست و جبرئیل و صالح مؤمنان یعنی شایسته ایشان و عامه و خاصه بطریق بسیار
روایت کرده‌اند که صالح مؤمنین حضرت امیر المؤمنین علیه السلم است و در شواهد التنزیل از

وخطبه

حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول
صلی الله علیه و آله دست حضرت علی را گرفت و گفت ایها الناس اینست صالح مؤمنین و حافظ
ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی و ثعلبی در تفسیر و ابن مردویه در مناقب از اسماء بنت
عمیس و غیر او روایت کرده‌اند که حضرت رسول فرمود که صالح مؤمنان علی علیه السلم است و فخر رازی
در اربعین گفته است که مفسران گفته‌اند که صالح مؤمنان علی بن ابی طالب است و مراد بمولا اینجا
یاور است زیرا که معنی که مشترک باشد میان خدا و جبرئیل و صالح المؤمنین غیر این نمیتواند بود پس
این آیه دلالت میکند بر فضیلت آنحضرت از دو وجه **اول** آنکه لفظ هو دلالت بر حصر میکند
پس معنی آن این خواهد بود که محمد صلی الله علیه و آله را یاوری نیست بغیر خدا و جبرئیل و علی و معلوم است که
حضرت محمد مصطفی اعظم مراتب طاعاتست **دویم** آنکه ابتدا کرده خدا بذکر خود و بعد از آن جبرئیل را
ذکر کرده و این منصبی است بسیار بلند تمام شد کلام رازی و گوییم از جهت دیگر نیز دلالت بر فضل آنحضرت میکند
زیرا که سیاق کلام دلالت میکند بر آنکه صالح مؤمنان در آن زمان منحصر در آنحضرت بوده و این خود
معلوم است که صلحای دیگر در میان صحابه بوده‌اند پس مراد از صلاح یا عصمت خواهد بود یا صلاحیت
امامت یا صلاحیت هر امری از امور خیر که از جمله آنها امامت است و این معنی نهایت وضوح
دارد و اگر از جمیع این مراتب تنزل کنیم در اثبات فضل آنحضرت بر سایر صحابه شکی نیست
سیزدهم اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله
والیوم الآخر وجاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله والله لا یهدی
القوم الظالمین الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله با
موالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله واولئک هم الفائزون
یعنی آیا میگردانید آب دادن حاجیان را از چاه زمزم و عمارت کردن مسجد الحرام را مثل
اعمال کسی که ایمان آورده است بخدا و روز قیامت و جهاد کرده است در راه خدا مساوی
نیستند ایشان در فضل و ثواب نزد خدا و خدا هدایت نمیکند براه بهشت گروه ستمکاران را آنها که
ایمان آورده‌اند و هجرت کرده‌اند بدار اسلام و جهاد کرده‌اند در راه خدا بمالهای خود و
جانهای خود بزرگتر است درجه ایشان نزد خدا و ایشانند رستگاران و رسیده‌اند بمقصود

وبعد از آن علی را ذکر کرده

هود بدانکه اتفاق کرده اند مفسران و محدثان خاصه و عامه که این ایات در شان حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم نازل شده حتی صاحب کشاف و فخر رازی و بیضاوی با نهایت
تعصب انکار نکرده اند و ثعلبی روایت کرده است از حسن بصری و شعبی و محمد بن کعب قرظی
که این ایات نازل شد در باب علی بن ابی طالب علیه السلم و عباس و طلحة بن شیبه در هنگامی که ایشان
مفاخرت میکردند طلحه گفت من صاحب خانه کعبه ام و کلیدش در دست منست و اگر خواهم شب در
میان کعبه میتوانم خوابید و عباس گفت زمزم و آب دادن حاجیان با منست و اگر خواهم شب
در مسجد میتوانم حضرت امیر المؤمنین علیه السلم گفت نمیدانم شما چه میگویید من شش ماه پیش از همه
کس رو بقبله نماز کردم و در راه خدا جهاد کردم پس این آیه نازل شد و در جامع الاصول
همین روایت را از سنن نسائی روایت کرده است از محمد بن کعب قرظی و سیوطی در در
منثور بسندهای بسیار روایت کرده است از محمد بن جریر و ابن مردویه و جماعت بسیار دیگر
از شعبی و ابن عباس که میان علی علیه السلم و عباس منازعه شد عباس گفت من عم پیغمبرم و تو پسر عم
اویی و سقایت حاج و عمارت مسجد الحرام با منست پس حق تعالی این آیه را فرستاد و ایضا
روایت کرده است از حافظ ابو نعیم در کتاب فضائل الصحابه و ابن عساکر از انس بن مالک
که عباس و شیبه با یکدیگر مفاخرت میکردند عباس گفت من اشرفم از تو من عم حضرت رسولم
و ساقی حاجیانم شیبه گفت من از تو اشرفم من امین خدایم بر خانه او و خزینه دار خدایم چنانچه
مرا امین کرده تو را امین نکرده است پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلم حاضر شد و ایشان
این فخر را مذکور ساختند حضرت فرمود که من اشرفم از شما هر دو من اول کسی ام که ایمان آوردم
و هجرت کرده و جهاد کرده پس هر سه رفتند بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و این فخر را
ذکر کردند حضرت جوابی نفرمود و برگشتند پس بعد از چند روز این ایات تا ده آیه نازل
شد و حضرت بر ایشان خواند و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچندین
طریق از ابن عباس روایت کرده است که در مفاخرت علی و عباس و شیبه نازل شد تا حتی
یأتی الله بامره و ابو القاسم حسکانی از بریده روایت کرده است که روزی شیبه و
عباس با یکدیگر تفاخر میکردند پس علی علیه السلم بر ایشان گذشت و گفت بچه چیز فخر میکنید

و از شعبی روایت کرده است که در مفاخره علی و عباس و ... نازل شد

عباس گفت خدا فضیلتی بمن داده است که بدیگری نداده است و آن آب دادن حاجیان است
شیبه گفت که عمارت مسجد الحرام بمن داده شده است امیر المؤمنین علیه السلم گفت خدا بمن داد در
طفولیت آنچه بشما نداده است گفتند کدام است که بتو داده شده است فرمود زدم شمشیر در
بینی شما تا ایمان آوردید بخدا و رسول او پس عباس غضبناک برخاست و دامن خود را بر زمین میکشید
و بشکایت آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت نمیبینی علی چه سخن بروی من گفت حضرت فرمود
علی را بطلبید چون حاضر شد فرمود چه باعث شد ترا که چنین سخنی بروی عم خود گفتی گفت یا رسول الله
حق را بدرشتی گفتم هر که خواهد بغضب آید و هر که خواهد راضی شود پس جبرئیل علیه السلم نازل شد و گفت
یا محمد پروردگارت ترا سلام میرساند و میگوید این ایات را بر ایشان بخوان چون بر ایشان خواند
شد عباس سه مرتبه گفت راضی شدیم و مؤید آنکه این ایات در شان آنحضرت است آنست که در اینجا
حق تعالی فرموده است که ایشانند فایزان و سمعانی از علمای عامه در کتاب فضایل صحابه از حضرت
امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که از ام سلمه زوجه حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند
از حال علی علیه السلم گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت که بدرستی که علی و
شیعیان او ایشانند فایزون در روز قیامت نه غیر ایشان **مؤلف گوید** که چون بنقل
مؤالف و مخالف معلوم شد که این ایات در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده است
پس معلوم شد که او اولی و احق است بامامت زیرا که از این آیات بوضوح پیوست که مناط
فخر و فضل و فوز بسعادات دارین ایمان و هجرت و جهادست و باتفاق کل آن حضرت در این صفات
بر سایر صحابه بحسب زمان و رتبه سبقت داشت چنانچه ابن عبد البر در کتاب استیعاب روایت
کرده از سلمان و ابو ذر و مقداد و خباب و جابر و ابو سعید خدری و زید بن ارقم که علی بن ابی طالب
اول کسی بود که اسلام آورد و تمام این جماعت تفضیل میدهند او را بر سایر صحابه و گفته محمد بن اسحاق بتحقیق
نقل کرده است که اول کسی که ایمان بخدا و رسول آورد از مردان علی بن ابی طالب بود و ابن شهاب
نیز چنین گفته است که از مردان بعد از خدیجه و ایضا گفته است که روایت شده است بسندهای
بسیار از سلمان رضی الله عنه که اول شما در وارد شدن بر من در حوض کوثر کسی است که پیش از همه
بمن اسلام آورده است و او علی بن ابی طالب است و گفته است که این در روایات بسیار

رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت

مذکور است و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که علی بن ابی طالب علیه السلم را چهار خصلت
بود که احدی غیر او را نبود او اول عرب و عجمی بود که با رسول خدا نماز کرد و در هر جنگی علم حضرت
رسول صلی الله علیه و آله با او بود و در روز احد هر که غیر او بود گریخت و او ثابت قدم ماند و او تجهیز
رسول را غسل داد و او را دفن کرد و ابو المظفر سمعانی در فضایل صحابه و دیلمی در فردوس و دیگران از
ابو ذر و ابو ایوب انصاری رضی الله عنهما روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ملایکه
فرستادند صلوات بر من و بر علی هفت سال زیرا که غیر او کسی با من نماز نمیکرد و بروایتی دیگر پیش از آنکه بشری
مسلمان شود و در فردوس روایت کرده است که اول کسی که با من نماز کرد علی بن ابی طالب علیه السلام بود
و سبق ایمان آنحضرت متواتر است و عبد الله ابن احمد بن حنبل در مسند خود بسندهای بسیار
سبق ایمان آنحضرت را ذکر کرده است و ذکر آنها موجب تطویل است و احادیث بعد از این نیز خواهد آمد و
کمال ایمان آنحضرت بر هر که بهره از ایمان دارد ظاهر است چنانچه حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن
فی علی از ابن عباس روایت کرده است که خدا نفرستاده است سوره از قران الا آنکه علی علیه السلم امیر
شریف آن سوره است و بتحقیق که حق تعالی عتاب کرده است اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را در مواضع بسیار
و نگفته از برای علی علیه السلم مگر خیر و نیکی و ایضا روایت کرده است که جمعی از مردم میگفتند که یا
ایها الذین امنوا خطاب بصحابه محمد است حذیفه گفت که هر جا که این خطاب در قران وارد شده
است لب و لبابش از برای علی بن ابی طالب است و ایضا از مجاهد از ابن عباس روایت کرده
است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که نازل نشده است یا ایها الذین امنوا در هیچ آیه
مگر آنکه علی علیه السلم سر کرده آن آیه و امیر آنست و بروایت دیگر مگر آنکه علی علیه السلم سید و شریف آن
آیه است و بروایت دیگر مگر آنکه علی علیه السلم رئیس و قاید آن آیه است و بروایت دیگر سید و شریف
آن آیه است و این مضامین را حافظ و دیگران بسندهای بسیار از عکرمه و مجاهد و ابن عباس و غیر
ایشان روایت کرده اند و معلوم است که مراد آنست که کسی که ولایت او را انکار کند داخل مؤمنان نیست و آنکه
مخاطبان آن آیه پیش از همه کرده است و آنکه کمال ایمان و سبقت باسلام مخصوص اوست چنانکه حافظ و دیگران
از مجاهد روایت کرده اند که در هیچ موضع از قران یا ایها الذین امنوا نیست مگر آنکه سابقه آن از
برای علی است زیرا که او سبقت گرفت بر همه بسوی اسلام و [illegible] اکثر مفسرین و محدثین [illegible]

و عامه مانند ثعلبی و واحدی و ابن مردویه و حافظ ابو نعیم و غیر ایشان بسندهای بسیار روایت
کرده اند که میان علی علیه السلم و ولید بن عقبه برادر مادری عثمان نزاعی شد و ولید بحضرت امیر گفت
که ساکت شو که تو بچه و بی ریشی و من زبانم از تو گشاده تر و نیزه ام تندتر و در جنگ شجاعتر
ام حضرت فرمود ساکت شو ای فاسق پس حق تعالی بتصدیق گفتار آنحضرت را فرستاد افمن کان
مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون یعنی آیا کسی که مؤمن باشد مانند کسیست که فاسق باشد
مساوی نیستند پس فرمود که اما آنها که ایمان آوردند و اعمال صالحه کردند پس از برای ایشانست بهشتها که
ماوای دایمی مؤمنانست مهمانی ایشانست بسبب آنچه کردند از ایمان و اعمال صالحه و اما آنها که فاسق شدند
پس ماوای ایشان آتش جهنم است و بسندهای بسیار حافظ ابو نعیم و دیگران از ابن عباس و مجاهد و دیگران
روایت کرده اند که مؤمن علی ابن ابی طالبست و فاسق ولید بن عقبه است و در دلالت این آیه بر کمال ایمان
آنحضرت شکی نیست بلکه دلالت بر عصمت آنحضرت میکند چون در برابر فاسق واقع شد و جزم بقول آنحضرت
شده است و اکثر در این باب ورود دلالت بر نقص ایمان آنحضرت ما را در اینمقام کافیست چهاردهم ان
الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة یعنی آنها که ایمان آورده اند و اعمال
شایسته کرده اند ایشانند بهترین خلایق پس بعد از آن فرموده است جزاؤهم عند ربهم جنات
عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا رضی الله عنهم و رضوا عنه
ذلک لمن خشی ربه یعنی جزای ایشان نزد پروردگار ایشان بهشتهای اقامتست که جاری
میشود در زیر آنها نهرها که همیشه ابد الاباد در آنها خواهند بود خدا راضیست از ایشان و ایشان راضی اند از
خدا این از برای کسیست که بترسد از پروردگار خود بدانکه در احادیث معتبره بسیار از طرق خاصه و عامه وارد
شده است که این آیات در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و شیعیان آنحضرت نازل شده است
حافظ ابو نعیم بسند خود از ابن عباس و حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که چون این آیه نازل
شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم گفت که مصداق این آیه توئی و شیعیان تو
تو در روز قیامت خواهید آمد تو و شیعیان تو راضی و پسندیده و خواهند آمد دشمنان تو
غضبناک و غل بر گردن و ایضا بسند خود از حارث اعور روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
فرمود که ما اهل بیتیم که کسی با ما قیاس نتوان کرد مردی برخاست نزد ابن عباس رفت و این سخن را بر [illegible]

باو نقل کرد ابن عباس گفت که علی شش منقبت دارد که در ایشان یکی از ایشان نبوده‌اند که گفتن این آیه
در شان علی علیه السلام نازل شد اِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ تا آخر آیه و ابو القاسم
حسکانی در شواهد التنزیل روایت کرده است از یزید بن شراحیل کاتب امیر المؤمنین علیه السلام که گفت
شنیدم از آنحضرت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله قبض روح مقدس او شد در حالتی که بر سینهٔ من تکیه کرده
بود پس در آن حالت گفت یا علی آیا نشنیده قول الله تعالی اِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا تا خَیْرُ الْبَرِیَّةِ پس فرمود که ایشان
شیعیان تو اند و موعد من و شما نزد حوض کوثر است هرگاه جمع شوند امتها از برای حساب خوانده شوند
شما را با روها و دستها و پاهای سفید نورانی وَاَیْضاً از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان
علی علیه السلام و اهل بیت او علیهم السلام نازل شده است و ابن مردویه و سایر محدثان عامه بطرق
متعدده این مضمون را روایت کرده‌اند و مؤید این آنست که فخر رازی و غیر او از ابن مسعود روایت کرده
اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که عَلِیٌّ خَیْرُ الْبَشَرِ مَنْ اَبیٰ فَقَدْ کَفَرَ یعنی علی
بهترین بشر است هر که ابا کند کافر است وَاَیْضاً فخر رازی و غیر او از معالی الیقین روایت کرده‌اند که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله در باب ذو الثدیه گفت میکشد او را بهترین خلق ۷ و ابن مردویه از ابی
الیسر انصاری از جدش روایت کرده که گفت رفتم نزد عایشه پرسیدم که کی کشت ایشان را یعنی خوارج
را گفتم علی کشت ایشان را گفت مانع نمیشود مرا آن عداوتی که در نفس من است بر علی اگر حق را بگویم شنیدم از
رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت که میکشد ایشان را بهترین امت من بعد از من و شنیدم که میگفت علی
با حقست و حق با علیست علیه السلام وَاَیْضاً از مسروق روایت کرده است که گفت عایشه را گفتند و آدم که از
درین باب شنیده بگو گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که ایشان شر خلق و خلیقه اند میکشد
ایشان را بهترین خلق و خلیقه و بزرگترین ایشان نزد خدا از جهت رتبه و وسیله وَاَیْضاً بچندین
سند دیگر از مسروق روایت کرده است و در بعضی چنین است میکشد ایشان را نیکان امت من و در مسند احمد بن
حنبل نیز مثل حدیث دویم را روایت کرده است و غیر ازین احادیث که متفق علیه خاصه و عامه است فاش شد
که آنحضرت و شیعیانش بهترین خلایق اند پس اولی و احق است بامامت وَاَمّا سبقت آنحضرت در جهاد
احتیاج ببیان ندارد و برق شمشیر آتشبارش رعد کردار تا قیامت روشنی بخش دلهای مؤمنان و لهیب جانسوز
منافقانست و بعد ازین نیز مجملی بیان خواهد شد پانزدهم قُلْ کَفیٰ بِاللّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ

و در روایت دیگر گفته او را بهترین امت من

بهترین خلق کسی که در قیامت وسیلهٔ او نزد خدا از همه نزدیکتر است و در بعضی میکشد ایشان را

بینکم

بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ یعنی بگو یا محمد بس است خدا گواه میان ما و میان شما و آنکه نزد
اوست علم کتاب یعنی علم قرآن یا علم لوح محفوظ و احادیث مستفیضه از طرق عامه و خاصه وارد شده
است که مراد با کسی که نزد اوست علم کتاب حضرت امیر المؤمنین و ائمه از فرزندان او است علیهم السلام
چنانکه عامه روایت کرده‌اند از شعبی که گفت هیچکس اعلم نبود بکتاب خدا بعد از رسول خدا از علی بن
ابی طالب علیه السلام و از ابو عبد الرحمن سلمی روایت کرده است که گفت ندیدم کسی را که قرائت قرآن را بهتر از علی کند
وَاَیْضاً از ابو عبد الرحمن روایت کرده است از ابن مسعود که گفت اگر کسی را داناتر بکتاب خدا از خود
میدانستم البته نزد او میرفتم گفتم علی از تو اعلم بود گفت که نزد او رفتم یعنی چون او اعلم بود نزد او رفتم و ثعلبی
بسند خود از عبد الله بن عطا روایت کرده است که گفت در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام در مسجد
نشسته بودم پسر عبد الله بن سلام را دیدم در ناحیه از مسجد نشسته بود پس بحضرت باقر علیه السلام گفتم این پسر آن
کسی است که میگفتند که آنکسی که علم کتاب نزد او بود عبد الله بن سلام است حضرت فرمود که علی بن ابی طالب علیه السلام بود
که علم کتاب نزد او بود و ایضاً ثعلبی و ابو نعیم بسندهای خود از محمد بن حنفیه رضی الله عنه روایت کرده‌اند
که مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ را بعبد الله بن سلام گفت چگونه او باشد و حال آنکه این سوره در مکه نازل شده
و ابن سلام در مدینه مسلمان شد پس معلوم شد که آنحضرت بعلم قرآن مجید اعلم است از دیگران و حق تعالی نیز فرموده
هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه علم آن در قرآن هست پس آنحضرت اعلم از جمیع امت بلکه از سایر پیغمبران
بود پس این آیه از سه جهت دلالت بر فضیلت و امامت آنحضرت میکند یکی از جهت اعلم بودن چنانچه
مذکور شد دویم از جهت آنکه آنحضرت را در شهادت بر حقیقت رسول قرین خود گردانیده و این مرتبت
بالاتر از انبیا شد سیوم اکتفا بشهادت آنحضرت بتنهایی دلالت میکند بر عصمت آنحضرت زیرا که شهادت
غیر معصوم بیک کس دعوی ثابت نمیشود و عصمت دلیل امامت است چنانچه گذشت شانزدهم آیه نجوی است که مفسران
و محدثان خاصه و عامه روایت کرده‌اند که چون اصحاب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سؤال بسیار
مینمودند و سبب ملال آنحضرت میگردید حق تعالی این سبب و از برای امتحان صحابه که ظاهر گردد که کدام
یک در مقام اخلاص و بذل جان و مال ثابت قدم اند این آیه را فرستاد یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا
اِذَا نَاجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْوٰیکُمْ صَدَقَةً یعنی ای مؤمنان هرگاه با رسول
سخن گویید پیش از راز گفتن تصدقی بکنید پس کسی از صحابه تا ده روز که چنانچه و سایر مؤمنان

علی علیه السلام بوده سیوطی روایت کرده که از ابن جبیر پرسیدند که من عنده علم الکتاب کیست

گفته اند راز نگفت و مطالبی عرض نکرد و بغیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باتفاق مخالف و موالف
تا آنکه حکم آیه منسوخ شد و حق تعالی فرمود ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ
فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ
وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ یعنی آیا ترسیدید از آنکه پیش از حرف گفتن با رسول
صدقها بدهید پس چون نکردید و خدا شما را بخشید پس نماز را برپا دارید و بدهید زکوت را و اطاعت کنید خدا
و رسول او را و خدا عالم است بآنچه شما میکنید پس معلوم شد که معاتبات این آیات متوجه صحابه شد
بغیر آنحضرت که عمل بحکم امر نمود و باتفاق مفسران عامه از مجاهد روایت کرده اند حافظ ابونعیم و سایر مفسران
که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که آیه در قران هست که عمل بآن نکرده است کسی پیش از من و عمل
نخواهد کرد احدی بعد از من و آن آیه نجوی است من یک دینار داشتم بده درهم فروختم و هرگاه خواستم راز
بگویم یک درهم تصدق کردم تا آنکه آن آیه منسوخ شد و در روایت دیگر فرمود به برکت من خدا تخفیف داد این
حکم را از این امت و سدی روایت کرده است از ابن عباس که مردم در خلوت با حضرت رسول صلی الله
علیه و آله راز میگفتند هرگاه حاجتی داشتند و این امر بر حضرت دشوار شد پس حق تعالی واجب گردانید بر کسی
که خواهد در پنهان رازی بگوید آنکه تصدق کند بصدقه پس مردم دست از راز گفتن برداشتند و بر ایشان
دشوار شد و حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القران فی علی بچندین سند از ابن عباس روایت کرده
است که چون این آیه کریمه نازل شد کسی قدرت نداشت که با حضرت راز بگوید تا آنکه پیشتر تصدق بکند پس اول
کسی که تصدق کرد علی بن ابی طالب علیه السلام بود و دیناری را بده درهم فروخت و ده راز با حضرت رسول گفت
و در هر رازی یک درهم تصدق کرد و بروایت دیگر از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل
شد مردم ترک کردند راز گفتن با آنحضرت را و بخل ورزیدند از تصدق کردن و حضرت امیر تصدق کرد و راز
گفت و کسی غیر او از مسلمانان تصدق نکرد پس منافقان گفتند علی این کار را نکرد مگر برای آنکه کار پسر عمش
را رواج دهد و بدانکه اختصاص آنحضرت باین فضیلت منقبت عظیمی است از مناقب آنحضرت و از اینجا
معلوم میشود که آنچه مخالفان وضع کرده اند از احادیث باطله که خلفای جور ایشان قبل الاسلام عظیم در راه
دین کرده اند محض افترا است و معلوم است که اگر اعتنایی بامر دین میداشتند در عرض ده روز که حاضر
بودند از آنکه یک درهم بلکه یکدانه خرما تصدق کنند نامور این معاتبات نگردند هفدهم وَاعْتَصِمُوا

بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا یعنی چنگ زنید در ریسمان خدا همگی و پراکنده مشوید حبل خدا
کنایه است از چیزی که حق تعالی سبب نجات این امت گردانیده و در احادیث بسیار وارد شده
است که مراد اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله اند چنانکه ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است از ابان بن
تغلب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود مائیم حبل الله که حق تعالی در این آیه فرموده است و حافظ
ابونعیم نیز این مضمون را از ابو حفص صائغ از آنحضرت نیز روایت کرده است و ایضاً عامه از ابوسعید خدری روایت
کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ایها الناس من در میان شما دو حبل گذاشتم که اگر چنگ
زنید بآنها هرگز گمراه نمیشوید بعد از من یکی بزرگتر است از دیگری کتاب خدا ریسمانیست کشیده از آسمان
بسوی زمین و عترت من و اهل بیت من بدرستی که این دو تا از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد
شوند هجدهم قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي یعنی بگو
یا محمد اینست راه من میخوانم مردم را بسوی خدا بر بصیرت و بینایی من و کسی که متابعت من کرده است
احادیث بسیار از اهل بیت علیهم السلام منقول است که مراد علی است که پیش از همه کس متابعت
آنحضرت کرده است که او علی بن ابی طالب است و ابن مردویه از محمد بن عمار از حضرت باقر علیه السلام نیز روایت
کرده است و در روایت دیگر از حضرت باقر علیه السلام منقول است که مراد آل محمد است و ایضاً حق تعالی
فرموده است هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ یعنی خدا آنکسیست که تقویت کرده است
ترا بیاری خود و بمؤمنین در اخبار معتبره جانبین وارد شده است که مراد بمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
یا مراد بنصرت خدا نصرتیست که خدا بدست امیرالمؤمنین جاری کرده است و بنابر اول مراد آنست که عمده
سرکرده آنها علی بن ابی طالب است یا مراد مؤمنان انصار اند که بعلی علیه السلام آورده اند چنانچه سیوطی در در
منثور بسند خود از ابوهریره روایت کرده است که بر عرش نوشته شده است لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي
لَا شَرِيكَ لِي مُحَمَّدٌ عَبْدِي وَرَسُولِي أَيَّدْتُهُ بِعَلِيٍّ و اینست آنچه حق تعالی فرموده است هُوَ
الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ و حافظ ابونعیم در حلیه و مفسران از کلبی از ابو صالح از ابو
هریره همین مضمون را روایت کرده است و ثعلبی در تفسیر از ابن جبیر از ابوالحمراء خادم رسول خدا صلی الله علیه
و آله روایت کرده است که از آنحضرت شنیدم که گفت در شب معراج دیدم که بر ساق راست عرش
نوشته بود لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَيَّدْتُهُ بِعَلِيٍّ وَنَصَرْتُهُ بِهِ یعنی تقویت

کردم محمد را بعلی و یاری کردم او را باو و حافظ ابو نعیم بدو سند از امام محمد باقر علیه السلم
روایت کرده است که این آیه در شان علی علیه السلم نازل شده است که یا ایها النبی حسبک
الله و من اتبعک من المؤمنین یعنی ای پیغمبر بزرگوار بس است ترا خدا و آنکه متابعت
تو کرده است از مؤمنان و او علی بن ابی طالب است که پیش از همه کس و بیش از همه او را متابعت
کرده است و محدث حنبلی گفته است که او علی بن ابی طالب است که سر گروه مؤمنان است مؤلف گوید
که از این آیات و اخبار متواترة الطرفین مبرهن گردید که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم مخصوص است بمتابعت
حقیقی و یاری کامل و اقعی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و همین بس است از برای استحقاق تقدیم آنحضرت
و ایضا ظاهر شد که دعوت برای خدا بعد از حضرت رسول مخصوص آنحضرتست پس امامت مخصوص است
نود و هم وقفوهم انهم مسئولون یعنی باز دارید کافران را که ایشان سؤال کرده
میشوند حافظ ابو نعیم در حلیه و چند کتاب دیگر و ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل و ابن شیرویه
در فردوس الاخبار و ابن مردویه در مناقب و غیر ایشان بسیار از ابن عباس و ابو سعید خدری
روایت کرده اند که سؤال کرده میشوند ایشان از محبت علی بن ابی طالب علیه السلم و حافظ
ابو نعیم در کتاب منقبة المطهرین بچندین سند از بریده و غیر او روایت کرده است که روزی در خدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودیم فرمود که بحق خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست که
جای خود حرکت نمیکند دو پای بنده در روز قیامت تا آنکه سؤال کنند از او از چهار چیز از عمر او
که در چه چیز فانی کرده است و از بدنش که در چه عمل کهنه کرده است و از مالش که از کجا کسب کرده
است و در چه مصرف صرف کرده است و از محبت ما اهل بیت پس عمر گفت ای پیغمبر خدا چیست
علامت محبت شما بعد از تو پس دست خود را بر سر علی گذاشت و گفت علامت محبت ما اهل بیت آنست
که هر که او را دوست دارد ما را دوست داشته و هر که او را دشمن دارد ما را دشمن داشته است وجه
استدلال از این احادیث گذشت بیستم قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا موافق احادیث معتبره عامه
و خاصه معنی آیه آنست که بگو یا محمد من سؤال نمیکنم از شما بر تبلیغ رسالت مزدی مگر مودت
خویشان من و هر که اکتساب کند حسنه در مودت ما زیاده میگردانیم از برای او در آن نیکی و ثواب

و کامل

بسند دیگر

خود را در جای دیگر فرموده است قل ما سألتکم من اجر فهو لکم یعنی بگو آنچه من سؤال
میکنم از مزد پس آن از برای شماست و نفعش بشما عاید میگردد و در صحیح مسلم از ابن جبیر روایت کرده است
که قربی در این آیه قرابای آل محمد است و ابو حمزه ثمالی در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است که چون
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمدینه طیبه هجرت فرمود انصار بخدمت آنحضرت آمدند و عرض کردند
که بر شما خرجها وارد میشود در اموال ما هر حکمی که میفرمایی روا است پس این آیه نازل شد و ایضا ابو حمزه
ثمالی از سدی و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده اند که اقتراف حسنه مودت آل محمد است و بروایت
عامه و خاصه از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلم منقولست که در خطبه خود فرمود که ما آن اهل بیتیم که خدا مودت
ایشان را بر هر مسلمان واجب کرده است در این آیه که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی
القربی و اقتراف حسنه مودت ما اهل بیت است و ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل از ابن جبیر از
ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد صحابه گفتند یا رسول الله کیستند آنها که مامور شده ایم
بمودت ایشان فرمود که علی و فاطمه و فرزندان ایشانند و بروایت ابو نعیم دو پسر ایشان و ثعلبی نیز در
تفسیر از ابن عباس این مضمون را روایت کرده است و ایضا در شواهد التنزیل از ابو امامه باهلی
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی پیغمبران را از درختهای متفرق خلق کرده
است و من و علی از یک درخت خلق شده ایم من اصل آن درختم و علی فرع آنست و حسن و حسین میوه های
آنند و شیعیان ما برگهای آنند هر که در یک شاخ از شاخهای آن چنگ زند نجات یابد و هر که از آن میل
بجانب دیگر کند در جهنم افتد و اگر بنده عبادت کند خدا را در میان صفا و مروه هزار سال پس هزار سال
تا آنکه مانند مشک پوسیده شود و محبت ما را در نیابد خدا او را برو در جهنم اندازد پس این آیه را خواند
و حافظ ابو نعیم بسندهای بسیار از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
بسوی خانه حضرت فاطمه علیها السلم آمد و فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلم در آنخانه بودند پس دو عضاده در
را گرفت و گفت من جنگم با هر که با شما جنگ کند و صلحم با هر که با شما صلح کند و ایضا این مضمون را از ام سلمه
و ابو سعید خدری روایت کرده است و ایضا از ابو هریره روایت کرده است که آنحضرت نظر کرد بسوی علی
و حسن و حسین علیهم السلم و این سخن را گفت و ابن جبر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
در عرفات بود و علی علیه السلم در برابر او بود پس گفت یا علی نزدیک من بیا پس دست او را بگرفت

وگفت یا علی من و تو از یک درخت خلق شده ایم من اصل آن درختم و تو فرع آنی و حسن و حسین شاخهای
آنند هر که یک شاخ آن بچسبد خدا او را داخل بهشت گرداند و ثعلبی در تفسیر [illegible] روایت کرده
است که فقره در فریادی که میکند میگوید خداوندا لعنت کن دشمنان آل محمد را و ثعلبی و صاحب کشاف
و فخر رازی از جریر بن عبدالله روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که بر محبت آل محمد بمیرد
شهید مرده است هر که بر محبت آل محمد بمیرد آمرزیده مرده است هر که بر محبت آل محمد بمیرد توبه کرده مرده است
هر که بر محبت آل محمد بمیرد با ایمان کامل مرده است هر که بر محبت آل محمد بمیرد بشارت دهند او را ملک موت
و منکر و نکیر بهشت هر که بر محبت آل محمد بمیرد او را بسوی بهشت برند مانند عروسی که بخانه داماد برند هر که بر محبت آل
محمد بمیرد از قبرش بسوی بهشت دو در بگشایند هر که بر محبت آل محمد بمیرد حق تعالی ملائکه را بار حمت زیارت
قبر او فرستد هر که بر محبت آل محمد بمیرد بر سنت و جماعت مرده است هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد چون در
قیامت حاضر شود در میان دو دیده اش نوشته باشد که نا امید است از رحمت حق تعالی هر که بر دشمنی آل محمد
بمیرد کافر مرده است و هر که بر بغض آل محمد بمیرد بوی بهشت را نشنود و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه
از مسند ابن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه خواند و فرمود ایها الناس
وصیت میکنم شما را بمحبت برادرم و ابن عمم علی ابن ابی طالب علیه السلم دوست او نیست مگر مومن و دشمن
او نیست مگر منافق دوست او دوست منست و دشمن او دشمن منست و هر که دشمن من باشد خدا جزای او جهنم
است و در تفسیر ثعلبی روایت کرده است که در شب معراج ملکی از جانب حق تعالی آمد و بحضرت رسول صلی الله علیه و
آله گفت که از پیغمبران سوال نمایی که شما بچه امر مبعوث گشتید گفتند بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب
و احادیث این مطلب زیاده از آنست که احصا توان نمود و فخر رازی در تفسیرش گفته است که آل محمد آنها
یند که امر ایشان بآنحضرت راجع میشود هر که این شدن او بیشتر و بهتر باشد ایشان آل آنحضرت اند و شک
نیست که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلم تعلق میان ایشان و آنحضرت اشد تعلقات بوده و این بتواتر
معلوم شده است پس واجبست که ایشان آل باشند و ایضا خلاف کرده اند در آل بعضی گفته اند
اقارب آنحضرت و بعضی گفته اند امت اند اگر حمل بر قرابت کنیم ایشان آل اند و اگر حمل کنیم بر امتی که
قبول دعوت آنحضرت کرده اند ایشان آل اند پس ثابت شد که بر هر تقدیر ایشان آل اند و اما
دخول غیر ایشان پس مختلف فیه است پس از صاحب کشاف روایت کرده است که چون این آیه نازل شد

گفتند یا رسول الله کیستند این قرابت تو که واجبست بر ما مودت ایشان گفت علی و فاطمه و دو پسر
ایشان پس ثابت شد که این چهار نفر اقرب پیغمبر اند پس واجبست که مخصوص باشند بمزید تعظیم و دلیل
بر این چند چیز است **اول** نزول این آیه در شان ایشان **دویم** آنکه چون ثابت شده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را دوست میداشت و گفت فاطمه پاره تن منست ایذا میکند مرا آنچه
او را ایذا میکند و ثابت شده است بنقل متواتر از محمد صلی الله علیه و آله که دوست میداشت علی و حسن و حسین
علیهم السلم را پس واجبست بر همه امت که ایشان را دوست دارند زیرا که فرموده است حق تعالی فَاتَّبِعُوهُ
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَا
تَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ و این آیات همه
دلالت میکنند بر وجوب تاسی و متابعت آنحضرت **سیوم** آنکه دعا کردن از برای آل منصب
عظیمی است و از اینجهت خاتمه تشهد گردانیده اند در نماز و این تعظیم در حق غیر آل وارد نشده است
پس اینها همه دلالت کردند بر آنکه محبت آل محمد واجبست و ایضا صاحب کشاف از سدی روایت کرده
است که اقتراف حسنه مودت آل محمد است صلی الله علیه و آله و ثعلبی در تفسیر خود از ام سلمه روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بفاطمه علیها السلم گفت بیاور شوهرت را و دو پسرت را
چون ایشان را آورد عبا بر روی ایشان انداخت پس دست را بر داشت بر روی ایشان و گفت خداوندا
اینها آل محمد اند پس بگردان صلوات و برکات خود را بر آل محمد بدرستی که تو حمید مجیدی ام سلمه گفت
من عبا را بر داشتم که داخل شوم با ایشان از دست من کشید و گفت عاقبت تو بخیر است **بیست و یکم**
الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ یعنی آنها که ایمان آوردند
و اعمال شایسته کردند طوبی از برای ایشانست و نیکی بازگشت بآخرت ثعلبی از ابن عباس روایت
کرده است که طوبی درختیست که اصلش در خانه علی علیه السلم است در بهشت و در خانه هر مومنی شاخی از آن درخت
هست و ایضا از جابر روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که از حضرت رسول صلی
الله علیه و آله سوال کردند از طوبی فرمود که درختیست که اصلش در خانه منست و فرعش بر اهل بهشت است
پرسیدند که شما یک مرتبه فرمودید که اصلش در خانه منست و بار دیگر فرمودید که اصلش در خانه علی است فرمود
که خانه من و خانه علی در بهشت یکی است و در یک مکانست بدانکه آیاتی که در امامت و [illegible]

حدیث دیگر از آنحضرت رسیده فرمود درختیست در بهشت [illegible] خانه امیر المومنین علیه السلام و فرعش بر اهل بهشت است

روایت کرده اند که در شأن حضرت امیر المؤمنین و سایر اهل بیت علیهم السلام نازل شده است
بسیار است و در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده ام و درین رساله بهمین اکتفا مینمایم **مقصد
ششم** در بیان احادیث متواتره است از جانبین که دلالت بر امامت و خلافت و فضیلت
و جلالت آنحضرت میکند و معایب و مثالب اعدای آنحضرت و در آن چند فصل است **فصل اول**
در حدیث غدیر است و نص صریح امامت که در آن روز حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام و امامت آنحضرت نموده بدانکه قصه غدیر از متواترات است و کسی که انکار تواتر آن نماید انکار
تواتر وجود مکه میتواند نمود زیرا که چنانچه وجود مکه و مدینه متواتر است وجود مسجد غدیر در میان مکه و
مدینه متواتر است و تا حال آثار آن مسجد باقیست و اهل آن محل و اطراف و نواحی همه آن قصه را نقل میکنند از
پدران خود و محل قیام حضرت رسول را نشان میدهند و ایضاً همچنانچه حجة الوداع و سایر غزوات آنحضرت
رسول متواتر است نزول آنحضرت در غدیر از برای بیان منزله جلیله از منازل امیر المؤمنین علیه السلام
و اصحاب خود را جمع کردن و خطبه خواندن متواتر است و کسی که در این امور خلاف نکرده است و خلافی
که کرده اند در بعضی از خصوصیات واقعه و خطبه و دلالت بر خلافت است و چون احادیث این مطلب
زیاده از آنست که در مختصر احصا توان نمود مجملی از آن قصه را با احادیثی که در صحاح مشهوره عامه است
مذکور است ایراد مینمایم سید ابن طاوس رضی الله عنه در کتاب اقبال گفته است که نص حضرت
رسول بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در روز غدیر از آن واضحتر است که احتیاج ببیان داشته باشد
و لیکن ذکر میکنیم اسامی جماعتی را که در این باب تصانیف کرده اند و احادیث این مطلب ایراد نموده
اند از آنجمله مسعود بن ناصر سجستانی است که از ثقات علمای مخالفانست و در کتاب ولایت که هفده
جزو است حدیث غدیر را از صد و بیست نفر از صحابه روایت کرده است و محمد بن جریر طبری صاحب
تاریخ در کتاب الرد علی الحرقوصیه بهفتاد و پنج طریق روایت کرده است و ابو القاسم حسکانی بطرق
بسیار روایت کرده است و ابن عقده حافظ در کتاب الولایة بصد و پنج طریق روایت کرده
است پس تفصیل این قصه را از مؤلف کتاب النشر و الطی نقل کرده است و او از کتب معتبره مخالفان
روایت کرده است از حذیفة بن الیمان که گفت حق تعالی فرستاد بر پیغمبرش این آیه را النبی
اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولوا الارحام بعضهم اولی

بامامت

ببعض

ببعض فی کتاب الله من المهاجرین یعنی پیغمبر اولی است بمؤمنان از جانهای ایشان و زنهای
او مادرهای ایشانست و خویشان رحمی بعضی از ایشان اولی اند ببعضی در کتاب خدا از مؤمنان
و مهاجران پس صحابه گفتند چیست آن ولایتی که شما بآن احق اید از ما بجانهای ما فرمود که شنیدن
و اطاعت کردنست در آنچه خواهید و نخواهید ما گفتیم شنیدیم و اطاعت کردیم پس حق تعالی این آیه را
فرستاد و اذکروا نعمة الله علیکم و میثاقه الذی واثقکم به اذ قلتم
سمعنا و اطعنا یعنی و یاد کنید نعمت خدا را بر شما و پیمانهائی که محکم کردیم بر شما در وقتی که
گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم و اینها در مدینه بود پس بیرون رفتیم با نبی که در خدمت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله برای حجة الوداع پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت پروردگار سلام میرساند و را
که علی را نصب کن که هادی مردم و پیشوای ایشان باشد حضرت انقدر گریست که ریش مبارکش تر شد
و گفت یا جبرئیل قوم من عهد ایشان بجاهلیت و کفر نزدیک است و بضرب شمشیر خواهی نخواهی ایشان را
بدین در آوردم تا اطاعت من کردند پس حال ایشان چگونه خواهد بود اگر دیگری را بر ایشان مسلط گردانم
پس جبرئیل بالا رفت و پیش از حجة الوداع حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بیمن فرستاده
بود در مکه بآنحضرت ملحق گردید روزی علی علیه السلام در نزدیک کعبه نماز میکرد چون برکوع رفت سائلی
سؤال کرد حضرت در رکوع انگشتر خود را باو داد پس آیه انما ولیکم الله و رسوله نازل شد چنانچه در سیاق
آیات گذشت پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله الله اکبر گفت و آیه را بر ما خواند و گفت برخیزید
تا بطلبیم این صفاتی که خدا فرموده در کی ظاهر شده است چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل مسجد
شد سائلی از مسجد بیرون میرفت پرسید از کجا میآئی گفت از نزد این مردی که نماز میکند این انگشتر را
در رکوع نماز بمن داد پس حضرت الله اکبر گفت و بجانب حضرت امیر روانه شد و باو گفت
امروز چه کار خیر کرده علی تصدق انگشتر را ذکر کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرتبه سیم الله
اکبر گفت پس منافقان بیکدیگر نظر کردند و گفتند دلهای ما تاب این نمیآورد که او بر ما مسلط باشد
میمیریم و سؤال میکنیم که او را بدیگری بدل کند چون این سخن را بآنحضرت اظهار کردند حق تعالی این آیه
را فرستاد قل ما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی مضمون آیه بنا بر این تفسیر آنست
که چون بر ایشان خوانده شود آیات واضحات ما گویند آنها که اعتقاد بجزا ندارند

آن

بیاور قرآنی غیر این قرآن یا بدل کن ذکر علی را از آن بگو یا محمد نمیتواند بود از برای
من آنکه بدل کنم از نزد خود متابعت نمیکنم مگر آنچه را وحی آمده است بسوی من بدرستی که
من میترسم اگر معصیت کنم پروردگار خود را از عذاب روزی بزرگ پس جبرئیل گفت یا
رسول الله تمام کن امر خلافت علی را حضرت فرمود ای حبیب من جبرئیل شنیدی تدبیرهای منافقان را
درین باب پس جبرئیل بالا رفت و بروایت دیگر حذیفه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در منی بمنبر
بر آمد و گفت ایها الناس من بعد از خود دو چیز در میان شما میگذارم که اگر متابعت نمایید
هرگز گمراه نمیشوید کتاب خدا و عترت من که اهل بیت من اند و بدرستی که خداوند لطیف خبیر مرا
خبر داد که اینها از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند مانند این دو انگشت من و دو
سبابه خود را بیکدیگر چسبانید هر که چنگ در اینها زند نجات مییابد و هر که مخالفت اینها کند
هلاک میشود ایها الناس آیا تبلیغ رسالت خدا کردم گفتند بلی حضرت گفت خداوندا گواه
باش پس چون آخر ایام تشریق شد که سیزدهم ماه ذی الحجه باشد حق تعالی سوره اذا جاء نصر
الله را فرستاد حضرت فرمود این خبر مرگ منست که بمن داده اند چون دلالت میکند بر آنکه کار
دین را تمام کرده ام باید متوجه عالم قدس گردم پس از منی داخل مسجد خیف شد و فرمود که ندا
کنند که مردم حاضر شوند چون جمع شدند خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود ایها
الناس من در میان شما دو چیز بزرگ سنگین میگذارم یکی بزرگتر است که آن کتاب خدا
یکطرف آن بدست خداست و طرف دیگر بدست شماست پس چنگ زنید در آن و کوچکتر
عترت منست که اهل بیت من اند بدرستی و تحقیق که خبر داده مرا خداوند صاحب لطف دانا که
اینها از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند این مانند دو انگشت من و جمع کرد
میان دو انگشت شهادت خود و نمیگویم مانند این دو تا و جمع کرد میان انگشت میان و انگشت
شهادت که یکی بر دیگری زیاده باشد پس گروهی از منافقان جمع شدند و گفتند محمد میخواهد
که امامت را در اهل بیت خود قرار دهد پس چهار نفر ایشان از میان مردم بیرون رفتند
و داخل کعبه شدند و نامه در میان خود نوشتند و بایکدیگر عهد کردند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود
نگذارند که خلافت باهل بیت او برسد پس حق تعالی این آیات را فرستاد ام ابرموا امرا

فانا

فانا مبرمون ام یحسبون انا لا نسمع سرهم و نجویهم بلی و رسلنا لدیهم
یکتبون یعنی آیا محکم میکنند بلکه ما محکم میکنیم بلکه گمان میکنند که ما نمیشنویم سر و راز ایشان را بلکه میشنویم
و رسولان ما از ملائکه نزد ایشان اند و مینویسند گفتهها و کردههای ایشان را حذیفه در حدیث خود
گفت پس رسول خدا صلی الله علیه و آله امر کرد مردم را که بار کنند و متوجه مدینه شوند چون بضجنان
رسیدند حق تعالی امر کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله را که امامت علی را اعلان نماید بمردم بگوید پس
در جحفه فرود آمد و چون مردم بجاهای خود قرار گرفتند جبرئیل نازل شد و گفت امامت علی را اظهار کن
حضرت فرمود پروردگارا بدرستی که قوم من نو مسلمانند اگر این امر را اظهار کنم خواهند گفت بعلت
پسر عمش کرد و مسعود بن ناصر سیستانی در کتاب درایت روایت کرده است از ابن عباس که
چون جبرئیل نازل شد حضرت بمردم گفت آیا من اولی نیستم بمومنان از جانهای ایشان گفتند بلی یا رسول
الله حضرت فرمود پس هر که من مولای اویم علی مولای اوست خداوندا دوست دار هر که او را دوست
دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری کند و اعانت کن هر که او را
اعانت کند ابن عباس گفت بخدا سوگند که اطاعت او در آن روز بر گردن مردم واجب شد پس
روایت اول گفت که چون بار کردند جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله
یعصمک من الناس یعنی ای رسول خدا برسان بمردم آنچه فرستاده شده است بسوی تو
از جانب پروردگار تو و اگر نکنی پس نرسانیده رسالت او را و خدا نگاه میدارد ترا از شر
مردم حذیفه گفت وقتی این آیه نازل شد که بغدیر خم رسیده بودیم و هوا بمرتبه گرم بود که اگر
گوشت را بر زمین می افکندند بریان میشد پس فرمود ندا کنند که مردم جمع شوند و مقداد و
سلمان و ابوذر و عمار را امر کرد که زیر درختان خار را بروبند و سنگها بروی یکدیگر بگذارند
بشکل منبر بقدر قامت رسول خدا پس ساختند منبر را و جامه بر رویش افکندند و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بر منبر بالا رفت و خطبه طولانی در نهایت فصاحت و بلاغت ادا نمود تا آنکه
گفت اقرار میکنم از برای خدا بر نفس خود به بندگی و گواهی میدهم از برای او بخداوندی و ادا میکنم
آنچه وحی کرده است بسوی من از ترس آنکه اگر نکنم بلای عظیمی بمن نازل شود که وحی کرده است

کردند امر را پس ما نیز کار خود را محکم

خدا بسوی من یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ تا آخر آیه پس گفت ای گروه مردم من تقصیر نکردم
در رسانیدن آنچه خدا بسوی من فرستاده است و من بیان میکنم از برای شما سبب نزول این
آیه را بدرستی که جبرئیل مکرر بر من نازل شد و امر کرد مرا از جانب خداوند جلیل که بگویم در حضور مردم
و اعلام کنم هر سفید و سیاه را که علی بن ابی طالب برادر منست و خلیفه منست و امام است بعد از من
ایها الناس علم من احاطه کرده است بمنافقانی که میگویند بزبانهای خود آنچه نیست در دلهای ایشان
و این را سهل و آسان میانگارند و نزد خدا عظیم است و مرا آزار کردند در باب علی علیه السلم از آن
بسیار بمرتبه گفتند او گوش است یعنی هرچه میگویند قبول میکند بسبب آنکه میدیدند که علی همیشه
با منست و من پیوسته متوجه اویم تا آنکه حق تعالی فرستاد وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ
وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ یعنی از جمله منافقان جمعی هستند که آزار پیغمبر میکنند و میگویند او
گوش بحرف مردم است بگو یا محمد او گوش نعمت است از برای شما ایمان میاورد از برای خدا و ایمان
میاورد از برای مؤمنان پس حضرت فرمود که اگر خواهم که بگویم که کیانند نام ایشان را هر آینه میتوانم گفت و
بدانید که حق تعالی نصب کرده علی را از برای شما ولی صاحب اختیار و امامی که واجب کرده است
اطاعت او بر مهاجران و انصار و تابعان و بر شهرنشینان و بر عجمی و عربی و بر آزاد و بنده و بر بزرگ
و کوچک و بر سفید و سیاه و بر هر که اقرار بیگانگی خدا دارد پس او حکمش بر همه روانست و گفتارش
بر همه نافذ است و امرش جاریست ملعونست هر که مخالفت او کند مرحوم است هر که تصدیق او کند
ای گروه مردم تدبر کنید در قرآن و بفهمید آیات محکمات آن را و پیروی کنید آنها را و تتبع مکنید متشابهات
آن را پس بخدا سوگند که واضح نمیکند از برای شما تفسیر قرآن را مگر علی بن ابی طالب ای گروه مردم بدرستی که
علی و طیبین از فرزندان من که از صلب اویند ثقل کوچک اند و قرآن ثقل بزرگ است
از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من آیند و حلال نیست امارت و پادشاهی مؤمنان
از برای احدی بعد از من بغیر او پس دست زد و بازوی علی علیه السلم را گرفت و بالا برد و یک درجه
پایین تر از خود باز داشت مایل بدست راست خود پس دستش را بلند کرد و گفت ایها الناس
کیست اولی بشما از جانهای شما گفتند صحابه خدا و رسول او پس گفت هر که من مولای اویم این
علی مولای اوست خداوندا دوستی کن با هر که با او دوستی کند و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند

و شهریان صح

و یاری

و یاری کن هر که او را یاری کند و واگذار هر که او را واگذارد بدرستی که کامل کرد خدا از برای
شما دین شما را بولایت و امامت او و هیچ آیه نازل نشده است که خطاب با مؤمنان کرده باشد
مگر آنکه ابتدا باو کرده است و شهادت نداده است در سوره هل اتی مگر از برای او و نفرستاده است
سوره هل اتی را مگر برای او و ذریت هر پیغمبری از صلب خودش است و ذریت من از صلب علی علیه السلام است
و دشمن نمیدارد علی را مگر شقی و بدبخت و دوست نمیدارد علی را مگر متقی و پرهیزکاری و سوره عصر در
شان علی نازل شده است و تفسیرش آنست که سوگند یاد میکنم بعصر قیامت که انسان یعنی دشمنان
آل محمد در زیانکاری اند مگر آنها که ایمان آوردند بولایت علی و اعمال صالحه کردند باعانت
برادران خود و وصیت کردند یکدیگر را بصبر بر غیبتهای شدید تنها در غیبت قائم آل محمد ای گروه مردم ایمان
بیاورید بخدا و رسول او و نوری که خدا فرستاده است و در قرآن یاد کرده است و آن نور امامت
است که در علی است و در امامان از فرزندان او تا مهدی که حق خدا را از مردم خواهد گرفت و حقهای ما
اهل بیت را ای معاشر ناس منم رسول خدا بسوی شما و پیش از من پیغمبران گذشته اند و من پیغمبر سنت و
طریقه ایشانم بدرستی که علی موصوفست بصبر و شکر و بعد از او امامان از صلب او بهم میرسند ای معاشر
ناس گمراه شدند پیش از شما اکثر گذشتگان منم صراط مستقیم و راه راست خدا که امر کرده است شما را
در سوره حمد که سؤال کنید از خدا هدایت بسوی آن پس بعد از من علی و بعد از او فرزندان من از صلب
او امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق و راستی بدرستی که من بیان کردم از برای شما و فهمانیدم
بشما و علی بعد از من بشما میفهماند و من بعد از این خطبه دعوت میکنم شما را که مصافحه کنید با من در بیعت
علی و اقرار از برای او بامامت و بدانید که من بیعت میکنم از برای خدا و علی بیعت میکند از برای
من و بیعت میگیرم از برای او از جانب خدا فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى
بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا یعنی پس هر که بشکند این بیعت را پس بر خود
شکسته است و ضررش باو عاید میگردد و هر که وفا کند بآنچه با خدا عهد کرده است بر آن پس بزودی
خدا باو مزد بزرگ عطا میکند ای گروه مردم شما زیاده از آنید که همه بکف خود با من مصافحه کنید بتحقیق
که خدا مرا امر کرده است که از زبانهای شما اقرار بگیرم که اعتقاد کرده اید بامارت علی بن ابی طالب
و امامان که بعد از من میایند که از نسل من اند و از نسل او چنانچه گفتم که ذریت من از صلب او بهم میرسند

بحفظ دین حق که ولایت علی و اولاد اوست وصیت کردند یکدیگر را

پس حاضران را بفرما که به غایبان برسانند پس بگویید که ما شنیدیم و اطاعت کردیم و راضیم بآنچه رسانیدی بما
از جانب خدا بیعت میکنیم با تو برین امر بدلهای ما و زبانهای ما و دستهای ما برین عقیده زندگانی
میکنیم و برین اعتقاد میمیریم و برین حال در قیامت مبعوث میشویم و تغییر و تبدیل نمیکنیم و شک و ریب
نداریم داده‌ایم بخدا و بتو و بعلی و بحسن و بحسین و امامانی که یاد کردی هر عهد و پیمان که گرفتی از دلهای خود و
زبانهای خود و بدل این پیمان و اعتقاد امر دیگر طلب نمیکنیم و آنچه فرمودی میخواهیم رسانیدن بهر که ببینیم
پس مردم از همه طرف صدا بلند کردند که بلی بلی شنیدیم و اطاعت کردیم امر خدا و امر رسول او را و ایمان
آوردیم بآن بدلهای خود پس هجوم آوردند بر حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما و دست گشودند
به بیعت کردن تا آنکه حضرت نماز ظهر و عصر را در یک وقت بجا آورد و باقی روز مشغول بیعت بودند تا آنکه
نماز شام و خفتن را نیز در یک وقت ادا فرمودند از کثرت شغل بیعت و تنگی وقت و این خطبه مختصری است از
آنچه علمای امامیه و مخالفان از حضرت امام محمد باقر و غیر او روایت کرده‌اند و در بحار الانوار ایراد نموده
ام و آن خطبه مشتمل است بر اکثر آیاتی که در شأن آنحضرت نازل شده است و در آن روایت مذکور است
که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله جمیع شرایع دین را بمردم رسانید بغیر حج و ولایت در سال دهم هجرت
جبرئیل آمد بنزد آنحضرت و گفت خداوند عالم ترا سلام میرساند و میگوید که من هیچ پیغمبری و رسولی را از دنیا
نبرده‌ام مگر بعد از آنکه دین او را اتمام کرده‌ام و حجت او را بر خلق لازم کرده‌ام و از دین تو دو امر عظیم مانده
است که بمردم برسانی یکی فریضه حج و دیگری فریضه ولایت و خلافت بعد از تو زیرا که هرگز زمین
از حجت خود خالی نگردانیده‌ام و بعد ازین خالی نخواهم گذاشت و خدا ترا امر میکند که جمیع مردم را خبر کنی
از اهل شهرها و اطراف و بادیه‌نشینان که با تو بحج بیایند و شرایع و فرایض حج را از تو فرا گیرند و مقصود اصلی آن
بود که از برای حج حاضر شوند از همه طرف و حجت ولایت و امامت را بشنوند پس همه با آنحضرت متوجه
حج شدند و عدد ایشان زیاده از هفتاد هزار کس بود بمثل عدد اصحاب موسی که بیعت هرون را از ایشان
گرفت و هفتاد هزار کس بودند پس بیعت را شکستند و متابعت گوساله سامری کردند پس متصل شد صدای
تلبیه از ما بین مکه و مدینه و چون رسیدند بعرفات جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد خداوند عزیز جلیل ترا سلام
میرساند و میگوید اجل تو نزدیک شده است و مدت تو بآخر رسیده است و من ترا تکلیف مینمایم بامری
که چاره از آن نیست و البته ضرورست مقدم دار وصیت خود را و آنچه نزد تو است از علم آنچه میراث

و همچنین حضرت رسول صلی الله علیه و آله
از اهل این عهد بیعت خلافت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گرفت
و ایشان بیعت را بعد از آنحضرت
شکستند و متابعت ابو بکر که گوساله
و عمر سامری کردند

علوم پیغمبران پیش از تو و سلاح و تابوت و جمیع آنچه نزد تو است از علامات و معجزات پیغمبران همه را
تسلیم کن بوصی خود و خلیفه تو بعد از تو که حجت کامل منست بر خلق من علی بن ابی طالب پس او را بر پا
دار از برای خلق که نشانه راه هدایت باشد و تازه کن عهد و پیمان و بیعت او را و بیاد ایشان بیاور
پیمانی را که در روز الست از ارواح خلایق گرفته بودم که ولایت ولی من و مولای ایشان و مولای هر مرد مؤمن
و زن مؤمنه است یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام زیرا که هیچ پیغمبری را از دنیا نبرده‌ام مگر بعد از کامل کردن دین
خود و تمام کردن نعمت خود بدوستی دوستان خود و دشمنی دشمنان خود و این کامل یگانه پرستی منست
و تمام نعمت منست بر خلق من که متابعت کنند و اطاعت نمایند ولی مرا پس امروز کامل میگردانم از برای شما
دین شما را و تمام میکنم بر شما نعمت خود را و پسندیدم از برای شما دین اسلام را بولی خود و مولای هر مؤمن
و مؤمنه که او علی است بنده خالص من و وصی پیغمبر من و خلیفه بعد از او و حجت بالغه من بر خلق من مقرون است
طاعت او بطاعت محمد پیغمبر من و مقرون است طاعت محمد و بطاعت من هر که اطاعت کند علی را اطاعت کرده
است و هر که معصیت کند او را مرا معصیت کرده است او را نشانه قرار داده‌ام میان من و میان خلق من هر که او
را بامامت بشناسد مؤمن است و هر که امامت او را انکار کند کافر است و هر که در امامت دیگری را با او شریک
گرداند مشرک است و هر که مرا ملاقات کند با ولایت او داخل بهشت شود و هر که با عداوت او مرا ملاقات کند
داخل جهنم شود پس یا محمد علی را بمردم بشناسان و عهد و پیمان مرا بر ایشان تازه گردان که ترا در من نزد خود
میبرم بسوی خود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله ترسید از منافقان که کفر خود را اظهار کنند و پراکنده
شوند زیرا که کینه‌های ایشان را نسبت بامیر المؤمنین علیه السلام میدانست و سؤال کرد از جبرئیل که خدا او را
از شر ایشان نگاه دارد پس تاخیر کرد اظهار امامت آنحضرت را تا مسجد خیف باز جبرئیل آمد و تاکید
کرد اما خبر نگاهداشتن از شر ایشان نیاورد پس چون در ما بین مکه و مدینه بکراع الغمیم رسید باز جبرئیل آمد
و مبالغه کرد حضرت فرمود ای جبرئیل میترسم که تکذیب من کنند و سخن مرا در حق علی قبول نکنند چون بار
گرد و بغدیر خم رسید که یک فرسخ پیش از جحفه است جبرئیل نازل شد در هنگامی که پنج ساعت از روز گذشته بود
با شدت و تندی و خطاب مقرون بعتاب و ضامن شدن عصمت از شر منافقان اصحاب و گفت یا محمد خدا ترا
سلام میرساند و میگوید یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ وَإِنْ لَمْ
تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ و از احادیث عامه و خاصه

ظاهر میشود که فی علی در آیه بوده است و در آن وقت اول قافله نزدیک بجحفه رسیده بود پس فرمود که پیش
قافله را برگردانیدند و عقب قافله را نگاه داشتند و بجانب راست راه میل کرده بر سر غدیر فرود آمد و خطبه طولانی
که در سایر کتب مذکور است خواند پس مردم هجوم آوردند بر رسول خدا و علی بن ابی طالب ع از برای بیعت و
اول کسی که بیعت کرد ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر بودند و تا سه روز متوالی بیعت میکردند و اکثر مخالفان هم
این قصه و خطبه را ذکر کرده اند و متعصبان ایشان چون دیده اند که انکار این قصه بالکلیه نهایت بیحیایی دارد
مجملی ازین واقعه را با چند کلمه از خطبه که باعتقاد باطل ایشان صریح در امامت نیست نقل کرده اند و هر عاقلی
که در قضیه که این قدر آیات و تاکیدات در آن نازل شده باشد و مردم را در چنین وقتی در چنین جایی فرود آورده
اکتفا باین مطلب که ایشان فهمیده اند و باین دو سه کلمه میکنند و اکنون قلیلی از آنچه در صحاح ایشان و کتب معتبره
ایشان درین باب مذکور شده ایراد مینماییم زیرا که این رساله گنجایش که همه ندارد در جامع الاصول از
صحیح مسلم روایت کرده است از یزید بن حیان از زید بن ارقم که گفت روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله
در میان ما ایستاده بود و خطبه خواند در سر آبی که آنرا خم میگفتند در میان مکه و مدینه پس حمد و ثنای الهی کرد
و موعظه کرد و خدا را بیاد ما آورد پس گفت ایها الناس من نیستم مگر بشری و نزدیک است که بیاید بسوی
من رسول پروردگار من و مرا بخواند و من او را اجابت کنم و بروم بعالم قدس و من دو چیز بزرگ در میان شما
میگذارم اول آنها کتاب خداست که در آن هدایت و نور است پس بگیرید کتاب خدا را و متمسک شوید بآن
پس ترغیب و تحریص نمود در باب کتاب خدا پس گفت و اهل بیت من خدا را بیاد شما میآورم در حق اهل بیت
من دو مرتبه این را فرمود پس حصین بن سبره از زید پرسید که کیستند اهل بیت او ای زید آیا زنان او از
اهل بیت او نیستند گفت زنان او از اهل بیت او نیستند گفت زنان او از اهل خانه او هستند و لیکن اهل بیت
در اینجا آنهایند که بعد از حضرت تصدق بر ایشان حرام است مانند آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس
گفت بر اینها همه صدقه حرامست گفت بلی و در جامع الاصول گفته است که در روایت دیگر زیاده کرده
است اینرا که کتاب خدا و در آن هدایت و نور است هر که چنگ زند در آن و عمل کند بآن بر هدایت است
و هر که از آن تجاوز کند بگمراهست و در روایت دیگر گفته است که من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم
کتاب خدا که آن ریسمان خداست هر که متابعت آن کند بر هدایت است و هر که ترک کند از آن بر ضلالت
است گفتند کیستند اهل بیت او زنان او یند گفت بخدا سوگند زن چندگاهی با شوهر میباشد و طلاقش

مشهوره

میگوید و بخانه پدرش و قومش میرود و اهل بیت او خویشان و عصبه اویند که تصدق بر ایشان
حرامست مؤلف گوید که معنی اهل بیت را سابقا بیان کردیم که مخصوص آل عباست و آنچه زید گفته
است از پیش خود گفته و اعتباری ندارد و لیکن با آنکه متضمن مطلب ما است زیرا که خلفای ثلث البته از
خویشان آنحضرت نیستند کسی در آن زمان دعوای امامت نکرده و همه اتفاق بر خلافت آنحضرت داشتند
و اگر کسی دعوی کرده باشد قایلان بر آن منقرض شده اند و باتفاق مذهب حق میباید در میان آنها
باشد تا روز قیامت و ثعلبی در تفسیر واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا روایت
کرده است از ابو سعید خدری که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت ایها الناس
من در میان شما دو ثقل بزرگ میگذارم یعنی دو امر سنگین بزرگ که خلیفه من اند اگر اخذ کنید بآنها گمراه
نشوید بعد از من هر یکی از آنها بزرگتر است از دیگری کتاب خداست و آن ریسمانیست کشیده از آسمان
بسوی زمین و عترت من که اهل بیت من اند بدرستی که از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند
و ابن مغازلی و دیگران نیز این مضمون را بسندهای بسیار روایت کرده اند و در آخرش ذکر کرده اند
که نظر کنید چگونه خلافت من در حق ایشان میکنید و همین مضمون را در صحیح ابی داود سجستانی و صحیح ترمذی
از زید بن ارقم روایت کرده اند و عبد الله بن احمد حنبل در مسند خود روایت کرده است از براء بن عازب
که گفت با رسول خدا بودیم در سفری پس بغدیر خم فرود آمدیم و ندا کردند در میان مردم الصلوة
جامعة و میان دو درخت را از برای آنحضرت رفتند پس نماز ظهر را ادا کرد پس دست علی را گرفت
و گفت آیا نمیدانید که من اولایم بمؤمنان از جانهای ایشان گفتند بلی پس گفت آیا نمیدانید که
من اولایم بهر مؤمنی از نفس او گفتند بلی پس دست علی را گرفت و گفت هر که من مولای اویم علی مولای
اوست پس گفت خداوندا دوستی کن با هر که با او دوستی کند و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند پس عمر
گفت یا علی گوارا باد ترا ای پسر ابو طالب گردیدی مولای هر مؤمن و مؤمنه و ایضا از زید بن
ارقم روایت کرده است که فرود آمدیم با رسول خدا در وادی که آنرا وادی خم میگفتند پس نماز
کرد و خطبه خواند از برای ما و جامه را بر روی درخت انداختند که آفتاب اذیت بآنحضرت نرساند
پس گفت آیا گواهی نمیدهید که من اولایم بهر مؤمنی از جان او گفتند بلی گفت فمن کنت مولاه
فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و ایضا در مسند ابن حنبل کتاب

حافظ ابونعیم روایت کرده اند از ابی الطفیل که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم مردم را جمع کرد
در رحبهٔ کوفه و سوگند داد ایشان را بخدا که هر که در غدیر خم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده باشد
که در حق من چه گفته است بگوید سی نفر از صحابه در آن مجمع شهادت بر مضمون این حدیث دادند و احمد بن حنبل
و او در مسند بسندهای بسیار از جماعت کثیری از صحابه این مضمون را روایت کرده است و ثعلبی و
ابن مغازلی روایت کرده اند که در روز غدیر مردم متفرق شدند و دوری از آنحضرت اختیار کردند حضرت
رسول امیرالمؤمنین را امر کرد که ایشان را جمع کند چون جمع شدند ایستاد و تکیه داد بر دست علی علیه السلم و گفت
ایها الناس مکروه داشتید تخلفی که از من کردید تا آنکه گمان کردم که هیچ شجره با دشمن ندارید
من و لیکن علی را خدا اکرام نموده است نسبت بمنزلهٔ من نسبت بخدا و آدم و حوا از و در صیت چنانچه من از و راضیم
زیرا که او بر قرب من و محبت من هیچ چیز را اختیار نمیکند پس دستهای او را بلند کرد و گفت هر که من مولای اویم علی
مولای اوست اللّٰهم وال من والاه وعاد من عاداه پس مردم گریه و تضرع کردند و گفتند یا
رسول الله از تو دور شدیم برای آنکه مبادا بر خاطر تو گران آمده باشیم و پناه می بریم بخدا از غضب رسول
خدا پس حضرت از ایشان راضی شد و ابن عبدالبر در کتاب استیعاب گفته است که بریده و ابوهریره و
جابر و براء بن عازب و زید بن ارقم همه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله حدیث غدیر را روایت
کرده اند و در مشکوة از صحیح ترمذی از براء بن عازب و زید بن ارقم روایت کرده است حدیث غدیر را
بنحوی که سابقا گذشت پس گفته است بعد از آن عمر علی را ملاقات کرد و گفت گوارا باد ترا این منزلت
صبح کردی و شام کردی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه و حافظ ابونعیم در کتاب نزول
من القرآن فی علی علیه السلم از اعمش از عطیه روایت کرده است که نازل شد بر رسول خدا در شان علی علیه السلم
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک تا آخر آیه و واحدی در کتاب اسباب نزول همین
حدیث را از ابوسعید خدری روایت کرده است و ابوبکر شیرازی و مرزبانی از ابن عباس روایت
کرده اند و ثعلبی نیز در تفسیر روایت کرده است و در مناقب خوارزمی از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت
کرده است از پدرش که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله علم را در روز خیبر بعلی ابن ابی طالب علیه
السلام داد و بر دست او خدا فتح را روزی کرد و در روز غدیر او را بلند داشت و اعلام کرد مردم را
که مولای هر مؤمن و مؤمنه است و باو گفت تو از منی و من از توام و باو گفت تو بر تاویل قرآن

جنگ خواهی کرد چنانچه من بر تنزیل قرآن جنگ کردم و گفت باو که تو از من بمنزله هرونی از موسی
و من صلحم با هر که با تو صلح است و جنگم با هر که با تو جنگ است و گفت باو که تو بیان میکنی از برای مردم آنچه
مشتبه شود بر ایشان بعد از من و گفت توئی عروة الوثقی و گفت باو توئی امام هر مؤمن و مؤمنه
و ولی هر مرد مؤمن و زن مؤمنه بعد از من و گفت باو توئی آنکه در شان او نازل شد وَأَذَانٌ
مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ و تو این آیات را بر مردم خواندی
و گفت باو که توئی که سنت من اخذ خواهی کرد و دفع مضرات از من خواهی کرد و گفت باو که من اول
کسی ام که در قیامت محشور خواهم شد و تو با من خواهی بود و گفت باو که من نزد حوض کوثر خواهم بود
و تو با من خواهی بود و من اول کسی ام که داخل بهشت میشوم و تو با من خواهی بود و بعد از من حسن
و حسین و فاطمه علیهم السلم داخل خواهند شد و گفت باو که خدا وحی فرستاد بسوی من که بایستم بسوی مردم
و فضل ترا بیان کنم و کردم و آنچه خدا در شان تو گفته بود که بیان کنم بیان کردم و فرمود که بترس
و پرهیز از کینه هایی که در سینه جماعتی هست از تو و ظاهر نخواهند کرد مگر بعد از مرگ من لعنت میکند ایشان
را خدا و لعنت میکنند ایشان را لعنت کنندگان پس حضرت رسول گریست گفتند چرا میگریی یا رسول الله
گفت خبر داد مرا جبرئیل که اصحاب من بر او ظلم خواهند کرد و مانع حق او خواهند شد و با او جنگ خواهند کرد و
فرزندان او را خواهند کشت و ستم بر ایشان خواهند کرد بعد از آن خبر داد مرا جبرئیل که ظلم از فرزندان
ایشان وقتی زایل میشود که قائم ایشان ظاهر گردد و کلمه ایشان بلند شود و امت بر محبت ایشان
اتفاق کنند و دشمن ایشان کم باشد و کسی که ایشان را نخواهد ذلیل باشد و مدح کننده ایشان بسیار باشد
و این امور در وقتی ظاهر میشود که پیش از آن شهرها متغیر شده باشد و بندگان خدا ضعیف شده باشند
و از فرج نا امید گردیده باشند پس در آن وقت قائم ظاهر میشود در میان ایشان و حضرت رسول فرمود
نام او نام منست و او از فرزندان فاطمه علیها السلم دختر منست حق را بایشان ظاهر خواهد کرد خدا
و بشمشیرهای ایشان آتش باطل خاموش خواهد شد و مردم متابعت ایشان خواهند کرد بعضی از روی
رغبت و بعضی از ترس پس گریه حضرت ساکن شد و فرمود بشارت باد شما را بفرج زیرا که وعده خدا
خلف نمیشود و قضای خدا رد نمیشود و اوست حکیم دانا و بدرستی که فتح خدا نزدیکست پس گفت
خداوندا ایشان اهل منند پس زایل کن از ایشان رجس را و بیرا و پاک گردان ایشان را

پاک کرده اید پس خداوندا ایشان را محافظت کن و رعایت کن و یاری کن و عزیز گردان ایشان را
و ذلیل مکن ایشان را و خلیفه من باش در میان ایشان به درستی که تو بر هر چه خواهی قادری و در تفسیر ثعلبی
حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک من ربک یعنی در فضل علی علیه السلام و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آیه چنین
نازل شده است بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی و چون آیه نازل شد دست علی را گرفت و گفت
من کنت مولاه فعلی مولاه و ایضا ثعلبی روایت کرده است که از سفیان بن عیینه پرسیدند از
تفسیر قول خداوند عز و جل سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله
ذی المعارج یعنی سؤال کرد سؤال کننده عذابی را که واقع است از برای کافران و از او دفع کننده نیست
از جانب خداوندی که صاحب معارج است این آیه در باب که نازل شده است گفت از حضرت امام جعفر
علیه السلام شنیدم که از پدرانش ها روایت کرد که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بغدیر خم آمد ندا
کرد مردم را و چون جمع شدند دست علی علیه السلام را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و این امر
شایع شد و خبر به شهرها رسید حارث بن نعمان فهری آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقتی که آن حضرت
در میان صحابه بود و از ناقه فرود آمد و ناقه را خوابانید و پایش را بست و نزد حضرت آمد و گفت
یا محمد امر کردی ما را از جانب خدا که شهادت دهیم بوحدانیت خدا و رسالت تو پس قبول کردیم آن را
از تو و امر کردی ما را که پنج نماز بکنیم پس قبول کردیم و امر کردی که روزه ماه مبارک رمضان بداریم قبول
کردیم و امر کردی که حج خانه کعبه بکنیم قبول کردیم پس باینها راضی نشدی تا دست پسر عم خود را گرفتی و بر ما
زیادتی دادی او را و گفتی هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست بگو این از جانب تست یا از جانب
خداست حضرت فرمود سوگند یاد میکنم بحق آن خدائی که بجز او خدائی نیست که این فضل او بر شما از جانب خدا
است پس روانه شد حارث رو براحله خود و گفت خداوندا اگر آنچه او میگوید حق است پس سنگی از
آسمان بر ما بباران یا بیاور بسوی ما عذابی درد آورنده را پس هنوز براحله خود نرسیده بود که سنگی
از آسمان بر سرش فرود آمد و از دبرش بیرون رفت و او را کشت پس حق تعالی این آیه را فرستاد و
حسکانی نیز که از مشاهیر مخالفین است این حدیث را در کتاب خود از حذیفة بن الیمان روایت
کرده است و در اکثر کتب مخالفین ابو القاسم حسکانی و غیر او از ابو سعید خدری روایت کرده اند که

یا ایها الرسول

جمع روز غدیر برگشته بودیم که این آیه نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل کردم از برای شما دین
شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم و پسندیدم از برای شما اسلام را که دین شما
اسلام و مسلمین شما باشد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود حمد میکنم خدا را بر کامل کردن
دین و تمام کردن نعمت و راضی شدن پروردگار برسالت من و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام
و در روایت دیگر گفت الله اکبر الله اکبر بر کامل گردانیدن دین تا آخر و این آیه نیز نازل
شد الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون یعنی امروز ناامید
شدند کافران از باطل کردن دین شما پس مترسید از ایشان و از من بترسید و از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده اند که کافران ناامید شدند و ظالمان یعنی منافقان بطمع افتادند و
صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از طارق بن شهاب که جمعی از یهود بعمر گفتند
که اگر بر ما کرده بود چنین آیه نازل میشد الیوم اکملت لکم دینکم تا آخر آیه و میدانستیم که در چه روز
نازل شده است هر آینه آن روز را عید خود قرار میدادیم و سیوطی در کتاب در منثور از ابن مردویه
و ابن عساکر روایت کرده است از ابو سعید خدری که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی را نصب کرد
در روز غدیر خم و صدا بلند کرد از برای او بولایت جبرئیل بر آنحضرت نازل شد و این آیه را آورد
الیوم اکملت لکم دینکم و ایضا روایت کرده است از ابن مردویه و خطیب و ابن عساکر نیز
ایشان از ابو هریره که چون روز غدیر خم شد که هیجدهم ماه ذی الحجه است رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت
من کنت مولاه فعلی مولاه پس این آیه نازل شد و روایت کرده است از ابن جریر بسند او
از ابن عباس در آیه بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی آنچه نازل شد بر رسول خدا در روز غدیر
خم در ولایت علی بن ابی طالب و ان لم تفعل فما بلغت رسالته یعنی اگر کتمان کنی این
آیه را و ایضا روایت کرده است از ابن مردویه باسناد او از ابن مسعود که گفت ما در عهد رسول خدا
صلی الله علیه و آله این آیه را چنین میخواندیم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
ان علیا مولی المؤمنین و ان لم تفعل تا آخر آیه و ابن حجر در کتاب فتح الباری شرح
البخاری گفته است من کنت مولاه فعلی مولاه را روایت کرده است ترمذی و نسائی و

سندهای این حدیث بسیار ذکر کرده است ابن عقده حافظ در کتاب جدائی و بسیاری از سندهای
او صحیح است و حسن و صاحب جمهره که از کتب مشهوره لغت است گفته است خم اسم موضعی است
که در آن موضع نص کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر علی علیه السلام و اکثر ارباب مناقب نقل کرده اند
که ابن عقده در کتاب ولایت حدیث غدیر را بصد و پنج طریق از صد و پنج نفر از صحابه روایت
کرده است و محمد بن جریر طبری از هفتاد و پنج طریق روایت کرده است و ابیات حسان بن ثابت
که بامر رسول در قصه غدیر گفته متواتر است و در جمیع کتب مذکور است و از حضرت صادق علیه السلم
روایت کرده اند که فرمود عجب دارم از آنچه رسید بعلی بن ابی طالب علیه السلم هر کس حق خود را بدو گواه
میگیرد و از برای علی علیه السلم ده هزار گواه در مدینه حاضر بودند که همه در روز غدیر نص بر آنحضرت
را شنیده بودند و حق خود را نتوانست گرفت و از ابو سعید ثمالی روایت کرده اند که شیطان
بصورت مرد پیری در روز غدیر نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت چه بسیار کمست
کسی که متابعت تو کند در آنچه گفتی در حق پسر عمت پس حق تعالی این آیه را فرستاد وَلَقَدْ صَدَّقَ
عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی بتحقیق که راست کرد بر مردم شیطان
گمان خود را پس متابعت کردند او را مگر گروهی از مومنان پس جمع شدند جماعتی از منافقان که عهد آن
حضرت را شکستند و گفتند دیروز محمد در مسجد خیف گفت آنچه گفت و در اینجا گفت آنچه گفت اگر
بمدینه برگردد تاکید این بیعت خواهد کرد مصلحت در اینست که او را هلاک کنیم پیش از آنکه داخل مدینه شود
چون شب شد چهارده نفر از منافقان در عقبه در کمین آنحضرت نشستند که آنحضرت را هلاک کنند و آن
عقبه بود در میان جحفه و ابواء پس هفت نفر از جانب راست عقبه و هفت نفر از جانب چپ نشستند که چون
حضرت بآنجا رسد ناقه را رم دهند و چون شام شد و حضرت نماز گزارد و بار کرده و اصحاب حضرت
پیش رفتند و حضرت بر ناقه تنها سوار بود و چون بعقبه بالا رفت جبرئیل ندا کرد آنحضرت را
که یا محمد این جماعت در کمین تو نشسته اند در عقبه که ترا هلاک کنند پس حضرت بعقب نگاه کرده گفت
کیست آنکه در عقب منست حذیفه گفت منم حذیفه یا رسول الله فرمود که شنیدی آنچه من شنیدم گفتم
بلی فرمود پنهان کن چون نزدیک ایشان رسید ندا کرد ایشان را بنامهای ایشان و نامهای پدران
ایشان چون ندای حضرت را شنیدند بزیر رفتند و در میان قافله شدند و شترهای خود را که عقال کرده

بودند

بودند در عقبه گذاشتند و در مردم بحضرت ملحق شدند و حضرت شتران ایشان را شناخت که
شتران کدام جماعت اند چون حضرت از عقبه بزیر آمد فرمود که چه جهت دارد که جماعتی در کعبه هم
سوگند شده اند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود نگذارند که امر خلافت باهل بیت او برسد پس بعد از آن چنین قصدی
نسبت بمن بکنند چون این را شنیدند بخدمت آنحضرت آمدند و سوگند یاد کردند که این اراده نکرده اند حق
تعالی این آیه را فرستاد يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ
إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ
فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ یعنی سوگند یاد میکنند بخدا که نگفتند آنچه بایشان نسبت داده
شد و البته گفتند کلمه کفر را و کافر شدند بعد از اظهار اسلام خود و قصد کردند امری را که بآن نرسیدند
کلبی و مجاهد از مفسران عامه گفته اند که مراد آنست که قصد کردند که شتر حضرت را رم دهند و حضرت را هلاک
کنند و عیبی نتوانستند کرد دین اسلام را مگر آنکه غنی کرد ایشان را خدا و رسول او از فضل خود پس اگر توبه کنند بهتر خواهد بود
از برای ایشان و اگر پشت بگردانند بر حق عذاب خواهد کرد ایشان را خدا عذاب دردآورنده در دنیا و آخرت
و نخواهد بود ایشان را در زمین دوستی و نه یاوری و در حدیث طولانی حذیفه مذکور است که آن عقبه سه میل بود
بهرشی و حضرت مرا و عمار را طلبید و مرا امر کرد که مهار ناقه را بکشم و عمار را امر کرد که ناقه را از عقب براند
چون بسر گردنگاه رسیدیم آن چهارده منافق یا چهارده ملعون از یک گروه بودند از عقب ناقه آمدند و دبه ها را
زیر پای ناقه انداختند و نزدیک بود که رم کند حضرت صدا زد باو که ساکن باش بر تو باکی نیست
ناقه را بسخن آورد و بزبان عربی ظاهر گشت بسخن فصیح گفت بخدا سوگند یا رسول الله که حرکت نمیدهم دست را از جای
دست و پا را از جای خود تا تو بر پشت منی چون دیدند که ناقه رم نکرد نزدیک آمدند که ناقه را بیندازند پس من و عمار
شمشیر کشیدیم و رو بایشان رفتیم و شب تاری بود پس ایشان ناامید شدند از آنچه اراده کرده بودند پس
برقی ساطع شد و حذیفه همه را شناخت و حذیفه گفت نه نفر از قریش بودند ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و عبد الرحمن
بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن الجراح و معویة بن ابی سفیان و عمرو بن العاص و پنج نفر دیگر ابو موسی
اشعری بود و مغیرة بن شعبه و اوس بن الحدثان و ابو هریره و ابو طلحه انصاری مؤلف گوید که حدیث
حذیفه اگرچه فواید بسیار دارد اما بسیار طولانیست و مناسب این رساله نیست و بسیار احادیث

این باب نیز بسیار است و آنچه ایراد نمودیم از برای منصف کافیست و ابن کثیر شافعی در احوال طبری
گفته است که من کتابی از او دیدم که احادیث غدیر را در آن جمع کرده بود دو جلد بزرگ بود و کتاب
دیگر که در آن طرق حدیث طیر را جمع کرده است و از ابو المعالی جوینی نقل کرده اند که او تعجب میکرده و میگفته
در بغداد در دکان صحافی کتابی دیدم که روایات حدیث غدیر را در آن ذکر کرده بوده و بر پشتش نوشته بوده
که جلد بیست و هشتم از طرق حدیث مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ و بعد ازین جلد بیست و نهم است و بسیاری
از علمای مخالفین اقرار بتواتر این حدیث نموده اند و سید مرتضی رضی الله عنه در کتاب شافی گفته است
که ما هیچ فرقه از فرق اسلام را ندیده ایم که انکار اصل حدیث غدیر کرده باشد بلکه اختلاف در دلالت نموده اند
پس اکنون بعون الله تعالی اثبات دلالت آن را بر امامت مینمائیم بدو امر اوّل آنکه مولی بمعنی اولی با
و اولی بتصرف که مطاع باشد در هر چه امر کند آمده است دوّیم آنکه درین مقام این معنی مراد است امّا
اول آنکه ما معانی الفاظ را باطلاق اکابر اهل عربیت و بیان ایشان میدانیم و همه این معنی را در نظم و نثر خود
بیان کرده اند ابو عبیده که در لغت [illegible] اوست در تفسیر قول حق تعالی که مَأواکُمُ النّارُ هِیَ مَولاکُم
گفته است یعنی مولاتست که آتش جهنم اولی است بشما و بیضاوی و زمخشری و سایر مفسران این آیه این معنی
را گفته اند و اتفاق کرده اند مفسران در قول حق تعالی وَلِکُلٍّ جَعَلنا مَوالِیَ مِمّا تَرَکَ الوالِدانِ وَ
الاَقرَبُونَ که مراد آنست که ایشان اولی و احق اند بمیراث و فرّا و سایر اهل عربیت تصریح کرده اند بآنکه
مولی و اولی بیک معنی مستعمل میشود و اکابر بلغا و شعرا بسیار باین معنی استعمال کرده اند و ذکر آنها موجب تطویل
کلامست و ابو القاسم انباری از برای مولا هشت معنی گفته است و از جمله آنها اولی بشیئی است و ابن اثیر
در نهایه گفته است که اسم مولا در حدیث مکرر وارد شده است و آن اسمی است که بر جماعت بسیار اطلاق
میکنند بر رب و مالک و منعم و آزاد کننده و یاور و دوست و تابع و پسر عم و هم سوگند و کسی که از او [illegible]
بر شده [?] باشد و هر که متولی امری شود و قیام بآن نماید او مولا و ولی آن امر است و اکثر اینها آمده است
حدیث مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ بر اکثر این معانی محمول میشود و از جمله اینست حدیث که هر زنی
که نکاح کند بی رخصت مولای خود نکاح او باطل است و بروایت دیگر ولیها وارد شده است یعنی کسی که متولی
آن امر است و صاحب کشاف گفته است در آیه اَنتَ مَولانا یعنی آقای ما تویی و ما بندگان توئیم یا یاری
مائی یا متولی امور مائی و امّا دوّیم که مراد از مولا درین مقام صاحب اختیار کل و اولی بتصرف و تدبیر

در اشعار

وکسی که بیمانی با او بسته باشند و بنده و آزاد شده

امت

امت مراد است بچند وجه اثبات مینمائیم اوّل آنکه گوئیم که آزاد شده و هم سوگند معلوم است
که مراد نیست زیرا که این دو صفت در آنحضرت نبود اول ظاهر است و ثانی از برای آنکه آنحضرت هم سوگند
احدی نشده که باو عزت بیابد و بعضی از معانی هست که همه کس را معلوم است که مراد نیست زیرا که فی نفسه
باطل است مانند آزاد کننده و مالک و همسایه و داماد و پشت سر و پیش رو و بعضی هست که معلوم است
که مراد نیست برای آنکه بی فایده است مانند پسر عم و مقیم و دیگر آنست که بدلیل معلوم میشود که مراد نیست مانند
ولایت و محبت دینی و یاری در دین و ولای عتق زیرا که بر همه کس معلوم است وجوب ولایت و نصرت
مومنان و قرآن مجید ناطق است بآن پس برای چنین امری [illegible] گنجایش نداشت که مردم را در چنین
جای با این اهتمام جمع کنند و همچنین اگر مراد ولاء عتق بود تعلق آن به پسر عم امر معلومی بود در جاهلیت و در
اسلام و احتیاج باین اهتمام نداشت و ایضاً گفتن عمر اَصبَحتَ مَولایَ وَ مَولی کُلِّ مُؤمِنٍ
وَ مُؤمِنَةٍ منافی این احتمالات پس ثابت شد که مراد اولی بتدبیر امور ایشان است و امر و نهی ایشان باشد و آن معنی
امامت این وجهیست که سید مرتضی رضی الله عنه ذکر کرده است و فقیر را چند تقریر دیگر بخاطر فاتر میرسد
اوّل آنکه اکثر مخالفین مانند قوشچی و غیر او احتمالی که داده اند از روی خطر ایشان آنست که مراد
ناصر و محب باشد و بر جمیع عاقلان پوشیده نیست که بیان این معانی موقوف نبود بر جمع کردن مردم
در چنین وقتی و در میان راه فرود آمدن و بسیاری از احکام ازین ضرورتر بود که حضرت این اهتمام
در بیان آنها نفرمود و ایضاً این حکم را بمردم گفتن ضرور نبود بلکه بایست حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
وصیت کند که یاری کن هر که من او را یاری میکردم و دوست بدار هر که من او را دوست میداشتم
و در خبر دادن مردم باین امر فایده معتد بهی نبود مگر آنکه مراد با نوعی از محبت و نصرت باشد که
[illegible] نسبت برعایا میباشد یا مراد جانب محبت ایشان باشد نسبت بآنحضرت و واجب بودن متابعت ایشان
او را چون یاری میکند ایشان را در جمیع مواطن و دوست میدارد ایشان را بجهت ایمان پس باز
مدعای ما ثابت است دوّیم آنکه بر تقدیری که محب و ناصر مراد باشد بقراین خصوصیات
این واقعه هر عاقلی که باشد علم بهم میرساند که مقصود اصلی امامت و خلافت است چنانکه اگر فرض
کنیم که یکی از پادشاهان نزدیک بوفاتش جمیع لشکر خود را جمع کند و دست شخصی را بگیرد که او قرب
که اقرب اقارب او و مخصوص ترین خلق باشد با او و بگوید هر که من دوست و یاور او بودم این شخص

دوست ویاور اوست بعد از ان دعا کند یاور او را و لعن کند خاذل او را و این سخن نسبت
بدیگری میگوید و خلیفه دیگر از برای خود تعیین نماید گمان ندارم احدی از رعایای او شک کند
در انکه مراد خلافت اوست و تشجیع مردم در نصرت و محبت او و ترغیب ایشان در اطاعت او
سیم انکه هرگاه پادشاه نافذ الحکمی در حق مرد ضعیفی بیچاره بگوید هرکه من یاور اویم فلان
یاور اوست قبح مینماید چه ظاهر است که از پادشاه یاری همه کس میاید و از آن مرد ضعیف اگر اعانتی
بیاید اعانت جماعت قلیلی خواهد بود پس این سخن بحسب عرف و عادت دلالت میکند بر انکه تا
انحضرتی که حضرت رسالت این سخن را در حق او گوید و مرتبه اش بحسب دین و دنیا نزدیک بمرتبه انحضرت
باشد و اقلا ولایتی و نفاذ حکمی داشته باشد و در محبت نیز مثل این سخن را میتوان گفت پس بر هر
تقدیر این عبارت دلالت بر امامت وارد وجه دویم از وجوهی که دلالت میکند بر انکه مراد بمولا
اولی بتصرف و امامت آنست که در اکثر احادیث گذشته قرینه هست بر انکه مراد امامت زیرا که در ان
کلام فرموده ایا نیستم اولی بشما از جانهای شما و بعد از آن فرموده که پس هرکه من مولای اویم علی
مولای اوست و هرکه عارف باسالیب کلام است میداند که آن سؤال قرینه واضحه است بر
انکه مراد بمولا اولی است که پیش گذشته است و چون اولی در کلام سابق مقید بچیزی و بجایی از
احوال نیست پس افاده عموم میکند زیرا که اهل عربیت گفته اند که حذف متعلق افاده عموم میکند
اگر قرینه بر خصوص وقتی و حالی و فردی نبوده باشد والا الغاء در کلام لازم می‌اید خصوصا
انکه در اینجا من انفسکم مذکور شده و آدمی راست که هر تصرف مشروعی در نفس خود بکند و بمولی
هر امر مشروعی که خواهد بشود پس هرگاه او اولی از نفس ایشد پس رسد او را که هر امری که خواهد نسبت
بایشان بکند و هر تدبیری که مصلحت داند در امور دین و دنیای ایشان بعمل آورد و ایشانرا با او اختیاری
نباشد و معنی امامت همین است وایضا معلومست که انچه حضرت اول از ایشان سؤال نموده
و طلب اقرار ایشان فرموده آن معنی است که حق تعالی در قرآن مجید برای انحضرت اثبات فرموده
است که النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و مفسران اجماع کرده اند بر انکه مراد از آیه
آنست که بیان کردیم چنانچه زمخشری در کشاف گفته است که نبی اولی است بمؤمنان در هر چیزی
از امور دین و دنیا از نفس ایشان و لهذا مطلق فرموده و مقید بقیدی نکرده پس واجبست بر ایشان

اول ه

که انحضرت حب باشد بسوی ایشان از جانهای ایشان و حکم او نافذتر باشد بر ایشان از حکم
ایشان و حق او لازم‌تر باشد بر ایشان از حق جانهای ایشان و شفقت ایشان بر انحضرت
مقدم باشد بر شفقت ایشان بر نفسهای خود و انکه جان خود را بذل کنند نزد او و فدای او کنند
هرگاه اسیب عظیمی بوده باشد و جان خود را وقایه او گردانند در جنگها و انکه متابعت نکنند امری را که نفسهای
ایشان دعوت میکنند بسوی آن یا منع میکنند از آن و متابعت کنند هر امری را که حضرت ایشان زا بان بخواند
و ترک کنند انچه ایشانرا از آن منع فرماید و سایر مفسران نیز چنین گفته اند پس از سیاق کلام معلوم است که مراد
اثبات آن اولویتی است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شأن از برای حضرت امیر علیه السلام و انکه
بعضی از متعصبان عامه مثل ملا علی قوشچی و غیر او گفته اند که اللهم وال من والاه قرینه است
که مراد از مولا محب یا ناصر است باطل است بلکه قرینه معنی اولویت بچند وجه اول انکه چون
از برای انحضرت اثبات ریاست عامه و امامت کبری فرموده و بحیثیت آن محتاج بود بدعا کردن از برای ان
ناصح و خیرخواه و اثبات چنین مرتبه از برای یک کس در میان جماعتی بسیار موجب هیجان حسد و
عداوت بود که مظنه ترک نصرت و اعانت است خصوصا با وجود انچه میدانست از کینه‌هایی و بدیها
که در سینه‌های منافقان حاضر بود تاکید ان نمود بدعا کردن از برای یاوران او و لعن کردن بر کسی که
تقصیر در شأن او نماید وایضا معلومست که این قسم دعا مخصوص امرا و اصحاب ولایات
و مناصب است و ادر رعیت نیست دویم انکه این دعا دلالت میکند بر عصمت که لازم امامت است
زیرا که اگر معصیت از و صادر شود واجب خواهد بود بر کسی که علم بهم رساند انکه منعش کند و ترک موالات
بلکه اظهار معادات او نماید پس چنین دعایی از انحضرت برای کسی بدون قیدی دلالت میکند بر انکه
شخص هرگز بحالی نخواهد بود که مستحق ترک موالات و نصرت گردد سیم انکه اگر مراد بمولی اولی باشد
چنانچه ما میگوییم مقصود از این کلام طلب موالات و متابعت و نصرت خواهد بود از قوم و اگر مراد ناصر
و محب باشد چنانچه انها میگویند مقصود بیان آن خواهد بود که انحضرت ناصر و محب ایشان است پس ما
از برای کسی که موالات و نصرت او کند یا اول انسب خواهد بود از ثانی چنانکه بر متامل ظاهر است
وجه چهارم انست که از اخبار خاصه و عامه معلوم شد که آیه الیوم اکملت لکم دینکم در روز
غدیر نازل شد و سیوطی که از اکابر متاخرین مخالفین است در کتاب اتقان از ابو سعید خدری و

ابوهریره روایت کرده است که این آیه در روز غدیر نازل شد و این دلیل است بر آنکه مراد بمولی
معنی است که بامامت کبری برمیگردد زیرا که امری که بسبب کمال دین و تمام شدن نعمت بر مسلمین باشد
باید که از اصول دین باشد بلکه اعظم و متمم انها باشد و آن امامت است که بآن تمام میشود نظام دین و بنای دین
و باعتقاد بآن قبول میشود اعمال مسلمین **وجه چهارم** آنست که در اخبار مستفیضه عامه و خاصه وارد
شده است که آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک تا آخر درین واقعه نازل شد
چنانچه بعضی گذشت و فخر رازی در تفسیر کبیر از جمله محتملات نزول این آیه کریمه گفته است که این آیه نازل شد
در فضل علی علیه السلم و چون نازل شد دست علی علیه السلم را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه پس عمر او را ملاقات کرد و گفت گوارا باد ترا ای پسر ابوطالب
صبح کردی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه پس گفته است این قول ابن عباس است و براء بن عازب
و محمد بن علی و ثعلبی در تفسیر و حسکانی در شواهد التنزیل و جماعت بسیار روایت کرده اند که این آیه در
امر غدیر نازل شد و این صریحست در آنکه مراد بمولی امام و خلیفه است زیرا که تهدید کردن بآنکه اگر تبلیغ
نکنی هیچ رسالت او را تبلیغ نکرده است و خوف حضرت از تبلیغ که مبادا موجب آثار فتنه شود تا آنکه حق تعالی
ضامن شد که او را از شر منافقان نگاه دارد اینها همه دلیل است بر آنکه آن امری که مامور بتبلیغ او گردیده
بود بایست امری باشد که ابلاغ آن موجب اصلاح امور دین و دنیای مردم گردد و بآن از برای مردم تا روز
قیامت حلال و حرام ظاهر گردد و شرایع دین بآن محفوظ ماند از ضیاع و تغییر و تبدیل و قبول آن بر طبع
مردم دشوار باشد و احتمالاتی که ایشان در لفظ مولی گفته اند هیچیک مظنه این قسم امور نیست مگر خلافت و امامت
آنحضرت که بآن باقی میماند آنچه حضرت رسول تبلیغ آن نموده بود از احکام دین و ایمان و بآن منتظم
میگردید امور مسلمانان و از جهت کینهها که از آنحضرت در سینه داشتند مظنه ثوران فتنه بود از منافقان
لهذا حق تعالی ضامن شد نگاهداشتن آنحضرت را از شر ایشان **وجه پنجم** آنست که اخبار عامه و خاصه
که مشتمل است بر نص صریح درین واقعه نزد کسی که اندک انصافی داشته باشد متواتر بالمعنی است و اگر ازین
تنزل کنیم لااقل قرینه میتواند شد بر آنکه مراد بمولی معنی است که متضمن امامت است خصوصا هرگاه ضم شود
بآنکه جاری شده است عادت پیغمبران و پادشاهان و امرا بآنکه نزدیک بوفات خود خلیفه تعیین میکرده
اند و در اکثر اخبار مذکور است که نزدیک شده است که از میان شما بروم با آن قراین دیگر که سابقا مذکور شد

وجه ششم آنست که از نظم و نثر آن جماعتی که در آن مجمع حاضر بوده اند ظاهر میشود که همین معنی
خلافت فهمیده اند از این کلام مانند حسان بن ثابت که در جمیع کتب سیر و غیر آن مذکور است که از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله درخواست کرد و در این باب قصیده گفت و حضرت او را تحسین کرد و سایر شعرای صحابه و تابعین
مثل حارث بن نعمان فهری که این معنی را فهمیده بود و حضرت تصدیق او کرد چنانچه گذشت و امثال این
بسیار است و این اقوی دلایل است بر آنکه مراد آنحضرت این بوده و عجب دارم از بی شرمی علمای مخالفین
که در مقامات دیگر بنقل یک راوی یا دو راوی اکتفا مینمایند و باندک ایما و اشاره در کلام ربطی مطلب خود
علیه استدلال میکنند و چون بمسئله امامت میرسند قناع حیا را از سر میکشند و در عصاره منع میکنند عصمنا
الله و ایاهم من العصبیة و العناد و هدانا الی سبیل الرشاد **فصل دویم**
حدیث منزلت است و آن از طرق عامه و خاصه متواتر است و ما به الاشتراک همه آنست که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در مواطن بسیار با امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که انت منی بمنزلة هرون من
موسی و در اکثر روایات این تتمه را دارد الا انه لا نبی بعدی یعنی تو از من بمنزله هرونی از موسی
مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و ما درین مقام اکتفا مینماییم بچند حدیث که در صحاح ایشان موجود است
چنانچه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ترمذی روایت کرده است از سعد بن ابی وقاص
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در غزوه تبوک علی بن ابی طالب را در مدینه گذاشت علی علیه السلم گفت
یا رسول الله مرا در میان زنان و اطفال میگذاری حضرت رسول فرمود که آیا راضی نیستی که از من بمنزله
هرون باشی از موسی و در روایت ترمذی گفت غیر آنکه نیست پیغمبری بعد از من و از صحیح مسلم نیز
روایت کرده است مجموع این عبارت را و از ابن مسیب روایت کرده است که روایت این حدیث
از سعد بمن رسید و خواستم مشافهه این حدیث را از سعد بشنوم رفتم بنزد سعد و گفتم تو این حدیث را
از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی پس انگشتهای خود را در گوشهای خود گذاشت و گفت بلی و اگر
نشنیده باشم هر دو گوشم کر شود **و ایضا** در جامع الاصول از ترمذی روایت کرده است از جابر
انصاری مجموع این حدیث را **و ایضا** از صحیح مسلم و صحیح ترمذی هر دو روایت کرده است که معویة بن
ابی سفیان سعد بن ابی وقاص را امیر کرد و باو گفت چه مانع است ترا از آنکه سب کنی و دشنام دهی
ابو تراب را سعد گفت تا در خاطر من هست آن سه چیزی که در حق علی شنیده ام هرگز او را سب نخواهم کرد

واگر یکی از ایشان از برای من میبود دوست‌تر میداشتم از آنکه شتران سرخ موی عالم از من باشد
شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که با او میگفت در وقتی که او را در بعضی از غزوات در مدینه
گذاشت و علی علیه السلام گفت که مرا با زنان و کودکان گذاشتی و ترک کردی بجهت آنکه در حدیث سابق مذکور شد او را
گفت الا انه لا نبی بعدی یعنی مگر آنکه نبوت و پیغمبری بعد از من نیست پس سعد گفت شنیدم
که در روز خیبر میگفت البته خواهیم داد علم را فردا بمردی که دوست میدارد خدا و رسول را و دوست میدارد
او را خدا و رسول همه ما گردن کشیدیم که شاید بما دهد پس گفت علی را بطلبید چون علی حاضر شد دیده‌اش
درد میکرد آب دهان مبارک خود را بر دیده او مالید و علم را باو داد و پس خدا بر دست او فتح کرد
و چون آیه مباهله نازل شد علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را طلبید و گفت خداوندا اینها اهل منند
و ابن عبد البر در کتاب استیعاب که معتبرترین کتب ایشانست گفته است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
هیچ غزوه از غزوات که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن حاضر بود تخلف ننمود تا بمدینه هجرت فرمود
مگر در جنگ تبوک که حضرت رسول او را از برای حراست مدینه و محافظت عیال خود در مدینه گذاشت و باو
گفت انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و گفته است که این حدیث را
جماعت بسیار از صحابه روایت کرده‌اند و از ثابت‌ترین روایات و صحیح‌ترین آنهاست روایت کرده
است از او از رسول خدا صلی الله علیه و آله سعد بن ابی وقاص و طریقها بسعد بسیار است و روایت کرده‌اند
حدیث را ابن عباس و ابو سعید خدری و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و جابر بن عبد الله و جماعت بسیاری
که ذکر آنها بتطویل میانجامد و فاطمه دختر علی علیه السلام روایت کرده است از اسماء بنت عمیس که گفت شنیدم
که رسول خدا که با علی میگفت انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لیس بعدی
نبی و بروایت ابن عباس بعد از آن گفت تو برادر منی و صاحب منی یعنی مصاحب منی و ابن عقده
حافظ که جمیع طوایف او را ثقه میدانند کتاب بزرگی تصنیف کرده است از برای طریقهای این حدیث
و ابن حنبل در مسند خود که بمنزله صحاح ایشانست این حدیث را بسندهای بسیار از جمع کثیری از صحابه روایت
کرده است و ابن اثیر در تاریخ کامل از محمد بن اسحق و دیلمی در فردوس الاخبار از عمر بن الخطاب روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت یا علی تو اول مسلمانانی در اسلام و اول مؤمنانی در
ایمان و تو از من بمنزله هرونی از موسی و قاضی علی بن محسن تنوخی که از علمای عامه است این حدیث را

نبوّة

لا نبیّ

از

از امیر المؤمنین ع و عمر و سعد بن ابی وقاص و ابن مسعود و ابن عباس و جابر انصاری و ابو هریره
و ابو سعید خدری و جابر بن سمره و مالک بن الحویرث و براء بن عازب و زید بن ارقم و ابو رافع
و عبد الله بن ابی اوفی و برادرش زید و ابو سریحه و حذیفة بن اسید و انس بن مالک و ابو بریده اسلمی
و ابو ایوب انصاری و عقیل بن ابی طالب و حبشی بن جناده و معویة بن ابی سفیان و ام سلمه و اسماء
بنت عمیس و سعید بن المسیب و امام محمد باقر علیه السلام و حبیب بن ابی ثابت و فاطمه بنت علی ع
و شرحبیل بن سعد روایت کرده است و گفته که همه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند و ابن
حجر در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری گفته است در شرح این حدیث که در روایت ابن مسیب از سعد
است که بعد از آنکه حضرت رسول این سخن را با حضرت امیر گفت حضرت امیر دو مرتبه گفت راضی شدم و
گفته است که در اول روایت براء بن عازب و زید بن ارقم این زیادتی است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله با علی علیه السلام گفت میباید یا من در مدینه بمانم یا تو بمانی چون حضرت امیر این را شنید در
مدینه ماند پس شنید که جمعی از منافقان میگویند که علی را از برای امری در مدینه گذاشت که از او آزرده بود
حضرت امیر از پی آنحضرت رفت و گفت که مردم چنین میگویند حضرت فرمود که آیا راضی نیستی که از من بمنزله
هرون باشی از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست پس ابن حجر گفته است که اصل حدیث را غیر سعد از علی و عمر
و ابو هریره و ابن عباس و جابر بن عبد الله و براء و زید بن ارقم و ابو سعید خدری و انس بن مالک و جابر
بن سمره و حبشی بن جناده و معویه و اسماء بنت عمیس و غیر ایشان روایت کرده‌اند و جمیع طرق آنها را ابن
عساکر در ترجمه علی ذکر کرده است تمام شد سخن ابن حجر و سید رضی رضی الله عنه در نهج البلاغه که مقبول
الطرفین است روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
با او گفت تو میشنوی آنچه من میشنوم و تو می بینی آنچه من می بینم مگر آنکه تو پیغمبر نیستی بلکه وزیر منی و امور تو
بخیر و خوبی راجع است و ابن ابی الحدید که از مشاهیر علما و محدثین عامه است در شرح این سخن بعد از آنکه
اخبار بسیار مؤید این کلام نقل کرده است گفته است و دلیل بر آنکه آنحضرت وزیر حضرت رسول بوده
از نص کتاب و سنت آنست که حق تعالی از حضرت موسی علیه السلام نقل کرده است که گفت وَاجْعَلْ لِی
وَزِیرًا مِنْ أَهْلِی هَارُونَ أَخِی اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی وَأَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی و رسول خدا صلی
الله علیه و آله فرمود در حدیثی که اجماع بر روایت او کرده‌اند جمیع فرقهای اسلام که تو از من بمنزله هرونی از

موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست پس ثابت گردانید از برای آنحضرت جمیع مراتب هرون و منازل
او را از موسی پس باید وزیر حضرت رسول باشد و محکم کننده پشت او باشد و تقویت کننده امر او باشد
و اگر نه آن بود که آن خاتم پیغمبران بود هر آینه شریک در پیغمبری او هم میبود و باز ابن ابی الحدید در
موضع دیگر از شرح نهج گفته است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم در روز شوری گفت با آن پنج نفر که
عمر با او شریک کرده بود و انها را آیا در میان شما کسی هست بغیر من که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با او گفته باشد
که تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من همه گفتند نه و صاحب صواعق محرقه با آن
تعصب و عنادش که اعدی عدو حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه است و از همه خوارج بدتر است تصحیح این
حدیث کرده است اما منع تواترش کرده است و کدام متواتر از این و مختر و قطعی تر میباشد که هر یک از محدثین
ایشان از جماعت بسیار از صحابه روایت کرده است که ایشان قول هر یک از آنها را در هر امری از اصول
و فروع دین حجت میدانند چنانچه از تتبع کتب ایشان ظاهر است و در کتب عقاید در بسیاری از اصول
دین بهر حدیث که در یکی از صحاح ایشان مذکور است استدلال کرده اند قطع نظر از احادیث متواتره که در
طرق شیعه از هر یک از ائمه علیهم السلم روایت کرده اند و اما وجه استدلال باین حدیث متواتر بر امامت
آنحضرت بچند وجه تقریر میتوان کرد اول آنکه ظاهر منزلة عموم است بحسب عرف خصوصا هر گاه بعضی از
منازل را استثنا کنند که درین صورت صریح میشود در عموم در بقیه افراد مستثنی منه مثل آنکه اگر کسی گوید
فلانی مرد بمنزله منست مگر آنکه بخیل است همه کس چنین میفهمند که در غیر جود در صفات کمال دیگر مثل اوست
پس این کلام دلالت کرد بر آنکه جمیع نسبتها که میان موسی و هرون بود باید که در آنحضرت باشد بغیر پیغمبری
و این معلوم است که از جمله نسبتها خلافت بر امامت بود چنانچه گفت اُخْلُفْنِي فِي قَوْمِي پس هر گاه
موسی غایب میشد هرون خلیفه او بود پس باید که این حالت نیز از برای حضرت امیر ثابت باشد و این
غیر معنی پیغمبریست که استثنا شده است اگر گویند که باشد خلافت در حال حیات مراد باشد جواب
گوییم که استثنای پیغمبری بعد از وفات صریحست در آنکه مراد اعم است و الا احتیاج باستثنا نبود با آنکه
خلاف ظاهر لفظ است دویم آنکه از جمله منازل هرون آن بود که او افضل بود از جمیع امت موسی
پس باید حضرت امیر المؤمنین نیز افضل باشد از جمیع امت آنحضرت و تفضیل مفضول قبیح است عقلا چنانچه دانستی
سیم آنکه از احادیث متواتره معلوم است که حضرت رسول این سخن را در مقامات متعدده فرموده

اُخْلُفْنِي

اگر

اگر مطلب منزلت مخصوصی بود در وقایع متباینه نمیفرمود و مثل آنکه در بسته کردن درها از مسجد و مفتوح
کردن در خانه آنحضرت این را فرمود و در تسمیه حسن و حسین و محسن باسمای اولاد هرون شبر و
شبیر و مبشر این را فرمود و در استخلاف مدینه این را فرمود و در نصب غدیر این را فرمود پس معلوم
شد که همه منازل مراد است خصوصا منزلت خلافت چهارم آنکه مشهور بلکه متواتر است که آنچه در بنی
اسرائیل واقع شده است درین امت مثل آن واقع میشود چنانچه صاحب نهایه و دیگران گفته اند که در احادیث
بسیار واقع شده است لَتَرْكَبُنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُذَّةِ بِالْقُذَّةِ
یعنی شما مرتکب خواهید شد طریقه آنها را که پیش از شما بوده اند مانند دو تای کفش که با هم موافقند و مانند
پر دو تیر که با هم برابرند و در بعضی از روایات وارد شده است که اگر آنها داخل سوراخ سوسماری شده باشند
شما هم خواهید شد و در میان بنی اسرائیل امری عظیمتر از قضیه عجل و سامری حادث نشده پس باید درین امت
نیز مثل آن واقع شود و درین امت امری که شبیه آن باشد بغیر آن نبود که دست از متابعت خلیفه آن برداشتند
و او را ضعیف گردانیدند و منافقان بر او غالب شدند و مؤید مثل آنست که عامه و خاصه روایت کرده اند
که چون حضرت امیر علیه السلم را از برای بیعت ابو بکر بمسجد آوردند و بقبر حضرت گرد و این را خواند که مشتمل بود
بر تظلم هرون نزد موسی و شکایت از قوم خود و گفت يَا ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا
يَقْتُلُونَنِي یعنی ای فرزند مادر من بدرستی که قوم مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پنجم آنکه
جماعتی از مخالفان نقل کرده اند که وصایت و خلافت موسی علیه السلم منتقل شد باولاد هرون علیه السلم پس از
جمله منازل هرون از موسی آنست که اولاد او خلیفه و اوصیای او بودند پس بمقتضای منزلت باید که حسن و حسین
علیهما السلم باتفاق عامه و خاصه مسمی بنامهای پسرهای هرون شدند خلیفهای حضرت رسول باشند پس
در ایشان نیز باید خلیفه آنحضرت باشد بمقتضای اجماع مرکب و از جمله آنها که از علمای مخالفین
ذکر کرده اند محمد شهرستانیست که در کتاب ملل و نحل در اثنای بیان احوال یهود گفته است که امر نبوت
مشترک بود میان موسی و برادرش هرون علیهما السلم چون موسی گفت اَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي پس هرون
وصی موسی بود و چون در حیات موسی فوت شد منتقل شد وصایت بیوشع بامانت که برساند
بشبیر و شبر اولاد هرون بر سبیل استقرار زیرا که وصیت و امامت گاه مستقر میباشد و گاه مستودع
ششم آنکه در خصوص غزوه تبوک حضرت امیر را خلیفه کرد بر مدینه و عزلش معلوم نشد پس باید که

بعد از وفات نیز خلیفه باشد و اگر ازین منازل و مراتب همه تنزل کنیم درین شک نیست که
دلالت بر نهایت قرب و محبت و اختصاص میکند پس بر صاحب منزلت هرونی و اخوت بدو
و اختصاص صحابی و قرابت نسبی با مناقب جلیله که بر عالمیان ظاهر است کسی را که هیچ جهتی از جهات
نداشته باشد بغیر ازسبقت در کفر که عین نقص است و شایبه کمال درآن نیست مقدم داشتن عین خطاست
و نزد هیچ عاقلی روا نیست والله الهادی الی سواء السبیل **فصل سیم** در بیان اختصاص
آنحضرت بمحبت خدا و رسول و اظهار این معنی در مواطن متعدده شده است **اول** آنکه در جامع
الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس بن مالک که نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
مرغی آوردند حضرت فرمود اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی هذا الطیر
یعنی خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق خود را بسوی تو که بخورد با من ازین مرغ پس علی
علیه السلم آمد و با آنحضرت خورد و بعد از آن گفته است که رزین گفته که در این حدیث تقدیمست
و در آخرش آنست که انس با علی علیه السلم گفت که طلب آمرزش کن از برای من و ترا از دو من بشارتی
هست پس این حدیث را نقل کرده و در مسند ابن حنبل از سفینه مولای رسول الله صلی الله علیه و آله روایت
کرده است که زنی از انصار دو مرغ بریان که در میان دو گرده نان گذاشته بود برای حضرت
رسول بهدیه آورد چون نزد آنحضرت گذاشت گفت خداوندا بیاور بسوی من دوست ترین خلق
خود را بسوی تو و بسوی پیغمبر تو پس علی علیه السلم آمد و صدای خود را بلند کرد حضرت رسول فرمود کیست
گفتم علیست فرمود در را بگشا چون گشودم داخل شد و آن مرغها را با یکدیگر تناول نمودند و ابن المغازلی
شافعی در کتاب مناقب بسی طریق آن حدیث را روایت کرده است و از جمله آنها آنست که از
انس بن مالک روایت کرده است که از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرغ بریانی بهدیه آوردند
چون نزدیک آنحضرت گذاشتند فرمود خداوندا بفرست بسوی من احب خلق خود را بسوی خود تا بخورد
با من ازین مرغ من در خاطر خود گفتم خداوندا بگردان او را مردی از انصار پس علی علیه السلم آمد
و در را آهسته کوبید گفتم کیست گفت علی گفتم حضرت رسول مشغول حاجتی است حضرت برگشت
چون بخدمت حضرت رسول رفتم بار دیگر فرمود خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق را بسوی
تو تا بخورد با من ازین مرغ باز در خاطر گذرانیدم که خداوندا بگردان او را مردی از انصار پس باز

علی علیه السلم آمد و در را کوبید گفتم من نگفتم که حضرت مشغول حاجتی است برگشت چون بنزد حضرت
رسول برگشتم باز آنسخن را گفت پس علی علیه السلم آمد و در را سخت کوبید حضرت رسول [illegible]
فرمود در را بگشا چون در را گشودم و نظر حضرت بر او افتاد سه مرتبه فرمود بسوی من بیا پس
و آن مرغها را هر دو تناول نمودند و بروایت دیگر از او و از ابن حنبل و دیگران چون حضرت امیر داخل
شد حضرت رسول فرمود چرا دیر کردی من سه مرتبه از خدا طلبیدم که محبوب ترین خلق را بسوی خود
و بسوی من بیاورد بسوی من که ازین مرغ با من بخورد و اگر در مرتبه سیم نمی آمدی خدا را بنام تو میخواندم
که ترا بیاورد حضرت امیر گفت یا رسول الله من سه مرتبه آمدم و هر مرتبه انس مرا بر گردانید حضرت
با انس گفت چرا چنین کردی گفت میخواستم شخصی از قوم من باشد حضرت فرمود هر کس قوم خود را
دوست میدارد و در روایت دیگر فرمود که مگر در میان انصار بهتر از علی و فاضلتر از او هست و
عایشه و حفصه بطرق مستفیضه روایت کرده اند که از جمله مناقبی که حضرت امیر علیه السلم برای اصحاب
شوری احتجاج نمود این منقبت بود و همه اعتراف بحقیت آن کردند و حضرت امیر از انس گواهی
طلبید گفت در خاطرم نمانده است حضرت فرمود که اگر دروغ گویی مبتلا شوی ببرصی که نتوانی
پنهان کرد از مردم بعمامه بستن و بعد از آن که پیسی در رویش بهم رسید مکرر میگفت که این نفرین
علی علیه السلم است و ابن مغازلی در مناقب از ابو رافع آزاد کرده عایشه روایت کرده است که
چون مرغرا نزد آنحضرت گذاشتند حضرت فرمود کاشکی امیر مؤمنان و سید و آقای مسلمانان و
امام و پیشوای متقیان نزد من بودی با من ازین مرغ میخورد پس حضرت امیر آمد و با او از آن مرغ خورد
و اخطب خوارزم نیز این حدیث را بنحو سابق از ابن عباس روایت کرده است و کسی که اندک
انصافی داشته باشد و تتبع کتب مخالفان بکند میداند که فوق حد تواتر روایت شده است زیرا
که ثعلبی در صحیح خود و حافظ ابونعیم در حلیة الاولیا و بلاذری در تاریخ و خرکوشی در شرف
المصطفی و سمعانی در فضایل الصحابه و طبری در کتاب الولایة و ابن البیع در صحیح و ابو یعلی در مسند
و احمد بن حنبل در فضایل و نطنزی در اختصاص روایت کرده اند و روایت کرده است از از
محدثان محمد بن اسحق و محمد بن یحیی ازدی و مازنی و ابن شاهین و سدی و ابوبکر بیهقی و مالک
و اسحق بن عبدالله بن ابی طلحه و عبدالملک بن عمیر و مسعر بن کدام و داود بن علی بن عبدالله

بن عباس و ابو حاتم رازی بسند های بسیار از ابن عباس و ام ایمن و ابن بطه در ابانه
بدو طریق روایت کرده است و خطیب ابو بکر در تاریخ بغداد از هفت طریق و ابن عقده
حافظ کتابی در طرق این حدیث بتنهایی تصنیف کرده است و بسی جمعی از صحابه این حدیث را
از انس روایت کرده اند و ده نفر از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند با آن که
اکثر ایشان با امیر المؤمنین علیه السلم دشمنی داشتند و سعی در اخفای فضایل آن حضرت مینمودند و چون
سند این حدیث ثابت شد دلیل است بر امامت آنحضرت زیرا که محبت خدا و رسول یعنی آنکه او را بغیر
آنکه او در استحقاق ثواب و در طاعت و اتصاف بصفات حسنه از همه در پیش است و ثابت شده
است که حق تعالی منزه است از آنکه محل حوادث باشد تغیر و انفعال در ذات اقدس او نمیباشد **و ایضا**
معلوم است که ثواب دادن حق تعالی و اکرام او بدون کمال عقاید و اتصاف بصفات حسنه و نیات
صحیحه و اعمال صالحه نمیباشد زیرا که تفضیل ناقص بر کامل و عاصی بر مطیع و جاهل بر عالم قبیح است و حق تعالی
در بسیار جای از قران مجید بیان این معنی فرموده است مثل قول خدای تعالی **قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ**
اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ یعنی بگو یا محمد اگر هستید آنکه خدا را دوست دارید پس متابعت و پیروی
کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد و قول **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ** یعنی بدرستی که گرامی ترین
شما نزد خدا پرهیزکار ترین شما ست و فرموده است که خدا تفضیل داده است آنها را که جهاد میکنند بمالهای
خود و جانهای خود بر آنها که نشسته اند و جهاد نمیکنند درجه بزرگ و فرموده است که مساوی نیستند آنها که
انفاق کرده اند و قتال کرده اند پیش از فتح مکه و آنها که بعد از فتح مکه کرده اند و فرموده است **فَمَنْ يَعْمَلْ**
مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ یعنی هر که عمل کند بقدر سنگینی ذره از خیر ثواب آن را می بیند و فرموده است **وَ**
مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا
مَا تَتَذَكَّرُونَ یعنی مساوی نیستند کور و بینا و آنها که ایمان آورده اند و عملهای شایسته کرده
اند با بدکردار اندکی متذکر میشوید حق را و علامت کوری و بینایی دل را و ادت **و اکثر** قران مجید مشحون
است باین مضمون **و ایضا** معلوم است که محبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله از قبیل محبت قرابت
و بشریت نیست پس کسی که احب خلق باشد بسوی خدا و رسول افضل از همه خواهد بود و حضرت رسول
از این حکم بیرون رفت باجماع و بقرینه اینکه حضرت خود قایل این قول است و با ثبوت افضلیت او بر

بسیار هم

بخلافت معلوم است چنانکه مکرر مذکور شد و متعصبان مخالفان دو اعتراض برین دلیل کرده اند **اول**
آنکه ممکن است مراد احب خلق الله باشد در خوردن آن مرغ و هر زبان فهمی که اندک ربطی بسخن داشته
باشد میداند که این خلاف ظاهر و متبادر از لفظ است و میان اهل عربیت مقرر است که حذف
متعلقات و اطلاق از قیود دلیل عموم است و اگر در کلام جواب سوال است و قید احبیت نیست و در بسیاری
از روایات قید اکل مطلقا مذکور نیست با آنکه احبیت در اکل با اعتبار فضیلت و کرامت است باز مطلب ثابت
میشود یا با عتبار فقر و استحقاق است و این باطل است زیرا که معلوم است که در میان صحابه پیش از آن حضرت
بسیار بود **و شیخ** مفید علیه الرحمه ازین اعتراض جوابی متین فرموده است که اگر این معنی مراد باشد متضمن تفضیلی
نخواهد بود پس انس چرا انقدر سعی میکرد و حضرت را بر میگردانید و خود را مستحق سخط حضرت رسول میکرد که این
فضیلت از برای انصار حاصل شود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله تقریر او بر این فهم کرده و فرمود که هر کس قوم
خود را دوست میدارد با آنکه در میان انصار از و محتاج تری هست و اگر آن مراد بود بایست حضرت بفرمود
که چه فضیلتی درین سخن بود که تو میخواستی از برای انصار باشد **و ایضا** اگر این احتمال میبود چرا گوینده
حضرت امیر را احتجاج بافضلیت و احقیت خلافت خود میکرد در شوری و آنها چرا قبول این میکردند
بایست در جواب بگویند که این دلالت بر فضیلتی نمیکند که موجب امامت و خلافت باشد **همچنانکه شد کلام**
مفید قدس سره **و ایضا** گوییم که اگر این دلیل فضیلت نبود چرا از برای رعایت منافقان کتمان
شهادت میکرد تا مستحق نفرین حضرت شود و پیس گردد **اعتراض دویم** آنکه ممکن است حضرت در آن وقت
احب و افضل خلق بوده باشد و بعد از آن بعضی از صحابه افضل شده باشند و جواب همانست که این مخالف
اطلاق و عموم لفظ است زیرا که ظاهر لفظ آنست که احب جمیع خلق است بغیر حضرت رسول در جمیع احوال
حتی بر بسیار انبیا و اوصیا علیهم السلم و دلیل بر تخصیص نه در کلام و نه در خارج کلام و جوابهای سابق اکثر
در اینجا جاریست خصوصا قصه شوری و بعضی از فضلا جواب گفته اند که این خرق اجماع مرکب است زیرا
که مجموع امت مردد اند میان دو قول اول تفضیل آنحضرت بر همه در جمیع احوال و اوقات **دویم** تفضیل دیگری
بر او در جمیع احوال و اوقات و این احتمال که تو گفتی هیچ یک از امت با آن قایل نیستند **و بدانکه**
از بعضی از احادیث شیعه ظاهر میشود که آن مرغ بریان را جبرئیل از بهشت آورده بود و ترتیب بر آن
که حضرت با آن شهادت و قوت انس و غیر آن از حاضران شریک نکرد و حصه بایشان نداد با جنابه

آنکه طعام بهشت در دنیا بر غیر معصومین روا نیست خوردن و بنا بر این فضیلت آنحضرت در این واقعه
مضاعف میگردد و دلیل بر عصمت و امامت هر دو میتواند شد **دوازدهم** منقبتی است که در غزوه
خیبر ظاهر شد چنانکه صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از ابو هریره که رسول خدا
صلی الله علیه و آله در روز خیبر گفت البته میدهم این علم را بمردی که دوست دارد خدا و رسول او را و
خدا بر دست او فتح خواهد کرد عمر گفت من دوست نداشتم امارت را مگر در آن روز و خود را بنظر حضرت در
آوردم بامید آنکه مرا از برای این امر طلبد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را طلبید و علم
باو داد و گفت برو و در عقب مکن تا حق تعالی فتح را بر دست تو جاری کند چون حضرت امیر اندک راهی
رفت ایستاد و نظر بعقب نکرد و باواز بلند با حضرت رسول خطاب کرد که بر چه چیز با مردم قتال کنم
حضرت فرمود که با ایشان قتال کن تا گواهی دهند بوحدانیت خدا و رسالت من هرگاه این را گفتند خون
و مال خود را از تو حفظ کرده اند مگر بحق و حساب ایشان بر خدا است **وایضا** صاحب جامع الاصول از
صحیح بخاری و مسلم هر دو روایت کرده است از سلمة بن اکوع که علی علیه السلام با حضرت رسول بجنگ خیبر نرفت
از برای آنکه درد چشمش بهم رسیده بود و در دیگر روز چون حضرت رسول با سایر لشکر روانه شدند حضرت
رسول با سایر لشکر روانه شدند حضرت امیر با خود گفت که حضرت رسول بجنگ برود و من با او نروم پس از
مدینه بیرون آمد بحضرت ملحق شد چون آن شبی شد که صباحش فتح خیبر شد حضرت رسول گفت که فردا خواهم
داد علم را یا خواهد گرفت علم را مردی که دوست میدارد او را خدا و رسول او یا گفت دوست میدارد خدا او را
و رسول او را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد ناگاه دیدیم که علی علیه السلام پیدا شد و امید نداشتیم که او بیاید
پس مردم گفتند علی علیه السلام آمد پس علم را بدست او داد و خدا بر دست او فتح کرد **وایضا** صاحب
جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو روایت کرده است از سهل بن سعد که رسول خدا صلی الله علیه و آله
در روز خیبر گفت البته میدهم فردا علم را بمردی که خدا فتح کند بر دستهای او دوست دارد خدا و رسول او را
و دوست دارد او را خدا و رسول او پس مردم در تمام شب در اندیشه بودند که آیا بکی خواهد داد علم را
چون صبح شد همه صحابه بامداد بخدمت آنحضرت آمدند و هر یک امید آن داشتند که باو دهد پس حضرت
فرمود که کجاست علی بن ابی طالب همه صدا بلند کردند که یا رسول الله چشمهای او درد میکند پس علی را طلبید
در دیدهای او درد بود پس آب دهان مبارک را در دیدهای او انداخت و دعا کرد در ساعت

شفا یافت چنانکه گویا هرگز درد نداشته است و علم را بدست او داد پس علی علیه السلام گفت
با ایشان قتال کنم تا مثل ما شوند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بتأنی روانه شو تا نزول کنی بساحت
ایشان پس بخوان ایشان را بسوی اسلام و خبر ده ایشان را بآنچه واجب است بر ایشان از حق خدا در اسلام
پس بخدا سوگند که اگر هدایت کند خدا بسبب تو یکمرد را بهتر است از برای تو از شتران سرخ مو که در میان عرب
بسیار معتبرات و روایت سعد بن ابی وقاص که مشتمل بر این منقبت بود در حدیث منزلت مذکور شد و
ثعلبی در تفسیر قول حق تعالی **وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا** روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله اهل خیبر را محاصره نمود تا آنکه صحابه بگرسنگی شدیدی مبتلی شد پس علم را بعمر داد و با جمعی از صحابه او را
بجنگ اهل خیبر فرستاد چون مقابل آنها شدند عمر و اصحابش گریختند و بسوی حضرت برگشتند و او نسبت میداد
اصحابش را بجبن و بد دلی و اصحابش او را نسبت میدادند بترس و نامردی و حضرت را در آن روز درد شقیقه
عارض شد و بیرون نیامد و ابو بکر علم را گرفت و رفت و با اصحابش گریخت پس باز عمر علم را برد و پیش رفت
و شکست یافت و برگشت چون این خبر بحضرت رسول رسید فرمود بخدا سوگند که فردا علم را میدهم بمردی که
دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست میدارد او را خدا و رسول او و بقهر خواهد گرفت قلعه را
و علی علیه السلام در آنوقت در میان لشکر نبود چون روز دیگر شد گردن کشیدند بسوی آن ابو بکر و عمر و
مردانی چند از قریش و هر یک امیدوار بودند که شاید علم باو داده شود پس حضرت رسول صلی الله علیه
و آله سلمة بن اکوع را فرستاد و علی علیه السلام را طلبید و بزودی حاضر شد بر شتری سوار و نزدیک حضرت
رسول که رسید شتر را خوابانید و دیدهای خود را از شکایت درد بقطعه از برد قطری یمنی بسته بود
سلمه گفت من دست علی را گرفته میکشیدم تا بخدمت حضرت رسول آوردم حضرت فرمود که چه میشود ترا گفت درد
دیدهایم بهم رسیده فرمود نزدیک من بیا چون نزدیک آمد آب دهان مبارکش را در دیدهای او انداخت
در ساعت شفا یافت و بعد از آن تا زنده بود درد چشم ندید پس علم را بدست آنحضرت داد و روانه
کرد و **ابن مغازلی** از ابو هریره روایت کرده است که چون علی علیه السلام علم را بدست گرفت بمعجز نما گفت
بسرعت روانه شد و من از عقب او میرفتم و در هیچ موضع توقف نکرد تا علم را در پای قلعه خیبر نصب
کرد پس یکی از علمای یهود از بالای قلعه مشرف شد و گفت تو کیستی گفت منم علی بن ابی طالب
پس رو با صحاب خود کرد و گفت بحق خدا غلبه یافتی که تورات را بر موسی فرستاده است او بر شما غالب

ووکیلان ه

خواهد شد و بروایت ثعلبی حضرت خلافت پناه علم نصرت شیم را گرفت و جامه ارغوانی
پوشیده بود چون بپای قلعه آمد مرحب بعادت روزهای گذشته از قلعه بیرون آمد
و خود مطلای بر سر گذاشته بود و سنگ بزرگی را سوراخ کرده بود و بر بالای خود برگذاشته
بود و رجز میخواند حضرت ایز شروع برجز کرد و پیش رفت و دو ضربت در میان ایشان رد و بدل شد
پس حضرت ضربتی بر سر او فرود آورد که سنگ و خود و سر آن مرده را درید و نیم کرد و شمشیر
و دندانهای او نشست چون یهود آن حالت را مشاهده کردند بقلعه گریختند و در قلعه را بستند آن
دروازه بود از یک قطعه سنگ و در میانش سوراخی بود حضرت دست معجز نما را در آن سوراخ کرد
و در را بنحوی حرکت داد که تمام قلعه بلرزید و در را کند و مانند سپر از ابر بر دست گرفت و تا چهل
گام رفت پس از آن از عقب انداخت که چهل گام دور افتاد و چهل نفر از صحابه خواستند که آن را حرکت
دهند نتوانستند حرکت داد و آن در از عظمت و سنگینی بمرتبه بود که از آن چهل نفری بستند و چهل
نفر میگشودند و غرایب معجزات آن ولی خدا در آن غزوه بسیار است که محدثان و مورخان خاصه
و عامه بطرق متعدده روایت کرده اند و فقیر بعضی را در حیات القلوب ایراد نموده ام
و آنچه مشتمل است بر مقصود ما درین مقام اثبات محبت و محبوبیت خدا و رسول است نسبت بآنحضرت
و آنکه جمعی که غاصب خلافت آنحضرت بودند درین جنگ گریختند و با این منقبت از روی بیشرمی
باز ادعو مند این منزلت عظمی و منقبت کبری [illegible] و جمیع این مراتب را بخاری و مسلم
بچندین طریق و ابن مغازلی بدوازده طریق و احمد بن حنبل در مسند بطرق بسیار و ثعلبی بچندین
طریق و محمد بن یحیی ازدی و محمد بن جریر طبری و واقدی و محمد بن اسحق و بیهقی در دلایل النبوة
و حافظ ابو نعیم در حلیه و اشنهی در کتاب اعتقاد و دیلمی در فردوس الاخبار بطرق متعدده
روایت کرده اند از علی علیه السلم و عمر و عبد الله بن عمر و سهل بن سعد و سلمة بن اکوع و ابو سعید
خدری و جابر انصاری و غیر ایشان از صحابه و اکثر ایشان ذکر کرده اند که سابقا علم را بابوبکر و
عمر داد و ایشان گریختند و بعضی عثمان را نیز ذکر کرده اند و اشعار حسان بن ثابت که درین واقعه
بامر حضرت رسول در مدح آنحضرت گفته مشهور است و همچنانکه اصل غزوه خیبر متواتر است این
خصوصیات نیز متواتر است **واما** استدلال باین قصه بر امامت و خلافت آنحضرت پس بدو

ومحبت قاتله

وجه بیان میتوان نمود که هیچ عاقل منصف انکار نتواند کرد **اول** آنکه بر هر عاقل معلوم است
که اگر مراد اصل محبت باشد غیر ایشان همه مسلمانان را شریک میدانند با آنحضرت درآن و آنها صحابه بودند
جمعی اکثر ایشان دوست داشتند و جان خود را عزیز میداشتند انقدر را از دو مینمودند که علم بایشان
داده شود و انقدر حسد برآنحضرت درین باب میبردند و شعرا در مدایح خود ذکر میکردند و حضرت
امیر در مفاخرات خود ذکر میکرد پس معلوم شد که مراد از محبت آنحضرت خدا و رسول را محبتی است که
هرگز مخالفت ایشان را اختیار ننماید و جان و مال خود را بطیب خاطر در راه ایشان بذل نماید و چرا
محبت خدا و رسول آنحضرت را آنست که در همه امور و در جمیع احوال و از جمیع جهات محبوب ایشان باشد
و این هر دو ملزوم مرتبه عصمت است و عصمت ملزوم امامت است چنانچه مکرر مذکور شد و جواب دیگر تقریر
کنیم و گوییم که یا مراد محبت من جمیع الجهات است یا محبت فی الجملة نسبت بهر مؤمنی من حیث الایمان
است و اختصاص موجه است و محبت من جمیع الجهات لازم دارد عصمت را بلکه بالاتر از مرتبه عصمت را
زیرا که هر صفتی بوجهی اتصاف بآن مستلزم است که از این جهت او را دوست ندارد و اگر از این مرتبه هم
تنزل کنیم و آن یکی نیست که البته متضمن فضیلتی و منقبت عظیمی است برای آنحضرت که تقدیم غیر بر آنحضرت ترجیح مرجوح
است در حکیم علیم محال است **دویم** آنکه بعد از اندک تأملی بر عاقل مخفی نمیماند که هرگاه اول علم را بابوبکر و
بعد از عمر داده باشد و ایشان گریخته باشند و از گریختن ایشان آزرده باشد بعد از آن بفرماید که فردا
علم را بشخصی میدهم که صاحب این صفات باشد و بر دست او فتح بشود البته باید آن شخص مخصوص بهمه آن صفات
باشد و آن صفات در آنها که منهزم شدند نباشد پس اگر آنحضرت بجای این صفات میفرمود که فردا علم را
بکسی میدهم که از اهل مکه باشد و قرشی باشد با آنکه این دو صفت در آنها که بیشتر علم را گرفته بودند بود خلاف
قانون بلاغت بود پس از اینجا معلوم شد که ابوبکر و عمر دوست خدا و رسول نبوده اند و خدا و رسول ایشان را
دوست نمیداشته اند و شکی نیست در آنکه اینها منافی رتبه خلافت و امامت است بلکه منافی ایمان است
و چون تواند بود که کسی مؤمن باشد و خدا و رسول را دوست ندارد و حال آنکه حق تعالی فرموده است **وَالَّذِينَ
آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ** یعنی و آنها که ایمان آورده اند محبت ایشان نسبت بخدا بیشتر است از محبت
مشرکان به بتها **وایضا** فرموده است اگر خدا را دوست میدارید پس پیروی کنید مرا تا خدا شما را دوست
دارد **وایضا** لازم دارد که حق تعالی هیچیک از طاعات ایشان را قبول نکرده باشد زیرا که حق تعالی فرموده

است بدرستی که حق تعالی دوست نمیدارد آنها را که قتال میکنند در راه او و فرموده است که
دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست میدارد متطهران پس مقبول نشده خواهد بود جهاد ایشان
و توبه ایشان از شرک و تطهر ایشان به هیچ معنی که باشد و دیگر می باید که ایشان نه از صابران باشند
و نه از پرهیزکاران و نه از توکل کنندگان و نه از محسنین و نه از مقسطین زیرا که حق تعالی در بسیاری از
آیات کریمه محبت خود را نسبت باین جماعت یاد کرده است اگر ایشان از یکی ازین جماعت میبودند
بایست خدا ایشان را دوست دارد و باید که از جماعتی باشند که خدا عدم محبت خود را بایشان نسبت داده
است مثل خائنین و ظالمین و کافرین و فرح کنندگان بدنیا و مستکبرین و مسرفین و از حد تجاوز کنندگان
و افساد کنندگان در زمین و کفار اثیم و مختال فخور و امثال ایشان از جماعتی که حق تعالی سلب محبت
خود از ایشان نموده و کسی که باین مشابه باشد چگونه استحقاق خلافت رسول و امامت امت دارد
و هرگاه آنها استحقاق خلافت نداشته باشند خلافت منحصر میشود در آنحضرت باجماع مرکب چنانچه مذکور
شد و ممکن است این دلیل را بیک دلیل تمام برگردانیم بآنکه گوییم اگر مراد محبت کامله است و در جمیع احوال و از
جمیع جهات پس دلالت میکند بر امامت آنحضرت چنانکه دانستی و اگر مراد مطلق محبت است پس دلالت میکند
بر خطا و رتبه معارضان آنحضرت از جهات شتی چنانچه معلوم شد و بدانکه حق تعالی فرموده است یا ایها
الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه
اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون
لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله واسع علیم یعنی ای گروهی که
ایمان آورده اید هر که مرتد شود و برگردد از شما از دین خود پس بعد ازین بیاورد خدا گروهی را
که دوست دارد ایشان را و دوست دارند ایشان خدا را و ذلیل و متواضع باشند از برای مؤمنان
و شدید و غالب باشند بر کافران جهاد کنند در راه خدا و نترسند از ملامت ملامت کننده این
فضل خداست میدهد بهر که خواهد و خدا واسع العطا داناست و ازین حدیث که گذشت ظاهر میشود که این گروه
که حق تعالی اوصاف ایشان را در این آیه مذکور ساخته حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و اصحاب اویند
که با طلحه و زبیر و خوارج جنگ کردند زیرا که اوصافی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلم را بآنها وصف کرده موافق است با اکثر اوصاف آیه خصوصا یحبهم و یحبونه

و محبوبه

از برای پرهیزکاری

نظر از آنکه معلوم است که این اوصاف در غیر آنحضرت مجتمع نبوده و هر یک از اینها بمرتبه در
آنحضرت کامل بوده که کسی قدرت بر انکار نمیتواند نمود و در طرق عامه از عمار و حذیفه و
ابن عباس روایت کرده اند که این آیه در شان آنحضرت نازل شده و مؤید اینست آنکه صاحب
جامع الاصول از سنن ابی داود و صحیح ترمذی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم روایت کرده که
در جنگ حدیبیه بیرون آمدند بسوی ما جماعتی از رؤسا و سرکردهای مشرکان و گفتند بیرون
آمده اند بسوی شما جمعی از پسران و غلامان ما و از خدمت گریخته اند پس رد کن آنها را بسوی ما پس حضرت
رسول غضبناک شد و گفت ای گروه قریش البته ترک کنید مخالفت امر خدا را یا خدا خواهد فرستاد
بسوی شما گروهی را که گردن شما را بشمشیر بزنند و آنها گروهی اند که خدا امتحان کرده است دل ایشان را
بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله کیستند این جماعت فرمود که از جمله ایشان است خاصف النعل یعنی
پینه کننده نعل من و چون که ردائی که متعلق بجسد مبارک آنحضرت بود در سفره حضرت امیر متوجه اینها
بیند درآنوقت حضرت نعل خود را داده بود که حضرت امیر پینه کند و حضرت مشغول آن کار بود و عبدالله
بن [illegible] در مسند بطرق بسیار این حدیث را روایت کرده است و در بعضی از روایات چنین است
ای گروه قریش ترک این سخنان بکنید و الا میفرستم بسوی شما مردی از شما را که خدا امتحان کرده
باشد دل او را از برای ایمان که بزند گردنهای شما را از برای دین گفتند یا رسول الله آن ابوبکر است
گفت نه گفتند پس عمر است گفت نه و لیکن آنست که در حجره نعل را پینه میکند و در روایت دیگر از ابو
سعید خدری روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود در میان شما کسی است که بر
تاویل قرآن قتال خواهد کرد مثل آنکه من بر تنزیل قرآن قتال کردم ابوبکر گفت منم یا رسول الله فرمود
نه عمر گفت منم فرمود نه و لیکن آنست که نعل را پینه میکند سیم احادیث متفرقه است که در کتب
معتبره عامه درین باب وارد شده است در جامع الاصول روایت کرده است از صحیح ترمذی از براء بن
عازب که حضرت رسول صلی الله علیه و آله دو لشکر فرستاد بسوی یمن و بر یکی علی علیه السلم را امیر کرد و بر
دیگری خالد بن ولید را و فرمود که اگر کار بکارزار منتهی شود علی بر همه امیر باشد پس حضرت یک
قلعه را فتح کرد و از غنیمت آن قلعه جاریه از آن برای خود برداشت خالد شکایت علی را و برداشتن
جاریه را در نامه نوشت و بمن داد که از برای حضرت رسول آوردم چون حضرت نامه را خواند

رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود چه می‌بینی در باب مردی که دوست میدارد خدا و رسول او را
و دوست میدارد او را خدا و رسول او را من گفتم پناه میبرم بخدا از غضب خدا و رسول او و من تقصیری
نکردم بغیر از آنکه نامه را آوردم و در صحیح بخاری نیز روایت شده و در آنجا این زیادتی هست که
حصه او در خمس زیاده از اینست که برده است و ابن ابی الحدید این حدیث را روایت کرده
و گفته است که خالد چهار نفر از صحابه را گفت که بروید و مذمت علی بکنید پس سه نفر از ایشان گفتند و
حضرت رو از ایشان گردانید تا آنکه بریده اسلمی که چهارم ایشان بود شکایت علی کرد و گفت جاریه
از غنیمت برای خود برداشت پس حضرت رسول بحدی غضبناک شد که رنگ مبارکش سرخ شد
و مکرر گفت علی را برای من بگذارید بدرستی که علی از منست و من از علی ام و او ولی هر مؤمن است
بعد از من و حصه او از خمس زیاده از آنست که برداشته است پس ابن ابی الحدید گفته است که این
حدیث را احمد در مسند بچندین سند روایت کرده است و اکثر محدثین این حدیث را روایت کرده
اند و ایضا در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که علی از منست و من از علی ام و تبلیغ نمی‌نماید از جانب من رسالت را مگر علی و این حدیث
صریحست در خلافت نزد کسی که اندک بصیرتی داشته باشد و ابن کتاب معرفت ابراهیم بن سعید ثقفی از
جابر انصاری روایت کرده است که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قلعه خیبر را فتح کرد حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر نه آن بود که خواهند گفت در حق تو آنچه نصاری در شان
حضرت عیسی علیه السلام گفتند هر آینه امروز سخنی در باب تو میگفتم که بهیچ گروهی نگذری مگر آنکه خاک
کف پای ترا بردارند و بقیه آب دست شستن ترا بگیرند و با آنها طلب شفا کنند و لیکن بس است ترا آنکه تو
از منی و من از توام و تو وارث منی و من وارث توام و تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه
پیغمبری نیست بعد از من و تو بری میگردانی ذمت مرا و قتال خواهی کرد بر سنت من و تو در آخرت
نزدیکترین خلق خواهی بود بسوی من و تو بر حوض کوثر جانشین من خواهی بود و تو پیش از همه کس
در حوض کوثر بر من وارد خواهی شد و اول کسی که حله بهشت میپوشد با من تو خواهی بود و اول
کسی که داخل بهشت میشود از امت من تویی و شیعیان تو بر منبرهای نور خواهند بود با رویهای
سفید در دور من و شفاعت خواهم کرد از برای ایشان و در بهشت همسایگان من خواهند بود و

هرکه

هرکه با تو جنگ است با من جنگ است و هرکه با تو صلح است با من صلح است و راز تو راز منست و آشکار
تو آشکار منست و پنهان سینه تو پنهان سینه منست و فرزندان تو فرزندان منند و
تو وعده‌های مرا بعمل خواهی آورد و حق با تو است و حق در زبان تو و در دل تو و در میان دو دیده تست
و ایمان مخلوط است با گوشت و خون تو چنانچه مخلوط است با گوشت و خون من و در حوض کوثر
بر من وارد نمیشود دشمن تو و غایب نخواهد بود از حوض کوثر دوست تو و بایشان بر حوض کوثر وارد
خواهند شد پس حضرت امیر علیه السلام سر بسجده گذاشت و گفت حمد میکنم خدا را که منت گذاشت بر من بانعام
اسلام و تعلیم کرد بمن قرآن را و مرا محبوب بهترین خلایق و خاتم پیغمبران و سرور رسولان گردانید بمحض
احسان و فضل خود بر من پس حضرت رسول گفت یا علی اگر تو نمیبودی مؤمنان بعد از من شناخته
نمیشدند **فصل چهارم** در بیان اختصاص حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله علیه
بحضرت رسول صلی الله علیه و آله در اخوت و همراز بودن و سایر امور و در آن چند مطلب است
اول اخوت است در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که چون حضرت رسول
صلی الله علیه و آله برادری قرار دادی میان صحابه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گریان نزد آنحضرت
آمد و گفت یا رسول الله برادری قرار دادی میان اصحاب خود و مرا با کسی برادر نکردی حضرت
رسول گفت تو برادر منی در دنیا و آخرت و ابن عبد البر در استیعاب از ابن عباس روایت
کرده است که حضرت رسول بعلی علیه السلام گفت تو از من بمنزله هرونی از موسی برادر منی و مصاحب منی و
از ابی الطفیل روایت کرده است که چون عمر محتضر شد خلافت را شوری قرار داد میان علی و عثمان
و طلحه و زبیر و عبد الرحمن و سعد پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با ایشان گفت شما را بخدا
سوگند میدهم که آیا در میان شما بغیر از من کسی هست که حضرت رسول برادری میان خود و او قرار
داده باشد در وقتی که مسلمانان را با یکدیگر برادر کرد گفتند نه پس ابن عبد البر گفته است که از
وجوه بسیاره روایت کرده اند که علی علیه السلام میگفت که من بنده خدا و برادر رسول اویم و این
سخن را بغیر از من کسی نمیگوید مگر بسیار دروغ گویی و قصه مواخات از متواترات است و ابن
حنبل در مسند بشش سند روایت کرده است از جمعی از صحابه و ابن مغازلی بهشت سند روایت
کرده است و ابن صباغ مالکی در فصول مهمه از ابن عباس روایت کرده است و مضمون همه اینست

که حضرت رسول ص برادر کردانید هر یک از مهاجر و انصار را با کسی که در سعادت یا شقاوت نظیر او
بود چنانچه ابوبکر را با عمر و عثمان را با عبد الرحمن بن عوف و طلحه را با زبیر و سلمان را با ابوذر و همچنین سایر
صحابه را برادر کردانید و حضرت امیر علیه السلام را با کسی برادر نکرد حضرت امیر گریان شد حضرت رسول ص
فرمود من ترا برای خود گذاشتم پس دست او را گرفت و بلند کرد و گفت علی از منست و من از اویم و او
از من بمنزله هرونست از موسی و مضامین این اخبار صریح اند در آنکه آنحضرت ممتاز بود از میان سایر صحابه
و بغیر حضرت رسول ص نظیری و شبیهی نداشت که شایسته برادری او باشد پس باید در امامت و ریاست
نیز شبیه آنحضرت بوده باشد و در مسند احمد حنبل بچند سند از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله گفت دیدم که در در بهشت نوشته بود دو هزار سال پیش از آنکه حق تعالی
آسمانها را خلق کند محمد رسول خداست علی برادر رسول خداست **دوم** آنکه آنحضرت صاحب سر آنحضرت
و محل بوده ابن شیرویه در فردوس روایت کرده است از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و آله
گفت صاحب سر من علی بن ابی طالب علیه السلام است و در صحیح ترمذی و مسند ابویعلی و مناقب ابن مردویه و فضایل
سمعانی و سایر کتب از جابر روایت کرده اند که در روز فتح طایف حضرت رسول ص با حضرت علیه السلام راز گفت
و بسیار طول داد عمر با ابوبکر گفت چه بسیار طول داد راز خود را با پسر عم خود بروایت دیگر که صاحب جامع
الاصول و صاحب مشکوة روایت کرده اند مردم گفتند که رازش دور و دراز شد چون این سخن بحضرت
رسول رسید گفت من با او راز نمیگفتم خدا با او راز گفت و ابن اثیر در نهایه نیز این حدیث را روایت
کرده و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده است از مسند احمد و در مسند ابن حنبل و مناقب
ابن مردویه و سایر کتب خاصه و عامه روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حال احتضار
فرمود بخوانید از برای من حبیب مرا و بروایت دیگر خلیل مرا ابوبکر را طلبیدند چون نظرش بر او افتاد رو
از او پوشانید و باز گفت دوست مرا بطلبید عمر را طلبیدند رو از او گردانید و باز گفت یار مرا بطلبید عایشه
گفت علی را میخواهد چون علی آمد او را در میان جامه داخل کرد و او را در بر گرفت و با او راز میگفت تا بعالم
اعلی ارتحال نمود **سیم** آنکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون مهاجران
بمدینه آمدند در دور مسجد خانها بنا کردند و درهای آنها را بسوی مسجد گشودند و بعضی در مسجد میخوابیدند
رسول خدا معاذ بن جبل را فرستاد و ندا کرد که رسول خدا امر میکند شما را که همه درها را مسدود کنید

مگر در خانه علی پس در این باب مردم سخنها گفتند چون آن سخنان بحضرت رسید خطبه خواند و گفت بخدا سوگند
که این درها را نبستم و در خانه علی را نگشودم بلکه خدا مرا امر کرد که چنین کنم اطاعت کردم و این مضمون را
احمد بن حنبل و ابویعلی در مسند و صاحب خصایص علویه و سمعانی در فضایل و ابونعیم در حلیه و دیگران از سی
نفر از اکابر صحابه روایت کرده اند و ابن ابی الحدید گفته است که احمد بن حنبل در مسند این مضمون را بسند
بسیار روایت کرده است و ابن حجر نیز از احمد روایت کرده است و ابن اثیر در نهایه در لغت خوخه
روایت کرده است که در حدیث روایت شده است که چون ندا کردند که بیرون روید از مسجد همگی
بغیر آل رسول و آل علی بیرون رفتیم از مسجد و رختهای خود را کشیدیم و بیرون بردیم و در این زمان
نیز علامت در خانه امیر المؤمنین ع که در مسجد مفتوح بوده موجود است و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی
و صاحب مشکوة از مسند احمد روایت کرده اند از ابن عباس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر
کرد که درها را از مسجد ببستند مگر در خانه علی علیه السلام و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده
است که رسول خدا بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت حلال نیست احدی را که جنب شود در این مسجد بغیر
من و بغیر تو و این فضیلت و اختصاص منقبتی است که فوق آن متصور نیست **چهارم** آنکه عامه و
خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواست که بتهای قریش
را از بام کعبه بزیر آورد و بشکند حضرت امیر علیه السلام را بر دوش خود برداشت تا آن بتها را بزیر آورد و
چنانچه احمد در مسند و ابویعلی موصلی و صاحب تاریخ بغداد و زعفرانی در فضایل و خطیب خوارزمی در
اربعین و نطنزی در خصایص و جماعت بسیار دیگر از جابر روایت کرده اند که گفت با رسول خدا صلی الله
علیه و آله داخل مکه شدیم کفار قریش سیصد و شصت بت بر دور کعبه گذاشته بودند حضرت رسول امر
کرد که همه را بر رو انداختند و بر بالای خانه بت بزرگی گذاشته بودند که آن را هبل میگفتند چون نظر حضرت
رسول بر آن افتاد فرمود یا علی یا میآیید تو بر دوش من بالا روی یا من بر دوش تو بالا روم که هبل
را از بام کعبه بیندازیم علی علیه السلام گفت یا رسول الله تو بر دوش من بالا رو حضرت امیر گفت چون حضرت
بر دوش من نشست از برای ثقل رسالت و جلالت نبوت نتوانستم که آنحضرت را حرکت داده
پس حضرت تبسم فرمود و بزیر آمد و مرا بر دوش خود سوار کرد چون بر خواست بحق آنخدایی که دانه را شکافته
و خلایق را آفریده است چنان بلند شدم که اگر میخواستم آسمانرا میتوانستم گرفت پس هبل را گرفتم و بزیر

افکندم و بعد از آن خود را از بام کعبه بزیر افکندم و بعد از آن خود را از بام کعبه بزیر افکندم و
المی بمن نرسید و این کرامت از همه عظیم‌تر است و تا کسی در جلالت همدوش پیغمبر نباشد
بار بر دوش او نمیتواند گذاشت و در کتب مخالفان مذکور است که حضرت رسول هرگاه اراده
برخواستن میکرد دست علی را میگرفت و هرگاه مینشست تکیه بر آنحضرت میکرد و در خصایص نطنزی
روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله عطسه میکرد حضرت امیر علیه السلام میگفت
اعلی الله کعبک یعنی خدا پای ترا بر سر دشمنان بلند کرده اند و چون حضرت رسول صلی الله
علیه و آله غضبناک میشد بغیر علی کسی جرات نمیکرد که با آنحضرت سخن بگوید و از عایشه روایت
کرده اند که گفت دیدم حضرت رسول علی علیه السلام را در بر گرفت و بوسید و گفت دو مرتبه پدرم
فدای تو ای یگانه شهید و چون علی حاضر نبود میفرموده کجاست محبوب خدا و محبوب رسول او و ابن
حجر جزو اول این حدیث را از عایشه روایت کرده است و بسندهای بسیار در صحاح خاصه و سایر
کتب ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی از منست و من از
علی ام و ادا نمیکند از جانب من مگر علی و ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است که
رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال دویم هجرت دختر خود فاطمه سیدهٔ زنان اهل جنت را نظیر مریم
دختر عمران تزویج نمود بعلی علیه السلام و با او گفت ترا تزویج کردم بکسی که سید و بزرگ خلق است در
دنیا و آخرت و بدرستی که اسلام او پیش از همه صحابه بود و حلمش از همه بیشتر است و علمش از همه عظیم‌تر
است اسماء بنت عمیس گفت دیدم در وقتی که رسول خدا آن دو برگزیده خدا را بیکدیگر داد دعای بسیار
از برای هر دو کرد و دیگری را در دعا با ایشان شریک نکرد و از برای علی دعا میکرد بنحوی که از برای
فاطمه دعا میکرد و ایضا روایت کرده است از مطلب بن عبد الله که رسول خدا خطاب کرد
بگروه ثقیف در وقتی که بنزد آنحضرت آمدند و گفت یا مسلمان میشوید یا میفرستم بسوی شما مردی را
که از منست یا گفت مثل جان منست پس گردن شما را خواهد زد و فرزندان شما را اسیر خواهد کرد
و مالهای شما را خواهد گرفت عمر گفت بخدا سوگند که من آرزوی امارت نکردم مگر در آن روز
و سینه خود را پیش میکردم که شاید بگوید اینست پس رو کرد بعلی و دستش را گرفت و دو مرتبه
گفت او اینست مؤلف گوید که آن بی ایمان چون اعتقاد بخدا نداشته است از قسم دروغ پروا

رفع الله ذکرک یعنی خدا ذکر ترا بلند کرده اند [illegible]

نداشته

نداشته است زیرا که این سخن را او که بیمین در جنگ خیبر و مواطن دیگر گفته و البته یکی یا دو
دروغ خواهد بود و چون شرم نداشته است پروا از این نداشته که مردم از فحوای حال
او دانند که او دروغ میگوید و او از همه کس حریص‌تر بوده بخلافت و اگر گویند مراد او شان این
بوده که اهلیت این امر را در خود نمیدیده این راست است اما با این که در این مواطن نیز آرزو میکرده
و در جامع الاصول از صحیح نسائی و در مشکوة از صحیح ترمذی روایت کرده اند که ابو بکر و عمر
فاطمه علیها السلام را از حضرت رسول خواستگاری نمودند و حضرت نداد و عذر فرمود که او کوچک است
و علی علیه السلام خواستگاری کرد و با او داد و احادیث در باب اختصاص حضرت امیر بحضرت رسول
صلی الله علیه و آله زیاده از آنست که در این رساله احصا توان کرد و هر عاقلی که اندک بهره از
انصاف داشته باشد میداند که هرگاه پادشاهی یا امیری یک شخصی از اقارب خود را پیوسته مورد
عنایت خود کرده اند و در امور کلیه و جزویه با او توسل جوید و پیوسته او را محرم اسرار خود کرده اند و
در همه احوال در مجامع خلق مبالغه در مدح او کند البته او را برای خلافت خود مهیا کرده و این اولیت
بر امامت و نیابت او از آنکه صریح بگوید که او جانشین منست خصوصا هرگاه این امور از کسی صادر شود
که معلوم است که محبت او تابع محبت خداست و مبتنی بر امور دنیویه و دواعی نفسانیه و لوازم بشریت نیست
پس اینها اول دلایل اند بر امامت و خلافت آنحضرت

فصل پنجم

در بیان اثبات
که بروایات مستفیضه و اخبار صحیحه که عامه متفق بقبول نموده اند ثابت شده است که حق همیشه با حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام است و او از حق جدا نمیشود در مناقب خوارزمی از ابو لیلی روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت که بعد از من فتنه خواهد بود چون آن فتنه ظاهر
شود بر شما باد بملازمت علی بن ابی طالب علیه السلام که او جدا کننده حق و باطل است و از
ابن عمر روایت کرده است که حضرت رسول فرمود هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده
است و هر که از من مفارقت کند از خدا مفارقت کرده است و از ابو ایوب انصاری روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعمار گفت که اگر ببینی که علی بوادی میرود و مردم
دیگر بوادی دیگر میروند تو با علی برو و مردم را بگذار که او ترا در ضلالت داخل نمیکند و از هدایت بیرون
نمیبرد و ابو ذر روایت کرده است از ام سلمه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت علی با حق

است و حق با اوست از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند **و ایضاً** از عایشه
روایت کرده است همین مضمون را و ابن ابی الحدید گفته است که این حدیث نزد من ثابت است
که حضرت رسول فرموده که علی با حق است و حق با او میگردد هر جا که او گردد و محمد شهرستانی در جواب
علامه حلی رحمه الله علیه که در کشف الحق استدلال باین حدیث کرده است گفته است که بودن آنحضرت
با حق و همراه بودن او از حق امریست که کسی را در آن شکی نیست که احتیاج باستدلال داشته باشد
و ابن حجر ناصبی در صواعق محرقه روایت کرده است از طبرانی از ام سلمه که گفت شنیدم از رسول
خدا صلی الله علیه و آله که میگفت علی با قرآنست و قرآن با علیست از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد
من آیند و ابن مردویه نیز این مضمون را بطرق متعدده از ام سلمه و عایشه روایت کرده است و موفق در
کتاب فضایل الصحابه نیز از عایشه روایت کرده است و در فردوس الاخبار از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله روایت کرده است که گفت خدا رحمت کند علی را خداوندا حق را با آن بگردان هر جا که او گردد
و کسی از مخالفان قدرت انکار این مضمون ندارد و هرگاه مضمون این احادیث ثابت شد امامت
آنحضرت ثابت میشود و همچنین وجه **اول** آنکه دلالت بر عصمت آنحضرت میکند و دانستی که عصمت
دلیل امامت است **دوم** آنکه دلالت بر افضلیت آنحضرت میکند و تفضیل مفضول قبیح است **سیوم**
آنکه از احادیث متواتره و خطب مشهوره حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که عامه و خاصه روایت کرده اند معلوم
است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تصدیق خلافت خلفای ثلثه هرگز نکرده و همیشه ایشان را نسبت بجور
ظلم میداده و از ستم ایشان شکایت میکرده و هرگاه ایشان بر خلاف آنحضرت باشند مخالف حق خواهند بود و ظالم
و جابر و کافر خواهند بود و شکایت آنحضرت از ایشان اگرچه احتیاج به بیان ندارد اما چند حدیث از
صحاح ایشان ایراد مینمائیم صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و سنن ابی داود
روایت کرده است از مالک بن اوس که علی علیه السلام و عباس آمدند بنزد عمر و طلب میراث رسول خدا صلی الله
علیه و آله میکردند پس عمر با ایشان گفت که چون حضرت رسول از دنیا رفت ابوبکر گفت من ولی رسول خدا ام
پس آمدید و تو طلب میراث پسر برادرت میکردی و این طلب میراث زنش از پدرش میکرد پس ابوبکر گفت که
رسول خدا گفت که ما گروه پیغمبران میراث نمیگذاریم آنچه از ما میماند صدقه است پس شما او را دروغگو و گناهکار
و مکار و خاین دانستید و خدا میداند که او راستگو و نیکوکار و تابع حق بود پس چون ابوبکر مرد گفتم

باثبات

من ولی رسول خدا و ولی ابوبکرم پس شما مرا دروغگو و گناهکار و مکار و خاین دانستید و خدا میداند
که من راستگو و نیکوکار و تابع حقم پس من خلافت را متصرف شدم الحال هر دو متفق شده اید و میگوئید
میراث را با ما بده پس از این حدیث که در صحیح ترین صحاح ایشان روایت شده است باعتراف امام ایشان
معلوم میشود که حضرت امیر این دو منافق را کذاب و غدار و گناهکار و خاین میدانسته است پس چگونه راضی بامامت
و بیعت ایشان شده باشد **و ایضاً** شبهه که ایشان در باب خلافت ابوبکر در نظر مردم جلوه داده اند
اجماع بر امامت اوست و هرگاه امیرالمؤمنین علیه السلام و عباس در آن داخل نباشند کی اجماع متحقق شده
است چنانکه صاحب جامع الاصول روایت کرده است از صحیح مسلم و بخاری که عایشه گفت فاطمه دختر رسول
خدا و عباس آمدند بنزد ابوبکر و طلب میراث خود از رسول صلی الله علیه و آله میکردند و طلب فدک میکردند
و حصه خود را از خیبر ابوبکر گفت من از رسول خدا صلعم شنیدم که گفت از ما میراث نمیماند آنچه میگذاریم صدقه است
و آل محمد از این مال میخورند و کاری که پیغمبر میکرده است من تغییر آن نمیکنم پس چون عامل صدقه بمدینه آمد عمر
آنرا بعلی و عباس داد و علی متصرف شد و حاصل خیبر و فدک را عمر ضبط کرد و بایشان نداد و گفته اند در روایت
دیگر وارد شده است که فاطمه صلوات الله علیها آزرده شد و هجر کرد از ابوبکر و با آن سخن نگفت تا از دنیا
رفت و حضرت او را در شب دفن کرد و ابوبکر را برای نماز او خبر نکرد و پس عایشه گفت که علی رویی
در میان مردم داشت تا فاطمه در حیات بود چون فاطمه از دنیا رحلت نمود روی مردم از او گردید و
رعایت او نمیکردند و فاطمه بعد از حضرت رسول شش ماه زنده بود پس زهری از راوی پرسید که پس
علی شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد گفت **والله** نه او و نه احدی از بنی هاشم تا شش ماه با ابوبکر بیعت نکردند تا علی
بیعت کرد و چون علی علیه السلام دید که روی مردم از او گردیده بضرورت میل کرد بصلح با ابوبکر پس پیغام کرد
ابوبکر را که بیا بسوی ما و کسی را با خود میاور از برای آنکه عمر را با خود نیاورد و چون شدت عمر را میدانست
پس عمر با ابوبکر گفت تنها بنزد ایشان مرو ابوبکر گفت بخدا سوگند که تنها میروم با من چه میتوانند
کرد پس آمد بنزد علی علیه السلام و جمیع بنی هاشم در آنجا مجتمع بودند پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست
و خطبه خواند و فضایل خود را ذکر کرد و حقوق خود را بیان کرد تا آنکه ابوبکر تسکین دل بگریه نموده و حضرت
ساکت شد و ابوبکر برخاست و خطبه خواند و عذر نامعقول خود را در باب فدک ذکر کرد و بعد از نماز ظهر
بضرورت بیعت کرد پس هر عاقل که درین حدیث تامل کند میداند که باعتراف خود در مدت شش ماه

بیعت

اجماعی بر خلافت ابوبکر نه طوعا و نه جبرا منعقد شد و تصرف ایشان درین مدت در فروج و اموال
و ادیان مسلمانان محض جور و غصب و خطا بوده و اگر در آخر مصالحه شده باشد بعد خراب البصره از محض
خوف و قلت اعوان و کثرت اعادی بوده و اجماع و بیعت چنینی در حق هر پادشاه جابری ظالم
قاهری متحقق میشود و تتمه این سخن ان شاء الله در مطاعن مذکور خواهد شد و محمد بن اعثم کوفی که از معتبر
ترین مورخین و محدثین عامه است در تاریخ خود نقل کرده است که معاویه بعلی علیه السلام نامه نوشت که
مضمونش اینست اما بعد حسد و حقد است نه جز آن در تست و بگذر و در سایر مردم زیرا که امور دین امت
برگشت با حدی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله تا آنکه حسد بردی و تعدی کردی بر همه و دانستیم این را از تو از نظر خشم
تو و سخنان ناهموار تو و آههای بلند تو و امتناع کردن از بیعت خلفا ترا می کشیدند بسوی بیعت مانند
شتری که مهارش را میکشند تا آنکه بیعت کردی الذوی کراهت تا آخر نامه مذکوره پس حضرت امیر
جواب او نوشت که آمد بنزد من نامه تو و در آنجا نوشته بودی حسد مرا بر خلفا و امتناع مرا از بیعت ایشان
و انکار کردن من خلافت ایشان را [illegible] نخواهم از این امور نه بسوی تو و نه بسوی غیر تو زیرا که چون حضرت
رسول از دنیا رفت و امت [illegible] اختلاف کردند قریش گفتند میباید امیر از ما باشد و انصار گفتند میباید امیر
از ما باشد پس قریش گفتند محمد از ما است و ما سزاوارتریم بخلافت از شما پس انصار ولایت و سلطنت
را بقریش گذاشتند بسبب قرابت محمد پس ما که اهل بیت آنحضرت بودیم احق بودیم از ایشان و چون مردم
با ابوبکر بیعت کردند پدر تو ابوسفیان بنزد من آمد و گفت تو احقی باین امر از غیر تو و من یاری میکنم ترا بر کسی که
مخالفت تو کند و اگر خواهی پر میکنم مدینه را از سواران و پیادگان بر پسر ابو قحافه من قبول نکردم از
ترس آنکه افتراق در میان اهل اسلام بهم رسد و ابن ابی الحدید از کلبی روایت کرده است که چون
علی علیه السلام خواست بجانب بصره رود خطبه خواند و بعد از حمد و ثنا و صلوات گفت بدرستی که چون خدا
پیغمبر خود را بعالم بقا برد قریش امر خلافت را از ما گرفته منصرف شدند و ما را منع کردند از حقی که ما سزاوارتر
بآن از همه مردم پس دانستیم که صبر کردن برین ظلم بهتر است از آنکه کلمه مسلمانان را پراکنده کنیم و خون
مسلمانان را بریزیم و مردم نو مسلمان بودند و دین در حرکت و اضطراب بود و هنوز قرار نگرفته بود
اندک سستی فاسد میشد و باندک تاملی متغیر میشد پس گروهی متولی امر خلافت شدند که نهایت اهتمام در
اسلام امر خود کردند و بدار جزا رفتند و ایضاً بطرق متعدده روایت کرده است که حضرت امیر

بودیم

میگفت

میگفت خداوندا تو جزا ده قریش را که حق مرا از من منع کردند و غصب کردند امر مرا و بروایت دیگر
فرمود که یاری میطلبم از تو بر قریش بدرستی که ایشان قطع کردند رحم مرا و غصب کردند حق مرا و اجماع
کردند بر منازعت من امری را که من اولی بودم بآن از ایشان و هرگاه امیرالمؤمنین علی این شکایت از ایشان
کند معلوم است که ایشان را دوست نمیداشته و ایشان او را دوست نمیداشته اند و او از ایشان متاذی شده
بوده و صحاح سته از صحاح ایشان نقل کرده است که دوست نمیدارد آنحضرت را مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد او را
مگر منافقی و در صحیح ترمذی از ابو سعید روایت کرده است که ما منافقان را نمیشناختیم مگر ببغض علی و در استیعاب
نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت که هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که او را
که علی را ایذا کرده است و هر که مرا ایذا کند خدا را ایذا کرده است و حق تعالی میفرماید اِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ
اللهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ وَاَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِینًا و کسی که او را در
دنیا و آخرت لعنت کرده باشد مستحق امامت و خلافت نیست **فصل ششم** در بیان افضلیت
آنحضرت بر سایر صحابه زیاده بر آنکه سابقا مذکور شد باقرار مخالفان ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای
مخالفانست گفته است قول بتفضیل امیرالمؤمنین علیه السلام قولیست قدیم بسیاری از صحابه و تابعین قائل بآن بوده
اند از جمله صحابه عمار و مقداد و ابوذر و سلمان و جابر بن عبد الله انصاری و ابی بن کعب و حذیفه و بریده
و ابو ایوب و سهل بن حنیف و ابو الهیثم بن التیهان و خزیمة ذو الشهادتین و ابو الطفیل و عباس بن عبد المطلب
و بنی العباس و بنی هاشم و بنی عبد المطلب کافه و زبیر نیز اول قائل بوده بعد از آن برگشت و از بنی امیه جمعی قائل
بوده اند از آنجمله خالد بن سعید بن العاص و عمر بن عبد العزیز و شعبی که از اعاظم مفسران ایشانست نقل کرده
که این آیه در مصحف ابن مسعود که از صحابه کبار است چنین بود اِنَّ اللهَ اصْطَفٰی آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ
اِبْرٰهِیمَ وَآلَ مُحَمَّدٍ عَلَی الْعَالَمِینَ و ابن حجر [illegible] در صواعق محرقه از فخر رازی روایت کرده است
که اهل بیت رسول در پنج چیز با آنحضرت مساوی اند در سلام که حق تعالی فرموده است اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ
اَیُّهَا النَّبِیُّ و فرموده است سَلَامٌ عَلٰی آلِ یٰس و در صلوة بر ایشان در تشهد و در طهارت
که فرموده طه یعنی یا طاهر و فرموده وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا و در تحریم صدقه و در محبت که فرموده
فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللهُ و فرموده قُلْ لَا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی و ابن
ابی الحدید گفته است اما فضایل آنحضرت از کثرت و شهرت بجائی رسیده که با وجود آن متعرض کردن بیان

و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است

عَذَابٌ عَظِیمٌ

عذاب عظیم مهیا شده

شدن سماجت است بعد از آن گفته چه گویم در شان مردی که اعدایش اقرار و اذعان بفضایلش کرده
و فضایلش انکار و کتمان فضایلش نتوانسته اند کردن معلوم است که بنی امیه با آنکه ملک شرق و
غرب شده بودند و نهایت سعی و حیله در اطفاء نور او نمودند و احادیث بسیار در مثالب و معایب او بر
او وضع کردند و بر منابر و منابر سب و لعن او کردند و مادحان و شیعیانش را حبس و قتل و نهب نمودند و
مردم را از روایت حدیثی که دلالت بر فضل و منقبت او کند منع بلیغ کردند تا حدی که بر مردم حرام کردند که نام
او را بر زبان جاری گردانند و هر چند ایشان در این امر اهتمام و سعی بیشتر کردند نام او بلندتر و قدرش
رفیعتر شد مانند مشک که هر چند آنرا پنهان کنند بویش مخفی نماند و مثل آفتاب که بکف دست پوشیده
نشود و بر مثال روز روشن که اگر یک چشم او را نه بیند چندین چشم دیگر بینند و چگویم در شان کسی که
همه فضایل باو منسوب و سلسلهٔ جمیع کمالات باو منتهی میگردد و سرگروه همه فضیلتها و سرچشمه تمام کرمها
و معدن جمیع فضایل او بوده و گوی سبقت از میدان همه مکارم او ربوده و بعد از آن هر کسی نصیبی از
فضیلت داشته از او داشته و هر که بهره از کمالی یافته از او یافته پوشیده نیست که اشرف علوم معرفت
الهی و علم خداشناسی است و هر که خدا را شناخته از او شناخته و لوای معرفت در ساحت [illegible] بنیاد
از بیان او افراخته و راه خداشناسی کلام او روشن گشته و دست تعلیم او نور علم در دلهای علما انداخته و معتزله
که اهل توحید و عدل و ارباب نظر و عقل در این فن استاد مردم اند شاگردان او یند و اشاعره نیز شاگرد شاگردان
او یند این تک و پو و هوادار این سر گویند زیرا که استاد ایشان ابو الحسن اشعری و او شاگرد ابو علی جبائی
است که یکی از مشایخ معتزله است و استاد معتزله واصل بن عطا است و او شاگرد ابو هاشم عبد الله بن محمد
بن الحنفیه است و او شاگرد پدرش امیر المؤمنین صلوات الله علیه است **و اما فقها** و زیدیه انتساب
شان بآنحضرت ظاهر است و از جمله علوم علم تفسیر قرآنست که تمامی از او ماخوذ است و ابن عباس که استاد
مفسرین است و اکثر این علم از او ماخوذ است شاگرد او است و از او پرسیدند که علم تو با علم ابن
عمت چه نسبت گفت مثل قطره باران بدریای محیط و از جمله علوم علم طریقت و حقیقت و احوال تصوف است
که ارباب این فن در همه بلاد اسلام منتهی باو میشوند و شبلی و جنید و سری و ابو یزید بسطامی و معروف
کرخی و غیر ایشان همه باین نسبت در نوع فخر میکنند و خرقه که شعار ایشانست بسند متصل با [illegible]
بآن حضرت میرسانند و از جمله علوم علم نحو و صرفست و همه کس میداند که اختراع این علم او کرده و

ابو الاسود

ابو الاسود دؤلی استاد این علم بتعلیم او بوده و او تعلیم کرده است و اصول و قواعد آنرا او بیان فرموده
از آن جمله آنست که اقسام کلام اسم و فعل و حرفست و کلمه منقسم میشود بمعرفه و نکره و اعراب منحصر است
در رفع و نصب و جر و جزم و فاعل مرفوعست و مفعول منصوبست و مضاف الیه مجرور است و همچنین قوانین دیگر
است که معجزه باشد و اگر ملاحظه فضایل نفسانی و خصایص انسانی نمایی میدانی که رایت جلالتش در رفعت
بجای رسیده و شعاع رفعتش از کنگره مشرق دمیده **اما شجاعتش** شجاعتی که شکستگی را از یاد مردم برده و نام
آنها که بر زبانها فرسوده مقاماتش در حروب مشهور و سر جنگهایش تا قیامت معروف و مذکور است او است
شجاعی که هرگز نگریخته و از هیچ لشکری نترسیده و هرگز خصمی برابرش نیامده که از او نجات یافته باشد و هرگز ضربتی
نزده که محتاج بضرب دیگر باشد شجاعی را که او میکشت خویشانش افتخار میکردند بآنکه کشته او است چنانکه بعد از کشتن
آنحضرت عمرو بن عبدود را گشت خواهر عمرو در مرثیه او شعری گفت که مضمونش این است که اگر کشنده عمرو غیر
میبود تا زنده میبودم بر او میگریستم اما چون کشنده او یگانه است در شجاعت ممتاز و بکرامت سرافراز کشتن او را
عاری نگشته او را ننگی نیست و پدرش پادشاه مکه بود و شجاعی که هرگز لحظه در برابرش نایستاده همیشه آن افتخار میبود
روزی معویه بر تخت خوابیده بود بیدار شد دید عبد الله پسر زبیر در زیر پایش ایستاده و جای تعجب از
فراخ بود گفت ای امیر اگر میخواستم میتوانستم ترا کشت معویه گفت دعوای شجاعت میکنی عبد الله گفت
چرا انکار شجاعت من میتوانی کرد من در صف قتال برابر علی بن ابی طالب ایستاده ام معویه گفت اگر
ترا و پدرت را بدست چپ کشته بود و دست راستش آماده طلب دیگری مینمود **مجملا** اینکه هر شجاعی در مشرق و مغرب
او را مسلم میدارند و بنام او مثل میزنند **و اما قوت** و زورش ضرب المثل است در همه آفاق و همگی بقوت او
باتفاق در خیبر را بیک دست از جا کنده و چندین کس نتوانستند حرکتش دهند و سنگ عظیمی را از سر چاه برگرفت
لشکر از تحریکش عاجز بودند **و اما سخاوت** و جودش از آن مشهورتر است که باید گفت روزها روزه
و شبها گرسنگی میکشید و قوت خود را بدیگران میداد و سوره هل اتی بسبب او نازل شده و آیه **الَّذِينَ
يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً** در شان او آمده مرویست که برای
نخلستان یهودی بدست خود آب میکشید آنقدر که دست مبارکش مجروح میشد و اجرتش را تصدق میکرد
و خود از گرسنگی سنگ بر شکم می بست و گفته اند که آنحضرت اسخای ناس بود و در سخاوت وجود بحدی
بود که خدا خواسته و پسندیده و هرگز لب به نه نگفته حتی آنکه منافقی از خدمت آنحضرت رد کرده از شدت

معویه رفت که دشمن ترین مردم بود نسبت بآنحضرت و نهایت سعی در تهمت عیب و نقصت
باو مینمود و گفت از پیش بخیل ترین مردم آمده ام معاویه گفت وای بر تو او را بخیل میگوئی و
حال آنکه اگر خانه از طلا و خانه از کاه داشته باشد طلا را پیشتر تصدق میدهد تا هیچ از آن نماند
اوست که خانهای اموال را تصدق میکند تا آنکه جاروب نموده بر جایش نماز میکند اوست
که بالهای دنیا خطاب میکرد و میگفت دیگری را فریب دهید که من شما را طلاق گفته ام که هرگز رجوع
نیاورد و با آنکه تمام دنیا در تصرفش بود چون از دنیا رفت هیچ میراث نگذاشت و اما حلم و
عفو حلیم ترین و عفو کننده ترین مردم بود از کسی که با او بدی مینمود و مصداق این قول معلوم است از
آنچه کرد با اعدا عدو خود مروان الحکم و عبدالله بن الزبیر و سعید بن العاص که در جنگ جمل بر ایشان
مسلط شد و بعد از آنکه همه اسیر او شدند همه را رها کرد و متعرض ایشان نشد و ملامتی ننمود و با آنکه
عبدالله بن زبیر در میان مردم او را دشنام میداد و بلفظ لئیم و احمق نام میبرد و صدقه
وقتی که او را اسیر کرد سر داد و گفت برو تا ترا نبینم و بیش از این نگفت و از آنچه عایشه با او کرد
چون بر او ظفر یافت نهایت مهربانی و شفقت باو فرمود و اهل بصره شمشیر برو و بر اولاد و
کشیدند و ناسزا و لعن کردند چون بر ایشان ظفر یافت شمشیر از ایشان برداشت و امان داد
و اموال و اولاد ایشان را نگذاشت که غارت کنند و آنچه در جنگ صفین با معویه کرد که اول
لشکر معویه سر آب را گرفته ملازمان آنحضرت را از آب منع کردند بعد از آن حضرت آب را
از تصرف ایشان گرفت و ایشان را بغوای بی آبی راند اصحاب گفتند تو هم ایشان را از آب
منع نمای تا از تشنگی هلاک شوند و حاجت بجنگ نباشد فرمود و الله این کار را ایشان کردند من
نمیکنم و شمشیر تیز مغنی است از این و فرمود طرفی از آب را گشودند که آنها آب بردارند و اما
جهاد در راه خدا معلوم است دوست و دشمن را که او سید مجاهدین است بلکه جهاد مخصوص اوست
و هیچکس دیگر را سوای او جهاد نیست و در این باب الاطناب بی فایده است زیرا که جهاد آنحضرت
از امور ضروریه متواتره است و اما فصاحت آنحضرت امام فصحا و سید بلغا است و بلاغت کلام
او را گفته اند که دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق کسی از خدمت آنحضرت نزد معاویه رفت
و گفت از پیش عاجزترین مردم در کلام آمده ام گفت وای بر تو او را عاجز میگوئی و الله

و استاد خطبا است ه

که راه فصاحت و بلاغت را بر قریش کسی غیر او نگشوده و قانون سخنوری را سوای او کسی
تعلیم ننموده و اما حسن خلق و شکفته روئی او ضرب المثل است تا بحدیکه اعدایش او را باین
عیب کرده و عمرو بن عاص میگفت او بسیار دعابه و خوش طبعی میکند و عمر نیز از قول
عمرو برداشته که از برای عذر اینکه خلافت را با آنحضرت نداد گفت بازی گر است و صعصعة بن صوحان
و دیگر شیعیان در وصف او گفته در میان ما که بود مثل یکی از ما بود بهر جانب که میخواندیم میآمد و
هرچه میگفتیم میشنید و هرجا میگفتیم مینشست و با این حال از و میترسیدیم مانند اسیر بسته که
کسی با شمشیر برهنه بر سرش ایستاده باشد و خواهد گردنش را بزند و معاویه بقیس بن سعد میگفت
خدا رحمت کند ابو الحسن را که بسیار خندان و شکفته و خوش طبع بود و قیس گفت بلی چنین بود و رسول
خدا هم با صحابه خندان و خوش طبع بود ای معویه تو بظاهر چنین مینمودی که مدح او میکنی اما قصد تو
سرزنش او بود و الله که با آن شکفتگی و خندانی هیبتش از همه کس بیشتر بود و آن هیبت از تقوی بود که او داشت نه مثل
دشمن هیبتی که اراذل و لئام شام از تو دارند و آن تا امروز از تو در میان دوستان او باقی
او مانده است و همچنین درشتی و ناخوشی و بدخوئی در میان مخالفان او مانده است و اما
زهد در دنیا او سید زهاد بود و همه زهاد در روی اخلاص باو رو آورند هرگز طعامی سیر نخورده و خوراکش
از همه کس درشت تر بود نان ریزهای خشک را میخورد و سر انبان نان را مهر میکرد که مبادا فرزندان
از روی مهربانی زیت یا روغن باو بمالند و جامه را پینه میکرد گاه بپاره پوستی و گاه
بلیف خرمای و پیراهنش کرباس بسیار درشتی بود و اگر آستینش دراز بود میبرید و نمی دوخت
و ریشه رشته بر سر دستش میریخت تا وقتی که تمام شود و کم بود که نان خورش با نان ضم کند و اگر
میکرد گاهی سرکه یا نمک بود و اگر ترقی میکرد سبزی بود و اگر از این هم ترقی میکرد اندکی شیر
شتر بود و گوشت نمیخورد مگر گاهی و میگفت شکم خود را مقبره حیوانات مکنید و با این حال قوت
و زورش از همه کس بیشتر بود و از جمیع بلاد اسلام سوای شام که در دست معویه بود اموال بسیار
او میآمد و همه را بر مردم قسمت میکرد و اما عبادت اعبد ناس بود نمازش از همه کس بیشتر
و روزه داشتن از همه افزونتر مردم از و نماز شب و ملازمت اوراد و اقامت نوافل را آموختند
و شمع یقین در راه دین از شعل او افروختند چه توان گفت در عبادت کسی که یک ضربتش از عبادت

که در لیلة الهریر در صفین بین الصفین نطعی برایش گسترده بودند و بران نماز میکرد و تیر از راست و چپ آن میگذشت و در پیش او بر زمین میآمد و هیچ پروا نمیکرد تا از ورد خود فارغ شده
پیشانی نورانیش از طول سجود مانند پای شتر پینه بسته بود و اگر مناجات و دعواتش را تامل
کنی و آن تعظیم و جلال الهی که در آنها فرموده و تواضع و تذلل و خضوع که نموده ملاحظه نمائی او را
دانست که چه مقدار اخلاص داشته و از کدام دل بیرون آمده و بر کدام زبان جاری گردیده و حضرت
علی بن الحسین علیه السلام که عبادتش بنهایت رسیده بود پرسیدند که عبادت تو با عبادت جدت
چه نسبت گفت چنانکه عبادت جدم با عبادت حضرت رسالت بود **و اما** قراءت قران و درین
باب مرجع همه بود و همه متفقند براینکه در زمان حضرت رسول تمام قران را کسی غیر او نمیدانست و
حفظ نداشت و بعد از آنحضرت اول کسی که قران را جمع کرده و نوشت او بود و اگر رجوع بکتب قراءت
کنی دانی که استادان قراءت همه شاگردان او بودند و قراءت همه منتهی باو است و همه پناه باو میجویند و
اما رای و تدبیر رایش از همه صواب تر و تدبیرش از همه محکمتر بود و در همه امور هر یک از خلفا
و امرا رجوع باو مینمودند عمر را او از هلاک نگاه داشت و عثمان از مخالفت او در بلیه گذاشت و اگر
اطاعت رای او میکرد جان خود را از آن ورطه بدر میبرد و آنکه دشمنانش گفتند که او صاحب
رای نبود سببش آن بود که موافقت شریعت مینمود و خلاف حکم دین نمیفرمود چنانکه خود گفت اگر
رعایت تقوی نبودی من از همه کس زیرکتر بودمی و خلفای دیگر برای خود هر چه را اصلاح میدانستند
عمل میکردند خواه موافق شرع بود و خواه نبود و ظاهر است که کسی که در اکثر امور رعایت حکم دین کند
بی نظام تر از کسیست که پروای امر دین نداشته باشد **و اما سیاست و خلق** در حکم الهی سیاستش بنهایت
بود و رعایت خویشان خود نمینمود تا بدیگران چه رسد و این معلوم است از آنچه با برادر خود عقیل
کرد آنچه بیان نمودیم خصایص بشریت و واضح شد که در همه آنها او بر همه مقدم و امام همه است و حق آن
گفت از وصف کسی که گفتار با آنکه نسبت نبوت و عصا و قدرت او را دوست میداشتند و پادشاهان بلاد کفر
صورتش را در معبد خود میکشیدند و جمعی از ملوک ترک و آل بویه برای تیمن و تبرک صورت آنحضرت را
بر شمشیرهای خود از جهت ظفر و نصرت نگاشته و با خود میداشته اند و چگویم در شان زنی که همه
کس میخواهد که خود را منسوب باو دارد حتی مردانگی و جوانمردی که مردان عالم او را استاد و بزرگ خود میدانند

دشمنان

و خود را منسوب باو میگردانند تا حدی که در روز احد از آسمان در شان او در حضور حضرت رسول
شنیدند که ملائکه علانیه میگفتند **لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی** و چه گویم
در شان کسی که پدرش ابوطالب است سید بطحا و شیخ قریش در پیش که گفته اند کمتر فقیری که پدرش
بزرگ باشد و ابوطالب با کمال فقر بزرگ بود و او متکفل حفظ و تربیت حضرت رسول بود از اوان صغر
تا ایام کبر و آنحضرت را از مشرکان کفایت و حمایت و نصرت مینمود و تا او در حیات بود آنحضرت از وطن
خود محتاج بهجرت و اختیار غربت نشد و بعد از رفتن او از دنیا حق تعالی امر فرمود که از مکه بیرون رود
که دیگر تو را در اینجا ناصر و یاوری نمانده و آنحضرت با پدری با این شان پسر عمش خاتم النبیین و سید
الاولین و الاخرین است و برادرش جعفر طیار با ملائکه اخیار و زوجه اش سیدة نساء العالمین و
پسرانش سید شباب اهل الجنان پدرانش و پدران رسول الله و برادرانش و دران خیر خلق الله بودند
و نورش که نور محمد و نور او مقرون و نور روحش با نور او متصل و مضمون پیش از خلق آدم تا عبد
المطلب و بعد از عبدالمطلب در صلب عبدالله و ابوطالب از هم جدا شدند و دو سید عالم بهم رسیدند
اول محمد و ثانی او دو و چگویم در شان کسی که بر همه مردم در هدایت سبقت نموده و بخدا ایمان
آورده وقتی که همه کس مشغول عبادت بتان بودند و هیچکس در توحید الهی سبقت نداشت
مگر رسول خدا که در این سبقت در عالم او نداشته اکثر اهل حدیث بر آنند که او از همه کس پیشتر بعثت
پیغمبر کرده و باو ایمان آورده و خلاف این نگفته مگر اندکی و شک در این نموده مگر دو کس و گویا آنحضرت
خود فرموده **انا الصدیق الاکبر و انا الفاروق الاول اسلمت قبل اسلام
الناس و صلیت قبل صلوتهم** و هر کس تتبع احادیث نماید آنچه گفته شد بیقین داند و آنچه
ما درین مقام ذکر نمودیم اندکیست از فضایل آنجناب و اگر شرح مناقب او بتفصیل کنیم محتاج شویم بکتابی
بزرگ غیر این کتاب **تا اینجا** خلاصه مجملی از کلام ابن ابی الحدید بود و اگر چه علمای ما اضعاف آنها
ذکر کرده اند ما از کلام او ایراد نمودیم که بر مخالفان حجت تواند شد و ثابت ترین مناقب آنحضرت که
دشمنان بآن شهادت دهند زیرا که این گروه با این اهتمامی که در ذکر مناقب آن ولی خدا نمودند باز
منافق جاهل چند را برو در خلافت مقدم میدانند و حداوقی ازین بالاتر نمیشود و از همه غریب تر
که با آنکه خود اقرار میکنند که او احق و اولی بود بخلافت میگویند خود متعرض خلافت نشد و مردم او را فرو گذاشتند

وحیات هم

جاهلان

گذاشت و ترک دنیا کرد با آنکه خود نقل کرده است شکایتها را که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از ایشان میکرد
بکرات میفرمود که غصب حق من کردند و بر من ستم کردند و قطع رحم من کردند اگر خود با ایشان گذاشته بود
و خلاف ایشان بحق بود چرا چنین بزرگواری عاق برائمه خود میشد و این افترا نادر حق ایشان
میگفت و ایضا خلافت خدا و امامت کبری که تالی مرتبه نبوتست که منصب نبویست یا اعظم
فانیست که کسی دست از آن بردارد و بدیگری که اهلیت آن نداشته باشد بگذارد و پیش هر عاقل مانند آفتاب
روشن و واضحست که هرگاه کسی با این جهات و مناقب و کمالات در میان امت باشد و دیگری که بهره از
این جهات نداشته باشد خلافت را متصرف شود اگر خدا و رسول او را خلیفه کرده اند نهایت قباحت دارد
که خلافت را بچنین کسی تفویض نمایند و مردم با آن کمالات را رعیت او کرده اند که باید اطاعت او
بکنند و اگر مردم کرده اند معلوم است که بنای کار را بر بیعت جاهلیت گذاشته اند و از روی تعصب و عناد
دست از خلیفه حق برداشته اند و اعانت امام خود را نکرده اند تا مخالفان و منافقان
غالب شدند چنانکه موسی هرون را ضعیف کردند و اطاعت عجل و سامری نمودند وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ
ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

فصل هفتم

در بیان قلیلی از اخبار
که مخالفان در کتب معتبره ایراد نموده اند و اکثر نص صریحست در امامت و ایشان تعامی و تجاهل از
آنها نموده اند و چون ذکر همه مناسب این رساله نیست از بسیار باندکی اکتفا مینمایم ثعلبی که از مشاهیر
مفسران ایشانست روایت کرده است از ابی الحمراء خادم حضرت رسول صلی الله علیه و آله که حضرت
فرمود در شب معراج دیدم که بر ساق عرش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته
بعلی و نصرته به و ایضا از جابر روایت کرده است که حضرت رسول بعلی گفت که مردم از درختهای
مختلفند و من و تو از یک درختیم و صاحب مشکوة از مسند احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت
رسول با علی علیه السلام گفت در تو مثلی و شباهتی از عیسی است یهود او را دشمن داشتند که
را بهتان زدند و نصاری او را دوست داشتند تا آنکه منزلتی برای او اثبات کردند که آن را نمی
بود بانکه او را خدا یا پسر خدا خواندند پس حضرت امیر فرمود که دو مرد در حق من هلاک میشوند دوستی
میکند در دوستی من و دشمنی که بر من بهتان میزند و ایضا از ام سلمه روایت کرده است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن ابی الحدید در شرح

نهج البلاغه گفته است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در مقام مفاخرت در آید و خواهد فضایل
و مناقب خود را بشمارد یا آن مرتبه فصاحت که خدا باو عطا کرده و او را مخصوص آن گردانیده
و جمیع فصحای عرب او را مساعدت و معاونت کنند نتوانند رسید بعشری از آنچه رسول
صادق القول در شان او گفته است و مراد من اخبار مشهوره نیست که امامیه بر امامت او
استدلال میکنند مانند خبر غدیر و منزلت و قصه برائت و خبر راز گفتن و قصه خیبر و خبر
تبلیغ رسالت در هنگامی که عشیره خود را در مکه جمع کرد و گفت هر که اول بمن ایمان میآورد وصی
و خلیفه منست و اول علی ایمان آورد و امثال اینها از اخبار مشهوره بلکه مراد من اخبار خاصه
چند است که ائمه و پیشوایان حدیث در شان او روایت کرده اند و اندکی بسیار قلیلی از آنها را
در حق دیگری روایت کرده اند و من اندکی از آنها را نقل میکنم که روایت کرده اند آنها را علمای
حدیث که در حق آنحضرت متهم نیستند که شیعه باشند و اکثر ایشان بعضی از صحابه را بر او تفضیل میدهند
زیرا که روایتی که ایشان کنند نفس با آن مطمئن میگردد و مثل روایت دیگران نیست پس بیست و
چهار حدیث روایت کرده و ما در این رساله بعضی را ایراد مینمائیم **اول** آنست که حافظ ابو نعیم
در حلیة الاولیاء و احمد بن حنبل در مسند روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با علی بن
ابی طالب علیه السلام گفت یا علی بدرستی که خدا ترا آراسته است بزینتی که محبوب تر باشد
بسوی آنحضرت از آن زینت ابرار و نیکوکاران نزد خدا و آن زهد در دنیاست گردانیده است ترا
که چیزی از دنیا کم نمیکنی و دنیا چیزی از تو کم نمیکند و بخشیده است تو را محبت مساکین را پس گردانیده
است ترا که راضی هستی که آنها اتباع تو باشند و آنها راضی اند که تو امام ایشان باشی و ابن
حنبل این را زیاده کرده پس خوشا حال کسی که ترا دوست دارد و تصدیق تو کند و وای بر کسی که
ترا دشمن دارد و تکذیب تو کند **دویم** از مسند احمد حدیث ثقیف را که سابقا مذکور شد
نقل کرده است که حضرت رسول بگروه ثقیف گفت که مسلمان میشوید یا بفرستم مردی را که از منست
یا گفت عدیل نفس منست و از زوی عمر را نقل کرده است چنانچه گذشت و گفته است باز احمد بن حنبل
فضایل علی نقل کرده است که مردی را امیر فرستم که بمنزله جان منست ابو ذر گفت در این حالت من در حجره
خود بودم دیدم که عمر آمد و دست بر پشت من گذاشت که برودت کف او را یافتم و از من پرسید

که کی را گمان داری که اراده کرده و گفتم تو را نمیخواهد او را میخواهد که نقل او را نقینه میکنند یعنی
علی بن ابی طالب علیه السلم سیم حافظ ابو نعیم در حلیه از ابو هریره روایت کرده
است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله میگفت بدرستی که خدا عهد کرده در باب علی بسوی من پس
من گفتم پروردگارا بیان کن از او برای من گفت بشنو بدرستی که علی علامت راه هدایت است
و امام اولیای منست و نور کسی است که اطاعت من کند و اوست کلمه که لازم کردانیده ام
متقیان را شده است بآیه کریمه وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى هر که او را دوست دارد به تحقیق
مرا دوست داشته است و هر که اطاعت او کند بتحقیق مرا اطاعت کرده است پس بشارت ده او را
باین پس گفتم پروردگارا من او را بشارت دادم گفت من بنده خدایم و در قبضه قدرت اویم اگر
عذاب کند بگناه منست و هیچ ستم نکرده است بر من و اگر تمام کند آنچه مرا باو وعده داده است
پس او سزاوار تر است باینکه بکند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت من دعا کردم از
برای او و گفتم خداوندا دلش را جلا بده و بهار او را ایمان بگردان خدا گفت بود کردم اما
او را مخصوص گردانیدم به بلیه و امتحانی که چیزی نزد دوستان خود را با آن امتحان نکرده ام گفتم
پروردگارا او برادر من و مصاحب منست فرمود که در علم من گذشته است که او مبتلا و ممتحن است
و مردم را باو امتحان خواهم کرد و ایضا حافظ ابو نعیم بسند دیگر از انس روایت کرده است
که حضرت فرمود بدرستی که پروردگار عالمیان عهد کرده است بسوی من در حق علی که او رایت
هدایت است و منار ایمان است و امام و پیشوای دوستان منست و نور جمیع مطیعان منست
علی امین منست در قیامت و علم دار منست بدست علی خواهد بود کلیدهای خزینهای رحمت
پروردگار من چهارم روایت کرده است احمد بن حنبل در مسند و احمد بیهقی در
صحیح خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر که خواهد نظر کند بسوی نوح در عزم او و بسوی ابراهیم
در علم او و بسوی موسی در زیرکی او و بسوی عیسی در زهد او پس نظر کند بسوی علی بن ابی طالب علیه السلم
مؤلف گوید که فخر رازی این حدیث را در اربعین از احمد بیهقی در فضایل الصحابه باین نحو
روایت کرده است هر که خواهد نظر کند بسوی آدم در علم او و بسوی نوح در تقوی او و بسوی
ابراهیم در خلت او و بسوی موسی در هیبت او و بسوی عیسی در عبادت او پس نظر کند بسوی علی بن

ابی

ابی طالب علیه السلم پس از جانب شیعه گفته است که ظاهر حدیث دلالت میکند بر آنکه علی مساوی آن
پیغمبرانست در آن صفات و شک نیست که آنها افضل از ابوبکر بوده اند و از سایر صحابه و مساوی
افضل افضل است پس باید علی افضل از ایشان باشد پنجم ابو نعیم در حلیه و ابن خطیب در مسند
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که هر که دوست دارد که زندگی کند بروش زندگی
من و بمیرد بمردن من و چنگ زند در شاخی که از یاقوت سرخست و خدا آنرا بدست قدرت
خود خلق کرده است باو گفت باش او بهم رسید پس باید متمسک شود بولایت علی بن ابی طالب
ششم از مسند احمد روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در پسین
عرفه بیرون آمد و فرمود که بدرستی که حق تعالی مباهات کرد با ملائکه بهمه شما عموما و گناهان همه را
من بیخجلی میگویم و رعایت خویشی خود نمیکنم بدرستی که سعادتمند و کمال سعادتمند کسی است که علی را دوست
دارد در حیات او و بعد از موت او هفتم احمد بن حنبل در کتاب فضایل مسند روایت کرده
است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت اول کسی که او را در قیامت میطلبند منم پس ابراهیم از جانب
راست عرش در سایه عرش پس جامه بمن بپوشانند پس پیغمبران یکی بعد از دیگری میطلبند و از جانب راست
عرش بایستند و حلهها بایشان بپوشانند پس علی بن ابی طالب را برای قرابتی که بمن دارد
و منزلتی که نزد من دارد و علم بدست او میدهند که علم من است و لوای حمد است و آدم و هر که بعد از اوست
آن علم بعد از آن با علی خطاب کرده که پس تو با علم بیایی تا بایستی میان من و میان ابراهیم خلیل
حله بر تو بپوشانند و منادی از عرش ندا میکند که نیکو پدریست پدر تو ابراهیم و نیکو برادریست برادر تو
علی بشارت باد که تو را میخوانند هر گاه مرا بخوانند و تو را خلعت میپوشانند هر گاه مرا خلعت میپوشانند و تو
عطا میکنند هر گاه بمن عطا میکنند هشتم حافظ در حلیه روایت کرده است از انس بن مالک که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله روزی بمن گفت آبی برای وضوی من حاضر کن پس برخواست و وضو ساخت پس گفت نماز
بجای آورد پس گفت اول کسی که بر تو داخل میشود ازین در امام متقیانست و سید و سرور مسلمانان و
یعنی پادشاه ایشان و خاتم اوصیا و کشاننده روسفیدان و دست و پا سفیدانست بسوی بهشت انس
گفت من گفتم خداوندا او را مردی از انصار گردان و در جای خود را پنهان کردم پس علی آمد حضرت
صلی الله علیه و آله گفت کی آمد گفتم علی آمد پس برخواست بسوی او شاد و خندان و دست در گردن او

و مباهات کرد بعلی بخصوص و گناهان او را

میطلبند

وعرق ریش را پاک میکرد علي گفت یا رسول الله امروز مي بینم که نسبت بمن کاري میکني که پیش ازین نمیکردي
حضرت فرمود چرا نکنم و حال آنکه تو از جانب من رسالت مرا بخلق خواهي رسانید و صداي مرا بایشان
خواهي شنوانید و بیان خواهي کرد آنچه را در آن اختلاف کنند بعد از من **نهم** ایضا حافظ
در حلیه روایت کرده است از عایشه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت بطلبید از براي من سید
عرب را که او علیست من گفتم مگر تو سید عرب نیستي گفت من سید جمیع فرزندان آدمم و علي سید عرب است چون
علي علیه السلام آمد انصار را طلبید و گفت اي گروه انصار میخواهید دلالت کنم شما را بچیزي که اگر بآن
متمسک شوید هرگز گمراه نگردید گفتند بلي یا رسول الله گفت او علیست پس او را دوست دارید بدوستي
من و او را گرامي دارید بگرامت من بدرستي که جبرئیل مرا امر کرد از جانب خدا بآنچه گفتم بشما **دهم**
ایضا حافظ در حلیه روایت کرده است که روزي علي علیه السلام آمد در نزد رسول صلی الله علیه و آله گفت مرحبا
بسید مومنان و امام متقیان گفتند بعلي که چگونه است شکر تو براین نعمت گفت حمد میکنم خدا را برآنچه
بمن داده است و سوال میکنم از او که توفیق دهد مرا که شکر کنم او را برآنچه بمن عطا کرده است و زیاده کند
برآنچه بمن انعام کرده است **یازدهم** ایضا در حلیه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
گفت هر که خواهد زندگاني کند بروش زندگاني من و بمیرد بروش مردن من و ساکن شود در جنت عدن
که پرورده کار من او را کشته است پس باید موالات کند با علي بعد از من و دوستي کند با دوست او و پیروي
کند امامان بعد از مرا بدرستي که ایشان عترت من اند و از طینت من آفریده شده اند و فهم و علم مرا بایشان داده
اند پس واي برآنها که تکذیب ایشان کنند بعد از من از امت من و قطع کنند در حق ایشان صله مرا خدا
شفاعت مرا بایشان نرساند **دوازدهم** از احمد در مسند و کتاب فضایل و صاحب فردوس
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بودم من و علي نوري نزد حق تعالی پیش از آنکه
آدم را خلق کند بچهارده هزار سال پس چون آدم را خلق کرد قسمت کرد آن نور را بدو جزو پس یک جزو من بودم
و یک جزو علي بود و در فردوس زیاده نقل کرده است که پس ما منتقل شدیم در صلبها تا بصلب عبد المطلب
از براي من نبوت شد و از براي علي وصیت **سیزدهم** احمد حنبل روایت کرده است که حضرت
خطاب کرد با علي علیه السلام که نظر کردن بروي تو عبادت است تو سید و سروري در دنیا و آخرت هر که ترا
دوست دارد مرا دوست داشته و دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن

خداست واي برکسي که ترا دشمن دارد **چهاردهم** ایضا احمد در کتاب فضایل روایت کرده
است که در شب معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت کیست که آبي از براي ما بیاورد و مردم همه
امتناع کردند علي علیه السلام مشکي برداشت و شب بسیار تاریکي بود و آمد بر سر چاه بسیار عمیقي و
فرو رفت بقعر چاه پس حق تعالی وحي کرد بسوي جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام که مهیا شوند براي
حضرت و یاري محمد صلی الله علیه و آله و برادرش علي و لشکرش پس از آسمان بزیر آمدند با غلغله و صدایي که
هر که میشنید میترسید چون بنزد چاه رسیدند همه آن ملائکه بر حضرت امیر المومنین علیه السلام سلام کردند
براي اکرام و اجلال او **ایضا** این حدیث را احمد حنبل بسند دیگر روایت کرده است از انس و در آخرش
زیاد کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت یا علي در روز قیامت ناقه از ناقهاي بهشت را
براي تو خواهند آورد و بر آن سوار خواهي شد و زانوي تو با زانوي من و ران تو با ران من خواهد بود
تا داخل بهشت شویم **پانزدهم** باز احمد در کتاب فضایل روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
خطبه خواند و در آن خطبه گفت ایها الناس من وصیت میکنم شما را بمحبت خویش من و برادر من و پسر
عم من علي بن ابي طالب دوست نمیدارد او را مگر مومني و دشمن نمیدارد او را مگر منافقي هر که او را دوست
دارد بتحقیق مرا دوست داشته هر که او را دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن داشته و هر که مرا دشمن دارد خدا
او را بآتش عذاب کند **شانزدهم** باز کتاب فضایل احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله در حق علي پنج چیز عطا کرده است که محبوب تر است بسوي من از دنیا و هرچه در دنیاست **اما**
اول آنکه او تکیه گاه منست در پیش خدا تا آنکه خدا فارغ شود از حساب خلایق **دویم** آنکه لواي حمد در دست
او خواهد بود و آدم و جمیع فرزندانش در زیر آن علم خواهند بود **سیم** آنکه در کنار حوض من کوثر بخواهد
ایستاد و هر که را بشناسد که از دوستان اوست آب خواهد داد از امت من **چهارم** آنکه او عورت
مرا خواهد پوشید و مرا دفن خواهد کرد **پنجم** آنکه بر او نمیترسم که کافر شود و بعد از ایمان بزاني
بعد از احصان **هفتادم** از حلیه حافظ ابو نعیم روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
گفت یا علي من بر تو زیادتي دارم به پیغمبري زیرا که پیغمبري بعد از من نیست و تو مخاصمه میکني و بر ایشان
زیادتي داري بهفت چیز واحدي از قریش با آنها با تو نمیتوانند کرد تو پیش از همه ایمان آورده بخدا و
پیش از همه ایمان آورده بخدا و پیش از همه وفا کننده بعهد خدا و زیاده از همه قیام نماینده

از براي ایشان نرم

و نبود که خدا

بسیار مردم

با هر خدا و حمت کنند و تری میان زوج و موج بیت و عدالت کننده تری از همه در میان رعایت رعیت
و دانا تری از همه بقضا و حکم در میان خلق و مزیت و فضیلت تو نزد خدا از همه بیشتر است
ما پنجاهم از مسند احمد روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت یا رسول خدا صلی الله علیه
و آله که مرا تزویج کردی بفقیری که مال ندارد حضرت فرمود که ترا تزویج کردم بکسی که اسلامش
از همه اقدم است و حلمش از همه بزرگتر است و علمش از همه بیشتر است مگر نمیدانی که خدا مطلع شد از اهل
زمین و از میان همه شوهر تورا برگزید **نود و هم** ابن ابی الحدید از تفسیر ثعلبی روایت کرده است
و در تفسیر مذکور با لفظ موجود است که چون سوره اذا جاء نصر الله والفتح نازل شد بعد از برگشتن
از جنگ حنین بسیار مداومت مینمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر گفتن سبحان الله و
استغفر الله پس گفت یا علی آمد آنچه خدا مرا وعده داده بود و فتح مکه شد و مردم در دین خدا
فوج فوج داخل شدند و بدرستی که هیچ کس از تو سزاوارتر نیست بمقام من از برای تقدمی که در اسلام بر همه
داری و قرابتی که با من داری و دامادی و نزد تست بهترین زنان عالمیان و پیش ازین بر تست
است نعمتهای ابوطالب و حقوق او در حق فرزند من حکیم ابن ابی الحدید بعد از آنکه این احادیث
را نقل کرده است گفته است مثل این اخبار را درین موضع از برای این نقل کردم که بسیاری از آنها که
منحرف اند از آنحضرت چون می بینند که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از برای تحدث بنعمتهای
خدا بر خود در خطبه ها فضایل و کمالات خود را ذکر میکنند آنحضرت را نسبت بتکبر و فخر میدهند و بعضی
از صحابه نیز پیشتر این را میگفته اند چنانچه بعمر گفتند که امارت لشکر و جنگ را بعلی بگذار گفت او بکبر
زیاده از آنست که این را قبول کند و ندیدن ثابت میکنیم که ما متکبرتر از علی در اسامه ندیده ایم لهذا
ما این احادیث را ایراد کردیم تا بدانند که کسی که این منزلت نزد حضرت رسالت داشته باشد و آنحضرت
در شان او اینها را گفته باشد اگر با آسمان بالا رود و با ملائکه و انبیا مفاخرت کند سزاوار است
و ملامتش نباید کرد با آنکه آنحضرت هرگز در گفتن رو کرده و در پیش اظهار تکبر ننمود و لطف و کرم و تواضعش
از همه کس بیشتر بود تا آنکه دشمنانش او را بدعابه و مزاح مذمت میکردند و گاهی که این نوع سخنان از آنحضرت
صادر میشد از بابت جوشی بود که سینه پردردش از تلاطم امواج هموم میزد و بضرورت اظهار میفرمود
و آه سردی بود که از دل پر دردش میکشید و شکایتی بود که از عدم مساعدت روزگار مینمود یا شکر

و وقتی که قرآن نازل شد
و من حرمهم را بسیار نگاه داشتم
که رعایت حقوق آدم

الهی بود که با و عطا فرموده بود و تنبیهی بود غافلان را که اقرار بفضل او نداشتند و از باب امر بمعروف
و نهی از منکر بر او واجب بود که قدری از فضایل خود را ظاهر گرداند که مردم اعتقاد باطل خود را نگذارند
و دیگران را در فضیلت بر او تقدیم ندهند و حق تعالی نهی کرده است ازین و گفته است افمن یهدی الی
الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون
اینجا ترجمه کلام ابن ابی الحدید بود **مؤلف گوید** که حق تعالی چشم و گوش و دل مخالفان را نابینا
و حق را بر زبان ایشان جاری میکند تا حجت بر شیعه باشد بر ایشان و بسیار غریب است که این سنیان
آن فضیلت این احادیث را نقل میکنند و بعضی صحت آنها میکنند و قبول میکنند که صد یک این فضایل در حق دیگران
وارد نشده است و اقرار بفضیلت آنحضرت از همه جهات میکنند و اعتراف بمظلومیت آنحضرت میکنند و بر
آنحضرت واجب میدانند که بر سبیل نهی از منکر اظهار فضل خود و نقص آنها بکند و استشهاد میکنند باین آیه کریمه
در آنکه با وجود اعلم امامت غیر اعلم جایز نیست و مع ذلک آنها را خلیفه میدانند و در پست تر پنجا ل آنحضرت
رعیت آنها میدانند و انکار نسبت باو امام و واجب الاطاعه میدانند ان هذا لشیء عجاب و بعد از آنکه ما
که درین فصل و فصول سابقه ایراد نمودیم مخالفان نمیتوانند انکار صحت اینها کرد زیرا که آنچه از ایشان
صحیح ایشان نقل کرده ایم متفق علیه است و انکار صحت آنها نمیتوانند کرد و آنچه از سایر کتب ایشان نقل
شده از کتب مشهوره اکابر علمای ایشان نقل کرده ایم مانند مسند احمد بن حنبل که مؤلف آن از ائمه اربعه
ایشانست که یکی از چهار مذهب ایشان باو منتهی میشود و کتب حافظ ابو نعیم است که همه توثیق او کرده اند
و کتب او را معتبر میدانند و تفسیر ثعلبی که از معتبرترین مشهورات ایشانست و در همه تفاسیر از و نقل میکنند و بسیار
از آنها نقل کرده ایم از کتب مشهوره ایشانست و اکثر فضل و اعتبار ایشان نزد ما زیاده از مؤلفین صحاح
ایشانست و چون آن شش نفر تعصب ایشان زیاده از دیگرانست اخبار را معتبر شمرده اند و احادیثی که ما
ایشان را حجت میکنیم همه متفق علیه است که علمای ما و ایشان همه روایت کرده اند و آنچه آنها در برابر آنها
میآورند حدیث موضوعی چند است که مطلقا در کتب ما از آن اثری نیست و آثار وضع بر آنها ظاهر است
و کسی که استشمام رایحه از انصاف کرده باشد میداند که اکثر احادیث که درین مقام نقل شد و اکابر علما
ایشان را حکم بصحت آنها کرده اند صریحست در امامت زیرا که امامت در عرف حدیث و قرآن صریحست
در خلافت و ریاست کبری و کسی که عدیل نفس رسول باشد رعیت غیر نمیباشد و حدیث ابتلا صریحست در

امامت و عقب خلافت در چنین موضع و کسی که متصف بصفات مشهوره انبیا باشد و هم
در تحت لوای او و درجه اش میان رسول خدا و ابراهیم باشد رعیت هر شقی لئیم که چند منافق
با او بیعت کرده باشند نمیباشد **وحدیث** و صنوزد منصف عارف بلغات و مصطلحات اگر
آن دلالت بر امامت میکند خصوصا **امام المتقین** و سید المسلمین و یعسوب المؤمنین و خاتم
الوصیین زیرا که معلوم است که مراد از وصایت نیابت پیغمبر است و ریاست امور امت و تعهد
ایشان چنانکه وصایت انبیای دیگر این معنی داشته و الا آنحضرت طفلی داشته که وصی برای او
تعیین کند و مالی نداشته که در آن وصیت کند خصوصا بنا بر طریق عامه که میگویند که آنحضرت میراث
نمیدارد **و احادیث** وصایت آنحضرت متواترات و ابن ابی الحدید از اکثر صحابه اشعار بسیار نقل
کرده است که متضمن وصایت است **وایضا** آخر حدیث صریحست در امامت زیرا که ادا کردن رسالات از
جانب حضرت رسول و صوت آنحضرت را بایشان شنوانیدن باین معنی که آنچه از آن شنوند باعتبار حقیقت بعض
دانند که فرموده آنحضرت است و گویا صدای او را شنیده اند **وایضا** چون بمنزله نفس او و جان اوست
پس صدای او بمنزله صوت اوست **وایضا** بیان حق در اختلافات همه کار امام و شهره امامت
است و در حدیث نهم سید و سرور جمیع عرب بودن و حجت او باعث هدایت ابدی کردن بالا
تر از رتبه امامت است و هم صریحست در امامت بجاتی که مذکور شد و باز هم صریحست در امامت
او و امامت اولاد امجاد او و در دوازدهم باعتبار وصیت و نهایت اختصاص کرامت ظاهر است
در امامت و همه هم که دلالت میکند که افضل است از سایر خلق بغیر از حضرت رسول محمد که لا
بر امامت بتقریری که مکرر مذکور شد **وحدیث** آخر صریحست در آنکه حضرت رسول خلافت برای
او تعیین کرده بود و آنحضرت بدون امر خدا کاری نمیکرد و حق تعالی ترک خواهش رسولش
نمیکرد و تا آنحضرت مکرر این امور را از خدا نشنیده بود بمردم اظهار نمینمود و سایر اخبار صریحست
در جلالت و امتیاز آنحضرت و ترجیح غیر بر او تفضیل مفضول است عقلا قبیحست و اگر متعقبی در هر یک از اینها
مناقشه کند شکی نیست که اجتماع همه با هم مورث علم یقینی است باستحقاق آنحضرت امامت و خلافت را
و کسی که تعصب و عناد دیده بصیرت او را کور کرده باشد هدایت نیابد بهیچ حقی در دنیا از عاقبت
کرد **و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور** **فصل هشتم** در بیان مطاعن

آن جماعتی که غصب حق آنحضرت کردند و آنکه آنها قابل امامت نبودند پس حق منحصر در آنحضرت بوده و از آن
که باجماع حق منحصر بوده در ایشان و بر که خلافت آنها باطل شد خلافت آنحضرت ثابت میشود و در این
چند مطلب است **مطلب اول** در مطاعن ابوبکر است و آن بسیار است بتفصیل در این رساله اکتفا
مینمائیم **طعن** اول آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله امور عظیمه که در مبدا و بعضهای صحابه
و هیچ امر را بایشان تفویض نمود مگر خواندن آیات سوره برائت بر اهل مکه و چون روانه شد جبرئیل نازل شد و گفت
که پیغمبر را بگو که ادا نمیکند رسالت ترا مگر تو یا کسی که از تو باشد پس حضرت امیر رفت و آیات را از ابوبکر گرفت
و ابوبکر را برگردانید و آیات را در موسم بر اهل مکه خواند و معلومست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امری را بدون
وحی الهی نمیکرد پس آنکه حق تعالی امر کرد که از ابوبکر بعد ازان از دیگری و حکمتی در آن ظاهر نیست بغیر آنکه معلوم شود
که او اهلیت امارت و خلافت ندارد و آنکه بعضی از متعصبان مخالفین نقل کرده اند که ابوبکر امارت حاج
شد و همراه بوده اکثر روایات معتبره ایشان نیست و خلافش در روایات ایشان است اگر چه فایده از
برای ایشان ندارد و آنکه جمعی دیگر گفته اند که عادت عرب آن بود که بزرگ ایشان عهدی که میکرد نقض آن
عهد را بزرگ آن قبیله او میشکست حرفی است بی اصل و در کتابی از کتب معتبره قدمای ایشان موجود نیست و ابن ابی
الحدید نیز اعتراف کرده است که این از عادت معروف نیست و این تاویلیست که متعصبان ابوبکر اختراع کرده
اند **وایضا** اگر عادت عرب چنین بود بایست بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله مخفی نباشد و در اول
را نفرستد و اگر بر آنحضرت مخفی بود بایست بر ابوبکر و عمر و سایر صحابه که عادت جاهلیت را میدانستند مخفی نباشد
و ایشان آنحضرت را متنبه سازند که برگشتن ابوبکر مخالف قاعده است **وایضا** اگر سبب این بود
بایست وقتی که ابوبکر خایف و محزون برگشت حضرت این عذر را بفرماید و در هیچ روایتی مذکور نیست که حضرت
این عذر را فرموده باشد بلکه عذری که در روایات مذکور است این است که فرمود جبرئیل نازل شد و گفت ادا
نمیکند از جانب تو مگر کسی که از تو باشد و از همه غریبتر آنست که نیابت میشماری را که ثابت
نیست که بگفته رسول ثابت شد بلکه خلافش معلوم است و باعتقاد ایشان هر بر و فاجری امامت نماز
کرد **دلیل** خلاف ابوبکر میکند و عزل ابوبکر و دادن آیات را با میرالمؤمنین علیه السلام باعث خلافت و فضیلت
او میدانست **طعن دویم** آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله اسامة بن زید را امیر لشکر
کرد و جمعی از صحابه را در تحت حکم او داخل کرد و تاکید کرد که متوجه جنگ روم شوند و ابوبکر و عمر از جمله

مامورین بودند و حضرت لعنت کرد بر کسی که تخلف نماید از لشکر اسامه و ایشان تخلف کردند برای
غصب خلافت و مستحق لعن شدند و بقراین احوال معلوم بود که غرض آنحضرت از نفوذ جیش اسامه
و تاکید در سرعت خروج ایشان آن بود که مدینه از مخالفان خالی گردد و خلافت بر وصی او قرار گیرد
و این مضامین را بطرق متعدده در تواریخ سیر و کتب معتبره ایشان ذکر کرده است چنانچه ابن
ابی الحدید از کتاب سقیفه احمد بن عبد العزیز جوهری روایت کرده است از عبد الله بن عبد الرحمن که رسول
خدا صلی الله علیه و آله در مرض موت خود امیر کرد اسامه را بر لشکری که در آن اکثر مهاجرین و انصار
داخل بودند و از جمله آنها ابوبکر بود و عمر و ابو عبیده بن جراح و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و
امر کرد او را که غارت برد بر موته بهمان موضع که پدرش در آنجا شهید شده است و جنگ کند در وادی
فلسطین و تثاقل مینمود اسامه و لشکرش و حضرت گاه مرضش شدید میشد و گاه سبک میشد و در همه حال تاکید
میفرمود در روانه شدن لشکر تا آنکه اسامه گفت پدر و مادرم فدای تو باد رخصت میدهی که چند روز بمانم
تا خدا ترا شفا بدهد فرمود که بیرون رو و برو ببرکت خدا گفت یا رسول الله اگر بیرون روم و
ترا با این حال بگذارم دلم از برای تو مجروح خواهد بود فرمود برو با نصرت و عافیت گفت یا رسول الله کراهت دارم
از آنکه بروم و احوال ترا از مترددین بپرسم حضرت فرمود که بیرون رو و اطاعت امر من کن پس مرض
حضرت غالب شد و اسامه برخواست که متوجه بیرون رفتن شود چون حضرت بهوش آمد خبر اسامه و
لشکر او را پرسید گفتند تهیه رفتن میکنند باز مکرر فرمود که لشکر اسامه را بیرون کنید خدا لعنت کند کسی
که از او تخلف کند و با او بیرون نرود و مکرر این را میفرمود پس اسامه علم بر سر خود بلند کرد و روانه شد
و صحابه در پیش او میرفتند تا آنکه در جرف که بیرون مدینه است فرود آمد و با او بودند ابوبکر و عمر و
اکثر مهاجرین و از وجوه و سرکردهای انصار تا آنکه ام ایمن کسی فرستاد بنزد اسامه که بیا بمدینه که
حضرت رسول در کار رفتن است اسامه چون این خبر را شنید همان ساعت برخواست و علم را برداشت و
داخل مدینه شد و علم را بدر خانه حضرت نصب کرد و حضرت در همان ساعت بعالم قدس ارتحال نموده بود
و ابوبکر و عمر تا مردن پیوسته اسامه را بعنوان امیر خطاب میکردند و واقدی و بلادری و محمد بن
اسحاق و زهری و هلال بن عامر و اکثر مورخین و محدثین عامه گفته اند که ابوبکر و عمر داخل لشکر اسامه
بودند و نقل کرده اند که چون ابوبکر خبر خلافت خود را برای اسامه فرستاد اسامه گفت من و

لشکری که با منند ترا والی نکرده اند و حضرت رسول ترا بر شما امیر کرده و عزل نکرده تا از دنیا
رفت و تو و مصاحبت عمر بی رخصت من برگشتید و امری بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله
مخفی نبود و مرا و شما را میشناخت مرا بر شما امیر کرد و شما را بر من امیر نکرد ابوبکر خواست خود را
خلع کند از خلافت عمر نگذاشت پس اسامه برگشت و بر در مسجد ایستاد و فریاد زد که عجب دارم از مردی
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا بر او امیر کرده و او مرا عزل کرده و دعوای امارت بر من میکند و محمد
شهرستانی در ملل و نحل گفته است در بیان اختلافهائی که در میان صحابه شد در مرض آنحضرت دوم
آن بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که کار بسازی کنید لشکر اسامه را خدا لعنت کند کسی
که پس ماند از لشکر اسامه پس گروهی گفتند واجب است بر ما که امتثال امر حضرت بکنیم و اسامه با آنحضرت
از مدینه بیرون رفته است و بعضی گفتند مرض آنحضرت صعب شده است دل ما تاب نمی آورد که آنحضرت را
در این حال بگذاریم پس صبر میکنیم تا ببینیم که امر حضرت بکجا منتهی میشود و در هر یک از این ابواب احادیث
بسیار از کتب مخالفان در کتاب الانوار ایراد نموده ام پس این قصه از چند جهت دلیل است بر بطلان خلافت
آن سه غاصب خلافت **اول** آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اسامه را بر ایشان امیر نموده
گردانید و معزول نگردانید و ایشان در تحت حکومت و امارت او بودند تا آنحضرت از دنیا رحلت نمود
پس هرگاه ایشان رعیت و مامور باطاعت اسامه باشند و او باتفاق خلیفه نبود بلکه واجب بود که غیر
خلیفه باشد او اطاعت او بکند پس ایشان نیز خلیفه نباشند بلکه واجب بود اطاعت خلیفه دیگر بکنند
دویم آنکه از جیش اسامه تخلف نمودند و هر که از جیش اسامه تخلف نمود بقول حضرت رسول ملعون
است و ملعون بودن با خلافت جمع نمیشود **سیم** آنکه ایشان تولی و اعراض از امر حضرت کردند
و هر که چنین کند مومن نیست بگفته حق تعالی وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا
ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ یعنی میگویند
ایمان آورده ایم بخدا و برسول و اطاعت ایشان کرده ایم و با وجود این گروهی از ایشان رو
میگردانند و اطاعت نمیکنند و این جماعت مومن نیستند **طعن سیم** در بیان جوری که
با عمر و سایر منافقان بر اهل بیت عصمت و طهارت نمودند در غصب خلافت اول مختصری از روایات
شیعه را که از اهل بیت رسالت و ثقات متقدمین صحابه منقولست نقل مینمائیم و بعد از آن بر وجه

از اجزای آن روایاتی که در کتب معتبره مخالفین مذکور و مشهور است بر طبق آن ایراد
مینماییم تا معلوم شود که اجماع و بیعتی که مخالفان با آن متمسک شده اند در خلافت آن
منافقین دلیل کفر ایشانست؛ خلافت ایشان: شیخ طبرسی رضی الله عنه در احتجاج باسانید
صحیحه روایت کرده موافق روایات متواتره که در کتب شیعه مذکور است که چون مرض حضرت
رسول‌الله صلی الله علیه و آله شدید شد انصار را طلبید و تکیه کرد بر علی علیه السلام و عباس و از
خانه بیرون آمد و تکیه داد بر ستونی از ستونهای مسجد و خطبه خواند و وصیت در باب اهل بیت خود
کرد و فرمود که هیچ پیغمبری از دنیا نرفته است مگر خلیفه در میان امت گذاشته است و من در میان
شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا و اهل بیت من هر که ایشان را ضایع کند خدا او را ضایع کند
پس در حق انصار وصیت نمود که رعایت ایشان بکنید بعد از آن اسامه را طلبید و مبالغه کرد
در باب بیرون بردن لشکر چنانچه سابقا مذکور شد پس حضرت داخل خانه شد و اسامه لشکر خود را
در یک فرسخی مدینه نزول کرد و اول کسی که مسارعت کرد بر رفتن ابوبکر بود و عمر و ابوعبیده بن
الجراح و رفتند و در میان لشکر فرود آمدند و مرض حضرت شدید شد و سعد بن عباده نیز بیمار
شد و چون چاشت روز دوشنبه شد حضرت سید انبیا از عالم فنا بعالم بقا رحلت فرمود و دو روز از بیرون
رفتن لشکر گذشته بود چون این خبر وحشت اثر بعسکر رسید اکثر بمدینه برگشتند و مدینه بهم برآمد
پس ابوبکر بر ناقه سوار شد بر مسجد آمد و فریاد کرد که ایها الناس چرا چنین مضطرب شده اید اگر
محمد مرده و رفته خدای محمد نمرده است پس این آیه را خواند وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ یعنی نیست محمد
مگر رسولی که گذشته اند پیش از آن رسولان پس اگر او بمیرد یا کشته شود شما از دین بر خواهید گشت
و کسی که از دین برگردد بخدا ضرری نمیرساند پس انصار جمعیت کردند بر سعد بن عباده و او را بسقیفه
بنی ساعده بردند که با او بیعت کنند چون این خبر بعمر رسید ابوبکر را خبر کرد و همراه او بسرعت متوجه
سقیفه شدند و ابوعبیده را که هم سوگند ایشان بود با خود برداشتند و در سقیفه جماعت بسیار
از انصار جمع شده بودند و سعد بیمار در میان ایشان خوابیده بود و منازعه بسیار در میان این
چند نفر و انصار شد تا آنکه ابوبکر با انصار گفت من شما را میخوانم به بیعت یکی از دو نفر یا ابوعبیده
یا عمر و من پسندیده ام برای خلافت عمر یا ابوعبیده را ابوبکر گفتند که سزاوار نیست که ما بر تو

تقدم نماییم تو پیش از ما مسلمان شده و تو مصاحب غار بوده و تو احقی باین امر از ما
انصار گفتند میترسیم غالب شود بر این امر کسی که نه از ما باشد و نه از شما پس ما از برای خود
امیری میگیریم و شما از برای خود امیری قرار دهید ابوبکر فضیلت مهاجران و انصار را بر هم
ذکر کرد و گفت مهاجران امرا باشند و شما وزرا باشید حباب بن منذر انصاری برخاست و
گفت ای گروه انصار دست نگاه دارید که مهاجران در خانه شما و در زیر سایه شمایند کی جرأت
بر مخالفت شما میکنند اگر اینها بامارت شما راضی نباشند از ما امیری باشد و از ایشان امیری
عمر گفت هیهات دو شمشیر در یک غلاف نمیتواند بود و عرب راضی نمیشوند که شما امیر باشید و پیغمبر از
غیر شما باشد و راضی اند که خلافت با جماعتی باشد که پیغمبر از ایشانست و کی میتواند منازعت کرد با ما
و حال آنکه ما خویشان و عشیره اوییم مگر کسی که خواهد خود را بهلکه اندازد و فتنه بر پا کند باز حباب از این
قسم سخنان گفت و گفت شمشیر شما اینها اطاعت کرده اند و هر که رد قول من میکند شمشیر بر منی او
پس ابوعبیده برخواست و سخن بسیار گفت و بشیر بن سعد که از بزرگان انصار بود چون از قبیله
اوس بود و ایشان خلافت را ابتدای سعد نمیخواستند و او از قبیله خزرج بود حسد او را برین داشت
که میل کرد بجانب قریش و مردم را ترغیب کرد که راضی شوند به بیعت مهاجران و باین سبب اختلاف
بهم رسید در میان انصار و مهاجران قوی شدند پس ابوبکر گفت اینک عمر و ابوعبیده با اعتبار
طوطئه که باهم کرده بودند گفتند ما با وجود تو اختیار خلافت نمیکنیم دست خود را دراز کن تا با تو بیعت
کنیم بشیر گفت من هم با شما شریکم چون قبیله اوس سخن بشیر را شنیدند شروع کردند به بیعت کردن
با ابوبکر و هجوم آوردند و سعد نزدیک شد که در زیر پای مردم هلاک شود گفت مرا کشتید عمر گفت بکشید
سعد را خدا او را بکشد قیس پسر سعد برجست و ریش عمر چسبید و گفت ای پسر صهاک حبشیه ترسان
و گریزان در جنگها و شیر غران در محل ایمنی اگر یک مو از پدرم کم کنی یک دندان در دهانت نمیگذارم
ابوبکر گفت آهسته باش ای عمر که رفق و مدارا انفع ترا بهتر است سعد گفت ای پسر صهاک والله که اگر
قوت برخاستن میداشتم هر آینه میشنیدید در کوچه های مدینه صدایی که شما را و اصحاب شما را
از مدینه بیرون کند و ملحق شوید بگروهی که در میان ایشان ذلیل بودید و تابع دیگران بودید
الحال برین جرأت بهم رسانیده اید ای آل خزرج مرا از محل فتنه بیرون برید او را برداشتند

دو شیخ قریش اند با هر یکی که میخواهید بیعت کنید عمر و ابوعبیده

و بخانه بردند پس ابوبکر فرستاد که مردم بیعت کردند تو هم بیا و بیعت کن گفت نه والله بیعت
نکنم تا هر تیری که در کنانه دارم بسوی شما بیفکنم و سر نیزه خود را از خون شما رنگین کنم و
شمشیر بکار برم تا دستم قدرت گرفتن آن داشته باشد پس با شما مقاتله میکنم با هر که متابعت
من کند از اهل بیت من و عشیره من بخدا سوگند که اگر جن و انس جمع شوند من با شما دو عاصی بیعت
نکنم تا بنزد پروردگار خود روم و چون این جواب را با ایشان گفتند عمر گفت البته از آن بیعت
باید گرفت بشیر پسر سعد گفت او ابا کرده است از بیعت و بلجاجت افتاده است و بیعت نمیکند تا
کشته شود و اگر کشته شود تا اوس و خزرج کشته نشوند او را بگذارید و بیعت کردن او بشما ضرری
ندارد پس قبول کردند قول او را و دست از سعد برداشتند و او بنماز ایشان حاضر نمیشد و بحکم ایشان
قایل نبود و اگر یاوری مییافت البته با ایشان جنگ میکرد و پیوسته برین حالت بود تا ابوبکر مرد
و عمر خلافت را متصرف شد و چون از شر عمر ایمن نبود رفت بشام و در آنجا مرد و با هیچیک بیعت نکرد و
سبب مردنش آن بود که در شب تیری بر او زدند و او را کشتند و تهمت بر جن بستند که جن او را کشتند
و بعضی گفتند که معاویه برای محمد بن مسلمه انصاری قرار کرده و او سعد را کشت و از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام روایت کرده اند که مغیرة بن شعبه او را کشت و سایر انصار و جمعی که در مدینه حاضر بودند بیعت
کردند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در این احوال مشغول تجهیز و تغسیل و تکفین حضرت رسول صلی الله علیه
و آله بود و سلیم بن قیس هلالی گفت از سلمان رضی الله عنه شنیدم که چون جناب رسول خدا رحلت نمود
و مردم کردند آنچه کردند ابوبکر و عمر و ابو عبیده آمدند و مخاصمه کردند با انصار و حجتی که علی با ایشان گفت
ایشان گفتند حجت ایشان این بود ای گروه انصار قریش احقند بامر خلافت از شما زیرا که حضرت
رسول از قریش است و مهاجران بهترند از شما زیرا که خدا در قرآن ابتدا بایشان پیش از انصار ذکر
کرده است و ایشان را تفضیل داده است و حضرت رسول فرموده که امامان از قریش اند سلمان
گفت من رفتم بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و آن حضرت مشغول غسل دادن حضرت رسول بود زیرا که
آنحضرت وصیت کرده بود که کسی غیر او مرتکب غسل او نشود پس گفت یا رسول الله کی اعانت میکند مرا
بر غسل تو گفت جبرئیل پس هر عضوی را که حضرت میخواست بشوید جبرئیل میگردانید و آن عضو را ظاهر میکرد
و چون از غسل و کفن و حنوط فارغ شد مرا طلبید با ابوذر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام

ما در عقب او صف بستیم و در آن نماز کردیم و عایشه در آن حجره بود و جبرئیل هم او را گرفت که آن
نماز را نمیدید پس رخصت داد مهاجرین را که ده نفر ده نفر داخل میشدند و در دور حضرت می ایستادند و علی علیه السلام
آیه إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ
سَلِّمُوا تَسْلِيمًا میخواندند و ایشان صلوات میفرستادند و بیرون میرفتند تا آنکه همه مهاجران و انصار
داخل شدند و صلوات فرستادند و رفتند و نماز حقیقی همان نماز بود که اول کرده شد و اگر ایشان را
خبر میشد طمع میکردند که امامت نماز را ابوبکر بکند پس سلمان گفت که من خبر دادم امیر المؤمنین علیه السلام را
با آنچه آن منافقان کردند در وقتی که مشغول غسل بود و گفتم الحال ابوبکر بر منبر نشسته است و مردم راضی نمیشوند
که بیک دست با او بیعت کنند و با هر دو دست با او بیعت میکنند حضرت فرمود یا سلمان دانستی که اول
کسی که با او بیعت کرد در وقتی که بر منبر حضرت رسول بالا رفت که بود گفتم نه و لیکن در سقیفه اول کسی که با
او بیعت کرد بشیر بن سعد بود پس ابو عبیده و پس عمر پس سالم مولای حذیفه پس معاذ بن جبل حضرت فرمود
او را نمیگویم اول کسی را میگویم که بر منبر با او بیعت کرد سلمان گفت نمیدانم اما دیدم مرد پیری را که تکیه
بر عصای خود کرده بود و در میان دو چشمش علامت سجده بود و بسیار متعبد مینمود و چون ابوبکر بر منبر نشست
اول او بالا رفت و گریست و گفت الحمد لله نمردم تا ترا در این مکان دیدم دست را بگشا او دست
دراز کرد و با او بیعت کرد پس گفت این روزیست مثل روز آدم پس از منبر فرود آمد و از مسجد بیرون رفت
حضرت فرمود یا سلمان دانستی که او که بود گفتم نه و لیکن سخن او مرا بد آمد و چنان مینمود که شماتت میکرد بوفات
حضرت رسول حضرت فرمود که او شیطان بود لعنه الله خبر داد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله که ابلیس و رؤسای
اصحابش حاضر شدند در روز غدیر که حضرت رسول مرا بخلافت نصب کرد بامر خدا و خبر داد
را که من ولی ایشانم از جانبهای ایشان و امر کرد ایشان را که حاضران بغایبان برسانند پس
اتباع آن لعین و متمردان اصحاب او باو گفتند که این امت مرحوم و معصومند و تو را و ما را بر ایشان
دستی نخواهد بود و ایشان پناه خود را و امام خود را بعد از پیغمبر دانستند پس شیطان غمگین و محزون
برگشت حضرت امیر فرمود که چون من از دنیا بروم مردم در ظلمت بی مساعده با ابوبکر بیعت خواهند کرد
پس بمسجد خواهند آمد و اول کسی که بر منبر من با او بیعت خواهد کرد شیطان خواهد بود بصورت مرد
پیر متعبد چنین و چنین خواهد گفت پس بیرون خواهد رفت و شیاطین و اتباع خود را جمع خواهد

که پس رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرموده

پس ایشان او را سجده خواهند کرد

کرده خواهند گفت ای سید ما و بزرگ ما تو بی که آدم را از بهشت بدر کردی پس در جواب خواهد
گفت که کدام امت اند که بعد از پیغمبر خود گمراه نشده اند شما میگفتید که من بر ایشان راهی ندارم دیدید چگونه
ایشان را بمخالفت پیغمبر خود واداشتم اینست که حق تعالی فرموده است وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ
ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی بتحقیق که راست کرد بر ایشان شیطان گمان
خود را پس متابعت کردند او را مگر گروهی از مؤمنان سلمان گفت چون شب شد علی علیه السلام فاطمه
را بر دراز گوشی سوار کرد و دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و بخانه هر یک از اهل بدر از مهاجران و
انصار رفت و حق امامت و خلافت خود را بیاد ایشان آورد و طلب یاری از ایشان کرد اجابت او
نکردند مگر چهل و چهار کس و بروایت دیگر چهل و چهار نفر پس فرمود که اگر راست میگویید سرهای خود را بتراشید
و اسلحه خود را بردارید و بامداد بیایید بنزد من که با من بیعت کنید بر موت یعنی تا کشته نشوید دست از
یاری من برندارید چون صبح شد بغیر از چهار کس نیامدند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و در روایتی دیگر
بجای عمار زبیر است سه شب حضرت چنین کرد و در روز بغیر از چهار نفر حاضر نشدند چون حضرت دید که
ایشان در مقام غدر و مکر اند و یاری او نمیکنند رفت در خانه نشست و مشغول جمع قرآن شد و از
خانه بیرون نیامد تا همه را جمع کرد و قرآن متفرق بود در پوستها و چوبها و رقعها و استخوانها پس ابوبکر
فرستاد که بیا و بیعت کن حضرت گفت من سوگند یاد کرده ام که ردا بر دوش نگیرم مگر از برای نماز تا قرآن را
جمع کنم پس چند روز صبر کردند و حضرت مجموع قرآن را جمع کرد و در میان جامه گذاشت و مهرش را مهر کرد
پس از مسجد آورد در وقتی که ابوبکر با جمعی در مسجد بودند و ندا کرد باواز بلند که يَا أَيُّهَا النَّاسُ چون
حضرت رسول از دنیا رفت مشغول بتکفین و تجهیز او گردیدم و بعد از آن بجمع قرآن در این جامه جمع کردم و هیچ
آیه ای نازل نشده است که حضرت رسول بمن خوانده است و تاویلش را بمن گفته است در قیامت مگویید
که ما از این غافل بودیم و مگویید که من شما را بیاری خود نخواندم و حق خود را بیاد شما نیاوردم و شما را
بکتاب خدا دعوت نکردم عمر گفت آنچه از قرآن با ما است ما را بس است و احتیاج بقرآن تو نداریم حضرت
فرمود دیگر این قرآن را نخواهید دید تا مهدی از فرزندان من این را ظاهر گرداند و بخانه خود برگشت
پس عمر با ابوبکر گفت علی را طلب تا بیعت کند و تا او بیعت نکند ما ایمن نیستیم ابوبکر فرستاد که
اجابت کن خلیفه رسول الله را حضرت فرمود سُبْحَانَ اللهِ چه زود دروغ بر حضرت رسول بستید ابوبکر

غسل

و جمعی که بر دور او بودند همه میدانند که خدا و رسول غیر من کسی را خلیفه نکرده اند بار دیگر فرستاد
که اجابت کن امیر المؤمنین ابوبکر را حضرت تعجب نمود و گفت سبحان الله اندک وقتی است
که پیغمبر از میان ایشان رفته است او خود میداند که این نام از برای غیر من صلاحیت ندارد و او
هفتمین آن جماعتی بود که حضرت رسول ایشان را امر کرد که بر من سلام کنند بامیر المؤمنین بار دیگر
پس او و رفیقش عمر پرسیدند که خدا این را امر کرده است حضرت فرمود که بلی بحق و راستی از جانب
خدا و رسول است و او امیر مؤمنان و امیر مؤمنانست و سید مسلمانانست و صاحب علم غر محجلین است خدا
او را در قیامت بر صراط خواهد نشانید که دوستان خود را بسوی بهشت فرستد و دشمنان خود را بسوی
جهنم چون آن خبر را بردند در آن روز ساکت شدند پس در آن شب باز حضرت امیر علیه السلام فاطمه و حسنین علیهم السلام
را از برای اتمام حجت بخانه جمیع اصحاب رسول برد و از ایشان یاری طلبید و بغیر آن چهار نفر اجابت
نکردند پس عمر با ابوبکر گفت چرا نمیفرستی که علی و این چند نفر را برای بیعت بیاورند همه بیعت کرده اند
بغیر اینها ابوبکر گفت کی را بفرستیم عمر گفت قنفذ را میفرستیم که مرد درشت غلیظ بی شرمیست و از قبیله
عدی است پس او را با جمعی از اعوان فرستادند چون رفتند حضرت امیر رخصت نداد که داخل شوند
اصحاب قنفذ برگشتند و گفتند که رخصت نمیدهد که داخل شویم عمر گفت بی رخصت داخل شوید چون رفتند
حضرت فاطمه سوگند داد ایشان را که بی رخصت داخل خانه من مشوید قنفذ آنجا ماند و اصحابش برگشتند و
خبر آوردند عمر در غضب شد و گفت ما را با گفته زنان چکار است و امر کرد جمعی را که بر دور او بودند
هیزم بردارند و خود نیز هیزم برداشت و بر دور خانه اهل بیت گذاشتند و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه
و امام حسن و امام حسین علیهم السلام در آن خانه بودند و فریاد زد عمر که یا علی بیرون بیا و بیعت
کن با خلیفه رسول خدا و الا آتش در خانه ات میافکنم پس حضرت فاطمه برخاست و گفت چه میخواهی
از ما ای عمر گفت در را بگشا و الا خانه را با شما میسوزانم فاطمه گفت ای عمر از خدا نمیترسی
بخانه من میخواهی در آیی آن بیچاره برنگشت و آتش طلبید و بر در خانه انداخت فاطمه فریاد یا ابتاه یا
رسول الله بلند کرد عمر سر غلاف شمشیر را بر پهلوی آن حضرت زد و تازیانه را بلند کرد و بر ذراع آن معصومه
زد فاطمه خطاب کرد به پدر بزرگوارش که یا رسول الله بد خلافتی کردند ابوبکر و عمر در حق اهل بیت تو
پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام متاثر شد و برجست و گریبان آن ملعون را گرفت و بر زمین

زد و بینیش را بشکست و گردنش را بپیچید و خواست که آن ملعون را بکشد بخاطر آورد وصیت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله را که او را امر بصبر و نهی از مقاتله ایشان فرموده بود دست برداشت
و گفت بحق آن خداوندی که محمد را گرامی داشت به پیغمبری ای پسر صهاک اگر نه تقدیری بود از
حق تعالی که پیش از این گذشته و عهدی که حضرت رسول در این باب با من کرده هر آینه میدانستی که تو هرگز
بدخل خانه من نمیتوانستی شد پس عمر فرستاد و لشکر بمدد خود طلبید و آن منافقان هجوم آوردند و داخل
خانه شدند و حضرت امیر شمشیر خود را برداشت چون قنفذ دید که شیر خدا شمشیر برداشت ترسید که
شمشیر را بکشد و بیرون آید و یکی را زنده نگذارد و دوید بنزد ابوبکر و قصه را نقل کرد ابوبکر گفت
اگر علی اراده بیرون آمدن کند بخانه آتش بریزید و او را بگیرید و اگر مانع شود آتش در خانه
بزنید پس قنفذ ملعون و اصحابش بدون رخصت هجوم آوردند و شمشیر را از دست حضرت گرفتند
و ریسمانی در گلوی حق جوی آن مطیع اسرار آلهی انداختند و کشیدند که از خانه بیرون آورند و در روایت
عیاشی خالد شمشیر خود را حواله آنحضرت کرد حضرت همان شمشیر را از دست او گرفت و خواست که
بر او بزند او حضرت را قسم داد حضرت شمشیر را انداخت عمر ملعون فرستاد بنزد قنفذ که اگر حضرت فاطمه
مانع بیرون آوردن علی شود بزن او را بزن و دور کن چون حضرت را بدر خانه رسانیدند
حضرت فاطمه بنزدیک در آمد و مانع شد قنفذ ملعون در را بعنف گشود و بر پهلوی فاطمه زد
که یک دنده از دنده های پهلوی مبارکش بشکست و فرزندی که حضرت رسول او را در شکم محسن نام
کرده بود سقط شد و باز مخالفت پیغمبر بود تازیانه بر بازویش زد که استخوانش شکست و بهمین ضربتها
شهید شد و چون از دنیا رفت در بازویش کرد بندی که از آن ضربت مانده بود پس حضرت
امیر را با آن حال بیرون کشیدند تا بنزد ابوبکر لعین آوردند و عمر با شمشیر برهنه بر بالای سر حضرت
ایستاد و خالد بن ولید و ابو عبیده و سالم و معاذ بن جبل و مغیره بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن
سعد و سایر منافقان مکمل و مسلح بر دور ابوبکر ایستاده بودند سلیم بن قیس گفت من سلمان
گفتم آیا این جماعت بی رخصت داخل خانه فاطمه شدند گفت آری والله مقنعه بر سر نداشت و استغاثه
میکرد یا ابتاه یا رسول الله تو دیروز از میان ما رفتی و ابوبکر و عمر با اهل بیت تو
چنین میکنند و من دیدم که ابوبکر لعین و آنها که بر دور آن بودند همه میگریستند بغیر عمر و خالد و

مغیره و عمر میگفت ما را کاری نیست بزنان و در رأیهای ایشان در هیچ امری چون علی علیه السلام
بنزدیک ابوبکر آوردند فرمود که بخدا سوگند اگر شمشیر من در دست من بود و شما بر
من دست نمی یافتید والله که من ملامت خود نمیکنم در آنکه با شما جهاد نکردم اگر آن چهل
نفر که با من بیعت کردند بیعت مرا نشکستند من جماعت شما را پراکنده میکردم و
لیکن خدا لعنت کند آنها را که با من بیعت کردند و بیعت مرا شکستند و چون نظر ابوبکر لعین بر حضرت
افتاد فریاد زد که دست از او بردارید حضرت گفت ای ابوبکر چه زود بر جستید بر مخالفت رسول
خدا و از ذریت اهل بیت او بکدام حق و بکدام منزلت مردم را به بیعت خود میخوانی تو دیروز
بامر خدا و رسول او با من بیعت نکردی عمر گفت این سخنان را بگذار و دست از تو بر نمیداریم تا
بیعت کنی فرمود که اگر نکنم چه خواهید کرد گفت خواهیم کشت تو را بمذلت و خواری حضرت
فرمود پس کشته خواهید بود بنده خاص خدا و برادر رسول او را ابوبکر گفت و در روایت عیاشی عمر گفت
که بنده خدا را قبول داریم اما برادر رسول خدا را قبول نداریم حضرت فرمود که انکار میکنید که
رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا برادر خود کرده است گفتند بلی پس حضرت خطاب کرد بصحابه که ای
گروه مهاجران و انصار شما را بخدا قسم میدهم که شنیدید از رسول خدا در روز غدیر که در حق
من چه گفت و در غزوه تبوک چه گفت پس آنچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله علانیه در حق او فرموده
بود همه را ذکر کرد ایشان همه گفتند که همه اینها را شنیدیم چون ابوبکر ترسید که مردم او را یاری کنند
خود مبادرت کرد و گفت آنچه گفتی همه حق است و ما همه را شنیده ایم بگوشهای خود و در خاطر
داریم اما شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بعد از اینها گفت که ما اهل بیت را خدا
برگزیده است و گرامی داشته است و از برای ما اختیار کرده است آخرت را بر دنیا و خلافت
و پیغمبری را هر دو در ما جمع نکرده است علی علیه السلام گفت آیا کسی هست که با تو این گواهی را بدهد
عمر گفت راست گفت خلیفه رسول خدا من نیز شنیدم پس ابو عبیده و سالم مولی حذیفه و معاذ بن
جبل نیز شهادت دادند حضرت فرمود که وفا کردید شما بنحو آن صحیفه ملعونه که در میان کعبه
نوشتید که اگر محمد کشته شود یا بمیرد نگذارید که خلافت باهل بیت او برسد و این
حدیث را از آن روز وضع کرده اید ابوبکر گفت تو چه دانستی که ما چنین کردیم حضرت فرمود ای

زبیر وای سلمان وای ابوذر وای مقداد سؤال میکنم از شما بحق خدا و بحق اسلام که شنیدید
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که این جمع را نام برده و گفت چنین نامه نوشته اند و عهد کرده
اند که خلافت را از اهل بیت بگردانند پس تو گفتی پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله اگر چنین
کنند من چکنم فرمود که اگر یاوری بیابی با ایشان قتال و جهاد بکن و اگر نیابی خون خود را حفظ
کن و خود را از کشتن نگه دار پس حضرت امیر فرمود که اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند وفا میکردند
جهاد میکردم با ایشان از برای خدا و بخدا سوگند که این خلافت که ابوبکر و عمر از من غصب کردند
با هیچ یک از فرزندان ایشان نخواهد رسید تا روز قیامت و آنچه تکذیب قول شما میکند در قرآنی
که بر حضرت رسول بسته اید این آیه است أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ
فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عَظِيمًا یعنی آیا حسد
میبرند بر مردم در آنچه خدا عطا کرده است ایشان را از فضل خود پس بتحقیق که ما آل ابراهیم را کتاب
و حکمت عطا کردیم و دادیم با ایشان ملک و پادشاهی عظیم حضرت فرمود که کتاب پیغمبریست و حکمت
سنت است و ملک عظیم خلافت است و مائیم آل ابراهیم پس مقداد برخواست و گفت یا علی چه میفرمایی
بخدا سوگند که اگر مرا امر کنی بهمین شمشیر بزنم و اگر فرمایی دست بدارم باز دارم حضرت فرمود که ای مقداد
دست باز دار و عهد حضرت رسالت و آنچه را تو را بآن وصیت کرده است بخاطر بیاور سلمان گفت من هم
خواستم و گفتم بحق آن خداوندی که جانم بدست قدرت اوست که اگر دانم که دفع ظلمی میتوانم کرد و دین خدا
را عزیز میتوانم کرد هر آینه شمشیر خود را میکشم و میزنم تا حق غالب شود آیا برادر رسول خدا و وصی او و خلیفه
او را در امتش و پدر و فرزندانش را باین مذلت میکشید و میآورید پس بشارت باد شما را ببلای خدا
و نا امید شوید از نعمت و رخا پس ابوذر برخواست و گفت ای امتی که بعد از پیغمبر خود حیران شده اید بعصیان
خود مخذول گردیده اید حق تعالی میفرماید إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ
عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و آل محمد اخلاف
نوح اند و آل ابراهیم اند و برگزیده سلاله اسمعیل اند و عترت پیغمبر آخر الزمانند و اهل بیت نبوت
اند و موضع رسالت اند و محل آمد و شد ملائکه اند و ایشان مانند آسمان بلند محل رحمت الهی اند و مانند
کوههای زمین موجب استقرار زمین اند و مانند کعبه محترمه قبله عالمیان اند و مانند چشمه صافیه منبع

علوم حق اند و مانند ستارهای درخشنده هدایت کننده خلق اند و شجره مبارکه اند که خدا نور خود را
بنور ایشان شعله زده است محمد خاتم انبیا و سید ولد آدم است و علی وصی اوصیا و امام
متقیان و قاید غر محجلین است و اوست صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد و وارث علم او
و اولی است بمؤمنین از نفس ایشان چنانچه حق تعالی فرموده است که النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ
مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي
كِتَابِ اللَّهِ یعنی پیغمبر اولی است بمؤمنان از جانهای ایشان و زنان او مادران ایشانند و
خویشان او بعضی اولی و احق اند ببعضی در کتاب خدا پس ابوذر گفت مقدم دارید هر که را خدا
مقدم داشته است و موخر دارید هر که را موخر داشته است و ولایت و وزارت پیغمبر را بکسی
بدهید که خدا داده است پس در آن وقت عمر برخواست و گفت عجب است بر بالای منبر نشسته علی یا تو در مقام محاربه با
و در زیر منبر تو نشسته است و بر نمیخیزد با تو بیعت کند یا از منبر بزیر آیی یا بفرما که گردنش را بزنیم و امام
حسن و امام حسین صلوات الله علیهما در بالای سر پدر بزرگوار خود ایستاده بودند چون حرف
کشتن را شنیدند گریستند و صدا بلند کردند که یا جداه یا رسول الله حضرت امیر ایشان را
بسینه خود چسبانید و گفت گریه مکنید بخدا سوگند که ایشان قادر بر قتل پدر شما نیستند و از آن ذلیلتر
و بی مقدارترند که این جرأت توانند کرد پس ام ایمن تربیت کرده رسول خدا آمد و گفت ای ابوبکر چه زود
ظاهر کردید حسد و نفاق خود را عمر گفت ما را با سخن زنان چه کار است گفت او را از مسجد بیرون کردند پس بریده
اسلمی برخواست و گفت تو با برادر رسول خدا و پدر فرزندانش چنین سلوک میکنی و تو او را در میان قریش
میشناسیم آن صفاتی که همه کس میدانند آیا رسول خدا گفت بتو و ابوبکر که بروید بسوی علی و سلام کنید
بر او بامارت مؤمنان شما پرسیدید که بامر خداست و رسول است گفت بلی ابوبکر گفت چنین بود اما پیغمبر
بعد از آن گفت از برای اهل بیت من خلافت و پیغمبری جمع نمیشود بریده گفت بخدا سوگند
که این را رسول خدا نگفته است و الله که در شهری که تو در آن امیر باشی من نمیمانم عمر گفت او را
زدند و از مدینه بیرون کردند پس عمر گفت ای پسر ابوطالب برخیز و بیعت کن حضرت
گفت اگر نکنم عمر گفت گردنت را میزنیم حضرت سه مرتبه این سخن را گفت و این جواب را شنید
حجت بر ایشان تمام کرد پس عمر دست حضرت را بلند کرد بی آنکه حضرت دست بگشاید ابوبکر دست

امر کرده

چه میکنید

خود را دراز کرد و بر روی دست حضرت گذشت و بروایت عیاشی چون عمر گفت گردنش
را بزن نم حضرت فرمود بخدا سوگند ای پسر صهاک تو قادر بر آن نیستی و تو لئیم‌تر و ضعیف‌تری
از آنکه این کار توانی کرد پس خالد ملعون برجست و شمشیر کشید و گفت والله اگر بیعت نکنی میکشم
ترا حضرت برجست و گریبان خالد را گرفت و او را بگردانید و او که بر پشت افتاد و شمشیر از
دستش پرید و سلمان گفت چون حضرت را بمسجد آوردند و ریسمان در گردنش بود و میکشیدند
رو بجانب قبر حضرت رسول ص کرد و گفت يَابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا
يَقْتُلُونَنِي یعنی ای برادر بدرستی که قوم مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند و این
خطابیست که هرون بموسی گفت از برای پرستیدن قوم گوساله را پس زبیر را گفتند بیعت کن
ابا کرد و عمر و خالد و مغیره با جمع دیگر شمشیر را از دست او گرفتند و شکستند و او را کشیدند تا
بجبر بیعت کرد سلمان گفت پس مرا گرفتند و گردن مرا افشردند تا سلعه در گردن من بهم رسید و بجبر بیعت
کردم پس ابوذر و مقداد را بجبر و اکراه بیعت فرمودند و بغیر امیرالمؤمنین ع و ما چهار نفر بجبر بیعت
نکردیم و شدت و امتناع زبیر از ما همه بیشتر بود و چون بیعت کرد گفت ای پسر صهاک بخدا سوگند
اگر این طاغیان نبودند که ترا اعانت کردند تو نمیتوانستی که مرا جبر کنی در وقتی که شمشیر در دست
من باشد من جبن ترا و نامردی ترا خوب میدانم ولیکن طاغی چند ترا اعانت کردند که بقوت
ایشان حمله میکنی پس عمر در غضب شد و گفت تو صهاک را نام میبری زبیر گفت صهاک کیست که
من نام او را نتوانم برد صهاک کنیز حبشی بود از جدم عبد المطلب و او زناکار بود و زنا کرد با او
جد تو نفیل پس پدر تو خطاب بهم رسید و بعد از آنکه از آن ولد الزنا بهم رسید عبد المطلب صهاک را
بجد تو بخشید و پدر تو غلام جد ما است پس ابوبکر میان ایشان اصلاح کرد و دست از یکدیگر برداشتند
سلیم گفت من بسلمان گفتم تو با ابوبکر بیعت کردی و هیچ نگفتی سلمان گفت بعد از بیعت گفتم
هلاک و ملعون شدید تا قیامت آیا میدانید چه کردید با خود سنت کافران پیش از خود را اختیار کردید
و افتراق و اختلاف در میان این امت انداختید و دست از سنت پیغمبر خود برداشتید تا آنکه
خلافت را از معدنش بیرون کردید عمر گفت حالا که تو و اصحابت بیعت کردید هر چه خواهید بگوئید
من گفتم شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت بر تو و صاحبت یعنی ابوبکر که با او بیعت کردی

مثل گناهان جمیع امت تا روز قیامت و مثل عذاب همه ایشان خواهد بود عمر گفت هر چه خواهی بگو
امام تو بیعت کرد و دیده است و دستش نشد با آنکه خلافت باو برسد من گفتم گواهی میدهم که در بعضی
از کتابهای خدا خوانده ام که یک در از درهای جهنم بنام تو و نسب تو و صفت تو هست گفت هر چه
خواهی بگو خدا دور کرد خلافت را از اهل بیتی که شما ایشان را خدایان گرفته بودید بغیر از خدا من
گفتم گواهی میدهم که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم در تفسیر این آیه فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ
عَذَابَهُ أَحَدٌ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ که این آیه در شان تست یعنی عذاب و بند او را به
کفار نشد بدترست پس عمر گفت ساکت شو خدا صدایت را بگیرد ای غلام فرزند زن گندیده پس حضرت
امیر علیه السلم گفت قسم میدهم ترا ای سلمان که ساکت شوی سلمان گفت بخدا سوگند که اگر حضرت مرا
امر بسکوت نمیکرد هر آیه که در شان او نازل شده بود و هر حدیث که از حضرت رسول ص در حق او و او
شنیده بودم میگفتم چون عمر دید که ساکت شدم گفت از روی تهدید تو مطیع و منقاد اوئی پس چون ابوذر
و مقداد بیعت کردند و سخنی نگفتند عمر گفت ای سلمان چرا ساکت نمیشدی چنانکه دو مصاحبت بیعت کردند
و هیچ نگفتند محبت تو نسبت باهل بیت و تعظیم تو ایشان را زیاده از آنها نیست ابوذر گفت ای عمر آیا
سرزنش میکنی ما را بمحبت آل محمد و تعظیم ایشان خدا لعنت کند و کرده است کسی را که ایشان را دشمن دارد
و افترا کند بر ایشان و حق ایشان را بظلم از ایشان بگیرد و مردم را بر ایشان مسلط کرده اند و این امت را
از پس و پشت از دین برگردانند عمر گفت آمین خدا لعنت کند کسیرا که ستم در حق ایشان کند ایشان را در خلافت
حقی نبود و ایشان و سایر مردم در این امر مساوی بودند ابوذر گفت پس چرا حجت کردید بر انصار بقرابت
رسول پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم فرمود که ای پسر صهاک پس ما را در آن حقی نیست و حق خلافت
مخصوص تو و ابوبکر دینی زاده پسر زن خورنده مگس است عمر گفت الحال که بیعت کردی دست از این
سخنان بردار عامه مردم بمصاحبت من راضی شدند و بتو راضی نشدند گناه من چیست حضرت فرمود
لیکن خدا و رسول ص راضی نیستند که بغیر من پس بشارت باد ترا و مصاحبت را و آنها که متابعت و معاونت
شما کردند بغضب خدا و عذاب او و خواری او وای بر تو ای پسر خطاب نمیدانی که چه کرده
چه عذاب از برای خود و صاحب خود مهیا کرده ابوبکر گفت ای عمر الحال که او بیعت کرده و ما از شر و فتنه
او ایمن شدیم بگذار هر چه خواهد بگوید حضرت فرمود بغیر یک سخن نمیگویم خدا را یاد شما میآورم ای

چهار نفر یعنی سلمان و ابوذر و زبیر و مقداد او ایا شنیده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت
جهنم تابوتی از آتش هست که در آن دوازده نفرند شش نفر از امم سابقه و شش نفر از این امت
و آن تابوت در چاهی هست در قعر جهنم و بر سر آن چاه سنگی هست که هرگاه حق تعالی خواهد جهنم را مشتعل
گرداند می فرماید که آن سنگ را از آن چاه بردارند جمیع جهنم از شدت حرارت آن چاه مشتعل میگردد پس علی
علیه السلام پرسید که لقد بینت لنا ایشان پس فرمود آن که برادر خود را کشت و فرعون و نمرود و دو نفر از بنی
اسرائیل که یکی یهود را گمراه کرده و یکی نصاری را و ابلیس ششم ایشانست و از این امت دجال است و
آن پنج نفر که اتفاق بر نوشتن آن صحیفه ملعونه کنند و با یکدیگر عهد و اتفاق کنند بر عداوت تو ای برادر
و معاونت یکدیگر کنند بر غصب حق تو تا آنکه پنج نفر را نام برد و یک یک ایشان را شمرد پس ما چهار نفر گواهی
دادیم که ما در این واقعه حاضر بودیم و همه را شنیدیم در این وقت عثمان گفت که ای ابا الحسن آیا نزد تو و این اصحاب تو
حدیثی هست که در حق من شنیده باشید علی علیه السلام گفت بلی شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که ترا
لعنت کرد بعد از آن نشنیدم که استغفار کرده باشد عثمان در غضب شد و گفت مرا با تو چه کار است و هیچ
حال دست از من بر نمیداری نه در حیات رسول خدا و نه بعد از وفات او زبیر گفت بلی خدا بینی ترا بر
خاک بمالد عثمان گفت بخدا سوگند که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میگفت زبیر کشته
خواهد شد مرتد از اسلام سلمان گفت که در این وقت حضرت امیر علیه السلام آهسته بمن گفت که راست
میگوید زبیر بعد از قتل عثمان با من بیعت خواهد کرد و بیعت مرا خواهد شکست و مرتد کشته خواهد شد سلیم
گفت پس سلمان گفت مردم همه مرتد شدند بعد از رسول خدا بغیر چهار نفر مردم بعد از رسول خدا بمنزله هرون
و اتباع او شدند و بمنزله گوساله پس علی علیه السلام بمنزله هرون بود و ابوبکر بمنزله گوساله بود و عمر بمنزله
سامری و شنیدم از رسول خدا که گفت که جمعی از اصحاب من بیایند که در رتبه نزد من قرب و منزلت
داشته باشند که بر صراط بگذرند من چون ایشان را ببینم و ایشان مرا ببینند و من ایشان را بشناسم
و ایشان مرا بشناسند [illegible] از پیش من بربایند پس گویم پروردگارا اینها اصحاب منند گوید
که نمیدانی که بعد از تو چه کردند چون تو از ایشان مفارقت کردی مرتد شدند و از دین برگشتند پس
من گویم دور باد ایشان را و شنیدم از رسول خدا که گفت که مرتکب خواهند شد سنت و طریقه بنی اسرائیل را
مانند موافقت دو تای نعل با یکدیگر و پر و تیر با یکدیگر وجب به وجب و ذراع به ذراع و باع به باع زیرا که

و اتباع آن ده
از آنها

تورات و قرآن مجید بیک دست و یک قلم و یک صحیفه نوشته شده است و مثلها و سنتهای این
دو امت مساوی‌اند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام را از خانه بیرون آوردند از برای بیعت فاطمه صلوات الله علیها بیرون آمد
و جمیع زنان بنی هاشم با آنحضرت بیرون آمدند و چون حضرت فاطمه نزدیک قبر حضرت رسول
رسید گفت دست از پسر عمم بردارید بحق خداوندی که محمد را بحق فرستاده است اگر دست از او
بر ندارید موی سر خود را پریشان کنم و پیراهن رسول خدا را بر سر گذارم و ناله بدرگاه خدا بلند کنم ناقه
صالح نزد خدا گرامی تر از من نبود و بچه او گرامی تر از فرزند من نیست سلمان گفت من نزدیک
آنحضرت بودم بخدا سوگند که دیدم که دیوارهای مسجد از بیخ کنده شد و آنقدر بلند شد که اگر کسی میخواست
از زیرش میتوانست بیرون رود پس نزدیک آنحضرت رفتم و گفتم ای سیده من و مولاتی من خدا
پدرت را رحمت عالمیان گردانیده بود تو سبب نزول عذاب بر ایشان مشو پس حضرت از مسجد بیرون
رفت و دیوارها بجای خود فرود آمدند تا آنکه غبار از زیر آنها بلند گردید و داخل بینیهای ما شد و بروایت
دیگر حضرت فاطمه علیها السلام دست حسنین علیهما السلام را گرفت و متوجه مرقد مطهر حضرت رسول صلی الله
علیه و آله شد که نفرین کند پس حضرت امیر علیه السلام سلمان را گفت برو دختر محمد را دریاب که من میبینم که
مدینه را که بحرکت آمده است و اگر او موی سر را بگشاید و گریبان چاک کند و نزد قبر پدرش برود و دعا کند
بدرگاه خدا این جماعت مهلت نمی‌یابند و مدینه با زمین فرو میرود با اهلش پس سلمان خود را
بآنحضرت فاطمه رسانید و گفت حضرت امیر میفرماید که برگرد و صبر کن و باعث عذاب این امت مشو
فاطمه فرمود هرگاه او فرموده است برمیگردم و صبر میکنم فصبر جمیل از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده‌اند که در وقتی که گریبان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را میکشیدند و بنزد ابوبکر می
آوردند چون بنزدیک مرقد مطهر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسیدند این آیه را خواند یا ابن
ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی پس دستی از قبر بیرون آمد بجانب
ابوبکر که همه شناختند که دست حضرت رسولست و صدائی ظاهر شد که شناختند که صدای آنحضرت است که
اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلا یعنی آیا کافر
شدی بآن خدائی که ترا آفرید از خاک پس از نطفه پس ترا درست مردی کرد و ایضاً

سعید بن

از طرق خاصه از حضرت صادق علیه السلم و از طرق عامه از زید بن وهب روایت کرده اند که
دوازده نفر از اکابر مهاجر و انصار انکار کردند بر ابوبکر خلافت او را و حجتهای شافی
برو تمام کردند از مهاجران خالد بن العاص که از بنی امیه بود و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار
و بریده اسلمی و از انصار ابوالهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف و ذو الشهادتین
خزیمه بن ثابت و ابی بن کعب و ابوایوب انصاری چون ابوبکر بر منبر بالا رفت با یکدیگر مشورت کردند
بعضی گفتند میرویم و او را از منبر بزیر میآوریم و بعضی دیگر گفتند اگر چنین کنید کشته خواهید شد و
حق تعالی فرموده است که خود را بدست خود بتهلکه میندازید پس رای ایشان برین قرار گرفت که
بخدمت حضرت بروند و با او مصلحت کنند پس رفتند و گفتند یا امیرالمؤمنین ترک کردی حقی را که تو
اولی و احق بودی بآن از ابوبکر زیرا که ما شنیدیم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که علی با حق است
و حق با علی است بهر سو که میرود حق با او میرود و ما میخواهیم برویم و او را از منبر بزیر آوریم و آمده ایم
که رای ترا درین باب بدانیم حضرت فرمود بخدا سوگند که اگر چنین کنید باید با ایشان محاربه کنید
شما نسبت با ایشان از بابت نمکید در میان طعام و از بابت سرمه که در چشم کنند و خواهید آمد
بسوی من با شمشیرهای برهنه مستعد قتال و ایشان بنزد من خواهند آمد که بیعت کن و الا ترا میکشیم پس
باید من با ایشان قتال کنم و دفع ایشان از خود بکنم و این خلاف فرموده رسول خداست زیرا که
آنحضرت پیش از وفات خود بمن گفت که بزودی امت با تو غدر و مکر خواهند کرد و عهد مرا در باب
تو خواهند شکست و تو از من بمنزله هرونی از موسی و امت بعد از من از بابت هرون و اتباع
او و سامری و اتباع او خواهند بود و من گفتم یا رسول الله هرگاه چنین شود چکنم فرمود که اگر یاوران بیابی با ایشان جهاد
کن و جهاد کن و اگر یاوری نیابی دست باز دار و خون خود را حفظ کن تا مظلوم بنزد من آیی و چون
حضرت رسول بملا اعلی ملحق شد مشغول تغسیل و تکفین او شدم پس سوگند یاد کردم که ردا بر دوش نگیرم
مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم و کردم پس دست فاطمه و حسنین را گرفتم و گردیدم بخانهای اهل بدر و آنها که در
راه دین کارها کرده بودند و سوگند دادم ایشان را که رعایت حق بکنند و خواندم ایشانرا بیاری خود
و اجابت من نکردند از ایشان مگر چهار نفر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار پس از خدا بترسید و
ساکت باشید برای آنکه میدانید از کینهایی که در سینهای این جماعت است به بغض خدا و علی و آل او

و آنچه نسبت بخدا و رسول و اهل بیت او دارند بگوئید نزد این مردم و ظاهر کنید برای او
و آنچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده اید در حق من و ایشان تا حجت بر او تمام
تر شود و او را عذری نماند و حال ایشان نزد حضرت رسالت واضح تر گردد در وقتی که او را ملاقات
میکنند بدتر باشد پس در روز جمعه که آن شقی بر منبر غصبا رفت جمع شدند و اول کسی که از مهاجران
سخن گفت خالد بن سعید بود چون اعتماد بر اعانت بنی امیه داشت و گفت از خدا بترس ای
ابوبکر میدانی که رسول خدا در روز بنی قریظه گفت ای گروه مهاجران و انصار من شما را وصیتی
میکنم حفظ نمایید بدرستی که علی بن ابی طالب امیر شماست بعد از رسول خدا آنحضرت فرموده و
وصیت کرده است مرا پروردگار من و اگر حفظ نکنید در حق او وصیت مرا و معاونت و یاری او
ننمایید مختلف خواهید شد در احکام خود و مضطرب میشود بر شما امر دین شما و بدان شما والی
شما خواهند شد بدرستی که اهل بیت من وارثان علم منند و عمل کنندگان بامر امت منند بعد از من خداوندا
هر که اطاعت بکند از امت من حفظ کند در حق ایشان وصیت مرا پس ایشانرا محشور گردان در
زمره من و از برای ایشان بهره کامل از مرافقت من قرار ده که بآن دریابند فوز و رستگاری
آخرت را و خداوندا هر که بد خلافتی کند در اهل بیت من پس محروم گردان او را از بهشتی
که عرض آن مانند عرض آسمانها و زمین است پس عمر با او معارض شد و خالد در جواب و تقبیح
اعمال او سخنان گفت و در جواب گفت مثل تو درین امت مثل شیطان است که حق تعالی در قرآن فرموده
است که در وقتی که با انسان گفت که کافر شو پس چون کافر شد گفت من بیزارم از تو پس عاقبت هر دو
آن خواهد بود که در جهنم خواهند بود همیشه و اینست جزای ستمکاران پس سلمان برخاست و
اول بفارسی گفت کردید و نکردید و ندانید که چه کردید پس بعربی گفت ای ابوبکر هرگاه مسئله
رو دهد که ندانی از که خواهی پرسید و هرگاه مسئلهای را از تو سؤال کنند بکی پناه خواهی
برد و چه عذر داری در آنکه تقدم نمایی بر کسی که از تو داناتر است و نزدیکتر است برسول خدا
و بیشتر است و بتاویل کتاب خدا و سنت پیغمبر داناتر است و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را
مقدم داشت در حیات خود و وصیت کرد بنزد وفات خود پس گفته او را طرح کردید و وصیت او را
فراموش کردید و آنچه گفته بود خلف کردید و عهد او را شکستید و عقدها را که رسول

و خلیفه منست در میان شما

بسیار

مثل او مانند شیطانست

خدا او را بر شما امیر کرد که شما را از مدینه بیرون برد که این فتنه را نکنید که غیرت ظاهر
شود که شما در هیچ امر متابعت او نکردید بر هم زدید و درین زودی غیرت با خبر خواهد
رسید و با این وزر عظیم بقبر خواهی رفت تا زود است توبه کن و این وبال عظیم از خود بردار
بتحقیق که آنچه در حق علی شنیدیم و آنچه ما دیدیم تو نیز دیدی و اینها مانع نشد ترا از آنکه
چنین امر عظیمی را بگردن گرفتی پس ابوذر برخواست و گفت ای گروه قریش عجب قباحتی کردید و
از قرابت رسول صلی الله علیه و آله بر گشتید و جماعت بسیاری از عرب باین سبب مرتد خواهند شد
و در دین شک خواهند کرد و اگر با اهل بیت پیغمبر خود میگذاشتید اختلاف در میان شما بهم نمیرسید
و اکنون که چنین کردید هر که زورش بیشتر باشد خلافت را متصرف خواهد شد و میدانید و همه
نیکان شما میدانند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خلافت بعد از من از علی است
پس از برای دو پسرم حسن و حسین علیهما السلام پس از برای طاهران از ذریت من پس طرح کردید گفته پیغمبر
خود را و آخرت باقی را بدنیای فانی فروختید و سنت امتهای گذشته را متابعت کردید که
بعد از پیغمبران خود کافر شدند و بزودی وبال کار خود را خواهید چشید و جزای اعمال خود
را خواهید دید و خدا ستم کننده نیست بر بندگان خود پس مقداد برخواست و او را نصیحت بسیار
کرد و گفت میدانی که بیعت علی علیه السلام در گردن تست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله ترا
و عمر را در زیر علم اسامه که آزاد کرده رسول و امیر المؤمنین بود داخل کرد و او را بر شما امیر کرد
تا این خیال بخاطر شما نرسد و باز دیگر شما را در زیر علم معدن شقاق و نفاق عمرو بن العاص
داخل کرد در غزوه ذات السلاسل و آن منافقی بود که در شان او إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ
نازل شد و چنین منافقی را بر شما امیر کرد و بر سایر منافقان و عمر بر شما را چاووش آن لشکر کرد
از چاووشی یکبار ترقی کردی بخلافت و بیقین میدانی که خلافت بعد از رسول حق علی بن ابی طالب است
حق را باو تسلیم کن پس بریده اسلمی برخواست و گفت إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ چه
محنت کشید حق از باطل ای ابوبکر آیا از خاطرت رفته است آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله امر کرد
ما را که بر علی بامیر المؤمنین بگوییم و سلام کنیم بر او بامارت مؤمنان و در بسیاری از مواطن این گفت
که علی امیر مؤمنان است و کشنده قاسطان است از خدا بترس و حق را بکسی که احق است باو برگردان

پس

تو هم شنیدی

و خونهای بسیار در طلب خلافت ریخته خواهد شد و

پس عمار برخواست و گفت ای گروه قریش ای گروه مسلمانان بدانید که اهل بیت پیغمبر شما
اولایند بخلافت و احقند بمیراث او و قیام بامور دین پیش از همه میتوانند نمود و حفظ
ملت رسول بهتر میتوانند کرد و خیر خواه تر اند نسبت بامت از همه کس پس بگوید بصاحب خود
که حق را رد کند باهلش پیش از آنکه امر شما سست شود و فتنه عظیم شود و دشمنان در شما طمع کنند
و میدانید که علی ولی شما است بعهد خدا و رسول و میدانید که فرق گذاشت حضرت رسول صلی الله علیه و
آله میان شما و او در مواطن بسیار در بستن درها که بمسجد میگشود بغیر در خانه او و کریمه خود
را باو داد و بسایر خطبه کنندگان نداد و گفت من شهرستان علمم و علی درگاه آنست هر که حکمت
خواهد از درگاهش بیاید و همه شما در امور دین باو محتاج هستید و او در هیچ امر بشما محتاج
نیست با آن سوابق عظیمه که او دارد و هیچیک از شما ندارید پس چرا از وی میل بدیگری میکنید و حق
او را بغارت میبرید بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا پس ابی بن کعب برخواست و گفت ای ابوبکر
انکار مکن حقی را که خدا برای دیگری قرار داده است و حق را باهلش رد کن و نصایح بسیار کرد
او را پس خزیمه برخواست و گفت يَا أَيُّهَا النَّاسُ آیا نمیدانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله
شهادت مرا تنها قبول کرد گفتند بلی گفت پس من شهادت میدهم که شنیدم از رسول خدا
صلی الله علیه و آله که میگفت اهل بیت من جدا میکنند حق را از باطل و ایشان امامانند که پیروی ایشان
باید کرد و گفتم آنچه میدانستم وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ پس ابو الهیثم
برخواست و گفت من شهادت میدهم بر پیغمبر ما که علی را باز داشت در روز غدیر خم پس انصار
گفتند او را باز نداشت مگر از برای خلافت و بعضی گفتند او را از برای آن باز داشت که مردم
بدانند که او مولای هر کسی است که پیغمبر مولای اوست ما جمعی را فرستادیم که از آنحضرت سؤال
کردند حضرت فرمود که بگوئید علی ولی مؤمنانست بعد از من و خیرخواه ترین مردم است
برای امت من شهادت دادم بآنچه میدانستم پس هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد
کافر شود روز قیامت وعده گاه همه است پس سهل بن حنیف برخواست و بعد از حمد
و صلوات گفت ای گروه قریش گواه باشید بر من که گواهی میدهم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله
که دیدم او را درین مکان یعنی در ما بین قبر و منبر دست علی بن ابی طالب را گرفته بود

ومیگفت ایها الناس علی امام شماست بعد از من و وصی منست در حیات من و بعد از
وفات من و قضا کننده دین منست و وفا کننده بوعده منست و اول کسی است که با من
مصافحه خواهد کرد بر حوض من پس خوشا حال کسی که متابعت او و یاری او کند و وای بر کسی
که تخلف نماید از او و او را یاری نکند پس برادرش عثمان بایستاد و گفت شنیدم از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اهل بیت من ستارهای زمین اند پس بر ایشان تقدم مجویید
و ایشانرا مقدم دارید که ایشان والیان بعد از من اند پس بریده برخاست و گفت یا رسول الله
که امت اهل بیت تو و طاهرین از فرزندان او پس مباش ای ابوبکر اول کسی که کافر شود
باین سخن و خیانت نماید بخدا و رسول و خیانت نمایید امانتهای خود را و حال آنکه میدانید
حق را پس ابو الهیثم بن التیهان برخاست و گفت بترسید از خدا در حق اهل بیت پیغمبر خود و رد نمایید
بایشان حق ایشانرا که خدا برای ایشان قرار داده است بتحقیق که شما شنیده اید مثل آنچه
برادران ما شنیده اند که در مقامات متعدده میگفت که اهل بیت من امامان شمایند بعد از من
و اشاره بعلی علیه السلام کرد و میگفت که این امیر نیکوکارانست و کشنده کافرانست هر که او را
واگذارد خدا او را وامیگذارد و هر که او را یاری کند خدا او را یاری میکند پس توبه کنید بسوی
خدا از ظلم خود بدرستی که خدا توابست رحیم است حضرت صادق علیه السلام فرمود که پس ابوبکر
ساکت ماند بر منبر و نتوانست جواب بگوید پس گفت من والی شما گشتم اقالة کنید بیعت مرا و دور
از من بروید پس عمر گفت بزیر بیا از منبر ای احمق هرگاه تو جواب حجتهای قریش را نمیتوانی
گفت چرا خود را درین مقام بازداشتی والله که من میخواهم ترا خلع کنم و خلافت را بسالم
مولای حذیفه بدهم پس ابوبکر از منبر بزیر آمد و دست عمر را گرفت و بخانه خود رفتند و تا
روز سه اهل مسجد نشستند چون روز چهارم شد خالد بن ولید پلید با هزار کس آمد و گفت چه نشسته
اید بخدا سوگند که بنی هاشم بطمع افتاده اند که خلافت را متصرف شوند و سالم غلام حذیفه با هزار نفر آمد
و معاذ بن جبل با هزار کس آمد و پیاپی لشکر میآمدند تا چهار هزار کس جمع شدند و بیرون آمدند
با شمشیرهای برهنه و عمر در پیش ایشان میآمد تا در مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایستادند پس عمر گفت بخدا
سوگند ای اصحاب علی اگر یکی از شما سخن بگوید مثل آنچه دیروز گذشت گفتید سرش را از بدن جدا

گفت علی
ای بندگان خدا
برزه
شاه

میکنم

میکنم پس خالد بن سعید برخاست و گفت ای پسر صهاک حبشیه بشمشیرهای خود ما را میترسانی یا بجمعیت
خود میخواهید ما را پراکنده کنید بخدا سوگند که شمشیرهای ما تیزتر است از شمشیرهای شما و ما با وجود قلت
عدد از شما بیشتریم زیرا که حجت خدا در میان ماست بخدا سوگند که اگر نه این بود که امام ما منع میکند از
قتال و اطاعت او بر ما واجبست هر آینه شمشیر میکشیدم و جهاد میکردم تا عذر خود را ظاهر کنم پس حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که بنشین ای خالد خدا دانست سعی ترا در راه دین و ترا جزا خواهد داد
پس سلمان برخاست و گفت الله اکبر الله اکبر شنیدم از رسول خدا و اگر نشنیده باشم
گوشهای من کر شود که میفرمود بخدا روزی خواهد بود که برادر من و پسر عم من در مسجد من نشسته باشد با نفری از
اصحاب خود که ناگاه جماعتی از سگان اهل جهنم او را در میان خواهند گرفت و اراده کشتن او و اصحاب او
خواهند نمود و من شک ندارم که آنها شمایید پس عمر برو حمله کرد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام جست
و گریبان او را گرفت و او را بر زمین زد و گفت ای پسر صهاک حبشیه اگر نه تقدیر الهی بود که پیش گذشته
و عهدی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله پیشتر شده هر آینه بتو مینمودم که کدام یک یاورش ضعیفتر است و عددش
کمتر است پس اصحاب خود خطاب نموده فرمود بگردید خدا شما را رحمت کند پس بخدا سوگند که بعد از این
داخل مسجد نخواهم شد مگر بروشی که دو برادرم موسی و هرون داخل شدند وقتی که اصحاب موسی
در وقتی که اصحاب موسی باو گفتند برو تو و خدای تو جنگ کنید ما اینجا نشسته ایم و با شما بجنگ نمیآییم
که داخل نخواهم شد مگر برای زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله یا از برای قضیه که گذشته شود و حکم کنم
در آن بحکمی زیرا که جایز نیست از برای حجتی که رسول خدا در میان مردم نصب کرده باشد آنکه مردم را در حیرت
بگذارد و بدانکه این مجمل و قلیلی است از آنچه از طرق معتبره شیعه در این قضیه بما وارد شده است
و بعضی از آنها را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام از انجمله ابن ابی الحدید گفته است که روایات در
قصه سقیفه مختلف است و آنچه شیعه میگویند و جمعی کثیر از محدثین روایت کرده اند آنست که حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام امتناع نمود از بیعت تا آنکه او را باکراه در آوردند و زبیر امتناع نمود از بیعت و گفت من
بیعت نمیکنم مگر با علی و همچنین ابوسفیان و خالد بن سعید و عباس عم رسول و پسرهای او و ابوسفیان
بن الحارث و جمیع بنی هاشم و گفته اند که زبیر شمشیر کشید چون عمر آمد با گروهی از انصار و غیر ایشان
بوده گفت شمشیر زبیر را بگیرید و بر سنگ بزنید شمشیر را گرفتند و بر سنگ زدند و شکستند و همه را بجبر آوردند

بردوم

واکثر این قضایا در کتب سیر و احادیث معتبره فریقین متفرق وارد شده است

نزد ابو بکر تا بیعت کردند و کسی بغیر از علی علیه السلم نماند و از برای رعایت حضرت فاطمه او را
بیرون نیاوردند و بعضی گفته اند بیرون آوردند و با ابو بکر بیعت کرد و محمد بن جریر طبری بسیاری
از این اخبار روایت کرده است گفته است که چون انصار دیدند که خلافت با ایشان نمیرسد گفتند همه
ایشان یا بعضی از ایشان که ما با غیر علی علیه السلام بیعت نمیکنیم و مثل این ذکر کرده است علی بن
عبد الکریم معروف بابن اثیر موصلی در تاریخ خود وایضا ابن ابی الحدید نقل کرده است که بعد از وفات
حضرت رسول صلی الله علیه و آله میگفت که چهل نفر از صاحبان عزم مییافتم جهاد میکردم این را نصر بن مزاحم
در کتاب صفین و بسیاری از ارباب سیر نقل کرده اند و اما اینجا اکثر محدثین عامه و اعیان و معتبرین
ایشان میگویند است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم امتناع نمود از بیعت ابو بکر تا شش ماه و ملازمت
خانه خود را اختیار کرد و بیعت نکرد تا حضرت فاطمه علیها السلم از دنیا رفت و چون آنحضرت رحلت نمود
بیعت کرد و در صحیح بخاری و مسلم مذکور است که تا حضرت فاطمه در حیات بود روی مردم بسوی آنحضرت
بود چون فاطمه وفات یافت روی مردم از وی گردید و از خانه او بیرون رفتند پس بیعت کرد و مدت حیات
فاطمه بعد از پدرش شش ماه بود مؤلف گوید که از جمله غرایب آنست که با آنکه این مرد نقل از صحاح خود
نقل کرده است در اول گفته است که بعد از فاطمه طوعا بیعت کرد و حال آنکه عبارت صحیحین صریحست در آنکه
تا اعوان نیافت و ممکن نبود او را قبول بیعت نکرد وایضا ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه احمد بن
عبد العزیز جوهری که پیوسته او را توثیق و مدح میکند نقل کرده است که چون با ابو بکر بیعت کردند زبیر و مقداد
با جمعی از صحابه بنزد علی علیه السلم تردد میکردند و او در خانه فاطمه بود و مشورت میکردند در امور خود و بیکدیگر
مصلحت میکردند پس عمر آمد و داخل خانه حضرت فاطمه شد گفت ای دختر رسول الله احدی از خلق محبوب تر نیست
نزد ما از پدر تو و بعد از پدر تو احدی محبوب تر نیست از تو و بخدا قسم که این مانع من نیست از آنکه اگر این
جماعت در خانه تو جمعیت کنند آتش نزنم و خانه را بر ایشان نسوزانم چون عمر بیرون رفت و آنها آمدند
فاطمه گفت عمر چنین گفت و میدانم که این کار را خواهد کرد شما دیگر باین خانه میائید ایشان رفتند و
ابو بکر بیعت کردند و باز ابن ابی الحدید گفته است که از سخنان مشهور معروفست که علی علیه السلم گفت که
دیروز بود که زنت را بر درازگوشش سوار کردی و دستهای دو پسرت حسن و حسین را گرفتی در روزی
که با ابو بکر بیعت کردند و نگذاشتی احدی از اهل بدر و اهل سوابق را مگر آنکه با زن و پسرانت

خانه

خانه ایشان رفتی و خواستی که ایشان را جمع کنی از برای قتال با مصاحب رسول خدا و اجابت
تو نکرد از ایشان مگر چهار نفر یا پنج نفر و اگر بحق میبودی اجابت تو میکردند و اگر من همه چیز را
فراموش کنم این از او فراموش نمیکنم که با پدرم گفتی در وقتی که میخواست تو را از جا بدر آورد که اگر چهل نفر
مییافتم که صاحب عزم بودند قتال میکردم با ابو بکر وایضا از کتاب جوهری روایت کرده است که سلمان
و زبیر و انصار میخواستند که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله با علی بیعت کنند سلمان گفت اختیار کردید
کردید که با ... اما خطا کردید که بعد از آنکه علی باشد نداده اید و در روایت دیگر گفت که خطا
که با اهل بیت پیغمبر نداده اید و اگر با ایشان میدادید دو کس بر شما اختلاف نمیکرد و بر فراغت ...
میکردید وایضا از جوهری روایت کرده است از ابی الاسود که غضب کردند مردانی چند از مهاجر و انصار
در بیعت ابو بکر و بغضب آمدند علی و زبیر و داخل خانه فاطمه شدند با سلاح پس عمر آمد با گروهی که یکی از آنها
اسید بن حضیر بود و سلمه بن سلامه پس حضرت فریاد زدند و ایشان را بخدا سوگند داد فایده نکرد هجوم آوردند
و شمشیرهای علی و زبیر را گرفتند و بر دیوار زدند و شکستند پس ایشان را بعنف آوردند و کشیدند تا بیعت
کردند پس ابو بکر ایستاد و خطبه خواند و عذر خواست از مردم که بیعت من امری بود فلتة واقع شد و من
تامل و صبر از شر آن نگاه داشت در ترسیدم که فتنه بشود و بخدا سوگند که من هیچ روز حرص بر خلافت
نداشتم و امیری را بگردن من انداختند که من طاقت آن بار ندارم و از دست من نمیآید و میخواستم که قوی ترین
مردم بجای من میبود و از این مقوله عذرها خواست و مهاجران قبول کردند و در روایت دیگر
عبد الرحمن بن عوف نیز با آنها بود و محمد بن مسلمه نیز همراه بود و او شمشیر زبیر را شکست وایضا از کتاب
جوهری از سلمة بن عبد الرحمن روایت کرده است که چون ابو بکر بر منبر نشست علی علیه السلم و زبیر و گروهی
از بنی هاشم در خانه فاطمه علیها السلم بودند پس عمر آمد بسوی ایشان و گفت بحق خدائی که جانم در دست
اوست بیرون بیائید بسوی بیعت یا خانه را با شما میسوزانم پس زبیر با شمشیر برهنه بیرون آمد مردی
از انصار او را در بر گرفت با زیاد بن لبید و شمشیر از دست زبیر افتاد و ابو بکر بر منبر صدا زد که شمشیر را
بر سنگ بزنید بر سنگ زدند و شکستند پس ابو بکر گفت بگذارید ... و دیگر او جوهری گفته
است که در روایت دیگر آنست که سعد بن ابی وقاص با ایشان جمع شده بودند که با علی علیه السلم بیعت
کنند و عمر آمد که آتش در خانه زند پس زبیر با شمشیر بیرون آمد و حضرت فاطمه بیرون آمد و میگریست و فریاد

میگریست و فریاد میکرد و باز جوهری روایت کرده است که از عبد الله بن موسی حسنی پرسیدند
از حال ابوبکر و عمر گفت جواب میدهم شما را بجوابی که عبد الله بن الحسن گفت در وقتی که از
حال این دو کس از و سؤال کردند گفت فاطمه صدیقه و معصومه بود و دختر پیغمبر مرسل بود و در گذشت
غضبناک بود بر جماعتی که این دو نفر از آنها بودند ما نیز غضبناکیم و خشمگینیم از برای غضب او
وایضا جوهری از امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که ابن عباس گفت چون من
از عمر شنیدم که گفت صاحب تو اولی مردم بود بخلافت بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله الا آنکه ترسیدیم
بر او از دو چیز گفتم کدام است آنها گفت ترسیدیم بر کمی سال او و محبت او با اولاد عبد المطلب ابن
ابی الحدید گفته است اما امتناع علی علیه السلم از بیعت ابوبکر تا آنکه او را بعنف بیرون آوردند
بآن نحوی که مذکور شد محدثان و راویان سیر و تواریخ روایت کرده اند و شنیدی آنچه جوهری در این
باب از رجال حدیث نقل کرده است و همه ثقات و معتمدند و غیر آن نیز آنقدر ذکر کرده اند که احصا نتوان
کرد وایضا روایت کرده است از جوهری از ابوبکر باهلی و اسمعیل بن مجاهد از شعبی که ابوبکر
بعمر گفت کجاست خالد بن ولید گفت حاضر است ابوبکر گفت بروید و علی و زبیر را بیاورید تا بیعت
کنند پس عمر داخل خانه شد و خالد بر در خانه ایستاد و عمر بزبیر گفت این شمشیر چیست گفت این را
مهیا کرده ام برای بیعت علی و در خانه جماعت بسیار بودند مانند مقداد و جمیع بنی هاشم
پس عمر شمشیر را کشید و زد بر سنگی که در آنخانه بود و شمشیر را شکست و دست زبیر را گرفت و
برخیزانید و بیرون آورد و بدست خالد داد و با خالد جماعت بسیار بودند که ابوبکر بمدد فرستاده
بود پس عمر داخل شد و با حضرت امیر المؤمنین علیه السلم گفت برخیز و بیعت کن حضرت امتناع
کرد و دست حضرت را گرفت و کشید و آورد و بدست خالد داد و سایر منافقان هجوم آوردند
و میکشیدند آنحضرت را بعنف شدید و مردم جمع شدند در شوارع مدینه و نظر میکردند و حضرت فاطمه
با زنان بسیار از هاشمیات و غیر ایشان بیرون آمدند و صدای ولوله و شیون بلند شد و حضرت
فاطمه علیها السلم ندا کرد ابوبکر را و گفت چه زود غارت آوردید بر خانه اهل بیت رسول خدا بخدا
سوگند که با او سخن نخواهم زد تا خدا را ملاقات کنم و چون علی و زبیر بیعت کردند و این فتنه
فرو نشست ابوبکر آمد و شفاعت کرد از برای عمر و فاطمه از و راضی شد ابن ابی الحدید بعد از آنکه این

روایت

روایات را نقل کرده است گفته است صحیح نزد من آنست که فاطمه از دنیا رفت و غضبناک بود
بر ابوبکر و عمر و وصیت کرد که آنها بر او نماز نکنند و اینها نزد اصحاب ما از جمله گناهان
صغیره بود که آمرزیده شدند و اولی آن بود که او را گرامی دارند و رعایت حرمت او بکنند
وایضا ابن ابی الحدید گفته است که من نزد ابو جعفر نقیب استاد میخواندم آن حدیث را که
هبار بن اسود نیزه حواله هودج زینب دختر رسول الله کرد و او ترسید و فرزندی از شکمش سقط شد
و باین سبب حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز فتح که خون او را هدر کرد چون این حدیث را
خواندم نقیب گفت هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله خون هبار را مباح کرد از برای ترسانیدن
زینب و سقط او ظاهر حال آنست که اگر در حیات میبود مباح میکرد خون کسی را که فاطمه را ترسانید
و فرزندش را هلاک کرد ابن ابی الحدید گفت من بنقیب گفتم که من این را از تو روایت بکنم که
فاطمه را ترسانیدند و فرزند محسن نام از و سقط شد او تعجب کرد و گفت صحت و بطلانش را هیچکدام از
من روایت مکن که من درین باب توقف دارم و باز ابن ابی الحدید روایت بیعت ثقیفه را بهمان
نحوی که مذکور شد از محمد بن جریر طبری که معتمدترین مورخین ایشانست روایت کرده است و واقدی
روایت کرده است که عمر آمد با اسید بن حضیر و سلمة بن اسلم و جماعتی بدر خانه علی علیه السلم و گفت
بیرون آیید والا خانه را بر شما میسوزانیم و ابن خیرانه در کتاب غرر از زید بن اسلم روایت کرده
است که گفت من از آنها بودم که با عمر هیزم برداشتیم و بدر خانه فاطمه بردیم در وقتی که علی و اصحابش
امتناع از بیعت کردند و عمر بفاطمه گفت که بیرون کن هر که درین خانه است والا میسوزانم خانه را
با هر که در آنخانه است و در آنوقت علی و فاطمه و حسن و حسین و جماعتی از صحابه در آن خانه بودند فاطمه
گفت ایا خانه را بر من و فرزندانم میسوزانی گفت بلی والله یا بیرون آیند و بیعت کنند و ابن عبد ربه
که از مشاهیر ایشانست گفته است که علی و عباس در خانه حضرت فاطمه نشستند و ابوبکر بعمر گفت که اگر
ابا کنند از آمدن با ایشان قتال کن پس عمر آتشی برداشت و آمد که خانه را بسوزاند فاطمه گفت
ای پسر خطاب آمده خانه ما بسوزانی گفت بلی وباز ابن ابی الحدید قصه ثقیفه را از کتاب جوهری
مبسوط تر از آنچه سابقا مذکور شد بهمان نحو روایت کرده است تا آنجا که گفته است بنو هاشم
در خانه علی علیه السلم جمع شدند و زبیر با ایشان بود زیرا که خود را از بنی هاشم میشمرد و حضرت

سابقا ذکر کردیم

زبیر صفیه بود که زبیر همیشه با اهل بیت بود تا آنکه پسرهایش بزرگ شدند و او را از ما گردانیدند
پس عمر رفت با گروهی بسوی خانه فاطمه علیها السلام با اسید و سلمه و گفت بیایید و
بیعت کنید و ایشان امتناع کردند و زبیر شمشیر کشید و بیرون آمد عمر گفت سگ را بگیرید
سلمة بن اسلم شمشیر را گرفت و بر دیوار زد و او را و علی را کشیدند و بسوی ابوبکر بردند و بنو هاشم نیز همه
همراه بودند و علی علیه السلام میگفت من بنده خدا و برادر رسول اویم چون آنحضرت را نزد ابوبکر
بردند گفتند بیعت کن حضرت فرمود من احق باین امرم از شما با شما بیعت نمیکنم و شما اولی‌اید
بآنکه با من بیعت کنید شما این امر را از انصار گرفتید بسبب قرابت رسول خدا و من نیز بهمان
حجت بر شما احتجاج میکنم پس انصاف بدهید اگر از خدا میترسید و بحق ما اعتراف کنید چنانچه
انصار بحق شما اعتراف کردند والا معترف شوید که دانسته بر من ستم میکنید عمر گفت دست از
تو بر نمیداریم تا بیعت کنی علی علیه السلام گفت نیک با یکدیگر ساخته‌اید امروز از برای او سعی میکنی که
فردا او بتو برگرداند بخدا سوگند که قبول نمیکنم سخن ترا و با او بیعت نمیکنم ابوبکر گفت اگر با من بیعت
نکنی من ترا اکراه نمیکنم ابوعبیده گفت ای ابوالحسن تو کم سالی و ایشان پیران قوم تواند و تو
تجربه ایشان را نداری و ابوبکر قوت بر این امر بیش از تو دارد پس باو راضی شو اگر زنده بمانی و عمر تو دراز
شود تو باین امر سزاوار خواهی بود باعتبار فضیلت و قرابتی که تو داری و سوابق و جهادها که تو کرده
علی علیه السلام گفت ای گروه مهاجران از خدا بترسید و سلطنت محمد را از خانه او بیرون مبرید بسوی
خانهای خود و دفع مکنید اهل او را از مقام او و حق او بخدا سوگند ای گروه مهاجران ما اهل بیت احقیم
باین امر از شما تا در میان ما کسی هست که کتاب خدا را خوانده باشد و فقیه باشد در دین خدا و عالم
باشد بسنت رسول خدا و امر رعیت را براه تواند برد بخدا سوگند که اینها همه در ما هست پس متابعت
خواهش نفس خود مکنید که از حق دور میشوید پس بشیر بن سعد گفت یا علی اگر انصار این سخن را از تو میشنیدند
از بیعت ابوبکر پیش دو کس بر تو اختلاف نمیکردند ولیکن ایشان با ابوبکر بیعت
کرده‌اند پس علی علیه السلام بخانه خود برگشت و ملازم خانه خود شد تا حضرت فاطمه از دنیا
رفت بعد از آن بیعت کرد و ابان از کتاب ثقیفه نقل کرده است از امام محمد باقر علیه السلام
که علی علیه السلام حضرت فاطمه را سوار کرد و شب بخانهای انصار رفت و از ایشان طلب

یاری کرد و ایشان قبول نکردند و گفتند ای دختر رسول خدا ما با این مرد بیعت کرده‌ایم اگر
پسر عم تو پیشتر این سخن را میگفت از او به دیگری عدول نمیکردیم علی علیه السلام گفت من رسول
خدا را مرده در خانه میگذاشتم و مشغول تجهیز او نمیشدم و بطلب خلافت میآمدم فاطمه علیها السلام گفت علی آنچه
کرد خوب کرد و آنها کردند کاری که خدا جزای ایشان را خواهد داد و محمد بن مسلمه بن قتیبه که از اعاظم
علمای مورخین مخالفانست قصه سقیفه را در تاریخ خود بنحوی که گذشت و مبسوطتر از آن روایت
کرده است تا آنکه گفته است چون خبر به ابوبکر رسید که جمعی تخلف از بیعت او کرده‌اند و در خانه علی علیه السلام
جمع شده‌اند عمر را بسوی ایشان فرستاد و آنها را طلبید چون ابا کردند از آمدن عمر هیزم طلبید و
گفت بحق خدائی که جان عمر در دست اوست یا بیرون میآیید یا خانه را با هر که در آن است میسوزانم
مردم گفتند فاطمه در اینجا است گفت هر چند که او باشد میسوزانم پس همه بیرون آمدند و بیعت کردند مگر علی
که گفت سوگند یاد کرده‌ام که تا قرآن را جمع نکنم از خانه بیرون نیایم پس حضرت فاطمه بر در
ایستاد و گفت من قومی بیحیاتر و بدکردارتر از شما ندیده‌ام جنازه رسول خدا را در پیش ما گذاشتید
و بدون مصلحت و مشورت ما متوجه غارت خلافت شدید پس عمر نزد ابوبکر آمد و گفت علی را که تخلف از بیعت
کرده است چنین در خانه میگذاری ابوبکر قنفذ را گفت برو و علی را بیاور قنفذ رفت و گفت خلیفه
رسول الله ترا میطلبد حضرت گفت چه زود دروغ بر رسول خدا بستید چون این خبر را آورد باز گفت
برو و بگو امیرالمؤمنین ترا میطلبد چون این را گفت حضرت فرمود سبحان الله امری را دعوی میکنند
که از او نیست چون قنفذ این رسالت را آورد باز ابوبکر گریست پس عمر برخاست و جمعی را
با خود برداشت و بدر خانه آمد و در را کوبید چون حضرت فاطمه صدای ایشان را شنید گریان شد
و صدا بلند کرد که یا رسول الله ما چه کشیدیم بعد از تو از پسر خطاب و پسر ابوقحافه چون مردم صدای
گریه آنحضرت را شنیدند گریان برگشتند و نزدیک شد که دلهای ایشان شکافته و جگرهای ایشان
پاره پاره شود عمر با جمعی ماندند تا علی را بدر آوردند و بنزد ابوبکر رسانیدند پس با او گفتند بیعت کن گفت
اگر نکنم چه خواهید کرد گفتند بخدا سوگند که گردنت را میزنیم علی علیه السلام گفت پس بنده خدا و برادر
رسول خدا را خواهید کشت عمر گفت بنده خدائی اما برادر رسول نه و ابوبکر ساکت بود و سخن نمیگفت
عمر گفت با ابوبکر که در باب او چه امر میکنی ابوبکر گفت من او را اکراه نمیکنم بر امری تا فاطمه بپهلوی

ابوبکر گریسته

اوست پس علی علیه السلام نزد مرقد مطهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت و گریان شد
و فریاد کرد که یَا ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي پس
عمر با ابوبکر گفت که بیا برویم بخانه فاطمه که او را بغضب آورده‌ایم چون آمدند و رخصت طلبیدند فاطمه
ایشان را رخصت نداد پس بخدمت حضرت امیر آمدند و رخصت طلبیدند حضرت امیر از فاطمه التماس
کرد که ایشان را رخصت بدهد و جانب روی حضرت را گرفتند چون داخل شدند حضرت روی از
ایشان گردانید بجانب دیوار پس سلام کردند و فاطمه جواب نفرمود ابوبکر گفت ای حبیبه رسول خدا
من صله قرابت رسول را دوست تر میدارم از صله قرابت خود و من آرزو میکنم که کاشکی که روزی
که پدر تو مرد پیش من میمردم و بعد از آن نمیماندم ایا گمان داری که من ترا نشناسم و حق ترا و
میراث ترا از حضرت رسول نداده‌ام من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که ما گروه انبیا
میراث نمیداریم آنچه از ما میماند صدقه است حضرت فاطمه گفت اگر من حدیثی از رسول خدا نقل
کنم ایا اقرار میکنید گفتند بلی فرمود که قسم میدهم شما را که نشنیده‌اید از آنحضرت که رضای فاطمه
از رضای منست و سخط فاطمه از سخط منست و هر که فاطمه دختر مرا دوست دارد پس بتحقیق مرا دوست داشته و
هر که راضی کند فاطمه را بتحقیق مرا راضی کرده و هر که بخشم آورد فاطمه را بتحقیق مرا بخشم آورده گفتند
بلی شنیده‌ایم این را از رسول خدا فاطمه گفت پس من خدا را و ملائکه را گواه میگیرم که شما مرا
بخشم آورده‌اید و مرا خوشنود نگردانیده‌اید و اگر رسول خدا را ملاقات کنم شکایت شما را خواهم کرد با او
ابوبکر گفت پناه میبرم بخدا از سخط او و سخط تو ای فاطمه پس ابوبکر آنقدر گریست که نزدیک بود
هلاک شود فاطمه گفت بخدا سوگند نفرین خواهم کرد ترا در هر نمازی ابوبکر گفت من دعا خواهم کرد
از برای تو در هر نمازی پس گریان بیرون آمد ابوبکر با مردم گفت شما هر یک میروید و با حلیله
خود خوشحال میخوابید و مرا باین حال میگذارید مرا احتیاجی نیست به بیعت شما اقاله کنید بیعت
مرا گفتند ای خلیفه رسول خدا این امر مستقیم نمیشود بدون تو و اگر اقاله کنی دین خدا برپا نمیشود
ابوبکر گفت اگر نه ترس این بود که عروه اسلام سست شود هر آینه یک شب با بیعت شما نمیخوابیدم
بعد از آنچه شنیدم و دیدم از فاطمه پس علی علیه السلام بیعت نکرد تا فاطمه وفات یافت و بعد از پدر
خود هفتاد و پنج شب زنده بود و بلاذری که از محدثین و مورخین مشهور مخالفین

واستدعا کرد که

واکثر بر تسویم

و در نهایت ثقفی است روایت کرده است که چون ابوبکر علی علیه السلام را از برای بیعت طلبید
و قبول نکرد عمر آمد و آتشی آورد که خانه را بسوزاند حضرت فاطمه در در خانه او را ملاقات کرد و گفت
ای پسر خطاب خانه را بر من میسوزانی گفت آری و این قوی تر است در آنچه پدر تو آورده است پس
علی علیه السلام آمد و بیعت کرد و ابراهیم بن سعد ثقفی که بقول الطرفین است و از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیعت با ابوبکر نکرد تا آنکه دید که دود از خانه اش بلند شد
و ایضاً بلاذری از ابن عباس روایت کرده است که چون علی علیه السلام امتناع نمود از بیعت ابوبکر
عمر را فرستاد و گفت بیاور او را بنهایت عنف و شدت پس چون آورد او را گذشت میان ایشان
سخنی پس علی علیه السلام بعمر گفت که بدوش شیر را که نصفش از تو باشد بخدا سوگند که تو را حرص کرده است
بامارت او امروز که فردا او ترا برگرداند و ابراهیم ثقفی از زهری روایت کرده است که بیعت
نکرد علی علیه السلام مگر بعد از شش ماه و جرات بهم نرسانیدند بر او مگر بعد از وفات حضرت فاطمه علیها السلام
ایضاً ابراهیم روایت کرده است که قبیله اسلم ابا کردند از بیعت ابوبکر و گفتند تا بریده بیعت کند ما بیعت
نمیکنیم زیرا که حضرت رسول با بریده گفته است که علی ولی شماست بعد از من پس حضرت امیر المؤمنین
فرمود که اینها مرا مخیر کرده‌اند میان آنکه ظلم کنند بر من و حق مرا بگیرند و من با ایشان بیعت کنم یا کار بجنگ منتهی
شود و مردم مرتد شوند و از دین برگردند و من اختیار این کردم که بر من ستم کنند و مردم از دین برنگردند
و ایضاً از عدی بن حاتم روایت کرده است که گفت بر هیچکس آنقدر رحم نکردم که بر علی علیه السلام کردم
در وقتی که گریبانش را کشیدند و بنزد ابوبکر آوردند و ابوبکر با او گفت که بیعت کن علی گفت اگر نکنم
سرت را بر میداریم پس علی سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا گواه باش پس دست راستش را گشودند
و بلند کردند و ایشان بایش بیعت راضی شدند مؤلف گوید که ای طالب حق یقین بدانکه دلیل
عمده مخالفان بر خلافت ابوبکر آنست که جمیع صحابه اجماع کردند بر خلافت او و اجماع حجت است پس باید که
او حق باشد و خود تعریف کرده‌اند اجماع را که آنست که اتفاق کنند جمیع مجتهدان عصر در امری از امور در
یک وقت و در این اجماع سخن بسیار است بحث اول آنکه در کتب اصول خود چند بحث
در این مسئله کرده‌اند اول آنکه تحقیق چنین امری ممکنست یا محال دوم بر تقدیر امکان
آیا متحقق شده است در امری یا نه سیم آنکه بر تقدیر تحقیق آیا دلیل بر حقیت امری میشود یا نه

باید هم

اجماع هم

چهارم آنکه بر تقدیر حجت بودن اجماع شرط است که بحد تواتر رسیده باشد و در هر یک از این مباحث اخبار و منازعات بسیار کرده‌اند پس اثبات امامت ابوبکر باجماع موقوف بر اثبات جمیع این مراتب خواهد بود و ما که باین امور قایل نیستند از علمای ایشان چگونه باین دلیل استدلال می توانند کرد و باز خلاف کرده اند در آنکه اتفاق شرط هست در حجیت اجماع آنکه آنها که اتفاق بر این رای کرده اند برین رای باقی بمانند تا مردن و باز خلاف کرده اند در آنکه اجماع بتنهایی حجت است یا مستندی میباید داشته باشد و این مستند حجت وفتنهٔ یکی که ذکر کرده اند قیاس فقهی است که قیاس کرده اند ریاست دین و دنیا را بنماز بجماعت آن بوجوه بسیار باطل است **اول** آنکه علمای امامیه باحادیث بسیار از طرق خاصه و عامه اثبات کرده اند که نماز او بفرموده حضرت رسول صلی الله علیه و آله نبود بلکه بامر عایشه بود و چون حضرت مطلع شد با آن ضعف تکیه بر حضرت امیر و فضل بن عباس یا عباس کرده بمسجد آمد و او را از محراب دور کرده خود نشسته با ایشان نماز کرد چنانچه در صحیح بخاری از عروه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خود خفتی یافت پس بیرون آمد بسوی محراب پس ابوبکر نماز میکرد بنماز حضرت رسول و مردم نماز میکردند بنماز ابوبکر یعنی بتکبیر او **دویم** آنکه حجیت قیاس ممنوعست و علمای اهل بیت علیهم السلام و ظاهریه اهل سنت و جمهور معتزله قیاس را حجت نمیدانند و دلایل شافیه بر بطلان آن اقامت نموده اند **سیم** آنکه بر تقدیر حجیت در جایی حجت است که علتی در اصل بوده باشد و فرع مساوی اصل بوده باشد در آن علت و در اینجا این مفقود است بلکه فرق ظاهر است زیرا که ایشان امامت نماز را برای هر کسی که باشد و هر کرا جایز میدانند و در خلافت عدالت و شجاعت و قریشی بودن و بسیار شرایط دیگر را شرط میدانند و ایضا امامت جماعت یک امر است و در آن علم بسیار در کار نیست و شجاعت و تدبیر امور رعیت در آن معتبر نیست و چون خلافت سلطنت و ریاست جمیع امور دین و دنیاست و در آن علم بسیار و شرایط بیشمار معتبر است که هیچ یک در ابوبکر و عمر و عثمان نبود و در بسیار امری عاجز در کل میماندند و استعانت از حضرت امیرالمؤمنین و سایر صحابه مینمودند و آنکه بعضی از آن جمعی گفتند که حضرت رسول او را برای دین ما اختیار کرد چرا ما او را از برای دنیای خود اختیار نکنیم سخن کذب و خطا بود و محققان ایشان مثل شارح تجرید و غیر او تعریف کرده اند امامت را که ریاست عامه در دین و دنیا و ایضا اگر این دلیل امامت بود چرا این دلیل را در برابر انصار نگفتند و بسیار تفرقه

زوند **چهارم** آنکه قیاس اگر حجت باشد در مسایل فروع حجت است نه در مسایل اصول و بر تقدیر تسلیم چه جمیع امور معارضه میکنیم بتخلیف کردانیدن حضرت رسول حضرت امیرالمؤمنین را در غزوهٔ تبوک در مدینه و او را بعد از آن عزل نکرد و هرگاه خلیفه بر مدینه باشد خلیفه بر جمیع بلاد خواهد بود زیرا که کسی قایل بفصل نیست و این اقوی است از دلیل ایشان زیرا که خلافت مدینه خلافت امر دین و دنیا بود بخلاف خلافت نماز **بحث دویم** آنکه از اخبار سالفه معلوم شد که اجماع ایشان چگونه اجماعی بود که سعد بن عباده و اصحابش همه خارج بودند و مطلقا با ابوبکر بیعت نکردند و اهل بیت رسالت و سایر بنی هاشم تا شش ماه بیعت نکردند و آنها که ظاهرا بیعت کردند تا آتش بر در خانهٔ اهل بیت رسالت نزدند و شمشیرها برهنه نکردند بیعت نکردند پس هر ظالمی که تسلط بیابد و جمعی از منتفعه بطمع مال و جاه با او موافقت کنند باید خلیفه خدا باشد و اطاعت او بر جمیع اهل علم و فضل و صلاح لازم باشد و تعالی الله نیست بیعت کنند بضرب و بزور و شده او بوسیله که کذب باین رسوا شده باشد و اگر گویند اجماع محقق نشد اما بعد از ششماه که امیرالمؤمنین بیعت کرد اجماع متحقق شد جواب گوییم که آن نیز ممنوعست بلکه معلوم است که سعد بن عباده و اولادش هرگز بیعت نکردند تا کشته شدند چنانچه ابن عبدالبر در کتاب استیعاب گفته است در ترجمهٔ ابوبکر که بیعت بخلافت کردند با ابوبکر در روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت نمود در سقیفهٔ بنی ساعده و روز دیگر که روز سه شنبه بود بیعت عامه نمودند و تخلف کرد از بیعت او سعد بن عباده و طایفه از قبیلهٔ خزرج و فرقه از قریش و ایضا ابن عبد البر در کتاب مذکور و ابن حجر عسقلانی در کتاب اصابه گفته اند که سعد با هیچیک از ابوبکر و عمر بیعت نکرد و نتوانستند او را جبر کنند بر بیعت چنانچه دیگران را جبر کردند برای آنکه اقوام او از قبیلهٔ خزرج بسیار بودند و احتراز کردند از فتنهٔ او و چون خلافت بعمر رسید روزی نظر عمر بر او افتاد و گفت یا در بیعت ما داخل شو یا از این شهر بیرون رو سعد گفت حرام است بر من بودن در شهری که تو امیر آن باشی پس از مدینه بجانب شام رفت و قبیلهٔ بسیاری در نواحی دمشق داشت هر جمعه نزد جماعتی بود روزی از قریه بقریهٔ دیگر میرفت از یکی از باغستانها تیری بر او انداختند و او را کشتند و ایضا روضة الصفا گفته است که سعد بیعت نکرد با ابوبکر و بیرون رفت بسوی شام و بعد از مدتی بتیر [illegible] غفلت کشته شد و معلوم است که مراد او کیست و بلاذری در تاریخش روایت کرده است که

عمر اشاره کرد بخالد بن ولید و محمد بن مسلمهٔ انصاری بکشتن سعد هر یک به تیری انداختند
و او کشته شد پس بعوام مردم انداختند که جن او را کشتند و آن شعر مشهور را بزبان جن وضع
کردند و تظلم حضرت امیر المؤمنین از ایشان تا آخر ایام حیاتش متواترست و آنچه
آنحضرت در جواب معویه نوشته مرقوم است در آنکه باختیار خود بیعت نکرد **بحث ششم** آنکه بر تقدیر
تسلیم تحقق بیعت بعد از شش ماه پس پیش از تحقق بیعت آنها چرا درین مدت مدید بدون حجتی تصرف
در نفوس و فروج و دماء و اموال مسلمانان میکردند و لشکرها باطراف و نواحی میفرستادند **و اینجا**
دانستنی که ایشان در تعریف اجماع اخذ کرده اند که اتفاق کنند اهل آن زمان بر یک امر در یک وقت
زیرا که اگر در یک وقت نباشد ممکن است که متقدم پیش از موافقت متاخر از آن رای برگردد
پس اجماع تدریجی ابوبکر چه فایده می کند و از جملهٔ غرایب آنست که اکثر متاخرین ایشان مانند
ملا سعد الدین در مقاصد و صاحب مواقف و سید شریف و دیگران چون دیده اند که متمسک باجماع
چنین شدن موجب فضیحت است دست از اجماع برداشته اند و گفته اند هرگاه ثابت شد حصول
امامت باختیار و بیعت پس محتاج نیست باجماع جمیع اهل حل و عقد زیرا که دلیلی بر آن قایم نشده
است از عقل و نقل بلکه بیعت یکی و دو تا از اهل حل و عقد کافیست در ثبوت امامت و وجوب
متابعت **امام** بر اهل اسلام زیرا که ما میدانیم که صحابه با صلابتی که در دین داشتند اکتفا کردند
در امامت بهمین مثل عقد عمر از برای ابوبکر و عقد عبد الرحمن از برای عثمان و شرط نکردند در
عقد شان اجتماع هر که در مدینه باشد چه جای اجماع امت از علمای شهرها و کسی بر ایشان انکاری
نکرد و بر این امر اتفاق کرده اند اعصار بعد از آن تا این زمان **و ملا سعد الدین** در شرح
مقاصد گفته است که دلیل خلافت ابوبکر چند چیز است **اول** اجماع اهل حل و عقد هر چند از بعضی
بعد از تردد و توقفی بود **چنانکه** روایت کرده اند که انصار گفتند **منا امیر و منکم امیر**
و ابو سفیان گفت ای فرزندان عبد مناف راضی شدید که تیم والی شما باشد بخدا سوگند مدینه را از
سواره و پیاده **و در صحیح** بخاری و غیر آن از کتب اصحاب مذکور است که بیعت علی بعد از توقف
بسیار بود و در فرستادن ابوبکر و عمر ابو عبیده را سوی علی برسالت لطیفی هست که ثقات بسندهای
صحیح روایت کرده اند و مشتملست بر سخن بسیاری از جانبین و اندک غلظتی از عمر روایت کرده

نفع

کو

که چون علی آمد و بیعت کرد چون برخاست گفت خدا برکت دهد شما را در آن امری که مرا از آن رد
کردید و شما را شاد گرداند و بخاری روایت میکند که با ابوبکر بیعت کردند علی و زبیر و مقداد
و سلمان و ابوذر تخلف کردند پس ابوبکر روز دیگر با اصحابش آمدند و بیعت کردند بعض نظرات
پس بعد از آن در باب بیعت مثل سخن صاحب مواقف گفته است **و فخر رازی** در نهایت العقول
گفته است که اجماع منعقد شد بر خلافت ابوبکر در زمان خودش بلکه بعد از فوت او و در زمان عمر که
سعد بن عباده مرد اجماع منعقد شد **ای عاقل متدین** نظر کن که شیطان چگونه فضلای ایشان را مسخر
کرده است که از فضیحت اجماع گریخته اند و خود را بابتلای بدتر مبتلا کرده اند بآن میمانند که کسی از
باران بگریزد و خود را بکنیفی بیندازد و هرگاه اجماع متحقق نشد پس حجت بودن این بیعت که از
اخبار ثقیفه معلوم شد که باعثش بر تعصب و معاندهٔ قبیلهٔ اوس و خزرج بوده و توطیه که میان ابوبکر
و عمر شده بود که ابوبکر او را خلیفه کند و ابوبکر بعد از خود او را خلیفه کند از کجا معلوم شد و دیگر
باعتبار عدم بیعت امامت اجماع متحقق نشود و عدم انکار چون معلوم میشود و هرگاه ایشان بیعت یک
شخص را کافی میدانستند در تحقق امامت چرا معارضه با ابوبکر میکردند با بیعت چندین هزار کس بلکه
میتوان گفت که اجماع بر خلاف امامت ابوبکر و بر عدم اکتفای به بیعت آحاد امت متحقق بوده زیرا
که در صحاح ایشان مذکور است که تا شش ماه احدی از بنی هاشم بیعت نکردند و اهل بیت در میان
ایشان داخل بودند و اجماع اهل بیت حجت است باعتبار حدیث متواتر **انی تارک فیکم الثقلین**
و حدیث مشهور **مثل اهل بیتی مثل سفینة نوح** و صاحب کشاف با شدت تعصب روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه بهجت دل منست و دو پسرش میوه دل منند
و شوهرش نور دیده منست و امامان از فرزندان او امینان پروردگار منند و ریسمان کشیده
میان او و میان خلق او هر که چنگ زند در ایشان نجات یابد و هر که تخلف کند از ایشان هلاک
شود و در جهنم فرو رود و اعجب از آنکه جمعی از فضلا با دعوای اسلام و فطانت و انصاف و دیانت
اکتفا نمایند در تحقق ریاست دین و دنیا و وجوب اطاعت عامهٔ خلق باینکه یک شخص یا کسی بیعت
کند هر چند عامهٔ اهل فضل و علم و صلاح در طرف دیگر باشند و اگر این یک شخص شهادت دهد که
درهمی زید از عمر طلب دارد شهادتش را قبول نمی کنند و در تحقق امامت به بیعت او اکتفا مینمایند

و باین سبب نزد علمای ولید عبید ما که قرآن مجید را تیرباران کرد خلیفه شد و واجب
الاطاعه خلق میدانند اگر میخواهی در قیامت یوم ندعو کل اناس بامامهم با خلیفه امام فی
محشور شوی و در روز وبال او شریک باشی اختیار داری **بحث چهارم** آنکه هر گاه باحادیث
سابقه و اقرارات بعض علمای خاصه معلوم شد که در مدت تمادی که قلیلش شش ماه است نزاع بوده
میان حضرت امیرالمؤمنین و ابوبکر و عمر در خلافت و آنحضرت قدح در ایشان و در خلافت ایشان
میکرد و ایشان را نسبت بجور و ظلم و ستم میداد پس باید قائل شوند بانکه آنحضرت درین مدت بر باطل بود و قائل
امام خود بوده و از روی تعصب انکار امامت حق میکرد پس یکی از ایشان باید که اهلیت خلافت
نداشته باشند و اکثر اعاظم علمای ایشان تصریح کرده اند بصحت این حدیث که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که حق با علی است و علی با حق است با او میگردد هر جا که بگردد و غزالی با آن تعصب در کتاب
احیای علوم گفته است که هر که صاحب بصیرتی علی السنت بخطا نداده است در هیچ امری و در جمیع صحاح
و اصول خود روایت کرده اند که علی بعد از پیغمبر دانا ترین امت است یعنی قاضی و حاکم این امت
چنانکه زمخشری گفته است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از یحیی بن سعید حنبلی نقل کرده
است که گفت من حاضر بودم نزد اسمعیل بن علی حنبلی که پیشوای حنابله بغداد بود مردی
حنابله قرضی از مردی از اهل سنی از اهل کوفه طلب داشت او بنزد اسمعیل آمد اسمعیل از او پرسید
که با غریم خود چه کردی طلب خود را از او گرفتی گفت بیزار شدم از طلب خود در روز غدیر رفتم
بنزد قبر امیرالمؤمنین که شاید طلب خود را از او بگیرم حالتی مشاهده کردم از فضیحتها و اقوال شنیع
و سب صحابه علانیه بی خوفی و بیمی که طلب خود را فراموش کردم اسمعیل گفت آنها چه گفته
دارند و الله که این راه را گشود و جسارت داد ایشان را بر این فضیحتها مگر صاحب آن قبر آن مرد گفت
صاحب آن قبر کیست گفت علی بن ابی طالب آن مرد از روی استبعاد گفت او ایشان را جرات بر
این امر داده است اسمعیل گفت بلی والله آن مرد گفت اگر علی محق بود در این امر پس چرا
اعتقاد بامامت ابوبکر و عمر داشته باشیم و اگر مبطل بود چرا او را امام دانیم و راوی گفت
که چون اسمعیل این سخن را شنید بر جست و کفش پوشید و گفت خدا لعنت کند اسمعیل را اگر
جواب این مسئله را داند و داخل خانه خود شد **بحث پنجم** آنست که هر گاه دانستی که

بنای خلافت ایشان بر ظلم و ستم بود و باید قائل شوند بانکه آنحضرت

اجماع عمده دلایل ایشانست بر خلافت خلفای خود ما بهمین احادیث که مستند اجماع ایشانست
اثبات می کنیم عدم استحقاق امامت آنها را بلکه کفر و نفاق ایشان را زیرا که معلوم شد باخبار
ما و ایشان که عمر قصد سوختن خانه اهل بیت رسالت نمود باشاره ابوبکر یا برضای او و آن خانه
مهبط وحی و محل نزول ملائکه مقربین بود و حضرت امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه و حسنین صلوات الله
علیهم در آنخانه بودند و استخفاف و تهدید و ایذای ایشان نمود و ایشان را بخشم و غضب آورد
بلکه از روایات مستفیضه محفوف بقراین جلیه معلوم شد که حضرت فاطمه را ترسانیدند بلکه تازیانه
و دره و سر شمشیر بر او زدند تا او را مجروح کردند و فرزند او سقط شد و از ایشان آزرده از دنیا
رفت و ایضا جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود بس است ترا از زنان عالمیان مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و آسیه
زن فرعون و ایضا از صحیح ترمذی از جمیع بن عمیر روایت کرده است که گفت با عمه ام بنزد عایشه رفتیم
پس عمه ام از او پرسید که از زنان کی محبوب تر بود بسوی رسول خدا گفت فاطمه گفت از مردان کی
محبوب تر بود بسوی آنحضرت گفت شوهرش و از بریده نیز این مضمون را روایت کرده است از جمیع صحاح
ایشان از حذیفه بن شهاب روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه پاره
تن منست هر که او را آزرده می کند مرا آزرده می کند و هر که او را آزرده می کند مرا آزرده می کند و هر که
او را بغضب میاورد مرا بغضب میاورد و ایضا ترمذی روایت کرده است که فرمود که فاطمه بهترین
زنان بهشت است و بروایت عایشه بهترین زنان عالمیان است یا زنان این امت و ایضا
بروایت ترمذی از عایشه روایت کرده است که گفت ندیدم کسی را که شبیه تر باشد برسول خدا از
فاطمه در سیرت و رفتار و نشستن و برخاستن و چون بنزد آنحضرت میآمد حضرت برمیخاست و او را
می بوسید و بجای خود می نشانید و چون حضرت بنزد او میرفت برمیخاست و او را میبوسید و بجای
خود می نشانید و ایضا از صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا بعلی و فاطمه و
حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین گفت من جنگم با هر که با شما جنگ کند و صلحم با هر که با شما صلح کند و ایضا
از ترمذی روایت کرده است از حذیفه که گفت مادرم گفت مرا رخصت ده که بروم بخدمت رسول خدا صلی
الله علیه و آله و نماز مغرب را با آنحضرت بکنم و از او سوال کنم که استغفار کند از برای من و از برای تو پس

علیهم السلام

بخدمت آنحضرت رفتم و نماز شام و خفتن را با آنحضرت ادا کردم و چون فارغ شدم از پی آنحضرت
روانه شدم چون حضرت صدای مرا شنید گفت تو حذیفه گفتم بلی گفت چه حاجت داری خدا ترا و مادرت
را بیامرزد ملکی امشب بر من نازل شده که پیش ازین بزمین نیامده بود و از پروردگار خود رخصت طلبیده بود
که بیاید و بر من سلام کند و مرا بشارت دهد که فاطمه بهترین زنان اهل بهشت است و حسن و حسین
بهترین جوانان اهل بهشت‌اند و ایضاً روایت کرده است که حضرت فرموده که حدیثی
که حذیفه بشما نقل کند تصدیق او بکنید و ثعلبی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است
که حسن و حسین دو گوشوار عرش الهی‌اند و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده
است از براء که گفت دیدم رسول خدا حسن بن علی را بر دوش خود سوار کرده بود و میگفت خداوندا من
این را دوست میدارم پس تو او را دوست دار و ابن جمیع صحاح روایت کرده است از براء که حضرت
رسول حسن و حسین را دید گفت خداوندا من اینها را دوست میدارم تو اینها را دوست دار و از بریده
از ابو هریره روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست در گردن امام حسن کرد و گفت
خداوندا من این را دوست میدارم پس دوست دار او را و دوست دار هر که او را دوست دارد و ایضاً
از صحیح بخاری و مسلم نیز این مضمون را روایت کرده است و ایضاً از ترمذی از اسامه روایت کرده
کرده است که حضرت رسول حسن و حسین را بر رانهای خود نشانیده بود و میگفت اینها دو پسر من و دو
دختر من‌اند خداوندا من اینها را دوست میدارم تو ایشان را و هر که ایشان را دوست دارد دوست دار
و ایضاً ترمذی از یعلی بن مره روایت کرده است که حضرت رسول فرمود حسین از منست و من از
حسینم خدا دوست دارد هر کسی را که حسین را دوست دارد و حسین سبطی است از اسباط و ایضاً
ترمذی از ابو سعید خدری روایت کرده است از حضرت رسول خدا که حسن و حسین دو سید و مهتر جوانان
اهل بهشت‌اند و بخاری و مسلم و ترمذی از ابن عمر روایت کرده‌اند که رسول خدا فرمود حسن و حسین دو
ریحان من‌اند از دنیا و حاصل که فضائل ایشان زیاده از آنست که درین رساله جمع توان کرد
و احادیث متواتره وارد شده است که ایذای حضرت امیر ایذای حضرت رسولست و ایذای
رسول ایذای خداست و خدا فرموده است که آنها که ایذای کنند خدا و رسول او را لعنت کرده است
ایشان را خدا در دنیا و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذاب خوار کننده پس معلوم

شد

شد که آنها که این اذیتها بایشان رسانیده‌اند ملعون‌اند در دنیا و آخرت و محارب خدا
و رسول‌اند و از اهل کفر و شقاق و نفاق‌اند پس چگونه صلاحیت امامت داشته باشند **طعن**
چهارم معصیت عظمی و داهیه کبری است که در غصب فدک از ابو بکر و عمر با اهل بیت رسالت
واقع شد اول از طریق شیعه مجمل آثار روایت میکنیم و بعد از آن از کتب معتبره مخالفان مؤید آن
بیان میکنیم تا معلوم شود که فضایح این قضیه متفق علیه هر دو فرقه است و مجمل این قصه تا آنجاست که چون ابو بکر
غصب خلافت امیر المؤمنین علیه السلام نمود و از مهاجران و انصار بجبر بیعت گرفت و کار خود را
محکم کرد طمع کرد در فدک که از اهل بیت بگیرد که مبادا بعضی از مردم بطمع آن بجانب ایشان میل کنند
زیرا که هر گاه قرابت و فضیلت و نص خدا و رسول با ایشان باشد چیزی که ممکن است که باعث میل
منافقان از ایشان بجانب آن ظالمان شود آن خواهد بود که دست ایشان از مال تهی باشد تا اگر
دنیا پرستان از ناچاری ایشان منحرف گردند و هر گاه قبیلی از مال نیز با ایشان باشد ممکنست که بعضی
از مردم بسوی ایشان مایل گردند و خلافت باطل ایشان بر هم خورد باین سبب اول مال را
ملعون رامی نوشتند این حدیث مفترای خبیث را وضع کردند که ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم
از آنها میماند صدقه است و فدک از جمله علاقهایی بود که بی جنگ بتصرف حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بود زیرا که چون فتح خیبر بدست امیر المؤمنین علیه السلام واقع شد اهل فدک و سایر قریه‌های نواحی آن
دانستند که تاب مقاومت آن حضرت ندارند آنها بدون جنگ تسلیم کردند و آیات کریمه نازل شد که چون
بی جنگ گرفته‌اند مال حضرت رسولست بعد از آن این آیه نازل شد و آت ذا القربی حقه یعنی بده
بخویش خود حق او را حضرت رسول از جبرئیل پرسید که ذا القربی کیست و حق او چیست گفت ذا القربی
فاطمه است و حق او فدک است پس حضرت رسول فدک را بامر خدا بفاطمه داد که از تو و از ذریت تو
و فرمود که اینها بی جنگ گرفته شده است و مخصوص منست و بامر خدا بتو دادم بگیر اینها از تو و از ذریت
تو است تا روز قیامت پس ابو بکر چون خلافت غصبی بر قرار گرفت و فرستاد و وکلای حضرت
فاطمه را از فدک بیرون کرد و ابن بابویه و شیخ طبرسی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که چون ابو بکر کار خود را محکم کرد و بیعت از اکثر مهاجر و انصار
گرفت کسی را فرستاد و وکیل حضرت فاطمه را از فدک بیرون کرد حضرت فاطمه بنزد ابو بکر آمد و گفت

فرزندان م

بچه سبب منع میکنی میراث مرا از پدرم رسول خدا و بچه جهت وکیل مرا از فدک بیرون
کردی و حال آنکه رسول خدا بامر حق تعالی آنرا بمن داده بود ابوبکر گفت برآنچه میگویی گواه بیاور
حضرت فاطمه علیها السلام ام ایمن را آورد و ام ایمن گفت ای ابوبکر گواهی نمیدهم تا حجت بر تو تمام کنم بآنچه
رسول خدا در حق من گفته است ترا بخدا قسم میدهم که نمیدانی که حضرت رسول گفت ام ایمن زنی است
از اهل بهشت ابوبکر گفت بلی میدانم ام ایمن گفت پس من گواهی میدهم که حق تعالی وحی کرد بر رسول
خود که فآت ذا القربی حقه پس حضرت رسول فدک را بطعمه حضرت فاطمه داد بامر خدا و حضرت امیر المؤمنین
نیز آمد و بهمین نحو گواهی داد و بروایت دیگر امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیز شهادت
دادند پس ابوبکر نامه در باب فدک نوشت و بحضرت فاطمه علیها السلام داد عمر حاضر شد و گفت این چه
نامه است ابوبکر گفت فاطمه دعوای فدک کرده و ام ایمن و علی علیه السلام برای او گواهی دادند من این
نامه را نوشتم عمر نامه را از دست فاطمه گرفت و پاره کرد و فاطمه گریان شد و بیرون رفت روز دیگر
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بنزد ابوبکر آمد در وقتی که مهاجران و انصار بر دور او مجتمع بودند
و گفت ای ابوبکر چرا منع کردی فاطمه را از میراثی که از رسول خدا باو رسیده بود و حال آنکه
در حیات حضرت رسول آنرا مالک و متصرف شده بود ابوبکر گفت آن فیء همه مسلمانان است اگر فاطمه
شهود بگذراند که رسول خدا آنرا باو داده و مخصوص او گردانیده است باو میدهیم والا او را در آن حقی
نیست حضرت امیر گفت ای ابوبکر آیا در حق ما حکم میکنی بخلاف حکم خدا در همه مسلمانان ابوبکر گفت
نه حضرت فرمود که پس بگو اگر در دست مسلمانان چیزی باشد که مالک و متصرف باشند بعد از آن
من بیایم و دعوی کنم که از من است از کی گواه خواهی طلبید گفت از تو حضرت فرمود که پس چرا
در فدک از فاطمه گواه طلبیدی برآنچه در دست او بود و در حیات رسول خدا و بعد از آن مالک
و متصرف بود و از مسلمانان گواه نطلبیدی چنانکه از من طلبیدی در آن فرضی که کردم ابوبکر ساکت شد
عمر گفت این سخنان را بگذار ما قوت احتجاج با تو نداریم اگر گواهان عادل میآوری میدهیم والا
ترا و فاطمه را در آن حقی نیست حضرت فرمود ای ابوبکر قرآن خوانده گفت بلی فرمود خبر ده مرا از قول
حق تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
در حق ما نازل شده است یا در غیر ما ابوبکر گفت بلکه در حق شما نازل شده است حضرت گفت پس

اگر گواهان نزد تو گواهی بدهند که والعیاذ بالله فاطمه زنا کرده است چه خواهی کرد ابوبکر
لعین گفت بر او اقامت حد می کنم چنانچه بر سایر مردم می کنم حضرت فرمود که اگر
چنین کنی نزد خدا از جمله کافران خواهی بود گفت چرا فرمود از برای آنکه رد کرده
شهادت خدا را از برای او بطهارت و قبول کرده شهادت مردم را چنانکه
رد کردی حکم خدا و حکم رسول را که فدک را بفاطمه دادند و در تصرف او بود و قبول کردی
شهادت اعرابی را که بر پاشنه پای خود بول میکند که گواهی داد که از پیغمبر میراث نمی‌ماند
و فدک را از او گرفتی که غنیمت مسلمانانست و بتحقیق که رسول خدا فرموده که گواه بر مدعی است و
قسم بر مدعی علیه تو رد کردی قول رسول خدا را و برعکس کردی چون سخن باینجا رسید مردم گریستند
و صداها بلند شد و اکثر تصدیق سخن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کردند و حضرت بخانه برگشت و فاطمه
السلام بمسجد آمد و طواف کرد بقبر پدر بزرگوار خود و شعری چند خواند و شکایت روزگار و جفای
غدار که در و دیوار را بگریه آورد پس ابوبکر و عمر بخانه برگشتند و ابوبکر عمر را طلبید و گفت دیدی
امروز با ما چه کرد اگر در یک مجلس دیگر چنین معارضه با ما میکند کار ما را بر هم میزند و در این باب چه
بخاطر تو میرسد عمر گفت رای آنست که امر کنیم بقتل او ابوبکر گفت این کار از کی میآید عمر
گفت خالد بن ولید پس خالد را طلبیدند و گفتند میخواهیم ترا بامر عظیمی بداریم گفت بر هرچه خواهید
بدارید اگرچه بر قتل علی بن ابی طالب باشد گفتند ما نیز همین را میخواهیم خالد گفت در چه وقت او را
بکشم ابوبکر گفت در وقت نماز در مسجد حاضر شو و در پهلوی او بایست چون من سلام نماز را بگویم برخیز
و گردنش را بزن گفت چنین باشد اسماء بنت عمیس که در آنوقت زن ابوبکر بود و سابقا زن
جعفر طیار و از شیعیان حیدر کرار بود این سخنان را شنید و فرستاد [illegible] این خبر را بآنحضرت برساند
بجاریه خود گفت برو بخانه علی و فاطمه علیهما السلام و سلام مرا بایشان برسان و [illegible]
که مؤمن آل فرعون بموسی علیه السلام پیغام کرد ان الملأ یأتمرون بک لیقتلوک فا
خرج انی لک من الناصحین یعنی اشراف قوم فرعون مشورت می کنند در باب تو که ترا
بکشند پس بیرون رو بدرستی که من از برای تو از خیرخواهانم و اسما گفت اگر متفطن نشوند بگو
پس جاریه آمد و سلام رسانید و برگشت و این آیه را خواند حضرت [illegible]

برسان و بگو خدا نمیگذارد که اراده ایشان بعمل آید و بروایت دیگر فرموده که اگر ایشان
مرا نکشند کی با ناکثان و قاسطان و مارقان جنگ خواهد کرد پس حضرت امیر برخواست و مهیای
نماز شد و بمسجد آمد و پشت سر ابوبکر ایستاد از برای تقیه و نماز خود را تنها بعمل آورده و خالد
لعین شمشیر بسته در پهلویش ایستاده و چون ابوبکر بتشهد نشست از آن اراده پشیمان شد و از فتنه
ترسید و شدت و سطوت و شجاعت آنحضرت را میدانست و پیوسته فکر میکرد و تشهد را مکرر میخواند
و از ترس سلام نمیگفت تا آنکه مردم گمان کردند که در نماز سهوی کرده است پس ملتفت شد
بجانب خالد و گفت ای خالد مکن آنچه من ترا بآن امر کرده بودم و بروایتی سه مرتبه این سخن را گفت
و بعد از آن سلام نماز را گفت حضرت گفت ای خالد چه بود آنچه ترا بآن امر کرده بود گفت مرا امر
کرده بود که گردنت را بزنم حضرت فرمود که خواهستی کرد گفت آری بخدا سوگند اگر پیش از تسلیم
مرا نهی نمیکرد هر آینه ترا میکشتم پس حضرت او را گرفت و بلند کرد و بر زمین زد عمر گفت بخدا سوگند که
میکشدش پس مردم جمع شدند و او را بصاحب قبر قسم دادند حضرت دست از آن لعین برداشت
و بگریبان عمر چسبید و گفت ای پسر صهاک اگر نه وصیت رسول خدا و تقدیر الهی بود هر آینه
میدانستی که کدام یک از ما و تو کم یاورتر و کم عددتریم و داخل خانه خود شد و بروایت دیگر در نماز
صبح بود و آنقدر تشهد را طول داد و فکر میکرد که نزدیک شد که آفتاب طالع شود و بروایت
ابوذر حضرت خالد را بانگشت سبابه و میانین گرفت و فشاری داد و نعره زد که نزدیک بود که
جان پلیدش برآید و جامه اش را نجس کرد و دست و پا میزد و قدرت بر سخن گفتن نداشت پس
ابوبکر با عمر گفت این از مشورت شوم تست من میدانستم این حالت را و خدا را شکر کن که موجب
نشد و هر که نزدیک میرفت که خالد را خلاص کند حضرت نگاهی باو میکرد که او از ترس برمیگشت پس
ابوبکر عباس را طلبید که شفاعت کند عباس نزد آنحضرت رفت و قسم داد او را بقبر و صاحب قبر
و حسنین و مادر ایشان صلوات الله علیهم حضرت دست برداشت پس عباس پیشانی نورانی
آنحضرت را بوسید و در کتب معتبره مذکور است که بعد از غصب فدک حضرت امیرالمؤمنین صلوات
الله علیه بابوبکر نامه نوشت در نهایت شدت و حدت و تهدید و وعید بسیار و در آن درج نمود
چون ابوبکر نامه را خواند بسیار ترسید و خواست که فدک را و خلافت را بهر دو رد کند عمر گفت

از

از برای تو آب زلال خلافت را صاف گردانیده ام که بیاشامی و تو میخواهی که مرا تشنه بکشی
چنانچه همیشه بودی و گردنهای گردنکشان عرب را برای تو ذلیل کرده ام و قدر آنرا نمیدانی این علی
ابن ابی طالب است که بزرگان قریش را کشته است و ستاره های ایشان را بر انداخته است و من بتدبیر او را
رام کرده ام تو از تهدیدات او بر دار کن ابوبکر گفت ای عمر ترا بخدا سوگند میدهم که دست از این افترا
برداری بخدا سوگند که اگر اراده کشتن من و تو بکند بدست چپ سر دو را میکشد بی آنکه دست راست را
حرکت دهد و ما را از و نجات نداده است مگر سه خصلت اول آنکه تنهاست و یاوری ندارد
دوم آنکه رعایت وصیت رسول خدا میکند که او را امر کرده است که شمشیر نکشد سیم آنکه
جمیع قبایل عرب از و کینه در دل دارند لهذا اینجا نبود الحال خلافت برگشته بود از ما قریش
کردی روز احد را که همه گریختیم تنهای شمشیر کشید و علم داران و شجاعان ایشان را بر خاک هلاکت انداخت
تو فریب خالد را مخور و تا او متعرض ما نشود متعرض او مشو مؤلف گوید که اگر چه اکثر سنیان
خواسته اند که امر ابوبکر و عمر را بقتل امیرالمؤمنین اخفا کنند و هر یکاد را اکثر کتب خود روایت نکرده اند
اما حرف زدن ابوبکر را در نماز پیش از سلام و خطاب بخالد را نقل کرده اند و آن قرینه صحت
بر صدق روایات شیعه درین باب چنانچه ابن ابی الحدید نقل کرده است که از استاد خود ابو جعفر
نقیب پرسیدم که آیا حق است قصه خالد و امر ابوبکر و عمر او را بقتل علی ابو جعفر گفت که بلی از
سادات علوی این را روایت کرده اند و ایضا روایت کرده اند که مردی آمد نزد زفر بن
هذیل شاگرد ابوحنیفه و از او سؤال کرد از آنچه ابوحنیفه میگوید که جایز است بیرون آمدن از نماز
بغیر سلام مانند سخن گفتن و فعل کثیر و حدث زفر گفت بلی جایز است چنانچه ابوبکر در تشهد گفت
آنچه گفت آن مرد گفت که چه بود آنچه ابوبکر گفت زفر گفت بگذار ترا چه که این را سؤال کنی از او مکرر پرسید
زفر گفت بیرون کنید این مرد را که این از اصحاب ابوالخطاب خواهد بود ابن ابی الحدید از نقیب
پرسید که تو چه میگوئی او تقیه کرد و گفت من بعید میدانم اما روایت کرده اند و فضل بن شاذان
رحمة الله علیه در کتاب ایضاح این قصه را بنحوی که مذکور شد از سفیان بن عیینه و حسن بن صالح
بن حی و ابوبکر بن عیاش و شریک بن عبدالله و جمع دیگر از فقهای عامه روایت کرده است
و گفته است از سفیان و ابن حی و وکیع پرسیدند که چه میگوئید درین که ابوبکر کرد همه گفتند که

بود اما تمام نکرد و جمع دیگر از اهل سنت گفته اند قصوری نخواهد آمد اگر از برای صلاح امت که متفرق
نشوند مرو را بکشد چون علی مردم را از بیعت ابوبکر منع مینمود او هم با سر بقتل نمود و بعضی هم از
ترس شناعت این عمل را روایت نکرده اند اما اصل تمهید ابوبکر با خالد که چون
سلام دهم فلان کار بکن و پشیمان شدن و پیش از سلام گفتن که یا خالد مکن آنچه را گفته بودم حکایت
نموده اند و همین فعل را دلیل جواز حرف زدن پیش از سلام کرده اند بعد از آن نقل کرده است که
کسی از ابو یوسف قاضی بغداد شاگرد ابو حنیفه پرسید که چه بود آنچه ابوبکر بخالد گفت بود ابو یوسف
جواب نگفت و گفت خاموش باش ترا با این چکار است والله اگر علی راضی به بیعت ابوبکر
میشد مطیع او بود و او را او اصحابش همه شهادت میدهند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که علی
از اهل جنت است پس چوبی در روی زمین از این پیشتر نمیباشد که با این حال امر بقتل او کند و اگر
به بیعت او راضی نبود این عین مذهب شیعه است که ابوبکر بجبر بر علی علیه السلام تقدم کرد تا اینجا کلام فضل بود
و از وجوه باطله که آن اشقیا برای عذر او گفته اند و از اخفای سایر جماعت سنت این سخن را گفتن
را علم قطعی بهم میرسد که سبب آن چنین امر شنیعی بوده است که از خوف فضیحت اظهار آن نمینمودند
کرد که کدام مسلمان تجویز این میتواند کرد که کسی که اراده قتل چنین بزرگواری نماید قابلیت امامت و خلافت
دارد الا لعنة الله على الظالمين و اما احادیثی که از طرق عامه در غصب فدک وارد شده
از آنجمله خطبه مشهوره حضرت فاطمه صلوات الله علیها که اصل خطبه شهادت بر حقیقت آن میدهد
و این قسم سخن از غیر ائمه انام که منبع وحی و الهام اند از دیگری صادر نمیتواند شد و ابن ابی الحدید
که از اعاظم علمای عامه است گفته است در شرح نهج البلاغه در شرح نامه که حضرت امیر المؤمنین علی
بعثمان بن حنیف نوشته فصل اول در بیان آنچه وارد شده است از اخبار سیر که از جمله
اهل حدیث و کتب ایشان نقل میکنیم نه از کتب شیعه و راویان ایشان و جمیع آنچه ایراد میکنیم در این فصل
از کتاب سقیفه ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری است و ابن بکر جوهری مرد عالم محدث کثیر الادب
ثقه صاحب ورع است که ثنا کرده اند بر او محدثان و روایت کرده اند از و تصانیف او و غیر تصانیف او
را پس بسند این خطبه را روایت کرده است از زینب دختر امیر المؤمنین و از امام محمد باقر ع
و از عبدالله بن حسن و صاحب کشف الغمه نیز از کتاب جوهری روایت کرده است و مسعودی در کتاب

مروج الذهب که معتبرترین تواریخ است اشاره باین خطبه کرده است و سید مرتضی رضی
الله ایضا در شافی بسند عامه از عایشه روایت کرده است و سید ابن طاووس ره از طرق
عامه روایت کرده است و سید احمد بن ابی طاهر در کتاب بلاغات النساء بچندین سند روایت کرده
است و ابن اثیر در نهایه اکثر الفاظش را روایت کرده است و خطبه با این شهرت را کسی انکار نتوانسته
کرد و خطبه بسیار طولانیست و قریب بدو جزو است و این رساله گنجایش ذکر همه ندارد و قدری
از آن که متعلق باحتجاج فدک است ایراد مینمایم روایت کرده اند که چون ابوبکر عزم کرد بر آنکه منع
کند فدک را از فاطمه و این خبر بحضرت فاطمه رسید مقنعه مطهره را بر سر بست و چادر عصمت را در بر کرد
و روانه شد با گروهی از خدمتکاران و زنان و خویشان خود و چادرش بر پایش میپیچید از حیا و
رفتارش را از رفتار حضرت رسالت هیچ فرق نمیتوانست کرد تا در مسجد نزد ابوبکر لعین آمد و او در میان
گروهی از مهاجر و انصار نشسته بود پس پرده سفیدی در پیش روی مبارکش کشیدند و در پس پرده
نشست و ناله جانسوزی کشید که خروش از مردم بر خواست و صدای گریه و زاری بلند شد پس لحظه صبر
فرمود که صداها فرو نشست و شروع کرد بخطبه غرا و حمد و ثنای الهی کرد بنحوی که همگی حیران شدند پس
درود فرستاد بر حضرت رسالت پناهی فرستاد و حقوق نعمتهای آنحضرت را بر مردم شمرد تا آنکه گفت پس
حق تعالی روح مقدس او را قبض کرد از روی رافت و رحمت و رغبت که داشت و حضرت با برای او
او پسندید و از تعب دنیا او را راحت بخشید و او را محفوف گردانید بملائکه ابرار و خشنودی پروردگار غفار
و مجاورت خداوند جبار صلوات فرستد خدا بر پدرم که پیغمبر او و امین او است بر وحی او و برگزیده او
از جمیع خلق و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد پس خطاب نمود باهل مجلس و فرمود که شما ای
بندگان خدا محل امر و نواهی خدایید و حاملان دین و وحی اویید که بر شما خوانده شده و شما را خدا
امین گردانیده است که خود بر دین خدا عمل کنید و بدیگران برسانید و خود را چنین میدانید و خدا از جهت
در میان شما است که قرآن مجید است و بقیه از پیغمبر خود در میان شما گذاشته است که اهل بیت اویند
پس فضایل قرآن را بابلغ وجوه ذکر کرد و علل او امر و نواهی حق تعالی را بیان فرمود پس گفت از
خدا بترسید و اطاعت کنید خدا را در آنچه شما را بآن امر کرده است یا نهی از آن کرده است
که نمیترسند از خدا مگر علما پس گفت ایها الناس بدانید که منم فاطمه و پدرم محمد است

میگویم و آنچه میکنم در آن بیجا و زیاده از حد و عدول از حق نمینمایم پس این آیه را خواند لَقَدْ جَاءَكُمْ
رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ یعنی بتحقیق که رسولی مبعوث شد بر شما از قوم شما که دشوار بود بر او
غوایت شما حریص بود بر هدایت شما بمؤمنان مهربان و رحیم بود اگر نسبت او را یاد آورید پدر
منست نه پدر شما و من دختر اویم نه زنان شما و برادر او پسر عم منست نه مردان شما و چه نیکو
بزرگوار نسبتیست که این نسبتها را با او دادم پس رسالت خدا را بشما رسانید و نبوت خود را
ظاهر گردانید و با مشرکان طریق معارضه مسلوک داشت و شمشیر در میان قبایل ایشان گذاشت
و دستهای ایشان را و هم شکست و سرهای سرکردهای ایشان را بتیغ بیدریغ شکافت و راه حجت
را برایشان ثابت بحکمت و موعظت نیکو و جمعیتهای ایشان را پریشان و شجاعان ایشان را گریزان
گردانید تا صبح صادق دین از ظلمت شب کفر و ضلالت ساطع گردید و چهره زیبای حق از
پرده جهالت رخ نمود و اهل دین بر سند هدایت نشستند و اعوان شیاطین و راه زنان
دین لال گشتند و ارازل اهل نفاق هلاک شدند و عقدهای کفر و شقاق گشوده شد و کلمه
اخلاص تمام و دین اسلام عام گردید و شما بسبب گفتن کفر و شرک بر کناره گودال جهنم بودید و خوار
و ذلیل اهل عالم بودید هر کس بر شما طمع استیلا داشت و پای ترفع بر سر تکبر شما میگذاشت
و هلاک و تعذیب شما را آسان تر از آب خوردن و آتش بردن میپنداشت آب متعفن
بول و سرگین شتر را میخوردید و پوست بز را با برگ درخت را قوت خود میکردید با نهایت
خواری بسر میبردید و میترسیدید که دشمنان از دور شما را بربایند پس حق تعالی شما را از این مهلکه
و مذلتها ببرکت محمد صلی الله علیه و آله نجات داد بعد از آنکه از ارادها کشیده و ببلاهای گوناگون
و بزرگ مبتلا گردید و بعد از آنکه گرفتار شجاعان و گرگان و دزدان عرب و سرکشان
اهل کتاب شد و هر بار که آتش جنگ افروختند حق تعالی آتش ایشان را باب لطف خود فرو نشاند
و هر مرتبه که شاخی از شیطان ظاهر شد یا فتنه عظیمی از مشرکان دهن گشود برادر خود علی
را در کام ایشان انداخت و از جنگ رو نگردانید تا فرق جرات ایشان را پامال اقدام شجاعت
خود گردانید و سرهای ایشان را در زیر پای خود دید و آتش فتنه ایشان را بآب تیغ بیدریغ خود
فرونشانید خود را در تعب میافکند در اعلای دین حق تعالی و اهتمام می‌نمود در امر خدا و نزدیک

استعمال

بود

بود برسول خدا و از او جدا نمیشد در هیچ حال و سید اولیای خدا بود دامن برزده بود در طاعت
خدا خیرخواه خلق بود خود را بمشقت می‌افکند در تحصیل رضای خدا و در این احوال شما در رفاهیت
عیش ایمن بودید و در مهد ایمنی متنعم بودید و از برای ما منتظر بلاها و فتنه‌ها بودید و توقع
اخبار موحشه مینمودید و چون جنگی رو میداد پهلو تهی میکردید و در هنگام قتال پشت بدشمن
داده میگریختید پس چون حق تعالی از برای پیغمبر خود خانه پیغمبران خود را در آخرت اختیار کرد
و او را بآرامگاه برگزیدگان خویش برد ظاهر شد در سینه‌های شما خار کفر و شقاق و هویدا گردید در شما
آثار عصبیت و نفاق و کهنه شد جامه دین و بسخن درآمدند گمراهان که از ترس شمشیر دهان بسته بودند
و پیدا شدند گمنامی چند که از همه کس خامل‌تر بودند و شتر اهل باطل بصدا درآمد و بجولان آمد در عرصه‌های
شما و شیطان سر خود را از آنجا که فرو برده بود بلند کرد و شما را صدا زد و دید که اهل استجابت
او گردید و چشم بر عزت شما انداخت و گفت برخیزید سبکبار برخاستید و شما را بغضب آورد و بر ما
حق دید که غضبناک گردید پس بر شتر دیگری داغ ملکیت گذاشتید یعنی خلافت که حق دیگری بود بنام
خود کردید و حق دیگری را بخانه خود بردید و هنوز از عهد پیغمبر شما قدری نرفته بود و جراحت مصیبت
او مندمل نشده بود و هنوز جسد مطهر او را بقبر نسپرده بودند و بهانه کردید که از فتنه ترسیدیم و در عین
فتنه افتادید و جهنم محیط است بکافران هیهات چه دور است از شما تدبیر امور امت و چگونه بشما
میشود امر امت و شیطان شما را بکدام جانب میبرد و حال آنکه کتاب خدا در میان شماست و امور
آن ظاهر است و احکام آن واضح است و نشانهای آن پیداست و اوامر و نواهی آن لایح و هویدا
است انداختید آنرا پشت سر خود آیا از غیر قرآن مدد میخواهید یا حاکمی بغیر آن میخواهید بد بدلیست برای
ظالمان حکمی که مخالف آن باشد و حق تعالی میفرماید که هر که طلب کند غیر اسلام دینی را پس از او
قبول کرده نمیشود و او در آخرت از زیانکارانست پس انقدر صبر کردید که خلافت باطل خود را
بزور محکم کردید آنگاه شروع کردید در افروختن آتش فتنه‌ها و پیدا کردن بدعتها و هر صدائی که
شیطان گمراه کننده در میان شما بلند شد اجابت کردید و انوار دین جلیل را فرو نشانیدید و
سنتهای پیغمبر برگزیده را محو کردید و در پرده و بمکر و حیله میخواهید که آثار دین را محو کنید
آهسته میخواهید در باطن اطفای انوار شریعت را پنهان کنید و بدعتهای جاهلیت را شایع گردانید

و کینه‌های رسول را در اهل بیت او تدارک کنید و ما صبر میکنیم بر عذرهای شما مانند کسی که کارد و
نیزه او را پاره کنند و چاره نداشته باشد و از جمله آنها آنست که گمان میکنید که حق از پدر خود
میراث نبرم پس آیه را خواند که مضمونش اینست آیا حکم جاهلیت را طلب میکنید و کیست نیکوتر از خدا
در حکم کردن از برای گروهی که صاحب یقین اند آیا نمیدانید حقیقت مرا بلکه دانسته پنهان میکنید
و بر شما ظاهر است حق من مانند آفتاب یا ابن ابی قحافه مهاجران آیا بر من غلبه کنند در میراث
پدر خود و شما معاونت کنید یا ابن ابی قحافه آیا در کتاب خداست آنکه تو از پدر خود میراث ببری
و من از پدر خود میراث نبرم لقد جئت شیئا فریا عجب افترائی بر خدا بستی آیا عمدا ترک
میکنید عمل کردن بکتاب خدا و پس پشت خود میاندازید کتاب را که میفرماید و ورث سلیمان
داود یعنی میراث برد سلیمان از داود و در قصه یحیی بن زکریا گفته رب هب لی من لدنک
ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب یعنی پروردگارا ببخش مرا ولیی که میراث برد از من
و از آل یعقوب و فرموده است و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله
یعنی خویشان رحمی بعضی اولی اند ببعضی در کتاب خدا از بیگانگان پس حضرت آیات میراث را
که حق تعالی از برای جمیع مسلمانان بیان فرموده خواند پس گفت میگوئید مرا بهره و نصیب
از پدرم نیست و میان من و پدرم رحم و خویشی نیست آیا مخصوص کرده است خدا شما را بآیات میراث
و من و پدرم را از آنها بیرون کرده است یا میگوئید که من و پدرم از اهل یک ملت نیستیم و با این
من از و میراث نمیبرم یا شما داناترید بعام و خاص قرآن از پدرم و پسر عمم امیرالمؤمنین پس حضرت
فاطمه دید که از آن منافقان صدائی بر نیامد خطاب کرد با بوبکر که بگیر فدک را امروز بی معارضی و منازعی
تا در روز حشر ترا ملاقات کند و در مقام حساب از تو سؤال کند پس نیکو حکم کننده است خدا و
طلب کننده حق محمد است و وعده گاه قیامت است و در قیامت زیانکار خواهید شد و ندامت فایده
نخواهد بخشید و هر خبری را قرارگاهی هست و بعد از این خواهید دانستن که کیست آنکه میاید
بسوی او عذابی خوار کننده و حلول میکند بر او عذاب پاینده پس خطاب بانصار نمود و فرمود
که ای گروه شجاعان که خود را یاوران ملت میدانید این چه سستی است که در گرفتن حق من میکنید
و این چه تغافل است که در ستمی که در من میرود مینمایید آیا رسول خدا که پدر من است نگفت که

باید حرمت هر کس را در فرزندانش رعایت کنند و خویش نمود در اندک زمانی چه زود عهدها شکستید و دست از
حمایت ملت پیغمبر خود برداشتید و حال آنکه طاقت آنچه من از شما طلب میکنم دارید و قوت
بر یاری من در شما هست و اگر میگوئید که محمد صلی الله علیه و آله فوت شد این مصیبتی بود که اثر آن در تمام
زمین و کوه و دشت و صحرا ظاهر شد و ستاره‌ها بسبب آن تیره گشتند و حرمتها ضایع شد و
از این عظیمتر مصیبتی نمیباشد اما این سبب آن نمیشود که شما از دین برگردید حق تعالی میفرماید و
نیست محمد مگر رسولی که گذشته است پیش از او رسولان آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما از دین
بر خواهید گشت و هر که از دین برگردد بخدا هیچ ضرر نمیرساند و بزودی جزا خواهد داد شکر
کنندگان را ایها بنی قیله آیا پسندید که میراث پدر مرا از من بگیرند و شما ببینید و بشنوید و مجتمع
و عدد بسیار و اسلحه کارزار و قوت و شوکت داشته باشید و شما را بنصرت خود دعوت کنم و
اجابت نمایید و ناله مرا بشنوید و فریاد رسی نکنید و حال آنکه شما موصوف بوده‌اید بشجاعت و
مردانگی و معروف بوده‌اید بصلاح و فرزانگی با قبایل عرب مقاتلها کرده‌اید و در معرکه‌ها تعبها کشیده‌اید
هر امر که میکردیم اطاعت میکردید و تا بودیم از قدم ما بر نمیداشتید تا آنکه حق تعالی
ببرکت ما آسیای اسلام را بگردش آورد و خیرات ایام جاری شد و آتش کفر فرو نشست و نظام
دین محکم شد پس اکنون چرا حیران شده‌اید بعد از بیان و مشرک شده‌اید بعد از ایمان پس
آیه را خواند که مضمونش اینست آیا مقاتله نمیکنید با گروهی که شکستند عهد خود را و از دین برگشتند
و خواستند که رسول را بیرون کنند و ایشان در اول حال ابتدای قتال با شما کردند آیا میترسید
از ایشان پس خدا سزاوارتر است باینکه از او بترسید اگر ایمان دارید چون دید که این سخنان
در آن منافقان اثری نکرد فرمود که میبینم که بجانب تنعم و راحت میل کرده‌اید و کسی را که احق است
بخلافت از شما دور کرده‌اید و از شدت برفاهیت میل کرده‌اید و آنچه از علم و دین در گلوی
شما کرده بود خدا از دهان بیرون افکندید پس اگر کافر شوید شما و هر که در زمین است
خدا بی‌نیاز است از عالمیان و میدانستم که غدر و مکر خواهید نمود و مرا یاری نخواهید کرد و
لیکن دردها و المها در سینه من جمع شده بود اظهار کردم و خواستم حجت را بر شما تمام کنم
که در قیامت عذری نداشته باشید پس بگیرید فدک را و ببرید حق مرا با عار ابدی و غضب خدا و عار

ایا بشنوید

منافقان

روز جزا خدای می‌بیند و آنچه میکنید و زود دیگر خواهند دانست آنها که ستم کردند که بازگشت ایشان
بکجا خواهد بود و من دختر آنکسم که انذار می‌نمود شما را از عذاب شدید پس بکنید آنچه خواهید
می‌کنیم آنچه حق میدانیم شما منتظر باشید ما انتظار می‌کشیم روزی را که حق و باطل ظاهر شود پس ابوبکر
گفت ای دختر رسول خدا پدر تو نسبت بمؤمنان مشفق و کریم و مهربان و رحیم بود و بر کافران
عذاب الیم و عقاب عظیم بود و او را اگر نسبت میدهیم پدر تو است نه زنان دیگر و برادر شوهر تست
نه دوستان دیگر او را اختیار کرد بر هر خویشی و او یاری او نمود در هر امر عظیمی دوست نمیدارد
شما را مگر هر سعادتمندی و دشمن نمیدارد شما را مگر هر بدبختی پس شما عترت پاکیزه رسول خدا اید و
نیکان و برگزیدگان اید راهنمایان مایید بسوی خیر و سعادت و جنت و تویی برگزیده ترین زنان و دختر
بهترین پیغمبران راست گویی در گفتار خود و سبقت داری بر همه بسبب وفور عقل خود و کسی ترا از
حق خود منع نمیکند [illegible] و بخدا سوگند که من از رای رسول خدا تجاوز نکرده‌ام و آنچه کرده‌ام باذن او کرده‌ام و خدا
را گواه میگیرم که شنیدم از رسول خدا که گفت ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم نه طلا و نقره و
نه خانه و عقاری نیست میراث ما مگر کتابها و حکمت و علم و پیغمبری و آنچه طعمه ما ولی امر خلافت بعد از
ما در آن حکم میکند بحکم خود و من چنان حکم کرده‌ام که آنچه از ما طلب میکنی صرف اسبان و اسلحه شود
که مسلمانان با کفار قتال کنند و این را باتفاق مسلمانان کرده‌ام و در این امر متفرد و تنها نبوده‌ام و اموال
و اموال خود را از تو مضایقه نمیکنم آنچه خواهی بگیر تویی سیده امت پدر خود و شجره طیبه از برای
فرزندان خود انکار فضل تو کسی نمیتواند کرد و حکم تو نافذ است در مال من اما در اموال
مسلمانان مخالفت گفته پدر تو نمیتوانم کرد حضرت فاطمه صلوات الله علیها فرمود سبحان
الله هرگز پدرم مخالفت احکام خدا نمیکرد و پیوسته پیروی آیات و سور قرآنی مینمود آیا
با مکری که میکنید اقرار بدروغ می‌بندید و این حیله بعد از وفات او شبیه است بآن مکرها که در حال حیات
او کردید در ایام حیات او اینک کتاب خدا حاکم عادلست میان ما و شما میراث یحیی و سلیمان
در قرآن مذکور است و قسمت مواریث در میان ذکور و اناث در کتاب الهی صریح است
بلکه نفسهای شما زینت داده است برای شما امری را پس صبر میکنم صبر نیکو و از خدا یاری
میطلبم بر آنچه وصف میکنید پس ابوبکر گفت خدا راست گفته و رسول خدا راست گفته و تو که

دختر اویی راست میگویی تو معدن حکمتی و موطن هدایت و رحمتی و رکن دینی و عین حجتی
بعید نمیدانم صدق گفتار تو را و انکار نمیکنم خطاب ترا و این مسلمانان در میان من و
تو حاضرند ایشان بگردن من انداخته اند خلافت را و باتفاق ایشان گرفتم آنچه را
گرفتم و از برای خود تکبر نکردم و ایشان گواه منند پس حضرت فاطمه بار دیگر بمردم خطاب
نمود و فرمود که ای گروه مردم که بسوی قول باطل بسرعت میروید و از کردار قبیح چشم میپوشید آیا
تدبر نمیکنید در قرآن یا بر دلها قفلها زده شده است نه چنین نیست بلکه بدیهای اعمال شما
راه حق را از دلهای شما بسته است و گوشها و چشمهای شما را گرفته است و بد تاویلی کرده‌اید
و بد ترین امور را اشاره نموده اید و ضلالت را بعوض هدایت اختیار نموده اید و بزودی بار
گران و عاقبت بدترین خسران خواهید یافت در وقتیکه پرده از پیش دیده گشوده شود و عذابها
که در عالم غیب است نزد شما هویدا گردد و ظاهر شود از برای شما از پروردگار شما آنچه گمان
نداشته باشید و در آن وقت انکار میشوند اهل بطالت و ضلالت پس بجانب قبر مطهر
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رو گردانید و شعری چند از روی درد خواند که مضمون آنها
اینست بعد از رفتن تو فتنه و آشوب بسیار رو نمود که اگر تو میبودی آنها نمیبود ما تو را گم کردیم
بی باران سر و برگ همه پژمرده از سموم جفای بدکاران گواه حال ما باش و دل ما بکار
نفاق مخراش و اهل هر پیغمبر را نزد امت قربی و منزلتی بود بغیر از ما ظاهر گردید مردانی کینه‌های
سینه‌های خود را چون رفتی و در خاک پنهان شدی در رو ما ترش کردند بما گرویدند و سبک
شمردند حق ما را چون تو را نیافتند و زمین را بر ما تنگ کردند و بودی ماه تابان و نور درخشان
که با وجود روشنی میافتیم و بر تو نازل میشد از جانب پروردگار عزت کتابها و جبرئیل با آیات
قرآن مونس ما بود پس تو ناپدید شدی و جمیع خیرات پنهان شد کاش پیش از تو ما را
مرگ در مییافت چون رفتی و بسال خود را از ما پوشیدی ما مبتلا شدیم ببلاهای چند که هیچ
امت و جماعتی از خلایق بمثل آن مبتلا نشده بودند نه از عجم و نه از عرب پس حضرت فاطمه
علیها السلم بجانب خانه برگردید و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم انتظار مراجعت او میکشید
چون بمنزل شریف قرار گرفت از روی مصلحت خطابهای درشت بآن شیر یزدان نمود که

چنین رحم پرده‌نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته و بعد از آنکه شجاعان دهر را از بیم
هلاک انداختی مغلوب این نامردان گردیده اینک پسر ابوقحافه بظلم و جبر بخشیدهٔ پدرم را و
فرزندانم را از من میگیرد و با او از بلند با من مخاصمه و لجاج میکند و انصار یاری من نمیکنند و مهاجران
خود را یکسو کشیده‌اند و سایر مردم دیده پوشیده‌اند نه دافعی و نه مانعی دارم پس خشمناک
بیرون رفتم و خشمناک برگشتم خود را ذلیل کردی در روزی که دست سطوت خود برداشتی گرگان را میدریدند
و تو از جای خود حرکت نمیکنی کاش پیش از این ذلت و خواری مرده بودم وای بر من در هر صبح
و شام محل اعتماد من مرد و بازوی من شکسته شد و شکایت من بسوی پدرم است و مخاصمه من بسوی پروردگار
خداوندا حول و قوت تو از همه بیشتر است و عذاب و نکال تو از همه شدیدتر است پس حضرت امیر
المؤمنین علیه السلم فرمود که ویل و عذاب بر دشمن تو باد صبر کن و آتش حزن خود را فرو نشان
ای دختر برگزیدهٔ عالمیان وای یادگار ذریت بهترین پیغمبران من سستی در امر دین نکرده‌ام و از آنچه
خدا مامور بوده‌ام بعمل آورده‌ام و آنچه مقدور من بود از طلب حق خود در آن تقصیر نکرده‌ام روزی تو و اولاد
تو از خدا ضامن است و آنکه کفیل امور تست مامون است و آنچه حق تعالی از برای تو در آخرت
مهیا کرده است بهتر است از آنچه این اشقیا از تو قطع کرده‌اند پس اجر از خدا طلب نما و صبر کن حضرت فرمود
خدا بس است مرا و نیکو وکیلیست از برای من و ساکت شد مؤلف گوید که درین مقام تحقیق بعضی از
امور ضرور است اول رفع شبهه چند که ممکن است در خاطره خطور کند اگر کسی گوید که غضب کردن
فاطمه با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم با وجود عصمت هر دو چه صورت دارد جواب گوییم که
معارضه محمول بر مصلحت است از برای آنکه مردم بدانند که حضرت امیرالمؤمنین ترک خلافت برضای خود
نکرده و بنصب فضه که دادنی بوده و در قرآن بسیاری از معاتبات با حضرت رسول شده و غرض تهدید
دیگرانست و ازین قبیل است آنچه از حضرت موسی علیه السلام صادر شد در وقتی که بسوی قوم
و ایشان عبادت گوساله کرده بودند از انداختن الواح و سر برادرش هرون را گرفتن و کشیدن
با آنکه میدانست که هرون تقصیر ندارد تا آنکه بر قوم ظاهر شود شناعت عمل ایشان و مانند خطابی
که حق تعالی با حضرت عیسی علیه السلم خواهد کرد که آیا تو گفتی به مردم که مرا و مادرم را دو خدا
با آنکه میداند که او نگفته است و مثل این بسیار است و اگر گویند که این مبالغه حضرت فاطمه در طلب

فدک و در مجامع حاضر شدن و خطبه خواندن منافات با تقدس و تستر و زهد و
و کمال معرفت آنحضرت دارد بلی وجهی جواب میتوان گفت اول آنکه این
حق مخصوص آنحضرت نبود که از سر آن بگذرد و با ایشان بگذارد بلکه ائمه اعلام و اولاد
کرام آنحضرت تا روز قیامت در آن شریک بودند و ساکت بودن درین امر موجب تضییع حقوق آنها
میشد و بر آنحضرت واجب بود که حسب المقدور در عدم تضییع حقوق ایشان سعی نماید دوم
آنکه غرض آنحضرت محض استرداد فدک نبود بلکه غرض عمده اظهار کفر و نفاق آن اعادی دین
مبین بود که مردم ایشان را بشناسند و فریب ایشان نخورند و بر حاضران حجت
تمام شود و بر غایبان تا روز قیامت برای شیعیان حجت بوده باشد چنانچه حضرت در
آخر خطبه اشعار باین فرمود که با آنکه میدانستم که شما یاری من نخواهید کرد گفتم آنچه گفتم برای
آنکه حجت را تمام کنم و همچنین منازعه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه با آن غاصبان
در باب خلافت و در مدت عمر شریف خود تظلم و اظهار شکایت چنانچه گذشت نه از جهت
محبت دنیا و حب جاه و دنیا بود بلکه اظهار ظلم و ارتداد آن جماعت بود تا حجت بر عالمیان
تمام شود دوم بیان کفر ابوبکر و عمر از اخباری که درین واقعه هایله وارد شده
است بچند وجه اول آنکه از اخبار عامه و خاصه معلوم شد که حضرت فاطمه
و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما آن دو منافق را ظالم و غاصب و کاذب میدانسته‌اند
و در الواقع آنها نیز این دو بزرگوار را کاذب و مدعی خلاف حق و عاق امام میدانسته‌اند
و یکی ازین دو فرقه باید محق باشند و با آنکه مخالفان در صحاح خود روایت کرده‌اند بطرق
بسیار که هر که از طاعت امام بیرون رود و مفارقت از جماعت نماید و بمیرد بمرگ
جاهلیت مرده است و ایضا روایت کرده‌اند که هر که بقدر شبری از طاعت سلطان
بدر رود و بمرگ جاهلیت میمیرد و هر که بمیرد و در گردنش بیعت امامی نباشد بمرگ جاهلیت
مرده است و متفق علیه است که حضرت فاطمه از ابوبکر رنجیده شد و او را بر بطلان و ضلالت میدانست
تا از دنیا رفت پس هر که بامامت ابوبکر قائل باشد باید که قائل شود که سیده نساء
عالمیان و کسی که خدا او را از هر رجسی پاک کرده است بمرگ جاهلیت و کفر و ضلالت از دنیا

رفته است و منهج ملحدي و زندیقی باین قول قایل نمیتوانند شد و در جامع الاصول
از صحیح مسلم و صحیح ابوداود روایت کرده است که حضرت فاطمه سؤال کرد از ابوبکر که قسمت
کند از برای او میراثش را از آنچه از رسول خدا مانده است و از آنچه خدا برو برگردانیده است
از انفال پس ابوبکر گفت رسول خدا گفت ما میراث نمیدهیم آنچه از ما میماند صدقه است پس فاطمه
در غضب شد و از و هجرت کرد و پیوسته چنین بود تا از دنیا رفت و بعد از رسول خدا شش ماه
زندگانی کرد و فاطمه سؤال میکرد نصیب خود را از آنچه خدا بحضرت رسول داده
بود از خیبر و فدک و از صدقه رسول در مدینه ابوبکر قبول نکرد و عمر نیز چنین کرد اما
عمر صدقه مدینه را بعلی و عباس داد و خیبر و فدک را نگاه داشت و نداد بایشان و فی صحیح
بعضی از این را روایت کرده است و ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه روایت کرده است که
چون ابوبکر فدک را از فاطمه گرفت و او را محجوب ساخت فاطمه گفت بخدا سوگند که هرگز با تو
سخن نخواهم گفت والله که نزد خدا بر تو نفرین خواهم کرد ابوبکر گفت بخدا سوگند که از برای
تو دعا خواهم کرد و چون هنگام وفات حضرت فاطمه شد وصیت کرد که ابوبکر برو نماز نکند و در
شب او را دفن کردند و عباس برو نماز کرد و میان وفات او و وفات پدرش هفتاد و دو شب
بود و در صحاح ایشان مذکور است که حضرت امیر المؤمنین و جمعی از بنی هاشم در حیات فاطمه
با ابوبکر بیعت نکردند پس یا باید یا خلافت ابوبکر باطل و در حکم فدک غاصب و در روایت
حدیث از حضرت رسول کاذب باشد یا امیر المؤمنین با وجود عصمت و طهارت و جلالت بودن
از حق فاسق و ظالم و عاق امام خود باشد و ایضاً عداوت امیر المؤمنین علامت کفر و نفاق
است و کدام عداوت شدیدتر میباشد از آنچه در دین و احادیث و غیر آن نسبت بآن جناب کردند
آنکه ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه جوهری روایت کرده است که چون ابوبکر خطبه حضرت فاطمه
را در باب فدک شنید بر منبر رفت و گفت ایها الناس این چه گوش دادنست بهر
سخنی این آرزوها چرا در عهد رسول خدا نبود این قصه از بابت روباهیست که گواهش دم او بود
و او ملازم جمیع فتنهاست میخواهد فتنه پیر شده را جوان کند استعانت میجوید بضعیفان
و یاری میجوید از زنان مانند ام طحال که دوسترین اهل او بسوی او زن زناکار بود

اگر

اگر خواهم میتوانم گفت و اگر بگویم ظاهر خواهم کرد تا مرا بحال خود میگذارند ساکتم
پس گفت ای گروه انصار بمن رسیده است سخنان سفیهان شما و من دست و زبان نگاه میدارم
از کسی که مستحق آن نشود و چون حضرت فاطمه این سخنان را شنید بخانه برگشت ابن ابی الحدید گفت
که من نقیب استاد خود گفتم که ابوبکر این کنایها بکی داشت نقیب گفت کنایه نیست صریح است و
مرادش علی بن ابی طالب است من تعجب کردم و گفتم این سخنان را باو داشت گفت بلی پادشاه
بوده و هرچه میخواست میگفت و میکرد و چون دید که انصار از جا بر آمدند ترسید که ایشان اعانت
امیر المؤمنین بکنند بتهدید ایشان را ساکن و ساکت کرد و نقیب گفت که ام طحال زنی
زناکاری بود در جاهلیت و بزنای او مثل میزدند ای طالب حق در نزد خدا و رسول
کن و انصاف بده که کسی که نسبت بدهد افضل صحابه را بام طحال و رسول خدا را
آن مناقب و فضایل که دوست و دشمن روایت کرده اند و نسبت دهد حضرت رسول خدا را
و عالمیان این قسم سخنان گوید اهلیت خلافت دارد یا از اسلام بهره میدارد
آنکه تکذیب حضرت فاطمه نمودن با ثبوت عصمت آنحضرت متضمن رد قول خدا و رسول
خداست چنانچه در تحقیق آیه تطهیر دانستی و ایضاً از طریق عامه و خاصه متواتر است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه پاره تن منست پس هرکه او را بغضب آورد مرا بغضب آورده است
و مرا آزار داده هرچه او را آزار دهد چنانچه گذشت و این دلیل عصمت آنحضرت است زیرا که
اگر معصیت از و صادر تواند شد ایذای او بلکه اقامت حد و تعزیر او لازم خواهد بود و رضای
او در آن معصیت موجب رضای خدا و رسول نخواهد بود و اگر گویند مراد آنست که آزار
او کردن از روی ستم و ظلم ایذای حضرت رسولست و خوشحال کردن او در طاعت مستلزم
خوشحالی حضرت رسول است جواب گوییم که تخصیص خلاف اصل است و حدیث عام است و ایضاً
اگر این مراد باشد فرقی میان آنحضرت و سایر مسلمانان نخواهد بود و باتفاق این کلام در مقام مدح
و اختصاص وارد شده است و ایضاً تفریع آن بر پاره تن آنحضرت بودن بی فایده خواهد بود
زیرا که دیگران نیز در این امر با او شریکند و ایضاً احادیثی که در صحاح ایشان وارد شده
است که من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا و اهل بیت اگر متابعت کنید آنها را

گمراه نشوید و در مشکوة و غیر آن از ابوذر روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمود که مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است که هر که در آن سوار شد نجات یافت
و هر که تخلف نمود از آن غرق شد و گذشت احادیث بسیار از صحاح ایشان که علی و فاطمه
و حسن و حسین ع از اهل بیت آنحضرت اند و هر که متابعت ایشان موجب نجات و مخالفت ایشان
سبب هلاک باشد پس مآل گفتار ایشان نحق و کرده ایشان متبع باشد و از جمیع گناهان
قولا و فعلا معصوم بوده باشند و مخالف ایشان هالک و ضال و گمراه و ملعون بوده باشد
سیم آنکه آنچه ابوبکر دعوی کرد که پیغمبر را میراث نمی باشد محض کذب و افترا
بود بچندین جهت اول آنکه مخالف آیات کریمه است در میراث بردن حضرت یحیی از زکریا
و اگر گویند مراد میراث علم و پیغمبریست جواب گوییم که این باطل است بچندین وجه اول
آنکه بحسب لغت و عرف و شرع میراث مطلق که گویند منصرف میشود بمیراث مال خصوصا آنکه
در آیه قرینه هست که مراد میراث مال است زیرا که شرط کرده است که او را رضی و پسندیده و صالح
گرداند و معلوم است که پیغمبر چنین میباشد این شرط بی فایده است و ایضا خوف از موالی
و خویشان با مال مناسبت دارد نه پیغمبری و علم و چرا زکریا ترسد و مضایقه داشته باشد
از آنکه خدا از اقارب او پیغمبران و علما مقرر دارد و در مال ممکن است که داند که مقوی فسق
ایشان است ازین جهت مضایقه داشته باشد و همچنین مخالف آیه میراث بردن
سلیمان است از داود و علاوه بر جوابی که مذکور شد و ایضا مخالف آیات میراث است
چون تواند بود که نبوت موجب حرمان اقارب او گردد در میراث و در کتب مشهوره ایشان
در کتاب ... بعض این را ذکر کرده اند دویم آنکه ابوبکر شهادتی که بر روایت داده است
متضمن جر نفع است و متهم است درین باب از چند جهت یکی آنکه میخواست این اموال در تصرف او
باشد و بهر که خواهد بدهد و از هر که خواهد منع کند چنانچه در جامع الاصول روایت کرده
است از ابی الطفیل که فاطمه آمد بسوی ابوبکر و طلب میراث پدر خود کرد ابوبکر گفت شنیدم از
رسول خدا که میگفت بدرستیکه هر گاه خدا به پیغمبری طعمه دهد آن از کسی است که قیام بامر خلافت
مینماید بعد از او و دیگر آنکه از فحوای این مضمون بلکه معلوم بود که میخواست اهل بیت

هلاک شد

ضعیف کند که مردم میل بجانب ایشان نکنند و ایشان منازعه در خلافت با او نتوانند نمود
و همین از برای تهمت کافیست و این اولیست از جهتی که ابوبکر رد شهادت امیر المؤمنین علیه السلم
بسبب تهمت جر نفع نموده و چند نفر دیگر که میگویند تصدیق او کردند همه شریک او در حق صدقه
بودند و بعد از او تا اهل بیت علیهم السلم معروف بودند و تهمت در ایشان نیز ظاهر بود سیم
آنکه از اخبار سقیفه معلوم است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم این خبر را موضوع و باطل
میدانست چنانچه مسلم در صحیح خود از مالک بن اوس روایت کرده است که عمر بعلی
و عباس گفت که ابوبکر گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت ما میراث نداریم آنچه از ما میماند
صدقه است پس شما او را دروغگو و مکار و غادر و خائن دانستید و خدا میداند که او راستگو و نیکوکار
و تابع حق بود پس ابوبکر مرد و من گفتم ولی رسول خدا و ابوبکرم پس مرا دروغگو و مکار و غادر و خائن
دانستید و خدا میداند که من راستگو و نیکوکار و تابع حقم و در صحیح بخاری نیز مثل این از او
روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز این مضمون را بچندین سند از کتاب سقیفه روایت کرده است
و احادیث صحیحه سقیفه گذشت که حق از علی جدا نمیشود و با آیه تطهیر و اخبار ثقلین و سفینه و غیر آنها
که درین رو بیان گذشت و همچنین انکار حضرت فاطمه حقیت این حدیث را حجت قاطع است بر بطلان
آن چهارم آنکه اگر این حدیث حق بود بایست حضرت رسول صلی الله علیه و آله این حکم را
بحضرت فاطمه تعلیم نماید تا دعوای ناحق نکند و بحضرت امیر که وصی و محل علوم او بود اعلام
فرماید تا منع کند او را از دعوای ناحق نکند پنجم عاقلی تجویز این نمیکند که شنیده باشد و عالما
این حکم را از پدر خود شنیده باشد و مع ذلک باین قدر مبالغه و تظلم درین باب بکند و جمع مهاجر و انصار
بیاید و آن خطبه ها با تمام مسلمانان بر عمر فاسد شما بکند و نسبت ظلم و جور باو بدهد و مردم را تحریک و تحریض
بر قتال او بکند و این باعث آن شود که جمع کثیر از مسلمانان ابوبکر را غاصب و ظالم دانند و تا روز قیامت
از او و اعوانش لعنت کنند و اگر امیر المؤمنین علیه السلم میدانست که فاطمه حق ندارد و منع او نکرد
است کی تجویز این امور میکرد و جمیع اینها متفرع بر عدم بیان این حکم خواهد بود برای اهل بیت و اما
هیچ مسلمان نسبت بحضرت رسول تجویز چنین مساهله و مسامحه در امور دین و تبلیغ احکام الهی
خصوصا نسبت باهل بیت خود و برادر خود و پاره تن خود نمینماید پس این برهان قاطع است بر آنکه

و گناه کار ...

و بعد از وفات حضرت فاطمه ... کی منازعه با عباس در میراث ...

این حدیث محض کذب و افتراست **پنجم** از شواهد کذب این حدیث آنست که عادت
ناس جاری شده است بآنکه امری که خلاف معهود و متعارف بین الناس باشد بسیار
روایت کنند و این نیز معلوم است که سنت میراث در جمیع اعصار از زمان آدم تا خاتم جاری
بوده است و در هر عصری جمعی از انبیا بوده اند و این نیز معلوم است که مردم اهتمام بسیار دارند
بضبط احوال انبیا **علیهم السلام** و میراث ایشان و احوال اولاد ایشان خصوصا امری چند
که مخصوص ایشانست پس چون شده است که چنین امر عظیم خلاف معتادی در هیچ کتابی از کتب
انبیا و تاریخی از تواریخ ایشان نقل نشده یکبار در این عصر و در عصری از اعصار سابقه [illegible] نشده که
تقریب در تواریخ امم سالفه نقل کنند و یک کس نقل نکرده که عصای موسی را یا خاتم سلیمان را
فلان پیغمبر را بعد از فلان شخص دادند یا او مختص کند که ثیاب فلان پیغمبر بمن رسیده **پس** کسی که
شعوری دارد میداند که این حدیث را وضع کرده اند و بی تدبیر این افترا کرده اند و فکر در تفتیش نکرده
اند **و آنچنانکه** از تصحیح ایشان ظاهر میشود و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است بآن آنست که غیر او
کسی این حدیث را نقل نکرده **و بعضی** گفته اند که مالک بن اوس نیز تصدیق او کرده و این قول را نا درست
میدانند و در کتب اصول استدلال کرده اند بر آنکه بروایت یک صحابی عمل میتوان کرد بآنکه بروایت
ابوبکر بتنهایی این حدیث عمل کردند **اما** روایت کرده اند که در زمان عمر که علی و عباس مخاصمه
کردند نزد او و در میراث شهادت طلبید عمر از طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص
و ایشان از ترس باتفاق شهادت دادند **ششم** از جمله اموری که ابوبکر بر خلاف حکم خدا
و رسول کرد و در حق حضرت **فاطمه** و اهل بیت **علیهم السلام** کرد آن بود که منع کرد حق ذی القربی را از
ایشان که بنص قرآن از ایشان بود چنانچه ابن ابی الحدید گفته است که مردم گمان میکنند که نزاع
فاطمه با ابوبکر در دو امر بود در میراث و در بخشش و در حدیث وارد شده است که در ثالثی نیز
با او نزاع کرد و ابوبکر باو نداد و آن سهم ذی القربی بود **چنانکه** در کتاب سقیفه از انس روایت
کرده است که فاطمه علیها السلام نشست و ابوبکر آمد و گفت میدانی که خدا حرام کرده است بر ما اهل بیت صدقه را
و از برای ما در غنایم سهم ذی القربی را قرار داده است در آیه خمس ابوبکر گفت **آیا مال** تو و اولاد
تست گفت نه بلکه بعضی را بر شما انفاق میکنم و باقی را در مصالح مسلمانان صرف میکنم فاطمه گفت این

و بغیر از ابوبکر بتنهایی با مادو منافق دیگر برین امر قرب [illegible] نشده

صحاح

این آیه را نخوانده ام اما میدانم که تمام این سهم از شما است خاطر کرده

حکم خداست ابوبکر گفت این حکم خداست اگر حضرت رسول درین باب بتو عهدی کرده است که من
تصدیق میکنم و بتو و اهل بیت تو میگذارم فاطمه گفت درین باب بخصوص چیزی نگفته است **اما**
شنیدم از آنحضرت در وقتی که این آیه نازل شد گفت بشارت باد شما را آل محمد که توانگری آمد
بسوی شما ابوبکر گفت من از این آیه نفهمم که همه را بشما دهم و لیکن آنقدر که شما را بس باشد بشما
میدهم و عمر نیز درین باب تصدیق او کرد و احادیث دیگر باین مضمون روایت کرده است و در جامع الاصول
بچندین سند از ابن عباس و دیگران روایت کرده است که رسول خدا سهم ذی القربی را بر خویشان
خود قسمت میکرد و ابوبکر و عمر منع کردند و همه را بایشان ندادند **و** از **حضرت** باقر و صادق علیهما السلام
منقولست که حق تعالی نصیبی از خمس از برای آل محمد فرض کرده و اباکرد ابوبکر از آنکه نصیب ایشان را بدهد
بسبب حسد و عداوت و حق تعالی فرموده است که هر که حکم نکند بآنچه فرستاده است خدا ایشان
فاسقانند **و احادیث** از طریق اهل بیت علیهم السلام درین باب بسیار است و ظاهر آیه کریمه آنست که
همه اصناف مساوی یکدیگر باشند در حصه چنانچه فقهای عامه و خاصه میگویند در باب [illegible]
و حق تعالی در وی فقر و مسکنت را شرط نکرده پس آنچه ابوبکر کرد مخالف آیه کریمه است و هر که مخالف حکم قرآن
حکم کند بنص قرآن فاسق و کافر و ظالم است **هفتم** از جمله طعنها که بر ابوبکر کرده اند
درین واقعه آنست که زوجات رسول را متمکن ساخت از تصرف کردن در حجره‌های خود و نقل
و نگفت که آنها صدقه است و این نقیض آن حکمی است که در باب فدک و میراث رسول در حق فاطمه
علیها السلام کرد زیرا که انتقال حجره‌ها بآنها یا از جهت میراث بود یا از جهت بخشش **اول** منافی
حدیث موضوعی است که او روایت کرده بود و **ثانی** محتاج بثبوت بود و از ایشان گواهی نطلبید
چنانچه از فاطمه طلبید پس معلوم شد که او درین امور غرضی بغیر از ایذای اهل بیت علیهم السلام نداشت
سخن ظریفی **ابن ابی الحدید** در اینمقام نقل کرده است از یکی از علمای فارسی که مدرس مدرسه غربیه
بغداد بود که از او پرسیدم که آیا فاطمه در دعوای خود صادق بود گفت بلی گفتم پس چرا ابوبکر
فدک را باو نداد تبسم کرد و گفت اگر امروز فدک را بمحض دعوای او باو میداد فردا میآمد و دعوای
خلافت برای شوهرش میکرد و بعد از آن ابوبکر را ممکن نبود عذر گفتن و دفع کردن چون پیش
ازین خود شهادت بر صدق او داده بود و حکم بصدق او کرده بود و بعد از آن ابن ابی الحدید گفته که اگر

چه این کلام را بر سبیل شوخی و خوشطبعی گفت امارات گفت و سخن در این مقام
بسیار است اما این رساله گنجایش زیاده از این ندارد و در کتاب بحار الانوار بسط
تمام داده ام **طعن پنجم** آنکه در جمیع کتب کلامی و احادیث خاصه و کتب لغت
ایشان روایت کرده اند که عمر در ایام خلافت خود بر منبر گفت کانت بیعة ابی بکر
فلتة وقی الله المسلمین شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی بیعت
ابوبکر امری بود که بی تدبیر و مشوره و تدبر واقع شد خدا نگاه داشت مسلمانان را از شر آن پس
هر که دعوی کند مثل آن او را بکشید و کسی که اندک شعوری و انصافی داشته باشد میداند
که کلامی واضح تر از این نمیتوان گفت در مذمت ابوبکر و بطلان خلافت او پس اگر راست گفته
است پس ابوبکر انقدر دور است از اهلیت خلافت که متضمن شر مسلمین است تا حدی که مستوجب
قتل است و اگر دروغ گفته است پس او قابل خلافت نیست و اگر گویند که خلافت عمر مبتنی بر خلافت
ابوبکر بود چون تواند بود که قدح کند در آن با آن حیله و مکری که او داشت جواب گوییم
که چون امر خلافت و سلطنت او مستقر شده بود و هیبت و رعب او در دلها جا کرده بود میدانست
که باین سخنان خلافت او در هم نخورد و کسی جرات اعتراض بر او ندارد و میترسید که بعد از او
خلافت با میرالمؤمنین علیه السلم برسد این سخن را گفت که راه را به بندد و تدبیر شورای شوم
او جاری شود چنانچه ابن ابی الحدید از جاحظ روایت کرده است که چون عمر شنید که عمار
میگفته است که اگر عمر بمیرد من با علی علیه السلم بیعت خواهم کرد لهذا این سخن را گفت و بخاری
و غیر او روایت کرده اند که عمر در خطبه اش گفت شنیده ام که قایلی از شما میگفته است اگر
امیرالمؤمنین یعنی خودش بمیرد من بیعت خواهم کرد با فلان پس مغرور مشوید بآنکه بیعت
ابوبکر فلته و بی تدبیر شد و تمام شد آن چنین بود و لیکن خدا شر او را دفع کرد پس معلوم شد
که عداوت امیرالمؤمنین او را بی تاب کرد و این بر زبانش جاری شد و مطلبش تهیه قتل
آنحضرت بود چنانکه در شوری نیز کرد **طعن ششم** آنست که چون خلافت
مغصوبه بر ابوبکر مستقر شد خالد بن ولید پلید را فرستاد بسوی قبیله بنی یربوع که زکوات
اموال ایشان را بگیرد و سبب آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله مالک بن نویره را فرستاده

بود که زکوات ایشان را جمع کند و چون خبر وفات حضرت باو رسید دست از گرفتن زکوات
کشید و گفت دست نگاه دارید تا معلوم شود که امر خلافت بر کی قرار خواهد گرفت
و موافق روایات شیعه سببش آن بود که مالک از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال کرد از
حقیقت ایمان حضرت در ضمن بیان اصول دین اشاره بود که این وصی منست و اشاره کرد
بعلی بن ابی طالب علیه السلم چون حضرت از دنیا رفت مالک با قبیله بنی تمیم آمد بسوی مدینه
و ابوبکر را بر منبر رسول الله دید پیش آمد و گفت کی ترا بر این منبر بالا برده و حال آنکه رسول
خدا صلی الله علیه و آله علی را وصی خود کرده است و امر کرد مرا بموالات او و ابوبکر امر کرد
که او را از مسجد بیرون کنند قنفذ و خالد او را بیرون کردند پس ابوبکر خالد را فرستاد و گفت دانستی
چه گفت و من ایمن نیستم از آنکه در کار ما رخنه بیندازد که اصلاح نتوان کرد او را بکش پس رفت
خالد و مالک را کشت و در همان شب با زوجه اش جماع کرد و ارباب سیر عامه مانند ابن اثیر در
کامل و غیر او روایت کرده اند که چون خالد وارد قبیله مالک شد ایشان اذان گفتند
و نماز کردند و اظهار اطاعت و انقیاد نمودند چون شب شد آثار غدر از خالد ظاهر شد
ایشان احتیاط نموده اسلحه بر خود بستند اصحاب خالد گفتند ما مسلمانیم چرا اسلحه برداشته اید
ایشان گفتند ما نیز مسلمانیم چرا شما اسلحه برداشته اید ایشان گفتند شما اسلحه را بگذارید
تا ما هم بیندازیم چون ایشان اسلحه را دور کردند لشکر خالد ایشان را اسیر کردند و دستهای
ایشان را بستند و بنزد خالد آوردند ابوقتاده که با آن لشکر بود بخالد گفت که اینجماعت اظهار
اسلام کردند و شما ایشان را امان داده اید خالد التفاتی بگفته او نکرد و باعتبار عداوتی
که در جاهلیت با ایشان داشت امر کرد بقتل مردان ایشان و زنان و اطفال ایشان را
اسیر کرد و در میان لشکر خود قسمت کرد و زن مالک را بجهت خود برداشت و در همان شب با او جماع
کرد پس ابوقتاده سوگند یاد کرد که در لشکری که خالد امیر باشد هرگز نرود و بر اسب خود سوار
شد و بسوی ابوبکر برگشت و قصه را با ابوبکر نقل کرد عمر چون این قصه را شنید انکار بلیغ کرد و
سخن بسیار گفت با ابوبکر و گفت قصاص بر خالد واجب شده است چون خالد برگشت و داخل مسجد
شد با هیئات اهل حرب و تیرها بر عمامه اش بند کرده بود عمر برخواست و تیرها را از

عمامه اش کشید و شکست و گفت ای دشمن خود مرد مسلمانی را کشته و با زنش زنا کرده
والله ترا سنگسار خواهم کرد و خالد ساکت بود و هیچ سخن نگفت و گمان داشت که ابوبکر
نیز در حکم بخطای او با عمر شریک است چون خالد بنزد ابوبکر رفت و عذرهای ناموجه
گفت و ابوبکر از برای اغراض باطله قبول کرد و خوشحال بیرون آمد و کنایه چند بعمر گفت
وجمعی از عامه روایت کرده اند که لشکر خالد شهادت میدادند که آن قوم اذان میگفتند
و نماز میکردند و برادر مالک عمر را شفیع کرده نزد ابوبکر رفت و از خالد شکوه کرد و عمر گفت او
را قصاص باید کرد ابوبکر گفت ما مصاحب خود را برای اعرابی نمیکشیم و در روایت دیگر که ابن خیاط
روایت کرده است گفت خالد شمشیر خداست من در غلاف نمیکنم شمشیری را که خدا برایشان
کشیده است عمر بو کینه یاد کرد و گفت اگر من قدرت بهم رسانم خالد را بقصاص مالک بکشم و حصه غنایم
برای او جدا کرده بودند تصرف نکرد و ضبط کرد تا وقتیکه خود خلیفه شد پس حصه خود را او
از زنان و دختران و پسران و اموال ایشان در پیش مردم باقی مانده بود همه را گرفت و به مردان
و صاحبان ایشان داد و ایشان را مرخص نمود و اکثر زنان و دختران حامله بودند و چون خالد
از وعده کشتن او ترسان و همیشه از و گریزان بود پیش عمر آمد و گفت بعوض کشتن مالک
میروم و سعد بن عباده را می کشم و رفت و سعد را کشت چنانچه گذشت پس عمر از او راضی شد
و پیش خود طلبید و پیشانیش را بوسید و محمد بن اعثم [illegible] مالک آمد و گفت بوعده وفا کن و
خالد را بکش گفت من خلاف آنچه صاحب رسول الله کرده نمیکنم و محمد بن اعثم و ابن شعبه روایت کرده
شده است که چون اسیران را بنزد ابوبکر آوردند مادر محمد بن حنفیه در میان آنها بود چون چشمش بر قبر
منور حضرت رسول افتاد صدا بگریه و فغان بلند کرد و گفت السلام علیک یا رسول الله
صلوات فرستد خدا بر تو و بر اهل بیت تو اینها امت تواند و ما را اسیر کرده اند مانند کافران
نوبه و دیلم و بخدا سوگند که گناهی نداشتیم بغیر آنکه تخم محبت اهل بیت ترا در سینه خود کاشتیم
و دست از بغض ایشان بودیم پس نیکی را بدی انگاشتند و بدی را نیکی پنداشتند تو انتقام
ما را از ایشان بکش پس با مردم خطاب کرد و گفت چرا ما را اسیر کرده اید ما اقرار داریم
بوحدانیت خدا و رسالت رسول او گفتند گناه شما آنست که زکوة نداده اید گفت اگر ده[ات]

گویند مردان مانده اند اندک و زنان و اطفال چند پس طلحه و خالد خواستند که او را بحباله
خود بگیرند گفت نه والله مرا مالک نمیتواند شد کسی و نیست شوهر من مگر کسی که مرا خبر دهد بآنچه
در هنگام ولادت من چه بر من گذشته است و درین وقت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر
شد و فرمود من خبر میدهم چون مادر ترا وضع حمل نزدیک شد گفت خدایا وضع این حمل را بر من آسان
گردان بعد از آن اگر خواهی بکش نزد او و اگر خواهی بردار چون متولد شدی هاتفی از غیب بزبان
گشودی و ادای شهادتین نمودی و به مادر خود گفتی چرا اهلاک من راضی بودی زود باشد
که سید اولاد آدم مرا نکاح کند و سیدی از من بوجود آید چون مادرت این سخنان را شنید و نوشت
اینها را بر پاره مسی نقش کرده در آن زمین دفن نمودند و در وقتی که ترا اسیر میکردند تمام همت
تو آن بود که آن نوشته را ضبط نمایی تا آنکه او را برداشته بر بازوی خود بستی بعد از آن
عثمان و دیگران آن لوح را گشودند بهمان عبارت که فرموده بود منقوش دیدند پس حضرت
او را گرفت و بخانه اسماء بنت عمیس فرستاد تا برادرش آمد و او را با آنحضرت تزویج نمود و
از احادیث عامه ظاهر میشود که یکی از اسباب کشتن خالد مالک را آن بود که عاشق زن
او شده بود چنانچه مؤلف روضة الاحباب نقل کرده است که چون مالک را آوردند که بکشند
زنش که ام تمیم دختر منهال بود و مقبول ترین اهل زمان خود بود آمد و خود را بر روی او افکند مالک
گفت دور شو که من کشته نشدم مگر بسبب تو و زمخشری در اساس البلاغه و ابن اثیر در
نهایه در لغت [illegible] و ابن منظور روایت کرده اند چون بعضی از اخبار مخالف و مؤالف را دانستی
شنیدی بدانکه ابوبکر درین واقعه از چندین جهت خطا کرده و در بعضی عمر نیز با او شریک
است اول آنکه چنین لشکری بر سر قبیله از مسلمین فرستاد و بقتل و غارت
این عده کثیر از مسلمانان رضا داد و عذری که بعضی از اهل تسنن میگویند آنست که بسبب منع زکوة مرتد
شدند و جوابش آنست که همه لشکر خالد شهادت دادند که ایشان اقامت شهادت نمودند و
اذان گفتند و نماز کردند و حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده بود که هر کس شهادتین
بگوید و نماز بخواند مسلمانست و منع زکوة نکردند بلکه گفتند زکوة را بابوبکر نمیدهیم بلکه بوجوهی
بفقرا میدهیم یا خود بفقرا میدهیم بلکه طبری در تاریخ روایت کرده است که خالد منع کرد قوم خود را

از اجماع بر منع زکوة و ایشان را متفرق کرد و نصیحت کرد ایشان را که بطلان اسلام شان
نباید کرد و چون پراکنده شدند خالد آمد و ایشان را گرفت بغدر و مکری که مذکور شد با آنکه
صاحب **منهاج** از خطابی نقل کرده است که مانعان زکوة هر گاه باصل دین قایل باشند کافر
نیستند و بمعنی لغوی اطلاق رده بر ایشان کرده اند پس حکم کفار بر ایشان و اولاد ایشان
جاری نیست **و ایضا** شارح وجیز در بحث باغیان گفته است که ابتدا بقتال ایشان نباید کرد تا
ایشان ابتدا نکنند و باید که امام امینی ناصحی را بفرستد که از ایشان سؤال کند علت بغی ایشان را
اگر علت آن ظلمی باشد که بر ایشان واقع شده باشد ازاله آن از ایشان بکند و اگر شبهه ای باشد
رفع شبهه ایشان بکند و اگر هیچ یک از اینها نباشد ایشان را موعظه و نصیحت کند و اگر اصرار کنند اعلام
ایشان را که با شما قتال خواهیم کرد و در هیچ روایتی وارد نشده است که خالد یکی از اینها را در باب ایشان
بعمل آورده باشد و از آن جماعت بغیر اظهار انقیاد و اطاعت چیزی ظاهر نشده و اگر محض معصیت باشد
چرا ابوبکر و دیگران که باخبار متواتره نقض عهود و جحد او و مخالفت نصوص سید **انبیا** و غصب
حق **امیر المؤمنین** و **سیده نسا** و رد شهادت آلهی و گواهی حضرت رسالت پناهی بر طهارت و
عصمت اهل بیت نبوت و بنای ظلم و جور بر ایشان کردند و عایشه و معویه و اعوان ایشان که با حضرت
امیر مقاتله و محاربه نمودند و آن قدر را از اهل بیت **طاهرین** و ذریت طیبین و سایر مسلمین را کشته
کردند **با احادیث** متواتره که سلمک سلمی و حربک حربی و امثال این که بعضی گذشت مرتد نشدند
بلکه خلفای خدا و رسول و ائمه مسلمین اند و اطاعتشان فرض و مخالفتشان کفر است **و فاضل ابن حجر**
بمحض آنکه گفته که ابوبکر خلیفه نیست با آنکه رسول الله گفته که زکوة باو بدهیم عنید هم مرتد و مستحق قتل
است و خالد با آن افعال قبیحه مستحق یک زجر و ملامت نبود بلکه بایست او را مدح کنند و سیف الله بگویند
و بعضی از ایشان که دیده اند که این عذر بی صورتست عذر دیگر برای او پیدا کرده اند و گفته اند در
گفتگو خالد نام حضرت رسول صلی الله علیه و آله را برده مالک گفت صاحب شما چنین گفته خالد گفت حضرت
صاحب ماست صاحب شما نیست و باین سبب حکم بارتداد او کرده و او را کشت **و بطلان** این
از وجه اول ظاهر است زیرا که در هیچ روایتی این مذکور نیست **و ایضا** اگر این واقع بود بایست
خالد در برابر عمر این عذر را بگوید با آنکه بر تقدیر وقوع این تصریح بارتداد او نیست و برای دفع حد و شبهه

کافی نیست و بر تقدیری که مالک مرتد شده باشد سایر قبیله چه گناه داشتند و زنان و فرزندان
و اطفال ایشان که هنوز بحد بلوغ نرسیده بودند و پدران ایشان کافر اصلی نبودند که
اولاد ایشان در حکم ایشان باشند چه تقصیر داشتند که همه را مثل کفار اسیر کردند و به جنگی
بمردم دادند تا بدون تزویج و نکاح با زنان و دختران مباشرت کردند و اولاد از ایشان بهم
رسید **دویم** آنکه حال از دو شق بیرون نیست یا آن جماعت و آنچه واقع شد همه ایشان مرتد
و مستوجب قتل و اسر و غارت بودند پس ابوبکر که آن جماعت کثیر از مسلمین را بی گناه کشت و اسیر
کرد و به بندگی مبتلا کرد و باعث این زناهای بسیار شد و هتک حرمت اهل اسلام و سبب وجود
چندین اولاد زنا شد ظالم و فاسق بلکه کافر باشد که بخلاف حکم آلهی کرده و اگر آن جماعت همه مرتد
و مستحق این انواع عقوبتها بودند پس عمر که این عدد کثیر از زنان و دختران و مردان و پسران را که
بخیال مسلمین شده بودند و اولاد مسلمانان که از ایشان بهم رسیده بودند و اموال ایشان را پس
گرفت و پس داد بر مسلمین ظلم نموده و مخالفت امام خود کرده و نسبت خطا باو داده و حکم او نقض
خواهد بود پس این ظلم و کفر و فسق بر یکی از این دو امام البته لازم آید و خلافتش باطل شود و چون
خلافت یکی باطل شود خلافت هر سه باطل شود باجماع مرکب **سیم** آنکه ابوبکر چندین حد از
حدود آلهی را تضییع نمود یکی آنکه خالد را بعوض مالک قصاص نکرده دیگر آنکه حد زنا که خالد با زن مالک کرده
اقامت ننموده دیگر آنکه سایر مقتولین را خونشان باطل کرده و قصاص و دیتشان را معطل نموده و در این
کارها عمر هم با او شریکست و در تضییع قصاص خالد عمر شریک غالبست از دو جهت یکی آنکه قسم خورده
بود که خالد را بکشد و خلف قسم کرد **دویم** آنکه بقتل سعد بن عباده چسکنا و راضی شده و قتل
او را بعوض دیت قتل مالک قبول کرده و از اینجا معلوم میشود که انکاری که عمر در این باب نموده از
راه دین داری نبود بلکه برای آن بود که با او در جاهلیت آشنا و هم سوگند بوده و الا بایست در اینجا
تدین را در باب ظلم حضرت فاطمه و سایر اهل بیت **علیهم السلام** بکار برده و از خرابی آن خانه که
ملا علی قوشچی در رفع تشنیع زنای خالد گفته است که زن مالک مطلقه بوده و عده اش منقضی شده بود
و این هرزه و افترا را هیچ کس غیر او نگفته و در هیچ روایتی مذکور نیست و اگر چنین بود بایست که در روز
که عمر او را تهدید بسنگسار میکرد این عذر را بگوید **طعن نهم** آنست که در اخبار مستفیضه

بلکه متواتره از طرق عامه وارد شده است که ابوبکر مکرر اقاله و استعفای از خلافت میکرد چنانچه
طبری در تاریخ و بلاذری در انساب و سمعانی در فضایل و ابوعبیده در غریب ان روایت کرده اند که
ابوبکر بعد از انکه با او بیعت کردند بر منبر میگفت اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم یعنی بیعت
از خلافت و بیعت من بردارید من بهترین شما نیستم و حال انکه علی در میان شماست و حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام در خطبه شقشقیه که عامه و خاصه روایت کرده اند فرموده که چه بسیار عجب بود از ابوبکر که در
حال حیات طلب اقاله از بیعت میکرد و اظهار پشیمانی مینمود و در وقت مردن برای دیگری خلافت را
عقد کرد و بروایت دیگر گفت من والی شما شدم و بهترین شما نیستم اگر راست بروم مرا متابعت کنید و اگر کج بروم
مرا راه راست بنمائید بدرستی که مرا شیطانی هست که عارض من میشود در هنگام غضب من در وقتی که مرا
غضبناک بینید باید از من اجتناب کنید تا تاثیر نکنم در مویهای شما و در پوستهای شما و اینها دلالت میکند
بر انکه خود را قابل امامت نمیدانسته و حضرت امیر را از خود افضل میدانسته و امامت مفضول قبیح است
وایضا اتفاقیست که عقل و عدالت هر دو در امامت شرط است اگر این شیطان که عارض او میشد
او را از عقل و تکلیف بیرون میبرده و مصروع میشد پس شرط اول که عقل است مفقود بوده و اگر تدبیر و
ضبط خود میتوانسته است کردن پس فاسق بوده و شرط ثانی مفقود بوده وایضا اقاله امامت یا جایز است
یا جایز نیست اگر جایز نیست پس ابوبکر چرا کرد و اگر جایز است چرا عثمان با وجود اضطرار نکرد تا کشته
شد و گفت نمیکنم پیراهنی را که خدا بمن پوشانیده است و حال انکه بی خلاف اظهار کلمه شرک و
اکل میته و لحم خنزیر با ضرورت جایز است پس معلوم شد که برای عثمان از اینها بدتر بود پس قدح
در یکی از این دو خلیفه البته لازم میاید و هر که اندک شعوری دارد میداند از شواهد احوال آن مکار حیل
و رفیقش که اینها همه محض مکر و حیله و مواضعه با یکدیگر بود تا مردم را در دین باطل محکم کنند چنانچه آن
فقره خطبه شقشقیه شاهد قویست بر این طعن هشتم انستکه جاهل بود باکثر احکام دین
و تفاسیر الفاظ قران که اکثر صحابه میدانستند و در بسیاری از مواضع پس این مشتمل است بر چندین
طعن و ما درین رساله چند موضع را ذکر میکنیم اول معنی کلاله را که اولاد اب و ام اند که
برادر پدری و مادری یا پدری تنها یا مادری تنها باشند موافق روایات اهل بیت علیهم السلام
چنانچه از آیات سوره نسا نیز معلوم میشود و بعضی از مفسران گفته اند که ما عدای والد و

طعن م

ولد

ولد است و از ابوبکر پرسیدند ندانست چنانکه عامه و خاصه روایت کرده اند که از ابوبکر
پرسیدند و ندانست بعد از آن چنانچه صاحب کشاف روایت کرده است گفت برای خود
خود میگویم اگر صواب باشد از خداست و اگر خطا باشد از من و از شیطانست و خدا از آن بریست
کلاله ماسوای والد و ولد است و بسیار خوب کرده که خود را قرین شیطان کرده چنانچه در جهنم
قرین او خواهد بود و ممکنست که مرادش از شیطان عمر باشد و خطای دیگر انکه بعد از اعتراف
بجهل تفسیر قران برای خود کرده و بغوی در مصابیح و غیر او از عامه بطرق بسیار روایت کرده اند که هر
که در قران برای خود سخن گوید جای خود را در اتش مهیا داند و بروایت دیگر اگر صواب گوید
خطا کرده و بروایت دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله جمعی را دید که برای خود تفسیر قران میکردند
فرمود که جمعی که پیش از شما بودند بهمین هلاک شدند که کتاب خدا را بعضی بر بعضی زدند هر کتابی برای
خود گویند در کتاب الهی اختلاف بهم میرسد چه رایها مختلف است و حکم خدا اختلاف ندارد و بعضی با بعضی
موافق است هر چه را میدانید بگوئید و هر چه را نمیدانید بکسی که میداند واگذارید و ادعای دانستن
رسیدن است این همه روایات ایشانست و فخر رازی گفته است که عمر میگفت که کلاله
سوای ولد است و روایت کرده است که چون او را خنجر زدند گفت من چنان میدانستم که کلاله کسیست
که فرزند نداشته باشد و من شرم دارم از انکه مخالفت ابوبکر کنم مولف گوید که عجبست
از کسی که شرم از حضرت رسول نکند و سخن او را بهذیان نسبت دهد و از ابوبکر شرم کند و از برای
رعایت او از رای خود برگردد اگر قول اول پسندیده بوده وای بر او که بی سندی تغییر کلام خدا
کند و اگر سندی داشته وای بر او که از برای رعایت ابوبکر در وقت مردن از آن برگردد
و ایضا روایت کرده که در وقت مردن میگفت که سه چیز است که اگر حضرت رسول از
برای ما بیان کرده بود بهتر بود نزد من از دنیا و هر چه در آنست کلاله و خلافت و ربا پس معلوم
شد که انچه در باب کلاله میگفته اند همه برای خود و خواهش نفس خود میگفته اند بی سندی
و همچنین در باب خلافت ابوبکر شک داشته است و ظاهر میشود که بنای جمیع امور
ایشان بر اهوای باطله و مصالح دنیویه بوده و مستند بدلیلی و حجتی نبوده و دلیل جهل ابوبکر
همین بس است که با وجود انکه او را اسبق اسلاما میدانند و از جمله مخصوصون و مصاحب

غاز آنحضرت میدانند در مدت بعثت آنحضرت زیاده از صد و چهل و دو حدیث روایت نکرده
است با آنکه بسیاری از آنها معلوم است که موضوع است مثل حدیث میراث انبیاء و اشباه آن
و ابوهریره در مدت قلیلی چندین هزار حدیث روایت کرده است **دویم** آنکه اَب بمعنی گیاه
و مرعای حیوانات است و هر چیزی میداند و او ندانست چنانچه صاحب کشاف روایت کرده است که
اب را از وی پرسیدند گفت کدام زمین مرا بر میدارد و کدام آسمان بر سر من سایه میافکند
اگر ندانسته در کتاب خدا سخن گویم **سیم** آنکه دزد را گفت بعوض دست راست او دست
چپش را بریدند و فخر رازی گفته است که بریدن دست چپ در مرتبه اول خلاف اجماع مسلمانان است
چهارم آنکه زنی میراث خود را از فرزند زاده خود خواست گفت در کلام خدا و رسول او
برای جده نصیبی نمییابم پس مغیره و محمد بن مسلمه شهادت دادند که رسول خدا جده را سدس داد
او بسدس حکم کرد **پنجم** آنکه فجاءه سلمی که اطاعت او نکرده با آتش سوزاند با آنکه او توبه
کرده و بعضی گفته اند در میان آتش شهادتین با آواز بلند میگفت و قبول توبه نکردن و با آتش عذاب
کردن هر دو بدعت بود در دین خدا و صاحب مواقف نیز نقل کرده است که او دعوی اسلام کرده بود
که گفته اند که او زندیق بود و بعضی از علما گفته اند که توبه زندیق مقبول نیست بموجب است زیرا
که در روایات از او بغیر این نقل کرده اند که او غارت کرده جماعتی از مسلمانان را و این باعث زندقه
نمیشود و لهو روایت نهی از تعذیب بنار نزد عامه از روایات صحیحه است در صحیح بخاری از ابوهریره
و ابن عباس روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز روایت کرده است **ششم** آنکه
چون آثار موت در خود مشاهده کرد و بالی که در ایام خلافت تحصیل کرده بود از برای اعداب خود
که توقع داشت ناقص انگاشته خواست و بال شنایع عمر را نیز با آن ضم کند و ایضا خواست وفا کند با
عهدی که با عمر کرده بود و باز میدانست که بغیر عمر کسی مانع عود حق بامیر المؤمنین علیه السلام نمیتواند
شد عزم کرد که بعد از خود عمر را برای خلافت تعیین کند ابن ابی الحدید روایت کرده است که در وقت
جان کندن ابوبکر عثمان را طلبید و گفت وصیت مرا بنویس بسم الله الرحمن الرحیم این عهدیست
که عبد الله بن عثمان ابوبکر بمسلمانان میکند اما بعد این را گفت و بیهوش شد عثمان نوشت
که بتحقیق که خلیفه کردم بر شما پسر خطاب را چون ابوبکر بهوش باز آمد گفت بخوان چون خواند

ابوبکر گفت الله اکبر ترسیدی که من بمیرم مردم اختلاف کنند در باب خلافت
عثمان گفت بلی ابوبکر گفت خدا تو را جزای خیر دهد از اسلام و اهل اسلام پس عهدنامه
تمام کرد و امر کرد او را که بر مردم بخواند پس وصیتها کرد عمر را پس طلحه داخل شد و گفت از خدا
بترس و عمر را بر مردم مسلط مکن ابوبکر گفت مرا بخدا میترسانی اگر خدا از من پرسد خواهم گفت بهترین
امت را بر ایشان خلیفه کردم و در این تعیین خلیفه چندین خطا کرد **اول** آنکه او را
منصب نبود که امام و خلیفه از برای مردم تعیین کند بلکه مخالفت رسول خدا کرد که باعتقاد
ایشان خلیفه تعیین نکرده و تأسی بحضرت رسول بنص قرآن واجب است **دویم** آنکه گفت
عمر بهترین امت است با آنکه علی علیه السلام در میان امت بود و باحادیث متواتره او بهترین
امت بود چنانچه گذشت و خود گفت لست بخیرکم و علی فیکم **سیم** آنکه
عثمان را چه منصب بود که بی رخصت خلیفه ناحق تعیین چنین امر عظیمی کند چنین غلط غلط
جاهل قال ابی بکر بکند و بایست او را منع و زجر کند که چرا چنین کردی چه جای آنکه
او را تحسین کند و جزای خیر از جانب اسلام و اهل اسلام با وجود آنکه رسول خدا در امور بسیار
چندین روز انتظار وحی الهی میکشید و برای کار خود سخن نمیگفت ای جاهلان بی باک آیا از آنحضرت
افضل و اکمل بودند که چنین امر عظیمی را برای خود تعیین میکردند و مستحق تحسین بودند و آنحضرت خیر الانام
میباید که شفقت این دو منافق نسبت بامت زیاده از حضرت رسول باشد که رحمة للعالمین بود و او
خلیفه نکرد و ایشان کردند و هر عاقلی ازین اطوار متناقضه و اقوال متباینه میباید که از همه
احوال غرض ایشان اجرای صحیفه معهوده و محروم گردانیدن اهل بیت رسالت از خلافت بود
و اقوال و افعالی که عامه و خاصه نقل کرده اند که در این خیال از ظاهر شده و دلالت بر ضلالت
بطلان خلافت او میکند بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد **مطلب دویم**
در بیان قلیلی از بدع و قبایح اعمال و شنایع افعال عمر است که خلیفه دویم سنیان است بدانکه
مطاعن و مثالب آن منبع فتن و معدن اَبَن زیاده از آنست که در کتب مبسوطه احصا توان کرد و کیف
این رساله و او در جمیع مطاعن ابوبکر شریک بود بلکه خلافت ابوبکر یک شعبه از فتنهای او بود
لهذا از مطاعن مخصوصه او اندکی درین رساله ایراد مینمائیم **طعن اول** در بیان حدیث

چنین م

دوات و قلم است و اشباه آن و این طعن مشتمل است بر چند طعن غزالی و محمد شهرستانی
و غیر ایشان از علمای عامه تصریح کرده اند که این اول فتنه و خلافیست که در اسلام بهم رسید
و سببش عمر بود و شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته که اول مخالفتی که در اسلام شد مخالفت
شیطان از امر الهی بسجود آدم بود و اول خلافی که در اسلام شد منع عمر بود از کاغذ و قلم و دوات
و قصه از جمله متواترات است که عامه و خاصه روایت کرده اند و کسی انکار آن نکرده است و بخاری
با آن تعصب در هفت موضع از صحیحش با اندک تفاوتی و مسلم و سایر محدثان بطرق بسیار روایت کرده اند
و مضمون مشترک میان همه آنست که ابن عباس گفت روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه و آنقدر گریست که آب
دیده اش سنگریزه ها را تر کرد و بروایت دیگر مانند مروارید قطرات عبرات بر گونهای روشنش جاری
بود گفتند کدام است روز پنجشنبه گفت شدید شد وجع و آزار رسول خدا پس گفت کتفی بیاورید
و بروایت دیگر گفت کتف و دواتی یا لوح و دواتی بیاورید که نامه برای شما بنویسم که هرگز
بعد از آن گمراه نشوید پس عمر گفت انّ الرّجل لیهجر یعنی این مرد هذیان میگوید و
بروایت دیگر رسول خدا هذیان میگوید و بروایت دیگر گفت چه میشود او را آیا هذیان میگوید
استفهام کنید که چه میگوید و بروایت دیگر گفت درد و بیماری بر او غالب شده است و نزد ما کتاب خدا
هست بس است ما را ابن عبّاس گفت پس اختلاف کردند و نزاع کردند و حال آنکه سزاوار نیست نزد
پیغمبری نزاع کردن و صداها بلند شد بعضی گفتند گفته رسول خدا است حاضر کنید دوات
قلم را و بعضی گفتند گفته عمر است دوات و قلم نباید آورد و نزاع بسیار شد حضرت فرمود
برخیزید از نزد من و بیرون روید سزاوار نیست نزد من نزاع کردن پس ابن عباس گفت
مصیبت و تمام مصیبت در وقتی بود که حایل و مانع شدند میان رسول خدا و نوشتن آن نامه
که میخواست بنویسد برای اختلاف و صداها که بلند کردند و در جامع الاصول نیز این احادیث را
بهمین نحو و زیاده از صحیح بخاری و صحیح مسلم روایت کرده است و قاضی عیاض که از فضلای مشهور
ایشانست در کتاب شفا ازین مبسوط تر و شنیع تر روایت کرده است و بر ناقد بصیر مخفی نیست
که امری که حضرت خواهد درین مجال تنگ و وقت قلیل بر کتفی بنویسد جمیع شرایط دین نخواهد بود
پس باید امر مجملی باشد که مشتمل بر مصالح جمیع امت باشد تا روز قیامت و آن نیست مگر آنکه

خلیفه و جانشین عالم عادل معصومی تعیین کند که عالم باشد بجمیع مصالح امت و معصوم [illegible] از جور و خطا
بوده باشد و همه امت را بر یک طریقه بدارد و قرآن را چنانچه نازل شده لفظا و معنی برای ایشان بیان
کند تا طریق ضلالت و جهالت بالکلیه از ایشان مسدود گردد و چنانکه در حدیث ثقلین فرموده بود
که کتاب خدا و اهل بیت را در میان شما میگذارم و هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد و در روز غدیر
تعیین خلیفه نموده و چون حضرت میدانست که اینها با وجود اتمام حجت نشنیده خواهند انگاشت
خواست تاکید حجت درین وقت بفرماید و نوشته هر یکی در میان ایشان بگذارد که انکار نتوانند
کرد و عمر این معنی را یافت و منافی آن تمهیدی بود که او با منافقان دیگر درین باب کرده بودند
شبهه را در میان انداخت که مرض بر آنحضرت غالب شده و هذیان میگوید و حضرت دیگر
آن بیچاره در حیات آنحضرت انکار قول او میکنند و منافقان با او موافقت میکنند و دانست که اگر
این اهتمام بفرماید و چیزی نوشته شود آن ملعون خواهد گفت هذیان گفته و اعتبار ندارد و اگر فعل بعض
سابقه که اتمام حجت بر ایشان کرده بود ایشان را از حجه ظاهره بیرون کرد و ایضا
چون مشاجره آن منافقان را در حضور خود مشاهده نمود ترسید از آنکه مبادا بعد از نوشتن نامه
منازعه شدید شود و کار بکارزار منتهی شود و منافقان راهی بیابند و اسلام بالکلیه از میان برود
چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را باین سبب نهی از مقاتله و امر بمسالمه با عدم اعوان نمود و ایضا
معلوم است که وصیت و عهدی که مناسب آن وقت دانستند تعیین وصی و وصیت باحوال اهل بیت
و جمیع امت بازماندگان آنحضرت بودند چون تواند بود که احوال ایشان را مهمل بگذارد و وصی از برای
ایشان تعیین نکند و حال آنکه همه امت را امر بوصیت نموده باشد چنانچه در صحیح ترمذی و ابوداود و دیگران
رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که هرگاه زنی یا مردی شصت سال طاعت
خدا میکنند و در وقت مرگ تقصیر در وصیت میکنند آتش برای ایشان واجب میشود و در جمیع صحاح خود
روایت کرده اند که آدمی نباید یک شب و دو شب بر او بگذرد مگر آنکه وصیت او در زیر سرش باشد و مؤید
آنچه مذکور شد آنست که ابن ابی الحدید از ابن عباس روایت کرده است که گفت من در راه
شام با عمر بودم روزی که دیدم که بر شتر خود سوار است و تنها میرود من از پی او رفتم گفت
ای پسر عباس من شکایت میکنم بتو از پسر عمت یعنی علی علیه السلام سوال کردم او را که با من بیاید قبول

نازل م

کرد و اسعد حاجتیش اورا با خود خشمناک چشم تو چه گمان داری غضب و خشم او از چه جهت است
گفتم تو هم سببش را میدانی گفت گمان میکنم که غضب او از برای فوت خلافت است از او گفتم بنش
همین است او چنین میداند که رسول خدا خلافت را از برای او میخواست گفت هرگاه خدا نخواست
که باو برسد خواست پیغمبر چه فایده کرد رسول خدا امری را خواست و خدا غیر آن را خواست مگر هرچه پیغمبر
میخواست میشد رسول خدا خواست که عم او ابوطالب مسلمان شود و چون خدا نخواست نشد و ابن
ابی الحدید گفته است که در روایت دیگر چنین است که عمر گفت که رسول خدا خواست که در مرض موت
خود از برای خلافت او را ذکر کند پس من مانع شدم او را از ترس فتنه و از خوف آنکه امر اسلام
پراکنده شود پس رسول خدا دانست آنچه در نفس من بود و ساکت شد و خدا امضا کرد آنچه مقدر کرده بود و **ایضاً**
روایت کرده است از ابن عباس که گفت من داخل شدم بر عمر در اول خلافتش و از برای او
یک صاع خرما بر روی حصیری ریخته بودند و میخورد و مرا تکلیف کرد یک دانه برداشتم و همه را خورد
و سبوی آبی در پیش او گذاشته بود برداشت و بیاشامید و تکیه داد بر بالش و حمد خدا
بجا آورد پس گفت از کجا میآیی ای عبد الله گفتم از مسجد گفت پسر عمت را بر چه حال گذاشتی
گمان کردم عبد الله بن جعفر را میگوید گفتم با هم سالان خود بازی میکرد گفت او را نمیگویم بزرگ شما
اهل بیت را میگویم گفتم در نخلستان مشغول آب کشیدن بود و تلاوت قرآن مینمود گفت ای عبد الله
ترا سوگند میدهم که خونهای شتران بر تو لازم باشد اگر کتمان کنی که آیا در نفس او از دعوای خلافت
چیزی مانده است گفتم بلی گفت آیا گمان میکند که رسول خدا نص بر خلافت او کرده است گفتم بلی و زیاده
برین هم بگویم **آنکه** از پدرم پرسیدم از آنچه او دعوی میکند پدرم گفت راست میگوید عمر گفت از
رسول خدا در امر او گاهی سخنی چند صادر میشد که اثبات حجتی نمیکرد و قطع عذری نمینمود و گاهی صریح بود و گاهی
از جهت مصلحتی که با او داشت میخواست میل از حق بسوی باطل در باب او بکند و در مرض موت خواست
که تصریح باسم او بکند و من منع کردم او را از این از برای شفقت بر امت و محافظت اسلام نه بحق خانه
کعبه سوگند که قریش هرگز بر او اتفاق نخواهند کرد و اگر خلافت را بگیرد قریش بر او در اطراف
زمین شورش خواهند کرد پس رسول خدا دانست که من یافتم که او چه در خاطر دارد و ساکت شد
و تصریح باسم او نکرد و خدا اجرا کرد آنچه مقدر شده بود **تا اینجا** روایات ابن ابی الحدید بود

و ازین روایات معلوم شد که از اول تا آخر رسول خدا تعیین حضرت امیر المؤمنین را میخواسته
و میفرموده و این منافق مانع و ساعی در ابطال آن بوده و معلوم شد که او خود را از خدا و رسول
اعلم میدانسته است بمصالح امت و آنکه گفته است که عرب بر او خواهند شورید و مریدان او این را از
کرامات او حساب کرده اند بشومی تدبیرات او بود که بعد از فوت حضرت رسالت نگذاشت که حق با امیر
المؤمنین برگردد که موافق طریق رسول خدا در میان ایشان سلوک کند و عادت او و مردم را او بعد از مدت
بیست و پنج سال بآنکه روش او سیر کرده اند اموال را بسیار بدهند و ضعفا و زیردستان را ذلیل کردند
و هر چه [illegible] و آن را مانند بخشنده و دست از حکم خدا برداشتند **لهذا** چون حق بحضرت امیر برگشت
و خواست موافق فرموده خدا و سنت رسول خدا عمل کند و قسمت بالسویه بکند و با شریف و وضیع یک
نحو سلوک کند مردم تاب نیاوردند و طلحه و زبیر مرتد شدند و فتنه بصره برپا شد و معاویه را او در
شام تعیین کرده و با او عهد کرده که اگر حق با امیر المؤمنین علیه السلام برگردد او اطاعت نکند و میدانست او که او
منافق و دشمن اهل بیت است و فتنه صفین و خوارج و شهادت آنحضرت برین مترتب شد و از
تدبیر خدا و رسول نبود و **وزر** خون شهدا تمام در گردن اوست **شـ** چون بر کیفیت این قضیه مطلع شدی
و اخبار متفق علیه بین الفریقین را شنیدی اکنون **بیان کنیم** که ازین مقدمات کفر و نفاق و خطای او
بچندین جهت لازم میآید **اول** آنکه نسبت هجر و هذیان بحضرت رسول صلی الله علیه و آله داد و
حال آنکه باتفاق عامه و خاصه آنحضرت معصوم است از آنکه در کلامش مخالفتی و اضطرابی و خلافی واقع
صادر شود نه بعمد و نه بسهو و نه در صحت و نه در مرض و نه بعنوان حسد و نه فرح و نه در حال رضا و نه
در حال غضب **چنانچه** قاضی عیاض در کتاب شفا و کرمانی در شرح صحیح بخاری و نووی در شرح صحیح
مسلم تصریح باین نموده اند و حق تعالی در قرآن مجید میفرماید **وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا**
وَحْيٌ يُوحَىٰ یعنی حضرت رسول سخن نمیگوید از روی خواهش نفس خود و نیست سخن او مگر وحی که از جانب
خدا باو رسیده است **دویم** آنکه سخن را بان بخواند اگر بر تضمن بی ادبی و بی حیایی است که دلیل
کفر و نفاق است زیرا که این مرد هذیان میگوید یا واگذارید او را که هذیان میگوید یا چه شده است
او را که هذیان میگوید هرکس اندک حیا و ادبی داشته باشد نسبت باو نمیکند چنین سخنی نمیگوید چه
جای جناب خاتم الانبیاء که حق تعالی در قرآن مجید همه جا با القاب شریفه نام مبارک آنحضرت را

بوده مثل یا ایها الرسول و یا ایها النبی و ایضا فرموده لا تجعلوا دعاء الرسول
بینکم کدعاء بعضکم بعضا یعنی مگردانید خواندن آنحضرت را در میان خود مثل
خواندن و ندا کردن بعضی از شما بعضی را و فرموده صدای خود را بلندتر از او مکنید و ایضا بر هر
عاقلی ظاهر است که این نوع سخن دلالت بر نهایت بی پروائی و عدم محبت او نسبت با آنحضرت میکند
که در چنین حالتی محزون و متاثر نباشد و از برای اغراض باطله خود چنین نزاعی و فضیحتی در میان خانهٔ آنحضرت
که محل نزول ملائکه مقربین است برپا کند بلکه دلالت بر شعف و شادی و شماتت او میکند که در خیال
فرصت بدست او افتاده و هرچه خواهد میکند **سیم** آنکه رد حکم الهی کرده در چندین موضع
فرموده اطیعوا الله و اطیعوا الرسول یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول خدا
را و فرموده ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا یعنی آنچه حاضر در رسول
از برای شما بیاورد بگیرید آنرا و قبول کنید و آنچه نهی کند شما را از آن ترک کنید و باز فرموده است و ما
کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم یعنی
هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه را نمیرسد که هرگاه خدا و رسول او حکم کنند در امری آنکه بوده باشد ایشانرا اختیاری
در کار خود و هیچ جا نفرموده که فرقی میان صحت و بیماری آنحضرت است یا آنکه در بیماری اطاعت او لازم نیست
و نگفته که در هنگام مرض اطاعت او مکنید و سخن او را مشنوید و در جای دیگر فرموده و کسی که حکم نکند
بآنچه خدا فرستاده است پس ایشان فاسقانند و ظالمانند و کافرانند **چهارم** آنکه در روایت
ابن ابی الحدید که گذشت عمر خود اعتراف کرده که حضرت در آن وقت میخواست تصریح بنام علی کند من نگذاشتم
و این صریح مشاقه و معارضه با آنحضرت است و حق تعالی میفرماید و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین
له الهدی تا آخر آیه یعنی هر کس مشاقه و معارضه کند با رسول خدا بعد از آنکه حق بر او ظاهر شده باشد و متابعت
کند غیر راه مؤمنان را که اطاعت رسولست او را بگردانیم بآنچه او رو کرده است و داخل جهنم گردانیم و بد جائیست جهنم
از برای ایشان **پنجم** آنکه آنحضرت را آزار کرده و بغضب آورده و پیغمبری که با آن وسعت خلق که حق
تعالی او را بخلق عظیم وصف کرده و او را رحمت عالمیان گفته و از ایشان کراهت داشته و اعراض فرموده ایشانرا
از نزد خود دور کرده و احادیث متواتره وارد شده است که آزار آنحضرت آزار خداست
و حق تعالی فرموده است والذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم یعنی آنها که آزار میکنند

اختیاری م

رسول خدا

رسول خدا را از برای ایشانست عذابی دردناک و باز فرموده است ان الذین یؤذون
الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا مهینا
یعنی بدرستی که آنها که ایذا میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است خدا ایشانرا در دنیا و آخرت
و مهیا کرده است از برای ایشان عذابی خوار کننده را **ششم** آنکه در قول او حسبنا کتاب الله
چندین خطا کرده **اول** آنکه اظهار جهل حضرت رسول صلی الله علیه و آله یا خطای او کرده زیرا که اگر
حضرت نمیدانست که کتاب خدا بس است پس اظهار جهل آنحضرت کرده و اگر میدانست و باز خواست وصیت
کند خطا و فعل لغوی کرده **دویم** آنکه آیاتی که استنباط احکام از آن کرده اند یا بعضد آیاتست
و معلوم است که اکثر احکام از قرآن مستنبط نمیشود و آنچه مستنبط میشود در غایت اجمال و اشکال است
است و اختلاف عظیم در فهم احکام از آنها شده و بعضی گفته اند محکمترین آیات کریمه آیه وضو است و قریب بصد
در آن هست و در قرآن مجید ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و ظاهر و مأول و عام و خاص و مطلق و مقید و غیر آنها
هست پس چگونه کتاب خدا از برای رفع اختلاف کافی باشد و ایضا اگر کافی بود چرا خود در مسائل
حیران میشد و رجوع بدیگران میکرد و میگفت لولا علی لهلک عمر و مکرر اقرار بجهل میکرد و میگفت
همه کس از عمر اعلم است حتی زنها در حجلها و در پس پردهها **سیم** آنکه اگر کتاب خدا کافی بود حضرت
رسول صلی الله علیه و آله کتاب را مقرون باهل بیت نمیکرد چنانچه گذشت در حدیث ثقلین و تصریح نمود که
ایشان جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس کتاب با امامی که مفسر کتاب است کافیست نه کتاب
تنها و لهذا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود منم کلام الله ناطق قطب محیی شیرازی که از علمای
شافعیه و اهل حال صوفیه است گفته است در مکاتیب خود که راه بی راه نمیتوان رفت و گفتن که
کتاب و سنت رسول در میان ماست بس است بآن ماند که مریض گوید چون کتب طب هست که
اطبا نوشته اند مرا با طبا مراجعت نباید کرد چه این سخن غلطست زیرا که نه هر کس با فهم کتب طب میتواند
و استنباط از آن میتواند کرد و مراجعت باهل استنباط باید کرد و لو ردوه الی الرسول و الی
اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم و کتاب حقیقی صدور اهل علم است بل هو
آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم نه بطون دفاتر چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود
انا کلام الله الناطق و هذا کلام الله الصامت انتهی کلام قطب

بود که حق تعالی بر قلبش جاری کرده است و اقبح ردی بر امام جاهل خود کرده است **چهارم** آنکه مخالفت
این سخن کرده است در چند موضع **اول** در روز سقیفه که پیش از آنکه از تجهیز و تغسیل و دفن و صلوة بر حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فارغ شوند او و برادرش و چند منافق دیگر دویدند بسوی سقیفه و مشغول غصب
خلافت شدند و عمده ایشان عذری که میگویند برای ایشان آنست که از حدوث فتنه ترسیدند
اگر کتاب خدا از برای رفع اختلاف کافی بود فتنه نخواهد شد و چون است که در وقتی که حضرت رسول
میخواهد که نصب خلیفه کند او را نسبت بهذیان میکنند و چون خود تعیین خلیفه ناحق میکنند صلاح امت است
و ضرور است و ایضا وقتی که ابوبکر در سکرات مرگ عثمان را طلبید که نص بر خلافت عمر بکند و پیش از آنکه نام
شوم او را ببرد غشش کرد و بی شعور شد و عثمان از پیش خود نام عمر را نوشت و بعد از آن که بشعور
آمد او را دعا کرد چرا او را نسبت بهذیان نداد با آنکه هذیان از جانب شقی با او اقرب بود و چرا
حسبنا کتاب الله را نگفت و در وقتی که شوری قرار داد چرا این را نگفت **پس عاقل** چون از این
احوال و اقوال مختلفه علم بهم میرساند که از اول تا آخر ایشان را از این اقوال مقصود باطل بود محروم
کردن اهل بیت رسالت از خلافت بود و این اول قاروره بود که در اسلام شکست **دوم** آنکه
و بواسطه در مواطن متعدده معارضات میکرد و در اکثر تصریح بکرده و گفته آنحضرت نبود چنانکه **بخاری** و مسلم
و ابن ابی الحدید و سایر مورخین و محدثین ایشان روایت کرده اند که چون در نامه صلح
حدیبیه نوشتند که هر که از مسلمانان بسوی مشرکان رود پس ندهند و هر که از مشرکان بنزد مسلمانان
بیایند باز ایشان را پس دهند عمر در غضب شد و نزد حضرت آمد و گفت تو رسول خدائی گفت بلی گفت ما
مسلمانیم و آنها کافر حضرت گفت بلی گفت پس چرا این ذلت را در دین خود قرار دهیم حضرت فرمود
آنچه خدا امر بآن کرده است میکنم و خدا امر ضایع نخواهد کرد و یاری خواهد نمود عمر گفت تو
نگفتی که ما داخل مکه خواهیم شد و طواف خواهیم کرد چرا نشدیم حضرت فرمود که من نگفتم امسال
خواهد شد بعد از این خواهد شد پس غضبناک برخاست و گفت اگر یاوری می یافتم با اینها
جنگ میکردم و بنزد ابوبکر آمد و شکایت و مذمت آنحضرت کرد و ابوبکر او را منع کرد چون روز
فتح مکه شد و رسول خدا کلید کعبه را گرفت حضرت فرمود که عمر را بطلبید چون آمد حضرت فرمود این است
آنچه خدا وعده داده بود و دروغ نگفتم **و چنانچه بعضی** از روایات نقل کرده اند که عمر گفت از روزی

که مسلمان

که مسلمان شدم شک در پیغمبری او نکردم مگر در روز حدیبیه و این اخبار صریحست در آنکه عمر
بگفته حضرت رسول راضی نشده و دلتنگ بود از حکم آنحضرت و حق تعالی میفرماید **فلا و ر**
بک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم
حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما یعنی پس نه بحق پروردگار تو سوگند که ایمان نمی آورند تا ترا
حکم کنند در منازعه که در میان ایشان شود پس نیابند در نفسهای خود هیچ حرج و تنگی در آنچه تو حکم
کنی و منقاد گردند انقیاد کردنی کامل پس معلوم شد که او مومن نبوده یا آنکه شک در گفتار آنحضرت
کرده اعتراض کرد که چرا وعده تو بعمل نیامد و ظاهر میشود که حضرت از او دلتنگ شده بود و او را
شک کننده میدانست و آنقدر خاطر خطیر آنجناب را رنجانیده بود که در خاطر داشت و مترصد بود
صدق خود بر آن منافق بود که در روز فتح مکه او را طلبید و فرمود که آنچه من میگفتم این بود و تو نسبت
دروغ بمن دادی **و از جمله** آنها آنست که در صحیح مسلم روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز
در شرح نهج ایراد نموده است که ابوهریره گفت روزی من سر صحبت حضرت رسول صلی الله علیه
و آله رفتم تا آنکه در باغی از باغهای انصار آنحضرت را یافتم حضرت نعلین خود را بمن داد و فرمود
این دو نعل را ببر و هر که را در بیرون این باغ ببینی که شهادت دهد **بلا اله الا**
الله و در دل خود یقین بآن داشته باشد پس بشارت ده او را ببهشت ابوهریره گفت که اول
کسی را که ملاقات کردم عمر بود گفت این نعلها چیست ای ابوهریره گفتم نعلهای رسولست مرا با اینها فرستاده
که هر که را به بینم آن بشارت را باو بدهم پس دستی بر سینه من زد که بر پشت افتادم و گفت بر
گرد ای ابوهریره پس برگشتم بخدمت حضرت و میگریستم و بسیار گریستم عمر از پی من میآمد پس رسول
خدا گفت چه میشود ترا ای ابوهریره من قصه را نقل کردم حضرت بعمر گفت چرا چنین کردی عمر گفت
پدر و مادرم فدای تو باد آیا تو نعلهای خود را با ابوهریره داده که آن بشارت را بدهد
گفت بلی عمر گفت مکن این کار را که مردم اعتماد بر این خواهند کرد و یکبار از سر مردم اعمال خیر نکنند
حضرت فرمود پس بگذار مردم اعمال خیر بکنند اگر چه آثار وضع از اول تا آخر این حدیث ظاهر
است چنانکه بر عاقل مخفی نیست و لیکن از احادیث صحاح ایشانست و دلالت بر بی شرمی و بی
حیائی و بی ادبی عمر میکند و رد قول حضرت رسول کرده و آن عین شرکست و ابوهریره بیگناه

حضرت

را زده و خفت داده و آخر حدیث اگر راست باشد حضرت از برای مصلحتی در آن وقت ترک
اظهار این سخن فرموده و شاید مصلحت ترک معارضه و بیجایی آن ملعون باشد **و ایضاً**
بخاری و مسلم هر دو در صحیح خود روایت کرده اند که چون عبد الله بن اُبَی منافق مرد پسر او
آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سؤال کرد که حضرت پیراهن خود را شفقت فرماید که
پدر خود را در آن کفن کند حضرت باو عطا کرد باز التماس کرد که حضرت بر پدر او نماز کند حضرت
برخاست که برو نماز کند عمر برخاست و جامه حضرت را گرفت و پس کشید و گفت نماز میکنی و
حال آنکه نهی کرده است پروردگار تو از آنکه برو نماز کنی پس رسول خدا صلعم گفت دور شو از من ای عمر
چون بسیار مبالغه کرد حضرت فرمود خدا مرا مخیر کرده و فرموده **اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ
لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً** و اگر دانم که اگر زیاده از هفتاد مرتبه استغفار کنم خدا
او را میآمرزد زیاده خواهم کرد باز عمر گفت او منافق است آنحضرت برو نماز کرد و بعد از
آن آیه نهی از صلوة نازل شد پس عمر گفت من تعجب کردم از جراتی که بر حضرت رسول کردم و
ابن ابی الحدید مردم تعجب کرده از جسارت عمر بر رسول خدا و در روایات شیعه از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از برای تالیف قلب پسر عبد الله بجنازه او
حاضر شد عمر گفت خدا مگر ترا نهی کرده است از آنکه بر سر قبر او بایستی حضرت جواب نگفت عمر باز
دیگر این سخن را اعاده کرد حضرت فرمود وای بر تو چه میدانی که من چه گفتم من گفتم خداوندا پر کن
شکمش را از آتش و پر کن قبرش را از آتش و او را بسوزان بآتش جهنم حضرت فرمود که آن ملعون
معلق حضرت را برهم زده از حضرت ظاهر شد امری که نمیخواست ظاهر شود و دل پسر عبد الله شکسته شد و بر
هر تقدیر نهایت بی ادبی و بیجائی درین مقدمه از و بظهور آمده و نسبت بادنی کسی چنین حرکتی نهایت
که جامه اش را یا رکابش را از عقب بگیرند و بکشند و شکی نیست که این متضمن ایذا و اهانت
استخفاف آنحضرت که احترامش بر عالمیان واجبست و جزو اسلام است **و ایضاً** انکار فعل
و قول آنحضرت کرده و حضرت را نسبت بغلط و خطا داده **و ایضاً** در صحیح بخاری در دو موضع نقل کرده است
که چون حاطب بن ابی بلتعه خبر رفتن حضرت رسول را بسوی مکه بمشرکان نوشت و جبرئیل خبر داد
که او نامه را بزنی داده و در فلان باغ است و حضرت رسول حضرت امیر و زبیر را با ابو مرثد را

فرستاد

فرستاد و نامه را گرفتند و آوردند عمر گفت یا رسول الله این خیانت با خدا و رسول و مؤمنان
کرده است بگذار من گردنش را بزنم حضرت بحاطب خطاب کرد که چرا چنین کردی گفت یا
رسول الله من این را از جهت بی ایمانی نکردم چون عیال من در مکه بودند و کسی در آنجا نداشتم
که حمایت ایشان کند خواستم نعمتی بر ایشان اثبات کنم که رعایت عیال من بکنند حضرت فرمود
راست میگوید مگوئید نسبت باو مگر خیر باز عمر گفت بگذار که گردنش را بزنم او خیانت کرده است حضرت
فرمود که او از اهل بدر است و شاید خدا خطاب کرده باشد اهل بدر را که هرچه خواهید بکنید من
بهشت را برای شما واجب گردانیدم و این حدیث اگرچه مخالف روایات شیعه است اما الزام
بر مخالفان میتوان کرد که بعد از آنکه حضرت تصدیق حاطب کرده باشد و عذر او را قبول فرموده
باشد و گفته باشد که مگوئید از برای او مگر خیر باز دیگر نسبت خیانت باو دادن و اراده گردن زدن
کردن او کردن رد قول حضرت رسولست و مخالف صریح آنحضرت **و ایضاً** ابن ابی الحدید در شرح
نهج و ابن حجر در فتح الباری روایت کرده اند از مسند احمد حنبل و تصحیح سندش کرده اند از ابو سعید
خدری که گفت ابوبکر آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله من بفلان وادی گذشتم
مرد خوش هیأت با خشوعی دیدم که نماز میکرد حضرت فرمود برو و او را بکش ابوبکر رفت چون
او را در نماز دید نخواست او را بکشد برگشت پس حضرت بعمر گفت برو و او را بکش او هم رفت
و چون او را در نماز دید نکشت و برگشت پس بعلی علیه السلام گفت تو برو و او را بکش چون حضرت
رفت او را ندید رفته بود پس حضرت رسول فرمود که این مرد و اصحابش قرآن میخوانند و از
حنجره گردنشان نمیگذرد و از دین بیرون خواهند رفت مانند تیر که از نشانه بدر رود و بعد
از آن هرگز بدین بر نخواهند گشت **و ابن حجر** گفته است که شاهد حقیقت این حدیث است حدیث
جابر و رجال آن همه ثقات اند و در روایت ابن ابی الحدید چنین است که بعد از آن حضرت
فرمود که اگر این کشته میشد اول فتنه بود و آخر فتنه یعنی دیگر فتنه نمیشد **لیکن فرقه ای** که از
نسل این کردی بیرون خواهند آمد که از دین بدر روند مانند تیری که از نشانه بجهد و این
مضمون را بالفاظ حافظ ابو نعیم در حلیه و موصلی در مسند و ابن عبد ربه در عقد و دیگران بسندهای
بسیار روایت کرده اند باین نحو که صحابه مدح کردند مردی را به بسیاری عبادت حضرت فرمود

را با ابوبکر داده و امر کرد او را بقتل او و بهمان روش روایت کرده اند و در آخر نیز ش حضرت
فرموده که اگر او کشته میشد میان امت من هرگز اختلافی بهم نمیرسید پس معلوم شد که کشتن
ابوبکر او را مخالفت صریحی بود برای امر رسول خدا و نماز کردن او عمده نبود زیرا که بعد از آنکه
صحابه او را وصف بکثرت عبادت کردند حضرت امر بقتل او کرده و در حدیث سابق بعد از آنکه ابوبکر
او را وصف بصلوة با خشوع کرده بود امر بکشتن او فرموده و مخالفت عمر از آن رسواتر بود زیرا که بعد از
آنکه ابوبکر عذر نماز را گفت و حضرت نپسندیده باز امر بقتل او کرد او مخالفت کرده و همین عذر را بوجه
را گفت و معلوم شد که مخالفت ایشان درین امر باعث هلاک و شقاق شد تا روز قیامت همچنانکه
منع دوات و قلم باعث ضلالت امت شد تا روز قیامت از این اخبار مختلفه و وقایع متعدده
ظاهر شد که این قسم امور باعتبار نفاق باطنی مکرر از ایشان صادر میشده و مخالفت خدا و رسول طریقه و
عادت او بوده و از برای نفاق اصلی این ظاهر تر نمیباشد چنانکه گفته اند یک خطا یا دو خطا یا
خطای ما در بخطا اینقدر خطا **طعن دویم** آنکه انکار کرد مرگ آنحضرت را با آنکه برهیچ عاقلی وقوع آن
مخفی نمیتواند بود چنانکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون وفات حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله معلوم شد ابوبکر حاضر نبود و عمر فریاد کرد در میان مردم که بخدا سوگند که رسول خدا نمرده
است و برخواهد گشت و دستها و پاهای مردانی چند را خواهد برید که نسبت مرگ باو داده اند تا آنکه ابوبکر
حاضر شد و گفت آیا نشنیده این آیه را انک میت و انهم میتون و این آیه را که وما محمد الا
رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم
یعنی تو خواهی مرد و ایشان خواهند مرد و نیست محمد صلی الله علیه و آله مگر رسولی که پیش از او رسولان گذشته اند آیا پس
اگر او بمیرد یا کشته شود مرتد خواهید شد و از پس پشت برخواهید گشت پس چون این آیات را شنید گفت
گویا هرگز این آیات را از کتاب خدا نشنیده بودم و این واقعه را ابن اثیر در نهایه و صاحب کامل و
زمخشری در اساس اللغة روایت کرده اند و کسی انکار این واقعه نکرده است و این خالی از دو صورت
نیست یا آنکه انقدر جاهل بوده بآیات قرآنی و آثار نبوی که چنین امری که از ضروریات دین بود و حضرت
رسول مکرر خبر فرموده که بعد از من چنین خواهد شد و فرموده که علی وصی من است بعد از من و برادر من
که یا علی بعد از من مقاتله خواهی کرد با ناکثان و مارقان و قاسطان و در حجة الوداع مکرر گفت

من نزدیک شده و در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم و در وقتی که دوات و قلم طلبید و اشقیا مانع شدند
فرموده و ایضا از کجا بود معلوم شد که دست و پای مردم را خواهد برید و شناعت این واقعه زیاده
از آنست که بیان باید کرد یا عمر خوش حیله و مکر بود که مبادا تا آمدن ابوبکر با حضرت امیر علیه السلام بیعت
کنند و تمهیداتش باطل شود این سخن را در میان انداخت تا ابوبکر حاضر شد چنانچه ابن ابی الحدید
اشاره باین کرده و جواب اعتراضات مخالفانرا بتفصیل در کتاب ایراد نموده ام **طعن سیم** آنکه حرام
کرد حج تمتع و متعه زنان را با آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله هردو را مقرر فرموده بود و تفصیلش آنست
که خلافی نیست در میان امت در آنکه اصل متعه در زمان حضرت رسول مقرر شده و خلافی که کرده اند در آنست که
آیا منسوخ شد یا حکمش باقیست و اهل بیت علیهم السلام اجماع کرده اند بر آنکه حکمش باقیست و منسوخ نشده است
و در حکم متعه نازل شده آیه فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة بنابر اکثر
و اصح تفاسیر و فخر رازی در تفسیرش گفته است که اتفاق کرده اند امت بر آنکه متعه مباح بوده در صدر
اسلام و گفته است که روایت کرده اند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که چون حضرت بعمره بمکه آمدند زنان
کردند زنان مکه پس شکایت کردند اصحاب حضرت از طول عزوبت حضرت فرمود متعه کنید از این زنان
در صحیح بخاری و مسلم و جامع الاصول روایات بسیار از قیس و جابر و غیر ایشان روایت کرده اند که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله رخصت متعه داده و در صحیح مسلم از قتاده از ابی نضره روایت کرده است که ابن عباس
امر میکرد مردم را بآن من این را بجابر نقل کردم گفت این حدیث بر دست من جاری شد ما متعه کردیم در زمان رسول
خدا و چون عمر خلیفه شد گفت بدرستی که خدا حلال میکرد از برای رسولش آنچه را میخواست بهر چه میخواست
و بدرستی که قرآن در منازل خود نازل شده است پس تمام کنید حج و عمره را چنانچه خدا شما را امر کرده
است و نکاح زنان را دایم قرار دهید اگر بیاورند بنزد من مردی را که زنی را تا اجلی نکاح کرده است
البته او را سنگسار خواهم کرد و مثل این بطرق متعدده از ابن عباس و حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام روایت کرده اند که اگر نه آن بود که پسر خطاب نهی کرد از متعه زنان زنا نمیکرد مگر شقی
از مردم و فخر رازی نیز در تفسیر این را روایت کرده است و ایضا در تفسیر از عمران بن حصین
روایت کرده است که متعه در کتاب خدا نازل شده و بعد از آن آیه نازل نشد که آنرا نسخ کند و
امر کرد بآن ما را رسول خدا و متعه کردیم و مرد و ما را از آن نهی نکرد و بعد از آن گفت مردی برای خود

ان لم

آنکه حرام کرده حج تمتع اجماعی مسلمانانست که مشروعیت و حکمش باقیست و فقیهان عامه نیز گفته
اند و در سنت که آیات بهترین انواع حجت باشد و آیه فَمَن تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ دلیل مشروعیت
آنست و در صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و غیر آنها احادیث بسیار روایت کرده اند از جابر انصاری
و ابن عباس و حضرت امام محمد باقر علیه السلام و دیگران روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی
الله علیه و آله متوجه حج وداع شد هدی با خود برده و در میان ایشان بغیر رسول خدا و طلحه دیگری
شتر با خود نیاورده بود و چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حیف در یمن بود حضرت باو نوشت که از
آن راه بحج بیاید و چون بمیقات رسید نیت کرد که احرام می بندم مانند احرام رسول خدا و حضرت او
صد شتر با خود آورده بود پس حضرت امیر را شریک در هدی خود کردانید و این یکی از مناقب مختصه آن حضرت
است که در مقامات متعدده بیان شده بود و چون حضرت مردم را بتعلیم طواف و سعی امر فرمود و از
فارغ شدند حضرت بر مروه ایستاد و فرمود اگر پیشتر میدانستم که حق تعالی امر بعدول بحج تمتع خواهد
فرمود هدی با خود نمی آوردم پس هر که هدی با خود نیاورده است باید که عدول نیت بعمره
بکند و محل شود پس سراقه بن مالک پرسید که یا رسول الله این حکم مخصوص این سال است
یا همیشه خواهد بود حضرت انگشتهای یکدست مبارک خود را در انگشتهای دیگر داخل کرده فرمود
داخل شد عمره در حج باین روش و همیشه چنین خواهد بود و جابر گفت حضرت امیر احرام خود را تابع احرام
حضرت رسول کرده بود فرمود که تو نیز بر احرام خود باقی باش و حضرت رسول شصت و
سه شتر را بدست مبارک خود نحر کرد و حضرت امیر باقی را نحر کرد و بخاری و مسلم از مروان
بن الحکم روایت کرده اند که در عسفان نزاع شد میان علی علیه السلام و عثمان زیرا که عثمان منع میکرد
مردم را از حج تمتع چون حضرت امیر این را شنید صدا بلند کرد بتلبیه عمره و تمتع و گفت لبیک
بعمرة و حجة عثمان گفت من مردم را نهی میکنم از حج تمتع و تو تصریح بخلاف من میکنی حضرت
فرمود من دست از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر نمیدارم از برای گفته احدی و در صحیح مسلم از مطرف
روایت کرده است که عمران بن حصین گفت که امروز حدیثی بتو نقل میکنم شاید خدا
ترا بآن منتفع کرداند بعد از امروز بدانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله امر بعمره کرد طایفه
از اهل خود را در عشره ذی الحجه و آیه نازل نشد که این حکم را نسخ کند و نهی از آن نکرد تا از دنیا

رفت

رفت بعد از آن مردی بخود آنچه خواست گفت و برین مضامین روایات بسیار از صحیح مسلم روایت
کرده است و در جامع الاصول همه را ایراد نموده و در بحار الانوار همه را با جواب شبهه های ایشان ذکر
کرده ام و عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که عمر بر منبر بالا رفت و از بلند میگفت متعتان
كانتا على عهد رسول الله وانا احرمهما واعاقب عليهما متعة النساء ومتعة الحج
یعنی دو متعه بودند در عهد رسول خدا و من حرام میکنم هر دو را و عقاب میکنم بر هر دو یکی متعه زنان و دیگری
حج تمتع و هر که اندک بهره از شعور دارد میداند که این عبارت صریحست در شقاق و معانده با خدا و رسول
و در حکم ایشان نمودن پس داخل است در تحت آن آیه وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ تا آخر که ترجمه اش گذشت
و ایضا حکم کرد با آنچه خدا فرستاده و حق تعالی فرموده است که هر که حکم نکند با آنچه خدا فرستاده
پس ایشانند کافران بعضی از عامه نقل کرده اند که مردی تمتع کرد از او پرسیدند که حلال بودن
متعه را از کجا دانستی و از کجا فرا گرفتی گفت از عمر گفتند عمر که نهی کرده از آن و عقاب میکرد بر آن گفت
از برای آنکه خود بر منبر گفت که دو متعه در عهد رسول خدا بودند من این روایت او را قبول کردم که
در عهد آنحضرت بوده و قبول نکردم رای او را که از پیش خود اختیار کرده طعن چهارم آنست که چون
مغیره بن شعبه که از جمله رؤسای منافقین و دشمنان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود چنانچه در روایات
متعدده وارد شده است که پنج نفر بودند که اتفاق کردند بر نوشتن صحیفه ملعونه و آنکه با یکدیگر متفق باشند
در آنکه نگذارند که خلافت باهل بیت رسالت برگردد و یکی از آنها مغیره بود و سالها بر منابر سب
آنحضرت کرد چنانکه ابن ابی الحدید گفته است که اصحاب ما بغدادیون گفته اند که کسی که اصل اسلامش
خیانت باشد که در کتب مذکور است که از ترس و بر سبیل مصلحت بود و خاتمه امرش آن بود که در اخبار متواتره
وارد شده است که پیوسته بر منبر لعن علی علیه السلام میکرد تا بجهنم واصل شد و میان عمرش عمل زنا بود
و آنکه از خواهش شکم و فرج نمیگذشت و معاونت فاسقان میکرد و پیوسته عمرش را در غیر طاعت خدا
صرف میکرد چنین کسی را چرا دوست داریم و چرا فسقش را بر مردم ظاهر نکنیم بعد از آن اخبار بسیار
روایت کرده است در آنکه آن ملعون سب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر منابر میکرد و مردم را امر بآن مینمود و
همچنین اعتراف کرده است ابن ابی الحدید که مغیره در جاهلیت و اسلام مشهور بزنا بود پس دوست داشتن
عمر چنین مردی را معلوم است که از برای چه غرض بوده و اصل قصه طولی دارد مجملی از آن را در اینجا ذکر

برای

میکنیم و آن چنانست که چون عمر مغیره با آن فضایح را والی بصره کرد در بصره زنی بود که او را ام جمیل
میگفتند از قبیله بنی هلال و مغیره پنهان بخانه او تردد میکرد و چون اهل بصره برین مطلع شدند بسیار
عظیم شمردند این را و طبری روایت کرده است که خانه ابوبکره و خانه مغیره نزدیک یکدیگر بود و همین
شارع در میان فاصله بود و مسکنشان در دو غرفه مقابل یکدیگر بوده و هر یک از غرفها روزنه داشت
که بسوی یکدیگر مفتوح میشد روزی ابوبکره در غرفه خود نشسته بود با جمعی و صحبت میداشت ناگاه بادی وزید
و در روزنه را گشود ابوبکره خواست که در را ببندد نظرش بر غرفه مغیره افتاد و دید که باد آن در را نیز مفتوح
نموده و او در میان پای زنی نشسته است پس ابوبکره با جماعت گفت برخیزید و نظر کنید چون نظر کردند
گفت گواه باشید گفتند این زن کیست گفت ام جمیل دختر افقم است ایشان گفتند ما را سرین چند دیدیم و قفا
روها را ندیدیم ایشان صبر کردند و شاهد حرکات میبودند تا فارغ شد چون برخاست شناختند که
ام جمیل است در آن وقت مغیره متوجه مسجد شد که با مسلمانان پیش نماز جماعت کند ابوبکره
آمد و مانع نماز او شد و این واقعه را بعمر نوشتند و مغیره نیز دروغی چند درین باب بعمر نوشت چون
نوشتها بعمر رسید عمر ابوموسی اشعری را که دشمن امیرالمؤمنین بود والی بصره کرد و فرستاد و مغیره را با گواهان
بمدینه طلبید ابن ابی الحدید از کتاب اغانی ابوالفرج اصفهانی که معتبرترین کتابهای مخالفانست
روایت کرده است از عمر بن شبه که عمر نزد مغیره را با گواهان طلبید پس اول ابوبکره را طلبید و گفت
که آیا دیدی مغیره را در میان رانهای ام جمیل گفت بلی والله گویا میبینم که اثر آبله در رانهای او بود مغیره
گفت نظر لطیف دقیقی کرده ابوبکره گفت تقصیر نمیکنم در امری که خدا اخوار کند ترا بسبب آن عمر گفت نه والله
تا شهادت ندهی که مانند میل در سرمه دان دیده که داخل میکرده و بیرون میکشید قبول
نمیکنم گفت بلی والله چنین شهادت میدهم درین وقت رنگ عمر متغیر شد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
گفت ای مغیره ربع تو رفت و بعضی گفته اند عمر این را گفت پس نافع را طلبید و ازو پرسید گفت
گواهی میدهم مثل گواهی ابوبکره عمر گفت نه والله تا گواهی ندهی که مانند میل در سرمه دان داخل میشد
نداده نافع گفت چنین گواهی میدهم که دیدم که تا پر و سوفار نشست پس اثر عظیمی در عمر ظاهر شد
و علی علیه السلام گفت یا عمر نصف مغیره رفت پس شبل بن معبد را طلبید که گواه سیم بود و او هم چنین شهادت
داد پس علی علیه السلام گفت یا عمر سه ربع مغیره رفت و رنگ عمر چنان متغیر شد که گویا خاکستر بر

رویش

رویش ریختند و زیاد که گواه چهارم بود هنوز داخل مدینه نشده بود و مغیره میگریست و بنزد
مهاجران میرفت و استغاثه میکرد که ایشان در باب او شفاعت کنند و نزد زوجات حضرت
رسول صلی الله علیه و آله میرفت و میگریست پس عمر حکم کرد که شهود را منع کنند که با احدی از
اهل مدینه سخن بگویند تا زیاد حاضر شود چون زیاد حاضر شد عمر نشست و ایشان را طلبید و رؤسای
مهاجران و انصار حاضر شدند چون زیاد دید ایشان را گفت مردی را می بینم که هرگز خدا خوار نخواهد کرد
بر زبان او مردی از مهاجران را و باین عبارت تعلیم او کرد که نباید شهادت را تمام گفت چون
نزدیک رسید دید جوان مغروریست دستها را حرکت میدهد و می آید بخاطرش رسید که
او را تهدید هم باید کرد و مهابت عمر با وجود نامردی میان عرب و عجم معروفست بصدای بلند و درشتی
گفت چه گواهی نزد تو است ای کونه عقاب و گویا مرادش روسیاهی است و درین عبارت
راوی حدیث گفت که چون ابو عثمان نقل روایت عمر میکرد خواست صدای عمر را تقلید کند
ناهموار عمر بکند چنان نعره زد که نزدیک شد که من غش کنم پس از فحاوی این اخبار معلوم شد
که باعتبار رفیقی که میان عمر و آن فاسق منافق بود دستی بسیار کرد که بر مغیره زنا ثابت
نشود و آن سه نفر بیگناه را حد مخلش زنند و تعطیل حدود الهی و سعی در آن کردن مطلقا
حرامست و اگر متضمن حد زدن چندین نفر بیگناه باشد قبیح تر و شنیع تر است و از سیاق اکثر
اخبار ظاهر است که ایشان پیشتر شهادت خود را پیش عمر نوشته بودند و این اختلاف بحیله و
تهدید عمر بهم رسید و ابوالفرج گفته است که بسیاری از راویان روایت کرده اند که زیاد
گفت دیدم مغیره را که پاهای ام جمیل را برداشته بود و خصیهای او را دیدم که تردد میکرد در
میان رانهای او و صدای بلندی و نفس تندی میشنیدم و ابوالفرج گفته است که عمر را
زیاد و تغییر شهادت دادن و دفع حد از مغیره بسیار خوش آمد و گفته است که بعد از آنکه
ابوبکره را حد زدند گفت گواهی میدهم که مغیره زنا کرد عمر اراده کرد که بار دیگر او را حد بزند
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را منع کرد ازین و فرمود که اگر او را حد میزنی من
مغیره را سنگسار میکنم و از اینجا معلوم میشود که نزد حضرت ثابت شده بود زنای مغیره
و از روی تقیه او را حد نزد و بعضی از سنیان توجیه دیگر کرده اند این سخن را و ابوالفرج

گفته است که عمر ابو بکره را امر بتوبه کرد ابو بکره گفت مرا توبه میدهی که گواهی مرا قبول کنی
من عهد کرده ام که گواه نشوم میان دو کس تا تو زنده باشی یا من در دنیا باشم و
گفته است که چون آن گواهان را حد زدند مغیره گفت الله اکبر الحمد لله که خدا ایشان را خوار کرد عمر
گفت ساکت شو خدا اعانت را بکند و بجایی که ایشان دیدند نفس کر شو خدا خوار کند آن مکانی را که ایشان
ترا در آن مکان دیدند ابو الفرج گفته است که عمر بعد ازین بحج رفت و ام جمیل و مغیره هر دو بحج آمده
بودند عمر بمغیره گفت وای بر تو آیا تجاهل میکنی بر من بخدا سوگند که من گمان ندارم که ابو بکره
بر تو دروغ گفته باشد و هیچ وقت ترا نمی بینم مگر آنکه میترسم که از آسمان بر من سنگباران
کنند بسبب تو و حضرت امیر المؤمنین علی میفرمود که اگر بر مغیره ظفر یابم او را سنگباران خواهم
کرد و هر که تامل کند درین اخبار او را شک نمیماند در آنکه زنای مغیره نزد حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم و نزد عمر نیز ثابت بود و عمر دانسته از برای رعایت مغیره تعطیل حد الهی و حق او
و اقامت حد بجور و ظلم بر بیگناهی چند کرد **طعن نهم** آنست که فخر رازی و ابن ابی الحدید
و سایر محدثان عامه و خاصه روایت کرده اند که روزی عمر در خطبه گفت که اگر بشنوم
که زنی در صداق خود زیاده از مهر زنان پیغمبر کرده است پس خواهم گرفت و بر روایت
دیگر در بیت المال مسلمانان خواهم گذاشت پس زنی برخاست و گفت خدا ترا رخصت
نداده است که این کار بکنی میفرماید که اگر قنطاری بیکی از زنان خود داده باشید از آن
هیچ چیز را مگیرید عمر گفت همه مردم داناتر و فقیه تر اند از عمر حتی زنان پرده نشین در خانها
و بر روایت ابن ابی الحدید عمر گفت تعجب نمیکنید از امامی که خطا کرد و زنی که حق را یافت و با امام
شما معارضه کرد و بر او غالب آمد و بر روایت فخر رازی آن زن گفت ای پسر خطاب خدا
چیزی را بما عطا کرده و تو از ما منع میکنی پس عمر با خود خطاب کرد که همه مردم داناترند از تو
ای عمر و از گفته خود برگشت و ازین روایت نهایت جهل او بکتاب و سنت ظاهر میشود
و چنین کسی که باعتراف خود دانش زنان مخدره از او بیشتر باشند قابلیت ریاست عامه
مسلمانان ندارد و حضور صحابه وقتی که عالم بجمیع علوم در میان امت باشد **طعن دهم**
که از اعظم طعنهاست و صریح است در معاندت خدا و رسول و اکثر علمای اهل سنت نیز متفطن

نشده اند و از جمله مطاعن او ذکر کرده اند و آن انکار حکم تیمم است چنانچه در صحیح بخاری
و مسلم و ابی داود و نسائی روایت کرده اند و صاحب جامع الاصول نیز روایت کرده
است همه از شقیق روایت کرده اند که گفت من نشسته بودم با عبد الله بن مسعود و ابو موسی اشعری
پس ابو موسی گفت اگر مردی جنب شود و یک ماه آب نیابد تیمم نخواهد کرد که نماز کند
پس چه میکنید با آیه سوره مائده **فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا** پس ابن
مسعود گفت که اگر رخصت دهند ایشان را هر وقت که آب بر ایشان سرد خواهد بود تیمم بخاک
خواهند کرد من گفتم از برای همین معنی کراهت دارید از تیمم گفت بلی پس ابو موسی گفت آیا نشنیدی
سخن عمار را که بعمر گفت که رسول خدا مرا برای حاجتی فرستاد پس من جنب شدم و آب نیافتم
در میان خاک غلطیدم چنانچه دابه میغلطد چون بخدمت حضرت آمدم این را ذکر کردم حضرت فرمود که کافی
بود ترا که چنین کنی پس دستهای خود را بر زمین زد و بر سر مالید و دستها را بر رو مسح کرد پس
گفت ندیدی که عمر قانع نشد بقول عمار و بخاری بروایت دیگر این مضمون را روایت کرده
و ایضا بسند دیگر روایت کرده از شقیق بن سلمه که گفت من نزد ابن مسعود و ابو موسی بودم ابو
موسی گفت اگر کسی جنب شود و آب نیابد چه کند ابن مسعود گفت نماز نکند تا آب بیابد ابو موسی
گفت چه میکنی قول عمار را ابن مسعود گفت ندیدی که عمر باین قانع نشد ابو موسی گفت قول عمار را بگذار
آیه را چه میکنی عبد الله نتوانست جواب گفت آن عذر را موجب سابق را گفت **و ایضا** بخاری از
سعید بن عبد الرحمن از پدرش روایت کرده است که مردی بنزد عمر آمد و گفت من جنب شدم و آب
نیافتم عمر گفت نماز مکن عمار بن یاسر بعمر گفت که بخاطر نداری که من و تو در سفری بودیم و جنب شدیم
و تو نماز نکردی و من در خاک غلطیدم و نماز کردم پس از برای حضرت رسالت واقعه را ذکر کردم حضرت
فرمود ترا کافی بود که چنین کنی و دستها را بر زمین زد و پف کرد و دو دستها را مسح کرد رو را
و مسلم چون عمار این را گفت عمر گفت از خدا بترس ای عمار پس عمار گفت اگر میخواهی من این
حدیث را نقل نکنم و بر روایت دیگر عمار گفت اگر میخواهی بسبب حقی که بر من داری من این حدیث را
با احدی نقل نکنم **و صاحب جامع الاصول** بعد از آنکه روایات بخاری و مسلم را روایت کرده
گفته است که در روایت ابو داود چنین است که عبد الرحمن گفت من نزد عمر بودم مردی آمد و گفت

ما در مکانی یک ماه و دو ماه میباشیم و آب نمیابیم عمر گفت اگر من باشم نماز نمیکنم تا آب
بیابم عمار گفت آیا بخاطر نداری که من و تو در میان [illegible] بودیم و جنب شدیم و من در خاک
غلطیدم پس آمدم بخدمت حضرت رسول و عرض کردم و حضرت کیفیت تیمم را تعلیم نمود پس عمر گفت
ای عمار از خدا بترس عمار گفت اگر خواهی والله که این حدیث را هرگز ذکر نخواهم کرد عمر گفت ما
ترا بگفته خود رت میگذاریم **مؤلف گوید** که این احادیث از صحاح سنیان نقل شده و ایشان
انکار صحت اینها نمیتوانند کرد پس میگوییم خالی از دو صورت نیست یا آنکه عمر در وقتی که امر کرد جنب
را که در هنگام نیافتن آب ترک نماز بکند و اذعان قول عمار نکرد و گفت اگر من باشم نماز
نمیکنم تا آب بهمرسد عالم بود با آنکه خدا تیمم را بر فاقد آب واجب گردانیده و منکر آیه بود که حق تعالی
برده او در دو آیه تصریح بآن نموده و در خطاب شریف امر حضرت رسول را به تیمم و بیان کیفیت آن
کردن یا جاهل بود و نمیدانست فرموده خدا و رسول را اگر شق اول باشد چنانکه ظاهر اکثر احادیث
است انکار او حکم تیمم را رد صریح خواهد بود بر خدا و رسول بگمان آنکه این حکم مستلزم مفسده است
و نسبت جهل و امر قبیح بخدا و رسول خواهد بود و کفری ازین قبیحتر و ظاهرتر نمیباشد اگر چه ازو
غریب نبود و مذهب او این بود چنانکه حی علی خیر العمل را از اذان انداخت و منع دو متعه
فرمود و سایر اموری که ازو متواتر است و بعضی گذشت و بعضی خواهد آمد و اگر شق
دویم باشد که جاهل باین حکم باشد و بر آیه و حدیث مطلع نشده باشد پس دلیل خواهد بود بر نهایت
جهالت و حماقت و بیدینی او که در مدت زیاده از بیست سال که در خدمت آنحضرت بود
چنین امر عام البلوایی را که متعلق است باعظم اعمال دینیه که نماز باشد و اکثر عوام را نیز
واحتیاج بآن بسیار واقع شود ندانسته باشد پس چنین کسی چگونه صلاحیت ریاست عامه دین و
دنیای جمیع مسلمانان داشته باشد و از غرایب اینست که در وقت مرگ اش گفتند چرا عبدالله
پسر خود را خلیفه نمیکنی چون میدانست که او معارضه با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نمیتواند
کرد و امامت نزد بحضرت امیر بر خواهد گشت قبول نکرد و عذر کی گفت آن بود که کسی که ندانسته
که چگونه طلاق زن خود بگوید قابل امامت نیست و اتباعش جهل بچنین حکمی را که میان آن و
طلاق جهات شتی فرق هست مانع امامت او نگردانیده اند با آنکه پسرش بعد از تنبیه متذکر شد

و برگشت و عمر مصر بر انکار بود و چگونه که بعد از قول عمار رجوع بسایر صحابه بکند و اگر جاهل
باشد این قول را معلوم کند [illegible] معلوم میشود که آنچه عامه و اکثر مواضع بآن متمسک
میشوند که چون کسی انکار نکرد و فعل خلفای جور را باید که حق باشد باطل است زیرا که چنین امور
شنیعی را که خلاف کتاب و سنت و اجماع امت بود حکم کرده و نقل نکرده اند که احدی از صحابه با او مقابله
کرده باشد مگر عمار که بعد از اظهار حق باز ترسید و گفت اگر میگویی من این حدیث را
دیگر روایت نکنم هر گاه در این امور جزئیه که چندان غرض دنیوی بآن متعلق نیست ایشان
قدرت بر انکار نداشته باشند در امور خلافت و سلطنت کی میتوانستند انکار کردن **طعن**
هفتم آنست که در وقایع بسیار حکمهای خطا میکرده و سایر صحابه او را تنبیه
میکرده اند و بر میگشت چنانکه حکم کرد که زن حامله را سنگسار کنند معاذ گفت تو را بر زن حکم
هست بر فرزندی که در شکم اوست حکمی نیست او از حکم خود برگشت و در [illegible] خوارزمی روایت
کرده است که در ایام خلافت عمر زن حامله را آوردند عمر از او سؤال کرد او اعتراف کرد
بزنا پس عمر امر کرد که او را سنگسار کنند در راه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ایشان را
ملاقات کرد و از واقعه سؤال نمود چون مطلع شد فرمود برگردانید او را و آمد بنزد عمر و فرمود
که امر کرده که این را سنگسار کنند گفت بلی اعتراف کرده من بزنا حضرت فرمود تو بر او سلطنت
داری بر آنچه در شکم اوست سلطنتی نداری پس حضرت فرمود شاید او را تهدیدی کرده باشی یا
ترسانیده باشی پیش از اقرار گفت بلی چنین بوده حضرت فرمود مگر نشنیدی که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود که حد نمیباشد بر کسی که اعتراف کند بعد از حبس کردن یا قید کردن یا تهدید کردن
پس عمر آن زن را رها کرد و گفت عاجز شدند زنان از آنکه مثل علی بن ابی طالب از ایشان
متولد شود اگر علی نمیبود عمر هلاک میشد و ایضا از مناقب خوارزمی و مسند احمد بن حنبل روایت
کرده اند که زن دیوانه را آوردند بسوی عمر که زنا کرده بود عمر خواست او را سنگسار کند حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود مگر نشنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که قلم تکلیف
برداشته شده است از سه کس از دیوانه تا عاقل شود و از طفل تا بالغ شود و از کسی که در خواب
باشد تا بیدار شود پس عمر دست از او برداشت و این قضیه را قاضی القضاة و ابن ابی الحدید نقل

بقبول کرده اند و ازین باب اخبار و قبایح بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد
طعن هشتم بدعتهایست که او در دین خدا کرد و برای خود بی سندی با ترا ده
در اینجا اکتفا مینماییم اول نماز تراویح که در شبهای ماه مبارک رمضان نوافل بسیار
بجماعت بجا آورند و دلیل بر بدعت بودن آن است که خود اعتراف آن کرده چنانکه
صاحب نهایه و اکثر محدثین ایشان روایت کرده اند که چون عمر بمسجد آمد در شب ماه رمضان و
دید که باغوای شیطان مسجد پر شده است گفت نعم البدعه و خوب بدعتی بود که ما کردیم و
در صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع الاصول روایت کرده اند که ابو سلمه از عایشه سؤال کرد که نماز
رسول خدا در ماه رمضان چگونه بود عایشه گفت در ماه رمضان و غیر آن زیاده بر یازده
رکعت نمیکرد اول چهار رکعت میکرد مپرس که چه مقدار نیکو و طولانی میکرد پس چهار رکعت
دیگر میکرد در نهایت نیکویی و طول پس سه رکعت دیگر میکرد من گفتم یا رسول الله
پیش از وتر بخواب میروی حضرت فرمود ای عایشه دیدهای من بخواب میروند و دلم بخواب
نمیرود و در روایت دیگر مسلم روایت کرده است که عایشه گفت که نماز آنحضرت در ماه رمضان
و غیر آن سیزده رکعت بود که نافله صبح داخل در آنها بود و در جامع الاصول از صحیح بخاری
و مسلم و ابو داود روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله حجره در مسجد از حصیر در ماه
رمضان ساخت و بیرون آمد که در آن حجره نماز کند پس بعضی از مردم آمدند که با آنحضرت
اقتدا کنند حضرت برگشت و بخانه رفت و شب دیگر بیرون نیامد ایشان گمان کردند
که حضرت را خواب برده است بعضی تنحنح میکردند و بعضی سنگریزه بر در میزدند حضرت
غضبناک بیرون آمد و فرمود پیوسته درین امر مبالغه میکنید تا آنکه میترسم بر شما واجب شود
و از عهده بر نیایید ایها الناس در خانهای خود نماز کنید بدرستی که بهترین نماز آنست
که آدمی در خانه خود بکند مگر نماز واجب که بجماعت کردن بهتر است و ایضا از انس
روایت کرده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز میکرد در ماه رمضان من
آمدم و در پهلوی حضرت ایستادم و دیگری هم آمد تا آنکه جماعتی شدیم چون حضرت یافت که
ما در عقب او ایستاده ایم نماز را سبک کرد و داخل خانه شد و مشغول نماز شد و بعد از آن فرمود

که چون شما اقتدا کردید من ترک نماز در مسجد کردم و ازین باب احادیث بسیار در صحاح خود
روایت کرده اند و ازین اخبار بسیار ظاهر میشود که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله در ماه رمضان
مطلقا نافله اضافه میکرده اند یا اکثر میکرده اند و راضی نبوده اند که بجماعت واقع شود پس این
عدد مخصوص را در شریعت مقرر کردن و بجماعت مستحب گردانیدن و سنت موکد قرار دادن معلوم است
که بدعت است و در احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که هر بدعتی ضلالت است
و هر ضلالتی راهش بسوی جهنم است و در صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در خطبه خود میفرمود که بهترین سخنها کتاب خداست و بهترین هدایتها هدایت محمد است صلی الله علیه و آله
و بدترین امور آنها که تازه بهم میرسند و هر بدعتی ضلالت است و بخاری و مسلم روایت کرده اند
که حضرت فرمود که هر که سنت مرا نخواهد از من نیست و فرمود که چه بسیار آرد که جماعتی کراهت دارند
از کاری که من میکنیم بخدا سوگند که من داناترم از همه بخدا و خوف و خشیت من از همه بیشتر است و در
جامع الاصول از صحیح ترمذی و ابو داود روایت کرده است که زنهار که احتراز کنید از اموری که تازه
بهم میرسد زیرا که هر تازه بدعت است و هر بدعتی ضلالت است و آنچه جمعی از عامه از برای اصلاح
کار عمر گفته اند که بدعت بر پنج قسم منقسم میشود مخالف احادیث عامه و خاصه است و از نصوص صریح مستفاد
میشود که هر امری را که در دین احداث کنند که در شریعت خصوصا یا عموما وارد نشده باشد بدعت
و حرام است و هر فعلی را که بر وجه عبادت واقع سازند و از دلیل شرعی عامی یا خاصی مستفاد نشده
باشد بدعت است و تشریع است خواه فعل مستقل باشد یا صفت عبادتی باشد که اصلش از
شارع متلقی شده باشد مثل آنکه واجب را بقصد سنت کند یا سنت را بنیت واجب بعمل آورند یا صفت
خاصی را در عبادتی اختراع کنند مثل آنکه طواف را بجماعت کنند یا عدد خاصی از عبادت را در وقت مخصوص
سنت قرار دهند مثل نماز عایشه که بدعت دیگر است از بدعتهای عمر اما آنچه حرام است و اگر کسی بدعت
را اصطلاح کند و بر پنج قسم منقسم گرداند سخنی نیست که بدعتهای عمر داخل بدعتهای حرام است دوم
آنکه عسس را بدعت کرده که شبها گردد و تجسس احوال مردم کند با آنکه حق تعالی نهی از آن فرموده
است و گفته است ولا تجسسوا و ابن ابی الحدید و دیگران روایت کرده اند که عمر شبی از
برای عسس میگشت از خانه صدای شنید از دیوار بالا رفت مردی با زنی دید که مشک شراب

از غدام

زده خود که نشسته اند گفت ای دشمن خدا گمان میکنی که خدا بر تو خواهد پوشید و تو مشغول معصیت
روی آن مرد گفت تعجیل مکن اگر من یک خطا کرده ام تو سه خطا کرده خدا فرموده است که تجسس مکنید و تو
تجسس کردی و فرموده است وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا یعنی داخل خانها از درهای آنها شوید
و تو از دیوار بالا آمدی و فرموده است إِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا یعنی هرگاه داخل خانها شوید
سلام کنید و تو سلام نکردی عمر گفت اگر از تو عفو کنم آیا امر خیری خواهی کرد گفت بلی و الله
دیگر اینکار را نخواهم کرد عمر گفت برو عفو کردم از تو سیم آنکه سه طلاق متوالی را بدون رجوع
یکی حساب میکردند در زمان حضرت رسول و ابوبکر و بعد از آنکه سه سال از خلافت او گذشت سه
طلاق حساب کرد چنانچه در جامع الاصول از صحیح مسلم و ابوداود و نسائی روایت کرده است از ابن عباس
بهمین طریق و عذری که گفته است آنست که مردم جرأت بر طلاق گفتند تا اگر این علت است باید
سه طلاق میشد بایستی که عمل بهمه چیز احاطه کرده است بخلاف رسول خدا که در جمیع امور منتظر وحی الهی
و بعقل کامل خود حکم میکرد و عمر را جرأت است که احکام الهی را بعقل ناقص شوم خود تغییر میداد چهارم
آنست که از احادیث اهل بیت علیهم السلام بطرق معتبره منقولست که مقام ابراهیم علیه السلام در زمان ابراهیم
علیه السلام و بعد از آن متصل بود بدیوار خانه کعبه تا آنکه کفار قریش در جاهلیت از آنجا بر داشتند
و در موضعی که الحال در آنجا گذاشته چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله مکه را فتح کرد مقام را برگردانید
بجایی که در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام در آنجا بود و پیوسته در آنجا بود تا عمر غصب خلافت کرد و
بحج رفت پرسید که کیست که بداند که این مقام در زمان جاهلیت کجا بوده است منافقی دیگر
گفت من اندازه آنرا بریسمانی برداشته ام و نگاه داشته ام عمر آنرا طلبید و مقام جاهلیت را معلوم
کرد و مقام را برداشت و در همان موضع که در جاهلیت بوده گذاشت و تا حال در آن موضع است و حضرت
صاحب الامر علیه السلام بمکان اول بر خواهد گردانید و این قصه از جمله مشهورات است بلکه متواتر است
و الحال جایی مقام را که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آنجا بوده گود ترک گذاشته اند و مقام
جبرئیل علیه السلام میگویند و صاحب کشاف نیز اشاره بتحویل مقام نموده است و گفته است عمر از مطلب بن
ابی وداعه پرسید که میدانی موضع مقام در جاهلیت کجا بود گفت بلی و نشان داد و همین
موضع را قرار داد و ابن ابی الحدید گفته است که مورخان گفته اند که عمر اول کسی بود که

کرده که نماز شبهای ماه رمضان را بجماعت بکنند و بشهرها نوشت که چنین کنند و خانه رویشد ثقفی را
سوزانید که نبیذ میفروخت و اول کسی بود که عسس شب کرد و دره اختراع کرد و اول کسی بود که تازیانه
برای تادیب مردم مقرر کرد و میگفتند که تازیانه عمر مهابتش بیشتر از شمشیر حجاج بود و اول کسی بود که
عمال خود را جریمه کرد و نصف اموال ایشان را گرفت و در مسجد حضرت رسول ص را خراب کرد و زیاد
کرد و از جمله آنچه داخل کرد خانه عباس بود و او مقام را نقل کرد بموضعی که الحال در آنجا
هست و پیشتر متصل بخانه کعبه بود و معانده با حضرت رسالت از این مخترعه و غیر مخترعه بسیار شد که
آنحضرت را دانسته برطرف کند و بدعت کفر و جاهلیت را احیا کند پنجم آنکه چون از حضرت امیر
المومنین علیه السلام شنیده بود که موالی و انصار ما از عجم خواهند بود با عجم عداوت میکرد و در احکام
مسلمانان برایشان جاری میکرد و مقرر کرد که قریش دختر از عرب غیر قریش بخواهند و عرب از
عجم دختر بگیرند و قریش دختر بعرب ندهند و عرب دختر بعجم ندهند پس عرب را نسبت بقریش
و عجم را نسبت بعرب بمنزله یهود و نصاری قرار داد و حال آنکه رسول خدا فرموده مسلمانان همه کفو یکدیگرند
و در جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است که عمر منع کرد از آنکه میراث عرب را
بعجم بدهند مگر عجمی که در میان عرب متولد شده باشد و این منافات صریح است با احکام میراث که حق
در قرآن مجید نازل ساخته ششم آنکه در میراث عول و تعصیب را قرار داد و آن مخالف
کتاب و سنت است و بیانش طولی دارد که مناسب این رساله نیست هفتم آنکه الصلوة
خیر من النوم را در اذان نماز صبح زیاد کرد چنانکه در جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است
هشتم آنکه قسمت بیت المال و غنایم و فیء را در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و در زمان
ابوبکر قسمت میکردند و عمر آنرا برهم زده و زوجات حضرت رسول ص را زیاده داد و عایشه را سالی دوازده
هزار درهم میداد و سایر زوجات را ده هزار درهم و قسمت اهل بدر از مهاجران پنجهزار درهم و از انصار
چهار هزار درهم قرار داد و همچنین سایر مردم را بتفاوت میداد و بخاری و مسلم و دیگران
روایت کرده اند که حضرت رسول ص بانصار گفت در مقام تسلی که بعد از من دیگران را بر شما زیاده
خواهند داد پس صبر کنید تا در حوض کوثر بنزد من آیید و ابن ابی الحدید و دیگران اعتراف کرده اند
که اول کسی که این بدعت را جاری کرد و قسمت بالسویه را تغییر داد عمر بود و این معلوم است که

متضمن جور بر جماعتی است که قریش ظلم کرده و اکثر فتنه‌هایی زمان خلافت حضرت امیر متفرع بر این
بدعت شد زیرا که حضرت امیر ع خواست که سنت حضرت پیغمبر ص را در میان ایشان جاری کند اکثر
اصحاب آنحضرت بآن راضی نشدند مانند طلحه و زبیر و فتنه بصره بر پا شد و فتنه‌های دیگر بران متفرع
گردید و اگر جایز بود تفضیل در قسمت البته حضرت امیر المؤمنین علیه السلم نایره آن فتنه‌ها را مطفی
بآن منطفی میساخت که انقدر وهن در ارکان خلافتش بهم نرسید و باعث قوت معویه و دیگران
نشود و قال ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است که اگر گویی که ابوبکر نیز قسمت بالسویه کرد
چنانچه امیر المؤمنین ع کرد و کسی انکار بر وی نکرد چنانچه انکار بر امیر المؤمنین ع کردند جواب گوییم
که زمان ابوبکر متصل بود بزمان حضرت رسول ص و بسیرت او عمل کرد کسی بر او اعتراض نتوانست کرد
و چون عمر خلیفه شد بنای کار را بر تفضیل گذاشت و مردم بآن الفت گرفتند و قسمت اول را فراموش
کردند و ایام عمر بطول انجامید و در دل ایشان محبت مال بکثرت عطا قرار گرفت و انها که مخصوص
شدند عادت بآن کردند و قناعت نمودند و چون عثمان خلیفه شد او هم بطریق عمر سلوک کرد
و عادت مردم بان طریقه محکم تر شد و چون خلافت بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم رسید
برگرداند مردم را بعادت زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از آنکه بیست و دو سال
دیگر عادت کرده بودند و آن سنت را فراموش کرده بودند لهذا قبول آن برایشان
گران بود و بعضی که بیعت نموده را شکستند و بر آنحضرت خروج کردند و جمع دیگر را که عمر ایشان را تفضیل میداد
گمراه کردند و با خود شریک کردند و سیرت آنحضرت را مذمت میکردند تا آنکه اکثر را از آنحضرت
منحرف گردانیدند **مؤلف گوید** که اگر نیک تامل کنی میدانی که فتنه‌ها که در اسلام بهم رسید و
ظلمها که بر اهل بیت رسالت واقع شد همه از بدعتها و تدبیرهای این منافق بود که اصل شجره فتنه را
در روز سقیفه غرس نمود و بتفضیل در عطا آن را تربیت کرده و بتدبیر شوری آن را ببار آورده و تا
ظهور قایم آل محمد علیهم السلم هر ظلم و جوری که بر اهل بیت و شیعیان ایشان واقع میشود
از ثمرات آن شجره ملعونه است **فلعنة الله علی غارسها و ساقیها و مثمرها و ناصرها**
طعن دهم قضیه شوری است که از اعظم قبایح و اشنع قضایاست و مجمل آن قصه با نهایت طول
ذیل چنانچه ابن ابی الحدید و ابن اثیر و اکثر مخالفان ایراد نموده اند آنست که چون ابو لؤلؤ

و بدعت عمر را رواج میکردند

را زخم زد و جزم کرد که بجهنم واصل خواهد شد قانع نشد باینکه در ایام حیات اهل بیت علیهم السلم
از خلافت و نقص مرتبه ایشان در حال حیات خود کرده بود شروع کرد به تدبیر امری چند
که مثمر آن باشند که بعد از او نیز هرگز امر خلافت بر ایشان مستقر نگردد و دعوا هم محمود
بوده باشد و کسی که ان حیله با او نبرده و او را غرض شناسند اول مشوره کرد با اصحاب
در این باب کسی برای خوش آمد او گفت عبد الله پسر خود را خلیفه کن از برای آنکه او را صحابه
غرض ندانند **و ایضا** میدانست که اگر او بشود براه نمیتواند برد و حق را بصاحبش میگرداند
قبول نکرد و گفت نه والله از اولاد خطاب یک کس بس است این امر را بس است عمر را آنکه
خلافت را برای اولاد خود ذخیره میکنیم و در حیات و ممات هر دو متحمل این امر نمیشوم بعد از
آن گفت بتحقیق که رسول خدا ص چون از دنیا رفت از این شش نفر راضی بود علی ع و عثمان و طلحه و
زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف بخاطرم میرسد که خلافت را در میان
ایشان بمشوره قرار دهم تا برای خود هر یکی را که خواهند اختیار کنند بعد از آن ایشان را طلبید چون حاضر
شدند نگاه کرد بسوی ایشان و گفت هر یک از ایشان با تمید خلافت آمده اند و بروایت ابن
ابی الحدید گفت آیا همه شما طمع خلافت دارید بعد از من چون دو مرتبه اعاده این
سخن کرد زبیر گفت چه مانع است ما را از طمع خلافت تو گردی ما در میان قریش کمتر از تو نیستیم
نه در فضل و نه در قرابت حضرت رسالت ص بعد از آن گفت میخواهید بگویم شما چگونه مردمید
گفتند بگو اگر بگوییم دست از ما برنخواهی داشت گفت **اما** تو ای زبیر بد خو و تنگ خویی
اگر راضی باشی مؤمنی و اگر راضی نباشی کافری گاهی انسانی و گاهی شیطانی گمان
هست اگر خلافت بتو رسد همان روز برآیی یک جا ریگ جو خود را بر دریا زنی نمیدانم اگر خلیفه
شوی روزی که شیطان باشی امام مردم کی خواهد بود و با اینکه تو باین صفت باشی که گمان
است نیای الا او اطلحه که رسول خدا ص آزرده از تو از دنیا رفت بسبب کلمه که در روز نزول آیه حجاب
گفتی ابن ابی الحدید گفته که شیخ ابو عثمان جاحظ گفته است که آن کلمه آن بود که چون آیه حجاب
نازل شد طلحه در حضور جماعتی گفت چه فایده دارد که پیغمبر امروز چادر بر سر زنان خود میکند
بزودی خواهد مرد و ما زنانش را نکاح خواهیم کرد و بعد از آن رای تو نازل شد **وما**

آن ٥

كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ
أَبَدًا یعنی شما را نمیرسد و جایز نیست که رسول خدا را برنجانید و نه آنکه زنان او را بعد از
او هرگز نکاح کنید و اما تو ای سعد متعصب و متکبری و بکار خلافت نمیآیی و اگر ریاست
دهی با تو باشد از عهده آن بر نمیآیی و چه نسبت است میان بنی زهره و خلافت و اما تو ای عبد
الرحمن ضعیف و عاجزی و قوم خود را دوست میداری و بنی زهره را با این کار نسبتی نیست و اما
تو ای عثمان والله که سرگینی بهتر است از تو و اگر خلیفه شوی خویشان خود را بر مردم مسلط
گردانی و همه اموال بیت المال را با ایشان دهی میبینم که قریش ترا امام کنند و تو قوم خود را
بر مردم سوار کنی و ایشان را بنفی مسلمانان اختصاص دهی بعد از آن گرگان عرب بر تو ریزند
و ترا بکشند و بعد از آن رو بعلی علیه السلام کرده و گفت اگر تو مزاح و شوخی نمیداشتی برای این
کار خوب بودی والله اگر ایمان ترا با ایمان اهل زمین بسنجند بر همه زیادتی کند بعد از آن آنحضرت
برخواست و بیرون رفت عمر گفت ما شاء الله قدر این مرد را میدانم و مرتبه اش را میشناسم اگر
خود را با او بگذارید شما را بر حق واضح و راه روشن بدارد پرسیدند که کیست آن گفت اینکه از میان
شما برخواست و بیرون رفت اگر او را صاحب اختیار کنید شما را براه خدا میبرد گفتند پس چه
مانع است که با او بیعت نمیکنی گفت نمیخواهم که بار این کار در زندگی و مردگی بر دوش من باشد و در روایت
دیگر در غیر روز شوری گفت نبوت و خلافت را برای بنی هاشم جمع نمیکنم و بروایت دیگر گفت
که کم سن است بعد از آن عمر گفت آه اگر ابو عبیده جراح یا سالم مولای ابی حذیفه زنده
میبودند مرا هیچ تشویش و تردد نبود و ایشان برای این کار مناسب و نجیب بودند بعد از آن
عمر ابو طلحه انصاری را طلبید و گفت پنجاه کس از انصار بردار و این شش نفر را در خانه جمع کن و شما
همه با شمشیرها بر در خانه بایستید و تعجیل کن و پیش از سه روز مهلت مده تا ایشان باهم مشورت کنند
و یکی از جمله خود را برای این کار اختیار نمایند اگر پنج کس متفق شوند و یکی مخالفت نماید گردن
او را بزن و اگر چهار کس اتفاق نمایند و دو کس مخالفت ورزند گردن هر دو را بزن و اگر سه
کس اتفاق کنند که عبد الرحمن میان ایشان باشد بقول او عمل کنید و اگر آن سه کس دیگر
بر مخالفت مصر باشند گردن ایشان را بزن و اگر سه روز بگذرد و اتفاق بر امری نکنند گردن

همه را بزن و مسلمانان را بگذار تا هر که را خواهند برای خود اختیار کنند چون عمر را دفن کردند
ابو طلحه با پنجاه کس همه با شمشیرها بر در خانه ایستادند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بروایات مستفیضه
مخالف و مؤالف قریب بصد منقبت از مناقب غیر متناهیه خود را بر ایشان شمرد و همه تصدیق کردند
و با یکدیگر مشورت کردند و گفتند اگر خلافت بعلی داده شود هیچکس را بر دیگری زیادتی نخواهد داد و همه مسلمانان
را مساوی خواهد کرد باین سبب بخلافت او راضی نشدند و چون طلحه از خلافت خود مایوس شد
و دانست که خلافت از علی و عثمان بیرون نمیرود و با بنی هاشم عداوت داشت گفت من حصه خود را
بعثمان بخشیدم و زبیر چون عمه زاده حضرت امیر المؤمنین بود برای حمیت قرابت گفت من حصه خود را بعلی
بخشیدم بعد از آن سعد بن ابی وقاص نیز چون دانست خلافت باو نمیرسد گفت من هم حصه خود را بابن
عم خود عبد الرحمن دادم چون هر دو از بنی زهره بودند بعد از آن عبد الرحمن گفت من هم از حصه خود
گذشتم و میان علی و عثمان گذاشتم و بعلی علیه السلام گفت با تو بیعت میکنم بر کتاب خدا و سنت
رسول خدا و طریقه شیخین ابو بکر و عمر حضرت فرمود من قبول میکنم بر کتاب خدا و سنت رسول و آنچه خود دانم
را هم بآن ملحق کرد بعد از آن همان سخن بعثمان گفت عثمان گفت باین شرط قبول کردم باز دیگر بعلی علیه السلام
و بعثمان همان شرط گفت تا سه مرتبه و هر مرتبه عثمان قبول میکرد و علی قبول نمیکرد چون دید که علی
علیه السلام شرط طریقه شیخین را قبول نمیکند دست بدست عثمان داد و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین
پس علی علیه السلام فرمود والله که تو با او بیعت نکردی مگر بهمان امید که عمر با ابو بکر کرد خدا میان شما
جدایی اندازد و چنانکه اکثر نقل کرده اند دعای آنحضرت مستجاب شد و میان ایشان فساد و عناد
بمرتبه بهم رسید که هیچیک با دیگری سخن نگفتند تا آنکه مرگ در میان ایشان جدایی افکند این بود
این قصه بنحوی که اکابر محدثین و مورخین عامه روایت کرده اند و در مقام احتجاج مسلم داشته اند و
بر عاقلی مخفی نتواند بود اشتمال آن قصه از جهات شتی بر طعن و کفر و ضلالت و خطای ابو بکر و
عمر و عثمان و رفقا و اعوان ایشان اول آنکه گفت بس است عمر را آنچه کرده در حیات و ممات
متحمل این کار نمیشوم اگر آن کار حق و موافق امر الهی و حضرت رسالت پناهی و رضا و طاعت ایشان بود
چرا از آن احتراز و استنکاف میکرد و از تحمل آن میگریخت و بار بیش را از دوش خود میریخت
و اگر خطا و باطل و خلاف رضا و طاعت ایشان بود چرا از آن احتراز و استنکاف نمیکرد و از تحمل

آن میگفت که عباس را از پیش خود میرگیخت و اگر خطا به طعن خلافت خلفا و مطاعن ایشان
بود چرا در حیات خود متحمل میشد و بکدام حجت خدا و رسول او متمسک شد و حق را از صاحب حق گرفت
اول برای ابوبکر و بعد از آن برای خود **دوم** آنکه اول گفت که رسول خدا از همه این شش نفر
راضی بود و از این جهت همه لایق خلافت اند بعد از آن برای هر کسی عیبی گفت که با عقاد او منافی
آنست و اکثر آنها اگر کافر نباشند بی شک معصیت کار هستند پس با این عیب چون تجویز خلافت ایشان
کرد و چگونه آنحضرت از ایشان راضی بود **ابن ابی** الحدید از جاحظ نقل کرده است که اگر کسی بعمر میگفت
که تو اول گفتی که رسول خدا از این شش نفر راضی بود پس چون حالا بعلی میگوئی که از تو آزرده از دنیا
رفت و اینها نقیض یکدیگر اند **اما آنکه** عیب است میکرد که کمتر از این سخن با طلحه گوید چه با این
آنکه عیب کرد امیرالمؤمنین علی را بمزاح که از جمله صفات حمیده و اخلاق حسنه انبیا و اولیاست و حق تعالی
پیغمبر را بآن مدح کرده و خلافش را مذمت کرده و فرموده است **فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت**
فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولك و اگر مراد او دعابه و مزاح است که باشد که منافی بکمال
وقار و نفاذ حکم و متضمن لهو و لعب باشد بهمه عالم ظاهر است که آنحضرت بخلاف این اوصاف موصوف
بود و در عجب و کبر منافقان و کافران بمقتضای **اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین**
بمرتبه متمکن بود که نامش را که میشنیدند بدنشان میلرزید و باین سبب اکثر قبول خلافت او نمیکردند و عمر خود
او را نسبت بعجز و کبر میداد و از ابن عباس روایت کرده اند که چون آنحضرت ساکت بود ما جرأت
نمیکردیم که ابتدا بسخن بکنیم و ابن ابی الحدید از زبیر بن بکار روایت کرده است که عمر با ابن عباس گفت
که اگر صاحب شما علی متولی خلافت بشود میترسم که عجبی که او دارد او را از پا بدر برد و از ابن
الانباری روایت کرده است که علی علیه السلم آمد بمسجد و نزد عمر رفت و نزد او جماعتی بودند چون
بیرون رفت یکی از حاضران او را نسبت بتکبر و عجب داد عمر گفت سزاوار است مثل او را که تکبر کند اگر شمشیر
او نبود ستون اسلام راست نمیشد و او در قضا از همه اعلم است و از اوست سوابق و شرف این
گوینده گفت هرگاه چنین است چرا او را خلیفه نمیکنی گفت ما از خلافت او کراهت داریم از جهت آنکه کم
سن است و فرزندان عبدالمطلب را دوست میدارد و ایضا روایت کرده است که عمر با ابن عباس گفت
که شما اهل بیت رسول خدا و پسران عم او بودید چرا قوم شما خلافت را بشما نگذاشتند ابن عباس

گفت نمیدانم هرگز بغیر نیکی چیزی از برای ایشان در خاطر نداشتیم عمر گفت نخواستند قوم شما که از
برای شما پیغمبری و خلافت جمع شود پس شما بآسمان بالا روید از نخوت و تکبر و شاید بگوئید شما که
اول کسی که شما را از خلافت دور کرد ابوبکر بود و او مطلبش این نبود ولیکن امری رو داد که علاجی غیر از آن
نداشت و اگر نه رای ابوبکر بود در حق من هر آینه از برای شما از خلافت نصیبی قرار میداد و اگر میکرد
بر شما گوارا نمیشد زیرا که قوم شما نظر میکنند بسوی شما مانند نظری که گاو میکند بقصابی که او را میکشد
و **ایضا ابن ابی** الحدید از عبدالله بن عمر روایت کرده است که روزی پدرش با عبدالله بن عباس گفت
که میدانی چه امر مانع شد مردم را از آنکه خلافت را بشما بدهند گفت نه عمر گفت ولیکن من میدانم گفت آن
چیست عمر گفت کراهت داشتند قریش از آنکه جمع شود از برای شما پیغمبری و خلافت و یکباره مردم را
پامال کنید پس قریش از برای خود تدبیری کردند و اختیار نمودند و توفیق یافتند و درست یافتند و درستی
اختیار کردند ابن عباس گفت ای خلیفه غضب خود را از من دور میکردی اند که جواب این سخن را بشنوی عمر گفت
بگو آنچه میخواهی ابن عباس گفت **اما آنچه** گفتی که قریش از برای خود اختیار کردند حق تعالی میفرماید **وربك**
یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة یعنی پروردگار تو خلق میکند هر چه را میخواهد
و اختیار میکند از برای ایشان آنچه خیر ایشان در آنست تو میدانی که خدا اختیار کرده حق است الا
باطل است و آنچه گفتی که نخواستند که برای ما جمع شود پیغمبری و خلافت پس حق تعالی حال آن جماعت
را ذکر کرده است و گفته است **ذلك بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم**
یعنی این بسبب آنست که ایشان نخواستند آنچه را خدا فرستاده است پس خدا حبط کرد عملهای ایشان را و نابود
آنها را بر طرف کرد و **اما آنچه** گفتی که اگر چنین میشد امر مردم را پامال میکردیم اگر ما بخلافت بر مردم بقدر خویش
بقرابت و خویشی نزدیک و دور استیم کرده ولیکن خلق ما مشتق است از خلق رسول خدا که خدا در حق او گفته است
که بدرستی که تو بر خلق عظیمی و ایضا با او خطاب کرده است که بگشا و پست کن بال رحمت خود را از برای آنها
که متابعت تو کرده اند از مؤمنان عمر گفت همواره باش ای پسر عباس دلهای شما پر از غش و کینه است
در امر قریش غشی که هرگز زایل نمیگردد و کینه که هرگز متغیر نمیشود **ابن عباس** گفت بتأنی باش ای بزرگ
پادشاه مؤمنان دلهای بنی هاشم را نسبت بغش و فریب مده بدرستی که دلهای ایشان از

ال رسول خدا است که خدا پاک و پاکیزه گردانیده است از آلایش عیبها و بدیها و ایشان خانه

ایشان اند

اباده اند که حق تعالی آیه تطهیر را در شان ایشان فرستاده است و اما آنکه گفتی که عداوت و کینه

شما در دل ما است چگونه کینه نداشته باشند کسی که حقش را غصب کرده باشند و دوست دیگران چه

پس عمر گفت اما تو ای عبد الله از تو سخنی بمن رسیده است که نمیخواهم بگویم و مرتبت تو نزد من زایل شود

ابن عباس گفت کدام است مرا خبر ده اگر باطل باشد غلطش را ظاهر کردانم و اگر حق باشد نباید از حق رنجید

عمر گفت میشنوم که مکرر میگویی که این خلافت را از ما بحسد و ظلم از ما گرفتند ابن عباس گفت

اما حسد پس شیطان حسد برد بر آدم و ما را از بهشت بیرون کرد و ما فرزندان آدمیم و حسد ما بسیار

میبرند و تو میدانی که صاحب این حق کیست پس گفت ای خلیفه آیا حجت نمیگیرند عرب بر عجم که رسول خدا

از ما است پس ما نیز بر سایر قریش این حجت داریم عمر گفت الحال برخیز و بخانه خود برو و چون برخاست

و ما بهتریم از شما و قریش دعوی تفضیلت میکنند بر سایر عرب که رسول خدا از ما است ه

و روانه شد عمر از عقب او صدا زد که ای آنکه میروی بدرستی که من باید چه از تو صادر شود و رعایت

از رعایت حق تو بر نمیدارم ابن عباس رو بعقب گردانید و گفت مرا بر تو و بر همه مسلمانان حق

عظیمی است بسبب رسول خدا هر که آن حق را رعایت کند بهره خود را حفظ کرده است و هر که ضایع کند آن را

بهره خود را باطل کرده است این را گفت و رفت پس عمر با حاضران گفت هرگز ابن عباس که مجادله کند

ندیده ام و با که با کسی مباحثه و معارضه کند مگر آنکه بر او غالب آید **مؤلف گوید** که از این حکایات

متناقضه بر عاقل خبیر مخفی نمیماند که آن منافق میدانسته است که خلافت حق امیر المؤمنین علیه السلام

و او با این وسایل و حیل سعی در ابطال حق او میکرده است و هر یک از آن گفتها دلیل واضح است بر کفر و نفاق

او مثل آنکه گفت نمیخواهم که در حیات و ممات متحمل این امر شوم هرگاه میدانی که امیر المؤمنین صاحب این

حق است و اگر خلیفه شود مردم را براه خدا میبرد و همیشه میگفتی لو لا علی لهلک عمر پس چرا بعد از موت

باو نمیدهی شاید کفاره بعضی از گناهان تو بشود و اگر نمیخواستی در اصل متحمل شوی چرا با تبعه و جور

متحمل شدی و تدبیرات کردی که از کسی که باعتراف تو احق و اولی است منصرف کرده و بجیبی منتقل شود

تو و عجب واقع سر کینی از و بهتر است و از غایت فضیحت کشته خواهد شد و آنکه گفت نبوت و خلافت را

بنی هاشم جمع میکنم ابن عباس جواب شافی درین باب گفت و حق تعالی میفرماید ان الامر کله لله یعنی

در بیتی که امر خدا است در نموده است لا تقدموا بین یدی الله و رسوله و آیات و اخبار بسیار

ازین باب گذشت و بنی هاشم چه تقصیر دارند که قابل خلافت نباشند سوای آنکه معدن نبوت

و امانت ه

و ابواب علم و حکمت و اعلام هدی و منار تقوی و راه نمایان راه خدایند و چه مانع در سایر انبیا مانند

و ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و داود و غیر ایشان پیغمبری ایشان مانع خلافت اهل بیت

ایشان نشد و حد پیغمبر ما که از زمان که بشرف پیغمبری رسید مانع شد و آنکه اگر نبوت و خلافت

هر دو با شما باشد برای ما هیچ نماند محض حسد و عداوت و حب جاه و ریاست است هر گاه خدا ایشان را

برای خلافت پسندیده و شما را قابل آن ندانسته باشد کسی با تقصیر نخواهد بود و اما عذر کم سالی که

کم سن بودن مانع پیغمبری نباشد در حضرت یوسف و عیسی و یحیی و سلیمان و امثال ایشان مانع خلافت

چرا باشد در حق آنحضرت و از برای نبوت و رسالت خاتم الانبیا بودن هر گاه چهل سال کافی باشد

از چهل سال در خلافت آنحضرت چرا کافی نباشد و چرا پس آنحضرت را آیه چهل بهره برائت در غزوه تبوک

برای منزلت هرونی و خلافت که چند سال پیش از این بود کم نبود و بعد از آنحضرت رسول که چندین سال

بعد از آن بود کم بود و عذر دیگر که قوم ایشان محبت دارد هر که محبت قوم ایشان از برای خدا باشد و محبت

رسالت رسول خدا باشد چرا باید باشد پس معلوم شد که این غلط مشتمل است بر غلطهای بسیار **چهارم**

آنکه خود روایت کرده اند در روز سقیفه که ائمه می باید از قریش باشند و انصار بهمین روایت مطیع و منقاد

شدند و در روز شوری گفت که اگر سالم مولای ابو حذیفه میبود من در خلافت او شک نمیکردم و حال آنکه

بی شک او از قریش نبود و این مناقضه صریحست با مخالفت نص و اتفاق **پنجم** آنکه فضل او لی بس

میمون ه

سابقا مذکور شد و ابن اثیر در کامل از عمرو بن میمون روایت کرده است که چون عمر را زخم زدند با او گفتند اگر

کسی را خلیفه میکردی رفع نزاع میشد گفت اگر ابو عبیده زنده میبود او را خلیفه میکردم و اگر خدا از

من سؤال میکرد میگفتم از پیغمبر شنیدم که میگفت او امین این امت است و اگر سالم زنده

میبود او را خلیفه میکردم و اگر خدا از من سؤال میکرد میگفتم از پیغمبر شنیدم که میگفت سالم محبتش

نسبت بخدا شدید است **و بغوی** از علماء ایشان رحمه الله از جابر روایت کرده است که بعمر گفتند که

تعیین کن گفت از اصحاب خود حریص تر بر خلافت نمی بینم و من این شش نفر میگذارم که رسول

خدا که از دنیا رفت از ایشان راضی بود و بعد از آن گفت که اگر یکی از دو نفر مییافتم سالم یا

ابو عبیده خلافت را باو میگذاشتم و اعتماد بر او میکردم و **قاضی** القضاة نیز این روایت را نقل

کرده و طعنی در آن نکرده است و اما نقلی دویم در جامع الاصول از صحیح مسلم و بخاری روایت کرده
است از ابو هریره که رسول خدا گفت که مردم تابع قریش‌اند در این امر مسلمان ایشان تابع مسلمان
ایشان‌اند و ایضاً از هر دو از ابن عمر روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که همیشه
این امر در قریش است مادام که دو نفر از ایشان باقی باشند و بخاری از معاویه روایت کرده است
که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که این امر در قریش است و دشمنی نمیکند با ایشان احدی
مگر آنکه خدا او را برو در جهنم بیافکند مادام که دین را بر پا دارند و ترمذی از عمرو بن العاص روایت کرده است
که حضرت رسول گفت که قریش والیان مردم‌اند در خیر و در شر تا روز قیامت و قاضی القضاة
در مغنی این روایت را نقل کرده است و گفته است که در روز سقیفه این روایت را کسی رد نکرده و همه شهادت
بر صحت آن داده‌اند و بحد استفاضه رسیده پس معلوم شد که دین تیمی و حکم باستحقاق سالم ازبابی
هم نقیض گفته خود کرده و هم مخالف نصوص قاطعه نموده و ایضا عذری که از برای خلافت سالم پیدا کرده
بود با آنکه مجهول است معلول هم هست زیرا که شدت حب امری نیست که مستلزم استجماع جمیع شرایط
امامت و قدرت بر تحمل بار گران خلافت باشد و اگر این حدیث در باب سالم موجب قطع عذر باشد چرا
وصف امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث طیر متواتر با آنکه او احب خلق است بسوی خدا حجت نشد امامت او را نباشد
با آنکه محبوب خدا بودن بالاتر است از محب خدا بودن و شدت محبت مستلزم افضلیت بر جمیع خلق ثابت محبوب‌ترین
بودن است پس چرا تعیین آنحضرت نکرد و قطع نظر از آیات متکاثره و نصوص متواتره دیگر و بعضی از آنکه
گفته‌اند که این قرینه واضح است بر آنکه شیعه روایت کرده‌اند که عهد کرده بودند ابو بکر و عمر و ابو عبیده
و سالم بر آنکه امامت را نگذارند که به بنی هاشم برسد و اگر این نبود چه معنی داشت آرزوی وجود این
دو نفر کردن که بهیچ فضیلتی موصوف و معروف نبودند با وجود اکابر صحابه که بانواع فضایل و سوابق
ممتاز و معروف بودند **پنجم** آنکه اول قسم ورزد که من بعد از وفات متحمل نمیشوم و بعد از
آن متحمل شد و رجوع بشوری کرد و چه دلیل بود بر حقیت شوری که مبنای خلافت کبری تواند شد
و نهایتش آنست که مبتنی بر شرعیت اجتهاد باشد بر تقدیر تسلیم ترجیح اجتهاد بعضی بر بعضی از چه
راه بود و ایضا چرا خود که خود را خلیفه میدانست اجتهاد نکرد که یکی را تعیین کند و رجوع
باجتهاد دیگران کرد که محتاج باین قتل و آن همه تقسیم و تهدید و توعید شود و اگر باجتهاد و

دیگر از ایشان تابع کافران ایشان‌اند صح

یقین صح

اصحاب صح

امر خود اکتفا مینمود چنانکه ابو بکر در خلافت او کرد البته از فتنه و آشوب اسلم بود و فی الحقیقه
منشاء مفاسد جمل و صفین و نهروان هیچ امری بغیر شوری نبود چنانکه ابن ابی الحدید از معاویه نقل کرده است
که او مسلمانان را بهیچ چیز پراکنده نکرد و خواهشهای ایشان را متفرق نگردانید مگر شوری که عمر در میان شش
نفر قرار داد زیرا که آن باعث این شد که هر یک از آنها در خلافت طمع بهم رسانیدند و قوم ایشان نیز
خواهش بهم رسانیدند و اگر عمر یک کس را خلیفه میکرد چنانچه ابو بکر کرد این اختلافها بهم نمیرسید و تمام کرد
برانگیختن این فتنه را با آنکه بطمع انداخت معویه و عمرو بن العاص را در خلافت زیرا که او معویه را عامل شام
و عمرو بن العاص را حاکم مصر کرده بود برای آنکه عداوت ایشان را نسبت بامیر المؤمنین میدانست پس تربیت ایشان
داد برای آنکه اگر روزی خلافت بآنحضرت برگردد شاید ایشان اطاعت آنحضرت نکنند و چون مجروح شد و از حیات خود
مایوس گردید گفت ای اصحاب محمد خیر خواه یکدیگر باشید اگر نکنید در خلافت غالب میشوند بر شما
عمرو و معاویه و چون این سخن با ایشان رسید داعیه خلافت بهم رسانیدند و در زمان حضرت امیر
سر بر آوردند و ایضا ابن ابی الحدید از جعفر بن مکی حاجب روایت کرده است که محمد بن
سلیمان حاجب الحجاب مرد عاقل ظریف ادیبی بود و تتبع علوم فلسفه نیز کرده بود و تعصب مخصوصی نمیکشید
من از او سوال کردم از احوال علی علیه السلام و عثمان گفت این عداوت قدیم بود میان بنی هاشم
و بنی عبد الشمس و بعد از سخن بسیار در این باب گفت سبب دویم در اختلاف در امر امامت آن بود
که عمر خلافت را بشوری قرار داد و نص بر یک شخص نکرد پس در نفس هر یک از ایشان قرار گرفت که اهلیت
خلافت و پادشاهی دارند و پیوسته این امر در خاطرهای ایشان مرکوز بود و چشم بر این دوخته بودند
و انتظار این امر میکشیدند تا آنکه نزاع میان علی و عثمان قوی شد و کار منتهی شد بقتل او و اعظم
اسباب قتل او طلحه بود و شک نداشت که خلافت بعد از عثمان باو خواهد رسید باعتبار سابقه او و آنکه
پسر عم ابو بکر بود و ابو بکر در نفوس اهل آن عصر منزلت عظیمی داشت و سماحت و جود هم از او ثابت
و با عمر در حیات ابو بکر در خلافت منازعه کرده و پیوسته این سبب سعی میکرد در تضییع عثمان و شورانیدن
مردم بر او و دلهای اهل مدینه و اعراب و اهل شهرها را از او منحرف کرد و زبیر نیز در این باب معاونت
او میکرد و خلافت را از برای خود میخواست و امید این دو نفر بخلافت کمتر از امید علی علیه السلام نبود
بلکه طمع ایشان قوی‌تر بود زیرا که علی علیه السلام را ضایع کرده بودند ابو بکر و عمر و او را از نظر مردم بعید

کرده بودند بلکه او را فراموش کرده بودند از خاطرها و انکار حقی که خصایص و فضایل و بزرگیهای او را
در زمان حضور حضرت رسول صلی الله علیه وآله شنیده بودند و اکثر آنها مرده بودند و جماعت دیگر بعرصه آمده بودند که
او را نمی‌شناختند و او را مانند سایر مسلمانان میدانستند و از فضایل او چیزی در میان مردم ظاهر
نبود مگر آنکه پسر عم رسول و زوج بتول و پدر سبطین است و بسیار مناقب و فضایل او فراموش کرده
بودند و از برای آنحضرت اتفاق افتاده بود از بغض قریش و انحراف ایشان از آنحضرت آنقدر که
برای هیچ یک از دیگران اتفاق نیفتاده بود و قریش طلحه و زبیر را دوست میداشتند زیرا که اسباب
بغض علی علیه السلام در ایشان نبود و در اواخر ایام عثمان تألیف قلب قریش میکردند و ایشان را عطا
و افضال میدادند و هر دو خود را در میان مردم خلیفه بالقوه بلکه بالفعل میدانستند زیرا که عمر نص بر
ایشان کرده بود و از برای خلافت پسندیده بود و عمر در حال حیات و بعد از وفات نافذ
الحکم بود و مردم اقوال و افعال او را می‌پسندیدند چون عثمان کشته شد طلحه اراده اخذ خلافت کرد
و بسیار حریص بود بر آن و اکثر اشتر و شجاعان عرب که با او بودند خلافت را در علی علیه السلام قرار
نمیدادند با آنحضرت نیز رسید و چون خلافت از دست طلحه و زبیر بدر رفت آن رخنه عظیم در خلافت آن
حضرت کردند و عایشه را بعراق بردند و فتنه جنگ جمل بر پا شد و جنگ جمل مقدمه و تمهیدی بود
از برای جنگ صفین زیرا که اگر جنگ بصره نبود معاویه جرأت بر مخالفت نمیکرد و بوهم اهل شام
انداخت که علی علیه السلام کافر و فاسق شد بمحاربه عایشه و مسلمانان و آنکه طلحه و زبیر را کشت و
ایشان از اهل بهشت بودند و هر که مؤمنی از اهل بهشت را بکشد او از اهل جهنم است پس معلوم
که فتنه صفین و گمراه شدن معویه ناشی شد هر فسادی و قبحی که جاری شد در ایام بنی امیه
و فتنه عبدالله بن زبیر نیز فرعی از فروع قتل عثمان بود زیرا که عبدالله دعوی کرد که چون عثمان
یقین بقتل خود بهم رسانید نص خلافت از برای من کرد و مروان بن حکم و جمعی دیگر بر این گواهند
پس معلوم شد که سلسله این امور چگونه بهم پیوسته است و هر فرعی متفرع بر اصلی است و
شاخی بدرختی پیوسته است و هر شعله از آتشی افروخته است و همه منتهی میشود بشورای
که عمر در زمین فتنه و ضلالت غرس نمود و گفت عجیب‌تر از این بود که بعمر گفتند که سعد پسر
عاص و معویه و اکثر منافقین که داخل مؤلفة قلوبهم بودند و اسیر شده‌ی جنگ فرزندان

از فساد جمل متولد شد و فرع آن بود و از فساد صفین هم

ایشان که بجبر ایمان را اظهار میکردند حاکم و والی کردی و علی و عباس و زبیر و طلحه را مطلقا
ولایتی و حکومتی ندادی در جواب گفت که اما علی پس تکبرش زیاده از آنست که از جانب
من قبول حکومت بکند و اما این جماعت دیگر از قریش میترسم که منتشر شوند در شهرها و فساد
بسیار بکنند پس کسی که از حکومت ایشان خایف باشد که فساد کنند و هر یک دعوای خلافت از برای
خود بکنند چگونه نترسید در وقتی که شش نفر را در مرتبه خلافت مساوی قرار دهد از آنکه فساد
کنند پس معلوم شد که جمیع فتنه‌های اسلام متفرع بر شوری و سقیفه و سایر بدعتهای ابوبکر و عمر شد
وعلیهما وعلی اعوانهما لعنة الله ولعنة اللاعنین الی یوم الدین ششم آنکه مثل
سلمان و ابوذر و مقداد و عمار که باتفاق و باخبار ثابته صحیحه متفق علیها از جمله اهل
بیت رسالت بهترین اهل زمین و ملازم حق و بامر الهی محبوب حضرت رسالت و شیعیان
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بودند و عباس عم حضرت رسالت را در شوری داخل نکرد و جمعی را که باقرار
خود ایشان معیوب بهمه عیوب بودند و معدن نفاق و شقاق بودند صاحب اختیار و مرجع این
کار کرد هفتم آنکه در قضیه فدک که امر جزئی بود و متعلق بدنیا بود شهادت چهار معصوم
را که جناب احدیت و حضرت رسالت شهادت بعصمت و طهارت و صدق و حقیت ایشان
داده اند بتهمت جر نفع رد کرد و در باب امامت که ریاست تمام امت در جمیع امور و احکام دین
و دنیا و آخرت است رجوع بحکم یکی نمود که بهمه را شریک در آن امر کرده بود و بتهمت جر نفع اصلا
مانع نشد هشتم آنکه اگرچه بحسب ظاهر حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را داخل شوری
کرد اما نقشی را بر وجهی نمود و حیله کرد که البته خلافت از جانب آنحضرت بگردد و بغض او
ظاهر شود که دلیل واضح است بر کفر او چه در نهایت ظهور بود که طلحه با وجود آن بغض نسبت بحضرت
رسالت باعتراف عمر و عداوت با امیرالمؤمنین باعتبار ربط او با ابوبکر و معارضه حضرت با او
در خلافت و همچنین عبدالرحمن با خویشی عثمان و سایر نسبتها میان ایشان جانب
عثمان را نمیگذاشت و همچنین سعد که از قبیله بنی زهره و پسر عم عبدالرحمن بود جانب عبدالرحمن را
نمیگذاشت و ایشان با وجود او بخلافت آنحضرت راضی نمیشدند و زبیر که باقرار عمر گاهی
انسان و گاهی شیطان بود اگر با ایشان میبود آنحضرت تنها چه فایده داشت اگر در خدمت آنحضرت

اقامت میشود و دو کس میشوند و بر تقدیری که سعد هم با ایشان موافقت میکرد و سه نفر
میشدند عبد الرحمن و طلحه البته موافقت نمیکردند پس در هیچیک از این سه صورت خلافت
با آنحضرت نمیرسید و ابن ابی الحدید گفته است که شعبی در کتاب شوری و جوهری در کتاب سقیفه
روایت کرده اند از سهل بن سعد انصاری که گفت چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و عباس
از مجلس عمر برخواستند در روزی که بنای شوری گذاشت من از عقب ایشان میرفتم شنیدم که
آنحضرت بعباس گفت که باین تدبیر عمر خلافت از دست ما بدر رفت عباس گفت چگونه دانستی
حضرت فرمود نشنیدی که میگفت در جانبی باشید که عبد الرحمن در آنجانب است و سعد مخالفت
عبد الرحمن نمیکند زیرا که پسر عم اوست و عبد الرحمن نظیر عثمان و داماد اوست و هرگاه اینها در
یک طرف جمع شوند اگر آن دو نفر دیگر با من باشند فایده نخواهد کرد چه جای آنکه من امید بهره دو که
یکی از آنها نیز ندارم و با این مراتب مطلب عمر این بود که بفهماند بمردم که عبد الرحمن افضل است از
ما و بخدا سوگند که اول ایشان که ابو بکر بود بر ما فضیلت نداشت چه جای عبد الرحمن و بخدا سوگند
که اگر عمر درین مرض نمیرد من خاطر نشان او خواهم کرد بدی عاقبت آنچه را از اول تا آخر با ما
کرد و اگر بمیرد و البته خواهد مرد ایشان اتفاق خواهند کرد که خلافت را از ما بگردانند و اگر
بکنند جزای خود را از من خواهند یافت والله که من رغبت بپادشاهی ندارم و دنیا را نمیخواهم
ولیکن میخواهم عدالت را در میان مردم ظاهر گردانم و قیام نمایم باحکام کتاب خدا و سنت پیغمبر
خدا اگر کسی گوید که هرگاه حضرت میدانست که خلافت باو نمیرسد چرا داخل شوری شد
جوابش آنست که چون ابو بکر و عمر در روز اول آن حدیث را وضع کرده که نبوت و خلافت در
یک سلسله جمع نمیشود و عمر نیز مکرر این را میگفت و در خاطرهای مردم مرکوز شده بود اگر حضرت
داخل شوری نمیشد هرگز احتمال خلافت به بنی هاشم نمیدادند و حق باو بر نمیگشت چون حضرت
با مرا و داخل شوری شد دانستند که آن روایت موضوع و آن حرف بی اصل بوده است چنانچه
ابن بابویه رحمة الله علیه از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که چون عمر نامه شوری
را نوشت در اول صحیفه نام عثمان را نوشت و علی علیه السلم را در آخر همه نوشت عباس بآنحضرت
گفت که ترا در آخر همه نوشته است و ترا بیرون خواهند کرد از من بشنو و داخل شوری مشو

حضرت

حضرت جواب او نگفت چون با عثمان بیعت کردند عباس گفت من نگفتم چنین خواهند کرد حضرت
فرمود ای عم داخل شدن من سببی داشت که بر تو مخفی بود نشنیدی که عمر بر منبر میگفت که خدا اهل بیت
نبوت و خلافت را جمع نخواهد کرد من خواستم که او بزبان خود تکذیب خود بکند و مردم بدانند که آنچه پیشتر
میگفت باطل و دروغ بوده ما صلاحیت خلافت داریم پس عباس ساکت شد و ایضا در امور و افعال
ایشان مصالح بسیار است که عقول ما بفهمید آنها نمیرسد و این نیز معلوم بود که اگر آنحضرت داخل شوری نمیشد
جبر میکردند او را بر بیعت یکی از آنها و ممکن بود که مردم توهم کنند که حضرت برضا و رغبت ترک خلافت کرده
و با آنها بیعت کرده است بخلاف آنکه داخل شود در شوری و طلب حق خود بکند و حجت را بر ایشان تمام کند که
توهم رضا و اختیار برطرف میشود چنانچه طبری درین قصه روایت کرده است که عبد الرحمن با آنحضرت گفت
یا علی بر جان خود راهی مگذار که من در امر شوری نظر کردم و با مردم مشوره کردم ایشان کسی را معادل عثمان
نمیدانند پس علی علیه السلم بیرون آمد و فرمود آنچه مقدر شده است خواهد شد و دیگر روایت طبری
چنین است که چون مردم با عثمان بیعت کردند علی علیه السلم مضایقه کرد در بیعت عثمان این آیه را خواند
که در شان دو شش و امثال او که بیعت رسول صلعم را شکستند نازل شده ومن نکث فانما
ینکث علی نفسه تا آخر آیه چون حضرت این تهدید را شنید برگشت و بیعت کرد و میفرمود مکر
کردند و عجب مکری کردند و سید مرتضی رضی الله عنه از بلاذری که از معتبرترین مورخین عامه است روایت
کرده است که چون عبد الرحمن با عثمان بیعت کرد حضرت امیر المؤمنین علیه السلم ایستاده بود نشست
عبد الرحمن گفت بیعت کن یا پس این احوال و خصوصیات بر همه ظاهر شد که بیعت از روی رضا نبود
و اجماعی متحقق نشده و چگونه رضا و اختیار میباشد با تهدید بقتل و جهاد و سید رحمه الله گفته است که اول
مکری که عبد الرحمن کرد آن بود که اول خود را از میان بدر کرد که مردم او را بی غرض دانند و هرچه بگوید قبول
کنند و مکر دیگر آنکه بر حضرت امیر المؤمنین عرض کرد خلافت را با شرطی که علم داشت که حضرت
بان شرط قبول نخواهد کرد با آنکه گفت بشرط آنکه بسیرت ابو بکر و عمر عمل کنی و میدانست که حضرت سیرت
ایشان را بدعت و باطل میداند و قبول این شرط نخواهد کرد و نمیتوانست حضرت اظهار این کرد که سیرت
ایشان باطل بود زیرا که همین سبب قدح در او میکردند و ایضا محال بود عمل بسیرت دو
کردن زیرا که سیرت آنها نیز با هم موافق نبود و باین مکر منع چنین امر را از علی بیرون بردند

و اگر کسی گوید که [illegible] شمشیر [illegible] پس علی علیه السلم [illegible] بیرون [illegible] شوری [illegible] قبول [illegible] حضرت را بیعت کرده

انکه در چهار صورت امر بقتل اجماعت نمود مخالفت عمر یا عبد الرحمن یا سایر اولیای عثمان یا بر جبری
قرار کرفتن رای ایشان و اینها چه نحو معصیتی بود که بانها مستحق قتل شوند و امداد رای عبد الرحمن
و دیکران بچه دلیل حجت بود و کدام امر خدا و رسول دلالت بر وجوب اطاعت ایشان نمود که مخالفت
ایشان موجب قتل جمعی از مسلمین که بنص قران قتلشان حرام و از اکبر کبایرست شود **دهم** انکه
میان ایشان امر بقتل حضرت امیر المؤمنین علیه السلم نمود بلکه امر بقتل نمود مکر برای انحضرت و اتباع او
حیله تقسیم ظاهر شد با انکه بانبایه صحاح از طرق مخالف و موالف ثابت شد که حب او ایمان و بغض او کفر است
و حرب او حرب رسول خدا و سلم او سلم انحضرتست **یازدهم** انکه بر تقدیر وجوب اطاعت رای
اجماعت و ایجاب مخالفت ایشان قتل تخصیص مسلمین نفسهما آن معصوم مذکور را بکدام دلیل دلالت کرد و
تعیین این مدت کرد که اکر از سه روز بکذرد واجب القتل شوند **دوازدهم** انکه حضرت امیر المؤمنین
با آن مناقب و مفاخر که بروایات صحاح ایشان ثابت شده و اکثر کذشت که از حق و از قران جدا
نمیشود و باب مدینه علم و حکمت و امام حق و حجت بر جمیع خلق است با سایر مناقب که مذکور شد
کرد که اطاعت عبد الرحمن بکند که از همه مناقب عاری بوده و میدانست که جانب عثمان که عمزاده و داماد
بود نمیکذارد و باعتراف خودش ضعیف الرای و محب قوم خود بود و باین علت قابل خلافت نیست
و رای او را برای انحضرت ترجیح داد و اطاعتش بار بود واجب نمود تا حدی که اکر خلاف رای او کند
او را بکشند از این عناد و نفاق و کفر و ضلالت بالاتر نمیباشد **سیزدهم** هر کاه باتفاق مخالف
و موالف حضرت امیر المؤمنین علیه السلم قرین کتاب الهیست و هرکز از حق جدا نیست و سفینه نجات
و اعلم امتست و بطریقه شیخین راضی نشد و بهمین سبب از خلافت که حق مخصوص او بود کذشت از
این و مخفی دلیلی نمیباشد بر ضلالت ایشان و بطلان طریقه ایشان زیرا که اکر طریقه ایشان موافق
کتاب خدا و سنت رسول بود چرا حضرت از قبول کرد و این را قبول نکرد و چرا ابا نکه او را قبول
کرده بود عبد الرحمن بسبب قبول نکردن این بخلافت انحضرت راضی نشد و اکر مخالف آن بود مخالف
خدا و رسول عین کفر است **چهاردهم** انکه عثمان چون باین شرط راضی شد بطلان خلافت و
ضلالت او هم مثل ایشان ظاهر شد **و ایضا** بر تقدیر صحت اجتهاد علی علیه السلم و عثمان
اکر مجتهد نبودند پس بمذهب سنیان قابل خلافت نبودند زیرا که شرط اعظم خلافت بمذهب ایشان

اجتهاد است پس چرا عمر ایشانرا داخل شوری خلافت کرد و عبد الرحمن تکلیف بیعت کرد و اکر مجتهد
بودند چرا عبد الرحمن شرط میکرد که باجتهاد خود عمل نکنند و از اجتهاد ابوبکر و عمر تجاوز ننمایند
و چرا عثمان قبول این شرط کرد و اکر این شرط جایز است پس فایده شرط اجتهاد در خلافت چیست
و ایضا هرکاه باجتهاد مخالفت حضرت رسول که در احادیث ثابت است و مخصوص قرانی است اکر جایز
باشد چنانچه سنیان تجویز میکنند و خطاهای ابوبکر و عمر را بان توجیه میکنند چرا مخالفت آن دو جاهل
اجمل جایز نباشد و وجوه دیکر از خطاها درین قضیه هست که استیفای آنها موجب تطویل کلام است و
مذکور شد برای عاقل متدبر کافیست **پانزدهم** انکه ابوبکر را در خانه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
دفن کردند و وصیت کرد که او را نیز در انخانه مقدسه دفن کنند و آن جایز نبود بچندین وجه **اول**
انکه تصرف در ملک غیر بغیر جهت شرعی جایز نیست **دویم** انکه نهی کرده حق تعالی از دخول
در خانه انحضرت بغیر اذن **سیم** انکه کلنگها در نزد قبر شریف انحضرت بر زمین زدند و
حق تعالی نهی کرده از انکه صدا نزد انحضرت بلند کنند و حرمت مؤمن خصوصا انحضرت در حیات و موت
یکیست و در هر دو حال رعایت آن واجب است و تفصیل سخن درین باب آنست که موضع قبر رسول صلی الله
علیه و آله خالی از آن نیست که یا تا وقت وفات بر ملکیت آن حضرت باقی بود یا در حال حیات انحضرت
بعایشه منتقل شده بود چنانچه بعضی از سنیان ادعا کرده اند و بنابر اول خالی از آن نیست که میراث
بدیکران رسیده یا صدقه بود اکر میراث بود پس جایز نبود ابوبکر و عمر را که امر کنند دفن ایشان
در انجا مکر بعد از طلب رضا از ورثه و در هیچ روایتی و خبری نقل نشده است که از ورثه رخصتی طلبیده
یا نخریدن و امثال آن از ایشان کرفته باشند و اکر صدقه بود بایست که از مسلمانان خریده باشند
یا رخصت تحصیل کرده باشند و اکر انتقال در حال حیات بود بایست درین باب حجتی یا شاهدی از عایشه
بطلبند چنانچه از حضرت فاطمه علیها السلم طلبیدند و از برای انکه در نظر عوام تسویلی کنند فرستادند
بنزد عایشه و از و رخصت طلبیدند و بر عاقل غیر غافل ظاهر است که رخصت عایشه فایده نداشت
زیرا که اکر صدقه بود همه مستحقان در آن شریک بودند و رخصت عایشه فایده نداشت و اکر
میراث بود تصرف در آن پیش از قسمت بدون رخصت سایر ورثه حرام بود و اذن عایشه تنهایی
نفعی نداشت روایت کرده اند که فضال بن حسن روزی کذشت بر مجلسی که ابوحنیفه با جماعت

آنحضرت

بسیار از شاگردان نشسته بود و مشغول افاده بود باز رفیق خود گفت والله تا ابو حنیفه را
ملزم و خجل نکنم ازین موضع نروم پس نزدیک رفت و بر ایشان سلام کرد و گفت ای ابو حنیفه
من برادری دارم میگوید بهترین مردم بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب است
و من میگویم بهترین مردم بعد از آنحضرت ابو بکر است و بعد از و عمر برای من دلیلی بگو که بر و حجت
کنم ابو حنیفه ساعتی سر بزیر انداخت پس سر برداشت و گفت بس است از برای کرامت و
فخر ایشان آنکه ایشان همخوابه آنحضرت شانند در قبر او که ام حجت از ین و اضح تر نمیباشد فضائل
گفت من گفتم این را با برادرم او گفت اگر آن موضع از حضرت رسول بود پس ایشان ظلم کردند
بدفن کردن ایشان در موضعی که حقی در آن نداشتند و اگر از ایشان بود و بحضرت رسول بخشیده
بود بد کردند که رجوع در بخشیده خود کردند و عهد را شکستند ساعتی سر بزیر افکند پس گفت
باز ای مهر دخترهای خود در آنجا مدفون شدند گفت من گفتم برادرم گفت تا حضرت مهر زنان را
نمیداد او بر و حلال نمیشد چنانچه حق تعالی فرموده است إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي
آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ ابو حنیفه گفت بگو بمیراث دخترهای خود در آنجا مدفون شدند
گفت من گفتم برادرم گفت حضرت رسول که از دنیا رفت نه زن داشت و بمجموع زنها هشت یک
آنچه آنحضرت ازو میرسید پس هر زنی را بحصه از نه حصه از هشت یک میرسید و آن بقدر شبری نمیشد چگونه
جنازه با آن بزرگی را دفن کردند و ایضا ایشان فاطمه را میراث ندادند و گفتند آنحضرت را میراث
نمیباشد چون شد که عایشه و حفصه میراث بردند چون سخن باینجا رسید ابو حنیفه گفت دور کنید
این را که خود رافضی است و برادری ندارد و آنچه در کتب مبسوطه در مناقب عمر در
الزام بودن او مذکور است این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد **مطلب سیوم**
در بیان قلیلی از مطاعن عثمان و قبایح اعمال او که مشهور تر است از آنکه احتیاج بذکر
داشته باشد و اندکی از آنها را درین رساله بیان مینماید **طعن اول** آنست
که اقارب کافر منافق فاسق خود را که اهلیت هیچ امری نداشتند حاکم و والی مسلمانان
کرد و بر نفوس و فروج و اموال ایشان مسلط گردانید چنانچه ولید برادر مادری خود را والی
کوفه گردانید و انواع فسوق و معاصی ازو صادر شد و مدارش بر شرب خمر بود و ابن عبد

البر در کتاب استیعاب و اکثر محدثان و مورخان روایت کرده اند که روزی مست بمسجد آمد و نماز
صبح را با مردم چهار رکعت کرد پس در اثنای نماز بایشان گفت که اگر میخواهید زیاده از چهار رکعت
نیز میکنم و صاحب استیعاب بعد از آن گفته است که این قصه از مشهورات و ثقات روایت
کرده اند از اهل حدیث و اهل اخبار پس گفته است که خلافی نیست میان اهل علم بتاویل قرآن
که آیه کریمه إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا در شان ولید نازل شده است و حق تعالی او را
فاسق نامیده است و صاحب مروج الذهب و دیگران روایت کرده اند که فسق او بحدی شایع شد
که بر منبر او را سنگباران کردند و او را بمدینه آوردند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام او را حد
شرب خمر زد و اگر چه عثمان راضی نبود و مروان منافق را در خلافت خود دخیل کرد که هر جور و عدوان
که خواست کرد و عبد الله بن ابی سرح را امیر مصر کرد چون مصریان ازو شکوه کردند و تظلم نمودند
محمد بن ابی بکر را امیر کرده فرستاد و پنهان بعبد الله نوشت که چون این جماعت بتو
رسند سرور ایشان بعضی از ایشان را بکش و حبس کن بعضی را بر دار کش اهل مصر نامه را در راه گرفتند
و بمدینه برگشتند و باین اسباب کشته شد **طعن دویم** آنکه حکم بن ابی العاص را که حضرت
رسول او را از مدینه بیرون کرده باعتبار کفر و نفاق او و ایذا بسیاری که ازو بآنحضرت
میرسید و تا حضرت در حیات بود او را رخصت دخول مدینه نداد و چون حضرت از دنیا رحلت کرد
باعتبار قرابتی که با عثمان داشت و اتفاقی که در نفاق با یکدیگر داشتند عثمان بنزد ابو بکر
آمد و شفاعت کرد که او را رخصت دخول مدینه دهد و ابو بکر راضی نشد و چون خود خلیفه
شد او را و امثال او را با عزاز و اکرام بمدینه آورد و هر چند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و زبیر
و طلحه و سعد و عبد الرحمن و عمار و سایر صحابه درین باب با او سخن گفتند و این عمل را بر او
انکار کردند فایده نکرد و این عمل هم مخالفت حضرت رسول بود و هم مخالفت سنت شیخین که
شرط کرده بود که بطریقه ایشان عمل کند و این امور را و اقدی و ابن عبد البر و دیگران بطرق صحاح
روایت کرده اند **طعن سیوم** آنکه ابو ذر رضی الله عنه که احدی از عامه و خاصه
در فضیلت و سبق اسلام و بزرگواری او شک ندارند و در صحاح خود احادیث بسیار در فضیلت او
روایت کرده اند چون بکرر عثمان را بسبب ظلمها و بدعتها که میکرد مذمت و طعن میکرد و در

عمر خلیفه شد باز استدعا کرد و عمر
راضی نشد و چون عمر

کوچهای مدینه میگشت و میگفت بَشِّرِ الْكَافِرِينَ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ عثمان او را از مدینه بیرون
کرد و بشام فرستاد و در آنجا نیز چون از معویه بدعتها و ستمها میدید و بر او انکار میکرد و
فضایل و مناقب امیر المؤمنین علیه السلام را روایت میکرد و معویه هرچند میخواست او را بمال
راضی کند قبول نمیکرد و نزدیک شد که اهل شام را بر او بشوراند معویه بعثمان نوشت که اگر تو را
احتیاجی بشام هست ابوذر را از اینجا بیرون کن عثمان باو نوشت که او را بنزد من فرست بر مرکبی
در نهایت درشتی و ناهمواری پس معویه آن بزرگوار را بر شتری درشت رو و برهنه سوار کرد
و شخصی غلیظ عنیف را بر او موکل نمود و مقرر کرد که همه شب و روز براند و نگذارد که خواب کند و آرام
بگیرد و چون آن مرد پیر ضعیف را با آن عنف آورد تا رسیدن بمدینه رانهایش مجروح شده و
گوشتهایش ریخت و چون او را بنزد عثمان آوردند دست از نهی از منکر برنداشت واحادیثی
که در لعن و مذمت او و خویشان او از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده بود نقل کرد و عثمان تهدید
او کرد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که ابوذر دروغ نمیگوید زیرا که من از رسول خدا
شنیدم که گفت آسمان سبز سایه نه افکنده و زمین گرد آلود برنداشته سخن گویی را که راستگوتر از
ابوذر باشد پس صحابه که حاضر بودند همه شهادت دادند که ما این حدیث را از رسول خدا در شأن
ابوذر شنیدیم عثمان گفت باصحابه که بگویید من چکنم با این شیخ دروغگو بزنم او را یا حبس کنم یا
بکشم یا او را از بلاد بیرون کنم میخواهد جماعت مسلمانان را پراکنده کند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
گفت من میگویم در حق او آنچه مؤمن آل فرعون در حق موسی علیه السلام گفت پس آن آیه را
خواند که مضمونش اینست اگر دروغ میگوید گناه دروغش بر او است و اگر راست میگوید خواهد
رسید بشما بعضی از آنها که شما را وعده میدهد بدرستی که خدا هدایت نمیکند کسی را که عاصی و دروغگو
باشد پس عثمان لعین گفت خاک بر دهانت باد حضرت فرمود بلکه بر دهان تو خواهد بود خاک
و نقل کرده اند که بانجا آنحضرت چون آن ملعون کشته شده دهانش را پر از خاک یافتند پس
عثمان تاکید کرد که کسی با ابوذر ننشیند و سخن نگوید بعد از چند روز باز او را طلبید و گفت از بلاد ما
بیرون رو گفت مرا از شام بیرون کردی که با کافران جهاد کنم گفت تو را از شام طلبیدم که آن
ناحیه را فاسد کردی گفت پس بعراق بیرون کن گفت میخواهی بنزد جماعتی که اهل شبهه اند

علیه السلم

برای هم

وطعن

وطعن بر امامان میکنند گفت مرا بحجاز بفرست گفت بآن هم راضی نشد پس او را بربذه فرستاد که
دشمن ترین جاها بود نزد او و مکرر او را نهی کرده از مصاحبت او و در آن غربت با محنت و مشقت
بعبادت حق تعالی مشغول بود تا برحمت الهی واصل شد قاتلهم الله این ظلمها که با ابوذر واقع شد
حضرت رسول او را خبر داده بود و فرموده بود که تنها زندگانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها
محشور خواهی شد و تنها داخل بهشت خواهی شد و گروهی از اهل عراق متوجه غسل و نماز تو
خواهند شد چنانچه هنگام وفات او شد کسی بغیر دختر او بر سر او نبود دختر گفت من چگونه
تنها بامر تو قیام نمایم ابوذر گفت رسول خدا مرا خبر داده است که جمعی از حاج عراق بتجهیز من قیام خواهند
نمود چون من وفات نمایم جامه بر روی من بپوش و برو بر سر راه حاج و چون ایشان
بیایند خبر وفات مرا بایشان برسان چون دختر بر سر راه آمد قافله عراق رسیدند و عبد الله
بن مسعود و مالک اشتر و جمعی همراه بودند چون دختر خبر وفات ابوذر را بایشان گفت همه محزون و
گریان شدند و متوجه تجهیز و تغسیل و نماز و دفن او شدند و بعد از دفن همه گریستند و لعنت کردند
بر کسی که بر او ظلم کرده و او را از مدینه بیرون کرده و این یک سبب غضب و اهانت ابن مسعود
بود چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و در وقت بیرون آمدن ابوذر اهانت بسیار از
عثمان و اصحاب او نسبت بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام واقع شد که همه باعث او رفت
و کسی که با مثل ابوذر کسی که از بزرگان صحابه و اهل سوابق که ترمذی در شأن او روایت کرده است که
در زیر آسمان و بر روی زمین از او راستگوتری نیست و او شبیه عیسی بن مریم است با فضایل بسیار
دیگر که در صحاح خود روایت کرده اند چنین ستمها روا دارد و نسبت بربذه و اهل بیت رسالت
آن اهانتها بعمل آورد او را از اهل اسلام چگونه شمرد او را چه جای آنکه مستحق خلافت
باشد طعن چهارم آنکه عبد الله بن مسعود را که از اکابر صحابه میدانند و زیاده از عثمان احادیث
در فضایل او نقل کرده اند وظیفه اش را قطع کرده بود و دو سبب داشت یکی برای آنکه بر ابوذر نماز
کرده و دیگری برای آنکه مصحفش را طلبید که با مصحف خود که تحریفات کرده بود
بود موافق گرداند و او نداد و او را آنقدر زد که دو استخوان پهلویش را شکست و سه روز بعد
از آن رحلت کرد و ابن ابی الحدید روایت کرده است که در وقت رحلت او عثمان بعیادتش رفت

وازو پرسید که از چه شکوه داری گفت از گناهان خود گفت چه میخواهی گفت رحمت الهی را
گفت طبیب برایت بیاورند گفت طبیب بیمارم کرده است گفت وظیفه ات را که قطع کرده بودم
باز برایت مقرر کنم گفت تا محتاج بودم قطع کردی اکنون که مستغنی شدم میدهی گفت برای فرزندانت
باشد گفت خدا ایشانرا روزی میدهد گفت برای من طلب مغفرت کن از خدا گفت از خدا میخواهم
که حق مرا از تو بگیرد و وصیت کرد که عثمان برو نماز نکند و اصل زدن عثمان ابن مسعود را مشهور است و مسطور
در کتاب ملل و نحل و صاحب روضة الاحباب و صاحب کتاب لطایف المعارف روایت کرده اند
و شارح مقاصد و دیگران نیز تصدیق و تسلیم نموده اند **طعن پنجم** زدن عمار است که از
کبار است و کتب حدیث خاصه و عامه مشحونست بفضایل و مناقب او چنانچه ابن عبد البر
در کتاب استیعاب روایت کرده است که عایشه گفت احدی از اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه
و آله نیست مگر آنکه اگر خواهم در حق او سخنی میتوانم گفت مگر عمار بن یاسر که از رسول خدا شنیدم
که گفت مملوست عمار از ایمان حتی کف پاهای او و بروایت دیگر پر است از کف پاهای او
تا نرمه گوشهای او از ایمان و از خالد بن ولید روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که
عمار را دشمن دارد خدا او را دشمن دارد و خالد گفت که از روزی که این را از آنحضرت
شنیدم پیوسته او را دوست داشتم و انس روایت کرده است که حضرت رسول فرمود مشتاق
است بهشت بسوی سه کس علی و عمار و سلمان و از عایشه روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود
که هرگز مخیر نشد عمار میان دو امر مگر آنکه اختیار کرد آنچه دشوارتر بود بر بدنش و در مشکوة
از مسند احمد بن حنبل از خالد بن ولید روایت کرده است که گفت میان من و عمار نزاعی
بود من سخن درشت بروی او گفتم عمار بخدمت حضرت رسول رفت و از من شکایت کرد و من
نیز بخدمت آنحضرت رفتم و شکایت او کردم و با او غلظت و درشتی کردم و حضرت ساکت
بود و عمار گریان شد حضرت سر برداشت و فرمود که هر که با عمار عداوت کند خدا با او عداوت
کند و هر که با عمار دشمنی کند خدا با او دشمنی کند خالد گفت پس بیرون آمدم و سعی بسیار
نمودم در خوشنودی عمار و او را از خود راضی کردم و در جامع الاصول از صحیح بخاری روایت
کرده است از ابی سعید خدری که چون مسجد حضرت رسول را بنا میکردند ما یک خشت یک خشت میبردیم

و عمار دو خشت دو خشت بر میداشت حضرت رسول او را بر آن حال مشاهده کرد بدست
مبارک خود خاک را ازو میریخت و میفرمود بیچاره عمار خواهد خواند ایشانرا بسوی بهشت و
خواهند خواند او را بسوی جهنم و عمار میگفت پناه میبرم بسوی خدا از فتنها و اما کیفیت قصه
عمار چنانچه اعثم کوفی در تاریخ و در کتاب فتوح و صاحب روضة الاحباب و غیر ایشان روایت
کرده اند آنست که جمعی از صحابه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اتفاق نموده فسوق و ظلمهای
عثمان را نوشتند و تهدید بسیار کردند که اگر ترک این افعال نکند برو شورش نمایند و بعمار دادند که
باو رساند چون باو داد و یک سطر را خواند انداخت عمار گفت ای پسر این نامه اصحاب رسول
خداست بنزد او بخوان و تامل کن و یقین بدان که من خیر تو را میگویم پس غلامان خود را فرمود
که دستها و پاهای او را بر زمین کشیدند و آنقدر زدند او را که از حرکت افتاد پس خود
پیش آمد و لگد چند با کفش بر شکم و اسافل اعضایش زد آنقدر که علت فتق بهم رسانید
و بیهوش شد و تا نصف شب بیهوش بود و نماز ظهر و عصر و شام و خفتن ازو فوت شد
و چون بعد از نصف شب بهوش آمد وضو ساخته نمازها را قضا کرد و ایضا اعثم کوفی
در تاریخ روایت کرده است که چون خبر فوت ابوذر بعثمان رسید گفت خدا رحمت کند ابوذر
را عمار حاضر بود گفت خدا رحمت کند ابوذر را و ما از دل میگوییم عثمان گفت [illegible]
از اخراج ابوذر پشیمان شده ام گفت والله این گمان ندارم عثمان ازین سخن آزرده شد و گفت
بر گردنش زنید و از مدینه اخراجش کنید بهمان جا که ابوذر بود و تا من زنده ام بمدینه نیاید
عمار گفت بخدا سوگند که همسایگی سگان مرا خوشتر است از همسایگی تو و برخاست و بیرون
رفت و عثمان عزم اخراج او کرد و بنی مخزوم که اقارب عمار بودند اتفاق کرده بخدمت حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام رفتند و گفتند عثمان عمار را دو نوبت آزار کرد ما تحمل کردیم اکنون اراده اخراج او نموده
و اگر این کار کند میترسیم که از ما کاری سر زند که او و ما هر دو پشیمان شویم حضرت ایشانرا تسلیه
داد و فرمود شما صبر کنید تا من بروم و اصلاح کنم پس نزد عثمان رفت و گفت در بعضی از کارها
بی تابی میکنی و سخن خیرخواهان نمی شنوی پیش ازین ابوذر را که از صلحای مسلمانان و اخیار
مهاجران بود از مدینه اخراج کردی و منفی نمودی تا در غربت مرد و مسلمانان آنرا نپسندیدند و حالا

نموده

میشوم که اراده اخراج عمار داری از مدینه ابن عباس و دوست از اخراج عمار و دیگران بدار عثمان از این
سخن در غضب آمد و گفت اول تو را بیرون باید کرد که همه را تو ضایع میکنی حضرت و خود را چه
آن نیست که تا بمن این سخن گویی و این کار توانی کرد و اگر خواهی والله که نتوانستی و اگر شک داری
کن تا بدانی و بخدا سوگند که فساد عمار و غیر او همه از تو است در ایشان گناهی ندارند که ترا بدی میگفتند
که تاب نمیآرند و بزبان میآرند و ترا دشمن نمیباید پس برخواست و بیرون رفت و
که درین روایات تامل نماید میداند که کسی که اذیت و اهانت و شتم و ضرب و قدح ساز و نسبت بکسی
که حضرت رسالت در حق او آنها را گفته باشد و دشمنی او را دشمنی خدا شمرده باشد و نسبت بجناب
مرتضوی صلوات الله علیه که حب او ایمان و بغض او کفر و نفاق است آن سخنان گوید از ایمان و اسلام
بهره ندارد **وآنچه از اخبار** معتبره خاصه و عامه ظاهر میشود آنست که عمده اسباب عداوت عثمان با
عمار ولایت حضرت امیرالمؤمنین **علیه السلام** بود چنانچه ابن ابی الحدید روایت کرده از ابن عباس که
عثمان بمن گفت پسر عم تو و پسر خال من چه کار دارد و از من چه میخواهد گفتم کسی را بگو که
عم زاده من و خال زاده تو بسیار اند گفت علی را میگویم گفتم والله من از و بغیر خوبی چیزی نشنیده ام گفت
والله که از تو پنهان میدارد آنچه را بدیگران میگوید و درین اثنا عمار رسید پرسید که چه میگفتید که بعضی
را شنیدم گفتم همانست که شنیدی گفت بسا مظلومی که خبر ندارد و ظالمی که خود را بنا و افی میکند از
عثمان گفت تو از دشمنان ما و اتباع ایشانی بعظمت خدا که اگر رعایت بعضی امور نباشد ترا
ادبی کنم که تلافی گذشته و مانع آینده باشد عمار گفت **اما** دوستی علی من از آن عذری نمیخواهم
واما ادب کردن من حجتی نداری من بر تو حجت دارم و من تابع سنتم عثمان گفت والله که تو از
اعوان و انصار شر و مانعان خیری عمار گفت من خلاف این را از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
شنیدم روزی که از نماز جمعه مراجعت کرده بود تو آمدی و دیگری و من سینه و گردن و روی
مبارک او را بوسیدم فرمود که بحق که تو ما را دوست میداری و ما تو را دوست میداریم **وبتحقیق**
که تو از اعوان خیر و مانعان شری عثمان گفت چنین بود اما بعد از آن تغییر کردی عمار دست
بدعا برداشت و گفت یا ابن عباس آمین بگو سه مرتبه گفت خدایا تغییر ده هر که را تغییر داده و این
حکایت از چند جهت دلیل است بر ظلم و فسق عثمان ایذای عمار چند بار و ضرب عمار بر وسه بار

شر با افعال حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دارد و اهل شر گفتن آنحضرت و بغض و عداوت
آنحضرت که خود دعوی کرده اگر دروغ گفت فسق بلکه کفر و اگر راست گفت پس کفر زیرا که معلوم
است که آنحضرت با مومن و مسلم البته بغض و عداوت نمیدارد و بغض او با آنحضرت که از کلام
خودش مستفاد است عین نفاق و کفر است **ششم** آنکه خمس که مخصوص اهل بیت است
صلوات الله علیهم و اموال بیت المال و سایر اموال مسلمانان را باولاد و اقارب خود زیاده از
اندازه داد و از جمله بچهار کس که چهار دختر خود را بایشان داده چهار صد هزار دینار داد که
تقریبا بحساب این زمان هفت هزار تومان است و از مال افریقیه بمروان صد هزار دینار داد و
مثل کلبی و شهرستانی و بیست هزار دینار که سی هزار تومان باشد باو داد و بروایت واقدی
همه آن مال را باو داد و گفته که عثمان میگفت ابوبکر و عمر ازین مال بخویشان خود نمیدادند من
خود میدهم و ایضا او روایت نموده که مال عظیمی از بصره آوردند همه را بحکم میان اهل و اولاد
قسمت کرد و ایضا روایت کرده است که شتر بسیار از زکوة آوردند همه را بحارث بن حکم داد
و حکم بن ابی العاص را والی زکوة قضاعه کرد و سیصد هزار درم رسید همه را باو داد و صد هزار
بسعید بن العاص داد و مردم طعن و عتابش نمودند و روایت کرده اند که سعد بن ابی وقاص کلید
بیت المال را در مسجد انداخت و گفت من دیگر خازن بیت المال نمیتوانم بود با این سلوک
که بطرید رسول الله سیصد هزار دینار میدهد و ابو مخنف روایت کرده است که عثمان نوشت بعبد الله
بن ارقم خازن بیت المال که بعبد الله بن خالد که خویش عثمان بود سیصد هزار درهم بده و بهر یک از
جمعی که رفیق او بودند صد هزار درهم بده و قباله نوشت بازو که و آن مبلغها را نداد و عثمان گفت تو خازن
مالی هر چه میگویم بکن عبد الله گفت من خود را خازن مسلمانان میدانستم خازن تو غلام تست
کلیدهای اموال را آورده بر منبر آویخت **و بروایتی** بنزد او انداخت و گفت دیگر یاد کرد که
گزمن متوجه این کار نشود و عثمان کلیدها را بنایل غلام خود داد و واقدی روایت کرده است که بعد از
این واقعه زید بن ثابت را فرمود که سیصد هزار درهم از بیت المال برای عبد الله بن ارقم
برد و گفت امیر فرستاده که صرف عیال و اقربای خود کنی عبد الله گفت مرا باین مال حاجتی
نیست و من برای آنکه عثمان مزد بمن بدهد خدمت بیت المال نکرده ام و بخدا سوگند که اگر این از مال مسلمانان

است که من اینقدر نیست که عوضش سیصد هزار درهم باشد و اگر از مال عثمان است نمیخواهیم که نقصان
باو رسانیم که او بیت المال را بهر که خواهد بغیر حق بدهد و ابن ابی الحدید روایت کرده است
از زهری که جوهری از خزینه پادشاه عجم نزد عمر آوردند که چون آفتاب بر و میتابید مثل مشعل آتش
شعاعش بلند میشد بخازن بیت المال گفت این را میان مسلمانان قسمت کن که گمان دارم که بسبب
این بلا و فتنه عظیمی میان مسلمانان حادث شود خازن گفت این یک جوهر را بهمه مسلمانان نمیتوان
قسمت کرد و کسی نیست که تواند از عهده قیمتش برآید که این را بخرد شاید سال دیگر حق تعالی فتحی مسلمانان را
روزی کند که کسی را اینقدر قدرت بهم رسد که تواند این را بخرد گفت پس در بیت المال
ضبط کن و آن گوهر بود تا عمر کشته شد و عثمان آن را بدختران خود داد و ایضا ابن الحدید روایت
کرده است که مردی بخدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام آمد که از عثمان برای او عرضی بکند و خود
که او حمال خطایاست نه والله هرگز شفاعت نزد او نزنم و صاحب استیعاب و دیگران گفته اند
که بعد از کشتن عثمان سه زن از او ماندند و بعضی چهار زن گفته اند که از ثمن ترکه او بهر یک هشتاد و سه
هزار دینار رسید که مجموع ترکه دویست و چهل و نه هزار دینار یا سیصد و سی و دو هزار دینار باشد
که مبلغ اخیر تقریبا نزدیک به پنجاه هزار تومان باشد و حدیث این باب اخبار و روایات بسیار است
که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و کسی که در اموال مسلمانان خصوصا خمس [illegible]
اینقدر از برای خود و اقارب خود تصرف نماید که صرف فسق و فجور و اسراف و تبذیر و زینت کنند
و فقرا و مساکین در مشقت و عسرت بوده باشند کی اهلیت خلافت عامه مسلمانان دارد با آنکه
آن شرطیست که در اول بر او قرار کرده اند که بطریقه ابوبکر و عمر عمل کند و عمر اگر چه تفضیل در عطاها
او بدعت کرد اما بنحوی میکرد که در نظر عوام مشتبه میشد و جهات واهیه را فی الجمله رعایت میکرد
و خود کم تصرف مینمود و عثمان رسوائی را بحدی رسانید که خیانت و شقاوت او بر عالمیان ظاهر گردید
تا آنکه بقتل او منتهی شد **طعن هفتم** آنکه جمع کرد مردم را بر قرائت زید بن ثابت و سبب
برای آنکه عثمانی بود و دشمن امیر المومنین علیه السلام بود و چون خواست مناقب اهل بیت و
مثالب اعدای ایشان را از قرآن بیندازد او را برای جمع قرآن اختیار کرد و باین سبب قرآنی را
که حضرت امیر المومنین علیه السلام بعد از وفات حضرت رسول جمع کرده با آنکه اعلم خلق بود بکتاب

و سنت

و سنت قبول نکردند و چون عمر خلیفه شد از حضرت امیر آن قرآن را طلبید که آنچه را خواهد از آن بردارد
و آنچه را نخواهد باطل کند حضرت نداد و فرمود که مس نمیکنند آن مصحف را مگر مطهران از فرزندان
من و ظاهر نمیشود آن تا قائم از اهل بیت من ظاهر شود و مردم را بر خواندن و عمل نمودن بآن
دارد و عثمان چون خواست قرآن را جمع کند زید بن ثابت را امر کرد بجمع قرآن و مصحفهای دیگر را که
عبد الله بن مسعود و دیگران داشتند بجبر گرفت و سوزانید و بعضی گفته اند جوشانید و در یک دیگ از
آن سوخت تا کسی را بر آنها اطلاع بهم نرسد و یک سبب زدن ابن مسعود و اهانت او این بود که
نمیشد که مصحف خود را بایشان بدهد با آن جهت او را اهانت کردند و سوزانیدند و مصحفی که الحال
میان است و مشهور بمصحف عثمان نسخه ایست که از آن برداشته اند و چون این خبر بعایشه
رسید گفت اُقْتُلُوا حَرَّاقَ الْمَصَاحِفِ یعنی بکشید بسیار سوزنده مصحفها را و این عمل
چنین بد است متضمن طعن و استحقاق لعن اوست اول آنکه رد کلام حق تعالی کرده و آن کفر است
چنانکه فرموده است أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ
ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى
أَشَدِّ الْعَذَابِ یعنی آیا ببعضی از کتاب ایمان میآورید و ببعضی کافر میشوید پس نیست
جزای کسی از شما که این کار کند مگر خواری عظیم در دنیا و در روز قیامت برگردانیده میشوید بسوی
بدترین عذاب و این مصداق حال آنجماعت است که در دنیا بجزای کشته شدند و بعذاب الیم عقبا
و ایضا کراهت داشتند از نزول بعضی از آیات که محو کردند و این موجب حبط اعمالست چنانکه حق تعالی
فرموده است ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ یعنی
این بسبب آنست که نخواستند آنچه را خدا فرستاده است پس حبط کرد خدا عملهای ایشان را
دوم آنکه نهایت استخفاف بکلام الهی و مصاحف بسیار نموده و استخفاف بمصحف عین
کفر است و استخفافی عظیم تر از جوشانیدن و سوزانیدن نمیباشد **سیم** آنکه ترجیح قرائت
زید بن ثابت از جمله قراء قرآن ترجیح مرجوح و متضمن رد قول حضرت رسولست اما آنکه متضمن رد
قول حضرت رسولست زیرا که احادیث بسیار در صحاح خود روایت کرده اند که قرآن بر هفت
حرف نازل شده و حضرت رسول منع نمیکرد مردم را از قراءات مختلفه چنانچه بخاری از

ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل قرآن را بر من بر یک
حرف خواند من پیوسته از او طلب زیادتی میکردم و او زیاده میکرد تا بهفت حرف رسید و در
جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و مالک و ابو داود و نسائی بسندهای ایشان از عمر
بن خطاب روایت کرده است که گفت شنیدم از هشام بن الحکم در حیات رسول خدا که او سوره فرقان را
میخواند پس گوش دادم قراءتش را بر حروف بسیار خواند که من از حضرت رسول نشنیده بودم نزدیک
شد که در اثنای نماز با او معارضه کنم پس صبر کردم تا سلام گفت پس ردای او را در گردن او پیچیدم
و گفتم این قراءت را که خواندی از کی شنیدی گفت از رسول خدا گفتم دروغ میگویی من از رسول خدا
بنحوی دیگر شنیدم پس او را کشیدم و بخدمت آنحضرت بردم و گفتم من سوره فرقان را از این شنیدم
که میخواند بغیر آن نحوی که از تو شنیده بودم حضرت فرمود رها کن او را پس با هشام گفت بخوان هشام
خواند بنحوی که من از او شنیده بودم حضرت فرمود چنین نازل شده است بدرستی که این قرآن بر هفت
حرف نازل شده است پس بخوانید آنچه میسر باشد از آن و ترمذی گفته است این حدیث صحیحی است
و ایضاً در جامع الاصول از مجموع صحاح خمسه مذکوره از ابی ابن کعب مثل این حدیث را نقل
کرده است و احادیث بسیار دیگر موافق این مضامین روایت کرده اند که ذکر آنها موجب تطویل
کلام است پس جمع کردن همه بر یک قرآن و یک قراءت و منع از قراءات دیگر مخالف حکم رسول
است باعتقاد ایشان و بدعت در دین است و اگر گویند مراد قراءات سبعه مشهوره است آن
باطل است زیرا که باتفاق قراء این اختلافات در خواندن قرآن عثمان بود که هفت مصحف نوشت
و یکی را در مدینه گذاشت و شش مصحف دیگر را باطراف بلاد فرستاده و چون در رسم الخط مصحف نوشته
بوده کلماتی که مشتمل بر الف بود الف را انداخته بود باین جهت اختلاف قراءت در
عثمان بهم رسید و اختلافی که در روایات ایشان وارد شده است تنزیل بر آن نمیتوان نمود و صاحب
کتاب نشر که امام قراء و قدوه ایشانست تصریح نموده است باینکه این سبعه آن سبعه احرف
نیست که در روایات وارد شده است و از اشتراک لفظ سبعه بعضی از جهال این توهم کرده
اند و بدانکه این را ما بر ایشان الزام میناییم باعتبار احادیثی که در صحاح ایشان وارد شده
است و در نمیتوانند کرد و از احادیث ائمه ما علیهم السلام ظاهر میشود که قرآن بر یک حرف

مصحف امام

واحد است و از نزد خداوند واحد نازل شده است و آن مصحفی است که حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام آورده و ایشان قبول نکردند و احادیث ایشان یا موضوعست و آنها را وضع کرده
اند از برای آنکه نباید قرآن آنحضرت را قبول کنند و اختیار زیاده و نقصان داشته باشند یا آنکه
مراد از آنها آنست که چون قرآن جمع نشده بود و متفرق بود تجویز فرموده باشند که آنچه میدانند از
آیات سوره در نماز و غیر آن بخوانند و ایضاً ترجیح مرجوح زیرا که احادیث صحاح ایشان دلالت میکند
بر آنکه ابن مسعود در متابعت قراءت اولی و ارجح است از زید بلکه دلالت میکند بر آنکه متابعت قراءت او
واجب است و ترک قراءت او جایز نیست چنانچه صاحب استیعاب روایت کرده است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که قرآن را از چهار کس بیاموزید و ابتدا با ابن مسعود کرده و بعد از آن
معاذ بن جبل و ابی بن کعب و سالم مولای ابی حذیفه فرمود و فرمود که هر که خواهد قرآن را تازه و نازه
بخواند بر روشی که نازل شده است بقراءت ابن ام عبد بخواند یعنی ابن مسعود و از ابو وایل روایت کرده
است که گفت شنیدم از ابن مسعود که میگفت من داناترین امتم بکتاب خدا و بهتر ایشان نیستم
و در کتاب خدا هیچ سوره و آیه نیست مگر آنکه میدانم در چه چیز نازل شده است و کی نازل
شده است و ابو وایل گفت نشنیدم کسی این سخن را برو انکار کند و از ابو ظبیان روایت کرده
که گفت ابن عباس از من پرسید که کدام یک از دو قراءت قرآن را میخوانی گفتم بقراءت
اولی که قراءت ابن مسعود است گفت بلکه آن قراءت آخر است جبرئیل هر سال قرآن را یکمرتبه بر
رسول خدا عرض میکرد و در سالی که از دنیا مفارقت کرد دو مرتبه بر او عرض کرد و در اوقات آن ابن
مسعود حاضر بود پس دانست آنچه تغییر یافت و آنچه نسخ شد از قرآن و ایضاً روایت کرده
که از علی علیه السلام سؤال کردند از حال ابن مسعود فرمود قرآن را خواند و سنت را دانست و همین بس
است از برای او و از شقیق روایت کرده است از ابو وایل که چون امر کرد عثمان در مصاحف که
امر کرده عبدالله بن مسعود در خواست و خطبه خواند و گفت امر میکنید مرا که قرآن را بر قراءت زید بن
ثابت بخوانم بحق خدا که جانم بدست اوست من از دهان حضرت رسول هفتاد و چند سوره یاد گرفتم و زید
در آن وقت کاکلی در سر داشت و با کودکان بازی میکرد بخدا سوگند که از قرآن نازل نشده چیزی
مگر آنکه میدانم در چه چیز نازل شده است و هیچکس داناتر نیست از من بکتاب خدا و اگر میدانم

کسی را که از من دانا تر باشد بکتاب خدا از من و شتر مرا باو میتوانم رسانید البته نزد او
میرفتم پس شرم کرد از گفتار خود و گفت من بهترین شما نیستم شقیق گفت من در حلقها که اصحاب
رسول در میان آنها داخل بودند شدم و نشنیدم کسی رد این قول بر او بکند و در جامع الاصول اکثر این
احادیث را از صحاح ایشان روایت کرده است پس مصحف ابن مسعود را که این روایات صحیحه
در فضل او و امر باخذ قرآن از او وارد شده است ترک کردن و سوزانیدن و جمع کردن مردم بر قرائت
زید که عثمان فضایل را در حق او روایت نکرده اند و مذمت او را روایت کرده اند تفضیل مفضول بر فاضل
و مخالف قول رسولست و چون در استیعاب گفته است که زید عثمانی بود و در هیچ یک از جنگهای
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با انصار حاضر نشد معلوم می شود که باعث بر ترجیح مصحف او عداوت آنحضرت
بوده است تا مناقب اهل بیت علیهم السلام و مثالب اعدای ایشان را توانند بیرون کرد از
جمله مصحفها که اعتبار نکردند و سوزانیدند مصحف ابی ابن کعب و معاذ بن جبل بود با آنکه در صحاح ایشان
امر باخذ قرآن از ایشان وارد شده است بطرق متعدده چنانچه بعضی گذشت طعن هشتم که اعظم مطاعن است
آنکه کبار صحابه که باجماع و اتفاق جمیع علمای مخالفان عدول بودند و اقوال و افعالشان نزد ایشان حجت
میدانند تفسیق و تکفیر عثمان کردند و شهادت بر ظلم و کفرش دادند مثل عمار که بطرق بسیار روایت
کرده اند که او مکرر میگفت که سه آیه در قرآن گواهی بر کفر عثمان میدهند و من چهارم آنهایم
و آیات آنها اینند مَن لَم یَحکُم بِما اَنزَلَ اللهُ فَاُولئِکَ هُمُ الکافِرون
یعنی هر که حکم نکند با آنچه خدا فرستاده است پس ایشان کافرانند و در آیه دیگر فرموده است
که ایشان فاسقانند و در جای دیگر فرموده است که ایشان ظالمانند و من گواهی میدهم که او حکم
کرد بغیر آنچه خدا فرستاده است و ابو وائل روایت کرده است که عمار میگفت که عثمان نامی در میان
مردم نداشت سوای کافر تا آنکه معویه و امثال او شدند و اعثم در فتوح روایت کرده است که
عمرو بن العاص از عمار پرسید که عثمان را کی کشت گفت خدا کشت و ابن ابی الحدید روایت کرده
است که عمرو از عمار پرسید که عثمان را کی کشت گفت خدای علی کشت و علی با او بود گفت تو
با قاتلان او بودی گفت من بودم و امروز هم با ایشان قتال میکنم گفت چرا او را کشتید گفت
خواست دین ما را تغییر دهد او را کشتیم و مثل ابوذر و ابن مسعود چنانچه گذشت و حذیفه گفت بحمد الله

در

در عثمان شکی ندارم اما شکی که دارم اینست که آیا قاتل او کافری بود که کافری را کشت یا مؤمنی
بود که جانش افضل از همه مؤمنان که بنیت خالص مرتکب قتل او گشت و ایضا حذیفه میگفت
هر که اعتقاد داشته باشد که عثمان مظلوم کشته شد در روز قیامت گناهش بیشتر است از گناه جمعی که
گوساله پرستیدند و از زید بن ارقم پرسیدند که شما چرا عثمان را کافر میدانید گفت بسه وجه
مال خدا را اسباب زینت و دولت اغنیا کرد و مهاجران اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله
را مثل محارب خدا و رسول کرد و بغیر کتاب خدا عمل کرد و عایشه پیراهن حضرت رسالت را بدست گرفت
و گفت هنوز این پیراهن کهنه نشده و تو دین آنحضرت را کهنه کردی و ایضا جمیع صحابه که در مدینه
ساکن بودند از مهاجران و انصار و مردم سایر بلاد که بمدینه آمده بودند اجماع کردند بر قتل او
که بعضی مرتکب او شدند و بعضی اعانت کردند و بعضی راضی بودند و انکار ننمودند و یاری او ننمودند
مگر چند نفر قلیلی که در آن ظلمها و بدعتها با او شریک بودند پس سنیان که خلافت ابوبکر را باجماع
اثبات می کنند باید قایل شوند بوجوب قتل عثمان که کاشف است از کفر او و یا فسقی و کبیره که موجب
قتل باشد و معلوم است که هر دو منافی استحقاق خلافت اند و خلیفه واجب القتل معنی ندارد و یا اعتراف
نمایند ببطلان خلافت ابوبکر زیرا که اکثر آنجماعت در این اجماع داخل بودند و کثرت اینها که علی
الاختلاف الاقوال ده هزار یا پانزده هزار یا بیست و چهار هزار کس بوده که بر هر قول اضعاف اینها بوده
بلکه تمام اهل اسلام زیرا که همه ایشان از دو حال خالی نبودند یا اتفاق بر قتلش نمودند یا
ترک اعانت و نصرتش کردند حتی عایشه و معویه چنانکه در تاریخ اعثم و سایر کتب ایشان مسطور
است که با اینکه بسبب بغض و عداوت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خون عثمان را بهانه کرده عالم را بر
هم زدند وقتی که اهل اسلام عزم قتل عثمان کردند عایشه اراده حج کرد و هر چند مروان الحکمش
گفت که حج را تاخیر کن و مردم را از این کار باز دار قبول نکرد و گفت دوست میدارم که عثمان در میان
جوالی باشد و او را در دریا افکنند تا هلاک شود و او را نعثل میگفت بر سبیل مذمت یعنی ریش
دراز احمق یا بمر کفتار تشبیه میکردند او را یا بمرد یهودی و صاحب نهایه و سایر مورخان و لغویان این
روایت کرده اند که عایشه مکرر میگفت اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا یعنی بکشید این
پیر احمق را یا این یهودی مانند را خدا او را بکشد و ابن ابی الحدید از استاد خود ابو یعقوب

مغربی نقل کرده است که گفت حریص ترین مردم بر قتل عثمان که ایشان را تحریص و ترغیب مینمود
عایشه بود و چون معویه را بمدد طلبید گفت تا ادا طاعت خدا مینمود خدا هم رعایت او مینمود
و بعد از آنکه او تغییر داد و حرمت دین خدا را نگاه نداشت خدا هم او را وا گذاشت و نخواست
را که حق تعالی رعایت نکند من اعانت کنم و اینجا مورد همان مثل است که وَقِیلَ لِمَن کَفَرَ
نمرود و مثل ابوذر و عمار و سایر صحابه کبار در این اجماع بودند که اینجا مخالف بودند
حتی حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه چنانچه سابقا دانستی که آنجا بیعت کرد و کمک‌شان نمود و آن
هم بجبر و اکراه بود و اینجا بقول بسیاری از سنیان فتوی بقتل او داده و بقول دیگران کراهت از آن
نداشت بلکه راضی بآن بود و گفت قَتَلَهُ اللّهُ وَاَنَا مَعَهُ یعنی خدا او را کشت و من با او بودم
باید او ایضا جمعی که اتفاق بر قتل عثمان نمودند و مباشر قتل او بودند همان جماعت بعینه بعد از فراغ از آن
اجماع بر خلافت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه کردند و با او بیعت نمودند و سنیان آنحضرت را باین
اجماع خلیفه و واجب الاطاعه میدانند چرا اجماع‌شان در اینجا معتبر است و در آنجا معتبر نیست و این طعن
مشتمل بر چندین طعن است و برای اختصار بیکی کردیم **طعن دوم** شهادت حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه که ملازم حق و قرین قرآن و باب مدینه علم است و متفق علیه بین الفریقین است بظلم او
چنانچه خطبه شقشقیه و سایر خطب و کلمات آنحضرت که اکثر متواتر و مسلم است دلالت بر آن دارد و ذکر آنها
موجب تطویل است و ایضا شهادت آنحضرت باباحت قتلش و مضایقه نداشتن از کشتنش برای کفر و بعضی
کافی است و احتیاج با دعای اجماع نیست چنانکه ابن ابی الحدید روایت کرده که بعد از کشتن عثمان حضرت فرمود
خوشم نیامد و بدم هم نیامد و اینکه بار رسید که راضی بقتل او بود و بسی فرموده که گفته از آن روز شدی
ابن ابی الحدید بعد از نقل بسیاری ازین اخبار گفته است که ازینها ظاهر میشود که آنحضرت امر بقتل او نمود منتهی
از آن هیچ نمود پس خونش در پیش او مباح بوده و مباح بودن خون او نزد آنحضرت دلیل است بر کفر او
یا ظلمی و فسق عظیمی که موجب قتل او باشد و راضی بودن بقتلش دلالت بر اسلام و خوبی او ندارد بلکه از آن
بود که حضرت چند است که قتل او سبب هرج و مرج و فتنه‌های بسیار و سبب ارتداد و کفر و ضلالت و کشته شدن
چندین هزار کس خواهد شد در جمل و صفین و نهروان و ظاهر است که هرگاه قتل یک کافر سبب لزوم این
همه فتنه و کفر و قتل چندین هزار مسلمان باشد راضی بآن نتوان بود پس با وجود این مضایقه نداشتن

آنحضرت از قتل او برهان قاطع است بر اینکه کفر و ظلم و عدوان او بمرتبه‌ای از کثرت و شدت و طغیان
رسیده بود که با این همه فتنه و آشوب بر او راضی نمود بلکه زیاده از مضایقه نداشتن اظهار سرور از
قتل او میفرمود و انتظار آن داشت چنانکه عامه و خاصه روایت کرده‌اند که آنحضرت بعد از قتل عثمان
و استقرار آنحضرت بر سریر خلافت بر منبر رفت و خطبه خواند که مشتمل بر این فقرات بود قَد طَلَعَ
طالِعٌ وَلَمَعَ لامِعٌ وَلاحَ لائِحٌ وَاعتَدَلَ مائِلٌ وَاستَبدَلَ اللّهُ بِقَومٍ قَوماً وَبِیَومٍ
یَوماً وَانتَظَرنا الغِیَرَ انتِظارَ المُجدِبِ المَطَرَ وَاِنَّمَا الاَئِمَّةُ قُوّامُ اللّهِ عَلی خَلقِهِ
وَعُرَفاؤُهُ عَلی عِبادِهِ لایَدخُلُ الجَنَّةَ اِلّا مَن عَرَفَهُم وَعَرَفُوهُ وَلایَدخُلُ
النّارَ اِلّا مَن اَنکَرَهُم وَاَنکَرُوهُ یعنی آفتاب خلافت از افق ولایت طالع گردید
و قمر امامت از برج حق ساطع شد و کوکب امارت در فلک هدایت درخشید و اموری که از نهج
حق میل بباطل کرده بود معتدل و راست گردید و حق تعالی قومی را بقومی تبدیل نمود و روز حق را بدل روز
باطل آورد و ما منتظر تغییر دولتهای باطل بودیم چنانچه مردم در سالهای قحط منتظر باران میباشند
و ائمه و پیشوایان دین از اهل بیت رسالت قیام نمایند کاینند از جانب خدا بامور خلق او و ایشانند
موکل بر بندگان او و داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشان را شناسد بامامت و ایشان او را شناسند
و داخل جهنم نمیشود مگر کسی که منکر ایشان باشد و ایشان منکر او باشند و ابن ابی الحدید در شرح این خطبه
گفته است که مراد از فقره اول انتقال خلافت است بآنحضرت و از فقره چهارم امور کج است که در ایام
زمان عثمان بود و فقره پنجم اشاره است بتبدیل خلافت بنی امیه عثمان و شیعیان او را بعلی و شیعه او و بعد
از آن گفته است اگر گوئید با وجود آنکه آنحضرت دنیا را طلاق گفته بود این قدر سرور و خوشحالی از خلافت
چه بود جواب گوئیم که طلاق از جهت جاه و اعتبارات دنیوی بود و سرور از جهت اقامه
دین و خلافت حق و احیای شریعت و ملت بود و بعد از آن گفته است آیا جایز است بمذهب معتزله
که علی علیه السلم منتظر قتل عثمان باشد مانند انتظار باران در سال قحط و این عین مذهب شیعه است
جواب گوئیم که انتظار تغییر گفته نه انتظار قتل پس تواند بود که منتظر عزل و خلعش باشد بسبب احداثی که
کرده بود و این موافق مذهب اصحاب ماست پس ازین کلمات شریفه حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلم موافق آنچه ابن ابی الحدید نیز اعتراف نموده ظاهر شد که آنحضرت شاد و خوشحال

منهاج

بوده اند از قتل او و همین بس است از برای شقاوت او نقل کرده اند که در زمان امیر تیمور گورکان
علمای ماوراء النهر اتفاق نموده محضری نوشتند که بر همه کس واجبست بغض علی بن ابی طالب
اگرچه ولی باشد بسبب آنکه فتوی بقتل عثمان داده و امیر را برین داشتند که باین حکم کند و در ممالک
خود رواج دهد امیر فرموده محضر را نزد شیخ زین الدین ابوبکر بردند تا رای او درین باب معلوم شود
و شیخ بر پشت آن محضر نوشت که وای بر عثمانی که علی مرتضی فتوی بکشتن او دهد امیر را نوشته او
خوش آمد و محضر را باطل و ابتر کرد **طعن دهم** آنکه طغیان و عصیان عثمان بحدی
رسیده بود که اهل مدینه بعد از قتل او تجویز غسل و دفن و نماز بر او نکردند چنانچه مدائنی در مقتل عثمان
و واقدی و اعثم کوفی و طبری و ابن عبد البر و سایر علمای ایشان در تواریخ و کتب خود ذکر کرده
اند که بعد از کشتن سه روز اهل مدینه و اکابر صحابه او را در مزبله انداخته بودند و مردم را از نماز بر او
و غسل و دفن او منع مینمودند حتی آنکه مروان و سه کس دیگر از غلامانش او را میبردند که دفن کنند مردم مطلع
شدند و نعشش را سنگباران کردند و بعد از سه روز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مردم را از ممانعت
او منع کرد پس او را شب برداشتند و در مقبره یهودان دفن کردند و اکثر گفته اند او را بی غسل و کفن دفن کردند
و حضرت امیر و احدی از صحابه کبار و مسلمانان در نماز او حاضر نشدند مگر چند نفر از موالی او و بعد از
آنکه معویه والی شد فرمود که دیواری که در میان آن مقبره و مقبره مسلمانان بود برداشتند و با مردم اموات
خود را در حوالی قبر او دفن کردند تا متصل بمقابر مسلمانان شد **و در تاریخ اعثم** که درین زمان
موجود است مذکور است که امیر المؤمنین فرموده بود که عثمان را دفن کردند و حال آنکه سه روز بود که
تا او را در مزبله انداخته بودند و سگان یک پای او را برده بودند پس او را برداشتند بر روی
تخته دری کوچک گذاشتند که پایش از آن گذشته بود و سرش بر روی آن تخته میجنبید و مردی
دیگر بر آن تخته میزد و **طق طق** میکرد و حکیم بن حزام و جبیر بن مطعم بر او نماز گذاردند و معلوم است که
حضرت امیر المؤمنین و سایر صحابه او را از جمله مسلمانان میدانستند از نماز او تخلف میکردند و سه روز
جسد او را مانند کلاب در مزبله میگذاشتند که سگ و گربه او را بخورند و هر که اندک انصافی دارد
میداند که جمع میان دو امر متناقض نمیتوان کرد میان اعتقاد **بخلافت امیر المؤمنین** علیه السلام و خلافت عثمان و این
واقعه البته متضمن قدح در یکی از ایشان هست و خلافت و جلالت امیر المؤمنین متفق علیه

مسلمانان هم

است پس اعتقاد بخلافت عثمان و خلافت اینها که خلافت عثمان متفرع بر خلافت آنهاست
منافیست و حسب امیر المؤمنین علیه السلام در ایذای عمار و اخراج ابوذر اتفاق و معارضت داشته
و اصرار میفرمود و در قتل و ترک نماز و دفن عثمان که باعتقاد ایشان آنحضرت عیب او بود
داخل و مساهله میفرمود و در کتاب صراط المستقیم نقل کرده است که ابن جوزی که از اکابر علمای
عامه است روزی بتقلید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت **سلونی قبل ان تفقدونی**
یعنی بپرسید از من هرچه میخواهید پیش از آنکه مرا نیابید پس زنی برخواست و سؤال کرد که
میگویند که سلمان در مداین فوت شد علی علیه السلام از مدینه که یکماه راه است در یکشب آمد
او را تجهیز فرمود و باز گشت گفت چنین روایت کرده اند گفت عثمان در مدینه کشته شد و سه روز در
مزبله افتاده بود و علی علیه السلام در مدینه حاضر بود و بر او نماز نکرد گفت راست است زن گفت پس یکی
از ایشان خطا لازم آید ابن جوزی گفت اگر بی اذن شوهرت از خانه بیرون آمده لعنت بر تو
و اگر باذن او بیرون آمده لعنت بر او زن گفت عایشه باذن حضرت رسول صلی الله علیه و آله بجنگ
علی از خانه بیرون رفت یا بی اذن آنحضرت ابن جوزی ملزم و ساکت شد **بدانکه بدعتها**
و قبایح اعمال و اقوال عثمان زیاده از آنست که این رساله گنجایش ذکر آنها داشته باشد و در کتب
مبسوطه مذکور شده و اکثر آنها را در کتاب بحار ایراد نموده ام و آنچه ایراد شد از برای منصف کافیست
ابن ابی الحدید بعد از آنکه مطاعن عثمان را ذکر کرده است جواب اجمالی از همه گفته است که ما انکار نمیکنیم
که عثمان بدعتهای بسیار کرد که بسیاری از مسلمانان بر او انکار کردند و لیکن ما ادعا میکنیم که
آنها بمرتبه فسق نرسیده و باعث حبط ثواب او نشده و از جمله گناهان صغیره مکفره بوده زیرا
که ما میدانیم که او آمرزیده است و از اهل بهشت است بسبب **دو خصلت اول** آنکه او از اهل بدر است
و رسول خدا فرمود که خدا اطلاع شد بر اهل بدر پس گفت هرچه خواهید بکنید که من شما را
آمرزیدم و عثمان اگرچه در بدر حاضر نبود اما از جهت بیماری رقیه دختر رسول خدا در مدینه ماند و
حضرت رسول او را از حصه غنیمت او داد و اجر او شد **دوم** آنکه او از اهل بیعت رضوان بود
که خدا از ایشان راضی شد زیرا که فرموده **لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک**
تحت الشجرة و او اگرچه در آن بیعت حاضر نبود و لیکن حضرت رسول او را برابر ساخت

سوی کفار مکه فرستاده بود و این بیعت از برای آن بود که از خوف مذکور شد که او را کشته اند
پس حضرت دست راست بر دست دیگر زده نشست و از مردم بیعت بر مرگ گرفت پس حضرت فرمود که اگر عثمان
زنده است من از جانب او بیعت میکنم پس دست چپ خود را بر دست راست خود زد و فرمود
که دست چپ من بهتر از دست راست عثمان است **ششم** آنکه او از جمله آن ده نفر است که
در اخبار وارد شده که ایشان از اهل بهشت اند پس این وجوه دلالت میکنند بر آنکه او کافر نیست
فاسق صاحب کبیره نیست اینها سخنان ناصبی ابن ابی الحدید است و ما جواب میگوییم **بعون الله تعالی**
از همه این وجوه اجمالا و تفصیلا با آنکه بنای این وجوه بر اخباری چند است که وضع کرده اند و خود منفرد
اند بروایت آنها و مکرر مذکور شد که احتجاج بروایتی چند باید کرد که نزد هر دو جانب مسلم باشد و
هر دو روایت کرده باشند چنانکه ما کردیم نه بروایتی که مخصوص ایشان باشد و ما قبول نداشته
باشیم **و اما** روایت ایشان که بخاری روایت کرده است ناصبی چند از عبد الله عمر روایت
کرده اند و ابن عمر آنست که با امیر المؤمنین علیه السلام بیعت نکرد و یاری او ننمود و دشمن آنحضرت
بود و با پای حجاج کافر فاسق بیعت کرد **و حدیث** عشره مبشره را امیر المؤمنین علیه السلام در روز
جمل رد و تکذیب نمود چنانکه **شیخ** طبرسی در کتاب احتجاج روایت کرده است که چون حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام با اهل بصره ملاقات کرد در جنگ جمل زبیر را طلبید او با طلحه در برابر حضرت آمدند حضرت
فرمود بخدا سوگند که شما هر دو با جمیع اهل علم از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و عایشه میدانید
که اصحاب جمل را لعن کرده رسول خدا و خایب و نا امید است کسی که افترا کند بر آنحضرت زبیر گفت
چگونه ما ملعونیم و حال آنکه ما از اهل بهشتیم حضرت فرمود اگر شما را از اهل بهشت میدانستم قتال
شما را حلال نمیدانستم زبیر گفت که نشنیده حدیث سعید بن عمرو بن نفیل را که روایت کرده از
رسول خدا که ده نفر از قریش در بهشت اند حضرت فرمود که از او شنیدم که این حدیث را در زمان عثمان
نقل کرد در ایام خلافت او زبیر گفت که گمان داری که این حدیث را دروغ بر حضرت رسالت
بست حضرت فرمود من جواب ترا نمیگویم تا بگویی که این ده نفر کیستند زبیر گفت ابوبکر و عمر و
عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن جراح
و سعد بن عمرو بن نفیل حضرت فرمود نه تا را شمردی دهم کیست گفت تویی حضرت فرمود

امر زده است خدا [illegible] او راهی آ... و او از اهل بهشت است پس اینها دلالت میکنند بر آنکه

که اقرار کردی از برای من بهشت را و آنچه از برای خود و یاران خود دعوی میکنی من منکرم
و قبول ندارم زبیر گفت آیا گمان داری که دروغ بر حضرت رسول بسته است حضرت
فرمود که گمان ندارم والله که یقین میدانم که افترا کرده است بر آنحضرت و بخدا سوگند که بعضی از اینها
که نام بردی در تابوتی اند در دره در چاهی در اسفل درک جهنم و بر سر آن چاه سنگی است که هرگاه خدا
خواهد که جهنم را برافروزد و مشتعل کند آن سنگ را از سر آن چاه بر میدارد و شنیدم این را از رسول
خدا و اگر نشنیده باشم خدا ترا بر من ظفر دهد و خون مرا بر دست تو بریزد و اگر شنیده باشم
خدا مرا ظفر دهد بر تو و بر اصحاب تو و ارواح شما را بزودی بسوی جهنم ببرد **پس** زبیر برگشت
بسوی اصحاب خود و میگریست **و ایضا** ایشان در صحاح خود از سعید بن زید و عبد الرحمن بن
عوف روایت کرده اند و هر دو داخل عشره اند و در این روایت متهم اند با آنکه اکثر متکلمین امامیه
ببراهین عقلیه اثبات نموده اند که جایز نیست عقلا که حق تعالی غیر معصوم را خبر دهد که عاقبت
او البته بهشت است زیرا که موجب اغرای اوست بر قبیح و خلافی نیست در این که اکثر عشره معصوم
نبودند و مخالفت از بعضی از ایشان کبایر صادر شد **و ایضا** اگر این خبر واقع بود چرا ابوبکر و عمر
در روز سقیفه و غیر آن در مناقب خود این را نشمردند **و همچنین** عمر در شوری بمقام این ذکر نکرد و عثمان
در وقتی که او را محصور کردند و اراده قتل او داشتند و مناقب خود را بر مردم میشمرد چرا احتجاج
باین خبر نکرد و اگر این اصل میداشت از برای او انفع بود از چیزهای دیگر که مذکور ساخت و ایضا
اگر این خبر واقع بود چه احتمال داشت که اکابر صحابه جرات بر قتل او کنند و چون ایشان جمیعا
حضرت شنیده او و صحابه راضی شدند که مردی را که یقین دانند که از اهل بهشت است آن ذلت [illegible] دفن نکنند
و بر او نماز نکنند و چرا اعوان و انصار او این را بر ایشان حجت نمیکردند و ایضا اگر چنین باشد
لازم میاید کفر طلحه که باتفاق حلال میدانست قتل او را و ایضا لازم میاید که اکثر عسکر طرفین در روز جمل
باشند زیرا که بعضی از عشره در این طرف بودند و بعضی در آن طرف و هر یک قتل دیگری را حلال میدانستند
و ایضا اگر این خبر ثابت بود میبایست عمر بداند که منافق نیست پس چرا از حذیفه میپرسید که
آیا رسول خدا مرا از منافقان شمرده یا نه و ایضا میگوییم که روایت اهل بیت یا محمول است بر ظاهر
ابن ابی الحدید فهمیده است که بشارت عام بایشان داده اند و مغفرت شامل گناهان ایشان گشته

وآینده همه است یا تجوز و تخصیصی در آن میرود و بنا بر اول لازم میآید که تکلیف از اهل بدر ساقط
باشد و رخصت داده باشند ایشان را که ارتکاب جمیع محرمات از صغیره و کبیره و هر چند آن
فعل موذی بکفر هم باشد مانند استخفاف بمصحف مجید و این مخالف اجماع و ضرورت دین است
و کسی دعوی عصمت در اهل بدر نکرده است مگر در امیر المؤمنین علیه السلم و شکی نیست که غیر آنحضرت مرتکب
گناهان میشدند پس اعلام ایشان نمودن چنین مغفرتی عاصی را اغرا بر قبیح است و آن قبیح است و صدور
از حق تعالی محالست و بنا بر ثانی که تجوز و تخصیصی در آن رود یا تخصیص میکنند رخصت را بصغایر و تعمیم میکنند
مغفرت را در گناهان گذشته و آینده و این باآنکه مخالف اجماع است فایده با یشان نبخشد
دلالت میکند بر آنچه از ایشان صادر شده است از صغایر یا کفر بوده است یا تخصیص می نمایند بمغفرت
با گناهان گذشته و مراد با اعملوا ما شئتم مبالغه در حسن عمل ایشانست در بدر و اظهار
رضا از ایشان بسبب آن عمل شایسته پس فایده از برای ایشان نمیکند و اینها همه بعد
از تسلیم کنیم که عثمان درین امر با اهل بدر شریک است و آن مبتنی بر روایت ضعیف ابن عمر است
که حالش سابقا مذکور شد و اما تمسک به بیعت رضوان بر تقدیر تسلیم صحت روایت بیعت حضرت
رسول صلعم از جانب او استدلال بآن مدخولست از چند وجه **اول** آنکه حق تعالی معلق کرده
رضا را در آیه بر ایمان و بیعت هر دو نه بر بیعت تنها و ایمان عثمان و اضراب او ممنوعست
و احادیث بسیار از اهل بیت علیهم السلم دلالت بر نفاق خلفای ثلثه میکند **دوم** آنکه قبول
نداریم که الف و لام المؤمنین برای استغراق است خصوصا آنکه آیه بعد از ین وصفی چند مذکور شده
است که دلالت باختصاص بجماعت خاصی میکند زیرا که فرموده است بعد از ین که پس خدا دانست
آنچه در دلهای ایشانست پس سکینه و اطمینان بر ایشان نازل گردانید و ثواب داد ایشان را
فتحی نزدیک و فتحی که بعد از بیعت رضوان بود بلا فاصله فتح خیبر بود و رسول خدا ابوبکر و عمر را
در آن جنگ فرستاد گریختند و بغضب آمد رسول خدا و حضرت امیر المؤمنین صلعم را فرستاد و
فتح نمود خیبر چنانچه گذشت پس آنحضرت مخصوص است بحکم آیه و آنها که با او بودند و بودن عثمان با آنحضرت
معلوم نیست پس دخولش در حکم آیه معلوم نیست این جواب را بعضی از متکلمین شیعه گفته اند **سیوم**
آنکه بر تقدیر تسلیم عموم آیه و شمول آن عثمان و اضراب او را مفاد و منشأ آنست که تحقیق که

دراین مه

محققان مه

راضی

بایسب آنکه بیعت کرده با تو زیر درخت مه

راضی شد خدا از مؤمنان در وقتی که بیعت میکردند با تو در زیر درخت و این کی دلالت میکند
بر آنکه رضای او از ایشان مستمر خواهد بود تا وقت موت ایشان و از ایشان فعلی
که موجب عدم رضا باشد صادر نخواهد شد و مرتکب کبیره نخواهند شد و ایشان موافق مشهور هزار و
پانصد یا هزار و سیصد نفر بودند و معلوم است که بسیاری از ایشان مرتکب محرمات و کبایر شدند
و اگر آقایی غلامی داشته باشد و یکروز کاری خوبی بکند و آقا با او بگوید که من از تو راضی شدم در
وقتی که فلان کار کردی یا بسبب آنکه فلان کار کردی و در روز دیگر نافرمانی عظیمی بکند و از و در غضب
شود و او را تادیب و تعذیب بکند هیچکس او را ملامت نمیکند و او را نسبت بتناقض نمیدهد خصوصا
آنکه آیه در همین سوره قبل از ین آیه باندک فاصله واقع شده است صریح است در آنکه قبول این بیعت مشروط
بموافاتست و ممکنست که این بیعت را بر هم زنند زیرا که فرموده است **ان الذین یبایعونک**
انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی
نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما یعنی
بدرستی که آنها که بیعت میکنند با تو بیعت نمیکنند مگر با خدا دست خدا بالای دستهای ایشانست
پس هر که بشکند این بیعت را پس نشکسته است مگر بر نفس خود یعنی ضرر آن بخودش عاید میشود
و هر که وفا کند بآنچه عهد کرده است با خدا بر آن پس بزودی عطا خواهد کرد او را مزدی بزرگ پس
معلوم شد که فایده این بیعت وقتی بایشان میرسد و رضای خدا شامل حال ایشان میشود که امری که
مخالف آن باشد از ایشان صادر نگردد و اول در جنگ خیبر گریختند و بعد از آن معاوضت با اهل
بیت او کردند و دین او را باطل کردند و شرایع او را بر هم زدند و وصی و خلیفه او را با بیعت کردند و دختر
او را شهید کردند و با این اعمال قبیحه حکم آن بیعت منسوخ شد و حقی خدا کی با ایشان مانده
این مطلب را اندکی بسط دادیم برای آنکه بعضی از مخالفان این آیه و اخبار را بر عوام شبهه میکنند
و گاه هست که ایشان از جواب عاجز میشوند **و اما مطاعن** عثمان پس انها زیاده از آنست
که درین رساله احصا توان نمود لهذا درین رساله بهمین قلیل اکتفا نمودیم و هر که خواهد بر جمیع انها
مطلع گردد رجوع نماید بکتاب بحار الانوار و همچنین **مطاعن قبایح** و ظلم زبیر و عایشه و حفصه
و خلفای بنی امیه و بنی عباس و سایر اشقیا و ارباب بدع را حواله بآن کتاب و سایر کتب

معزول مه

اصحاب نموده‌ایم **مقصد هفتم** در بیان امامت سایر ائمه است
صلوات الله علیهم بدانکه لفظ شیعه بر کسی اطلاق میکنند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه را بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خلیفه دانند و امامیه و اثنی عشریه را بر کسی اطلاق
میکنند که همه دوازده امام علیهم السلام را تا مهدی **اما فرق** خلیفه خدا و رسول دانند و شیعیان را دو
امام شمرده‌اند و بعد از رسول خدا علی بن ابی طالب را و بعد از او امام حسن را و بعد از او
امام حسین را و بعد از او علی بن الحسین زین العابدین را و بعد از او محمد بن علی باقر را و بعد از
او جعفر بن محمد الصادق را و بعد از او موسی بن جعفر کاظم را و بعد از وی علی بن موسی الرضا
را و بعد از او محمد بن علی التقی را و بعد از او علی بن محمد النقی را و بعد از او حسن بن علی عسکری را و بعد
از او محمد بن الحسن مهدی را **صلوات الله علیهم اجمعین** امام میدانند و حضرت مهدی را
زنده و غایب از اکثر خلق میدانند و البته ظاهر خواهد شد و رفع جمیع بدعتها خواهد کرد و عالم را
پر از عدالت خواهد نمود و مذهب حق در میان مذاهب فرق شیعه است **لیکن اکثر** از
اسماعیلیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه از اهل شیعه هستند اما داخل امامیه و اثنی عشریه نیستند
و شیعه باین معنی فرقه‌های بسیار دارند چنانچه فخر رازی و محمد شهرستانی و
صاحب مواقف و دیگران نقل کرده‌اند از هفتاد بلکه هشتاد متجاوز مثل کیسانیه که بعد از حضرت
امام حسین علیه السلام محمد حنفیه پسر حضرت امیر المؤمنین را خلیفه میدانند و بعضی گفته‌اند او نمرده
است و مهدی اوست و غایب شده است و ظاهر خواهد شد و بعد از او امامی نیست و بعضی گفته
اند که او مرده و امامت به اولاد او رسیده و مذاهب باطله میان ایشان بسیار بوده است
و الحمد لله همه منقرض شده‌اند و مثل زیدیه که بعد از حضرت امام حسین یا امام زین العابدین صلوات الله
علیهما قایل بامامت زید پسر امام زین العابدین علیه السلام شده‌اند و بعضی از ایشان حضرت
امیر را بی فاصله خلیفه میدانند و بعضی آن سه خلیفه باطل را نیز خلیفه میدانند و مانند اسماعیلیه که اسماعیل
پسر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را امام میدانند و اسماعیل در زمان حضرت صادق
علیه السلام فوت شد و علانیه جنازه او را برداشتند و بر او نماز کردند و ایشان چند فرقه‌اند
بعضی گفته‌اند که اسماعیل فوت نشده و حضرت صادق علیه السلام از برای تقیه از منصور دوانیقی او را

پنهان کرده اظهار فوت او کرد و بعد از حضرت امام قلیلی زنده بود و امامت باولاد او رسید
و بعضی گفته‌اند که او در حیات حضرت فوت شد و نص امامت بر طرف شد و بعد از حضرت امامت به
اسمعیل منتقل شد و اکثر این فرقه‌ها بعد از مرور ایام ملحد شدند و همه عبادات را بر طرف کردند و جمیع
معاصی را مباح کردند و در این وقت قلیلی در این ایام پنهان هستند و مثل ناووسیه که میگفتند
حضرت صادق علیه السلام نمرده است و پنهان شده است و او ظاهر خواهد شد و او مهدی است و
فطحیه که بعد از حضرت صادق علیه السلام عبد الله افطح پسر بزرگ آنحضرت را که در ظاهر و باطن
معیوب بوده و باین سبب امامت باو منتقل نشد امام میدانسته‌اند و بعد از او امام موسی علیه السلام را
امام میدانسته‌اند و عبد الله چند روزی بعد از حضرت صادق علیه السلام زنده بود و فوت شد و
مثل واقفیه که میگفته‌اند که حضرت امام موسی علیه السلام زنده است و پنهان شده و او مهدی است و
بامامان بعد از او قایل نبوده‌اند و چند فرقه نادره نیز نقل کرده‌اند و از جمله این فرقه‌ها تا حال که
سال هزار و صد و ... از هجرت است مثل این فرقه نمانده است سوای امامیه و اسماعیلیه و زیدیه و
فرق همه منقرض و مستاصل گشته‌اند و از ایشان بغیر نامی نمانده است مانند قایلان بامامت محمد پسر
حضرت صادق علیه السلام و قایلان بامامت موسی مبرقع و جعفر کذاب و امثال ایشان اما باطل
بودن مذاهب آنها که منقرض شده‌اند احتیاج ببیان ندارد زیرا که مدعی امامتی از ایشان ظاهر
نیست و باجماع امت معلوم است که تکلیف ساقط نشده است و تکلیف بدون آنکه کسی باشد
که بیان تکلیف الهی از برای ایشان بکند و تکلیف معلوم ایشان بوده باشد تکلیف ما لا یطاق است
و آن عقلا قبیح است **و ایضا** جمیع امت اتفاق دارند بر آنکه مذهب حق در میان امت میباید باشد
تا روز قیامت و ایضا باجماع مرکب جمیع امت متفق‌اند بر نفی ما عدای مذاهب موجوده و اما
اثبات **امامت** ائمه اثنی عشر علیهم السلام و ابطال سایر مذاهب خواه موجود باشند و خواه
منقرض شده باشند به پنج طریق میتوان کرد **طریق اول** نص است و آن دو نوع است یکی مجمل
و دیگری مفصل **اما مجمل** چند قسم است **اول** آنکه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری
و مسلم از جابر بن سمره روایت کرده است که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که گفت بعد از من دوازده امیر خواهند بود پس کلمه گفت که نشنیدم آنرا از پدرم پرسیدم

پرسیدم که چه گفت گفت فرمود که همه از قریش اند و بروایت دیگر فرمود که پیوسته امر مردم ماضی
و جاریست مادام که دوازده مرد والی ایشان باشند و فی مسلم بسند دیگر روایت کرده است
از جابر که گفت با پدرم رفتم بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله پس شنیدم که میگفت که پیوسته
این دین عزیز و غالب و منیع و بلند مرتبه است تا دوازده خلیفه و بعد از آن کلمه گفت که پدرم گفت فرمود همه از قریش
اند و باز بسند دیگر همین مضمون را روایت کرده است و بجای دین اسلام گفته است و فی ابی داود
در جامع الاصول همین مضامین را از صحیح ترمذی و نسائی روایت کرده است و در بعضی از
روایات آنست که از آنحضرت پرسیدند که پس بعد از آن چه خواهد بود فرمود هرج و مرج و در
بعضی از روایات چنین است که پیوسته این دین قایم و برپاست تا والی ایشان باشند
دوازده امیر و ایضا در صحیح مسلم از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت کرده است که نوشتم
بسوی جابر بن سمره که خبر ده مرا بچیزی که شنیده از رسول خدا پس بمن نوشت که شنیدم از
رسول خدا در روز جمعه در شبی که اسلمی را سنگسار کرد گفت پیوسته دین برپاست تا قیامت
برپا شود و بر ایشان دوازده خلیفه خواهند بود از قریش و در روایت دیگر تتمه این حدیث است
که پس بیرون میآیند دروغگویی چند نزدیک قیامت و در کتب معتبره ایشان بچندین
سند از شعبی از مسروق روایت کرده اند که گفت ما نزد ابن مسعود بودیم و قرآن بر ما تعلیم میکرد
پس مردی برخاست و پرسید که آیا از رسول خدا پرسیدید که چند خلیفه بعد از او خواهند بود عبد الله
گفت تا من بعراق آمده ام کسی این را از من نپرسیده بلی سوال کردیم حضرت فرمود دوازده نفر
خواهند بود عدد نقبای بنی اسرائیل و همه از قریش خواهند بود و از ابو جحیفه روایت کرده
که رسول خدا فرمود که پیوسته امر امت من شایسته است تا بگذرد دوازده خلیفه که همه از
قریش اند و از انس روایت کرده که حضرت رسول فرمود که پیوسته این دین برپاست
تا دوازده خلیفه از قریش پس هرگاه ایشان بروند زمین بموج خواهد آمد با اهلش و ایضا
از عبد الله بن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود بعد از من دوازده خلیفه خواهند بود و
ایضا روایت کرده اند که ابن عمر گفت با بی الطفیل که دوازده خلیفه بشمار بعد از آن هرج
و مرج و قتل و قتال خواهد بود و ایضا مرویست که از عایشه پرسیدند که چند خلیفه از برای حضرت

رسول خواهد بود گفت حضرت مرا خبر داد که دوازده خلیفه خواهند بود گفتند که کیستند گفت نامهای
ایشان نزد من نوشته است باملای رسول خدا گفتند بگو ابا کرد و نگفت و بدین مضامین با لفظ
بسیار دیگر روایت کرده اند و در صحیح بخاری و مسلم از عبد الله بن عمر روایت شده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که پیوسته این امر در قریش خواهد بود مادام که از مردم دو کس
باشد و از اسحاق بن سلیمان عباسی روایت کرده اند که گفت هرون الرشید مرا خبر داد
از پدرانش از عباس که حضرت رسول فرمود ای عم از فرزندان من دوازده خلیفه خواهند بود
پس امور کریهه و شدت عظیمه رو خواهد داد پس مهدی از فرزندان من بدر خواهد آمد و خدا امر او را
در یک شب باصلاح خواهد آورد پس زمین را پر از عدالت خواهد کرد بعد از آنکه پر از جور شده
باشد و در زمین خواهد ماند آنقدر که خدا خواهد پس دجال بیرون خواهد آمد و وجه دلالت این
احادیث بر خلافت ائمه اثنی عشر علیهم السلام آنست که از جمیع فرق اسلام هیچ فرقه قایل بوجوب این
عدد از خلفا و دوازده امام مخصوصا که همه از قریش باشند و بوجوب استمرار خلافت تا خلق باشند
نیستند بغیر فرقه اثنی عشریه از فرق شیعه پس بنابر این احادیث که در جمیع صحاح ایشان
مذکور و وارد شده است مذهب ثابت شد و همه مذاهب دیگر باطل شد و از غرایب تعصبات مخالفان
آنست که بعضی از ایشان متوجه شده اند که این احادیث موافق مذهب ما ذکر کرده اند گفته است که
خلفای اثنی عشر خلیفه اول امیر المؤمنین و امام حسن و هفت دیگر از بنی امیه اند و دیگری
گفته است که مراد صلحای خلفای بنی امیه و ایشان بعد از امام حسن علیه السلام عبد الله بن الزبیر و عمر بن عبد العزیز
و پنج دیگر از بنی عباس اند این دو توجیه در نهایت سخافت است زیرا که همه خلفای بنی
امیه و بنی عباس در شقاوت و ضلالت و جهالت شبیه بیکدیگر بودند مگر عمر بن عبد العزیز که بعضی
از اطوار حسنه داشت پس در میان اینها بعضی را انتخاب کردن و بعضی را رد کردن بی جهت است
و ایضا منافی صریح احادیث اتصال و استمرار خلافت ایشانست و بعضی صریحست که تا روز قیامت
مستمر خواهد بود و در بعضی مذکور است فاذا مضوا ماجت الارض باهلها یعنی چون
این امامان بروند زمین با اهلش بموج آید و نظام عالم برطرف شود و بعضی صریحست که خلافت
در قریش تا روز قیامت بقیت است پس معلوم شد که این تاویلها فایده بایشان نمیکند و این احادیث

در اثبات مدعای ما وافی و کافی اند دوم احادیث ثقلین و مثل آنهاست که دلالت میکنند
بر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر بمتابعت قرآن و اهل بیت نموده و فرموده که اینها
از یکدیگر جدا نمیشوند تا روز قیامت و مخالفان خلفای ایشان متعرض شده اند و بخلافت احدی
از اهل بیت قایل نیستند و ائمه اسمعیلیه اگر باشند فاسق ملحدی چند اند که در ظاهر تابع سلاطین
شیعه اند و بفسق و فجور و انواع معاصی معروف اند و هیچ عاقلی تجویز امامت ایشان
نمیکند و زیدیه نیز در اصول دین خود متمسک بحجتی نیستند و باعتقاد ایشان هر فاطمی که خروج
بسیف کند امامست و ائمه که اکثر ایشان دعوی افضلیت آنها میکنند اگر نسب ایشان
ثابت باشد باید که عارف باحکام الهی و معانی قرآن مجید بوده باشند تا آنکه صادق بوده
مقارنت ایشان با کتاب و حال آنکه اکثر ایشان جاهلند بکتاب و سنت و در فروع
دین خود در اکثر مسایل مقلد ابو حنیفه اند و بر خصوص امامت خود حجتی و برهانی ندارند و نه نصی بر امامت
خود دارند و نه اجماعی منعقد شده است بر آن بلکه مانند سایر سلاطین جور بغلبه و استیلا پادشاه
میشوند و این را امامت نام کرده اند و افاضل اهل بیت را مانند حضرت باقر و صادق صلوات الله
علیهما سب میکنند و ناسزا میگویند با آنکه جمیع امت بغیر ایشان و خوارج اقرار بفضل و علم
و عدالت ایشان دارند و ازین جهت ایشان مانند خوارج اند و لهذا در احادیث اهل بیت
علیهم السلام وارد شده است که زیدیه بدتر اند از مخالفان زیرا که مخالفان با شیعیان ما عداوت دارند
و یا عداوت نمیکنند و زیدیه با ما عداوت میکنند سیم ابن ابی الحدید و صاحب حلیة
الاولیا روایت کرده است و در فضایل الصحابه احمد بن حنبل و خصایص نطنزی نیز مذکور است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خواهد زندگانی او مثل زندگانی من و مردن او مثل مردن
من باشد و در جنت عدن که خدا بدست قدرت خود از غرس نموده و منزل ساکن شود
باید بعد از من ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را اختیار کند و پیروی کند امامان و اوصیا را که از فرزندان
او باید ببینی که ایشان عترت منند و از طینت من خلق شده اند و فهم من و علم مرا حق تعالی
روزی ایشان کرده است پس وای بر جمعی از امت من که تکذیب ایشان کنند و میان
من و ایشان قطع کنند و رعایت من در حق ایشان نکنند خدا شفاعت مرا بایشان نرساند

چهارم زمخشری روایت کرده است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که
فاطمه بهجت و سرور دل منست و دو پسرش میوه دل منند و شوهرش نور دیده
منست و امامان از اولاد او امنای پروردگار منند و ریسمانی کشیده میان او و میان خلق
او هر که چنگ زند در متابعت ایشان نجات یابد و هر که از ایشان تخلف نماید و جدا شود
هر که و سقوط و اهمال کرده و ازین باب احادیث در کتب معتبر ایشان بسیار است و چون در صحاح
ایشان نبود ایراد نمود و افاضل مفضل چون خلافت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
ثابت شد نص آنحضرت بر حضرت امام حسن و نص امام حسن بر حضرت امام حسین و همچنین نص هر یک
بر دیگری تا حضرت مهدی صلوات الله علیهم در میان فرق علما و محدثان امامیه که در هر عصر چندین
هزار نفر از ایشان در هر بلدی و ناحیه بوده اند متواتر است و در کتب خود ثبت کرده اند و معلوم است
که ایشان را داعی برین تغییر و روایت و حقانیت نبوده زیرا که همیشه ملک و پادشاهی با مخالفان
بوده و ایشان قاهر و غالب بوده اند و با نهایت خوف از ایشان ضبط این اخبار و آثار نموده
اند اگر غرض ایشان دنیا بود بایست بخلفا و جور و مخالفان متوسل شوند و از بیم و خوف نجات
یابند و عزیز و مکرم باشند با آنکه میدانیم که اکثر ایشان از اهل صلاح و سداد بوده اند و نهایت
احتراز از کذب نموده اند و هر که با این قرائن و جهات ملاحظه این روایات نماید البته
او را علم حاصل میشود بحقیت آنها و در طرق معتبره شیعه احادیث دوازده امام و نام ایشان
از حضرت رسول و از هر یک از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم متواتر است و همه
مقرون با عجاز است زیرا که اسما و صفات و آبا و امهات هر یک را قبل از وجود ایشان
خبر داده اند تا غیبت امام دوازدهم و احوال او و خفای میلاد او و کتبی که مشتمل است بر این
احادیث اند از زمان حضرت امام زین العابدین تا زمان قائم علیهم السلام میان شیعه و سنی
طریق دوم
و متداول و مضبوط بوده پس درین احادیث را شک و شبهه نیست
افضلیت است و شک نیست در آنکه هر یک از ائمه ما افضل بوده اند از جمیع اهل عصر خود خصوصا
کسانی که غصب حق ایشان کرده بودند در علم و صلاح و ورع و زهد و فضایل و مناقب و مخالف و
موالف همه اتفاق دارند برین و در مشکلات مسایل و دقایق و وقایع همه علما و فقها بایشان

تصانیف

رجوع مینموده و سخن ایشان را حجت و شفیع میدانسته اند و مرجع کافه امرا و رعایا بوده اند و
با همه‌ها خلفای بنی امیه و بنی العباس ایشان را مستحق مقام خلافت میدانسته اند و از ایشان
در هراس بوده اند و کتب تواریخ و احادیث عامه مشحون است باین مراتب و فضایل و مناقب خصوص
حسنین صلوات الله علیهما زیاده از آنست که احصا توان نمود و در جامع الاصول از صحیح بخاری و
مسلم و ترمذی از براء بن عازب روایت کرده است که گفت دیدم حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
حضرت امام حسن علیه السلام را بر دوش خود سوار کرده بود و میگفت خداوندا من این را دوست
میدارم پس تو او را دوست دار و ایضا همه از براء روایت کرده اند که حضرت روزی حسن و
حسین علیهما السلام را دید پس گفت خداوندا من اینها را دوست میدارم پس تو ایشان را دوست دار
و ایضا در جامع الاصول از صحیح ترمذی از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا امام حسن
علیه السلام را بر دوش خود سوار کرده پس مردی با امام حسن گفت به نیکو مرکبی سوار شده ای کودک
حضرت فرمود که او نیز نیکو سوار است و ایضا از صحیح ترمذی از انس بن مالک روایت کرده است که از حضرت رسول
پرسیدند که کدام یک از اهل بیت تو نزد تو محبوبترند فرمود که حسن و حسین و میگفت
بفاطمه که بطلب از برای من دو پسر مرا و چون میآمدند ایشان را میبوییده و در بر میگرفت و بخود
می چسبانید و ایضا از صحیح مزبور از ابو هریره روایت کرده است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله
بودم بسیاری از روز تا من سخن نگفت و من با آنحضرت سخن نگفتم تا رفت به بازار بنی قینقاع پس
برگشت تا آمد بمنزل فاطمه علیها السلام و گفت آیا کودک من اینجاست یعنی امام حسن علیه السلام
پس دیدم که بیرون آمد و بسوی آنحضرت دوید و دست در گردن یکدیگر آوردند پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خداوندا من این را دوست میدارم پس دوست دار او را و دوست دار هر که او را دوست دارد
و از صحیح بخاری و صحیح مسلم نیز این مضمون را از ابو هریره روایت کرده است که حضرت رسول
آمد بخانه فاطمه و سه مرتبه حسن را طلبید پس آمد و در گردن مبارکش قلاده‌ای بسته بود
چون حضرت او را دید دستها را گشود و او را در بر گرفت و گفت خداوندا من او را دوست میدارم
پس تو او را دوست دار و هر که او را دوست میدارد دوست دار پس ابو هریره گفت بعد از آنکه
من این سخن را از آنحضرت شنیدم هیچ کس نزد من دوست تر نبود از حسن بن علی

وایضا

از صحیح ترمذی از یعلی بن مره روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که حسین از من است و من از حسینم خدا دوست دارد هر که حسین را دوست دارد و حسین سبطی است
از اسباط ابن اثیر در جامع الاصول در شرح این حدیث گفته است که سبط فرزند
فرزند است یعنی از جمله اسباطی است که فرزندان یعقوب بوده اند یعنی گویا که یکی از پیغمبرانست
و در نهایه لغت باز همین حدیث را نقل کرده است و در تفسیرش گفته است یعنی بمنزله امتیست
از امتها در خیر و خوبی و گفته است که در حدیث دیگر وارد شده است که حسن و حسین دو سبط
رسول اند پس گفته است یعنی دو طایفه و دو قطعه اند از آنحضرت و ایضا از صحیح ترمذی
روایت کرده است از ابو سعید خدری که رسول خدا گفت حسن و حسین بهترین جوانان اهل
بهشت اند و ایضا از صحاح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است که مردی از عبد الله بن عمر
پرسید از خون پشه و کشتن آن در حال احرام ابن عمر گفت از مردم کجایی گفت از مردم عراقم
ابن عمر گفت نظر کنید باین مرد که سؤال میکند از من از خون پشه و ایشان فرزند پیغمبر را کشتند
و شنیدم از رسول خدا که گفت در حق او و برادر او که ایشان دو گل بوستان منند در دنیا
و گفت ایشان سید و مهتر و بهترین جوانان اهل بهشتند و ایضا از صحیح نسائی روایت کرده است از
عبد الله بن شداد از پدرش که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد از برای نماز
شام یا خفتن و حسن یا حسین علیهما السلام را بر دوش داشت پس پیش ایستاد و او را
بر زمین گذاشت و تکبیر نماز گفت و در اثنای نماز یک سجده را بسیار طول داد من سر برداشتم
دیدم آن کودک بر پشت آنحضرت سوار شده است و حضرت در سجود است پس بسجود برگشتم
چون حضرت از نماز فارغ شد مردم گفتند یا رسول الله یک سجده را بسیار طول دادی تا آنکه ما
گمان کردیم که امری حادث شده یا وحی بر تو نازل شده فرمود که اینها نبود و لیکن پسرم بر پشت من
سوار شده بود نخواستم تعجیل کنم او را تا حاجت خود برسد و لذت خود را بیابد و از صحیح بخاری و سنن
ابی داود و ترمذی و نسائی از حسن بصری روایت کرده است که ابو بکره گفت من دیدم حضرت
رسول را بر منبر و حضرت امام حسن در پهلویش بود و گاهی نگاه بمردم میکرد و گاهی نگاه
باو میکرد و میگفت این فرزند من سید و بزرگوار است و شاید خدا بسبب او اصلاح

که میان دو گروه عظیم از امت من و آنچه صحیح بخاری و ترمذی از انس روایت کرده است که
احدی شبیه تر نبود برسول خدا از حسن و حسین صلوات الله علیهم و احادیث در فضایل ایشان
زیاده از حد و احصاست و آنچه گذشت از نزول آیه تطهیر و مباهله و غیر آنها در فضیلت ایشان
کافیست و اکثر اینها صریحست در امامت ایشان خصوصا احادیث محبوب خدا و رسول بودن
چه معلوم است که محبت رسول تابع محبت خداست و محبت آنحضرت از راه قرابت و نسبت
نبوده چنانچه مکرر بیان شده و هرگاه ایشان محبوب خدا و حبیب اهل بیت نبوی آنحضرت بوده باشند
پس باید که در قرب نزد حق تعالی و در کمالات از همه امت زیاده باشند مگر امیر المؤمنین
صلوات الله علیه که بدلایل خارجیه افضلیت او معلوم شده و در تتمه این احادیث در
بسیاری از روایات مذکور است که **و ابوهما خیر منهما** یعنی و پدر ایشان بهتر است از
ایشان پس احق خواهند بود بخلافت امت از جمیع خلق خصوصا از آن منافقان که در زمان
ایشان بجبر متصدی خلافت شدند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را در مواطن متعدده
لعنت کرده بود **و ایضا** کسی که دوستی او مستلزم محبت خدا باشد باید که محبت و معرفت
او از ارکان دین باشد و هرگز آلوده بگناهی نگردیده باشد والا عداوت او از جهت ارتکاب
آن معصیت واجب خواهد بود **و ایضا** کسی که آن اختصاص بحضرت رسول صلی الله علیه و آله
داشته باشد که فرماید که او از منست و من از ویم و تشبیه کرده باشد او را با اسباط بنی
اسرائیل که انبیا و اوصیای انبیا بوده اند احق است بامامت از دیگران **و همچنین** بهترین
جوانان اهل بهشت بودن دلیل است بر فضل ایشان بر همه عالمیان **الا ما اخرجه الدلیل** زیرا
که اگر باتفاق اهل بهشت همه جوانانند و پیر در بهشت نمیباشد و اگر مراد جمعی باشد که جوانان
و جوانمردان باشند آن خلاف است زیرا که ایشان در سن کهولت و شیخوخت شهید شده
اند با آنکه باز مدعای ما ثابت میشود زیرا که بسیاری از پیغمبران مانند حضرت یحیی علیه السلام جوان
از دنیا رحلت نموده اند هرگاه افضل باشند از ایشان البته معصوم و مقتدا و پیشوای خلق خواهند
بود **و اگر کسی گوید** چون ایشان در سن جوانی بودند فرموده که ایشان بهترند از جمیع
اهل بهشت که در سن جوانی باشند این نیز بی وجه است زیرا که ایشان در آنوقت

در سن طفولیت بوده اند نه در سن شباب و بر تقدیر تسلیم باز **مطلب ما ثابت است** زیرا که
هرگاه ایشان در سن شباب بهتر باشند از همه اهل بهشت در وقت شباب ما را فضیلت ایشان
بر وجه اتم ثابت میشود و از غرایب آنست که عامه جواب گفته اند در برابر این حدیث فضیلتی
از برای ابوبکر و عمر اثبات کنند حدیثی وضع کرده اند که ابوبکر و عمر سید پیران اهل بهشت
اند غافل از آنکه در بهشت پیر نمیباشد و آن احتمالات دیگر باطل است چنانکه دانستی با آنکه
این حدیث ضعیف که خود منفرد اند بنقل آن و از بعضی نقل کرده اند که متهم است در دین با
بغض و عداوت امیر المؤمنین علیه السلام معروفست منافات دارد با حدیث سیدا شباب
اهل الجنة که عامه و خاصه بطریق متواتره روایت کرده اند **و ایضا** منافات دارد با حدیثی
که در کتب معتبره خود روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که فرزندان
عبد المطلب سادات و مهتران و بزرگواران اهل بهشت اند من و علی و جعفر و پسر ابوطالب
و حمزه و حسن و حسین و مهدی علیهم السلام و اگر گویند مراد آنست که ایشان بهترند از جماعتی از
اهل بهشت که در آنوقت در سن کهولت بوده اند با آنکه بسیار بعید است نفعی با ایشان نمی بخشد
زیرا که دلالت نمیکند بر تفضیل ایشان بر جمعی که در آنوقت در سن شباب یا طفولیت
بوده اند مانند حضرت امیر و حسنین علیهم السلام و مثل آنحدیث که در برابر **انا مدینة العلم و
علی بابها** وضع کرده اند و الحاق کرده اند **و عمر سقفها** غافل از آنکه شهر سقف نمیدارد و ایضا
حدیث طول دادن سجود برای آن بزرگوار دلالت بر نهایت قرب و منزلت او میکند نزد خدا
پروردگار که آنحضرت ترک آداب سنن جماعت که در آن تخفیف مطلوبست نماید از برای آنکه
خواهش او بعمل آید و مبادا خاطر مبارکش برنجد و اگر هر یک از اینها برای اثبات امامت کافی
نباشد شکی نیست که از مجموع اینها معلوم میشود مرتبه افضلیت که مخصوص ایشان بوده و اهل عصر
ایشان با ایشان در آن شریک نبوده اند پس احق و اولی خواهند بود بامامت زیرا که
ترجیح مرجوح و تفضیل مفضول عقلا قبیح است **طریق سیم** عصمت است و بیانش آنست که به
براهین عقلیه و نقلیه وجوب عصمت امام را اثبات کردیم و هیچ فرقه سوای اثنی عشریه قایل بوجوب
عصمت امام و عصمت ائمه که خود دعوی میکنند نیستند پس **همه** آن مذاهب باطل خواهد بود

اثنی عشریه حق است **طریق چهارم** معجزه است که از هر یک از ائمه صلوات الله علیهم معجزات بحد احصا صادر شده و در میان شیعه ایشان متواتر گردیده بلکه میان عامه نیز متواتر است چنانچه ابن طلحه شافعی در مطالب السئول و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و جامی در شواهد النبوة و دیگران از علمای عامه در کتب خود ایراد نموده اند و اینها ذکر امامت تمام کرده اند حتی بر دست نواب و سفرای حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه معجزات عظیمه جاری میشده که بآن سفارت و نیابت ایشان را میدانستند **طریق پنجم** اجماع است و بیانش آنست که همه امت متفق اند در آنکه مذهب حق بیرون نیست از مذاهبی که در میان است و آن مذاهب دیگر را باطل کردیم بدلیل عدم نص و عدم عصمت و عدم معجزه و عدم فضیلت باتفاق زیرا که اکثر این طوایف قایل بامامت آنها مذکوره و همه ائمه که خود دعوای امامت ایشان میکنند نیستند و طوایفی که قایل بامامت ایشان اند بعضی مانند ناووسیه و واقفیه در اصل امامت با اثنی عشریه شریکند پس اصل امامت ایشان باجماع همه ثابت است و دعوای وقف و غیبت و حیات که مخصوص ایشانست بنصوص متواتره ثابت در وجوب عدد اثنی عشر و در خصوص ایشان و ثبوت موت ایشان باطل است **طریق ششم** دیگر آنکه از برای اثبات امامت ایشان امامت آنکسی که اندک انصافی داشته باشد و خود را از تعصب خالی کند و طالب حق باشد و در احوال ایشان تامل کند البته هدایت مییابد **اول** علومی است که از ایشان در میان جمیع فرق عالم منتشر گردیده و علومی که هر یک از مشاهیر علما بیک علم از آنها ممتاز اند و جمیع آنها از ائمه علیهم السلام جمع شده است چنانچه سابقا مذکور شد که جمیع علما همه بعد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و همه از آن حضرت اخذ کرده اند و خود را منسوب باو میکرده اند و در جمیع علوم از اصول دین و احکام شریعت و تفسیر قرآن و علم عربیت و طب و حکم و مواعظ و آداب و علم اخلاق و معاشرت و سیاسات و نجوم و غیر اینها و همه از آنحضرت نقل کرده اند و کلام او را مستنبع دانسته اند و راه اعتراضی بر آنها نگشوده اند با آن عداوتی که اکثر فرق از برای اغراض باطله با او داشتند و همچنین جمیع این علوم را از ائمه ذریت او اخذ کرده اند و کسی از اهل علم و فضل و جلالت و علو در جنب ایشان شکی نکرده است و در زمان حضرت امام زین العابدین علیه السلام چون ملاعین بنی امیه مستولی شده بودند و کفر عالم را گرفته بود و تقیه شدید بود و مردم را گوی راه عقیده او کم تر سایر علوم کمتر از آنحضرت منقول گردیده و ادعیه که از

آنحضرت منقول شده مانند صحیفه کامله که بکتب سماویه شبیه است و معلومست که بالهام الهی بر زبان معجز بیان او جاری گردیده و باین سبب آنرا انجیل اهل بیت و زبور آل محمد ملقب ساخته اند و سایر ادعیه که این شکسته چندین برابر صحیفه از ادعیه آنحضرت جمع کرده ام و حقا که اگر آنها نبود مردم مناجات با قاضی الحاجات را نمیدانستند و آداب سنیه و مکالمات جلیله و اطوار پسندیده آنحضرت که کتب خانقه و عارفان بآنها زینت یافته برای ارباب حال و اصحاب زهد و ریاضت و کمال مستحسن است که بآن اکتفا میتوانند نمود و چون در زمان حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام اواخر زمان بنی امیه و اوایل دولت بنی عباس بود از آن دو بزرگوار آنقدر از مسائل حلال و حرام و علم تفسیر و کلام و قصص انبیا و سیر و تواریخ ملوک عرب و عجم و غیر آنها از غرایب علوم منتشر گردید که عالم را فرو گرفت و محدثان شیعه در اطراف عالم منتشر گردیدند و پیوسته در مناظرات و مباحثات بر علمای جمیع فرق غالب بودند و چهار هزار کس از علمای مشهور از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند و اکثر ایشان صاحب تصانیف بودند و چهار صد اصل در میان شیعه بهم رسید که اصحاب باقر و صادق و کاظم صلوات الله علیهم روایت کرده بودند و ایشان را در هیچ حکم احتیاج برجوع بعلمای مخالفان نبود بلکه همه محتاج بایشان بودند و ابو حنیفه و سایر علما و قضات ایشان هرگاه در مسئله عاجز و حیران میشدند رجوع بمحمد بن مسلم و امثال او از اصحاب آنحضرت مینمودند و محمد بن نعمان که یکی از اصحاب آنحضرت بود و در طاق المحامل دکان داشت بتقریب علمای ایشان را در مناظرات و مباحثات عاجز میکرد که آن ملاعین او را شیطان الطاق میگفتند و شیعیان او را مؤمن الطاق می نامیدند و مانند هشام بن الحکم و هشام بن سالم و محمد بن مسلم و زراره و امثال ایشان در فنون علوم خصوص متکلمین در علم کلام چندان ماهر گردیده بودند که در مجالس خلفا و امرا با علمای مشهور مخالفان مباحثات میکردند و بر همه غالب بودند و حضرت **امام موسی** علیه السلام نیز در نشر علوم در این مرتبه بود تا آنکه هارون ملعون او را حبس کرد و حضرت امام رضا علیه السلام در مدت قلیلی که در خراسان بود آنقدر علوم از آنحضرت منتشر شد که کتابهای معتبره در این باب جمع کرده اند و مامون علمای جمیع ملل را جمع کرد که با آنحضرت مناظره کنند شاید عجز آنحضرت ظاهر شود و بر همه غالب آمد و همه اقرار بامامت

علیه السلام

آنحضرت کرده و بدین حق درآمدند و حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه در سن نه
سالگی امام شد و در سال اول امامتش حج رفت و اکثر شیعیان از اطراف بحج آمدند که بخدمت
آنحضرت برسند و اکثر ایشان فضلای مشهور بوده‌اند در سه روز ایام منی سی هزار مسئله
کلامی و غیر آن از نهج حق جواب فرمود که همه حیران شدند و در مجلس مأمون با یحیی بن اکثم و سایر
علمای مشهور ایشان مناظره کرده همه ملزم شدند و جهت ارتعاض(?) و امامت آنحضرت نمودند و حضرات
امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما بسبب محبوس بودن ایشان
در سر من رای اگرچه مردم کم بخدمت ایشان میتوانستند رسید و احادیث از ایشان کمتر روایت
شده است اما هرسال عرایض بسیار از شیعیان بایشان میرسید و جوابهای آنها را مینوشتند و
مسائلی که بر فقها مشتبه میشد بر ایشان عرض میکردند و قول ایشان را بر اقوال سایر فقهای خود ترجیح میدادند
و کسی دعوی نمیتواند کرد که ایشان این علوم را از علمای مخالفین یا پدران ایشان اخذ کرده‌اند
زیرا که هرگز کسی احدی از ایشان را ندیده بود که نزد احدی از علما تردد کرده باشند و ایضا علوم ایشان
بیان علوم دیگران و مخصوص ایشانست و همه عالم محتاج بایشان بوده‌اند در علم و ایشان
محتاج باحدی نبوده‌اند پس معلوم میشود که این علم لدنی است که از جانب خدا و رسول بایشان
رسیده و حق تعالی ایشان را مخصوص آن گردانیده که مفزع و پناه امت باشند و این از معجزات ایشان
گردانیده چنانچه معجزه جد ایشان حضرت رسالت این بود که علوم اولین و آخرین و قصص
انبیا و مرسلین را بدون آن که در کتاب بخوانند یا از احدی بشنوند آورد دوازدهم آنکه
جمیع امت اجماع کرده‌اند بر طهارت و عدالت ایشان و هیچکس قدرت نکرده که قدحی در
احدی از ایشان بکند یا فسقی یا عیبی بایشان نسبت دهد با آن سعی که دشمنان ایشان از
خلفا و امرا و حاسدان ایشان در حط مرتبه ایشان مینمودند و هرکه اظهار عداوت ایشان
میکرد مقرب خود میگردانیدند و کسی را که گمان ولایت و محبت ایشان باو میبردند دور میکردند
و محروم میگردانیدند بلکه در مقام قتل و استیصال او برمیآمدند زیرا که میدیدند که اکثر خلق
اعتقاد بامامتی که تالی رتبه نبوتست نسبت بایشان داشتند و شیعیان ایشان در
اطراف بلاد منتشر گردیده‌اند و دعوای صدور معجزات و عصمت از معاصی و زلات از برای

ایشان میکنند حتی آنکه غالیان باعتبار غرایب احوال و محاسن صفات و اخبار از مغیبات و
سایر معجزاتی که از ایشان میدیدند بعضی اعتقاد به پیغمبری و بعضی اعتقاد بخدایی در حق ایشان کردند
و با این مراتب با وفور اعدا و حساد نتوانستند افترایی در حق ایشان بکنند یا نسبت معصیتی و خطایی
بایشان بدهند با آنکه می‌بینیم که عادت چنین جاری شده است که کسی که اندک منزلتی و رتبه در میان
مردم بهم رساند در علم و صلاح از زبان دشمنان سالم نمیماند و البته عیبی چند از برای او اثبات میکنند
و امری چند در حق او افترا میکنند که او را پست کنند و او را از مرتبه خود بیندازند پس از جمله
معجزات ایشانست که حق تعالی دست و زبان دشمنان را بسته است از نسبت ناشایست بایشان و در میان دوست و دشمن
مرتبه ظاهر گردانیده است که کسی را یارای تهمت و افترائی در حق ایشان نمانده و سیزدهم آنکه جمیع فرق
اسلام خواه آنها که ایشان را امام میدانند و خواه آنها که امام نمیدانند همه اتفاق نموده‌اند بر فضیلت و
عدالت و طهارت و علو قدر ایشان که قبلی(?) از خوارج و اشباه ایشان که از فرق اسلام خارجند
و همه قول ایشان را حجت میدانند و روایات از ایشان نقل میکنند و در کتب خود ایشان را بانهایت تعظیم و
تکریم نقل میکنند و در آن سخنی نیست که جمعی کثیر از فضلای اصحاب حضرت باقر و صادق و سایر ائمه صلوات الله
علیهم بوده‌اند از اهل عراق و حجاز و خراسان و فارس و غیر ذلک مانند زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر و
برید و هشام بن حکم(?) و حمران و بکیر و مؤمن الطاق و ابان بن تغلب و معویة بن عمار و جماعت بسیار که احصا
نمیتوان نمود و در کتب رجال و فهرستهای علمای شیعه مسطورند و ایشان از رؤسای شیعه بوده‌اند در فقه و
حدیث و کلام و کتابها تصنیف کرده و مسائل را جمع نموده‌اند و هریک از ایشان اتباع و شاگردان بسیار
داشته‌اند و پیوسته بخدمت ائمه علیهم السلام میآمده‌اند و احادیث میشنیده‌اند و بعراق و سایر بلاد
برمیگشته‌اند و در کتب خود ثبت میکرده‌اند و از ایشان روایت مینموده‌اند و معجزات از ایشان
منتشر میگردانیده‌اند و اختصاص ایشان بائمه علیهم السلام معلوم است چنانچه اختصاص ابو یوسف و
شاگردان ابوحنیفه باو و اختصاص شاگردان شافعی باو بر هیچکس مخفی نیست و شکی نیست که ائمه علیهم السلام
بر اقوال و احوال ایشان مطلع بوده‌اند پس خالی از دو شق نیست یا آنچه ایشان بآنحضرت نسبت
میدهند از مذاهب شیعه راست میگویند و محق اند یا دروغ میگویند و مبطل اند اگر صادق اند و در آنچه نسبت
بائمه خود میدهند از دعوای امامت و نص بر ایشان و صدور معجزات و فسق و کفر مخالفان ایشان

پس همه این مراتب حق و ثابت است و اگر دروغ میگویند چرا ائمه ایشان با علم باحوال و اقوال ایشان
تبری از ایشان نفرموده‌اند و کذب و بطلان ایشانرا اظهار کرده‌اند همچنانکه تبرا از مذاهب باطله
ابو الخطاب و مغیرة بن سعید و سایر غلات اهل ضلال نموده‌اند و اگر از ایشان اغماض کرده‌اند و تصویب اقوال
و افعال و مذاهب باطله ایشان نموده‌اند پس العیاذ بالله خود نیز از اهل ضلال خواهند بود که راضی بآنها
بوده‌اند و رکونت و اخلاص ایشانرا قبول مینموده‌اند و هیچ مسلمانی این امر را بایشان نسبت نمیدهد بلکه
چنین نمیدانند **چهارم** آنکه حق تعالی دوست و دشمن را همه مجبول و مجبور بر تعظیم و تبجیل ایشان ساخته حتی
خلفای جور و امرای ایشان که نهایت عداوت با ایشان داشتند تعظیم و توقیر ایشان مینمودند و
جلالت و فضل ایشان را بیان مینمودند چنانچه خلفای ثلثه که غصب حق امیر المؤمنین علیه السلم نموده بودند در ایام
امامت خود ظاهرا اعزاز و اکرام آنحضرت و حسنین علیهما السلم نهایت مبالغه مینمودند و **همچنین** آنها که
نکث بیعت آنحضرت کردند با آنکه در مقام مقاتله و مجادله در آمدند باز انکار فضیلت آنحضرت نمیکردند و همچنین معویه
با آنکه بنای همه کارش بر فساد و عناد بود باز انکار فضیلت و مناقب آنحضرت نمینمود و بغیر شرکت در قتل عثمان
فسقی بآنحضرت نسبت نمیداد و بهمین قانع بود که حضرت امارت او را برای او باز گذارد و اقرار کند بخلافت
آنحضرت و بیعت کند و کمر مناقب و فضایل آنحضرت را در حضور او ذکر میکردند و انکار نمیکرد و یزید پلید با
قبایح اعمال باز انکار فضل حضرت سید الشهدا نمیکرد و حضرت امام زین العابدین علیه السلم را تعظیم مینمود و در واقعه
حره مسلم بن عقبه لعین را امر کرد که حرمت آنحضرت را رعایت کند و او را مرعی دارد و بنی مروان نیز آنحضرت را
نهایت اکرام و اعظام مینمودند و **همچنین** سایر خلفای بنی امیه و بنی العباس هر یک از ائمه که در زمان ایشان
بوده‌اند زیاده از همه کس بظاهر رعایت میکردند حتی متوکل با آن عداوت و عناد و خبث حضرت امام علی
نقی صلوات الله علیه را نهایت تعظیم مینمود با آنکه ائمه محبوس ایشان و در زیر دست ایشان بودند و
نهایت عداوت داشتند حق تعالی چنین تسخیر قلب ایشان کرده بود که در هنگام ملاقات نهایت تعظیم
تبجیل مینمودند و قدرت بر تخریب و اهانت نداشتند و مؤید این آنچه حق تعالی تسخیر کرده است دلهای طوایف
مختلفه خلق را بزیارت قبور مقدسه و تعظیم مشاهد مشرفه ایشان حتی آنکه از بلاد بعیده با وجود خطرهای
شدیده متوجه زیارت ایشان میشوند و حوایج عظیمه از ضرایح مطهره ایشان طلب مینمایند و حاجات ایشان
میدانند و بر آورده میشود و در شداید خطیره پناه بروضات مقدسه ایشان میبرند و امان میطلبند

و مخالفان این اعمال را نزد قبور خلفا و غیرهم که اعتقاد دارند بعمل نمی‌آورند و پناه باین ضرایح میآورند و
ایضا خلفای بنی امیه و بنی عباس با آنکه اکثر عالم از ایشان بود و اکثر پادشاهان مشرق و مغرب مطیع
ایشان بودند و اتباع ایشان اضعاف شیعیان ائمه بودند قبور ایشان مندرس و متروک شد و اکثر
معلوم نیست که در کجا مدفون شده‌اند و نادری که معلوم است کسی رغبت بزیارت ایشان نمیکند و **بعضی** که از ائمه
که نسبت ایشان بحضرت رسول در مرتبه ایشان یا نزدیکتر بود و ظاهرا نیز علم و زهد و ورع و عبادت بسیار
داشته‌اند در حیات و موت ایشان عشری از اعشار تعظیم ایشان از برای آنها میکرده‌اند و اگر بعضی از
ایشانرا فی الجمله تعظیمی رعایتی کنند باعتبار انتساب ایشان است مثل حضرت **معصومه و عبد العظیم** و امثال ایشان
از جمله معجزات ایشان است که حق تعالی تسخیر قلوب اصناف عباد بر تعظیم ایشان در حال حیات و بعد از
وفات نموده با آنکه دواعی و جهات دنیویه با ایشان نبوده و مردم از خلفای جور بسبب احترام و اکرام ایشان
متنفر میشده‌اند باز ترک تعظیم و اکرام ایشان نمینمودند و خلفای جور سعیهای بسیار کردند که مردم ترک زیارت
ایشان بکنند خصوصا حضرت **امام حسین** صلوات الله علیه را که متوکل خواست که جای قبر آنحضرت و
مشهد را شخم و زراعت کند که موضع قبر مقدس منطمس شود و نتوانست و گاوها که بشخم بسته بودند چون بحایر
میرسیدند داخل نمیشدند و گاو بسیار برگشتند و داخل نشدند پس **جمعی** را فرستاد که بیل و
کلنگ اثر قبر را خراب کنند جمعی از نزد یک قبر ظاهر شدند که نمیشناختند ایشانرا و مانع شدند سر کرده ایشانرا
گفت که ایشانرا تیر باران کنند هر که تیری بآنجانب انداخت برگشت و صاحبش را کشت **پس** فرمود
که آب را جاری کنند چون آب بحایر رسید از چهار طرف ایستاد و داخل حایر نشد و بعضی گفته‌اند بسبب
تسمیه حایر اینست پس **جمعی** را مقرر کرد که سر راهها را نگاه دارند و هر کس بزیارت رود او را بکشند و اموال
اوش را غارت کنند باز مردم ترک زیارت نکردند و با این مخاوف بزیارت میرفتند و این نیز از
آن غیرت که حق تعالی خواسته که قدر ایشانرا تعظیم کرده‌اند و رفعت درجه ایشانرا ظاهر سازد
قطع نظر از معجزات الهی که در مشاهد مطهره ایشان ظاهر میگردد و در اکثر سنوات صاحبان ضریح رسیده
شده از کوری روشن شدن و از بلاهای مزمن شفا یافتن که مخالف و موالف همه اقرار بآنها دارند و بعضی
در بحار الانوار و حیات القلوب و جلاء العیون بعضی از آنها را ذکر کرده‌ام **فایده** [illegible]
بسیار منقولست که قتاده بصری که از مفسرین مشهور عامه است بخدمت حضرت امام محمد باقر

و قبور ایشان [illegible]

علیه السلام آمد حضرت فرمود که تو فقیه اهل بصره گفت بلی حضرت فرمود وای بر تو ای قتاده حق تعالی
خلقی آفریده است که ایشان را حجتهای خود کرده است بر خلق خود پس ایشان میخهای زمین اند و
خازنان علم الهی اند برگزیده ایشان را پیش از آنکه خلایق را بیافریند و ایشان نوری چند بودند از جانب راست عرش
او پس قتاده مدتی ساکت ماند که یارای سخن گفتن نداشت پس گفت بخدا سوگند که در پیش فقها
و پادشاهان و ابن عباس نشسته ام و دل من نزد ایشان مضطرب نشده چنانکه نزد تو مضطرب شده
است حضرت فرمود میدانی در کجایی در پیش خانه ها که حق تعالی در شان ایشان فرموده
است که فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه تا آخر آیه یعنی مشکوة نور الهی
که خدا از خود داده آن مثل زده در خانه چند افروخته شده که حق تعالی رخصت داده و مقدر فرموده که
رفیع و بلند آوازه باشند و مذکور شود در آنها نام خدا تسبیح و تنزیه کنند خدا را در آنجا ها در بامداد و پسین
مردانی چند که غافل نمیگرداند ایشان را تجارتی و نه فروختنی از یاد خدا و از برپا داشتن نماز و دادن زکوة
پس حضرت فرمود که تو اکنون نزد آنها نشسته و ما ایم آن خانه ها پس قتاده گفت راست گفتی
والله خدا مرا فدای تو گرداند بخدا سوگند که آن خانه ها خانه گل و سنگ نیست بلکه خانه های نبوت و امامت
و علم و حکمت است و ایضاً در روایات معتبره وارد شده است که در سالی که هشام بن عبد الملک بحج
بود در مسجد الحرام دید که مردم نزد حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه هجوم آورده اند و از امور دین خود
سوال میکنند عکرمه شاگرد ابن عباس از هشام پرسید که کیست اینکه نور علم از جبین او ساطع است
میروم که او را خجل کنم چون نشست و یک حضرت آمد و ایستاد لرزه بر اندام او افتاد و مضطرب شد و
گفت یا ابن رسول الله من در مجالس بسیار نزد ابن عباس و دیگران نشسته ام و این حالت مرا عارض
نشد حضرت همان جواب را فرمود پس معلوم شد که از معجزات امام و شواهد امامت آنست که
حق تعالی محبت ایشان را در دل دوستان و مهابت ایشان را در دلهای دشمنان میافکند که تا خود
که در حیات و ممات تعظیم ایشان مینمایند و در حوایج دین و دنیا پناه با ایشان میبرند ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

مقصد ششم

در بیان اثبات وجود امام دوازدهم و غیبت آنحضرت است صلوات الله علیه بدانکه احادیث صحیحه در خروج
مهدی علیه السلام خاتم الائمه بطرق متواتره روایت کرده اند چنانکه در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابو داود

و ترمذی از ابو هریره روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بحق خداوندی
که جانم در دست قدرت اوست که نزدیک است که نازل شود فرزند مریم که حاکم عادل باشد پس صلیبها
را بشکند و خوکها را بکشد و جزیه را بر طرف کند یعنی از ایشان بغیر اسلام قبول نکند و چندان مال را فراوان
گرداند که مال را دهند و کسی قبول نکند پس گفت که رسول خدا فرمود که چگونه خواهید بود در وقتی که نازل شود
میان شما فرزند مریم و امام شما از شما باشد یعنی مهدی علیه السلام و از صحیح مسلم از جابر روایت کرده که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که پیوسته طایفه از امت من مقاتله بر حق خواهند کرد و غالب خواهند بود
تا روز قیامت پس فرمود خواهد آمد عیسی پسر مریم پس امیر ایشان خواهد گفت بیا تا با تو نماز کنیم او
گفت نه شما بر یکدیگر امیرید برای خدا این امت را گرامی داشته است و از مسند ابو داود و ترمذی از ابن
مسعود روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که اگر از دنیا نمانده باشد مگر یک روز البته حق تعالی
آن روز را طولانی میگرداند تا آنکه برانگیزد در آن روز مردی را از من یا از اهل بیت من که نام او
نام من باشد و پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر از ظلم و جور شده باشد و در روایت دیگر فرمود که منقضی
نشود دنیا تا پادشاه عرب شود مردی از اهل بیت من که نامش موافق نام من باشد و از ابو هریره
روایت کرده اند که اگر باقی نمانده از دنیا مگر یک روز خدا طول میدهد آنروز را تا پادشاه شود مردی
از اهل بیت من که موافق باشد نام او با نام من و از سنن ابو داود روایت کرده است از علی علیه السلام
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت که اگر از دهر روزگار باقی نمانده مگر روزی البته برانگیزد مردی
را از اهل بیت من که پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده باشد از جور و ایضاً از سنن ابو داود
از ام سلمه روایت کرده است که حضرت فرمود که مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه است و از
ابو داود و ترمذی روایت کرده است از ابو سعید خدری که حضرت رسول فرمود که مهدی از فرزندان من است
گشاده پیشانی و کشیده بینی باشد و زمین را مملو کند از قسط و عدالت چنانچه مملو شده باشد از جور
و ظلم و هفت سال پادشاهی کند و ایضاً روایت کرده اند که ابو سعید گفت که ما ترسیدیم که بعد از
پیغمبر ما حدثها بهم رسد پس سوال کردیم از آنحضرت پس حضرت فرمود در امت من مهدی خواهد بود و بیرون
خواهد آمد و پنج سال یا هفت سال یا نه سال پادشاهی خواهد کرد پس مردی بنزد او خواهد آمد
و خواهد گفت ای مهدی عطا کن بمن حضرت نقد زر در دامنش بریزد که بردارد چندانکه تواند

ترمذی از ابو اسحاق روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روزی نظر کرد به پسر
خود حسین علیه السلم پس گفت این پسر من سید و مهتر قوم است چنانچه حضرت رسول او را سید
نام کرد و از صلب او مردی بیرون خواهد آمد که نام پیغمبر شما دارد و شبیه است با او در خلقت و شبیه
نیست با او در خلق و زمین را پر از عدالت خواهد کرد و حافظ ابو نعیم که از محدثان مشهور عامه است چهل
حدیث از صحاح ایشان روایت کرده است که مشتمل اند بر صفات و احوال و اسم و نسب آنحضرت
و از جمله آنها از علی بن هلال از پدرش روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله
در حالتی که آنحضرت از دنیا مفارقت میکرد و حضرت فاطمه علیها السلم نزد سر آنحضرت نشسته بود و میگریست
چون صدای گریه آنحضرت بلند شد حضرت رسول سر بجانب او برداشت و گفت ای حبیبه من فاطمه
چه چیز باعث گریه تو شده است فاطمه گفت که میترسم که بعد از وفات تو مرا ضایع گذارند و رعایت
حرمت من نکنند حضرت فرمود ای حبیبه من مگر نمیدانی که خدا مطلع شد مطلع شدنی پس اختیار کرد از آن
پس او را مبعوث گردانید برسالت خود پس بار دیگر مطلع گردید و برگزید شوهر ترا و وحی کرد بسوی من
که ترا با او نکاح کنم ای فاطمه حق تعالی بما عطا کرده است هفت خصلت را که با احدی پیش از ما نداده
است و با احدی بعد از ما نخواهد داد منم خاتم پیغمبران و گرامی ترین ایشان نزد خدا و محبوب ترین خلق بسوی
حق تعالی و منم پدر تو و وصی من بهترین اوصیاست و محبوب ترین ایشانست بسوی خدا و او شوهر
تست و شهید ما بهترین شهیدانست و محبوب ترین ایشانست بسوی خدا و آن حمزه عم پدر و شوهر تست
و از ماست آنکه دو بال خدا باو داده است که پرواز میکند در بهشت با ملائکه هر جا که خواهد و او پسر عم
پدر تو و برادر شوهر تست و از ماست دو سبط این امت و آنها دو پسر تو اند حسن و حسین و ایشان
بهترین جوانان بهشت اند و پدر ایشان بحق خدائی که مرا بحق فرستاده است بهتر است از ایشان
ای فاطمه بحق خداوندی که مرا بحق و براستی به پیغمبری فرستاده است که از حسن و حسین بهم
رسد مهدی این امت و ظاهر خواهد شد در وقتی که دنیا پر از هرج و مرج شود و فتنه ها ظاهر گردد
و راهها بسته شود و غارت آورند مردم بعضی بر بعضی نه پیری رحم کند بر کودکی و نه کودکی
تعظیم کند پیری را پس خدا برانگیزد در آن وقت از فرزندان ایشان کسی را که فتح کند قلعه های
ضلالت را و دلهائی را که غافل از حق باشند و قیام نماید بدین خدا در آخر الزمان چنانکه من

بر زمین هم

قیام

قیام نمودم و پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر از جور شده باشد ای فاطمه اندوهناک
مباش و گریه مکن که خدای عزوجل رحیمتر و مهربانتر است بر تو از من بسبب منزلتی که نزد من
داری و محبتی که از تو در دل منست و خدا ترا تزویج کرده است بکسی که حسبش از همه بزرگتر است
و منصبش از همه گرامیتر است و رحیمترین مردم است برعیت و عادلترین مردم است در قسمت بالسویه
و بیناترین مردم است باحکام الهی و من از خدا سؤال کردم که تو اول کسی باشی از اهل بیت من
که بمن ملحق شوی و علی علیه السلم فرمود که فاطمه نماند بعد از حضرت رسول الا هفتاد و پنج روز که بپدر خود
ملحق گردید مؤلف گوید که رسول خدا آنحضرت مهدی را بحسن و حسین علیهما السلم هر دو نسبت میدهد از
برای آنکه از جهت مادر از نسل حضرت امام حسن علیه السلم است زیرا که مادر حضرت امام محمد باقر علیه السلم
دختر امام حسن بود علیهما السلم و چند حدیث دیگر روایت کرده است که از نسل امام حسین علیه السلم است و
دار قطنی که از محدثین مشهور عامه است همین حدیث طولانی را از ابو سعید خدری روایت کرده است و
در آخرش گفته است که حضرت فرمود که از ماست مهدی این امت که عیسی در عقب او نماز خواهد کرد پس
دست زد بر دوش حسین و فرمود که ازین بهم خواهد رسید مهدی این امت و ایضا ابو نعیم از حذیفه و ابو
امامه باهلی روایت کرده است که مهدی رویش مانند ستاره درخشانست و بر جانب راست روی
مبارکش خال سیاهی هست و بروایت عبد الرحمن بن عوف خدا مبعوثش کند و است و بروایت عبد الله
بن عمر بر سرش ابری سایه خواهد کرد و بر بالای سرش ملکی ندا خواهد کرد که این مهدیست و خلیفه خداست
پس او را متابعت کنید و بروایت جابر بن عبد الله و ابو سعید عیسی علیه السلم پشت سر مهدی نماز خواهد
کرد و صاحب کفایة الطالب محمد بن یوسف شافعی که از علمای عامه است کتابی نوشته است
در باب ظهور مهدی علیه السلم و صفات و علامات او مشتمل بر بیست و پنج باب و گفته است که من همه
از غیر طرق شیعه روایت کرده ام و کتاب شرح السنه حسین بن مسعود بغوی که از کتب مشهوره
معتبره عامه است نسخه قدیمی از آن نزد فقیر هست که اجازات علمای ایشان بر آن نوشته است
بحدیث از اوصاف مهدی از صحاح ایشان روایت کرده است و حسین بن مسعود فراء در مصابیح
که الحال میان عامه متداول است پنج حدیث در خروج مهدی روایت کرده است و بعضی از
علمای شیعه از کتب معتبره عامه صد و پنجاه و شش حدیث درین باب نقل کرده است و در کتب غیبت

ایشان هم

شیعه زیاده از هزار حدیث روایت شده است در ولادت حضرت مهدی علیه السلام و غیبت او
و آنکه امام دوازدهم است و از نسل امام حسن عسکری صلوات الله علیه است و اکثر آن احادیث مقرون به معجزات است
زیرا که خبر داده‌اند به ترتیب ائمه علیهم السلام تا امام دوازدهم و خفای ولادت آن حضرت و آنکه آن حضرت را
دو غیبت خواهد بود ثانی درازتر از اول و آنکه آن حضرت مخفی متولد خواهد شد با سایر خصوصیات و جمیع این
مراتب واقع شد و کتبی که مشتمل بر این اخبار معلومست که سالها پیش از ظهور این امرات مصنف شده است
پس این اخبار قطع نظر از تواتر از چندین جهت دیگر افاده علم می‌نماید و ایضا ولادت آن حضرت و اطلاع
جمع کثیر بر ولادت با سعادت و دیدن جماعت بسیار آن حضرت را از ثقات اصحاب از وقت ولادت
شریف تا غیبت کبری و بعد از آن نیز معلوم و در کتب معتبره خاصه و عامه مذکور است چنانکه بعد از این مذکور خواهد
شد ان شاء الله و صاحب فصول مهمه و مطالب السئول و شواهد النبوة و ابن خلکان و بسیاری از مخالفان
در کتب خود ولادت آن حضرت را با اکثر خصوصیاتی که شیعه روایت کرده‌اند نقل کرده‌اند پس چنانکه ولادت
آبای طاهرین آن حضرت معلومست ولادت آن حضرت نیز معلومست و استبعادی که مخالفان میکنند از طول غیبت
و خفای ولادت و طول عمر شریف آن حضرت فایده نمیکند و اموری که به براهین قاطعه ثابت شده باشد به مجرد
استبعاد نفی آنها نمیتوان نمود چنانکه کفار قریش استبعاد معاد مینمودند به مجرد استبعاد که استخوانهای پوسیده
و خاک شده چگونه زنده میتوانند شد با آنکه امثال آن در امم سابقه بسیار واقع شده و در احادیث
خاصه و عامه وارد شده است که آنچه در امم سابقه واقع شده مثل آن در این امت واقع میشود از جمله
حضرت ابراهیم علیه السلام چون منجمان نمرود را خبر داده بودند که شخصی در این زمان بهم خواهد رسید که دین
شما را بر هم زند نمرود امر کرده بود که مردان و زنان را از یکدیگر جدا کنند و پدر حضرت ابراهیم در پنهانی
با مادر او مقاربت کرد حضرت مخفی در غاری متولد شد و مدتی پنهان بود و حضرت موسی علیه السلام
نیز منجمان خبر داده بودند که از بنی اسرائیل کسی بهم خواهد رسید که سبب هلاک فرعون باشد فرعون
حکم کرد به کشتن پسران بنی اسرائیل و حمل و ولادت حضرت موسی علیه السلام مخفی واقع شد چنانچه مشهور است
و بعد از آنکه از فرعون گریخت سالها در حوالی مصر بود و فرعون با آن سلطنت و استیلا بر مکان او
مطلع نشد و میان حضرت یعقوب و یوسف علیهما السلام هجده روز فاصله بود و یوسف پادشاه بود و
یعقوب پیغمبر و چون حق تعالی میخواست ثواب او را عظیم گرداند او را بر وجود فرزند خود و احوال

او مطلع نشد پس چه استبعاد دارد که چون خلفای جور شنیده بودند که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله و ائمه صلوات الله علیهم خبر داده‌اند که امام دوازدهم ظاهر خواهد شد و عالم را از عدالت پر
خواهد کرد و خلفای جور و سلاطین ظلمه را برطرف خواهد کرد و شیعه پیوسته انتظار وجود و ظهور او میکشند
و ایشان سعی در اطفای این نور میکردند و لهذا امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما را در
سر من رای محبوس گردانیده بودند و پیوسته از حمل و ولادت آن سرور خبر میگرفتند و در مقام
تضییع آن گوهر بودند حق تعالی اظهار قدرت کامله خود نموده حمل و ولادت آن حضرت را مستور گردانید و ولادت
با سعادت او را از ظلمه و خلفای جور مخفی گردانیده او را بحفظ و حمایت خود از شر ظالمان دور کرده تا
چنانکه ولادت آن نور بزرگوار را مستور ساخته بود و بر شیعیان و موالیان و مخالفان با آثار و معجزات
کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و هویدا کرده باشد تا حجت بر عالمیان تمام شود و جمعی کثیر که از امتحان
ایشان معروف بودند بر ولادت با سعادت آن حضرت مطلع شدند مانند حکیمه خاتون و قابله که در سر من
رای بهمسایه ایشان بود و بعد از ولادت تا وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام جماعت بسیار
بخدمت آن حضرت رسیدند و معجزاتی که در وقت ولادت آن حضرت و در زمان حمل نرجس خاتون مادر آن حضرت ظاهر
شد زیاده از حد و احصاست و در کتاب بحار الانوار و جلاء العیون و رسایل دیگر ایراد نموده ام
و مشهور در تاریخ ولادت شریف آن حضرت آنست که در سال دویست و پنجاه و پنجم هجرت واقع شده
و جمعی دویست و پنجاه و شش گفته‌اند و بعضی دویست و پنجاه و هشت نیز گفته‌اند و بنابر مشهور میان علما
وقت وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در سال دویست و شصت بوده پس سن شریف
آن حضرت در وقت امامت بنابر قول اول تقریبا پنج سال بوده و بنابر قول دوم چهار سال و بنابر قول آخر
دو سال و مع ذلک آن معجزات و غرایب حالات از آن حضرت بظهور میآمد و آن حضرت را دو غیبت بود
یکی صغری و دیگری کبری و در غیبت صغری آن حضرت جمعی را سفرا و نواب داشت که مردم عرایض به ایشان
میدادند و مسایل میپرسیدند و جواب بخط شریف آن حضرت بیرون میآمد و خمس و نذرها که میبردند
ایشان میگرفتند و بخدمت حضرت عرض میکردند و حضرت میفرمود که بسادات و فقرای شیعیان
برسانند و جمع کثیر بر رساله مؤلف بوده‌اند و بر دست و زبان سفرا معجزات عظیمه ظاهر میشد که مردم یقین
میدانستند که ایشان از جانب آن حضرت منصوبند چنانچه مقدار مالها را میگفتند و نام کسی که مال را آورده بود

میبردند و آنچه برایشان در راه گذشته خبر میدادند و موت و بیماری و سایر احوال آینده ایشان را
میفرمودند و همان نحو واقع میشد و انواع معجزات از ایشان بظهور میآمد و در غیبت صغری جماعت
بسیار از غیر سفرا بخدمت آنحضرت رسیدند و مدت این غیبت تقریبا هفتاد و چهار سال بود و سفرا
بسیار بودند اما سفرای معروف که همیشه شیعه ایشانرا میشناختند و بایشان رجوع میکردند
چهار نفر بودند اول ایشان عثمان بن سعید اسدی بود که حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما
نص بر عدالت و امانت او فرموده بودند و بشیعیان گفته بودند که آنچه او میگوید حقست و از جانب ما
میگوید و بعد از آنکه او برحمت خدا رفت ابوجعفر محمد بن عثمان قایم مقام او گردید بنص حضرت امام حسن
عسکری و نص پدرش از جانب حضرت صاحب الامر و حضرت صاحب علیه السلم بعد از وفات عثمان بمحمد
نامه نوشتند که انا لله و انا الیه راجعون تسلیم میکنیم امر خدا را و راضی شده ایم بقضای
او تو با سعادت زندگانی کردی و مردی و خوشنودی پسندیده پس خدا رحمت کند او را و ملحق گرداند او را باولیا
و موالی او زیرا که پیوسته اهتمام کننده بود در امر ایشان و سعی کننده بود در آنچه موجب قرب او
بود بسوی خدا و بسوی ائمه هدی حق تعالی رودی او را منور گرداند و لغزشهای او را بیامرزد و حق تعالی ثواب
ترا عظیم گرداند و صبر نیکو ترا کرامت فرماید مصیبت او بتو و بما هر دو رسیده است و مفارقت او ترا
و ما را نیز بوحشت افکنده است پس خدا او را شاد گرداند در بازگشت او بآخرت و از جمله کمال
سعادت او آنست که حق تعالی او را فرزندی مثل تو روزی کرده است که جانشین او باشد بعد از او و قایم مقام
او باشد بامر او و ترحم کند بر او و میگوییم الحمد لله که نفسها راضی اند بمکان تو و بآنچه خدا در تو و نزد تو
مقرر گردانیده است خدا ترا یاری کند و تقویت کند و اعانت نماید و توفیق دهد و حافظ و ناصر و معین
باشد و همچنین توقیع وقیع از ناحیه مقدسه مشتمل بر سفارت او برای شیعیان بیرون آمد و جماعت
شیعه بر نیابت و عدالت او متفق شدند و پیوسته در امور باو رجوع میکردند و معجزات از و ظاهر میشد
و کتابها در فقه تصنیف کرد مشتمل بر آنچه از حضرت امام حسن عسکری و حضرت صاحب علیه السلم و از پدر خود
شنیده بود و ابن بابویه از و روایت کرده است که گفت بخدا سوگند که صاحب الامر علیه السلام هر سالی
در موسم حج در مکه و مشاعر حاضر میشود و مردم را می بیند و میشناسد و مردم او را می بینند و نمیشناسند
و از او پرسیدند که تو صاحب این امر را دیده گفت بلی در این نزدیکی دیدم که بپردهای کعبه چسپیده

بود و در دستها رویگفت خداوندا بمن انتقام بکش از دشمنان خود و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران
رحمة الله علیهم روایت کرده اند از علی بن احمد دلال قمی که گفت روزی بخدمت محمد بن عثمان
رفتم که بر او سلام کنم دیدم تخته در پیش خود گذاشته و نقاشی را نشانده که آیات قرآنی بر آن نقش میکند و
اسمای ائمه علیهم السلام بر حواشی آن نقش مینماید گفتم ای سید من این تخته چیست گفت این را برای قبر خود
میسازم که بر روی آن مرا دفن کنند یا برپشت من در قبر بگذارند که مرا از آن تکیه بدهند و بقبر خود داخل میشوم
و هر روز داخل قبر خود میشوم و یکجزو قرآن در آنجا میخوانم و بیرون میآیم و چون فلان روز از فلان
ماه از فلان سال بشود من از دنیا رحلت خواهم کرد و با این تخته در آن قبر مدفون خواهم شد و چون
از خدمت او بیرون آمدم آن روز مخصوص را نوشتم و پیوسته منتظر آن بودم تا آنکه در همان روز از
آن ماه و سالی که گفته بود برحمت خدا واصل شد و در همان قبر مدفون شد و این خبر را ام کلثوم دختر او
و دیگران نیز بهمین نحو روایت کرده اند و روایت کرده اند که در سال سیصد و پنج او برحمت ایزدی
واصل شد و چون نزدیک وفات او شد حضرت صاحب علیه السلم او را امر کرد که ابوالقاسم حسین بن روح
را قایم مقام خود کند و جعفر بن متیل بنحوی اختصاص بمحمد بن عثمان داشت و اکثر کارهای حضرت را باو
میفرمود و اکثر مردم را گمان آن بود که او را نایب خود خواهد کرد که جعفر گفت که در وقت احتضار محمد بن
عثمان بر بالین او نشسته بودم و با او سخن میگفتم و ابوالقاسم حسین بن روح نزد پای او نشسته بود
پس محمد متوجه من شد و گفت حضرت بمن فرموده است که حسین را وصی خود کنم و او را نایب گردانم
پس من برخاستم و دست حسین بن روح را گرفتم و او را بجای خود نشاندم و خود رفتم نزد پای او
نشستم و بعد از آن جعفر در خدمت حسین میبود و بعد از وفات او قایم میشد و جماعت بسیار از محدثین
شیعه روایت کرده اند که چون نزدیک وفات محمد بن عثمان شد اکابر شیعه را طلبید و بایشان
گفت که اگر مرا امری در رسد امر نیابت و سفارت با ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی است و از جانب
حضرت صاحب علیه السلم مامور شده ام که او را نایب کنم بعد از من در امور خود باو رجوع کنید پس
جمیع شیعه باو رجوع میکردند و زیاده از بیست و یک سال او مشغول سفارت بود و مرجع جمیع شیعه
بود و بخوبی تقیه میکرد که سنیان اکثر او را از خود میدانستند و نهایت محبت باو داشتند تا آنکه
در ماه شعبان سال سیصد و بیست و شش بریاض بهشت ارتحال نمود و بامر حضرت صاحب علیه السلم

شیخ جلیل علی بن محمد سمری را در مقام خود کرده اند و سفارت و نیابت باو متعلق شده و سه
سال امر نیابت باو بود و در نیمه ماه شعبان سال سیصد و بیست و نه برحمت حق واصل گردید و این
سال تناثر نجوم بود که اکثر علما و محدثین شیعه در این سال بعالم بقا ارتحال نمودند و ابتدای غیبت کبری
شد و آثار امامت ظاهر انقطاع گردید و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی و رئیس محدثین علی بن بابویه
رضی الله عنهما در این سال بعالم بقا ارتحال نمودند و احمد بن ابراهیم گفته است که با مشایخ شیعه رفتیم بخدمت
علی بن محمد سمری چون حاضر شدیم او ابتدا گفت خدا رحمت کند علی بن حسین بن بابویه قمی را که در این ساعت
برحمت الهی واصل شد پس مشایخ تاریخ آن روز را نوشتند بعد از آن بهفده روز یا هجده روز خبر رسید که
علی رحمه الله در همان روز و همان ساعت برحمت خدا رفته بود و حسین پسر علی بن بابویه این خبر را همچنین نقل
کرده است و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده اند از حسن بن احمد مکتب که گفت در بغداد
بودیم در سالی که سمری برحمت الهی واصل شد چند روز قبل از فوتش بخدمت او رفتیم پس توقیعی بیرون
از حضرت صاحب علیه السلام بیرون آورد که مضمونش این بود بسم الله الرحمن الرحیم
علی بن محمد سمری خدا عظیم گرداند اجر برادران تو را در مصیبت تو تا شش روز دیگر تو از دنیا
مفارقت خواهی کرد پس جمع کن کار خود را و کسی را وصی و قایم مقام خود مگردان بعد از وفات
خود که غیبت تامه واقع شد و بعد از این ظاهر نخواهیم شد مگر بعد از اذن حق تعالی و این
ظاهر شدن بعد از آن خواهد بود که مدت غیبت بسیار بطول انجامد و دلها سنگین شود و زمین
مملو شود از ستم و جور و بعد از این جمعی از شیعیان دعوای مشاهده خواهند کرد هر که دعوی کند که مرا
دیده است پیش از خروج سفیانی و صدای آسمانی او دروغگو و افترا کننده است و لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم حسن گفت که ما نسخه این فرمان را نوشتیم و از نزد او
بیرون آمدیم چون روز ششم شد بخدمت او رفتیم او را در حال احتضار یافتیم کسی گفت که وصی
تو بعد از تو کی خواهد بود گفت خدا را امری و حکمی هست که آن بعمل خواهد آمد یعنی غیبت کبری این
گفت و بعالم علیا ارتحال نمود مؤلف گوید که جماعت بسیار از ثقات روایت کرده اند که
در غیبت کبری آنحضرت را دیده اند و در آن وقت نشناخته اند و بعد از مفارقت شناخته اند پس
ممکن است که در این حدیث مراد آن باشد که اگر دعوی کنند که در آن وقت دیده اند و شناخته اند

دروغ میگویند یا اگر یاد دعوای مشاهده دعوای نیابت و سفارت کنند دروغ میگویند و
اما معجزاتی که بدست و زبان سفرا جاری شده زیاده از آنست که این رساله گنجایش ذکر
آنها داشته باشد و شیخ ابن بابویه گفته است که خبر داد مرا ابو علی بغدادی که من در بخارا بودم
ابن جاوشیر ده شمش طلا بمن داد که در بغداد بحسین بن روح بدهم و در راه یک شمش گم شد
شمش بوزن او خریدم و با آنها ضم کردم و بنزد حسین بردم چون آنها را گشودم از میان آنها
گرد آن شمشی که خریده بودم و گفت بردار آن شمشی که عوض گم شده خریده زیرا که گم شده بجا
رسیده و دست و دانگر کرده و شمش گم شده را بمن نمود و شناختم و ابو علی گفت من زنی را در بغداد
دیدم که میپرسید وکیل حضرت صاحب الامر کیست یکی از شیعیان او را بحسین بن روح نشان داد
زن آمد بنزد حسین و گفت که من چه چیز آورده ام باو تسلیم کنم حسین گفت آنچه آورده بینداز در
دجله تا بگویم که چه چیز آورده پس آن زن رفت و آنچه آورده بود در دجله انداخت و برگشت بنزد
حسین چون داخل شد حسین بخادم خود گفت حقه را بیاور چون خادم حقه را آورد حسین گفت این حقه
ایست که آورده بودی و در دجله انداختی و در این حقه یکجفت دستبرنجن طلا است و حلقه بزرگ
که در آن دانه جوهر است و دو حلقه کوچک که دانه دارد و دو انگشتر که یکی نگینش عقیق است و
دیگری نگینش فیروزه پس حقه را گشود و آنچه گفته بود در آن حقه بود چون زن آنها را دید بیهوش
شد و جمع دیگر از سفرا بوده اند غیر این چهار نفر که بعضی از شیعیان بایشان رجوع میکردند مانند حکیمه خاتون
عمه حضرت که سابقا مذکور شد و محمد بن جعفر اسدی و حاجز و شاء و محمد بن ابراهیم بن مهزیار
و قاسم بن العلا که مدتها نابینا شده بود و هفت روز پیش از وفاتش باعجاز حضرت صاحب علیه السلم
بینا شد و حضرت خبر وفات او را باو نوشت و کفن از برای او فرستاد و دیگران فی الجمع
دیگر بودند که بعضی خود نادرا بخدمت آنحضرت میرسیدند و بعضی بتوسط سفرای اربعه نایب بودند و
کلینی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی رحمة الله علیهم روایت کرده اند از زهری که گفت حضرت صاحب
علیه السلم را طلب بسیار کردم و مال عظیمی صرف کردم و باین سعادت فایز نگردیدم تا آنکه بخدمت محمد بن
عثمان عمروی که از نواب آنحضرت بود رفتم و مدتی خدمت او کردم تا آنکه روزی التماس کردم که مرا
بخدمت آنحضرت برساند ابا کرد چون تضرع بسیار کردم گفت فردا اول روز بیا چون شب شد و

رفتم دیدم که او می‌آید و جوانی خوشرو و خوشبوی با او همراه است بهیئت تجار و متاعی در
آستین خود دارد پس عمروی اشاره کرد بسوی آن جوان که او است آنکه میخواهی من بخدمت
او رفتم و آنچه خواستم سؤال کردم و جواب فرمود پس بخانه رسید که معروف نبود در خانه‌هائی که
گمان داشتم خواست داخل آن خانه شود عمروی گفت اگر سؤالی داری بکن که دیگر او را نخواهی دید چون رفتم سؤال
کنم گوش بمن نداد و داخل خانه شد و فرمود ملعونست ملعونست کسی که نماز مغرب را تاخیر کند تا آنکه ستاره
آسمان بسیار شود و ملعونست ملعونست کسی که نماز بامداد را تاخیر کند تا ستاره‌ها برطرف شود و بعضی از
برای طلب فضیلت تاخیر کنند و قطب راوندی رحمه الله و دیگران روایت کرده‌اند از مردی از اهل مداین
که گفت با رفیقی بحج رفتم و در موقف عرفات نشسته بودیم جوانی نزدیک ما نشسته بود و ازاری و ردائی
پوشیده بود که قیمت کردیم آنها را صد و پنجاه دینار می‌ارزید و نعلین زردی در پا داشت و اثر سفر در
ظاهر نبود پس سائلی از ما سؤال کرد او را رد کردیم نزدیک آن جوان رفت و ازو سؤال کرد جوان
از زمین چیزی برداشت و باو داد و سائل او را دعای بسیار کرد و جوان برخاست و از ما غایب شد پس
نزد سائل رفتیم و از او پرسیدیم که آن جوان چه چیز بتو داد که اینقدر او را دعا کردی بما نمود سنگریزه طلا
که مانند ریگ دندانه داشت چون وزن کردیم بیست مثقال بود برفیق خود گفتم که امام ما و مولای ما نزد ما
بود و ما نمیدانستیم زیرا که باعجاز او سنگریزه طلا شد پس رفتیم و در جمیع عرفات گردیدیم و او را نیافتیم
پرسیدیم از جماعتی که در دور او بودند از اهل مکه و مدینه که این مرد کی بود گفتند جوانیست علوی هر سال
پیاده بحج می‌آید و قطب راوندی رحمه الله از حسن مسترق روایت کرده است که گفت روزی در مجلس
حسن بن عبدالله بن حمدان ناصر الدوله بودم و در آنجا سخن ناحیه حضرت صاحب علیه السلام و غیبت آنحضرت
مذکور شد و من استهزا میکردم باین سخنان درین حال عموی من حسین داخل مجلس شد و من باز سخنان خود را
میگفتم گفت ای فرزند من نیز اعتقاد تو را داشتم درین باب تا آنکه حکومت قم بامن دادند در وقتی که اهل
قم بر خلیفه عاصی شده بودند و هر حاکمی که میرفت او را میکشتند و اطاعت نمیکردند پس لشکری بمن دادند
و بسوی قم فرستادند چون بناحیه طرز رسیدم بشکار رفتم شکاری از پیش من بدر رفت از
او رفتم و بسیار دور رفتم تا بنهری رسیدم و در میان نهر روان شدم و هر چند میرفتم وسعت نهر
بیشتر میشد در این حال سواری پیدا شد بر اسب اشهبی سوار و عمامه خز سبزی بر سر داشت و بغیر چشمهایش

گفته م

در زیر آن نمینمود و دو موزه سرخ در پا داشت بمن گفت ای حسین و مرا امیر نگفت و بکنیت نیز یاد نکرد
بلکه از روی تحقیر نام مرا برد گفتم چه میخواهی گفت چرا عیب میکنی و سبک میشماری ناحیه ما را و چرا
خمس مالت را باصحاب ما نمیدهی و من مرد صاحب وقار و شجاعی بودم که از چیزی نمیترسیدم
از سخن او بلرزیدم و ترسیدم و گفتم میکنم ای سید من آنچه فرمودی گفت هرگاه برسی بموضعی که متوجه
آن گردیده و بآسانی بدون مشقت قتال و جدال داخل شهر شوی و کسب کنی آنچه کسب کنی خمس آن را
بمستحقش برسان گفتم شنیدم و اطاعت میکنم پس گفت برو با رشد و صلاح و عنان اسب خود را گردانید
و روانه شد و از نظر من غایب گردید و ندانستم بکجا رفت و از جانب راست و چپ و ما بسیار طلب
کردم و نیافتم ترس و رعب من زیاده شد و برگشتم بسوی عسکر خود و این حکایت را نقل نکردم و فراموش
کردم از خاطر خود و چون بشهر قم رسیدم و گمان داشتم که با ایشان محاربه خواهم کرد اهل قم بسوی
من بیرون آمدند و گفتند هر که مخالف بود در مذهب بسوی ما میآمد ما با او محاربه میکردیم و چون تو
از مائی و بسوی ما آمده میان ما و تو مخالفتی نیست داخل شهر شو و تدبیر شهر بهر نحو که میخواهی بکن مدتی
در قم ماندم و اموال بسیار زیاده از آنچه توقع داشتم جمع کردم پس امرای خلیفه بر من بکثرت اموال
من حسد بردند و مذمت من نزد خلیفه کردند تا آنکه مرا عزل کرد و برگشتم بسوی بغداد و اول بخانه خلیفه رفتم
و سلام کردم و بخانه خود برگشتم و مردم بدیدن من میآمدند و در اینحال محمد بن عثمان عمروی آمد و از همه
مردم گذشت و بر روی مسند من نشست و بر پشتی من تکیه داد من از این حرکت او بسیار بخشم آمدم و
مردم میآمدند و میرفتند و او نشسته بود و حرکت نمیکرد و ساعت بساعت خشم من بر او زیاده میشد چون
مجلس منقضی شد نزدیک من آمد و گفت میان من و تو سری هست بشنو گفتم بگو گفت صاحب اسب اشهب
و نهر میگوید که ما وفا بوعده خود کردیم پس آن قصه بیادم آمد و لرزیدم و گفتم میشنوم و اطاعت میکنم
و بجان منت میدارم پس برخاستم و دستش را گرفتم و باندرون بردم و در خزینه‌های خود را
گشودم و خمس همه را تسلیم کردم و بعضی از اموال را که من فراموش کرده بودم او بیاد من آورد و خمسش را
گرفت و بعد از آن من در امر حضرت صاحب شک نکردم پس حسن ناصر الدوله گفت من نیز تا این قصه
از عم خود شنیدم شک از دل من زائل شد و یقین کردم امر آنحضرت را و شیخ طوسی رحمه الله و دیگران
روایت کرده‌اند که علی بن بابویه عریضه بخدمت حضرت صاحب نوشت و بحسین بن روح داد و سؤال

کرده بود در آن عریضه که حضرت دعا کند از برای او که خدا فرزندی باو عطا کند حضرت در جواب
نوشت که دعا کردیم از برای تو و حق تعالی ترا درین زودی دو فرزند ذکر نیکوکار روزی
خواهد کرد پس در آن زودی از کنیزی خدا او را دو فرزند داد یکی محمد و دیگری حسین و از
محمد تصانیف بسیار ماند که از جملهٔ آنها کتاب من لا یحضره الفقیه است و از حسین نسل بسیار از
محدثان و فضلا بهم رسیدند و محمد فخر میکرد که من بدعای حضرت قایم علیه السلام بهم رسیده ام و استادان او
او را الحسین مدح میکردند و میگفتند که سزاوار است کسی که بدعای حضرت بهم رسیده باشد چنین
باشد و شیخ صدوق محمد بن بابویه بسند صحیح از احمد بن اسحق روایت کرده است که گفت رفتم
بخدمت حضرت امام حسن عسکری ع و میخواستم که از آنحضرت سوال کنم که امام بعد از او کی خواهد بود
حضرت پیش از آنکه سوال کنم فرمود که ای احمد خدای عز و جل از روزی که آدم علیه السلام را خلق کرده
است تا حال زمین را خالی از حجت نگردانیده و تا روز قیامت خالی نخواهد گذاشت از کسی که حجت خدا
باشد بر خلق و ببرکت او دفع کند بلاها را از اهل زمین و بسبب او باران از آسمان بفرستد و برکتهای
زمین را بیرون آورد گفتم یا ابن رسول الله پس که خواهد بود امام و خلیفه بعد از تو حضرت برخاست و داخل
خانه شد و بیرون آمد و کودکی بر دوشش بود مانند ماه شب چهارده و سه ساله مینمود و گفت ای
احمد اینست امام بعد از من و اگر نه این بود که تو گرامی هستی نزد خدا و حجتهای او این را بتو نمینمودم این
فرزند نام و کنیت او موافق نام و کنیت حضرت رسولست و زمین را پر از عدالت خواهد کرد بعد از
آنکه پر از ظلم و جور شده باشد ای احمد مثل او درین امت مثل خضر و مثل ذو القرنین است بخدا سوگند
که غایب خواهد شد غایب شدنی که نجات نیابد در غیبت او از هلاک شدن و گمراه گردیدن مگر
کسی که خدا او را ثابت بدارد بر قول بامامت او و توفیق دهد خدا او را که دعا کند برای تعجیل فرج
او گفتم آیا معجزه و علامتی ظاهر میتواند شد که خاطر من مطمئن گردد پس آن کودک بسخن آمد و بلغت عربی فصیح
گفت منم بقیة الله خدا در زمین و انتقام کشنده از دشمنان او بعد از دیدن دیگر طلب خبر مکن ای احمد
گفت که شاد و خوشحال از خدمت آنحضرت بیرون آمدم و روز دیگر بخدمت حضرت رفتم و گفتم
یا ابن رسول الله عظیم شد سرور من بانچه انعام کردی بر من بیان کن که سنت خضر و ذو القرنین
که در آن حجت خواهد بود چیست حضرت فرمود که آن سنت طول غیبت است ای احمد گفتم

رسول الله عظیم شد سرور من بانچه انعام کردی بر من بیان کن که سنت خضر و ذو القرنین که در آن
حجت خواهد بود چیست حضرت فرمود که آن سنت طول غیبت است ای احمد گفتم یا ابن رسول الله
غیبت او بطول خواهد انجامید فرمود بلی بحق پروردگار من آنقدر بطول خواهد انجامید که برگردند از دین
اکثر آنها که قایل باین امر باشند و باقی نماند بر دین حق مگر کسی که حق تعالی عهد ولایت ما را از او
میثاق ازو گرفته باشد و در دل او نقش ایمان را نوشته باشد و او را مؤید بروح ایمان گردانیده باشد
ای احمد این امریست از امر خدا و سریست از سرهای خدا و پنهان است از غیبهای او پس
بگیر آنچه بتو عطا کردم و پنهان دار و از جمله شکر کنندگان باش تا روز قیامت در علیین رفیق
ما باشی و ایضا از یعقوب ابن منقوش روایت کرده است که گفت روزی بخدمت حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام رفتم بر روی دکانی نشسته بودند و از جانب راست آن حجره بود
که پرده بر درگاه آن آویخته بود گفتم ای سید من کیست صاحب امر امامت بعد از تو فرمود که
پرده را بردار چون برداشتم کودکی بیرون آمد که قامتش پنج شبر بود و تقریبا باید هشت ساله
یا ده ساله با جبین گشاده و روی سفید و دیدهای درخشان و دستهای قوی و زانوهای پیچیده
و بر خد راستش خالی بود و کاکلی بر سر داشت آمد و بر ران پدر بزرگوار خود نشست حضرت فرمود
اینست امام شما پس آن کودک برخاست حضرت فرمود ای فرزند گرامی برو تا وقت معلوم که زمان
ظهور تو مقرر شده است پس او را نظر میکردم تا داخل حجره شد پس حضرت فرمود ای یعقوب نظر کن که
کی درین حجره است داخل شدم و گردیدم هیچکس را در حجره ندیدم و ایضا بسند صحیح از محمد بن
معویه و محمد بن ایوب و محمد بن عثمان عمروی روایت کرده است که همه گفتند که حضرت امام
حسن عسکری علیه السلام پسر خود حضرت صاحب علیه السلام را بما نمود و ما در منزل آنحضرت بودیم و چهل
نفر بودیم و گفت اینست امام شما بعد از من و خلیفهٔ من بر شما اطاعت او بکنید و پراکنده مشوید بعد
از من که هلاک خواهید شد در دین خود و بعد از این روز او را نخواهید دید پس از خدمت آنحضرت
بیرون آمدیم و بعد از اندک روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا مفارقت نمود
و ایضا روایت کرده است از محمد بن صالح قنبری که چون جعفر کذاب منازعه کرد در میراث
برادر خود حضرت امام حسن علیه السلام حضرت صاحب ع از کنار خانه ظاهر شد و گفت ای جعفر چرا متعرض

حقوق من هستي جعفر متحير و ساكت شد پس حضرت غايب گرديد بعد از آن جعفر تفحص بسيار كرد و
اثري از آنحضرت نيافت تا آنكه جده مادري حضرت امام حسن برحمت خدا واصل شد و وصيت
كرده بود كه او را در آنخانه دفن كنند چون خواستند دفن كنند جعفر آمد و مانع شد و گفت خانه
منست در اينجا دفن مكنيد حضرت ظاهر شد و فرمود اي جعفر اين خانه تست و غايب شد و ديگر او را
نديدند و شيخ طوسي از اسمعيل بن علي نوبختي روايت كرده است كه ولادت حضرت صاحب عليه السلم
در سامره واقع شد در سال دويست و پنجاه و شش و كنيت او ابو القسم بود و وصيت كرده حضرت
رسول صلي الله عليه و آله كه اسم او اسم منست و كنيت او كنيت منست و لقب او مهدي است و او حجت
و منتظر و صاحب الزمان است اسمعيل گفت من رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسكري عليه السلم در مرضي
كه از آن مرض بعالم قدس ارتحال نمود و نزد او نشستم در آنحال عقيد خادم خود را گفت كه آب
مصطكي از براي من بجوشان پس حضرت صاحب عليه السلم قدح را آورد و بدست آنحضرت داد
چون خواست بياشامد دست مباركش لرزيد و قدح بدندانهاي مباركش خورد پس قدح را از دست
گذاشت و عقيد را گفت داخل اين خانه شو كودكي در سجده است بنزد من بيا ور عقيد گفت چون
داخل خانه شدم ديدم كودكي در سجده است و انگشت سبابه را بسوي آسمان بلند كرده است
چون سلام كردم نماز را سبك كرد و سلام گفت و از نماز فارغ شد گفتم سيد من شما را امر ميكند
كه بنزد او بياييد پس مادر حضرت آمد و دستش را گرفت و بسوي حضرت آورد و چون داخل شد نزد
پدر بزرگوار خود سلام كرد و آن طفل بزرگوار رنگش درخشان بود و موهاي سرش مجعد بود و
دندانهايش گشاده بود چون نظر حضرت بر او افتاد گريست و گفت اي سيد اهل بيت خود
آب را بمن بده كه بسوي پروردگار خود ميروم آن طفل قدح آب مصطكي را برداشت و لبهاي
خود را بجايي حركت داد و آب را به پدر بزرگوار خود داد چون آب را بياشاميد فرمود كه مرا
براي نماز مهيا گردانيد پس دستمالي در دامان حضرت انداختند و حضرت صاحب عليه السلم
آنحضرت را وضو داد يكمرتبه و سر و پاهاي آنحضرت را مسح كرد پس بحضرت صاحب عليه السلم
گفت اي فرزند گرامي تويي صاحب الزمان و تويي مهدي و تو حجت خدايي در زمين و تو فرزند
مني و وصي مني و از من متولد شده و تويي م ح م د بن الحسن و تو فرزند حضرت رسولي

و تو خاتم امامان طاهر و پاكيزه و رسول خدا بشارت داده بتو امت را و نام و كنيت ترا بيان
كرده و اين عهديست از پدر و پدران من كه بمن رسيده است و در آن ساعت آنحضرت برياض
جنت انتقال نمود و محمد بن عثمان عمروي روايت كرده است كه چون آقاي ما حضرت
صاحب عليه السلم متولد شد حضرت امام حسن عسكري عليه السلم پدر مرا طلبيد و فرمود كه ده هزار
رطل كه قريب بهزار من باشد نان و ده هزار رطل گوشت تصدق كند بر بني هاشم و غير ايشان و گوسفند
بسياري براي عقيقه بكشد و نسيم و ماريه كه كنيزان حضرت عسكري عليه السلم روايت كرده اند
كه چون حضرت قايم عليه السلم متولد شد بدو زانو نشست و انگشتان شهادت را بسوي آسمان
بلند كرد و عطسه كرد و گفت الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله عبدا
گفت كه ظالمان گمان كردند كه حجت خدا برطرف خواهد شد اگر ما را رخصت سخن گفتن ميبود هر آينه
شكي نخواهد ماند و ايضا نسيم روايت كرده كه يكشب بعد از ولادت آنحضرت بخدمت او رفتم
و عطسه كردم فرمود يرحمك الله من بسيار خوشحال شدم پس فرمود ميخواهي بشارت دهم
ترا در عطسه گفتم بلي فرمود امانست از مرگ تا سه روز و ابو علي خيزراني از جاريه عسكري عليه السلم
روايت كرده است كه چون حضرت قايم عليه السلم متولد شد نوري ديدم از آنحضرت ساطع
گرديد و اطراف آسمان را روشن كرد و مرغان سفيد ديدم از آسمان بزير ميآمدند و بالهاي خود را
بسر و رو و ساير بدن مبارك آنحضرت ميماليدند و پرواز ميكردند بسوي آسمان چون اين واقعه را
بحضرت عسكري عليه السلم نقل كردم آنحضرت خنديد و فرمود اينها ملائكه آسمانند فرود آمده اند
كه تبرك بجويند بآنحضرت و اينها ياوران او خواهند بود در وقتي كه خروج كند و ثقة الاسلام و شيخ بزرگوار
شيخ محمد بن بابويه قمي و شيخ طوسي رحمة الله عليهما در كتابهاي غيبت بسند معتبر روايت
كرده اند از بشر بن سليمان برده فروش كه از فرزندان ابو ايوب انصاري بوده و از شيعيان
خاص امام علي نقي و امام حسن عسكري صلوات الله عليهما و همسايه ايشان بوده در شهر سر
من راي گفت روزي كافور خادم حضرت امام علي نقي صلوات الله عليه بنزد من آمد و مرا طلبيد و
چون بخدمت آنحضرت رفتم و نشستم فرمود كه تو از فرزندان انصاري و ولايت و محبت ما اهل بيت هميشه
در ميان شما بوده است از زمان حضرت رسول صلي الله عليه و آله تا حال و پيوسته محل اعتماد ما

بوده‌اید و من ترا اختیار میکنم و مشرف میگردانم بفضیلتی که بسبب آن بر شیعیان سبقت گیری به
ولایت ما و ترا بر رازی پنهان مطلع میگردانم و بخریدن کنیزی میفرستم پس نامهٔ پاکیزه نوشتند
بخط فرنگی و لغت فرنگی و مهر شریف خود را بر آن زدند و کیسه زردی بیرون آوردند که در آن دو
صد و بیست اشرفی بود فرمودند که بگیر این نامه و زر را و متوجه بغداد شو و در چاشت فلان روز بر سر جسر
حاضر شو پس کشتیهای اسیران بساحل رسد جمعی از کنیزان در آن کشتیها خواهی دید و جمعی از مشتریان
از وکیلان امرای بنی عباس و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند شد
پس از دور نظر کن به برده فروشی که عمرو بن یزید نام دارد و در تمام روز تا هنگامی که از برای مشتری
ظاهر سازد کنیزکی را که فلان و فلان صفت دارد و تمام اوصاف او را بیان فرمودند و دو جامه حریر
پوشیده است ابا و امتناع خواهد نمود آن کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن ایشان بر او و
خواهی شنید که از پس پرده صدای رومی از او ظاهر میشود پس بدان که بزبان رومی میگوید که وای
پرده عفتم دریده شد پس یکی از مشتریان خواهد گفت که من سیصد اشرفی میدهم بقیمت این کنیز و عفت
او مرا در خریدن راغب تر گردانید پس آن کنیز بلغت عربی با آن شخص خواهد گفت اگر در زی حضرت سلیمان
بن داود علیه السلام ظاهر شوی و پادشاهی او را پیدا کنی من بتو رغبت نخواهم کرد مال خود را ضایع
مکن بقیمت من پس آن برده فروش گوید من برای تو چه چاره کنم که بهیچ مشتری راضی نمیشوی
و آخر از فروختن تو چاره نیست پس آن کنیزک گوید که چه تعجیل میکنی و البته باید که مشتری بهم رسد
که دل من با او میل کند و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم پس در این وقت تو برو و بنزد صاحب
کنیز و بگو که نامه با من هست که یکی از اشراف و بزرگان از روی ملاطفت نوشته است بلغت فرنگی
و خط فرنگی و در آن نامه کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی خود را وصف کرده است این نامه را به آن
کنیز بده که بخواند اگر بصاحب این نامه راضی شود من وکیلم از جانب آن بزرگ که این کنیز را از برای او خریداری
نمایم بشر بن سلیمان گفت آنچه حضرت فرموده بود همه واقع شد و آنچه فرموده بود بعمل آوردم
پس چون کنیز در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت بعمرو بن یزید که مرا بصاحب این نامه بفروش
و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا باو نفروشی خود را هلاک میکنم پس با او در باب قیمت گفتگوی بسیار
کردم تا آنکه بهمان قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی علیه السلام بمن داده بودند پس زر را

دادم و کنیز را گرفتم و کنیز خندان و شاد شد و با من آمد بحجره که در بغداد گرفته بودم و تا
بحجره رسید نامه امام علیه السلام را بیرون آورد و میبوسید و بر دیدها میچسبانید و بر روی
میگذاشت و بر بدن میمالید پس من از روی تعجب میگفتم که میبوسی نامه را که صاحبش را
نمی‌شناسی کنیز گفت ای عاجز کم معرفت به بزرگی فرزندان و اوصیای پیغمبران گوش
خود بمن بسپار و دل برای شنیدن سخن من فارغ بدار تا احوال خود را برای تو شرح کنم من ملیکه
دختر یشوعا پسر قیصر پادشاه رومم و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون الصفا وصی
حضرت عیسی علیه السلام است ترا خبر دهم بامر عجیب بدانکه جدم قیصر خواست که مرا عقد فرزند برادر
خود در آورد در هنگامی که من سیزده ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان عیسی
علیه السلام از علمای نصارا و عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس و از
امرای لشکر و سرداران عسکر و بزرگان سپاه و سرکردهای قبایل چهار هزار نفر و تختی فرمود که حاضر
ساختند که در ایام پادشاهی خود بانواع جواهر مرصع گردانیده بودند و آن تخت را بر روی
چهل پایه تعبیه کرده بودند و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیها قرار داده بودند و پسر برادر خود را
بر بالای تخت فرستاد پس چون کشیشان انجیلها بر دست گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها
همگی سرنگون بر زمین افتادند و پایه‌های تخت خراب شد و تخت بر زمین افتاد و پسر برادر
ملک از تخت در افتاد و بیهوش شد پس در آن حال رنگهای کشیشان متغیر شد و اعضای
ایشان بلرزید پس بزرگ ایشان بجدم گفت که ای پادشاه ما را معاف دار از چنین امری
که بسبب آن نحوستها روی نمود که دلالت میکند بر اینکه دین مسیحی بزودی زایل گردد پس
جدم این امر را بفال بد دانست و گفت علما و کشیشان را که این تخت را بار دیگر برپا کنید
و چلیپاها را بجاهای خود قرار دهید و حاضر گردانید برادر این برگشته روزگار بدبخت را که این
دختر را باو تزویج نمایم تا سعادت آن برادر دفع نحوست این برادر بکند چون چنین کردند و
آن برادر دیگر را بر بالای تخت بردند و شروع بخواندن انجیل کردند همان حالت اولی
روی نمود و نحوست این برادر و برادر نحوست آن برادر بود و دانستند این کار را نه که از
از سعادت مردی نیست نه از نحوست مردی پس مردم متفرق شدند و جدم غمناک بحرم سرا باز

و پرده‌های خجالت در آویخت پس چون شب شد و بخواب رفتم در خواب دیدم که حضرت
مسیح و شمعون و جمعی از حواریان در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور نصب کردند که از رفعت
بر آسمان سر بلندی مینمود و در همان موضع تعبیه کردند که جدم تخت را گذاشته بود پس حضرت
رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله با وصی و داماد خویش علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه و
جمعی از امامان فرزندان بزرگوار ایشان قصر را بنور قدوم خویش منور ساختند پس حضرت
مسیح بقدم ادب از روی تعظیم و اجلال باستقبال حضرت خاتم الانبیا شتافت و دست
در گردن مبارک آنحضرت در آورد پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که یا روح
الله آمده‌ام که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را برای این فرزند سعادتمند خود خواستگاری
نمایم و اشاره نمود بماه برج امامت و خلافت حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه فرزند
آنکسی که تو نامه‌اش را بمن دادی پس حضرت عیسی علیه السلام نظر کرد بسوی حضرت شمعون و گفت
شرف دو جهانی بتو روی آورده پیوند کن رحم خود را برحم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین
شمعون گفت که کردم پس همگی بر آن منبر بر آمدند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه
انشا فرمود و با حضرت مسیح علیه السلام مرا بامام حسن عسکری علیه السلام عقد بستند و فرزندان
حضرت رسالت با حواریان گواه شدند پس چون از خواب سعادت مآب بیدار شدم از
بیم کشتن آن خواب را برای جد و پدر خود نقل نکردم و این گنج رایگان را در سینه پنهان داشتم
و آتش محبت آن خورشید فلک امامت روز بروز در کانون سینه‌ام مشتعل میشد و سرمایه
صبر و قرارم را بباد فنا میداد تا بحدی که خوردن و آشامیدن بر من حرام شد و هر روز چهره
کاهی میشد و بدن میکاهید و آثار عشق نهانی در بیرون ظاهر میگردید پس در شهرهای
روم طبیبی نماند مگر آنکه جدم برای معالجه من حاضر کرد و از دوای درد من از او سئوال نمود
و هیچ سود نمیداد پس چون از علاج درد من مأیوس گردید روزی بمن گفت ای نور چشم من
آیا در خاطرت چیزی از آرزوی دنیا هست که برای تو بعمل آورم گفتم ای جد من درهای
فرج را بر روی خود بسته می‌بینم اگر شکنجه و آزار از اسیران مسلمانان که در زندان تواند
دفع نمایی و بند و زنجیر را از ایشان بگشایی و ایشان را آزاد کنی امیدوارم که حضرت

مسیح و مادرش بمن عافیتی بخشند پس چون چنین کرد اندکی صحت از خود ظاهر ساختم و اندکی
طعامی تناول نمودم پس خوشحال و شاد شد و دیگر اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی داشت
پس بعد از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا علیها السلام
بدیدن من آمد و حضرت مریم علیها السلام با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت آنحضرت اند پس
مریم علیها السلام بمن گفت که این خاتون بهترین زنان و مادر شوهر تست امام حسن عسکری
علیه السلام پس من بدامن مبارکش در آویختم و گریستم و شکایت کردم که حضرت امام حسن علیه السلام
بمن جفا میکند و از دیدن من ابا مینماید پس آنحضرت فرمود که فرزند من چگونه بدیدن تو
آید و حال آنکه بخدا شرک میآوری و بر مذهب ترسایانی و اینک خواهرم مریم دختر عمران بیزاری
میجوید بسوی خدا از دین تو اگر میل داری که حق تعالی و حضرت مسیح و مریم علیهما السلام از
تو خوشنود گردند و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بدیدن تو بیاید پس بگو اشهد ان لا
اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس چون باین دو کلمه طیبه تلفظ نمودم حضرت سیدة
النساء مرا بسینه خود چسبانید و دلداری فرمود و گفت منتظر آمدن فرزندم باش که من او را
بسوی تو میفرستم پس بیدار شدم و آن دو کلمه طیبه را بر زبان میراندم و انتظار ملاقات گرامی
آنحضرت را میبردم چون شب آینده در آمد و بخواب رفتم خورشید جمال آنحضرت طالع گردید
گفتم ای دوست من بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود گردانیدی چرا از مفارقت جمال خود مرا
چنین جفا دادی فرمود که دیر آمدن من بنزد تو نبود مگر آنکه مشرک بودی اکنون که مسلمان شدی هر
شب بنزد تو خواهم آمد تا آن زمان که حق تعالی ما و ترا بظاهر بیکدیگر برساند و این هجران را بوصال
مبدل گرداند بعد از آن شب تا حال یک شب نگذشته است که درد هجران مرا بشربت وصال دوا نفرموده
بشر بن سلیمان گفت که چگونه در میان اسیران افتادی گفت مرا خبر داد حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام در شبی از شبها که در فلان روز جدت لشکری بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد پس خود
از عقب ایشان خواهد رفت تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بینداز بهیاتی که ترا نشناسند
و از پی جد خود روانه شو و از فلان راه برو چنان کردم طلیعه لشکر مسلمانان بما برخوردند و
ما را اسیر کردند و آخر کار من آن بود که دیدی و تا حال کسی غیر از تو ندانسته است که من

دختر پادشاه روم هستم و مرد پیری که من در غنیمت بحصه او افتادم از نام من سؤال کرد گفتم
نرجس نام دارم گفت این نام کنیزانست بشر گفت که این عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان
عربی را نیک میدانی گفت بلی از بسیاری محبتی که جدم نسبت بمن داشت و میخواست که مرا
بر یاد گرفتن آداب حسنه بدارد زن مترجمی را که زبان عربی و فرنگی هر دو میدانست مقرر کرده
بود که هر صبح و شام میآمد و لغت عربی را بمن میآموخت تا آنکه زبانم باین لغت جاری شد
بشر گوید که چون او را بسر من رای بردم و بخدمت حضرت امام علی نقی رسانیدم حضرت بکنیز
خطاب فرمود که چگونه حق سبحانه و تعالی بتو نمود عزت اسلام و ذلت دین نصاری را
و شرف و بزرگی محمد و اهل بیت او علیهم السلام را او گفت که چگونه وصف کنم برای تو ای
فرزند رسول خدا چیزی را که تو بهتر میدانی از من پس حضرت فرمود که میخواهم ترا گرامی دارم کدام
یک بهتر است نزد تو آنکه ده هزار اشرفی بتو بدهم یا ترا بشارتی بدهم بشرف ابدی
گفت بلکه بشارت بشرف را میخواهم و مال را نمیخواهم حضرت فرمود که بشارت باد ترا
بفرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر
از ظلم و جور شده باشد گفت این فرزند از که بعمل خواهد آمد فرمود از آنکسی که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله ترا از برای او خواستگاری کرد [illegible] پرسید که حضرت
مسیح و وصی او ترا بعقد کی در آوردند گفت بعقد فرزند تو امام حسن عسکری علیه السلام حضرت
فرمود که آیا او را میشناسی گفت که کم از آن شبی که بدست بهترین زنان مسلمان شده ام
شبی نگذشته است که او بدیدن من نیاید پس حضرت کافور خادم را طلبید و فرمود که برو
و خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که اینست کنیزی که میگفتم حکیمه
خاتون او را در بر گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد پس حضرت فرمود که ای دختر
رسول خدا ببر او را بخانه خود و واجبات و سنتها را باو بیاموز که او زن حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام و مادر حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه است و مشایخ عظام ذوی
الاحترام محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی و شیخ ابوجعفر طوسی و سید مرتضی
و غیر ایشان از محدثین عالیشان بسندهای معتبر روایت کرده اند از حکیمه خاتون رضی الله

و بزرگواری را

عنها که روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بخانه من تشریف آوردند و نگاه تندی
بنرجس خاتون کردند پس عرض کردم که اگر شما را خواهش او هست بخدمت شما بفرستم
فرمود ای عمه این نگاه از روی تعجب بود زیرا که در این زودی حق سبحانه و تعالی فرزندی
بزرگوار بیرون خواهد آورد که عالم را پر از عدالت کند بعد از آنکه پر از جور و ستم شده باشد
گفتم که پس بفرستم او را نزد شما فرمود که از پدر بزرگوارم رخصت بطلب در این باب حکیمه
گوید که جامههای خود را پوشیدم و بخانه برادرم امام علی نقی علیه السلام رفتم و چون سلام
کردم و نشستم پیش از آنکه من سخنی بگویم حضرت از باب اعجاز ابتدا فرمود و گفت ای حکیمه نرجس
را بفرست برای فرزندم گفتم ای سید من از برای همین مطلب بخدمت تو آمده ام که در این امر
رخصت بگیرم فرمود که ای بزرگوار صاحب برکت خدا میخواهد که ترا در چنین امر ثوابی
شریک گرداند و بهره عظیمی از خیر و سعادت بتو کرامت فرماید که تو را واسطه چنین امری گردانید
حکیمه گفت که بزودی بخانه برگشتم و زفاف آن معدن فتوت و عفاف را در خانه خود واقع
ساختم و بعد از چند روز آن سعد اکبر را با آن زهره منظر بخانه خورشید انور یعنی والد ماجد او
بردم و بعد از چند روز آن آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود وفات یافت
خلافت امام حسن عسکری علیه السلام در امامت جانشین او گردید و من پیوسته بعادت مقرر زمان
زمان پدر بخدمت آن امام البشر میرسیدم پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت ای خاتون
پای دراز کن تا کفش از پایت بیرون کنم گفتم تو بی خاتون و صاحب منی و هرگز نگذارم که تو
کفش از پای من بکشی و مرا خدمت کنی بلکه من ترا خدمت میکنم و منت بر دیده خود مینهم چون
حضرت امام این سخن را از من شنید گفت خدا ترا جزای نیکو دهد ای عمه پس در خدمت
آنحضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب پس صدا زدم کنیز خود را که جامههای مرا بیاور تا بروم
حضرت فرمود که ای عمه امشب نزد ما باش که در این شب متولد میشود فرزند گرامی نزد خدا که
حق تعالی باو زنده میگرداند زمین را بعلم و ایمان و هدایت بعد از آنکه مرده باشد بشیوع
کفر و ضلالت گفتم از کی بهم میرسد ای سید من آن فرزند و من در نرجس هیچ اثر حمل نمی یابم
فرمود که از نرجس بهم میرسد نه از دیگری پس برجستم و شکم و پشت نرجس را ملاحظه کردم

از روم

هیچگونه اثری نیافتم پس برگشتم و عرض کردم حضرت تبسم فرمود و گفت چون صبح میشود اثر حمل بر او
ظاهر خواهد شد و مثل او مثل مادر موسی است که تا هنگام ولادت هیچ تغیری بر او ظاهر نشد و احدی بر
حال او مطلع نگشت زیرا که فرعون شکم زنان حامله را میشکافت برای طلب حضرت موسی و حال این فرزند
نیز درین امر شبیه است بحال موسی و در روایت دیگر آنست که حضرت فرمود که حمل ما اوصیای پیغمبران
در شکم نمیباشد و در پهلو میباشد و از رحم بیرون نمیآییم بلکه از ران مادران فرود می آییم زیرا که ما نورهای
حق تعالی ایم و چرکی و کثافت و نجاست را از ما دور گردانیده است حکیمه گفت که نزد نرجس رفتم و این احوال
را با او گفتم گفت ای خاتون هیچ اثری در خود مشاهده نمی نمایم پس شب در آنجا ماندم و افطار
کردم و نزدیک نرجس خوابیدم و در هر ساعت از او خبر میگرفتم و او بحال خود خوابیده بود و هر
ساعت حیرتم زیاده می شد و در آن شب پیش از شبهای دیگر بنماز تهجد برخواستم و نماز شب را ادا کردم
و چون بنماز وتر رسیدم نرجس از خواب جست و وضو ساخت و نماز شب بجا آورد چون نظر کردم
صبح کاذب طلوع کرده بود پس نزدیک شد که در دلم شکی بهم رسد از وعده که حضرت فرموده بود
ناگاه حضرت امام حسن علیه السلم از حجره خود صدا زدند که شک مکن که وقتش رسیده است در آن
حال در نرجس اضطرابی مشاهده کردم پس او را در بر گرفتم و نام الهی بر او خواندم حضرت آواز داد که
سوره انا انزلناه في ليلة القدر بر او بخوان پس از او پرسیدم که چه حال داری گفت ظاهر
شد آنچه مولا بمن فرموده بود پس چون من شروع کردم بخواندن سوره انا انزلناه في ليلة القدر
شنیدم که آن طفل در شکم با من همراهی میکرد و بر من سلام کرد و من ترسیدم پس حضرت
صدا زدند که تعجب مکن از قدرت الهی که حق تعالی فرزندان ما را بحکمت گویا میگرداند و ما را در بزرگی
حجت خود ساخته است در زمین پس چون کلام امام علیه السلم تمام شد نرجس از دیده من غایب
شد گویا پرده میان من و او حایل گردید پس دویدم بسوی حضرت امام حسن علیه السلم فریاد کنان حضرت
فرمود که برگرد ای عمه که او را در جای خود خواهی دید چون برگشتم پرده گشوده شد و در نرجس نوری
مشاهده کردم که دیده مرا خیره کرد و حضرت صاحب الامر علیه السلم را دیدم که رو بقبله بسجده
افتاده بزانوها و انگشتان سبابه را بسوی آسمان بلند کرده و میگوید اشهد ان لا اله
الا الله و ان جدي رسول الله و ان ابي امير المؤمنين پس یک یک امامان را

شمرد تا بخودش رسید پس فرمود که اللهم انجز لي وعدي و اتمم لي امري و ثبت
وطأتي و املأ الارض بي قسطا و عدلا یعنی خداوندا وعده که بمن فرموده
وفا کن و امر خلافت و امامت مرا تمام کن و استیلا و انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان و
پر کن زمین را از عدل و داد بسبب من از عدل و داد پس حضرت امام حسن علیه السلم مرا آواز
داد که ای عمه فرزند مرا در بر گیر و بسوی من بیاور چون بر گرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده و پاک و
پاکیزه یافتم و بر ذراع راستش نوشته بود که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان
كان زهوقا یعنی حق آمد و باطل مضمحل شد و مگر که دیده بدرستی که باطل مضمحل شدنیست و ثبات و
بقا نیندارد پس حکیمه گفت که چون آن فرزند سعادتمند را بنزدیک پدر بزرگوار بردم نظرش
بر پدر بزرگوار افتاد و سلام کرد پس حضرت او را گرفت و زبان مبارک بر سرش و دیده هایش
مالید و بر دهانش و در هر دو گوشش زبان گردانید و بر کف دست چپ او را نشانید و دست مطهر بر سر
او کشید و مالید و گفت ای فرزند سخن بگو بقدرت الهی پس حضرت صاحب علیه السلم استعاذه
فرمود و گفت بسم الله الرحمن الرحيم و نريد ان نمن على الذين
استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين و نمكن لهم
في الارض و نري فرعون و هامان و جنودهما منهم ما كانوا يحذرون
و این آیه کریمه موافق احادیث معتبره در شان آنحضرت و آبای بزرگوار او نازل شده و ترجمه
ظاهر لفظش اینست که میخواهیم منت گذاریم بر جماعتی که ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف
گردانیده اند و بگردانیم ایشانرا امامان و وارثان روی زمین و تمکین و استیلا بخشیم ایشانرا در زمین و
بنماییم بفرعون و هامان یعنی ابابکر و عمر علیهما اللعنه و لشکرهای ایشان از این امامان آنچه را
حذر میکردند دیگر بار برگشتیم بسر حکایت پس حضرت صاحب الامر علیه السلم بر حضرت رسالت
پناه و حضرت امیر المؤمنین و جمیع امامان علیهم الصلوة و السلم صلوات فرستاد تا بپدر بزرگوار خود رسید
در این حال مرغان بسیار نزدیک سر مبارک آنحضرت پیدا شدند یکی از آن مرغان صدا زد که این
طفل را بردار و نیکو محافظت نما و هر چهل روز یکمرتبه بنزد ما بیاور مرغ آنحضرت را گرفت و بجانب
آسمان پرواز کرد و سایر مرغان نیز از عقب او پرواز کردند حضرت امام حسن علیه السلم

پیشوایان و بگردانیم وارثان

فرمود که سپردم تو را بکسی که مادر موسی را به پسر موسی علیه السلام پس نرجس خاتون
گریان شد حضرت فرمود که ساکن شو که شیر از غیر پستان تو نخواهد خورد و بزودی او را بسوی
تو برمیگردانند مانند حضرت موسی علیه السلام که بمادرش برگردانیدند چنانچه حق تعالی فرموده
است که پس برگردانیدیم موسی را بسوی مادرش تا دیده مادرش باو روشن گردد پس حضرت
حکیمه پرسید که این چه مرغ بود که صاحب را باو سپردید فرمود که این روح القدس است که موکل
است بائمه علیهم السلام ایشان را موفق میگرداند از جانب خدا و از خطا نگاه میدارد و ایشان را بعلم
زینت میدهد حکیمه گفت که چون چهل روز گذشت بخدمت آنحضرت رفتم چون داخل شدم دیدم که طفلی
در میان خانه راه میرود گفتم ای سید من این طفل دو ساله است حضرت تبسم نمود و فرمود
اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام باشند بخلاف اطفال دیگر نشو و نما میکنند و
یکماهه ایشان مانند یکساله دیگرانست و ایشان در شکم مادر سخن میگویند و قرآن میخوانند
و عبادت خدا میکنند و در هنگام شیر خوردن ملائکه فرمان ایشان را میبرند و هر شام و صبح
بر ایشان نازل میشوند پس حکیمه فرمود که هر چهل روز یکمرتبه بخدمت او میرسیدم تا
زمان حضرت امام حسن علیه السلام تا آنکه چند روزی قبل از وفات آنحضرت او را ملازمت کردم
بصورت مرد کامل و او را نشناختم بفرزند برادر خود گفتم این مرد کیست که مرا میفرمائی که نزد او بنشینم
فرمود که این فرزند نرجس است و خلیفه من است بعد از من و عنقریب من از میان شما میروم
باید که سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت نمائی پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری
بعالم قدس ارتحال نمود و اکنون من حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه را هر صبح و شام
ملازمت مینمایم و از هر چه سؤال مینمایم مرا خبر میدهد و گاه هست که میخواهم سؤال کنم نکرده
سؤال کرده جواب میفرماید و محمد بن عبد الله مطهری روایت کرده است که بعد از وفات
حضرت عسکری علیه السلام رفتم بخدمت حکیمه خاتون و سؤال کردم از حجت و امام زمان و خبر
دادم او را از حیرتی که مردم را عارض شده است گفت بنشین چون نشستم گفت ای محمد
خدا زمین را خالی نمیگذارد از حجتی که یا ناطق و علانیه دعوی امامت میکند و یا خاموش است
و تقیه میکند و بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام امامت در دو برادر نمیباشد و این فضیلتی

است

است که حق تعالی بحسنین علیهما السلام بر سایر ائمه داده است و خدا فرزندان حسین را زیادتی
داد بر فرزندان حسن و ایشان را مخصوص گردانید بامامت چنانچه فرزندان هرون را زیادتی داد
بر فرزندان موسی و مخصوص گردانید ایشان را بپیغمبری و وصایت هر چند موسی بهتر بود از
هرون و حجت بود بر او و فرزندان هرون همیشه فضیلت دارند بر فرزندان موسی تا روز قیامت
و ناچار است این امت را از حیرتی که بشک افتند اهل بطلان و خالص گردند شیعیان کامل تا آنکه
مردم را بر خدا حجتی نماند بعد از فرستادن پیغمبران و این حیرت بعد از وفات حضرت عسکری علیه السلام
البته خواهد بود گفتم ای خاتون من آیا حسن عسکری علیه السلام فرزندی ماند تبسم کرد و گفت هرگاه
فرزند نماند و ما بشد پس کی حجت خواهد بود بعد از او من گفتم تو که بعد از حسنین علیهما السلام
امامت در دو برادر نخواهد بود گفتم ای سیده من مرا خبر ده که ولادت آنحضرت و غیبت او چگونه
بود پس حکیمه خاتون ولادت را بنحوی که در حدیث گذشته مذکور شد بیان نمود و در روایت
دیگر چنین وارد شده است که حکیمه گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب علیه السلام مشتاق لقای
آنحضرت شدم و رفتم بخدمت امام حسن علیه السلام و پرسیدم که مولای من کجاست فرمود که سپردم
او را بکسی که از ما و تو باو احق و اولی بود چون روز هفتم شود بیا بنزد ما چون روز هفتم رفتم گهواره دیدم
بر سر گهواره دویدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده و بر روی من میخندید و تبسم
میفرمود پس حضرت آواز داد که فرزندم را بیاور چون بخدمت آنحضرت بردم زبان در دهان
گردانید و فرمود که سخن بگو ای فرزند پس حضرت صاحب علیه السلام شهادتین فرمود و صلوات بر
حضرت رسالت پناه و سایر ائمه علیهم السلام فرستاد و بسم الله گفت و آیه که گذشت تلاوت نمود
پس حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که بخوان ای فرزند آنچه حق سبحانه و تعالی بر پیغمبران
فرستاده است پس ابتدا کرد و صحف آدم را بزبان سریانی خواند و کتاب ادریس و کتاب
نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابراهیم و توریة موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن
جدم محمد مصطفی صلوات الله علیه و علیهم اجمعین همه را خواند پس قصه‌های پیغمبران را یاد کرد
پس امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که چون حق تعالی مهدی این امت را بمن عطا نمود
دو ملک فرستاد که او را برداشته بسراپرده‌های عرش رحمانی بردند پس حق تعالی باو خطاب

فرمود که مرحبا بتو ای بندهٔ من ترا خلق کرده‌ام برای یاری دین خود و اظهار امر شریعت
خود و توئی هدایت یافتهٔ بندگان من قسم بذات مقدس خود میخورم که باطاعت تو
ثواب میدهم و بنافرمانی تو عقاب میکنم مردم را و بسبب شفاعت و هدایت تو بندگان را می
آمرزم و بمخالفت تو ایشانرا عذاب میکنم ای دو ملک برگردانید او را بسوی پدرش و از
جانب من او را سلام برسانید و بگوئید که او در پناه حفظ و حمایت منست و او را از شر دشمنان
حراست و محافظت مینمایم تا هنگامی که او را ظاهر گردانم و حق را باو برپا دارم و باطل را باو سرنگون
سازم و دین حق برای من خالص باشد و بسیاری از شیعیان در حال حیوة حضرت عسکری
و بعد از وفات حضرت علیه السلم آنحضرت را دیده‌اند و معجزات از آنحضرت مشاهده نموده اند
از آنجمله شیخ جلیل محمد بن بابویه قمی رحمة الله علیه روایت کرده است از ابو الادیان
که گفت من خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلم میکردم و نامهای آنحضرت را بشهرها
میبردم پس روزی در بیماریی که در آن مرض بعالم بقا ارتحال فرمودند مرا طلبیدند و نامه‌ای
چند نوشتند بمداین و فرمودند که بعد از پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد و صدای
شیون از خانهٔ من خواهی شنید و مرا در آنوقت غسل دهند ابو الادیان گفت که ای سید هرگاه
این واقعه واقع شود پس امر امامت با کیست فرمود که هرکه جواب نامهای مرا از تو طلب کند
او امام است بعد از من گفتم دیگر علامتی بفرما گفت هرکه بر من نماز کند او جانشین منست
گفتم دیگر بفرما فرمود که هرکه بگوید که در همیان چه چیز است او امام شماست مهابت حضرت
مانع شد مرا که بپرسم که کدام همیان پس بیرون آمدم و نامها را باهل مداین رسانیدم و جوابها
گرفته برگشتم و چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم داخل سامره شدم و صدای نوحه و شیون
از منزل آن امام منور مطهر بلند شده بود و چون بدر خانه آمدم جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه
نشسته است و شیعیان بر گرد او برآمده‌اند و او را تعزیت بوفات برادر و تهنیت بامامت
خود میگویند پس من در خاطر خود گفتم که اگر این امامت پس امامت نوع دیگر شده است
این فاسق کی اهلیت امامت دارد زیرا که پیشتر او را میشناختم که شراب میخورد و قمار میباخت
و طنبور مینواخت پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ سؤالی از من نکرد و در اینحال

عقید خادم بیرون آمد و بجعفر خطاب کرد که ای سید برادرت را کفن کرده‌اند بیا و بر او نماز
کن جعفر برخاست و شیعیان با او همراه شدند و چون بصحن خانه رسیدیم دیدیم که حضرت امام
حسن عسکری علیه السلم را کفن کرده بر روی نعش گذاشته‌اند پس جعفر پیش ایستاد که بر برادر
اطهر خود نماز کند و چون خواست که تکبیر گوید طفلی گندم گون پیچیده موی گشاده دندان مانند
ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت ای عمو پس بایست که من سزاوارترم بنماز بر پدر خود
از تو پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز
کرده آنحضرت را در پهلوی حضرت امام علی نقی علیه السلم دفن کرد و متوجه من شد و گفت ای بصری
بده جواب نامها را که با تست پس تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم دو نشان از آنها که حضرت امام
حسن علیه السلم فرموده بود ظاهر شد و یک علامت مانده است و بیرون آمدم پس حاجز
بجعفر گفت برای اینکه حجت بر او تمام کند که او امام نیست که کی بود آن طفل جعفر گفت والله که من هرگز
او را ندیده بودم و نمیشناختم پس در آنحال جماعتی از اهل قم آمدند و سؤال کردند از احوال
حضرت امام حسن علیه السلم چون دانستند که وفات یافته است پرسیدند که امامت با کیست مردم
اشاره کردند بسوی جعفر پس نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند با ما نامه‌ها و مالی
چند هست بگو که نامها از چه جماعت است و مالها چه مقدار است تا تسلیم نمائیم جعفر گفت مردم
از ما علم غیب میخواهند در آنحال خادم بیرون آمد از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلم و
گفت با شما نامهٔ فلان شخص و فلان و فلان است و همیانی است که در آن هزار اشرفی
است و در آن میان ده اشرفی است که طلا را روکش کرده‌اند آنجماعت نامها را و مالها را تسلیم
خادم کردند و گفتند هر که ترا فرستاده است این نامها و مالها را بگیرد او امام زمانست و مراد
حضرت امام حسن عسکری ع همین همیان بود پس جعفر کذاب رفت بنزد معتمد که خلیفهٔ ناحق
آن زمان بود و این وقایع را نقل کرد معتمد خدمتکاران خود را فرستاد که صیقل کنیز حضرت امام
حسن را گرفتند که آن طفل را بما نشان ده او انکار کرد و از برای رفع مظنهٔ ایشان گفت
حملی دارم من از آنحضرت باین سبب او را بابن ابی الشوارب قاضی سپردند که چون فرزند
متولد شود بکشند ناگاه عبدالله بن یحیی وزیر خلیفه مرد و صاحب الزنج در بصره خروج کرد

و ایشان بکال خود در ماندند و کنیزک از خانهٔ قاضی بخانهٔ خود باز گشت و شیخ طوسی علیه الرحمه
بروایت دیگر از رشیق روایت کرده است که معتضد خلیفه فرستاد و مرا با دو نفر دیگر طلب
نمود و امر کرد که هر یک با خود دو اسب برداریم و یکی را سوار شویم و دیگری را جنیبت بکشیم و سبکبار
بتعجیل برویم بسامره و بخانهٔ حضرت امام حسن عسکری علیه السلام اوصاف ایشان داد و گفت چون بدر خانه
برسید غلام سیاهی بر آن در نشسته است پس داخل خانه شوید و هر که را در آن خانه بیابید
سرش را برای من بیاورید پس چون بخانهٔ حضرت رسیدیم در دهلیز خانه غلام سیاهی نشسته
بود و بند زیر جامه در دست داشت و میبافت پرسیدیم که که در اینجا هست گفت صاحبش
و هیچگونه ملتفت نشد بجانب ما و از ما پروا نکرد پس چون داخل خانه شدیم خانهٔ بسیار پاکیزه
دیدیم و در مقابل پرده مشاهده کردیم که هرگز از آن بهتر ندیده بودیم که گویا الحال از دست کار
گر بدر آمده است و در خانه هیچکس نبود چون پرده را برداشتیم حجرهٔ بزرگی بنظر آمد که گویا دریایی
آبی در میان آن حجره ایستاده است و در منتهای حجره حصیری بر روی آب گسترده است و بر بالای
آن حصیر مردی ایستاده است نیکوترین مردم بحسب هیات و بنماز مشغول است و هیچگونه بجانب
ما التفات ننمود احمد بن عبد الله پا در حجره گذاشت که داخل شود در میان آب
غرق شد و اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز کردم و او را بیرون آوردم و بیهوش
شد و بعد از ساعتی بهوش باز آمد پس رفیق دیگر اراده کرد که داخل شود و حال او نیز
بهمین منوال گذشت پس من متحیر ماندم و زبان بعذر خواهی گشودم و گفتم که معذرت میطلبم از خدا
و از تو ای مقرب درگاه خدا والله که ندانستم که نزد کی میآییم و از حقیقت حال مطلع نبودم
و اکنون توبه میکنیم بسوی خدا از این کردار پس هیچ جواب نگفت و از من نشنید و مشغول
نماز بود ما را هیبتی عظیم در دل بهم رسید و برگشتیم و معتضد انتظار ما میکشید و بدربانها
سفارش کرده بود که در هر وقت که برگردیم ما را به نزد او ببرند پس در میان شب رسیدیم
و داخل شدیم و تمام قصه را حکایت کردیم پرسید که پیش از من با دیگری ملاقات کرده اید
و با کسی حرفی گفته اید گفتیم نه پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر بشنوم که یک کلمه از این واقعه
را بدیگری نقل کرده اید هر آینه شما را گردن بزنم و ما این حکایت را نقل نتوانستیم کرد

مگر بعد از مردن او و محمد بن یعقوب کلینی رحمة الله علیه روایت کرده است از یکی از لشکریان
خلیفهٔ عباسی که گفت من همراه بودم که سیما غلام خلیفه بسر من رأی آمد و در خانهٔ حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام را شکست بعد از فوت آنحضرت پس حضرت صاحب الامر صلوات الله
علیه از خانه بیرون آمد و تبرزینی در دست مبارک داشت و بسیما گفت که چه میکنی در خانهٔ
من سیما بر خود بلرزید و گفت جعفر کذاب میگفت که از پدرت فرزندی نمانده است اگر
این خانه از تست ما بر گردیم پس از خانه بیرون آمدیم علی بن قیس راوی حدیث گوید که یکی
از خادمان خانهٔ حضرت بیرون آمد من از او پرسیدم از حکایتی که آن شخص نقل کرد آیا راست
است گفت که ترا خبر داد گفتم یکی از لشکریان خلیفه گفت هیچ خبر در عالم مخفی نمیماند و شیخ
ابن بابویه و دیگران روایت کرده اند که احمد بن اسحاق که از وکلای حضرت امام حسن
عسکری علیه السلام بود سعد بن عبد الله را که از ثقات اصحاب است با خود برد بخدمت آنحضرت که از
مسئلهٔ چند میخواست سؤال کند سعد بن عبد الله گفت که چون بدر دولتسرای آنحضرت
رسیدیم احمد رخصت دخول از برای من و خود طلبید و داخل شدیم احمد با خود همیانی
داشت که در میان عبا پنهان کرده بود و در آن همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود
که هر یک را یکی از شیعیان مهر زده بخدمت حضرت فرستاده بود و چون بسعادت ملازمت
رسیدیم در دامن آنحضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال حسن و جمال و در سرش
دو کاکل بود و نزد آنحضرت گویی از طلا بود بشکل انار که بنگینهای زیبا و جواهر گران بها مرصع
کرده بودند و یکی از اکابر بصره بهدیه برای آنحضرت فرستاده بود و در دست حضرت نامه
بود و کتابتی میفرمود و چون آن طفل مانع میشد آن گوی را می انداخت که طفل از پی آن میرفت
و خود کتابت میفرمود چون احمد همیان را گشود و نزد آنحضرت گذاشت حضرت با آن طفل فرمود
که اینها هدایا و تحفه‌های شیعیان تست بگشا و متصرف شو آن طفل یعنی حضرت صاحب علیه السلام
گفت ای مولای من آیا جایز است که من دست طاهر خود را دراز کنم بسوی مالهای حرام
حضرت عسکری علیه السلام فرمود ای پسر اسحاق بیرون آور آنچه در همیان است تا حضرت صاحب
حلال و حرام را از یکدیگر جدا کند پس احمد کیسه را بیرون آورد و حضرت فرمود که این

از فلان است که در فلان محلهٔ قم میباشد و شصت و دو اشرفی درین کیسه است چهل و پنج اشرفی
از قیمت ملکی است که از پدر باو میراث رسیده بود و فروخته است و چهارده اشرفی
قیمت هفت جامه است که فروخته است و از کرایهٔ دکان سه دینار است حضرت امام حسن علیه السلام
فرمود راست گفتی ای فرزند بگو چه چیز درمیان اینها حرامست تا بیرون کنم فرمود که درین میان
یک اشرفی هست بسکهٔ ری که بتاریخ فلان زده اند و تاریخش بر آن نقش است و نصف
نقشش محو شده است و یک دینار مقراض شده ناقصی هست که یک دانگ و نیم است و حرام درین کیسه
همین دو دینار است و وجه حرمتش آنست که صاحب این کیسه در فلان سال در فلان ماه نزد
جولایی که از همسایگانش بود مقدار یک من و نیم ریسمان بود و مدتی برین گذشت و دزد آن را
دزدید و آن مرد جولا گفت که این را دزد برد تصدیقش نکرد و تاوان از او گرفت ریسمانی
باریکتر از آنکه دزد برده بود بهمان وزن و داد که از آن جامه بافتند و فروختند و این دو دینار از
قیمت آن جامه است و حرام است چون کیسه را احمد گشود دو دینار بهمان علامتها
که حضرت صاحب الامر فرموده بود پیدا شد برداشت و باقی را تسلیم نمود پس صرهٔ دیگر بیرون
آورد حضرت صاحب علیه السلام فرمود که این مال فلان است که در فلان محلهٔ قم میباشد و پنجاه
اشرفی درین صره است و ما دست باین دراز نمیکنیم پرسید که چرا فرمود که این اشرفیها قیمت
گندمیست که میان او و برزگرانش مشترک بود و حصهٔ خود را زیاده کیل کرده گرفت و مال آنها
درین میانست حضرت امام حسن فرمود که راست گفتی ای فرزند پس با احمد گفت که این
کیسهها را بردار و وصیت کن که بصاحبانش رسانند که ما نمیخواهیم و اینها حرامست تا آنکه همه را
باین نحو تمیز فرمود و چون سعد بن عبدالله خواست مسائل خود را بپرسد حضرت
عسکری علیه السلام فرمود که از نور چشمم بپرس آنچه میخواهی و اشاره بحضرت صاحب علیه السلام
فرمود پس جمیع مسائل مشکله را پرسید و جوابهای شافی شنید و بعضی از سؤالها که از خاطرش
محو شده بود حضرت از باب اعجاز بیادش آورد و جواب فرمود و حدیث طولانیست
و در سایر کتب ایراد نموده ام و کلینی و ابن بابویه و دیگران رحمة الله علیهم روایت
کرده اند بسندهای معتبر از غانم هندی که گفت من با جماعتی از اصحاب خود در شهر

کشمیر

کشمیر بودیم از بلاد هند و چهل نفر بودیم و در دست راست پادشاه آن ملک بر کرسیها می‌نشستیم
و همه توریة و انجیل و زبور و صحف ابراهیم را خوانده بودیم و حکم میکردیم میان مردم و ایشان را دانا
میگردانیدیم در دین خود و فتوی میدادیم ایشان را در حلال و حرام ایشان و همه مردم رجوع
بما میکردند پادشاه و غیر او روزی نام حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مذکور ساختیم و گفتیم این
پیغمبریست که در کتابها مذکور است امر او بر ما مخفی است و واجبست بر ما که تفحص کنیم احوال او را و
از پی آثار او برویم پس رای همه بر این قرار گرفت که من بیرون آیم و از برای ایشان احوال
آنحضرت را تفحص نمایم پس بیرون آمدم و مال بسیار با خود برداشتم پس دوازده ماه گردیدم
تا نزدیک بکابل رسیدم جماعتی از ترکان بر من خوردند و زخم بسیار بر من زدند و اموال مرا گرفتند
حاکم کابل چون بر احوال من مطلع شد مرا بشهر بلخ فرستاد و در آن وقت داود بن عباس والی
بلخ بود چون خبر من باو رسید که از برای طلب دین حق از هند بیرون آمده ام و لغت فارسی را آموخته
ام و مناظره و مباحثه با فقها و متکلمین کرده ام مرا بمجلس خود طلبید و فقها و علما را جمع کرد
که با من گفتگو کنند فرگفتم از شهر خود بیرون آمده ام که طلب نمایم و تفحص کنم پیغمبری را که نام
و صفات او را در کتب خود خوانده ایم گفتند نام او چیست گفتم محمد گفتند آن پیغمبر ما
که تو او را طلب مینمایی پس شرایع دین آنحضرت را از ایشان پرسیدم بیان کردند با ایشان گفتم
که محمد پیغمبر است اما نمیدانم که آنکه شما میگویید آنست که من او را طلب میکنم یا نه بگویید او در کجا
میباشد تا بروم بنزد او و سؤال کنم از او از علامتها و دلالتها که نزد من هست و در کتب خوانده ام
اگر آن باشد که من طلب میکنم ایمان بیاورم باو گفتند او از دنیا رفته است گفتم وصی و
خلیفهٔ او کیست گفتند ابوبکر گفتم نام او را بگویید این کنیت اوست گفتند نامش عبدالله پسر عثمان
و نسب او را بقریش رسانیدند گفتم نسب پیغمبر خود را بیان کنید گفتند گفتم این آن پیغمبر نیست که من
طلب او میکنم آنکه من او را طلب میکنم خلیفهٔ او برادر اوست در دین و پسر عم اوست در نسب و شوهر
دختر و پدر فرزندان اوست چون فقهای ایشان این را از من شنیدند برجستند و گفتند ای امیر این
مرد از شرک بدر آمده است و داخل کفر شده است خونش حلال است فرگفتم ای قوم
من دینی دارم و بدین خود متمسکم و از دین خود مفارقت نمیکنم تا دینی قوی تر از آنکه دارم یابم

و آن پیغمبر را فرزندی هست
بر روی زمین بغیر فرزندان
این مردی که خلیفهٔ اوست

من صفات آن پیغمبر را خوانده ام در کتابهایی که خدا بر پیغمبرانش فرستاده است و من از بلاد هند
بیرون آمده ام و دست برداشته ام از عزتی که در آنجا داشتم از برای طلب او و چون تفحص کردم
امر پیغمبر شما را آنچه شما بیان کردید موافق نبود با آنچه من در کتب الهی خوانده ام دست از من بـ
دارید پس والی بلخ فرستاد و حسین بن اشکیب را که از اصحاب حضرت عسکری علیه السلم بود طلبید و گفت
با این مرد هندی مباحثه کن حسین گفت اصلحک الله نزد تو فقها هستند و ایشان ابصر و اعلم
اند بمناظره او والی گفت چنانچه من میگویم با او مناظره کن و او را بخلوت ببر و با او مدارا کن
و خوب خاطر نشان او کن پس حسین مرا بخلوت برد و بعد از آنکه احوال خود را با او گفتم و بر
مطلب من مطلع گردید گفت آن پیغمبری که طلب میکنی همانست که ایشان گفته اند اما خلیفه
او را غلط کرده اند آن پیغمبر محمد پسر عبدالله پسر عبدالمطلب است و وصی او علی پسر ابوطالب
پسر عبدالمطلب است و او شوهر فاطمه دختر محمد است و پدر حسن و حسین است که دو دختر
زاده محمد اند غانم گفت من گفتم همین است آنکه من میخواستم و طلب میکردم پس رفتم بخانه
والی بلخ و گفتم ای امیر یافتم آنچه طلب میکردم و انا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا
رسول الله پس والی نیکی و احسان بسیار بمن کرد و بحسین گفت که تفقد احوال او بکن و از
او باخبر باش پس رفتم بخانه او و با او انس گرفتم و مسائلی که بآن محتاج بودم موافق مذهب
شیعه از نماز و روزه و سایر فرایض از او اخذ کردم من بحسین گفتم ما در کتب خود خوانده ایم
که محمد خاتم پیغمبرانست و پیغمبری بعد از او نیست و امامت بعد از او با وصی و وارث و
خلیفه اوست و بعد از او با وصی و خلیفه اوست و پیوسته امر خلافت خدا جاریست در اولاد و
اعقاب ایشان تا منقضی شود دنیا پس کیست وصی وصی محمد گفت امام حسن و بعد از او
امام حسین دو پسر محمد و همه را شمرد تا حضرت صاحب الامر صلوات الله علیهم و بیان کرد آنچه واقع
شد از غایب شدن آنحضرت پس همت من مقصور شد بر آنکه طلب ناحیه مقدسه آنحضرت
کنم شاید بخدمت او توانم رسید راوی گفت پس غانم آمد بقم و با اصحاب ما صحبت داشت
در سال دویست و شصت و چهار و با اصحاب ما رفت بسوی بغداد و با او رفیقی بود از اهل سند
که با او رفیق شده بود در تحقیق مذهب حق غانم گفت خوشم نیامد بعضی از اخلاق آن رفیق از او

جدا شدم و از بغداد بیرون رفتم تا داخل سامره شدم و رفتم بمسجد بنی عباس تا وارد
قریه عباسیه شدم و نماز کردم و متفکر بودم در آن امری که در طلب آن سعی میکردم ناگاه مردی
بنزد من آمد و گفت تو فلانی و مرا بنامی خواند که در هند داشتم و کسی بر آن اطلاع نداشت گفتم
بلی گفت اجابت کن مولای خود را که ترا میطلبد من با او روانه شدم و مرا از راههای غیر معروف
برد تا داخل خانه و بستانی شدم و دیدم مولای من نشسته است و بلغت هندی گفت خوش آمدی
ای فلان چه حال داری و چگونه گذاشتی فلان و فلان را تا آنکه جمیع آن چهل نفر که رفیقان من
بودند نام برد و احوال هر یک را پرسید و آنچه بر من گذشته بود همه را خبر داد و جمیع این سخنان را
بکلام هندی میگفت و گفت میخواهی بحج روی با اهل قم گفتم بلی ای سید من گفت با
ایشان بحج مرو و در امسال برگرد و در سال آینده برو پس بسوی من انداخت صره زری که نزد
او گذاشته بود و گفت صرف کن این را در خرجی خود و در بغداد بخانه فلان شخص مرو و او را بر هیچ امر
مطلع مگردان راوی گفت بعد از آن غانم برگشت و بحج نرفت بعد از آن قاصدها آمدند و
خبر آوردند که حاجیان در امسال از عقبه برگشتند و معلوم شد که حضرت او را برای این منع فرمودند
از رفتن بسوی حج در امسال پس بجانب خراسان رفت و سال دیگر بحج رفت و بخراسان بر
گشت و هدیه برای ما از خراسان فرستاد و مدتی در خراسان ماند تا برحمت خدا واصل شد قطب
راوندی از جعفر بن محمد قولویه استاد شیخ مفید رحمة الله علیهم روایت کرده است که چون
قرامطه یعنی اسمعیلیه ملاحده کعبه را خراب کردند و حجر الاسود را کندند و آوردند و در مسجد کوفه نصب
کردند در سال سیصد و سی و نه که اوایل غیبت کبری بود خواستند که حجر را بکعبه برگردانند
و در جای خود نصب کنند من بامید ملاقات حضرت صاحب علیه السلام در آن سال اراده حج کردم
زیرا که در احادیث صحیحه وارد شده است که حجر را کسی بغیر معصوم و امام زمان نصب نمیکند چنانچه
قبل از بعثت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سیلاب کعبه را خراب کرد و چون خواستند
بسازند هر که حجر را گذاشت لرزید و قرار نگرفت تا آنکه حضرت امام زین العابدین علیه السلام
آن را بجای خود گذاشت و قرار گرفت لهذا در آن سال متوجه حج شدم و چون ببغداد
رسیدم علت صعبی مرا عارض شد که بر جان خود ترسیدم و نتوانستم بحج رفت پس نایب

خود کرده اندم مردی از شیعه را که او را ابن هشام میگفتند و عرضه بخدمت حضرت نوشتم
سر بسته اش را مهر کردم و در آن عرضه سؤال کرده بودم که مدت عمر من چند سال خواهد بود
و از این مرض عافیت خواهم یافت یا نه و ابن هشام را گفتم مقصود من آنست که این رقعه را
بدهی بدست کسی که حجر را بجای خود میگذارد و جوابش را بگیری و ترا از برای همین کار فرستادم ابن
هشام گفت که چون داخل مکه مشرفه شدم مبلغی بخدمه کعبه دادم که در وقت گذاشتن حجر مرا
حمایت کنند که درست توانم دید که حجر را بجای خود میگذارد و ازدحام مردم مانع دیدن من
نشود چون خواستند که حجر را بجای خود بگذارند خدمه مرا در میان گرفتند و حمایت من میکردند
و من نظر میکردم هر که حجر را میگذاشت حرکت میکرد و میلرزید و قرار نمیگرفت تا آنکه جوانی خوشرو
روی گندم گونی پیدا شد و حجر را از دست ایشان گرفت و بجای خود گذاشت و درست ایستاد
و حرکت نکرد پس خروش از مردم برآمد و صدا بلند کردند و او روانه شد و از در مسجد بیرون
رفت من از عقب او بسرعت روانه شدم و مردم را میشکافتم و از جانب راست و چپ دور میکردم
و میدویدم و مردم گمان کردند که من دیوانه شده ام و چشم از او بر نمیداشتم که مبادا از
نظر من غایب شود تا آنکه از میان مردم بیرون رفت و او در نهایت آهستگی و اطمینان
میرفت و من هر چند میدویدم باو نمیرسیدم و چون بجائی رسید که بغیر از من و او کسی نبود
ایستاد و بسوی من ملتفت شد و فرمود بده آنچه با خود داری رقعه را بدستش دادم نگشوده
و فرمود باو بگو بر تو خوفی نیست درین علت و عافیت مییابی و اجل محتوم تو بعد از سی
سال دیگر خواهد بود چون این حالت را مشاهده کردم و کلام معجز نظامش را شنیدم خوف
بر من مستولی شد بحدی که حرکت نتوانستم کرد چون این خبر بابن قولویه رسید یقین او زیاده شد
و در حیات بود تا سال سیصد و شصت و هفت از هجرت در آن سال اندک آزاری
بهم رسانید وصیت کرد و تهیه کفن و حنوط و ضروریات سفر آخرت گرفت و اهتمام تمام در این
امور میکرد و مردم باو گفتند از آزار بسیاری نداری اینقدر تعجیل و اضطراب چرا میکنی گفت همان
سالست که مولای من مرا وعده داده است پس بهمان علت بمنازل رفیعه جنت انتقال نمود
الحقه الله بمواليه الطاهرين في دار القرار و سيد علي بن طاوس رضي الله عنه روايت

کرده است که من در سامره بودم در سحر شب سیزدهم ماه ذی القعده سال ششصد و سی و هشت
صدای حضرت صاحب صلوات الله علیه را شنیدم که از برای شیعیان زنده و مرده دعا
میکرد و از آنجمله فرمود زنده گردان یا باقی بدار ایشان را در عزت ما و پادشاهی ما و ملک ما
و دولت ما و شیخ ابن بابویه روایت کرده است از احمد بن فارس که گفت من وارد شهر
همدان شدم و همه را سنی یافتم بغیر یک محله که ایشان ناصبی باشند میگفتند و همه شیعه امامی بودند از
ایشان سؤال کردم مرد پیری از ایشان که آثار صلاح و دیانت از او ظاهر بود گفت سبب تشیع ما
آنست که جد اعلای ما که همه باو منسوبیم بحج رفته بود گفت در وقت مراجعت پیاده میآمدیم
که آمدیم در بادیه روزی در اول شب منزل خوابیدم که چون آخر قافله برسد بیدار شوم چون [illegible]
رفتم بیدار نشدم تا آنکه گرمی آفتاب مرا بیدار کرد و قافله گذشته بود و جاده پیدا نبود متوکل
شدم اندک راهی که رفتم رسیدم بصحرای سبز خرمی پر گل و لاله که هرگز چنین مکانی ندیده بودم
چون داخل آن بستان شدم قصری بنظرم آمد بجانب قصر روانه شدم چون بدر قصر رسیدم دو
خادم سفید دیدم نشسته اند سلام کردم جواب نیکوئی گفتند و گفتند بنشین که خدا خیر عظیمی نسبت بتو
خواسته است که ترا باین موضع آورده است پس یکی از آن خادمها داخل قصر شد و بعد از اندک
زمانی بیرون آمد و گفت برخیز و داخل شو چون داخل شدم قصری مشاهده کردم که هرگز بآن خوبی
ندیده بودم خادم پیش رفت و پرده بر در خانه آویخته بود پرده را برداشت و گفت داخل شو
چون داخل شدم جوانی را دیدم که در میان خانه نشسته است و شمشیر درازی محاذی سر او از سقف
آویخته است که نزدیک است که شمشیر بسر او شود و آن جوان مانند ماهی بود که در تاریکی
درخشان باشد پس سلام کردم او با نهایت ملاطفت و خوش زبانی جواب گفت بوده و گفت
میدانی من کیستم گفتم نه والله گفت منم قائم آل محمد و منم آنکه در آخر الزمان با این شمشیر
خروج خواهم کرد و اشاره بآن شمشیر کرد و زمین را پر از راستی و عدالت خواهم کرد بعد از آنکه
پر از ظلم و جور شده باشد پس بر رو افتادم و رو را بر زمین مالیدم پس گفت چنین مکن و سر بردار
تو فلان مردی از مدینه از بلاد جبل که آنرا همدان میگویند گفتم راست گفتی ای مولای
من و آقای من پس گفت میخواهی برگردی بسوی اهل خود گفتم بلی ای سید من میخواهم بسوی

اهل خود بروم و بشارت دهم ایشان را باین سعادت که مرا روزی شد پس اشاره
فرمود ببوی خادم و او دست مرا گرفت و کیسه زری بمن داد و مرا از بستان بیرون آورد
و با من روانه شد اندک راهی که آمدیم عمارتها و درختها و منار مسجدی پیدا شد گفت میشناسی
این شهر را گفتم نزدیک بشهر ما شهری هست که آنرا اسدآباد میگویند گفت همانست
برو و بارشد و صلاح این را گفت و ناپیدا شد فدخلت اسدآباد شدم و در کیسه چهل یا پنجاه
اشرفی بود پس وارد همدان شدم و اهل و خویشان خود را جمع کردم و بشارت
دادم ایشان را بآن سعادتها که حق تعالی برای من میسر کرده و ما همیشه در خیر و نعمتیم تا آن اشرفیها
درمیان هست و شیخ صدوق و شیخ طوسی و طبری و دیگران بسندهای صحیح از محمد بن
ابراهیم بن مهزیار و بعضی از علی بن ابراهیم بن مهزیار روایت کرده اند که گفت بیست حج کردم
بقصد آنکه شاید بخدمت حضرت صاحب الامر علیه السلم برسم میسر نشد شبی در میان رخت
خواب خود خوابیده بودم صدائی شنیدم که کسی گفت ای فرزند مهزیار امسال بحج
بیا که بخدمت امام زمان خود خواهی رسید پس بیدار شدم فرحناک و خوشحال و پیوسته مشغول
عبادت بودم تا صبح طالع شد نماز صبح کردم و از برای طلب رفیق بیرون آمدم و رفیقی چند بهم رسانیدم
و متوجه شدم چون داخل کوفه شدم و تفحص بسیار کردم و اثری و خبری از آنحضرت نیافتم و پس
با ایشان روانه شدم و چون داخل مدینه طیبه شدم تجسس بسیار نمودم و خبری بمن نرسید
باز متوجه مکه معظمه شدم و جستجوی بسیار نمودم و پیوسته میان امیدواری و ناامیدی متردد
و متفکر بودم فانکه در شبی از شبها در مسجد الحرام انتظار میکشیدم که دور مکه معظمه خلوت
شود و مشغول طواف شوم و بتضرع و ابتهال از بخشنده بیزوال سؤال کنم که مرا بکعبه مقصود
خویش راهنمائی کند چون خلوت شد و مشغول طواف شدم ناگاه جوانی با ملاحت خوشرو و
خوشبوئی را در طواف دیدم که دو برد یمنی پوشیده یکی بر کمر بسته و دیگری را بر دوش افکنده
و طرف ردا را بر دوش دیگر برگردانیده چون نزدیک او رسیدم بجانب من التفات
نمود و فرمود از کدام شهری گفتم از اهواز گفت ابن الخصیب را میشناسی گفتم او برحمت
الهی واصل شد گفت خدا او را رحمت کند در روزها روزه میداشت و شبها بعبادت می ا

و تلاوت قرآن بسیار مینمود و از شیعیان و موالیان ما بود گفت علی بن مهزیار را میشناسی
گفتم من آنم گفت خوش آمدی ای ابوالحسن گفت چه کردی آن علامتی را که در میان تو و حضرت
امام حسن عسکری علیه السلم بود گفتم با منست گفت بیرون آور بسوی من پس بیرون
آوردم انگشتر نیکوئی را که بر آن محمد و علی نقش کرده بودند و بروایت دیگر یا الله یا محمد
یا علی نقش آن بود و چون نظرش بر آن افتاد انقدر گریست که جامههایش تر شد و گفت
خدا رحمت کند ترا ای ابومحمد که امام عادل بودی و فرزند امامان بودی و پدر امام بودی
حق تعالی ترا در فردوس اعلی با پدران خود ساکن گرداند پس گفت بعد از حج چه مطلب داری
گفتم فرزند امام حسن عسکری علیه السلم را طلب میکنم گفت بمطلب خود رسیده و او مرا بسوی
تو فرستاده است برو بمنزل خود و مهیای سفر شو و مخفی دار و چون ثلث شب شود بیا بسوی
شعب بنی عامر که بمطلب خود میرسی ابن مهزیار گفت بخانه خود برگشتم و در این اندیشه بودم
تا ثلث شب گذشت پس سوار شدم و بسوی شعب روانه شدم چون بشعب رسیدم آن
جوان را در آنجا دیدم چون مرا دید گفت خوش آمدی و خوشا حال تو که ترا رخصت ملازمت
دادند پس همراه او روانه شدم تا از منی و عرفات گذشت و چون بپائین عقبه طایف رسیدم
گفت ای ابوالحسن پیاده شو و تهیه نماز بگیر پس او فرود آمد و نماز شب را بجا آوردیم و صبح طالع
شد پس نماز صبح مختصر ادا کرد و سلام گفت و بعد از نماز بسجده رفت و رو بر خاک مالید و سوار
شد و من سوار شدم تا به بالای عقبه رفتیم گفت نظر کن چیزی می بینی نظر کردم بقعه سبز و خرمی
دیدم که گیاه بسیار داشت گفت نظر کن بالای تل یک چیزی می بینی چون نظر کردم خیمه از
مو دیدم که نور آن تمام وادی را روشن کرده بود گفت منتهای آرزوها در آنجاست دیده ات
روشن باد چون از عقبه بزیر رفتیم گفت از مرکب بزیر بیا که در اینجا هر صعبی ذلیل میشود چون
از مرکب بزیر آمدیم گفت دست از مهار ناقه بردار و او را رها کن گفتم ناقه را بکه گذارم
گفت این حرمیست که داخل او نمیشود مگر مؤمنی و بیرون نمیرود از آن مگر ولی خدا پس
در خدمت او رفتیم تا بنزدیک خیمه منوره رسیدیم گفت اینجا باش تا برای تو رخصت بگیرم
بعد از اندک زمانی بیرون آمد و گفت خوشا حال تو که ترا رخصت دادند چون داخل خیمه

شدم و دیدم که حضرت بر روی نمدی نشسته است و نطع سرخی بر روی نمد افکنده اند و بالشی از
پوست تکیه فرموده است سلام کردم بهتر از سلام من جواب فرمود روی مبارکش را مشاهده کردم مانند پاره
ماهی از طیش و سفاهت مبرا نه بسیار بلند و نه کوتاه اندکی بطول مایل گشاده پیشانی با ابروهای
باریک کشیده و بیکدیگر پیوسته و چشمهای سیاه گشاده و بینی کشیده و گونهای رو هموار و بر جانب
در نهایت حسن و جمال بر گونه راستش خالی بود مانند قطره مشکی که بر صفحه نقره افتاده باشد
و موی سیاهی بر سرش بود نزدیک به نرمه گوشش او بنحوی که از پیشانی نورانیش نوری ساطع بود
مانند ستاره درخشان با نهایت سکینه و وقار و حیا و حسن لقا پس احوال شیعیان را یک
یک از من پرسید عرض کردم که ایشان در دولت بنی عباس در نهایت مذلت و خواری
زندگانی میکنند فرمود روزی خواهد بود که شما مالک ایشان باشید و ایشان در دست
شما ذلیل باشند پس فرمود که پدرم صلوات الله علیه از من عهد گرفته است که ساکن نشوم از زمین
مگر در جائی که پنهان تر و دورترین جاها باشد تا آنکه بر کنار باشم از مکاره اهل ضلال و متمردان جهال
تا هنگامی که حق تعالی رخصت فرماید که ظاهر شوم و با من گفت ای فرزند حق تعالی اهل بلاد و طبقات عباد
خالی نمیگذارد از حجتی و امامی که مردم پیروی او نمایند و حجت خدا باشد بر خلق تمام ای
فرزند گرامی تو آنی که خدا مهیا گردانیده است ترا برای نشر حق و برانداختن اهل باطل و اعلای دین
و اطفای آثار مضلین پس ملازم جاهای پنهان باش از زمین و دور باش از بلاد ظالمین
و وحشت نخواهد بود ترا از تنهائی و بدانکه دلهای اهل طاعت و اخلاص مایل خواهند بود بسوی تو مانند مرغان
که بسوی آشیان خود پرواز کنند و ایشان گروهی چند اند که بظاهر در دست مخالفان ذلیلند
و نزد حق تعالی گرامی و عزیزاند و اهل قناعت اند و چنگ در دامان متابعت اهل بیت زده اند و
استنباط دین از آثار ایشان مینمایند و مجاهده و محبت با اعدای دین میکنند و حق تعالی ایشان را مخصوص
گردانیده است با آنکه صبر نمایند بر محنتها که از مخالفان دین میکشند تا آنکه در دار قرار بعزت
ابدی فایز گردند ای فرزند صبر کن بر مصادر و موارد امور خود تا آنکه حق تعالی اسباب دولت ترا مهیا گرداند
و علمهای زرد و رایات سفید در میان حطیم و زمزم بر سر تو بجولان در آید و فوج فوج از اهل اخلاص و
مصافات نزدیک حجر الاسود بسوی تو بیایند و با تو بیعت کنند در حوالی حجر الاسود و از

جمعی باشند که طینت ایشان پاک باشد از آلودگی نفاق و دلهای ایشان پاکیزه
باشد از نجاست شقاق و طبایع ایشان نرم باشد برای قبول دین و متعصب باشند در دفع
فتنهای مضلین و در آن وقت حدایق ملت و دین بار آید و صبح حق درخشان گردد و حق تعالی
بتو ظلم و طغیان را از همه زمین براندازد و بهجت امن و امان در اطراف جهان ظاهر شود
و مرغان رمیده شرایع دین مبین بآشیانهای خود برگردند و امطار فتح و ظفر بساتین
ملت را سبز و شاداب گرداند پس حضرت فرمود باید آنچه درین مجلس گذشته پنهان
داری و اظهار ننمائی مگر جمعی که از اهل صدق و وفا و امانت باشند ابن مهزیار گفت چند روز
در خدمت آنحضرت ماندم و مسایل مشکله خود را از آنجناب سؤال نمودم آنگاه مرا مرخص فرمود
که باهل خود معاودت نمایم در روز وداع زیاده از پنجاه هزار درهم با خود داشتم بهدیه بخدمت
آنحضرت بردم و التماس بسیار نمودم که قبول فرمایند تبسم نمود و فرمود استعانت بجو بآن مال
بر برگشتن بسوی وطن خود که راه دوری در پیش داری و دعای بسیار در حق من فرمود و برگشتم
و حکایات و اخبار درین باب بسیار است و این رساله مختصر گنجایش ذکر آنها ندارد و ابن بابویه
از محمد بن ابی عبد الله کوفی روایت کرده است که او احصا نموده است عدد آنجماعتی را که بخدمت
آنحضرت رسیده اند یا معجزات آنحضرت برایشان ظاهر گردیده است از وکلا و غیر وکلا از
آنجماعت اند عثمان بن سعید عمری و پسرش محمد و حاجز و بلالی و عطار و از کوفه عاصمی و
از اهواز محمد بن ابراهیم بن مهزیار و از اهل قم احمد بن اسحاق و از اهل همدان محمد بن صالح
و از اهل ری بسامی و محمد بن ابی عبد الله اسدی و از اهل آذربایجان قاسم بن علا و از
نیشابور محمد بن شاذان اینها همه وکلا بودند و از غیر وکلا از اهل بغداد ابو القاسم بن حابس و ابو عبد الله
کندی و ابو عبد الله جنیدی و هرون قزاز و نیلی و ابو القاسم بن دبیس و ابو عبد الله بن فروخ
و مسرور طباخ آزاد کرده امام علی نقی و احمد بن حسن و برادرش محمد و اسحاق کاتب از بنی
نوبخت و صاحب پوستینها و صاحب صره مهر کرده و از همدان محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان
و محمد بن هرون بن عمران و از دینور حسن بن هرون و احمد پسر برادرش و ابو الحسن و از

اصفهان ابن بادشاله و از صیمره زیدان و از قم حسن بن النضر و محمد بن محمد و علی بن محمد
بن اسحاق و پدرش و حسن بن یعقوب و از اهل ری قاسم بن موسی و پسر او و محمد بن
هرون و صاحب سنگریزه و علی بن محمد و محمد بن محمد کلینی و ابو جعفر رفوگر و از قزوین مرداس
و علی بن احمد و از فابس دو مرد و از شهر زور ابن خال و از فارس مجروح و از مرو صاحب
هزار دینار و صاحب مال و رقعه سفید و ابو ثابت و از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح و از یمن
فضل بن یزید و حسن پسر او و جعفری و ابن الاعجمی و شمشاطی و از مصر صاحب مولودین و صاحب
مال بمکه و ابو رجا و از نصیبین محمد بن وجنا و از اهواز حصینی و اینجماعت در کتب معجزات مذکور اند
زیاده از هفتاد نفر میشوند و خبری را که این عدد از جماعات مختلف نقل کنند البته متواتر بالمعنی میشود
شیخ ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که قائم ما را غیبتی خواهد بود
که غیبت او بطول خواهد انجامید گفتم چرا یا ابن رسول الله فرمود که حق تعالی البته سنتهای پیغمبران
را در غیبتهای ایشان درین امت جاری خواهد کرد و ناچار است که حضرت استیفا کند جمیع
مدتهای غیبتهای ایشانرا حق تعالی میفرماید **لترکبن طبقا عن طبق** یعنی مرتکب خواهید شد
سنتهای پیشینیان را مطابق آنچه واقع شده است و ایضا از عبد الله بن الفضل روایت کرده است
که حضرت صادق علیه السلم فرمود که البته صاحب این امر را غیبتی خواهد بود که هر اهل باطلی بشک افتند
گفتم چرا یا ابن رسول الله حضرت فرمود که ما را رخصت نداده اند که علتش را بیان کنیم گفتم چه حکمت
در غیبت آنحضرت خواهد بود فرمود همان حکمت که در غیبت پیغمبران سابق و اوصیای ایشان بوده
است و آن حکمت معلوم نمیشود مگر بعد از ظهور آنحضرت چنانچه حضرت خضر علیه السلم بیان نکرد حکمت
سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر و برپای داشتن دیوار را مگر در وقت جدا شدن از یکدیگر ای پسر
فضل این امریست از امور غریبه خدا و سریست از اسرار خدا و غیبی است از غیوب خدا و چون
دانستیم که خداوند عالم حکیمست باید تصدیق کنیم که افعال او همه مشتمل بحکمت است هر چند
وجهش بر ما معلوم نباشد و **کلینی** روایت کرده است که اسحق بن یعقوب عریضه نوشت
بخدمت حضرت صاحب الامر علیه السلم و بمحمد بن عثمان داد و بخدمت آنحضرت فرستاد و سؤال کرد از علت
غیبت و از آنکه مردم چه نفع میبرند از آنحضرت در حال غیبت حضرت در جواب نوشتند اما

علت غیبت پس حق تعالی میفرماید **یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان
تبد لکم تسؤکم** یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید سؤال مکنید از چیزهای چند
که اگر ظاهر شود بر شما آزرده شوید بدرستی که نبوده احدی از پدران من مگر آنکه در گردن او بیعتی
واقع شد از خلیفه ظالمی که در زمان او بوده و من در وقتی بیرون خواهم آمد که بیعت احدی از ظالمان
و غاصبان خلافت در گردن من نباشد و اما آنچه سؤال کرده بودی از وجه انتفاع مردم از من
در غیبت من مانند انتفاع آفتابست در وقتی که غایب کرده باشد او را ابرها از دیده ها و بدرستی که
من امان اهل زمینم از عذاب الهی چنانچه ستاره ها امان اهل آسمانند پس ببندید درهای
سؤال را از چیزی که نفع بشما نمیرساند و تکلف مکنید دانستن امری را که شما را تکلیف دانستن
آن نکرده اند و دعا کنید که حق تعالی زود فرج کرامت فرماید که فرج شما در آنست والسلام
خدا بر تو باد و بر هر کس که متابعت هدایت کند و **ابن بابویه** بسند خود از جابر انصاری
روایت کرده است که او سؤال کرد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آیا شیعه منتفع خواهند
شد بحضرت قائم علیه السلم در ایام غیبت او فرمود بلی بحق خداوندی که مرا به پیغمبری فرستاده
است که منتفع میشوند باو و بروشنی میابند بنور ولایت او در غیبت او مانند انتفاع مردم از آفتاب
هر چند ابرها او را پوشانیده باشد **مؤلف گوید** که تشبیه بآفتاب زیرا اشاره است بچند
چیز **اول** آنکه بمدلول اخبار معتبره نور وجود و علم و هدایت و سایر فیوض و کمالات
و خیرات به برکت ایشان بخلق میرسد و به برکت ایشان و شفاعت ایشان و توسل بایشان
حقایق و معارف بر شیعیان ظاهر میگردد و بلاها و فتنه ها از ایشان رفع میشود چنانچه حق تعالی
فرموده است **و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم** و عامه و خاصه روایت کرده اند
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که اهل بیت من امان اهل زمین اند چنانچه ستاره ها امان اهل
آسمان اند و هر که دیده و دلش اندکی بنور ایمان منور شده باشد میداند که هر گاه ابواب فرج
بر کسی مسدود گردد و چاره کار خود را نداند یا مطلب دقیقی یا مسئله مشکلی بر او مشتبه گردد همین که
متوسل بارواح مقدسه ایشان شود بقدر توسل البته ابواب رحمت و هدایت بر او مفتوح
میگردد **دوم** آنکه همچنانکه آفتاب که بابر محجوب باشد با وجود انتفاع خلق بضوء او آنا فآنا

منتظر رفع سحاب و کشف حجاب هستند همچنین شیعیان خالص نیز هستند در ایام غیبت منتظر فرج
هستند و مایوس نمیگردند و ثوابهای عظیم میبرند سیم آنکه منکر وجود آنحضرت با وجود سطوع
انوار و ظهور آثار آنجناب مانند منکر وجود آفتاب است هرگاه محجوب بسحاب باشد چهارم آنکه
چنانچه مستور بودن آفتاب بسحاب گاهست که از برای عباد اصلح است همچنین گاه باشد غیبت آنحضرت
از برای شیعیان با وجود انتفاع ایشان با آثار ایشان اصلح باشد از ظهور آنحضرت بوجوه شتی
که ذکر آنها موجب تطویل کلامست پنجم آنکه نظر بقرص آفتاب اکثر دیدهها را ممکن نیست بسا باشد
که باعث کوری چشم نظر کننده شود همچنین دیدن شمس جمال آنحضرت بسا باشد که باعث کوری
بصیرت ایشان گردد چنانچه بسیاری از مردمان پیش از بعثت انبیا علیهم السلم ایمان بایشان میآوردند
و بعد از بعثت بسبب اغراض فاسده انکار میکردند مانند یهود مدینه و دور نیست که اکثر شیعیان
بخدمت آنحضرت رسند و بعضی نرسند چنانکه حضرت صادق علیه السلم فرمود که حضرت قایم علیه السلم
را دو غیبت خواهد بود یکی کوتاه و یکی دراز و در غیبت اول نخواهد دانست جای او را مگر خواص
شیعیان او و در غیبت دویم نخواهد دانست مکان او را مگر مخصوصان موالیان او و
روایت دیگر وارد شده است که سی نفر از مخصوصان آنحضرت همیشه در خدمت آنحضرت
خواهند بود یعنی هر یک که بمیرند دیگری بجای او خواهد آمد ششم آنکه آنحضرت و آبا
اطهار او علیهم السلم مانند آفتابند در عموم نفع و کسی بغیر کوری بی بهره از نفع ایشان نیست
چنانکه حق تعالی کور باطنان را فرموده است مَنْ کانَ فِی هٰذِهِ اَعْمیٰ فَهُوَ فِی الْآخِرَةِ
اَعْمیٰ وَاَضَلُّ سَبِیلاً و وجوه دیگر بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد
و بعد از آنکه دلایل قاطعه و احادیث متواتره بر وجود حضرت قایم علیه السلم قایم شده باشد
انکار کردن بمحض استبعاد از طول حیات آنحضرت بیصورتست با آنکه مثل او را همه عامه نیز وجود
حضرت خضر علیه السلم قایل شده اند و در عمر حضرت نوح علیه السلم زیاده از هزار سال قایل اند
و موافق روایات معتبره دو هزار و پانصد سال بوده است و عمر لقمان بن عاد را سه هزار سال
قایل شده اند و عمر دجال را ابن ابی الحدید از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا نزول حضرت
عیسی علیه السلم از آسمان قایل شده اند و عمر حضرت عیسی علیه السلم تا زمان ظهور حضرت مهدی

مخلص

در قرآن

علیه السلم

علیه السلم قایلند پس چه استبعاد دارد که حق تعالی حضرت مهدی را در مدت مدید باقی بدارد
تا وقتی که مصلحت در خروج او داند و او را امر بخروج فرماید و آنچه میگویند که در وجود امام غایب
چه فایده هست این سئوال بسیار بیجاست زیرا که هرگاه غیبتهای طولانی از پیغمبران سابق
و بروایات متواتر بین الفریقین واقع شده باشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله مدتها در شعب ابوطالب
و در طایف و در غار تا ظاهر شدن در مدینه از اکثر خلق پنهان شده باشد هر فایده که در وجود
غیبت آنها بوده در وجود غیبت آنحضرت میتواند بود و اگر فایده بغیر آن نباشد که شیعیان او را اعتقاد
بامامت و وجود آنحضرت و انتظار ظهور آنحضرت بردن ثوابهای غیر متناهی حاصل میشود کافیست
چنانچه منقولست که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم پرسیدند که کدام عمل محبوب تر است نزد
خدا حضرت فرمود که انتظار ظهور و فرج و از حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه منقولست
که فرمود غیبت امام دوازدهم ممتد خواهد شد و اهل زمان غیبت او که قایل باشند بامامت
او و انتظار ظهور آنحضرت کشند بهترین اهل هر زمان خواهند بود زیرا که حق تعالی عقل و فهم و معرفت
آنقدر بایشان عطا فرموده است که غیبت نزد ایشان بمنزله مشاهده گردیده است و خدا
عز و جل ایشان را در آن زمان بمنزله جماعتی گردانیده است که جهاد کنند در پیش روی
رسول خدا صلی الله علیه و آله بشمشیر ایشانند مخلصان بحق و شیعیان ما براستی و حق
کنند که خلق را بسوی دین خدا در پنهان و آشکارا و فرمود که انتظار فرج کشیدن از بزرگترین
فرجهاست و ایضا از آنحضرت منقولست که هر که ثابت بماند بر ولایت ما در غیبت قایم
ما عطا کند حق تعالی باو ثواب هزار شهید از شهیدان بدر و احد و ایضا
بسیار از حضرت صادق علیه السلم منقولست که هر که انتظار ظهور حضرت قایم کشد و
بمیرد بمنزله کسیست که در زیر خیمه حضرت قایم علیه السلم با آنحضرت باشد بلکه مثل کسیست که در
پیش روی آنحضرت شمشیر زند و جهاد کند بلکه بمنزله کسی است که در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
شهید شود و از حضرت صادق علیه السلم منقولست که بر مردم زمانی خواهد آمد که غایب شود
از ایشان امام ایشان پس خوشا حال آنها که ثابت مانند بر امر ما در آن زمان
کمترین ثوابی که برای ایشان خواهد بود آنست که ندا کند باری تعالی ایشان را که ای بندگان

من ایمان آورده‌اید بسبب من و تصدیق نموده‌اید بغیب من پس بشارت باد شما را بثواب نیکو
از جانب من بدرستی که شمایید بندگان و کنیزان من از شما قبول میکنم عبادت را و پس از
شما عفو میکنم گناهان را از غیر شما و شما را میآمرزم و پس به برکت شما باران میفرستم از برای
بندگان خود و بسبب شما دفع میکنم بلاها را از ایشان اگر شما نمیبودید عذاب خود را بر ایشان می
فرستادم راوی گفت یابن رسول الله چه چیز است بهتر کاری که مردم در آن زمان کنند
فرمود که زبان را نگاه داشتن و ملازم خانها بودن و احادیث درین باب زیاده
از حد و احصاست با آنکه از کجا معلوم است که مانع آنحضرت ظاهرا مردم باشند بر وجهی
که او را نشناسند چنانکه وارد شده است که آنحضرت هر سال بحج میآید و مردم را میشناسد
و مردم او را نمیشناسند و چون آنحضرت ظاهر شود گویند که ما او را دیده‌ایم و نمیشناختیم و از
حضرت صادق علیه السلم منقولست که صاحب این امر شباهت بحضرت یوسف دارد این ستمکاران
اشباه خوک چرا انکار میکنند این را برادران یوسف علیه السلم عقلا و دانایان و اولاد اسباط
پیغمبران بودند و رفتند نزد آنحضرت و با او سخن گفتند و سودا کردند و برادران او بودند و او را
نشناختند تا آنکه خود را بایشان شناسانید پس چه انکار میکنند این امت حیران که
در وقتی از اوقات خواهد که حجت خود را پنهان کند از ایشان و در میان ایشان تردد کند
و در بازارهای ایشان راه رود و پا بر روی فرشهای ایشان گذارد و ایشان او را نشناسند
تا آنکه خدا او را رخصت دهد که خود را بایشان بشناساند چنانچه یوسف را رخصت داد که خود را
به برادران خود بشناساند و متکلمان میگویند که بر حق تعالی واجب است که حجت را نصب کند
که لطف بر او واجب است و اگر مردم او را خایف گردانند و او غایب گردد تقصیر از مردم خواهد بود
و حجت خدا بر ایشان تمام خواهد بود و جمعی که درین باب تقصیری نداشته باشند
بثوابهای عظیم فایز خواهند گردید خصوصا در وقتی که از برکات ائمه صلوات الله
علیهم آثار ایشان منتشر گردیده باشد و مسایل دین را برای شیعیان بیان فرموده باشند
و فقها و راویان اخبار خود را هادی مردم گردانیده باشند و مردم را امر برجوع بایشان
در مسایل دین فرموده باشند پس در غیبت ایشان چندان حیرتی برای شیعیان نخواهد

بود

و چنانچه حضرت صادق علیه السلم فرموده که حق تعالی در هر عصری عادلی چند از راویان حدیث اهل بیت علیهم
مقرر گردانیده است که نفی میکنند از دین تحریف کردن غالیان را و بر خود بستن مذاهب اهل باطل را
و تاویل کردن جاهلان را و فرمانها و توقیعات از حضرت صاحب علیه السلم بشیعیان رسیده که در امور
غیبت رجوع کنید براویان اخبار احادیث ما که ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدایم بر ایشان
و آن دلایل و نصوص که بر امامت آنحضرت نموده‌ایم احتیاج باین سخنان نمانده والله یهدی من
یشاء الی صراط مستقیم **مقصد سیم** در اثبات
رجعت است بدانکه از جمله اجماعیات شیعه بلکه از ضروریات مذهب حق فرقه محقه حقیت رجعت است
یعنی پیش از روز قیامت در زمان حضرت قائم جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد
برمیگردند و نیکان برای آنکه بدیدن دولت ائمه خود دیده‌های ایشان روشن گردد و بعضی از جزای
نیکیهای ایشان در دنیا بایشان برسد و بدان از برای عقوبت و عذاب دنیا و مشاهده
اضعاف آن دولتی که نمیخواستند باهل بیت رسالت علیهم السلم برسد و انتقام کشیدن
شیعیان از ایشان و سایر مردم در قبرها میمانند تا روز قیامت محشور شوند چنانکه
در احادیث بسیار واقع شده است که رجوع نمیکند در رجعت مگر کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض
کفر اما باقی مردم پس ایشان را بحال خود میگذارند و اکثر علمای امامیه دعوی اجماع بر حقیت رجعت
کرده‌اند مانند محمد بن بابویه در رساله اعتقادات و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی
سید ابن طاوس و غیر ایشان از اکابر علمای امامیه رضوان الله علیهم و مؤلف در اعصار
ماضیه میان علمای شیعه و مخالفین درین مسئله نزاع بوده است و بسیاری از علما و محدثین شیعه رسایل
مفرده درین مسئله تالیف نموده‌اند چنانکه ارباب رجال ذکر نموده‌اند و شیخ ابن بابویه رحمه الله
در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلم که از ما نیست کسی که
ایمان برجعت ما نداشته باشد و متعه را حلال نداند و این حقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از
دویست حدیث از زیاده از چهل نفر از مصنفین علمای امامیه که در پنجاه و اند کتاب معتبر ایراد نموده‌اند
بیرون نوشته‌ام هر که خواهد بآن کتاب رجوع کند و آیاتی که تفسیر آنها برجعت شده است بسیار
است **اول** حق تعالی فرموده است ویوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب

بآیاتنا یعنی و روزی که مبعوث کردانیم از هر امتی فوجی از آنها که تکذیب میکنند بآیات
ما و در احادیث بسیار از حضرت صادق علیه السلام منقولست که این آیه در رجعت است که حق
تعالی از هر امتی فوجی را زنده میکند و آیه قیامت آنست که فرموده است وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ
مِنْهُمْ أَحَدًا یعنی محشور کردانیم ایشانرا پس ترک نکنیم احدی از ایشانرا که زنده نکنیم و فرموده که
مراد بآیات امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام اند دوم آنکه حق تعالی فرموده است وَإِذَا وَقَعَ
عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا
بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ یعنی چون واجب شود عذاب خدا بر ایشان یا آنکه وقتی که نازل
شود عذاب بر ایشان نزدیک قیامت بیرون آوریم از برای ایشان دابه از زمین که سخن
گوید با ایشان که بدرستی که مردم بودند که بآیات ما یقین نداشتند و در احادیث بسیار وارد
شده است که مراد از این دابه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه است که نزدیک قیامت ظاهر خواهد
شد و عصای موسی و انگشتر سلیمان علیهما السلام با او خواهد بود و عصا را بر میان دو دیده
مؤمن خواهد زد و نقش خواهد بست که او مؤمن است حقا و انگشتر را بر میان دو چشم کافر خواهد
زد و نقش خواهد گرفت که او کافر است حقا و عامه نیز مثل این اخبار را در کتب خود از عمار
و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و صاحب کشاف روایت کرده است که دابه از
صفا بیرون خواهد آمد و با او عصای موسی و انگشتر سلیمان خواهد بود پس عصا را بر محل سجود
مؤمن خواهد زد یا در میان دو دیده اش پس نکته سفیدی بهم خواهد رسید که تمام روی
او را روشن خواهد کرد مانند ستاره درخشان یا آنکه در میان دو چشمش نوشته میشود که این مؤمن است
و انگشتر را بر بینی کافر میزند سیاه میشود و جمیع رویش تیره میکند یا در میان دو دیده اش نوشته
میشود که کافر و گفته است بعضی از قراء تُكَلِّمُهُمْ را بتشدید خوانده اند یعنی جراحت میکند
ایشانرا و در احادیث خاصه و عامه متواتر است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در خطبها میفرمود که منم صاحب عصا و میسم یعنی چیزی که بآن داغ کنند و عامه از ابو هریره
و ابن عباس و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند که دابة الارض حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام است و ابن ماهیار در کتاب ما نزل من القرآن فی الائمه روایت کرده است از

اصبغ بن نباته که گفت معویه مرا خطاب کرد و گفت شما گروه شیعه گمان میکنید که دابة الارض
علی علیه السلام است من گفتم ما نمیگوییم تنها یهود نیز چنین میگویند معویه فرستاد و اعلم علمای یهود
را طلبید و پرسید که شما در کتابهای خود ذکر دابة الارض را می یابید گفت بلی معویه گفت چه چیز
است گفت مردیست معویه گفت میدانی چه نام دارد گفت الیا معویه گفت الیا چه نزدیک است
بعلی سیم قول حق تعالی إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ
یعنی بدرستی که آنکه بر تو واجب کردانید قرآنرا هر آینه ترا بر میگرداند بسوی محل عود احادیث
بسیار وارد شده است که مراد رجعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله است بسوی دنیا در رجعت
چهارم قول حق تعالی وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ یعنی
البته اگر کشته شوید در سبیل خدا یا بمیرید هر آینه بسوی خدا محشور میشوید منقولست از طرق بسیار
که این آیه در رجعت است و سبیل الله راه ولایت علی و ذریت او است علیهم السلام هر که ایمان باین آیه
داشته باشد و او را کشته شدنی و مرگی هست اگر در حیوة دنیا کشته شود در راه ایشان در رجعت
برمیگردد تا بمیرد و اگر بمیرد در رجعت برمیگردد تا در راه ایشان کشته شود و ایضا فرموده در تفسیر قول
حق تعالی كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هر که کشته شده مرگ را نچشیده است و البته در دنیا بر میگردد
تا مرگ را بچشد پنجم قول حق تعالی وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ
كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ
قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَى ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا
مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ یعنی یاد آور وقتی را که گرفت خدا پیمان پیغمبران که هر آینه
آنچه داده ام بشما از کتاب و حکمت پس بیاید بسوی شما پیغمبری که تصدیق کننده شما باشد البته
ایمان بیاورید بآن پیغمبر و یاری کنید او را گفت آیا اقرار کردید و قبول کردید عهد و پیمان مرا گفتند اقرار
کردیم گفت پس گواه باشید بر یکدیگر و من بر شما از گواهانم و در احادیث معتبره بسیار وارد
شده است که این نصرت در رجعت خواهد بود چنانکه سعد بن عبد الله در کتاب بصائر الدرجات
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود که یعنی ایمان برسول خدا صلی الله علیه و آله
خواهند آورد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را یاری خواهند کرد در رجعت لتنصرنه

خدا عز و جل

که پیغمبری که خدا مبعوث گردانیده است از آدم و هر که بعد از اوست جمیع ایشان را برمیگرداند
بدنیا تا قتال و جدال کنند در پیش روی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وشیخ حسن بن سلیمان
در کتاب منتخب البصائر از کتاب واحده از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که بدرستی که خداوند عالمیان واحد و یگانه و بی مثل و نظیر است
و متفرد بود در یگانگی و کسی با او نبود پس تکلم نمود بکلمه پس آن کلمه را نوری گردانید و از آن نور
محمد صلی الله علیه و آله را آفرید و مرا و ذریت مرا نیز از آن نور خلق کرد پس تکلم بکلمه دیگر نمود و از
آن روحی بهم رسید و آن روح را در آن نور ساکن گردانید و آن نور را در بدنهای ما ساکن گردانید
پس مائیم روح برگزیده خدا و کلمات خدا که در قرآن ذکر کرده است و مائیم حجت خود را بر خلق تمام
کرد و ما پیش از خلق اشیا در زیر سقفی بودیم از نور سبز در وقتی که نه آفتاب بود و نه ماه و نه شب
نه روز و نه دیده که نظر کند عبادت میکردیم خدا را و تنزیه و تسبیح و تقدیس او میکردیم و اینها
از آن نور بود که خلایق را بیافرید و چون ارواح پیغمبران را خلق کرد عهد و پیمان از ایشان گرفت
که بما ایمان بیاورند و ما را یاری کنند پس حضرت این آیه را خواند یعنی ایمان بیاورید بمحمد و
و یاری کنید وصی او را و همه پیغمبران یاری او خواهند کرد و بدرستی که حق تعالی گرفت پیمان مرا و پیمان
محمد را که یاری یکدیگر کنیم و بتحقیق که من یاری کردم محمد را و جهاد کردم در پیش روی او و
کشتم دشمنان او را و وفا کردم از برای خدا بآنچه گرفته است از من از میثاق و پیمان و نصرت و
یاری محمد و هنوز یاری من نکرده اند احدی از پیغمبران و رسولان خدا و بعد از این در رجعت یاری
من خواهند کرد و ما بین مشرق و مغرب زمین همه از من خواهد بود و البته خدا همه را مبعوث خواهد
کرد از آدم تا خاتم هر پیغمبری و رسولی که بوده است و در پیش روی من شمشیر خواهند زد بر سر زنده‌ها
و مرده‌ها که زنده شده باشند از جن و انس و چه بسیار عجیب است و چگونه تعجب نکنم از مرده‌ها که خدا
ایشان را زنده گرداند و گروه گروه از قبرها لبیک گویان بیرون آیند و صدا بلند کنند که لبیک لبیک
یا داعی الله و در میان بازارهای کوفه بروند و شمشیرهای برهنه بر دوشهای خود گذاشته
باشند و بر سرهای کافران و جباران و اتباع ایشان زنند از جباران اولین و آخرین تا آنکه
حق تعالی وفا کند بوعده که ایشان را داده است در قران که وعد الله الذین آمنوا منکم تا آخر

چهارم

وکفت

یعنی

یعنی خدا وعده داده است آنها را که ایمان آورده اند از شما و عملهای شایسته کرده اند که البته
ایشان را خلیفه گرداند در زمین چنانچه خلیفه گردانیده بود آنها را که پیش از ایشان بوده‌اند
و البته متمکن گرداند از برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است از برای ایشان و بدل
کند از برای ایشان بعد از خوف ایمنی که عبادت کنند مرا و هیچ چیز را شریک من نگردانند حضرت
فرمود که یعنی عبادت کنند مرا در حالتی که ایمن باشند و نترسند از احدی از بندگان من و محتاج
نباشند بتقیه کردن از کسی و بدرستی که مرا برگشتنی بعد از برگشتنی و رجعتی بعد از رجعتی خواهد بود
و منم صاحب رجعتها و برگشتنها و صاحب حملها و انتقام کشیدنها و دولتهای عجیب و منم مانند شاخی از
آهن و منم بنده خدا و برادر رسول خدا و منم امین خدا و خازن علم خدا و منم صندوق سر خدا
و حجاب خدا و وجه خدا که از جهت من متوجه خدا باید شد و صراط خدا و میزان خدا و منم جمع کننده
مردم بسوی خدا و مائیم اسمای حسنای خدا و امثال علیای او و آیات کبرای او و منم قسمت کننده بهشت
و دوزخ ساکن میکردانم اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم و با منست تزویج اهل بهشت و با منست
عذاب اهل جهنم و بازگشت خلق بسوی منست و حساب خلق با منست و منم اذان گوینده در اعراف
و منم که در قرص آفتاب ظاهر خواهم شد و منم دابة الارض و منم صاحب اعراف که مؤمن و کافر را از
یکدیگر جدا میکنم و منم امیر مؤمنان و پادشاه متقیان و آیه سابقان و زبان سخن گویان و خاتم اوصیای
پیغمبران و وارث انبیا و خلیفه خدا و صراط مستقیم پروردگار و ترازوی عدالت روز جزا
و حجت خدا بر اهل آسمانها و زمینها و هر که در ما بین آنهاست و منم آنکه خدا با و حجت تمام کرده است
بر شما در ابتدای خلق شما و منم گواه خلایق در روز جزا و منم آنکه نزد منست علم مرگها و بلاها و حکم در میان
خلق خدا و جدا کننده حق از باطل و میدانم نسبهای مردم را و بمن سپرده اند آیات و معجزات و کتابهای
پیغمبران را و منم صاحب عصا و میسم و منم آنکه خدا مسخر من گردانیده است ابرها را و رعد و برق و تاریکی و روشنائی
و بادها و کوهها و دریاها و ستاره‌ها و آفتاب و ماه را و منم فاروق این امت و منم هادی این امت و منم
آنکه عدد هر چیز را میدانم بآن علمی که خدا بمن سپرده و آن رازها که مخفی به پیغمبر خود وحی کرده است
و آن رازها را پیغمبر بمن پنهان گفته است و منم آنکه خدا نام خود را بمن بخشیده است و کلمه خود را و حکمت
خود را و علم خود را بمن عطا کرده است ای گروه مردم از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید

خداوندا من ترا گواه میگیرم و طلب میکنم که مرا یاری دهی بر ایشان و لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم **ششم** وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ
الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ یعنی البته میچشانیم ایشان را از عذاب نزدیکتر پایین‌تر پیش از
عذاب بزرگتر شاید ایشان برگردند و حضرت صادق علیه السلم فرمود که عذاب نزدیکتر عذاب رجعت
که بشمشیر ایشان را عذاب خواهند کرد و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است و مراد از برگشتن زنده
شدن در رجعت است **هفتم** رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ یعنی
ای پروردگار ما میرانیدی ما را دو بار و زنده گردانیدی ما را دو بار و در احادیث وارد شده
است که یک زنده گردانیدن در رجعت و دیگری در قیامت و یک میرانیدن در دنیا است و دیگری در رجعت
هشتم إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ
الْأَشْهَادُ یعنی بدرستی که ما البته یاری میکنیم رسولان خود را و آنها را که ایمان آورده اند در زندگانی
دنیا و در روزی که می ایستند گواهان برای گواهی دادن بر مردمان یعنی در دنیا و در رجعت هر دو
یاری میکنیم ایشان را علی بن ابراهیم و سعد بن عبدالله روایت کرده اند که حضرت صادق
فرمود که یاری دنیا در رجعت است نمیدانی که بسیاری از پیغمبران یاری کرده نشدند در دنیا تا
شهید شدند بلکه این یاری در رجعت خواهد بود و آیاتی که تاویل برجعت فرموده اند بسیار است درین
رساله بهمین اکتفا نمودیم و بعضی در ضمن اخبار مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و سعد بن عبدالله
در بصایر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که شیطان از خدا سوال کرد که او را مهلت
دهد تا روزی که مردم زنده میشوند در قیامت حق تعالی ابا کرد و فرمود ترا مهلت دادم تا یوم وقت
معلوم چون آن روز شود ظاهر شود شیطان لعنه الله با جمیع اتباعش از روزی که خدا آدم را خلق
کرده است تا آن روز حضرت امیرالمومنین علیه السلم برگردد و این آخر برگشتنهای آنحضرت است راوی
گفت مگر رجعتهای بسیار خواهد بود فرمود بلی و هر امامی که در قرنی بوده است نیکوکاران و بدکاران
زمان او با او برمیگردند تا حق تعالی مومنان را بر کافران غالب گرداند و مومنان از ایشان
انتقام بکشند پس چون آن روز شود حضرت امیرالمومنین علیه السلم برگردد با اصحابش و شیطان
بیاید با اصحابش و ملاقات ایشان در کنار فرات واقع شود نزدیک بکوفه پس قتالی واقع شود

که هرگز مثل آن واقع نشده باشد گویا میبینم اصحاب امیرالمومنین را که صد قدم از پس پشت برگردند و بعضی
بعضی در میان آب فرات داخل شوند پس ابری از آسمان بزیر آید که پر باشد از ملائکه و رسول خدا
صلی الله علیه و آله حربه از نور در دست داشته باشد و در پیش آن ابر آید چون نظر شیطان بر آنحضرت افتد
از عقب برگردد اصحابش باو گویند که اکنون که ظفر یافتی بکجا میروی او گوید من میبینم آنچه شما نمیبینید من
میترسم از پروردگار عالمیان پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله باو برسد و حربه باو در میان دو کتفش
بزند که او و اصحابش همه بان هلاک شوند پس بعد از آن همه مردم خدا را بیگانگی بپرستند و هیچ چیز را
با خدا شریک نکرده اند و حضرت امیرالمومنین علیه السلم چهل و چهار هزار سال پادشاهی کند تا آنکه یکمرد از
شیعیان آنحضرت هزار فرزند از صلب او متولد شود همه پسر هر سال [illegible] و ایضا از حضرت صادق
علیه السلم روایت کرده است که حساب خلایق با حضرت امام حسین علیه السلم خواهد بود در رجعت پیش از قیامت
و بچندین سند از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است که اول کسی که در رجعت برخواهد گشت حضرت
امام حسین علیه السلم خواهد بود و آنقدر پادشاهی خواهد کرد که از پیری ابروهای او بر روی چشم
اش آویخته شود و ایضا از حضرت امام موسی علیه السلم روایت کرده است که برگردند در رجعت ارواح
مومنان با ارواح دشمنان ایشان تا حق خود را از ایشان استیفا کنند هر که ایشان را
عذاب و شکنجه کرده باشد انتقام از او بکشند و اگر ایشان را بخشم آورده باشد او را بخشم آورند و
اگر کشته باشد عوض بکشند پس سی ماه بعد از مردن دشمنان خود زندگانی کنند و بعد از آن همه در
یک شب بمیرند و ایشان بنعیم بهشت برگردند و دشمنان به بدترین عذابهای جهنم برگردند و ایضا روایت
کرده است که از حضرت صادق علیه السلم پرسیدند از تفسیر قول حق تعالی وَجَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ
وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا یعنی و گردانید در شما پیغمبران و گردانید شما را پادشاهان فرمود که
پیغمبران حضرت رسول و ابراهیم و اسمعیل و ذریت او بند و پادشاهان ائمه اند علیهم السلم راوی
گفت چه پادشاهی بشما داده اند فرمود پادشاهی بهشت و پادشاهی رجعت و علی بن
ابراهیم در تفسیر روایت کرده است از شهر بن حوشب که گفت حجاج بمن گفت در قرآن آیه ایست که
تفسیر آن مرا عاجز کرده است و نمی فهمم و آن آیه اینست وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ
بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ یعنی نیست احدی از جمیع یهود و نصاری از اهل کتاب مگر آنکه البته ایمان میآورند بحضرت

یکمرد [illegible] در آن وقت [illegible]
[illegible] حق تعالی در سوره رحمن
فرموده [illegible] طرف مسجد کوفه
مدهامتان

عیسی علیه السلم پیش از مردن او و بخدا سوگند که من امر میکنم که گردن یهودی و نصرانی را بزنند
و نظر میکنم که لب او حرکت نمیکند تا میمیرد و من گفتم ای امیر آن معنی مراد نیست که شما فهمیده اید گفت
پس چه معنی دارد گفتم حضرت عیسی علیه السلم پیش از قیامت از آسمان بزیر خواهد آمد پس نمیماند
هیچ یهودی و غیر او مگر آنکه ایمان بحضرت عیسی علیه السلم میاورند پیش از مردن حضرت عیسی و نماز خواهد
کرد در عقب حضرت مهدی علیه السلم حجاج گفت وای بر تو این را از کجا آورده و از که شنیده گفتم از
حضرت امام محمد باقر علیه السلم شنیده ام گفت بخدا سوگند که از چشمه صافی برداشته و ایضا
روایت کرده است او و دیگران در تاویل قول حق تعالی بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه ولما
یاتهم تاویله یعنی بلکه تکذیب میکنند با آنچه احاطه نکرده اند بعلم او و هنوز تاویل آن بایشان
نرسیده است حضرت فرموده که این آیه در باب رجعت و امثال آنست که هنوز وقت آنها نیامده و
ایشان تکذیب آنها مینمایند و میگویند نخواهد بود و بسند معتبر روایت کرده اند که دشمنان اهل
بیت علیهم السلم در رجعت خوراک ایشان عذره انسان خواهد بود چنانکه حق تعالی فرموده است
وان له معیشة ضنکا و ایضا علی بن ابراهیم از حضرت باقر و صادق علیهما السلم روایت
کرده است که هر قومی را که حق تعالی بعذاب هلاک کرده است در رجعت برنخواهند گشت چنانکه حق تعالی
فرموده است وحرام علی قریة اهلکناها انهم لا یرجعون و در اخبار معتبره وارد شده
است در تاویل این آیه ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم
الوارثین ونمکن لهم فی الارض ونری فرعون وهامان وجنودهما منهم
ما کانوا یحذرون که این مثلی است که حق تعالی زده است برای اهل بیت رسول خدا که
موجب تسلی آنحضرت کرده زیرا که فرعون و هامان و قارون ستم کردند بر بنی اسرائیل و ایشان
و اولاد ایشان را می کشتند نظیر ایشان درین امت ابوبکر و عمر و عثمان و اتباع ایشان بوده
اند که سعی میکردند در قتل و قمع اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله و حق تعالی وعده داده است بعضی
همچنانکه ولادت موسی علیه السلم را مخفی کردم و او را از فرعون غایب گردانیدم و بعد از آن او را ظاهر
ساختم بر فرعون و اتباعش غالب گردانیدم و همه را بر دست او هلاک کردم همچنین حضرت قائم
را ولادتش را پنهان خواهم کرد و از فراعنه زمان خود او را مستور خواهم گردانید و در رجعت

ایشانرا بر دشمنان ایشان غالب خواهیم کرد که انتقام خود را از ایشان بکشند پس تاویل
آیات چنین است میخواهیم که منت گذاریم بر آنها که ایشانرا ضعیف گردانیده اند در زمین که اهل
بیت رسالتند و بگردانیم ایشانرا امامان و بگردانیم ایشانرا وارثان زمین که پادشاهی روی
زمین برایشان مسلم گردد و تمکین و اقتدار دهیم ایشانرا در زمین که باطل را براندازند و حق را ظاهر
گردانند و بنمائیم بفرعون لعین یعنی ابوبکر و هامان یعنی عمر و لشکرهای ایشان و آنها که غصب حق
آل محمد کرده اند منهم یعنی از آل محمد آنچه حذر میکردند از کشتن و عذاب و ایضا حضرت امام حسین
و اصحاب او را زنده کنند و کشندگان ایشانرا نیز زنده کنند تا انتقام از ایشان بکشند چنانچه
قطب راوندی و دیگران از جابر از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که حضرت امام
حسین علیه السلم در صحرای کربلا پیش از شهادت خود فرمود که جدم رسول خدا صلی الله علیه وآله
گفت که ای فرزند تو را بسوی عراق خواهند برد در زمینی که پیغمبران و اوصیای ایشان در آنجا ملاقات
یکدیگر کرده اند یا خواهند کرد و آن زمین را عمورا می گویند و در آنجا شهید خواهی شد و با تو جماعتی
از اصحاب تو شهید خواهند شد که درد عالم بریدن آهن با ایشان نخواهد رسید و چنانچه آتش را
حق تعالی بر حضرت ابراهیم علیه السلم برد و سلام گردانید همچنین آتش جنگ بر تو و اصحاب تو برد و سلام
خواهد بود پس بشارت باد شما را و شاد باشید که ما بنزد پیغمبر خود میرویم پس میمانیم در آن عالم
که خدا خواهد پس اول کسی که زمین شکافته میشود و از زمین بیرون میاید من خواهم بود و بیرون
آمدن من موافق میافتد با بیرون آمدن امیر المؤمنین و قیام قائم ما علیهما السلم پس نازل
میشوند بر من گروهی از آسمان از جانب حق تعالی که هرگز بزمین نیامده اند با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
و لشکرها از ملائکه و فرود میاید محمد و علی و من و برادرم و جمیع آنها که خدا بر ایشان منت
گذاشته است از انبیا و اوصیا سوار شده بر اسبان خدائی ابلق از نور که هیچ مخلوقی پیشتر بر آنها
سوار نشده است پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله علم خود را بدست میگیرد و حرکت میدهد و با
شمشیر خود بدست قائم ما میدهد پس بعد از آن آنچه خدا خواهد میمانیم پس حق تعالی بیرون میاورد از مسجد
کوفه چشمه از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر پس آنگاه حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
شمشیر حضرت رسول را بمن میدهد و مرا بجانب مشرق و مغرب میفرستد پس هر که دشمن خدا باشد خونش را

بر زنم و هر بتی را که بیابم بسوزانم تا آنکه بزمین هند برسم و جمیع بلاد هند را فتح کنم و حضرت دانیال
و یوشع علیهما السلم زنده شوند و بیایند بسوی حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و گویند راست گفت خدا
و رسول او در وعدها که داده‌اند پس هفتاد هزار نفر با ایشان بفرستد بسوی بصره که هر که در مقام
مقابله و مقاتله درآید او را بکشند و لشکری بسوی بلاد روم بفرستد که آنها را فتح کنند پس هر حیوان حرام گو
که باشد بکشم تا آنکه بغیر طیب و پاکیزه بر روی زمین نباشد و جزیه را برطرف کنم و یهود و نصاری و سایر
ملل را مخیر کنم میان اسلام و شمشیر پس هر که مسلمان شود بر او منت گذارم و هر که اسلام را نخواهد
خدا خونش را بریزد و هیچ مردی از شیعیان نماند مگر آنکه خدا ملکی بسوی او بفرستد که خاک را از روی او
دور کند و زنان و منزل او را در بهشت باو بنماید و هر کور و زمین گیر و مبتلایی که باشد خدا به برکت ما
اهل بیت آن بلا را از او دفع کند و حق تعالی برکت را از آسمان بزمین بفرستد بمرتبه که شاخهای
درختان میوه دار از بسیاری میوه بشکند و میوه تابستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان
بعمل آید و این است معنی قول حق تعالی که اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیزکاری کنند هر آینه
بگشاییم بر ایشان برکتهای آسمان و زمین را ولیکن تکذیب کردند پیغمبران ما را پس گرفتیم ایشان را
و بآنچه کسب کردند و ببخشد خدا بشیعیان ما کرامتی که مخفی نماند بر ایشان هیچ چیز از زمین و آنچه در
زمین است حتی آنکه کسی خواهد احوال خانه خود را بداند خدا او را الهام کند بآنچه ایشان میکنند و ابن
بابویه بسند معتبر از حسن بن جهم روایت کرده است که مأمون از حضرت امام رضا علیه السلم پرسید
که چه میگویی در رجعت حضرت فرمود که رجعت حقست و در امم سابقه بوده است و قرآن مجید بان
ناطق است و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که میباشد در این امت آنچه در امم سابقه بوده
مانند و تای نعل که با یکدیگر موافقند و مانند پرهای تیر که با یکدیگر مساویند و حضرت فرمود که چون
مهدی از فرزندان من بیرون آید عیسی علیه السلم از آسمان بزیر آید و در عقب او نماز کند
و عیاشی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که فرمود خلفای جور نامی بر خود گذاشته
اند و خود را امیر المؤمنین میگویند و این نام مخصوص علی بن ابی طالب است و هنوز تاویل این نام
معنی آن بر مردم ظاهر نشده است راوی گفت تاویل آن کی خواهد آمد فرمود که آن وقتی خواهد بود
که حق تعالی جمع کند در پیش روی او پیغمبران و مؤمنان را تا یاری کنند او را چنانچه حق تعالی فرموده

است و اذ اخذ الله میثاق النبیین تا آخر آیه که گذشت پس در آنروز سید محمد رسول
خدا صلی الله علیه و آله علم را بعلی بن ابی طالب پس او امیر جمیع خلایق خواهد بود و او امیر و پادشاه
خواهد بود و خلایق همه در زیر علم آنحضرت خواهند بود و او امیر و پادشاه همه خواهد بود این است
تاویل امیر المؤمنین و معنی آن و در کتاب سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است ابان بن
عیاش که گفت رفتم بخانه ابی الطفیل و او حدیث رجعت را برای من روایت کرد از جماعتی از اهل
بدر و از سلمان و مقداد و ابی بن کعب و ابو الطفیل گفت من عرض کردم آنچه از ایشان شنیده بودم
بر علی بن ابی طالب علیه السلم در کوفه پس گفت این علم خاصیست که باید امت ندانند و رد کنند علم
خصوصیات آنرا بخدا پس آنچه از آنها شنیده بودم بآنحضرت عرض کردم همه را تصدیق نمود و آیات
بسیار از قرآن تفسیر کرد برجعت تفسیر شافی واضحی تا آنکه چنان شده‌ام که یقین من بقیامت زیاده
نیست از یقین من برجعت پس پرسیدم که حوض رسول خدا صلی الله علیه و آله در دنیا خواهد بود یا
در آخرت فرمود بلکه در دنیا خواهد بود پرسیدم که مردم را از حوض دور خواهد کرد فرمود من بدست
خود خواهم کرد و دوستان خود را بسر حوض خواهم آورد و دشمنان خود را تشنه بر خواهم گردانید
پس از آنحضرت از دابة الارض پرسیدم حضرت مضایقه فرمود چون الحاح و مبالغه کردم فرمود
آن دابه ایست که طعام میخورد و در بازارها راه میرود و با زنان مباشرت میکند گفتم یا امیر المؤمنین
او کیست فرمود که صاحب زمین است که زمین باو ساکن میگردد گفتم یا امیر المؤمنین بگو کیست او فرمود
که صدیق و فاروق این امت است و عالم ربانی و ذو القرنین این امت است باز گفتم بیان فرما که
فرمود آنست که خدا در شان او گفته است و یتلوه شاهد منه و گفته است الذی
عنده علم الکتاب و گفته است و الذی جاء بالصدق و صدق به او تصدیق
کرد پیغمبر را در وقتی که همه کافر بودند گفتم یا امیر المؤمنین نامش را بگو فرمود گفتم ای ابو الطفیل
سوگند که اگر عامه شیعیانم مرا بنزد من بیاوری که ایشان اراده طاعت من میکنند و مرا امیر المؤمنین
مینامند و جهاد مخالفان مرا حلال میدانند پس حدیث کنم بعضی آنچه میدانم از تاویل آیاتی که خدا
در قرآن فرستاده است بر محمد صلی الله علیه و آله هر آینه همه متفرق و پراکنده میشوند مگر
طایفه قلیلی از اهل حق بدرستی که امر ما صعبست و اذعان باحادیث ما دشوار است و نمیشناسند اهل آنرا

واقرار بآنها نمیکند مگر ملک مقربی یا پیغمبر مرسلی یا بنده مؤمن نجیبی که خدا امتحان کرده باشد دل او را برای
ایمان ای ابو الطفیل چون رسول خدا از دنیا رفت مردم همه مرتد و گمراه شدند مگر آنها که خدا
ایشان را به برکت ما اهل بیت نگاه داشت و در منتخب البصائر از سعد بن عبد الله روایت کرده است از [illegible]
جعفی از حضرت صادق علیه السلم که علی علیه السلم را در زمین رجعتی خواهد بود با فرزندش حسین علیه السلم
خواهد آمد تا انتقام بکشد از بنی امیه و معویه و آل معویه و هر که با آنحضرت جنگ کرده باشد پس
حق تعالی یاوران او را از اهل کوفه زنده کند و هفتاد هزار کس از سایر مردم پس با ایشان ملاقات کنند
در صفین مثل مرتبه اول تا همه را بکشد و کسی از ایشان نماند که خبر بیرون برد پس خدا ایشان را برد بسوی
بدترین عذابها با فرعون و آل فرعون پس بار دیگر امیر المؤمنین علیه السلم رجوع کند با رسول خدا صلوات
الله علیهما و او خلیفه باشد در زمین و سایر ائمه علیهم السلم عاملان او باشند در اطراف
زمین تا عبادت حق تعالی آشکارا کرده شود چنانکه پیشتر پنهان عبادت کرده بودند و اضعاف آن
عبادت خواهد شد و حق تعالی به پیغمبرش خواهد داد بقدر پادشاهی جمیع اهل دنیا از روزی که خدا
خلق کرده است دنیا را تا روزی که دولتهای دیگران بر طرف شود تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده
که او را داده که غالب گرداند او را بر همه دینها هر چند نخواهند مشرکان و عیاشی از حضرت صادق
علیه السلم روایت کرده است که اول کسی که بدنیا برمیگردد حضرت امام حسین علیه السلم و اصحاب
او و یزید پلید و اصحاب او خواهند بود پس همه ایشان را بکشد مثل آنکه ایشان کشته اند چنانکه حق تعالی
فرموده است ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ
وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا یعنی پس گردانیدیم از برای شما غلبه بر ایشان را و اعانت کردیم
شما را بمالها و پسران و گردانیدیم لشکرهای شما را زیاده از لشکرهای آنها و شیخ کشی و شیخ
مفید رحمه الله در ارشاد و مجالس بسندهای بسیار از عبایه اسدی و اصبغ بن نباته و غیر ایشان
روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که گفت منم سید و مهتر پیران و در من
سنتی از ایوب علیه السلم هست و بخدا سوگند که حق تعالی از برای من اهل مرا جمع خواهد کرد
چنانکه از برای ایوب پسران او را زنده کرد و جمع کرد و بروایت دیگر چنانچه از برای یعقوب علیه السلم
اولاد او را جمع کرد و ایضا کشی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که فرمود من

سؤالی

سؤال کردم از خدا که اسمعیل فرزند مرا بعد از من باقی بدارد ابا کرد و لیکن در باب او منزلت دیگر
بمن عطا فرمود حق تعالی که اول کسی باشد که در رجعت بیرون آید با ده نفر از اصحاب او که یکی
از آنها عبد الله بن شریک عامری باشد و او علمدار لشکر خواهد بود و از حضرت باقر علیه السلم
روایت کرده است که گویا می بینم عبد الله بن شریک را که عمامه سیاهی بر سر دارد و دو علاقه در میان
دو کتفش آویخته و از دامن کوه بالا می رود و در پیش روی قائم ما با چهار هزار کس که در رجعت زنده
شده اند و صدا به تکبیر بلند کرده اند و ایضا کشی روایت کرده است از داود رقی که گفت بحضرت
صادق علیه السلم عرض کردم که من پیر شده ام و استخوانهایم باریک شده است و میخواهم که ختم عمر
من بآن باشد که در راه شما کشته شوم حضرت فرمود که چاره از این نیست اگر در این وقت نشود در رجعت
خواهد شد و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب خطب امیر المؤمنین علیه السلم خطبه طولانی از آنحضرت
روایت کرده است و در عرض آن خطبه فرموده ضبط نمی کند احادیث ما را مگر قلعه های حصین یا سینه های
امین یا عقلهای متین بدین پس فرموده ای عجب و کل العجب از آنچه واقع خواهد شد در میان ماه
جمادی و رجب پس مردی از شرطة الخمیس پرسید که این چه تعجب است که مکرر میفرمایید حضرت فرمود چون
تعجب نکنم از آنکه مرده ها چند زنده خواهند شد و شمشیر بر سر زنده ها خواهند زد بحق خداوندی که حبه را
شکافته و گیاه بیرون آورده و خلایق را خلق کرده است گویا می بینم ایشان را که در میان بازار
کوفه راه میروند و شمشیرهای برهنه بر دوش گذاشته باشند و میزنند بر سر دشمنان خدا و رسول
و مؤمنان و اینست معنی آنچه خدا فرموده است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ
اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ
یعنی ای گروه مؤمنان دوستی مکنید با قومی که غضب کرده است خدا بر ایشان بتحقیق که ناامید
گردیده اند از آخرت چنانچه ناامید گردیده اند کافران از اصحاب قبرها و ابن بابویه در علل الشرایع
روایت کرده است از حضرت باقر علیه السلم که چون قائم ما ظاهر شود عایشه را زنده کند تا بر او
حد بزند و انتقام فاطمه علیها السلم از او بکشد و شیخ مفید در ارشاد از حضرت صادق علیه السلم
روایت کرده است که چون وقت قیام قائم شود در ماه جمادی الآخره و ده روز از ماه رجب
بارانی بیارد که خلایق مثل آن را ندیده باشند پس برویاند خدا بآن باران گوشتهای مؤمنان

و بدنهای ایشان را در قبرهای ایشان و گویا نظر میکنم بسوی ایشان که آینده از جانب قبله جمیعه
و خاک قبرها از سرهای خود میفشانند و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که بیرون می‌آیند
با قائم علیه السلام از پشت کوفه یعنی نجف اشرف بیست و هفت مرد پانزده نفر از قوم موسی از
آنها که حق تعالی گفته است که هدایت میکردند بحق و بحق عدالت میکردند و هفت نفر از اصحاب
کهف و یوشع بن نون و سلمان و ابو دجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر پس در پیش روی
آنحضرت خواهند بود و یاوران و حاکمان او خواهند بود و عیاشی نیز این حدیث را روایت
کرده است و نعمانی روایت کرده است از حضرت باقر علیه السلام که چون قائم آل محمد بیرون
آید خدا او را یاری کند بملائکه و اول کسی که با او بیعت کند محمد باشد و بعد از و علی و شیخ طوسی و نعمانی
از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که از علامات ظهور حضرت قائم علیه السلام آنست
که بدن برهنه در پیش قرص آفتاب ظاهر خواهد شد و منادی ندا خواهد کرد که این امیر المؤمنین علیه السلام
است برگشته است که ظالمان را هلاک کند و ایضا شیخ روایت کرده است از حضرت ابی عبد الله
علیه السلام که چون حضرت قائم علیه السلام خروج کند نزد قبر هر مؤمنی ملکی بیاید و او را ندا کند که ای فلان
صاحب تو و امام تو ظاهر شده است اگر میخواهی باو ملحق شوی ملحق شو و اگر میخواهی در کرامت و نعمت
خدا باشی همانجا باش پس بعضی بیرون آیند و بعضی در نعیم الهی بمانند و در زیارت جامعه مشهوره
و اکثر زیارات منقوله خصوصا زیارات حضرت امام حسین علیه السلام ذکر رجعت و اظهار اعتقاد
بآن مذکور است و در متهجد و مصباح الزائر و سایر کتب از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که دعای عهد را چهل روز بخواند از انصار حضرت قائم باشد و اگر پیش از ظهور آنحضرت
بمیرد حق تعالی او را از قبر در وقت خروج آنحضرت بیرون آورد و در دعای عهد مزبور مذکور است که خداوندا
اگر حایل شود میان من و آنحضرت مرگی که بر بندگان خود حتم و لازم گردانیده پس بیرون آور مرا
از قبر من در حالتی که کفن خود را بر کمر بسته باشم و شمشیر و نیزه خود را برهنه کرده باشم و لبیک گویم
دعوت کسی را که جمیع خلق را بسوی یاری او دعوت مینماید و شیخ در مصباح
از حضرت صادق علیه السلام زیارت بعد حضرت رسول و ائمه علیهم السلام را روایت کرده است و در
آن روایت مذکور است که من قایلم بفضل شما و اقرار دارم برجعت شما انکار نمیکنم قدرت خدا را

بر هیچ چیز و قایل نمیشوم مگر بآنچه خدا خواسته است و صاحب کامل الزیاره از حضرت صادق
علیه السلام زیارتی از برای حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده است و در آن زیارت مذکور
مذکور است که یاری من از برای شما مهیاست تا حکم کند خدا و مبعوث کرده اند شما را پس با شما
خواهم بود نه با دشمن شما من از آنهایم که ایمان دارند برجعت شما انکار نمیکنم هیچ قدرت
خدا را و تکذیب نمیکنم هیچ مشیت او را و نمیگویم چیزی را که خدا نخواهد نمیتواند بود و بسند صحیح
در زیارات همین مضمون را روایت کرده است و ایضا بسند معتبر زیارتی دیگر از برای حضرت
امام حسین علیه السلام و جمیع ائمه علیهم السلام روایت کرده است و در آن زیارات مذکور است که
خداوندا او را مبعوث گردان در مقامی پسندیده که انتقام بکشد او از برای دین خود و بکشد او
دشمن خود را بدرستی که تو او را وعده کرده و تو پروردگاری که خلف وعده نمیکنی و در کافی
کلینی در صفت قبض روح مؤمن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در حدیث طولانی
که فرمود پس روح مؤمن زیارت میکند آل محمد را در بهشتهای رضوی و میخورد با ایشان
از طعام ایشان و میآشامد با ایشان از شراب ایشان و با ایشان سخن میگوید در مجالس ایشان
تا خروج کند قایم ما اهل بیت پس خدا زنده میکند ایشان را پس با او می آیند تلبیه گویان فوج
فوج پس در آن وقت شک میافتد اهل بطلان و مضمحل میشوند منتحلان و از آن جهت بود که رسول
خدا و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که وعده گاه ما و تو وادی السلام است یعنی نجف اشرف
و در دعایی که در سرداب غیبت حضرت صاحب علیه السلام باید خواند مذکور است که پروردگارا توفیق
ده مرا که باطاعت قایم علیه السلام قیام نمایم و در خدمتش دایم باشم و از معصیت او اجتناب نمایم و اگر
مرا پیشتر از دنیا ببری پس بگردان مرا ای پروردگار من از آنجماعتی که بر میگردند در رجعت او و پادشاهی
میکنند در دولت او و متمکن میگردند در ایام او و در زیر علم سعادت شیم او میباشند و محشور
میشوند در زمره او و روشن میشود دیده ایشان برویت او و در کتاب اقبال و مصباح روایت
کرده است که توقیعی از حضرت صاحب علیه السلام بیرون آمد بسوی ابی القاسم ابن العلا که روز
سیم ماه شعبان که روز ولادت حضرت امام حسین علیه السلام است این دعا را باید بخواند و دعا
فرمود تا آنجا که در جمله اش اینست که در مدح حضرت امام حسین علیه السلام میفرماید که کشته قتیله

است و اعانت کرده شده است بحضرت در روز رجعت و بعوض شهادت باو داده اند که امامان از
نسل او باشند و شفا در تربت او باشد و دستگیر کردند مردم با و در برگشتن اوصیای از حضرت او
بعد از قایم و غیبت او تا طلب خون خود و اصحاب خود بکنند و خداوند جبار را راضی کردانند و در حدیث دیگر
فرمود که ما پناه ببقر او میاوریم و انتظار برگشتن او میکشیم و کلینی و عیاشی و شیخ مفید و سید ابن
طاوس رحمة الله علیهم بسندهای خود روایت کرده اند از ابو بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت صادق
علیه السلم از تفسیر قول حق تعالی وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ
یعنی و قسم میخورند بخدا بمبالغه تمام که خدا زنده نمیگرداند آنها را که مرده اند بلکه زنده میگرداند وعده
لازم است بر خدا و لیکن اکثر مردم نمیدانند حضرت پرسید که سنیان چه میگویند در این
آیه گفتم مشرکان میگویند و سوگند یاد میکنند که خدا مردها را در قیامت زنده نمیکند حضرت فرمود که هلاک
و زیان کار باد کسی که این سخن را میگوید بپرس از ایشان که مشرکان سوگند ایشان بخدا بود یا بلات
و عزی ابو بصیر گفت فدای تو شوم بفرما معنی آیه را حضرت فرمود که چون قائم ما ظاهر شود حق تعالی جماعتی
از شیعیان ما را برای او زنده کند که شمشیرها بر دوش گذاشته مهیای جنگ بیاری آنحضرت باشند چون
این خبر بجمعی از شیعیان ما برسد که نمرده باشند گویند فلان و فلان از قبرها مبعوث شده اند و در
خدمت حضرت قائمند جمعی از مخالفان ایشان گویند که ای گروه شیعه چه بسیار دروغ میگویید شما
دولت شماست و هرزه دروغی که میخواهید میگویید نه والله زنده نشده اند آنها و تا قیامت زنده نخواهند شد
و حق تعالی در این آیه حکایت قول ایشان را فرموده است و ایضا کلینی از حضرت صادق علیه السلم
روایت کرده است در تاویل قول حق تعالی وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ
فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ یعنی وحی کردیم بسوی بنی اسرائیل در کتاب که البته افساد خواهید کرد در زمین
دو مرتبه حضرت فرمود که اشاره است بقتل امیر المؤمنین و نیزه زدن بران حضرت امام حسن علیه السلم
وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا و طغیان خواهید کرد طغیان بزرگی حضرت فرمود که اشاره است بقتل
حضرت امام حسین علیه السلم فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا پس هرگاه بیاید وعده انتقام اول از ان
فرمود که هرگاه بیاید وعده انتقام خون حسین بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ
فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ یعنی میفرستیم بر شما بندگانی را از ما که صاحب باس و قوت عظیم

در جنگ پس کرده اند در میان خانها برای کشتن و اسیر کردن شما حضرت فرمود که ایشان جماعتی اند
که حق تعالی ایشان را مبعوث خواهد کرد پیش از بیرون آمدن حضرت قائم علیه السلم پس نخواهند
گذاشت کسی را که احدی از آل محمد را کشته باشد مگر آنکه او را خواهند کشت وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا
و بود وعده کرده شده فرمود که اشاره بقیام قائم آل محمد علیه السلم است ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ
عَلَيْهِمْ اشاره است بخروج حضرت امام حسین علیه السلم با هفتاد نفر از اصحابش که خودهای طلا
بر سر داشته باشند که هر خودی دو رو داشته باشد و بمردم گویند که این حسین است که بیرون
آمده است تا مومنان شک در و نکنند و بدانند که دجال و شیطان نیست و حضرت قائم علیه السلم در آن
وقت در میان ایشان باشد پس چون معرفت امام حسین در دلهای مومنان قرار گیرد حضرت قائم علیه السلم
از دنیا برود و حضرت امام حسین او را غسل کند و حنوط کند و بر او نماز کند و او را در لحد بگذارد زیرا که امور
را بغیر از وصی مرتکب نمیشود مؤلف گوید کما اگر کسی گوید که حضرت امام حسین علیه السلم را کی غسل خواهد داد
جواب گوییم که چون آنحضرت در وقت شهادت شهید در معرکه بود احتیاج بغسل نداشت و بنا بر آنکه بعد از آنحضرت
دنیا بر کردد آنحضرت را غسل دهد و نماز کند بر او تا منتهی صور منتهی شود و این آیات اگر چه ظاهرش
در شان بنی اسرائیل نازل شده است اما چون آنچه در امم سابقه واقع شده است شبیه و نظیر آن در این
امت واقع میشود و حق تعالی این قصص را برای تنبیه این امت ذکر کرده است پس اشاره است باین وقایع
که در این امت واقع خواهد شد و شیخ مفید و شیخ طوسی بسندهای معتبر از جابر از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
روایت کرده اند که بخدا سوگند که مردی از ما اهل بیت پادشاهی خواهد کرد بعد از وفاتش سیصد و سیزده سال گفتم
آن وقت خواهد بود فرمود بعد از آنکه حضرت قائم از دنیا برود گفتم حضرت قائم از دنیا بیرون رود گفتم حضرت قائم
علیه السلم چند سال پادشاهی خواهد کرد فرمود نوزده سال و بعد از وفات آنحضرت هرج و مرج بسیار
تا پنجاه سال پس منتصر یعنی انتقام کشنده بدنیا خواهد آمد که حضرت امام حسین علیه السلم است و طلب خون
خود و اصحابش خواهد کرد و آنقدر بکشد و اسیر کند که مردم گویند که اگر این از ذریت پیغمبران میبود
آدم کمتر میکشت پس بعد از آنحضرت سفاح بیرون آید یعنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و کلینی و صفار بسندهای
بسیار از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده اند که حضرت امام محمد باقر علیه السلم
اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمود خدا بمن شش چیز داده از دانستن مرگها و بلاها و

و منهم صاحب جنبها و دولت و صاحب دولتها و منهم صاحب عصا و میسم و منهم دابة الارض که با مردم سخن
خواهد گفت و در تهذیب و کافی روایت کرده‌اند از حضرت صادق علیه السلم که روزها و شبها
نخواهد رفت تا خدا مرده‌ها را زنده کند و زنده‌ها را بمیراند و حق را باهلش برگرداند و بر پا دارد دینی را که
از برای خود پسندیده است و کلینی و علی بن ابراهیم روایت کرده‌اند از حضرت صادق علیه السلم که
حق تعالی خبر داد رسول خود را و بشارت داد او را بامام حسین علیه السلم پیش از آنکه فاطمه علیها السلم باو
حامله شود و بآنکه امامت در فرزندان او خواهد بود تا روز قیامت پس خبر داد آنحضرت را بآنچه بامام حسین
علیه السلم خواهد رسید از کشته شدن و مصیبتها در خود و فرزندانش پس عوض داد او را از شهادت
بآنکه امامت در عقب او باشد و اعلام کرد آنحضرت را که او کشته خواهد شد پس خدا او را بدنیا برخواهد
گردانید و یاری او خواهد کرد تا دشمنان خود را بکشد و او را پادشاه روی زمین گرداند چنانچه در قرآن
مجید فرموده است که میخواهیم منت گذاریم بر آنها که ایشان را ضعیف گردانیده‌اند در زمین و بگردانیم
ایشان را امامان و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و فرموده که بتحقیق که نوشتیم در زبور بعد از ذکر
حضرت رسول صلی الله علیه و آله که زمین را میراث خواهند برد بندگان شایسته ما پس خدا بشارت
داد پیغمبرش را که اهل بیت تو مالک زمین خواهند شد و بسوی زمین برخواهند گشت و دشمنان خود را
خواهند کشت و سید علی بن عبد الحمید در کتاب انوار مضیئه روایت کرده است که از حضرت
صادق علیه السلم سؤال کردند از رجعت آیا حقست فرمود بلی پرسیدند که اول کسی که رجعت خواهد کرد
که خواهد بود فرمود که حضرت امام حسین علیه السلم خواهد بود که بعد از قائم بیرون خواهد
آمد با اصحابش که با او شهید شده‌اند و هفتاد پیغمبر با او خواهند بود چنانچه با حضرت موسی علیه السلم
مبعوث شدند پس حضرت قائم انگشتر خود را باو خواهد داد و از دنیا خواهد رفت و حضرت امام
حسین علیه السلم غسل و کفن و حنوط خواهد کرد او را و در قبر پنهان خواهد کرد و ایضا از کتاب مقتضب
شاذان روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که چون حضرت قائم علیه السلم
ظاهر شود و داخل کوفه شود حق سبحانه و تعالی از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق را مبعوث
گرداند که در میان اصحاب او و از یاوران او باشند و ابن قولویه در کامل الزیاره بسند معتبر
از برید عجلی روایت کرده است که گفت که از حضرت صادق علیه السلم پرسیدم از اسمعیل که حق تعالی

او را در قرآن صادق الوعد گفته است آیا اسمعیل پسر حضرت ابراهیم علیهما السلم است حضرت فرمود
که نه بلکه اسمعیل پسر حزقیل است که پیغمبر بود و حق تعالی او را مبعوث گردانید بسوی قومش پس تکذیب
او کردند و پوست سر و روی او را کندند حق تعالی غضب کرد بر ایشان و سطاطائیل ملک عذاب را
بنزد او فرستاد و گفت پروردگارت مرا بسوی تو فرستاده است که قوم ترا عذاب کنم به بدترین
عذابها اگر خواهی اسمعیل گفت مرا احتیاجی باین نیست حق تعالی باو وحی کرد که پس حاجت تو چیست
ای اسمعیل گفت پروردگارا تو عهد و پیمان گرفتی از برای خود بپروردگاری و از برای محمد صلی الله علیه و آله به پیغمبری
و از برای اوصیای او بولایت و امامت و خبر دادی خلق خود را بآنچه امت او نسبت بحسین علیه السلم
خواهند کرد بعد از پیغمبر ایشان و وعده داده حسین را که او را بدنیا برگردانی تا انتقام بکشد از آنها
که این ستم را نسبت باو کرده‌اند پس حاجت من بسوی تو ای پروردگار من آنست که مرا برگردانی بسوی
دنیا تا خود انتقام بکشم از آنها که نسبت بمن این کار کرده‌اند چنانچه حسین علیه السلم را برخواهی گردانید
پس حق تعالی اسمعیل بن حزقیل را وعده داد که چنین کند و او با حضرت امام حسین علیه السلم بدنیا
برخواهد گشت و ایضا از حمزه روایت کرده است که گفت بحضرت صادق علیه السلم عرض کردم
که فدای تو شوم چه بسیار کمست بقای شما اهل بیت در دنیا و چه بسیار نزدیکست اجلهای شما
بیکدیگر با احتیاج عظیمی که خلق بشما دارند حضرت فرمود هر یک از ما صحیفه داریم که در آن نوشته است
آنچه باید در آن عمل کنیم در مدت حیات خود چون آنها منقضی شود میدانیم که وقت اجل ما رسیده است
در آنوقت حضرت رسول صلی الله علیه و آله میاید و خبر وفات ما را بما میگوید و ثوابهای عظیم حق تعالی را بما
بشارت میدهد و حضرت امام حسین علیه السلم صحیفه خود را خواند و در آن صحیفه نوشته بود آنچه در حال
حیات خود کند و آنچه باقی ماند که بعد از آن خواهد کرد پس رفت بقتال بامر خداوند ذو الجلال که شهید شد
و از جمله اموری که باقی مانده بود آن بود که گروهی از ملائکه از حق تعالی رخصت طلبیدند که یاری او نمایند
چون بزمین رسیدند حضرت شهید شده بود حق تعالی وحی کرد بسوی ایشان که ملازم قبر او باشید
تا از قبر بیرون آید در رجعت و یاری او بکنید پس گریه کنید بر او و بر آنچه از شما فوت شده است از یاری او
بدرستیکه شما را مخصوص کرده‌ایم بیاری او و گریستن بر او پس ملائکه گریه میکنند و چون بیرون آید از یاوران او خواهند
بود و در تفسیر محمد بن العباس بن ماهیار و فرات بن ابراهیم و مناقب شاذان بن

جبرئیل از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده اند در تاویل قول حق تعالی یوم ترجف الراجفة
تتبعها الرادفة یعنی روزی که میلرزند حرکت کننده و متحرک میکردند آنها که ساکن بودند و از پی
آن میاید آنچه ردیف آنست فرمود که راجفه حسین بن علیست و رادفه علی بن ابی طالب است و او
کسی که در رجعت از قبر بیرون میاید حسین بن علیست با هفتاد و پنج هزار کس و اینست تاویل قول حق تعالی
انا لننصر رسلنا چنانکه گذشت و حسین بن سلیمان از کتاب تنزیل روایت کرده است از حضرت صادق
علیه السلم که کلا سوف تعلمون یعنی در رجعت ثم کلا سوف تعلمون یعنی در قیامت و
محمد بن العباس بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی ان
نشأ ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین یعنی اگر بخواهیم
میفرستیم برایشان از آسمان آیتی پس میگردد گردنهای ایشان برای آن آیت ذلیل حضرت فرمود که
بنی امیه برای آن آیت خاضع و ذلیل میگردد و آیت آنست که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلم
هنگام زوال شمس ظاهر میگردد نزد قرص آفتاب از برای مردم تا بشناسند او را بحسب و نسبش
بنی امیه را بکشد حتی آنکه بنی امیه مردی از خود را در پهلوی درختی پنهان کنند درخت بسخن آید و گوید
که این مردیست از بنی امیه اینجا پنهان شده است او را بکشید و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب
ابن ماهیار که از اکابر محدثین شیعه است روایت کرده است از ابو مروان که گفت از حضرت صادق
علیه السلم سوال کردم از تفسیر قول حق تعالی ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی
معاد فرمود دنیا آخر نمیشود تا جمع شوند رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما در ثویه که
موضعی است از کوفه و در آنجا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد و ایضا از کتاب سید
سید علی بن طاوس روایت کرده است از حمران که گفت مدت عمر دنیا صد هزار سال است بیست هزار
سال دولت سایر مردم است و هشتاد هزار سال ایام دولت آل محمد صلوات الله علیهم خواهد بود و سید ابن
طاوس گفته است که در کتاب [illegible] بن عبد الله این روایت را ازین مبسوط تر دیده ام و در کامل الزیاره از
مفضل از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که فرمود گویا می بینم که کرسی از نور بگذارند و بر آن نصب
کنند قبه از یاقوت سرخ مکلل بسایر جواهر و حضرت امام حسین علیه السلم بر آن کرسی بنشیند و در دور
او نود هزار قبه سبز بوده باشد و مؤمنان آیند و آنحضرت را زیارت کنند و بر او سلام کنند بسیار

صلوات الله علیه

پس حق تعالی خطاب کند بایشان که ای دوستان من [illegible] از من بخواهید [illegible] سوال کنید

ازار

آزار کشیده و ذلیل و مظلوم شده اید امروز هر حاجت از حاجتهای دنیا و آخرت که از من سوال
کنید بر میآورم از برای شما پس همه خوردن و آشامیدن ایشان از بهشت باشد و اینست والله کرامت
و بزرگواری عظیم مؤلف گوید که حاجتهای دنیا که در این حدیث مذکور است دلالت میکند بر آنکه امتحانات
در رجعت خواهد بود و در کتاب احتجاج روایت کرده است که از ناحیه مقدسه زیارتی بیرون
آمد بسوی محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری و در آن مذکور است که شهادت میدهم که تو حجت خدایی و تویی
اول و آخر و آنکه رجعت شما حقست و در آن شکی نیست در روزی که نفع نمیدهد نفسی را ایمان او که ایمان
نیاورده باشد پیشتر یا کسب کند در ایمانش خیر را و ابن بابویه رحمه الله در کتاب صفات الشیعه
روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلم که هر که اقرار بهفت چیز بکند مؤمنست از جمله آنها
ایمان برجعت را ذکر کرده است و ایضا از حضرت امام رضا علیه السلم روایت کرده است که هر که
اقرار کند بیگانگی خدا و اقرار کند برجعت و بمتعه زنان و حج تمتع و ایمان بیاورد برجعت و معراج
و بسوال در قبر و حوض کوثر و شفاعت و خلق بهشت و دوزخ و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا
و حساب پس او مؤمنست بحق و راستی و او از شیعه ما اهل بیت است و احادیث دیگر درین
باب بسیار است که اکثر را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام و شکی نیست در آنکه اصل رجعت متواتر
بالمعنی است و کسی که در آن شک کند ظاهرش آنست که حشر قیامت را نیز منکر باشد در امری که بنصوص متواتره
ثابت شده باشد بمحض استبعادات و هم انکار کردن محض بیدینیست و بعضی از خصوصیات که در
بعضی از روایات شاذه واقع شده است جزم نمیتوان کرد اما انکار نیز نباید کرد و اختلاف
در خصوصیات باعث آن نمیشود که اصلش را انکار کنند چنانکه در بسیاری از خصوصیات حشر و بهشت
و جهنم و صراط و میزان و غیر آنها اختلاف در اخبار واقع شده است و این باعث آن نمیشود که اصلش را
انکار کنند و خلاصه اش آنست که رجعت بعضی از مؤمنان و بعضی از کافران و نواصب و
مخالفان متواتر است و انکارش موجب خروج از دین تشیع است نه خروج از دین اسلام و رجعت
حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام حسین صلوات الله علیهما نیز متواتر است بلکه از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله نیز متواتر است یا قریب بتواتر و در سایر ائمه علیهم السلم نیز احادیث
صحیحه و معتبره بسیار وارد شده است و اگر متواتر نباشد بمرتبه رسیده است که از علما

ضروری دین نیست کمی

کرد و انکار نباید کرد و اما خصوص میقات این رجعتها معلوم نیست که آیا با ظهور حضرت قائم علیه السلم
در یک زمان خواهد شد یا پیش خواهد بود یا بعد خواهد بود و از بعضی احادیث ظاهر میشود که ترتیب
زمان امامت رجعت خواهند کرد و شیخ حسن بن سلیمان رحمه الله قایل شده است با آنکه هر امامی
زمان امامتی دارد و زمان مهدی بودنی دارد و حضرت صاحب الامر علیه السلم اول که ظاهر میشود
زمان امامت اوست و بعد از رجعت آبای کرام خود باز آنحضرت رجعت خواهد فرمود و باین وجه
تاویل کرده است آن حدیث را که از ما دوازده امام و دوازده مهدیست و این قول اگر چه بعید از
صواب نیست اما مجمل اقرار کردن و تفاصیلش را بعلم ایشان رد کردن احوط است و ابن بابویه
رحمة الله علیه در رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در رجعت آنست که آن حقست و حق تعالی
فرموده است الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال
لهم الله موتوا ثم احیاهم ایشان هفتاد هزار خانه بودند و در میان ایشان هر سال طاعون
واقع میشد و اغنیا چون قوت داشتند بیرون میرفتند و فقیران چون ضعیف بودند در محل خود میماندند
و طاعون در اغنیا کمتر از فقرا واقع میشد پس یکسال همه اتفاق کردند که از دیار خود بیرون روند چون
وقت طاعون شد همه بیرون رفتند و در کنار دریا فرود آمدند چون بارهای خود را بر زمین گذاشتند
ندایی از جانب حق تعالی بایشان رسید که بمیرید پس همه مردند و مردم استخوانهای ایشانرا
در موضعی جمع کردند و سالها بر این حال ماندند پس پیغمبری از بنی اسرائیل بر ایشان گذشت
که او را ارمیای میگفتند و دعا کرد که پروردگارا اگر خواهی ایشانرا زنده میتوانی کرد که شهرهای
ترا آبادان کنند و بندگان ترا از ایشان بهم رسند و ترا عبادت کنند در میان سایر
عبادت کنندگان تو پس حق تعالی باو وحی کرد که میخواهی من ایشانرا زنده کنم از برای تو گفت
بلی پس خدا همه ایشانرا زنده کرد و بجای آن پیغمبر و با او رفتند پس آن جماعت مردند و بدنیا
برگشتند پس باجلهای خود مردند و ایضا در قرآن مجید قصه حضرت عزیر وارد شده است که
حق تعالی او را میرانید و بعد از صد سال او را زنده گردانید و بعد از آنکه سالها زنده ماند باجل
مقدر خود مرد و حق تعالی ذکر کرده است قصه هفتاد نفر را که حضرت موسی علیه السلم از قوم خود اختیار
کرد و با خود بطور برد چون کلام خدا را شنیدند گفتند ما تصدیق نمیکنیم تا خدا را علانیه

ببینیم پس بسبب ظلم ایشان و گفتار بد ایشان صاعقه بایشان رسید و همه مردند پس موسی
علیه السلم گفت پروردگارا چه گویم با بنی اسرائیل چون برگردم و ایشانرا با خود نبرم پس خدا ایشانرا
زنده کرد و بدنیا برگشتند و خوردند و آشامیدند و با زنان مقاربت کردند و فرزندان بهم رسانیدند
پس باجلهای خود مردند و حق تعالی بحضرت عیسی علیه السلم خطاب کرد که بیاد آور وقتی را که زنده
میکردی مردگان را باذن من و جمیع مردها که او زنده کرد باذن خدا برگشتند بدنیا و مدتها ماندند
و بعد از آن باجلهای خود مردند و اصحاب کهف سیصد و نه سال مردند و خدا ایشانرا زنده کرد
و بدنیا برگشتند و مثل اینها بسیار است که دلالت میکند بآنکه رجعت در امم سابقه واقع شده است
و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که میباشد در این امت مثل آنچه در امم سابقه واقع شده است مانند
موافقت دو تای نعل و پرهای تیر با یکدیگر پس باید در این امت نیز رجعت واقع شود و مخالفان
ما نقل کرده اند که چون حضرت مهدی علیه السلم بیرون آید حضرت عیسی علیه السلم از آسمان فرود آید و در عقب او
نماز کند و نزول او بزمین زنده شدن بعد از مرگست زیرا که حق تعالی فرموده است انی متوفیک
ورافعک الی و بعد از آن بعضی از آیات سابقه که دلالت میکند بر رجعت ایراد نموده
آنچه در باب موت حضرت عیسی و اصحاب کهف فرموده نزد فقیر محل تامل است و در حیاة القلوب
و بحار الانوار تحقیق آنها مذکور است و ختم مینماییم این بحث را با یک حدیث مشهور مفضل شیخ حسن بن
سلیمان در کتاب منتخب البصائر روایت کرده است بسند معتبر از مفضل بن عمر که گفت سؤال کردم
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور او میکشند و امید و از فرج او
دارند یعنی مهدی صاحب الزمان علیه السلم وقت معلوم معینی برای خروج آنحضرت است فرمود
حق تعالی ابا نموده از اینکه از برای ظهور آنحضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود
که آیاتی که حق سبحانه و تعالی در امر قیام ساعت در قرآن مجید فرموده است همگی در باب قیام
آنحضرت نازل شده است و هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را با خدا در علم غیب
شریک گردانیده است و دعوای اطلاع بر اسرار الهی کرده است مفضل گفت ای مولای
من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آنحضرت فرمود که بی خبر ظاهر گردد تا نامش بلند شود و امرش
هویدا شود و از آسمان منادی باسم و کنیت و نسبش ندا کند تا آنکه حجت شناخته او

بر خلق تمام شود با آن حجتی که بر خلق لازم ساخته ایم و قصها و احوالش را بیان کرده ایم و نام و نسب
و کنیتش را برای تمام مردم ظاهر کرده ایم که نام و کنیتش مثل نام و کنیت جدش است تا آنکه مردم نگویند که نام
و نسب او را ندانستیم پس خدا او را بر همه دینها غالب کرده اند چنانکه حق تعالی پیغمبرش را وعده داده است
که لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ یعنی حق تعالی فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین
حق تا غالب گرداند بر همه دینها هر چند کراهت داشته باشند آنها که با خدا شرک میآورند و در آیهٔ دیگر فرموده
است وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ یعنی قتال کنید با کافران
تا آنکه در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد دینها همه از برای خدا پس فرمود که ای مفضل
بر داشته شود از جمیع ملتها و دینها اختلافها و همه دینها یک دین حق گردد و آن دین اسلام است پس غیر دین حق قبول
نکنند چنانچه حق تعالی فرموده است وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي
الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ یعنی هر که طلب نماید غیر دین اسلام را پس هرگز از او قبول نکنند و او در آخرت
از زیانکاران باشد مفضل پرسید که در ایام غیبت آنحضرت با که مخاطبه خواهد فرمود و که با او سخن خواهد
گفت فرمود که ملائکه و مؤمنان از جن و امر و نهیش بیرون خواهد آمد بسوی معتمدان و نایبان آنحضرت که
بشیعیانش برسانند و اشد ای مفضل که گویا میبینم آنحضرت را که داخل مکه شود و برد حضرت رسالت پناه را
در بر و عمامهٔ زردی بر سر داشته باشد و در پایهایش نعلین حضرت رسول و در دستش عصای آنحضرت
بوده باشد و بزی چند در پیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد و با این هیئت بیاید نزد خانهٔ کعبه تنها و بی
رفیق چون شب درآید و دیدها بخواب رود جبرئیل و میکائیل و صف صف از ملائکه بر او نازل شوند پس
جبرئیل گوید که ای آقای من سخن تو مقبول و امر تو جاریست پس حضرت صاحب الامر علیه السلام دست بر
روی مبارک کشد و گوید حمد و سپاس خداوندی را که وعدهٔ ما را راست کرد و زمین بهشت را
بما میراث داد که هر جا که خواهیم قرار گیریم پس نیکو مزد است مزد کارکنان برای خدا پس بایستد میان
رکن حجرالاسود و مقام ابراهیم علیه السلام و بصدای بلند ندا کند که ای گروه نقبا و مخصوصان من و آنها
که حق تعالی ایشان را برای یاری من ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن من بر روی زمین بیائید
بسوی من پس حق تعالی صدای آنحضرت را برساند بایشان در هر جای عالم که باشند از مشرق
و مغرب عالم و بر هر حالی که بوده باشند پس بشنوند همه یک آواز و همگی متوجه خدمت آنحضرت

شوند و بیک چشم زدن همه حاضر شوند نزد آنحضرت میان رکن و مقام پس عمودی از نور
بلند شود از زمین بسوی آسمان که هر مؤمنی که بر روی زمین باشد از آن روشنی یابد و آن نور در
میان خانهای مؤمنان درآید و جاهای ایشان با آن فرح یابد و ندانند که قائم آل محمد علیهم السلام ظهور
کرده است پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که بطی الارض از اطراف عالم بخدمت آنحضرت
شده همه در خدمتش ایستاده باشند پس پشت بکعبه دهد و دست خود را بگشاید و مانند دست موسی از نور
عالم را روشن کند پس گوید هر که با این دست بیعت کند چنانست که با خدا بیعت کرده است پس اول کسی که
ببوسد و با او بیعت کند جبرئیل باشد پس سایر ملائکه بیعت نمایند پس نجیبان جن بشرف بیعت رسند پس
سیصد و سیزده تن نقبا بیعت سرافراز گردند آنگاه مردم مکه فریاد بر آورند که کیست این شخصی که جانب کعبه
ظاهر شده است و چه جماعتند اینها که با او بیند پس بعضی گویند همان صاحب بزغالهاست که در اول مکه شد گویند
که هیچیک از اصحابش را نمیشناسیم بغیر چهار کس از اهل مکه و چهار کس از اهل
مدینه که اینها را بنام و نسب میشناسیم و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد پس چون آفتاب بلند شود
از پیش قرص آفتاب منادی با آواز بلند ندا کند که اهل آسمانها و زمینها بشنوند که ای گروه
خلایق این مهدی آل محمد است و بنام و کنیت جدش او را یاد کند و نسبت دهد او را بامام حسن پدرش
امام یازدهم و دیگر پدران بزرگوارش را بشمارد تا حسین بن علی علیهما السلام با او بیعت نمائید تا
بیابید و مخالفت امر او منمائید که گمراه میشوید پس اول کسی که آن ندا را لبیک میگویند و اجابت میکنند
ملائکه اند پس مؤمنان جن پس سیصد و سیزده نفر که نقبای آنحضرتند میگویند شنیدیم و اطاعت کردیم
و هیچ صاحب گوشی از خلایق نماند مگر آنکه آن صدا را میشنود و متوجه میشوند خلایق از شهرها و صحراها
و دریاها و بیابانها پس چون نزدیک غروب آفتاب شود شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی یابس
ظاهر شده است و او عثمان بن عنبسه است از فرزندان یزید بن معویه علیهما اللعنه با او بیعت نمائید
تا هدایت یابید و مخالفت مکنید که گمراه میشوید پس ملائکه و جن و نقبا همه او را تکذیب کنند و دانند که او
شیطانست گویند شنیدیم اما باور نکردیم پس هر صاحب شکی و منافقی و کافری باشد بندای آخر از
راه برود و در تمام آن روز حضرت صاحب الامر علیه السلام پشت بکعبه داده گوید که هر که خواهد نظر کند بآدم
و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون پس نظر کند بمن که علم و

و کمال همه با من است و هر که خواهد نظر کند بمحمد و علی و حسن و حسین و ائمه از ذریت حسین علیهم السلام پس
نظر کند بمن و آنچه خواهد از من سؤال کند که علم همه نزد من است و آنچه انبیا مطلع نشده‌اند و خبر نداده
اند من خبر میدهم و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران میخواهد بیاید و از من بشنود پس ابتدا کند و صحف آدم
و شیث را بخواند امت آدم و شیث گویند هذه والله صحف آدم و شیث که در آن هیچ تغییر راه نیافته است و
خواند برما از آنچه فراموش نموده ایم پس بخواند صحف نوح و صحف ابراهیم و توریة موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیهم السلام
را پس علماء آن ملتها همه شهادت دهند که هذه آن کتابها چنانچه از آسمان نازل شده و تغییر نیافته است
و آنچه از ما فوت شده بود و بما نرسیده بود همه را برما خواند پس بخواند قرآن را بنحوی که حق تعالی بر حضرت
رسول نازل ساخته بی آنکه تغییر و تبدیل شده باشد چنانچه در قرآنهای دیگر شده پس در ایام شخصی نامش
بخدمت آنحضرت که رویش بجانب پشت گشته باشد و بگوید که ای سید من منم بشیر امر کرد مرا ملکی از ملائکه
که بخدمت تو بیایم و ترا بشارت دهم بهلاک شدن لشکر سفیانی پس حضرت فرماید که قصه خود و
برادرت را برای مردم نقل کن بشیر گوید که من و برادرم در میان لشکر سفیانی بودیم و خراب کردیم دنیا را از
دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبر را درهم شکستیم و استرهای
ما در میان مسجد مدینه سرگین انداختند پس بیرون آمدیم و مجموع لشکر ما سیصد هزار کس بود و قصد
شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم پس چون بصحرای بیدا رسیدیم که در حوالی مدینه طیبه است
آخر شب فرود آمدیم پس صدائی از آسمان آمد که ای بیدا هلاک کن این ستمکاران را پس زمین شکافته
شد و تمام لشکر با چهارپایان و اموال و اسباب فرو برده و کسی و چیزی بر روی زمین نماند بغیر از من و برادرم
ناگاه ملکی نزد ما آمد و روهای ما را به پشت گردانید چنانکه می بینی پس برادرم گفت که ای نذیر برو بسوی
سفیانی ملعون در دمشق و او را بترسان بظاهر شدن مهدی آل محمد علیهم السلام و خبر ده او را که
لشکرش را حق تعالی در بیدا هلاک گردانید و بامن گفت ای بشیر ملحق شو بحضرت مهدی در مکه و او را بشارت
ده بهلاک شدن ظالمان و توبه کن بر دست آنحضرت که توبه تو را قبول میفرماید پس حضرت دست مبارک
بر روی بشیر بمالد و بحالت اول برگرده و بحضرت بیعت کند و در لشکر آنحضرت باشد پس مفضل پرسید
که ای سید من ملائکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود بلی والله ای مفضل و با ایشان
گفتگو خواهند کرد چنانکه مردی با اهل و یاران خود صحبت دارد مفضل پرسید که ملائکه و جن با او خواهند

بود فرمود که بلی ای مفضل و آنحضرت با آن گروه فرود خواهد آمد در زمین هجرت مابین نجف و کوفه
و عدد اصحابش در آن وقت چهل و شش هزار از ملائکه خواهد بود و شش هزار از جن و بروایت دیگر چهل و
شش هزار از جن و خدا ایشان را بر عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسید که آنحضرت با اهل مکه
چه خواهد کرد فرمود که اول ایشان را بحکمت و موعظه نیکو بحق دعوت نماید پس چون اطاعتش نمایند شخصی
از اهل بیت خود را خلیفه گرداند بر ایشان و بیرون آید و متوجه مدینه طیبه شود مفضل
پرسید که خانه کعبه را چه خواهد کرد فرمود که خراب میکند و از بنائی که حضرت ابراهیم و اسمعیل گذاشته
بودند بنا میکند و از نو میسازد و بناهای ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب
میکند و مسجد کوفه را خراب میکند و از اساس اولش بنا میکند و قصر کوفه را خراب میکند که هر که
آنرا بنا نهاده ملعون است مفضل پرسید که در مکه معظمه اقامت خواهد نمود فرمود که نه ای مفضل
بلکه شخصی از اهل بیت خود را در آنجا جانشین خواهد کرد و چون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفه آنحضرت
را بقتل رسانند پس حضرت بسوی ایشان معاودت نماید پس بیایند بخدمت آنحضرت و گریه و
زاری کنند و گریان و تضرع کنند و گویند ای مهدی آل محمد توبه میکنیم توبه ما را قبول فرما پس
ایشان را پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت بترساند و از اهل مکه شخصی را بر ایشان والی
کند و بیرون آید و باز آن والی را بکشند پس بانگاه یاوران خود را از جن و نقبا بسوی ایشان برگرداند که
با ایشان بگویند که برگردند بحق پس هر که ایمان بیاورد او را ببخشند و هر که ایمان نیاورد بقتل
رسانند پس چون عسکر فیروزی اثر بسوی مکه بازگردند از صد کس یک کس ایمان نیاورد بلکه از
هزار کس یک کس ایمان نیاورد مفضل پرسید که ای مولای من خانه حضرت مهدی و محل
اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود فرمود که پای تخت آنحضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان
و حکمش مسجد کوفه خواهد بود و محل جمع بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوتش
نجف اشرف خواهد بود مفضل پرسید که جمیع مؤمنان در کوفه خواهند بود فرمود بلی والله
هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه یا در کوفه یا در حوالی کوفه باشد یا دلش مایل بسوی کوفه باشد و در آن زمان
قیمت جای خوابیدن یک گوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد و در آن زمان شهر کوفه وسعتش
پنجاه و چهار میل یعنی هجده فرسخ باشد و قصرهای کوفه بکربلای معلی متصل گردد و حق سبحانه

وتعالی کربلا را پناهی و جایگاهی گردانید که پیوسته محل آمد و شد ملائکه و مؤمنان باشد و حق سبحانه و تعالی
آن زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه گردانید و چندان از برکتها و چشمها در آن قرار داده که اگر
مؤمنی در آنجا بایستد و بخواند خدای را هر آینه بیکدعا مثل هزار مرتبه ملک دنیا با او عطا فرماید پس حضرت
صادق علیه السلام آهی کشیدند و فرمودند که ای مفضل بدرستی که بقعهای زمین با یکدیگر تفاخر
کردند پس کعبه معظمه بر کربلای معلی فخر کرد و حق سبحانه و تعالی وحی فرمود بکعبه که ساکت شو و فخر مکن
بر کربلا بدرستی که آن بقعه مبارکه ایست که در آنجا ندای انی انا الله از شجره مبارکه بموسی رسید و آن همان
مکان بلندیست که مریم و عیسی را در آنجا جای داده ام و در موضعی که سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام را
بعد از شهادت شستند در همان موضع حضرت مریم عیسی روح الله را در وقت ولادت غسل داد و خود نیز در آنجا
غسل کرد آن بهترین بقعه ایست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آنجا عروج نمود و خیر و رحمت بی پایان
برای شیعیان ما در آنجا مهیاست تا ظاهر شدن حضرت قائم علیه السلام مفضل گفت که ای سید
من پس مهدی دیگر بکجا متوجه خواهد شد فرمود که بسوی مدینه جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و چون
وارد مدینه شود امری عجیب از و بظهور آید که موجب شادی مؤمنان و خواری کافران باشد مفضل
پرسید که آن چه امر است فرمود که چون بنزدیک قبر جد بزرگوار خود رسد گوید که ای گروه خلایق این
قبر جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله است گویند بلی ای مهدی آل محمد گوید کیستند اینها که با او
دفن کرده اند گویند دو مصاحب و همخوابه او ابوبکر و عمر پس حضرت صاحب در حضور خلق از
روی مصلحت پرسد که کیست ابوبکر و کیست عمر و بچه سبب ایشان را در میان جمیع خلایق با جدم دفن کرده
اند و گاه باشد که دیگری باشد که در اینجا دفن شده باشد پس مردم گویند ای مهدی آل محمد
غیر ایشان کسی در اینجا مدفون نیست ایشان را برای همین در اینجا دفن کرده اند که خلیفه رسول بوده
و پدر زنان آنحضرت بوده اند پس فرماید که آیا کسی هست که اگر ببیند ایشان را بشناسد گویند
بلی ما بصفت میشناسیم باز فرماید که آیا کسی شک دارد در این که ایشان در اینجا مدفونند گویند نه پس
بعد از سه روز امر فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو را از قبر بدر آورند پس هر دو را با بدن تازه
بیرون آورند بهمان صورت که داشته اند پس بفرماید که کفنها را از ایشان بگشایند و
ایشان را معلق کنند بر درخت خشکی پس برای امتحان خلق در حال آن درخت سبز شود و برگ

برآورده شاخهایش بلند شود پس جمعی که ولایت ایشان داشته باشند گویند که این والله
شرف و بزرگی بود و ما رستگار شدیم بمحبت ایشان و چون این خبر منتشر شود هر که در دل قدر حبه از
محبت ایشان داشته باشد حاضر شود پس منادی از جانب حضرت صاحب الامر ندا کند که هر که این
دو مصاحب و همخوابه حضرت رسول را دوست میدارد از میان مردم جدا شود و بیکجانب بایستد پس
خلق دو طایفه شوند یکی دوستداران ایشان و یکی لعنت کننده بر ایشان پس حضرت عرض فرماید بر
دوستان ایشان که بیزاری جوئید از ایشان و اگر نه بعذاب الهی گرفتار میشوید ایشان جواب
گویند ای مهدی آل رسول ما پیش از آنکه بدانیم که ایشان را نزد خدا قرب و منزلتی هست از ایشان
بیزاری نکردیم چگونه امروز بیزار شویم از ایشان و حال آنکه کرامات بسیار از ایشان بما ظاهر شد
و دانستیم که مقرب درگاه حقند بلکه از تو بیزاریم و از هر که ایمان بتو آورده است و از هر که ایمان بایشان
نیاورده و از هر که ایشان را بابین خواری بدر آورده و بردار کشیده پس حضرت مهدی صلوات الله علیه امر کند
باد سیاهی را بر ایشان وزد و همگی را هلاک گرداند پس بفرماید که این دو ملعون را از درخت بزیر آورند
و ایشان را بقدرت الهی زنده گرداند و امر فرماید خلایق را که همگی جمع شوند پس هر ظلمی و کفری
که از اول عالم تا آخر عالم شده گناهش را بر ایشان لازم آورد و زدن سلمان فارسی و آتش
افروختن بدر خانه امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام برای سوختن ایشان و زهر دادن امام
حسن و کشتن امام حسین و اطفال و پسر عمان و یاران او علیهم السلام و اسیر کردن ذریت حضرت رسول الله و
ریختن خون آل محمد در هر زمانی و هر خونی که بناحق ریخته شده و هر فرجی که بحرام گشوده شده و هر
سودی و حرامی که خورده شده و هر گناه و ظلمی و جوری که واقع شده تا قائم آل محمد همه را بر
ایشان بشمارد که از شما شده و ایشان اعتراف نمایند زیرا که اگر در روز اول غصب حق خلیفه
بحق نمیکردند اینها در عالم نمیشد پس امر فرماید که از برای مظالم هر که حاضر باشد از ایشان قصاص نمایند پس
ایشان را بفرماید بر درخت کشند و آتشی را امر فرماید که از زمین بیرون آید و ایشان را بسوزاند و باد
را امر فرماید که خاکستر ایشان را بدریا ها پاشد مفضل گفت که ای سید من این آخر عذاب
ایشان خواهد بود فرمود که هیهات ای مفضل والله که سید اکبر محمد رسول الله و صدیق اکبر امیرالمؤمنین
و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و جمیع ائمه همگی زنده خواهند شد و هر که ایمان محض خالص

قیام

داشته باشد و هر که کافر محض بوده همگی زنده خواهند شد و از برای جمیع ائمه و مؤمنان ایشان
را عذاب خواهند کرد حتی آنکه در شبانه روزی هزار مرتبه ایشانرا بکشند و زنده شوند پس خدا
بهر جائی که خواهد ایشانرا ببرد و معذب گرداند پس از آنجا حضرت مهدی علیه السلم بسوی کوفه
شود و در ما بین کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش هزار ملک و چهل و شش هزار از جن و سیصد و سیزده
تن از نقبا مفضّل پرسید که زورا که بغداد باشد در آنوقت چگونه خواهد بود فرمود که محل لعنت
و غضب الهی خواهد بود و وای بر کسی که در آنجا ساکن باشد از علمهای زرد و علمهای مغرب و از علمهای که از
نزدیک و دور متوجه آن میگردد والله که بر آن شهر نازل شود اصناف عذابها که بامتهای که گذشته
از امتها نازل شده و چند برابر آن نازل شود که بلاها چشمها ندیده باشد و گوشها نشنیده باشد و طوفانی
که بر اهلش نازل خواهد شد طوفان شمشیر خواهد بود والله که یک وقتی چنان آبادان شود بغداد که
گویند دنیا همین است و گویند که خانهها و قصرهایش بهشت و دخترانش حور العین اند و پسرانش ولدان
بهشتند و گمان کنند که خدا روزی بندگان را قسمت نکرده است مگر در آن شهر و ظاهر شود در آن شهر از
افترا بر رسول خدا و حکم ناحق و گواهی ناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون
ناحق ریختن آنقدر که در تمام دنیا آنقدر نباشد پس خدا خراب کند آنرا باین فتنهها و لشکرها
بمرتبهٔ که اگر کسی که از نزد آن بگذرد گوید که اینجا زمین آن شهر است پس خروج کند جوانی خوشروی حسنی
بجانب دیلم و قزوین و با آواز فصیح ندا کند که بفریاد رسید ای آل محمد مضطر بیچاره را که از شما یاری
میطلبد پس اجابت نمایند او را گنجهای خدا در طالقان چه گنجها نه از نقره و نه از طلا بلکه مردی
چند مانند پارههای آهن در شجاعت و عزم و صلابت بر یابوهای اشهب سوار همه مکمل و مسلح و
پیوسته بکشند ظالمان را تا بکوفه در آیند در وقتی که اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشد
پس در کوفه ساکن میشود و باو خبر میرسد که مهدی و اصحابش نزدیک کوفه رسیده اند
با اصحاب خود گوید بیائید برویم ببینیم این مرد کیست و چه میخواهد والله که خود میداند که مهدی
آل محمد است اما مطلبش آنست که بر اصحاب خود ظاهر سازد حقیقت آنحضرت را پس حسنی
در برابر حضرت مهدی میایستد و میگوید که اگر راست میگوئی که توئی مهدی آل محمد کجاست
عصای حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و انگشتری او و برد و زره او که آنرا فاضل مینامیدند

و عمامهاش که سحاب میگفتند و اسبش که یربوع نام داشت و ناقهاش که عضبا میگفتند و استرش
که دلدل میگفتند و حمارش که یعفور مینامیدند و براق او و مصحف امیرالمؤمنین که بی تغییر و تبدیل جمع
کرد پس همه را حضرت مهدی حاضر کند حتی عصای آدم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابراهیم و صاع
یوسف و کیل و ترازوی شعیب و عصای موسی و تابوت موسی و زره داود و انگشتری سلیمان و تاج او
و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی علیه السلم عصای حضرت رسول را بر سنگ سختی نصب
کند در ساعت درخت بزرگی شود که جمیع لشکر در زیر سایهٔ آن باشند پس حسنی گوید که الله اکبر دست خود را
دراز کن تا با تو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا پس حضرت دست دراز کند که سید حسنی با تمام لشکرش بیعت نمایند
بغیر از چهل هزار نفر از زیدیه که با لشکر او باشند و مصحفها در گردن حمایل کرده باشند آنها گویند که اینها سحر بزرگی بود
پس حضرت مهدی هر چند ایشانرا پند دهد و معجزات نماید سود نبخشد تا سه روز پس فرماید تا همه را بقتل رسانند
مفضّل پرسید که دیگر چه خواهد کرد فرمود که لشکرها بر سر سفیانی ملعون خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند در
دمشق و بر روی صخرهٔ بیت المقدس ذبح نمایند پس حضرت امام حسین علیه السلم ظاهر شود با دوازده هزار صدیق
و هفتاد و دو نفر که با آنحضرت شهید شدند در کربلا و چه رجعتی از این رجعت خوشتر خواهد بود پس بیرون آید صدیق اکبر
امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلم و برای او قبه در نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش در نجف باشد
و یکی در بحرین و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینهٔ طیبه و گویا می بینم قندیلها و چراغهایش را که آسمان
و زمین را روشنی میدهد زیاده از آفتاب و ماه پس بیرون آید سید اکبر محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله
هر که ایمان آورده است با آنحضرت از مهاجران و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای آنحضرت شهید شده
باشد پس زنده میکنند جمعی را که تکذیب آنحضرت کرده بودند و شک میکردند در حقیقت او و او را رد کرده و همه
و میگفتند ساحر است و کاهن است و دیوانه است و بخواهش خود سخن میگوید و هر که با او جنگ و نزاع کرده
باشد و همه را بجزای خود میرسانند و همچنین بر میگردانند یک یک از ائمه را تا صاحب الامر علیهم السلم و هر که
ایشانرا کرده تا همه قصاص شوند و هر که آزار ایشان کرده تا آنکه پیش از آخرت بعذاب و خواری دنیا مبتلا
گردند و در آنوقت ظاهر شود تاویل آن آیه کریمه که ترجمهاش گذشت که وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ
اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ تا آخر آیه مفضل پرسید که مراد از فرعون و هامان درین آیه چیست حضرت
فرمود که مراد ابوبکر و عمر است مفضّل پرسید که حضرت رسول خدا و امیرالمؤمنین با حضرت صاحب

علیه السلام خواهند بود فرمود که بلی ما چاره ست که ایشان جمیع زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف را
وآنچه در ظلمات است وجمیع دریاها را تا آنکه موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند ودین خدا را در
آنجا برپا دارند پس فرمود گویا می بینم ای مفضل آن روز را که ما گروه امامان نزد جد خود رسول
خدا ایستاده باشیم و با آنحضرت و آنچه بما رسانیدند از تکذیب و رد گفتهای ما و دشنام دادن و لعن کردن
ما و ترسانیدن ما را بکشتن و بدر بردن خلفای جور ما را از حرم جد ما رسول بشهرهای ملک خود و شهید
کردن ما بزهر و محبوس گردانیدن ما پس حضرت رسالت پناه گریان شود و بفرماید ای فرزندان
من نازل نشده است بشما مگر آنچه بجد شما پیش از شما واقع شده بود پس ابتدا کند حضرت فاطمه صلوات الله
علیها و شکایت کند از ابوبکر و عمر علیهما اللعنه که فدک را از من گرفتند و چندانکه حجتها برایشان اقامت
کردم سود نداد و نامه که تو برای من نوشته بودی برای فدک عمر گرفت در حضور مهاجر و انصار و آب
دهان نجس خود برآن انداخت و پاره کرد و من بسوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت ایشان را بتو کردم و ابوبکر
و عمر بسقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان دیگر اتفاق کردند و خلافت را از شوهر من امیرالمؤمنین غصب
کردند پس چون آمدند که او را به بیعت ببرند او ابا کرد هیزم در خانه ما جمع کردند که اهل بیت رسالت
را بسوزانند پس من صدا زدم که ای عمر این چه جراتست که بر خدا و رسول میکنی آیا میخواهی که نسل پیغمبر
را از زمین براندازی عمر گفت که بس کن ای فاطمه که محمد حاضر نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی از آسمان
بیاورند علی را بگو بیاید و بیعت کند و اگر نه آتش میاندازیم و همه را میسوزانیم پس من گفتم خداوندا بتو
شکایت میکنم اینکه پیغمبر تو از میان ما رفته و امتش همه کافر شده اند و غصب حق ما میکنند پس عمر صدا
زد که حرفهای احمقانه زنان را بگذار خدا پیغمبری و امامت هر دو را بشما نداده است پس عمر تازیانه
زد و دست مرا شکست و در بر شکم من زد و فرزند محسن نام شما را از من سقط شد و من فریاد میکردم که
وا ابتاه وا رسول الله دختر تو فاطمه را دروغگو میدانند و تازیانه برو میزنند و فرزندش را شهید
میکنند و خواستم که گیسوی خود را بگشایم امیرالمؤمنین دوید و مرا بسینه خود چسبانید و گفت ای دختر رسول خدا
پدرت رحمت عالمیان بود بخدا سوگند میدهم ترا که مقنعه از سرت نگشائی و سر بسوی آسمان بلند نکنی
والله که اگر چنین کنی خدا یک جنبنده بر روی زمین و پرنده در هوا زنده نگذارد پس برگشتم و از آن
درد و آزار شهید شدم پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم شکایت کند که چندین شب با [illegible]

شکایت کنیم از آنچه بر ما واقع شده از این امت جفاکار بعد از وفات آنحضرت

بخانه

بخانه مهاجر و انصار گشتم از نهانی که تو مکرر بیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بودی و طلب یاری از
ایشان کردم همه وعده یاری کردند و چون صبح شد هیچیک بنصرت من نیامدند و بسی محنتها از
ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه هرون بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت ای فرزند مادر من
بدرستی که قوم تو مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پس صبر کردم از برای خدا و از ایشان
چندان کشیدم که هیچ پیغمبری از امتان پیغمبران مثل آن نکشیده تا آنکه مرا شهید کردند بضربت عبد الرحمن
بن ملجم پس حضرت امام حسن علیه السلم برخیزد و گوید ای جد چون خبر شهادت پدرم بمعویه ملعون
رسید زیاد ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس بجانب کوفه فرستاد که من و برادرم حسین و سایر
برادران و اهالی را بگیرند تا بیعت کنیم با معویه و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را برای معویه
بفرستند پس من بمسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت کردم و ایشان را بجنگ معویه خواندم غیر از
بیست کس کسی جواب من نگفت پس رو بآسمان کردم و گفتم خداوندا تو گواه باش که ایشان را
دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم ایشان را یاری نکردند و در فرمان برداری من
تقصیر کردند خداوندا تو بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را پس از منبر فرود آمدم و ایشان را
گذاشتم و بجانب مدینه روان شدم پس آمدند بنزد من و گفتند اینک معویه لشکرها بانبار و کوفه فرستاده
است و مسلمانان را غارت کرده اند و اطفال بیگناه را کشته اند بیا تا با ایشان جهاد کنیم پس گفتم
با ایشان که شما را وفائی نیست و جمعی را ایشان فرستادم و گفتم که بنزد معویه خواهید رفت و بیعت
مرا خواهید شکست و مرا مضطر خواهید کرد که با معویه صلح کنم و آخر شد مگر آنچه من ایشان را خبر دادم
پس برخیزد امام معصوم مظلوم ما شهید حسین بن علی با خون سر خود خضاب کرده با جمیع
شهدائی که با او شهید شدند پس چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله نظرش بر او افتد بگرید
و جمیع اهل آسمانها و زمین از گریه آنحضرت گریان شوند و حضرت فاطمه نعره زند که زمین بلرزد و حضرت
امیرالمؤمنین و امام حسن از جانب راست حضرت رسول صلی الله علیهما بایستند و حضرت فاطمه از جانب
چپ آنحضرت پس حضرت امام شهید نزدیک آید و حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را بسینه خود
بچسباند و بگوید فدای تو شوم ای حسین دیده تو روشن باد و دیده من در کار تو روشن باد
و از جانب راست حضرت امام حسین حمزه سید الشهداء باشد و از جانب چپ او جعفر طیار

و محسن را فندبچه و فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین بر دو را شسته بیاورند فریاد کنان و حضرت فاطمه صلوات
الله علیها این آیه تلاوت فرماید که ترجمه ظاهر لفظش اینست امروز روز شما که بشما وعده میدادند امروز
میباید هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر حاضر گردانیده شده و آنچه کرده است از کار بد آرزو میکند که کاش
میان آن و آن کار زشت فاصله دوری باشد پس حضرت صادق علیه السلم بسیار گریست و گریه بر روی مبارکش جاری شد
که نزد ذکر این قصه گریان نگردد مفضل گریست و گفت ای مولای من چه ثواب دارد گریستن برای
فرمود که ثواب بی‌نهایت اگر شیعه باشد مفضل پرسید که دیگر چه خواهد شد فرمود که حضرت
فاطمه علیها السلم برخیزد و بگوید خداوندا وفا کن بوعده که با من کرده در باب آنها که با من ظلم کردند و حق
مرا غصب کردند و مرا زدند و بجزع آوردند بستمهائی که بر جمیع فرزندان من کردند پس بگریند بر او ملائکه
آسمانهای هفتگانه و حاملان عرش الهی و هر که در دنیاست و هر که در تحت الثری است همگی
خروش بر آورند پس نماند احدی از کشندگان ما و ستمکاران بر ما مگر آنها که راضی بودند بستمهای ایشان
مگر آنکه در آن روز هزار مرتبه کشته شوند مفضل گوید که عرض کردم که ای مولای من جمعی از
از شیعیان شما هستند که قایل نیستند که شما و دوستان شما و دشمنان شما در آن روز زنده
خواهید شد فرمود که مگر نشنیده‌اند سخن جد ما رسول الله را و سخن ما اهل بیت را که مکرر فرموده‌ایم
از رجعت و مگر نشنیده‌اند این آیه را وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ
الْأَكْبَرِ یعنی البته بچشانیم ایشان را از عذاب پستتر پیش از عذاب بزرگتر فرمود که عذاب
پستتر عذاب رجعت است و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است پس حضرت فرمود که جمعی از
شیعیان که در شناخت ما تقصیر کرده‌اند میگویند که معنی رجعت آنست که پادشاهی بما برگردد
و مهدی ما پادشاه شود وای برایشان کی پادشاهی دنیا و دین را از ما گرفته است تا بما
برگردد پادشاهی نبوت و امامت و وصایت همیشه با ما است اگر آنکه تدبر نمایند شیعیان
ما در قرآن هر آینه در فضیلت ما شک نکنند مگر نشنیده‌اند این آیه کریمه را وَنُرِيدُ أَن
نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ تا آخر آیه که ترجمه‌اش گذشت والله
که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل است و تاویلش در رجعت ما اهل بیت است و فرعون و هامان
ابوبکر و عمر اند پس فرمود که بعد از آن برخیزد جدم علی بن الحسین و پدرم امام محمد باقر علیهما السلم

صلوات الله علیها

بلی

پس شکایت کند بجد خود رسول خدا آنچه از ستمکاران با او واقع شده است پس برخیزم من و شکایت
کنم آنچه از منصور دوانیقی بمن رسیده است پس برخیزد فرزندم امام موسی علی الرضا و شکایت کند
از مامون ملعون پس برخیزد امام محمد تقی و شکایت کند از مامون ملعون و غیر او پس برخیزد
امام علی نقی علیه السلم و شکایت کند از متوکل پس برخیزد امام حسن عسکری علیه السلم و شکایت کند
از معتمد پس برخیزد مهدی آخر الزمان همنام جدش حضرت رسول صلی الله علیه و آله با جامه خون آلود
رسالت پناه صلی الله علیه و آله روزی که پیشانی نورانی وی را در جنگ احد مجروح کردند و دندان مبارکش
را شکستند خون آلوده شده و ملائکه بر دور او باشند تا بایستد نزد جد امجدش و گوید
مرا وصف کردی برای مردم و دلالت نمودی و نام و نسب و کنیت مرا از برای ایشان بیان
کردی پس امت انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند و گفتند متولد نشده است و نیست و
نخواهد بود یا گفتند که مرده است و اگر میبود این قدر غایب نمیماند پس صبر کردم از برای خدا
تا الحال که حق تعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم پس حضرت رسول فرماید الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ
الْعَامِلِينَ و گوید که آمد یاری و فتح الهی و ظاهر شد گفته حق سبحانه و تعالی وَهُوَ الَّذِي
أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ
الْمُشْرِكُونَ پس بخواند إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِّيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن
ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا وَيَنصُرَكَ اللَّهُ
نَصْرًا عَزِيزًا مفضل پرسید که چه گناه داشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
که حق تعالی میفرماید که تا بیامرزد از برای تو الله تعالی آنچه گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است
و بعد از این خواهد شد حضرت صادق فرمود ای مفضل رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا کرد
که خداوندا گناهان شیعیان برادر من علی ابن ابی طالب و شیعیان فرزندان من که اوصیای منند
پیغمبران بسبب گناه شیعیان رسوا مکن پس حق تعالی گناه جمیع شیعیان را بر آنحضرت بار کرد و
همه را از برای آنحضرت آمرزید پس مفضل بسیار گریست و گفت ای سید من اینها از فضل خدا است
برما ببرکت شما امامان ما حضرت فرمود ای مفضل این مخصوص تو و امثال تو است از شیعیان خاص

پدرش از هارون الرشید شکایت کند و علی بن موسی الرضا و شکایت کند

من انه گناهان گذشته و آینده را
تا روز قیامت بیامرزد

واینحدیث را نقل کن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت میطلبند و بهانه میجویند پس اعتماد
براین فضیلت میکنند و ترک عبادت میکنند پس ما هیچ فایده بحال ایشان نمیتوانیم رسانید
زیرا که حق تعالی میفرماید که شفاعت نمیکنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد و شفیعان از
خشیت الهی ترسانند مفضل پرسید که این آیه که حضرت رسول خواهد خواند که لیظهره
علی الدین کله مگر آنحضرت بر همه دنیا نبود غالب نشده اند فرمود ای مفضل اگر بر همه غالب شده بود
یهود و نصاری و صابیان و مجوس غیر ایشان از دینهای باطل در زمین نمیماندند بلکه این
در زمان مهدی و رجعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواهد بود و آن نشده در آن زمان بعمل خواهد
آمد وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ پس حضرت صادق
علیه السلام فرمود که پس برگردد حضرت مهدی علیه السلام بسوی کوفه و حق تعالی از آسمان ملخ
ملخ از طلا بر ایشان بباراند چنانچه بر حضرت ایوب علیه السلام بارید و قسمت نماید بر اصحابش گنجهای
زمین را از طلا و نقره و جواهر مفضل پرسید که اگر یکی [illegible] از شیعیان شما بمیرد و قرضی از برادران
مؤمن در [illegible] باشد چگونه خواهد شد حضرت فرمود که اول مرتبه حضرت مهدی علیه السلام ندا میفرماید
در تمام عالم که هر که قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید و بگوید پس همه را ادا نماید حتی
یک حبه سیر و یک دانه خردل واینحدیث شریف طولانی تر است و ما باین قدر که مناسب این مقام است
اکتفا کردیم

باب ششم

در اثبات معاد است و بیان مقدمات است آن و توابع آن از وقت مرگ تا وقت انقضای امر عالم و در آن چند فصلست

فصل اول

در اثبات معاد جسمانیست و در آن تمهید مقدمه ضرورست بدانکه آنچه در قرآن مجید و احادیث معتبره
وارد شده است در وصف قیامت و مقدمات آن و خصوصیات و احوال آن و آنچه بعد از
آن احوال خلق بآن منتهی میشود باید همه را اذعان کرد و راه تاویل در آنها نباید گشود زیرا که
اعظم اسباب الحاد و تضلیل فتح باب ایراد و تاویلست و عمده اسباب ایمان و یقین تعبد
و تسلیم است چنانچه در احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام منقولست که هرچه از ما بشما
میرسد اذعان و تسلیم نمایید و اگر عقل شما بآن نرسد بظاهرش اقرار نمایید و رد آن بما
کنید شاید ما گفته باشیم و تکذیب و رد قول ما تکذیب و رد بر خداوند عرش اعلاست و

صلوات الله علیه

ابتدا باثبات معاد مینماییم زیرا که آن اصل مقصود است و بسیاری از احوال موت و قبر موقوف
بر آنست بدانکه معاد در لغت بمعنی آمده است اول آنکه عود و رجوع بجایی یا بحالی که از آن
منتقل شده باشد دوم مکان عود سیم زمان عود و مراد در اینجا عود در حشر بجهت برای یافتن
جزای اعمال که در مدت حیات دنیا کرده است از خیر و شر یا مکان یا زمان عود و حشر بجهت آن
بر میگردد و آن روحانی و جسمانی میباشد و روحانی آنست که روح باقی ماند بعد از مفارقت بدن اگر از
سعدا باشد بعلوم و کمالاتی که در دنیا اکتساب نموده مبتهج و مسرور باشد و اگر از اشقیا باشد
بجهل مرکب و بسیط و صفات ذمیمه که در دنیا کسب کرده معذب و مغموم باشد و قائلان
بهمین معاد قائلند و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را تاویل باین دو حالت میکنند و معاد جسمانی
آنست که این بدنها در قیامت عود کنند و بار دیگر ارواح بایشان متعلق گردد و اگر از اهل ایمان
و سعادت اند داخل بهشت جسمانی شوند و اگر از اهل کفر و شقاوت اند داخل جهنم شوند
و باتش جسمانی معذب گردند و این از ضروریات دین اسلامست بلکه اتفاقی جمیع اهل ملل است
و یهود و نصاری نیز باین قایلند و اکثر کتابهای الهی باین معنی ناطقست خصوصا قرآن
مجید که اکثر آیات آن در این معنی صریحست و قابل تاویل نیست چنانچه خاصه و عامه نقل
کرده اند که ابی بن خلف استخوان پوسیده را آورد بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دست
مالید و ریزه کرد و گفت تو میگویی که خدا این استخوان پوسیده را در قیامت زنده
میکند حضرت فرمود بلی و ترا زنده میکند و داخل جهنم میکند پس این آیه کریمه نازل شد وَضَرَبَ
لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ چنانچه بعد از این انشاء الله تفسیرش مذکور خواهد شد و شک نیست در آنکه
انکار معاد جسمانی کفرست و مستلزم انکار قرآن مجید و انکار حضرت رسول و ائمه هدی علیهم السلام
همه است چنانچه فخر رازی گفته است که انصاف آنست که ممکن نیست جمع کردن میان ایمان بما جاء
به النبی و میان انکار حشر جسمانی و فلاسفه حکما انکار این معاد نموده اند باعتبار آنکه اعاده
معدوم را محال میدانند که محض شبهه و تلبیس ابلیس است و لهذا بعضی از ایشان که از اصحاب
این مدعا جسته شده اند در چنین مسئله خاص بعضی که محل انظار و افکار جمیع عقلاست بجواب
بدایت کرده اند و کسی که باعتبار چنین شبهه است از دلایل قاطعه کتاب و سنت دست کشیده

و هر سه بیکبار

و متمسک ایشان شبهه چند شده اند که هر
اندک شعوری داشته باشد و [illegible]
تامل کند میداند

خدا و جمیع انبیا و ائمه هدی صلوات الله علیهم بر دارد معلوم است که مقدار بهره از اسلام
و ایمان و یقین دارد و با آنکه قول بحشر جسمانی توقفی بر تجویز اعاده معدوم ندارد چنانچه بعد
این بیان خواهد شد انشاء الله و جمع کثیر از متکلمین خاصه و عامه بهر دو قائل شده اند
یعنی روح بعد از مفارقت بدن باقیست و لذات و آلام روحانی و جسمانی هر دو را دارد و در قیامت
که ارواح با بدان برمیگردد و به بهشت یا جهنم میروند سعدا در بهشت لذات روحانی و جسمانی
هر دو را دارند و اشقیا در جهنم آلام روحانی و جسمانی هر دو را دارند و محقق دوانی در شرح
عقاید گفته است که با آنکه معاد جسمانی از جمله اموریست که واجبست اعتقاد به آن و منکر آن کافر
است اما معاد روحانی یعنی التذاذ نفس بعد از مفارقت بدن و تألم او بلذات و آلام عقلی
تعلق گرفته است و اعتقاد به آن و منکر آن کافر نیست الا منعی نیست شرعا و عقلا از اثبات آن
فخر رازی در بعضی از تصانیفش گفته است اما قائلون بمعاد جسمانی و روحانی هر دو خواسته اند جمع
کنند میان حکمت و شریعت و گفته اند عقل دلالت کرده است بر آنکه سعادت ارواح بمعرفت خدا
و محبت اوست و سعادت اجساد در ادراک محسوسات است و جمع میان این دو سعادت در این
زندگانی دنیا ممکن نیست زیرا که آدمی با مستغرق بودن در تجلی انوار عالم قدس ممکن نیست او را
که ملتفت شود بسوی چیزی از لذات جسمانی و با استغراق او در استیفای این لذات
جسمانیه ممکن نیست او را که ملتفت شود بسوی لذات روحانی زیرا که ارواح بشری در این عالم ضعیف
اند و در وقتی که مفارقت کردند از بدنها بمرگ و استمداد و قوت از عالم قدس و طهارت گرفتند
قوتی ایشان را بهم میرسد که جمع میان این دو امر میتوانند کرد و شبهه نیست در آنکه این حالت
اعلای درجات کمالات و اقصای منازل سعادات است و دوانی گفته است که قول بهر دو مذهب جمیع
بعض الراسخین است بلکه بهر دو برهان قائم شده است چنانچه شیخ ابو علی در شفا و نجات گفته
است هر چند در کتاب معاد نفی حشر جسمانی کرده است **مؤلف گوید** که این مذهب اقوای مذاهب است
و منافاتی میان لذات جسمانی و روحانی نیست و احادیث بسیار دلالت بر این مطلب دارد
چنانچه عیاشی و غیر او از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند که چون اهل بهشت داخل بهشت
در آیند و داخل شوند دوستان خدا در مساکن و منازل خود و هر مؤمنی از ایشان بر تخت

خود تکیه کند و خدمتکاران بر دور او بایستند و میوه او نخته باشد بر سر او و چشمها بر دور او جوش
آید و از زیر قصر او نهرها جاری شود و مسندها برای او بگسترانند و متکاها مقرر شود و برای او بگذارند
و هر چه خواهش کند خدمتکاران برای او حاضر کرده باشند پیش از آنکه از ایشان بطلبد و
حوریان سیاه چشم از باغستانهای بهشت بسوی او بخرامند و در این نعمتها بمانند آنچه خدا خواهد و خدا
جبار ایشان را ندا کند که ای دوستان من و اهل طاعت من و ساکنان بهشت من در جوار من
میخواهید خبر دهم شما را بچیزی که بهتر است از آنچه در آنید گویند ای پروردگار ما چه چیز بهتر
میباشد از این نعمتها که ما داریم آنچه نفس ما خواهش میکند و دیده ما لذت میبرد از
نعمتها داریم و در جوار خداوند کریم خود هستیم حق تعالی فرماید که رضا و خوشنودی من از شما
و محبت من نسبت بشما بهتر و عظیم تر است از آنچه در آن هستید پس گویند بلی ای پروردگار ما رضای
تو از ما و دوست داشتن تو ما را بهتر است از برای ما و خوش طبع تر است بر ما از آن پس حضرت
این آیه را خواند که مضمونش اینست که وعده داده است خدا مردان مؤمن و زنان مؤمنه را بهشتها
و بهشتها که جاری میشود در زیر آنها نهرها و همیشه در آنها خواهند بود و مسکنها و منزلهای خوشبو
در جنات عدن و رضا و خوشنودی از جانب خدا بزرگتر است از اینها اینست فوز عظیم و سعادت
بزرگ و کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی میفرماید که ای بندگان صدیق
من تنعم کنید بعبادت من در دنیا بدرستی که بآن تنعم خواهید کرد در آخرت و ظاهر است
که با اصل عبادت تنعم خواهند کرد نه بر وجه تکلیف بلکه بسبب آنکه اعظم لذات ایشان در عبادت
حق تعالی و مناجات او و تحصیل قرب او است و ابن بابویه در امالی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
روایت کرده است که هر که شبی با عبادت خدا احیا کند حق تعالی او را در جنت الفردوس صد هزار شهر عطا کند
که در هر شهری برای او باشد آنچه نفس او خواهش کند و دیده از آن لذت برد و آنچه بر خاطری خطور نکرده
باشد سوای آنچه مهیا کرده است از برای او از کرامت و مزید و قرب و در مجمع البیان احادیث
بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که بهترین نعمتهای اهل بهشت آنست
که حوریان برای ایشان خوانندگی میکنند بجنس صوتی که جن و انس نشنیده باشند اما نه
مزامیر شیطان بلکه بتسبیح و تمجید و تقدیس حق تعالی و بروایت دیگر فرشته بود که در بهشت

پس چون بار دیگر ندا یابند ایشان ...
گویند بلی ای پروردگار ما ... بهتر
است از آنچه ما در آن هستیم

درختی است که حق تعالی بآن درخت وحی میکند که بشنوان به بندگان من که در دنیا مشغول
بعبادت من و ذکر من شدند و ترک کردند شنیدن صدای بربط و نای را پس صدایی بلند شود از
آن درخت بتسبیح و تنزیه پروردگار که خلایق هرگز مثل آن صدا را نشنیده باشند و ابن بابویه
رحمة الله علیه در رساله عقاید گفته است اهل بهشت چند نوعند بعضی از ایشان تنعم میکنند با
خوردن و آشامیدن و میوه‌ها و تختها و حوریان و خدمت فرمودن پسران و نشستن بر مسندها
و پوشیدن سندس و حریر و استبرق بهشت و هر کس لذت میبرد بآنچه میخواهد و همتش بآن
متعلق است و بآن داده میشود آنچه خدا را برای آن عبادت کرده است و حضرت صادق علیه السلام فرموده
که بدرستی که مردم سه صنف خدا را عبادت میکنند یک صنف از ایشان عبادت میکنند خدا را بامید
ثواب پس این عبادت حریصان است و صنفی از ایشان عبادت میکنند او را از برای محبت او پس
این عبادت بزرگواران و کریمان است و شیخ مفید علیه الرحمه در شرح این کلام گفته است
که ثواب اهل بهشت ابتذال بمآکل و مشارب و مناظر و مناکحت و آنچه ادراک میکنند حواس ایشان
از چیزهایی که مطبوعست بر میل بسوی آنها و ادراک میکنند مراد خود را بظفر یافتن بآنها و نیست در بهشت از
بشر کسی که لذت بیابد بغیر اینها و قول کسی که در بهشت بشری هست که لذت بیابد بتسبیح و تقدیس
بدون خوردن و آشامیدن قولیست که شاذ است از دین اسلام و آن ماخوذ است از دین
نصاری که میگویند که آنها که در دنیا اطاعت حق تعالی کرده اند در بهشت ملائکه میشوند نمیخورند
و نمی آشامند و جماع نمیکنند و حق تعالی تکذیب قول ایشان کرده است بآنچه ترغیب قول ایشان
کرده است بآنچه ترغیب نموده است عاملان را بسوی وعده اکل و شرب و جماع پس چگونه تجویز
این قول میکنند و حال آنکه کتاب خدا شهادت میدهد بضد آن و اجماع بر خلاف آن منعقد است
مگر آنکه درین باب تقلید کسی کرده باشد که تقلید او جایز نیست یا عمل بحدیث موضوعی کرده باشد انتهی
مؤلف گوید که کلام مفید علیه الرحمه متین است و در احادیث معتبره این مضمون بنظر نرسیده است
که جمعی از اهل بهشت باشند که مطلقا از لذات جسمانی ملتذ نشوند و مانند ملائکه باشند و حدیثی که سابقا مذکور شد
است دلالت بر مدعای او نمیکند زیرا که از آنکه جمعی را در وقت عبادت بهشت و دوزخ منظور نباشد
لازم نمی آید که از نعیم بهشت ملتذ نشوند همچنانکه در عبادت نعمتهای دنیا منظور ایشان

بتسبیح و تقدیس و تنزیه و تکبیر حق تعالی و بعضی تنعم میکنند ۱۲

حق تعالی

از ترس آتش او پس این عبادت غلامانست و صنفی از ایشان عبادت میکنند او را ۱۲

نمیباشد و بعضی از نعمتهای آن لذت می یابند پس ممکن است که لذات جسمانی و روحانی هر دو
از برای جمعی حاصل باشد چنانکه تحقیق کردیم با آنکه ممکن است که ایشان را در بعضی از التذاذ بلذات جسمانی
لذات روحانی حاصل شود زیرا که تلذذ بلذات جسمانیه مراتب و درجات چند دارد و بحسب اختلاف
احوال اهل بهشت بعضی مانند بهایم در باغهای بهشت میچرند و مثل حیوانات از نعمتهای آن از صرف تمتع میبرند چنانکه
در دنیا لذت می یافتند بی آنکه از قرب و وصال محبوب و کمال بهره مند شده باشند و بعضی هستند که
بهشت را از آنجهت میخواهند که دار کرامت خدا و محل دوستان اوست و لذت از نعمتهای بهشت
از آنجهت می یابند که علامت کرامت حق تعالی است و محبوب ایشان برای ایشان مهیا گردانیده
پس از هر گل و ریحان بوی لطف خداوند رحمن استشمام مینمایند و از هر فاکهه و طعامی طعم محبت
بیغایت او را می یابند و همچنین سایر نعمتها بلکه در دنیا نیز کام و مشام ایشان همین
لذت را می یابد پس بهشت دو بهشت است روحانی و جسمانی و بهشت جسمانی قالب بهشت روحانی
است و همچنانکه صورت عبادات در دنیا قالب محبت و معرفت و اخلاص و سایر مکملات عبادات
است پس کسی که در دنیا بجز پوستی از عبادت قناعت کرده در بهشت جسمانی بغیر لذات جسمانی
لذتی نمی یابد و کسی که در دنیا روح عبادت را فهمیده است و لذت عبادت را چشیده است و عارف
عبادت که دیده است و اسرار عبادت را یافته و با اخلاص و خضوع و خشوع و سایر آداب ظاهره و باطنه
بعمل آورده است در بهشت جسمانی بغیر لذات روحانی نیز می یابد و مقدری از بسط و توضیح این سخن در کتاب
عین الحیات و کتب دیگر نموده ام و ذلک مما افاض الله علیّ بلطفه کما هو فی التوفیق
اثبات معاد جسمانی اکتفا بتفسیر یک آیه مینماید که باعتقاد متکلمین صریح ترین آیات است قال سبحانه
وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ سبب نزول این آیه سابقا مذکور شد و تفسیر آن را نیز
گفته است و در این آیات غرایب بسیار است بقدر امکان ذکر میکنیم پس میگوئیم آنها که منکر حشر شده
بعضی مطلقا متمسک بدلیلی بلکه بشبهه نیز نشده اند و اکتفا بمحض استبعاد و ادعای ضرورت نموده اند
و اکثر چنین اند و بسیاری از آیات بر این دلالت دارد مثل این آیه قال من یحیی العظام و
هی رمیم یعنی گفت کی زنده میکند این استخوانها را در حالتی که رمیم و پوسیده شده باشد
پس این انکار بمحض استبعاد بود حق تعالی اول ابتدا کرد بابطال استبعاد ایشان که فرمود

وَنَسِيَ خَلْقَهُ يعني ايا فراموش كرد آنكه ما خلق كرديم او را از خاك و از نطفه متشابهة الاجزا او را
تا قدم اعضاي مختلفه از جهت صورت و قوام از براي ايشان مقرر كرديم و اكتفا باين
نكرديم بلكه درين اعضا حالتي چند قرار داديم كه از قبيل اين اجسام نيست از نطق و عقل يعني ادراك
امور كليه كه بسبب اينها مستحق اكرام شده و از ساير حيوانات ممتاز كرديده اكر بمحض استبعاد
اكتفا ميكنند چرا استبعاد از بركشتن نطق و عقل بهم نميكنند كه غريب تر است و تخصيص
استخوان را ذكر از براي آن بود كه از حيات دورتر است و وصف كردند آنرا به پوسيده شدن
و ريزه شدن بجهت آنكه كهنه شدن و متفرق كرديدن اجزا موجب زيادتي استبعاد است
رفع استبعاد ايشان كرد بكمال علم و قدرت آنخداوندي كه اينها را بر ميكرداند پس فرمود كه از براي
ما مثل ميزند باستخوان پوسيده يعني قدرت ما را مثل قدرت خود كمان كرده است و فراموش كرده
است خلقت عجيب او را كه از زمين غريب تر بود و در اول خلق او كفت كي زنده ميكند آنها را آنخداوندي كه
آنها را از كتم عدم بوجود آورد در اول بار و او بهر خلقي عليم و داناست هيچ امري برو مخفي نيست
و بعضي از منكران معاد شبهه ذكر كرده اند اكر چه آخرش باز باستبعاد بر ميكردد و آن بر دو
وجه است اول آنكه بعد از عدم چيزي باقي نميماند پس چكونه صحيح است اعاده معدوم حكم بوجود آن
كردن و حق تعالى اشاره بجواب اين شبهه كرده است بآنكه در اول خلق نيز هيچ نبود و معدوم مطلق بود
و او را آفريد همچنين او را بر ميكرداند هر چند معدوم شده باشد و شبهه دوم
آنست كه ميكويند كسي كه اجزاي او در مشرق و مغرب عالم پراكنده شده باشد و بعضي از آنها در بدن
درندكان داخل شده باشد بعضي جزو اجزاي ديكر شده باشد و مثل آنها شده باشد چكونه جمع ميشود
و از ين بعيد تر آنكه اكر آدمي آدم ديكر را بخورد و اجزاي ماكول جزو بدن آكل بشود اكر در حشر بر كردد
اكر آن اجزا در بدن آكل داخل شود بدن ماكول از چه چيز خلق خواهد شد و اكر در بدن ماكول داخل
شود آكل از چه چيز خلق خواهد شد پس حق تعالى براي ابطال اين شبهه فرموده است وَهُوَ بِكُلِّ
خَلْقٍ عَلِيمٌ و وجهش آنست كه بدن آكل اجزاي اصليه هست كه از مني بهم رسيده و اجزاي فضليه هست
كه از غذا بهم رسيده و ماكول نيز هر دو قسم هست پس اكر انساني انساني را بخورد اجزاي اصلي
ماكول اجزاي فضلي آكل خواهد شد و اجزاي اصلي آكل آنهاست كه پيش از خوردن انسان جزو بدن او

بود

بوده است و حق تعالى بهمه چيز عالم است ميداند كه اجزاي اصلي و فضلي هر كدام است پس
جمع ميكند اجزاي اصلي آكل را و روح را در آن ميدمد و جمع ميكند اجزاي اصلي ماكول را و نفخ روح
در آن ميكند و همچنين اجزايي كه در بقاع و اصقاع متفرق شده است بحكمت شامله و قدرت كامله
جمع ميكند پس حق تعالى رفع استبعاد ايشان بوجه ديكر فرموده الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ
الْأَخْضَرِ نَارًا يعني آنخداوندي كه از درخت تر كه مباين آتش است بيرون آورد آتش را
ميسازد و اشاره است بآنكه دو درخت ميباشد كه يكي را مرخ و ديكري را عفار ميكويند چون
كه آتش بكيرند شاخ يكي را بر ديكري ميزنند آتش ظاهر ميشود و از درختان ديكر نيز
بعمل مي آيد فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ پس
ناكاه شما از آن آتش ميافروزيد أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى
أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ يعني ايا نيست آنكسي كه آفريده است آسمانها
و زمين را قادر بر آنكه خلق كند مثل ايشان بلي قادر است و اوست بسيار خلق كننده و بسيار دانا
كفته است كه وجه ذكر درخت سبز آنست كه آدمي مركب است از بدني كه ديده ميشود و حياتي كه در اعضا
او ساري شده و آن لازم حرارت غريزيست كه در جميع بدن جاريست اكر استبعاد ميكنند
حرارت و حيات ماده را پس استبعاد نكنند زيرا كه بودن آتش در درخت سبزي كه آب از ان
ميچكد عجيب تر و غريب تر است و اكر استبعاد ميكنند خلق جسمش را پس خلق آسمانها و زمين بزركتر است
از خلق بدنهاي شما وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ اشاره است بآنكه قدرت او كامل است و علم او
است بآنكه علم او شامل است كه مشتمل است بر برهان عقلي بر اثبات
معاد اعم از جسماني و روحاني اين آيه شريفه است أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا
لَا تُرْجَعُونَ يعني ايا كمان ميكنيد كه ما شما را عبث خلق كرده ايم و شما بسوي ما باز كشت نخواهيد كرد
و اين آيه قطع نظر از آنكه كلام الهي است و راه شك در آن نيست برهان قاطعيست بر اثبات معاد زيرا
كه ببراهين قاطعه و اجماع جميع ارباب عقول ثابت شده است كه جناب مقدس الهي حكيمست و فعل عبث
از و صادر نميشود و كارهاي او همه منوط بحكمت و مصلحت است پس خلق كردن آسمان و زمين و حيوانات
و ساير مكلفين بايد براي حكمتي باشد تا عبث نباشد و حكمت معلوم است كه نفعي نيست كه بجناب مقدس او

ايزدي

عاید گردد زیرا که او غنی بالذات و کامل من جمیع الجهات است و احتیاج بغیر از او لازم امکانست
پس باید غرض منفعتی باشد که بایشان عاید گردد و اگر بایشان عاید نباشد و منحصر باشد در این دنیای
فانیه منافع این نشأه که مخلوط است باضعاف آن از کدورات جسمانی و دردهای و مصایب و محنتها
و امراض و فتن و ملعت و غضب اموال و بیماری و موت اولاد و احباء و سایر کدورات قابل این
نیست که مردم را از برای آن خلق کنند و این شبیه است با آنکه کریمی شخصی را بضیافت برد
خانه که مملو باشد از انواع درندگان و موذیات از شیر و ببر و پلنگ و مار و عقرب و زنبور و
غیر اینها و چون وارد شود طعامی بنزد او حاضر سازند و هر لقمه که بردارد چندین زنبور بر دست
و دهانش بزنند و شمشیرداران در برابرش ایستاده باشند و در هر ساعت بر دوش او تخسیله
آورند و پیش از آنکه آنچه متوقع اوست بعمل آید او را گردن بزنند هیچ عاقل ضیافت چنین را ضیافت نمیگویند
و مدح نمیکند بخلاف آنکه خدمات شاقه باو بفرماید و او را وعده کند که چون این ازارها کشی در برابر
مناصب عظیمه سرافراز میکنم و انعامات جسیمه بتو میدهم و چند روزی از ازار بکشی و بعد از
آن مدتهای بسیار در حکومت و نعمت خواهی بود همه عقلا او را ستایش میکنند خصوصاً جایی
آنکه مدت مشقت متناهی و قلیل باشد و مدت راحت و نعمت غیر متناهی **فصل دویم**
در دفع شبهههای معاد جسمانیست و آن موقوفست بر دانستن حقیقت روح و بدن انسان
بدانکه در حقیقت روح انسان خلاف بسیار است و فقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از بیست
قول نقل کرده ام و بعضی گفته اند اصل قول در این باب بیست و آنچه اکثر محققین قایل شده اند آنست که
انسان مرکبست از روح و بدن و این دو جوهر دو حقیقت اند که میان ایشان بغایت اختلافست و
نهایت بیگانگیست که خلقت یکی از طینت ملائکه و عالم علویست و خلق دیگری از خاک که محض ظلمت و
مرکز عالم سفلیست و هر کدام را اثری و خصلتی است که آن دیگری نیست آثار و افعال بدن دیدن و
شنیدن و بوییدن و گفتن و خوابیدن و لمس کردن و امثال اینهاست باین اعضا و جوارح
ظاهره و لذت و الم در حصول و عدم اینهاست و صفات و ملکات و فهم و علم و اعتقادات از کارهای
روح است بدن را نتوان گفت که جواد و شجاع و عالم و مؤمن است بلکه آن افعال جزئی حسی که از
بالات و اعضای آن صادر میشود مثل دیدن و شنیدن همه کار روح است و بدن و اعضا برای آنها آلتی

چند نه چنانکه میگویی دیدم بچشم و من شنیدم بگوش و گفتم بزبان پس من عبارتست از روح و ذات و حقیقت
همانست و این افعال فعل اوست و این اعضا و قوی همه آلات اویند مثل کتابت که قلم منسوب به آن ولی
نویسنده دیگریست و بعضی گفته اند از جمله آثار و احکام روح گفتن و شنیدن و دیدن و امثال اینها
است بی همه اعضای ظاهر چنانکه از احوال خواب ظاهر است که بدن و قوای آن همه معطل اند و بدن در جای
خود افتاده است و روح برای خود میآید و میرود و بشهرها سیر میرود و میگوید و میشنود و همه کار میکند اما در این کلام
سخنی هست پس معلوم شد که انسان در حقیقت روح است و بدن بمنزله آلات اوست و بعضی گفته اند روح در
بدن مانند چراغست در فانوس و نور و روشنی همه از چراغست و فانوس پرده ظلمت اگر چراغ را در
شاهده نمایی صفتهای جسمانیش ناتوانی و اگر روح حالی بدن را حفظ نمایی قدر کمالش را نتوانی
شناخت و آن وقت میدانی که فانوس نقص چه بر چراغ است و زینت جمالش چراغ را گرفت و حفظ
ناتوانیست از هبوب ریاح محتاج بفانوس و نیستانت و بیماریست ناگزیر و چون لطافت و روشنی او و غیر تو
و آفتاب را فانوس در کار نیست و صبح محتاج به پرهیز از نسیم ما نیست و در کتاب بصایر الدرجات از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روح مؤمن و بدنش مثل جوهر است در صندوق چو جوهر را بیرون آورند
صندوق را بیاندازند و اعتنا بشان آن نمیکنند و در کتاب معارج الیقین روایت کرده است که کسی از حضرت
پرسید که بسیار میبینیم که کسی در شهری بخوابد و خود را در شهر دیگر بخواب بیند منفصل بود روح از
او یا نه فرمود آفتاب که مرکزش در آسمانست و شعاعش در جهان بدنست فی الاتصالها و بعضی از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که روح ممزوج به بدن و داخل بدن نمیشود بلکه مثل پرده ایست بر بدن که محیط است
بآن و داخل بدن و روح باین بر میگردد که روح آیا جسم است یا جسمانی یا نه جسم است و نه جسمانی بلکه مجرد است
و بعضی که جسم میدانند از متکلمین دو قول قایل شده اند یکی آنکه عبارتست از هیکل محسوس
آنکه در بدن اجزای اصلیه هست که باقیست از اول عمر تا آخر عمر و اجزای فضلیه میباشد که زیاده و کم و تغییر و تبدیل
میشود و انسان که مشار الیه است بانا همین آن اجزای اصلیه است و در حشر و ثواب و عقاب بر آنست و
بعضی از محققین ما نیز باین قایل شده اند و بر این قول بعضی اخبار نیز دلالت میکند باین معنی که روح
است بلکه آنچه از بدن انسان در حال حیات و در قبر باقی میماند و در قیامت محشور میشود آن اجزا است
بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد و آنها که جسم میدانند و عرض جسمانی میدانند اقوال مختلفه دارند

که قابل نقل نیست و آنها که مجرد میدانند اکثر فلاسفه حکمایند و بعضی از قدمای معتزله و غزالی و
راغب اصفهانی و شیخ مفید از علمای امامیه اگر چه بعضی گفته اند که در آخر عمر از این مذهب
برگشت و توبه کرد و شیخ بهاء الدین علیه الرحمه و بعضی از متأخرین گفته اند که از بسیاری از
اخبار این معنی مستفاد میشود و فقیر حدیثی صریح در این باب ندیده ام و اگر بعضی از اخبار نادره اشعاری
یا ایهامی باین معنی داشته باشد بمحض آنها جزم باین قول نمیتوان کرد و دلایلی که بر نفی تجرد گفته اند اکثر
تمام نیست اما اخبار بسیار که در باب تنزیه حق تعالی وارد شده است ظاهرا دلالت
میکند بر آنکه تجرد از صفات مختصه حق تعالی است و اکثر احادیث قبض روح و همراه بودن روح با
میت و آمدن بنزد اهل خود و منتقل شدن بوادی السلام و امثال آنها دلالت بر تجسم میکند مگر
آنکه تاویل کنند آنها را بجسد مثالی و همچنین احادیث خلق ارواح پیش از اجساد و بودن
آنها بر دور عرش و امثال آنها دلالت بر جسمیت میکند مگر آنکه تاویل کنند آنها را بتاویلات بعیده
که بدون ضرورت ارتکاب آنها از طریقه ارباب دیانت بعید است پس نفی و اثبات هر دو مشکل است و بعضی حدیث
مَن عَرَفَ نفسَه فقد عَرَفَ ربَّه را باین معنی فهمیده اند که همچنانکه خدا را نمیتوان شناخت
نفس را نیز نمیتوان شناخت و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ساکت شوید از آنچه
خدا از آن ساکت شده است و حضرت امیر المؤمنین فرمود که تکلیف مکنید دانستن چیزی را که تکلیف
علم آن بشما نکرده اند که مبادا باشد بر خلاف حق قائل شوید و معذور نباشید نزد خدا و آنچه اکثر
گفته اند که قول ببقای روح بعد از مفارقت بدن و معاد روحانی موقوف بر قول بتجرد است بی وجه است
و حکمت بوجهی است که صاحب صحایف آکنده و جماعت دیگر از محققین گفته اند که نفس عبارت
از جسم نورانی از عالم سموات و از حظایر قدس و مجامع انس و در این بدن از باب چیزی است
در غرفه اثر ضوء نورش میرسد بجمیع اجزای بدن و درخشش بیرون آمدن است از بدن بعد
او از آن و جسم او مانند جسم فلک و سایر اجسام سماویه با نهایت لطافت و شفافیت بقدرت
الهی محفوظ میماند چنانکه شیخ ابوطالب طبرسی روایت کرده است که زندیقی از حضرت صادق
علیه السلام سؤالات کرد و بعد از مجاب شدن مسلمان شد از جمله آنها پرسید که روح چیز
از چراغ که خاموش میشود روشنی آن چه میشود حضرت فرمود میرود و برنمیگردد گفت پس چه

میشود که آدمی نیز چنین باشد در وقت مردن که روح مفارقت کند و برنگردد حضرت فرمود قیاس
را درست نکردی زیرا که آتش در اجسام پنهان است و اجسام باعینها قائمند مانند سنگ و آهن
پس هرگاه یکی از آنها را بر دیگری زنند آتش از میان آنها ساطع میشود و از آن آتش میگیرند
و چراغ میافروزند پس آتش در آن اجسام ثابت است و ضوء معدوم میشود و میرود و روح جسم رقیقی
که بر آن قالب کثیفی پوشانیده اند و از باب چراغ نیست که تو گفتی بدرستی که آنخداوندی که خلق کرد
است جنین را در رحم از آب صافی و مرکب گردانیده است در آن انواع مختلفه از عروق و اعصاب و دندان
و موی و استخوانها و غیر اینها او بعد از موت زنده میکند و بعد از فنای آن برمیگرداند گفت پس
روح در کجا است فرمود در زیر زمین در جایی که بدن در آنجا است تا وقتی که مبعوث شود گفت کسی که بر
دار کشند روح او در کجا است فرمود که در دست ملکی است که آنرا قبض کرده است تا او را بزمین سپارد
گفت آیا روح بعد از آنکه از قالب در آید پراکنده میشود یا باقی میماند فرمود که بلکه آن باقیست
تا وقتی که در صور بدمند پس در آنوقت همه اشیا باطل و فانی میشوند پس نه حسی میماند و نه محسوسی
پس برمیگردانند اشیا را مدبر آنها چنانچه اول خلق کرده بود و آن در مدت چهارصد سال است
که خلق در آن معدوم اند و آن در میان نفخ اول است تا نفخ دویم و تجسم اکثر ملائکه بلکه جمیع ایشان از
ضروری دین اسلام است و آیات متکاثره و احادیث متواتره دلالت بر تجسم ایشان میکند
پس ممکن است که روح نیز از این قبیل باشد و اگر در آسمان باشد چنانچه از بعضی روایات مستفاد میشود
ممکن است که تعلق گیرد بروح حیوانی که در بدن ساری است و از قلب منبعث میشود و بخروج روح حیوانی
تعلق او از بدن برطرف شود و بعود بدن باز بامر الهی تعلق بهم رساند و چون احادیث بسیار
دلالت بر جسد مثالی میکند ممکن است که چون روح محتاج بآلتی هست در اعمال بعد از مفارقت
این بدن تعلق بآن جسد گیرد و ثواب و عقاب عالم برزخ و آمدن و رفتنش در آن بدن باشد بلکه
بعضی را اعتقاد آنست که جسد مثالی در حال حیات نیز هست و آن باندازه این بدن و در میان
آن یا خارج از آنست و چون نفوس نفیسه قدرت تصرف تام در هر دو دارند در حال حیات و در
بیداری تعلقش باین بدن بیشتر است و در حال خواب تعلقش بدن مثالی بیشتر میشود و با آن بدن عروج
بسموات میکند و بر اوضاع سماویه مطلع میگردد و بمشرق و مغرب عالم سیر میکند و نفوس مقدسه

بملائکه علویه محشور میشوند و الهامات ایشان باو میرسد و اگر نفوس شریره است با شیاطین
محشور میشوند و بمقتضای إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ وسوسهای شیاطین
بایشان میرسد و بعد از مرگ تعلقش ببدن مثالی زیاده میشود و اکثر ثواب و عقابش باین است
بلکه محتملست که نفوس قویه مثل نفوس انبیا و اوصیا علیهم السلام تصرف در اجساد مثالیه بسیار کنند
و اگر چندین هزار کس در یک وقت بمیرند نزد همه حاضر توانند شد و باین نحو جمع میان اخبار بسیار
میتواند شد و بنابر قول بتجرد روح قول بجسد مثالی ضرور نیست و بدون آن فهمیدن آیات و اخبار
و جمع میان آنها در غایت اشکال است و آنکه بعضی توهم کرده اند که قول باین مستلزم قول
بتناسخ است بوجهی نیست زیرا که تناسخی که باطل است باتفاق آنست که قایلند که انکار حشر و ثواب و عقاب میکنند میگویند
که روح در این اجساد عنصریه میگردد و از بدن زید ببدن عمرو منتقل میشود یا به بدن حیوانی تعلق میگیرد
در این نشأه و دیگر نیست و ثواب و عقاب ایشان همین است و ارواح را قدیم میدانند
و بصانع عالم قایل نیستند و ایمان به پیغمبران ندارند و تکالیف را ساقط میدانند و بسبب این عقاید
باطله کافر نجسند بخلاف تناسخ بحث و بسند معتبر از حبه عرنی منقولست که شبی از خدمت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بصحرای نجف رفتم که آنرا وادی السلام میگویند حضرت در آنجا ایستاد
چنانکه گویا با جماعتی صحبت میدارند من نیز ایستادم آنقدر که مانده شدم پس نشستم آنقدر
که دلگیر شدم و برخاستم و مکرر چنین کردم پس ردای خود را جمع کردم و گفتم یا امیر المؤمنین
میترسم که از بسیاری ایستادن آزار بکشی اندکی استراحتی بفرما فرمود که با مؤمنان صحبت
میدارم و با ایشان انس میگیرم گفتم یا امیر المؤمنین ایشان بعد از مرگ چنین هستند که با ایشان
صحبت توان داشت فرمود بلی اگر از برای تو ظاهر شوند خواهی دید ایشان را که حلقه حلقه نشسته
اند و با یکدیگر سخن میگویند گفتم بدنهای ایشان در اینجا حاضر است یا روح ایشان فرمود
که روحهای ایشان و هیچ مؤمنی نیست که بمیرد در بقعه از بقعه های زمین مگر آنکه روحش را میگویند
که ملحق شو بوادی السلام و آن وادی بقعه ایست از جنت عدن و بسند معتبر از ابو ولاد
منقولست که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که چنین روایت میکنند که ارواح
مؤمنان در حوصله مرغان سبزند که در دور عرش میباشند فرمود نه مؤمن از آن عزیزتر است

نزد خدا که روحش را در حوصله مرغی کند ولیکن روح ایشان در بدنیست مثل این بدن که داشتند و ایضا
از ابو بصیر از آنحضرت روایت کرده است که ارواح مثل اجسادند در درختی از بهشت نشسته یکدیگر را میشناسند
و از یکدیگر احوال میپرسند و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که از ارواح مؤمنان سؤال نمودند
فرمود در بهشت میباشند بصورت بدنهای ایشان که اگر ببینی میشناسی و میگویند خوب است که در دنیا
ام و در بعضی از اخبار وارد شده است که روح بعد از موت در قالبی مثل قالب دنیا و در بعضی در بدنی مثل بدن دنیا
میباشند اینها احوال روح بود که مذکور شد و اما احوال بدن بدانکه مردم را در تفرق و اتصال جسم مذاهب
مختلفه است بعضی جسم را مرکب میدانند از هیولی و صورت جسمیه و صورت نوعیه و این قول اکثر فلاسفه است و
چون جسم متفرق شود میگویند صورت جسمیه و صورت نوعیه هر دو معدوم میشود و هیولی باقی میماند و در وجود
جسمی و نوعی دیگر بر هیولی فایض میگردد و محقق طوسی و تبعیت خواجه نصیر جماعه و بعضی از حکما بهیولی قایل نیستند
و میگویند جسم بغیر صورت جسمیه نیست و آن در حال اتصال و انفصال هر دو باقیست و چیزی از جسم بتفرق و اتصال
معدوم نمیشود بلکه عرضی از آن که اتصال باشد برطرف میشود و انفصال عارض آن میشود و بر عکس این
قول بسیار متینست و اما دفع شبهه استحاله اعاده معدوم بعضی از متکلمین و اکثر متکلمین عامه و جمعی
خاصه از برای دفع این شبهه و غیر آن بجزء لایتجزی قایل شده اند و جمیع اجسام را متفق الحقیقه
میدانند و در تفرق اجزا چیزی از جسم باعتقاد ایشان معدوم نمیشود و هرگاه بر این اقوال مطلع شدی دانستی
که شبهات منکران حشر جسمانی اکثر محض استبعاد است و جواب اکثر آنها معلوم شد و شبهه عمده ایشان
که متکلمان متشبث بآن شده اند امتناع اعاده معدوم است و بنابر قول اول در حقیقت جسم اشکال قوی
تر است زیرا که بنابر مذهب ایشان صورت جسمیه و صورت نوعیه البته باید معدوم شود و اعاده بعینه
بجمیع اجزا عود کند بعنوان اعاده معدوم میشود و اصحاب قول دوم و سیم گمان کرده اند که باختیار این
قول تفصی ازین اشکال نموده اند و این محل نظر است زیرا که ظاهر است که هرگاه جسد شخصی را بسوزانند
و خاکسترش را بباد دهند تشخص زید باقی نمیماند هر چند صورت جسمیه و اجزا باقی بماند و در عود تشخص بعینه
ناچار است از عود تشخص او بعد از انعدام آن تشخص مگر بنابر قول بعضی از متکلمین که میگویند تشخص شخص
قایم است باجزای اصلیه آن که مخلوقست از منی و آن اجزا باقیست در مدت حیات شخص و بعد از مرگ
او و تفرق اجزای او پس تشخص معدوم نمیشود و بنابرین اگر بعضی از عوارض غیر مشخصه معدوم شود و غیر آنها

بكلي آنها بر كرده و قدح نميكند در آنكه آن شخص بعينه باقي باشد چنانچه عامه از رسول خدا
صلى الله عليه و آله روايت كرده اند كه همه چيز فرزند آدم ميپوسد و كهنه ميشود مگر استخوان منتهاي
صلب كه متصل بمقعدست و كليني بسند موثق از حضرت صادق عليه السلم روايت كرده است كه
رسيده اند از آنحضرت كه ميت جسدش ميپوسد و نمود پلي و باقي نميماند گوشتي و نه استخواني
مگر طينتي كه از آن مخلوق شده است كه آن نميپوسد و باقي ميماند در قبر مستدير تا مخلوق شود از آن چنانچه
اول مرتبه مخلوق شده است تعداد نمهيد اين مقدمات بدانكه بر تقدير عدم قول با امتناع
اعادهٔ معدوم بنا بر آنكه دانستي كه دليلي بر آن قايم نشده است بجز دعواي بداهت ممنوعست در
معاد جسماني اشكالي نيست خصوصا بنا بر قول بانعدام جميع اشياء كه از قول بعدم امتناع
جاره نيست چنانچه مذكور خواهد شد انشاء الله و اگر كسي قايل بامتناع باشد نيز ممكنست قول
بحشر جسماني بانكه گوييم در اعادهٔ اشخاص كه در شرع وارد شده است همين بس است كه از آن
ماده بعينها يا از آن اجزاء بعينها مخلوق شود خصوصا وقتي كه شبيه باشد بآن شخص در صفات و عوارض
بحيثيتي كه اگر او را به بيني بگويي كه او فلانست زيرا كه مدرك لذات و آلام روحست اگرچه بتوسط
آلات باشد و لهذا ميگويند آدمي را از وقتي كه روح در او دميده ميشود تا هنگام پيري كه همان
شخص است هرچند متبدل شود صورت و هيئت او و اجزاي او تحليل رود و بدل آنها بيايد بلكه اگر
بسياري از اعضاي او را قطع كنند باز ميگويند شرعا و عرفا كه همان شخص است و اگر كسي
قصاصي در جواني از و صادر شود در پيري از و استيفا ميكنند و اگر غلامي در جواني كسب
كرده باشد و او را در پيري دست بسته بياورد و او را تاديب كند نميگويند كه بر و ستم كرده اند
و اينها يا باعتبار بقاي اجزاي اصليه است يا باعتبار آنست كه كار با روحست و همين كه شخص
بحسب عرف همان شخص است عقل تجويز تعذيب او ميكند و ظلم نميشمارد و همچنين بعد از موت
زيرا كه روح بنا بر مشهور بعينه باقيست و نصوص دلالت نميكند مگر بانكه آن شخص بر ميگردد نهي كه
حكم كنند بحسب عرف بانكه آن شخص است چنانچه حكم ميكنند بر يك آب هرگاه در دو ظرف
بريزند كه اين همان آبست كه در يكظرف بود و بحسب شرع و عرف هرچند قايل بهيولي باشند و
اطلاقات شرعي و عرفي و لغوي مبتني بر امثال اين دقايق حكمي و فلسفي نيست و الا بايست بر قول

بهيولي حكم كنند بطهارت آب نجسي كه يكقطره از آن ور آورده آنرا ببرند و در بعضي از آيات و اخبار اشعار باين
هست چنانچه حق تعالى فرموده است أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ
عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ يعني آيا نيست آنچنان كسي كه آسمانها و زمين را خلق كرده است قادر بر آنكه خلق
كند مثل ايشانرا و مانند فرموده است در وصف عذاب اهل جهنم كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ
بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ يعني هرچند بريان ميشود پوستهاي ايشان
بدل ميكنيم از براي ايشان پوستهاي غير آن از براي آنكه بچشند عذاب را و در احاديث عامه
و خاصه وارد شده است كه محشور ميشوند متكبران مانند موران و عامه نقل كرده اند كه دندان كافر
مانند كوه احد خواهد بود و اهل بهشت داخل بهشت بي موي و ساده و سرمه كشيده خواهند بود
و از احاديث خاصه در احتجاج شيخ ابوطالب طبرسي و در مجالس شيخ طوسي عليهما الرحمه روايت
كرده اند كه ابن ابي العوجا از حضرت صادق عليه السلم سؤال كرد از آيه بدلناهم جلودا غيرها گفت
گناه آن پوست ديگر چيست كه آنرا عذاب ميكنند حضرت فرمود واي بر تو اين همان پوستست و همان غير
آنست ابن ابي العوجا گفت مثل آنرا از امور دنيا بيان فرما فرمود مثل آن آنست كه خشتي را بشكنند و گل كنند
و باز ديگر در همان قالب بريزند ميتوان گفت همانست و ميتوان گفت غير آنست گفت بلي نفع بخشيدي مردم را
بوجود تو و با اين مراتب احوط و اولي آنست كه تصديق نمايند آنچه را در نصوص متكاثرهٔ متواتره وارد شده
و بضرورت اديان و ملل ثابت شده است از ثبوت حشر جسماني در آنچه وارد شده است از خصوصيات
آن و خوض نكنند و تفكر ننمايند در امثال اين امور كه مكلف نشده اند بتفكر و نظر در آنها كه مبادا از جهات
كنند امري را كه مطابق واقع نباشد و در آن معذور نباشند چنانچه سابقا مذكور شد

فصل سيم

در اقرار بحقيقت مرگ و توابع آنست و در آن دو مطلب است **اول** آنكه اقرار بايد كرد كه هر
زنده بغير حق تعالى البته او را مرگي ميباشد چنانچه حق تعالى فرموده است كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ
الْمَوْتِ و هيچ ممكن را حيات ابدي نميباشد و كليني بسند صحيح روايت كرده است از يعقوب احمر
گفت رفتيم بخدمت حضرت امام جعفر صادق عليه السلم كه آنحضرت را تعزيه بگوييم باسمعيل فرزند او پس ترحم كرد او
بعد از آن فرمود كه حق تعالى خبر فوت پيغمبرش را باو داد و فرمود إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ يعني
تو خواهي مرد و ايشان خواهند مرد تا آنكه احدي باقي نخواهد ماند مگر ملك موت و حاملان عرش و جبرئيل و

و فرمود كل نفس ذائقة الموت يعني فرمود كه اهل زمين خواهند مرد

و كه اهل آسمانها بميرند تا آنكه احدي نماند

میکائیل پس ملک موت میآید بنزد حق تعالی میایستد پس خدا از و میپرسد و حال آنکه خود بهتر میداند که
کی مانده است میگوید پروردگارا باقی نمانده است مگر ملک موت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس
میگوید باو که بگو جبرئیل و میکائیل را که بمیرند پس ملائکه گویند پروردگارا ایشان دو رسول و دو امین تو
اند فرماید که من مقدر و مقرر کرده ام بر هر نفسی که در او روح بوده باشد مرگ را پس ملک موت بیاید و نزد
حق تعالی بایستد و از و سؤال کند که کی مانده است گوید پروردگارا نمانده است مگر ملک موت و
حملهٔ عرش پس میگوید بگو حاملان عرش را که بمیرند پس بیاید غمگین و محزون و سر بر نمی
نکند بجانب بالا پس از و پرسد که کی مانده است گوید پروردگارا بغیر ملک موت کسی نمانده
است پس گوید بمیر ای ملک موت پس آن نیز بمیرد آنگاه زمین و آسمانها را بدست قدرت خود بگیرد
و ندا کند که کجایند آنها که با من شریک قرار میدادند کجایند آنها که با من خدای دیگر قرار میدادند و ا
بملک موت اقرار باید کرد که حق تعالی عزرائیل علیه السلم را موکل بقبض ارواح گردانیده است و او
را اعوان هست از ملائکه که بامر او قبض ارواح میکنند و بادی میسپارند و درین باب ظواهر آیات اگر
منافاتی دارد زیرا که در بعضی از آیات قبض ارواح را بخود نسبت داده و در بعضی نسبت بملک موت
داده و در بعضی نسبت بملائکه داده است اکثر جمع میان اینها باین نحو کرده اند که بعضی را ملک موت
قبض میکند و بعضی را اعوان او و ایشان را او میدهند و او همه را بحق تعالی عرض مینماید و از
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که جناب اقدس الهی از آن عظیمتر است که
این امور را خود متوجه شود و آنچه رسولان و ملائکه او بامر او میکنند فعل او است زیرا که بامر او
میکنند پس برگزیده است از ملائکه رسولان و سفیران میان خود و میان خلق خود چنانچه فرموده است
خدا برمیگزیند از ملائکه رسولان و از مردمان پس هر که از اهل طاعت است قبض روح او را ملائکه رحمت
میکنند و هر که از اهل معصیت است ملائکه عذاب قبض روح او میکنند و ملک موت را اعوانی هست از
ملائکه رحمت و غضب هست که بامر او قبض میکنند و فعل ایشان فعل او است و هر چه ایشان بعمل آورند
منسوب باو است پس صادقست که خدا قبض میکند و ملک موت قبض میکند و ملائکه اعوان او قبض میکنند
و در روایت دیگر وارد شده که حق تعالی تدبیر امور میکند بهر نحو که میخواهد و از خلق خود موکل میکند بر هر
میخواهد بهر امر که میخواهد و ملک موت را موکل گردانیده بمخصوصات خلق خود و سایر ملائکه را بهر که میخواهد

و همچنین نیست که صاحب علمی هر علم را بباقی مردم تفسیر تواند کرد زیرا که در میان مردم قوی و ضعیف هستند و بعضی
از علم امور هم طاقت فهم آن دارند و بعضی ندارند مگر کسی که خدا اسباب آسان کند از برای او
حمل آن را و اعانت کند او را بر فهم آن از خاصان اولیای او و ترا همین بس است که بدانی که خدای عالم زنده
کننده و میراننده است و قبض ارواح میکند بر دستهای هر که میخواهد از ملائکه خود و غیر ایشان مؤلف گوید
که این حدیث شریف اشعاری است بآنکه آنحضرت با بسیار از ائمه علیهم السلم نیز قبض بعضی از ارواح مینمایند
یا دخلی در همه دارند بامر الهی و از برای تقیه از منافقان و ضعفاء العقول تصریح بآن ننموده مجملا و بعضی
از خطب غیر مشهوره فرموده است که منم محیی و منم ممیت باذن خدا و ایضا دلالت دارد برآنکه در این قسم
ایمان اجمالی کافیست و تفحص از تفاصیل آنها ضرور نیست و از حضرت صادق علیه السلم منقولست در جمع
میان این آیات که ملک موت را اعوان هست از ملائکه مانند حاکمی که یساولان داشته باشد و بهر جا
پی هر کار که خواهد بفرستد پس ملائکه اعوان او قبض ارواح میکنند و او از ایشان قبض میکند و حق تعالی
آن ارواح را با آنچه ملک موت خود قبض نموده از و قبض مینماید و در احادیث معراج بطرق بسیار وارد
شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ملک موت را در آسمان اول دید و از و پرسید که چگونه
قبض میکنی همه ارواح را در یک ساعت و حال آنکه بعضی در مشرق اند و بعضی در مغرب گفت میخوانم ایشان را از جای
من میکنند و بروایت دیگر فرمود که جمیع دنیا نزد من از نابیت کاسه ایست که در پیش یکی از شما گذاشته
باشد و از هر طرف آن که خواهد دست دراز کند و لقمه برآورد و دنیا نزد من از نابیت درهمیست که در دست یکی
از شما باشد و بهر طرف که خواهد بگرداند و چون معلوم شد که ایمان اجمالی کافیست و تفحص از
تفاصیل ضرور نیست از نفی ملک موت بودن و تاویل کردن آن بقوای بدنی یا نفوس فلکی یا عقل فعال
چنانچه حکما میکنند کفر است و بدانکه خلافست که آیا ارواح حیوانات را ملک موت قبض میکند یا ملک دیگر و چون
نص صریحی در این باب بنظر نرسیده تفکر در آن ضرور نیست و مجمل باید دانست که حیات و موت همه
حیوانات بقدرت حق تعالی است و او محیی و ممیت همه است و میتواند بود که ملک موت قبض کند یا ملک دیگر
و بعضی از کارکنان بسیار است و ظاهر آیات و اخبار حشر وحوش آنست که ارواح آنها نیز محفوظ خواهد ماند تا
روز حشر چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی دوم آنکه باید اقرار نمود بآنچه در اخبار
معتبره وارد شده است از سکرات مرگ و شدائد آن و کیفیات آن و حاضر شدن رسول خدا صلی الله علیه

الله علیه و آله و ائمه هدی صلوات الله علیهم در وقت قبض روح هر شخص مؤمنان را از برای بشارت
دادن و آسان کردن مرگ بر ایشان و کافران و منافقان و مخالفان را از برای زیادتی شدت و
صعوبت مرگ بر ایشان و اندوه ایشان بعذاب و نکال ابدی و تفکر در کیفیت آن نباید کرد که حضور ایشان
نزد هر میت چگونه است و دیدن میت ایشان را بچه نحو است و حضور ایشان در جسد اصلی یا در جسد
مثالی است چنانچه سابقا اشعاری بآن شد زیرا که تفکر در آنها موجب استیلای شیطان و
وساوس او میگردد و احادیث در این باب متواتر است و شعر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که بحارث
همدانی خطاب کرده نزدیک بتواتر است **يا حار همدان من يمت يرني * من مؤمن او منافق قبلا**
یعنی ای حارث همدانی هر که میمیرد مرا معاینه می بیند خواه مؤمن باشد و خواه منافق و در احادیث معتبره
بسیار از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون هنگام وفات مؤمن میشود حق تعالی دو باد برای او
میفرستد یکی منسیه و دیگری مسخیه پس منسیه اهل و مال را از خاطر او فراموش میگرداند و مسخیه
میکند او را بجان دادن و چون ملک موت میاید که قبض روح او بکند باو میگوید ای دوست خدا جزع مکن
بحق آن خداوندی که محمد را بحق فرستاده است من مهربانترم و مشفق ترم نسبت بتو از پدر مهربان
بگشا دیده های خود را و نظر کن پس ممثل میشود از برای او رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن
و حسین و امامان از ذریت ایشان صلوات الله علیهم پس باو میگویند اینها هستند رسول خدا و
امامان تو که رفیق ایشان خواهی بود پس چشم میگشاید و ایشان را می بیند و منادی ندا
میکند از جانب رب العزة که **يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية
مرضية فادخلي في عبادي وادخلي جنتي** حضرت فرموده که یعنی ای نفس که مطمئن گردیده
بسوی محمد و اهل بیت او برگرد بسوی پروردگار خود در حالتی که راضی باشی بولایت ائمه خود
مرضی و پسندیده باشی بسبب ثواب خدا پس داخل شو در میان بندگان من یعنی محمد و اهل
بیت او و داخل شو در بهشت من پس در آنوقت هیچ چیز محبوب تر نیست بسوی او از آنکه روحش
کشیده شود و ملحق شود بمنادی و در حدیث معتبر دیگر فرمود که هیچ نفسی نمیمیرد هرگز تا رسول خدا و امیر المؤمنین
صلوات الله علیهما را نه بیند راوی پرسید که چون ایشان را دید بدنیا برمیگردد فرمود نه چون ایشان را
دید میرود بسوی آنحضرت و هر دو میایند و رسول خدا نزدیک سر او می نشیند و علی علیه السلام نزدیک پای

او می نشیند پس حضرت رسول سر را نزدیک گوش او میبرد و میگوید بشارت باد ترا منم رسول خدا
و من بهترم از برای تو از آنچه گذاشته در دنیا پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برمیخیزد و سر را
نزد او میبرد و میگوید ای دوست خدا شاد باش منم علی بن ابی طالب که او را دوست میداشتی
و در این وقت نفع من بتو میرسد پس فرمود که این در کتاب خداست **الذين آمنوا وكانوا
يتقون لهم البشرى في الحياة الدنيا وفي الآخرة لا تبديل لكلمات الله ذلك هو
الفوز العظيم** یعنی آنها که ایمان آورده اند و پرهیزکار بوده اند از برای ایشانست بشارت
در زندگانی دنیا و در آخرت و آنست فوز عظیم و در روایت معتبر دیگر فرمود که چون زبان محتضر بند
میشود رسول خدا و امیر المؤمنین حاضر میشوند و رسول خدا در دست راست او می نشیند و حضرت امیر در دست
چپ او و حضرت رسول باو میفرماید آنچه امید داشتی در پیش روی تست و آنچه میترسیدی تو ایمن گردیدی
پس دری از بهشت برای او میگشایند و میگویند این منزل تست در بهشت اگر خواهی ترا برمیگردانیم
بدنیا و آنچه خواهی از طلا و نقره بتو میدهیم گوید مرا حاجتی نیست بدنیا پس در آنوقت رنگش سفید
میشود و جبینش عرق میکند و لبهایش بهم کشیده میشود و منخرینش فراخ میشود و آب از دیده راستش روان
میگردد و چون جان از بدنش بیرون رفت باز دنیا را براو عرض میکنند و او اختیار آخرت میکند
با او هست و او را غسل میدهد با آنها که غسل میدهند و میگرداند بدن او را با آنها که برمیگردانند و چون
او را کفن کردند و در جنازه گذاشتند و جنازه را برداشتند روح در پیش آنها که آنجا میروند و ارواح مؤمنان
باستقبال او میایند و براو سلام میکنند و بشارت میدهند او را بآنچه حق تعالی از برای او مهیا
کرده است از نعیم بهشت و چون او را در قبر گذاشتند روح را باو برمیگردانند از سر او تا کمر و از او سوال
میکنند از آنچه میدانند از اعتقاد او استحقاق چون جواب گفت دری از بهشت برروی او میگشایند پس داخل
میشود برو در قبرش از نور بهشت و خنکی و بوی خوش آن **وایضا** بسند معتبر از آنحضرت منقول است
که خطاب بشیعیان نمود و فرمود که بخدا قسم که خدا اعمال را از شما قبول میکند و بس و شما بایست مرده
و بس و چون جان مؤمن بحلقش میرسد شاد و خوشحال میشود و می بیند آنچه موجب روشنی
چشم اوست و چون محتضر میشود حاضر میگردد نزد او رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک موت
علیهم السلام پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نزد او میاید و میگوید یا رسول الله این شخص

از آن هم

اهل بیت بوده او را دوست بدار و جبرئیل بملک موت میگوید که این دوست میداشت خدا و رسول
و اهل بیت او را پس او را دوست بدار و جبرئیل بملک موت میگوید که این دوست میداشت خدا و رسول
و اهل بیت او را پس او را دوست دار و با او رفق و مدارا کن پس ملک موت نزدیک او آید و گوید ای
بندهٔ خدا آیا گرفتی آن چیزی را که گردن خود را از عذاب خدا آزاد کنی و امان یافتی و بیزار شدی یا نه
از آتش جهنم و چنگ زدی در عصمت کبری در زندگانی دنیا گوید بلی پس گوید آن کدام است مومن گوید
علی بن ابی طالب است ملک موت گوید راست گفتی آنچه از آن میترسیدی خدا تو را از آن امان داد و آنچه
امید داشتی یافتی پس بشارت باد تو را برفاقت سلف صالح رسول خدا و علی و فاطمه و امامان از
ذریت ایشان پس جان او را قبض میکند برفق و مدارا و آسانی پس کفن و حنوط او را از بهشت میآورند و حنوط او
از مشک خوشبو خواهد بود و حلهٔ زردی از حلهای بهشت بر او میپوشانند و چون او را در قبر گذارند دری
از درهای بهشت برای او بگشایند که از نسیم و گلهای بهشت بر او داخل شود و از پیش رویش و دست
راست و چپش بقدر یکماه راه بگشایند و با او گویند بخواب مانند خوابیدن داماد در حجلهٔ خود
و گویند بشارت باد تو را بروح و ریحان و جنت نعیم و پروردگاری که بر تو غضبناک نیست پس زیارت
میکند آل محمد را در باغستانهای رضوی و با ایشان میخورد از طعام ایشان و میآشامد از شراب
ایشان و با ایشان سخن میگوید در مجالس ایشان تا وقتی که قایم ما ظاهر شود و چون آنحضرت ظاهر شود حق تعالی
ایشان را مبعوث گرداند با او تلبیه گویان و چون کافر را مرگ در رسد باز رسول خدا و امیر المومنین و جبرئیل
و ملک موت حاضر شوند نزد او پس علی علیه السلام نزدیک آید و گوید یا رسول الله این دشمن ما
اهل بیت بود او را دشمن دار و رسول خدا صلی الله علیه و آله بجبرئیل گوید که این دشمن خدا و رسول
خدا و اهل بیت رسول بود او را دشمن دار و جبرئیل بملک موت گوید که این دشمن خدا و رسول خدا و اهل بیت او
او را دشمن دار و با او بعنف و دشواری بگیر پس ملک نزدیک او رود و گوید ای بندهٔ خدا آیا در
زندگانی دنیا گرفتی چیزی را که خود را از عذاب خدا برآوری و گرفتی برات بیزاری خود را از
آتش جهنم و متمسک شدهٔ بعصمت کبری گوید نه ملک گوید بشارت باد تو را ای دشمن خدا بغضب خدا و
آتش جهنم آنچه از و میترسیدی باو رسیدی پس جان او را بنهایت عنف و دشواری از بدن او میکشد
و موکل میکند بروح او سیصد شیطان را که همه آب دهان بر روی او میاندازند و از روح او متاذی میباشند

و چون او را در قبر میگذارند دری از درهای جهنم در قبر او میگشایند که داخل میشود بر او از زبانه و
بوی بد جهنم و احادیث در این باب بسیار است باید مجملا بهمه اینها اقرار نمایند و در مقام تفحص تفاصیل اینها
نباشند **فصل چهارم** در احوال عالم برزخ است باید تصدیق کرد بعالم برزخ و ثواب
و عقاب آن و باقی بودن روح بعد از مفارقت بدن چنانچه سابقا مذکور شد و بسوال قبر و منکر و نکیر و
برزخ ما بین موت را میگویند تا قیامت و چون میت را در قبر گذارند دو ملک میآیند از برای سوال و
حق تعالی روح را باو برمیگرداند از سر تا کمر او و مینشانند او را و سوال میکنند و جمعی را که از ایشان
سوال میکنند بعضی از ایشان بعد از سوال در راحت و نعمت اند و بعضی در عذاب و شدت و سوال قبر
و فشار قبر در بدن است و سایر امور برزخ با روح است و تفصیل این مطالب در ضمن چند فایده بیان
میشود **فایدهٔ اولی** در بیان بقای روحست در برزخ بدانکه شکی نیست در باقی بودن روح بعد از
مفارقت از بدن و در آیات متکاثره و اخبار متواتره مذکور است حق تعالی میفرماید گمان مکن که آنها که کشته شده
اند در راه خدا مردگانند بلکه زندهاند نزد پروردگار خود در حالتی که روزی داده میشوند و شادند
بآنچه خدا بایشان عطا کرده است از فضل خود و شاد میباشند از برای مومنانی که ملحق نشدهاند بایشان
و در عقب ایشانند بآنکه خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک نخواهند بود و در باب کفار یا منع کنندگان
زکوة فرموده است تا وقتی که بیاید احدی از ایشان را مرگ گوید پروردگارا برگردان مرا شاید عمل
شایسته بکنم در آنچه گذاشتهام در عقب خود از مال دنیا نیست چنین فرمود کلا نمیتواند شد این بدرستی
که این کلمه است که او میگوید و فایده نمیبخشد و در عقب ایشان برزخیست تا روزی که در قیامت مبعوث شوند
و در احادیث بسیار از طریق خاصه و عامه مذکور است که بعد از مفارقت روح از بدن دنیا تعلق
میگیرد ببدن لطیفی مثل بدن دنیا که در لطافت مثل اجسام ملک و جن است و با آن بدن حرکت میکند و از
میکند چنانکه مذکور شد و شیخ بسند معتبر از یونس بن ظبیان روایت کرده است که گفت در
خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم فرمود که مردم چه میگویند در ارواح مومنان بعد از مرگ ایشان
گفتم میگویند در حوصلهٔ مرغان سبز میباشند گفت سبحان الله مومن گرامیتر است نزد خدا از این چون
وقت مرگ او میشود میآید بنزد او رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و
با ایشان ملائکه مقربان خدا هستند اگر گویا کرده خدا زبان او را بشهادت از برای خدا بتوحید از

براي پيغمبر بنبوت و از براي اهل بيت بولايت گواهي ميدهد براين رسول خدا و علي و فاطمه و حسن
و حسين صلوات الله عليهم السلام و ملائكه مقربان با ايشان و اگر زبانش بند شود حق تعالي مخصوص ميكرداند پيغمبرش
را بعلم آنچه در دل او هست از اين عقايد پس آنحضرت شهادت ميدهد باين و شهادت ميدهند
بشهادت رسول الله صلي الله عليه و آله علي و فاطمه و حسن و حسين صلوات الله عليهم و هر كه با ايشانست از ملائكه و چون
حق تعالي قبض روح او نمود ميبرد اين روح را بسوي بهشت در صورتي مثل آنصورت كه در دنيا داشته است و
ميخورند و مي‌آشامند پس هرگاه كه تازه بر ايشان ميرود ميشناسند ايشان را بآن صورتي كه در
دنيا داشته اند و ابن بابويه روايت نموده از رسول خدا صلي الله عليه و آله روايت كرده است كه آنحضرت در شب
معراج گذشت بر مرد پيري كه در زير درختي نشسته بود و كودكان بسيار بر دور او بودند حضرت از جبرئيل سؤال كرد
كه اين مرد پير كيست گفت اين پدر تو ابراهيم عليه السلام است فرمود اين اطفال كه بر دور او ميگردند
گفت اينها اطفال مؤمنانند ايشان را غذا ميدهد و علي بن ابراهيم از حضرت صادق عليه السلام روايت
كرده است كه اطفال شيعيان ما را از مؤمنان تربيت ميكند فاطمه صلوات الله عليها مؤلف گويد
كه اين سه حديث احتمال تجسم روح و جسد مثالي هر دو دارد و احاديث بسيار كه در باب ظهور انبيا
و اوصيا بعد از وفات ايشان وارد شده است مانند احاديث نمودن حضرت امير المؤمنين رسول خدا صلي
الله عليه و آله را بابوبكر در مسجد قبا و نمودن حضرت امام حسن حضرت امير را عليهما السلام باصحاب خود و ديدن
حضرت امير عليه السلام حضرت يوشع عليه السلام را و سخن گفتن با او و ملاقات كردن حضرت صادق حضرت [illegible]
عليهما السلام را و امثال اينها كه در كتاب بصائر الدرجات و غير آن بطرق متعدده روايت شده است
با اين دو احتمال احتمال جسد اصلي نيز دارند چنانكه شيخ مفيد و جمعي از متكلمين و محدثين ما
قائلند كه بعد از سه روز يا بيشتر ارواح مقدسه انبيا و اوصيا بجسدهاي اصلي معاودت مينمايند و ايشان را
بآسمان ميبرند و ديدن حضرت رسول صلي الله عليه و آله انبيا عليهم السلام را در شب معراج بر اين
حمل كرده اند و احاديث مسخ شدن بني اميه بصورت وزغ هر سه احتمال را دارد كما افاده
بعضي از آنها جسد اصلي ظاهرتر است و از صحايف الابرار فضل بن شاذان روايت كرده اند كه
حضرت امير المؤمنين عليه السلام در صحراي نجف بر روي سنگريزه خوابيد قنبر گفت من فرش خود را
در زير تو بيندازم حضرت فرمودند نيست مگر تربت مؤمني يا مزاحمت نمودن در مجلس مؤمني و بالا

صلوات الله

همنشيني كردن اصبغ بن نباته گفت تربت مؤمن را دانسته ام كه بوده و خواهد بود مزاحمت در مجلس
او چه معني دارد حضرت فرمود كه اي پسر نباته درين صحرا ارواح مؤمنين و مؤمنات در قالبهاي از
نور بر منبرها از نور و حسن بن سليمان در كتاب مختصر از كتاب قائم فضل بن شاذان [illegible]
را روايت كرده است و در آخرش اين است كه اي پسر نباته اگر پرده برداشته شود هر آينه خواهي
ديد ارواح مؤمنان را كه حلقه ها نشسته اند بديدن يكديگر ميروند و با يكديگر صحبت ميدارند و روح مؤمن درين وادي
و روح هر كافر در وادي برهوت يمن است و ايضا از كتاب شفا و جلا روايت كرده است از حضرت
امام زين العابدين عليه السلام كه ميگويند روح مؤمن را در وقت غسل دادن كه آيا ميخواهي كه تو را برگردانيم
بسوي جسدي كه در آن بودي گويد چه ميكنم بلا و زيانكاري و غم را و كليني از حضرت امام علي
نقي روايت كرده است كه خواب ديدن در اول خلق بني آدم نبوده و بعد از آن حادث شد راوي
پرسيد سبب حدوث آن چه بود حضرت فرمود كه خدا فرستاد رسولي را بسوي اهل زمان او
ايشان را خواند بسوي عبادت الهي و طاعت او گفتند اگر اين را بكنيم از براي ما چه خواهد بود تو ما
را بيشتر نيست و عشيرت از ما عزيزتر نيست گفت اگر اطاعت من ميكنيد خدا شما را داخل
بهشت ميكند و اگر معصيت من كنيد خدا شما را داخل جهنم ميكند گفتند بهشت و دوزخ چيست پيغمبر براي
ايشان وصف كرد گفتند كي بآنجا ميرويم گفت بعد از مردن گفتند ما مي‌بينيم مرده هاي خود را كه استخوان
شده اند و پوسيده اند پس تكذيب ايشان زياده شد و استخفاف ايشان نسبت بآنحضرت بيشتر
پس حق تعالي در ايشان خواب ديدن را احداث كرد كه آمدند بنزد آن پيغمبر و خبر دادند بآنچه ديده بودند
و تعجبي كه درين باب داشتند پيغمبر گفت خدا خواست حجت بر شما تمام كند اينچنين است ارواح شما
كه بعد از مردن ارواح شما چنين خواهد بود هرچند بدنهاي شما پوسيده باشد روحهاي شما
كه معذب خواهد بود تا وقتي كه بدنهاي شما مبعوث گردد و در محاسن بسند صحيح از حضرت
صادق عليه السلام روايت كرده است كه گفت بابوبصير كه هر كه از شما با اعتقاد ولايت ما بميرد
شهيد است هرچند در ميان رختخواب خود بميرد و زنده است نزد خدا و روزي ميخورد و
احاديث بسيار وارد شده است كه چون بزيارت ميروند خويشان و برادران مؤمن
مطلع ميشوند و انس ميگيرند بشما و چون برميگردند وحشت بهم ميرسانند و كليني بسند

کلینی بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که مؤمن بزیارت اهل خود میآید و می‌بیند چیزی که
دوست میدارد و از وی میپوشانند آنچه را کراهت دارد و کافر بزیارت اهل خود میآید و می‌بیند
آنچه را نمیخواهد و میپوشانند از او آنچه را میخواهد و بعضی در هر جمعه میآیند و بعضی کمتر و بعضی بیشتر
بقدر عمل ایشان و در روایت معتبر دیگر فرمود که هیچ مؤمن و کافری نیست که در وقت زوال شمس
بزیارت اهل خود نیاید اگر مؤمن می‌بیند که اهل او اعمال صالحه میکنند خدا را حمد میکند و اگر کافر
بیند که ایشان اعمال صالحه میکنند موجب حسرت او میگردد و بسند کالموثق از اسحق بن عمار منقول است
که گفت بحضرت کاظم علیه السلام عرض کردم که آیا میت بزیارت اهل خود میآید فرمود بلی گفتم در چند مدت
فرمود در هفته یا ماهی یا سالی یکبار بقدر منزلت خود گفتم بچه صورت میآید فرمود بصورت مرغ لطیفی بر دیوار
ایشان می‌نشیند و بر ایشان مشرف میشود اگر ایشان را بخیر و خوبی می‌بیند شاد میشود و اگر بشر
و پریشانی می‌بیند محزون و غمگین میشود و بروایت دیگر فرمود که میآید بقدر فضایل خود بعضی هر روز
و بعضی هر دو روز و بعضی در هر سه روز و کمتر ایشان در هر هفته در وقت زوال شمس باشد مثل آن بصورت
گنجشک یا کوچکتر و با او ملکی میآید و بآن مینماید آنچه باعث سرور اوست و از او میپوشانند آنچه باعث
اندوه اوست و بر میگردد با شادی و خوشحالی **و ایضا** از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که از پروردگار خود مرخص میشود و حق تعالی دو ملک با او میفرستد و بصورت بعضی از مرغان
میآیند و بر خانه خود می‌نشیند و نظر میکند بسوی اهل خود و سخن ایشان را میشنود **و جمیع** میان اخبار
را در کتاب مرآت العقول ذکر کرده‌ام و سایر اخبار در بحار مذکور است **و در حدیث** معتبر منقول
است که ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد از ارواح مؤمنان فرمود در حجره‌ها
در بهشت میخورند از طعام آن و میآشامند از شراب آن و میگویند پروردگارا قیامت را
برای ما برپا دار و آنچه ما را وعده کرده عطا کن و ملحق کن آخر ما را باول ما و ارواح مشرکان
معذب اند میگویند پروردگارا برپا مدار برای ما قیامت را و آنچه وعده داده ما را عمل مباد و
ملحق مگردان آخر ما را باول ما پس ازین احادیث متواتره معلوم شد که روح بعد از بدن باقیست
و مثاب و معاقب میباشد فی الجمله **فایده ثانیه** در بیان سؤال قبر
و ثواب و عقاب قبر است بدانکه اجماعی مسلمانانست که در قبر سؤال میباشد و روح را از برای

به بدن بر میگردانند بلکه از ضروریات دین اسلام است و منکرش کافر است **و ابن بابویه** از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که کسی که سه چیز را انکار کند از شیعه ما نیست
معراج و سؤال قبر و شفاعت و همچنین آمدن دو ملک از برای سؤال متواتر و ضروریست و در اکثر
اخبار وارد شده است که یکی منکر است و دیگری نکیر و در بعضی از روایات وارد شده است که نسبت بمؤمنان
مبشر و بشیر است و نسبت بمخالفان منکر و نکیر است زیرا که از برای مؤمنان بصورتهای خوب میآیند
و بشارت میدهند ایشان را بثواب و نعیم الهی و از برای کافران و مخالفان بصورتهای مهیب میآیند
و ایشان را وعید بعذاب میکنند و مشهور در میان متکلمین امامیه آنست که سؤال قبر عام نیست بلکه مخصوص
مؤمن کامل و کافر است و مستضعفان و اطفال و مجانین را سؤالی نیست و همچنین کسی که
او را چون در قبر تلقین کنند از او سؤال نمیکنند چنانچه در روایات وارد شده است که چون اولیای او تلقین
کنند دو ملک بیکدیگر میگویند بیا برویم تلقین حجت او کرده‌اند **و شیخ شهید** علیه الرحمه گفته است
سؤال قبر حق است جا بجا مگر کسی را که تلقین او کرده باشند و بعضی از عامه در کتب خود روایت کرده‌اند
از ابو امامه باهلی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون بمیرد احدی از شما و خاک بر او بریزند
پس یکی از شما نزد قبر او بایستد و بگوید ای فلان پسر فلانه و نام او و مادرش بگوید او میشنود
و جواب نمیگوید بار دیگر بگوید او درست می‌نشیند و میگوید ارشاد کن ما را خدا تو را رحمت کند پس
بگوید یاد آور آن اعتقادی را که با آن از دنیا بیرون رفتی شهادت وحدانیت خدا و رسالت
محمد و بآنکه پسندیدی خدا را از برای پروردگاری و اسلام را از برای دین خود و محمد را پیغمبر خود و قرآن
را امام خود پس منکر و نکیر بر میگردند و میگویند ما چرا اینجا نشسته‌ایم تلقین حجت او کرده‌اند و فرمود
که اگر نام مادرش را نداند او را بحوا نسبت دهد **و خلاف** کرده‌اند که آیا انبیا و اوصیا
علیهم السلام را در قبر سؤال میباشد یا نه و تفکر درین مسئله ضرور نیست اگر چه عدم سؤال
اظهر است و در سؤال اطفال نیز خلافست بعضی اظهر عدم سؤالست **و شیخ مفید**
رضی الله عنه در شرح عقاید صدوق گفته است که ارواح بعد از موت دو فرقه اند بعضی منتقل
بثواب و عقاب میشوند و بعضی باطل میشوند و ثواب و عقابی نمی‌یابند و از حضرت صادق علیه السلام
پرسیدند از کسی که میمیرد در دار دنیا روح او در کجا میباشد حضرت فرمود که هر که بمیرد و او از محض

ایمان باشد محضا یا محض کفر باشد محضا منتقل میشود روح او از هیکل که دارد بمثل آن در صورت
و جزا داده میشود باعمال خود تا روز قیامت و چون حق تعالی اراده نماید که ایشانرا محشور گرداند
در قیامت انشا میکند جسم و بدن او را و بر میگرداند روح را به بدن اصلی او و محشور میکرداند او را
که جزای اعمال او را وافی و مکافی بدهد پس مؤمن بعد از موت منتقل میشود از جسد خود بجسدی که مثل
آن جسد باشد در صورت پس او را در جنتی چند از جنتهای دنیا میبرند و متنعم میباشد در آنجا تا روز
قیامت و کافر منتقل میشود روح او از جسد او بجسدی مثل آن بعینه و میبرند او را بسوی آتش که معذب باشد
بآن تا روز قیامت و شاهد این در دو حدیث آنست که حق تعالی فرموده است در باب مؤمن آل یس
گفته شد که داخل شو در بهشت گفت ای کاشکی قوم من علم بهم میرسانیدند بآمرزیدن پروردگار من
مرا و بآنکه او کردانید مرا از آنها که گرامی داشته است و دلیل بر حال کفار آنکه در باب فرعون و اصحاب
او فرموده است که آتش را بر ایشان عرض میکنند در بامداد و پسین و در روز قیامت میگویند
داخل کنید آل فرعون را در شدیدترین عذابها **فایده دیگر** آنست که سؤال و عذاب و ثواب
ایشانرا نمیباشد و در احادیث از حضرت صادق علیه السلام وارد شده است که سؤال قبر
مخصوص کسیست که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر و باقی خلق را سؤال در جنت نمیباشد و در احادیث
وارد شده است که انبیا و ائمه صلوات الله علیهم ارواح ایشان را با بدنهای ایشان از زمین
بآسمان میبرند و متنعم ایشان در بدنهای اصلیست که در دنیا داشته اند و این مخصوص ایشانست
و در غیر ایشان نمیباشد **فایده** حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که صلوات فرستد
بر من نزد قبر من میشنوم آنرا و هر که صلوات فرستد بر من از دور بمن میرسد و فرمود که هر که صلوات
فرستد بر من یک مرتبه صلوات فرستم بر او ده مرتبه و هر که صلوات فرستد بر من ده مرتبه صلوات
فرستم بر او صد مرتبه پس هر که خواهد صلوات را بسیار بفرستد و هر که خواهد کم بفرستد پس بیان
کرد آنحضرت که بعد از بیرون رفتن از دنیا صلوات بر او داخل میشود و این نمیشود مگر بآنکه نزد حق تعالی
زنده باشد **و همچنین** ائمه هدی صلوات الله علیهم سلام کننده بر ایشانرا از نزدیک
میشنوند و از دور بایشان میرسد **و احادیث صحیحه** از ایشان باین مضمون وارد شده است و حق
تعالی فرموده است که شهیدان نزد حق تعالی زنده اند و روزی بایشان میرسد و در آیت

کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایستاد بر سر چاه بدر و خطاب کرد مشرکانرا که در آن روز
کشته شده بودند و در چاه افکنده بودند و فرمود بتحقیق که شما همسایه بدی بودید از برای رسول خدا او را
از خانه او بیرون کردید و از دیار خود راندید پس اجتماع کردید بر عداوت او و با او جنگ کردید من وعده
پروردگار خود را حق یافتم پس عمر با آنحضرت گفت یا رسول الله خطاب تو چیست با سرهائی که جان
ایشان رفته است حضرت فرمود ساکت شو ای پسر خطاب بخدا قسم که تو شنواتر از آنها نیستی و نیست میان
ایشان و میان آنکه بگیرند ملائکه ایشانرا بگرزهای آهنین مگر آنکه من رو را از ایشان بگردانم **و شیخ مفید**
است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سوار شد بعد از انقضای حرب در بصره و در میان کشتگان
میگشت تا رسید بکعب بن سور قاضی بصره که عمر او را نصب کرده بود و در فتنه بصره مصحفی بگردن انداخته
بود و با اهل و فرزندان خود بجنگ آنحضرت آمده بود و همه کشته شدند چون حضرت او را در میان کشتگان
دید فرمود که او را بنشانید چون نشانیدند فرمود ای کعب من وعده خدای خود را یافتم که حق بود آیا
تو وعده خدای خود را یافتی که حق بود پس فرمود بخوابانید او را و چون بطلحه رسید با او نیز خطاب کرد
پس مردی از اصحاب آنحضرت گفت چه فایده دارد سخن تو با دو کشته شده که سخن تو را نمی شنوند
فرمود **ای مرد** بخدا سوگند که هر دو سخن مرا شنیدند چنانچه اهل قلیب بدر سخن حضرت رسول را شنیدند
و اینها از جمله اخباریست که دلالت میکند بر آنکه بعضی از مردها بر میگردد بسوی او روح او از برای
تنعم ایشان یا عذاب ایشان و این عام نیست در هر که بمیرد بلکه بآن تفصیلیست که گفتیم تمام شد کلام
مفید رحمه الله **و کلینی** قدس سره احادیث بسیار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که
سؤال کرده نمیشود در قبر مگر کسی که خالص کرده باشد ایمانرا خالص کردنی و خالص کرده باشد کفر را خالص
کردنی و اما جماعت دیگر از ایشان غافلند یعنی متعرض ایشان نمیشوند و بسند صحیح دیگر از آنحضرت
روایت کرده است که سؤال از کسی میشود که ضغطه بر او واقع میشود **و ایضا** بسند معتبر از آنحضرت
روایت کرده است که دو ملک میآیند که مسمی اند بمنکر و نکیر بسوی میت در وقتی که مدفون شد صداهای
ایشان مانند رعد قاصف است و دیدههای ایشان مثل برق خاطف زمین را بشکافند بدندانهای
خود و موهای ایشان آویخته که در میان آنها راه میروند و سؤال میکنند از میت که کیست پروردگار
تو و چیست دین تو اگر مؤمن است میگوید خدا پروردگار منست و دین من اسلام است پس از وی میپرسند

که چه میگویی تو در حق این مردی که در میان شما بیرون آمد گوید که آن محمد رسول خدا است پس میپرسند
گویند شهادت میدهی که او رسول خدا است گوید گواهی میدهم که او رسول خدا است پس با او گویند که بخواب
خوابی که در آن خواب پریشانی نباشد و قبر او را نه ذرع گشاده میگردانند و از برای او دری بسوی
بهشت میگشایند و جای خود را در بهشت میبیند و اگر میت کافر باشد آن دو ملک با آن هیئت بر او
داخل میشوند و شیطان را در پیش او باز میدارند که دیدهای او از مس بر حنت چون آن سؤالها
از او میکنند گوید نمیدانم پس شیطان را با او میگذارند و مسلط میگردانند بر او در قبرش نود و نه اژدها
که اگر یکی از آنها بر زمین بدمد هرگز گیاه از زمین نروید و دری از برای او بسوی جهنم میگشایند که جای
خود را در آنجا میبیند و ایضا از ابو بکر حضرمی روایت کرده است که گفتم بحضرت صادق علیه السلام که
کیستند آنها که در قبر از ایشان سؤال میکنند فرمود کسی که ایمان را خالص کرده باشد و کسی که کفر خالص داشته
باشد گفتم که پس باقی خلق چه میشوند گفت بخدا سوگند که ایشان را وامیگذارند و عذاب ایشان را
نمیکنند گفتم از چه چیز سؤال میکنند گفت از حجت و امامی که در میان شما است پس از مومن میپرسند که
چه میگویی در حق فلان پسر فلان میگوید او امام من است چون این را گفت میگویند بخواب خدا در دیده ات
خواب استراحت بگذارد و دری از بهشت برای او میگشایند و پیوسته نسیم بهشت تحفه باو میرسد
تا روز قیامت و از کافر سؤال میکنند که چه میگویی در حق فلان پسر فلان یعنی امام زمان گوید شنیدم
او را نمیدانم کیست آن پس میگویند هرگز ندانی و دری از جهنم برای او میگشایند و پیوسته حرارت
جهنم باو میرسد تا روز قیامت و بسند معتبر از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده است که سؤال
میکنند در قبر از مومن که کیست پروردگار تو میگوید خدا میگویند چیست دین تو میگوید اسلام میگویند کیست
پیغمبر تو میگوید محمد صلی الله علیه و آله میگویند کیست امام تو میگوید فلان میگویند چگونه دانستی
این را میگوید امری بود که خدا مرا هدایت کرد بآن و مرا ثابت داشت بر آن میگویند باو بخواب خوابی که خوابی
پریشانی در آن نباشد مانند خواب نو داماد پس دری از بهشت برای او میگشایند که از نعیم
بهشت و گلهای آن باو میرسد پس میگوید پروردگارا زود قیامت را قایم گردان شاید باهل و مال
خود برگردم و از کافر میپرسند پروردگار تو کیست میگوید خدا میگویند پیغمبر تو کیست میگوید محمد
میگویند دین تو چیست میگوید اسلام میگویند از کجا دانستی میگوید از مردم شنیدم میگفتند من گفتم

پس گرزی بر او میزنند که اگر جن و انس همه جمع شوند تاب او را نداشته باشند پس میگدازد چنانکه
قلعی میگدازد پس روح را باو برمیگردانند و دل او را در میان دو لوح از آتش میگذارند پس میگوید
پروردگارا قیامت را دور گردان **مولف گوید** که این حدیث دلالت میکند بر آنکه ایمان مستضعفان
بخدا و رسول باعتبار عدم ایمان بائمه حق و توسل بایشان ظنی و تقلیدی و بی ثبات است چنانکه
کتاب حسین بن سعید بسند صحیح از سلیمان بن خالد منقولست که گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از آنچه
ملاقات میکنند از صاحب قبر فرمود دو ملک هستند که ایشان را منکر و نکیر میگویند میآیند نزد صاحب قبر و از او سؤال
میکنند از رسول خدا که آیا حق بود و اگر از اهل شک است میگوید نمیدانم میشنیدم که مردم میگفتند رسول خدا است نمیدانم
که حق بود یا دروغ بود پس بر او ضربتی میزنند که اهل سموات و اهل زمین میشنوند مگر ثقلان و اگر صاحب یقین است
نمیترسند و میگوید که شهادت میدهم که او رسول خدا است که با هدایت و دین حق آمد پس جای خود را در بهشت
می بیند و قبر او را فراخ میگردانند و میگویند بخواب بخواب خوش و در نهایت راحت و میگویی و ابن بابویه از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام روایت کرده است که چون مومن بمیرد مشایعت میکنند جنازه او را هفتاد هزار ملک تا قبر او
و چون او را داخل قبر کنند منکر و نکیر میآیند و او را مینشانند و میگویند کیست پروردگار تو و چیست دین
تو و کیست پیغمبر تو میگوید پروردگار من خدا است و محمد پیغمبر من است و اسلام دین من است پس میگشایند قبر او را
بقدر آنچه دیده او کار کند و طعام از بهشت از برای او میآورند و داخل میگردانند برای او نسیم و گل بهشت را
و اینست معنی قول حق تعالی فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان یعنی در قبر و جنة نعیم یعنی
در آخرت و چون کافر بمیرد مشایعت کنند او را هفتاد هزار ملک از زبانیه جهنم تا قبر او و او سوگند
میدهد حاملان جنازه خود را که او را برگردانند بصدایی که همه چیز میشنوند بغیر جن و انس که کاشکی میگوید کاش
مرا بازگشتی بود بدنیا از مومنان میشدم و میگوید مرا برگردانید بسوی دنیا شاید عمل شایسته بکنم در آنچه
گذاشته ام پس زبانیه جواب او میگویند کلا انها کلمة هو قائلها که تو میگویی و ملکی ایشان را ندا میکند که اگر او را
برگردانند هر آینه عود خواهد کرد بآنچه او را نهی کرده اند از آن و چون او را داخل قبر کنند و مردم از او مفارقت
کنند منکر و نکیر بیایند بسوی او در بدترین صورتها و او را بنشانند و سؤال کنند از او از پروردگار او و دین او و امام
او پس زبانش مضطرب شود و نتواند جواب گفت پس ضربتی از عذاب الهی بر او زنند که همه چیز از آن
بترسند پس باز از او سؤال کنند گوید نمیدانم گویند هرگز ندانی و هدایت نیابی و رستگار نشوی

پس دری از برای او بسوی جهنم میگشایند و بعوض نزل که از برای مهمان مهیا میکنند حمیم
جهنم از برای او میآورند مراد از قول حق تعالی وَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ فَنُزُلٌ مِّنْ
حَمِيمٍ یعنی در قبر وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ یعنی در آخرت و اما آنچه در قبر از او سؤال میکنند معلوم است که سؤال
از عقاید ایمانی میکنند خصوصا امامت ائمه صلوات الله علیهم و احادیث از طرق عامه و خاصه متواتر
است که در قبر از ولایت علی بن ابی طالب سؤال میکنند چنانکه شیخ کشی بسند معتبر از یونس بن عبد الرحمن
روایت کرده است که من بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام رفتم فرمود که علی بن ابی حمزه مرد و گفت بر او
که در قبر آتش شد پرسیدند از او از امام بعد از پدرم گفت بعد از او امامی نمیدانم پس ضربتی بر او زدند که قبر
پر از آتش شد و بروایت دیگر فرمود که او را نشاندند در قبرش پس سؤال کردند از ائمه علیهم السلام
همه را گفت تا آنکه بنام من رسید پرسیدند توقف کرد پس بر سرش ضربتی زدند که قبرش مملو از آتش
شد و بسند صحیح از ابن محبوب روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
که چون بنده را داخل قبر میکنند دو ملک بنزد او میآیند که اسم ایشان منکر و نکیر است پس اول چیزی
که سؤال میکنند از پروردگار او است پس از پیغمبر او پس از ولی و امام او اگر جواب گفت نجات
یافت و اگر عاجز شد عذاب میکنند او را پس مردی گفت اگر کسی پروردگار و پیغمبر خود را شناخت
و ولی خود را نشناخت چونست حال او فرمود مُذَبْذَبِينَ نه از اینهاست و نه از آنها و هر که را خدا گمراه کند
نیابی هرگز از برای او راهی بسوی نجات و گفتند برسول خدا که یا نبی الله کیست ولی فرمود ولی شما در این زمان
علیست و بعد از او وصی او و از برای هر زمانی عالمی باشد که خدا باو حجت تمام میکند بر خلق تا آنکه
نگویند چنانکه گمراهان پیش از ایشان گفتند در وقتی که انبیای ایشان رفتند پروردگارا چرا
نفرستادی بسوی ما رسولی پس متابعت کنیم آیات ترا پیش از آنکه ذلت و خواری بما برسد
و ضلالت ایشان آن بود که آیات را که اوصیا باشند نشناختند پس حق تعالی در جواب ایشان
فرمود بگو همه انتظار میکشیم پس شما نیز منتظر باشید پس بزودی خواهید دانست که کیست اصحاب
صراط سوی یعنی راه راست و کیست آنکه هدایت یافته است و تربص و انتظار ایشان آن بود که میگفتند
دیگر رغبت ما طلب شناختن اوصیا تا آنکه امامی را بشناسیم پس خدا تعبیر و سرزنش کرد ایشان را
بآن و اصحاب صراط اوصیا علیهم السلام اند که بر صراط می ایستند و داخل بهشت نمیشود مگر کسی که

میآورند هم

ایشانرا

ایشان را شناسد و ایشان او را شناسند و داخل جهنم نمیشود مگر کسی که ایشان او را نشناسند
و او ایشان را نداند و ایشان او را بامامت نشناسند زیرا که ایشان عرفای الهی اند که خدا ایشان را شناسانیده
و عهد او گرفت بر ایشان در وقتی که پیمانها از ایشان گرفت در روز میثاق و وصف کرده است ایشان را
در کتاب خود در آنجا که فرموده است وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ یعنی بر اعراف
مابین بهشت و جهنم مردانی چند هستند که میشناسند همه را بسیمای ایشان و ایشانند گواهان بر
دوستان خود و رسول خدا صلی الله علیه و آله گواه است بر ایشان و از برای ایشان از بندگان عهد
گرفته است که اطاعت ایشان بکنند چنانچه حق تعالی فرموده است فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ
بِشَهِيدٍ تا آخر و آیه یعنی پس چگونه خواهد بود حال مردم در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی را و بیاوریم
ترا گواه بر اینها که امامان در آن روز خواهند خواست آنها که کافر شده اند و نا
فرمانی رسول کرده اند در اطاعت اوصیاء و در بسیار آرزو که کاش با زمین یکسان و هموار میشدند و کتمان
نکنند در آن روز سخنی را از خدا یا کتمان نمیکردند سخنی را از خدا در دنیا و شاذان بن جبرئیل و فضل
و غیر او روایت کرده اند که چون فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام بعالم آخرت
رحلت نمود حضرت امیر علیه السلام گریان بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد حضرت فرمود که والده من
فوت شده است او اولاد خود را گرسنه میداشت و مرا سیر میکرد و اولاد خود را ژولیده مو میگذاشت و مرا
روغن میمالید و الله که در خانه ابو طالب یک درخت خرما بود سبقت میکرد و بامداد و از برای من میچید
و از پسرعمان من پنهان میکرد از برای من پس حضرت برخواست و متوجه تجهیز او شد و پیراهن
مبارک خود را داد که او را در آن کفن کردند و در حالت تشییع جنازه او قدم را آهسته میگذاشت
و بتأنی میرفت و پا برهنه میرفت و در نماز او هفتاد تکبیر گفت و در قبر او خوابید و بعد از آن دست کرم خود
او را در لحد خوابانید و شهادت تلقین او کرد و چون قبرش را پر کردند و مردم خواستند برگردند
مکرر گفت پسرت پسرت نه جعفر و نه عقیل پسرت تو علی بن ابی طالب چون برگشتند مردم گفتند یا رسول الله
دیدیم در این جنازه کاری چند کردی که در جنازه های دیگر نمیکردی فرمود اما تأنی رفتن من از برای
از دحام ملائکه بود و هفتاد تکبیر گفتن از برای آن بود که هفتاد صف از ملائکه بر او نماز کردند و اما
آنکه در لحدش خوابیدم که زمین او را نفشارد و اما آنکه کفن کردم او را به پیراهن خود از برای آن

و رسول خدا ایشان پیمان گرفت از مردم
که اطاعت ایشان بکنند هم

حرام میکرد خدا بر کسی که دید تو را که
گفت والده ام فوت شد حضرت فرمود

از برای آن بود که در حال حیات او
فشار قبر را ذکر کردم گفت وا ضعفاه
پس در لحدش خوابیدم

بود که روزی در حال حیات او قیامت را ذکر کردم گفتم مردم عریان محشور خواهند شد گفت وا سوأتاه
اورا به پیراهن خود کفن کردم که پوشیده محشور گردد و اما آنکه گفتم با و که اینک از برای آن
بود که دو ملک آمدند و از و سؤال کردند از پروردگارش گفت خدا پروردگار منست و گفت کیست
پیغمبر تو گفت محمد پیغمبر منست گفتند کیست ولی و امام تو شرم کرد از آنکه بگوید پسر من پس گفتم
بگو فرزند تو علی بن ابی طالب پس خدا دیده او را روشن کرد مؤلف گوید که این حدیث دلالت
میکند بر آنکه از امامت امام پیش از زمان امامتش نیز سؤال میکنند و باید مخصوص کسی باشد که علم
بامامت او بهم رسانیده باشد و محتمل است که مخصوص مقربان باشد یا مخصوص حضرت فاطمه باشد از برای
اظهار جلالت آن چنانکه آخر حدیث اشعار بآن دارد و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلم
روایت کرده است که میت مومن را چون از خانه اش بیرون میآورند مشایعت میکنند او را
ملائکه تا قبر آن و از و دعا میکنند تا او را بقبرش میرسانند و چون بقبرش رسانیدند زمین با
او میگوید مرحبا خوش آمدی و بسوی اهل خود آمدی بخدا سوگند که دوست میداشتم که مثل تو کسی بر روی
من راه رود خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس قبر او را میگشایند بقدر آنکه چشم او کار کند و داخل
میشوند بر آن دو ملک قبر منکر و نکیر و سؤال میکنند از و که کیست پروردگار تو میگوید خدا میگویند
چیست دین تو میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد میگویند کیست امام تو میگوید فلان
پس منادی از آسمان ندا میکند که راست گفت بنده من از فرشهای بهشت در قبرش بگسترانید
و دری از بهشت بسوی قبرش بگشایید و از جامهای بهشت بر او بپوشانید تا بیاید بنزد ما و آنچه
نزد ماست از برای او بهتر است پس با و گویند بخواب مانند نو داماد و بخواب خوابیدنی که
در آن خواب پریشان نباشد و اگر کافر باشد ملائکه مشایعت او کنند تا قبر او و زمین با و
گوید لا مرحبا بجای بدی آمدی والله که من دشمن میداشتم که مثل تو کسی بر روی من راه رود البته
خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس بر او تنگ میگردد و میفشارد او را تا استخوانهای پهلویش
بیکدیگر میچسبد پس منکر و نکیر بر او داخل میشوند بغیر آن صورت که بر مومن داخل شدند او را مینشانند
و روح او را تا کمر باو بر میگردانند و میگویند پروردگار تو کیست پس او مضطرب میشود و میگوید
میشنیدم مردم میگفتند میگویند هرگز ندانی و همچنین از پیغمبر و امام میپرسند و همین جواب

را میگوید پس از آسمان ندا میرسد که دروغ گفت بنده من فرش کنید قبرش را از آتش و بپوشانید
او را جامهای آتش و بگشائید از برای او دری بسوی آتش تا بیاید بسوی ما و آنچه نزد ماست بدتر است
از برای او از این حالت پس سه مرتبه گرز آتش بر او میزنند که در هر مرتبه آتش از قبرش بر میخیزد
و اگر آن ضربت را بر کوه تهامه بزنند ریزه ریزه میشود و مسلط میکردانند عقربها و مارهای قبرش را که
سخت میگزند و میدرند و شیطان او را غم و اندوه میآورد و صدای عذاب او را میشنود هر که خدا خلق
کرده است مگر جن و انس و چندان پستی که میشنود صدای کفشهای مشایعت کنندگان خود را و صدای بهم زدن
دستهای ایشان را و اینست معنی قول حق تعالی وَيُثَبِّتُ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا تا آخر آیه که تفسیر ظاهرش
آنست که ثابت میدارد حق تعالی آنها را که ایمان آورده اند بقول و اعتقاد ثابت در زندگانی دنیا و در
آخرت و گمراه میکند و بجا وامیگذارد ظالمان را و میکند خدا آنچه میخواهد و ایضا بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلم منقولست که هیچ موضع قبری نیست مگر آنکه هر روز سه مرتبه میگوید منم خانه خاک منم خانه
بلا منم خانه کرم و بروایت دیگر میگوید منم خانه غربت منم خانه وحشت منم خانه کرم منم باغی از باغهای بهشت
یا گودالی از گودالهای جهنم پس در حدیث اول فرمود که چون داخل آن میشود بنده مومن میگوید خوش
آمدی و نزد اهل خود آمدی تا آخر آنچه در حدیث سابق گذشت تا آنکه فرمود از برای او دری میگشایند
که جای خود را در بهشت می بیند پس از آن در مردی بیرون آید که دیده های او از و نیکوتر چیزی ندیده
باشد پس مومن گوید ای بنده خدا هرگز از تو نیکوتر چیزی ندیده ام گوید من اعتقاد نیکم که تو داشتی و
عمل صالحم که تو میکردی پس بگیرد روحش را و در آن جائی که در بهشت با و نموده بودند بگذارند و بگویند
بخواب با دیده روشن پس پیوسته نسیمی از بهشت بجسد او برسد که لذت و خوشبوئی آنرا بیابد تا
مبعوث گردد در قیامت و چون کافر داخل قبر شود گوید لا مرحبا پس او را فشاری بدهد که استخوانهایش
را رمیم کند و باز بحال اول برگرداند و دری از برای او بسوی آتش بگشایند و از آن در مردی بیرون
آید که هرگز از آن بدصورتی و قباحت منظر ندیده باشد پس گوید من آن عمل بدم که میکردی و آن
اعتقاد خبیثم که داشتی پس روح او را در آنجا که باو نموده بودند در آتش بگذارند و پیوسته نفخه
از آتش بجسدش برسد و الم و حرارت آنرا در جسد خود یابد تا روزی که مبعوث شود و مسلط گردانند
بر او شصت و نه مار عظیم که او را گزند و گوشتش را بدرند که اگر یکی از آن مارها بر روی زمین بدمد هرگز گیاه

از آن نزدیک و بعضی از عامه از ابوهریره روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی یُثَبِّتُ اللّهُ الَّذینَ
آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثّابِتِ که قول ثابت شهادتین است وَفِی الآخِرَةِ در قبر است دو ملک داخل
میشوند و سؤال میکنند از رب و از نبی و از قبله و از امام و امام علی علیه السلم است وَیُضِلُّ اللّهُ الظّالِمینَ
یعنی در قبر گمراه میکند خدا ظالمان را از ولایت علی که جواب نمیگویند در وقتی که از او سؤال میکنند وَیَفْعَلُ اللّهُ ما یَشاء
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که خدا را دو ملک است که ایشان را منکر و نکیر میگویند داخل
میشوند بر میت در قبر و سؤال میکنند از او از پروردگار او و پیغمبر او و دین او و امام او و اگر بحق جواب گفت او را
بملائکه نعیم تسلیم میکنند و اگر عاجز شد از جواب او را بملائکه عذاب تسلیم میکنند و از بعضی روایات
ظاهر میشود که از بعضی از اعمال نیز سؤال میکنند چنانکه کلینی از حضرت صادق علیه السلم روایت
کرده است که سؤال کرده میشود میت را در قبر از پنج چیز از نمازش و زکوة اش و حجش و روزه اش
و از ولایت ما اهل بیت پس میگوید ولایت از کنار قبر آن چهار دیگر که هر نقصی که در شما باشد برطرف
که تمام کنم و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است که چون میت مؤمن داخل قبر میشود نماز از جانب
راست میآید و زکوة از جانب چپ و بر بر او در و بر سر او مشرف میشود و صبر بکناری میرود و چون
دو ملک داخل میشوند که سؤال کنند صبر میگوید بنماز و زکوة که دریابید صاحب خود را و اگر شما
عاجز شوید من او را در میابم و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلم مذکور است که حضرت امیر
المؤمنین علیه السلم فرمود که هر که تقویت کند شیعه ضعیفی را که حجت بر خود نتواند تمام کرد و حجت
او را بر ناصبی تمام کند حق تعالی در روزی که او را داخل قبر میکنند تلقین میکند که بگوید خدا پروردگار
و محمد پیغمبر منست و علی ولی و امام منست و کعبه قبله منست و قرآن سرور و شادی من و ذخیره
منست و مردان و زنان مؤمن و مؤمنه برادران و خواهران منند پس حق تعالی میفرماید
که حجت خود را القا کردی و واجب شد از برای تو اعالی درجات بهشت پس در آن وقت قبر او بهترین
بوستانهای بهشت میگردد و در محاسن بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که چون مؤمن
میمیرد با او داخل میشود در قبر شش صورت که یکی از آنها خوش روتر و خوشبوتر و
پاکیزه تر است از باقی صورتها پس یکی از جانب راست میایستد و یکی در جانب چپ و یکی در پیش رو
و یکی در پایین پا و آنکه خوش صورت تر است در بالای سر پس سؤال یا عذابی از هر جهت که می

آید

آید آنکه در آن جهت ایستاده است مانع میشود پس آنکه از همه خوش صورت تر است با سایر
صورتها میگوید شما کیستید خدا شما را جزای خیر دهد از جانب من صاحب جانب راست میگوید من نمازم
صاحب جانب چپ گوید من زکوة ام آنکه در پیش روست گوید من روزه ام آنکه در عقب است گوید من
حجم و عمره ام و آنکه در پایین پاست گوید من بر و احسان ببرادران مؤمنم پس آنها گویند با تو
کیستی که از همه بهتر و خوش صورت و خوشبوتری گوید من ولایت آل محمدم صلوات الله علیهم و ابن بابویه
رحمه الله علیه بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیهما السلم روایت کرده است که آنحضرت در هر جمعه در مسجد
رسول مردم را موعظه میکرد و از جمله آن موعظه این بود ای فرزند آدم اجل تو سریعترین چیزهاست بسوی تو
و نزدیک است که ترا دریابد و ملک قبض کند روح ترا و بروی بسوی منزلی تنها پس برگردانند بسوی تو روح ترا
و بیایند بسوی تو منکر و نکیر از برای سؤال تو و امتحان شدید تو و بدرستی که اول چیزی که از تو سؤال
میکنند از دین است که بآن اعتقاد داشته و از کتابیست که تلاوت میکردی و از امامیست که ولایت او را
اختیار کرده بودی پس میپرسند از عمر تو که در چه چیز فانی کرده و از مال تو که از کجا کسب کرده و در چه چیز تلف
کرده پس حذر خود را بگیر و مهیا شو جواب را پیش از امتحان و سؤال اگر مؤمن و پرهیزکار و عارف بدین
خود و متابعت ائمه صادقین کرده و موالات اولیاء و دوستان خدا کرده خدا حجت ترا تلقین تو میکند
و زبانت را گویا میکند بصواب پس جوابرا نیکو میگویی و بشارت میدهند ترا ببهشت و خوشنودی
خدا و زنان نیکو در و ملائکه ترا استقبال میکنند بروح و ریحان و اگر چنین نباشی زبانت
مضطرب میشود و حجت تو باطل میشود و کور میشوی از جواب و بشارت میدهند ترا باتش و استقبال
میکنند ملائکه بنزل حمیم و سوختن جحیم و امّا ضغطهٔ قبر و ثواب و عقاب آن فی الجمله اجماعی جمیع مسلمانانست
چنانچه سابقا مذکور شد و از احادیث معتبره ظاهر میشود که ضغطه قبر در بدن اصلیست و عام نیست تابع
سؤال قبر است و کسی را که سؤال نکنند او را ضغطه نمیباشد و علی بن ابراهیم گفته است در تفسیر آیه و
مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ برزخ امریست میان دو امر است و آن ثواب و عقاب است در میان
دنیا و آخرت و این رد میکند قول کسی را که انکار عذاب قبر و ثواب و عقاب پیش از قیامت میکند و حضرت
صادق علیه السلم فرمود بخدا سوگند که نمیترسم بر شما مگر برزخ را اما در وقتی که در قیامت کار با ما باشد
ما اولاییم بشفاعت شما و ابن بابویه و دیگران از حضرت صادق روایت کرده اند که چون سعد بن معاذ

الفاری برحمت الهی واصل شد حضرت رسول صلی الله علیه وآله امر فرمود که او را غسل دادند وکفن
وحنوط کردند وچون جنازه اش را برداشتند حضرت بی کفش وردا با جنازه او روان شد
وگاه جانب راست جنازه را میگرفت وگاه جانب چپ را وچون بقبر رسید حضرت خود داخل قبر
او شد وبدست مبارک خود او را در لحد گذاشت وخشت بر رو بر دست چید وفرجها بگل وسنگ محکم میکرد
چون فارغ شد فرمود که میدانم که او در قبر میپوسد ولیکن خدا دوست میدارد که کسی که کاری کند محکم کند
پس مادر سعد گفت ای سعد گوارا باد ترا بهشت حضرت فرمود ای مادر سعد جزم مکن بر پروردگار
خود بدرستی که بر سعد فشاری در قبر رسید پس اصحاب گفتند یا رسول الله از برای سعد کاری
چند کردی که از برای دیگری نکردی گفت چون ملائکه بی کفش وردا در جنازه او میرفتند من نیز متابعت
بایشان کردم ودستم در دست جبرئیل بود بهر جا که او میگرفت من میگرفتم وگفتند با آنچه نسبت
باو بعمل آوردی فرمودی که ضغطه باو رسید فرمود که بلی بااهلش کج خلقی میکرد وبروایت
دیگر در زبانش غلظتی بود بااهلش وحمیری کتاب حسین بن سعید از حضرت صادق علیه السلم روایت
کرده است که چون سعد را دفن کردند حضرت رسول خطابی باو کرد ودستی بر قبرش مالید وپشت مبارکش
لرزید وگفت ای سعد چنین میکنند چون از احوال سؤال کردند فرمود که هیچ مومنی نیست مگر آنکه فشاری
در قبر او را میباشد وکلینی بسند موثق از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است که چون
رقیه دختر حضرت رسول صلی الله علیه وآله بزجر وضرب عثمان عالم بقا رحلت نمود حضرت بر سر
قبر او حاضر شد وحضرت فاطمه صلوات الله علیها در کنار قبر ایستاده بود وآب دیده
مبارکش در قبر میریخت وحضرت آب دیده او را بجامه خود میگرفت ودعا میکرد پس فرمود
که من ضعف او را میدانستم از خدا سؤال کردم که او را از ضغطه قبر امان دهد وایضا بسند
صحیح روایت کرده است که یونس از حضرت امام رضا علیه السلم سؤال کرد از کسی که او را بر دار کشیده
باشند آیا عذاب قبر باو میرسد حضرت فرمود بلی خدا هوا را امر میکند که او را فشار دهد ودر روایت
دیگر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که عیسی
علیه السلم گذشت بقبری که صاحبش را عذاب میکردند پس سال دیگر بر همان قبر گذشت واو را
عذاب نمیکردند از حق تعالی سؤال کرد از سبب این وحی کرد باو که ای روح الله فرزند

پروردگار زمین در پروردگار [illegible] ملکت [illegible] پس [illegible] را و [illegible] از ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که حضرت رسول [illegible]

او بالغ شد وراهی را اصلاح کرد ویتیمی را جا داد ورعایت کرد من او را آمرزیدم بکرده فرزند صالحش
او وایضا از آنحضرت روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که ضغطه قبر از برای
مومن کفاره است از برای آنچه از و صادر شده است از ضایع کردن نعمتهای خدا وایضا
از آنحضرت روایت کرده است که هر که بمیرد ما بین زوال شمس روز پنجشنبه تا زوال شمس روز جمعه
از مومنان خدا او را پناه دهد از فشار قبر وبروایت دیگر هر که در شب جمعه وروز جمعه بمیرد فشار
قبر وعذاب قبر از و دور گردد وعلی ابن ابراهیم بسند کالصحیح روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلم
که چون از کافر سؤال کنند در قبر وگوید نمیدانم ضربتی برو بزنند که هر چه خدا خلق کرده است بشنود
غیر از انس وجن ومسلط کرده اند برو شیطانی از و بدتر که دیدهای او مانند مس سرخ باشد وگوید باو که من برادر
توام ومسلط کرده اند برو مارها وعقربها را وقبرش برو تاریک شود واو فشاری بدهند که دندهای
هر طرف در دندهای طرف دیگر داخل شود ودر روایت دیگر فرمود که اگر دشمن خدا باشد
وجواب صواب نگوید برو ضربتی بزنند که هر دابه که خدا خلق کرده است از آن بترسد بغیر جن و
انس پس دری از برای او بسوی جهنم بگشایند وباو گویند بخواب به بدترین احوال پس جا
برو چنان تنگ شود مانند تنگی نیزه در میان آهن حتی آنکه مغز سرش از ناخنهایش
بیرون آید ومسلط کرده اند برو مارها وعقربهای زمین را که او را بگزند تا وقتی که خدا او را
مبعوث گرداند واز بدی حالش آرزوی قیامت کند وکلینی رحمه الله از حضرت باقر علیه السلم
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که هیچ پیغمبری نبوده است مگر آنکه پیش از پیغمبری
گوسفند چرانیده ومن نیز گوسفند چرانیده ام قبل از نبوت ونظر میکردم بسوی گوسفندان و
شتران که در چراگاه خود در غایت امنیت میچریدند ودر اطراف ایشان چیزی نبود که آنها را از جا در آورد
ناگاه همه میرمیدند پس در آن وقت دانستم که سبب فزع وخوف آنها بوده است پس پرسیدم جبرئیل را
از عذاب قبر وقطب راوندی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که هر که رکوع خود را
تمام بعمل آورد وحشت قبر برو داخل نشود واز ابن عباس روایت کرده است که عذاب قبر سه حصه
است ثلثی از برای غیبت است وثلثی از برای نمیمه وسخن چینی است وثلثی از برای عدم احتراز
بول است وصدوق در خصال بسند موثق از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که عمده عذاب

و مراد از چرا رمیدند [illegible] میکردم
از حال ایشان تا آنکه جبرئیل [illegible] خبر
داد که در قبر کافر را ضربتی میزنند که
جمیع مخلوقات صدای او را میشنوند
و میترسند

قبر در بول است و در **علل الشرایع** بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که مردی از نیکان را
از علمای بنی اسرائیل را در قبرش نشاندند و گفتند ما صد تازیانه از عذاب الهی بر تو میزنیم گفت
طاقت آن ندارم پیوسته کم میکردند و او میگفت طاقت ندارم تا به یک تازیانه رسید باز گفت طاقت ندارم
گفتند چاره از این نیست گفت به چه سبب این را بر من میزنید گفتند از برای آنکه یک روز نماز بی وضو کردی
و بر ضعیف مظلومی گذشتی و او را یاری نکردی پس یک تازیانه بر او زدند که قبرش مملو از آتش شد
و کلینی بسند معتبر از ابو بصیر روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم که
آیا از ضغطه قبر کسی نجات می یابد فرمود که پناه میبرم بخدا از آن چه بسیار کم است کسی که از آن نجات
یابد بدرستی که رقیه رضی الله عنها را چون عثمان ملعون شهید کرد رسول خدا بر قبر او ایستاد و سر
بسوی آسمان بلند کرد و آب از دیده های خود ریخت بمردم گفت بیادم آمد آنچه از آن ملعون
بوده واقع شد و رقت کردم از برای او و از خداوند رحیم سؤال کردم که او را ببخشد
فشار قبر او را پس گفت خداوندا رقیه را بمن ببخش از ضغطه قبر پس خدا او را
بخشیده را بآنحضرت بخشید و فرمود که رسول خدا در جنازه سعد بیرون آمد و هفتاد هزار ملک
تشییع جنازه او کرده بودند پس حضرت سر بسوی آسمان برداشت و فرمود که مثل سعدی
بر او ضغطه واقع میشود **ابو بصیر** گفت فدای تو شوم شنیده ایم که ضغطه او برای آن بود که استخفاف
به بول میکرد و احتراز از آن کم میکرد حضرت فرمود معاذ الله چنین نبود بلکه نبود مگر برای آنکه با اهل خانه
بخلق بدی سلوک میکرد پس حضرت فرمود که مادر سعد گفت گوارا باد ترا ای سعد حضرت رسول
فرمود ای مادر سعد حتم مکن بر خدا که او البته از عذاب نجات یافته است **و ایضاً** بسند صحیح از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که عمر بن یزید بخدمت آنحضرت عرض کرد که من از شما
شنیدم که میفرمودید که همه شیعیان ما در بهشتند هر چند گناه کرده باشند حضرت فرمود
که راست گفتم بخدا قسم که همه در بهشتند گفتم فدای تو شوم بسیاری از گناهان کبیره است حضرت
فرمود **اما** در قیامت پس همه شما داخل بهشت خواهید شد بشفاعت پیغمبر مطاع و وصی واجب الاتباع
او و لیکن **والله** میترسم بر شما در برزخ گفت برزخ چیست فرمود قبر از روزی که بمیرد تا روز قیامت
مؤلف گوید که از بسیاری از اخبار معتبره ظاهر میشود که مؤمن را ضغطه نمیباشد چنانکه **کلینی** از

ابو بصیر روایت کرده است که چون مؤمن را در قبر میگذارند روح را با عقل بدن او بر میگردانند
و سؤال میکنند از او از آنچه میداند از عقاید حقه چون جواب گفت دری از بهشت بسوی قبر او می
گشایند که داخل میشود بر او نور و خنکی و بوی خوش بهشت گفتم فدای تو شوم پس کجاست ضغطه
قبر فرمود هیهات بر مؤمنان از ضغطه چیزی نیست بخدا سوگند که زمینی که مؤمن بر روی او راه میرود فخر میکند
بر زمین دیگر که بر پشت من مؤمن راه رفت و بر پشت تو راه نرفت و چون داخل قبر میشود زمین او را
خطاب میکند که من ترا دوست میداشتم در وقتی که بر پشت من راه میرفتی اکنون که کار تو با من است میدانم
که با تو چه کنم پس گشاده میشود از برای او بقدر آنکه دیده کار کند **و جمع** میان این اخبار در غایت
اشکالست و مؤمن را اگر حمل بر مؤمن کامل کنیم که مقرر از فاطمه بنت اسد و رقیه و سعد بن معاذ
کم بهم میرسد مگر آنکه فاطمه و رقیه را حمل کنیم بر آنکه از باب احتیاط و اطمینان خواهران و عاقل آمده باشد
و گوییم که مراد از مؤمن معصوم است و کسی که تالی مرتبه عصمت باشد مانند سلمان و ابوذر و امثال ایشان
و ممکنست که احادیث عدم ضغطه مؤمن محمول باشد بر عدم ضغطه شدیده و منافات با ضغطه خفیفه
نداشته باشد و در اخبار ضغطه معاذ اشعاری بخفت آن هست یا آنکه حمل کنیم بر عدم ضغطه که بر وجه غضب
باشد و ضغطه مؤمن بر وجه لطف است از برای آنکه قابل دخول بهشت گردد چنانچه ابتلای او به بلاهای دنیا از
این جهت است یا آنکه گوییم در صدر اسلام چنین بود که از برای غیر معصومین صلوات الله علیهم از مؤمنان
رفع شد و این وجه قریبی است اگرچه در بعضی از اخبار بعدی دارد **و در حدیث حسن** کالصحیح از زراره
که گفت از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم که جریده را چرا با میت میگذارند فرمود برای آنکه عذاب و حساب
از میت دور میشود مادام که تر است و همه عذاب در یک روز و یک ساعت میباشد قدر آنکه میت را داخل
قبر میکنند و قوم بر میگردند و دو جریده را از برای این قرار داده اند که در آن ساعت عذاب نکنند
و هر گاه در آن وقت نشد انشاء الله تعالی بعد از خشک شدن هم نمیشود **مؤلف گوید** که در توجیه
این حدیث دو احتمال است **اول** آنکه عذاب جسد اصلی در ساعت اول میباشد **دوم**
آنکه ابتدای عذاب در ساعت اول میباشد هرگاه در آن وقت تفضل کرده عذاب نکرد بعد از خشک
شدن انشاء الله عذاب نمیکند و این ظاهرتر است **فائده ثالثه** در بیان تعلق
روح است بجسد مثالی در عالم برزخ **کلینی** رحمه الله از حبه عرنی روایت کرده است که حضرت

امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که هر مومنی که بمیرد در بقعه از بقعها میگویند روح او را که ملحق شو بوادی السلام که صحرای نجف اشرفست و بدرستی که آن بقعه ایست از جنت عدن و ایضا روایت کرده است که شخصی بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد که برادر من در بغداد است و میترسم در آنجا بمیرد حضرت فرمود که چه پروا داری هر جا خواهد بمیرد هیچ مومنی در مشرق و مغرب زمین نمیماند مگر آنکه خدا حشر میکند روح او را بوادی السلام راوی گفت کجاست وادی السلام فرمود بیرون کوفه است گویا می بینم ایشانرا که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند **وَكَذَا فِي الْأَخْبَارِ** بسیار وارد شده است که ارواح مومنان در درختی بهشتی در بهشت بر صفت بدنها یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر سئوال میکنند و از طعام و شراب بهشت میخورند و میاشامند و میگویند ای پروردگار ما قیامت را از برای ما برپا دار و آنچه ما را وعده داده عطا کن و آخر ما را باول ما ملحق گردان و هر گاه روحی از ارواح بر ایشان وارد میشود جمع میشوند نزد او که سئوال کنند پس بعضی میگویند که بگذارید الحال او را که از هول عظیمی رها شده است و چون اطمینانی بهم میرساند از یاران و اصحاب خود سئوال میکنند اگر میگوید زنده است امیدوار میشوند که شاید از سعدا باشد و بعد از مردن با ایشان ملحق شود و اگر گفت مرده است میگویند رفت بپایین و بسوی جهنم و ارواح کفار در آتش معذبند و بروایت دیگر عرض میکنند ایشانرا بر آتش جهنم و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما برپا مدار و وعده ما را بعمل میاور و آخر ما را باول ما ملحق مگردان و در این باب احادیث گذشت **وَكُلَيْنِي** بسند صحیح از ضریس کناسی روایت کرده است که گفت از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سئوال کردم که مردم میگویند که فرات ما از بهشت بیرون میاید و این چگونه است و حال آنکه آب فرات از جانب مغرب میاید و چشمها و نهرها در آن میریزد حضرت فرمود که خدا را بهشتی هست که آنرا خلق کرده است در مغرب و آب فرات شما از آنجا بیرون میاید و بسوی آن بهشت بیرون میروند ارواح مومنان از قبرهای خود در هر وقت شام و از میوهای آن میخورند و تنعم میکنند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون صبح طالع شد از بهشت بیرون میایند و در هوا ما بین آسمان و زمین پرواز میکنند و میایند و میروند و چون آفتاب طالع شد رجوع بقبرهای خود میکنند و با هم ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند و فرمود که خدا را آتشی هست در مشرق خلق کرده است آنرا برای آنکه ارواح کافران در آن ساکن شوند و بخورند از زقوم آن و بیاشامند از حمیم آن در شب و چون

هر یکیه

و خبر از آن میگیرند و با یکدیگر ملاقات میکنند

صبح طالع میشود از آنجا میروند بوادی که در یمن است و از برهوت مینامند و از جمیع آتشهای دنیا گرمتر است و در آنجا میباشند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون شام میشود باز بآتش برمیگردانند ایشانرا و حال ایشان چنین است تا روز قیامت راوی پرسید که چگونه خواهد بود حال جمعی که بوحدانیت خدا و رسالت حضرت رسول قایلند از مسلمانان گناه کاری چند که میمیرند و اعتقاد بامامی ندارند و ولایت امامت شما را نمیدانند حضرت فرمود که آنها در قبرهای خود هستند و بیرون نمیایند و هر که از ایشان عمل شایسته داشته باشد و از او عداوتی ظاهر نشود از قبر آنها راهی میگشایند بسوی بهشتی که خدا در مغرب خلق کرده است و نسیمی بر او داخل میشود تا روز قیامت پس خدا حسنات و سیئات او را حساب میکند یا بهشت میرود ایشانرا یا بجهنم پس ایشان موقوف میمانند بامر خدا و همچنین معامله میکند با مستضعفین و ابلهان و اطفال و اولاد مسلمانان که بحد بلوغ نرسیده اند و اما ناصبیان از اهل قبله که در مذاهب باطله خود تعصب دارند پس نقبی میگشایند از قبرهای ایشان بسوی آتشی که خدا در مشرق خلق کرده است و از زبانه و شرر و دود و فوران حمیم آن آتش بر ایشان داخل میشود تا روز قیامت پس بازگشت ایشان بسوی حمیم جهنمست در آتش میسوزند پس با ایشان میگویند کجاست آنکه میخواندید بغیر از خدا یعنی کجاست امام شما که او را امام قرار داده بودید بغیر از امامی که گردانیده است خدا او را امام از برای مردم **وَ أَيْضًا** روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از جنت آدم حضرت فرمود که باغی بود از باغستانهای دنیا که در آن آفتاب و ماه طلوع و غروب میکرد و اگر از جنات آخرت میبود هرگز از آن بیرون نمیآمد **وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ** روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی **وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا** یعنی از برای ایشان هست روزی ایشان در بامداد و پسین فرموده که این در بهشتهای دنیاست پیش از قیامت که ارواح مومنان بانجا میروند زیرا که در جنات خلد آفتاب و ماه و بامداد و پسین نمیباشد و ایضا روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی **فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ** یعنی اما آنها که شقی و بد عاقبتند پس در آتشند و ایشانرا در آن ناله و فغان و فریادی هست و همیشه در آن خواهند بود مادام که بوده باشد آسمانها و زمین فرمود که این در آتش دنیاست پیش از قیامت و باز فرموده است و اما آنها که سعادتمندند در بهشتند

ایشان ۵

پس ۵

و همچنین در تفسیر ... نیز بوده تا دوام آسمانها و زمین فرموده که در بهشتهای دنیاست که ارواح
مؤمنان در آنجا میباشند بعد از آن در جنّت مخلّد خواهند بود یعنی این عطاییست که مقطوع نیست از نعیم آخرت
و با آن متصل خواهد بود و دلیل بر این آنست که در آخرت آسمانها و زمین متبدل و برطرف میشود پس جنّت
که در بهشت و آتش دنیا باشد و باز روایت کرده است که مردی از حضرت صادق علیه السلم پرسید از
تفسیر آیه که در حق فرعون و اصحاب او میفرماید که آتش عرض کرده میشوند بر او در بامداد و پسین حضرت فرمود
که سنیان درین باب چه میگویند راوی گفت میگویند که این در آتش خلد است و بعد از مردن تا قیامت
ایشانرا عذابی نمیباشد حضرت فرمود که پس ایشان از سعادتمندان خواهند بود گفت فدای تو شوم پس چگونه
است این فرمود که در دنیاست که بامداد و پسین در او میباشد و در قیامت دیگر بامداد و پسین نیست بعد از این میفرماید که
و روزی که قایم میشود قیامت میگویند داخل کنید آل فرعون را در سخت ترین عذابها و ایضا از حضرت امام حسن
مجتبی علیه السلم روایت کرده است که ارواح مؤمنان در شبهای جمعه مجتمع میشوند نزد صخرهٔ بیت المقدس
و در قیامت حشر خلایق نیز در آنجا خواهد بود و ارواح کفار بعد از مردن جمع میشوند در حضرموت
یمن و کلینی بچندین سند روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلم که حضرت امیر المؤمنین و
حضرت رسول صلوات الله علیهما فرمودند که بدترین آبها بر روی زمین آب برهوت است و آن وادی است
در حضرموت یمن و کلینی بچندین سند روایت کرده است که از عقب یمن وادی است که از اودیه
برهوت میگویند و در آن وادی نمیباشد مگر مارهای سیاه و از جنس مرغها مگر بوم و در آن وادی
چاهی هست که آنرا بلهوت میگویند و در هر بامداد و پسین ارواح مشرکان را بآنجا میبرند و از آب صدید در
حلق ایشان میکنند و ایضا بسند موثق روایت کرده است که اعرابی بخدمت حضرت امام محمد باقر
آمد حضرت فرمود از کجا آمده ای اعرابی گفت از احقاف قوم عاد و در آنجا وادی دیدم تاریک که قعرش
را نمیتوان دید و بوم و هام و جغد بسیار است حضرت فرمود میدانی آن وادی چیست گفت نه والله
نمیدانم فرمود برهوت که روح هر کافری در آنجاست و علی بن ابراهیم بسند معتبر از آنحضرت
روایت کرده است که مردی آمد بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله من امر عظیمی دیدم
فرمود چه دیدی گفت بیماری داشتم و از برای او وصف کردند آبی را از چاه احقاف که در
برای شفا میدهند در برهوت پس مهیا شدم و با خود مشکی و قدحی برداشتم که از آن قدح آب

در مشک بریزم ناگاه دیدم که از میان هوا چیزی مانند زنجیر بزیر آمد و گفت ای مرد مرا آب بده که در همین
ساعت میمیرم چون سر بلند کردم که قدح آب باو بدهم او را دیدم که ... تا بیکی قرص آفتاب پس
چون رفتم آب بردارم باز دیگر آمد و میگفت العطش العطش مرا آب بده که در این ساعت میمیرم چون قدح را
بلند کردم باز کشیده شد تا قرص آفتاب سه مرتبه چنین شد و من مشک را بستم و باو آب ندادم حضرت رسول
صلی الله علیه و آله گفت که آن قابیل پسر حضرت آدم است که برادر خود را کشت و این عذاب اوست تا روز قیامت
و در بصائر الدرجات از عبد الله بن سنان روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلم سؤال
کردم از حوض کوثر فرمود که وسعت آن از ما بین بصری تا صنعاست میخواهی آنرا ببینی گفتم بلی فدای
تو شوم پس حضرت دست مرا گرفت و از مدینه بیرون برد پس پا بر زمین زد نهری پیدا شد که دو
طرف آنرا نمیتوانستم دید مگر موضعی که من و آنحضرت در آنجا ایستاده بودیم که مانند جزیره بود و نهری در
نظر من آمد که از یکطرف آن آبی میرفت از برف سفیدتر و از طرف دیگر شیری میرفت از برف سفیدتر و از
میان اینها شرابی میرفت مانند یاقوت در نهایت لطافت و هرگز ندیده بودم چیزی نیکوتر و خوشنماتر از
شراب در میان شیر و آب گفتم فدای تو شوم این نهر از کجا بیرون میآید و مجرای آن کجاست
حضرت فرمود که اینها آن چشمه هاست که حق تعالی در قرآن فرموده است که در بهشت میباشد چشمه از شیر
و چشمه از آب و درین نهر جاری میشود و در دو کنار این نهر دیدم درختان بود و در میان هر درختی
حوریه و موهای ایشان آنقدر نیکو بود که هرگز بآن خوبی مویی ندیده بودم و در دست هر یک از ایشان ظرفی بود
که هرگز بآن نیکویی ظرفی ندیده بودم و از ظرفهای دنیا نبود پس حضرت نزدیک یکی از آن حوریان
رفت و اشاره نمود که آب بده دیدم که آن حوریه خم شد که از نهر آب بردارد و درخت نیز با او
خم شد و ظرف را از آن نهر پر کرد و بدست حضرت داد و بیاشامید و باز آن ظرف را باو داد و اشاره
فرمود که باز پر کند او با درخت باز خم شد و باز دیگر پر کرد و بحضرت داد و حضرت بمن شفقت فرمود بیاشامیدم
هرگز شرابی بآن نرمی و لطافت و لذت نچشیده بودم و رایحه آن بوی مشک بود و چون در کاسه نظر
کردم سه رنگ از شراب در آن بود گفتم فدای تو شوم مثل آنچه امروز دیدم هرگز ندیده بودم و هرگز گمان
نمیکردم که چنین چیزی میتواند بود حضرت فرمود که این کمتر چیزیست که حق تعالی برای شیعیان ما مهیا کرده
است مؤمن چون از دنیا میرود روحش با بوی این نهر میآورند و در باغستانهای آن سیر میکند و از شرابهای آن

و چشمه از شراب

آن بیابان باشد و دشمن ما چون وفات مییابد روحش را میبرند بوادی برهوت و در عذاب آن همیشه
میباشد و از زقوم او بآن میخورانند و از حمیم آن در حلقش میکنند پس پناه برید بخدا از آن وادی
ابن قولویه در کامل الزیاره از عبدالله بن بکر روایت کرده است که با حضرت صادق علیه السلام رفیق
بودم از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود آمدیم که آنرا عسفان میگویند پس گذشتیم بکوه سیاهی که در
از جانب چپ راه گفتم یا ابن رسول الله چه بسیار وحشت آور است این کوه و در این راه کوهی مثل این ندیدم
ام حضرت فرمود ای پسر بکر میدانی این چه کوه است گفتم نه فرمود این کوهیست که آنرا کمد میگویند و
بر وادی از وادیهای جهنم واقعست و در این کوه میباشند قاتلان پدرم حسین علیه السلام خدا ایشان را
اینجا سپرده است و از زیر ایشان جاری میشود جمیع نهرهای جهنم از غسلین و صدید و حمیم و آنچه
بیرون میآید از چاه حزن و از فلق و از آثام و از طینت خبال و از جهنم و از لظی و از حطمه و از سقر و از
جحیم و از هاویه و از سعیر و در هیچ وقت از این کوه نگذشته ام مگر آنکه ابوبکر و عمر را دیدم که استغاثه میکنند
بسوی من و نظر میکنم بسوی قاتلان پدرم حسین و بابوبکر و عمر میگویم که ایشان آنچه کردند بسبب اساسی
بود که شما گذاشتید چون حاکم شدید بر ما رحم نکردید و ما را کشتید و از حق خود محروم کردید و حق ما را غصب
کردید و بجمیع امورها متصرف شدید خدا رحم نکند کسی را که شما را رحم کند بچشید وبال آنچه را پیش
فرستاده اید و خدا ظلم کننده نیست بر بندگان گفتم فدای تو شوم این کوه بکجا منتهی میشود
فرمود بزمین ششم و جهنم در انجاست و عاقلان گشته بر جهنم زیاده از شماره‌های ستارگان آسمان و قطرهای
باران و قطرات دریاها و ذره‌های خاک و هر یک موکل است باو که از آن مفارقت نمیکند و کلینی
در کتاب خود روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود چون روز جمعه و روزهای عید میشود
حق تعالی امر میکند رضوان خازن بهشت را که ندا کند در میان ارواح مؤمنان و ایشان در عرصه‌های
بهشتها ساکن اند که خداوند عالم رخصت داده است که بزیارت اهالی و یاران و برادران خود بروند
از اهل دنیا پس خداوند منان امر میکند رضوان را که از برای هر روحی ناقهٔ از ناقه‌های بهشت بیاورد
که بر آن قبه از زبرجد سبز بسته باشند که پرده آن از یاقوت زردتر باشد و بر ناقه‌ها جلها بر
از سندس و استبرق بهشت پوشانیده باشند پس سوار میشوند بر این ناقه‌ها با زینت
تمام و حله‌های بهشت در بر و تاجها از مروارید تر بر سر که آن تاجها بر سر ایشان نور بخشد و درخشنده باشند مانند

ستاره‌ها که در آسمان از نزدیک و دور میدرخشند پس ارواح مؤمنان در عرصهٔ بهشت
جمع شوند پس خداوند جلیل امر کند جبرئیل را که ملائکه آسمانها را باستقبال ایشان فرستد
پس ملائکه هر آسمان ایشان را استقبال کنند و تا آسمان پایین تر ایشان را مشایعت کنند
تا فرود آیند بوادی السلام و آن صحرائیست در پشت کوفه یعنی صحرای نجف پس متفرق شوند در شهرها
و قریه‌ها تا زیارت کنند اهالی خود را که در دار دنیا با ایشان بوده اند و با ایشان ملکی چند باشند
که بگردانند رویهای ایشان را از آنچه میخواهند بسوی آنچه نمیخواهند یعنی اموری که موجب اندوه ایشان
میگردد و دیدن آنها از ایشان پنهان میگردانند و اموری که موجب سرور ایشانست با ایشان
مینمایند و بزیارت قبرها که بدنهای اصلی ایشان در آنهاست میروند و چون مردم از نماز جمعه
و عید فارغ میشوند ندا میکند جبرئیل در میان ایشان که برگردید بسوی غرفه‌های بهشت پس برمیگردند
چون این را فرمود مردی از اهل مجلس گریست گفت فدای تو شوم این از برای مؤمنان است حال
کافر چونست فرمود بدنهای ملعونی چند اند در زیر خاک و روحهای خبیث چندند که ساکن گردانیده
اند ایشان را در وادی برهوت در چاه کبریت و در آنجا معذبند و فزعها و هولهای آنها میرسد بدنهای
ملعون خبیث ایشان که در زیر خاک اند بمنزله کسی که در خواب باشد و خوابهای هولناک ببیند
و پیوسته آن بدنها خایف و ترسانند و روحها معذبند بانواع عذابها و پیوسته در زندان الهی محفوظ
محبوس اند و روحی و راحتی نمییابند تا آنکه قایم ما ظاهر شود پس آن روحهای خبیث را بسوی بدنهای
پلید ایشان برمیگردانند و حضرت قایم گردن ایشان را میزند و میروند بسوی آتش و در عقوبات جهنم
میروند و ابد الاباد در آنجا معذب خواهند بود مؤلف گوید که از این حدیث ظاهر میشود که ارواح
مؤمنان در عالم برزخ در بهشت خلدند که در آسمانهاست و از احادیث سابقه ظاهر میشود که در بهشت
زمین میباشند و آن احادیث بیشتر و معتبرتر است و ممکنست که این مخصوص بعضی از مقربان بوده باشد
و مجمل قول در این ابواب و آنچه باید البته اعتقاد کرد و از اخبار مستفیضه و براهین قاطعه معلوم میشود
آنست که نفس بعد از موت باقیست و اگر محض ایمان دارد متنعم است و اگر محض کفر دارد معذبست و
اگر مستضعف که قدرت بر تمیز حق از باطل ندارد یا حجت کامل بر او تمام نشده است مانند جمعی که در
اقصای بلاد کفر یا بلاد سنی میباشند و اطلاعی بر اختلاف مذاهب ندارند یا اگر اطلاع دارند آنچه نمیتوانند

و با شیعه عداوتی نداشته باشند و حیران باشند هم

بیلادی آمد که تفحص دین حق بکنند بلکه بعضی از مخالفین که محبت با اهل بیت علیهم السلم داشته باشند
و امام را بخصوص نشناسند و اطفال و مجانین و امثال ایشان اینها را در برزخ سؤالی و عذابی
و ثوابی نخواهد بود و امر ایشان موقوفست تا قیامت که حق تعالی بعدل خود یا بفضل خود با ایشان
سلوک کند و سایر مردم را روح با ایشان بر میگردد در قبر یا بجمیع بدن یا ببعضی از بدن که قدرت
بر فهم خطاب و سؤال و جواب داشته باشند و از ایشان سؤال میکنند از بعضی از عقاید و بعضی
از اعمال و ششم آنکه ثواب و عقاب میدهند و ضغطه و فشار قبر فی الجمله حق است و
سؤال از بعضی ساقط میشود مانند کسی که تلقین او کرده باشند و ضغطه نیز از بعضی از مؤمنان ساقط
میشود چنانکه گذشت و اینها همه در بدن اصلی واقع میشود و بعد از آن روح تعلق میگیرد ببدن مثالی
لطیفی مانند اجسام جن و ملائکه شبیه باجساد اصلیه در صورت و تنعم و عذاب او در آن بدن میباشد
و حکمت که روح را المی حاصل شود بسبب بعضی از امور که نسبت ببدن اصلی واقع شود باعتبار تعلقی
که سابق بآن داشته است و میداند بآن عود خواهد کرد چنانچه هفتم از بعضی از اخبار ظاهر میشود و بآن
وجه اکثر اخبار که در باب ثواب و عقاب قبر و گشادگی و تنگی آن و حرکت روح و طیران او در
هوا و آمدن او بزیارت اهل خود و دیدن ائمه علیهم السلم بشکلهای ایشان و مشاهده اعدای
ایشان با عذاب و سایر آنچه درین باب وارد شده است بر همه مذاهب بدون تکلف ساخته
میشود پس مراد بقبر در اکثر اخبار آن مکانیست که روح در آن میباشد در عالم برزخ و اگر چه
ممکنست تصحیح بعضی از اخبار با قول بتجسم روح و بدون اجساد مثالیه هشتم اجساد مثالیه در احادیث
معتبره بسیار وارد شده است و مانعی شرعا و عقلا از قول بآن نیست البته قایل باید شد و توهمی
که کرده اند که تناسخ لازم میآید باطلست چنانچه دانستی و نهم در نفی تناسخ ضرورت دین اسلام
مسلمین است بر بطلان آن و معلومست که این داخل نیست در آنچه اجماع و ضرورت بر نفی آن قایم
شده است و چگونه داخل در آن باشد و حال آنکه قایل بآن شده اند بسیاری از مسلمانان تا شیخ مفید
و غیر او از متکلمین و محدثین و شیخ مفید علیه الرحمه در جواب مسایل سرویه گفته است که از ائمه
هدی صلوات الله علیهم وارد شده است که معذب نمیشود در قبر هر میتی بلکه معذب میشود کسی که
محض کفر داشته باشد و منعم نمیشود هر میتی بلکه منعم میشود کسی که محض ایمان داشته باشد و غیر

میگردانند هم

این دو صنف را بحال خود میگذارند و همچنین روایت وارد شده است که سؤال قبر نیز
مخصوص این دو صنف است چنانچه در اخبار وارد شده است و اما عذاب کافر در قبر و نعیم مؤمن
در آن پس خبر وارد شده است که حق تعالی روح مؤمن را در قالبی مثل قالب او در دنیا در بهشتی
از بهشتهای او منعم میدارد او را تا روز قیامت پس چون در صور بدمند انشا میکند بدن او را
که پوسیده است در خاک و متفرق گردیده است پس بر میگرداند روح او را بهمان بدن و حشر میکند
او را بسوی موقف و امر میکند که او را بجنت خلد میبرند و ابد الآباد در آن متنعم میباشد اما آن جسدی
که بآن بر میگردد بر ترکیب جسد دنیا نیست بلکه تعدیل طباع آن مینماید و صورت او را نیکو میگردانند که
هرگز پیر نمیشود با آن تعدیل طباع و تعب و ماندگی و سستی او را در بهشت نمیباشد و روح کافر را در
قرار میدهند مثل قالب او در دنیا در محل عذابی که معاقب میشود بآن و در آتشی که معذب میگردد بآن
تا قیامت پس انشا میکند جسدی را که مفارقت کرده است از آن در قبر و بر میگرداند روح
را بآن و بآن بدن معذب میگردد همیشه در آخرت و جسدش را بنحوی ترکیب میکند که فانی نشود

فصل پنجم در بیان بعضی از شرایط و علامات قیامت است که پیش از نفخ صور

واقع میشود و معظم آنها چند چیز است اول خروج یاجوج و ماجوج است که قرآن مجید بآن
ناطقست و در قصه ذو القرنین فرموده است که چون سد را ساخت که مانع بیرون آمدن یاجوج و ماجوج
باشد گفت پس هرگاه بیاید وعده پروردگار من سد را با زمین هموار میگرداند و وعده پروردگار
من حقست و در جای دیگر فرموده است که تا وقتی که گشوده شوند یاجوج و ماجوج یعنی سد ایشان
و ایشان از هر بلندیی بسرعت بزیر آیند و نزدیک شود وعده حق قیامت و مفسران از خاصه
روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که یاجوج امتی است و ماجوج امتی است و هر
یک چهار صد امتند و مردی از ایشان نمیمیرد تا هزار فرزند از صلب خود می بیند و ایشان سه
صنفند صنفی از ایشان مانند درختهای بلند اند و صنفی از ایشان طول و عرض ایشان مساویست و
این صنف اند که هیچ کوه و آهنی در پیش ایشان نمی ایستد و صنف دیگر یک گوش خود را فراش
خود میکنند و دیگری را لحاف خود و نمیگذرند بفیلی و شتری و خوکی و سایر حیوانات مگر آنکه آنها را میخورند
و هر که از ایشان میمیرد او را میخورند مقدمه ایشان در شام خواهد بود و ساقه ایشان در خراسان

ونهرهای مشرق و دریاچه مازندران را آخر میکنند و چون خصوصیات ایشان در احادیث صحیحه
وارد نشده است بهمین اکتفا کردیم و مجملا ایمان بوجود ایشان و خروج ایشان نزدیک بقیامت
و سد ذو القرنین چنانچه در نص قران مجید وارد شده است باید آورد و گوش بسخن ملاحده و شبههای
ایشان نباید داد و تفحص خصوصیات آنها ضرور نیست **دویم** دابة الارض است که سابقا
در رجعت مذکور شد **سیم** بیرون آمدن آفتاب است از جانب مغرب چنانچه حق تعالی فرموده است
که روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع نبخشد نفسی را ایمان او که پیشتر ایمان نیاورده باشد
یا کسب نکند در ایمان او خیری و طاعتی و عامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند
که آیات طلوع آفتاب است از مغرب و دابة الارض است و دجال و دخان و مرگ و قیامت و شیخ طبرسی
از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که آیات پروردگار طلوع شمس است از مغرب و
خروج دابة الارض است و دخان و کلینی و شیخ طوسی بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده اند
که چون آفتاب از مغرب طالع شود همه کس ایمان بیاورند و ایمان بایشان نفعی نبخشد و علی بن ابراهیم
نیز بسند صحیح روایت کرده است که چون آفتاب از مغرب طلوع کند هرکه ایمان آورد ایمان باو
نفعی نمیدهد **چهارم** دخانست که در احادیث سابقه مذکور شد و آن اشاره است بانکه
حق تعالی فرموده است يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ
أَلِيمٌ یعنی روزی که بیاورد آسمان دود هویدایی را که فرا گیرد مردم را گویند این عذابیست درد آورنده
پروردگارا عذاب را از ما دور کن بدرستی که ما ایمان میآوریم بعد از آن فرموده است که ما اندکی
عذاب را از شما دور میکنیم بدرستی که شما باز عود خواهید کرد بکفر و تکذیب و اکثر مفسران گفته
اند که دخانی است از اشراط قیامت که مردم را فرا گیرد و داخل شود در گوشهای کفار و منافقان
پیش از قیامت و سرهای ایشان مانند کله بریان شود و بهر مومنی از آن مثل زکامی برسد و زمین
مانند خانه شود که در آن آتش افروخته باشند و چهل روز بماند و بعد از آن برطرف شود و این را از ابن
عباس و حسن بصری و دیگران روایت کرده اند و در احادیث اهل بیت علیهم السلم مجمل وارد شده است
و این تفاصیل در آنها بنظر نرسیده است بهمین قدر ایمان باید آورد و آنچه بعضی گفته اند که دخان اشاره
است بقحطی که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد مخالف احادیث معتبره عامه و خاصه

است و در بعضی از روایات وارد شده است که این دخان در رجعت ظاهر خواهد شد **فصل ششم**
در بیان نفخ صورات و فنای اشیا بدانکه آیات بسیار دلالت بر نفخ صور میکند و احادیث بسیار
از طرق خاصه و عامه وارد شده است که حق تعالی اسرافیل را خلق کرده و با او صوری عظیمی آفریده یعنی بوقی
که یکطرف آن بمشرق و طرف دیگر بمغرب و از روزی که او خلق شده است آن بوق را در دهان دارد
و منتظر امر الهیست که هرگاه فرمان حق تعالی برسد در صور بدمد چنانچه سید الساجدین صلوات الله علیه در صحیفه
کامله فرموده است و اسرافیل صاحب صور که دیده ها گشوده و انتظار میکشد از جانب تو رخصت دمیدن در صور
را و حلول امر قیامت را پس آگاه میسازد و زنده میگرداند بدمیدن در صور مردها را که در قبرها در گرو اعمال
خود اند و حق تعالی در سوره کهف فرموده است و نفخ کرده شود در صور پس جمع کنیم ایشانرا جمع کردنی و در سوره طه
فرموده است روزی که بدمند در صور و حشر کنیم مجرمانرا با دیده های کبود و در سوره مومنین فرموده است پس
هرگاه بدمند در صور پس نسبها در میان ایشان نخواهد بود در آن روز و در سوره نمل فرموده است
و روزی که بدمند در صور پس بفزع آیند هرکه در آسمانها و زمین است و گفته اند از شدت خوف بمیرند
مگر کسی که خدا خواهد که نمیرد گفته اند که جبرئیل و اسرافیل و عزرائیلند که در نفخ صور نمیرند و در سوره یس فرموده
است که انتظار نمیکشند مگر یک صیحه عظیم را که ایشانرا بگیرد در حالتی که در عین مخاصمه و منازعت در معامله
باشند و مراد نفخه اولیست که از آن بمیرند مفسران روایت کرده اند که قیامت بر پا شود در وقتی که دو مرد
جامه ها گشوده باشند که خرید و فروش کنند هنوز جامه ها را نپیچیده باشند که قیامت بر پا شود و مرد
لقمه برداشته باشد هنوز بدهانش نرسیده باشد که بمیرد و در یس فرموده است استطاعت ندارند
که وصیتی بکنند و نه بسوی اهل خود برگردند و علی بن ابراهیم روایت کرده است که این
در آخر الزمانست صیحه در میان ایشان بلند شود در وقتی که در بازارهای خود در مخاصمه باشند پس
همه بمیرند در جای خود و احدی از ایشان بمنزل خود بر نمیگردد و وصیتی نمیکنند پس حق تعالی نفخه دویم را
فرمود که و نفخ کرده شود در صور پس ایشان از قبرها بسوی پروردگار خود یعنی بسوی عرش او و محل
حکم او بسرعت روند گویند ای وای بر ما کی ما را برانگیخت و محشور گردانید از خوابگاه ما اینست آنچه
وعده داده خداوند رحمان و راست گفتند پیغمبران نبود مگر یک صدایی پس ناگاه همه در یک موضع نزد ما حاضر
شوند و در سوره ص فرموده است انتظار نمیکشند مگر یک صیحه را و دیگر بر نمیگردند بدنیا و در سوره

ذکر فرموده است و نفخ کرده میشود در صور پس بیهوش میشود هر که در آسمانها و زمین است
یعنی میمیرند پس بار دیگر در صور میدمند پس ناگاه ایشان ایستاده اند و نظر میکنند یا انتظار میکشند
که با ایشان چه خواهند کرد و در سوره ق فرموده است که و دمیده میشود در صور آن روزیست که
وعیدهای خدا ایمن میآید و فرموده است و گوش بده و بشنو روزی که ندا میکند ندا کننده از مکانی نزدیک
روزی که میشنوند صیحه را بحق و راستی آن روزیست که بیرون میآیند مردم از قبرها بدرستی که مائیم که
زنده میکنیم و میمیرانیم و بسوی ماست بازگشت همه روزی که شکافته میشود زمین از ایشان و بیرون میآیند
بسرعت این حشریست که بر ما آسانست و در مدثر فرموده است که پس هرگاه دمیده شود در ناقور یعنی در
بوق پس آن روز روزیست که دشوار است بر کافران و آسان نیست پس از آیات کریمه معلوم شد که
دو نفخ در صور البته میباشد یکی دمیدن اول که با آن جمیع اهل زمین و اکثر اهل آسمانها میمیرند بیکدفعه و دیگری
در وقت مبعوث شدن که با آن دمیدن همه خلایق بیکدفعه زنده میشوند و بعضی از مفسران گفته اند
که سه مرتبه میدمند نفخه اول نفخه فزع است که میترسند و نفخه دویم نفخه صعق است که میمیرند و نفخه سیم
نفخه قیام است که زنده میشوند و از قبرها بیرون میآیند و این قول نادر است و در احادیث معتبره نفخه سه
نفخه نیست و تاویلی که بعضی کرده اند که صور جمع صورتست و مراد دمیدن ارواحست در بدنها در
قیامت موجه است و منافی ظواهر آیات بلکه صریح آنها است و مخالف اخبار معتبره است چنانکه
علی بن ابراهیم بسند معتبر از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده است که از حضرت امام زین العابدین
علیه السلم سؤال کردند که فاصله میان نفخه اول و دویم چند گاه خواهد بود حضرت فرمود آنچه خدا
خواهد پرسیدند یا ابن رسول الله چگونه میدمند در صور فرمود اما نفخه اولی پس بدرستی که خدا
امر میکند اسرافیل را که فرود آید بدنیا پس فرود میآید با صور و صور یک سر دارد و دو طرف و میان طرفین
هر یک بقدر ما بین آسمان و زمین است چون ملائکه اسرافیل را می بینند که با صور بزمین میآید میگویند خدا
رخصت داده است در مرگ اهل زمین و اهل آسمان پس اسرافیل فرود میآید بحظیره بیت المقدس و رو
بکعبه میکند چون اهل زمین اسرافیل را می بینند میگویند خدا رخصت داده است در مرگ اهل زمین پس در آن
صور میدمد و صدا بیرون میآید از طرفی که بجانب زمین است پس در زمین صاحب روحی نمیماند مگر که
میمیرد و بیرون میآید از طرفی که در جانب آسمانهاست پس در آسمانها صاحب روحی نمیماند مگر که

مردن مه

میمیرد مگر اسرافیل پس حق تعالی میگوید باسرافیل که ای اسرافیل بمیر پس او نیز میمیرد و بر این حالت میمانند
آنقدر که خدا خواهد پس امر میکند خدا آسمانها را که بحرکت و موج بیایند و امر میکند کوهها را که روان میشوند
و بحرکت میآیند و هبا میشوند و برطرف میشوند چه حضرت فرمود یعنی هموار میشوند و پهن میشوند و بدل میشود
زمین بغیر زمین یعنی بزمینی که بر روی آن گناه نکرده باشند و بارز و هموار باشد و بنائی و کوهی
و درختی و گیاهی بر روی زمین نباشد چنانکه اول بار زمین را پهن کرد و عرش خود را بر روی آب
خواهد گذاشت چنانچه اول مرتبه گذاشته بود و باستقلال و بعظمت و قدرت ظاهر خواهد شد
پس در آن وقت ندا کند خداوند جبار جل جلاله بصدای بسیار بلندی که باطراف آسمانها و زمین برسد
و گوید از برای کیست پادشاهی امروز و چون کسی نیست که جواب بگوید خود جواب میفرماید که از برای
خدای یگانه قهار است و منم قهر کردم خلایق را همه را و میراندم ایشان را منم خداوندی که بجز من خداوندی
نیست و شریکی ندارم و نه وزیری و منم آفریدم خلق را بدست قدرت خود و منم میراندم ایشان را بمشیت
خود و منم زنده میکنم ایشان را بقدرت خود پس خداوند جبار بقدرت خود بدمد در صور و بیرون
رود صدا از طرفی که بجانب آسمانهاست پس در آسمانها احدی نماند مگر زنده شود و برخیزد چنانچه بوده
و حاملان عرش برگردند و بهشت و دوزخ حاضر شوند و محشور شوند خلایق از برای حساب پس حضرت
بسیار گریست در این وقت و در تفسیر علی ابن ابراهیم و کتاب زید نرسی از عبید بن زراره روایت
کرده اند که از حضرت صادق علیه السلم شنیدم میگفت که چون بمیراند حق تعالی اهل زمین را تا مکث کند بقدر
مثل آنچه خلق کرده است خلایق را و مثل آنچه میرانده است ایشان را و اضعاف این زمانها پس بمیراند اهل
اهل آسمان اول را و بر این حالت میگذارد مثل آنچه خلق کرده است خلق را و مثل آنچه میرانده است
اهل زمین را و اهل آسمان اول را و اضعاف آنرا پس بمیراند اهل آسمان دویم را و همچنین اضعاف جمیع
اوقاتها تاخیر میفرماید پس بمیراند اهل آسمان سیم را و همچنین میمیراند اهل هر آسمانی را بقدر جمیع زمانهائی
که گذشته و اضعاف آن تاخیر میفرماید تا آنکه آسمان هفتم را فرمود پس فرمود که تاخیر میفرماید بقدر زمانهائی
که گذشته و اضعاف آنها پس میمیراند میکائیل را و باز اضعاف جمیع زمانها که گذشته تاخیر میفرماید پس
میمیراند جبرئیل را پس باز بقدر اضعاف زمانهائی که گذشته مکث میفرماید پس میمیراند اسرافیل را باز بقدر مثل
اضعاف جمیع زمانها تاخیر میفرماید پس میمیراند ملک موت را پس باز بقدر مثل اضعاف زمانهائی که گذشته

گفت میفرماید پس میفرماید از کجاست پادشاهی امروز پس خود در جواب میفرماید از خداوند یگانهٔ
قهار است کجایند جباران کجایند آنها که با من خدایی ادعا میکردند کجایند متکبران پس خلایق
را بر میگرداند و خلق میکند جبیر گفت من عرض کردم که چنین چیزی میباشد بسیار طولانی بشمردم این
زمانها را حضرت فرمود که پیش از آفریدن خلایق درازتر است آیا بر آنها مطلع شدی بر اینها نیز مطلع نخواهی شد

حضرت فرمود زمانها که

مؤلف گوید که آنچه ثبت گشت بحسب ظاهر منافی ظواهر آیات و اخبار سابقه است که دلالت میکرد
بر آنکه اکثر اهل آسمانها یکدفعه بدمیدن صور هلاک میشوند و این خبر چون راوی آن جهالتی دارد معارض
آن آیات و اخبار نمیتواند بود و ظاهرش آنست که ارواح و اجساد خلایق معدوم مطلق گردند چنانچه
بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد و استبعادی که جسمی میکنند که هرگاه همه خلایق معدوم باشند
خطاب لمن الملک بی فایده است صورتی ندارد زیرا که آنچه از حکیم علیم صادر میگردد البته متضمن حکمتی
هست هرچند بر ما مخفی باشد و حکمت که در آن لطفی باشد نسبت بمکلفین که چون مخبر صادق این خبر را
قبل از وقوع بایشان بگوید موجب آن گردد که دنیا در نظر ایشان بی اعتبار شود و مغرور بغیر تها و دو...
آن نگردند و علم ایشان بقدرت حق تعالی و تفرد او در تدبیر عالم بیشتر شود و اما فنای اشیا
قبل از قیامت در آن شکی نیست که جمیع زندها بغیر از حق تعالی میمیرند و بعد از مردن در قیامت زنده
میشوند اما خلافست در آنکه آیا اجسام یا ارواح و اجساد هرچه غیر خداست بعد از آن آیت معدوم بالمره
میشوند با ارواح با جسد و جمیع اجسام غیر آنها از آسمانها و زمین و جمیع اجساد معدوم میشوند و باز حق تعالی
ایشان را بر میگرداند یا هیچیک از آنها معدوم بالمره نمیشوند و اجزای آنها متفرق و پراکنده میشود و حق تعالی
بقدرت خود اجزای اصلیه یا همه اجزا را جمع میکند و روح را بآنها بر میگرداند و **متکلمان عامه** را
در این باب اقوال بسیار است که ذکر آنها چندان فایده نیست و هریک بر مذهب خود از آیات و اخبار
استدلالات کرده اند و قایلون بفنا استدلال کرده اند از قول حق تعالی **هو الاول و**
الآخر کل شیء هالک الا وجهه کما بدأنا اول خلق نعیده کل من علیها
فان و یبقی وجه ربک و قایلون بعدم فنا استدلال کرده اند بظواهر آیاتی که دلالت
میکند بر آنکه حشر بجمیع اجزای متفرقه است مانند قصه ابراهیم و عزیر علیهما السلم و حق آنست که آیات
از هیچ طرف صریح نیست و دلایل عقلی از جانبین مدخولست و جزم باحد طرفین مشکلست و اعتقاد اکثر

متکلمین

متکلمین عامه در ارواح آنست که معدوم نمیشود و اکثر متکلمین امامیه را اعتقاد آنست که
ارواح و اجساد مکلفین معدوم نمیشوند چنانچه خواجه نصیر علیه الرحمه در تجرید گفته است دلیل سمعی دلالت
بر فنای اجسام کرده است و تاویل میکنند در مکلف بتفریق اجزا چنانکه در قصه ابراهیم علیه السلم وارد
شده است اما بعضی از احادیث معتبره صریحست در فنا و انعدام بالکلیه چنانکه گذشت که حضرت صادق
علیه السلم در جواب زندیق فرمود که روح باقیست تا وقتی که در صور بدمند پس در آنوقت باطل میشود
اشیا و فانی میشوند پس نه حسی میماند و نه محسوسی پس برمیگرداند اشیا را چنانچه ابتدا کرده است
مدبر آنها و آن چهارصد سالست که خلق قطع میشوند در آن و آن در میان دو نفخ صورست و در بعضی از
خطبهای نهج البلاغه که اکثر آنها را متواتر میدانند مذکور است که اوست فانی کننده اشیا بعد
از وجود آنها تا آنکه موجود آنها میگردند مثل مفقود آنها و نیست فانی کردن اشیا بعد از آفریدن آنها عجیبتر
از بوجود آوردن آنها از عدم و چگونه چنین نباشد و حال آنکه اگر جمع شوند جمیع حیوانات
دنیا از مرغان و چهارپایان و جمیع اصناف آنها و احمقان و زیرکان جمیع امتها برآنکه احداث کنند
پشه را قادر بر آن نباشند و راه بسوی ایجاد آن نیابند و عقلهای ایشان در علم آن حیران گردد و عقلهای
ایشان در علم آن حیران و عاجز گردد و قوتهای ایشان و برگردند و وامانده و اعتراف کنند
بآنکه مقهورند و اقرار کنند بعجز از انشاء آن پشه و اذعان کنند بضعف از فانی کردن آن و بدرستی
حق تعالی بر میگردد بعد از فنای دنیا تنها که هیچ چیز نیست چنانکه پیش از آفریدن آنها چنین بود و بعد
از فنای دنیا نه وقتی خواهد بود و نه مکانی و نه حینی و نه زمانی معدوم میگردد در آنوقت اجلها و وقتها و زایل
میگردد سالها و ساعتها پس هیچ نخواهد بود مگر خداوند یگانه قهار که بازگشت جمیع امور باوست
و در وقتی که آنها را ایجاد کرد قدرتی نداشتند و در هنگامی که فانی کرد آنها را امتناعی نتوانستند کرد و اگر
قدرت بر امتناع داشتند هر آینه دایم میبود بقای آنها و در وقتی که ایجاد آنها کرد از برای تقویت پادشاهی
خود نکرد و از برای خوف از زوال و نقصان یا از برای یاری بر دشمنان یا از برای وحشت و تنهایی
که با ایشان انس بگیرد نیافرید و بعد از آفریدن که آنها را فانی میگرداند از برای ملالی نیست که از
تصرف و تدبیر آنها بهم رسانیده باشد یا بر او سنگینی و دشوار بوده باشد بقای آنها و باز بر میگرداند آنها را
بعد از فانی کردن نه بدون آنکه احتیاجی بآنها داشته باشد یا استعانت و یاری بآنها بجوید و آن

خلقه حرکت در فضای جمیع چیزها و بنابرین چاره نیست از قول بجواز اعادهٔ معدوم و وجوبی که از
برای تصحیح معاد با قول بامتناع اعاده معدوم گفته اند فایده نمی‌بخشد و اظهر جواز اعادهٔ معدوم است
عقلا و شرعا و هرگاه چیزیرا از کتم عدم بوجود تواند آورد بعد از اعدامش ایجاد نتواند کرد و حال
آنکه از خدا امکان بدر رفته است و اگر کسی برجوازش دعوای بداهت کند دور نیست و اما اخبار
اخفای مطلق بحدی رسیده است که افاده قطع کند پس رد اخبار نباید کرد و در مرتبهٔ احتمال بلکه ظن
باید گذاشت **فصل هفتم** در بیان سایر احوالیست که حق تعالی خبر داده است که پیش
از قیامت واقع خواهد شد باید بهمه آنچه حق تعالی در آیات کریمه خبر داده است از مقدمات حشر
ایمان آورد و بسبب استبعادات ملاحده و شبهات فلاسفه راه تاویل در آنها نباید داد چنانکه فرموده
است روزی که بجنبد آسمانها مانند جنبیدن موجها و فرموده است هرگاه شق شود آسمان و برنگهای
مختلف نماید و باز فرموده است که منشق شود آسمان پس در آن روز سست باشد و فرموده است و وقتی
که آسمان از جای خود دور کنند و باز فرموده است که آسمان شکافته شود و در کواکب در مواضع متعدده
فرموده است که نورشان برطرف شود و از آسمان فرو ریزند و نور آفتاب و ماه برطرف شود و آفتاب
و ماه با یکدیگر جمع شوند و کوهها مانند پشم حلاجی کرده بحرکت آیند و از یکدیگر بریزند و مانند ذره‌ها
بهوا روند و باز زمین هموار شوند و زلزلهٔ عظیمی در زمین بهم رسد که جمیع بناها و بلندیها از زمین
برطرف شود و هموار شود که هیچ بلندی در آن نماند و مسطح شود و فرموده است و سوال
میکنند از تو یا محمد از کوهها پس بگو که میکند آنها را پروردگار من کندنی پس میگرداند زمین را
بیابانی مستوی که نبینی در آن نه پستی و نه بلندی و علی بن ابراهیم در تفسیر بسند معتبر از
حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که چون خداوند عالمیان خواهد که مردم را
محشور و جمع کند امر میکند که منادی ندا کند پس همه انس و جن را در یکچشم زدن در یک مکان
جمع کند پس آسمان اول را بزیر آورد و در عقب مردم بدارد پس آسمان دویم را بزیر آورد که دو
برابر آسمان اولست و باین ترتیب جمیع آسمانها را بزیر آورد و محیط کرده اند بمردم پس از پی
بزیر آید با گروهی از ملائکه و منادی ندا کند باین آیه یا معشر الجن والانس ان استطعتم
ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان

یعنی ای گروه جن و انس اگر توانید که نفوذ کنید و بگریزید از اقطار آسمانها و زمین پس نفوذ
کنید و نتوانید نفوذ کرد مگر بقدرت خدا و حکم او پس حضرت گریست راوی پرسید که از چه
رسول خدا و امیرالمومنین و شیعیان او در گاه بند فرمود ایشان بر روی تلهای چند از مشک
خوشبو و بر منبرها از نور مردم محزون میباشند و ایشان محزون نیستند و مردم میترسند و
ایشان نمیترسند پس آیه خواند که مضمونش اینست هر که بیاورد حسنه پس از برای
اوست بهتر از آن و ایشان از فزع آن روز ایمنند پس فرمود که حسنه ولایت
ولایت امیرالمومنین علیه السلم است و علی بن ابراهیم از آنحضرت روایت کرده است که چون
روز قیامت شود جمع کنند همه بندگانرا در یک بقعه زمین و وحی بنماید بآسمان اول که فرود آ
با هر که در قیامت پس فرود میآید آسمان اول با دو برابر هر که در زمین است و آسمان دویم فرود آید
با دو برابر جمیع آنچه در زمین است و اهل آسمان اول و همچنین اهل هر آسمان بزیر میآیند با دو برابر
سابق پس جن و انس در هفت سراپرده اند از ملائکه پس منادی ایشانرا ندا میکند با آن
آیه که گذشت پس نظر میکنند که هفت طبق از ملائکه بایشان احاطه کرده است و از هیچ طرف
بدر نمیتوانند رفت **فصل هشتم** در بیان حشر وحوش است حق تعالی فرموده است و اذا الوحوش
حشرت یعنی هرگاه وحشیان محشور شوند و فرموده است و ما من دابة فی الارض ولا
طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم
الی ربهم یحشرون یعنی نیست هیچ حیوانی که راه رود بر روی زمین و نه مرغی که بدو بال خود
پرواز کند مگر امتی چند اند امثال شما در آنکه حق تعالی ایشانرا خلق کرده است و حفظ مینماید و روزی
میدهد و تقصیر نکرده ایم و ترک ننموده ایم در قرآن مجید یا در لوح محفوظ هیچ چیزرا که ذکر نکرده باشیم پس
بسوی پروردگار خود محشور میشوند و مشهور میان مفسرین آنست که مراد از حشر درین دو آیه محشور شدن
در قیامت است و بعضی گفته اند مراد مردن ایشانست در دنیا و مشهور میان متکلمین خاصه
و عامه آنست که ایشان محشور میشوند قتاده از مفسران عامه گفته است که همه چیز محشور میشود
حتی مگس از برای قصاص و تدارک مظالم ایشان بکنند و معتزله گفته اند که حق تعالی حشر میکند
جمیع حیوانات را در قیامت تا عوض المهائی که بایشان رسیده است در دنیا بمردن و

و قرآن بیایند و چون عوض المهای ایشان رسید اگر خواهد بعضی را در بهشت باقی میدارد و اگر
خواهد فانی میکند ایشان را چنانچه در حدیث وارد شده است و اشاعره گفته اند که بر خدا
واجب نیست اما حشر میکند وحوش را پس قصاص میکند حیوان شاخ دار برای ستمی که بر
حیوان بی شاخ کرده است در دنیا آنگاه بایشان میگوید بمیرید پس همه میمیرند و در مجمع البیان
در تفسیر آیه اولی گفته است که حق تعالی حشر میکند وحوش را که بایشان برساند آنچه مستحق آن شده اند
او را از عوضها بر المهائی که بایشان رسیده است در دنیا و انتقام میکشد از برای بعضی از بعضی پس
چون رسید بایشان آنچه مستحق آن بودند از عوضها پس آنها که میگویند که عوض دایمیست میگویند
که ایشان منعم خواهند بود همیشه و آنها که میگویند که عوض منقطع است بعضی میگویند که خدا عوض را
دایم میدارد از برای ایشان تفضلا و عامه روایت کرده اند از ابوهریره که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود که حشر میکند حق تعالی جمیع خلایق را در قیامت از بهایم و دواب و پرندگان
و هر چه که باشند پس عدالت خدا بمرتبه میرسد در آن روز که حق بی شاخ را از شاخ دار میگیرد و پس
میگوید خاک شوید همه خاک میشوند و از اینجاست که کافر میگوید یا لیتنی کنت ترابا و
آرزو میکند که او نیز خاک شود و معذب نگردد و از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت دو بزی
من در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودم دو بز بر یکدیگر شاخ زدند حضرت فرمود میدانی
بچه سبب اینها بر یکدیگر شاخ زدند صحابه گفتند نمیدانیم حضرت فرمود ولیکن خدا میداند و در میان
ایشان در قیامت حکم خواهد کرد و کلینی و برقی در محاسن روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه در خطبه فرمود ایها الناس گناه سه گناه است گناهی که آمرزیده میشود و گناهی
که آمرزیده نمیشود و گناهی که امید آمرزش برای صاحبش داریم و بر او میترسیم اما گناهی که آمرزیده میشود پس بنده ایست
که حق تعالی او را در دنیا بر آن گناه عقاب کرده باشد پس خدا از آن حکیم تر و کریم تر است که بنده
خود را دو بار عقاب کند و اما ظلم بندگان بعضی بر بعضی چون حق تعالی متوجه حساب خلایق شود
قسم یاد کند و فرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که از من نمیگذرد ستم ستم کننده اگر چه دستی بر دستی
بزند یا مسح بکفی بکند و اگر چه شاخ زدن حیوان شاخ دار حیوان بی شاخ را باشد پس قصاص
میکند و حقوق بعضی را از بعضی میگیرد تا آنکه از برای احدی نزد احدی مظلمه نماند پس ایشان را میبرد

بسوی حساب و اما گناهی که خدا از او پوشانیده باشد بر بنده خود و روزی او کرده باشد توبه را پس
او خاشع و ترسان است برای گناه خود و امیدوار است رحمت پروردگار خود را پس ما نیز برای او چنانچه
که او از برای خود امیدوار است امیدواریم و از برای او رحمت را و میترسیم بر او عقاب را مؤلف گوید که گویا این
سه قسم در گناه مؤمنان است زیرا که کافران در دنیا و آخرت هر دو عقاب میباید و خوف
بیم و خوف برای عقاب را احتمال اخلال بشرایط توبه است والا بر حق تعالی قبول توبه واجب است بسبب
وعده که فرموده است و در احادیث معتبره بسیار از طرق خاصه و عامه منقولست از رسول
خدا صلی الله علیه و آله که فرمود در قیامت چهار کس سوار خواهند بود من بر براق و برادرم صالح بر ناقه خدا
که قوم او پی کردند و دخترم فاطمه بر ناقه غضبای من و علی بن ابی طالب بر ناقه از ناقه های
بهشت و در بعضی از روایات بجای فاطمه عمم حمزه سید الشهدا بر ناقه غضبا وقد جاء انها
مانع الزکوة وارد شده است که هر که زکوة انعام را ندهد و بمیرد حق تعالی او را در صحرای محشر کرده اند که هر
صاحب نیشی او را به نیش خود بگزد و هر صاحب سمی بر روی او راه رود و ابن بابویه بسند معتبر روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ناقه را دید که پایش را بسته اند و بار بر پشت او است
حضرت فرمود کجاست صاحب این ناقه بگوئید مهیا باشد که فردا در قیامت این ناقه با او خصومت
خواهد کرد و از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که هر شتری که سه حج و بروایتی هفت حج
بر آن بکنند از جمله چهار پایان بهشت میگردانند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که نیکو گردانید
قربانیهای خود را که مرکبهای شما خواهند بود بر صراط و ایضا مرویست که اسبان غازیان
در دنیا اسبان ایشانند در بهشت و از حضرت صادق علیه السلم منقولست که از بهایم در بهشت
نمیباشند مگر حمار بلعم بن باعورا و ناقه صالح و گرگ یوسف و کلب اصحاب کهف و از این باب
اخبار بسیار است پس از ظواهر آیات و اخبار مستفاد میشود که وحوش محشور میشوند و تدارک ظلمها
که برایشان واقع شده است میکنند و بعضی از حیوانات دیگر از برای بعضی از مصالح زنده میشوند
مانند ناقه صالح و آنها که مذکور شد داخل بهشت میشوند و آنها بثواب مکلفان بر میگردند و محشور
جمیع حیوانات و عاقبت آنها که محشور میشوند از اخبار معتبره ظاهر نمیشود لهذا اکثر متکلمین شیعه مجمل گفته
اند و متعرض تفاصیل نگردیده اند اما سایر متکلمین از علماء و حکماء و شیاطین خلافی نیست که محشور

میشوند و ملائکه داخل بهشت میشوند و شیاطین داخل جهنم میشوند مگر نادری از ایشان که ایمان آورده
باشند چنانچه از بعضی روایات شاذه ظاهر میشود و عاصیان جن داخل جهنم میشوند و مؤمنان
ایشان مثابند بایمان و اعمال صالحه امّا خلافست که ایشان داخل بهشت میشوند یا در اعراف
میباشند اکثر را اعتقاد آنست که داخل بهشت میشوند و درجات ایشان پست تر است از درجات
بنی آدم و بعضی گفته اند ثواب ایشان در اعراف خواهد بود و علی بن ابراهیم گفته است که از عالم
علیه السلم پرسیدند از مؤمنان جن آیا داخل بهشت میشوند فرمود نه ولیکن خدا را حظیرها است در میان بهشت و
جهنم که مؤمنان جن و فاسقان شیعه در آنجا خواهند بود و بمحض این روایت این مدعا ثابت نمیشود
و محتمل است که حق تعالی بمقتضای وعدهٔ خود ثواب عاملانرا البته عطا میفرماید و ظاهر آنـ
است که ثواب ایشان نیز در بهشت باشد خصوصاً آیات سورهٔ رحمان که امتنان نعیم بهشت
بر انس و جان هر دو کرده است و این روایت دلالت بر خلاف آن میکند و بعضی از مفسران گفته
اند در تفسیر قول حق تعالی لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ یعنی جماع نکرده است حوریان
ایشانرا پیش از ایشان نه انسانی و نه جنی که دلالت میکند بر آنکه ایشانرا ثوابی هست و زنان
از حوریان دارند و بعضی گفته اند معنی آیه آنست که حوریانی که خدا بانس میدهد انسی با او مقاربت نکرده
است و آنچه بجن میدهد جنی با او مقاربت نکرده و این استدلال ضعیف است و توقف درین باب اولی است

فصل نهم در بیان احوال اطفال و مجانین و امثال ایشانست بدانکه خلافی
نیست میان اصحاب در آنکه اطفال مؤمنان با پدران خود به بهشت میروند چنانکه حق تعالی فرموده است
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا
أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ یعنی آنها که ایمان آوردند و از پی ایشان رفتند ذریت
ایشان بسبب ایمان ایشان ملحق ساختیم بایشان ذریت ایشانرا و کم نکردیم از ثواب اعمال
پدران باین سبب چیزی را و احادیث بسیار وارد شده است که این آیه در باب اطفال مؤمنان
نازل شده است که ایشانرا با پدران به بهشت میبرند و بعضی گفته اند مراد بالغانند که عمل ایشان
قاصر است از آنکه بدرجهٔ پدران برسند حق تعالی ایشانرا بدرجهٔ پدران ملحق میگرداند بسبب ایمان
ایشان و پدران و این را از ابن عباس روایت کرده اند و بعضی گفته اند هر دو در آیه داخلست و

اول اظهر و اشهر است و عامه روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که مؤمنان و اولاد ایشان در بهشت اند پس این آیه را خواند و علی بن
ابراهیم از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را حضرت فاطمه صلوات الله
علیها تربیت میکند و بهدیه میدهند به پدران ایشان در قیامت و کلینی رحمه الله علیه از حضرت
صادق علیه السلم روایت کرده است که قاصر بوده فرزندان از عمل پدران ملحق میکردانند ایشانرا
به پدران تا دیدهای ایشان روشن شود و در نوادر راوندی از حضرت امام موسی علیه السلم روایت
کرده است که تزویج بکنید زن و شوهر رویی را که فرزند بیاورد بدرستی که من بسبب شما مباهات میکنم
بامتها در روز قیامت آیا نمیدانی که فرزندان در زیر عرش رحمان میباشند و استغفار میکنند
از برای پدران خود و محافظت میکند ایشانرا ابراهیم و تربیت میکند ایشانرا ساره در کوهی از
مشک و عنبر و زعفران و ابن بابویه در فقیه بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است
که چون طفلی از اطفال مؤمنان بمیرد منادی ندا کند در ملکوت سموات که فلان پسر فلان مرد اگر
یکی از پدر و مادر یا خویشان مؤمن ایشان مرده است باو میدهند که او را غذا دهد و الا بحضرت
فاطمه صلوات الله علیها میدهند که او را غذا دهد تا یکی از پدر و مادر و خویشان مؤمن او بمیرد پس
حضرت فاطمه بایشان میدهد و ایضا بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که حق تعالی اطفال
مؤمنان را بحضرت ابراهیم و ساره علیهما السلم میدهد که غذا میدهند ایشانرا از درختی در بهشت که
پستانها دارد مانند پستانهای گاو در قصری از مروارید چون روز قیامت شود ایشانرا
جامهای خوب بپوشانند و خوشبو کنند و بهدیه به پدران ایشان دهند پس ایشان
باشند با پدران خود در بهشت و اینست معنی قول حق تعالی پس آن آیه را خواند که گذشت و
در بعضی از کتب معتبره از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در شب معراج باسمان هفتم رسید و پیغمبرانرا در آنجا ملاقات کرد گفت کجاست پدرم ابراهیم گفتند
او با اطفال شیعیان علیست چون داخل بهشت شد دید که حضرت ابراهیم علیه السلم در زیر درختی
است که پستانها دارد مانند پستانهای گاو و اطفالی چند از آن پستانها میمکند و چون پستانی
از دهان طفلی بیرون میآید حضرت ابراهیم برمیخیزد و پستانرا بدهان او برمیگرداند پس سلام

که در حضرت رسول واز احوال علی بن ابی طالب سؤال کرد گفت او را در میان بهشت خود گذاشته
ام گفت نیکو خلیفه که گذاشتهٔ حق تعالی اطاعت او را بر خلایق واجب گردانیده است و اینها اطفال
شیعیان اویند از خدا سؤال کردم که ایشان را بمن سپارد که تربیت ایشان بکنم و هر چیز
که یکی از ایشان میخواهد طعم جمیع میوه‌ها و نهرهای بهشت را در آن می یابد **مؤلف گوید** که ممکن است
که بعضی را بحضرت فاطمه دهند و بعضی را بابراهیم و ساره یا اول بحضرت فاطمه دهند و آنحضرت
بایشان دهد و در اطفال کفار خلاف است بعضی گفته اند تابع پدر و مادر انند در کفر و با ایشان بجهنم
میروند و بعضی گفته اند ایشان به بهشت میروند و بعضی گفته اند حق تعالی در قیامت بعلم خود با
ایشان عمل میکند اگر میداند که ایشان اگر میماندند از اهل سعادت بودند ایشانرا به بهشت
میبرد و اگر میداند که اگر میماندند از اهل شقاوت میبودند ایشانرا بجهنم میبرد و بعضی گفته اند داخل
بهشت میشوند و خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود و خلافی نیست میان متکلمین شیعه در آنکه
ایشان داخل جهنم نمیشوند و بعضی گفته اند داخل بهشت میشوند و خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود
و بعضی مطلق گفته اند و اکثر گفته اند که از اهل اعراف خواهند بود و کلینی و ابن بابویه رحمة الله علیهما
و اکثر محدثین شیعه را اعتقاد آنست که حق تعالی در قیامت ایشانرا تکلیف دیگر خواهد کرد و بحسب
آن تکلیف ایشانرا مثاب و معاقب خواهد گردانید موافق احادیث بسیار که درین باب وارد شده است
چنانکه ابن بابویه در خصال بسند صحیح علی المشهور روایت کرده است از زراره از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام که چون روز قیامت شود خدا حجت تمام میکند بر پنج کس بر طفل و بر کسی که در میان دو پیغمبر
یعنی از بعثت پیغمبر سابق و پیغمبر لاحق مرده باشد و در زمانی که اهل ضلالت غالب شده باشند و حق مخفی شده
باشد و پیغمبر دیگر مبعوث نشده باشد مانند زمان جاهلیت بسیاری از مردم که حجت بر ایشان
تمام نشده باشد معذور خواهند بود و کسی که در ابتدای بعثت آنحضرت نفهمیده و هنوز بر او حجت قایم نشده باشد
و ابله که تمیز میان حق و باطل نتواند کرد که مستضعف باشد و دیوانه تا بحدی که هیچ نفهمد و مکلف نباشد
و کر و گنگ مادر زاد پس هر یک از ایشانرا خدا حجت تمام میکند و پیغمبری بر ایشان مبعوث میگرداند
و آتشی از برای ایشان میافروزد و پیغمبر میگوید بایشان که پروردگار شما امر کرده است شما را
که داخل این آتش شوید و هر که داخل شود برد و سلام خواهد بود و هر که فرمان نبرد داخل آتش

خواهد شد و ایضا در کافی و معانی الاخبار بسند صحیح دیگر از زراره روایت کرده اند که چون روز
قیامت شود اطفال را و مرده پیر خرفی که سن او را در نیافته باشد و چیزی نفهمد و کسی که در
فترت میان دو پیغمبر مرده باشد و دیوانه و ابلهی که تمیز میان حق و باطل نکند ایشان بر خدا حجت
میگیرند که بر ما حجت تمام نشده بود حق تعالی بر ایشان حجت تمام میکند باینکه ملکی بسوی ایشان
میفرستد تا آتش آنچه در حدیث سابق گذشت و کلینی بسند حسن کالصحیح از هشام
روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند از کسی که در فترت مرده باشد
و کسی که بحد بلوغ نرسیده باشد و دیوانه حضرت فرمود که خدا بر ایشان حجت تمام میکند و آتشی میافروزد و
میگوید داخل شوید پس هر که داخل شود برد و سلام خواهد بود و هر که داخل نشود حق تعالی
میفرماید من شما را تکلیف کردم و فرمان نبردید و ایضا بسند حسن مثل این را روایت کرده
است در باب کر و گنگ و طفل و کسی که در فترت بمیرد و ایضا کلینی بسند دیگر در باب اطفال روایت کرده
است که در روز قیامت خدا ایشانرا جمع میکند و آتشی میافروزد و امر میکند ایشانرا که خود
را در آن آتش بیندازند پس هر که را خدا داند که او از اهل سعادت است خود را در آن آتش میاندازد
و برو سرد و سلامت خواهد بود و هر که خدا داند که او شقی و بد عاقبت است امتناع میکند و داخل
نمیشود پس خدا امر میکند که ایشانرا باتش برند ایشان گویند پروردگارا امر میکنی که ما را باتش
ببرند و هنوز قلم بر ما جاری نشده است خداوند جبار میفرماید که من شما را امر کردم و
اطاعت من نکردید پس چگونه اطاعت من میکردید هرگاه پیغمبری بسوی شما میفرستادم که غایبانه
شما را امر کند و ابن بابویه در توحید روایت کرده است از طرق عامه از عبدالله بن
سلام که گفت سؤال کردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آیا عذاب میکند خدا خلق را بی حجت
حضرت فرمود معاذ الله عبدالله گفت پس اولاد مشرکین در بهشتند یا در جهنم فرمود که خدا اولی است
باینها چون روز قیامت شود خدا امر میکند آتشی که او را فلق مینامند و بدترین آتشهای جهنم
در عذاب پس بیرون میاید از جای خود سیاه و تاریک و تیره با زنجیرها و غلها پس خدا او را امر
میفرماید که بدمد بر روی خلایق و میدمد پس از شدت دمیدن آن آسمانها پاره پاره میشود و ستاره ها
بر طرف میشود و دریاها خشک میشوند و کوهها برطرف میشوند و دیدهها تار میشوند و زنان حامله فرزند

پی افکنند و اطفال پیر میشوند از هول آن در روز قیامت پس حق تعالی امر میکند اطفال مشرکین
را که خود را در آن آتش بیندازند پس هر که در علم خدا گذشته است که او سعادتمند است خود
را در آن میاندازد و بر او برد و سلام میشود چنانکه بر ابراهیم علیه السلم شد و هر که در علم الهی گذشته
است که او شقی خواهد بود ابا می کند و خود را در آتش نمیافکند پس حق تعالی امر میکند آتش را که
او را برباید از برای آنکه ترک امر خدا کرده و امتناع نموده از دخول آتش پس تابع پدران خود خواهند
بود در جهنم و احادیث دیگر در این باب بسیار است و از عقل بعید نیست و ابن بابویه رحمة الله علیه
گفته است که جماعتی از اصحاب کلام انکار این کرده اند و میگویند که در دار جزا تکلیف نمیباشد و
جواب گفته است که دار جزای مؤمنان بهشت است و دار جزای کافران جهنم است و این تکلیف
در غیر بهشت و نار است پس تکلیف در غیر دار جزا خواهد بود مؤلف گوید که [illegible] استبعادی
دارد که قیامت از برای بعضی دار جزا باشد و از برای بعضی دار تکلیف و جزا هر دو باشد و شیخ طوسی
علیه الرحمه در کتاب غیبت روایت کرده است از زراره که حضرت صادق علیه السلم فرمود که سزاوار
و لازم است بر خدا که بعضی از گمراهان اهل خلاف را داخل بهشت کند زراره گفت فدای تو
شوم این چگونه میشود فرمود که امام ناطق بمیرد و امام بعد از او از روی تقیه صامت است و تظاهر
دعوای امامت نمیکند پس هر که در این زمان بمیرد داخل بهشت میشود و صاحب تاویل آیات باهره
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روایت کرده است در تاویل قول حق تعالی در وصف اهل بهشت
یطوف علیهم ولدان مخلدون یعنی میگردند بر دور ایشان پسران که همواره در
گوشش یا همیشه ساده و منقول که حضرت فرمود پسران اهل دنیا اند که حسناتی ندارند که ایشان را
ثواب دهند و گناهان ندارند که ایشان را عقاب کنند ایشان را خدمتکاران اهل بهشت گردانیده
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند از اطفال مشرکین حضرت فرمود خدمتکاران اهل بهشت اند
بر صورت پسران آفریده میشوند از برای خدمت اهل بهشت و شیخ طوسی نیز این حدیث را
در تاویل این آیه روایت کرده است و کلینی بسند صحیح از زراره روایت کرده است که گفت از
حضرت صادق علیه السلم سؤال کردم که چه میفرمائی در اطفالی که پیش از بلوغ بمیرند فرمود سؤال
کردند از احوال ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خدا داناتر است بآنچه ایشان خواهند

کرد حضرت فرمود که بعضی دست از ایشان بر دارید و در باب ایشان سخنی مگوئید و علم ایشان را
بخدا بگذارید مؤلف گوید اصل در این باب آیات و مجملی باید دانست که دلایل عقلیه و نقلیه
وارد شده است از آیات و اخبار که حق تعالی عادلست و جور و ظلم نمیکند و در باب اطفال و
مجانین و جماعتی که معذور باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد یا عقل ایشان ناقص
باشد و تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد ایشان را بدون حجت دیگر که بر ایشان تمام شود عذاب
کرد پس تکلیف دیگر ایشان را خواهد کرد و ثواب و عقاب بر آن مترتب خواهد شد چنانکه در اخبار معتبره
بسیار وارد شده است و بعضی از آنها را ذکر کردیم و محیی الدین عربی نیز از صوفیه اهل سنت باین
قایل شده است چنانکه بخاطرم میآید که در کتاب فتوحات دیده ام یا ایشان را در اعراف جا میدهد یا
به بهشت میبرد و در حشر پستی در بهشت خواهند داشت یا بعضی خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود یا بعضی
در بهشت و بعضی در اعراف خواهند بود پس چنانچه در احادیث صحیح وارد شده است علم ایشان را
بخدا باید گذاشت و باید دانست که آنچه مقتضای عدالت است حق تعالی با ایشان سلوک میکند و ظلم
و جور نسبت بایشان نمیکند و بدون اتمام حجت ایشان را عذاب نمیکند و اگر خدمت اهل بهشت کنند
بجوری نخواهد بود که دشوار باشد بر ایشان بلکه لذت خواهند برد از آن چنانکه ملائکه علیهم السلم
لذت می یابند از خدمات مرجوعه بایشان والله یعلم

فصل دهم

در بیان میزان و حساب و سؤال و رد مظالم بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان در حقیقت
میزان و در قرآن مجید در مواضع متعدده وارد شده است در سوره اعراف میفرماید و
الوزن یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و من خفت
موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم بما کانوا بآیاتنا یظلمون یعنی
وزن و سنجیدن اعمال در روز قیامت حق است پس هر کس سنگین باشد ترازوهای او پس ایشانند
رستگاران و هر کس سبک باشد ترازوهای او پس ایشانند آنها که زیان کرده اند جانهای
خود را بسبب آنچه بودند که بآیات ما ستم میکردند و در سوره مؤمنان نیز نزدیک باین مضمون فرموده است
و در باب کافران گفته است در سوره کهف پس بر پا نمیداریم از برای ایشان وزنی را و در سوره
انبیا فرموده است و میگذاریم ترازوهای عدالت را از برای روز قیامت پس ظلم کرده نمیشود بر نفسی

هیچ ظلم و اگر از اعمال او بقدر سنگینی حبه باشد از خردل او را میاوریم در میزان عمل او و ما کافیم
از برای حساب کردن و در سوره قارعه نیز خفت و ثقلت موازین را ذکر نموده است پس در
اصل میزان شکی نیست و انکار آن بالکلیه کفر است اما در معنی آن خلافست اکثر مفسران و متکلمان
عامه و خاصه بر ظاهرش حمل کرده اند و میگویند حق جل و علا در قیامت ترازویی نصب مینماید که
زبانه دارد و دو کفه عظیم و اعمال عباد را در آن می سنجند و حسنات را در یک کفه میگذارند و سیئات را
در کفه دیگر و این جماعت نیز خلاف کرده اند در کیفیت وزن زیرا که اعمال عرض اند ناچیزند و وزن ایشان
و قایم بنفس نمیباشند پس بعضی گفته اند صحایف اعمال را میکشند و عامه از ابن عمر روایت
کرده اند که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال کردند از آنچه وزن می کنند در روز قیامت فرمود
صحیفها را وزن می کنند و بنابراین حق تعالی صحیفها را در خور اعمال وزن قرار دهد و بعضی گفته اند
اعمال حسنه مصور میشوند بصورتهای نورانی نیکو و اعمال سیئه مصور میشوند بصورتهای تاریک و سیاه
و آنها را با یکدیگر وزن می کنند و بعضی بتجسم اعمال قایلند و میگویند باعتبار اختلاف نشأت انقلاب
حقایق جایز است چنانچه علم و معرفت در عالم رؤیا بآب و شیر مصور میشود و این سخن از طریق عقل
بسیار دور است و با معادی که اهل اسلام قایلند موافقت ندارد که ایشان بعود همین بدن قایلند
و باختلاف نشأت قایل نیستند و با این حال قول بانقلاب حقایق سفسطه است و اقرب بعقل آنست که حق تعالی
مناسب آن افعال و اعمال و اخلاق از جواهر چیزی چند خلق کند از صور حسنه و قبیحه که حسن و قبح آنها
مصور و معاین گردد ولی با مذهب کسی موافقت که معاد را در عالم مثال و خیال و اجساد مثالیه قایل است
و ایضا خلافست بر تقدیر حمل میزان بر حقیقت آن که آیا از برای همه کس یک ترازوست یا آنکه برای
هر کس جداست و بر تقدیر جدا بودن هر کس را یک ترازوست یا باعتبار عقاید و اعمال و اخلاق
و انواع افعال ترازوهای متعدد هست و چون خصوص این شقوق معلوم نیست ایمان اجمالی درین ابواب
کافیست و جمعی از متکلمین خاصه و عامه قایل شده اند با آنکه میزان کنایه از عدالت و موازنه میان
مقادیر ثواب و عقاب اعمال بر وجه عدالت و میگویند اگر آنشخص اقرار بعدالت حق تعالی دارد چه احتیاج
بکشیدن و ترازوست و اگر اعتقاد ندارد باین کشیدن کی باور میکند و میتواند گفت که خود حسی را
آوردی و سنجیدی و این رجحان ظاهر گردید من چه دانم که این بر وجه عدالت پس فایده درین کشیدن

وجوه

و مؤید این است آنکه در احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است که زندیقی سؤال کرد از حضرت
صادق علیه السلم از میزان حضرت فرمود که اعمال اجسام نیستند که سنگینی و سبکی داشته باشند
و کسی محتاج است بوزن کردن چیزی که عدد ایشان را نداند و ثقل و خفت آنها را نداند و خدا هیچ چیز بر او مخفی
نیست پرسید که پس چه معنی دارد میزان فرمود که مراد عدالت است پرسید چه معنی دارد آنکه میفرماید که هر که
سنگین شود موازین او فرمود یعنی هر که راجح شود عمل خیر او و کلینی و ابن بابویه بسند معتبر از هشام
بن سالم روایت کرده اند که از حضرت صادق علیه السلم پرسید از معنی قول حق تعالی وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ
الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فرمود که موازین انبیا و اوصیا علیهم السلم اند و شیخ مفید علیه الرحمة
گفته است که میزان تعدیل میان اعمالست و جزای آنها و هر جزایی را در موضع خود قرار دادن و
هر حقی را بصاحبش رسانیدن و آن معنی ندارد که حشویه فهمیده اند که در قیامت ترازوها هست مانند
ترازوهای دنیا که هر میزانی دو کفه داشته باشد و اعمال را در آنجا بگذارند زیرا که اعمال عرض اند و اعراض
را وزن نمیتوان کرد و موصوف بخفت و ثقل میشوند بر سبیل مجاز و مراد آنست که هر چه ثقیل باشد
از اعمال یعنی بسیار باشد و استحقاق ثواب عظیم داشته باشد و آنچه خفیف و سبک باشد یعنی
قدرش کم باشد و صاحبش استحقاق ثواب جزیل نداشته باشد و حدیثی که وارد شده است
که حضرت امیر المؤمنین و ائمه از ذریت او علیهم السلم موازین اند مراد آنست که ایشان تعدیل میان
اعمال میکنند و حکم میکنند در آن باب بعدل و صواب و در محاورات می گویند فلان نزد من در میزان
فلانست و مراد آنست که نظیر اوست و آنچه حق تعالی در حساب و خوف از آن فرموده است مراد
آنست که او را بر اعمالش باز دارند و هر که را چنین کنند از تبعات آنها خلاص نمیشود و هر که را عفو کنند
فایز میشود بنجات و کسی که سنگین باشد موازین او که استحقاق ثوابش زیاده باشد ایشان
رستگارانند و هر که سبک باشد موازینش یا آنکه طاعاتش کم باشد و مستحق ثواب نباشد پس ایشان
زیانکار جانهای خود اند و در جهنم مخلد خواهند بود و قرآن مجید بلغت عرب نازل شده است
بحقیقت و مجازی که شایعست در لغت ایشان **مؤلف گوید** که باین وجوه عقلیه و استبعادات
ضعیفه دست از ظواهر آیات برداشتن مشکلست اما چون روایات درین باب متعارضست باید باصل میزان
اعتقاد کرد و معنی آنرا بعلم ایشان گذاشت و جزم باحد طرفین مشکلست و اما

و سؤال و حکم کردن در مظالم عباد آیات و اخبار بسیار است و ایمان باینها مجملا واجب است در آیات
بسیار وارد شده است که خدا سریع الحساب و اسرع الحاسبین است و بعضی را فرموده است که
از برای ایشان است سوء حساب و شدت حساب و فرموده است که سؤال میکنیم از آنها که رسولان
بسوی ایشان فرستاده شده است و از مرسلین سؤال میکنیم و در روایات وارد
شده است که حق تعالی حساب میکند خلایق را بقدر بهم زدن چشم و در روایات دیگر بقدر دوشیدن
شیر گوسفندی و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم منقولست که خدا را مشغول نمیگرداند حساب
احدی از حساب دیگری چنانچه مشغول نمیگرداند او را روزی دادن احدی از روزی دادن دیگری و ابن
بابویه رحمه الله در رساله عقاید گفته است که اعتقاد ما در حساب و میزان آنست که اینها حقند
بعضی را خود متوجه میشود و بعضی را بحجتهای خود میگذارد پس حساب انبیا و ائمه علیهم السلم
را خود میکند و هر پیغمبری حساب اوصیای خود را میکند و اوصیا متولی حساب امتها میشوند و حق تعالی
گواهست بر انبیا و رسل و ایشان گواهانند بر اوصیا و ائمه گواهانند بر مردم چنانچه حق تعالی
فرموده است تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید شما گواهان بر مردم و باز فرموده است
پس چگونه خواهد بود حال ایشان در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی و بیاوریم ترا گواه بر اینها
و فرموده است وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ و شاهد حضرت امیر المؤمنین علیه السلم است
و حضرت صادق علیه السلم فرمود که موازین انبیا و اوصیا علیهم السلم اند و بعضی از خلق بیحساب بهشت
میروند و سؤال بر همه خلق وارد میشود زیرا که فرموده است فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ
إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ یعنی از دین سؤال میکنند و اما غیر دین پس سؤال نمیکنند
مگر از کسی که او را حساب کنند زیرا که حق تعالی میفرماید فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ
یعنی پس روز قیامت سؤال کرده نمیشود از گناه او انسی و نه جنی از شیعه نبی و ائمه علیهم السلم
نه غیر ایشان همچنانکه در تفسیر اهل بیت وارد شده است و هر که را حساب میکنند او معذبست اگر چه
بطول باز داشتن در موقف قیامت باشد و نجات نمییابد از جهنم و داخل بهشت نمیشود مگر برحمت
خدا و حق تعالی خطاب میکند بندگانش را از اولین و آخرین بحساب اعمال ایشان بیک
خطاب و یکدفعه که هر یک حساب سخن خود را میشنود و از دیگری را نمیشنود و گمان میکند که او مخاطبست

بسوی ما است بازگشت ایشان و بر ما است حساب ایشان و فرموده است

صلوات الله علیه

و پس

و پس نه دیگری و مشغول نمیگرداند او را مخاطبه از مخاطبه و فارغ میشود از حساب اولین و آخرین در
مقدار یک ساعت از ساعات دنیا و بیرون میآورد از برای هر کس نامه که از او ملاقات میکند که گشوده شده
که جمیع اعمالش در آن نوشته شده است و هیچ صغیره و کبیره نیست مگر آنکه در آن نامه احصا
شده پس او را حساب کننده نفس خود میگرداند و حاکم بر خود میگرداند و با او میگوید بخوان نامه خود را
نفس تو بس است امروز از برای حساب تو و جماعتی را خدا مهر بر دهان ایشان میگذارد و گواهی
میدهند دستها و پاها و جمیع جوارح ایشان بر کردههای ایشان و خواهند گفت بپوستهای خود که چرا
گواهی دادید بر ما گویند بسخن آورد ما را الله آن خداوندی که هر چیز را بسخن آورده است و خلق کرده است شما
را اول مرتبه و بسوی او است بازگشت شما تمام شد کلام صدوق و جمع میان اخبار باین ممکن
کرده است و کلینی از حضرت علی بن الحسین علیهما السلم روایت کرده است که از برای اهل شرک نصب
ترازو نمیشود و دیوانها گشوده نمیشود و ایشان را فوج فوج بیحساب بجهنم میبرند و نصب موازین و نشر دواوین
از برای اهل اسلام میباشد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه و شیخ طوسی بسندهای معتبر از حضرت
از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده اند که در وقت قدم بنده از پیش حق تعالی از جای خود حرکت نمیکند
تا سؤال کند از او از چهار خصلت از عمر او که در چه چیز فانی کرده است و از جوانی
او که در چه چیز کهنه کرده است و از مال او که از کجا کسب کرده است و در چه چیز خرج کرده است و از
محبت ما اهل بیت و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که چون روز قیامت شود
دو بنده مومن را از برای حساب باز دارند که هر دو از اهل بهشت باشند یکی فقیر باشد و دیگری غنی بوده در دنیا
پس فقیر گوید پروردگارا از برای چه مرا باز میداری بعزت تو قسم که میدانی که ولایت و حکومتی بمن
نداده بودی که عدالت کنم در آن یا جور کنم و مال زیادی بمن نداده بودی که حق تو در آن واجب شده
باشد و داده باشم یا نداده باشم و روزی مرا بقدر کفاف میدادی بقدر آنچه میدانستی که مرا
کافیست و مقدر کرده بودی پس خداوند جلیل فرماید که راست میگوید بنده من بگذارید داخل بهشت
شود و آن غنی میماند تا آنقدر عرق از او جاری شود که اگر چهل شتر بیاشامند کافی باشد ایشان را
پس داخل بهشت شود و آن فقیر با او گوید که چه چیز ترا حبس کرد گوید طول حساب پیوسته
چیزی بعد از چیزی از تقصیرات ظاهر میشد و خدا میبخشید تا آنکه مرا رحمت خود فرو گرفت و ملحق گردانید بتوبه

از ساعات دنیا

کافران پس چون کسی گوید من آن نعیم که با تو بودم در محشر گوید نعیم بهشت و ترا تغییر داده است که من
قدر آن نشناختم و در کتاب زهد حسین بن سعید روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت باقر علیه السلام
آمد و گفت یا ابن رسول الله من گناهی کرده ام که میان من و خدا است و بر آن احدی از مخلوقین
مطلع نشده است و بر من گران است و ترا از آن جلیل تر میدانم که آن را بتو عرض کنم حضرت فرمود
که چون روز قیامت شود و خدا محاسبه بنده مؤمن خود بکند او را بر یک یک از گناهان او مطلع گرداند
و بیامرزد و بر آنها مطلع نگرداند نه ملک مقربی را و نه پیغمبر مرسلی را و بعضی از گناهان او را نیز
مستور دارد که موجب خجالت او نگردد پس گوید بسیئات او که حسنات شوید یعنی
قوله تعالی أُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا
یعنی ایشان بدل میکند خدا گناهای ایشان را بحسنات و خدا آمرزنده و رحیم است و در روایت شیخ طوسی قدس سره
که مؤمن گناهکار را بیاورند در روز قیامت و در مقام حساب باز میدارند و حق تعالی خود متوجه حساب
او میگردد و مطلع نمیگرداند بر حساب او احدی از مردم را و گناهانش را بدو میخواند چون اقرار بگناه
خود کرد حق تعالی کاتبان اعمال او را امر میکند که بدل کنید گناهان او را بحسنات و ظاهر کنید آنها را
از برای مردم چون ببینند مردم گویند که این بنده یک گناه نداشته است پس امر میکند که او را به بهشت
برند و اینست تاویل این آیه و این در گناهکاران از شیعیان است و در عیون
اخبار الرضا روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی حساب میکند همه خلق را
مگر کسی که با خدا شریک قرار داده باشد که او را بی حساب بجهنم میفرستند و ایضا بسندهای بسیار روایت
کرده اند که اول چیزی که از بنده سؤال میکنند محبت ما اهل بیت است و شیخ طوسی در امالی
و دیگران روایت کرده اند که در نامه که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بمحمد بن ابی بکر باهل
مصر نوشت فرموده که هر که عمل کند خالص از برای خدا اجر او را حق تعالی در دنیا و آخرت
باو عطا میفرماید و مهمات او را در هر دو کفایت میکند و حق تعالی میفرماید که ای بندگان من
که ایمان آورده اید بپرهیزید از عذاب پروردگار خود از برای آنها که احسان نیکو
کرده اند در این دنیا نعمت حسنه هست و زمین خدا واسع است و داده میشود بصبر کنندگان
مزد ایشان بی حساب پس آنچه خدا بمؤمنان داده است در دنیا حساب نمیکند ایشان را با آن

در آخرت حق تعالی میفرماید لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ یعنی برای آنها که نیکی
کرده اند جزای نیکو هست و زیاده بر آن جزای حسنی بهشت است و زیاده در دنیا است و از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که هیچ بنده نیست مگر آنکه خدا را برو حجتی هست یا در گناهی که
کسب کرده است از آن یا در نعمتی که تقصیر کرده است در شکر آن و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست
که باز میدارند بنده را در قیامت نزد حق تعالی پس میفرماید که مقابله کنید میان نعمتهای من و عمل او
پس نعمتهای خدا احاطه میکند باعمال او و حق تعالی میفرماید که نعمتهای خود را باو بخشیدم
میان خیر و شر او اگر مساوی باشند عملها حق تعالی شر را بخیر برطرف میکند و او را داخل بهشت میکند
و اگر خیر او زیادتی کند حق تعالی آن زیادتی او را ثواب وافی میدهد و اگر احسان او را شر او
زیادتی میکند و پرهیزکاری از شرک کرده است یعنی شیعه است و عقاید او درست است خدا
او را بیامرزد برحمت خود اگر خواهد و تفضل میکند برو بعفو خود و شیخ طوسی از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود خدا ما را موکل گرداند بحساب شیعیان ما پس
آنچه از خدا است از خدا سؤال میکنیم که از برای ما ببخشد پس آن از ایشانست و آنچه حق ما
باشد ایشان را میبخشیم پس حضرت این آیه را خواندند إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ
و در بصائر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که من اول کسی ام که نزد خدا میایم در قیامت پس میاید نزد من کتاب خدا پس اهل بیت من
پس امت من پس خدا سؤال میکند از امت من که چه کردید در کتاب من و اهل بیت پیغمبر
خود و عیاشی روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه إِنَّ السَّمْعَ وَ
الْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا فرمود یعنی گوش را سؤال
میکنند از آنچه شنیده است و چشم را از آنچه دیده است و دل را از آنچه اعتقاد کرده است و کلینی
و برقی بسندهای صحیح از آنحضرت روایت کرده اند که سه چیز است که بنده مؤمن را بر آنها
حساب نمیکنند طعامی که بخورد و جامه که بپوشد و زوجه صالحه که او را معاونت نماید و
خود را باو حفظ کند از حرام و در عیون اخبار الرضا روایت کرده است که آنحضرت علیه السلام
فرموده که در دنیا نعیم حقیقی نیست بعضی از فقهاء عامه که حاضر بوده گفت که حق تعالی میفرماید ثُمَّ

کان م

لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ يعني پس سؤال كرده ميشويد در روز قيامت از نعيم و
آب سرد مراد است و آن از نعمت دنيا است حضرت بصداي بلند فرمود كه شما چنين تفسير
كرده ايد و خلافها كرده ايد بعضي گفته اند آب سرد است و بعضي گفته اند طعام خوشبوي است
و بعضي گفته اند خواب لذيذ است و خبر داد مرا پدرم كه اين اقوال نزد جدم حضرت صادق عليه السلم
مذكور شد حضرت در غضب شد و فرمود كه خدا سؤال نميكند بندگان خود را از چيزي كه بايشان
تفضل كرده باشد و منت نميگذارد بر ايشان بآن و منت گذاشتن بانعام از مخلوقين معيب
است پس چگونه بخالق عز و جل توان نسبت داد چيزي را كه از براي مخلوقين نپسنديده است و ايشان را
نهي از آن كرده است وليكن نعيم محبت ما اهل بيت است و موالات و اعتقاد بامامت ما است
كه خدا بعد از توحيد و نبوت از آن سؤال ميكند و از آن نعيم گفته است زيرا كه بنده هرگاه وفا
بآن بكند او را ميرساند بنعيم ابدي بهشت كه زوال ندارد و بتحقيق كه خبر داد مرا پدرم از پدران
بزرگوار خود از حضرت امير المؤمنين عليهم السلم كه رسول خدا صلي الله عليه و آله گفت يا علي
بدرستي كه اول چيزي كه سؤال كرده ميشود بنده از آن بعد از مرگش شهادت بوحدانيت خدا است
و آنكه محمد رسول او است و آنكه تو ولي و صاحب اختيار مؤمناني بسبب آنچه از براي تو قرار داده
است از امامت و من از براي تو قرار داده ام از وصايت پس هركه اقرار كند و اعتقاد نمايد آنها
را ميرود بسوي نعيمي كه زوال ندارد و كليني بسند معتبر از حضرت علي بن الحسين عليهما السلم روايت
كرده است كه حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه فرمود كه چون روز قيامت شود حق تعالي محشور
گرداند از قبرها عريان و پا برهنه و بي ريش و بي چپ و بروشي كه در روز اول خلق شده
بودند در يك صحرا و برانند ايشان را تا آنكه بايستند در عقبه محشر و از دحام بياورند بر يكديگر سوار شوند
و نگذارند كه از اين عقبه بگذرند پس نفسهاي ايشان بگيرد و عرق ايشان بسيار شود و ناله و گريه
ايشان بلند شود و اين اول هوليست از اهوال روز قيامت پس يكي از ملائكه از جانب خداي
جبار ندا كند كه همه بشنوند پس صداهاي ايشان پست شود و ديدهاي ايشان خاشع گردد
و بندهاي بدن ايشان بلرزد و دلهاي ايشان ترسان شود و سرها بلند كنند بسوي آن آواز
پس خداوند حاكم عادل ندا كند ايشان را كه منم خداوندي كه بجز من خداوندي نيست و حاكم

عالم و ظلم نميكنم و امروز ميان شما بعدالت حكم ميكنم و حق ضعيف را از قوي ميگيرم و مظلمهاي مردم
را بحسنات و سيئات تقاص ميكنم و بر بخشيدنها مظلمها ثواب ميدهم و نميگذرد از اين عقبه امروز ظالمي
كه نزد او مظلمه بوده باشد مگر مظلمه كه صاحبش ببخشد و من او را ثواب بدهم پس بچسبيد بيكديگر و
مظلمهاي خود را طلب كنيد از هركه ستمي بر شما كرده باشد در دنيا و من گواهم از براي شما بر ايشان
و بس است گواهي من پس مظلومان ميگردند و ظالمان را پيدا ميكنند و طلب مظلمهاي خود از ايشان ميكنند
و مدتها بر اينحال ميمانند پس حال ايشان شديدتر ميشود و عرق ايشان بيشتر ميشود و [illegible]
ديگر عرق تا دهنهاي ايشان ميآيد و فرياد و فغان ايشان بسيار ميشود و اكثر ايشان
آرزو ميكنند كه از سر مظالم خود بگذرند و از اين عقبه نجات بيابند پس منادي ندا كند ايشان را كه
خاموش شويد و نداي پروردگار خود را بشنويد چون خاموش شوند ندا رسد كه حق تعالي ميفرمايد
كه اگر ميخواهيد مظلمها را بيكديگر ببخشيد و از اين عقبه خلاص شويد و اگر نميبخشيد مظلمهاي شما را ميگيرم
پس اكثر ايشان شاد ميگردند و مظلمها را ميبخشند باميد آنكه از اين شدت نجات يابند و بعضي از
ايشان ميگويند پروردگارا مظلمهاي ما بزرگتر از آنست كه ببخشيم پس ندا ميرسد برضوان خازن بهشت
كه قصري از نقره از قصرهاي جنة الفردوس را بيارايد بانواع نعمتها و ظرفهاي طلا و نقره و
حوريان و غلامان و در نظر ايشان جلوه دهد پس منادي ندا ميكند از جانب حق تعالي كه اي گروه خلايق
سر بلند كنيد و اين قصر را مشاهده كنيد چون نظر كنند همه آرزو كنند كه آن قصر از او باشد پس منادي
ندا كند كه اين قصر از كسيست كه عفو كند مظلمه مؤمني را پس اكثر آنها عفو كنند و خلاص شوند و قليلي
كه عفو نكنند پس حق تعالي ميفرمايد كه داخل بهشت من نميشود كسي كه احدي از مسلمانان بر ذمه او مظلمه داشته
او باشد تا آنكه آن مظلمه را در وقت حساب از او بگيرد اي گروه خلايق مستعد حساب
شويد پس راه ايشان را ميگشايند كه بعرصه حساب درآيند نزد عرش الهي و ديوانها گشوده شود و ميزانها
برپا شود و پيغمبران و ائمه كه شهدا و گواهان بر خلقند و هر امامي گواهي ميدهد بر اهل عالم
خود كه در ميان ايشان قيام بامر الهي نموده است و ايشان را بسوي خدا خوانده است پس مردي
از قريش گفت يا ابن رسول الله هرگاه از براي مرد مؤمن نزد مرد كافر مظلمه بوده باشد چه چيز
از كافر خواهد گرفت و حال آنكه او از اهل جهنم است حضرت فرمود ميافكنند از گناه مسلمان

بقدر آنچه از وبرگرفته است پس او را عذاب میکند بسبب آن مظلمه یا عذابی که بسبب گناه او
بقدر آنچه از مظلمه مسلمان نزد او هست پس اگر اشکال شود پرسید که اگر مظلمه از مسلمانی نزد مسلمانی
باشد چگونه مظلمه را از مسلمان میگیرند فرمود که از حسنات ظالم بقدر حق مظلوم میگیرند و بحسنات
افزایند بر حسنات مظلوم پرسید که اگر ظالم حسنات نداشته باشد چه میکنند فرمود از گناهان مظلوم
بقدر آن میگیرند و بر گناهان ظالم میافزایند و در علل الشرایع روایت کرده است که در روز قیامت
صاحب قرض می‌آید و شکایت میکند اگر آنکه قرض گرفته است حسنات دارد از برای صاحب قرض
میگیرند و اگر حسنه ندارد گناهان صاحب قرض را بر او میگذارند **مؤلف گوید** که از آیات و اخبار معلوم
شد که بحسب اصل حساب و سؤال در قیامت معلوم است و خصوصیات آنها که از کی سؤال و حساب
میکنند و کی را بحساب بهشت یا بجهنم میبرند معلوم نیست **و ایضاً** معلوم نیست که از چه چیز سؤال
میکنند و حساب مینمایند جمعی را اعتقاد آنست که از جمیع اموال و نعمتهای دنیا سؤال میکنند چنانچه در
احادیث خاصه و عامه وارد شده است که از برای حلال دنیا حسابست و از برای حرام آن عقاب
است **و در احادیث** سابقه گذشت که مؤمن را بر نعمتهای دنیا حساب نیست و در بعضی گذشت که
در ماکول و ملبوس و منکوح حساب نمیباشد و در ثواب بسیاری از اعمال وارد شده است که عامل
آن بی حساب به بهشت میرود پس آنچه در باب بیحساب به بهشت رفتن جمعی وارد شده است مخصوص عموما
حساب خواهد بود و حساب نسبت بغیر ایشان بعمل خواهد آمد و جمع میان احادیث دیگر بدو وجه میتوان
کرد **اول** آنکه حساب نکردن نعمتهای دنیا نسبت بمؤمنان باشد و حساب کردن نسبت بغیر
ایشان **دوم** آنکه حساب نکردن در امور ضروریه باشد مانند آن سه چیز که مذکور شد
و حساب کردن در غیر امور ضروریه باشد از اسراف و تبذیر و صرف در محرمات و کسب کردن از
وجوه غیر مشروع یا زیاده از قدر ضرورت جمع کردن و عمر را در تحصیل آن ضایع کردن **و ایضاً**
احادیث مختلف است در باب عریان محشور شدن و پوشیده مبعوث شدن در بعضی وارد شده
است که عریان محشور میشوند چنانچه حدیث فاطمه بنت اسد بر آن دلالت داشت و در اخبار
معتبره وارد شده است که نیکو کنید کفنهای مردهای خود را که با آنها محشور خواهند شد و ممکن است که اول
در باب غیر مؤمنان مطلقا یا غیر مؤمنان کامل باشد و ثانی در باب مؤمنان یا کامل ایشان باشد

و در باب فاطمه بنت اسد خوابیدن حضرت از برای مزید اطمینان باشد

فصل یازدهم

در بیان سؤال از رسل و شهادت شهدا و دادن نامها بدست راست و چپ و بعضی
از احوال و اهوال قیامت است حق تعالی میفرماید روزی که جمع کند خدا رسولان را و پس بگوید که چه
بود آنچه اجابت شما کردند امتهای شما گویند علمی نیست ما را توئی بسیار دانندهٔ غیبها و فرموده
است که پس البته سؤال خواهیم کرد آنها را که پیغمبران بسوی ایشان فرستاده شده است و البته
سؤال خواهیم کرد از فرستاده شدگان و خبر خواهیم داد ایشان را بعلم و ما غایب نبودیم از کردههای
ایشان و فرموده است چگونه خواهد بود حال ایشان در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی و ترا بیاوریم بر
ایشان گواه و فرموده است که در روزی که برانگیزیم در هر امتی گواهی بر ایشان از نفس ایشان
و بیاوریم ترا گواه بر ایشان **و فرموده** است که تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید
گواهان بر مردم و فرموده است از برای ایشان عذابی عظیم روزی که گواهی دهند بر ایشان
زبانهای ایشان و دستهای ایشان و پاهای ایشان بآنچه میکردند و دادن نامه سعدا بدست راست
و اشقیا بدست چپ روایات بسیار وارد شده است **و باسانید** صحیحه منقولست که در تفسیر قول حق
تعالی **ماذا اجبتم** یعنی از رسولان میپرسند که چگونه اجابت شما کردند امتهای شما در
اوصیای شما ایشان در جواب میگویند **لا علم لنا** یعنی نمیدانیم که بعد از ما چه کردند با اوصیای
ما و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است در تفسیر قول
تعالی **یوم ینفع الصادقین صدقهم** یعنی این روزیست که نفع میدهد راستگویان را راستگوئی
ایشان حضرت فرمود که چون روز قیامت شود و محشور شوند مردم از برای حساب میگذرند بر اهوال
روز قیامت و بحساب نمیرسند مگر بعد از آنکه مشقت بسیار بکشند پس ایشان را نزد عرش
حق تعالی باز دارند و حق تعالی با ایشان خطاب کند پس اول کسی را که بطلبند بندائی که جمیع خلایق
بشنوند **محمد بن عبدالله** پیغمبر قرشی عربی را بطلبند و او را از جانب راست عرش الهی باز
دارند پس صاحب و امام شما علی بن ابی طالب علیه السلام را بطلبند پس بیاید و از جانب چپ رسول
خدا بایستد پس ائمه ذریت آنحضرت را با سایر امت بطلبند و از جانب چپ حضرت امیرالمؤمنین باز
دارند پس هر پیغمبری را با امت او از اول پیغمبران تا آخر ایشان با امتهای ایشان بطلبند

حق تعالی

منه

جانب چپ عرش بایستادند پس اول کسی را که از برای سؤال کردن بطلبند قلم باشد بیاید
و در برابر عرش الهی بایستد در صورت آدمیان پس حق تعالی از او سؤال کند که تو نوشتی در
لوح آنچه تو را الهام و امر به آن نموده بودم از وحیها قلم گوید بلی ای پروردگار من تو میدانی که من نوشتم آنچه
مرا الهام و امر بنوشتن آن کرده بودی از وحی خود حق تعالی فرماید که گواهی میدهد از برای
تو باین گوید پروردگارا آیا بر سر تو احدی از خلق بغیر تو مطلع میتواند شد حق تعالی فرماید که حجت
خود را تمام کردی پس لوح را بطلبند او بیاید بصورت آدمیان تا با قلم بایستد حق تعالی با او فرماید
که آیا قلم در نور قسم کرد وحیها را که من او را الهام کرده بودم و امر به آن نموده بودم لوح گوید بلی
پروردگارا و آن را رسانیدم باسرافیل پس اسرافیل را بطلبند و بیاید بصورت آدمیان با قلم و لوح
بایستد پس حق تعالی فرماید که آیا رسانید بتو لوح آنچه قلم در آن نوشته بود از وحی گوید بلی پروردگارا
و رسانیدم او را بجبرئیل پس جبرئیل را بطلبند و بیاید در پهلوی اسرافیل بایستد پس خداوند
جلیل فرماید که آیا اسرافیل بتو رسانید آنچه باو رسیده بود گوید بلی ای پروردگار من و رسانیدم آن را
بجمیع پیغمبران تو و انفاذ کردم بسوی ایشان جمیع آنچه بمن رسیده بود از امر تو و ادا کردم رسالتهای
تو بهر پیغمبری و رسولی نمودم و جمیع وحیها و حکمتها و کتابهای تو را با ایشان رسانیدم و آخر کسی
که رسالت و وحی و حکمت و علم و کتاب و کلام ترا باو رسانیدم محمد بن عبد الله عربی قرشی
حرمی بود که حبیب تو است حضرت باقر علیه السلم فرمود که پس اول کسی که میخوانند از فرزندان
آدم از برای سؤال کردن محمد بن عبد الله است خدا او را نزدیک عرش خود جا دهد بمرتبه که هیچکس در
آن روز قرب و منزلت او نزد خدا مثل او نخواهد بود پس پروردگار عزت او را خطاب میکند که
آیا جبرئیل بتو رسانید آنچه وحی کرده بودم بسوی تو و او را برای آن بسوی تو فرستاده بودم
از کتاب و حکمت و علم من و آیا اینها را وحی کرد بسوی تو پس رسول خدا گوید بلی ای پروردگار من
رسانید جبرئیل جمیع آنچه وحی کرده بودی بسوی او و فرستاده بودی او را با آن از کتاب تو و
حکمت تو و علم تو و وحیها را آورد بسوی من پس حق تعالی فرماید بمحمد صلی الله علیه و آله که آیا
رسانیدی بامت خود آنچه بتو رسانیده بود جبرئیل از کتاب و حکمت و علم من حضرت رسول
گوید بلی پروردگارا رسانیدم بامت خود آنچه را وحی کرده بودی بسوی من از کتاب تو و حکمت تو و علم تو

و جهاد کردم در راه تو پس حق تعالی گوید بمحمد که کی شهادت میدهد از برای تو باین آنحضرت
گوید پروردگارا تو شاهدی از برای من بتبلیغ رسالت و ملائکه تو و نیکان از امت من و بس است شهادت
تو کافی است از برای من پس ملائکه را بطلبند و ایشان گواهی دهند از برای آنحضرت که تبلیغ رسالت
نمود پس امت محمد صلی الله علیه و آله را بطلبند و سؤال کنند از ایشان که آیا رسانید محمد بشما
رسالت و کتاب و حکمت و علم مرا و تعلیم بشما نمود اینها را پس شهادت دهند از برای آنحضرت که تبلیغ
رسالت و حکمت و علم نمود پس خداوند جلیل فرماید که آیا بعد از خود در میان امت خود کسی را خلیفه و جانشین خود
کردانیدی که در میان ایشان بعلم و حکمت من قیام نماید و تفسیر کند از برای ایشان کتاب مرا و بیان
کند از برای ایشان امور را که در آنها اختلاف کنند بعد از تو و حجت و خلیفه من باشد در زمین پس محمد
گوید بلی ای پروردگار من خلیفه کردم در میان ایشان علی ابن ابی طالب را که برادر من و وزیر من و وصی
من بود و بهترین امت من بود و نصب کردم او را از برای ایشان در حیات خود که نشانه راه هدایت
باشد و ایشان را دعوت کردم باطاعت او و او را خلیفه خود کردانیدم و واجب است خود که امام و پیشوای
ایشان باشد و پیروی او کنند امت من تا روز قیامت پس علی ابن ابی طالب علیه السلم را بطلبند
و از او بپرسند که آیا محمد صلی الله علیه و آله وصیت کرد بسوی تو و ترا خلیفه نمود در امت خود و ترا نصب
نمود در حیات خود که نشانه راه هدایت ایشان باشی و آیا بعد از او قایم مقام او کردیدی حضرت گوید
بلی ای پروردگار من محمد صلی الله علیه و آله وصیت نمود بسوی من و مرا خلیفه کردانید در امت خود
و چون محمد را بسوی خود بردی انکار من کردند امت او و مکر کردند با من و مرا ضعیف کردانیدند و نزدیک
شد که مرا بکشند و مقدم بر من داشتند کسی را که مؤخر کردانیده بودی و مؤخر کردانیدند کسی را
که مقدم کردانیده بودی و سخن مرا نشنیدند و اطاعت امر من نکردند پس قتال کردم با ایشان از فرموده
تو تا آنکه مرا کشتند پس با علی علیه السلم گویند که آیا بعد از خود در امت محمد حجتی و خلیفه در زمین گذاشتی
که دعوت کند بندگان مرا بسوی دین من و راه رضای من علی علیه السلم گوید بلی پروردگار من در میان
ایشان گذاشتم حسن پسر خود را و پسر دختر پیغمبر تو را پس حضرت امام حسن علیه السلم را بطلبند
و همان سؤال که از علی بن ابی طالب علیه السلم کردند از او بکنند و همچنین هر امام بعد از امام دیگر
را بطلبند و حجت او را با اهل زمان او تمام کنند پس حق تعالی عذر ایشان را قبول نماید و اجازه حجت ایشان دهد

بگشند در آنوقت حق تعالی فرماید که این روزیست که نفع می‌بخشد راستگویان را راستی ایشان
و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که چون روز قیامت شود خداوند
عالم همهٔ خلایق را جمع کند اول کسی را که بطلبد حضرت نوح باشد پس از او پرسند که آیا تبلیغ
رسالت کردی گوید بلی گویند کی گواهی میدهد از برای تو گوید محمد بن عبد الله پس نوح بیرون آید
و پا بر سر مردم گذارد تا بیاید بنزد محمد صلی الله علیه و آله و او بر روی تلی باشد از مشک و علی علیه السلم با
او باشد و اینست معنی قول حق تعالی فلما رأوه زلفة سيئت وجوه الذين كفروا یعنی
چون ببینند او را صاحب قرب و منزلت نزد حق تعالی بد و متغیر گردد روهای کافران پس
نوح گوید یا محمد حق تعالی از من گواه طلبید بر تبلیغ رسالت حضرت رسول گوید ای جعفر و ای حمزه
بروید و گواهی بدهید از برای نوح که او تبلیغ رسالت کرد حضرت صادق علیه السلم فرمود پس جعفر طیار
و حمزه عم رسول گواه پیغمبران خواهند بود بر تبلیغ رسالت ایشان راوی گفت فدای تو شوم علی علیه السلم
در آنوقت در کجا است فرمود شان و منزلت علی علیه السلم از آن بزرگتر است که او را برای گواهی طلبند
مؤلف گوید که اول بودن نوح نسبت بسایر پیغمبران باشد بعد از طلبیدن حضرت رسول و سایر اوصیای
او صلوات الله علیهم و عیاشی روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین علیه السلم که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم فرمود که چون روز قیامت شود نصب کنند ترازوها را و حاضر گردانند پیغمبران و شهدا
را و شهدا ائمه اند علیهم السلم شهادت میدهند هر امامی بر اهل عالم خود که قیام نموده است در میان ایشان
بامر خدا و دعوت نموده است ایشان را بسوی راه خدا و کلینی روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلم
در تفسیر قول خدای عزوجل فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید فرمود که این آیه در امت
محمد نازل شده است پس هر قرنی از این امت امامی از ما هست که گواه است بر ایشان و
محمد صلی الله علیه و آله شاهد است بر ما و بر این مضمون احادیث بسیار است که امام هر زمانی با اعمال اهل
زمانش میآورند و هر که امام زمان شهادت بر ایمان او بدهد نجات مییابد و منکران و مخالفان
او را بشهادت او بجهنم میبرند و شیخ طوسی در مجالس بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت
صادق علیه السلم سوال کردند از تفسیر قول الهی قل فلله الحجة البالغة یعنی بگو پس خدا راست حجت کامله
بر خلق حضرت فرمود که حق تعالی به بندهٔ خود میگوید در روز قیامت که آیا عالم بودی اگر گوید بلی

گوید

گوید پس چرا عمل نکردی و اگر گوید جاهل بودم گوید چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی پس حجت بر او
تمام میشود اینست حجت بالغهٔ خدا بر خلق و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق
علیه السلم فرمود که مردی از شما یعنی صلحا یا علمای شیعه در محله میباشد خدا حجت میگرداند
او را بر همسایگان او پس با ایشان میگوید آیا فلان مرد در میان شما نبود آیا سخن او را نمیشنیدید
آیا صدای گریهٔ او را در شب نمیشنیدید پس او حجت خداست بر ایشان و حق تعالی میفرماید در اوصاف
قیامت و اذا الصحف نشرت یعنی وقتی که صحیفها پهن و منتشر شود و علی ابن ابراهیم روایت
کرده است که مراد صحیفهای اعمال مردم است و عیاشی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است
که چون روز قیامت شود بهر کس نامهٔ او را بدهند و گویند بخوان پس حق تعالی بخاطر او میآورد
جمیع کردهای او را از نگاه کردن و سخن گفتن و قدم برداشتن و غیر اینها را بنحوی که گویا الحال
کرده است پس گوید ای وای بر ما چیست این نامه را که ترک نکرده است نه صغیره و نه
کبیره را مگر آنکه احصا کرده است آنرا و علی ابن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی
حتی اذا ما جاؤها شهد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما كانوا
یعملون یعنی تا آنکه هرگاه بیایند ایشان در قیامت گواهی دهد بر ایشان گوشهای
ایشان و دیدهای ایشان و پوستهای ایشان بانچه میکرده اند علی بن ابراهیم روایت کرده
است از حضرت صادق علیه السلم که مراد از پوستها فرجهای ایشانست و این آیه نازل شده
در حق جماعتی که عرض میکنند بر ایشان اعمال ایشان را پس انکار میکنند و میگویند ما هیچ از این کارها
نکرده ایم فبانچه حق تعالی فرموده است روزی که خدا مبعوث گرداند همهٔ ایشان را پس سوگند
یاد میکنند از برای او چنانچه امروز سوگند یاد میکنند از برای شما اینها جماعتی اند که غصب حق
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم کردند پس در اینوقت حق تعالی مهر میزند بر زبانهای ایشان
و اعضا و جوارح ایشان بسخن میایند پس گواهی میدهد گوش بانچه شنیده است از چیزی
که خدا حرام کرده است و دیده شهادت میدهد بانچه نظر کرده است او بسوی چیزی که خدا حرام
کرده است و دستها گواهی میدهند بانچه گرفته اند و پاها شهادت میدهند بانچه سعی کرده اند
بسوی حرام و فرج گواهی میدهد بانچه مرتکب شده است از حرام پس حق تعالی زبان ایشان را

پس گواهی میدهند بر ایشان ملایکه که نوشته اند بر ایشان اعمال ایشان را ... میگویند ... این فرشتگان تو اند شهادت میدهند ... برای تو ... کرده ایم

گویا میکنند میگویند بغیر جاهای خود که چرا گواهی دادید بر ما آنها میگویند در جواب که گویا کرد
ما را آن خدائی که هر چیز را گویا گردانیده است و او خلق کرده است شما را اول مرتبه
و بسوی او بر میگردید و نمیتوانستید که پنهان کنید از خدا اینکه گواهی دهد بر شما گوش
شما و نه دیدهای شما و نه پوستهای شما و لیکن گمان کردید که خدا نمیداند بسیاری از آن
چیزها را که میکنید و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که جوارح
مؤمن گواهی نمیدهد بلکه شهادت بر کسی میدهد که وعید عذاب بر او لازم شده باشد و عیاشی
روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمد و دعوای تناقض
در آیات قرآن مجید میکرد از آنجمله گفت در یکموضع فرموده است که سخن نمیگویند مگر کسی
که رخصت دهد او را خداوند رحمان و حرف حقی بگوید و در جای دیگر فرموده است که
مشرکان میگویند که بخدا سوگند که ما مشرک نبودیم و ایضا میفرماید که تکفیر میکنند
بعضی از ایشان بعضی را و لعن میکنند بعضی از ایشان بعضی را و در جای دیگر مخاصمه و
مجادله اهل جهنم را میفرماید و در جای دیگر میفرماید مهر بر دهانهای ایشان میگذاریم و دستها و پاهای
ایشان گواهی میدهند اینها همه نقیض یکدیگرند حضرت فرمود که اینها در یکموطن نیست که
نقیض یکدیگر باشند بلکه در مواطن متعدده روز قیامت است که مقدار پنجاه هزار سال است
پس حق تعالی جمع میکند ایشان را در یک موطن که یکدیگر را میشناسند و استغفار میکنند
بعضی از ایشان از برای بعضی و اینها گروهی اند که ظاهر شده است از ایشان طاعت از
رسولان و اتباع ایشان و معاونت کرده اند بر نیکی و تقوی در دار دنیا و لعنت
میکنند اهل معاصی یکدیگر را و آنها جماعتی اند که ظاهر شده است از ایشان معصیتها در
دار دنیا و معاونت کرده اند بر ظلم و عدوان و متکبران و ظالمان لعنت میکنند بعضی از ایشان
بعضی را و تکفیر یکدیگر میکنند و در موطن دیگر بعضی از بعضی میگریزند چنانکه فرموده است که روزی که میگریزد آدمی
از برادر خود و مادر خود و پدر خود و زن خود و پسران خود بگریزد اگر معاونت بر ظلم و عدوان
در دنیا کرده باشند پس جمع میشوند در موطن دیگر و در آنجا میگریند اگر آن صداها ظاهر گردد
از برای اهل دنیا هر آینه غافل گرداند جمیع خلایق را از معایش خود و کوهها شکافته

مگر آنچه خدا خواهد پس سوست گریه کنند تا آنکه خون بگریند پس جمع میشوند در موطن دیگر و در آن
موطن ایشان را بسخن در میآورند پس میگویند بخدا سوگند ای پروردگار ما ما مشرک نبودیم و اقرار
نمیکنند بکردههای خود پس مهر میکند بر دهانهای ایشان و بسخن در میآورند دستها و پاها
و پوستهای ایشان را و شهادت میدهند بهر معصیتی که از ایشان ظاهر شده است پس مهر را
از دهانهای ایشان بر میدارند پس میگویند به پوستها و دستها و پاها که چرا گواهی دادید بر ما ایشان میگویند
گویا گردانید ما را آن خدائی که هر چیز را گویا گردانیده است پس جمع میشوند در موطنی که بسخن
در میآورند در آن جمیع خلایق را پس سخن نمیگوید در آنجا احدی مگر کسی که او را رخصت دهد خداوند
رحمان و سخن حقی بگوید پس رسولان را باز میدارند و از ایشان سؤال میکنند چنانکه فرموده است
فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا
و حضرت رسول گواه خواهد بود بر شهدا و شهدا پیغمبرانند پس جمع میشوند در موطن دیگر و در آنجا
مخاصمه با یکدیگر میکنند و حق تعالی حق مظلوم را از ظالم میگیرد و این دیوان عدالت حق تعالی است
و اینها همه پیش از حساب است پس چون شروع کند در حساب و مشغول شود هر کس بحال
خود و بدیگری نپردازد و سؤال میکنم از خدا برکت آنروز را و در علل الشرایع روایت کرده
است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که آدمی نوافل خود را در یک موضع بکند بهتر است یا در
مواضع متعدده حضرت فرمود در مواضع متفرقه زیرا که این مکانها شهادت میدهند برای
او در قیامت و کلینی بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که چون بنده توبه نصوح بکند حق
تعالی او را دوست دارد پس مستور گرداند گناهان او را در دنیا و آخرت راوی
پرسید که چگونه مستور میگرداند فرمود که فراموش میگرداند از خاطر دو ملک که بر او موکلند
آنچه را بر او نوشته اند از گناهان و وحی میکند بسوی جوارح او که بپوشانید بر او گناهان او را و
وحی مینماید بسوی بقعه‌های زمین که کتمان کنید آنچه کرده است بر روی شما از گناهان پس چون
بمقام حساب در آید هیچ چیز نباشد که بر او گواهی دهد بگناهی و احادیث بسیار است که قرآن مجید
در روز قیامت شهادت میدهد و شفاعت میکند از برای کسی که او را تلاوت نموده و
عمل بآن نموده تا آنکه او را باعلای درجات بهشت میرساند و ابن بابویه از آنحضرت روایت

کرده است که مایم گواهان بر شیعیان ما و شیعیان ما گواهانند بر مردم و بشهادت شیعیان
ما ایشانرا جزا میدهند و عقاب میکنند و احادیث بسیار وارد شده است که هر روز که میآید
ندا میکند آدمی را که ای فرزند آدم منم روز تازه و بر تو گواهم پس در من سخن خیری بگو و کار خیری
بکن تا گواهی دهم از برای تو در قیامت که بعد ازین مرا نخواهی دید و شب نیز این ندا را میکند و ایضا
از آنحضرت منقولست که مؤمن را در روز قیامت نامهٔ گشوده میدهند که در آن نوشته است که این
کتاب خداوند عزیز حکیمست فلان را داخل بهشت گردانید و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلم
مذکورست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چنانکه خدای عز و جل امر کرده است شما را
که احتیاط کنید از برای جانهای خود و دینهای خود و مالهای خود که گواهان عدول بر خود بگیرید همچنین حق تعالی
احتیاط کرده است بر بندگان و از برای ایشان با آنکه گواهان از برای ایشان گرفته است و
ملائکه چند بر هر یک ایشان موکل گردانیده است که حفظ و ضبط میکنند آنچه از او صادر میشود
از اعمال او و اقوال او و نگاه کردنهای او و همچنین بقعههای زمین که بر روی آنها طاعت و معصیت
میکند گواهانند از برای او و بر او و شبها و روزها و ماهها گواهانند بر او و از برای او و سایر بندگان
مؤمن خدا گواهانند بر او و از برای او و کاتبان اعمال او گواهانند بر او و از برای او و چه بسیار کسی
در قیامت شقی و معذب گردد که گواهی اینها بر او بدرستی که حق تعالی در روز قیامت مبعوث میگرداند
همه بندگان خود را و کنیزان خود را در یک عرصه که دیده در همه نفوذ میکند و صدای داعی را همه میشنوند
و حشر میکند شبها و روزها و ماهها و سالها و بقعههای زمین را پس کسی که عمل صالحی کرده
باشد شهادت میدهند از برای او و اعضا و جوارح او و بقعههای زمین و ماهها و سالها و ساعتها
و شبها و روزها و شبهای جمعه و ساعتهای آن پس نصیب او میگردد سعادت ابدی و کسی
که عمل بدی کرده باشد اینها همه بر او گواهی میدهند و شقی میشود بشقاوت ابدی پس عمل کنید از برای
روز قیامت و مهیا کنید توشه از برای آن روز بعد از آن حضرت فضیلت ماههای مبارک
رجب و شعبان و رمضان را و فضیلت روزهٔ اینها و اعمال صالحه کردن در اینها و گواهی دادن
اینها را از برای او بیان فرمود و حسین بن سعید در کتاب زهد از حضرت صادق
علیه السلم روایت کرده است که چون حق تعالی خواهد مؤمن را حساب بکند نامهٔ او را بدست راست او

در قیامت سعادتمند شود بگواهی اینها از برای او و چه بسیار کسی

او دهد در میان خود و او او را حساب کند که دیگری مطلع نشود و گوید ای بنده من فلان کار و فلان کار کردی
او گوید بلی ای پروردگار من کرده ام پس خداوند کریم فرماید که آمرزیدم آنها را از برای تو و
بدل کردم آنها را بحسنات پس مردم گویند سبحان الله این بنده یک گناه نداشته است
و اینست معنی قول حق تعالی پس هر که نامهٔ او بدست راست او داده شود پس بعد ازین حساب
خواهند کرد او را حساب آسانی و بر میگردد بسوی اهل خود مسرور و خوشحال راوی پرسید که کدام
اهل فرمود اهلی که در دنیا داشته است اهل او میشوند در بهشت اگر مؤمن باشند پس فرمود اگر نسبت به بنده
اراده بدی داشته باشد حساب میکند او را علانیه در حضور خلایق و حجت را بر او تمام میکند و نامه
اش بدست چپ او میدهند چنانچه حق تعالی فرموده است و اما آنکه نامهٔ او را از پشت سر او میدهند پس وا
ثبوراه خواهد گفت و داخل آتش افروخته جهنم خواهد گردید بدرستیکه در اهل خود شاد بود و بعضی در دنیا و گمان
میکرد که باخرت بر نخواهد گشت و این اشاره است بآنکه دستهای کافران و منافقان را در گردن غل
میکنند و نامهٔ ایشانرا از پشت سر بجانب چپ ایشان میدهند و باین دو حالت اشاره شده است در
دعاهای وضو در هنگام شستن دستها که خداوندا نامهٔ مرا بدست راست من ده و نامهٔ خلود و
مرا در بهشت بدست چپ من ده و حساب کن مرا حسابی آسان و خداوندا نامهٔ مرا بدست چپ من
مده از پشت سر من و مگردان دستهای مرا غل کرده در گردن من و بدانکه علما خلاف کرده اند در گواهی دادن
اعضای آدمی که چه معنی دارد بعضی گفته اند حق تعالی احداث صوتی در آنها میکند و بعضی گفته اند ایشانرا
حالت شعور و آلت نطق میدهد و بعضی گفته اند صفتی در آنها احداث مینماید که دلالت بر صدور گناه
میکند و سخن گفتن مجازست و همچنین در گواهی دادن زمانها و بقعههای زمین و در دیدن آسمان
که اعمال مؤمنان از آنها بالا میرود خلاف کرده اند بعضی گفته اند مراد گواهی دادن ملائکه است
که بآنها موکلند و در آنها ساکنند و بعضی گفته اند این جمادات را شعور ضعیفی هست و بعضی گفته اند حق
تعالی ایشانرا در قیامت ایشانرا عقل و شعور و آلت نطق میدهد و بعضی گفته اند مثالی از برای
ایشان خلق میکند و اولی و احوط آنست که باینها همه مجملا ایمان بیاورند و تفکر در حقیقت و کیفیت اینها
ننمایند زیرا که اگر ضرور بود بیان میفرمودند و بعقل ما نمیرسد گذاشته اند والله یحق الحق و هو یهدی
السبیل **فصل دوازدهم** در بیان وسیله و لوا و حوض و شفاعت و سایر منازل

حضرت رسالت و اهل بیت او صلوات الله علیهم است در قیامت بدانکه احادیث عامه
و خاصه در هر یک از اینها متواتر است بلکه از ضروریات دینند و ایمان باینها واجب است خصوصا
حوض کوثر و شفاعت کبری و قلیلی از اخبار را درین رساله ایراد مینمائیم و اکثر آنها در کتاب حیوة
القلوب ایراد شده است و کلینی و ابن بابویه و علی بن ابراهیم و سایر محدثین بسندهای صحیح
و معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود
که هرگاه از خدا سؤال کنید از برای من وسیله را سؤال کنید پرسیدند که وسیله چیست فرمود
آن درجهٔ منست در بهشت و هزار پایه دارد و از پایه تا پایه یکماهه راه است بدویدن اسب نجیب
عربی و پایه‌های بعضی از زبرجد است و بعضی از مروارید است و بعضی از سایر جواهر و بعضی از طلا
و بعضی از نقره و بعضی از عود و بعضی از مشک و بعضی از عنبر و بعضی از نور پس بیاورند آنرا در روز قیامت
و نصب کنند با درجهٔ سایر پیغمبران و آن در میان آنها ممتاز باشد مانند ماه در میان ستاره‌ها
پس نماند در آن روز پیغمبری و نه شهیدی و نه صدیقی مگر آنکه گوید خوشا حال کسی که این درجه
اوست پس منادی ندا کند که جمیع پیغمبران و صدیقان و شهیدان بشنوند که این درجهٔ محمد است
صلی الله علیه و آله پس حضرت رسول فرمود که من در آن روز بیایم و جامه از نور پوشیده باشم
و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشم و علی ابن ابی طالب علیه السلام در پیش
روی من رود و لوای من و علم در دست او باشد و آن لوای حمد است و بر آن لوا نوشته باشند
لا اله الا الله محمد رسول الله المفلحون هم الفائزون بالله پس چون
بگذریم بپیغمبران گویند که اینها دو ملکند که ما ایشان را نمیشناسیم و چون بملائکه بگذریم گویند اینها
دو پیغمبر مرسلند تا من بر منبر بالا روم و علی از پی من آید چون بالای درجات منبر برآیم علی
یک پایه از من پست تر بایستد و علم من در دست او باشد پس جمیع پیغمبران و مؤمنان
سرها بالا کنند و بسوی ما نظر کنند و گویند خوشا حال این دو بنده چه بسیار گرامی
و مکرمند نزد خداوند عالمیان پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که پیغمبران و جمیع
خلایق بشنوند که این حبیب منست محمد و این ولی منست علی بن ابی طالب خوشا حال کسی که
او را دوست دارد و وای بر کسی که او را دشمن دارد و دروغ بر او بندد پس حضرت رسول

ومؤمنان

صلی الله علیه و آله فرمود که نمیماند در آن روز در مشهد قیامت احدی که ترا دوست دارد
مگر آنکه رحمت یابد از دین خدا و رویش سفید شود و دلش شاد گردد و نماند احدی از آنها که با تو دشمنی
کرده باشد یا در مقام محاربهٔ تو در آمده باشد یا انکار حق امامت تو کرده باشد مگر آنکه رویش سیاه شود و
پاهایش بلرزد پس در این حالت دو ملک بیایند از جانب رب اعلی بسوی من یکی رضوان خازن بهشت و دیگری
مالک خازن جهنم پس رضوان نزدیک من آید و سلام کند بر من و بگوید السلام علیک یا رسول الله
من جواب سلام او بگویم و گویم ای ملک خوشبوی خوشروی گرامی نزد پروردگار من تو کیستی گوید من
رضوان خازن بهشتم امر کرده است مرا پروردگار من که کلیدهای بهشت را از برای تو بیاورم
بگیر یا محمد من گویم قبول کردم اینرا از جانب پروردگار خود و حمد میکنم او را بر آنچه انعام کرده است
بر من بده اینها را ببرادرم علی بن ابی طالب پس رضوان کلیدها را بعلی بدهد و برگردد پس
نزدیک من بیاید مالک خازن جهنم و بگوید السلام علیک یا حبیب الله من بگویم و علیک السلام ای
ملک چه بسیار منکر است دیدن تو و قبیحست روی تو کیستی تو گوید منم مالک خازن جهنم امر کرده است مرا
پروردگار من که کلیدهای جهنم را نزد تو بیاورم پس من گویم قبول کردم از پروردگار و او را حمد
و ستایش بآنچه بآن انعام کرده است بر من و تفضیل داده است مرا بآن بر دیگران بده اینها را به
برادرم علی ابن ابی طالب پس مالک کلیدها را بعلی علیه السلام دهد و برگردد پس علی علیه السلام
با کلیدهای بهشت و جهنم بیاید تا بنشیند بر کنار جهنم و مهارش را بدست بگیرد در وقتی که صدای زبانه‌اش
بلند شده باشد و حرارتش بنهایت رسیده باشد و شرارهایش بسیار گردیده باشد پس ندا کند
جهنم که یا علی از من بگذر که نور تو زبانهٔ مرا فرو نشانید علی علیه السلام گوید قرار بگیر که امروز ترا اطاعت
من باید کرد پس فرو خفته دم در آید و آنحضرت گوید این را بگذار که دوست منست و این را بگیر که
دشمن منست پس جهنم در آن روز اطاعتش از برای علی علیه السلام بیشتر است از اطاعت غلام
یکی از شما نسبت بصاحبش اگر خواهد او را بجانب راست ببرد و اگر خواهد بجانب چپ زیرا که او قسمت
کننده بهشت و دوزخ است در آن روز و ایضا علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که چون روز قیامت شود محمد صلی الله علیه و آله را بطلبند و حلهٔ گلگونی بر او پوشانند
و او را از جانب راست عرش الهی باز دارند پس حضرت ابراهیم علیه السلام را بطلبند و حلهٔ سفیدی

را حلّه برد بپوشانند و از جانب چپ عرش بازدارند پس حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را حلّه
و حلّه گلرنگی بر او بپوشانند و او را از جانب راست حضرت رسول بازدارند پس حضرت اسمعیل علیه السلام
را بطلبند و حلّه سفیدی بپوشانند و در جانب چپ حضرت ابراهیم علیه السلام بازدارند پس حضرت امام حسن
علیه السلام را بطلبند و حلّه گلرنگی بپوشانند و از جانب راست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بازدارند
پس حضرت امام حسین صلوات الله علیه را بطلبند و حلّه گلرنگی بپوشانند و از جانب راست حضرت امام
حسن علیه السلام بازدارند و همچنین سایر ائمه علیهم السلام را بطلبند و حلّههای گلرنگ بپوشانند و هر
یک را از جانب راست دیگری بازدارند پس شیعیان ایشان را بطلبند و در برابر ایشان بازدارند
پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها را و زنان او را از فرزندان او و شیعیان او پس همه داخل
بهشت شوند بی حساب پس منادی ندا کند از میان عرش از جانب رب العزة و افق اعلی
که خوب پدریست پدر تو یا محمد و او ابراهیم علیه السلام است و خوب برادریست برادر تو و او علی
بن ابی طالب و نیکو دو سبط اند سبطهای تو حسن و حسین و نیکو جنینی است جنین تو که در
شکم فاطمه شهید شد و او محسن است و نیکو امامان هدایت کنندگان از ذریت تو که فلان و فلان
و فلان اند و جمیع ائمه را تا حضرت قایم علیه السلام نام ببرد و خوب شیعه اند شیعیان تو و امامان
بعد از تو و دوستی که محمد و وصی او و دو سبط او و امامان از ذریت او ایشان اند فایزان و رستگاران
پس امر کند که همه را به بهشت برند چنانکه حق تعالی فرموده است که هر که دور گردانیده شود از آتش
جهنم و داخل کرده شود در بهشت پس فایز گردیده است بسعادت ابدی وَمَن زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود منبری بگذارند که جمیع
خلایق آنرا ببینند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر آن منبر بالا رود و از جانب راست او ملکی
باشد و ندا کند که ای گروه خلایق این علی ابن ابی طالب است داخل جهنم میکند هر کرا خواهد و
روایت کرده است که چون روز قیامت شود از جانب راست عرش منبری نصب کنند که
چهار پایه داشته باشد و علی بن ابی طالب بیاید و لوای حمد در دست او باشد و بر آن منبر بالا
رود و خلایق را بر او عرض کنند هر که را بشناسد که شیعه اوست داخل بهشت کند و هر کرا شیعه
خود نداند داخل جهنم کند و تفسیر این در کتاب جنة الامان میفرماید ... پس بوده باشد که

داخل بهشت میکند هر کرا بخواهد و از جانب چپ او ملکی باشد و ندا کند که ای گروه خلایق این علی ابن ابی طالب است

ببینند خدا عمل شما را و رسول او و مؤمنان و مؤمنان علی بن ابی طالب و امامان از ذریت
او و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی اَلْقِیَا
فِی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفَّارٍ عَنِیدٍ که خطاب با محمد و علی است صلوات الله علیهما یعنی بیندازید در
جهنم هر بسیار کفران کننده معاند را و از اعمش و حسن بن صالح و دیگران روایت کرده اند که
چنین نازل شده است یا محمد یا علی اَلْقِیَا فِی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفَّارٍ عَنِیدٍ و در تفسیر فرات بن
ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی مرا
مقام محمود وعده کرده است و فرموده عَسَىٰ أَن یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقَامًا مَّحْمُودًا یعنی شاید مبعوث
گرداند ترا پروردگار تو در مقامی که همه کس آنرا ستایش کنند و وفا خواهد کرد از برای من بآن وعده
چون روز قیامت بیاید از برای من منبری نصب کنند که هزار درجه داشته باشد و من بر آن منبر بالا روم
پس جبرئیل لوای حمد را بیاورد و بدست من بدهد و گوید این مقام محمود است که خدا ترا وعده داده
است پس علی را به پایه بالای منبر بطلبم و یک درجه از من پست تر بایستد و لوای حمد را بدست او بدهم پس
رضوان کلیدهای بهشت را بیاورد و بدست من دهد و گوید این مقام محمود است که خدا ترا وعده
داده است پس کلیدها را بدامن علی بگذارم پس مالک خازن جهنم بیاید و بگوید که این مقام محمود است
که خدا ترا وعده داده بود داخل کن دشمنان خود را و دشمنان ذریت خود را و دشمنان
امت خود را در جهنم پس آنها را در دامن علی بن ابی طالب بگذارم پس اطاعت بهشت و جهنم نسبت به من
و علی زیاده از اطاعت زن باشد شوهرش را این است معنی قول حق تعالی اَلْقِیَا فِی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفَّارٍ
عَنِیدٍ یعنی بیندازید ای محمد و ای علی دشمنان خود را در جهنم پس من برخیزم و ثنا کنم
خداوندی را که احدی پیش از من نکرده باشد پس ثنا کنم بر ملائکه مقربین پس ثنا کنم بر انبیا و مرسلین
پس ثنا کنم بر امتهای صالحین پس بنشینم و حق تعالی ثنا کند بر من و ثنا کنند بر من ملائکه او و ثنا
کنند بر من پیغمبران او و رسولان او و ثنا کنند بر من امتهای شایسته بعد پس منادی ندا کند
از میان عرش که ای گروه خلایق بپوشانید دیدههای خود را تا فاطمه دختر حبیب خدا بگذرد
بسوی قصر خود پس فاطمه دختر من بگذرد و دو حلّه سبز پوشیده باشد و هفتاد هزار حوریه بر دور او
چون بدر قصر خود رسد حضرت امام حسن ایستاده باشد و حضرت امام حسین بی سر ایستاده باشد

پس بحضرت امام حسن گوید این کیست گوید این برادر من است که امت پدر تو او را کشتند
و سرش را جدا کردند پس ندا از جانب حق تعالی باو رسد که ای دختر حبیب خدا از برای این تو
نمودم آنچه امت پدر تو نسبت بجگر گوشهٔ تو کردند بیا که ذخیره کرده ام نزد خود از برای مصیبت
تو که نظر نکنم در محاسبهٔ بندگان تا داخل بهشت شوید تو و فرزندان تو و شیعیان تو و هر که
احسانی نسبت بشما کرده باشد از غیر شیعیان تو پس حق تعالی همهٔ ایشان را داخل بهشت کند
پیش از آنکه مشغول بمحاسبهٔ عباد شود و اینست معنی قول حق تعالی که در حق ایشان فرموده است لا
یحزنهم الفزع الاکبر وهم فیما اشتهت انفسهم خالدون
یعنی ایشان را اندوهناک نمی آورد ترس بزرگتر روز قیامت و ایشان در آنچه خواهش دارد نفس
ایشان همیشه خواهند بود و ابن بابویه در عیون اخبار الرضا از آنحضرت از آباء طاهرین او
علیهم السلام روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی تو اول کسی خواهی بود
که داخل بهشت شود و علم من در دست تو خواهد بود و آن لوای حمد است و آن هفتاد شقه است
که هر شقه از آن بزرگتر از آفتاب و ماه خواهد بود و در علل روایت کرده است از امام زین العابدین
از آباء طاهرین علیهم السلام که رسول خدا بعلی صلوات الله علیهما گفت که تو اول کسی خواهی بود که داخل
بهشت شود حضرت امیر گفت یا رسول الله من پیش از تو داخل میشوم گفت بلی از برای آنکه
تو علمدار منی در آخرت چنانکه علمدار منی در دنیا و علمدار مقدم می باشد پس گفت یا علی گویا
می بینم که داخل بهشت شوی و علم من در دست تو باشد و آن لوای حمد است و آدم و هر که بعد
از او است از پیغمبران و اوصیا در زیر آن علم باشند و در امالی و فضائل بچندین سند از
ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل بنزد من آمد شاد
و خوشحال و گفت یا محمد خداوند علی اعلی ترا سلام میرساند و میگوید محمد پیغمبر
رحمت منست و علی برپا دارندهٔ حجت منست عذاب نمیکنم کسی را که با او دوستی کرده باشد هر چند
اطاعت من نکند پس حضرت رسول فرمود که جبرئیل در روز قیامت بنزد من خواهد آمد با لوای
حمد و آن هفتاد شقه دارد که هر یک وسیعتر از آفتاب و ماه است و من بر کرسی از
کرسیهای رضوان و خوشنودی خدا نشسته باشم بر بالای منبری از منبرهای قدس پس

علی موالات او دوستی کند هر چند معصیت من کرده باشد و در نسخه عذاب نمیکنم کسی را که باو

بکرم آن علم را و بدهم بعلی بن ابی طالب پس عمر برجست و گفت یا رسول الله چگونه علی طاقت
برداشتن آن علم دارد که هفتاد شقه است و هر شقه بزرگتر از آفتاب و ماه است حضرت در
غضب شد و فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی علی را از قوت عطا کند مثل قوت جبرئیل
و از نور مثل نور آدم و از حلم مثل حلم رضوان و از جمال مثل جمال یوسف و از صدا نزدیک بصدای
داود و اگر نه آن بود که داود خطیب اهل بهشت است هر آینه علی را مثل صوت او میداد و علی اول کسی است
که از چشمهٔ سلسبیل و زنجبیل میآشامد و علی و شیعیان او را نزد خدا منزلتی است که آرزو میکنند
از او پیشینیان و آیندگان و در تفسیر عیاشی و کلینی و دیگران بسندهای بسیار روایت
کرده اند در تفسیر قول حق تعالی یوم ندعوا کل اناس بامامهم یعنی روزی که
بخوانیم هر جماعتی را با امام ایشان یا بنام امام ایشان یعنی رسول خدا را با اصحابش و امیر المؤمنین
را با اصحابش و امام حسن را با اصحابش و هر امامی را با اهل زمانش بطلبند پس هر که از ایشان
امام خود را شناسد و متابعت امام خود کرده باشد نامهٔ او را بدست راستش دهند و بسوی بهشت برند
و هر که امام خود را نشناسد او را بجهنم برند پس در آن وقت آنها که اتباع ائمهٔ ضلالت بودند از پیشوایان
خود بیزاری جویند و پیشوایان از ایشان بیزاری جویند و یکدیگر را لعنت کنند و در کتاب سلیم بن قیس و
دیگران بطرق متعدده از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که
امت من در حوض کوثر بر من وارد میشوند بر پنج رایت اول آنها رایت عجل است یعنی ابوبکر پس برخیزم
و دست او را بگیرم چون دست بدست او دهم رویش سیاه شود و پاهایش بلرزد و احشایش
مضطرب گردد و هر کس که با او شریک باشد حال ایشان چنین شود پس گویم چگونه خلافت من کردید
در دو چیز بزرگ که در میان شما گذاشتم گویند آنکه بزرگتر بود یعنی قرآن مجید تکذیب آن کردیم و
پاره کردیم و بر کوچکتر که اهل بیت پیغمبر بودند ظلم کردیم و حقش را غصب کردیم گویم با ایشان که
بروید بجانب چپ پس ایشان را ببرند تشنه لب و روسیاه بجانب شمال که محل اهل عذاب و نکال است
بار دیگر سیاه و یکقطره از کوثر نچشند پس وارد شود بر من رایت فرعون امت من یعنی
عمر و اکثر امت من با این رایت باشند پیشتر شده چون ابوذر گفت ما را کم کرده اند فرمود بلکه دین
را فاسد کرده اند و حق را رو کش باطل کرده و ایشان گروهی اند که غضب میکنند از برای دنیا

و داخل میشوند از برای دنیا و سخط و عداوت ایشان از برای محض و نیابت چون دست
حاجت ایشان را بگیریم باز رنگش سیاه شود و قدمهایش بلرزد و دوشش بطپیدن آید و همچنین
نیز مثل او شوند پس از ایشان پرسم که چه کردید با ثقلین گویند بزرگ را نسبت بدروغ دادیم
و پاره کردیم و با کوچک جنگ کردیم و او را تنها گذاشتیم پس گویم شما نیز بجانب شمال از پی یاران
خود بروید پس ایشان تشنه و آب ننوشیده با روهای سیاه برگردند و یک قطره آب نچشیده
پس رایت فلان بیاید یعنی عثمان و آن امام پنجاه هزار کس از امت من باشد و احوال ایشان
و سؤال و جواب بهمان نحو باشد که گذشت پس رایت مخدج بیاید یعنی سرکرده خوارج و او
پیشوای هفتاد هزار کس باشد از امت من و حال ایشان نیز چنان شود پس وارد شود بر
من امیر مؤمنان و قاید غرّ محجّلین یعنی دست و پا سفیدان و چون برخیزم و دست
او را بگیرم روی او و اصحابش سفید و نورانی شود پس از ایشان پرسم که با ثقلین بعد از من
چه کردید گویند بزرگتر را تصدیق کردیم و متابعت نمودیم و کوچکتر را معاونت و یاری کردیم و با
دشمنان او قتال کردیم پس گویم بیایید و سیراب شوید پس شربتی از آن آب بنوشند
که هرگز تشنه نشوند و امام ایشان مانند آفتاب تابان باشد و روهای بعضی از ایشان مانند
ماه شب بدر باشد و بعضی مانند ستاره درخشان و چون ابوذر این حدیث را نقل کرد
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و مقداد او گواهی دادند که رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین فرمود
و حق تعالی فرموده است إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ یعنی بدرستی که بتو عطا کردیم کوثر را
و مفسران خلاف کرده اند در معنی کوثر بعضی گفته اند پیغمبری و کتاب است و بعضی گفته اند خیر کثیر است
و بعضی گفته اند کثرت اصحاب و اشیاع و امت و بعضی گفته اند بسیاری فرزندان است از نسل
فاطمه علیها السلام و بعضی گفته اند شفاعت است و مشهور میان مفسرین است که مراد حوض
کوثر است و احادیث متواتره از طرق خاصه و عامه بر این مضمون وارد شده است و عامه
از عایشه و ابن عمر روایت کرده اند که کوثر نهریست در بهشت و از ابن عباس روایت
کرده اند که چون این سوره نازل شد رسول خدا صلی الله علیه وآله بر منبر برآمد و بر مردم خواند
چون از منبر بزیر آمد گفتند یا رسول الله کوثر که خدا بتو عطا کرده است چیست فرمود که نهریست

در بهشت از شیر سفید تر و از تیر راست تر و در کنارش قبه هاست از مروارید و یاقوت
وارد میشوند بر آن نهر مرغان سبزی چند که گردنها داشته باشند مانند گردنهای شتران
خراسانی گفتند یا رسول الله چه بسیار نیکست آن مرغان فرمود میخواهید خبر دهم شما را نیکوتر
از آنها گفتند بلی یا رسول الله فرمود که هر که از آن مرغ بخورد و از آن آب بیاشامد فایز گردد بخوشنودی
حق تعالی و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که آن نهریست در بهشت که حق تعالی بپیغمبر خود
داده عوض پسرش ابراهیم و از انس روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که کوثر
نهریست که وعده کرده است مرا پروردگار من بر سر آن نهر خیر بسیار است و آن حوض منست وارد میشوند بر آن
امت من در روز قیامت و ظرفهای آن بعدد ستارهای آسمانست پس جماعتی از ایشان را
از پیش من برانند من گویم پروردگارا ایشان از امت منند گویند تو نمیدانی که اینها بعد از تو
چه بدعتها کردند و این حدیث را مسلم در صحیح خود روایت کرده است و در مجالس شیخ و
مفید و تفسیر علی بن ابراهیم و بشارة المصطفی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که چون
روز قیامت شود حق تعالی جمع کند مردم را از اولین و آخرین در یک زمین عریان و برهنه
پس بازدارند ایشان را در راه محشر تا عرق شدید بکنند و نفسهای ایشان تنگ شود و مدتی بر این
حال بمانند چنانچه حق تعالی فرموده است و خاشع شود صداها از برای خداوند رحمان
پس نشنوی مگر صدای بسیار آهسته پس منادی از پیش عرش ندا کند که کجاست پیغمبر امی پس
مردم گویند نامش را بگو پس ندا کند که کجاست پیغمبر رحمت محمد بن عبد الله
پس رسول خدا صلی الله علیه وآله برخیزد و در پیش روی همه مردم روان شود تا منتهی شود بحوضی
که طولش بقدر ما بین ایله و صنعای یمن باشد پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
بطلبند و در پهلوی آنحضرت بایستد پس مردم را رخصت دهند که بگذرند و بعضی را گذارند که آب
بیاشامند و بعضی را منع کنند چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله ببیند که بعضی از دوستان
ما اهل بیت را بسبب گناهان ایشان دور میکنند بگرید و گوید پروردگارا اینها از شیعیان
علی اند پس حق تعالی ملکی را بفرستد و سؤال کند که یا محمد سبب گریه تو چیست حضرت گوید
چگونه نگریم از برای جمعی از شیعیان برادرم علی که می بینم ایشان را بجانب اصحاب جهنم میبرند

و منع میکنند ایشان را که بحوض من وارد شوند پس حق تعالی فرماید که ایشان را بتو بخشیدم و از
گناهان ایشان درگذشتم و ملحق کردم ایشان را بموالیان و ذریت تو و ایشان را در زمرۀ
تو قرار دادم و بر حوض تو ایشان را وارد گردانیدم و قبول کردم شفاعت تو را در ایشان و
گرامی داشتم ترا باین پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که چه بسیار مردی و زنی
که در آن روز گریان شوند و ندای یا محمداه بلند کنند پس در آن روز هر که اعتقاد بامامت ما داشته باشد
و از دوستان ما باشد در حزب ما داخل شود و بر حوض ما وارد شود و جمیع این مشایخ بسندهای
خود از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
سؤال کرد از کوثر فرمود نهریست که جاری میشود از زیر عرش حق تعالی آبش سفیدتر از
شیر و شیرین تر است از عسل و نرم تر است از مسکه سنگریزه اش از زبرجد است و یاقوت و مرجان
و گیاهش زعفران است و خاکش مشک خوشبوست و پایه های آن در زیر عرش الهیست پس حضرت
دست بر پهلوی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام زد و گفت یا علی آن نهر از منست و از تو و از دوستان
تو بعد از من و از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی
بمن عطا کرده است نهری در آسمان که مجرای آن در زیر عرش است و بر آن هزار هزار قصر
خشتی از طلا و خشتی از نقره گیاهش از زعفران و سنگریزه اش مروارید و یاقوت و
زمینش مشک سفید است و این بهتر است از برای من و امت من از همه چیز و اشاره باین است
قول حق تعالی انا اعطیناک الکوثر و ابن بابویه در امالی و عیون از حضرت امام
رضا علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که ایمان بحوض من نیاورد
خدا او را بر حوض من وارد نگرداند و هر که ایمان بشفاعت من نیاورد خدا شفاعت مرا باو نرساند و
ایضا فرمود که یا علی تو برادر منی و وزیر منی و علمدار منی در دنیا و آخرت و صاحب حوض منی
هر که ترا دوست داشته است مرا دوست داشته است و هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن
داشته است و ایضا از حضرت صادق علیه السلام منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که هر که خواهد خلاص شود از اهوال روز قیامت پس موالات کند با ولی من و متابعت کند وصی
و خلیفه مرا بعد از من علی ابن ابی طالب بدرستی که او ساقی حوض منست و دور میکند از آن

دشمنان

دشمنان خود را و آب میدهد دوستان خود را هر که آب نه دهد همیشه تشنه خواهد بود و هرگز
سیراب نخواهد شد و هر که یک شربت از آن بچشد هرگز تشنه نخواهد شد و تعب نخواهد کشید
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
که در قیامت من با حضرت رسول خواهم بود و با من خواهند بود عترت من بر حوض کوثر پس کسی که اراده داشته
باشد که با ما باشد باید که اخذ کند بقول ما و عمل کند بعمل ما بدرستی که ما را در قیامت شفاعتی خواهد
بود پس سعی کنید و سبقت نمائید بر یکدیگر بملاقات کردن ما نزد حوض بدرستی که ما دور می
کنیم از آن دشمنان خود را و آب میدهیم از آن دوستان و شیعیان خود را و هر که یک شربت
از آن بیاشامد هرگز بعد از آن تشنه نمیشود و حوض ما مملوست و در آن دو نهر میریزد از
بهشت یکی از چشمۀ تسنیم و دیگری از چشمۀ معین و بر کنارهایش زعفران رویده است و سنگریزه
اش مروارید و یاقوت است و آن حوض کوثر است و کذا مجالس شیخ مفید از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه روایت کرده است که فرمود بهمین دو دست کوتاه خود دور میکنم از حوض
رسول خدا صلی الله علیه و آله دشمنان ما را و وارد خواهند شد بر آن دوستان ما و بسند دیگر
از طرق عامه از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که وارد نمیشود بر حوض من احدی از امت
من مگر آنها که پاک باشند دلهای ایشان از عقاید باطله و صفات ذمیمه و صحیح باشد نیتهای ایشان
و انقیاد کننده گان باشند وصی مرا بعد از من که علی ابن ابی طالب است آنها که آنچه باید بایشان
داد و باسانی میدهند و آنچه باید از ایشان گرفت بدشواری میگیرند و علی دور میکند از حوض من
کسی را که از شیعیان او نیست چنانکه عرب شتر صاحب جرب را از میان شترهای خود دور میکند
ابن بابویه رحمة الله علیه از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که من بهترین انبیا و مرسلینم و بهترم از ملائکه مقربین و اوصیای من
بهترین اوصیای پیغمبران و مرسلانند و اصحاب من که بر طریقه من رفته باشند بهترین
اصحاب انبیا و مرسلین اند و دختر من فاطمه سیدۀ زنان عالمیانست و طاهرات از
زنان من مادرهای مؤمنانند و امت من بهترین امتهایند و من از همه پیغمبران اتباعم بیشتر
اند و در روز قیامت مرا حوضیست که عرض آن ما بین بصرای شام و صنعای یمن است

و از برای اهل مودت ما شفاعتی خواهد بود

و در آن اباریقها بعدد ستارهای آسمان و وظیفه من بر حوض را آنروز خلیفه امت در دنیا
گفتند او کیست یا رسول الله گفت امام مسلمین و امیر المؤمنین و مولای مؤمنان بعد از من علی
ابن ابی طالب است دوستان خود را از آن حوض آب میدهد و دشمنان خود را از آن میراند چنانکه
شما شتر غریب را از آب میرانید لیس فیه شک که هر که علی را دوست میدارد و اطاعت او کند در دنیا
بر حوض من وارد میشود فردا و با من خواهد بود در درجه من در بهشت و هر که دشمن دارد علی را
در دنیا و نافرمانی او کند در قیامت من او را نه بینم و او مرا نه بیند و او را از پیش من بربایند
و از جانب چپ بسوی جهنم برند و حافظ ابو نعیم که از مشاهیر محدثین مخالفین است از انس بن
مالک روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خدا کوثر را بمن عطا کرده است
و آن نهریست در بهشت که عرض و طولش از ما بین مشرق و مغرب و هر که از آن بیاشامد هرگز
تشنه نمیشود و هر که از آن رو بشوید هرگز ژولیده نمیشود و نمیاشامد از آن کسی که پیمان مرا
بشکند و نه کسی که اهل بیت مرا بکشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که علی
هر که از شیعیان او نیست از آن دور کند و احمد بن حنبل در فضایل نیز نزدیک باین مضمون روایت
کرده است و ابن قولویه در کامل الزیاره بسند معتبر از مسمع کردین روایت کرده است که حضرت صادق
علیه السلم فرمود که کسی که دل او بدرد آید از برای مصیبت ما فرحناک میشود در وقت مردن خود فرحی
که هرگز از دل او بدر نمیرود تا در حوض کوثر بر ما وارد شود حتی آنکه باز میچشاند از لذت انواع خوردنیها
که میخواهد از آنجا بجای دیگر رود ای مسمع هر که از آن یک شربت بیاشامد هرگز تشنه نشود و بعد از آن
تعب نکشد هرگز و آن سردی کافور است و بوی مشک و طعم زنجبیل و از عسل شیرینتر است
و از مسکه نرمتر است و از آب دیده صافتر است و از عنبر خوشبوتر است و از چشمه تسنیم بهشت
بیرون میآید و بر نهرهای بهشت میگذرد و بر روی سنگریزه مروارید و یاقوت سرخ جاری میشود
و در دور آن قدحها زیاده از ستارهای آسمان هست و بوی خوشش آن از هزار ساله راه حاصل
میشود و قدحهای آن از طلا و نقره و الوان جواهر است و کسی که از آن میآشامد بروی او بهره
خوشی میرسد تا آنکه میگوید چه بودی اگر مرا در همین موضع میگذاشتند من بدل این چیزی دیگر نمیخواهم
ای کردین تو از آنها خواهی بود که از آن حوض سیراب میشوند و هر دیده که بر مصیبت ما

و کوثر فرح میکند بدوستان ما چون برو وارد شوند

بگرید البته خوشحال و شاد گردد بنظر کردن بکوثر و آب میدهند از آن همه دوستان ما را
اما بقدر محبت و متابعت ما از آن لذت میبرد و هر که محبتش بیشتر است لذتش بیشتر خواهد
بود و بر کوثر حضرت امیر المؤمنین حیدر موکلست و در دست او عصائی خواهد بود از چوب درخت
عوسج و بروایت دیگر از درخت طوبی و در هم میشکند دشمنان ما را با آن عصا پس یکی
از ایشان گوید من اقرار بشهادتین داشتم حضرت میفرماید برو بسوی امامت ابوبکر یا
عمر یا عثمان و ازو سؤال کن که از برای تو شفاعت کند او گوید امامی که میگوئی از من
بیزاری نمود حضرت میفرماید برگرد و برو بسوی آن کسی که او را امام میدانستی و او را بر
همه خلق ترجیح میدادی ازو سؤال کن که تو را شفاعت کند چون بهترین خلق بود نزد تو و بهترین
خلق شفاعتش رد نمیشود گوید هلاک شدم از تشنگی فرماید که خدا تشنگی تو را زیاده گرداند ای مسمع
گفت فدای تو شوم چگونه قدرت دارد که نزدیک حوض بیاید و حال آنکه دیگران نزدیک
نمیتوانند آمد فرمود از برای آنکه او ورع نموده است از بسیاری از اعمال قبیحه و چون با اهل
بیت نزد او مذکور میشدیم ما را ناسزائی نمیگفت و ترک مینمود چیزی چند را که غیر او برآنها جرأت
مینمودند از گستاخی نسبت بما اما اینها از جهت محبت ما نبوده و نه از برای خوش شکمی
نسبت بما داشته باشد بلکه از برای بسیاری سعی در عبادت باطل خود و دین و آرای خود و از برای آنکه
مشغول کرده است نفس خود را از یاد کردن مردم اما دلش منافقست و دینش ناصبیت
نصب عداوت اهل بیت است و متابعت دشمنان ایشان و مقدم داشتن ابوبکر و عمر بر
همه کس پس باین اسباب نزدیک حوض میآید و محروم برمیگردد و در این باب احادیث
بسیار است و باین قدر اکتفا نمودیم و اما شفاعت پس بدانکه خلافی نیست میان
مسلمانان و ضروری دین اسلام است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در قیامت شفاعت
از برای امت خود بلکه جمیع امتها خواهد بود و خلافی که هست در اینست که آیا شفاعت از
برای طلب زیادتی منافع است از برای مؤمنانی که مستحق ثوابند یا از برای اسقاط
عقاب از گناهکاران امت نیز خواهد بود و اکثر عامه را اعتقاد اینست که شفاعت در هر دو
میباشد و خوارج و وعیدیه معتزله را اعتقاد اینست که شفاعت مخصوص قسم اولست یعنی در زیادتی

دور اسقاط عقاب نمیباشد و میگویند یعنی که بر خدا واجب است که وفا کند بوعدهٔ ثواب بر او
واجب است که وفا کند بوعید عقاب و شفاعت از برای اسقاط آن فایده نمیکند و خلافی نیست
میان علمای امامیه که شفاعت از برای رفع عقاب فساق شیعه میباشد هر چند از اصحاب
کبایر باشند و شفاعت مخصوص حضرت رسالت نیست بلکه فاطمهٔ زهرا و ائمهٔ هدی صلوات الله
علیهم برخصت آنحضرت شفاعت شیعیان خود خواهند کرد و از احادیث بسیار ظاهر میشود که
علما و صلحای شیعه نیز شفاعت خواهند کرد و عامه و خاصه از رسول خدا صلی الله علیه و آله
روایت کرده اند که حضرت فرمود ذخیره کرده ام شفاعت خود را از برای اهل کبایر از امت خود
و در خصال بطرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که سه کس اند که شفاعت میکنند نزد خدا و شفاعت ایشان قبول میشود پیغمبران پس علما پس
شهدا و در عیون اخبار الرضا امام رضا علیه السلم منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
هر که ایمان بشفاعت من نیاورد خدا شفاعت مرا باو نرساند پس فرمود که نیست شفاعت
من مگر از برای اهل کبایر از امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان راهی نیست که محتاج
بشفاعت باشند راوی گفت بحضرت امام رضا علیه السلم گفتم چه معنی دارد قول خدای عز و جل
و لا یشفعون الا لمن ارتضی فرمود یعنی شفاعت نمیکنند مگر برای کسی که خدا دین او را پسندیده
باشد و در مجمع البیان گفته است شفاعت نزد ما ثابت است از برای رسول خدا و اصحاب
برگزیدهٔ او که بر طریقهٔ او باشند و از برای ائمه از اهل بیت طاهرین او و از برای صالحان مومنان
و نجات میدهد خدا بشفاعت ایشان بسیاری از گناهکاران و موید این است آنچه در روایات
اصحاب ما از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که حضرت فرمود من شفاعت
خواهم کرد در روز قیامت و قبول شفاعت من خواهند کرد و علی علیه السلم شفاعت خواهد کرد
و مقبول خواهد شد و اهل بیت من شفاعت خواهند کرد و مقبول خواهد شد و کسی از مومنان
که کمتر شفاعت کند از برای چهل نفر از برادران خود شفاعت خواهد کرد که همه مستوجب آتش
شده باشند و آیاتی که دلالت بر عدم شفاعت میکند مخصوص کفار است و بنابر این آیات
و مخالفان و دشمنان ایشان و در تفسیر امام حق تعالی فرموده است که مالک شفاعت

نیستند

نیستند مگر کسی که نزد خدا عهدی گرفته باشد و اکثر مفسرین گفته اند مراد از عهد ایمانست
و بعضی گفته اند یعنی شفاعت نمیکنند مگر کسی که خدا او را رخصت شفاعت داده باشد و ایشان انبیا
اند و اوصیا و شهدا و علما و مومنان خاص چنانچه در اخبار وارد شده و در حدیث صحیح وارد شده است
که مراد وصیت است که در وقت مردن بعقاید حقه خود بکنند بنحوی که در حلیة المتقین ذکر کرده ام
و در آیات متعدده وارد شده است که کسی شفاعت نمیکند مگر برخصت خدا و در قول بت پرستان
که میگفتند که ما عبادت بتها میکنیم برای آنکه ایشان شفیعان ما باشند نزد خدا و ابن بابویه
از حضرت امیر المومنین علیه السلم روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت برسول خدا صلی الله علیه
و آله که ای پدر بزرگوار من در کجا ملاقات کنم شما را در روز موقف اعظم و روز فزع اکبر گفت ای فاطمه
نزد در بهشت در وقتی که لوای حمد با من باشد و شفاعت کنم از برای امت خود نزد پروردگار
خود گفت ای پدر اگر ترا در آنجا نیابم در کجا بجویم فرمود نزد حوض کوثر در وقتی که
امت خود را آب دهم گفت ای پدر اگر ترا در آنجا نیابم فرمود نزد صراط که من ایستاده باشم
و گویم پروردگارا امت مرا سلامت بگذران از صراط گفت اگر در آنجا ملاقات نکنم ترا فرمود نزد میزان
که دعا کنم از برای امت خود گفت اگر در آنجا ترا نیابم فرمود که در کنار جهنم مرا طلب کن
در وقتی که منع کنم شراره و زبانه آتش را از امت خود پس فاطمه علیها السلم شاد شد و
علی بن ابراهیم بسند موثق روایت کرده است از سماعه که گفت سوال کردم از حضرت
صادق علیه السلم از شفاعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز قیامت حضرت فرمود که در روز
قیامت لجام کند مردم را عرق یعنی عرق بدهان ایشان برسد و عارض شود ایشان را اضطراب و
قلق پس گویند بیایید برویم بنزد حضرت آدم علیه السلم که او ما را شفاعت کند پس بیایند بنزد
آدم و بگویند شفاعت کن از برای ما نزد پروردگار خود او گوید مرا گناهی و خطیئه هست و روی
شفاعت ندارم بروید بنزد حضرت نوح و چون بنزد حضرت نوح آیند او ایشان را بنزد پیغمبر
بعد از خود فرستد و همچنین هر پیغمبری حواله به پیغمبر دیگر کند تا بحضرت عیسی علیه السلم برسد
او گوید بروید بنزد محمد صلی الله علیه و آله و علی جمیع الانبیاء و چون بنزد آنحضرت
روند گوید با من بیایید و بر در ایشان را بسوی دروازهٔ بهشت و رو بدرگاه رحمت سجده ...

علیهما صلوات الله

و بسیار در سجده بماند تا آنکه ندا از جانب حق تعالی باو برسد که سر بردار و شفاعت کن
تا شفاعت تورا قبول کنم و آنچه خواهی بطلب تا عطا کنم و اینست معنی آنچه خدا فرموده است عسی
أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا و در کتاب بشارة المصطفی از حضرت صادق علیه السلم
روایت کرده است که چون روز قیامت شود حق تعالی جمع کند اولین و آخرین را در یک
زمین پس تاریکی و ظلمت شدیدی ایشانرا فرا گیرد که همه بناله و فغان آیند و گویند پروردگارا
بگشا از ما این ظلمت را پس بمحشر آورند گروهی که نور از پیش روی ایشان آید و زمین قیامت
را روشن کند پس اهل محشر گویند که اینها پیغمبران خدایند ندا از جانب حق تعالی رسد که اینها
پیغمبران نیستند باز پرسند که ایشان ملائکه اند ندا رسد که ملائکه نیستند باز پرسند که
ایشان شهیدانند ندا رسد که شهیدان نیستند گویند پس کیستند ندا بایشان رسد که
ای اهل محشر از ایشان بپرسید که کیستند اهل جمع گویند کیستید شما گویند ماییم علویون ماییم
ذریت محمد رسول الله ماییم اولاد علی ولی الله ماییم مخصوص بکرامت خدا ماییم ایمنان و مطمئنان
پس ندا از جانب حق عز و علا بایشان رسد که شفاعت کنید در محبان خود و اهل مودت خود
و شیعیان خود پس ایشان شفاعت کنند و شفاعت ایشان روا کرده و در کتاب علل الشرایع
از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که شیعیان ما از نور خدا خلق شده اند و بسوی
او بر میگردند بخدا سوگند که شما ملحق میگردید در روز قیامت و ما شفاعت میکنیم و قبول میشود
و بخدا سوگند که شما شفاعت خواهید کرد و قبول خواهد شد و هیچیک از شما نیست مگر آنکه از برای
او ظاهر خواهد شد آتشی از جانب چپ او و بهشتی از جانب راست او پس دوستان
خود را داخل بهشت میکند و دشمنان خود را داخل جهنم و در خصال از حضرت صادق
علیه السلم روایت کرده است که هر که انکار کند سه چیز را از شیعیان ما نیست معراج را و سؤال
قبر را و شفاعت را و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از آنحضرت و پدر بزرگوارش روایت
کرده است که بخدا سوگند که ما بسیار شفاعت خواهیم کرد و قبول خواهد شد تا آنکه چون دشمنان ما
آنحالت را مشاهده کنند گویند آنچه حق تعالی فرموده است که مضمونش اینست پس نیست
ما را شفاعت کنندگان و نه دوست مهربان پس کاش ما را بازگشتی بدنیا میبود پس میبودیم

از مؤمنان و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که ابو ایمن بخدمت حضرت امام محمد باقر
علیه السلم آمد و گفت ای ابو جعفر مردم را فریب میدهید و مغرور میکنید و میگویید شفاعت محمد
محمد صلی الله علیه و آله پس آنحضرت غضبناک شد که رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود وای بر تو ای
ابو ایمن آیا ترا مغرور کرده است آنکه شکم و فرج خود را از حرام نگاه داشته اگر ببینی فزعهای قیامت
را محتاج خواهی شد بشفاعت محمد صلی الله علیه و آله وای بر تو آیا شفاعت میباشد مگر از برای کسی که مستوجب
جهنم شده باشد بعد از آن فرمود که احدی از اولین و آخرین نخواهد بود مگر آنکه محتاج خواهد
شد بشفاعت محمد صلی الله علیه و آله در روز قیامت پس فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را
شفاعتی خواهد بود در امت خود و ما را شفاعتی خواهد بود در شیعیان خود و شیعیان ما را شفاعتی
خواهد بود در اهالی خود و مؤمنی میباشد که شفاعت کند در مثل ربیعه و مضر که اعظم قبایل عرب اند و مؤمن
شفاعت میکند حتی از برای خادم خود و میگوید پروردگارا حق خدمت بر من دارد و حرارت گرما
و سرما از من نگاه میداشت و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که بهشت
را هشت در است یک در از آن پیغمبران و صدیقان داخل میشوند و از یک در شهدا و صالحان داخل میشوند و
از پنج در محبان و شیعیان ما داخل میشوند پیوسته من بر کنار صراط ایستاده باشم و دعا کنم
و گویم پروردگارا سالم دار و بسلامت بگذران شیعیان و دوستان و یاوران مرا و آنها را که
در دنیا ولایت و محبت مرا داشته اند پس ناگاه ندا از میان عرش رسد که دعای ترا مستجاب
کردم و شفاعت ترا در شیعیان تو قبول کردم و شفاعت میکند هر مردی از شیعیان من و کسی
که محبت من داشته باشد و یاری من کرده باشد و با دشمنان من جنگ کرده باشد بگفتار یا بکردار
در هفتاد هزار کس از همسایگان و خویشان خود و یک در دیگر سایر مسلمانان از آن داخل شوند
از آنها که شهادت بوحدانیت و رسالت بدهند و در دل ایشان بقدر ذره از بغض ما اهل بیت نباشد
و در کتاب ثواب الاعمال روایت کرده است که مؤمنی از شما چند مرد را که با او آشنایی داشته است در
دنیا امر کرده اند او را بجهنم برند چون برو بگذرند گوید ای فلان من نیکی در دنیا بتو میکردم و حاجت ترا
بر میآوردم آیا امروز مکافاتی از برای من نزد تو هست پس مؤمن گوید بملکی که موکل او کرده اند
که دست از او بردار پس خدا امر کند ملک را که امر آن مؤمن را اجازه کنند و او را رها کنند و ایضا

حضرت صـ

بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است که مؤمن شفاعت میکند از برای دوست خویش خود
مگر آنکه ناصبی باشد و اگر جمیع ملائکه مقربین و پیغمبران مرسل شفاعت کنند از برای ناصبی شفاعت
ایشان مقبول نگردد و در علل الشرایع از آنحضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود
عالم و عابد را بیاورند چون ایشان از نزد حق تعالی بازدارند بعابد گویند برو بسوی بهشت و بعالم گویند بایست
و شفاعت کن مردم را بتادیب نیکی که ایشان را کردی و بروایت دیگر عابد را میگویند که تو نیکمرد بودی
بودی اما همت تو مقصور بر خود بود برو بسوی بهشت و عالم را گویند که تو همت بر هدایت بندگان
خدا گماشتی بایست و هر که از علم تو منتفع شده است او را شفاعت کن و ببر بسوی بهشت و
در مزورات بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که جابر بحضرت باقر
علیه السلام گفت فدای تو شوم حدیثی از برای من روایت کن در فضیلت جده خود فاطمه
صلوات الله علیها که هرگاه بشیعیان نقل کنیم شاد شوند حضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم از جدم
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز قیامت شود نصب کنند از برای انبیا و رسل
علیهم السلام منبرها از نور و منبر من بلندتر از همه منبرها باشد در روز قیامت پس حق تعالی فرماید
که خطبه بخوان پس خطبه بخوانم که احدی از انبیا و رسل مثل آن نشنیده باشند پس از برای
اوصیا منبرها نصب کنند از نور و از برای وصی من علی ابن ابی طالب علیهما السلام منبری از نور بلند از منبر ایشان و منبر آن
حضرت بلندتر از منبرهای آنها باشد پس حق تعالی آنحضرت را امر کند که خطبه بخوان پس خطبه بخواند
که هیچیک از اوصیا مثل آن نشنیده باشند پس نصب کنند از برای اولاد انبیا و مرسلین منبرها از نور
نصب کنند از برای دو پسرم و دو فرزندزاده ام و دو گل بوستان من در ایام حیاتش منبری از نور
و با ایشان بگویند خطبه بخوانید پس دو خطبه بخوانند که احدی از اولاد انبیا و مرسلین مثل آنها
نشنیده باشند پس جبرئیل ندا کند که کجاست فاطمه دختر محمد کجاست خدیجه دختر خویلد کجاست
مریم دختر عمران کجاست آسیه دختر مزاحم کجاست ام کلثوم مادر یحیی همه برخیزند پس حق تعالی
فرماید که ای اهل محشر امروز بزرگواری از کیست پس محمد و علی و حسن و حسین گویند که امروز بزرگواری
از خداوند یگانه قهار است پس حق تعالی گوید ای اهل محشر من بزرگواری را از برای محمد و علی
و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام قرار داده ام ای اهل محشر سرها بزیر اندازید و دیده ها را بپوشانید

که

که فاطمه بسوی بهشت میرود پس جبرئیل ناقه بیاورد از ناقه های بهشت که دیبا بر رو پوشانیده
باشند و مهارش از مروارید تر باشد و جهازش از مرجان باشد پس او را بخوابانند در پیش روی
آنحضرت و بر آن سوار شود و حق تعالی صد هزار ملک بفرستد که از جانب راستش بروند و صد هزار
که از جانب چپ او بروند و صد هزار ملک که او را بر بالهای خود بردارند تا او را بدر بهشت برسانند چون بدر بهشت
برسد التفاتی بعقب نماید حق تعالی فرماید که ای دختر حبیب من سبب التفات چیست گوید پروردگارا
میخواستم قدر من در مثل این روز دانسته شود پس حق تعالی فرماید که ای دختر حبیب من برگرد بسوی محشر و
نظر کن که هر کس که در دل او محبت تو یا محبت ذریت تو بوده باشد دستش را بگیر و داخل بهشت کن
پس حضرت باقر علیه السلام فرمود بخدا سوگند ای جابر که حضرت فاطمه در آن روز برچیند از محشر شیعیان و
دوستان خود را چنانچه مرغ دانه خوب را از دانه بد جدا میکند پس چون شیعیان آنحضرت بدر
بهشت رسند حق تعالی در دل ایشان افکند که بسوی عقب گردانند حق جل و علا فرماید که ای دوستان
من سبب التفات شما چیست و حال آنکه فاطمه دختر حبیب خود را شفیع گردانیدم در باب شما گویند
پروردگارا میخواستیم قدر ما نیز در مثل این روز ظاهر شود پس ندا رسد که ای دوستان من برگردید
و نظر کنید هر که شما را دوست داشته از برای محبت حضرت فاطمه یا طعام داده باشد شما را از
برای محبت حضرت فاطمه یا آب داده باشد شما را از برای محبت حضرت فاطمه یا غیبت کسی را از شما
کرده باشد از برای محبت آنحضرت دستش را بگیرید و داخل بهشت گردانید پس حضرت فرمود والله
که باقی نماند در محشر مگر شک کننده یا کافری یا منافقی پس چون میان طبقات جهنم درآیند ندا
کنند چنانکه خدا فرموده است فما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم پس میگویند کاش
بدنیا برمیگشتیم پس میبودیم از مؤمنین حضرت فرمود هیهات هیهات آنچه طلب کردند هرگز بآن نخواهند رسید
شد و دروغ میگویند و اگر بدنیا برگردند عود میکنند بسوی آنچه ایشان را از آن نهی کرده اند و در کلینی
بسند معتبر از عبدالحمید واسطی روایت کرده است که گفت عرض کردم بخدمت حضرت امام محمد باقر
علیه السلام که من همسایه دارم همه محرمات را بعمل میآورد حتی نماز را ترک میکند زیاده از کارهای دیگر حضرت فرمود
سبحان الله کبیرا عظیم شمردی این را پس فرمود که میخواهی خبر دهم ترا بکسی که از این بدتر است

گفتم بلی فرمود که کسی که نصب عداوت از برای ما کند از مین بدتر است و هر بنده که نزد او مذکور شود
اهل بیت رسول و او رقت کند از برای ذکر ایشان ملائکه دست بر پشت او بمالند و همه گناهانش
آمرزیده شود مگر آنکه گناهی از و صادر شود که او را از ایمان بدر برد و شفاعت او مقبولست و از
برای ناصبی مقبول نمیشود و مؤمن شفاعت میکند از برای همسایه اش که هیچ حسنه ندارد و میگوید
پروردگارا همسایه من آزار خود را از من باز میداشت و شفاعت میکند از برای او پس حق تعالی
میفرماید که من پروردگار توام و سزاوارترم که مکافات دهم از جانب تو پس خدا آن همسایه
را داخل بهشت میکند و حال آنکه هیچ حسنه ندارد و کمتر مؤمنان از جهت شفاعت کسی نفر را شفاعت
میکند و احادیث شفاعت زیاده از آنست که این رساله گنجایش ذکر عشری از اعشار آنها داشته
باشد **فصل سیزدهم** در بیان صراط است بدانکه از جمله ضروریات دین
که ایمان بآن باید آورد صراط است و آن جسریست که بر روی جهنم میکشند و تا کسی از آن نگذرد داخل
بهشت نمیشود و در حدیثهای معتبر خاصه و عامه وارد شده است که از مو باریکتر و از شمشیر
تیزتر و از آتش گرمتر است و مؤمنان خالص در نهایت آسانی از آن میگذرند مانند برق جهنده و بعضی
بدشواری میگذرند اما نجات مییابند و بعضی از عقبات آن بجهنم میافتند و آن در آخرت نمونه صراط
مستقیم دنیاست که دین حق و راه ولایت و متابعت حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین از
ذریت او است صلوات الله علیهم و هر که از این صراط عدول و میل بباطل کرده است در گفتار یا کردار از آن
عقبه از صراط آخرت میلغزد و بجهنم میافتد و صراط المستقیم سوره حمد اشاره به هر دو است و ابن
بابویه رحمة الله علیه در اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در صراط آنست که آن حق است و آن جسر
جهنم است و بر آن ممر جمیع خلق واقع میشود حق تعالی فرموده است وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا
كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا یعنی احدی از شما نیست مگر آنکه وارد جهنم است بر پروردگار تو
حتم و لازم و قضا شده است و صراط در وجه دیگر حجتهای خدایند پس هر که ایشان را شناخت
و اطاعت ایشان کرد خدا او را از صراطی که جسر جهنم است میگذراند در روز قیامت و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بعلی گفت یا علی چون روز قیامت شود بنشینیم من و تو و جبرئیل بر صراط و نگذرد

در دنیا صح

بر صراط مگر کسی که برات بولایت تو با او باشد و شیخ مفید گفته است که صراط بمعنی طریق است یعنی
ولایت امیر المؤمنین و ائمه از ذریت او را صراط میگویند که راه نجات است و در خبر وارد شده است
که طریق بسوی بهشت در روز قیامت بمنزله جسریست که مردم بر آن میگذرند و آنست صراطی که رسول
خدا صلی الله علیه و آله از جانب راست او میایستد و امیر المؤمنین از جانب چپ آن و ندا از جانب
خدا بهر دو میآید که بیندازید در جهنم هر کافر معاندی را أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ بسند معتبر از حضرت صادق ع
روایت کرده است که میگذرند مردم بر صراط چندین طبقه یعنی چندین قسم و صراط باریکتر است از مو
و از دم شمشیر بعضی میگذرند مثل برق و بعضی مثل دویدن اسب و بعضی راه میروند و بعضی بدست و پا میروند
و بعضی چسبیده اند بر صراط و بعضی از بدن ایشان را آتش میگیرد و بعضی را نمیگیرد و علی بن ابراهیم و ابن
بابویه بسندهای خود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد وَجِيءَ
يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ یعنی و بیاورند در آن روز جهنم را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند
معنی این آیه را فرمود که روح الامین مرا خبر داد که چون حق تعالی اولین و آخرین را در قیامت جمع
کند بیاورند جهنم را بهزار مهار که کشند او را صد هزار ملک در نهایت غلظت و شدت و جهنم را صدایی
در هم شکستن و خروش و غضب عظیم بوده باشد پس نفسی بکشد و صدایی از آن ظاهر شود که
اگر نه آن باشد که حق تعالی مردم را تاخیر کرده است از برای حساب هر آینه همه را هلاک کند پس گریزی
و زبانه از آن بیرون آید که احاطه کند بنیکوکار و بدکردار پس نماند هیچ بنده از بندگان خدا
نه ملکی و نه پیغمبری مگر آنکه فریاد کند که رَبِّ نَفْسِي نَفْسِي یعنی پروردگارا جان مرا جان مرا نجات ده
و تو ای پیغمبر خدا میگویی که أُمَّتِي أُمَّتِي و از برای امت خود دعا کنی پس صراط را بر روی آن بگذارند
از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر و آن سه قنطره داشته باشد یک قنطره امانت باشد و صله رحم و دوم
نماز باشد و بر سیم عدالت پروردگار عالمیان یعنی حکم در مظلمه‌های بندگان پس مردم را تکلیف میکنند
که بر صراط بگذرند پس در عقبه اول صله رحم و امانت ایشان را نگاه میدارد اگر قطع رحم و خیانت
در امانت کرده باشند از این عقبه نمیگذرند تا از عهده آن بدر آیند یا بجهنم افتند و اگر از این عقبه
نجات یافتند نماز ایشان را نگاه میدارد و اگر از این نجات یافتند عدالت الهی برای مظالم عباد
ایشان را نگاه میدارد و اشاره باینست آنچه حق تعالی فرموده است إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ

یعنی بدرستی که پروردگار تو بر سر راه است یا در کمین گاه است و مردم بر صراط میروند بعضی
بدست چسپیده اند و بعضی یکپایش لغزیده بپای دیگر نگاه میدارند خود را و ملائکه بر دور ایشان ایستاده
اند و دعا میکنند که ای خداوند حلیم بردبار بیامرز و عفو کن و عود کن بفضل خود و سالم بدار و
بسلامت بگذران ایشان را و مردم میریزند در آتش مانند شب پره پس کسی که برحمت خدا
نجات یافت و گذشت میگوید الحمد لله و بنعمت خدا تمام میشود اعمال صالحات و نمو میکند
حسنات و حمد میکنم خداوندی را که نجات داد مرا از تو بعد از آنکه نا امید شده بودم بمنت و فضل
خود بدرستی که پروردگار ما آمرزنده و شکر کننده است [illegible] خود را
میتواند بود که امانت و رحم احوال صراط باشند و عدل الهی و ظلمهای دیگر یا اول و حق الله باشد و ثانی
و حق الناس و دور نیست که مراد از صله رحم رعایت رحم آل محمد صلی الله علیه و آله و از
امانت عدم خیانت در عهد و بیعت ایشان باشد که مقدم بر نماز واقع شده است و عقبه ولایت که
اعظم عقبات در اینجا مذکور شده است مگر آنکه گوییم اینها انسب بحق تعبیر است و کفار و مشرکان
و مخالفان در اول صراط پیش از ورود بصراط بجهنم میروند و در معانی الاخبار منقول است که از حضرت
صادق علیه السلام پرسیدند از صراط حضرت فرمود که آن راه بسوی معرفت خداست و دو صراط است
صراط دنیا و صراط آخرت صراط دنیا امامست که اطاعت او فرض و واجب است هر که او را شناخت
در دنیا و پیروی او کرد میگذرد بر صراط آخرت که جسر جهنم است و هر که او را نشناخت در دنیا
قدمش از صراط آخرت میلغزد و بجهنم میافتد و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر صراط
مستقیم وارد شده است که صراط مستقیم دنیا آنست که غلو نکنند در حق ائمه علیهم السلام و
تقصیر نکنند در حق امامت ایشان و مستقیم باشد در دین حق و میل بباطل نکند و در آخرت راه
مؤمنانست بسوی بهشت که عدول نمیکنند بسوی جهنم و غیر آن و ایضا در معانی الاخبار از
آنحضرت در تفسیر مرصاد روایت کرده است که آن قنطره ایست بر صراط که احدی از آن بمظلمه
احدی نمیگذرد و در مناقب از طرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا
فرمود در تفسیر قول حق تعالی فلا اقتحم العقبة که بر بالای صراط عقبه است بسیار صعب
که طولش سه هزار سال است که هزار سال بزیر میروند و هزار سال بر خار و خسک و مارها و عقربها

راه میروند و هزار سال بالا میروند و من اول کسی خواهم بود که آن عقبه را قطع کند و دوم علی بن ابی طالب
علیه السلام خواهد بود و دیگر هیچکس آن عقبه را بی مشقت قطع نمیکند مگر محمد و اهل بیت او و ایضا
از تفسیر مقاتل از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این آیه یوم لا یخزی الله النبی که گفته
است یعنی عذاب نمیکند محمد را والذین آمنوا معه یعنی عذاب نمیکند آنها را که با
او ایمان آورده اند یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر صلوات الله علیهم نورهم یسعی
بین ایدیهم و بایمانهم یعنی روشنی میدهد بر صراط از برای علی و فاطمه مثل دنیا
مرتبه پس نور ایشان رو در پیش روی ایشان و از جانب راست ایشان و ایشان را از
عقب آن شناسند پس اهل محمد و آل او یکدسته و گروه بر صراط گذرند مانند برق جهنده پس گروه
دیگر مانند باد گذرند و گروه دیگر مثل دویدن اسب و گروه دیگر مثل رفتار پیاده و گروه دیگر بطریق
پا و گروه دیگر مانند اطفال خود را بزمین کشند و خدا صراط را از برای مؤمنان عریض میگرداند و از برای
گناهکاران باریک میگرداند یقولون ربنا اتمم لنا نورنا یعنی میگویند ای پروردگار
ما تمام گردان از برای ما نور ما را تا بگذریم بر صراط پس حضرت امیر المؤمنین میگذرد در میان هودجی
از زمرد سبز و فاطمه علیها السلام با او باشد بر شتری از یاقوت سرخ سوار و در دور او هفتاد هزار
حوریه روند مانند برق تند و شیخ در مجالس از طرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله گفته بود که چون روز قیامت شود و صراط را بر جهنم نصب کنند نگذرد بر آن مگر کسی که
با او نوشته رخصتی داشته باشد که در آن ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام بوده باشد و اینست تفسیر
باینست قول حق تعالی وقفوهم انهم مسئولون یعنی بدارید ایشان را بدرستی که ایشان
سؤال کرده شده اند یعنی از ولایت علی بن ابی طالب و در تفسیر امام علیه السلام از رسول
خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که چون حق تعالی جمیع خلایق را مبعوث کرده باشد ندا کند
پروردگار ما از زیر عرش خداوند که ای گروه خلایق بپوشید دیده های خود را تا فاطمه دختر محمد که
سیده زنان عالمیانست از صراط بگذرد پس همه خلایق دیده های خود را بپوشند مگر محمد
و علی و حسن و حسین و طاهران از اولاد ایشان که محرم آنحضرت اند چون داخل بهشت شود
جامه آنحضرت کشیده باشد بر روی صراط و یک طرفش در دست آنحضرت باشد در بهشت و یک طرفش

در عرصات قیامت باشد پس منادی از جانب پروردگار ندا کند که ای دوستان فاطمه هر یک
چنگ زنید در ریشه از ریشهای چادر سیده زنان عالمیان پس نماند کسی از دوستان فاطمه
مگر آنکه بچسبد بتاری از تارهای آن تا آنکه زیاده از سه هزار فئام چنگ زنند در آن حاجب که هر
فئامی هزار هزار نفر باشند و همه نجات یابند به برکت آنحضرت از آتش جهنم و کلینی بسند معتبر روایت
کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود حساب کنید نفسهای خود را پیش از آنکه شما را حساب کنند
بدرستی که در قیامت پنجاه موقف است و در هر موقفی شش هزار سال از سالهای دنیا میمانند چنانچه حق
تعالی فرموده است که در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سالست و ابن بابویه رضوان الله
علیه در کتاب عقاید گفته است که اعتقاد ما در عقباتی که بر راه محشر است آنست که هر عقبه اسمش اسم واجبی
و فرضی است از اوامر و نواهی الهی پس هر عقبه که برسد کسی که مسمی باسم واجبی است اگر تقصیر در آن واجب کرده
است او را در آن عقبه هزار سال باز میدارند و طلب حق خدا در آن واجب از آن میکنند اگر بیرون آمد
از عهده آن بعمل صالحی که پیش فرستاده باشد یا برحمتی از خدا که او را دریابد نجات میابد از آن
و میرسد بعقبه دیگر پس پیوسته او را از عقبه بعقبه دیگر میبرند و نزد هر عقبه سوال میکنند از آنچه
او در صاحب اسم آن عقبه تقصیر کرده است پس اگر از همه بسلامت بیرون رفت منتهی میشود بدار بقا
پس حیاتی می یابد که هرگز مرگ در آن نمیباشد و سعادتی میباید که هرگز شقاوت در عقب او نمیباشد
و ساکن میشود در جوار خدا با پیغمبران و اوصیا و صدیقان و شهدا و صالحان از بندگان
خدا و اگر او را بر عقبه حبس کنند و طلب کنند از او حقی را که تقصیر در آن کرده است پس نجات ندهد
او را عمل صالحی که پیش فرستاده باشد و در نیابد او را رحمتی از جانب حق تعالی میلغزد قدمش از
آن عقبه و فرو میرود در جهنم پناه میبریم بخدا از آن و این عقبات همه بر صراط است و اسم یک
عقبه از آنها ولایت است همه خلایق را نزد آن عقبه باز میدارند و سوال میکنند از ولایت
حضرت امیر المؤمنین و ائمه بعد از او علیهم السلام اگر اتیان بآن کرده است نجات می یابد
و میگذرد و اگر نکرده است فرو میرود و بسوی جهنم چنانکه فرموده است وقفوهم انهم
مسئولون و اسم عقبات مرصاد است و ان ربک لبالمرصاد و حق تعالی
میفرماید بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که از من نمیگذرد ظلم ظالمی و اسم یک عقبه رحم است

واجبی

اسم دیگری امانت است و اسم دیگری نماز است و باسم هر فرضی یا امری یا نهیی عقبه هست که بنده را
نزد آن عقبه باز میدارند و از آن فرض سوال میکنند **فصل چهاردهم** در حقیقت و حقیقت
بهشت و دوزخ است بدانکه وجوب ایمان به بهشت و دوزخ جسمانی بنحوی که در صریح آیات و اخبار
متواتره وارد شده است از ضروریات دین اسلام است و کسی که مطلقا بهشت و دوزخ را انکار کند یا بنحوی
تأویل کند که آنها را مانند فلاسفه پس شک کافر است و فلاسفه درین باب دو طایفه اند **اول** اشراقیه
که قایلند بعالم مثال و ایشان ظاهرا قایلند بهشت و دوزخ و آنچه در شرع وارد شده است از تفاصیل آنها
اما نه در بدن جسمانی و نه آنکه آن بهشت و دوزخ جسمی چند اند از قبیل اجسام این دنیا بلکه عالمی است
متوسط میان عالم جسمانیات و عالم مجردات مانند عالم خواب و صوری که در آن دیده میشود و ثواب و عقاب مانند خوابهای خوب و خوابهای پریشان خواهد بود و این مخالف صریح
آیات و اخبار بسیار است و علاجش بدین بعینه است که **اگر گویند** که بسیاری از
مسلمانان در عالم برزخ بمثال قایل شده اند جواب گوییم که دو فرق است **اول** آنکه ایشان
قایل شده اند مستلزم انکار معاد بدنهای محشور و مستلزم رد آیات و اخبار صریحه نیست **دویم**
آنکه عالم مثالی که ایشان قایلند غیر این مثال است و میگویند بدن مثالی جسم لطیفی است مانند اجسام
ملائکه و جن و روح در عالم برزخ بآن جسم تعلق میگیرد و تأویل بعالم خواب و خیال نمیکنند **دویم** مشائیه
که اکثر فلاسفه ایشانند و جمیع آنچه در شرع وارد شده است از نعیم بهشت و حور و قصور تأویل میکنند
بلذاتی که روح را میباشد بعد از مفارقت بدن بکمالات و معلومات خود که درین نشاء تحصیل کرده
اند و سعادت و ثواب و بهشت همین است و آنها که جاهلند و این علوم و کمالات را تحصیل نکرده
اند در الم و حسرتند از فقد این علوم و شقاوت و عقاب و جهنم ایشان همین است و در حین
این عالم چون مستغرق در تدبیر بدن بوده و در کدورات عالم طبیعت فرو رفته بود ادراک این لذات و آلامی
الم کما ینبغی نمیکرد و بعد از مفارقت بدن اینها بر او ظاهر میگردد و چون اکثر امم عوام بودند و فهم
از لذات و آلام روحانی نداشتند در کتب الهیه و کلمات نبویه این لذات جسمانیه و آلام بدنیه را
ذکر کرده اند از برای ترغیب ایشان بطاعات و خیرات و ترهیب ایشان از شرور و معاصی و سیئات
و بر سبیل استعاره و مجاز تعبیر از آن لذات روحانیه بحور و قصور و اشجار و انهار و امثال آنها

از الام روحانیه بر قوم و ضریع و حمیم و مانند آن اشباه آنها نموده اند چنانچه شیخ ابو علی
در رساله مبدأ و معاد تصریح باین مراتب نموده و در شفا از ترس علمای اسلام معاد جسمانی را
حواله بصاحب شریعت نموده و کسی که اندک شعوری و تدینی داشته باشد چون رجوع بعقاید باطله و کلمات
واهیه ایشان میکند میداند که اکثر آنها با ایمان بشرایع انبیا علیهم السلام جمع نمیشود و جمعی که
اعتقاد باصول ایشان دارند و بضرورت بمعاشرت مسلمانان گرفتار شده اند از ترس قتل و تکفیر لفظی
چند از ضروریات دین بر زبان جاری میکنند و در دل خلاف آنها را قایلند یقولون بالسنتهم
ما لیس فی قلوبهم و گاهی بر سبیل استهزا اظهار بعضی از اصول دین میکنند و چون با شاگردان
و خواص خود خلوت میکنند میگویند انا معکم انما نحن مستهزؤن و بایمان ظاهری
قناعت کرده اند یرضونکم بافواههم و تأبی قلوبهم و اکثرهم فاسقون
و ایشان با آن عقاید باطله که بتقلید فلاسفه و شبهات شیطانیه قایل شده اند درین باب معذور نه
زیرا که کسی که قایل باشد که از واحد صادر نمیشود از او مگر واحد و گوید هر حادثی مسبوق بماده و گوید که آنچه
قدمش ثابت شد عدمش محالست و عقول و افلاک و هیولی عناصر را قدیم داند و انواع متوالدات
قدیم داند و اعاده معدوم را محال داند و افلاک را متصل بیکدیگر داند و فاصله در میان آنها قایل نباشد و
خرق و التیام را در فلکیات محال داند و عنصریات را در افلاک محال داند و امثال این عقاید باطله
قایل باشد چگونه اذعان میتواند کرد بانکه خدا فاعل مختار است و آنچه خواهد میتواند کرد و عالم و آدم حادث اند
و بحشر جسمانی و آنکه بهشت در آسمانست و مشتملست بر حور و قصور و ابنیه و مساکن و اشجار و انهار و آنکه
آسمانها شق میشوند و پیچیده میشوند و کواکب بی نور میشوند و فرو میریزند بلکه اکثر فانی میشوند و آنکه
ملایکه اجسامند و بالها دارند و آسمانها مملو اند از ایشان و بزمین میآیند و بالا میروند و آنکه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بمعراج رفت و عیسی و ادریس علیهما السلام باسمان رفتند و همچنین بسیاری
از معجزات انبیا و اوصیا صلوات الله علیهم از شق قمر و احیای اموات و رد شمس و طلوع آن از مغرب
و خسوف و کسوف در غیر وقت مقرر و جاری شدن نهرهای عظیم از سنگ کوچک و فرو بردن عصا هزار بارهای
در ریسمانها و امثال اینها پس معلوم شد که اعتقاد باصول حکما با اعتقاد باکثر ضروریات دین جمع
نمیشود پس یا منکر نبوت انبیا باید شد یا ایشان را و العیاذ بالله از ارباب حیل و معمیات

دانند که در تمام عمر مدار شان براین بوده که مردم را بضلالت و جهل مرکب اندازند و باطل را در لباس
حق بمردم نمایند و هدایت ایشان را بآن فرشته صناعت حواله کرده باشند و از همه غریب تر آنست
که جمعی که خود را از اهل شرع میشمارند و اهتمام عظیم در باب اتیان باداب و مستحبات مینمایند این کتب
ضلال را از روی اعتقاد درس میگویند و کسی از ایشان نشنیده که در مقام رد و انکار و دفع شبهات
ایشان در آیند و کسی که رد و انکار این عقاید نماید از جهات دیگر شبهات بر عوام القا میکنند که شاید ترویج
عقاید باطله خود توانند نمود و طعن میکنند بر کسی که بر ارباب این عقاید لعن کند و تکفیر میکنند که ما از جمله
لاعنین نیستیم یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم والله متم نوره و لو کره
الکافرون پس در اصل بهشت و دوزخ جسمانی شکی نیست و کسی که انکار کند کافر است اما متکلمان
عامه خلاف کرده اند در آنکه بهشت و دوزخ آیا بالفعل موجودند یا در قیامت موجود خواهند شد
اکثر متکلمین را اعتقاد آنست که موجودند بالفعل و در ابتدای خلق عالم اینها را خلق کرده اند و قلیلی از معتزله
قایل شده اند که بعد از این مخلوق خواهند شد در قیامت معلوم نیست و معلوم نیست که احدی از امامیه
مذهب سخیف قایل شده باشند و این قول را نسبت بسید رضی رضی الله عنه داده اند و از بسیاری
و از آیات بسیار دلالت بر وجود آنها در حال نزول قرآن مجید میکند مثل اعدت للمتقین اعدت
للذین آمنوا اعدت للکافرین عندها جنة المأوی و اکثر احادیث معراج مشتمل است
بر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل بهشت شد و جهنم را آنحضرت مشاهده نمود و اکثر مفسرین و متکلمین بهشت
حضرت آدم را بهشت خلد میدانند و ابن بابویه بسند معتبر از ابو الصلت هروی روایت کرده است که
گفت از حضرت امام رضا پرسیدم که یا بن رسول الله مرا خبر ده از بهشت و آتش جهنم آیا امروز مخلوق شده
اند حضرت فرمود بلی رسول خدا داخل بهشت شد و جهنم را دید در شبی که آنحضرت را باسمان بردند عرض
کردم که جمعی میگویند امروز مقدر شده اند اما هنوز خلق نشده اند حضرت فرمود که ایشان
از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم هر که انکار کند خلق بهشت و دوزخ را تکذیب حضرت رسول کرده است
و تکذیب ما کرده است و از ولایت ما بهره ندارد و مخلد در جهنم خواهد بود حق تعالی میفرماید هذه
جهنم التی یکذب بها المجرمون یطوفون بینها و بین حمیم آن یعنی
اینست آن جهنمی که تکذیب مینمایند بان مجرمان میگردند میان آتش و میان حمیم که در حرارت نهایت

رسیده است که گاه باتش میسوزند و گاه حمیم در حلق ایشان میکنند و رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که چون مرا باسمان بردند جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و از رطب بهشت بمن
داد خوردم پس آن نطفه شد در صلب من چون بزمین آمدم با خدیجه مواقعت کردم و حامله شد بفاطمه
پس فاطمه در حسن و نیکی صفات و اخلاق حوریه است و بظاهر انسیه است هرگاه مشتاق بوی بهشت
میشوم دختر فاطمه را میبویم و علی ابن ابراهیم روایت کرده است که دلیل آنکه بهشت و جهنم مخلوق
شده اند آنست که میفرماید عندها جنة الماوی یعنی نزد سدرة المنتهی است جنتی که ماوای مومنانست
و سدرة المنتهی در آسمان هفتم است پس بهشت نیز در آنجاست و دلیل بر آنکه بهشتها در آسمانست
آنست که در حق کفار فرموده است بحق پروردگار تو البته حشر میکنیم ایشانرا و شیاطین را پس حاضر
میکنیم ایشانرا بر دور جهنم بزانو در آمده و معنی حول جهنم در یا میست که محیط است بدنیا همه آتش خواهد شد
چنانچه فرموده است واذا البحار سجرت پس فرموده است ونذر الظالمین
فیها جثیا یعنی در زمین میگذاریم ایشانرا در وقتی که آتش شود و در خصال از ابن عباس روایت
کرده است که دو یهودی آمدند و از حضرت امیر المومنین علیه السلام سوالی چند کردند از جمله آنها پرسیدند
بهشت از کجاست فرمود بهشت در آسمانهاست و جهنم در زمین است پرسیدند که سبعه چیست فرمود که هفت
در جهنم است که موافق یکدیگرند پرسیدند ثمانیه کدامست فرمود که هشت در بهشت است و در
رجال کشی بسند معتبر از محمد بن عیسی قمی روایت کرده است که بحضرت امام رضا علیه السلام عرض کرد که گروهی
میگویند که بهشت هنوز مخلوق نشده است فرمود دروغ میگویند پس کی بود بهشت آدم علیه السلام و باز همین
مضمون را بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است و ابن بابویه در کتاب صفات الشیعه از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که از شیعه ما نیست کسی که چهار چیز را انکار کند معراج رسول و سوال قبر و خلق بهشت و
دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که کسی که اقرار کند بتوحید و [illegible]
تمتع و ایمان چهارده و معراج و سوال قبر و حوض و شفاعت و خلق بهشت و جهنم و صراط و میزان و بعث و نشور و
جزا و حساب او مومن است حقا و از شیعه ما اهل بیت است و ابن بابویه رحمة الله علیه گفته است که
اعتقاد ما در بهشت و دوزخ آنست که بیرون نمیرود احدی از دنیا تا مکان خود را در بهشت یا جهنم ببیند و
از دنیا بیرون نمیرود تا آنکه دنیا را در نظر او جلوه دهند بهتر از آنچه دیده بوده است و مکان او را

دهم در رجعت

در

در آن حضرت باو بنماید پس او را مخیر میکنند و او اختیار آنحضرت میکند پس در آن وقت قبض
روح او میکنند و اما جنت آدم پس آن باغی است از باغهای دنیا که آفتاب در آن طلوع و غروب
میکند و جنت خلد نبود و اگر جنت خلد بود هرگز بیرون نمیآمد و مکان بهشت باید دانست که در جهة
آسمانست و مشهور آنست که در بالای آسمان هفتم است و در آیه کریمه وارد شده است که عرض بهشت
آسمانها و زمین است و خلافست در معنی آن بعضی گفته اند که یعنی اگر آسمانها و زمین را پهلوی یکدیگر بگذارند وسعت
بهشت مثل همه آنهاست و بعضی گفته اند که یعنی اگر آسمانها و زمینها را طبقه طبقه بکنند که هر یک از
این طبقها سطحی باشد مولف از اجزای لایتجزی و بعضی را ببعضی وصل کنند که یک سطح شود هر آینه مثل عرض
بهشت خواهد بود و بعضی گفته اند از برای هر شخصی اینقدر خواهد بود و بر هر تقدیر اعتراض کرده اند
که هرگاه عرض بهشت مثل عرض آسمان و زمین همه باشد چگونه در آسمان میگنجد و جواب گفته اند
که ما میگوییم بالای آسمانهای هفتگانه است پس میتواند بود که بزرگتر از آسمانها باشد چنانکه در
حدیث وارد شده است در صفت بهشت که سقف آن عرش رحمان است و در قرب الاسناد روایت کرده اند
که رسول پادشاه روم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که تو دعوت میکنی بسوی بهشتی که
عرضش آسمانها و زمین است پس جهنم در کجاست حضرت فرمود سبحان الله روز که آید شب در کجاست
و در بعضی احادیث گفته اند که یعنی آنکه شب و روز مقابل یکدیگرند و چون روز در جهت اعلا باشد شب در جهت
اسفل است همچنین بهشت در فوق سموات و جهنم در تحت الارضین و عاقد [illegible] روایت کرده اند که
ابرش ابن ملک پرسید که بهشت در زمین است یا در آسمان گفت کدام آسمان و زمین گنجایش
بهشت دارد گفت پس کجاست گفت بالای آسمانهای هفتگانه است در زیر عرش الهی گویند که هرگاه
بهشت در بالای آسمانها باشد و جهنم در زیر طبقه هفتم زمین پس چگونه صراط را بر روی جهنم میکشند از
دار آن عبور میکنند بسوی بهشت جواب گوییم که تفکر در اینها ضرور نیست بلکه ضرور نیست در ایمان آوردن
بانچه انبیا علیهم السلام خبر داده اند باید آورد و تفکر در تفاصیل اینها که موجب تطرق شبهات
شیطانیست نباید نمود و کسی که دست از اصول فاسده حکما بر دارد و با آیات و اخبار اذعان نماید
همه با یکدیگر منطبق میتواند شد زیرا که هرگاه کواکب منتثر و درهم و آسمانها درهم پیچیده شود و عرش زیر آید
بهشت نیز زیر خواهد آمد و عرش سقف آن خواهد بود که اذا الغیت الجنة للمتقین اشاره

هشتم

و میتواند بود

باین باشد و جمیع اینها نیکرد انند و ظاهر میسازند چنانکه فرموده است وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ
لِلْغَاوِينَ و چنانچه علی بن ابراهیم روایت کرده است دریاها و زمین همه آتش میشود و اضافه
جهنم میشود و صراط را بر روی آن نصب میکنند و راهی میشود مستقیم بسوی بهشت و چون از اینها گذشتند
منتهی میشود به بهشت و عرش الهی که سقف آنست و جزوی از عرش متصل بمحشر خواهد شد که محل صفوف انبیا
و اوصیا و مؤمنان خواهد بود و منابر انبیا و اوصیا را در آنجا خواهند گذاشت و عرش را رو
که حکما گفته اند فلکی قرار نباید داد و او بلکه جسمی است اعظم از همه اجسام و مرتبت و قوایم دارد و
اینکه طول صراط چند هزار سال راه است با اینها موافقت و مکان امریست موهوم و تابع متمکن است و چنانکه
پیش از خلق عالم مکانی نبود و بعد از خلق اجسام مکان بهم رسید همچنین بعد از حرکت عرش
و بهشت مکان آنها بهم میرسد و آن مکانها بر طرف میشود و حکم فوق اجسام بهم میرساند و استحاله
این نوع از خلا معلوم نیست و بر تقدیری که محال باشد حکمت حق تعالی جسم دیگر آنجا خلق کند و باید
کسی که دست از قواعد و اصول فاسده حکما که مبتنی بر شبهات وهمیه است بردارد همه اینها با یکدیگر
موافق میشود با آنکه تفکر در اینها چنانکه گفتیم ضرور نیست و اذعان اجمالی کافیست والله الموفق
للخیر والصواب والیه المرجع والمآب **فصل یازدهم** در بیان بعضی چند است که در روایات
و اخبار از برای بهشت وارد شده است و اعتقاد بآنها لازم است باید دانست که بهشت دار بقا
است و در آن مرگ نمیباشد باجماع امت و الا موتتنا الاولی اگر از قبیل کلام اهل جنت باشد
استثنا منقطع خواهد بود و مراد مرگ دنیا خواهد بود نه مرگ در بهشت چنانکه بعضی توهم کرده اند
در عصر سابق و جمعی کثیر ایشان را باین سبب تکفیر کرده اند و همچنین در آیه دیگر که فرموده است که نچشند
در آن مرگ را مگر مرگ اول مراد مرگ دنیاست و ایضا در بهشت پیری و کوری و کری و درد و بیماری
و آفت و مرض و هم و غم و الم نمیباشد و ایضا در آن فقر و احتیاج و درماندگی نیست و هر چه نفس
خواهش کند و دیده از آن لذت برد از برای او حاصلست و دار خلود است هرگز از آن بیرون
نمیروند و منزل پاکان و نیکانست در آن بغض و حسد و عداوت و نزاع و جدال نمیباشد
و هر کس بآنچه حق تعالی باو عطا کرده است راضی است و آرزوی مرتبه دیگری نمیکند و بعضی
گفته اند اهل مرتبه اعلی بدیدن اهل مرتبه ادنی میآیند و ایشان بمرتبه اعلی نمیروند که مبادا

مرتبه ایشان اعلی و نظر ایشان پست شود و عیش ایشان منغص گردد و این ضرور نیست زیرا
که حکمت کرده حق تعالی ایشان را بمرتبه خود راضی کرده باشد که آرزو و خواهش مرتبه دیگری نکنند و ایضا
چنانکه در دنیا بعضی از مردم مطعومات خسیسه را بر ماکولات لذیذه ترجیح میدهند و در جابات خسیسه و
اشتغال باطلها بر مراتب عالیه اختیار میکنند حکمت در آن نشاه نیز هر یک مرتبه خود را بهتر از مراتب
دیگران دانند و بآن راضی و مشعوف باشند و لهذا فرموده است وَلَهُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ
پس آنچه نفس هر کس خواهش کند باو میدهند و خواهشهای نفس مختلف میباشد اما در روایت معتبری
وارد شده است که اهل بهشت را نطفه در جسد نمیرود و دیگر آنکه ایشان را بول و غایط و کثافات
نمیباشد و بعنوان عرق خوشبو از ایشان دفع میشود و زنان ایشان از زنان حوریان و از دنیا از حیض
و نفاس و استحاضه و ولادت و بول و غایط و رشک و حسد و عداوت و بدی اخلاق که عادت
زنانست نمیباشد و أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ مراد باین تعبیر کرده اند و روشنی بهشت از آفتاب و ماه و ستاره ها
نیست و پیوسته مانند هوای ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتابست وَظِلٍّ مَمْدُودٍ را باین تفسیر کرده
اند و شراب دنیا مستی و صداع و زوال عقل و تلخی و بدبو و تنوع میدارد و لغو و فحش و دشنام میآید
و شراب بهشت هیچیک از اینها را ندارد و لذت شراب را باضعاف غیر متناهی آمده و چون در وقت
شراب میوه و کباب و ملاقات صاحب لذیذ تر میباشد و از دست غلامان خوش اطوار و صاحب
حوری طلعتان زیبا و خوشتر مینماید در وصف مجلس بهشت آیینهای ایشان فرموده است که بر کرسیهای
بافته از مفتول طلا و مزین بمروارید نشسته باشند تکیه بر آنها داده روی بروی یکدیگر و گرد بر ایشان
غلامان و امردان گوشواره در گوش با قدحها و ابریقها از طلا و نقره و انواع جواهر و کاسها از شراب
معین که از خوردن آنها صداع بهم نرسانند و عقلهای ایشان زایل نگردد و میوهها از برای ایشان
تا که اختیار کنند و گوشت و کباب از هر مرغی که خواهش کنند و مصاحبت حوریان نسیم اندام
سیاه چشمان مانند مروارید ناسفته تازه از صدف بیرون آمده و نشنوند در آن شراب
خوردن نه سخن لغوی و نه چیزی که متضمن فحش باشد مگر سلام و تحیتی که یکدیگر را بآن نوازش
کنند پس نظر کن بلطف و کرم خداوند کبیر که بازای اینها بندهای حقیر سرایا تقصیر که مهربانی
سلوک کرده و از برای رغبت ایشان بطاعت و بندگی مجلس عیش ایشان را چه شایانی دلارایی

بیان فرموده و بعوض عمل ناقصی که بلطف و توفیق و اسباب و آلات و ادوات او کرده
در ایام قلیله فانیه دنیا از بندگان ضعیف او بعمل آمده چه نعمتهای جسمانی و روحانی در بهشت
جاودانی از برای این مشتاقان مهربان جابجا مرتب داشته فلله الملک وله الحمد
وهو الرحیم الغفور و ایضا باید دانست که منازل بهشت اکثر غرفهاست زیرا که التذاذ از
سیر نهرها و گلها و سبزیها در غرفه بیشتر میباشد و عیب غرفه احتیاج بنزول و دشواری آن
و اهل بهشت را احتیاج بنزول نیست و اگر خواهند بجائی فرود میتوانند آمد و مرویست که نهرهای بهشت
رخنه که در زمین بکنند بلند میشوند بقدر آنچه میخواهند در میان منازل و در زیر غرفهها و درختان
ایشان جاری میشوند و ابن بابویه رحمة الله علیه در فقیه روایت از عبد الله بن علی روایت کرده
است که گفت در مصر بخدمت بلال موذن رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم و از وصف بنای
بهشت از و پرسیدم گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که حصار بهشت یک خشت از طلا
و یک خشت از نقره و یک خشت از یاقوت و بجای گل مشک ناب بکار برده اند و کنگرههای آن از
یاقوت سرخ و سبز و زرد است پرسیدم درهای آن چه چیز است گفت درهای آن مختلف
بابها است از یاقوت سرخ است و حلقه ندارد و باب الشکر از یاقوت سفید است
و دو مصراع است ما بین این دو مصراع پانصد سال راه است و آنرا خروشی و ناله است میگوید
خداوندا اهل مرا بسوی من بیاور گفتم آیا در سخن میگوید گفت بلی خداوند صاحب جلال و اکرام او را بسخن
میآورد و اما باب البلاء از یاقوت زرد است و یک مصراع است و چه بسیار کم است کسی که از آن
داخل شود و اما در دیگر پس داخل میشوند از آن بندگان شایسته خدا که اهل زهد و ورع
اند و رغبت کنند بسوی خدا و انس گیرند با او و چون داخل بهشت شوند در کشتیها مینشینند
و سیر میکنند در دو نهر از آب صاف و کشتیها از یاقوت است و آنچه کشتی را بآن حرکت میدهند
از مروارید است و در آن کشتیها ملائکه از نور نشسته‌اند که جامهای سبز بسیار سبز پوشیده‌اند
گفتم آیا از نور سبز میباشد گفت جامهها سبزاند و در آنها نوری است از نور پروردگار عالمیان
و ایشان بر دو طرف آن نهر سیر میکنند گفتم اسم آن نهر چیست گفت جنة المأوی گفتم آیا در وسط
این بهشت بهشت دیگر هست گفت بلی جنت عدن و آن در وسط بهشتها است و حصارش از

گفتم حلقه اش چیست گفت باب العز
گویکلیت و یک انگشت است معنا یاقوت
سرخ است

یاقوت سرخ است و سنگریزه‌اش از مروارید است گفتم در میان آن بهشت دیگر هست فرمود بلی
جنة الفردوس و حصارش از نور است و غرفه‌هایش از نور پروردگار عالمیان است و حق تعالی میفرماید
در بهشت خیرات حسان هستند یعنی خوش خلقان خوب روها و بعضی گفته‌اند ایشان
زنان دنیایند و بهترند از حوریان و روایت کرده‌اند که زنان اهل بهشت دست یکدیگر را میگیرند و غنا
و خوانندگی میکنند بصدائی چند که خلایق مثل آنرا نشنیده باشند و گویند مائیم راضیات که بخشم نیائیم
مائیم اقامت کنندگان که هرگز حرکت نکنیم مائیم خیرات حسان دوستان شوهران کرام چون حوریان
این سخن را گویند زنان دنیا در جواب ایشان گویند مائیم نماز کنندگان و شما نماز نکرده اید
و مائیم روزه دارندگان و شما روزه نداشته اید و مائیم که وضو ساخته ایم و شما نساخته اید
و مائیم که تصدق کرده ایم و شما نکرده اید پس بر ایشان غالب میشوند و عیاشی روایت کرده
است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که هرگاه مرد مؤمنی زن مؤمنه داشته باشد و هر دو بمیرند و
داخل بهشت شوند آیا در بهشت زن و شوهر یکدیگر خواهند بود حضرت فرمود که حق تعالی حاکم عادلست اگر
مرد افضل است از زن مرد را مخیر میکند اگر اختیار او کرد از زنان او خواهد بود و اگر نخواست زن
او نخواهد بود و اگر زن بهتر از مرد باشد زن را مخیر میکند اگر شوهر را اختیار کرد شوهر او خواهد
بود و اگر نخواست شوهر او نخواهد بود و حضرت فرمود که میگویید که بهشت یک بهشت است حق تعالی
میفرماید و در پایین تر یا نزدیکتر از آن دو بهشت دو بهشت دیگر است و میگویید بهشت یک درجه است
بلکه درجات است بعضی بالای بعضی و زیادتی مردم در درجات باعمال میباشد راوی گفت دو مؤمن داخل بهشت میشوند
و یکی مکانش بلندتر است از دیگری پس میخواهند ملاقات کنند یکدیگر را آیا میتوانند فرمود آنکه بالاتر است
پایین میتواند آمد که پست‌تر را ملاقات کند اما آنکه پست‌تر است بدرجه بالا نمیتواند رفت زیرا که آن بالا
تر از مرتبه اوست ولیکن اگر خواهند یکدیگر را ملاقات کنند بر روی کرسیها که نشسته‌اند در
مرتبهای خود یکدیگر را ملاقات میکنند و ایضا کافی روایت کرده است که علاء بن سیابه با آنحضرت
عرض کرد که مردم تعجب میکنند از ما هرگاه میگوییم که جمعی از جهنم بیرون میآیند و داخل بهشت میشوند
و میگویند چون میشود که ایشان با دوستان خدا در بهشت باشند حضرت فرموده که خدا میفرماید
ومن دونهما جنتان نه والله ایشان با دوستان خدا در یک مکان و در یک بهشت نخواهند

اگر کافر بوده اند داخل بهشت نمیشدند گفت مؤمن بودند فرمودند والله هم

بود راوی گفت ایشان کافر بودند فرمودند والله اگر مؤمن میبودند داخل جهنم نمیشدند ولیکن واسطه
اند میان مؤمن و کافر و ابن بابویه بسند مخالفین از ابن عباس روایت کرده است
که حلقه دروازه بهشت از یاقوت سرخ است و بر صفحه های طلا و نقره است چون آن حلقه بر صفحه میخورد
صدا میکند که یا علی و علی بن ابراهیم روایت کرده است که نصرانی شام از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام سؤال کرد از اهل بهشت که طعام میخورند و فضله ندارند نظیر ایشان در دنیا چیست فرمود که
نظیر ایشان جنین است در شکم مادر میخورد از آنچه مادرش میخورد و غایط نمیاندازد و ایضا
بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شب معراج داخل
بهشت شد دید ملکی چند عمارتی میسازند که یک خشت آن از طلاست و یک خشت از نقره و گاهی دست باز میکشند
پرسید که چه سبب دارد که گاهی میسازند و گاهی دست بر میدارند گفتند انتظار خرجی میکشیم پرسید
که خرجی شما چیست گفتند گفتن مؤمن سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ
وَاللهُ اَکْبَرُ هرگاه میگوید ما میسازیم و هرگاه دست بر میدارد ما دست بر میداریم
و ابن بابویه و عیاشی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند
که طوبی درختیست در بهشت که اصل آن در خانه حضرت رسول است و هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در خانه او
شاخی از آن درخت است و خواهش چیزی در خاطر او خطور نمیکند مگر آنکه آن شاخ آنرا از برای او حاضر
میکند و اگر سواری سوار شود روی در سایه آن صد سال بتازد از آن بیرون نمیرود و اگر کلاغی
از پایین آن پرواز کند تا از پیری تمام آن سفید شود بالای آن درخت نرسد و ایضا
ابن بابویه از آنحضرت روایت کرده است که در بهشت درختیست که از بالای آن حله ها بیرون
میآید و از زیر آن اسبان با زین و لجام و بال ابلق بیرون میآید که سرگین و بول نمیاندازند و دوستان
خدا بر آنها سوار میشوند و پرواز میکنند در بهشت با ایشان هرجا که خواهند پس جمعی که از ایشان
پست ترند میگویند ای پروردگار ما چه عمل باعث شده است که این بندگان تو باین قرب رسیده
اند خداوند جلیل فرماید که ایشان در شبها بعبادت می ایستادند و خواب نمیکردند و بروزها با دشمنان
من جهاد میکردند و نمی ترسیدند و تصدق میکردند و بخل نمیورزیدند و ایضا از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در بهشت غرفه چند

و در روزها روزه میداشتند و چیزی نمیخوردند هم

که از بیرون آنها اندرون آنها و از اندرون آنها بیرون آنها دیده میشود و از امت
من کسی در آنها ساکن میشود که سخن او نیک باشد و طعام بمردم بخوراند و بهر که رسد سلام کند
و نماز کند در شب در هنگامی که مردم در خواب غفلت باشند و ایضا از حضرت امام موسی علیه السلام
روایت کرده است که ام سلمه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که زنی که دو شوهر کرده است
و همه داخل بهشت میشوند آن زن از کدام یک از آن دو شوهر خواهد بود حضرت فرمود که ای ام سلمه
او را بآن شوهری میدهند که خوش خلق تر باشد و سلوکش با اهلش بهتر باشد ای ام سلمه حسن
خلق خوبی دنیا و آخرت را برده است و علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام بسند کالصحیح روایت کرده
است که طوبی درختیست در بهشت و اصلش در خانه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و در خانه هر مؤمن
شاخی از شاخهای آن است و هر برگی از آن امتی را سایه میکند فرمود که حضرت رسول
فاطمه را بسیار میبوسید عایشه را بد آمد و گفت زن شوهردار را چرا اینقدر میبوسی حضرت فرمود
ای عایشه در شب معراج داخل بهشت شدم و جبرئیل مرا نزد درخت طوبی برد و از میوه آن بمن داد که
تناول نمودم پس خدا آنرا آبی کرد در پشت من چون بزمین آمدم با خدیجه نزدیکی کردم و حامله شد
بفاطمه پس هرگاه که او را میبوسم بوی درخت طوبی از او استشمام میکنم و ایضا بسند کالصحیح از ابو
بصیر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که فدای تو شوم ای فرزند
رسول خدا مرا مشتاق گردان ببوی بهشت حضرت فرمود که بوی خوش بهشت از هزار ساله راه
از مسافتهای دنیا احساس میشود و پست ترین اهل بهشت بمنزلی هست که اگر جمیع جن و انس
مهمان او شوند هر آینه از طعام و شراب آنقدر نزد او باشد که همه را کافی باشد و از نعمتهای خدا که
نزد او است چیزی کم نشود و کمترین اهل بهشت بمرتبه و منزلت چون داخل بهشت شود او را نظر
از زنان و خدمتکاران و میوه ها و نهرها در نظر او جلوه نماید که دیده اش روشن و دلش شاد
گردد و حمد و شکر منعم حقیقی بجا آورد پس گویند سر بلند کن و بجانب بالا نظر کن چون نظر
کند دو بهره اش جلوه نماید در آن نعمتی چند ببیند که در حدیقه اول ندیده باشد و گوید پروردگارا این را
نیز بمن عطا کن ندا باو رسد که شاید این را که بتو بدهیم باز دیگری را خواهش نمایی گوید همین بس است
مرا و دیگر آرزو نمیکنم چون داخل آن حدیقه شود مسرت و شادی او مضاعف شود و شکر حق

سه حدیقه در نظر او در آید چون داخل حدیقه نخستین شود هم

تعالی ادا کند پس درا نحال دری از جنة الخلد بر روی او بگشایند و اضعاف آنچه پیشتر دیده بود
در آنجا مشاهده نماید و گوید ترا است حمد ای پروردگار من که مرا نجات دادی از عذاب
نیران و منت گذاشتی بر من بنعمتهای بی پایان جنان ابو بصیر گریست و گفت فدای تو شوم
شوق مرا زیاده کردی آنحضرت فرمود در بهشت نهری است که در کنارهای آن دختران روییده است
هرگاه مؤمن یکی از آنها بگذرد و او را خوش آید او را بکند و حق تعالی بجای آن دیگری برویاند گفت فدای
تو شوم باز زیاده کن فرمود بهر مؤمنی هفتصد دختر باکره و چهار هزار زن ثیبه دهند و دو زن از حور العین
گفت فدای تو شوم هفتصد باکره در خود دارد بلی هر وقت که نزد ایشان برود باکره باشند گفت فدای
تو شوم از چه چیز خلق شده اند حور العین فرمود که از تربت نورانی بهشت که شعاع بدن او از پس
هفتاد حله درخشان باشد و جگرش آیینه است و مغز استخوان ساقهای او از زیر هفتاد حله نماید جگر او
مؤمن باشد که روی خود را در آن ببیند و جگر مؤمن آیینه او باشد گفت فدای تو شوم آیا حوریان را
سخنی هست که بآن تکلم نمایند فرمود سخنی که با نهایت حلاوت و غنج و دلال خوانند که ما
نغمه ای دلربایی که خلایق مثل آن نشنیده باشند گویند ماییم خالدات که هرگز نمیریم ماییم ناعمات
که هرگز ازرده نشویم ماییم اقامت کنندگان که هرگز از بهشت بدر نرویم ماییم خوشنودان که هرگز
بخشم نیاییم خوشا حال کسی که از برای ما خلق شده باشد و خوشا حال کسی که ما از برای او خلق شده
ایم ماییم آنها که اگر گیسوی یکی از ما در میان آسمان بیاویزند نور آن دیده ها را خیره کند و بروایت
دیگر اگر یکی از ما در میان آسمان باز داشته شود هر آینه مستغنی گرداند اهل دنیا را از نور آفتاب و ماه
و در ثواب الاعمال روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که حق تعالی هیچ خلقی نیافریده
است مگر آنکه از برای او در بهشت خانه و در جهنم خانه مقرر کرده است چون اهل بهشت در بهشت و
اهل جهنم در جهنم ساکن شوند منادی ندا کند که ای اهل بهشت مشرف شوید پس مشرف شوند بر اهل
جهنم و منزلهایی که در جهنم از برای ایشان مقرر کرده بودند بلند کنند و بایشان بنمایند و بگویند اینها
منازل شماست که اگر معصیت خدا میکردید داخل این منازل میشدید پس اگر کسی از فرح
و شادی میمرد باید اهل بهشت در آن روز از شادی هلاک شوند که آن عذاب از ایشان دفع
شده است پس ندا کنند که ای گروه اهل جهنم سرها بالا کنید و نظر کنید بسوی منازل خود در بهشت

نظر کنند بایشان بنمایند منازل ایشان را و نعمتهایی را که در آنجا از برای ایشان مقرر کرده اند و گویند
اینها منازل شماست اگر اطاعت خدا میکردید داخل این منازل میشدید پس اگر کسی از
حزن و اندوه میمرد باید که در آن روز اهل جهنم از حزن بمیرند پس منازل اهل جهنم را باهل بهشت
میراث دهند و منازل اهل بهشت را در جهنم باهل جهنم میراث دهند و این است معنی قول حق تعالی
اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون
یعنی ایشانند وارثون که میراث میبرند فردوس را و ایشان همیشه در آنجا خواهند بود و در علل
ابو هاشم بسند کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هیچ حسنه نیست مگر آنکه خدا از
برای آن ثوابی بیان کرده است بغیر نماز شب که از بسکه ثواب آن عظیم است بیان نفرموده است و گفته است
که نمیدانند نفسی آنچه پنهان کرده اند از برای ایشان از چیزهایی که موجب روشنی چشم ایشان است
از برای جزای آنچه میکردند پس حضرت فرمود بدرستی که خدا را کرامتی هست بر بندگان مؤمن خود در هر
روز جمعه چون روز جمعه شود حق تعالی ملکی بفرستد بسوی مؤمن و حله با او بفرستد چون ملک بدر دروازه
رسد بگوید از برای من رخصت بطلبید که داخل شوم بر فلان مؤمن پس دربانان بنزد مؤمن روند و
بگویند رسول پروردگار تو در دروازه ایستاده و رخصت میطلبد که داخل شود مؤمن با زنان خود خطاب کند
ایشان گویند ای آقای ما بحق آنکه بهشت را از برای تو مباح گردانیده است چیزی از
برای تو نیکوتر از این نمیدانیم که پروردگار تو از برای تو خلعت فرستاده است پس یکی از آن حله ها را
بکمر بندد و دیگری را بر دوش افکند و بهر چه که بر او از آن حله ها روشن شود تا بوعده گاه
الهی برسند چون در آنجا جمع شوند نوری از انوار حق بر ایشان جلوه کند و بسجده بیفتند حق تعالی
فرماید که ای بندگان من سر بر دارید این روز سجده و عبادت نیست جمیع مشقتها را از شما برداشتم
ایشان گویند چه چیز بهتر میتواند بود از آنچه بما عطا کرده ای پس خطاب شود بایشان
رسد که مضاعف کردانیدم آنچه را بشما عطا کرده بودم هفتاد برابر پس هر جمعه نعمتهای
ایشان هفتاد برابر سابق مضاعف میکرده و این است معنی آنکه حق تعالی فرموده است و
لدینا مزید و بدرستی که شب جمعه شبی نورانی و روز روشن است پس
روز بسیار بگوید تسبیح و تکبیر و تهلیل و ثنا بر خدا را و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستید

چون مؤمن بر کرده و بهره چیزی که بر ده از نور او روشن شود تا بنزد زنان حور رسد پس گویند
بحق خداوندی که مباح گردانیده است برای ما بهشت را هرگز ترا به نیکویی و ملاحت ندیده‌ایم
گوید این بسبب آنست که نظر کرده‌ام بنور پروردگار خود پس فرمود که زنان او غیرت بر یکدیگر
نمی‌برند و حایض نمیشوند و تکبر و خودستایی نمیکنند راوی گفت فدای تو شوم میخواهم
سؤال کنم از تو از چیزی که شرم میکنم از آن فرمود سؤال کن گفتم آیا در بهشت غنا و سرود
میباشد فرمود در بهشت درختی است امر میکند حق تعالی بادهای بهشت را که بوزند پس از
آن درخت صدایی چند ظاهر میشود که هرگز خلایق به آن خوشی سازی و نغمه نشنیده باشند
پس حضرت فرمود این عوض است از برای کسی که در دنیا از ترس خدا ترک شنیدن غنا کرده
باشد راوی گفت گفتم زیاده بفرما فرمود حق تعالی بهشتی بدست خود خلق کرده است که
دیده آن را مشاهده ننموده است و مخلوقی بر آن مطلع نگردیده است میگشاید آن را پروردگار هر صباح
و میفرماید زیاده کن نسیم را زیاده کن شمیم را آنست که حق تعالی میفرماید فلا تعلم نفس ما اخفی
لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون و کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال کردند از تفسیر قول حق تعالی یوم نحشر
المتقین الی الرحمن وفدا یعنی روزی که محشور گردانیم متقیان و پرهیزکاران را بسوی خداوند
رحمان گروهی حضرت فرمود یا علی این گروه نیستند مگر شیعیان تو و ایشان مردانی چندند که از معاصی
پرهیزکاری کردند پس خدا دوست داشت ایشان را و مخصوص گردانید و اعمال ایشان را پسندید و
ایشان را متقیان نام کرد پس فرمود یا علی بحق خداوندی که حبه را شکافته و گیاه بیرون آورده و
خلایق را خلق کرده ایشان از قبرها بیرون می‌آیند و ملائکه استقبال ایشان میکنند با ناقه‌ها چند از
ناقه‌های عزت که بر آنها جهازهای طلا بسته باشند مکلل بمروارید و یاقوت و جلها بر آنها از استبرق
و سندس بهشت باشد مهارها از ارغوانی [illegible] و پرواز کنند آن ناقه‌ها با ایشان بسوی محشر با هر ناقه
از ایشان هزار ملک بوده از پیش رو و از جانب راست و از جانب چپ و ایشان را [illegible] تمام
برند تا در بزرگ بهشت و بر در بهشت درختی هست که هر برگی از آن هزار کس را سایه کند و در جانب راست
درخت چشمه‌ایست پاک کننده و پاکیزه کننده هر یک از ایشان یک شربت از آن بیاشامد

پس

پس پاک کند حق تعالی با آن دلهای ایشان را از حسد و بریزد با آن موهای زیادتی را از بدنهای ایشان
و اینست معنی قول حق تعالی و سقاهم ربهم شرابا طهورا یعنی بیاشامانید ایشان را پروردگار
ایشان شرابی پاک کننده از آن چشمه پاک کننده پس میروند بسوی چشمه دیگر از جانب چپ آن
درخت پس غسل میکنند در آن و آن را عین الحیات میگویند یعنی چشمه زندگانی پس نمیرند هرگز ایشان
باز میآیند در پیش روی عرش و حال آنکه سالم گردیده‌اند از آفتها و بیماریها و دردها و از گرما و سرما که هر
گز با آنها مبتلا نشوند پس خداوند جبار خطاب کند بملائکه که با ایشانند که حشر کنید دوستان مرا
بسوی بهشت و ایشان را با خلایق باز مدارید که سبقت گرفته است رضای من از ایشان و واجب گردیده
است رحمت من از برای ایشان و چگونه خواهم که ایشان را با اصحاب حسنات و سیئات باز دارم پس
میبرند ایشان را ملائکه بسوی بهشت چون به دروازه بزرگ بهشت رسند ملائکه حلقه را بر در زنند از آن صدای
عظیمی ظاهر شود که بشنوند جمیع حوریان که کریم ایشان از برای دوستان خود در غرفه‌های جنان مهیا گردانیده
صدا را بشنوند و شادی کنند و بشارت دهند یکدیگر را بآمدن ایشان و گویند آمدند بسوی ما دوستان
خدا پس در بهشت را برای ایشان بگشایند و داخل بهشت شوند و مشرف شوند بر ایشان زنان
ایشان از حوریان و آدمیان و گویند مرحبا بشما خوش آمدید بسیار مشتاق شده بودیم بملاقات شما
و دوستان نیز با ایشان چنین گویند پس حضرت علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال
کرد از تفسیر قول حق تعالی لهم غرف من فوقها غرف مبنیة یعنی ایشان راست غرفه‌ها و از بالای
آنها غرفه‌ها است برپا شده که از برای چه بنا کرده‌اند این غرفه‌ها را یا رسول الله حضرت فرمود
که یا علی خدا این غرفه‌ها را بنا کرده است از برای دوستان خود بمروارید و یاقوت و زبرجد و
سقفهای آنها از طلاست و منقش کرده‌اند بنقره و هر غرفه هزار در دارد از طلا و بر سر هر دری ملکی موکل
و در آن غرفه‌ها فرشها بلند گردانیده و بعضی را بالای بعضی افکنده از حریر و دیبا برنگهای مختلف
و میان آنها را پر کرده باشند از مشک و کافور و عنبر و اینست معنی قول حق تعالی و فرش مرفوعة
و چون داخل شود مؤمن بسوی منازل خود در بهشت بر سرش تاج پادشاهی و کرامت بگذارند و بپوشانند
بر او جامه‌ها برنگهای گوناگون و نوعهای مختلف بافته از طلا و نقره و مروارید و یاقوت منسوج
حق تعالی فرموده است که زیور میکنند ایشان را در بهشت ببرنجنها از طلا و مروارید و پوشش ایشان

برنجنهای طلا و نقره و در اکلیل از تاج یاقوت که بمروارید بافته باشند و پوشانند او را

در بهشت عزیز است و چون مؤمن بر تخت خود بنشیند تخت او بحرکت آید از شادی و چون قرار گیرد
ولی خدا در منازل خود در بهشت رخصت طلبد از او ملکی که موکّلست ببهشتهای او که تهنیت و مبارکباد
گوید او را بکرامتهای خدا پس گویند با او خدمتکاران مؤمن از کنیزان و غلامان که باش در جای
خود که ولی خدا تکیه کرده است بر تخت خود و زوجهٔ حوریهٔ سیاه چشم او مهیای مضاجعت او گردیده است
صبر کن تا ولی خدا از شغل خود فارغ گردد پس زوجهٔ حوریهٔ او از خیمهٔ خود بیرون خرامد و بجانب
او روان گردد و کنیزان او بر دور او احاطه کرده باشند و هفتاد حلّه پوشیده باشد که بیاقوت و
مروارید و زبرجد بافته باشند و بمشک و عنبر رنگ کرده باشند و بر سرش تاج کرامت گذاشته
و در پاهایش دو نعل طلا بوده باشد مکلّل بیاقوت و مروارید و بند آن نعلها از یاقوت سرخ باشد
پس چون نزدیک شود بولیّ خدا و خواهد بر خیزد ببوی او از روی شوق حوریه گوید ای ولیّ
خدا امروز نه وقت تعب و مشقّت است بر مخیز من از توام و تو از منی پس مقدار پانصد سال از سالهای
دنیا با یکدیگر معانقه کنند که هیچیک از دیگری ملول نشوند پس مؤمن نظر کند بگردن حوریه در آن قلاده
از یاقوت سرخ ببیند و در میانش لوحی باشد که بر آن نوشته باشد توئی ای ولیّ خدا حبیب من
و منم حوراء حبیبهٔ تو شوق من بسوی تو بنهایت رسیده است پس خداوند کریم هزار ملک بفرستد برای
تهنیت مؤمن و تزویج کردن حوریه با او و چون باول دری از درهای بهشتهای او برسند گویند بملکی که
که موکّلست بر آن در رخصت بطلب از برای ما بر ولیّ خدا بدرستی که خداوند رحیم ما را بمبارکباد و
تهنیت او فرستاده است ملک گوید بایشان باشید تا من بحاجب بگویم تا ولیّ خدا را اعلام کند
و میان ملک و حاجب سه باغ عظیم فاصله باشد رود بنزد حاجب و او را اعلام کند که هزار ملک
پروردگار عالمیان فرستاده است برای تهنیت ولیّ خدا و از در رخصت دخول میطلبند حاجب
گوید بر من دشوار است که از برای احدی بر ولیّ خدا رخصت بطلبم و او با زوجهٔ خود خلوت
کرده است و میان حاجب و ولیّ خدا دو باغ فاصله است پس حاجب رود بسوی قیّم و او را اعلام
کند و قیّم رود بنزد خدمتکاران مخصوص و ایشان را اعلام کنند که رسولان خداوند جبّار بر در عرصه
ایستاده اند و انتظار رخصت میکشند چون خدمتکاران بولیّ خدا عرض کنند در رخصت دادن
ایشان را داخل شوند و غرفه هزار در داشته باشد بر هر دری ملکی موکّل باشد پس دربانان

و شوق تو ببوی من بنهایت رسیده

و ایشان هزار ملک اند که برای تهنیت ولیّ خدا آمده اند او را اعلام کن که ایشان بر در ایستاده اند

دربانان در ها را بگشایند و از هر دری ملکی از رسولان خدا داخل شوند و هر یک رسالت خداوند
جبّار را برسانند و اینست معنی قول حق تعالی وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِم مِّن
كُلِّ بَابٍ یعنی ملائکه داخل میشوند از هر دری از درهای غرفه و میگویند سَلَامٌ عَلَيْكُم بِمَا
صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ یعنی سلام خدا بر شما باد و سلامتی از جمیع بلاها از برای
شما باد بسبب آنچه صبر کردید در دنیا پس نیکو آخرت خانه ایست این خانه شما حضرت فرمود
که اشاره باینست قول خدا وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا یعنی که
هرگاه ببینی آنجا خواهی دید نعمت فراوان و پادشاهی بزرگ فرمود که این آیه اشاره است بآنچه
ولیّ خدا در آن هست از کرامت و نعیم و پادشاهی عظیم که ملائکه رسولان خدا رخصت میطلبند از او
ولی رخصت داخل نمیشوند در بهشت و غرفهٔ او و فرمود که نهرها جاری میشود از زیر قصرهای او
و میوه ها نزدیکست بایشان چنانکه حق تعالی فرموده است وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَ
ذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا یعنی نزدیکست بایشان سایهٔ درختان آن بهشتها و رام
کرده باشند چیدن میوه آن درختها را آسان کرده چنانکه گفته اند که اگر برخیزد درختها
بلند شوند بقدر قامت او و اگر بنشیند شاخها سر بزیر آورند تا دستش بآنها برسد و اگر تکیه کند نزد
آیند حضرت فرمود که چنان آسان شود چیدن میوه برایشان که از بسکه نزدیک شود
بایشان مؤمن از هر نوعی از میوه که خواهش کند بدهان خود بچیند در وقتی که تکیه کرده باشد و انواع
میوه ها و فواکه گویند که ای ولیّ خدا مرا بخور پیش از آنکه او را بخوری و فرمود که هیچ مؤمنی نیست
مگر آنکه او را در بهشتهای بسیار است بعضی را در پست کرده و بعضی را در بلند کرده و نهرها دارد از شراب
و نهرها از آب و نهرها از شیر و نهرها از عسل و چون ولیّ خدا طعام طلبد آنچه نفس او را آرزو
کند خواهش میکند برای او حاضر میسازند بدون آنکه خواهش خود را ذکر کند پس خلوت میکند با
زوجهٔ مؤمن خود و بدیدن یکدیگر میروند و تنعّم میکنند در ظلّ ممدود یعنی در وقتی مانند ما بین طلوع صبح تا طلوع
آفتاب و از آن نیکوتر و بهتر و اقلا هر مؤمنی هفتاد زوجه از حوریان دارد و چهار زن از آدمیان و مؤمن
یک ساعت با حوریه میباشد و یک ساعت با آدمیه و یک ساعت با خود خلوت میکند بر تختهای خود تکیه
کرده و نظر میکند بیکدیگر و گاهی که تکیه بر تخت خود کرده باشد شعاعی از نور او را فرو گیرد گوید بخدمتکاران

خود که این چه شعاع بود که مرا فرو گرفت شاید جناب مقدس الهی متوجه من گردیده باشد
و این شعاع از انوار جلال او باشد خدمتکاران با او گویند که جناب حق از آن مقدس تر
است که این انوار شبیه با نوار او باشد بلکه این نور از حوریست از زنان تو که هنوز بنزد تو نیامده
است مشرف شد بر تو از خیمه خود از روی اشتیاق بتو و محبت ملاقات تو بر او غالب گردیده
است چون تو را دید که بر تخت خود تکیه کرده تبسمی کرد و بوی تو از شوق تو و آن شعاعی که دیدی
و نوری که بتو احاطه کرد از سفیدی و نقا و صفا و خوشنمائی دندانهای او بود
خدا فرماید که رخصت دهید او را که فرود آید بسوی من پس مبادرت کند بسوی او هزار غلام و
هزار کنیز برای آنکه او را بشارت دهند که ولی خدا تو را خواسته است پس از خیمه خود
بزیر آید و هفتاد حله پوشیده باشد برنگهای مختلف بافته بطلا و نقره و مکلل بمروارید و یاقوت
و زبرجد و معطر گردانیده بمشک و عنبر و مغز ساق پای او از زیر هفتاد حله نمایان
باشد و طول قامتش هفتاد ذراع باشد و عرض میان دو کتفهای او ده ذراع و چون نزدیک
شود بولی خدا استقبال نمایند خدمتکاران او را با طبقهای طلا و نقره مملو از مروارید و یاقوت
و زبرجد و بر او نثار کنند پس سالها با یکدیگر معانقه کنند که هیچیک ملال حاصل نشود پس
حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمود که بهشتها که در قرآن مذکور است جنت عدن و
جنة الفردوس و جنة نعیم و جنة الماوی و خدا را بهشتهای دیگر است که محفوف ساخته باین
بهشتها و از برای مؤمن میباشد بهشتها آنچه دوست دارد و خواهش نماید و تنعم کند در آنها بهر نحو که
خواهد و هرگاه که اراده کند مؤمن چیزی را طلبش آنست که بگوید سبحانک اللهم چون این
را بگوید مبادرت کنند بسوی او با آنچه خواهد بی آنکه طلب کند از ایشان یا امر آن بکند و اینست
باینست آنچه حق تعالی فرموده است دعویهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها
سلام یعنی تحیت خدمتکاران نسبت بایشان سلام است که بر ایشان سلام میکنند و
آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین فرمود که یعنی هرگاه از لذات خود فارغ
میشوند از جماع کردن و خوردن و آشامیدن خدا را شکر میکنند و میگویند الحمد لله رب
العالمین و اما قول حق تعالی اولئک لهم رزق معلوم یعنی خدمتکاران میدانند که

ایشان میخواهند و میاورند از برای دوستان خدا پیش از آنکه ایشان سؤال کنند فواکه و
وهم مکرمون یعنی هیچ چیز در بهشت خواهش نمیکنند مگر آنکه ایشان را اکرام میکنند بآن و ابن
بابویه در خصال بطرق مخالفین از جابر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بر
در بهشت نوشته شده است پیش از آنکه خدا خلق کند آسمانها و زمین را بدو هزار سال لا
اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله و ایضا از حضرت صادق علیه السلم
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون حق تعالی بهشت را خلق کرد خشتی از زر
از طلا و خشتی از آنرا از نقره قرار داد و دیوارهایش را از یاقوت گردانید و سقفش را از زبرجد و سنگریزه
اش را از مروارید و خاکش را از زعفران و مشک ناب پس با او گفت سخن بگو گفت خداوندی
بجز تو نیست و زنده که هرگز تو را مرگ نباشد و قیومی که همه چیز بتو قائمست و تو بخیری قایم میتی سعاد
کسیست که داخل من شود پس پروردگار عزت و جلال فرمود که بعزت و عظمت و جلال و
ارتفاع منزلت خود که داخل تو نمیشود کسی که مداومت بشراب کند و پیوسته مست باشد و از غیر شراب
باشد و نه سخن چین و نه دیوث و نه اعوان ظالمان و نه مخنث و نه کفن دزد و نه قطع کننده رحم و نه
کسی که انکار قضا و قدر حق تعالی کند یا کسی که بجبر قایل باشد و افعال بنده را از خدا داند و ایضا از
حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که بخدا سوگند که خالی نبوده است بهشت از
ارواح مؤمنان از روزی که حق تعالی خلق کرده است آنرا و خالی نبوده است جهنم از ارواح کافران
عاصیان از روزی که آفریده است آنرا که این حدیث منافات ندارد با آنکه ارواح
مؤمنان در مدت برزخ در بهشت دنیا میباشند و ارواح کافران در آتش دنیا زیرا که مراد بمؤمنین
و کافرین در این حدیث اعم از بنی آدم و غیر بنی آدم است و خلقی که پیش از خلق آدم در زمین بوده اند
چنانکه بعد از این خواهد آمد و ایضا ممکنست که جنت و نار دنیا مراد باشد و حق تعالی میفرماید روز
که بگوییم جهنم را که آیا پر شدی و گوید آیا زیادتی هست علی ابن ابراهیم و حسین بن سعید روایت
کرده اند که حق تعالی جهنم را وعده داده بود که او را پر کند چون در قیامت از عاصیان و کافران
پر شود حق تعالی برسبیل تقریر فرماید که آیا پر شدی او برسبیل اذعان گوید که آیا جای زیادتی هست یعنی
پر شدم پس بهشت گوید پروردگارا وعده کردی جهنم را که پر کنی و مرا نیز وعده کردی که پر کنی و او را

کرده‌ای چرا امر از نیکی پس حق تعالی در آنروز خلقی چند بیافریند که پر کند بایشان بهشت را پس حضرت صادق علیه السلام فرمود خوشا حال ایشان که غمها و کدورتهای دنیا را ندیده‌اند و ایضا علی بن ابراهیم روایت کرده است که حضرت امام زین العابدین علیه و علی آبائه السلام فرمود بر تو باد بقرآن زیرا که حق تعالی خلق کرده است بهشت را بدست قدرت خود از خشتی از طلا و از نقره و بجای گل میان خشتها را از مشک کرده و خاکش زعفران است و سنگریزه‌اش مروارید است و درجات آنرا بعدد آیات قرآن گردانیده پس کسی که قرآن بخواند باو گویند بخوان و بالا رو پس هر که از ایشان از همه کس بلندتر خواهد بود بغیر از پیغمبران و صدیقان و در احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است که زندیقی که ببرکت حضرت صادق علیه السلام مسلمان شد از آنحضرت پرسید که میگویند اهل بهشت که شخصی از ایشان میوه را جدا کند و تناول نماید همان میوه بعینه در درخت برمیگردد حضرت فرمود چنین است و مثال آن در دنیا چراغ است اگر صد هزار چراغ از آن روشن کنند از روشنی آن چیزی کم نمیشود و گفت شما میگویید که ایشان میخورند و میآشامند و محتاج بقضای حاجت نمیشوند فرمود بلی از برای آنکه غذای ایشان رقیق و لطیف است و ثقل ندارد بلکه از بدن ایشان بعرق خوشبو دفع میشود گفت چون میشود که حوری هر چند شوهر او بنزد او میرود او را باکره می‌یابد فرمود زیرا که او از طینت طیبی خلق شده است و آفتی عارض او نمیشود و آفتها بجسمش مخلوط نمیشود و در سوراخش چیزی بغیر آلت شوهر داخل نمیشود و حیض و امثال آن او را بنجاسات آلوده نمیکند پس رحمش بهم چسبیده است زیرا که غیر از محل شوهر چیزی در آن داخل نمیشود و از آن بیرون نمیرود گفت میگویند که او هفتاد حله میپوشد و شوهر او مغز ساقش را از عقب آن حله‌ها و پوست و گوشت و استخوان میبیند فرمود بلی چنانکه احدی از شما درهمی را در ته آب صاف میبیند هرچند عمق آن یک نیزه باشد گفت چگونه تنعم میکنند اهل بهشت بنعیم آن و حال آنکه هیچیک از ایشان نیست که فرزند یا پدر یا یکی از اقارب یا دوستان خود را در بهشت نبیند و چون در بهشت او را نبیند شک نخواهد کرد که البته در جهنم است پس چگونه گوارا میشود نعیم بهشت بر کسی که دوست او در جهنم معذب است حضرت فرمود که بعضی از اهل علم گفته‌اند که خدا چنین میکند که ایشان فراموش میکنند آنها را و بعضی گفته‌اند که انتظار قدوم ایشان میکشند و امید دارند که آنها در اعراف باشند مؤلف گوید که تردید در جواب

شاید باعتبار قصور فهم سائل باشد و قطع نظر از روایت میتواند بود که در آن نشأه که اغراض فاسدهٔ دنیوی برطرف شود و محبت ایشان از برای محبوب حقیقی خالص گردد از دوستی دشمنان خدا تبری کنند و با ایشان عداوت بهم رسانند و از عذاب آنها ملتذ شوند همچنانکه در دنیا نیز دوستان خدا قطع محبت از دشمنان خدا کرده بودند و با ایشان مقاتله و محاربه میکردند و بدست خود ایشانرا میکشتند و لذت از آن میبردند و حق تعالی فرموده است نمی‌یابی قومی را که ایمان آورده‌اند بخدا و روز قیامت دوستی کنند با کسی که دشمنی کند با خدا و رسول او هر چند بوده باشند پدران ایشان یا فرزندان ایشان یا برادران ایشان یا خویشان ایشان و کریمهٔ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ فی الجمله شهادت بر این مدعا میدهد و میتواند بود که وجه اول باشد و حضرت از برای قصور فهم سائل ذکر نکرده باشند و آن وجه را که موافق فهم او بوده از دیگران نقل فرموده باشند والله یعلم و علی بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود چون داخل بهشت شدم درختی را دیدم که اصل آن در خانه علی علیه السلام بود و در بهشت قصری و منزلی نیست مگر آنکه در آنجا شاخی از آن هست و اعلای آن سبدها است مملو از حله‌های بهشت از سندس و استبرق از برای هر بنده مومن هزار هزار سبد هست و در هر سبدی صد هزار حله که هیچ حله شبیه بدیگری نباشد برنگهای مختلف و اینها جامه‌های اهل بهشت است و وسط آن درخت سایه‌ایست کشیده شده و عرض بهشت که بقدر عرض جمیع آسمانها و زمین است مهیا شده است از برای آنها که ایمان آورده‌اند بخدا و رسولان او و سواره تند رو در سایه آن صد سال میتازد و از آن قطع نمیکند اینست که حق تعالی فرموده است وَظِلٍّ مَمْدُودٍ و پایینش میوه‌های اهل بهشت است و طعام ایشان که در خانهای ایشان آویخته است و در هر شاخی صد رنگ و صد نوع از میوه باشد از آنچه دیده‌اید در دنیا و از آنچه ندیده‌اید و از آنچه شنیده‌اید و از آنچه نشنیده‌اید و هر میوه را که بچینند جای آن مثل آن بروید چنانکه فرموده است لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ و جاری شود نهری در زیر آن درخت که منفجر شود از آن نهرهای چهارگانه نهرها از آب که متغیر نشده باشد و نهرها از شیر که طعم آنها متغیر نشده باشد و نهرها از شراب لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ و نهرها از عسل صاف کرده شده

از موم و در روایات بسیار وارد شده است که در زفاف حضرت فاطمه صلوات الله علیها
جبرئیل و میکائیل با چندین هزار ملک حاضر شدند در بهشت و حق تعالی امر کرد درخت طوبی را
که نثار کرد بر ایشان از حلها و سندس و استبرق و مروارید و زمرد و یاقوت و عطر بهشت
و حق تعالی عطا کرد درخت طوبی را در مهر حضرت فاطمه و آنرا در خانه علی علیه السلم قرار داد و عیاشی
بسند معتبر از ابو ولاد روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلم عرض کردم
که فدای تو شوم مردی است از اصحاب ما صاحب ورع و پرهیزکاریست و معتقد اهل بیت علیهم السلم
است و نماز بسیار میکند و با این حالت مبتلا شده است بسبب لهو و باطل و غنا و خوانندگی حضرت
فرمود که آیا این حالت او را مانع میشود از آنکه نمازها را در اوقات فضیلت بجا آورد و از روزه داشتن
و از عیادت بیماران و حضور جنازه‌های مؤمنان و زیارت برادران مؤمن گفت نه مانع نمیشود این
حالت او را از چیزی از خیر و نیکی حضرت فرمود این از وسواسهای شیطانست و انشاء الله
آمرزیده میشود از برای آنکه او لیس فرقوانی طایفه از ملائکه عیب کردند فرزند آدم را در متابعت لذات
و شهوات نفسانی در حلال نه در حرام پس حق تعالی را خوش نیامد سرزنش کردن ملائکه
فرزندان آدم را و در طبع این صنف از ملائکه لذات و شهوات بنی آدم را قرار داد که عیب نکنند
بر مؤمنان چون این حالت را در خود مشاهده کردند فریاد بدرگاه خدا برآوردند و گفتند ای پروردگار
ما عفو کن از ما و در گذر از تقصیر ما و برگردان ما را بآن حالتی که ما را از برای آن خلق کرده و ما
مجبور بر آن ساخته که میترسیم ببلاهای عظیم مبتلا شویم پس حق تعالی این حالت را از ایشان
برداشت چون روز قیامت شود و اهل بهشت داخل بهشت شوند آن ملائکه رخصت بطلبند از اهل
بهشت که بمنازل ایشان داخل شوند و چون رخصت بیابند داخل شوند بر ایشان و سلام
کنند و گویند سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ یعنی سلام بر شما باد بسبب آنکه صبر کردید
در دنیا بر ترک لذات و شهوات حلال و سید ابن طاوس بسند موثق از حضرت
صادق علیه السلم روایت کرده است که چون روز قیامت شود نظر کند رضوان خزینه‌دار
بهشت بسوی جمعی که داخل بهشت شده اند و بر او نگذشته اند گوید کیستید شما و از کجا داخل
شدید گویند بما کاری مدار ما گروهی بودیم که خدا را پنهان عبادت کرده بودیم که کسی بر آن

مطلع نشده بود حق تعالی ما را پنهان داخل بهشت کرد و کلینی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت
کرده است که پدرم گفت در بهشت نهری هست که آنرا جعفر میگویند و در کنار راستش از جانب
راست در سفیدی هست که در آن هزار قصر هست و در هر قصری هزار قصر هست از برای محمد
و آل محمد صلوات الله علیهم و در جانب چپش در زردی است که در آن هزار قصر هست و در
هر قصری هزار قصر هست از برای ابراهیم و آل ابراهیم علیهم السلم و کلینی بسند حسن کالصحیح روایت کرده
است از حلبی که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلم از تفسیر قول حق تعالی فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ
حِسَانٌ فرمود اینها زنان شیعه صالحه اند گفتم حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ فرمود که
حوریان مخدره مستوره اند که در خیمه‌های در و یاقوت و مرجان میباشند و هر خیمه چهار در دارد
و بر هر دری هفتاد دختر نورسیده ایستاده اند که دربانان ایشان اند و هر روز کرامتی از خدای عز
و جل بایشان میرسد تا بشارت دهد خدا بایشان مؤمنان را و ایضا روایت کرده است که از
آنحضرت پرسیدند که معنی آنکه مردم بیکدیگر میگویند خدا جزا دهد ترا بخیر حضرت فرمود
که خیر اسم نهریست در بهشت که از کوثر جدا میشود و کوثر از ساق عرش بیرون میآید و بر آن نهر است
منزلهای اوصیا علیهم السلم و شیعیان ایشان و در دو کنار آن نهر دختران رسته اند که از زمین
روییده اند هرگاه که یکی را بکنند دیگری بجای آن میروید و آن دختران باسم آن نهر مسمی شده
اند و خَيْرَاتٌ حِسَانٌ ایشانند پس هرگاه شخصی بدیگری گوید جزاک الله خیرا مراد آن
منزلهاست که خدا مهیا کرده است از برای برگزیده‌های خلق خود و فرات بن ابراهیم از سلمان
فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین از رسول خدا صلوات الله
علیهما سوال کرد از صفت قصرهای خدا که بشیعیان کرامت میفرماید حضرت فرمود که یا علی بنای
این قصرها خشتی از طلا و خشتی از نقره است و در میان خشتها مشک و عنبر است و ریگشان در و یاقوت
است و خاکشان زعفران است و تلهای آنها از کافور است و در صحن هر قصری از این قصرها چهار نهر است
نهری از عسل و نهری از شراب و نهری از شیر و نهری از آب و نهرها محفوف اند بدرختها از مرجان
و مروارید و بر دو طرف هر نهری از این نهرها خیمه‌ها است از یک قطعه در سفید که در آن درزی و قطعی
و فصلی نیست حق تعالی گفته است باش شیعه بهم رسیده اند و از اندرون ایشان بیرون مینماید

وازبیرون آنها اندرون مینماید در سر خیمه کرسی باشد که واز نشان کرده باشند بیاقوت
سرخ و پایهایش از زبرجد سبز باشد بر هر کرسی یکی از حور العین نشسته باشد و بر هر حوریه هفتاد
حله سبز و هفتاد حله زرد بوده باشد و مغز ساقهایش از پشت استخوانها و حلی و حلهها چنان نماید
که شراب صافی در شیشه سفید و هر حوری هفتاد گیسو داشته باشد هر گیسوی بدست کنیزی و در دست
دیگر مجمره داشته باشد که آن گیسوها را آن بخور کنند و از آن مجمره بخار خوشبو ساطع شود بی آتش
لیکن بقدرت خداوند جبار و ابن بابویه از ثواب تهلیلات دهه ذی الحجه روایت کرده است
که هر که هر روز ده مرتبه این تهلیلات را بخواند حق تعالی عطا کند او را بهر تهلیلی درجه در بهشت
از مروارید و یاقوت ما بین هر دو درجه بقدر سیر صد ساله راه باشد بر اسب سوار تندرو و در هر درجه
شهری و در آن شهر قصری باشد از یکجوهر که در آن فصلی نباشد و در هر شهری از آن شهرها
خانهها و حجرهها و غرفهها و حجرهها و فرشها و زنان و کرسیها و تختها و حوریان و متکاها و پوشندها
و خانهها و خدمتکاران و انهار و اشجار و زیورها و حلهها آن قدر باشد که مخلوقی وصف آنها
نتواند کرد و چون از قبر بیرون آید از هر موی او نوری ساطع باشد و مبادرت کنند بسوی او هفتاد
هزار ملک که رو بفرشد پیش روی او و از جانب راست او و از جانب چپ او تا منتهی شود به
بهشت چون داخل بهشت شود ملائکه از عقب او روند و او در پیش ایشان رود تا بشهری
رسند که بیرونش یاقوت سرخ باشد و اندرونش زبرجد سبز و در آن از اصناف آنچه خدا خلق
کرده است در بهشت بوده باشد و چون منتهی شوند بسوی آن شهر گویند ای ولی خدا آیا میدانی
این شهر چیست گوید نه شما کیستید گویند ما ملکی چندیم که نزد تو حاضر بودیم در دنیا در روزی که
آن تهلیلات را میخواندی و این شهر و آنچه در آن هست ثواب تست بر آن تهلیلات
و شیخ در تهذیب و سید در اقبال بسند معتبر از ابن ابی نصر روایت کرده اند که گفت روزی
در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام بودیم فضیلت روز غدیر مذکور شد بعضی از حاضران انکار
کردند حضرت فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرش که روز غدیر در آسمان مشهورتر است از آن
در زمین و بدرستی که خدا را در فردوس اعلی قصری هست که یک خشت آن از نقره است و یک خشت آن
از طلا و در آن صد هزار قبه هست از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه از یاقوت سبز و خاکش

از مشک و عنبر است و در آن چهار نهر هست نهری از شراب و نهری از آب و نهری از شیر و
نهری از عسل و در دور آن قصر درختان هست از انواع میوهها و بر آن قصر با درختان مرغان هستند
که بدنهای آنها از مروارید است و بالهای آنها از یاقوت و خوانندگی میکنند بانواع صداهای
خوش و چون روز غدیر شود و آید شوند بسوی آن قصر اهل آسمانها و تسبیح و تقدیس و تنزیه
و تهلیل حق تعالی کنند و آن مرغان پرواز کنند و در آب فرو روند و در آن مشک و عنبر بغلطند پس
چون ملائکه جمع شوند پرواز کنند و آن عطرها را بر ایشان بیفشانند و در آن روز نثار حضرت فاطمه
که درخت طوبی بر ایشان افشانده بیکدیگر هدیه فرستند و چون آخر آن روز شود ندا از جانب حق
بایشان رسد که برگردید بسوی مرتبههای خود بتحقیق که ایمن گردیدید از خطا و لغزش تا سال آینده
مثل امروز از برای کرامت محمد و علی صلوات الله علیهما و کلینی از حضرت رسول صلی الله علیه و
آله روایت کرده است که هر که لا اله الا الله بگوید غرس نماید از برای او درختی در بهشت از یاقوت
سرخ که منبت او در مشک سفید باشد شیرینتر از عسل و سفیدتر از برف و خوشبوتر از مشک و در
آن درخت میوهها باشد مانند پستان دختران باکره و هر یک از آنها که شکافته شود هفتاد حله از میانش
بیرون آید و در امالی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که جبرئیل علیه السلام در شب معراج دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و بر تختی از تختهای بهشت
و بهی دست من داد و آن به دو نیم شد و از میان آن حوریه بیرون آمد که مژگانهای دیدههای او در
مانند پیشانه کرکس بود و گفت السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا احمد السلام علیک یا
محمد گفتم تو کیستی خدا تو را رحمت کند گفت منم راضیه مرضیه خداوند جبار مرا از سه نوع خلق کرده
است اسفل من از مشک است و اعلای من از کافور است و وسط من از عنبر است و مرا خمیر کرده اند
بآب حیوان پس خداوند جبار گفت باش پس بهم رسیدم آفریده شده ام از برای پسر عمم و وصی
تو و وزیر تو علی بن ابی طالب و در کتاب اختصاص از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که
حق تعالی سفیرها مبعوث نماید داخل بهشت شوید برحمت من و نجات یابید از آتش بعفو من و قسمت کنید بهشت را
در میان خود باعمال خود بعزت خود قسم که شما را نازل میگردانم در خانه خلود و دار کرامت
چون داخل شوید بر طول حضرت آدم خواهید بود شصت ذراع و بر جوانی حضرت عیسی سی و سه سال

وبر زبان محمد لغت عربي وبصورت حضرت يوسف در حسن وجمال ونور از ديدهاي ايشان
ساطع باشد وبر دل حضرت ايوب در سلامتي از كينه وحسد صلوات الله عليهم اجمعين وايضا
از آنحضرت روايت كرده است كه بهشتها چهار است زيرا كه كريم منان فرموده است ولمن
خاف مقام ربه جنتان يعني از براي كسي كه بترسد از قيام حق تعالي بمحاسبه ومجازات
بندگان دو بهشت است حضرت فرمود كه مراد كسي است كه او را عارض شود شهوتي از شهوتهاي
دنيا كه حرام باشد پس بخاطر آورد مقام پروردگار خود در ثواب وحساب وعقاب وترك كند او را
از ترس خدا پس اين آيه در شان اوست پس اينها دو بهشتند از براي مومنين وسابقين پس فرمود
است ومن دونهما جنتان حضرت فرمود كه يعني پستتر از اين دو بهشت كه مذكور شد ديگر
كه پستتر از آنها در فضيلت نه بجهت دوري مكاني وآنها از براي اصحاب يمين اند يكي جنة النعيم
است وديگري جنة الماوي ودرين چهار بهشت نعمتها هست در بسياري مانند برگ درختان
وستارهاي آسمان ودرين چهار بهشت حصاري است كه احاطه كرده است بهمه طولش پانصد سال
راهست وخشتي از آن از طلاست وخشتي از نقره وخشتي از مرواريد وخشتي از ياقوت ودر
ميان خشتها مشك وزعفرانست وكنگرهاي آن از نوريست كه ميدرخشد واز غايت صفا وجلا اهل او
روي خود را در ديوار آن مي بينند ودر آن حصار هشت در است وهر دري دو مصراع دارد كه عرض
آنها يك ساله راهست بدويدن اسب نجيب وايضا فرمود كه زمين بهشت بجاي سنگ
نقره است وبجاي خاك ورس وزعفران وآنچه جاروب كنند مشك است وسنگريزه اش در وياقوت
است وكرسيهاي آن از مرواريد وياقوت است وآنچه حق تعالي فرموده است كه علي سرر
موضونة يعني بر كرسيهاي بافته نشسته باشند حضرت فرمود كه يعني ميان كرسيها را
بجاي ني كه ميبافند از مرواريد وياقوت بافته باشند وحجلها بر روي آن كرسيها زده باشند
وحجلها از مرواريد وياقوت باشد اما از پر پشه سبكتر واز حرير نرمتر وبر آن كرسيها از فرشها
بقدر هفت غرفه از غرفهاي دنيا باشد يعني بالاي بعضي و اينست معني قول حق تعالي وفرش
مرفوعة وآنكه فرموده است علي الارائك ينظرون حضرت فرمود كه مراد بارائك آن
كرسيها بافته است كه حجلها را بر آنها نصب كرده اند وفرمود كه رسول خدا صلي الله عليه وآله فرمود كه

نهرها

دو بهشت

نهرهاي بهشت بدون آنكه رخنه در زمين بهم رسد بر روي زمين جاري ميشود واز برف سفيد
تر است واز عسل شيرين تر واز مشك خوشبوتر ودر كل نهر مشك بسيار خوشبو است وريگش از
در وياقوتست وجاري ميشوند درختها ونهرها هر جا وبر هر سمت كه دوست خدا خواهد در بهشتهاي
خود واگر ضيافت كند جميع آنها را كه در دنيا بوده اند از جن وانس هر آينه فرا گيرد همه را در خوردني
وآشاميدني ودر زيورها وحلها وهيچ كم نشود از نعمتهاي او وايضا از حضرت رسول صلي الله عليه وآله
روايت كرده است كه نخلهاي بهشت ساقهايش از طلاي سرخ است وكنگرهايش از زبرجد سبز
وخوشهايش از مرواريد سفيد وبرگش از حلهاي سبز ورطبش سفيدتر از نقره وشيرين تر از
عسل ونرم تر از مسكه ودر ميانش دانه نباشد ودرازي هر خوشه دوازده ذراع بوده باشد واز بالاي
تركها تا پايين خرماها متصل بيكديگر بافته باشد وآنچه از آن بكنند در ساعت بجايش برويد چنانكه بوده واشاره
باين است قول حق تعالي لا مقطوعة ولا ممنوعة وهر رطبي در بزرگي مانند سبوهاي
بزرگ باشد وموز وانارش بقدر دلوهاي بزرگ وشاخهاي ايشان از طلا باشد ومجمرهاي
ايشان از در ومرواريد وايضا از حضرت باقر عليه السلام روايت كرده است كه اهل بهشت امرد
وساده اند وموي بدن ايشان نيست ومخلوق ميشوند سرمه كشيده وتاج واكليل بر سر وطوق
در گردن ودستبرنج وانگشتر در دست ونرم وناعم ولطيف ومحبور ومكرم وبهر يك از ايشان قوت
صد مرد بدهند در خوردن وآشاميدن وجماع كردن ولذت طعام چاشت وشب چهل سال در كام او بماند
وخداوند غفور رقيق بر رويهاي ايشان نور وبر بدنهاي ايشان حرير پوشانند سفيد رنگ وزرد
زيور وسبز جامه رنگين بوده باشند كه هرگز نميرند وبيداري باشند كه هرگز نخوابند وبي نيازي باشند
كه هرگز فقير نشوند وتندرست باشند وهرگز محزون نگردند وخندان باشند وهرگز نگريند وپيوسته گرامي
باشند وهرگز خوار نگردند ونيكو طبيعت باشند وهرگز رو ترش نكنند وپيوسته متنعم وشاد باشند و
بلذت خورند وهرگز گرسنه نگردند وسيراب گردند وهرگز تشنه نباشند وجامه پوشيده باشند
وهرگز عريان نباشند وسوار شوند وبزيارت يكديگر روند وسلام كنند بر ايشان پسران كه پيوسته در دستهاي ايشان
حسن وجمال باشند وابريقهاي نقره وظرفهاي طلا پيوسته در دست ايشان باشد ودر خدمت ايشان ايستاده
باشند وهر كرسيها تكيه داده نظر كند بوي آنها وتحيت وسلام پيوسته از جانب ملك علام بايشان رسد

زنده باشند

رسد بدانکه آیات و اخبار در خصوصیات و صفات بهشت و نعیم آن از حیز تحریر و تقریر بیرونست
و آنچه درین رساله ایراد نموده‌ام از برای اهل سعادت و ایمان کافیست و اکثر در کتاب بحار
الانوار مذکور است و بعضی را در کتاب عین الحیات و در رساله جنت و نار ایراد نموده‌ام
رزقنا الله و سایر المؤمنین الوصول الیها و الی الیقین بها بحق الیقین محمد و آله الطاهرین

فصل شانزدهم در بیان بعضی از صفات و خصوصیات جهنم و عقوبات آن

اعاذنا الله و سایر المؤمنین منها بمحمد و آله الشفعاء یوم الدین حق تعالی فرموده است که بترسید
و بپرهیزید از آتشی که آتش افروز آن مردمانست و سنگ اکثر مفسران گفته‌اند که مراد سنگ
کبریت است و بعضی گفته‌اند مراد بتهاست که با عابدان آنها بجهنم میروند و آیات در باب مخلد بودن
کفار در جهنم بسیار است و فرموده است بدرستی که آنها که کافر باشند و بمیرند در حالت کفر بر ایشانست
لعنت خدا و ملائکه و جمیع مردم و مخلد در جهنم خواهند بود تخفیف نمی‌یابد از ایشان عذاب و مهلت نمی‌یابند
و در مواضع متعدده فرموده است که تابعان و متبوعان کفار از یکدیگر بیزاری میجویند و فرموده است
هر که مرتد میشود از شما از دین خود و بمیرد و او کافر باشد پس ایشان حبط کرده میشود اعمال ایشان
در دنیا و آخرت و ایشان اصحاب آتش‌اند و در آن همیشه خواهند بود و فرموده است آنها که
مالهای یتیمان را میخورند بظلم نمیخورند در شکم خود مگر آتش را و بزودی خواهند افروخت آتشی افروخته را
حضرت باقر علیه السلام منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که مبعوث میشوند گروهی از قبرهای
خود در روز قیامت که آتش از دهانهای ایشان مشتعل باشد پس گفتند یا رسول الله کیستند اینها حضرت
این آیه را خواند یعنی میخورند مالهای یتیمان را و فرموده است هر که بکشد مؤمنی را عمداً پس
جزای او جهنم است در حالتی که همیشه در آن خواهند بود و فرموده است بدرستی که منافقان
در درک پایین‌تر آتش‌اند مفسران گفته‌اند جهنم طبقات دارد چنانکه بهشت درجات و
منافق در پست‌ترین طبقات جهنم است و فرموده است که آنها که کافر شده‌اند اگر از ایشان
باشد جمیع آنچه در زمینست و مثل آن نیز با آن داشته باشند و بفدای خود بدهند از برای دفع
عذاب روز قیامت قبول نشود از ایشان و از برای ایشانست عذاب دردآورنده میخواهند
که بیرون روند از آتش و بیرون نخواهند رفت از آن و از برای ایشانست عذابی

مقیم و دایم و فرموده است از برای ایشان بهشت شرابی از آب جوشیده جهنم و عذابی دردآورنده
بسبب کفر ایشان و فرموده است بتحقیق که ما خلق کرده‌ایم از برای جهنم بسیاری از جن و انس را
و فرموده است بدرستی که از برای کافرانست عذاب آتش و فرموده است آنها که گنج میکنند
طلا و نقره را و انفاق نمیکنند در راه خدا پس بشارت ده ایشان را بعذاب الیم در روزی که
سرخ میکنند آنها را در آتش جهنم پس داغ میکنند با آنها پیشانیهای ایشان و پهلوهای ایشان
و پشتهای ایشان را و با ایشان میگویند اینست آنچه گنج کرده‌اید از برای نفسهای خود پس
بچشید جزای آنچه را گنج میکردید و فرموده است وعده داده است خدا مردان و زنان منافق
و کافران را آتش جهنم مخلد خواهند بود در آن این بس است ایشان را و لعنت کرده است ایشان را
خدا و از برای ایشانست عذاب مقیم و فرموده است پس بگویند آنها را که ستم کرده‌اند بچشید
عذاب دایمی را آیا جزا داده میشوید مگر با آنچه کسب کرده‌اید و فرموده است و خایب و نا امید
هر جبار معاندی و از عقب او است جهنم و باو میآشامانند از آب صدید یعنی چرک و ریم جرعه جرعه
میآشامد بجبر و نمیتواند فرو برد و میآید اسباب مرگ از هر مکان و هر جهت بسوی او و نمیمیرد
که از این شدتها خلاص شود و از عقب او عذاب غلیظ‌تر از این است حضرت صادق علیه السلام
فرمود که صدید خون و چرکیست که از فرجهای زناکاران در جهنم جاری میشود و گفته‌اند که رنگش
رنگ آبست و مزه‌اش مزه صدید و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از حضرت صادق علیهما السلام
روایت کرده‌اند که آنرا نزدیک او میآورند و او کراهت دارد و چون پیش روی او آورند گوشت
بریان شود و پوست سر و ریش در آن بیفتد و چون بیاشامد جمیع امعاء او را پاره کند تا
از دبرش بدر رود و حضرت صادق علیه السلام فرمود که مانند رودی از چرک و ریم از فرج
بیرون آید و آنقدر بگریند که خد و لبها و مژه‌ها در روی ایشان پیدا شود پس آب دیده بر طرف
شود و خون جاری گردد و آنقدر بگریند که کشتیها در آب دیده ایشان جاری توان کرد
و فرموده است جهنم وعده‌گاه ایشانست همه و آنرا هفت در است و از برای هر دری از ایشان جزو
قسمت شده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده‌اند که جهنم را هفت
در است یعنی هفت طبقه بعضی بر بالای بعضی و یکی از دستها را بر بالای دیگری گذاشت و

ونبوده همچنین وخدا بهشتها را بر عرض کذاشته است واتشها را بعضی بر بالای بعضی وپاینتر
همه جهنم است وبالای آن لظی وبالای آن حطمه وبالای آن سقر وبالای آن جحیم وبالای آن
سعیر وبالای آن هاویه وبعضی گفته اند پایین تر همه هاویه است وبالای همه جهنم است واز
ابن عباس روایت کرده اند که درکات اول جهنم است ودویم سعیر وسیم سقر وچهارم جحیم
پنجم لظی وششم حطمه وهفتم هاویه وبعضی گفته اند آتش هفت درکه دارد وآن درکه است بعضی
بر بالای بعضی درکه بالای آن جای اهل توحید است که معذب میشوند در آن بقدر اعمال خود در دنیا پس
بیرون میآورند ایشانرا ودویم محل یهود است وسیم محل نصاری است وچهارم صابئون
وپنجم مجوس وششم مشرکان عرب وهفتم که درک اسفل است منافقانست وفرموده است آن
جاهایی که کافر شدند ومنع کردند مردم را از راه خدا زیاد کردیم ایشانرا عذابی بر بالای عذاب بسبب آنکه
فساد میکردند بعضی گفته اند افعیها وعقربها را زیاده میکنند بر آتش که نیشها دارند مانند نخلهای بلند
واز ابن عباس روایت کرده اند که مراد نهری چند است از آتش که اخته که ایشانرا بآن
عذاب میکنند وبعضی گفته اند زیاده میکنند از برای ایشان مارها مانند فیلهای آن
وعقربها مانند استرهای سیاه وفرموده است بحق پروردکار تو محشور میکردانیم ایشانرا
وشیاطین را پس حاضر میکردانیم ایشانرا در دور جهنم بزانو در آمده پس جدا میکنیم از هر
طایفه هر یک که بر خداوند رحمان طغیان ایشان بیشتر بوده باشد پس دانا تریم بآنها که
اولی ترند بسوختن در جهنم وحال او ذکر کرده اند مفسران در معنی وارد شدن ایشان در جهنم
بعضی گفته اند مراد از ورود وصول بسوی جهنم ومشرف شدن بر جهنم است نه داخل شدن در آن
چنانکه در جای دیگر فرموده است پس حاضر میکنیم ایشانرا در جهنم بزانو در آمده وبعضی گفته اند
مراد داخل شدن جهنم است وجمیع خلق داخل جهنم میشوند وبر مومنان برد وسلامت چنانکه بر
ابراهیم شد واز برای کافران عذاب لازمست واین مضمون را از ابن عباس وجابر روایت
کرده اند وفرموده است هرچند اشتعال جهنم کم میشود ما افروختن آنرا زیاده میکردانیم وفرموده
است که ما مهیا کرده ایم از برای ظالمان آتشی را که احاطه کرده است بایشان سرادق
آن یعنی سراپردهای آن بعضی گفته اند سرادق دیوار است از آتش که احاطه کرده

ومیکویند از شما نیست مکر وارد شونده در جهنم میشود
بر پروردکار تو حتم ولازم است پس
نجات میدهیم آنهارا که پرهیزکار
بوده اند ومیکذاریم ظالمانرا بزانو
در آمده در جهنم

بایشان یا دودی است از آتش است که پیش از دخول جهنم بایشان میرسد یا کنایه است از
احاطه آتش از همه جانب بایشان واکر استغاثه کنند از بسیاری تشنگی وحرارت
وفریادرسی ایشان میکنند بآبی مانند مهل یعنی مس کداخته یا مانند دُرد زیت یا چرک و
ریم وخون که رودهای ایشانرا بریان میکند بد شرابست مهل از برای ایشان وبد متکاییست جهنم
از برای ایشان وفرموده است پس آنهایی که کافر شدند بریده شده است از برای ایشان جامها
از آتش گفته اند از برای ایشان جامها از مس کداخته سرخ شده مانند آتش میاندازند ومیریزند
از بالای سر ایشان آب جوشان که کداخته میشود بآن آنچه در شکمهای ایشانست وپوستهای
ایشان واز برای ایشان کرزها است از آهن وهرگاه خواهند که بیرون آیند از آتش بسبب
غم وکرفتکی نفس برگردانیده شوند ایشانرا بسوی آتش وگفته شود ایشانرا بچشید عذاب آتش سوزنده را
روایت کرده اند از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله که کرزی چند بر سر ایشان زنند که اگر یکی از
آنهارا بر روی زمین بیاورند وجن وانس خواهند آنرا از زمین بردارند نتوانند بردارند
وایضا روایت کرده اند که آتش بزبانه خود ایشانرا بیالا افکند چون ببالای طبقات جهنم رسند
کرزها بر سر ایشان زنند که هفتاد سال در راه فرو روند وبکساعت ایشان قرار نداشته
باشند ودر روایت دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که این آیات در شان
بنی امیه است که آتش ایشانرا فرو کیرد چنانکه جامه آدمیرا فرو میکیرد پس لب پایین ایشان چنان
بیاویزد که بناف ایشان برسد ولب بالای ایشان بمیان سر ایشان برسد وچون خواهند بیرون
آیند عمودهای آتش را بر سر ایشان بکوبند که بقعر جهنم برکردند وفرموده است آنهایی که سبک
است ترازوهای اعمال ایشان پس ایشانند که زیان کار جان خود شده اند ودر جهنم مخلد
خواهند بود وزبانه آتش بر روی ایشان میسوزد ورویهای ایشان قبیح کردیده انچه گفته اند مانند
کله که بریان کرده باشند لبهای ایشان از بالا وپایین از هم کشیده شده باشد ودندانهای
ایشان کشوده شده باشد بایشان کویند آیا آیات ما بر شما خوانده نمیشد پس شما
بانها تکذیب میکردید کویند پروردکارا بر ما غالب شد شقاوت ما وبودیم ما کروهی کمراه
ای پروردکار ما بیرون آور ما را از این آتش پس اگر ما عود کنیم بکفر وضلالت پس ما

ستمکاران خواهیم بود در غضب خود پس حق تعالی گوید دور شوید و با من سخن مگوئید و فرموده است
و مهیا کرده ایم از برای کسی که تکذیب کند بقیامت آتشی افروخته که هرگاه ببیند ایشان را
از مکان دوری بشنوند از برای او صدای خشم آواز و ناله او را و بشنوند یا خروش او را و هرگاه
ببیند از بند ایشان را در مکان تنگی دستها در گردن بسته با شیاطین در زنجیر کشیده در آنجا
فریاد کنند و اثبوراه و ایلاه ملائکه بایشان گویند این ندای شما یکی نخواهد بود زیاد و بسیار خواهند
کرد و کسی بفریاد شما نخواهد رسید از حضرت صادق علیه السلام منقولست که یکبار ایشان را در
جهنم را خواهند کشید و گفته اند تنگی جای ایشان مانند میخ در دیوار خواهد بود و فرموده است
و لیکن لازم شده است قول از جانب من که البته پر کنم جهنم را از جنیان و مردمان همه و
فرموده است آنها که کافر شدند از برای ایشانست آتش جهنم مرگ بایشان نمیرسد که
بمیرند و از عذاب خلاص شوند و تخفیف داده نمیشود از ایشان چیزی از عذاب جهنم و فرموده
است که ایشان فریاد و ناله و استغاثه کنند در جهنم که پروردگارا بیرون آور ما را از
جهنم تا عمل شایسته بکنیم غیر آنچه میکردیم گویند بایشان که آیا عمر ندادیم شما را آنقدر که
متذکر شود و تفکر کند در عاقبت خود کسی که خواهد متذکر شود حضرت صادق علیه السلام فرمود
که این سرزنش از برای هیجده ساله است چه جای بیشتر و آمد بسوی شما پیغمبر ترساننده پس بچشید
عذاب را که ظالمان را یاوری نیست و فرموده است بعد از آنکه نعمتهای بهشت را برای مؤمنان
ذکر کرده است آیا این بهتر است از برای مهمانی شما یا درخت زقوم که گردانیده ایم امتحانی از برای
ستمکاران آن درختیست که بیرون میآید در اصل جهنم و بیخ آن شکوفه اش مانند سرهای
شیاطین است پس بدرستی که کافران میخورند از آن پس پر میکنند شکمهای خود را
از آن پس از برای ایشان بر روی آن شرابی از حمیم گرم جهنم است که بر روی آن میآشامند پس
بازگشت ایشان بعد از این طعام و شراب بسوی جحیم است که ماوای ایشانست مفسران
گفته اند زقوم درختیست در آتش که میوه دارد و در نهایت تلخی و خشونت و بدبوئی و چون ابوجهل
و سایر کفار قریش استهزا میکردند که درخت در میان آتش چون میروید حق تعالی
فرمود که آنرا امتحانی گردانیده ایم از برای ستمکاران و رؤس شیاطین بعضی گفته اند

میوه

میوه تلخ بدبوئی است در بادیه و بعضی گفته اند شیطان جنسی از مار است میوه را تشبیه بسر
آن کرده اند و بعضی گفته اند میان عرب مشهور است که چیزهای قبیح منکر را تشبیه بسر
شیطان میکنند و روایت کرده اند که گرسنگی بر اهل جهنم بمرتبه غالب میشود که
عذاب آتش را فراموش میکنند و استغاثه میکنند بمالک پس ایشان را بسوی آن درخت
میبرد و ابوجهل در میان ایشانست پس میخورند از آن میوه تا شکم ایشان پر میشود و جوش
میآید در شکم ایشان مانند دیگی که در جوشش باشد پس آب میطلبند مالک از حمیمی که حرارت
بنهایت رسیده و سالها در دیگهای جهنم جوشیده از برای ایشان میآورد و چون نزدیک
ایشان میرسد روهای ایشان بریان میشود و چون بشکم ایشان داخل میشود هر چه در شکم ایشان
است میگدازد و فرموده است شراب ایشان حمیم و غساق بعضی گفته اند غساق آب
بسیار سردیست که از سردی لب را میسوزاند و بعضی گفته اند چرکیست در جهنم که زهر هر صاحب
نیشی در آن جاری میشود و بعضی گفته اند آب و چرک و ریم بدن ایشانست که در حلقشان میکنند
و بعضی گفته اند که عذابیست که غیر از خدا کسی نمیداند و فرموده است که قسم دیگر از عذاب هست که شبیه
بانهاست و فرموده است از برای ایشان سقفها از آتش هست از بالای ایشان و از
زیر ایشان و فرموده است و گویند آنها که در آتشند بخازنان جهنم که بخوانید پروردگار خود را
که تخفیف دهد از ما روزی از عذاب خازنان گویند آیا نیامدند رسولان شما بسوی شما
با معجزات و دلایل و براهین واضحات گویند بلی آمدند گویند پس هر چه خواهید دعا و
استغاثه کنید فایده نمی بخشد شما را و نیست دعای کافران مگر بی فایده و فرموده است
تخفیف نمیدهند از ایشان عذاب را و در آتش خواهند بود ناامید از نجات و فرموده
است که ندا کنند که ای مالک بمیراند ما را پروردگار تو گوید در جواب ایشان که همیشه در عذاب
خواهید بود و هرگز شما را مرگ نخواهد بود و ابن عباس گفته است بعد از هزار سال که ایشان
استغاثه کنند این جواب را خواهند شنید و فرموده است شجره زقوم طعام آن گناهکارانست
که ابوجهل باشد مانند مس که گداخته غلیان کند در شکمهای ایشان از زیادتی جوشیدن
آب که در دیگ جوشد گویند بزبانیه جهنم که بگیرید او را و بر رو بکشید بمیان جحیم پس بریزید

بالای سرش از عذاب جحیم و گویند باو بچش بدرستی که تو بودی که عزیز و کریمی در قوم
خود و ترا عذاب نخواهند کرد و فرموده است که و قال قرینه یعنی ملکی که موکل بوده است
باعمال او اینست آنچه نزد منست از نامهٔ اعمال تو و حاضرست القیا فی جهنم کل کفار
عنید و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که خطاب تثنیه برسول خدا و امیر المؤمنین
صلوات الله علیهما است که بیندازید در جهنم هر بسیار کفران کنندهٔ معاندی را یعنی دشمنان خود
را داخل جهنم کنید و دوستان خود را داخل بهشت کنید و بعضی گفته اند خطاب با دو ملک است
که موکلند بکافر و فرموده است شناخته میشوند مجرمان و کافران بروهای سیاه ایشان پس
زبانیه جهنم پیشانی را با پاهای ایشان نزدیک میکنند و در جهنم میافکنند و گویند بعضی ایشانرا
که با ور نکرده اند کافران گاه با آتش ایشانرا عذاب کنند و گاه با آب جوشیده و فرموده
است هرگاه ایشانرا بیندازند در جهنم صدای عظیمی از جهنم ظاهر شود و در جوش و خروش
باشد و نزدیک باشد که از هم بپاشد از شدت خشم بر کافران هر فوجی را که بیندازند در جهنم خازنان
جهنم از ایشان پرسند که آیا کسی نیامد که شما را ازین عذاب بترساند گویند بلی آمد
انذار کننده و ما تکذیب کردیم و گفتیم خدا چیزی نفرستاده است و گفتند اگر ما می شنیدیم و میفهمیدیم
و قبول میکردیم داخل جهنم نمیشدیم و فرموده است نزد ما زنجیرها و غلهای گرانست و طعام
خوارداری که در گلو بند شود و فرموده که بیرون آید یعنی زقوم و فرموده است که
بزودی او را داخل سقر کنیم و چه میدانی که سقر چیست باقی نمیگذارد چیزی از گوشت و پوست و
استخوان ایشانرا و هیچ نوعی از عذاب نمیگذارد که بایشان نرساند و تغییر دهنده است پوستها
و موکلند بر او نوزده ملک که خازنان جهنم اند گفته اند دیدهای ایشان مانند برق رباینده است
و نیشهای ایشان مانند شاخهای گاو و زبانه آتش از دهانهای ایشان بیرون میآید
مابین دو دوش هر یک هزار ساله راه است و در هر کف دست ایشان مانند ربیعه و مضر که اعظم
قبایل عرب بودند گنجد و رحم از دل ایشان برداشته شده است هر یک از ایشان هفتاد
هزار کس را بر میدارد و بهر جای جهنم که خواهد میافکند و بعضی گفته اند بر خصوص
نوزده ملک موکلند و از برای درکات دیگر خزینه داران دیگر است و در روایت کرده

ایشانرا

اند که چون این آیه نازل شد ابوجهل با قریش گفت که محمد میگوید که خازنان جهنم نوزده
نفرند و شما همه شجاعانید آیا نمیتوانید هر یک از شما یکی از خازنان جهنم را بگیرید یکی از ایشان
گفت من هفده نفر را کفایت میکنم شما دو نفر را کفایت کنید و در این وقت این آیه نازل
شد که ما نگردانیده ایم اصحاب جهنم را مگر ملکی چند و از بنی آدم نیستند که شما از عهدهٔ ایشان بر آیید
و نگردانیده ایم عدد ایشانرا مگر امتحانی از برای کافران و فرموده است که خازنان جهنم بکافران
گویند بروید بسوی آتشی که انکار میکردید او را در دنیا بروید بسوی آتش سیاهی که تیره
است و سه شعبه دارد یا دودی که از جهنم بیرون میآید و سه شعبهٔ آن بکافر احاطه میکند از
بالای سر و از جانب راست و از جانب چپ که نفسهای ایشانرا میگیرد و بعضی گفته
اند زبانه از آتش بیرون میآید و احاطه میکند بکافر مانند سراپرده و سه شعبه میشود و در آن
محل است تا از حساب فارغ شود و بعضی گفته اند سایه دود جهنم است چون داخل آن میشوند سایه
بایشان نمیبخشد و از حرارت زبانه آتش منع ایشان نمیشود و شراره چند بیرون می افکند آتش
مانند قصر در بزرگی و در نظر مانند شتران زرد یا سیاه مینماید و فرموده است که جهنم بر سر
راه عاصیان است و طاغیان و کافرانرا مآب و مرجع ایشانست مکث خواهند کرد در آن حقب
بسیار حقبی بعد از حقبی و نهایت نخواهد داشت و بعضی گفته اند چهل حقب است و هر حقبی
هفتاد خریف است و هر خریفی هفتصد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی
هزار سال است و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند بچندین سند معتبر که این آیه در شأن
جماعتی است از مسلمانان که از جهنم بیرون میآیند و در معانی الاخبار از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که هشت حقب است و هر حقبی هشتاد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز
است و هر روزی هزار سال از سالهائی که شما میشمارید و عامه از ابن عمر روایت کرده اند که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بیرون نمیاید کسی که داخل جهنم شود تا احقاب بسیاری
در آن بماند و هر حقبی زیاده از شصت سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی
بقدر هزار سال است از سالهای شما پس کسی اعتماد نکند بر آنکه آخر از جهنم بیرون خواهد آمد و
نمی چشند در آن بردی و نه شرابی را ابن عباس گفته است برد خواب است و بعضی گفته اند که هوا

حکی و نزای کمر جحیم و غساق و فرموده است مالک که زبانه و نفع نمیدهد البته میانداخته میشود او در حطمه
و چه میدانی که حطمه چیست آتش خداست که افروخته شده است و مشرف میشود بر دلها و درهای
آنرا بر روی ایشان می‌بندند در ستونهای کشیده شده گفته اند که درهای جهنم را بر ایشان می‌بندند
پس محکم میکنند آنها را بمیخهای آهنی تا امید بیرون آمدن از ایشان قطع شود و نسیمی بر ایشان داخل
نشود و عیاشی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که کفار و مشرکان سرزنش
خواهند کرد اهل توحید و مسلمانان را که توحید شما فایده بشما نبخشید و ما و شما مساوی شدیم در داخل شدن
جهنم پس خداوند عالمیان غیرت کند از برای مسلمانان و ملائکه را فرماید که شفاعت کنید ایشان
شفاعت کنند آنقدر که خدا خواهد پس فرماید پیغمبران را که شفاعت کنید پس شفاعت کنند از برای
هر که خدا خواهد پس فرماید مومنان را که شفاعت کنید ایشان شفاعت کنند هر کرا خدا خواهد پس حق تعالی
فرماید من ارحم رحم کنندگانم رحیم ترم بیرون آیید برحمت من پس بیرون آیند از میان
آتش مانند پروانه و جانوران که نزد آتش جمع میشود پس حضرت فرمود که بعد از آن عمودها را
میکشند و درها را بر ایشان می‌بندند و بخدا سوگند که آنها که باقی مانده اند همیشه مخلد خواهند بود
و علی ابن ابراهیم بسند کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده است که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض
کردم که یا ابن رسول الله مرا بترسان که دلم سنگین شده است حضرت فرمود مهیا شو از برای زندگی
دراز بدرستی که جبرئیل آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و در ترش کرده بود و پیشتر که می آمد متبسم بود
حضرت از سبب آن حال سوال نمود جبرئیل گفت که امروز دمهایی را که بر آتش جهنم میدمیدند از دست
گذاشتند فرمود که دمهای آتش جهنم چیست ای جبرئیل گفت ای محمد حق تعالی امر فرمود
که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد پس هزار
سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاه است و تاریک و اگر قطره از ضریع که عرق اهل جهنم است
و چرک و ریم فرجهای زناکاران است که در دیگهای جهنم جوشیده و بعوض آب باهل جهنم بخورانند
در آبهای اهل دنیا بریزند هر آینه جمیع اهل دنیا از گندش بمیرند و اگر یک حلقه از زنجیرها که هفتاد ذرع
است و بر گردن اهل جهنم میگذارند بر دنیا بگذارند از گرمی آن تمام دنیا بگدازد و اگر پیراهنی از پیراهن
اهل آتش را در میان زمین و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند چون جبرئیل

اینها را بیان فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و جبرئیل هر دو گریه در آمدند پس حق تعالی
ملکی را فرستاد بسوی ایشان که پروردگار شما سلام میرساند بشما و میفرماید که شما را ایمن کردم
از اینکه گناهی بکنید که مستوجب عذاب من شوید پس بعد از آن هرگاه که جبرئیل بخدمت آنحضرت میآمد
متبسم و خندان بود پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که در آن روز اهل آتش عظمت جهنم و عذاب
الهی را میدانند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم را میدانند و چون اهل جهنم داخل جهنم میشوند هفتاد سال
سعی میکنند تا خود را بیالای جهنم میرسانند پس چون بکنار جهنم میرسند ملائکه گرزهای آهن بر کله ایشان
میکوبند تا بقعر جهنم بر میگردند پس پوستهای ایشان را تغییر میدهند و پوست تازه بر بدن ایشان
میپوشانند که عذاب در ایشان بیشتر تاثیر کند پس حضرت به ابو بصیر گفت که آنچه گفتم ترا کافیست
گفت بس است مرا کافیست و بسند معتبر از عمرو بن ثابت منقولست که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
فرمود که اهل جهنم در آتش فریاد میکنند مانند سگان و گرگان که فریاد کنند از شدت آنچه بایشان میرسد
از الم عذاب الهی چه گمان داری ای عمرو در گروهی که ایشان را مرگ نمیباشد که از عذاب نجات یابند
عذاب ایشان هرگز سبک نمیشود و در میان آتش تشنه و گرسنه باشند و کوران و گنگان و
کران باشند و روهای ایشان سیاه شده باشد و محروم و نادم و پشیمان و غضب کرده پروردگار
خود رحم بر ایشان نکند و عذاب ایشان را تخفیف ندهد و آتش بر ایشان افروزند و از حمیم گرم جهنم
بعوض آب آشامند و از زقوم جهنم بعوض طعام خورند و بقلابهای آتش بدنهای ایشان را درند و گرزهای
آهن بر سر ایشان کوبند و ملائکه بسیار غلیظ بسیار شدید ایشان را در شکنجه دارند و بر ایشان
رحم نمیکنند و برو ایشان را در آتش میکشند و با شیاطین ایشان را در زنجیر میکنند و در غلها و بندها
ایشان را مقید میسازند اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمیشود و اگر حاجتی طلبند برآورده نمیشود
اینست حال جمعی که بجهنم میروند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که جهنم را هفت در
است از یکدر فرعون و هامان و قارون که کنایه از ابوبکر و عمر و عثمانست داخل میشوند و از یکدر
بنی امیه داخل میشوند که مخصوص ایشانست و کسی با ایشان در آن شریک نیست و یکدر دیگر باب
لظی است و یکدر دیگر باب سقر و یکدر دیگر باب هاویه است که هر که از آن داخل شد هفتاد سال در جهنم
فرو میرود پس جهنم جوششی میزند و ایشان را بطبقه بالای جهنم میافکند پس باز هفتاد سال دیگر فرو

میروند و ابد الاباد در جهنم حال ایشان اینست و دیگر روایت است که از آن در دشمنان ما و هرکه با
ما جنگ کرده و هرکه یاری ما نکرده داخل جهنم میشوند و این در بزرگترین درها است و گرمی و شدت آتش
از همه بیشتر است و بسند معتبر منقولست که از حضرت صادق علیه السلم پرسیدند از معنی فلق فرمود که
دره ایست در جهنم که در آن هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار سبوی زهر است و
جمیع اهل جهنم را برای این دره کنار میافتند و در حدیث دیگر فرمود که این آتش شما که در دنیاست یک
جزو است از هفتاد جزو از آتش جهنم که هفتاد مرتبه آنرا بآب خاموش کرده اند
باز افروخته شده است و اگر چنین نمیکردند هیچکس طاقت نزدیکی آن نداشت و بسند معتبر منقول است که جهنم را در
روز قیامت بصحرای محشر خواهند آورد که صراط را بر روی آن بگذارند پس جهنم فریادی در محشر بر
آورد که جمیع ملائکه مقربین و انبیاء و مرسلین از بیم آن بزانو در آیند و استغاثه در آیند و در حدیث
دیگر منقولست که غساق وادیست در جهنم که در آن سیصد و سی قصر است و در هر قصری سیصد
خانه است و در هر خانه چهل زاویه است و در هر زاویه ماری است و در شکم هر ماری سیصد و سی عقرب است و در
نیش هر عقربی سیصد و سی سبوی زهر است و اگر یکی از آن عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم
بریزد از برای هلاک همه کافیست و در حدیث دیگر منقولست که درکات جهنم هفت است
مرتبه اول جحیم است که اهل آن مرتبه را بر سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیگ بجوش آید
و مرتبه دویم لظی است که حق تعالی در وصف آن میفرماید که بسیار کشنده است و بیابی
مشرکان را با پوست سر ایشان نزد او بجانب خود میکشد کسی را که پشت کرده بحق و رو گردانیده از معبود مطلق
و جمع کرده است مالهای دنیا را و حفظ کرده و حقوق الهی را از آن ادا نکرده و مرتبه سیم سقر است که
حق تعالی در وصف آن میفرماید که سقر آتشی است که باقی نمیگذارد پوست و گوشت و عروق و اعصاب
و عظام را بلکه همه را میسوزاند و باز حق تعالی آن اعضا را اعاده میکند و آتش دست بر نمیدارد و باز میسوزاند
و آتشی است بسیار سیاه کننده پوست کافران و حاضر گردیده است برای ایشان و بر آن موکلند
نوزده ملک یا نوزده نوع از ملائکه و مرتبه چهارم حطمه است که از آن شرارها جدا میشود مانند کوشک
عظیم که گویا شتران زردند که بر هوا میروند و هرکه را در آن افکند او را درهم میشکند و میکوبد و نرم
سرمه و روح از ایشان مفارقت نمینماید و چون مانند سرمه ریزه شدند حق تعالی ایشان را

جهنم را هفت در است و در هر دری هفتاد هزار وادی

بحالت اول بر میگرداند و طبقه پنجم هاویه است که در آنجا گروهی هستند که فریاد میکنند که ای مالک
بفریاد ما برس چون مالک بفریاد ایشان میرسد ظرفی از آتش بر میگیرد که مملو است از چرک و
خون و عرقی از بدنهای ایشان جاری شده مانند مس گداخته و بایشان میخوراند پس چون به
نزدیک روی ایشان میآورد پوست و گوشت رویشان در آن میریزد از شدت حرارت آن
چنانچه حق تعالی میفرماید که برای ستمکاران آماده کرده ایم آتشی را که احاطه کند بایشان
سراپرده های آن و اگر استغاثه نمایند از تشنگی بفریاد ایشان میرسند بآبی که مانند مس گداخته
باشد که چون بنزدیک روهای ایشان برند بریان کند روهای ایشان را بد شرابیست مهل از برای ایشان
و بد تکیه گاهیست آتش از برای ایشان و هرکه را در هاویه اندازند هفتاد سال در آتش فرو رود
و هر چند که پوستش بسوزد حق تعالی بدل آن پوست دیگر برویاند و طبقه ششم سعیر است
که در آن سیصد سراپرده از آتش هست و در هر سراپرده سیصد قصر است از آتش و در هر
قصری سیصد خانه از آتش هست و در هر خانه سیصد نوع از عذاب سعیر است و در آنجا مارها و عقربها
از آتش هست و کندها و زنجیرها و غلها از آتش برای اهل آن طبقه مهیا کرده اند چنانچه حق تعالی
میفرماید که ما مهیا کرده ایم برای کافران زنجیرها و غلها و آتش افروخته و طبقه هفتم جهنم است
که فلق در آنجاست و آن چاهیست در جهنم که چون در آنرا میگشایند جهنم مشتعل میشود و این طبقه
بدترین طبقات دوزخ است و صعود کوهیست از مس در میان جهنم و اثام وادیست از
مس گداخته که بر دور آن کوه جاریست و این موضع بدترین جاهای این طبقه است و از حضرت امام موسی
کاظم صلوات الله علیه منقولست که در جهنم وادیی است که آنرا سقر مینامند که از آن روزی که خدا آنرا خلق
کرده است نفس نکشیده است و اگر خدا آنرا رخصت دهد که بقدر سوراخ سوزنی نفس بکشد هر آینه
جمیع آنچه در روی زمین است بسوزاند و اهل جهنم پناه میبرند بخدا از حرارت و گند و بدی و کثافت آن
وادی و آنچه خدا در آن برای اهلش مهیا فرموده از عذاب خود و در آن وادی کوهیست که جمیع اهل
آن وادی پناه میبرند بخدا از گرمی و تعفن و کثافت آن کوه و عقابهایی که خدا در آنجا برای اهلش
مقرر فرموده و در آن کوه دره هست که اهل آن کوه بخدا استغاثه میکنند از گرمی و گند
آن دره و عذابهای آن و در آن دره چاهیست که اهل آن دره از گرمی و تعفن و قذارت و عذاب

شدید آن چاه بخدا پناه میبرند و در آن چاه ماری هست که جمیع اهل آنجاه از خباثت و تعفن و کثافت
آن مار و از گندی دندانهای آن و از زهر عقرب زهر نموده بخدا استعاذه مینمایند و در شکم آن
مار هفت صندوق است که آنها جای پنج کس از امتهای گذشته است و دو کس از این امت اما آن
پنج کس قابیل است که برادر خود هابیل را کشت و نمرود است که با ابراهیم منازعه کرد و گفت من
میمیرانم و زنده میکردانم و فرعون است که دعوای خدایی کرد و یهودا است که یهود را گمراه کرد و بولس است که
نصاری را گمراه کرد و اما از این امت دو اعرابی اند که ایمان بخدا نیاوردند یعنی ابوبکر و عمر و از
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که فرمود که برای اهل معصیت نقبها در میان آتش زده
اند و پاهای ایشان را در زنجیر کرده اند و دستهای ایشان را در گردن غل کرده اند و بر بدنهای ایشان
پیراهنها از مس گداخته پوشانیده اند و جبهها از آتش برای ایشان بریده بر ایشان پوشانیده اند
پس هر گاه آن درها را میگشایند هرگز نسیمی بر ایشان داخل نمیشود و هرگز غمی از ایشان بر
طرف نمیشود و عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه تازه است نه خانه ایشان
فانی میشود و نه عمر ایشان بسر میاید بمالک استغاثه میکنند که از پروردگار خود بطلب که ما را بمیراند
او در جواب میگوید که همیشه درین عذاب خواهید بود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که در جهنم جایی هست که اهل جهنم از آن استعاذه مینمایند و آن جای هر متکبر معاند است و هر
شیطان متمرد و هر متکبری که ایمان بروز قیامت نداشته باشد و هر کسی که عداوت آل
محمد علیهم السلام داشته باشد و فرمود که کسی که در جهنم عذابش از دیگران سبکتر باشد کسی است
که در دریایی از آتش باشد و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلینش از آتش باشد که از شدت
حرارت مغز دماغش مانند دیگ در جوشش باشد و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش سخت
تر است و حال آنکه عذابش از همه سهلتر باشد و در حدیث دیگر وارد شده است که فلق چاهی است
در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارت آن استعاذه مینمایند و از خدا طلب نمود که نفسی بکشد
چون نفس کشید جمیع جهنم را سوزانید و در آن چاه صندوقیست از آتش که اهل آن چاه از گرمی
و حرارت آن صندوق استعاذه مینمایند و آن تابوتیست که در آن تابوت شش کس از پیشینیان
و شش کس از پسینیان جا دارند اما آن شش کس اول پسر آدم است که برادر خود را کشت

در میان عذابی گرفتارند که بیش بنهایت رسیده و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته اند

و نمرود

و نمرود که ابراهیم را در آتش انداخت و فرعون و سامری که گوساله پرستی را دین خود کرد و
آن کسی که نصاری را بعد از پیغمبران گمراه کرد و اما آن شش کس آخر ابوبکر است و عمر و عثمان و معویه
و سر گروه خوارج نهروان و ابن ملجم و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که اگر
در این مسجد صد هزار نفر زیاده باشند و یکی از اهل جهنم نفس بکشد و اثر آن با ایشان برسد هر آینه مسجد و
هر که در آنست بسوزد و فرمود که در جهنم مارها هست بکلفتی گردن شتران که یکی از ایشان که میگزد
کسی را چهل قرن یا چهل سال در آن میماند و عقربها هست بدرشتی استر که اثر گزیدن آنها نیز آنقدر از
مدت میماند و از عبد الله بن عباس منقولست که جهنم را هفت در است و بر هر دری هفتاد
هزار کوه است و در هر کوهی هفتاد هزار دره است و در هر دره هفتاد هزار وادیست و در هر وادی هفتاد هزار
شکاف است و در هر شکافی هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار مار هست که طول هر یکی
سه روزه راه است و دندانهای آن مارها بمثابه نخلهای طولانیست میاید بنزد یک فرزند آدم
میگیرد پلکهای چشمان و لبهای او را و جمیع پوست و گوشت او را از استخوانهایش میکند پس چون
میگریزد از آن مار در نهری از نهرهای جهنم میافتد که چهل سال یا چهل قرن در آن نهر فرو میرود و بسند
صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم بجهنم در آیند منادی
از جانب رب العزة ندا کند که ای اهل بهشت و ای اهل جهنم اگر مرگ بصورتی از صورتها در آید خواهید شناخت
او را گویند نه پس بیاورند مرگ را بصورت گوسفند سیاه سفیدی و در میان بهشت و دوزخ بدارند
و با ایشان گویند که ببینید این مرگست پس حق تعالی فرماید که آن را ذبح نمایند و فرماید که ای اهل بهشت
در بهشت مخلد خواهید بود و شما را مرگ نخواهد بود و این روزیست که خداوند عالمیان فرموده است
که بترسان ایشان را از روز حسرت در روزی که کار هر کس منقضی شده باشد و بپایان رسیده باشد
و ایشان از آن روز غافلند حضرت فرمود که مراد این روز است که حق تعالی اهل بهشت و جهنم را فرمان
دهد که همیشه در جای خود باشند و مرگ ایشان نباشد که در آن روز اهل جهنم حسرت برند و ایشان
نومید شوند و امید ایشان منقطع گردد و در عقاب الاعمال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چهار کسند که اهل جهنم بتنگ آیند از آزاری که دارند که حمیم و در طبق
میکنند و در میان حمیم و جحیم واویلاه و واثبوراه میگویند از عذاب آن چهار نفر متأذی میشوند و با یکدیگر

یهود را بعد از پیغمبران گمراه کرده و آن کسی که

نیست وای اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید بود و شما را مرگ نیست

با آن

میگویند چه حالت که اینها دارند که با این آزاری که ما داریم از اینها در آزاریم اقال مردیست که
او یخته است در تابوتی از آتش و دیگری امعاء و روده‌های خود را میکشد و دیگری از دهانش
چرک و خون جاریست و دیگری گوشت خود را میخورد پس گویند از برای صاحب تابوت که چیست
این بدبخت را که عذاب ما را آزار میکند گویند که او مرد و اموال مردم در گردنش بود و چیزی نداشت که
ادای قرض او بکند و آنکه امعای خود را میکشید پروا نمیکرد از بول که بهر جای بدنش برسد و آنکه
خون از دهانش جاری بود تتبع و تفحص میکرد سخنان بد مردم را و نقل میکرد و آنکه گوشت خود را میخورد گوشت
مردم را بغیبت میخورد و سخن چینی میکرد و در میان مردم عداوت پیدا میکند و علی ابن ابراهیم بسند
کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود در شب معراج
صدائی شنیدم که مرا بفزع و خوف آورد جبرئیل گفت که این صدای سنگیست که هفتاد سالست که از
کنار جهنم انداخته ام امروز به ته جهنم قرار گرفت پس آنحضرت نخندید تا از دنیا مفارقت نمود پس فرمود
جبرئیل بالا رفت و من با او رفتم تا داخل آسمان اول شدم و هر ملکی که مرا میدید میخندید و شاد میشد
تا آنکه ملاقات کردم ملکی از ملائکه را که از او عظیم‌تر خلقی ندیده بودم در نهایت کراهت منظر و خشم از رو
او ظاهر بود پس مثل سایر ملائکه مرا سلام کرد و دعا کرد اما نخندید و بشاشت و شادی که از سایر
ملائکه مشاهده کرده بودم از او ندیدم گفتم یا جبرئیل این کیست که من از او ترسیدم گفت سزاوار است
که از او بترسی همه ما از او میترسیم این مالک خازن جهنم است هرگز نخندیده است و از روزی که خدا او را والی
جهنم کرده است پیوسته غضب و خشم او بر دشمنان خدا و اهل معصیت او زیاده میگردد و خدا باین انتقام
خواهد کشید از ایشان و اگر بسوی احدی پیش از تو خندیده بود هر آینه بسوی تو میخندید پس سلام کردم
باو و جواب سلام من گفت و بشارت داد مرا ببهشت پس گفتم بجبرئیل بسبب منزلت
که در آسمانها دارد و همه اطاعت او میکنند چنانکه حق تعالی فرموده است مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ که
آیا امر نمیکنی مالک را که جهنم را بمن بنماید جبرئیل گفت ای مالک بنما بمحمد آتش را مالک یک پرده
را گشود و یکدر از درهای جهنم را باز کرد از آن زبانه بسوی آسمان ساطع شد و بجوش آمد و بلند
شد بمرتبه که گمان کردم که مرا میگیرد گفتم ای جبرئیل بگو که پرده را بر گرداند مالک خطاب کرد آتش
را که برگرد آن برگردید و ابن بابویه نیز مضمون این خبر را بسند موثق کالصحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت

کرده

کرده است و در آخرش فرمود که بعد از آن تا از دنیا رفت لب آنحضرت بخنده گشوده نشده و ابن
بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که آتش
جهنم در روز قیامت با سه کس سخن میگوید با امیر و قاری قرآن و صاحب مال با امیر میگوید که ای کسی که
خدا بتو سلطنت و امارت داده بود و عدالت نکردی پس او را میرباید چنانکه مرغ دانه کنجد را میرباید
و فرو میبرد و بقاری میگوید ای کسی که قرآن را زینت خود کردی در میان مردم و معصیت خدا کردی
در حضور پس او را فرو میبرد و صاحب مال را میگوید که ای کسی که خدا دنیای بسیار گشاده و فراوان بتو
داده و اندک چیزی بقرض از تو طلبید که در آخرت اضعاف آنرا بتو عوض بدهد و بخل ورزیدی
پس او را برباید و فرو برد و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آتش جهنم بر
تو بر خازنان جهنم رحمت است یعنی از آن لذت می‌یابند و ایشان را نمیسوزاند و حضرت امیرالمؤمنین
در نامه اهل مصر در وصف جهنم فرموده است قعرش بعید است و حرارتش شدید است و شرابش
صدید است و عذابش تازه و جدید است و مقامع و گرزهایش از حدید است عذابش سست نمیشود و
ساکنش هرگز نمیباشد خانه ایست که در آن رحمت نمیباشد و دعای اهلش شنیده نمیشود و حق تعالی
فرموده است اصحاب بهشت در روز قیامت بهتر است قرارگاه ایشان و نیکوتر است محل قیلوله و استراحت
ایشان حضرت باقر علیه السلام فرمود که چون گشتند اهل جهنم بسوی جهنم پیش از آنکه داخل آتش شوند
وادی از جهنم باستقبال ایشان آید بایشان گویند ملائکه که داخل شوید در این سایه که سه شعبه دارد
گمان کنند که آن بهشت است چون داخل آن شوند بجهنم منتهی شود و فوج فوج را داخل جهنم کنند و این در میان روز
قیامت خواهد بود که در دنیا وقت قیلوله است و از برای اهل بهشت در آن وقت تحفها از بهشت بیاورند
و ایشان را در منازل خود کنند در وسط روز یعنی قول الهی که محل قیلوله ایشان نیکوتر
و فرمود در قول حق تعالی مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ یعنی ایشان را با یکدیگر بسته باشند بزنجیرها
سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ فرمود یعنی پیراهنهای ایشان از ادرنیز گداخته است چون ایشان را
بجای ایشان بپوشانند فرو گیرد روی ایشان را آتش و فرموده است در باب گناهکاران وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ
يَلْقَ أَثَامًا حضرت باقر علیه السلام فرمود که وادیست از وادیهای جهنم که در پیش آن دو سنگستان از
آتش است و آنجا جای کسی است که غیر خدا را پرستیده باشد یا کسی را ناحق کشته باشد و زناکاران نیز در آنجا خواهند بود

اثام هم

از حضرت امام زین العابدین علیه السلام منقولست که در جهنم وادی هست که آنرا سعیر مینامند چون
آتش جهنم کم میشود آنرا میگشایند که جهنم بآن افروخته میشود و اینست معنی قول خدا كُلَّمَا خَبَتْ
زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا و علی بن ابراهیم روایت کرده است که چون داخل جهنم شوند هفتاد سال راه بزیر روند
چون بپایین جهنم رسند جهنم نفسی بکشد ایشانرا بیالا اندازد و پس گرزهای آهن بر ایشان زنند
تا بزیر روند و پیوسته حال ایشان چنین باشد و کلینی و ابن بابویه بسند موثق کالصحیح روایت کرده
اند از حضرت صادق علیه السلام که در جهنم وادی هست از برای متکبران که آنرا سقر میگویند شکایت
کرد بسوی خدا از شدت حرارت خود و سؤال کرد که نفسی بکشد چون رخصت یافت و نفس کشید جمیع
جهنم سوخت و در احتجاج روایت کرده است که زندیقی از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد که آیا آتش
بس نبود که حق تعالی بآن عذاب کند خلق را که مارها و عقربها نیز در جهنم آفرید حضرت فرمود که خداوند جبار بآن عقرب
و مار گروهی را عذاب میکند که میگفتند اینها را خدا خلق نکرده است و شریکی در خلق برای خدا قائل میشدند تا
آنکه بچشاند بایشان عذاب آنچیزرا که آفریده خدا نمیدانستند و ابن بابویه از حضرت باقر علیه السلام روایت
کرده است که در جهنم کوهی هست که آنرا صعود میگویند و در صعود وادی هست که آنرا سقر مینامند و در سقر
چاهی هست که آنرا هبهب میگویند هرگاه پرده از روی آن چاه بر میگیرند اهل جهنم از گرمی آن بفریاد میایند
و آن چاه منزل جباران و طاغیان است و ایضا بسند حسن از حضرت امام موسی علیه السلام روایت
کرده است که در بنی اسرائیل مرد مؤمنی بود و همسایه کافری داشت که در دنیا مهربانی و احسان نسبت
بآن مؤمن میکرد چون آن کافر مرد حق تعالی خانه از گل در میان آتش بنا کرد که از حرارت جهنم او را
نگاه میدارد و روزی او از جای دیگر باو میرسد و میگویند باو که اینها همه بسبب مدارا و نیکی است که نسبت
بفلان مؤمن همسایه خود میکردی و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که
مؤمنی در مملکت پادشاه جباری بود و در مقام ایذاء آن مؤمن بود و از او گریخت و به بلاد شرک رفت
مردی از اهل شرک او را جا داد و رفق و مدارا با او نمود و او را ضیافت کرد چون وقت مرگ آن مشرک
شد وحی کرد باو که بعزت و جلال خودم سوگند که اگر ترا در بهشت مسکنی میبود ترا در آن ساکن
میکردم و لیکن بهشت حرام است بر کسی که با شرک بمیرد و لیکن ای آتش او را از جا بدر او را و مترسان
اما آزاری باو مرسان و روزی او را در دو طرف روز از برای او بیاورند راوی پرسید که از بهشت

حضرت میرسید بود از هر جا که خدا خواهد **مؤلف گوید** که این دو حدیث منافات ندارند
با آیاتی که گذشت که دلالت میکند بر آنکه کافران همه معذبند و عذاب ایشان هرگز تخفیف نمی
یابد زیرا که بودن در جهنم عذاب ایشانست هرچند آزار بایشان نرسانند و در حدیث دویم تخفیف و
از عذاب آتش ظاهرست که عذاب ایشانست و اینها از ایشان تخفیف نمییابد و ممکن است که این اخبار
مختص آن آیات بوده باشد و از محمد بن الحنفیه و ابن عباس روایت کرده اند که چون حق تعالی امر کند
مردم را که بر صراط بگذرند مؤمنان بآسانی بگذرند و منافقان در جهنم بیفتند پس حق تعالی گوید ای
استهزا کنید بمنافقان در جهنم پس مالک دری در جهنم بسوی بهشت بگشاید و ندا کند ایشانرا که ای
گروه منافقان باینجا بیائید و بالا آئید از جهنم بسوی بهشت پس شنا کنند منافقان در آتش جهنم هفتاد
سال تا آنکه بآن درگاه برسند چون خواهند بیرون روند در را بر روی ایشان ببندند و در موضع
دیگر دری بگشایند و گویند از این در بروید بسوی بهشت و باز هفتاد سال سعی کنند و در دریاهای آتش
شنا کنند و چون بآن در رسند باز بر روی ایشان ببندند و همیشه با ایشان چنین کنند چنانچه ایشان
در دنیا پیوسته استهزا بمؤمنان میکردند و میگفتند إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ و اینست معنی قول حق تعالی
اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ یعنی حق تعالی در آخرت استهزا خواهد کرد بایشان و حضرت امام حسن
عسکری صلوات الله علیه در تفسیر این آیه فرموده است که اما استهزاء خدا بایشان در آخرت
آنست که حق تعالی هرگاه مستقر گرداند منافقان معاندان علی صلوات الله علیه را در جهنم که دار لعنت و
مذلت است و عذاب کند ایشانرا بانواع عجیبه تعذیب و عقوبت کند و قرار دهد مؤمنان را که منافقان
بایشان استهزا میکردند در دنیا در روضات جنان بحضور محمد مصطفی برگزیده ملک دیان ایشانرا مشرف
گردانند بر آنها که استهزا میکردند بایشان در دنیا تا مشاهده نمایند آنچه آن منافقان کفار بدان
آنها از عجایب لعنتها و بدایع عقوبتها پس لذت و شادی ایشان بتماشائی که بر منافقان میکنند
مانند لذت و سرور ایشانست و تنعم ایشان در بهشتهای ابدی و کار ایشان پس مؤمنان
اینگاه از نامهای ایشان و صفات ایشان میشناسند ایشانرا هرچند صنفند بعضی در میان عقربهای
افعیهای جهنم‌اند که میخایند ایشانرا و بعضی در میان چنگال درندگانند که بازی میکنند با ایشان
و از هم میدرند و بعضی در زیر تازیانه زبانیه‌اند و عمودها و گرزهای ایشان که بر ایشان میکوبند

و عذاب و نکال ایشان را مشاهده میکرده اند و بعضی در دریاهای تسنیم غرق شده اند و بر رو میکشند
ایشان را در میان آنها و بعضی را زبانیه زجر میکنند و غسلین و غساق جهنم را در گلوی ایشان
میریزند و بعضی در سایر اصناف عذابند و کافران و منافقان نظر میکنند و می بینند مومنانی
را که در دنیا با ایشان سخریه و استهزا میکردند بسبب آنکه ایشان بموالات محمد و علی و آل ایشان
علیهم السلام اعتقاد کرده بودند بعضی بر فرشهای نرم و نیکو تکیه کرده اند و بعضی از انواع میوه های بهشت تنعم
مینمایند و بعضی در غرفات و بساتین و متنزهات آن سیر میکنند و حوریان و غلامان و کنیزان و پسران
و دختران در خدمت ایشان ایستاده اند و بر دور ایشان میگردند و با انواع خدمات ایشان
قیام مینمایند و ملائکه خداوند عزیز جلیل می آیند بسوی ایشان از جانب پروردگار ایشان با انواع
عطاها و کرامتها و عجایب تحف و هدایا و میگویند سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ
عُقْبَى الدَّارِ پس میگویند آن مومنانی که مشرف گردیده اند بر این کافران و منافقان ای ابوبکر
وای عمر وای عثمان تا آنکه همه را بنامهای ایشان ندا میکنند چرا در موقف خواری و خاری خود
مانده اید بیایید بسوی ما تا درهای بهشت را برای شما بگشاییم تا خلاص شوید از عذاب خود و ملحق
شوید بما در نعیم بهشت منافقان گویند وای بر ما کی ما را این نعمت میسر میشود مومنان گویند نظر
کنید بسوی این درها چون نظر کنند و درهای بهشت را گشاده بینند گمان کنند که این درها بسوی جهنم
گشوده است و میتوانند بآن درها رسید پس شروع کنند در شنا کردن در دریاهای آتش جحیم جهنم
و از پیش روی زبانیه دوند و گریزند و آنها از پی ایشان دوند و با ایشان رسند و عمودها
و گرزها و تازیانها بر ایشان زنند و پیوسته باین نحو دوند و انواع این عقوبات را کشند تا
که گمان کنند که بآن درها رسیده اند بینند که درها بر روی ایشان بسته است و زبانیه عمودها بر
ایشان زنند و سرنگون بمیان جحیم افکنند و مومنان بر فرشها و مجالس خود بر ایشان
خندند و استهزا و سخریه بایشان کنند و اشاره باین است اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ
و ایضا فرموده است فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ عَلَى
الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ یعنی پس در آن روز آنها که ایمان آورده اند از احوال کافران میخندند و بر
کرسیها نشسته بسوی ایشان نظر میکنند و حق تعالی فرموده است وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ

حضرت باقر علیه السلام فرمود اما اهل بهشت پس ایشان را جفت میکنند با خیرات حسان و اما
اهل جهنم هر یک از ایشان را جفت میکنند با شیطانی که او را گمراه کرده است و حق سبحانه و تعالی
فرموده است فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَ
تَوَلَّى یعنی پس ترسانیدم شما را از آتشی که پیوسته افروخته است و زبانه میکشد ملازم آن
نیست مگر شقی ترین مردم آنکسی که تکذیب کرد پیغمبر را و پشت کرد از ایمان بسند حسن از علی بن ابراهیم از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر این آیات که در جهنم وادی هست که در آن وادی
آتشی هست که نمیسوزد با آن آتش و ملازم آن نمیباشد مگر شقی ترین مردم که عمر است که تکذیب کرد
رسول خدا را در ولایت علی و پشت کرد از ولایت او و قبول نکرد بعد از آن فرمود که آتشها بعضی
از بعضی پست تر است و آتش این وادی مخصوص ناصبیان و دشمنان اهل بیت است و قوی تر
اینست آنکه شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب اختصاص از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که روزی بیرون رفتم بپشت کوفه و قنبر در پیش
روی من میرفت ناگاه ابلیس علیه اللعنه پیدا شد گفتم بد پیری هستی تو گفت چرا این را
میگویی یا امیر المومنین بخدا سوگند که ترا حدیثی نقل کنم از خودم از خدا عزوجل و در میان ما ثالثی
نبود بدرستی که چون بزمین فرستاد خدا بسبب آن خطایی که کردم چون بآسمان چهارم رسیدم
ندا کردم که الهی و سیدی گمان ندارم که از من شقی تر خلقی آفریده باشی حق تعالی وحی کرد بسوی
من که بلکه آفریده ام خلقی را که از تو شقی تر است برو بسوی مالک خازن جهنم تا صورت او را
بتو بنماید رفتم بسوی مالک و گفتم خدا ترا سلام میرساند و میفرماید که بمن بنمایی
کسی را که از من شقی تر است مالک مرا برد بسوی جهنم و سرپوش بالای جهنم را برداشت آتش سیاهی
بیرون آمد که گمان کردم که مرا و مالک را خواهد سوزاند مالک باو گفت که ساکن شو ساکن شد پس مرا برد
بطبقه دوم آتشی بیرون آمد از آن سیاه تر و گرم تر پس گفت ساکن شو ساکن شد
و همچنین بهر طبقه که میبرد از مرتبه سابق تیره تر و گرم تر بود تا بطبقه هفتم برد آتشی از آن بیرون
آمد که گمان کردم که مرا و مالک را و جمیع آنچه خدا آفریده است خواهد سوخت پس دست بر دیده ها
خود گذاشتم و گفتم ای مالک امر کن او را که ساکن شود و الا من میمیرم مالک گفت تو نخواهی

مرد تا وقت معلوم پس صورت دو مرد را دیدم که در گردن ایشان زنجیرهای آتش بود
و ایشان را از جانب بالا آویخته بودند و بر سر آنها گروهی ایستاده بودند و گرزهای آتش در
دست داشتند و بر سر ایشان میزدند گفتم ای مالک اینها کیستند گفت مگر نخوانده‌ای آنچه بر
ساق عرش نوشته بود و من خوانده بودم که حق تعالی بر ساق عرش دو هزار سال پیش
از آنکه دنیا را یا آدم را خلق کند لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته و نصرته بعلی
اینها دو دشمن ایشان و دو ستم کننده بر ایشانند یعنی ابو بکر و عمر علیهما اللعنة و کلینی
در حدیث معتبر طولانی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که کفر در کتاب خدا بر پنج
وجه است از جمله آنها کفر جحود است و آن آنست که انکار کنند پروردگاری خدا را و گویند که پروردگاری
نیست و بهشتی و آتشی نیست و این قول طایفه از زنادقه است که ایشان را دهریه میگویند و سید
ابن طاوس رضی الله عنه از کتاب زهد النبی روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود بحق آنخداوندی که جان محمد در دست قدرت
اوست اگر قطره از زقوم را بر کوههای زمین بریزند هر آینه فرو روند تا طبقه هفتم زمین و طاقت
آنرا نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آن طعامش باشد و بحق آنخداوندی که جانم در قبضه
قدرت اوست اگر یک قطره از غسلین را بر کوههای زمین بریزند هر آینه فرو روند تا طبقه
هفتم زمین و طاقت آنرا نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آن آشامیدنی‌اش باشد و بحق
آن خدایی که جانم در دست اوست که اگر یکی از مقامعی که خدا در قرآن فرموده است بر کوههای
زمین بگذارند هر آینه فرو رود تا پایین طبقه هفتم زمین و طاقت آن نداشته باشند پس چگونه
خواهد بود حال کسی که اینها را بر او کوبند در جهنم و ایضا از آن کتاب مذکور روایت کرده است
که چون این آیه نازل شد که بدرستی که جهنم وعده گاه جمیع ایشانست از برای آن هفت در است
و از برای هر دری از آنها حصه معینی از کافران و عاصیان هست حضرت رسول صلی الله علیه و آله
گریست گریه شدیدی و اصحاب آنحضرت از برای گریه او گریستند و ندانستند که جبرئیل چه
خبر آورده است و نتوانستند از آنحضرت سؤال کرد و آنحضرت چون فاطمه را میدید شاد
میگردید بعضی از صحابه رفت بخانه فاطمه که آنحضرت را بیاورد دید که آرد جوی در پیش گذاشته

و انیستی نیست

است

است و خمیر میکند و میگوید و ما عند الله خیر و ابقی پس سلام کرد بر آنحضرت و حال حضرت
رسول و گریستن او را نقل کرد حضرت فاطمه برخاست و چادر کهنه بر خود پیچید که دوازده موضع آنرا
بلیف خرما پینه کرده بود چون نظر سلمان بر آن چادر افتاد گریست و گفت واحزناه قیصر پادشاه
روم و کسری پادشاه عجم سندس و حریر میپوشند و فاطمه دختر محمد که بهترین خلق است چنین جامه
میپوشد چون فاطمه بخدمت پدر بزرگوار خود آمد گفت یا رسول الله سلمان تعجب میکند از لباس من بحق آن
خداوندی که ترا براستی بخلق فرستاده است پنج سالست که فرش من و علی اگر پوست گوسفندی
که شتر ما در روز بر روی آن علف میخورد و چون شب میشود آنرا در زیر خود میاندازیم و بالش زیر سر ما
از پوستست که لیف خرما در میانش پر کرده ایم پس حضرت رسول فرمود ای سلمان دختر من
در میان گروهی خواهد بود که پیش از همه کس به بهشت میروند پس فاطمه گفت ای پدر فدای تو شوم
چه چیز باعث گریه تو شد حضرت فرمود که جبرئیل این دو آیه را آورد حضرت فاطمه چون این دو
آیه را شنید برو افتاد و فرمود وای پس وای بر کسی که داخل جهنم شود پس سلمان گفت کاش
گوسفندی میبودم و مرا میکشتند و گوشتم را میخوردند و ذکر جهنم را نمیشنیدم ابوذر گفت چه بودی
اگر مادر مرا نمیزائید و یاد جهنم را نمیشنیدم و عمار گفت دریغا که مرغی بودم و در بیابانها پرواز
میکردم و بر من حسابی و عقابی نبود و نام جهنم را نمیشنیدم و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم گفت
کاش سباع گوشت مرا میدریدند و مادرم مرا نمیزائید و نام جهنم را نمیشنیدم پس حضرت دست
بر سر گذاشت و میگریست و میگفت وای از سفر دراز و کمی توشه در سفر قیامت در میان
آتش میگردند و بلاتهای آتش گوشت ایشانرا میدرند بیماری چند که کسی بعیادت ایشان
نمیرود و مجروحی چند که کسی مداوای جراحت ایشان نمیکند و اسیری چند که کسی سعی در
رهائی ایشان نمیکند از آتش میخورند و از آتش میآشامند و در میان طبقات جهنم میگردند و
بعد از پوشیدن پنبه و کتان جامه‌های آتش میپوشند و بعد از معانقه زنان با شیاطین
مقرون میگردند احادیث و آیات اوصاف جهنم و شداید عقوبات آن بسیار است باین قدر در
این رساله اکتفا نمودم و اکثر را در کتاب بحار ایراد نموده ام حق تعالی جمیع مؤمنان را از خواب
غفلت بیدار و از بیهوشی جهالت هشیار گرداند بمحمد و آله الطاهرین

فصل هفتم

در میان اعرافست حق تعالی فرموده است و ندا کنند اصحاب بهشت اصحاب آتش را
که ما یافتیم آنچه ما را وعده داده بود پروردگار ما که حق بود پس آیا یافتید شما آنچه
وعده داده بود شما را پروردگار شما از عقوبتها که حق بود گویند بلی پس اذان بگوید مؤذنی
یعنی ندا کند منادی در میان ایشان که هر دو گروه بشنوند که لعنت خدا بر ظالمانست که منع میکردند
مردم را از راه خدا و راه خدا را کج میخواستند بر مردم و ایشان بآخرت و قیامت کافر بودند
در احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که مؤذنی که در قیامت این ندا
را خواهد کرد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه خواهد بود و از ابن عباس روایت کرده
اند که گفت علی را در کتاب خدا نامهاست که مردم نمیدانند یکی مؤذنست که درین آیه وارد شده
است او ندا خواهد کرد که لعنت خدا بر ستمکارانست که تکذیب کردند بولایت و امامت من و استخفاف
کردند بحق من پس فرموده است و میان بهشت و دوزخ حجابی خواهد بود گفته اند که اعراف که
حصاریست میان بهشت و دوزخ و فرموده است بر اعراف مردانی چند هستند که میشناسند همه
را بسیمای ایشان و ندا کنند اصحاب بهشت را که سلام بر شما باد و داخل بهشت نشده اند
هنوز و ایشان طمع دارند که داخل شوند و چون دیده ایشان گردیده شود بسوی اصحاب آتش گویند
ای پروردگار ما مگردان ما را با گروه ظالمان و ندا کنند اصحاب اعراف مردانی چند را که میشناسند
ایشان را بسیمای ایشان و گویند فایده نبخشید بشما جمع کردن شما اموال و اسباب دنیا را و تکبر
که از قبول حق و با اهل حق میکردید آیا اینها بودند که شما قسم میخوردید که رحمت خدا بایشان نخواهد رسید پس
بایشان گویند داخل شوید در بهشت خوفی بر شما نیست و اندوهناک نخواهید شد اینست ترجمهٔ ظاهر لفظ
آیات و مفسران خلاف کرده اند در معنی اعراف و در جائی که در آن هستند و مشهور آنست که اعراف
حصاریست در میان بهشت و جهنم چنانچه در جای دیگر فرموده است که در میان ایشان سوری
و حصاری میزنند که دری دارد و ظاهرش در آن رحمتست که جانب بهشت باشد و باطنش
از قبل آن عذابست که طرف جهنم باشد و بعضی گفته اند اعراف کنگره و بالاهای آن حصار
و بعضی گفته اند صراط است و اول اشهر و اظهر است و ایضا خلافست در مردانی که در اعراف
میباشند بعضی گفته اند گروهی اند که حسنات و سیئات ایشان برابر است حسنات ایشان

مانعست از آنکه ایشان بجهنم روند و گناهان ایشان مانع شده است میان ایشان و بهشت
پس ایشان را در اینموضع گذاشته اند تا خدا حکم کند در حق ایشان بآنچه خواهد پس ایشان را داخل
بهشت میکنند و بعضی گفته اند ملائکه اند بصورت مردان که اهل بهشت و جهنم را میشناسند و خازنان
بهشت و جهنم هر دو هستند یا حافظان اعمالند که گواهانند در آخرت بر مردم و بعضی گفته اند نیکان
بهترین مؤمنانند و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده است که اعراف موضع بلندیست بر صراط که
علی و جعفر و حمزه و عباس در آنجا میباشند و دوستان خود را میشناسند بسفیدی روها و دشمنان
خود را بسیاهی رو و احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام وارد شده است که مائیم اصحاب اعراف
که میشناسیم هر کس را بسیمای او هر که ما را شناسد و ما او را شناسیم او را داخل بهشت میکنیم و هر
که شیعه ما نیست و ما او را نمیشناسیم داخل جهنم میکنیم و در روایات دیگر وارد شده است که در اعراف
جمعی از مستضعفین عامه و مرجون لامر الله و فساق شیعه که حسنات و سیئات ایشان برابر باشد
خواهند بود و مقتضای جمع بین الاخبار آنست که اصحاب اعراف که حاکم در اعرافند رسول خدا
و ائمه هدی صلوات الله علیهم خواهند بود که مؤمنان حقیقی را اول مرتبه روانه بهشت میکرده اند و از
صراط میگذرانند و دشمنان خود و کفار و مخالفان متعصب را بجهنم میفرستند و جمعی از فساق
شیعه و مستضعفان عامه که بعد از این مذکور خواهند شد انشاء الله اهل اعرافند ایشان موقوف
میمانند در اعراف و در آخر جمیع ایشان بشفاعت حضرت رسالت و اهل بیت او صلوات الله علیهم داخل
بهشت میشوند و بعضی همیشه در اعراف میمانند هر دو محتملست چنانکه ابن بابویه رحمة الله علیه در رسالهٔ
عقاید گفته است که اعتقاد ما در اعراف آنست که حصاریست در میان بهشت و جهنم و بر آن مردانی چند
که میشناسند هر کس را بسیمای ایشان و آنمردان رسول خدا و اوصیای وییند علیهم السلام که داخل
بهشت نمیشود مگر کسی که ایشان را شناسد و ایشان او را شناسند و داخل جهنم نمیشود مگر کسی که ایشان را
نشناسد و ایشان او را نشناسند و مرجون لامر الله نیز در اعراف خواهند بود و یا عذاب خواهد کرد خدا
ایشان را یا توبه خواهد کرد بر ایشان یعنی گناه ایشان را خواهد آمرزید و داخل بهشت خواهد فرمود و شیخ
مفید قدس الله روحه گفته است اعراف کوهیست در میان بهشت و دوزخ و بعضی گفته اند حصاریست
در میان اینها و مجمل سخن در این باب آنست که مکانیست که نه از بهشتست و نه از جهنم و احادیث

یا بعضی از ایشان که قابل شفاعت هستند داخل بهشت میشوند

در این باب وارد شده است و چون روز قیامت شود در اعراف خواهند بود رسول خدا و امیر
المؤمنین و امامان از ذریت آنحضرت صلوات الله علیهم و ایشانند آنها که خدا فرموده است وَ
عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ و حق تعالی ایشان را بشناساند اصحاب بهشت و اصحاب جهنم را علامتی چند
که در سیمای ایشان ظاهر کرده اند چنانکه فرموده است یَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ و ایضا فرموده است
یُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيماهُمْ یعنی در قیامت شناخته میشوند مجرمان و کافران بسیمای ایشان
و فرموده است إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ پس خبر داده است که در میان خلق او طایفه
هستند که توسم میکنند خلق را و علامات ایشان را ملاحظه مینمایند و بسیمای آنها ایشان را میشناسند و
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرموده منم صاحب عصا و میسم مراد علم آنحضرت است باحوال مردم و از حضرت
باقر علیه السلم منقولست که مائیم متوسمین که خدا فرموده است و در احادیث وارد شده است که حق تعالی
ساکن میکرده اند در اعراف طایفه از خلق را که مستحق نشده اند باعمال حسنه خود ثواب بی عقاب را و
مستحق خلود در جهنم نیز نشده اند و ایشانند مرجون لامر الله که خدا فرموده است و از برای ایشان
شفاعت میباشد و پیوسته در اعراف هستند تا رحمت و بهشت ایشان را که داخل بهشت شوند بشفاعت
رسول و امیر المؤمنین و ائمه صلوات الله علیهم و بعضی گفته اند که اعراف مسکن طایفه چند نیز هست
که در دنیا مکلف نبوده اند که باعمال خود مستحق بهشت یا جهنم گردند پس خدا ایشان را در این مکان ساکن
میکرده اند و عوض میدهد ایشان را بر المها که در دنیا بایشان رسیده است و بعضی چند گفته اند که اعراف
منازل اهل ثواب که باعمال خود مستحق شده اند در بهشت با آنها میرسند و آنها که ذکر کردیم عقل ابا دارد
از آنها و اخبار در این باب وارد شده است و حق تعالی حقیقت حال را بهتر میداند و آنچه متیقن است آنست که
اعراف مکانیست میان بهشت و جهنم و میایستند در آنجا حجتهای خدا بر خلق که مذکور شدند و در قیامت
جماعتی از مرجون لامر الله در آنجا خواهند بود و بعد از آن خدا بهتر میداند که حال ایشان چگونه خواهد شد
تا اینجا کلام شیخ مفید رحمة الله علیه بود و شیخ طبرسی رحمة الله علیه روایت کرده است از
حضرت صادق علیه السلم که اعراف تلی چند است میان جنت و نار و در آنجا باز میدارند هر پیغمبری
و هر خلیفه پیغمبری را با گناهکاران اهل زمان خود همچنانکه میایستد سر کرده لشکر با ضعیفان لشکر خود که
ایشان را محافظت نماید و نیکوکاران پیشتر به بهشت رفته اند پس خلیفه خدا در هر زمان

میگوید

میگوید بگناهکاران که با او ایستاده اند که نظر کنید بسوی برادران خود که نیکوکار بوده اند و پیشتر
به بهشت رفته اند پس سلام میکنند گناهکاران بر ایشان چنانکه حق تعالی فرموده است وَنادَوْا
أَصْحابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ پس خبر داده است خدا که ایشان داخل بهشت نشده اند و لیکن
طمع دارند و امیدوار آنند که داخل شوند و فرموده است وَهُمْ يَطْمَعُونَ یعنی این گناهکاران داخل بهشت
نشده اند و طمع دارند که خداوند رحیم ایشان را داخل بهشت کند بشفاعت پیغمبر و امام علیهما السلم و نظر میکنند این
گناهکاران بسوی اهل جهنم و میگویند پروردگارا مگردان ما را با گروه ستمکاران پس ندا میکنند اصحاب اعراف
که پیغمبران و خلفای ایشانند مردی که از جانب خدا بایشان میشود داخل شوید در بهشت خوفی بر شما نیست
و اندوهناک نخواهید شد و ایضا شیخ طبرسی و صفار و دیگران روایت کرده اند از اصبغ بن نباته که
روزی در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بودم عبد الله بن کوا آمد و از آنحضرت تفسیر این آیه سؤال
کرد حضرت فرمود وای بر تو ای پسر کوا مائیم در روز قیامت بازمیدارند ما را در میان جنت و نار هرکه ما را
بجا آورد و یاری ما کرده است میشناسیم او را بسیمای او و داخل بهشت میکنیم و هرکه دشمن ما باشد میشناسیم
او را بسیمای او و داخل جهنم میکنیم یَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ یعنی آنحضرت فرمود که بر اعراف خواهند بود که
اهل جهنم را میشناسند جمیع خلایق را بسیمای ایشان اهل بهشت را بسیمای مطیعان و اهل جهنم را بسیمای
عاصیان و علی ابن ابرهیم باسند کالصحیح از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که اعراف موضع
بلندی چند است میان جنت و نار و رجال ائمه اند علیهم السلم میایستند بر اعراف با بعضی از شیعیان
خود در وقتی که مؤمنان کامل بی حساب به بهشت رفته اند پس میگویند ائمه باین شیعیان خود که گناهکارند
که نظر کنید بسوی برادران خود که بی حساب داخل بهشت شده اند پس سلام میکنند بر ایشان و امیدوارند که
بشفاعت ائمه بایشان ملحق گردند پس ائمه بایشان میگویند که نظر کنید بسوی دشمنان خود در جهنم
چون نظر کنند استغاثه کنند که پروردگارا ما را بایشان ملحق مگردان پس ندا کنند ائمه علیهم السلم
آنجماعتی را که ایشان را بسیمای ایشان میشناسند از دشمنان خود که در جهنمند و گویند فایده بخشید شما را
آنچه جمع کردید در دنیا از اموال یا آنچه تکبر کردید بر ما و غصب حق ما کردید پس گویند بآنها که اینها شیعیان
و برادران شمایند که شما در دنیا سوگند یاد میکردید که رحمت خدا شامل حال ایشان نخواهد شد پس
گویند ائمه بشیعیان گناهکار خود که داخل شوید در بهشت بر شما خوفی و اندوهی نیست پس حق تعالی

مؤمن

و نبوده است و ندا کنند اصحاب آتش اصحاب بهشت را که بریزید بر ما از آب یا از آنچه خدا روزی
کرده است شما را اهل بهشت گویند بدرستی که خدا حرام کرده است اینها را بر کافران که دین خود را
لهو و لعب و بازیچه گرفته اند و مغرور کرد ایشان را زندگانی دنیا پس امروز ترک میکنیم ایشان را چنانچه ایشان
فراموش کردند ملاقات این روز را و آیات ما را انکار میکردند **فصل هیجدهم**

در بیان جماعتی که داخل جهنم میشوند و جمعی که در آن مخلد میباشند و جمعی که در آن مخلد نمیباشند بدانکه
خلافی نیست در آنکه اهل بهشت مخلد در نعیم بهشت خواهند بود و هر که داخل بهشت شود خواه بدون عذاب
و خواه بعد از عذاب دیگر بیرون نخواهد آمد و خلافی نیست میان مسلمانان در آنکه کفار و منافقان که
حجت بر ایشان تمام شده باشد مخلد اند در عذاب جهنم و عذاب از ایشان هرگز سبک نخواهد شد
و اما اطفال [illegible] در این باب گذشت و اطفال و مجانین کفار البته داخل جهنم نمیشوند و گذشت که یا
داخل بهشت میشوند یا در اعراف خواهند بود یا تکلیف دیگر نسبت بایشان خواهد شد و جمعی از ضعفا
العقول که تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد یا جمعی که دور از بلاد اسلام باشند و تفحص دین حق نتوانند کرد
یا در زمان جاهلیت و فطرت باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد داخل مرجون لامر الله اند و
احتمال نجات در باب ایشان هست و خلافی نیست در آنکه کسی که منکر یکی از ضروریات دین اسلام باشد در حکم کفار
است مخلد در نار است و ضروری دین اسلام آنست که بدیهی شده باشد در دین اسلام و هر که
صاحب آن دین شده باشد آنرا داند مگر نادری مثل کسی که تازه مسلمان شده باشد و هنوز نزد او آن
ضروری نشده باشد مانند نماز و روزه ماه مبارک رمضان و حج و زکوة و امثال اینها کسی که ترک اینها
کند کافر نیست و کسی که حلال داند ترک اینها را کافر است و مستحق قتل است و همچنین اگر فعلی از او صادر
شود که متضمن استخفاف بدین یا حرمات الهی باشد عمداً مثل آنکه عمداً مصحف مجید را بدور اندازد
یا در قاذورات اندازد یا لگد بر آن بزند یا حق تعالی را یا ملائکه را یا یکی از انبیا یا ائمه علیهم السلام را
دشنام دهد یا سخنی بگوید که متضمن استخفاف باشد خواه در نظم و خواه در نثر یا کعبه معظمه را بجهتی
خراب کند یا عمداً در آن بول یا غایط بکند و همچنین نسبت بروضات مقدسه حضرت رسول و
ائمه هدی علیهم السلام استخفافی کند بقول یا بفعل یا تربت شریف حسینی صلوات الله علیه
را استخفافی کند قولاً یا فعلاً مثل آنکه والعیاذ بالله بآن استنجا نماید یا نسبت بکتب حدیث شیعه

استخفاف

استخفاف کند و بعضی کتب فقه شیعه را نیز چنین میدانند یا یکی از عبادات که ضروری دین است
استهزا و استخفاف نماید یا بت و غیر بت را معبود خود قرار دهد و آنرا بقصد عبادت سجده
کند یا شعار کفر را که متضمن اظهار کفر باشد ظاهر گرداند مثل آنکه زنار ببندد باین قصد یا پیشانی خود را بر
هنود زرد کند بقصد اظهار شعار ایشان و بعضی دیگر در ضمن ضروریات دین مذکور خواهد شد ان شاء الله
و اما غیر شیعه امامیه از شیعیان و زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه و سایر فرق
مخالفین اگر انکار یکی از ضروریات دین اسلام کنند اینها نیز کافر و نجس و مخلد در جهنم اند مانند
خوارج که بر امام زمان خروج کرده اند و نسبت ناسزا با ائمه علیهم السلام میگویند مانند خارجیان عمان
یا غلات که ائمه علیهم السلام را خدا دانند یا پیغمبر دانند یا گویند خدا در ایشان حلول کرده است
یا ایشان را خالق عالم دانند بنابر بعضی از احادیث و نواصب که عداوت با همه ائمه علیهم السلام
یا بعضی از ایشان داشته باشند زیرا که وجوب محبت ایشان ضروری دین اسلام است
و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که غسل مکن در چاهی که در آن جمع میشود غساله حمام زیرا
که در آن غساله ولد الزنا میباشد و غساله ناصبی میباشد و آن بدتر است از ولد الزنا و
بدرستی که حق تعالی خلقی بدتر از سگ نیافریده است و ناصبی نزد خدا خوارتر است از سگ
و مجسمه که خدا را جسم میدانند از بلور یا بصورت پسر ساده میدانند ایشان نیز کافر و مخلد
در آتش اند و غیر اینها از فرق مخالفان دو قسمند **اوّل** مستضعفین چندند که ضعیف العقل اند و
باعتبار ضعف عقل تمیز میان حق و باطل نمیتوانند کرد یا در بلاد مخالفین اند و قدرت بر هجرت
و تفحص دین حق ندارند یا در زمان فترت و جاهلیت اند و اهل باطل غالب اند و اهل حق از خوف پنهان
اند و حق بر ایشان ظاهر نشده است و امثال ایشان چنانچه اشاره باینها شد امّا
جماعت دیگر مشهور میان علما آنست که ایشان داخل مرجون لامر الله اند و حکم بکفر ایشان
نمیتوان کرد و نه حکم بایمان ایشان و در آخرت حال ایشان معلوم میشود چنانکه
حق تعالی فرموده است که مگر مستضعفان از مردان و زنان و پسران که استطاعت حیله و چاره ندارند
و هدایت نمییابند راهی را پس اینجماعت شاید خدا عفو کند از ایشان و خدا عفو کننده و آمرزنده
است و احادیث بسیار در تفسیر این آیه کریمه وارد شده است که مراد بمستضعفین چند

که حیله بسوی کفر نمی یابند که دانسته کافر شوند و راهی بسوی ایمان نمی یابند و ایشان اطفال
و آنها از مردان و زنان که عقول ایشان مثل عقول کودکان است و بعضی گفته اند که مستضعف
کسی است که ولایت اهل بیت و محبت ایشان ندارد و بیزاری از دشمنان ایشان نمیکند و
در بعضی از روایات وارد شده است که هر که اختلاف مذاهب را دانست و فهمید او مستضعف
نیست و باز حق تعالی فرموده است که جماعت دیگر هستند که تاخیر کرده اند حکم ایشان را تا
امر خدا در باب ایشان معلوم شود یا عذاب میکند ایشان را یا توبه ایشان را قبول میکند و ایشان را
مرجون لامر الله میگویند و در احادیث وارد شده است که مراد گروهی چند اند که از شرک و بت
پرستی در آمدند و ایمان را بدل خود نشناختند که داخل بهشت شوند و انکار نیز نکردند که داخل جهنم
شوند و در محاسن از زراره بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلم پرسیدم
از قول حق تعالی که هر که حسنه بیاورد از برای او ده برابر آن ایا در این باب کسی هست
که شیعه نباشد فرمود که نه مخصوص مومنانست گفتم کسی که نماز کند و روزه بدارد و اجتناب
محرمات بکند و ورع نیکو داشته باشد و نه عارف باشد و نه ناصبی فرمود که خدا ایشان را داخل
بهشت میکند برحمت خود و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب غیبت روایت کرده است از کامل بن
ابراهیم که گفت بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلم رفتم و در خاطر داشتم که سوال کنم که
ایا داخل بهشت میشود کسی که امامان خود را مثل انکه من میشناسم نشناسد و شیعه نباشد چون داخل
شدم و سلام کردم نشستم نزدیک در گاهی که پرده بر آن اویخته بود بادی آمد و گوشه پرده
را برداشت جوانی بنظر من آمد مانند پاره ماهی و نزدیک بچهار سال بنهایت داشته باشد
مرا ندا کرد که ای کامل بن ابراهیم بر خود لرزیدم و ملهم شدم که گفتم لبیک ای سید من گفت آمده
بسوی ولی خدا و حجت او در باب او که سوال کنی که داخل بهشت میشود مگر کسی که مثل تو عارف و
شیعه باشد گفتم بلی والله از برای این آمده ام فرمود اگر چنین باشد کم کسی داخل بهشت
خواهند شد بخدا سوگند که گروهی داخل بهشت میشوند که ایشان را حقیه میگویند گفتم ای سید من
کیستند آنها فرمود آنها گروهیند که بسبب محبتی که بعلی علیه السلم دارند قسم بحق او یاد میکنند و نمی
دانند چیست حق او و فضل او و اما جماعت اول که متعصبان مخالفانند در باب ایشان خلاف

است

است بعضی گفته اند که ایشان در دنیا و آخرت حکم کافر دارند و نجسند و در آخرت مخلد در
جهنم اند سید مرتضی رضی الله عنه و جمعی باین قایلند و اکثر علمای امامیه را اعتقاد آنست که در دنیا
حکم اسلام بر ایشان جاریست و در آخرت مخلد در جهنم اند و بعضی گفته اند بعد از دخول جهنم
از جهنم بیرون میایند اما داخل بهشت نمیشوند در اعراف خواهند بود و نادری قایل شده اند که بعد از
عذاب طویل داخل بهشت میشوند و این قول نادر و ضعیف است و علامه حلی در شرح یاقوت
گفته است اما آنها که میگویند نص خلافت بر حضرت امیر المومنین علیه السلم نشده است اکثر اصحاب
ما قایلند که ایشان کافرند و بعضی گفته اند که ایشان فاسقند و آنها که قایلند که ایشان فاسقند بعضی
خلاف کرده اند در حکم ایشان در آخرت اکثر گفته اند که ایشان مخلدند در جهنم و بعضی
گفته اند که خلاص میشوند از عذاب و داخل بهشت میشوند و این قول شاذ و نادر است نزد مصنف و
او قایل شده است که از عذاب خلاص میشوند اما داخل بهشت نمیشوند و روایاتی که دلالت بر کفر
مخالفین میکند و آنکه ایشان مخلدند در نار و اعمال ایشان مقبول نیست از طرق عامه و
خاصه متواتر است و قول باینکه ایشان مخلد در جهنم نیستند یا داخل میشوند قولیست در نهایت
ندرت و قایل آن معلوم نیست و آن در میان متکلمین متاخرین بهم رسیده است که خبری از اخبار و
آثار و اقوال قدما خبر ندارند و ابن بابویه رحمة الله علیه در رسالة العقاید گفته است
که هر که دعوای امامت کند و امام نباشد ظالم و ملعونست و هر که امامت را در غیر اهلش قایل شود
ظالم و ملعونست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است که هر که انکار کند امامت علی را بعد از
من انکار پیغمبری من کرده است و هر که انکار پیغمبری من کند انکار پروردگاری خدا کرده است و
گفته است اعتقاد ما در حق کسی که انکار امامت امیر المومنین و امامان بعد از او کند بمنزله کسی است
که انکار پیغمبری پیغمبران کرده است و اعتقاد ما در باب کسی که اقرار کند بامامت
امیر المومنین و انکار کند یکی از امامان بعد از او را بمنزله کسی است که ایمان بیاورد بجمیع پیغمبران
و انکار کند پیغمبری محمد را صلی الله علیه و علیهم و حضرت صادق علیه السلم فرمود که
منکر آخر ما مثل منکر اول ماست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که امامان بعد از
من دوازده نفر اند اول ایشان امیر المومنین علی ابن ابی طالب است و آخر ایشان

قایم است علیهم السلم اطاعت ایشان اطاعت منست و معصیت ایشان معصیت منست هر که انکار کند
یکی از ایشان را انکار من کرده است و حضرت صادق علیه السلم فرموده که هر که شک کند در کفر دشمنان
ما و ستم کنندگان بر ما کافر است و اعتقاد ما در آنها که با علی جنگ کرده اند مثل فرموده پیغمبر است صلی الله علیه
و آله که هر که با علی قتال کند با من قتال کرده است و هر که با علی جنگ کند با من جنگ کرده است و هر که با من
جنگ کند با خدا جنگ کرده است و بتحقیق آنحضرت در حق علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلم که من
جنگم با هر که با ایشان جنگ کند و صلحم با هر که با ایشان صلح کند و اعتقاد ما در برائت آنست که باید بیزاری
از بتهای چهارگونه یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و معویه و زنان چهارگونه یعنی عایشه و حفصه و هند و ام
الحکم و از جمیع اشیاع و اتباع ایشان و آنکه ایشان بدترین خلق الله اند و آنکه تمام نمیشود اقرار
بخدا و رسول و ائمه مگر به بیزاری از دشمنان ایشان و شیخ مفید در کتاب المسایل گفته است
که اتفاق کرده اند امامیه بر آنکه هر که انکار کند امامت احدی از ائمه را و انکار کند چیزی را
که خدا بر او واجب گردانیده است از فرض اطاعت ایشان پس او کافر و گمراه است و مستحق خلود
در جهنم است و در موضع دیگر گفته است که اتفاق کرده اند امامیه بر آنکه اصحاب بدعتها همه کافرند
و بر امام لازم است که ایشان را توبه بفرماید در وقتی که متمکن باشد بعد از آنکه ایشان را بدین حق خواند
و حجتها بر ایشان تمام کند اگر توبه کنند از بدعتهای خود و براه راست بیایند قبول کند والا ایشان را بکشد
از برای آنکه مرتد شده اند از ایمان و هر که از ایشان بمیرد بر آن مذهب او از اهل جهنم است و
سید مرتضی در شافی و شیخ طوسی در تلخیص رضی الله عنهما گفته اند که نزد ما امامیه ثابت است
که هر که جنگ کند با امیر المؤمنین کافر است و دلیل بر این اجماع فرقه محقه امامیه است بر آن
و اجماع ایشان حجت است و ایضا میدانیم که هر که با آنحضرت جنگ کند منکر امامت
او خواهد بود و انکار امامت او کفر است همچنانکه انکار نبوت کفر است زیرا که جهالت هر دو در
دین یک نحو است پس استدلال کرده اند باحادیث بسیار درین باب و شیخ زین الدین
علیه الرحمه در رساله حقایق الایمان نیز سخن بسیار درین باب گفته است و معلوم میشود که
کفر واقعی ایشان را اجماعی میدانند و آنچه از مجموع اخبار درین باب ظاهر میشود آنست که غیر
مستضعفین از مخالفان در احکام آخرت حکم کفار دارند و از جهنم هرگز بیرون نمیآیند

خدا بنده

و در دنیا

و در دنیا نیز حکم کفار دارند اما چون حق تعالی میداند که دولت باطل بر دولت حق پیش از ظهور حضرت
قائم غالب خواهد گردید و شیعه را از معاشرت و مواصلت و معامله با مخالفان ضرور خواهد
شد درین دولتهای باطل اکثر احکام اسلام را بر ایشان جاری گردانید که جان و مال ایشان محفوظ بوده
باشد و حکم بطهارت ایشان بکنند و ذبیحه ایشان را حلال دانند و دختر از ایشان بخواهند و میراث ایشان
ببرند و از ایشان بگیرند و سایر احکام اسلام را بر ایشان جاری کنند تا بر شیعیان کار تنگ نشود
در دولت ایشان و چون حضرت صاحب علیه السلم ظاهر شود حکم بت پرستان را بر ایشان جاری کند و
همه احکام مثل سایر کفار باشند چنانکه شیخ مفید و شهید ثانی رحمة الله علیهما باین تصریح کرده اند
و باین وجه جمع میان احادیث میشود و ایضا ممکنست بگوییم که چون درین زمان شبهه بر ایشان هست
فی الجمله حکم اسلام بر ایشان در دنیا جاری میشود و در زمان حضرت قائم علیه السلم چون حق ظاهر
صریح را که بمعجزات باهرات ظاهر شده است انکار میکنند حکم سایر کفار دارند و اخبار بسیار
که دلالت بر کفر ایشان میکند حدیث متواتر است که خاصه و عامه روایت کرده اند از رسول خدا صلی
الله علیه و آله که هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرده خواهد بود بمرگ جاهلیت و از حضرت صادق
علیه السلم پرسیدند از معنی این حدیث فرمود که یعنی بر کفر و نفاق و گمراهی مرده است و کلینی بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که سه کسند که حق تعالی نظر رحمت نمیکند بر ایشان
در قیامت و عمل ایشان را قبول نمیکند و عذاب الیم از برای ایشان خواهد بود کسی که دعوای امامت
کند و از جانب خدا منصوب نباشد و کسی که انکار کند امامی را که از جانب خدا منصوب شده است
و کسی که گمان کند که این دو کس در اسلام بهره دارند و در احادیث بسیار تاویل آیاتی که در عذاب
کفار و مشرکان وارد شده است باهل سنت و مخالفان کرده اند و ایضا در اخبار بسیار وارد شده
که هر ناصبی هر چند سعی بسیار در عبادت کند داخل این آیه است عاملة ناصبة تصلی نارا
حامیة یعنی عمل کند و تعب کشد است یا ناصبی است و ملازم آتشی خواهد گرم و سوزنده بود
و در احادیث معتبره در علل و ثواب الاعمال وارد شده است که ناصبی آن نیست که عداوت با اهل بیت
داشته باشد هیچکس نیست که بگوید که من دشمن محمد و آل محمدم ولیکن ناصبی کسیست که با شما شیعیان
دشمنی کند و داند که شما شیعه ما یید و ولایت ما دارید و تبری از دشمنان ما میکنید و انا

رحمة الله علیه در کتاب سرایر از کتاب مسائل محمد بن علی بن عیسی روایت کرده است که نوشتند
بحضرت امام علی نقی علیه السلم و سؤال کردند که آیا محتاج هستیم در دانستن ناصبی بزیاده ازین که
ابوبکر و عمر را تقدیم کند بر امیر المؤمنین و اعتقاد بامامت آنها داشته باشد حضرت در جواب نوشت
که هر که این اعتقاد داشته باشد او ناصبی است و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده
است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج چون مرا باسمان بردند حق تعالی بمن
وحی کرد در باب محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم که فرمود ای محمد اگر بنده مرا عبادت
کند آنقدر که مانند مشک پوسیده شود و بیاید بنزد من و انکار کننده ولایت و امامت ایشان
بکند ایشان را در بهشت خود ساکن نگردانم و در زیر عرش خود جا ندهم و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری
فرمود در تفسیر این آیه بلی من کسب سیئة و احاطت به خطیئته فاولئک
اصحاب النار هم فیها خالدون یعنی بلی هر که کسب کند گناهی را و احاطه کند باو خطایای او پس
ایشان اصحاب جهنمند و همیشه در آن خواهند بود حضرت فرمود که گناهی که احاطه باو کند آنست
که او را بیرون کند از جمله دین خدا و نزع کند او را از ولایت و دوستی خدا و ایمن کرداند او را از غضب
خدا و آن شرک بخدا است و کفر باو و کفر بنبوت محمد صلی الله علیه و آله و کفر بولایت علی بن ابی طالب
علیه السلم و خلفاء او و هر یک از اینها سیئه ایست که باو احاطه کرده است یعنی احاطه بجمیع اعمال او کرده است
و همه را باطل و محو کرده است و هر که چنین کند از این سیئه احاطه کننده اصحاب نار اند و همیشه در جهنم خواهند
بود و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است در تفسیر این آیه کریمه که هر که
انکار کند امامت امیر المؤمنین علیه السلم پس از اصحاب آتش است و همیشه در جهنم خواهد بود و عیاشی
از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که دشمنان علی علیه السلم در جهنم خواهند بود ابد
الآباد و در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است که حضرت امیر
المؤمنین علیه السلم فرمود که چون روز قیامت شود ندا کند منادی از آسمان که کجاست علی
بن ابی طالب برخیزم من پس گویند تویی علی گویم منم پسر عم پیغمبر و وصی او و وارث او پس بمن
گویند راست گفتی داخل بهشت شو آمرزید خدا ترا و شیعه ترا و امان بخشید ترا و ایشان را از
فزع اکبر قیامت داخل بهشت شوید ایمنان ترسی بر شما نیست امروز و اندوهناک نخواهید شد

و هرگز بیرون نخواهند آمد

هرگز

هرگز و در علل از حضرت امام موسی علیه السلم روایت کرده است که در وقت هر نماز که این خلق
میکنند خدا ایشان را لعنتی میکند گفتند چرا فرمود برای آنکه انکار حق ما میکنند و تکذیب ما میکنند در امامت
و در معانی الاخبار بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلم گفت بحمران که ریسمان
دین حق و ولایت اهل بیت ما بکش میان خود و میان اهل عالم هر که مخالف تو باشد در ولایت و
امامت اهل بیت زندیق است هر چند از نسل محمد و علی و فاطمه باشد و ابن بابویه بسند حسن کالصحیح روایت کرده
که هر که مخالفت شما کند و از ریسمان ولایت بدر رود از و بیزاری بجوید هر چند از نسل علی و فاطمه باشد
و در عقاب الاعمال از آنحضرت روایت کرده است که حق تعالی علی علیه السلم را نشانه میان خود و خلق خود
قرار داده است و بغیر او نشانی نیست هر که متابعت او کند مؤمن است و هر که انکار او کند کافر است و
هر که شک کند در او مشرک است و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که اگر انکار امیر المؤمنین علیه السلم
کنند جمیع هر که در زمین است خدا همه را عذاب کند و داخل جهنم کند و ایضا در اکمال الدین از حضرت
کاظم علیه السلم روایت کرده است که هر که شک کند در معرفت امام هر زمان الحق او در وقت او کافر
شده است بجمیع آنچه خدا فرستاده است و در کتاب اختصاص از حضرت صادق علیه السلم روایت
کرده است که ائمه بعد از ما دوازده اند بخشند که ملک با ایشان سخن میگوید هر که یکی از ایشان را انکار کند یا زیاد
کند از دین خدا بدر رفته و بهره از ولایت ما ندارد و در تقریب المعارف روایت کرده است
که آزاد کرده حضرت علی بن الحسین علیهما السلم از آنحضرت در خلوت پرسید که مرا بر تو حق خدمتی
هست مرا خبر ده از حال ابوبکر و عمر حضرت فرمود هر دو کافر بودند و هر که ایشان را دوست دارد کافر
است و ایضا روایت کرده است که ابو حمزه ثمالی از آنحضرت از حال ابوبکر و عمر سؤال کرد فرمود
که کافرند و هر که ولایت ایشان داشته باشد کافر است و درین باب احادیث بسیار است
و در کتب حدیث متفرق است و اکثر در کتاب بحار مذکور است و اما اصحاب کبایر از شیعه
امامیه که گناهان کبیره کرده باشند و بی توبه مرده باشند خلافی نیست میان علمای امامیه که ایشان
مخلد در جهنم نخواهند بود و بشفاعت رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیه و علیهم البته باکثر
ایشان ملحق خواهد شد چنانکه گذشت و اما آنکه آیا بعضی از ایشان مدتی داخل جهنم شوند و شفاعت
بایشان ملحق نگردد و یا آنکه بفضل خدا هیچیک داخل جهنم نمیشوند و عقاب ایشان یا در دنیا است یا در

وقت مردن یا در قبر یا در محشر احادیث درین باب اختلاف و ابهام بسیار وارد شده و گویا سبب
این اختلاف و ابهام آنست که شیعه جرأت بر ارتکاب کبایر و معاصی ننمایند و معتزله از اهل سنت
را اعتقاد آنست که اصحاب کبایر در جهنم مخلد خواهند بود و اخبار بر نفی این قول بسیار است چنانکه ابن
بابویه بسند حسن کالصحیح از حضرت کاظم روایت کرده است که مخلد در جهنم نخواهند بود احدی مگر اهل کفر و جحود
و اهل ضلال و شرک و کسی که اجتناب از گناهان کبیره کرده باشد او را از گناهان صغیره سؤال نمیکنند
حق تعالی میفرماید اگر اجتناب کنید از کبایر آنچه نهی کرده اند شما را از آن تکفیر میکنیم و میآمرزیم
گناهان شما را و داخل میکنیم شما را در مدخل و منزل نیکوی گرامی راوی گفت یا ابن رسول الله پس
شفاعت از برای کی لازم و واجب میشود از مؤمنان فرمود که خبر داد مرا پدرم از پدرانش
از علی علیه السلام که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که نیست شفاعت من مگر از برای
اهل کبایر از امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان راه اعتراضی نیست و احتیاج بشفاعت
ندارند راوی گفت چگونه شفاعت از برای اهل کبایر میباشد و حال آنکه حق تعالی میفرماید و لا یشفعون
الا لمن ارتضی یعنی شفاعت نمیکنند شفاعت کنندگان مگر برای کسی که پسندیده باشد و کسی
که مرتکب کبایر میشود پسندیده نیست حضرت فرمود هیچ مؤمنی نیست که ارتکاب گناهی بکند مگر
آنکه بد میآید او را این فعل و پشیمان میشود از آن و حضرت رسول فرمود بس است پشیمانی از برای
توبه و فرمود که هر که شاد کند او را حسنه او و آزرده کند او را گناه او پس او مؤمن است پس کسی
که پشیمان نشود از گناهی که مرتکب آن میگردد پس او مؤمن نیست و از برای او شفاعت واجب نیست
و ظالم بر نفس خود خواهد بود و حق تعالی میفرماید که نیست در قیامت ظالمان را دوستی و نه شفیعی که
سخن او را بشنوند و اطاعت او کنند راوی گفت یا ابن رسول الله چگونه مؤمن نیست کسی که
پشیمان نشود بر گناهی که مرتکب آن گردد حضرت فرمود زیرا که هر که مرتکب شود کبیره از کبایر را
و داند بعلم یقین که او را وعید عقاب کرده اند البته پشیمان میشود بر آنچه کرده است و هر گاه پشیمان
شود تایب خواهد بود و مستحق شفاعت خواهد گردید و هر گاه نادم بر آن نباشد مصر خواهد بود و مصر
آمرزیده نمیشود برای آنکه مؤمن نیست و باور نکرده است عقوبت گناهی را که مرتکب شده است
و اگر ایمان بعقوبت میداشت البته پشیمان میشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که کبیره نیست

و احادیث صح

با

با استغفار و صغیره نیست با اصرار و زنا آنکه خدا فرموده است و لا یشفعون الا لمن ارتضی
یعنی شفاعت نمیکنند مگر برای کسی که خدا دین او را پسندیده باشد و دین اقرار بجزای حسنات و
سیئات است یعنی در دین داخلست و کسی که خدا دین او را پسندیده باشد البته پشیمان میشود از آنچه مرتکب
شده است از گناهان چون میداند عاقبت آنها در قیامت و در تفسیر امام حسن عسکری صلوات الله علیه مذکور است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ولایت علی حسنه ایست که با آن ضرر نمیکند چیزی از سیئات
هر چند بزرگ باشد مگر آنچه با صاحبش میرسد از تطهیر گناهان بمحنتهای دنیا و بعضی از عذاب در برزخ
تا آنکه نجات بیابد از آن بشفاعت موالی طیبین او و ولایت و محبت اضداد علی و مخالفت حضرت
سیئه ایست که نفع نمیکند با آن هیچ چیز مگر آنچه منتفع میشوند در دنیا بسبب طاعتهای خود بصحت بدن
و فراخی روزی و چون وارد آخرت میشوند بغیر عذاب چیزی از برای ایشان نخواهد بود پس
فرمود کسی که انکار ولایت و امامت علی کند بچشم خود بهشت را هرگز نخواهد دید مگر در وقتی که از برای
حسرت او منزل او را در بهشت باو مینمایند که اگر مؤمن میبودی و بولایت علی میداشتی جای تو اینجا
میبود و کسی که ولایت علی دا اقرار بامامت او داشته باشد و بیزاری جوید از دشمنان او و
انقیاد نماید دوستان او را آتش جحیم خود نخواهد دید مگر در وقتی که جای او را در جهنم باو مینمایند
و میگویند اگر شیعه و موالی علی نبودی جای تو اینجا میبود و مگر آنکه اگر گناه بسیار کرده باشد
او را در جهنم عذاب اندک کنند که از کثافت گناه پاک شود مثل آنکه ادم چرکین بدن خود را در حمام
از چرک پاک کند پس بشفاعت موالی و امامان خود از جهنم بدر آید پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که از عذاب بترسید ای گروه شیعه و بدانید که بهشت از شما فوت نمیشود هر چند بسبب
قبایح اعمال شما دیر ببهشت آیید پس سعی کنید بطاعات و عبادات در زیادتی و رفعت درجات
بهشت گفتند آیا داخل جهنم میشود احدی از محبان تو و محبان علی فرمود کسی که چرکین کرده باشد
نفس خود را بمخالفت محمد و علی و مرتکب محرمات شده باشد و ستم بر مردان مؤمن و زنان مؤمن
کرده باشد و مخالفت کرده باشد شرایعی را که برای او مقرر کرده باشند بیاید در روز قیامت
کثیف و چرکین الوده و نجس پس گویند باو محمد و علی صلوات الله علیهما که تو چرکین و نجسی
صلاحیت رفاقت بندگان برگزیده حوریان و مصاحبت ملائکه مقربان نداری مگر آنکه تو را پاک کنند

معانقه

از این گناهان پس او را داخل میکنند در طبقه بالای جهنم و بعضی از گناهان او را عذاب میکنند
و بعضی از ایشان هستند که در صحرای محشر تعبی از شدائد با ایشان میرسد بسبب بعضی از گناهان
ایشان پس ائمه علیهم السلم بعضی از برگزیدگان شیعیان خود را امیر ساخته‌اند که برچینند و بربایند
ایشان را از میان مردم چنانچه مرغ دانه را برمیچیند و داخل بهشت میکنند و بعضی گناهان ایشان کمتر
است پس پاک میکنند ایشان را بشدائد و نوایب که از پادشاهان و غیر ایشان با ایشان میرسد
و با فقرها که در دنیا ببدنهای ایشان میرسد تا آنکه او را در قبر گذارند طاهر و مطهر و بعضی هستند که
نزدیک مرگ ایشان میشود و گناهی بر ایشان مانده است جان کندن را بر ایشان سخت میکنند تا
کفاره ایشان باشد و اگر گناهی بماند بمنزلتی که بعد از مرگ با ایشان برسد کفاره میشود و اگر باز
بماند بشدائد عرصات قیامت و اگر بیشتر و عظیمتر باشد در طبقه اعلای جهنم عذابی کنند و ایشان
از سایر محبان ما عذاب ایشان شدیدتر است و گناهشان عظیمتر است و اینجماعت را شیعه ما نمینامند
محب ما مینامند و دوست دوستان ما و دشمن دشمنان ما میگویند و نیست شیعه ما مگر کسی که
پیروی و شایعت ما کند و متابعت آثار ما نماید و اقتدا کند بما در اعمال ما و ابن بابویه
و غیر او از حضرت امام رضا علیه السلم روایت کرده‌اند که فرمود که بخدا سوگند که دو تای شما
در جهنم نخواهند دید بخدا سوگند که یکی را نخواهند دید راوی پرسید این در کجای قرآن است فرمود
در سوره رحمن که میفرماید لا یُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ مِنْکُمْ اِنْسٌ وَلا جانٌّ یعنی سؤال کرده
نمیشود از گناه او از شما شیعیان نه آدمی و نه جنی راوی گفت منکم در مصحف نیست
حضرت فرمود بخدا سوگند که بود و عثمان انداخت و اگر نباشد باید عقاب خدا از همه خلق بر
طرف شود و کلینی بسند معتبر از میسر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلم
رفتم فرمود اصحاب تو چه حال دارند گفتم ما نزد سنیان بدتریم از یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان
حضرت تکیه فرموده بود چون این را گفتم درست نشست و فرمود چه گفتی من اعاده کردم
فرمود بخدا سوگند که دو نفر شما داخل جهنم نمیشوند واللّه یکی نیز داخل نمیشود واللّه که شمائید اهل
این آیه که مضمونش این است چه میشود ما را چرا نمی‌بینیم مردانی چند را که ایشان را از اشرار و بدترین
مردم میشمردیم یعنی فرمود که سنیان شما را در جهنم طلب میکنند و یکی از شما را در آنجا نمییابند واللّه

مضمون را کلینی و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده‌اند و فرات بن ابراهیم روایت کرده است
از حضرت صادق علیه السلم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی در قیامت تو بنور من متوسل
میشوی و من بنور خدا و فرزندان تو بنور تو و شیعیان تو بنور ذریت تو پس بکجا خواهند برد شما را
بغیر از بهشت پس چون داخل بهشت شوید و با زنان خود در منازل خود قرار گیرید حق تعالی وحی
کند بسوی مالک که بگشا درهای جهنم را تا نظر کنند دوستان من بسوی آنچه تفضیل داده‌ام ایشان را
بر دشمنان ایشان پس بگشایند درهای جهنم را و شما مشرف شوید بر ایشان چون اهل جهنم نسیم بهشت
را بیابند گویند ای مالک آیا طمع داری که از برای ما که خدا تخفیف دهد عذاب ما را از نسیمی که بیابیم
مالک گوید خدا وحی کرد بسوی من که درهای جهنم را بگشا تا نظر کنند اهل بهشت بسوی شما
پس سر بالا کنند و ایشان را بشناسند یکی از اهل جهنم یکی از اهل بهشت را ندا کند که آیا تو
گرسنه نبودی و من ترا سیر کردم و دیگری بدیگری گوید که آیا تو عریان نبودی و ترا جامه دادم
با دیگری دیگر را خطاب کند آیا تو نمیترسیدی و من ترا پناه دادم و دیگری بدیگری گوید که آیا سر تو
را من پنهان نکردم و همچنین هر که از ایشان حقی بر یکی از اهل بهشت داشته باشد یاد کند
و او تصدیق نماید پس همه گویند بآنها که پس ما را از خدا بطلبید که بشما ببخشد پس آنها دعا کنند
و خدا ایشان را بخشد و داخل بهشت شوند پس ایشان را در بهشت ملامت کنند و ایشان را جهنمیان
گویند پس ایشان گویند بآنها که شفاعت ایشان کردند که شما دعا کردید و خدا ما را از عذاب
خود نجات داد پس دعا کنند که این نام را از ما بردارد و در بهشت جای بماند پس دعای ایشان را
کند حق تعالی بادی را امر کند که بر دهان اهل بهشت بوزد و آن نام را فراموش کنند و ماوای در بهشت
از برای ایشان قرار کند و حسین بن سعید در کتاب زهد بسند صحیح از محمد بن مسلم روایت
کرده است که گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلم از جهنمیان فرمود که پدرم میگفت که
از جهنم بیرون میآیند پس ایشان را میآورند بسوی چشمه نزد دروازه بهشت که آنرا عین الحیوان
میگویند پس از آب آن چشمه بر ایشان میریزند پس میروید چنانکه گیاه میروید گوشت و پوست و
موی ایشان میروید و بسند صحیح دیگر روایت کرده است از عمر بن ابان که گفت از حضرت صادق
علیه السلم سؤال کردم از حال کسی که داخل جهنم میشود پس او را بیرون میآورند و داخل بهشت

میکنند حضرت فرمود اگر خواهی بتو اخبر دهم بآنچه میدیدم درین باب میگفت پیغمبر فرمود که مردمی چند
را بیرون میآورند از جهنم بعد از آنکه زغال سوخته باشند پس میبرند ایشانرا بسوی نهری
نزد دروازه بهشت که آنرا حیوان میگویند و از آن آب بر ایشان میریزند پس گوشتها و
موها و خونهای ایشان میروید و ایضا بسند موثق از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است
که جماعتی را میسوزانند در آتش تا وقتی که مانند زغال میشوند شفاعت ایشانرا در می یابد پس میبرند
ایشانرا بسوی نهری که از عرق اهل بهشت بیرون میآید پس غسل میکنند در آن پس میروید
گوشتهای ایشان و خونهای ایشان و برطرف میشود از ایشان کثافت و اثر سوختگی آتش
و داخل بهشت میشوند پس در بهشت ایشانرا جهنمیان میگویند پس همه صدا بلند میکنند که خداوندا
از ما بردار این نام را پس از ایشان برداشته میشود پس حضرت فرمود که دشمنان علی علیه السلم در
جهنم خواهند بود و ایشانرا شفاعت در نخواهد یافت و بسند معتبر دیگر از حمران
روایت کرده اند که گفت بحضرت صادق علیه السلم عرض کردم که سنیان میگویند تعجب میکنید از
جماعتی که دعوی میکنند که خدا جماعتی را از آتش بدر خواهد آورد و ایشانرا با دوستان
خدا از اصحاب بهشت خواهد کرد اینها حضرت فرمود که آیا نمیخوانند قول حق تعالی را و من دونهما
جنتان در بهشت جنتی پست تر از جنتی میباشد و در جهنم آتشی پست تر از آتشی میباشد آنها
با دوستان خدا در یک مسکن نخواهند بود بخدا سوگند که میان بهشت و دوزخ منزلتی نیز
میباشد و من نمیتوانم از ترس مخالفان سخن بگویم وقتی که قایم علیه السلم ظاهر میشود پیش
از کفار ابتدا بسنیان خواهد کرد یا علمای ایشان و ایشانرا خواهد کشت و در مجمع البیان
نیز مضمون اول این حدیث را از آنحضرت روایت کرده است و ایضا در کتاب زهد بسند صحیح از
ابن ابان روایت کرده است که امام علیه السلم در باب جهنمیان گفت که داخل جهنم میشوند بگناهان
خود و بیرون میآیند بعفو خدا و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت
کرده است که آخر کسی که از جهنم بیرون میآید مردیست که او را همام میگویند و در جهنم
ندا خواهد کرد خدا را که یا حنان یا منان مؤلف گوید که آنجماعت که در این احادیث معتبره وارد
شده است که از جهنم بیرون میروند و داخل بهشت میشوند محتملست که فساق شیعه در اینها داخل

بوده

بوده باشند و محتملست که مخصوص مستضعفین بوده باشد و ابن بابویه رحمه الله علیه روایت کرده
است در آنچه حضرت امام رضا علیه السلم از برای مامون نوشته است از محض اسلام مذکور است
که خدا داخل جهنم نمیکند مؤمنی را و حال آنکه او را وعده بهشت کرده است و بیرون نمیکند از جهنم کافری را
و حال آنکه او را وعده آتش فرموده است و مخلد بودن در آن و گناهکاران اهل توحید داخل آتش
میشوند و بیرون میآیند از آن و شفاعت از برای ایشان جایز است و در خصال در حدیث
اعمش از حضرت صادق علیه السلم نیز این را روایت کرده است و ایضا در کتاب فضایل الشیعه از حضرت
صادق علیه السلم روایت کرده است که با شیعیان خود فرمود که خانهای شما از برای شما بهشت است
و قبرهای شما از برای شما بهشت است و از برای بهشت خلق شده اید و بازگشت شما بسوی بهشت خواهد بود
و بسند معتبر دیگر از آنحضرت روایت کرده است که فرمود که مردی شما را دوست میدارد و نمیداند
که چه میگویید و اعتقادهای شما را نمیداند خدا او را داخل بهشت میکند و مردی شما را دشمن میدارد
و نمیداند چه میگویید و چه اعتقاد دارید خدا او را داخل جهنم میکند و کلینی و عیاشی از ابن
ابی یعفور روایت کرده اند که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلم عرض کردم که من اختلاط میکنم با
مردم و بسیار میشود تعجب من از گروهی چند که ولایت شما ندارند و ولایت ابوبکر و عمر دارند
و ایشانرا امانت و راستگویی و وفا هست و از گروهی چند که ولایت شما دارند و آن امانت و وفا
و راستگویی را ندارند پس حضرت درست نشست و رو بمن آورد مانند غضبناکی پس فرمود که دینی
نیست برای کسی که عبادت کند خدا را با ولایت امام جایری که از جانب خدا نباشد امامت او
و عتابی و غضبی نیست برای کسی که عبادت خدا کند با ولایت امام عادلی که از جانب خدا منصوب
باشد گفتم اینها را دینی نیست و بر اینها عتابی نیست فرمود بلی مگر نشنیده قول حق را الله ولی
الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور فرمود یعنی خدا دوست و یاور
آنهاست که ایمان آورده اند بیرون میآورد ایشانرا از تاریکیهای گناهان بسوی نور توبه
و آمرزش از برای آنکه اختیار کرده اند ولایت هر امام عادلی را که از جانب خدا منصوب
باشد و فرموده است والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور
الی الظلمات یعنی آنها که کافر شدند دوستان و یاوران ایشان پیشوایان باطلند بیرون

میبرند ایشانرا از نور نبوی ظلمتها و تاریکیها حضرت فرمود یعنی ایشان بر نور اسلام بودند چون
اختیار کردند ولایت هر امام ظالمی را که از جانب خدا نیست بیرون رفتند بسبب ولایت
ایشان از نور اسلام نبوی ظلمات کفر پس خدا واجب گردانید از برای ایشان آتش جهنم را
با کافران پس ایشان اصحاب نارند و همیشه در جهنم خواهند بود و کلینی بسند صحیح از حضرت باقر
علیه السلم روایت کرده است که حق تعالی فرموده است که البته عذاب میکنم هر رعیتی را در اسلام
که اعتقاد کنند بولایت هر امام جایری که از جانب خدا نیست هر چند آن رعیت در اعمال خود نیکوکار
و پرهیزکار باشند و البته عفو میکنم از هر رعیتی در اسلام که اعتقاد کنند بولایت هر امام عادلی که از جانب
خدا باشد هر چند آن رعیت در نفس خود بدکردار باشند و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلم روایت کرده است که بدرستی که خدا شرم میکند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند
بامامی که از جانب خدا نباشد هر چند در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشند و بدرستی که خدا
البته شرم میکند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا باشد هر چند در اعمال خود
ستمکار و بدکردار باشند و در عیون اخبار الرضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که رسول
خدا صلی الله علیه و آله و ایضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که
چون روز قیامت شود ما متولی حساب شیعیان خود خواهیم بود هر کس مظلمه او میان او و خدا باشد
حکم میکنیم در آن و خدا اجابت ما میکند و هر که مظلمه او میان او و مردم باشد طلب بخشش میکنیم از آنها و
میبخشند بما و هر که مظلمه او میان او و ما باشد ما سزاوارتریم بآنکه عفو کنیم و درگذریم و ایضا از آنحضرت
روایت کرده است که حضرت رسول بعلی علیهما السلم گفت بشارت ده شیعیان خود را که
منم شفیع ایشان در روز قیامت در وقتی که نفع نکند در آن وقت مگر شفاعت من و در مجالس شیخ
مفید و شیخ طوسی رحمة الله علیهما روایت شده است از حضرت سید الشهدا علیه السلم که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود دست از مودت ما اهل بیت برمدارید که هر که در قیامت خدا را ملاقات
کند و ما را دوست دارد داخل بهشت شود بشفاعت ما بحق آن خداوندی که جانم بدست قدرت
اوست که نفع نمیبخشد بنده را عمل او مگر بشناختن حق ما و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده
است از حضرت امام علی نقی علیه السلم که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت یا علی خدا آمرزید ترا و

شیعیان ترا و دوستان شیعیان ترا و دوستان دوستان شیعیان ترا و ایضا
از حضرت امام رضا علیه السلم روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت که خدای
عز و جل میفرماید که هر که ایمان آورد بمن و به پیغمبر من و بولی من او را داخل بهشت کنم با هر عملی که
داشته باشد و در محاسن بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است که نمیخورد آتش
کسی را که اعتقاد بدین حق داشته باشد و ایضا از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که
وصف میکنند بنده این امر یعنی امامت ائمه را که طعمه آتش گردد راوی گفت در میان ایشان
کسی هست که گناهان بسیار میکند حضرت فرمود هر گاه چنین باشد خدا مبتلی میکند او را در بدنش و
اگر این کفاره گناهانش نشد روزی او را تنگ میکند و اگر این کفاره گناهانش نشد جان کندن را بر او
سخت میکند تا آنکه چون بقیامت آید گناهی نباشد او را و داخل بهشت شود و کلینی بسندهای معتبر از
حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که مؤمن دو مؤمنست اول مؤمنی است که
وفا کرده است از برای خدا بشرطهایی که بر او شرط کرده است و اعمال ایمانی را همه بجا آورده است
چنانکه فرموده است رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و باو نمیرسد اهوال دنیا و اهوال
آخرت پس او در آخرت با پیغمبران و صدیقون و شهدا و صالحون خواهد بود و نیکو
رفیقانند ایشان او در آخرت شفاعت میکند و دیگران او محتاج بشفاعت دیگری ندارد و دوم
مؤمنیست که پای او میلغزد و مرتکب گناهان میشود چنین اوست که خدا فرموده گیاه ضعیفی است که از زمین روید
که گاهی کج شود و گاهی راست ایستد و بهر طرف که باد او را بگرداند گردد و آنست که اهوال دنیا و اهوال
آخرت باو میرسد و محتاج است بشفاعت و عاقبت او بخیر است و عیاشی از حضرت صادق
علیه السلم روایت کرده است که فرمود چه مانعست شما را از آنکه گواهی دهید برای کسی که بر دین شیعه
بمیرد که او از اهل بهشت است بدرستی که حق تعالی میفرماید بر من لازم است که نجات دهم مؤمنان را
و شیخ مفید در مجالس از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که روزی حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در سفری سوار بود ناگاه فرود آمد و پنج سجده کرد چون سوار شد بعضی از
صحابه از سبب آن سؤال کردند فرمود جبرئیل نازل شد و مرا بشارت داد که علی در بهشت
خواهد بود پس سجده کردم از برای شکر الهی چون سر برداشتم گفت حسن و حسین بهترین جوانان

از برای او و او

سجده کردم برای شکر حق چون
سر برداشتم گفت فاطمه ... بهشت خواهد
بود

بهشت شدند باز سجده کردم چون سر برداشتم گفت هر که ایشان را دوست دارد در بهشت خواهد بود
پس سجده کردم چون سر برداشتم گفت هر که دوست دارد کسی را که ایشان را دوست دارد در بهشت
خواهد بود و باز سجده کردم و در بشارة المصطفی روایت کرده است از حذیفة بن منصور که
گفت در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که مردی داخل شد و گفت فدای تو شوم من برادری دارم
که تقصیر نمیکند در محبت شما و تعظیم شما مگر آنکه شراب میخورد حضرت فرمود که عظیم است آنکه دوست
ما را بر این حال باشد ولیکن تو را خبر دهم بکسی که بدتر از این مرد است او آن کسی است که بغض و عداوت ما کند
و پست ترین مؤمنان و حال آنکه در میان ایشان پستی نمیباشد شفاعت او را قبول میکنند در دو
کس و اگر اهل آسمانهای هفتگانه و اهل زمینهای هفتگانه و دریاهای هفتگانه شفاعت کنند در حق
ناصبی شفاعت ایشان مقبول نگردد و آن برادری که گفتی از دنیا بیرون نمیرود تا توبه کند
یا مبتلا کند خدا او را بابتلائی در بدنش که باعث حبط خطاهای او شود تا آنکه چون خدا را ملاقات کند
گناهی بر او نباشد بدرستی که شیعیان ما بر راه راستند و در خبر دیگر مردم بسیار میگفت که دوست دار
دوست آل محمد را هر چند بدکردار باشد و دشمن دار دشمن آل محمد را هر چند روزه دار روزه باشد
و شبها بعبادت باشد و ایضا از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی
مبعوث خواهد کرد شیعیان ما را در روز قیامت از قبرهای ایشان با هر گناه و عیبی که داشته باشند
و روهای ایشان درخشان باشد مانند ماه شب چهارده و خوفهای ایشان ساکن گردیده باشد
و عیبهای ایشان پوشیده باشد و امن و امان بایشان داده باشند مردم ترسند و ایشان
نترسند و مردم اندوهناک باشند و ایشان اندوهناک نباشند محشور شوند سواره بر ناقها که بالهای
آنها از طلای درخشان باشد و نرم باشند بی آنکه تعلیم کرده باشند و گردنهای آنها از یاقوت
سرخ باشد نرمتر از حریر از برای کرامتی که نزد حق تعالی دارند و بروایت دیگر جامهای سفید پوشیده
باشند مانند شیر و نعلها از طلا در پا داشته باشند که بند آنها از مروارید باشد که درخشد
و آن ناقها از نور باشند و جهاز آنها از طلا باشد مکلل بدر و یاقوت و تاج پادشاهی اکلیل
کرامت بر سر داشته باشند و گویند لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله
و شیخ کشی در رجال روایت کرده است از عبید بن زراره که گفت بودم بخدمت حضرت صادق

علیه السلام و گفتم فدای تو شوم شخصی دوست میدارد بنی امیه را آیا با ایشان محشور خواهد شد
فرمود بلی گفتم کسی که مردی شما را دوست میدارد آیا با شما خواهد بود فرمود بلی گفتم هر چند زنا کند و هر چند
دزدی کند بسر اشاره نمود که بلی و ایضا روایت کرده است از عمرو بن الیاس که گفت داخل
شدم بر ابوبکر حضرمی در وقت جان کندن گفت این وقت وقتی نیست که کسی دروغ بگوید گواهی میدهم
بر جعفر بن محمد علیه السلام که من از او شنیدم میفرمود که مس نمیکند آتش جهنم کسی را که در وقت
مردن اعتقاد بولایت ما داشته باشد و در روایت دیگر گفت از آنحضرت شنیدم که گفت داخل جهنم
نمیشود احدی از شما و در این باب احادیث بسیار است اما احادیث بسیار دیگر معارض این
احادیث هست که دلالت میکند بر وقوع عذاب بر مؤمنان فی الجمله چنانچه بعضی گذشت و بسند
ابن بابویه و شیخ طوسی بسندهای صحیح و معتبر از جابر روایت کرده اند که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
فرمود ای جابر آیا اکتفا میکند کسی که دعوای تشیع میکند که قایل باشد بمحبت ما اهل بیت والله
که نیست شیعه ما مگر کسی که بپرهیزد از معاصی خدا و اطاعت او کند ای جابر نمیشناختند شیعیان
شیعه ما را مگر بتواضع و فروتنی و خشوع و بسیاری یاد خدا و کثرت روزه و نماز و نیکی با پدر و
مادر و تعهد نمودن احوال همسایگان از فقرا و مسکینان و قرض داران و یتیمان و راستگوئی
حدیث و تلاوت قرآن و زبان نگاه داشتن از سخن مردم مگر بنیکی و امینان خویشان و
قبیله خود باشند در همه چیز پس جابر گفت یا ابن رسول الله من احدی از شیعه با این
صفات نمی بینم حضرت فرمود ای جابر براههای باطل مرو و مگر بس است مرد را که بگوید دوست میدارم
علی را و او را امام میدانم اگر بگوید من دوست میدارم حضرت رسول را و حال آنکه رسول خدا بهتر است
از علی و عمل رسول را بجا نیاورد و متابعت سنت او نکند آن محبت با وفایده نخواهد بخشید پس از خدا بترسید
خدا بترسید و عمل کنید از برای تحصیل ثوابها که نزد خداست میان خدا و میان احدی از خلق او خویشی
نیست محبوب ترین بندگان بسوی خدا و گرامی ترین ایشان بر خدا کسیست که پرهیزکارتر باشد
از برای خدا و عمل کننده تر باشد بطاعت خدا بخدا سوگند که تقرب نمیتوان جست بسوی خدا مگر
بطاعت او و با ما برات بیزاری از آتش نیست و ما را بر خدا حجتی نیست هر که مطیع خداست او دوست
ماست و هر که عاصی خداست دشمن ماست و بولایت ما نمیتوان رسید مگر بپرهیزکاری

بعین ه

وعمل ودر خصال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که نیست شیعهٔ جعفر مگر کسی که
که عفیف باشد شکم او و فرج او از حرام و شدید باشد اجتهاد و سعی او در طاعت و عمل را خالص
کرداند از برای خالق خود و امید ثواب او و خوف از عقاب او داشته باشد اگر چنین جماعتی
را ببینی اینها شیعهٔ جعفر اند و شیخ مفید در کتاب ارشاد و شیخ طوسی در مجالس روایت
کرده اند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در شب ماهی از مسجد بیرون آمد و متوجه قبرستان
شد جماعتی با آنحضرت ملحق شدند ایستاد و از ایشان پرسید که شما کیستید گفتند ما شیعیان
توییم یا امیر المؤمنین پس از روی تفرس نظر کرد در رو های ایشان و فرمود که چرا نمی بینم
بر شما سیمای شیعه را گفتند سیمای شیعه چیست فرمود زرد رویان از بیداری شب کوروشان
از بسیاری گریه خم شده پشتهای ایشان از بسیاری ایستادن در عبادت شکمهای ایشان
و فرو رفته از بسیاری روزه لبهای ایشان خشکیده از بسیاری دعا غبار خاشعان بر روی
ایشان نشسته و از حضرت باقر علیه السلام منقولست که نیست شیعهٔ ما مگر کسی که اطاعت
خدا کند و ابن ادریس در سرائر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که نیست شیعهٔ
ما کسی که دعوی تشیع کند و مخالفت کند ما را در اعمال ما و آثار ما ولیکن شیعهٔ ما کسیست که موافقت
کند با ما بزبان و دل و متابعت کند آثار ما را و عمل کند باعمال ما اینها اند شیعیان ما و در کافی
بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی ومن یؤت
الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا یعنی هر که حکمت باو داده شود پس باو داده شده است خیر
بسیاری حضرت فرمود حکمت شناختن امامست و اجتناب کبایری که وعید آتش جهنم بر آنها کرده است
و ایضا بسند حسن از محمد بن حکیم روایت کرده است که گفت از حضرت کاظم علیه السلام
پرسیدم که گناهان کبیره آیا آدمی را از ایمان بدر میبرد حضرت فرمود که بلی گناهان کمتر از
کبیره نیز از ایمان بدر میبرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که زنا کننده در وقتی که
زنا میکند مؤمن نیست و دزد در وقتی که دزدی میکند مؤمن نیست و ایضا بسند صحیح از عبید
ابن سنان روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که مردی که مرتکب
کبیره از کبایر میشود و میمیرد آیا او از اسلام بیرون میرود و اگر او را عذاب کنند عذاب

مثل

مثل مشرکان و بت پرستان [illegible] ابدی خواهد بود یا عذابش با مدتی و انقطاعی خواهد بود حضرت
فرمود که هر که مرتکب شود کبیره از کبایر را و او را حلال داند بیرون میرود او از اسلام و عذاب میکنند
او را بشدیدترین عذابها و اگر معترف باشد بآنکه آن گناه که کرده است حرامست و بر آن حال بمیرد او را
از ایمان بیرون میبرد و از اسلام بیرون نمیبرد و عذابش سبکتر از عذاب اول خواهد بود
و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که سه خصلت است که در هر که باشد او منافقست هر چند روزه و نماز کند و دعوای اسلام کند کسی که چون او را
بر امری امین کند خیانت کند و چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلف وعده کند و بدانکه
احادیث در باب صفات شیعه و صفات مؤمن بسیار است و همچنین در باب معاصی که آدمی را از
اسلام بیرون میبرد اخبار بسیار است و در این اختلافات و ابهامات مصالح بسیار هست و از جمله
آنها آنست که ارباب شهوات مغرور نگردند بآیات و احادیث رجا و پیوسته مردد میان خوف و
رجا بوده باشند که اعظم صفات اهل ایمان اینست و رجای غالب منتهی میشود باغترار و ایمن گردیدن
از عذاب الهی و این از جمله گناهان کبیره است و خوف غالب منتهی میشود به نا امید
شدن از رحمت خداوند کریم و او نیز از گناهان کبیره است پس پیشوایان دین که طبیبان نفوس
و قلوب جمیع خلق اند دوای هر دو را بدست تو داده اند اگر بمرض غرور مبتلا شوی باید دوای آن مرض خود را
بآیات خوف و بآنکه پروردگار تو فرموده است که ما غرک بربک الکریم یعنی چه چیز
غافل گردانید و مغرور ساخت ترا بپروردگار کریم تو که ترا خلق کرده و تقدیر امور تو کرده و به بهترین صورتها
مصور گردانیده است و در هیچ حال از نعمت او خالی نبوده و تفکر کنی در آیات و اخباری که متضمن تهدید
و وعید و عقوبتهای شدید است و اگر اعتماد بر شفاعت رسول خدا و ائمه هدی که شفعای روز جزا
اند میکنی تفکر کنی که اگر باعث ایمنی میگردد چرا آن شفعا خود در شبها و روزها از خوف حق تعالی لرزیده
اند و پیوسته آه جانسوز از سینه حقیقت دفینه بر میکشیده اند و نهرها از آب دیدهٔ حق بین
بر رخسار مبارک جاری میگردانیده اند و ایضا شفاعت فرع ایمانست و ایمان فرع یقین است
و یقین از کبریت احمر نایاب ترست و ایضا چه میدانی که این ایمان ناقص بوساوس شیطان
بر طرف نخواهد شد و طاعات و عبادات الهی حصارها اند که برای حفظ ایمان از وساوس شیطان

معزز کرده اند و جواهر عقاید ایمانی را در صندوق سینه و حقه دل تو گذاشته اند و فرایض و
ترک کبایر چفتها و قفلهای آن صندوق و حقه اند و فعل نوافل و کسب اخلاق حسنه و ترک مکروهات
و ازاله اخلاق ذمیمه پاسبانان آن صندوق اند و دزد ایمان که شیطانست در کمین تو نشسته است
که اگر رخنه بیابد خود را در درون سینه رساند و آنچه تو از جواهر حقایق ایمانی برباید یا بآتش شک
و دود شبهه همه را باطل کرده اند و تو یک یک از پاسبانان را زاید میکنی که اینها ضرورت نیست و قفلها
و دربندها را میگشایی که شفاعت شفیعان مرا کافیست و بخواب غفلت رفته و مست شهوات و لذات
فانیه گردیده و وسواس خناس را در سینه خود جا داده و ملائکه رحمت را که حارسان دین‌اند از
خود رانده و شب و روز آن دزدان ایمان و یقین مشغول ربودن ایمان و افسردن حق
و خاشاک شبهات شیطانند و وقت جان کندن شیاطین جدیه نیز یاور ایشان میکنند وقتی خبر
میشوی و از خواب غفلت و مستی جهالت و ضلالت بیدار و هشیار میگردی که تمام مایه ایمان و اعمال
صالحه را باخته باشی و راه توبه مسدود شده باشد و ملائکه غلاظ و شداد بر سرت ایستاده
باشند و هر چند رب ارجعون لعلی اعمل صالحا گویی فایده نکند و شفعاء تو همه خصمای
تو باشند و آرزوهای باطل تو همه بر طرف شده باشد و از عمر و رباطل بغیر خسران ابدی ثمره نداشته
باشی نعوذ بالله من ذلک و هو الخسران المبین پس چه میدانی که این ایمان ناقص
بعد از ارتکاب انواع معاصی از برای تو باقی خواهند ماند حضرت صادق علیه السلم فرموده است
که حق تعالی از جمعی از صالحین و اکابر دین نقل کرده است که ایشان استغاثه میکرده اند در درگاه
حق تعالی که ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا یعنی ای پروردگار ما میل مده دلهای ما را بسوی
باطل بعد از آنکه ما را هدایت کرده حضرت فرمود این را برای این میگفتند که میدانستند که بعضی
دلها بعد از هدایت میل بباطل میکنند و ایضا آیات و اخباری که دلالت میکند بر آنکه مؤمن یا شیعه
بجهنم نمیروند چگونه با اینها مغرور میشود و حال آنکه شیعه و مؤمن و محب معانی بسیار دارد چنانکه بعد از
این انشاء الله بیان خواهد شد چه میدانی که در آن احادیث بچه معنی وارد شده است و آن معانی
در تو حاصل است یا نیست و ایضا مگر حسرت و زیانکاری منحصر در عذاب و عقوبت است حرمان
از الطاف خاصه الهی و درجات عالیه غیر متناهی و مهجوری از قرب و رضای جناب سبحانی

ووسواس صح

بس است از برای حسرت ابدی و مانند حیوانات در مراتع بهشت چریدن بس غیرت از برای
اهتمام در طاعات و ترک منهیات و اگر خوف بر تو غالب باشد اگر خوفیست که ترا باعث بر عمل
میشود و زاجر از مناهی میگردد آن بهترین احوالست و اگر خوفیست که مورث سوء ظن بحق تعالی
و کرم او گردد و آدمی را در دعا و در عمل سست گرداند از جمله گناهان کبیره است و اگر فرضا چنین
حالتی ترا عارض گردد در آیات رحمت و احادیث رجا تفکر نمایی و در وقت احتضار و نزدیک بآن غلبه
رجا بر خوف بهتر است **فصل نوزدهم** در بیان معانی ایمان و اسلام و کفر و ارتداد
است و احکام آنها باید دانست که خلافست در معنی ایمان و اجزای آن و مشهور میان متکلمین آنست
که ایمان در لغت بمعنی تصدیق و باور داشتن است و در حقیقت شرعی آن خلاف کرده اند و خلاصه
سخن در این باب آنست که ایمان یا از افعال القلوب است و بس یا از افعال جوارح است و بس یا از
هر دو است **اول** آنکه اقرار بقلب تنها باشد مذهب اشاعره است و جمعی کثیر از شیعه امامیه
و خواجه نصیر علیه الرحمه در فصول باین قایل شده است لیکن در معنی تصدیق اختلاف کرده اند اصحاب ما
گفته اند که علم است و اشاعره گفته اند بمعنی قلبیست بآنچه معلوم شود از خبر دادن مخبر و آن امر کسبی
است که ثابت میشود باختیار تصدیق کننده و لهذا ثواب بر آن مترتب میشود بخلاف علم و معرفت
که گاه هست بی اختیار و کسب حاصل میشود مانند بدیهیات و بعضی که در توضیح این سخن گفته اند که
تصدیق آنست که باختیار خود نسبت دهی صدق را بخبر دهنده پس اگر آن علم در دل تو بیفتد بی اختیار
تصدیق نخواهد بود هر چند معرفت باشد و بطلان این سخن ظاهر است و بر اصحاب این مذهب
لازم میآید که اکثر کفار که علم بحقیت رسول صلی الله علیه و آله داشتند و انکار میکردند بحسب ظاهر مؤمن
باشند و این مخالف آیات بسیار است چنانکه در وصف کفار گفته است پس چون آمد بسوی
ایشان آیات ما بینا کننده انکار کردند و گفتند این جادوییست هویدا پس فرموده است
جحدوا بها واستیقنتها انفسهم یعنی انکار کردند آنها را و حال آنکه یقین کرده بود بآنها
نفسهای ایشان و ایضا فرموده است پس چون آمد بسوی ایشان آنچه آنرا میدانستند
کافر شدند بآن پس باید تصدیق قلبی مشروط باشد بعدم انکار بدون تقیه و ضرورت چنانکه مشروط
است بآنکه فعلی از او صادر نگردد که موجب کفر او باشد مانند انداختن مصحف در قاذورات و

امثال آن چنانکه دانستی یا آنکه گوییم مراد از تصدیق آنست که باور دارد و دین خود قرار دهد
و عازم بر اظهار آن باشد در غیر حالت ضرورت و اگر دویم باشد که فعل جوارح تنها باشد یا
تلفظ بشهادتین تنها است و آن مذهب کرامیه است از سنیان که میگویند هر که شهادتین
را بگوید او مومن است هر چند در دل انکار کند و دلالت بر بطلان این مذهب میکند اجماع امامیه
و قول حق تعالی که گفتند اعراب که ما ایمان آورده ایم بگو یا محمد که ایمان نیاورده اید و لیکن
بگویید مسلمان شده ایم و هنوز داخل نشده است ایمان در دلهای شما یا مراد جمیع افعال
جوارح است از طاعات واجبه و مستحبه همه و این مذهب خوارج است علیهم اللعنه و قاضی
عبد الجبار و بعضی از معتزله نیز قایل شده اند یا عبارتست از جمیع افعال جوارح از واجبات و ترک
محرمات و آن مذهب ابو علی جبائی و ابی هاشم و اکثر معتزله بصره است و اگر سیم باشد که افعال
قلوب و جوارح هر دو باشد پس یا عبارتست از اعتقادات و جمیع طاعات جوارح و این قول
محدثانست و جمعی از عامه و بسیاری از احادیث عامه و خاصه برین دلالت میکند و از بعضی
از آیات که در صفات مومنان وارد شده است نیز مستفاد میشود و ایشان میگویند
ایمان تصدیق بدل است و اقرار بزبان و عمل باعضاء و جوارح و بر خصوص این مضمون احادیث
بسیار وارد شده است و شیخ مفید رحمة الله علیه باین قایل شده است یا آنکه عبارتست
از اعتقاد بدل و اقرار بزبان و این مذهب خواجه نصیر علیه الرحمه است در تجرید لیکن در بیان
باب هفت مذهب است و سه مذهب است که علمای امامیه بآنها قایل شده اند و بعضی
از آیات و اخبار دلالت بر اول میکند و بعضی بر ششم و بعضی بر هفتم و بعضی دلالت
بر بعضی از مذاهب دیگر نیز میکند و جمع میان آنها بیکی از چند وجه میتوان کرد اول آنکه
قایل شویم بآنکه ایمان در لسان شرع بر چند معنی اطلاق میکنند اول عقاید حقه است با ترک
کبایر و فعل فرایضی که ترک آنها داخل کبایر است مانند نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و امثال
اینها و این معنی از بسیاری از اخبار صحیحه و معتبره ظاهر میشود دویم عقاید حقه با فعل جمیع واجبات
و ترک جمیع محرمات و این نیز از بعضی از اخبار ظاهر میشود سیم یقین بعقاید حقه بر وجه کمال
با فعل واجبات و سنن نبویه و ترک محرمات و مکروهات چهارم محض عقاید ضروریه با عدم

انکار

انکار آنها یا با استقرار با آنها یا عدم تقیه چنانکه سابقا مذکور شده اکثر احادیث دلالت بر معنی
اول میکند چنانکه از حضرت امام رضا علیه السلم منقولست که اصحاب کبایر مومنند
و نه کافر بلکه محل شفاعتند و مسلمانند و در احادیث بسیار وارد شده است که تارک الصلوة کافر
است و مانع الزکوة کافر است و تارک حج کافر است و زانی در وقت زنا مومن نیست و شارب
الخمر در وقت شراب خوردن مومن نیست و دزد در وقت دزدی مومن نیست و آنکه روح
ایمان در وقت زنا از و مفارقت میکند و چون فارغ میشود یا توبه میکند باو عود میکند و
ثمره که بر این ایمان مترتب میشود عدم استحقاق مذلت و اهانت است و عقوبت و عذاب
در دنیا و آخرت زیرا که کسی که اجتناب کند از کبایر گناهان صغیره او مکفر و مغفور است بنص قرآن
دویم عقاید حقه است با فعل جمیع واجبات و ترک محرمات چنانکه در بسیاری از
احادیث سلب ایمان شده است از جمعی که مرتکب غیر کبیره باشند از گناهان یا تارک غیر فریضه
باشند از واجبات و ثمره این ایمان ملحق شدن بمقربان و حشر با صدیقان است و تضاعف
مثوبات و رفع درجات سیم عقاید حقه است با یقین بر وجه کمال و فعل واجبات
و مستحبات و ترک جمیع محرمات و مکروهات و اتصاف بصفات حسنه و تهذیب نفس از
اخلاق ذمیمه چنانکه در اخبار صفات مومن و صفات شیعیان و آیات سوره مومنان و غیر آن
وارد شده است و این ایمان مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام است چنانکه در اخبار بسیار
تفسیر مومن و مومنین بامیر المومنین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم شده است و در تفسیر
قول حق تعالی وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون یعنی ایمان نمی آورند
اکثر ایشان بخدا مگر آنکه ایشان مشرکند احادیث بسیار وارد شده است که جمیع معاصی خدا
بلکه اعتماد بر غیر جناب مقدس الهی داخل است درین شرک حتی اعتماد کردن در حفظ عدد رکعات
نماز برگردانیدن انگشتر از انگشت بانگشت و ثمره این ایمان آنهاست که از برای انبیا و
اوصیا وارد شده است از درجات کمال و قرب نزد ذی الجلال و شفاعت کبری و الهامات
حق تعالی و مراتبی که عقل از ادراک آنها قاصر است چهارم محض عقاید حقه است بدون
اعمال مطلقه و ثمره که بر آن مترتب میشود در دنیا امان یافتن است در جان و مال و عرض از کشته

شدن و اخذ اموال و اسیر شدن و اهانت و مذلت مگر آنکه فعلی از و صادر شود که مستحق
کشتن یا سنگسار کردن یا حد یا تعزیر گردد و در حسنست که اعمالش صحیح باشد و فی الجمله
کو بدرجه قبول نرسد و او را از عذاب نجات دهد که مستحق ثواب نباشد یا مستحق ثواب
باشد فی الجمله امّا مستحق درجات عالیه نباشد و مخلّد در جهنم نباشد و بنا بر یک قول مطلقا داخل
جهنم نشود که در برزخ و قیامت عقوبتها بر او وارد شود و بنا بر اختلاف قولین امّا البته مخلّد در جهنم
نباشد و مستحق عفو و شفاعت باشد در قیامت و اکثر متکلمین امامیه ایمان را باین معنی
اطلاق میکنند یا با اقرار ظاهری یا بشرط عدم انکار از روی عناد چنانچه دانستی در ضمن
نقل اقوال و بر هر تقدیر مشروط است بانکه فعلی که موجب ارتداد باشد از و صادر نشود چنانچه مذکور
شد و در کفری که مقابل اینمعنی ایمانست داخلند جمیع فرق ارباب مذاهب باطله از کفار و مشرکین و
منافقان و سنیان و سایر فرق شیعه از زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه
و هر که غیر شیعه اثنا عشریست زیرا که ایشان مخلّد در جهنم اند چنانچه سابقا مذکور شد وجه پنجم
آنست که تکلّم بشهادتین بکند و انکار امری که ضروری دین اسلام باشد ظاهرا نکند و فعلی که
مستلزم استخفاف دین اسلام باشد از و صادر نشود که در دل اعتقاد بانها نداشته باشد
و هر چند اعتقاد بهمه ائمه علیهم السلام نداشته باشد و اظهار آن هم نکند و ثمره این ایمان بنا
بر مشهور آنست که خون و مالش محفوظ باشد و او را نکاح توان کرد و مستحق میراث از
مسلمانان نباشد و سایر احکام ظاهره مسلمانان بر و جاری باشد بنا بر مشهور امّا در آخرت هیچ
بهره ندارد و هیچ عملی از اعمال او مقبول نیست و مثل سایر کفارست بلکه از بعضی از آنها بدترست
و منافقان نیز در این ایمان داخلند و باین وجه جمع میان آیات و اخبار میتوان شد و در
هر مقام مناسب انضمام بیکی از آن معانی محمول خواهد شد وجه ششم آنست که
ایمان عبارتست از اصل عقاید حقه باشد امّا مشروط باشد باعمال و باین وجه جمع میان بعضی از
آیات و اخبار میتوان شد امّا بدون انضمام باوجه اوّل چندان فایده نمیبخشد وجه هفتم
آنست که ایمان محض عقاید حقه باشد و آنچه در اخبار واقع شده است که دلالت بر دخول اعمال یا
اشتراط اعمال و ترک مناهی در اطلاق میکنند محمول بر کمال ایمان باشد و مراتب کمال

ایمان

ایمان بسیار است و آیات و اخبار مختلفه محمول بر آن مراتبست و اکثر علمای امامیه رضوان
الله علیهم باین وجه میان آیات و اخبار جمع کرده اند و این وجه اگر چه نزدیکست بوجه اول امّا حمل بر
وجه اول انسب و الیق است وجه چهارم آنست که گوییم ایمان اصل اعتقادات است
و اعتقاد و ایمان در تزاید میباشد و باعمال و طاعات کامل میگردد تا بمرتبه یقین برسد و یقین نیز
مراتب بسیار میدارد و هر مرتبه از مراتب ایمان و یقین لازمی چند و شواهد بسیار از
اعمال و عبادات دارد مثل آنکه شخصی در خانه نشسته باشد و طفلی بیاید و بگوید که شیری متوجه
این خانه میاید البته اندک خوفی در نفس او بهم میرسد امّا چندان اعتنا نمیکند اگر دیگری بیاید و همین
سخن را بگوید اعتقادش بیشتر میشود و حذر بیشتر میکند و هر چند خبر او بیشتر میرسد و قراین
بر و بیشتر ظاهر میشود خوف و هراس او بیشتر میشود و تدبیر دفع او بیشتر در میاید تا آنکه بحدی
میرسد که شیر را از دور می بیند در اینوقت بیتابانه بر میجهد و میگریزد بلکه از بامهای
بلند خود را بزیر میافکند همچنین در مراتب ایمان بثواب و عقاب هر چند ایمانش کاملتر میشود
شوقش بامور یکه موجب ثوابست و حذرش از اموری که موجب عقابست زیاده میگردد
پس معلوم شد که اعمال شواهد و آثار ایمانند چنانکه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ایمان باراستن خود و آرزوها درست نمیشود ایمان آنست
که خالص و صاف شود در دل و اعمال تصدیق آن کند و گواهی بر حصول آن در دل بدهد و چنانکه
چنانکه حیات بدن آدمی بقلب است حیات روحانی و ایمانی نیز بقلبست و چنانکه
بینایی و شنوایی ظاهری آدمی بچشم و گوش سر است بینایی و شنوایی روحانی آدمی بچشم و
گوش دلست و کسی که حیات ایمانی ندارد مرده است و از مرده بدترست چنانچه
حق تعالی در شان کافران فرموده است که ایشان مرده اند و زنده نیستند و فرموده است
در حق ایشان که کرانند و لالانند و کورانند پس نمیفهمند و تعقل نمیکنند چیزی را و فرموده این
که دیدهای سر ایشان کور نیست ولیکن دیدهای دلهای که در سینهای ایشانست کورست
سبب آنست که حیات عبارت از امریست که منشاء علم و قدرت باشد و آثار بر آن مترتب شود
و حیات ظاهری منشاء علوم محسوسه میشود که در دو روزه دنیای فانی بکار او میاید و حیاتی که

بعلم و معرفت حاصل میشود ابد الآباد باقی است و آثارش معنویت و موجب معرفت و قرب
آلهی است و چشم و گوش دل را میگشاید و الهامات ربانی بگوش جانش میرسد و اشیا را
بنور خدایی می بیند که المؤمن ینظر بنور الله ان فی ذلک لآیات للمتوسمین و
پیوسته با ملائکهٔ ربانی همراز است و در میان مقربان حق تعالی ممتاز است و این بدن بمنزلهٔ
خانه ایست که روزنها دارد از قوی و مشاعر و چون چراغ ایمان در دل افروخته شود
نورش از جمیع روزنها ساطع میگردد و هر چند آن چراغ افروخته تر و پرنورتر میشود انوار و آثارش از
درها و روزنها بیشتر ظاهر میگردد و بدانکه قلب را بر دو معنی اطلاق میکنند یکی بر شکل صنوبری
که در پهلوی چپ است و دیگری بر نفس ناطقهٔ انسانی و بدانکه حیات بدن آدمی بروح حیوانی است
و روح حیوانی بخار لطیفی است که خانه اش [?] خونست و منبعش قلب است و از قلب بدماغ منتقل [?] میشود
و از آنجا بواسطهٔ عروق بجمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و نفس ناطقه چون کمالات و استعدادات
ترقیات آن موقوف بر بدن و آلات آنست و باین جهت با آنکه از عالم قدس است تعلقی
باین بدن کثیف بهم رسانده و اولا بچیزی که باعث حیات بدنست و منشاء ادراکات جزئیه
است که روح حیوانیست تعلق میگیرد و چون منبع آن قلب است بقلب زیاده از اعضای دیگر علاقه
دارد و لهذا تعبیر از نفس در اکثر آیات و اخبار بقلب واقع شده است و مدار صلاح و فساد
بدن بر قلب باین معنی است و هر صفتی که در نفس حاصل میشود از علوم و سایر کمالات باین
بدن و جمیع اعضا و جوارحش سرایت میکند و چندانکه آن صفت در نفس کاملتر میشود اثرش در بدن
بیشتر ظاهر میشود چنانکه روح بدنی هر چند ماده اش در قلب صنوبری بیشتر بهم میرسد
قوت آن در اعضا و جوارح بیشتر ظاهر میشود مانند چشمه که نهرها از آن جدا کرده باشند هر
چند آب در چشمه بیشتر بهم میرسد نهرها معمورتر میباشند و نهرهای بسیار از دل صنوبری بجمیع
بدن جاری میگردد و جداول بیشمار از دل روحانی بقوی و مشاعر بدنی روان میشود و قسام
حقیقی و بخشندهٔ روزیهای جسمانی و روحانی در خور قابلیت و احتیاج هر یک بر آنها قسمت میفرماید
و این هر دو چشمه از دریاهای فیض نامتناهی پیوسته جاریست اما بنده را ضرور است
که بتوفیق آلهی موانع جریان را ازین نهرها زایل گرداند و خس و خاشاک مواد فاسدهٔ جسمانی را که

از اخلاط بدنی بهم میرسد و گل و لای شبهات شیطانی و شهوات نفسانی را از سر راه آنها
زایل گرداند تا آن دو معین الحیات جسمانی و روحانی بر وفق مدعا بتایید حق تعالی جاری گردد
چنانکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقولست که در آدمی پارهٔ گوشتی هست که هرگاه آن سالم
و صحیح باشد سایر بدن صحیح است و هرگاه آن بیمار و فاسد باشد سایر بدن بیمار و فاسد است و آن
دل آدمیست و بروایت دیگر فرمود که هرگاه دل پاکیزه است جمیع بدن پاکیزه است و هرگاه دل
خبیث است تمام بدن خبیث است و از حضرت باقر علیه السلم منقولست که دلها بر سه قسمند یکی دل
سرنگونست که هیچ خیری در آن جا نمیکند و آن دل کافر است و یکی دل آنست که خیر و شر هر دو در
آن در میآید هر یک که قوی تر است بر دل غالب میگردد و یکی دل گشاده است و در آن چراغی
از نور آلهی روشن است که پیوسته نورش از آن ساطع است و هرگز نورش برطرف نمیشود و آن
دل مؤمنست و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که منزلهٔ قلب از بدن آدمی منزلهٔ
امامست نسبت بسایر خلق نمی بینی که جمیع اعضا و جوارح بدن لشکرهای دلند و همه از جانب او
مترجم اند [?] و خبر میدهند از احوال آن و هر چه دل اراده میکند فرمان او را قبول میکنند همچنین
امام بمنزلهٔ جان عالم است و باین نحو میباید او را اطاعت کنند و تابع او باشند و حضرت امام
زین العابدین علیه السلم فرمود که بنده را چهار چشم میباشد دو چشم در سر اوست که امور دنیای
خود را با آنها می بیند و دو چشم در دل اوست که امور آخرت خود را با آنها می بیند لیکن بنده که خدا
خیر او را خواهد دو چشم دل او را بینا میگرداند که امور غایبه را با آنها می بیند و عیبهای خود را با آنها
میداند اگر کسی شقی و بد عاقبت باشد چشم دلش کور میشود و حضرت صادق علیه السلم فرمود که دل را
دو گوش است روح ایمان در یک گوشش بخیرات و طاعات راه مینماید و شیطان در
گوش دیگرش بدیها و شبهها و شرور را تلقین مینماید پس هر یک که بر دیگری غالب شد میل دل بآن
میکند و حضرت صادق علیه السلم فرمود که پدرم میفرمود که هیچ چیز دل را فاسد نمیگرداند مانند گناهی
بدرستی که دل مرتکب گناه میشود تا وقتی که گناه بر آن غالب میشود و آنرا سرنگون میکند که چیزی
در آن قرار نمیگیرد و ایضا از آنحضرت منقولست که حق تعالی بحضرت موسی علیه السلم وحی کرد
که مرا در هیچ حال فراموش مکن که ترک یاد من موجب قساوت و سنگینی دلست و از حضرت

امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که آب دیده خشک نمیشود مگر بسبب سنگینی و قساوت
قلب و قساوت قلب نمیباشد مگر بسیاری گناهان و درین باب احادیث بسیار است و این
رساله گنجایش زیاده ازین ندارد و پس باین تحقیق معلوم شد که اصل ایمان امریست قلبی و از
اعمال است و مراتب مختلفه میدارد و هر مرتبه و درجه از اعمال و اخلاق حسنه مترتب میشود که اینها
آثار ایمان و شواهد حصول آنند و باین وجه جمع میان جمیع آیات و اخبار میتوان نمود و درین مقام بیان
چند معنی دیگر ضرور است **اول** آنکه خلافست که آیا ایمان قابل زیادتی و نقصان هست یا نه
و اکثر متکلمین گفته اند ایمان عبارتست از یقین بعقاید ایمانیه و آن قابل زیادتی و نقصان نیست
و بعضی این خلاف را فرع خلاف در معنی ایمان قرار داده اند و گفته اند آنها که اعمال را جزو
ایمان میدانند معلومست که بنابر مذهب ایشان بزیادتی اعمال زیاد و بکمی اعمال کم میشود و آنها
که ایمان را اعتقاد بحت میدانند میگویند قابل زیادتی و نقصان نیست و آیات و اخباری که دلالت
بر زیادتی و نقصان میکنند تاویل کرده اند که مراد زیادتی کمال ایمان و نقصان کمال آنست و بنابر
تحقیقی که سابقا مذکور شد معلوم شد که در اصل یقین و ایمان زیادتی و نقصان بهم میرسد چنانکه
حق تعالی در قصه حضرت ابراهیم علیه السلام گفته است که سؤال کرد از حق تعالی که پروردگارا بمن بنما که
چگونه زنده میکنی مردها را حق تعالی فرمود که آیا ایمان نداری گفت بلی دارم و لیکن میخواهم
که دل من مطمئن گردد و ایضا در وصف مؤمنان فرموده است که هرگاه خوانده شود بر ایشان
آیات ما زیاده میگردد ایمان ایشان و بار فرموده است زیاد شد ایشان را ایمان با ایمان
ایشان و ازین باب دلایل از آیات و اخبار بسیارست و ایضا معلوم است که ایمان و یقین
امثال ما مثل یقین رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم نیست و حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه فرمود اگر پرده گشوده شود یقین من زیاده نخواهد شد و معلومست که این معنی مخصوص
آنحضرت و امثال اوست و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که روزی رسول خدا صلی الله
علیه و آله در مسجد نماز صبح گذاردند پس نظر کردند بسوی جوانی که او را حارثة بن مالک میگفتند دیدند
که سرش از بسیاری بیخوابی بزیر میآید و رنگش زرد شده است و بدنش نحیف گشته و
چشمهایش در سرش فرو رفته حضرت از او پرسیدند که بر چه حال صبح کرده و بچه حال

داری حارثه گفت صبح کرده ام یا رسول الله با یقین حضرت فرمود که بر هر چیز که دعوی کنند
حقیقتی و علامتی و گواهی هست حقیقت یقین تو چیست گفت حقیقت یقین من یا رسول الله آنست
که پیوسته مرا محزون و غمگین دارد و شبها مرا بیدار میدارد و روزهای گرم مرا بروزه میدارد
و دل من از دنیا رو گردانیده و آنچه در دنیاست مکروه دل من گردیده و یقین من بمرتبه رسیده است
که گویا می بینم عرش خداوندم را که برای حساب نصب کرده اند و خلایق همه محشور شده اند و گویا من در
میان ایشانم و گویا می بینم اهل بهشت را که متنعم میباشند در بهشت و بر کرسیها نشسته تکیه کرده اند و
با یکدیگر مصاحبت میکنند و گویا می بینم اهل جهنم را که در میان جهنم معذبند و استغاثه و فریاد میکنند و گویا
زفیر و آواز جهنم در گوشم هست پس حضرت با اصحاب خود خطاب فرمود که این بنده ایست که
خداوند دل او را بنور ایمان منور گردانیده است پس بحارثه خطاب فرمود که برین حال که داری ثابت باش
حارثه گفت یا رسول الله دعا کن که خدا شهادت روزی من کند حضرت دعا نمود و حضرت بعد از چند روز
او را با جعفر بجهاد و جنگ بجانب موته و بعد از نه نفر او شهید شد و آیات و اخبار که دلالت بر این
مطلب میکند بسیارست **دویم** در بیان اجزای ایمان قلبیست خواجه نصیر علیه الرحمه در قواعد
العقاید گفته است که اصول ایمان نزد شیعه سه چیز است تصدیق بوحدانیت خدا در ذات او و
تصدیق بعدل در افعال او و تصدیق به پیغمبری پیغمبران علیهم السلام و تصدیق بامامت ائمه معصومین علیهم السلام
بعد از پیغمبران و ازین کلام ظاهر میشود که تصدیق بضروریات دین اسلام در ایمان معتبر نیست و حال آنکه
اجماعی ایشانست که انکار ضروری دین موجب کفر است مگر آنکه آنرا داخل تصدیق بنبوت دانند
زیرا که انکار آن مستلزم انکار نبوت است همچنانکه استخفاف کعبه و قرآن مجید و امثال اینها
را ازین جهت کفر میدانند و حق اینست که آنچه از ضروریات دین اسلام باشد ایمان بآن واجبست و انکار
آن کفرست مگر آنکه کسی باشد که تازه مسلمان شده باشد و هنوز اطلاع بر ضروریات دین اسلام بهم نرسانیده
باشد و شهید ثانی قدس سره فرموده است که معارفی که بآنها ایمان حاصل میشود پنج اصلست **اول**
معرفت حق جل و علاست و مراد بآن تصدیق جازم ثابت است بآنکه خداوند عالمیان موجود است
و ازلی و ابدی است و واجب الوجود بالذات است یعنی وجود او مقتضای ذات قدیم اوست
نه آنکه محتاج بعلتی بوده باشد و آنکه تصدیق نماید بصفات کمالیه ثبوتیه او و منزه دانستن او از نقایص

لایق عظمت و جلال او نباشد از صفات مخلوقات و ممکنات و در عدد صفات کمالیه الهی اختلاف
کرده‌اند خواجه نصیر در تجرید گفته است هشت صفت است قدرت و علم و حیات و اراده و ادراک
و کلام و صدق و سرمدی بودن و بعضی ادراک و صدق را انداخته‌اند و بجای آن سمیع و بصیر بودن را
اضافه کرده‌اند و بجای سرمدیت بقا گفته‌اند و علامه رحمه الله در بسیاری از کتب کلامیه‌اش گفته است
قدرت و علم و حیات و اراده و کراهت و ادراک و ازلی بودن و ابدی بودن و کلام و صدق **دویم**
تصدیق بعدل و حکمت خداست و عدل آنست که ظلم نمیکند و امری که عقلا قبیح است از و صادر نمیشود و اخلال
نمیکند بوعده و باموری که بر خود واجب گردانیده است و حکمت آنست که فعل عبث از و صادر نمیشود و
کارهای او همه منوط بحکمت و مصلحت است **سیم** تصدیق بنبوت محمد است صلی الله علیه و آله و بجمیع
آنچه آنحضرت آورده است تفصیلا در آنچه معلوم باشد تفصیلا و اجمالا در آنچه اجمالا معلوم باشد و گفته است که بعید نیست
که تصدیق اجمالی بجمیع آنچه آنحضرت آورده است کافی باشد در تحقق ایمان و اگر مکلف قادر باشد بر علم آنها
تفصیلا واجب است علم بتفاصیل آنچه آورده است از شرایع از برای عمل بآن و اما تفصیل آنچه خبر داده است
بآن از احوال معاد مثل تکلیف بعبادات و سؤال قبر و عذاب آن و معاد جسمانی و حساب و صراط و بهشت
و دوزخ و میزان و پرواز کردن نامهای اعمال و سایر اموری که بتواتر معلوم شده است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله خبر داده است بآنها مفصلا معتبرست در تحقق ایمان لیکن گفته است ظاهر آنست که
تصدیق بآنها اجمالا کافی باشد یا نه معنی که اگر مکلف اعتقاد کند که هر چه پیغمبر بآن خبر داده است حقست
بحیثیتی که هر وقت نزد او ثابت شود جزئی از جزئیات آنها تفصیلا تصدیق نماید بآن تفصیلا
هر چند هنوز بر تفاصیل آن جزئیات مطلع نشده باشد و وجه تأمل اینست که اکثر مردم در صدر اول در اوایل
حال عالم باین تفاصیل نبودند بلکه بعد از آن بتدریج مطلع میشدند با آنکه از اول حال که تصدیق بتوحید و
رسالت میکردند تا وقتی که بر همه آنها مطلع شوند حکم بایمان ایشان میکردند بلکه حال اکثر مردم در جمیع
اعصار اینست همچنانکه مشاهد است از احوال مردم اگر ایمان تفصیلی در اول حال معتبر باشد لازم می‌آید
که اکثر اهل ایمان از ایمان بدر روند و این بعیدست از حکمت خداوند عزیز حکیم بلی علم بآنها از مکملات ایمان
است و گاه هست که واجب میشود علم بآنها از جهت محافظت احکام شریعت از نسیان و دوری
از شبهه‌های گمراه کنندگان و داخل کردن آنچه در دین داخل نیست در آن پس این سبب دیگرست

در آنچه اجمالا

اما تصدیق بتفاصیل آنها معتبرست در تحقق ایمان جمعی از علما تصریح کرده‌اند بآنکه تصدیق بآنها تفصیلا

سیم

از برای

از برای وجوب آن نه از جهت که ایمان موقوفست بر آن و آیا معتبرست در تحقق ایمان تصدیق
بعصمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و طهارت او و آنکه او خاتم پیغمبرانست و بعد از او پیغمبری نیست
و غیر اینها از احکام پیغمبری و شرایط آن از کلام بعضی از علما ظاهر میشود که معتبرست و دور نیست که
تصدیق اجمالی کافی باشد **مؤلف گوید** که اگر چه ظاهرش آنست که در حکم بایمان کسی غیر ایمان باصول
خمسه تفصیلا بسیار جاری باشد اجمالا کافی باشد اما شک نیست که منکر ضروری از ضروریات دین اسلام
نشود زیرا که کسی که در میان مسلمانان نشو و نما کرده باشد نمیشود که بر اینها مطلع نشده باشد مثل نماز و
روزه ماه رمضان و حج و زکوة و اگر کسی باشد که در حق او جهل باینها ممکن باشد حکم بکفر او نمیکنند و بعد از القای
بر او اگر قبول نکند مرتد خواهد بود چنانچه بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد پس گفته است **چهارم**
تصدیق بدوازده امام است بعد از حضرت رسول صلوات الله علیه و علیهم و این اصل مخصوص فرقه امامیه
است و از ضروریات مذهب ایشانست زیرا که مخالفان امامت را از فروع مذهب میدانند نه از اصول
و شرط است که تصدیق کنند بآنکه ایشان امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق و انقیاد ایشان
در اوامر و نواهی بر همه خلق واجب است زیرا که غرض از حکم بامامت ایشان همین است و ایضا تصدیق
بآنکه ایشان معصومند از گناهان صغیره و کبیره و از صفات ذمیمه و آنکه ایشان بنص خدا منصوبند
نه باختیار مردم و آنکه ایشان حافظ شرع حضرت رسولند و عالمند بآنچه صلاح امت در آنست از امور
معاش ایشان و معاد ایشان و آنکه علم ایشان از رای و اجتهاد نیست بلکه بعنوان یقین است
که اخذ کرده‌اند از کسی که بهوای خواهش نفس سخن نمیگفت و آنچه میگفت وحی الهی بود و هر امامی
از امام سابق اخذ کرده است بانضمام نفسهای قدسیه که ایشان داشتند و بعضی علوم لدنی بود
که از جانب حق تعالی بایشان فایض میشد یا بجهات دیگر که موجب یقین ایشان میگردید و همچنانکه
در احادیث وارد شده است که ایشان محدث بودند یعنی ملکی با ایشان بود که هر چه را
بآن محتاج میشدند ملک بایشان القا میکرد و در دل ایشان علوم الهی نقش میشد و آنکه هیچ
عصری خالی از یکی از ایشان نمیباشد و الا زمین با اهلش فرو رود و آنکه دنیا بتمام شدن
ایشان تمام میشود و زیاده بر ایشان نمیباشد و آخر ایشان مهدی صاحب الزمان
علیه السلام و او زنده است و چون از جانب خدا رخصت شود ظاهر خواهد شد آیا در تحقق ایمان

اعتقاد بجميع اينها از باب شرط است يا اعتقاد بامامت ايشان و وجوب اطاعت ايشان كافيست
آن دو وجه كه در نبوت گفتيم در اينجا نيز جاريست وميتوان ترجيح داد قول اول را بآنكه آنچه دلالت
بر امامت ايشان ميكند دلالت بر جميع اينها ميكند خصوصا عصمت ايشان كه بعقل و نقل هر دو ثابت
شده است وبعيد نيست قول ديگر كه اكتفا كنيم در ايمان باعتقاد امامت و وجوب اطاعت
همچنانكه از احاديث ظاهر ميشود كه جمعي از راويان كه در اعصار ائمه عليهم السلم بوده اند از شيعيان
اعتقاد بعصمت ايشان نداشته اند بلكه ايشانرا از علماي نيكوكار ميدانسته اند چنانچه
از رجال كشي ظاهر ميشود ومع ذلك ائمه عليهم السلم حكم بايمان بلكه عدالت ايشان ميكرده اند و اما
كافيست هر شخصي را كه امامان گذشته را تا امام زمان خود بداند هرچند امامت باقي ائمه را
نداند ظاهر آنست كه كافي باشد ودر بسياري از كتب احاديث ورجال روايات هست كه
دلالت بر اين ميكند و وجوب اعتقاد بدوازده امام نسبت بجماعتي است كه بعد از امامت جميع ائمه
بوده باشند مثل مردم زمان غيبت [illegible] كه حكم حاجي كه شيخ زين الدين قدس
سره فرموده اند در مسئله اولى از هيچ طرف نزد فقير درست نيست اما آنكه اعتقاد بامامت و
وجوب اطاعت كافيست بوجه است زيرا كه بسياري از صفات ائمه عليهم السلم است كه از
ضروريات دين شيعه اماميه شده است وبحد ضرورت رسيده است كه ائمه عليهم السلم اخبار
فرموده اند واين نيز ضروري دين اماميه است كه آنچه ايشان ميفرمايند حق است واز جانب
خدا و رسول ميگويند واگر چنين نباشد امامت هر كرا نقض ديگري چگونه اثبات ميكند پس چنانكه
انكار ضروري دين اسلام متضمن تكذيب رسولست واو را از اسلام بيرون ميبرد همچنين
انكار ضروري دين اماميه مستلزم انكار امامت ائمه است وآدمي را از دين تشيع بدر ميبرد پس
كسي كه انكار بودن متعه كند چون ضروري دين شيعه است از تشيع بدر ميرود لهذا وارد شده است
كه شيعهٔ ما نيست كسي كه متعه را حلال نداند وهمچنين عصمت ائمه عليهم السلم و آنكه بغير ايشان
امامي نخواهد بود و آنكه حضرت قايم عليه السلم زنده است و ظاهر خواهد شد و آنكه هيچ عصر خالي از
يكي از ايشان نميباشد و آنكه عالمند بجميع علوم كه امت بآنها محتاجند و امثال اينها معلوم است
كه ضروري دين شيعه است پس روايتي كه انكار اينها متضمن انكار امامت باشد و اما بعضي از

حلال

امور

اموري كه بر علما و متتبعان اخبار ظاهر باشد و بر بعضي ظاهر نباشد و بحد ضرورت نرسيده باشد
انكار آنها موجب خروج از دين نيست مثل محدث بودن و سخن گفتن ملك با ايشان و
نزول ملائكه و روح در شب قدر بر ايشان و بردن جسد ايشان بعد از موت باسمان و امثال اينها
و آنچه قريب بوده است كه از احاديث ظاهر ميشود كه بعضي از اصحاب ائمه عليهم السلم بعصمت ايشان
قايل نبوده اند اولا ممكنست كه در آن وقت ضروري دين نشده باشد و ايضا اكثر آنها را كه مي
گويند كه در باب ايشان ... وارد شده است كه اجماع عصابه بر جلالت ايشان شده است مثل زراره
و ابو بصير علما آنها را اكثر تاويل كرده اند و قدح در سندهاي آنها كرده اند واگر صحيح باشد چون معصوم نيستند
ممكن است لغزشي باشد كه از ايشان صادر شده باشد و مقرون بتوبه و عفو گرديده باشد واگر آنها
را ميگويند كه در حق غير امثال ايشان جماعت وارد شده است با ايمان و عدالت ايشان نمودن عصمت ائمه عليهم السلم
بانكه بوده مردم از براي مصالح ضروريه سلوك ايشان ميكرده اند و آنچه در باب اعتقاد بامامت ائمه بعد گفته
اعتقاد فقير در اينجا تفصيل است كه اگر امامت دوازده امام را يا بعضي از ائمه بعد را از معصوم شنيده
است يا بسند متواتر باو رسيده است واجب است كه اعتقاد كند والا اعتقاد بائمه بعد براو
لازم نخواهد بود و در قبر سئوال كردن از فاطمه بنت اسد رضي الله عنها از امامت امير المؤمنين عليه السلم
محمول بامامت ... پس فرموده است ... پنجم اعتقاد بمعاد جسماني است واتفاق
كرده اند مسلمانان بر اثبات آن و از ضروريات دين اسلام است و فلاسفه انكار كرده اند و بمعاد روحاني
قايل شده اند پس بعد از ذكر بعضي از تحقيقات كه سابقا مذكور شد گفته است و اما عذاب قبر
و آنچه از توابع معاد است كه دلايل سمعيه بر آن دلالت كرده است از حساب و صراط و ميزان و تطاير
كتب و دوام عقاب كافر در جهنم و دوام نعيم مؤمن در بهشت شكي نيست در آنكه واجب است تصديق
بآنها اجمالا براي آنكه اتفاق واقع شده بر آنها و اخبار متواتره بر آنها وارد شده است پس منكر آنها
از ايمان بدر ميرود و اما تصديق بتفاصيل آنها مثل آنكه حساب چگونه خواهد بود و صراط چه
صفت خواهد بود و ميزان محمول بر حقيقت است يا كنايه از عدالت است يا غير اينها از تفاصيلي كه
باخبار احاد رسيده است پس ظاهر آنست كه جهل بآنها مضر بايمان نباشد و همچنين بودن جهنم
در زير زمين و بودن بهشت در بالاي آسمانها و امثال اينها ششم در معني اسلام

پس

خلاف بعضی را اعتقاد آنست که اسلام و ایمان هر دو یک معنی دارند و بعضی گفته اند که اسلام
اقرار بشهادتین است با اعتقاد بآنها و عدم انکار ضروری از ضروریات دین اسلام و این
در دنیا نفع میبخشد و در آخرت نفعی نمیبخشد تا ایمان بجمیع عقاید حقه امامیه نیاورد که از جمله
آنها اقرار بامامت ائمه اثنی عشر علیهم السلم است و بعضی گفته اند که اظهار شهادتین است اگر چه اعتقاد
بآنها هم نداشته باشد پس منافقان نیز در دین داخلند و احکام ظاهره اسلام بر ایشان نیز جاری
میشود و بر اکثر معانی ایمان که سابقا مذکور شد اسلام را اطلاق میکنند که اسلام بمعنی انقیاد در جمیع
اوامر و نواهی باشد و ثمرات ایشان آنهاست که در معانی ایمان مذکور شد **اما هرگاه**
اسلام را مقابل ایمان اطلاق کنند یکی از این دو معنی که درین مقام ذکر کردیم مراد است **چهارم**
خلافست در آنکه آیا در ایمان یقین بمعارف ایمانی شرطست یا ظن قوی کافیست و ایضا
خلافست در آنکه آیا میباید ایمان بدلیل حاصل شود یا تقلید در آن جایز است و این دو خلاف
نزدیک بیکدیگرند و ظاهر کلام علامه رحمه الله و اکثر علما آنست که بدلیل و برهان میباید حاصل شود
بلکه بعضی دعوای اجماع کرده اند و استدلال کرده اند بآیات بسیار که دلالت میکنند بر
نهی از متابعت ظن و معلوم است که اگر فروع در آنها داخل نباشد اصول دین داخل است و ایضا
در بسیاری از آیات مذمت تقلید واقع شده است **و ایضا** حق تعالی فرموده است
نیستند مومنان مگر آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسول پس ارتیاب و شک نکرده اند و خواجه
نصیر علیه الرحمه در فصول اکتفا کرده است بتصدیق ظنی در ایمان و قائلان باکتفا بظن و تقلید
استدلال کرده اند بآنکه در صدر اسلام متعارف نبوده است که در اول حال القای دلایل
و براهین بر ایشان بکنند بلکه در اسلام ایشان اکتفا باظهار اسلام و تکلم بکلمتین مینموده اند
و ایضا لازم میآید که حکم کنیم بکفر اکثر مستضعفان از مسلمانان بلکه اکثر عوام که صاحب یقین
نیستند و بادنی تشکیکی متزلزل میشوند و دور نیست که اینجماعت نیز داخل مستضعفین اهل
اعراف و مرجون لامر الله بوده باشند **و بعضی گفته اند** ضرور نیست که همه مردم معارف
ایمانیه را بدلایل تفصیلیه بدانند و ترتیب اشکال منطقیه توانند کرد و بر دفع شبهات
کفار و مخالفان قادر باشند **بلکه** واجب کفائیست که در میان مومنان جمعی

باشند

و حتی بر آن معنی که اعلای مراتب ایمانست اسلام اطلاق میکنند

برهان هم

باشند از علما که رفع و دفع شبهه کفار و مخالفان توانند کرد و در ایمان اکثر خلق همین
بس است که بدلایل اجمالیه اصول دین را بدانند چنانکه حق تعالی در قرآن مجید دلایل وجود
صانع و توحید و سایر اصول دین را باین نحو القا فرموده و روایت کرده اند که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله از اعرابی پرسید که خدا را چگونه شناختهٔ و بچه دلیل دانستهٔ گفت پشکل شتر
را در راهی که می بینم استدلال میکنم که شتری ازین راه رفته است و پی پا را که میبینم میدانم که آدمی
اینجا عبور کرده است آیا آسمان باین ستارهای روشن و زمین باین دریاها و کوهها دلالت نمیکنند
بر خداوند لطیف خبیر حضرت فرمود بر شما باد بدین اعرابی و ایمنید بس در نهایت قوتست
و کسی که رجوع میکند باثار سلف و اخبار صدر اسلام میداند که هر که اسلام میآوردند
اول تکلیف باظهار عقاید میکردند و از برای اثبات نبوت معجزه مینمودند و ایشان را بطاعات
و عبادات امر مینمودند و بتدریج ایمان ایشان کامل میشد باستماع آیات و استماع کلمات
تا بمرتبه علم الیقین میرسیدند **و بدلایل** دور و تسلسل که مادهٔ تشکیک و تعطل است ایشان را
نمیبستند **و ما نیز میبینیم** که بعضی از عباد و زهاد که مهارت این علوم ظاهره نکرده اند یقین ایشان
کاملتر از اکثر متعمقین علما که اکثر عمر خود را صرف شکوک و شبهات کرده اند و آثار ایمان و یقین
در اعمال آنها ظاهرتر است از ایشان و هر چند مهارت ایشان در آن علوم بیشتر میشود آثار
علم و لوازم آن از خشیت و غیر آن که آیات کریمه دلالت میکند بر آنکه آنها از لوازم ایمان و معرفت
و علم است از ایشان کمتر مشاهده میشود **پس معلوم** میشود که علم حقیقی آن نیست و راه تحصیل آن
راه دیگر است و در بعضی از کتب مبسوطه تحقیق این معانی بوجه شافی نموده ام و این رساله گنجایش
ذکر آنها ندارد **پنجم** خلافست در آنکه مومن بعد از آنکه متصف بایمان حقیقی در نفس الامر
باشد آیا ممکن است که کافر شود یا نه **اکثر متکلمین** عامه و خاصه را اعتقاد آنست که
ممکنست که زایل شود بلکه واقع است و ظاهر بسیاری از آیات دلالت بر آن دارد چنانکه فرموده است
آنها که کافر شدند بعد از ایمان ایشان پس زیاده کردند کفر خود را هرگز قبول نمیشود توبه ایشان
و ایشانند گمراهان و ایضا فرموده است ای گروهی که ایمان آورده اید اگر اطاعت کنید فرقهٔ از
آنها را که کتاب بایشان داده شده است بر میگردانند شما را بعد از ایمان شما کافران

و مردود است إن الذين ارتدوا على أدبارهم من بعد ما تبين لهم الهدى
الشيطان سول لهم وأملى لهم و باز مردود است يا أيها الذين آمنوا
من يرتد منكم عن دينه تا آخر آیه و در این باب آیات بسیار است و نسبت
بسید مرتضی رضی الله عنه و جمعی از متکلمین شیعه داده‌اند که ایمان حقیقی زایل نمیتواند شد و ارتداد
که از جمعی مشاهده میشود کاشف از آنست که پیشتر ایمان نداشته‌اند یا منافق بوده‌اند یا ایمان
ایشان بمحض ظن بوده است و بمرتبه یقین نرسیده است و آیاتی که دلالت میکند بر امکان
یا وقوع کفر بعد از ایمان حمل کرده‌اند بر ایمان زبانی نه ایمان قلبی همچنانکه حق تعالی در شأن
بعضی گفته است که ایمان آورده‌اند بدهنهای خود و ایمان نیاورده است دلهای ایشان و
احکام خاصه که از برای مرتد واقع شده است از برای کسیست که متصف باشد در ظاهر شرع بارتداد
و دلالت نمیکند بر آنکه در نفس الامر مرتد شده است گاه باشد در اصل کافر بوده باشد و ما بحسب ظاهر
باقرار او حکم بایمان او کرده باشیم و بعد از ظهور کفر او حکم بارتداد او کنیم و ممکن است که در اصل مؤمن
بوده باشد و نزد خدا بر ایمان خود باقی بوده باشد و چون هتک حرمت شرع کرده است از برای
عقوبت او شارع حکم بارتداد او کرده باشد که نوامیس الهیة محفوظ و کسی جرات بر این
امور نکند چنین گفته‌اند بعضی از محققین متاخرین از جانب سید رضی الله عنه و این بسیار بعید
است و ظواهر آیات و اخبار را بمحض این وجوه عقلیه و استبعادات وهمیه تاویل نمودن صورتی
ندارد و اگر کسی در حصول ایمان بظن اکتفا کند شبهه نیست در آنکه زوالش ممکنست و اگر
یقین را در حصول ایمان شرط دانند باز ممکنست که یقینی که از بعضی از براهین عقلیه و قوانین منطقیه
بهم رسیده باشد بطریان شبهات قویه که قدرت بر دفع آنها نداشته باشد زایل گردد و
بطریان ضد آن که شک باشد یا ظن بنقیض آن و بعضی از جانب سید گفته‌اند که اگر
کسی گوید که اگر تسلیم کنیم که زوال یقین واقعی ممکن نیست ممکنست که زوال ایمان بصدور افعالی
باشد که موجب کفر است مانند سجده بت و استخفاف بحرمات الهی جواب گوییم که مسلم نداریم
امکان صدور این افعال از کسی که متصف بیقین مذکور باشد بلکه ممتنع بالغیر است هرچند
بالذات ممکن باشد پس اگر این افعال از و صادر شود دلیل بر آنست که آن یقین متصف

بنوده

نبوده و در دعوای خود کاذب بوده و حق آنست که اگر یقین کامل باشد که مخصوص مقربانست که
بمرتبه حق الیقین رسیده باشد هم زوال آن یقین محالست و هم صدور این افعال از و محالست
و اگر بمحض عدم تجویز احتمال نقیض باشد باعتبار دلیلی که بر آن قایم شده باشد زوال آن بشبهه و صدور این
افعال هر دو از و ممکن است چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است در تفسیر قول حق تعالی فمستقر
ومستودع که ایمان بر دو قسم است یکقسم ایمانی است که مستقر و ثابتست و کوهها زایل میشود
و آن زایل نمیشود و ایمانی هست که بودیعه و عاریه سپرده‌اند اگر خدا خواهد تمام میکند و اگر خواهد سلب
میکند و کلینی بسند صحیح از حسین بن نعیم روایت کرده است که بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض
کردم که آیا چنین میتواند بود که مردی نزد خدا مؤمن باشد و ایمان او نزد خدا ثابت باشد پس
نقل کند حق تعالی او را از ایمان بسوی کفر حضرت فرمود خدا عادلست و نخوانده است مردم را مگر بسوی
ایمان نه بسوی کفر و نمیخواند احدی را بسوی کفر و لیکن هر کس که ایمان آورد نزد خدا پس ثابت شد از
برای او ایمان نزد خدا نقل نمیفرماید او را خدای عز و جل بعد از آن از ایمان بسوی کفر گفتم پس مردی
کافر میباشد و کفر او نزد خدا ثابت شده است آیا او را نقل میفرماید از کفر بسوی ایمان فرمود
بدرستی که خلق کرده است حق تعالی همه مردم را بر فطرتی که مفطور گردانیده است ایشان را بر
آن نمیدانند ایمان بشریعتی را و نه کفر بانکار شریعت را پس خدا فرستاد رسولان را که بخوانند مردم را
بسوی ایمان با و پس بعضی را خدا هدایت کرد و بعضی را هدایت نکرد مؤلف گوید که گویا مراد
بفطرت آنست که قابل ایمان و کفر هر دو بوده‌اند و حاصل جواب آنست که حق تعالی خلق کرده است
همه عباد را بر فطرتی که قابل ایمان هستند هرچند تفاوت داشته باشند در قابلیات و استعدادات
ایشان و حجت خود را بر همه تمام کرده است بارسال رسل و اقامت براهین و حجج و هیچیک را در قیامت
بر خدا حجتی نخواهد بود و احدی از ایشان مجبور نیستند بر کفر بحسب خلقت و نه بسبب تقصیر در
هدایت و اقامت حجت لیکن بعضی مستحق هدایات خاصه از جانب حق و فیاض
مطلق گردیده‌اند و اینها مؤید بایمان او میگردند و بعضی بسوء اختیار و اعمال و اخلاق خود
مستحق آن هدایات نگردیده‌اند و کافر شده‌اند و مع ذلک باز مجهول و مجبور بر کفر نیستند
و اینمعنی امر بین الامرین است که در اول رساله اشاره بآن شد و محتملست که مراد بآن

دو فقره آخر حدیث آن باشد که پس بعضی از آن هدایت عامه هدایت یافتند و بعضی هدایت
نیافتند و این طریق متکلمین امامیه است و معنی اول بسیار با اخبار موافق است و ایضاً
بسند صحیح از حضرت باقر یا صادق علیهما السلام روایت کرده است که حق تعالی آفریده است خلقی را
برای ایمان که هرگز از ایشان زایل نمیگردد و آفریده است خلقی را از برای کفر که هرگز از ایشان
زایل نمیگردد و خلقی را در میان این دو حالت آفریده است و بعضی از ایشان ایمان را میسر
است اگر خواهد که تمام کند از برای ایشان تمام میکند و اگر خواهد که سلب کند از ایشان
سلب میکند و بسند حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که بنده است که در صبح
مومن است و در شام کافر و در صبح کافر است و در شام مومن و گروهی هستند که ایمان را بایشان
عاریه داده اند و از ایشان سلب میکنند و ایشان را معارین مینامند و ایضاً از عیسی روایت
کرده است که گفت من در دولت سرای حضرت صادق علیه السلام نشسته بودم و حضرت
امام موسی علیه السلام کودکی بود و بره با خود داشت و با او بازی میکرد من با آنحضرت گفتم ای کودک
نمی بینی که پدرت با ما چه میکند ما را امر میکند بچیزی و بعد از آن نهی میکند از آن ما را که او را لعنت
کنیم و بیزاری جوییم از او آن حضرت در آن کودکی فرمود که حق تعالی خلق کرده است خلقی را
برای ایمان که هرگز زایل نمیشود و خلقی را از برای کفر که هرگز زایل نمیشود و خلقی را آفریده است
در میان که عاریه داده است بایشان ایمان را و ایشان را معارین میگویند هر وقت که خواهد
ایمان را از ایشان سلب میکند و ابوالخطاب از آنها بود که ایمان را باو عاریه داده بودند علی
گفت چون بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم آن سؤال و جواب را بخدمت حضرت عرض
کردم فرمود او چشمه علم نبوت و پیغمبریست و بسند حسن کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که حق تعالی مجبول گردانیده است پیغمبران را بر پیغمبری ایشان پس هرگز
مرتد نمیشوند و بعضی از ایشان را ایمان بعاریه داده است اگر دعا و الحاح در دعا کنند بر ایمان خواهند
مرد و بسند معتبر دیگر روایت کرده است که آنحضرت فرمود که بدرستی که حسرت و ندامت و
ویل و تمام ویل و عذاب برای کسیست که منتفع نشود بآنچه دیده و دانسته است و عمل نکند بعلم خود
و بمقتضای دین خود و نداند قدر دین خود را و نفع و ضرر آنرا برسیده باشد که چیز میتوان دانست

امر میکند که ابو الخطاب را دوست داریم
و الحال امر میکند ما را

و بر نمیگردند مجبول کرده است
اوصیای پیغمبران را بر وصایت
ایشان پس هرگز بر نمیگردند و مجبول
کرده است بعضی مؤمنان را بر ایمان
پس هرگز بر نمیگردند

که کی نجات خواهد یافت از اینجماعت که دعوای تشیع میکنند فرمود که هر که کردارش
موافق باشد با گفتارش پس گواهی داده شده است از برای او بنجات و هر که فعلش با قول
او موافق نباشد دین او عاریه است و با بامانت سپرده اند و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی
خلق کرده است دلهای مومنان را پیچیده بر ایمان چون حق تعالی خواهد بشوراند آنچه در آن پنهان است از
ایمان و ظاهر و نامی گرداند میریزد باران امان حکمت را و تخم علم را در آن میکارد و زراعت کننده
آن دو جهان آن پروردگار عالمیان است و در روایت دیگر فرمود که دل آدمی مضطرب میباشد
در میان سینه و حنجره او تا آنکه ایمان را در بسته شود در آنوقت قرار میگیرد و از تزلزل و اضطراب
بیرون میآید چنانچه حق تعالی فرموده است وَمَنْ یُؤْمِنْ بِاللهِ یَهْدِ قَلْبَهُ و در قراءت
اهل بیت علیهم السلام چنین است یعنی هر که ایمان بیاورد بخدا ساکن میکند دل او از شک و شبهه
و اضطراب مؤلف گوید که در احادیث بسیار این مضامین وارد شده است و وارد شده احادیث
کثیره از زوال ایمان بمعصیات فتن وارد شده است حق آنست که اگر ایمان بمرتبه یقین کامل
و عین الیقین برسد زوالش بحسب عادت ممتنع است اما بلوغش باین حد نادر است و آن
مخصوص انبیا و اوصیا و کمل مومنانست چنانکه از احادیث سابقه معلوم شد اما بلوغش باین حد بسیار
نادر است و تکلیف عامه خلق بآن حرج است بلکه از قبیل تکلیف بمحالست و ظاهرش آنست که در ایمان
اکثر خلق ظن قوی که نفس بآن مطمئن گردد کافی باشد و زوال این ایمان شک نیست که ممکن است
و درجات ایمان بسیار است چنانکه دانستی و در بعضی ممکنست که زایل گردد و بشک بلکه بانکار برگردد
و آن ایمان معارست و در بعضی زوالش ممکن نیست نه بقول و نه باعتقاد و نه بفعل و در بعضی ممکن
است زوالش بقول و فعل نه باعتقاد مانند جمعی از کفره که علم بصدق رسول صلی الله علیه و آله
داشتند اما از برای اغراض باطله دنیویه انکار میکردند مانند ابوجهل و اضراب او
و مانند جمعی از منافقان صحابه که نص بر حضرت امیرالمومنین علیه السلام را در روز غدیر و مواطن بسیار
دیگر شنیده و از برای حب دنیا انکار کردند پس بر تقدیر اشتراط یقین و جزم در ایمان
شکی نیست در آنکه مشروط است بعدم انکار ظاهری چنانچه حق تعالی در حق جمعی از کفار فرموده
است که انکار کردند و حال آنکه نفسهای ایشان یقین بآن داشت لیکن ممکن است ارتداد

استعاذه ۵

انتقل

وزوال ایمان بانکار ظاهری یا بفعل امری که شارع حکم بحصول کفر نموده است نزد مثل سجده
بت وقتل پیغمبری یا امامی والقاء مصحف در قاذورات واستخفاف بکعبه و امثال آن ششم
در بیان معنی کفر و ارتداد است نعوذ بالله منهما بدانکه اکثر متکلمین گفته اند که کفر عدم ایمان است
از کسی که شأنش آن باشد که مؤمن باشد و چون معانی ایمان و اسلام و ثمرات آنها مذکور شد مقابل
هر ایمانی کفری خواهد بود و ثمره اش عدم تحقق آن ثمره ایمان خواهد بود پس بنابر مشهور که
ایمان اصل عقاید حقه شیعه امامیه است و ثمره اش بنابر مشهور عدم خلود در جهنم کفر باخلال
یکی از آن عقاید حاصل میشود خواه بشک در آنها باشد یا باعتقاد بخلاف آنها یا آنکه در اصل آنها بخاطر شان
خطور نکرده باشد و چون سابقا دانستی که ایمان بعقاید حقه مشروط است بانکه انکار ضروری از ضروریات
دین اسلام بلکه ضروریات دین ایمان که مذهب حق امامیه اثنی عشریه است نکرده باشد و فعلی که
مستلزم خروج از دین باشد از و صادر نشده باشد مثل استخفاف بقرآن مجید یا کعبه معظمه یا سجده
بت یا صلیب یا زنار برای اظهار شعار کفر پس بفعل اینها نیز کافر میشود و از ایمان بدر میرود و اگر
اینها بعد از تکلم بکلمتین و اظهار اسلام واقع شود حکم مرتد خواهد داشت چنانکه شیخ شهید
و دیگران گفته اند که مرتد کسیست که قطع کند اسلام خود را باختیار بنفس خود بخروج از اسلام یا ببعضی
از انواع کفر خواه باظهار مذهبی باشد که اهلش بر آن میکنند مانند یهود و نصاری و مجوس یا غیر
مانند بت پرستی یا بانکار چیزی که ضروری دین باشد یا باثبات چیزی که نفی آن ضروری دین باشد
یا بفعل امری که دلالت کند بر کفر صریحا مانند سجده کردن از برای آفتاب یا بت و انداختن مصحف کریم
در نجاسات عمدا یا انداختن نجاسات بر کعبه مشرفه عمدا یا خراب کردن کعبه یا اظهار استخفاف
بآن و اما حکم مرتد مشهور میان علما آنست که مرتد بر دو قسم است فطری و ملی فطری آنست که
متولد از اسلام باشد بانکه منعقد شده باشد نطفه او در حال اسلام یکی از پدر و مادر او و حکم او
آنست که اسلام او مقبول نیست اگر توبه کند و کشتن او لازم است و زنش از او جدا میشود و عده وفات
میدارد و مالش را میان وارثان او قسمت میکنند این حکم او دست ظاهرا و درین خلافی نیست میان
جمعی که ارتداد او را دو نوع میدانند و اما خلاف است در آنکه میان او و خدا آیا توبه او مقبولست
یا نه اکثر محققین را اعتقاد آنست که توبه او مقبولست زیرا که شکی نیست که او مکلف باسلام است

بستن بر

و هرگاه توبه او صحیح نباشد تکلیف او بتوبه تکلیف بمحال خواهد بود پس بنابر این اگر کسی مطلع نشود
بر ارتداد او یا مطلع شوند و قادر بر قتل او نباشند توبه اش میان او و خدا مقبولست و عبادات
و معاملاتش صحیح است اما مال او و زن او با و بر نمیگردد و اما بعد از عده گفته اند که آن زن را بعقد دیگر میتواند
خواست و این مسئله خالی از اشکالی نیست و بعضی گفته اند میان او و خدا نیز توبه او مقبول نیست
و همیشه در جهنم خواهد بود و این محالیست که خود بر خود لازم آورده است و مرتد ملی آنست که کافر
متولد شده باشد و مسلمان شود و بعد از آن مرتد شود این را موافق مشهور جبر بر توبه میکنند و اگر توبه
کند توبه اش بحسب ظاهر و میان خود و خدا هر دو مقبولست و اگر توبه نکند او را میکشند و در مدت تکلیف او
خلافست بعضی گفته اند سه روز است چنانکه در روایتی وارد شده است و بعضی گفته اند مدتی که احتمال
میدهند که او برگردد او را میزنند و جبر میکنند و بعد از آنکه مایوس شوند او را میکشند و این کلام
در باب مرد است و زنان را بعد از مرتد شدن حبس مؤبد میکنند و نمیکشند هرچند مسلمان زاده
باشد و در وقت نمازها او را میزنند که مسلمان شود و ابن جنید از علمای ما قایل شده است که
مرتد یکقسم است خواه ملی باشد و خواه فطری او را تکلیف توبه میکنند اگر توبه کند قبول میکنند و الا او را میکشند
و اکثر سنیان باین قایلند و خالی از قوتی نیست و بدانکه علمای خاصه و عامه مجمل گفته اند
که انکار ضروری دین اسلام موجب کفر است و حصری نکرده اند آنها را و متفرقا در ابواب فقه گاهی
میگویند که فلان چیز ضروری دین است پس ضرور است که بعضی در اینمقام مذکور شود بدانکه
ضروری دین امری را میگویند که وضوحش در آن دین بمرتبه رسیده باشد که در آن دین داخل باشند
مگر نادری که تازه با آن دین در آمده باشد یا در بلاد بعیده از بلاد اسلام نشو و نما کرده باشد و آنها را
نرسیده باشد مثل واجب بودن پنج نماز در شبانه روز و عدد رکعات هر یک از آنها و مشتمل بودن
آنها بر رکوع و سجود بلکه بر تکبیره الاحرام و قیام و قراءت فی الجمله بنا بر قول اظهر و واجب بودن [illegible]
غسل اموات و کفن کردن و نماز کردن بر ایشان و پنهان کردن ایشان فی الجمله و واجب بودن
زکوة فی الجمله و روزه ماه مبارک رمضان و ناقض بودن اکل و شرب بمعتاد بطریق معتاد و جماع
در قبل زن روزه را و واجب بودن حج بیت الله و مشتمل بودن بر طواف بلکه سعی میان
صفا و مروه فی الجمله و احرام و وقوف بمشعر بلکه ذبح قربانی و سر تراشیدن در منی

و بعضی گفته اند که اگر بعد از عده نیز نتواند خواست هم

هرکه

عرفات و وقوف در

خیرات کردن و همه مجملا اعم از وجوب و استحباب بنابر احتمال ظاهری و وجوب جهاد فی
الجمله بنابر احتمالی و رجحان جماعت در نمازها فی الجمله و رجحان تصدق بر مساکین فی الجمله و فضیلت
علم و اهل علم و فضیلت راستگویی که ضرر نرساند و بدی دروغی که نافع نباشد و حرام بودن
زنا و لواطه بلکه بوسیدن زن و پسر مردم از روی شهوت بنابر اظهر و حرام بودن شراب
انگوری بوده و شرابهایی که از غیر انگور میگیرند که حرمت آنها ضروری دین اسلام نیست زیرا که
بعضی حلال میدانند اما دور نیست که ضروری مذهب شیعه باشد و حرمت خوردن گوشت خوک و
میته و خون فی الجمله و حرمت نکاح مادران و خواهران و دختران و دخترهای برادر و دخترهای
خواهر و عمه‌ها و خاله‌ها بلکه مادر زن و جمع میان دو خواهر بنابر اظهر و حرمت سود قرض
بنابر احتمالی و حرمت ظلم و خوردن مال مردم بیجهت شرعی و حرمت کشتن مسلمان بغیر حق
و مرجوح بودن فحش و دشنام و عیبجویی با مسلمانان زدن و تعذیب کردن ایشان بی سببی بلکه
غیبت و بهتان ایشان بنابر احتمالی و رجحان سلام و جواب آن بنابر احتمال اقوی و راجح
بودن نیکی با پدر و مادر و مرجوح بودن عقوق ایشان بلکه راجح بودن مطلق صله رحم بنابر احتمالی
و حکم میراث فی الجمله و آنکه وارث احق است بمال میت از غیر وارث بلکه من بوصیت فی
الجمله بنابر احتمالی و آنکه تصدقات و خیرات بمیت نفع میبخشد بنابر اظهر و آنکه نکاح زن
مجملا رجحان دارد و آنکه نکاح باعث حلیت وطی میشود و طلاق فی الجمله باعث تفریق
میشود و آنکه بدن زنان نامحرم را باید پوشانید فی الجمله و مرجوحیت نظر بعورت اجانب
و مرجوحیت وطی حیوانات و آنکه عقد بیع و اجاره و صلح فی الجمله باعث انتقال میشود
بنابر اظهر و آنکه ذبح حیوانات فی الجمله باعث حلیت میشود و حرمت دزدی و راه زنی مسلمانان
و حقیت قرآن مجید و منزل بودن آن از جانب خدا بلکه معجز بودن آن بنابر اظهر و مودت
اهل بیت رسالت و تعظیم ایشان لهذا نواصب و خوارج کافرند که انکار ضروری دین
اسلام کرده اند و اکثر ضروریات دین در عرض این رساله مذکور شد و غیر اینها از امور که متواتر
و معلوم باشد نزد عامه مسلمانان و سابقا مذکور شد که بعضی از امور هست که نزد شیعه
امامیه ضروریست و نزد سایر مسلمانان ضروری نیست مثل امامت ائمه اثنی عشر صلوات الله

علیهم و کمال علم و فضل ایشان بلکه عصمت ایشان بنابر اظهر و منصوص بودن ایشان از جانب
خدا و رسول بنابر اظهر و آنکه امام زیاده از دوازده نیست و امام دوازدهم موجود است و ظاهر خواهد
شد و بر ادیان باطله غالب خواهد شد و وجوب بیزاری از ابوبکر و عمر و عثمان و معویه و یزید
و جمیع خلفای بنی امیه و بنی العباس که دعوای امامت و خلافت بناحق کرده اند بلکه خلفای
اسماعیلیه و ائمه متأخرین زیدیه که هرگاه دعوای امامت کرده اند و لعن و برائت از طلحه و
زبیر و عایشه و ابن ملجم و شمر و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد و سنان بن انس و هر که با امیر المؤمنین
و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم جنگ کرده و توبه او معلوم نشده است و تبری از
جمیع اعدای ایشان عموما و اعتقاد بخوبی سلمان و ابوذر و مقداد و عمار رضوان الله و خوبی
ائمه علیهم السلام عموما و حلال بودن متعه و حج تمتع و گفتن حی علی خیر العمل در اذان
و اقامت و مسح پاها در وضو و رجحان از بالا بپایین شستن اعضای وضو بنابر اظهر و عدم
استحباب دست بستن و آمین گفتن در نماز و عدم استحباب الصلوة خیر
من النوم در اذان و رجحان جلسه استراحت بعد از سجده دویم بر احتمالی و استحباب سجده
شکر بعد از نماز و استحباب زیارت قبور رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم و تعظیم قبور ایشان
بلکه استحباب قبور صالحان شیعه و خویشان و اقارب مؤمنین مطلقا بنابر اظهر و حرمت
گوشت سگ بلکه سایر سباع و حشرات مانند گربه و مار و موش و امثال اینها بر احتمال اظهر و حرمت
وطی محارم بالعقد و کفر مجبره بر احتمالی بلکه عدم قول بجبر مطلق و عدم ساقط شدن عبادات است و این
را از ضروریات دین اسلام میتوان شمرد مجملا هر چه ظهور یافته در دین ایمان و مذهب ائمه
اثنا عشر صلوات الله علیهم بمرتبه رسیده باشد که هر که در دین داخل باشد آن را داند از
ضروریات دین ایمان خواهد بود و انکار آن مستلزم انکار صاحب آن دین است و اگر چه در
کلام اکثر علما تصریح باین نیست اما از دلیل ایشان بر کفر منکر ضروری دین این بر ایشان
لازم میاید و در اخبار بسیار وارد شده است که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما
نداشته باشد و متعه ما را حلال نداند و در باب برائت از ابوبکر و عمر و احزاب ایشان
و سایر اعدا و مخالفان ایشان احادیث متواتره وارد شده است که هر که بیزاری

از ایشان بجوید شیعه ما نیست بلکه دشمن ماست و خبر کتاب نفحات اللاهوت احادیث
متواتره از طرق عامه و خاصه درین باب ایراد نموده و در کتاب بحار الانوار زیاده بر
آن ایراد نموده ام و حضرت امام رضا صلوات الله علیه در رساله شرایع دین که از برای
مامون نوشته است فرموده است که محض و خالص اسلام آنست که گواهی بدهی که خدا یگانه است
و شریک ندارد و واحد حقیقی است و اعضا و اجزا ندارد و همه خلق باو محتاجند و او قایم بذات
خود است و همه چیز باو قایم است و شنوا و بیناست و قادر است بر همه چیز و همیشه بوده است
و همیشه خواهد بود و عالمیست که هیچ چیز جاهل نمیباشد و قادریست که هرگز عاجز نمیشود و بی نیاز است
که هرگز محتاج نمیشود و عادلیست که هرگز جور نمیکند و آفریننده همه چیز است و مثل او چیزی نیست
و شبیه ندارد و ضدی ندارد و کفوی ندارد و اوست مقصود خلق در عبادت و دعا و امید
داشتن و پرستیدن و محمد صلی الله علیه و آله بنده او و رسول او و امین او و برگزیده اوست از
خلق او و بهترین مرسلانست و خاتم پیغمبرانست و بهترین عالمیانست پیغمبری بعد از او نیست
و بدل کننده نیست ملت او را و تغییر دهنده نیست شریعت او را و هر چه از جانب خدا
خبر داده است حقست و واجبست تصدیق باو و بجمیع هر که پیش از او بوده است از رسولان
و پیغمبران و حجتهای خدا و تصدیق بکتاب او که صادقست و از هیچ طرف باطل باو راه ندارد
و فرستاده شده است از جانب خداوند کریم حکیم حمید و گواه است بر همه کتابهای خدا و
حقست از فاتحه تا خاتمه اش و باید ایمان بیاوری بمحکم آن و متشابه آن و خاص آن
و عام آن و وعد آن و وعید آن و ناسخ آن و منسوخ آن و قصه های آن و خبرهای آن و با آنکه
قادر نیست احدی از مخلوقین که مثل آنرا باورد و گواهی دهی که دلیل و راهنما بعد از او و حجت
بر مومنان و قیام نماینده بامر مسلمانان و سخن گوینده از قرآن و عالم باحکام آن برادر او است
و وصی او و خلیفه او و ولی او که نسبت باو بمنزله هرونست از موسی و او علی بن ابی طالب
است علیه السلام که امیر مومنانست و امام متقیانست و کشاننده شیعیان دست و پا سفید
خود است بسوی بهشت و بهترین اوصیا و وارث علم جمیع پیغمبران و رسولانست
پس بعد از او ائمه علیهم السلام را یکیک شمرد تا حضرت صاحب الامر علیه السلام و فرمود و شهادت

ده از برای همه ایشان بوصیت و امامت و آنکه زمین خالی نمیباشد از حجت خدا بر خلق
در هر عصری و زمانی و ایشانند عروة الوثقی و ائمه هدی و حجت بر اهل دنیا تا وقتی که همه خلق
بمیرند و زمین و هر چه در زمین است بخدا بمیراث برسد و گواهی بده که هر که مخالفت
ایشان کند گمراه و گمراه کننده است و ترک کننده حق و هدایت و آنکه ایشان بیان
کنندهٔ قرآنند و سخن گوینده اند از جانب حضرت رسول هر که بمیرد و ایشانرا نشناسد بمرگ
جاهلیت و کفر مرده است و آنکه از دین ایشانست ورع و عفت و راستگوئی و صلاح و استقامت
بر حق و سعی در عبادت و رد امانت کردن بنیکوکار و بدکار و طول دادن سجده و روزه روز
و عبادت کردن شب و ترک محرمات و انتظار بردن فرج آل محمد بصبر و نیکو با هم
مصاحبت کردن نیز افعال وضو را فرمود تا مسح پاها هر یک بمرتبه و آنکه نمیشکند وضو را
مگر غایط یا بول یا باد یا خواب یا جنابت و آنکه هر که مسح کند بر موزه ها مخالفت خدا و رسول کرده است
و ترک کرده فریضه و کتاب خدا کرده است
پس غسلهای واجب و سنت را بیان فرمود و نمازهای پنجگانه و یک رکعت را بیان فرمود و نماز در
اول وقت افضلست و فضل نماز جماعت بر نماز تنها بیست و چهار برابر است و نماز نمیتوان کرد پشت
سر فاجر و اقتدا نمیتوان کرد مگر باهل ولایت یعنی شیعه امامی و نماز نمیتوان کرد در پوست
درندگان و جایز نیست که بگوید در تشهد اول السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
زیرا که تحلیل نماز بسلام است چون این را گفتی سلام گفته و قصر نماز در هشت فرسخ و زیاده است
و هر گاه قصر میکنی روزه را نیز میباید افطار کنی و کسی که در سفر روزه را افطار نکند از و مجزی نیست
و بر و قضا واجبست و قنوت سنت راجحست در نمازهای پنجگانه و نماز بر میت پنج تکبیر است
و هر که کم کند مخالفت پیغمبر کرده است و میت را از پایین پای قبر برفق و همواری باید بقبر برد
و بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در جمیع نمازها سنت
است بعد از آن احکام زکوة مال و زکوة فطره و احکام حایض و مستحاضه را فرمود و روزه
ماه رمضان فریضه است روزه را بنا بر دیدن ماه باید گذاشت هم در روزه داشتن و هم در افطار
کردن و نماز سنت را جایز نیست بجماعت بکنند زیرا که بدعت است و هر بدعتی ضلالت است
و هر ضلالتی در آتش است و بعد از آنکه بعضی از احکام روزه و حج را بیان کرده فرمود که

نیست حج مگر بعنوان تمتع و حج قران و افرادی که عامه میکنند نمیباشد مگر از برای اهل مکه و
جمعی که در آن حوالی باشند پیش از میقات احرام نمیتوان بست و جهاد واجب است با امام
عادل و هرگاه کشته شود از برای محافظت مال خود شهید است و تقیه در بلاد تقیه
واجب است و قسمی که کسی از برای تقیه بخورد از برای دفع ظلم از خود گناه و کفاره ندارد و طلاق
غیر سنت که سنیان میکنند صحیح نیست و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرموده که زنهار بخواهید
زنانی را که سنیان سه طلاق در یک مجلس میگویند که آنها شوهر دارند و زیاده از چهار زن آزاد
را بعقد دایم نمیتوان خواست و صلوات بر حضرت رسول و آل او و صلوات الله علیهم واجب است
در هر موطن که نام آنحضرت مذکور شود و در وقت عطسه کردن و وزیدن بادها یا کشتن حیوانات
و غیر آنها و دوستی دوستان خدا واجب است و دشمنی دشمنان خدا و بیزاری از ایشان و از
پیشوایان ایشان واجب است و نیکی به پدر و مادر واجب است هر چند بت پرست و کافر باشند اما
اطاعت ایشان و غیر ایشان در معصیت خدا جایز نیست زیرا که طاعتی نمیباشد مخلوق را در
معصیت خالق و تذکیه حیوانی که در شکم حیوان دیگر باشد بذبح کردن مادر آنست و حلال است اگر
مو و پشم برآورده باشد و حرام است حلال دانستن متعه زنان و حج تمتع و عول و تعصیب که سنیان
گفته که در میراث میکنند بدعت است و مخالف قرآنست و با فرزند و پدر و مادر احدی میراث
نمیبرد مگر زن و شوهر و کسی که خدا در قرآن از برای او سهمی قرار کرده است اولی و احق است
بمیراث از کسی که سهمی در قرآن نداشته باشد و میراث بعصبه دادن چنانچه [illegible] کرده است از
دین خدا نیست و مولود خواه دختر باشد و خواه پسر در روز هفتم عقیقه باید کرد و نام باید
گذاشت و سرش را باید تراشید و بوزن آن مو از طلا و نقره تصدق باید کرد و ختنه
واجب است از برای پسران و از برای دختران باعث لذت گردیدن ایشانست نزد شوهران
و حق تعالی تکلیف نمیکند نفسی را مگر بقدر وسع و آسانی او و افعال بندگان مخلوق خداست
خلق تقدیر نه خلق تکوین یعنی در علم خدا مقدر شده است اما فعل خدا نیست فعل بنده
است و خدا آنها را تقدیر کرده چه چیز است و بجبر قایل مشو که خدا جبر کرده
است مردم را بر افعال ایشان و بتفویض قایل مشو که باشان گذاشته و اهمال

دخل

دخل در افعال ایشان ندارد و خدا گناه را بعوض گناه دار عذاب نمیکند و فرزندان را بگناه
پدران عقاب نمیکند چنانچه فرموده است تحمل نمیشود گناهکاری گناه دیگری را و نیست از برای
آدمی مگر آنچه سعی کرده است و خدا را است که عفو کند از گناه و تفضل کند بثواب زیاده از قدر استحقاق
و منزه است از آنکه جور کند یا ظلم کند و واجب گردانیده خدا اطاعت کسی را که داند که ایشان را گمراه نکنند
و بمعصیت نیفکنند و اختیار نمیکند از برای پیغمبری و برنمیگزیند از برای امامت کسی را که داند که او
کافر خواهد شد یا در اطاعت شیطان خواهد کرد و در معصیت او و حجت بر خلق خود نصب نمیکند مگر آنکه
معصوم باشد از گناهان و اسلام غیر ایمانست و هر مؤمن مسلمانست و هر مسلمان مؤمن نیست و
دزد مؤمن نیست در وقتی که دزدی میکند و زناکننده مؤمن نیست در وقتی که زنا میکند و آنها
که گناهان کبیره میکنند که مستوجب حد میگردند مسلمانند و نه مؤمنند و نه کافر و خدا داخل جهنم نمیکند
مؤمنی را و حال آنکه وعده بهشت داده است و از آتش بیرون نمیآورد کافری را و حال آنکه او را
وعید خلود در جهنم کرده است و نمیآمرزد شرک بخود را و میآمرزد هر چه کمتر از آنست از برای هر که
خواهد و گناهکاران اهل توحید داخل جهنم میشوند و بیرون میآیند از جهنم و شفاعت جایز است از
برای ایشان و امروز دنیا دار تقیه است و دار اسلام است و دار ایمان نیست و دار کفر
نیست و امر بمعروف و نهی از منکر واجب است اگر ممکن باشد و خوف بر جان نباشد و ایمان
ادای فرایض است که خدا در قرآن واجب کرده است و اجتناب از جمیع گناهان کبیره و
آن معرفتیست بدل و اقراریست بزبان و عملیست باعضا و جوارح و باید که با ایمان بیاوری بعذاب
قبر و منکر و نکیر و مبعوث شدن بعد از مردن و میزان و صراط و بیزاری از آنها که ستم کردند
بر آل محمد و قصد کردند که ایشانرا از خانه بیرون آورند و بنای ستم بر ایشان گذاشتند
و تغییر سنت پیغمبر دادند و بیزاری از آنها که بیعت آنحضرت را شکستند مانند طلحه و زبیر و اصحاب
ایشان که بیعت خود را شکستند و پرده حرمت رسول را دریدند و زوجه آنحضرت را از خانه بیرون
آوردند و با امیر المؤمنین جنگ کردند و شیعیان او را کشتند و از آنها که بجور و ظلم شمشیر بروی
ایشان کشیدند مانند معویه و عمرو بن العاص و اتباع ایشان و بیزاری از آنها که نیکان صحابه
را از مدینه بیرون کردند و لعنت کردند و بیرون کرده‌های رسول را پناه دادند [illegible] [illegible]

حمیت کرده و سفیهان مثل معویه و عمرو بن العاص با والی مسلمانان کرد و بیزاری از اشیاع
ایشان که با امیر المؤمنین علیه السلام جنگ کردند و انصار و مهاجران و اهل فضل و صلاح را بقتل
رسانیدند و بیزاری از آنها که بر سر حوض شدند مانند ابو موسی اشعری و اهل ولایت او و خوارج
که حق تعالی در شان ایشان فرموده است آنهاکه گم شد سعی ایشان در زندگانی
دنیا و ایشان گمان میکنند که کار خوبی کرده اند ایشانند که کافر شدند بآیات پروردگار
خود یعنی بولایت امیر المؤمنین و کافر شدند بلقای او یعنی خدا را ملاقات کردند و امامی نداشتند
پس حبط شد اعمال ایشان بر پا نمیداریم از برای ایشان میزانی را حضرت فرمود که ایشان سکان اهل جهنم
خواهند بود و باید بیزاری نمود از انصاب و ازلام که پیشوایان ضلالت و قایدان جور اند و اول
ایشان و آخر ایشان یعنی هر کسی بغیر حق دعوای امامت کرده است و بیزاری
از اشباه پی کنندگان ناقه صالح از اشقیای اولین و آخرین و هر که ولایت و محبت ایشان را
اختیار کرده است یعنی ابن ملجم و سایر قاتلان ائمه علیهم اللعنه و واجب است ولایت و محبت
آنها که بر طریقه پیغمبر خود رفته اند و تغییر و تبدیل دین خدا نکرده اند مثل سلمان فارسی و ابوذر
غفاری و مقداد بن الاسود و عمار بن یاسر و حذیفه بن الیمان و ابو الهیثم بن التیهان
و سهل بن حنیف و عباده بن الصامت و ابو ایوب انصاری و خزیمه بن ثابت ذو
الشهادتین و ابو سعید خدری و امثال ایشان رضی الله عنهم و حرام بودن شراب
انگور و هر شرابی است کننده کمش و بسیارش و هر چه بسیارش مست میکند کمش نیز حرام است
و مضطر شراب نخورد زیرا که او را میکشد و حرام بودن هر صاحب نیشی از درندگان و هر
صاحب چنگالی از مرغان و حرام بودن [illegible] که آن خونست و حرام بودن مارماهی و هر ماهی
که فلس نداشته باشد و اجتناب کبایر که آن کشتن نفسی است که خدا حرام کرده است
و زنا و دزدی و شراب خوردن و عقوق پدر و مادر و گریختن از جنگ و خوردن مال یتیم
بظلم و خوردن میته و خون و گوشت خوک و آنچه بغیر نام خدا ذبح کرده باشند و حرمت
اینها در صورتیست که مضطر نباشد آدمی و خوردن ربا بعد از آنکه حرمتش ظاهر شده باشد
و رشوه و قمار و کم کردن کیل و وزن و فحش گفتن زنان عفیفه و لواطه و گواهی دروغ

و ولایت اتباع ایشان و پیروان ایشان و آنها که بهدایت ایشان هدایت یافته اند و بر طریقه ایشان رفته اند علیهم

و نا

و ناامید شدن از رحمت الهی در آخرت و دنیا و ایمن بودن از عذاب خدا با ارتکاب معصیت و
اعانت ظالمان و میل قلبی بسوی ایشان و قسم دروغ برامر گذشته و حبس حقوق مسلمانان و تهمت
برادر و دروغ و تکبر و اسراف و مال را عبث ضایع کردن و خیانت و حج را سبک شمردن و بتاخیر
تاخیر کردن و جنگ کردن با دوستان خدا و اصرار بر گناهان و ایضا ابن بابویه رحمة الله علیه در
کتاب خصال اکثر این مضامین را بچندین سند از اعمش روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام
فرمود که اینها شرایع دین است از برای کسی که متمسک شود باینها و اراده کند خدا هدایت او را و بعد از
آن اکثر این مضامین را که با مذهب حق شیعه موافق است بیان فرمود و زیاده بر آنها فرمود
که نماز نکنند در پوست میته هر چند هفتاد مرتبه دباغی کنند و در افتتاح نماز نگویند تعالی
جدک و زیرا که بقبر بزند بعرض از جانب لحد بیزند و قبر را مرتفع کنند و خرپشته نکنند و محبت
دوستان خدا و ولایت ایشان واجب است و بیزاری از دشمنان ایشان واجب است و از
آنها که ستم کردند بر آل محمد و هتک حجاب آنحضرت نمودند و از فاطمه فدک را غصب کردند و منع کردند میراث
او را و شوهر او را و قصد کردند که خانه آنحضرت را بسوزانند و اساس ظلم بر اهل بیت گذاشتند و
تغییر سنتهای رسول دادند و بیزاری از طلحه و زبیر و معویه و اصحاب ایشان و خوارج واجب است و
بیزاری از قاتل امیر المؤمنین و جمیع قاتلان ائمه واجب است و از جمله مؤمنانی که ولایت
ایشان واجب است جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله بن الصامت را نیز ذکر کرده است و فرموده
است اصحاب حدود فاسقانند مؤمنانند و نه کافران و شفاعت جایز است از برای ایشان
و از برای مستضعفان هرگاه بپسندد خدا دین ایشان را و در کبایر اول شرک بخدا را
ذکر کرده است و چون این دو حدیث معتبر مشتمل از دو معصوم بزرگوار صلوات الله علیهما در
بیان شرایع دین حق وارد شده بود درین رساله ایراد نمودم هفتم چون اکثر متکلمین
در معارف ایمانی تقلید را کافی نمیدانستند تحصیل یقین بمعارف را بدلیل واجب کرده اند
در وقت تکلیف بمعارف بعضی از متکلمین گفته اند که وقتی مکلف میشود که ممکن باشد او را
تحصیل علم بمعارف زیرا که شرطست در تکلیف بشیئی که قادر باشد بر آنچه مکلف آن شده باشد و
تمیز میان آن و غیر آن بکند پس قبل از این حال تکلیف آن محالست و بعد از آن مکلف است

و غصب کردند میراث او را

و واجب میدانند

میشود تا آن خواه ببلوغ شرعي مکلف شود پس ممکن است چند سال قبل یا بعد از آن نیز مکلف نشود بحسب
اختلاف مراتب ادراک مردم در قوت و ضعف و بعضي از فقها گفته اند وقت تکلیف بمعارف
همان وقت تکلیف بسایر عبادات است که اول بلوغ باشد اما بعد از تحقق بلوغ اول واجب است که
مبادرت نماید بتحصیل معارف پیش از اتیان باعمال و از شیخ طوسي علیه الرحمة نقل کرده اند که پسر در
سن ده سالگي اگر عاقل باشد مکلف بمعرفت میشود و بحث کرده اند که احادیث بسیار وارد شده
است که قلم برداشته شده است از صبي تا بالغ شود پس بباید پیش از بلوغ مکلف بمعرفت
نباشد و بر قول سابق اعتراض کرده اند که چون میشود که اناث با ضعف عقل ایشان بعد از نه سال
نه مکلف بمعرفت باشند و کور با آنکه عقل ایشان اکمل است تا ابتداي سال شانزدهم مکلف
بمعرفت نباشد و باز خلاف کرده اند در آنکه مکلف در وقتي که مشغول نظر و فکر است چون
معارف همه نظریست آیا کافر است یا مؤمن سید مرتضی رضي الله عنه جزم کرده است
که کافر است و شیخ بهاء الدین قدس سره گفته است که این بسیار مشکل است زیرا که لازم
میاید که حکم کنیم بکفر همه کس در اول کمال عقلش که اول وقت تکلیف بمعرفت است و باید که اگر در این
وقت بمیرد مخلد در جهنم باشد و این بسیار بعید است از عدالت حق تعالی و وسعت رحمت او بلکه در
بعضي از صور ظلم لازم میاید و تکلیف ما لا یطاق مگر آنکه گوییم این نوع از کفر صاحبش معذور است
و گوییم اجماعي که کرده اند بر آنکه کافر مخلد در جهنم است در باب کافریست که از روي
اعتقاد کفر کرده باشد و اگر کسي گوید که هرگاه از اهل جهنم نباشد باید داخل بهشت شود بنابر آنکه
واسطه نیست میان این دو شق پس میباید غیر مؤمن مخلد در بهشت باشد و این خلاف
اجماع است که غیر مؤمن داخل بهشت نمیشود جواب میگوییم که ممکنست داخل شدن او در بهشت تفضلي
باشد از جانب خدا مانند اطفال و اجماع مخصوص کسي باشد که مکلف بایمان باشد و مدتي بر او
گذشته باشد که ممکن باشد او را تحصیل ایمان کردن و تقصیر کرده باشد و تحقیقش آنست که
چنین کسي را نه حکم بایمان او میتوان کرد و نه حکم بکفر او حقیقة در مدت نظر و فکر بلکه بتبعیت پدر و مادر
حکم بایمان او میکنند مانند اطفال زیرا که تکلیف تمامي براي او متحقق نشده است که از حکم اطفال
بیرون رود پس او باقیست در آن حالت تا بروز نمایی نکند که ممکن باشد او را نظري که

رسیده باشد و خواه نرسیده باشد

اختیار

موصل

موصل بایمان باشد تمام شد کلام شهید ثاني رحمه الله و نزد فقیر حق آنست چنانکه دانستي که
مراتب ایمان مختلف است و هر کسي در هر حالي بمرتبه از مراتب ایمان مکلف است و حق تعالی
میفرماید لا یکلف الله نفسا الا ما آتیها حق تعالی تکلیف نمیکند نفسي را مگر آنچه
قابلیت آن را باو داده است و برقي و عیاشي و کلیني بسندهاي معتبر از زراره و حمران و محمد
بن مسلم و حمزه طیار روایت کرده اند که حضرت صادق علیه السلم فرمود که نبوسید ازو
ما و اعتقاد ما آنست که حق تعالی حجت میگیرد بر بندگان بآنچه بایشان داده است و شناسانیده
است پس رسولي بسوي ایشان فرستاده و کتاب بر او نازل گردانیده و در آن کتاب امر و نهي کرده
امر کرده بنماز و روزه و فرموده اگر بخواب روید بر شما هیچ نیست و چون بیدار شوید قضا کنید و در
روزه اگر بیمار شوید افطار کنید و بعد از صحت قضا کنید و همچنین در جمیع تکالیف کار را بر ایشان
آسان کرده است و در هر امري خدا را بر آدمي حجتي هست و خدا را در آن مشیتي هست و من
نمیگویم که بایشان گذاشته است و هر چه خواهند میتوانند کرد بلکه خدا هدایت میکند
بعضي را بتوفیقات خاصه و بعضي را بخود وا میگذارد و آنچه ایشان را بآن تکلیف کرده است کمتر
از وسعت و قدرت ایشانست و هر چه بر ایشان دشوار بوده است از ایشان برداشته
است و لیکن مردم در ایشان خیري نیست که با این وسعت شریعت مخالفت میکنند بعد از آنکه
فرموده است در باب جهاد که نیست بر ضعیفان و نه بر بیماران و نه بر آنها که نمیابند آنچه
خرج کنند حرجي و تنگي و نیست بر محسنان و نیکوکاران راهي عتاب و خدا آمرزنده
و رحیم است و نه بر آنها که چون بنزد تو میایند که ایشان را سوار کني تو میگویي که من نمییابم چیزي
که شما را بر آن سوار کنم بر میگردند و آب از دیدهاي ایشان میریزد پس خدا از
اینها همه تکلیف را برداشت چون خرجي نمییافتند و بر ایشان دشوار بود و بسند دیگر از
بسندهاي معتبر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی که
نبوده است که خدا حکم کند بگمراهي گروهي بعد از آنکه ایشان را هدایت کرده باشد تا بیان
کند از براي ایشان آنچه باید از آن بپرهیزند حضرت فرمود که یعني بشناساند بایشان
آنچه باعث خوشنودي اوست یا باعث سخط و غضب اوست و خدا فرموده است

که خدا حجت میگیرد بر مردم بآنچه بایشان داده است و ایشان را شناسانیده است و ایضا بسندهاي معتبر از آنحضرت روایت کرده اند

فألهمها فجورها وتقويها حضرت فرموده یعنی بیان کرد از برای هر نفسی آنچه باید بکند و آنچه باید
ترک کرد و ایضا فرموده است **انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا**
حضرت فرموده یعنی راه را باو شناسانیدیم یا اخذ میکند یا ترک میکند و باز فرموده است و قوم ثمود را
هدایت کردیم پس ایشان کوری را بر هدایت اختیار کردند و در حدیث دیگر فرمود که هیچکس نیست
مگر آنکه حق بر او آورده میشود و نزد او ظاهر میگردد خواه قبول بکند و خواه قبول نکند و کلینی روایت
کرده است که از آنحضرت پرسیدند که معرفت کار کیست فرمود کار خداست و بنده را کاری در آن
عملی و حیلی نیست و ایضا روایت کرده است که عبد الاعلی از آنحضرت پرسید که آیا در مردم آلتی و حالتی
قرار داده اند که بمعرفت آن آلت توان رسید فرمود نه پرسید که آیا ایشان را تکلیف بمعرفت کرده
اند فرمود نه بر خدا واجب است که بیان کند خدا تکلیف نکرده است نفسی را مگر بقدر وسع و آسانی او
و تکلیف نکرده است مگر بچیزی که باو عطا کرده است و در حدیث دیگر فرمود که شش چیز است که مردم را
در آن کاری و اختیاری نیست معرفت و جهل و رضا و غضب و خواب و بیداری و در حدیث دیگر فرمود
که خدا را نیست بر خلق که بشناسند و خلق را بر خداست که ایشان را بشناساند و بعد از آن خدا را
بر خلق است که بعد از شناسانیدن ایشان قبول کنند و ایضا از آنحضرت پرسیدند که کسی که چیزی را
نداند بر او چیزی هست فرمود نه و بروایت دیگر فرمود که آنچه خدا علمش را از بندگان خود
محجوب گردانیده است بر ایشان در آن تکلیفی نیست و ابن بابویه و دیگران بسندهای صحیح روایت
کرده اند از آنحضرت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که برداشته اند از امت من نه چیز را
خطا را و فراموشی را و آنچه ایشان را بر آن اکراه کنند و آنچه ندانند و آنچه طاقت آن نداشته
باشند و آنچه مضطر باشند بآن و حسد و فال بد و تفکر در وسوسه ها در احوال خلق مادام
که بلب سخن نگویند و از این قبیل اخبار بسیار است و در معنی این آیات سخن بسیار است که
در سایر کتب خود ایراد نموده ام اما مجملا معلوم است که تا حق تعالی چیزی را بکسی نشناساند
و در آن باب حجت بر او تمام نکند او را بر ترک آن عقاب نمیکند و اتمام حجت انواع میدارد
دیگر قسم آنست که کسی پدر و مادر او مسلمانند و در بلاد اسلام نشو و نما کرده است و
مذهب حق در نفس او جا کرده است در اول بنوع اطمینانی و آن دو بر دین حق و این نیز چند
قسم است **یکی آنکه** بمحض حسن ظن به پدر و مادر و خویشان و استادان از روی تقلید ظنی

بهم رسانیده است و دور نیست که از برای اکثر خلق همین کافی باشد چنانچه سابقا مذکور شد
دویم آنکه در این مدت بتدریج دلایل اجمالیه بر گوشش او خورده است و در اول بنوع
یا علم یا ظن قریب بعلم از روی آن دلایل بهم رسانیده است آن نیز بطریق اولی کافی است
و اگر طالب یقین باشند هر دو بطاعات و عبادات و تحصیل علوم حقه اشتغال نمایند و بتوسل
بتضرع و ابتهال از کریم ذی الجلال طلب نهایت معرفت بکنند روز بروز ایمان ایشان در ترقی
و تزاید خواهد بود تا آنکه باعلای مدارج یقین بحسب قابلیت خود برسند و اگر تقصیری در عمل
بکنند اگر فتنه مضله ایشان را عارض نشود که ایشان را از دین برگرداند محل عفو الهی و شفاعت حضرت
رسالت پناهی و ائمه خواهند بود و اگر العیاذ بالله از دین برگردند بتقصیر خود ایشان
خواهند بود و اما جمعی که در بلاد کفر یا در بلاد اهل خلاف بهم رسیده باشند و اگر تعصب را بگذارند
و طالب حق شوند بمقتضای **الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا** البته حق تعالی
بالطاف خفیه خود وسیله از برای هدایت ایشان بر میانگیزد و ایشان را هدایت میکند و اگر
نکند ایشان را معذور میدارد چنانچه گذشت و اگر بنای امر خود را بر تعصب گذارند و کوشش نکنند
ندهند و راسخ در دین خود بمانند مقصر خواهند بود و معذور نیستند و بسا باشد که بعضی از ایشان که
حق بر ایشان وضوحی بهم نرسانیده باشد داخل مرجون لامر الله باشند و اما جمعی که مشغول
نظر باشند و متفحص دین حق باشند و خود را از تعصب و اغراض خالی کرده باشند و حق بر
ایشان ظاهر نشود ممکن نیست که ایشان معذور نباشند و اگر به بهشت نروند بجهنم نخواهند رفت و
احوال مستضعفین و مرجون لامر الله و امثال ایشان سابقا مذکور شد و مجملا باید دانست که
حق تعالی باحدی از عباد ظلم نمیکند و تا حجت را بر ایشان تمام نکند ایشان را عذاب نمیکند و تفکر
در خصوصیات احوال ایشان ضرور نیست **فصل بیستم** در بیان انواع
گناهانست و توبه از آنها و در آن دو مقصد است **مقصد اول** در بیان گناهان صغیره و
کبیره است **بدانکه** مشهور میان علمای خاصه و عامه آنست که گناه بر دو قسم است اول
کبیره و دویم صغیره و آنچه **شیخ طبرسی** رحمة الله علیه و بعضی از علما گفته اند که گناهان همه کبیره اند زیرا
که همه مشترکند در مخالفت امر و نهی و صغیره و کبیره که بر گناه اطلاق میکنند باعتبار نسبت

بما فوق و ما تحت آن است مثل بوسیدن اجنبیه که صغیره است نسبت بزنا و کبیره است
نسبت بنظر بنا محرم بشهوت و این قول را نسبت بشیخ مفید و ابو الصلاح و ابن البراج و ابن
ادریس نیز داده اند و بسیار بعید است و منافی آیات و اخبار بسیار است چنانکه حق تعالی فرموده
است که اگر اجتناب کنید کبایر گناهانی را که نهی کرده اند شما را از آن تکفیر می کنیم و می بخشیم گناهان
شما را و باز فرموده است که اگر اجتناب می کنند از کبایر گناه و از فواحش یعنی گناهان بسیار
قبیح یا رسوا کننده که موجب حد باشد مگر لمم یعنی گناهان صغیره و در احادیث وارد
شده است که گناه کبیره آدمی را از عدالت بیرون میبرد و گناه صغیره اگر اصرار در آن کند
از عدالت بیرون نمیبرد و دور نیست که مراد آنها از آنکه گناه صغیره نمیباشد آن باشد که
گناه را حقیر نمیباید شمرد و معصیت خداوند کبیر و صغیر و حقیر نمیباشد و نافرمانی خداوند جلیل
بزرگ و عظیم است بلی بعضی گناهان از بعضی بدتر اند و بعضی نسبت ببعضی خوردتر مینماید پس حق آنست
که گناه بر دو قسم است یکی کبیره است که ارتکاب آن بدون توبه آدمی را از عدالت بیرون
میبرد و مستحق عقوبت الهی میکند بلکه از بعضی معانی ایمان نیز بدر میکند چنانچه سابقا دانستی و
دیگری صغیره است که بدون اصرار بر آن از عدالت بیرون نمیبرد و اگر اجتناب از گناهان
کبیره بکند ارتکاب آنها مغفور و معفو است و حق تعالی آنها را بفضل خود می بخشد و بر آنها
بمقتضای وعده خود عقاب نمیفرماید و مشهور میان علما آنست که اصرار بر گناه صغیره کبیره
است و در معنی اصرار خلافست شهید رحمة الله علیه گفته است که اصرار یا فعلیست یا
حکمی و اصرار فعلی مداومت است بر یکنوع از صغایر بی توبه یا بسیار کردن جنس صغایر بی توبه
و حکمی آنست که عزم داشته باشد بر فعل صغیره بعد از فارغ شدن از آن اما کسی که
صغیره بکند و در خاطرش نگذرد نه توبه و نه عزم بر فعل آن ظاهرش آنست که مصر نیست و شاید
اعمال صالحه از وضو و نماز و روزه کفاره آن باشد چنانچه در اخبار وارد شده است
این کلام شهید رحمة الله علیه بود و بعضی گفته اند اگر بعد از صغیره عزم بر صغیره دیگر داشته باشد
باز اصرار بعمل میآید و بعضی گفته اند همین که صغیره بکند و بعد از آن توبه نکند اصرار بعمل می
آید و بنا برین فرق میان کبیره و صغیره نخواهد بود و بعضی گفته اند بسیار کردن یکنوع

از

از صغیره است و بعضی گفته اند بسیار کردن صغیره است خواه از یکنوع و خواه از انواع
مختلفه و بعضی قایل شده اند که بهر یک از اینها اصرار بعمل میآید و بعضی دعوای اجماع کرده
اند برآنکه بسیار کردن گناه هر چند از یکنوع نباشد بحیثیتی که ارتکاب او گناه را زیاده از
اجتناب باشد و هر گاه که گناه او زیاده شود بی توبه مصر میشود البته قدح در عدالت او میکند
و کلام فقیر آنست که محض عزم بر صغیره بعد از فعل آن اصرار نیست بلکه اصرار یا مداومت بر یک
گناه و تکرار آنست بدون توبه یا بسیار مرتکب صغایر شدن بحیثیتی که مشعر باشد به
بی اعتنایی او بشرع و دین و در مابین آن ندامت و پشیمانی از و ظاهر نشود و اما کبایر
در اقوال علما و اخبار اختلاف بسیار در آن هست بعضی گفته اند هر گناهی است که حق تعالی
در قرآن مجید وعید عقاب بر آن کرده باشد و بعضی گفته اند هر گناهی است که شارع حد
بر آن مقرر کرده باشد یا تصریح بوعید عقاب در آن شده باشد و بعضی گفته اند هر گناهی است
که کردن آن مشعر بی اعتنایی فاعل آن باشد بدین و بعضی گفته اند هر گناهی است
که حرمت آن بدلیل قطعی دانسته شده باشد و بعضی گفته اند هر گناهی است که وعید شدید
بر آن در قرآن یا در سنت شده باشد و بعضی گفته اند موافق بعضی از اخبار عامه و خاصه که
آنها هفت است اول شرک بخداست و جمیع اعتقادات فاسده که مخل ایمان باشد
دوم قتل آدمیست بناحق سیوم فحش گفتن است بزن عفیفه چهارم اکل مال یتیم
است یعنی تصرف در آن بغیر حق پنجم زناست ششم گریختن از جنگ واجب
است هفتم عقوق پدر و مادر است و بعضی سیزده گناه دیگر افزوده اند لواطه
و سحر و ربا و غیبت و قسم دروغ و گواهی دروغ و آشامیدن شراب و استخفاف بکعبه معظمه
و دزدی و بیعت امام را شکستن و اعرابی شدن بعد از هجرت و ناامیدی از رحمت خدا
و ایمن بودن از عذاب خدا و بعضی چهارده گناه دیگر اضافه کرده اند خوردن میته و خون
و گوشت خوک و خوردن گوشت حیوانی که بنام غیر خدا کشته باشند در غیر حال ضرورت و رشوه
گرفتن و قمار باختن و کیل و وزن را کم دادن و اعانت ظالمان بر ظلم و حبس حقوق مردم
با عدم پریشانی و اسراف در مال و مال را در حرام صرف کردن و خیانت در مال مردم

مرتکب

برآنها

کردن و مشغول بملاهی بودن مانند دف و طنبور و نای و امثال اینها و اصرار بر گناهان
و در حدیث امام رضا علیه السلام نزدیک باینها گذشت و نقل کرده اند که از ابن عباس
پرسیدند که گناهان کبیره هفت است گفت به هفتصد نزدیکتر است از هفت و آنچه از اکثر احادیث معتبره
ظاهر میشود یکی از دو معنی است اول گناهی چند که در قرآن مجید وعید آتش جهنم بر آن
شده باشد یا تهدید عظیم بر آن شده باشد که متضمن عقاب باشد یا ترک فرایضی که وجوبش از
قرآن مجید ظاهر شده باشد مثل نماز و روزه و حج و زکوة دوم آنکه در قرآن مجید یا سنت
متواتره وعید نار یا تهدید عظیم که مستلزم عقاب باشد بر آن شده باشد و بعضی اعم از این عقابش را
نیز داخل کرده اند و بعضی اعم از سنت متواتره گفته اند که اگر احادیث صحیحه نیز وعید و تهدید
شده باشد داخل است و قول اول اظهر است و قول آخر احوط است و در حدیث صحیح
عمرو بن عبید اینها بخصوص وارد شده است شرک بخدا نا امیدی از رحمت خدا ایمن بودن از
عذاب خدا عقوق پدر و مادر و کشتن نفسی که خدا حرام کرده است و فحش گفتن و خوردن مال
یتیم بناحق و گریختن از جنگ و خوردن سود و جادو کردن و قسم دروغ و دزدی از مال غنیمت
و ندادن زکوة واجب و گواهی ناحق و پنهان کردن گواهی حق و شراب خوردن و ترک نماز
واجب عمداً یا چیزهای دیگر که خدا در قرآن واجب کرده است و عهد خدا و امام شکستن
یا عهد مردم نیز داخل است و قطع رحم کردن و از مجموع اخبار آنچه وعید نار یا تهدید عظیم یا
لعن در آن وارد شده است قریب بهشتاد میشود و والد فقیر رحمة الله علیه در بعضی از
تصانیف خود آنها را جمع کرده است و آنها است که در این حدیث صحیح مذکور شد و کهانت
یعنی خبر دادن از جن و زنا و لواطه و دزدی و افطار روزه ماه رمضان و تاخیر حج از
سال استطاعت بدون عذر و از شهادت آمدن هزیمت کننده و بیعت امام را شکستن و
بادیه نشین شدن بعد از هجرت و شاید درین زمان رفتن ببلادی باشد که عالمی در آنجا
نباشد و مسایل دین خود را اخذ نتوان کردن و دروغ بستن بر خدا و رسول و ائمه
صلوات الله علیهم و غیبت و بهتان و بعضی گفته اند ترک جمیع مستحبات و منع کردن زیادتی
آب مباح از مردم با احتیاج ایشان و عدم احتیاج او و عدم استبرا از بول و کاری

و کاری کردن که دشنام بپدر و مادر آن کس بدهند و ضرر رسانیدن در وصیت بوارث و بعضی
گفته اند کراهت داشتن از قضاهای خدا و اعتراض کردن بر تقدیرات خدا و مکر و حسد و عداوت
مومنان و الحاد در حرم مکه و مدینه یعنی ظلم در آنها کردن و سخن چینی که موجب ضرر باشد و قطع
عضو مومنی بناحق و خوردن میته و سایر نجاسات و قرمساقی در حرام و اصرار بر گناهان صغیره و
امر بدیها و نهی از نیکیها و دروغ گفتن و خلف وعده بنا بر قولی و خیانت و لعن کردن مومنان و
دشنام دادن بایشان و آزار کردن بی سببی و زدن غلام و کنیز زیاده بر حدی که
مستحق آن باشند و منع آب مباح از کسی که مستحق آن باشد و سد شارع مسلمانان کردن و عیال
خود را ضایع گذاشتن و غضب کشیدن بناحق و ظلم بر مسلمانان و خوردن مسکر و دو زبان بودن
و مومنان را حقیر شمردن و تجسس عیبهای ایشان کردن و سرزنش ایشان کردن و افترا
بستن بر ایشان و دشنام دادن بایشان و گمان بد بردن بایشان و ترسانیدن ایشان
و ترک امر بمعروف و نهی از منکر و نشستن در مجالس فسق خصوصاً مجلس شرب خمر و سخریه و ریا و بدعت
در دین و با اهل بدعت همنشینی کردن و گناه را سهل شمردن و خوردن حرام و از اسباب منکر
تا آخر محل اشکال است کبیره بودن آنها و ایضاً حرمت غنا معلوم است و در کبیره بودن آن خلاف
است و احادیث بسیار دلالت میکند بر حرمت غنا و شنیدن آن و در خبر بعضی از
روایات مذکور است که کبیره است و غنا تحریر آواز است در حلق که موجب سرور گردد یا اندوه
و مشهور آنست که فرقی نیست میان آنکه در قرآن و دعا و ذکر باشد یا غیر آن و اکثر علما
استثنا کرده اند از غنای حرام حدی را که از برای تند رفتن شتر عربان میخوانند و بعضی مرثیه
حضرت امام حسین صلوات الله علیه و آله را نیز استثنا کرده اند و خالی از قوتی نیست اگر
بروش نوحه عربان بخوانند و بعضی نیز استثنا کرده اند صدای زنی را که غنا کند در عروسیها
برای زنان و مردان بر ایشان داخل نشوند و ایضاً تجویز کرده اند بشرط آنکه ساز نزنند و سخنهای
دروغ نگویند و استثناء اینها نیز خالی از قوتی نیست چون احادیث معتبره در اینها وارد شده
است و ابن ادریس و بعضی از علما همه اینها را حرام میدانند و ترک همه احوط است و احادیث
که در باب منع صوت حسن وارد شده است دلالت بر جواز غنا ندارد زیرا که بسیار است

که جوهر او از کسی خوش آینده است هرچند تحریری در آن نباشد و همچنین کرده است
که قرآن و دعا را بخوبی میخوانند که ترجیع ظاهری ندارد و موجب حزن میشود و آن صوتی
ندارد و احادیثی که در باب خواندن قرآن بحزن و صوت حسن وارد شده است ممکن است
محمول بر این باشد و آنچه تصریح بترجیع و غنا در آن وارد شده است محمول بر تقیه است زیرا که بعضی
از علمای سنیان و صوفیه ایشان غنا را در قرآن و ذکر حلال بلکه مستحب میدانند و خلافی نیست
میان علمای شیعه در حرمت استعمال آلات لهو مانند طنبور و عود و نای و دف و امثال اینها
اما در کبیره بودن اینها خلاف است و کسی که غنا را کبیره دانسته اینها را بطریق اولی کبیره میداند و بعضی
از علما دف بی صنج را در عروسی و ختنه کردن تجویز کرده اند و بعضی مطلقا حرام میدانند و
این احوط است و انواع قمار همه حرام است و بعضی کبیره میدانند مانند نرد و شطرنج و تخم بازی
و گردکان بازی و هر چه در آن گروبندی باشد مگر در شمشیر بازی و نیزه بازی و اسب دوانیدن
و استر دوانی و الاغ دوانی و شتر دوانی و فیل دوانی و تیر اندازی و در شماره‌ها که نهی از
اینها بخصوص وارد شده است مانند شطرنج و نرد و اربعة عشر حرام است یاد گرفتن و یاد دادن و بازی
کردن اینها هرچند گرو نبندند و ظاهر جمعی آنست که تخم بازی و گردکان بازی و قاب بازی نیز چنین
است که بدون گرو حرام است و خالی از قوتی نیست و ظاهر اخبار آنست که بازی نرد و شطرنج کبیره است
و یحیی بن سعید در جامع گفته است حلال نیست نظر کردن در نرد و شطرنج و سلام کردن بر کسی که بازی
کند باینها و در حدیث صحیح منقولست از حضرت صادق علیه السلام که فروختن شطرنج حرام است و
قیمتش را خوردن حرام است و نگاه داشتن آن کفر است و بازی کردن بآن شرک است و سلام کردن
بر کسی که بازی میکند معصیت و کبیره هلاک کننده است و کسی که دست در میان آن گذارد چنانست
که دست در میان گوشت خوک برده باشد و نمازش مقبول نیست تا دستش را بشوید و کسی که نظر
بآن کند چنانست که در فرج مادرش نظر کرده است و کسی که نظر کند بآن در حال بازی کردن و سلام کند
بر بازی کننده در آن حالت در گناه مساویند و کسی که بنشیند بقصد بازی کردن جای خود را
در جهنم مهیا داند و این زندگانی باعث حسرت او باشد در قیامت و زنهار هم نشینی مکن با کسی
که مغرورست باین بازی که آن از مجالسی است که اهل آنها در هر ساعت منتظر غضب الهی اند

و اما گرو بودن در مسابقه دویدن و سنگ انداختن و ظرفهای سنگین را بگرو برداشتن و بلند کردن و کشتی
بگرو دوانیدن و کشتی گرفتن و چوگان بازی کردن و امثال اینها اگر با گروبندی باشد حرامست
و اگر بی گرو باشد خلافست و حکم بحرمت مشکلست خصوصا هرگاه غرض ورزش غلبه بر خصم باشد در جنگ
و در خصوص کشتی گرفتن احادیث وارد شده است که دلالت بر جواز می کند بلکه بحدیث کشتی گرفتن
حسنین صلوات الله علیهما در حضور حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و تحریص کردن آنحضرت و جبرئیل
علیهما السلام هریک از ایشان یکی را استدلال باستحباب آن نیز میتوان کرد و علامه رحمه الله
جزم کرده است بحرمت انگشتر بازی و استعلام آنکه در دست من جفت است یا طاق و چوگان بازی
و تفنگ و کمان گلوله بگرو انداختن و بیک پا ایستادن و مکث در زیر آب کردن خواه عوضی در گرو
قرار داده باشند و خواه نه و در کشتی گرفتن و کبوتر بگرو در راههای دور فرستادن و گرو دوانیدن
اگر عوضی قرار نداده باشند تردد و اشکالی کرده است و نگاه داشتن کبوتر از برای انس
جایزست بلکه مستحب است و از برای فرستادن نامها جایزست و بگرو فرستادن اگر با عوض
باشد مشهور حرمت است و اگر بدون عوض باشد خلافست و جواز خالی از قوتی نیست و احوط
ترک است و پرانیدن از برای تفرج و سیر خلافست اکثر مکروه دانسته اند و بعضی حرام میدانند
و این در صورتی است که متضمن فعل حرامی نباشد و اگر متضمن دزدیدن کبوتر دیگران و اشراف بر
خانهای مسلمانان و شکستن شیشها و ظروف همسایگان و امثال اینها باشد چنانکه در این زمانها شایع است
حرام خواهد بود و اکثر علما حرام دانسته اند حیوانات را بگرو بجنگ انداختن خواه عوضی قرار کنند
و خواه نه و بعضی مطلقا آنها را تحریص بر جنگ یکدیگر کردن حرام دانسته اند و علما گفته اند
خلافی نیست در آنکه حرام است مدح کردن کسی که مستحق مذمت باشد و مذمت کردن کسی که
مستحق مدح باشد و همچنین است تعریف حسن زنان مؤمنه که شناسند و تعریف حسن پسران
ساده یا امرد مطلقا خواه معین و خواه غیر معین و خواه شناسند و خواه نشناسند و خواه در
نظم و خواه در نثر و علما حسن زنان حربیه را تجویز کرده اند و خلافی نیست در حرمت سحر
و آن کلمات یا افسونهاست یا نقشی است که تکلم کنند یا بنویسند یا عملی بکنند که تاثیری بکند در بدن
کسی یا دل او یا در عقل او بدون آنکه بظاهر مباشر آن گردد و بعضی از جمله سحر شمرده اند

حذمت و نمودن ملائکه و جن را و نازل گردانیدن شیاطین را از برای کشف امور غایبه و
علاج مجنون یا مصروع یا داخل شدن ایشان در بدن کودکی یا زنی و سخن گفتن بزبان او و اگر بعضی از
اینها اصل داشته باشد ظاهرا از قبیل کهانت باشد و شهید رحمة الله علیه گفته است که از جمله
سحر است نیرنجات و طلسمات و خلافی نیست در آنکه عمل سحر و کسبش حرام است و ظاهر اکثر آنست که یاد
گرفتن آن بعضی تجویز کرده اند اما نه بقصد عمل کردن بلکه از برای آنکه احتراز از آن بکنند و بسا باشد
واجب کفائی باشد برای دفع شبهه ساحری که دعوای پیغمبری کند فرق میان سحر و معجزه چنانکه شیخ
بهاء الدین محمد قدس سره علیه الرحمة میگفته است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله انگشتها را
گشود و آب از میان انگشتان مبارکش جاری شد احتمال سحر نداشت و اگر انگشتان را یکی بیکی میجنبانید
و میخوابانید احتمال سحر داشت و حق آنست که معجزات انبیا علیهم السلام از آن واضح تر و
ظاهر تر است که احتمال سحر در آنها رود و بجاده نهایتش آنست که چند قطره آب بیرون آید نه آنکه
چندین هزار کس سیراب شوند یا عصا هفتاد هزار عصا و ریسمان را بلع کند و بعد از حضرت رسالت
معلوم است که پیغمبری نخواهد بود و امام صاحب الامر صلوات الله علیه انشاء الله بنحوی نخواهد بود
که کسی را در آن شبهه تواند بود و در روایتی وارد شده است که حل بکن اما مبند و اگر این حدیث
را حمل بر آن کرده اند که بعضی از آن و ذکر و دعا حل کن و بر طرف کن سحر را نه بسحر و کسی که حلال
داند سحر را واجب است کشتن او و ایضا خلافی نیست در آنکه کهانت حرام است و گفته اند
که آن علمیست که موجب اطاعت بعضی از جن گردد او میرا و خبرها از برای او بیاورد و این نزدیک
است بسحر و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که کهانت کند یا کهانت کنند از برای
او بیزار است از دین محمد صلی الله علیه و آله و ایضا خلافی نیست ظاهرا در حرمت
شعبده و آن اعمال غریب است که معرکه گیران میکنند که بچالاکی دست کاری چند میکنند که عجیب
مینماید و بسبب آن اکثر مردم مغفل است و در کیمیا خلافست که اصلی دارد یا نه و اگر اصلی
نداشته باشد غش و تدلیس و عمر و مال خود ضایع کردنست و فریب دادن مردم و همه
اینها حرام است و اگر ممکن باشد که اصلی داشته باشد ظن غالب آنست که در این زمانها کسی نمیداند
و مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام خواهد بود و بر فرض محال که کسی داند در این اعصار حکم حرمت

مشکلست مگر آنکه متضمن مفاسد دیگر باشد و چنانچه شهید رحمة الله علیه گفته است احوط و اولی
اجتناب از همه اینهاست و ایضا خلافی نیست در حرمت قیافه و آن منسوب ساختن نسب بعلامتی از
مشابهت در ترکیب و صورت که بسبب آن ملحق میکنند بعضی از مردم را ببعضی در نسب چنانکه در باب
نسب اسامه بعضی مذکور شده و ارباب قیافه پاهای او و زید پدرش را ملاحظه کردند و حکم کردند که این
پسر زید است و گفته اند وقتی حرام است که جزم بآن بکنند و امر حرامی بر آن مترتب سازند
مثل آنکه نسبی که شرعا ثابت باشد تغییر دهند یا محرمی را نامحرم و یا نامحرمی را محرم کرده اند و امثال
اینها و در عرف عرب و عجم قیافه دیگر میباشد که حکم میکنند از خصوص خلقت هر کس بصفات حسنه یا ردیه
او مانند کرم و بخل و شجاعت و جبن و درازی و کوتاهی عمر و امثال اینها و نقل اجماع کرده اند بر حرمت
فروختن میته و شراب و گوشت خوک و سایر مسکرات مانند بوزه و بنگ و فروختن سگ بغیر سگ
شکاری و گله و زراعت و باغ و مشهور آنست که فروختن عذره و بول حیوانات غیر ماکول اللحم حرامست
و در عذره و بول ماکول اللحم خلافست و جایز بودن اقوی است و در روغنی که نجس شده باشد مشهور
آنست که جایز است از برای سوزانیدن در چراغ در زیر آسمان و ظاهر اینست که در زیر سقف نیز توان
سوخت و در دخل صابون و امثال آن نتوان کرد و حیوانات را بآن چرب نتوان کرد و در روغن و پیه که
از میته اخذ کرده باشند مشهور آنست که مطلقا استعمال نتوان کرد و در روایات معتبره دلالت
بر جواز سوختن در چراغ میکند و در روغنی که بهم رساند در اموری که طهارت در آنها شرط نیست
استعمال نتوان کرد و از جمله محرمات فروختن و خریدن چیزی چند است که کافران آنها را
عبادت و سجده میکنند مانند بت و چلیپا و صورت حضرت مریم و عیسی علیهما السلام و فروختن و
خریدن آلتهای لهو مانند عود و طنبور و کمانچه و نای و دف و نقاره و امثال آنها و آلات
قمار مانند شطرنج و نرد و گنجفه اگر از برای استعمال حرام فروشند و اگر انتفاع حلالی از آن
متصور باشد بهمان هیئتی که هست و مشتری از برای آن منفعت حلال خرد اکثر تجویز کرده اند و
بعضی قید کرده اند که در صورتی حرامست که شکسته اش قیمتی نداشته باشد و اگر شکسته اش
قیمتی داشته باشد و از آن شکسته بفروشند برای آنکه مشتری آن را بشکند و در منفعت حلالی
منتفع شود و اعتماد بر دیانت مشتری داشته باشد میتوان فروخت و بعضی گفته اند

تا آنرا از جهت خود نبندد از و نمیتواند فروخت و دیگر فروختن ظروف طلا و نقره
نیز این خلاف است و از جمله محرمات فروختن اسلحه است بدشمنان دین در وقتی که
جنگ داشته باشند با مسلمانان و شیعیان و بعضی مطلقا حرام داشته اند و همچنین گفته اند
حرام است فروختن اسلحه براه زنان و دزدان از برای این امر یا مطلقا و همچنین مشهور میان
علما آنست که حرام است فروختن انگور از برای شراب کردن یعنی مذکور شود که از برای این کار میگیرد
خواه در ضمن عقد شرط کند و خواه مقارن عقد مذکور سازند و فروختن چوب از برای تراشیدن
بت یا آلات قمار و اگر بکسی بفروشد که این کارها کند و مذکور نشود که از برای این مجرد مشهور
کراهت است و بعضی حرام دانسته اند و احادیث جواز بسیار است و ایضا خلاف است در
اجاره دادن خانه و دکان و کشتی از برای شراب فروختن و نقل کردن و ضبط کردن سایر محرمات
و ایضا خلاف است در فروختن مسوخات مانند میمون و فیل و درندگان مانند ببر و پلنگ و
اشهر جواز است خصوصا حیوانات شکار کننده مانند یوز و باز و چرغ و عقاب و مشهور
میان علما آنست جواز بیع گربه است و بعضی جواز بیع جمیع سباع جایز کرده اند و ایضا مشهور
جواز بیع پوست درندگانست مانند پوست شیر و ببر و پلنگ و ابن البراج گفته است ثمن گربه
را تصدق میباید کرد و تصرف دیگر نمیتوان کرد و مستندش معلوم نیست و ابن جنید گفته است
ثمن هر حیوانات غیر مأکول اللحم را مانند مسوخات و درندگان در خوردن و آشامیدن
صرف نمیباید کرد و مستند این سخن نیز معلوم نیست و از جمله محرمات ساختن صورتهایی
سایه دار است که اگر روشنی بر یک طرف آن بتابد سایه از آن بیفتد خواه متصل بدیوار باشد
و خواه جدا باشد و ظاهر اخبار معتبره آنست که حرمت مخصوص صورت حیوان ذی روح است
هرگاه مجسم و سایه دار باشد پس صورتها که بر دیوارها و فرشها نقش کنند حرام نخواهد بود و صور
درخت و گل و گیاه و بناها گو سایه دار باشد حرام نخواهد بود و بعضی صورت ذی روح
را مطلقا حرام میدانند گو سایه نداشته باشد و بعضی صورت غیر ذی روح را نیز
مطلقا حرام میدانند و این قول مخالف احادیث معتبره است اگرچه احوط است و فروختن
صور مجسمه نیز مشهور حرمت است و کواکب را مؤثر تام دانستن چنانکه جمعی از علما قایلند کفر

است و مؤثر ناقص دانستن بآنکه اوضاع فلکی را تاثیری فی الجمله هست مانند تاثیر آفتاب در حرارت
و ماه در برودت اکثر علما فسق میدانند و اگر مؤثر ندانند و گویند عادت الهی جاری شده
است بر آنکه چنین وضعی که در فلک بهم رسد فلان امر در زمین حادث شود یا آنکه حق تعالی
این را علامتی برای این امر قرار داده است اکثر گفته اند حرام نیست و شهید ثانی رحمة الله علیه گفته
است مکروه است و اکثر علما نظر و فکر در علم نجوم و یاد دادن و آموختن آنرا حرام میدانند
چنانکه احادیث بسیار بر آن دلالت دارد و ابن طاوس علیه الرحمه و بعضی از علما گفته اند که اعتقاد
بتاثیر نداشته باشد حرام نیست و آنچه از مجموع احادیث معتبره ظاهر میشود آنست که اوضاع
اینها علامت حدوث حوادث هستند و کامل این علم مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلم است و این گروه
ایشانند بامور آینده و غیر ایشان احاطه تامه باین علم ندارند و باین سبب و اسباب دیگر از
مصالح کلیه منع کرده اند سایر خلق را از تفکر در اینها و حکم کردن بحدوث حوادث بسبب اینها و تعلیم و
تعلم این علم را حرام گردانیده اند و فرموده اند منجم مانند کاهن است و کاهن مانند ساحر است
و ساحر مانند کافر است و کافر در جهنم است و حضرت صادق علیه السلم منجمی را فرمود که
کتابهای خود را بسوزان و اما سعادت و نحوست کواکب آن نیز از احادیث ظاهر میشود که بعضی
سعادت و بعضی نحوست دارند و مردم در این باب نیز علم ناقصی دارند و حق تعالی قادر است
که بدعا و تصدق و توسل بجناب مقدس او نحوست اینها را مبدل بسعادت کرده اند و ترک اینها
و اعتماد بر علم ناقص خود و ارتکاب معاصی و قلت توسل و ضعف توکل سعدا اینها را نحس گرداند
بهذا ذکر دفع مخاوف و دفع بلایا امر بتصدق و توکل و تضرع و دعا فرموده اند و نهی از
رعایت ساعات نموده اند مگر در نکاح و زفاف و سفر و بعضی از امور که امر باحتراز از بودن
قمر در عقرب در آنها نموده اند گمان حقیر آنست که آن نیز بر وفق اطلاع منجمین نیست بلکه مراد از
ستارهای عقرب مراد است چنانچه مدار عرب بر آن بوده است و در میان عرب منجمین
و تقویمی شایع نبوده است و از احادیث جمیله شارع معلوم است که بنای عبادات و معاملات
ایشان را بر امور ظاهره گذاشته است که خواص و عوام در آن یکسان باشند و در شناختن آن
این زمان اکثر ستارهای عقرب به برج قوس منتقل شده است و اما علم هیئت افلاک و زمین

اصطلاح

کیفیت حرکات آنها مشهور آنست که حرام نیست بلکه بعضی مستحب دانسته اند بسبب آنکه باعث
اطلاع بر غرایب حکمت و عظمت قدرت حق تعالی میشود و حق آنست که اهتمام زیاده درین موجب
تضییع عمرست و اکثر مبتنی بر اوهام و خیالی چند است که بعضی از حرکات محسوسه کواکب بر آنها منطبق
میشود و در بعضی حیران شده اند و اینها از مشکلات آن فن شمرده اند و ارصاد مختلفه که بسته اند و اکثر
امور با یکدیگر مخالف اند و بغیر خداوندی که آنها را خلق کرده است و انبیا و اوصیا که بایشان الهام نموده
است دیگری را بر حقایق آنها اطلاعی نیست الا قلیلی از آن که ثمره مزید اطلاع بر قبله و اوقات
صلوات و غیر ذلک بوده باشد خوبست و شهید رحمه الله علیه تصریح نموده است که آنها را مع
فال و مثل آنها حرام است با اعتقاد بمطابقه آنها با واقع زیرا که علم غیب مخصوص خداست و اگر
بر سبیل فال نیک شنود و گوید باکی نیست زیرا که روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فال نیک را دوست میداشت و طیره یعنی فال بد را کراهت داشت مؤلف گوید که احوط
آنست که رجوع باین قسم مردم نکنند و سخن ایشان را تصدیق ننمایند زیرا که اخبار بسیار در نهی
از رفتن نزد کاهن و عراف وارد شده است و اجماعست که خبر از آینده مثل شنیدن نطق و تخمین
عرافند و آنکه میگویند که رمل از حضرت دانیال علیه السلام ماخوذ است اصلی ندارد و ابن ادریس در سرایر
از کتاب مشیخه ابن محبوب از هیثم روایت کرده است که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض
کردم که نزد ما در جزیره مردی است که بسیار است که خبر میدهد کسی را که مال او را دزدیده است
یا مانند آن از خبرهای مخفی حضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که برود بسوی
ساحری یا کاهنی که تصدیق او کند در آنچه میگوید پس تحقیق که کافر شده است بهر کتابی که خدا
فرستاده است و گفته اند نقشی که مخفی باشد مانند آب در شیر کردن و مشاطگی که از برای
فریب مردم باشد و اکثر فقها گفته اند حرام است مردان را لباس زنان پوشیدن
و خود را بزینتی که مخصوص زنان باشد زینت کردن مانند وسمه بر ابرو گذاشتن و لباس
مخصوص زنان پوشیدن و خلخال و دست بند پوشیدن و همچنین گفته اند حرام است زنان را
پوشیدن لباسی که مخصوص مردان باشد مانند عمامه و کمربند و جزم بحرمت اینها خالی از اشکالی
نیست و بعضی نقش کردن صورت و سایر اعضای زنان را بنیل و سرمه حرام دانسته اند

یاکذا

و این نیز خالی از اشکالی نیست و احوط آنست که اجتناب کنند از زیی مخصوص کفار و پوشیدن
لباسی که مخصوص ایشانست زیرا که از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی وحی
کرد بسوی پیغمبری از پیغمبران که بگو قوم خود را که نپوشند لباس دشمنان مرا و نخورند خوراک دشمنان
مرا و شبیه نشوند بشکل دشمنان من که ایشان نیز دشمن من خواهند بود چنانکه آنها دشمن منند
اکثر علما گفته اند جایز نیست اجرت گرفتن بر اعمال واجبه مانند غسل دادن اموات و کفن کردن
و دفن کردن و نماز کردن بر آنها و سید مرتضی تجویز اجرت گرفتن کرده است بر اینها
و خالی از قوتی نیست و در مستحبات گفته اند مزد میتوان گرفت و همچنین اکثر گفته اند
حرامست اجرت گرفتن بر اذان و سید جایز دانسته است و همچنین اجرت بر پیشنمازی
جایز نیست و مشهور آنست که اجرت بر قضا و حکم میان مردم جایز نیست و بعضی تجویز کرده اند
اما همه تجویز کرده اند روزی دادن موذن و پیشنماز و قاضی را از بیت المال و همچنین اگر وقفی
بر جماعت کرده شده باشد میتوانند گرفت و مشهور آنست که جایز است اجرت گرفتن بر صیغه
نکاح و بر خواستگاری و بر طلاق و جمعی از علما گفته اند جایز نیست فروختن و خریدن مصحف
مجید و اگر فروشند باید که جلد و کاغذ را بفروشند و بعضی مکروه دانسته اند و احوط
آنست که جلد و غلاف را بفروشند و باقی را ببخشند زیرا که احادیث بسیار بر نهی وارد شده
و از جمله آنها روایت سماعه است که گفت از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود
مصحفها را مفروشید که فروختن آنها حرام است پرسیدم چه میفرمایید در خریدن آنها فرمود
دو جلد را و کاغذ و غلاف را بخر و در نهایت بعضی ورقی را که بر آن قرآن نوشته اند که بر تو حرام
خواهد بود و فروختنش بر آنکه فروخته است حرام است و در حدیث صحیح از آنحضرت منقولست که
بخرم مصحف را دوست میدارم از آنکه بفروشم و این حدیث دلالت بر کراهت میکند و در اجرت
گرفتن بر کتابت مصحف مشهور کراهتست و بعضی با شرط حرام دانسته اند و حدیث بر نهی
وارد شده است و احوط آنست که ابتدا شرط نکنند و بعد از نوشتن آنچه بدهند قبول کنند یا
اجرت را باذا و غیر قرآن از آیه و عشر و خمس و جزو و امثال اینها بقیمت مرکب قرار
کنند و جایز است اجرت گرفتن بر کتابت کتب فقه و حدیث و سایر علوم مباحه مشهور

اجرت گرفتن

میان علما آنست که قدری از قرآن مجید را که یاد گرفتن آن واجب است اجرت گرفتن بر
تعلیم آن حرام است و زیاده بر آن را برای تعلیم مکروه است و اگر اول شرط کند کراهت آن
اشد است و بعضی با شرط حرام دانسته‌اند و احوط آنست که شرط نکنند و اکثر علما اجرت
گرفتن بر مسایل ضروریه اصول دین و فروع دین را حرام دانسته‌اند و در سایر علوم ادبیه و طب و
صناعات حلال و جایز دانسته‌اند و حرمت اخذ اجرت بر مطلق واجبات نزد فقیر ثابت نیست و
مشهور آنست که جایز است اجرت گرفتن بر تلاوت قرآن که ثواب آنرا از برای مرده یا زنده
هدیه کنند و در بعضی اخبار منع وارد شده است و حمل کرده‌اند بر آنکه شرط کرده باشد که کراهت شدید دارد
و احوط عدم شرط است و رشوه گرفتن در حکم شرعی باجماع حرامست خواه از برای او حکم کند یا
از برای خصم او بلکه از جمله کبایر است و از حضرت باقر علیه السلام منقولست که رشوه گرفتن در حکم کفر است
بخدا و رسول او و رشوه دادن نیز حرام است مگر آنکه محق باشد و دانسته که بدون رشوه از برای او حکم نمیکند
و حق او ضایع میشود و در اینصورت بعضی تجویز کرده‌اند و مرافعه کردن نزد حکام جور و کسی که اهلیت حکم

حکم

نداشته باشد حرام است مگر آنکه حاکم عدل نبوده باشد یا باشد و از روی تقیه حکم نکند یا اگر کند حکم
او جاری نشود و در اینصورت تجویز مرافعه بسوی آنها کرده‌اند و احوط آنست که تا ممکن باشد مرافعه بسوی
ایشان نکنند و در حدیث وارد شده است که اگر بحق نیز از برای او حکم کنند آنچه میگیرد
برای او حرام است و مصحف را بطلا و غیر سیاهی نوشتن مکروه است و بعضی حرام دانسته‌اند
و گفته‌اند مکروه است عشر آنرا بطلا نوشتن چنانکه بسند موثق از سماعه منقولست که پرسید از
حضرت صادق علیه السلام که مردی است که عشر مصحف را بطلا مینویسد حضرت فرمود که صلاح
ندارد آنمرد گفت این معاش منست حضرت فرمود که اگر از برای خدا ترک کنی خدا وسیله
برای روزی تو خواهد ساخت و بسند دیگر از محمد وراق منقولست که گفت عرض کردم
حضرت صادق علیه السلام قرآنی را که عشر و خمس اش را بطلا نقش کرده بودند و در آخر سوره را نیز
بطلا نوشته بودند حضرت عیب نکرد هیچ چیز آنرا مگر نوشتن قرآن را بطلا و فرمود خوشم
نمی‌آید که قرآن را بنویسند مگر بسیاهی چنانکه اول مرتبه بسیاهی نوشتند یعنی نوشتن
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نه نوشتن عثمان و این حدیث دلالت میکند بر آنکه عشر را بطلا

نوشتن و زینت بطلا کردن بد نباشد و ابو الصلاح زینت کردن قرآن را بطلا حرام دانسته‌اند
و ثابت نیست و اعانت ظالمان در ظلم حرامست و در غیر ظلم مشهور آنست که حرام نیست مانند
عمارت کردن و طبخ کردن و سایر خدمات مباحه و در بعضی از اخبار منع از مطلق معاشرت و اعانت
ایشان وارد شده است و محتملست که محمول بر مخالفان مذهب باشد و حق تعالی فرموده است و میل مکنید
بسوی آنها که ستم کرده‌اند پس مس میکند شما را آتش جهنم و شما را بغیر خدا یاوری نخواهد بود و یاری
کرده نخواهید شد و رکون را اکثر تفسیر کرده‌اند بمیل قلبی و بعضی گفته‌اند مراد از ظالمان در این آیه مشرکانند
و بعضی گفته‌اند مراد دخول با ایشان است در ظلم ایشان و اظهار راضی بودن بفعل ایشان
و اظهار محبت ایشان نه محض مخالطت و معاشرت از برای دفع ضرر ایشان و در بعضی روایات وارد
شده است که رکون مودت و خیرخواهی و اطاعت است پس باید با فساق و ظالمان از جهت فسق و
ظلم بد بود و راضی باعمال ایشان نباید بود و احوط آنست که بدون تقیه یا مصلحت شرعی مانند هدایت
ایشان یا دفع ضرر از مؤمنی یا قضاء حاجت مضطری با ایشان معاشرت و اظهار مودت نکنند
و مشهور میان علما آنست که حرامست نوشتن و حفظ کردن و یاد دادن و یاد گرفتن کتب منسوخه
مانند تورات و انجیل و کتب اهل ضلالت و بدعت مانند کتابهای سنیان و سایر مخالفان و کتب حکما و
صوفیه و ملاحده مگر از برای نقض و باطل کردن یا حجت کردن بر ایشان یا اخذ کلمات حقه
از آنها یا تقیه و مشهور میان علما آنست که آنچه پادشاهان و حکام بغیر حق خراج از
رعایا میگیرند از ایشان میتوان خرید و قبول هبه کرد و جایزه‌ها و بخششهای ایشان را قبول میتوان
کرد و بعد از آنکه ایشان از رعایا گرفته باشند و اکثر گفته‌اند که اگر آنکس را حواله کنند بر رعیتی
باز جایز است گرفتن و در این مسئله اشکالی هست و پدر اگر واجب النفقه فرزند صغیر باشد از مال او
بقدر نفقه میتواند برداشت و از مال فرزند بالغ نیز میتواند برداشت اگر نفقه او را ندهد و اگر مرافعه
بحاکم شرع ممکن باشد در اینصورت احوط آنست که بدون مرافعه برندارد و اکثر گفته‌اند که زن نان
و نان خورش شوهر را از خانه شوهر بدون اذن او تصدق میتواند کرد اگر او نهی نکند و زیاده نکند
که ضرر باو رساند و اگر مالی را بکسی داده باشند که بفقرا یا بمسلمانان یا صلحا مثلا بدهد مشهور
آنست که اگر خود موصوف بآن صفت باشد از برای خود میتواند برداشت و بعضی قید کرده‌اند

که بشرطی که زیاده از دیگران بر ندارند و در بعضی از روایات منع وارد شده است و احوط آنست که
تا نهایت اضطرار نداشته باشد بر ندارد و اما بعیال خود میتواند داد و اگر قادر بر نفقهٔ ایشان
نباشد و مشهور میان علما آنست که خصی کردن حیوانات غیر انسان جایز است و بعضی حرام دانسته
اند و بعضی کمان گلوله انداختن را حرام دانسته اند مطلقا و بعضی گفته اند اگر از برای لهو و لعب باشد
حرامست و جایز است استخوان و دندان فیل فروختن و شانه و امثال آن از آن ساختن
و بعضی مکروه دانسته اند و وجهی ندارد بلکه استعمال شانهٔ آن مستحب است و از جمله محرمات که جمعی از
اکابر علما تصریح بحرمت آن کرده اند خواندن و شنیدن قصه‌هاییست که همه آنها دروغست مانند
خواندن قصهٔ حمزه و افسانه‌هایی که معلوم الکذب یا افسانه‌ها که بعضی از آنها معلوم الکذب باشد مثل روایات موضوعه
مخالفان که مشتملست بر تخطئهٔ انبیا و نسبت فسوق و معاصی بایشان یا مدح خلفای جور یا کرامات
مبتدعهٔ صوفیه یا افترا باکابر علمای شیعه و امثال اینها از امور باطله مگر آنکه غرض رد و ابطال آنها
باشد یا از برای تقیه مضطر شود بخواندن و شنیدن آنها چنانکه آیهٔ سماعون للکذب بر آن
دلالت دارد بنا بر بعضی از تفاسیر و ابو الصلاح در کافی گفته است که حرام است دروغ و از جمله
دروغست صحبت داشتن شب بقصه‌خوانان که حکایتهای دروغ اختراعی را نقل میکنند تا آنکه حکایتهای
واقع چیزها زیاد میکنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است که حرامست شب نشینی با
بدگو دروغ و قصه‌های اختراعی و قصه‌هایی که در دروغها بر آنها زیاد کرده اند و بقصه‌های دیگر مکروه است
برای آنکه مانع بیداری آخر شب میشود و ابن بابویه رحمة الله علیه در کتاب عقاید روایت
کرده است که قصه خوانان در خدمت حضرت صادق علیه السلام مذکور شدند فرمود که خدا
لعنت کند ایشان را که تشنیع بر ما میکنند و گفته است که با ما از آن حضرت سؤال کردند از قصه خوانان
که آیا حلال است گوش دادن بسخن ایشان حضرت فرمود که نه و فرمود که هر که گوش اندازد بسوی
سخن گویی پس بتحقیق که او را پرستیده است پس اگر آن سخن گو از جانب خدا سخن گوید او
خدا را پرستیده است و اگر از جانب شیطان سخن گوید شیطان را پرستیده است و با ما از آن حضرت
پرسیدند از قول الله تعالی که شعرا پیروی ایشان میکنند گمراهان حضرت فرمود که مراد از شعرا
قصه خوانانند و احوط آنست که قصه‌های ایام کفر و جاهلیت و پادشاهان عجم را نیز نخوانند

تقیه

سبیل الله

هر چند راست باشد مگر از برای مصلحتی و فایدهٔ دینی زیرا که حق تعالی فرموده است و من
الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن تا آخر آیه یعنی از مردم کسی هست که میخرد حدیث
باطلی را که مردم را از یاد خدا غافل میکرده اند از برای آنکه گمراه کرده از راه خدا غافل کرده اند و آیات
قرآن استهزا کنند اینها از برای ایشان هست عذابی خوار کننده و شیخ طبرسی و سایر مفسرین
روایت کرده اند که این آیه در شان نضر بن الحارث نازل شده است که او تجارت میکرد و میرفت بطرف
فارس و اخبار پادشاهان عجم را میخرید و میآورد و از برای قریش نقل میکرد و میگفت محمد صلی الله علیه و آله
شما را خبر میدهد که حدیث عاد و ثمود و من از برای شما نقل میکنم قصه‌های رستم و اسفندیار و اکاسره
پادشاهان عجم پس خوش میآمد ایشان را شنیدن آنها و ترک میکردند شنیدن قرآن را این را از ثعلبی روایت
کرده اند و کلینی و شیخ طوسی رحمة الله علیهما بسند حسن کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قصه خوانی را دید که در مسجد قصه میخواند تازیانه بر او زد و او را از مسجد بیرون
کرد و شیخ ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که چون ببینید مردی را که در روز جمعه احادیث جاهلیت ایام
کفر را نقل میکند بزنید بر سرش اگر چه بسنگ ریزه باشد و خواندن شعری که مشتمل بر دروغی و لغوی
نباشد مجوز است و بسیار خواندن و شنیدن آن مکروه است خصوصا در ماه مبارک رمضان و در روز و شب
جمعه و در مطلق شب و در حال احرام و در حرم هر چند شعر حق باشد و منقولست که شکمی که مملو از چرک
و ریم باشد بهتر است از آنکه مملو از شعر باشد و منقولست که کسی که بیتی از شعر در روز جمعه بخواند بهرهٔ او
در آن روز همانست و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که شعرا شیطانانند
روایت کرده اند که از جمله شعر حکمت است و از حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام رضا و سایر ائمه
صلوات الله علیهم شعر نقل کرده اند و مکرر تمثل و استشهاد بان میفرموده اند و احادیث بسیار در ثواب
و فضل مدح رسول خدا و ائمه صلوات الله علیهم و مرثیه حضرت امام حسین علیه السلام وارد شده است و خلافی
نیست در آنکه شعری که متضمن فحش یا هجو مؤمنی باشد یا تعریف زن معین نامحرمی یا تعریف پسر مطلقا
حرامست اگر چه در غیر شعر نیز حرام است و گفته اند که اگر تعریف حسن زن خود یا کنیز خود در شعر یا در غیر شعر
بکند حرام نیست و بعضی گفته اند اگر چه حرام نیست اما منافی مروت است و از عدالت بیرون برد

میبرد ولیکن شرط مروتی که فقها گفته اند در عدالت ثابت نیست و شعری که مشتمل بر مدح
باشد که موهم کذب است اگر حسن تجوز و مبالغه تواند بود حرام نیست و اگر نتواند بود بعضی گفته اند داخل
کذبست و حرامست و بعضی گفته اند که نه از آن حیثیت حرامست که باعث آن میشود که
مردم خلاف واقع را واقع دانند و بنای شعر بر این نیست و غرض شاعر خبر نیست بلکه باعث
بر انگیختن ... و این سخن بعید از حق نیست اما اگر متضمن مدح ظلمه و تحسین ظلم و فسق و اغراء
ایشان بر آنها باشد دور نیست که از این جهت حرام باشد و از جمله محرمات حسد و بغض و عداوت
مؤمنانست و اکثر علما اینها را حرام دانسته اند مطلقا اما چون اینها امور قلبیه اند تا اظهار نکنند معلوم
نمیشود و خلاف عدالت ثابت نمیشود و از بسیاری از احادیث ظاهر میشود که اظهار اینها معصیت است
اصلش معصیت نیست و کتمان نفیر اینست و همچنین گمان بد بمؤمنان بدون اظهارش
حرامست و اگر اصلش حرام باشد حرج لازم میآید و بعد از این ان شاء الله مذکور خواهد شد و هجران
و ترک معاشرت مؤمنان را نیز از جمله معاصی شمرده اند چنانچه احادیث بسیار بر آن دلالت
میکند اما ظاهر محمول است بر آنکه از روی بغض و عداوت باشد نه مطلقا زیرا که ترک معاشرت
اسباب بسیار میدارد و از جمله محرمات تجسس عیوب مؤمنان کردنست و آیات و اخبار بسیار
در نهی و مذمت آن وارد شده است و ایضا مشرف شدن بر خانه مسلمانان یا از رخنها و روزنها
نظر بحرم ایشان کردن حرامست و اگر او را منع کنند و ممتنع نشود و چیزی بر او بزنند که منتهی بقتل
او شود خونش هدر است اما آنکه باید که تا ممکن باشد بزیاده تعدی نکنند و پوشیدن
حریر از برای مردان در غیر حال جنگ با کفار و حال ضرورت که جامه دیگر نداشته باشد و خوف
ضرر داشته باشد حرامست و اگر حریر خالص نباشد و ممزوج باشد با پنبه یا کتان یا پشم و امثال
اینها مضایقه ندارد مگر آنکه مستهلک باشد و بعضی در یک و بعضی بیچیک گفته اند و احوط آنست که بر او
نیندازد و اگر تکیه کند یا فرش کند باکی نیست و پوشیدن طلا نیز مردان را حرامست
و پوشانیدن طلا و حریر اطفال را اکثر تجویز کرده اند اما شرب و ست کنند و بایشان
آشامانیدن جایز نیست و خلافی نیست در آنکه حرامست خوردن و آشامیدن در ظرف طلا و نقره
و مشهور آنست که مطلق استعمال آنها حرامست و از برای غیر استعمال نگاه داشتن

خلافست و احوط ترکست و نقره کمی که استعمال کنند مانند سر و دسته شمشیر و زنجیره حلقه نقره و
قطعه نقره که بر ظرف چسبانیده باشند یا ظرفی که بعضش نقره باشد مشهور آنست که جایز است
و اکثر گفته اند که از موضع نقره اجتناب باید کرد و بعضی تجویز کرده اند زینت کردن شمشیر و مصحف را
بطلا و نقره چنانکه روایت وارد شده است و احوط آنست که زین و لجام از طلا و نقره نباشد و در حدیث
صحیح وارد شده است که اگر نقره را روکش کرده باشند که جدا نتوان کرد باکی نیست و اگر جدا توان
کرد سوار نشوند و در سرمه دان و ظرفهای کوچک که از برای غالیه و مثل آن میباشند خلافست و میل
طلا و نقره را استعمال کردن باکی نیست و مساجد و مشاهد مشرفه را بقنادیل طلا و نقره زینت کردن
خلافست و همچنین خلافست در زینت کردن در و دیوار و سقف بطلا و در سر قلیانها و میانها
و نعلبکیهای طلا و نقره اشکالیست و احوط اجتنابست خصوصا از نعلبکی که در آن استعمال
مسکرات است و لولهای نقره و طلا در نیست که مجوز نباشد و در سرفی که بدهان میگذارند اگر طلا و نقره
نباشد احوط است و آینهها و صندوقچهای ملبس بطلا و نقره محل اشکالست و احوط اجتنابست
از همه اینها و اگر ماکول و مشروب را از ظرف طلا و نقره بظرف دیگر بر کرده اند و بخورند آن طعام حرام
نیست و زنان را تحلیه بطلا و نقره جایز است و در ظروف حکم مردان دارند و از جمله
محرمات نظر کردن مرد است از روی شهوت و تلذذ بپسران ساده بلکه مراهق نیز
و در این خلافی نیست ظاهرا میان علما و ایضا حرامست بوسیدن ایشان بشهوت و از حضرت رسول
خدا صلی الله علیه و آله منقولست که زنهار حذر کنید از پسران ساده و اولاد اغنیا و پادشاهان که
فتنه ایشان بدتر است از فتنه دختران در خانهها و نیز مرویست که هر که پسری را بشهوت ببوسد
حق تعالی در قیامت لجامی از آتش بر او کند و منقول است که هر که پسری را ببوسد بشهوت
لعنت کنند او را ملائکه آسمان و زمین و ملائکه رحمت و ملائکه غضب و مهیا کند خدا از برای او جهنم را و بد مصیرست
جهنم برای او و اگر از روی شهوت و لذت نباشد مرد بدن مرد را میتواند دید بغیر عورتین
و زن نیز بدن زن را میتواند دید بغیر عورتین و مرد را حرامست نظر کردن بعورت مرد
و زن را حرامست نظر کردن بعورت زن و واجبست مرد و زن را که عورت خود را بپوشانند
از نامحرم اگر بالغ باشد یا صبی ممیز باشد و مراد بعورت در مرد ذکر است و خصیتین و

حلقهٔ دبر و در زن فرج نیز و پس است و بعضی گفته اند عورت مرد و زن از ناف است تا زانو و بعضی
گفته اند از ناف است تا نصف ساق قول مشهور اقوی است و بعضی گفته اند زنان کافره نامحرم اند با
زنان مسلمان و مرد تمام بدن زن خود را میتواند دید حتی عورت و او نیز تمام بدن شوهر خود را
میتواند دید حتی عورت و همچنین کنیز تمام بدن آقا را میتواند دید و آقا تمام بدن او را میتواند دید اگر
کنیز شوهر نداشته باشد و مردم تمام بدن زنان محرم خود را میتواند دید مانند مادر و خواهر و
برعکس و محرمی که بشیر خوردن محرم شده باشد با ازین حکم دارد و هر موضعی را که نظر میتواند کرد
بغیر شهوت لمس میتواند کرد و صاحب جامع گفته است سر و محرم نظر میتواند کرد از زن
محرم برو او و دستها او و سر و سینه او و ساقها و بازوها زیرا که حق تعالی مواضع زینت را از محارم
حلال کرده است و اینها مواضع زینت است و خلافی نیست در آنکه زن نامحرم را بغیر رو و دستهای
ایشان نمیتوان دید بی ضرورت خواه با شهوت باشد خواه بدون شهوت و ایضا خلافی
نیست در آنکه رو و دستهای آنها را با لذت و شهوت جایز نیست دیدن و بدون شهوت بعضی گفته
اند جایز است با کراهت و بعضی گفته اند حرام است مطلقا و بعضی گفته اند یکنظر جایز است و اعادهٔ نظر
حرام است و قول اول خالی از قوتی نیست و آیات و اخبار در آن دلالت دارد و در نظر
کردن غلام بالغ بسوی مالکه خود خلافست و مشهور حرمت است اگر خصی نباشد و در خواجه سرایان
که ذکر و خصیهای ایشان را بریده باشند خلافست بعضی گفته اند مالکه خود را میتواند دید و خالی
از قوتی نیست و بعضی گفته اند غیر مالکه را نیز میتواند دید و بعضی گفته اند مطلقا جایز نیست و این
احوط است اگرچه بعضی از اخبار دلالت بر آن دو قول میکند خصوصا قول اول و ازین
حکم چند فرد را استثنا کرده اند اول کسی که خواهد زنی را بخواهد جایز است که نظر کند برو
و دست او و بعضی گفته اند بر مو و گردن او هم نظر میتواند کرد و روایات دارد و همچنین زن
نیز میتواند نظر کند بسوی مردی که اراده تزویج او دارد دوم کنیزی که خواهد بخرد
جایز است که نظر کند بدست و رو و محاسن او و در سایر بدن بغیر عورت خلافست و احوط آنست
که بدون تحلیل آقا نظر نکند سیم مشهور آنست که جایز است نظر کردن بسوی دست
و رو و موی کفار که در اماء ما اند مادام که از روی لذت و شهوت نباشد و بعضی جایز ندانسته اند

واول اقوی است چهارم مشهور آنست که نظر بکنیز دیگران بدون شهوت میتوان کرد
چنانکه در اعصار سابقه شایع بوده است که ایشان در مجالس مردان خدمت میکرده اند و بعضی
منع کرده اند و جواز اقوی است پنجم نظر کردن بدختران کوچک و زنان پیر است که نظر
شهوت و لذت نباشد علی المشهور و الاقوی ششم در حالت ضرورت جایز است نظر کردن
قصاد و حجام و جراح و طبیب بقدر ضرورت حتی عورت و از برای شاهد شدن و ادای
شهادت کردن و در صبی غیر ممیز خلافی نیست که خود را از و پوشانیدن واجب نیست و در نابالغ
ممیز خلافست و احوط آنست که ولی او را منع کند از داخل شدن بر زنان نامحرم و زنان نیز
غیر رو و دست خود را از و بپوشانند و مشهور میان علما آنست که زنان را نیز جایز
نیست نظر کردن بسوی مردان و بعضی رو و دست را استثنا کرده اند و خالی از قوتی نیست چنانکه
در اعصار رسول خدا و ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم زنان بمجالس مردان میآمده اند
و بنمازها حاضر میشده اند و از برای حوائج خود ببازارها میرفته اند و ایشانرا منع نمیکرده اند
و در شنیدن صدای زن اجنبیه خلافست بعضی مطلقا حرام دانسته اند و بعضی با التذاذ
و خوف فتنه حرام میدانند و احوط آنست که زیاده از قدر حاجت سخن نگوید و نشنود و
بهتر آنست که زن که پس در آید درشت سخن بگوید و از روی عشوه و ناز و صدای خوش آینده
سخن نگوید و در قطع دبر زن خلافست بعضی حرام دانسته اند و اشهر کراهت است
و حرام است ذکر را بدست یا سایر بدن خود بمالد تا منی بیاید و اگر بدست یا انگشت یا بعضی
از اعضای خود یا زن یا کنیز خود بازی کند تا او را منی بیاید جایز است و بچیز دیگر جایز نیست
و در بازی کردن و مالیدن ذکر خود بدست زوجه و کنیز خود تا منی بیاید خلافست و همچنین
در مالیدن ذکر بغیر دست زوجه و کنیز خود از سایر بدن او بغیر فرج خلاف کرده اند و اظهر
و اشهر آنست که اینها حرام نیست و خلافی نیست در حرمت جماع مرده و نثاری که در
عروسیها میکنند جایز است و بعضی مکروه میدانند و مشهور آنست که خوردن
از آن جایز است مگر آنکه قرینه باشد که صاحبش راضی نیست و گفته اند برداشتن از آن
جایز نیست مگر آنکه صریحا رخصت بدهد که بردارند یا قرینه این باشد که از برای برداشتن

ریخته اند و وطی کردن قبل زن در ایام حیض و نفاس حرامست و بعد از پاک شدن و
پیش از غسل خلافست و بعضی از علما حرام دانسته اند منی را از فرج زنی که او را بعقد دایم
خواسته باشد و از او باشد بدون رخصت او بیرون ریختن و بعضی مکروه دانسته اند و بعضی
گفته اند اگر چنین کند دیهٔ نطفه را که ده اشرفی است باید بزن بدهد و خلافی نیست در آنکه پیش از نه سال
وطی دختر حرام است و ترک وطی زنی که بعقد دایم در حبالهٔ او باشد زیاده از چهار ماه هرچند راضی
نگردد بحضرت زن حرام است بر مرد هر زنی که خویش نسبی او باشد بغیر اولاد عمو و عمه
و اولاد خالو و خاله و بر زن نیز مثل اینها از مردان حرامست و مثل اینها از رضاع نیز
حرام است وقتی که شرایط رضاع متحقق شود مانند مادر رضاعی و خواهر رضاعی و دختر رضاعی و
عمهٔ رضاعی و خالهٔ رضاعی و دختر برادر و دختر خواهر رضاعی و کسی که وطی
کند زنی را بعقد یا بملک حرام میشود بر وطی کننده مادر آن زن و مادر مادر او و مادر پدر او هرچند بالا
روند و دختر آن زن و دختر دختر او و دختر پسر او هرچند پایین روند و بر آن زن حرام میشود
پدر وطی کننده و اجداد او هرچند بالا روند و فرزندان او هرچند پایین روند و اگر عقد
کند زنی را و وطی نکند آن زن حرام میشود بر پدر آن مرد و فرزندان او و دختر زن حرام
مؤبد نمیشود و اما مادر بمجرد عقد ابدی است و دختر را نمیتواند خواست و اگر از زنا در جدا شود دختر را
میتواند خواست و در مادر زن بمجرد عقد بدون وطی خلافست و اشهر و اقوی آنست که حرام است
و مملوکه پدر بر پسر زنده و مملوکه فرزند بر پدر بعد از وطی حرام میشود و دو خواهر را در یکوقت بعقد خود
نمیتواند داشت خواه خواهر پدری یا مادری یا پدر و مادری و خواه بعقد دایم و خواه متعه و اگر عقد یکی
خواهر بر طرف شود دیگری را میتواند خواست بعد از عدهٔ رجعی و در عدهٔ باین در اثنای عده میتواند خواست
مگر در متعه که حدیث صحیح دلالت بر عدم جواز میکند و جمعی قایل شده اند و مشهور آنست که دختر
خواهر زن و دختر برادر زن را بعد از عقد آن زن نمیتوان خواست مگر برضای او و بعضی مطلقا جایز دانسته
اند و بعضی مطلقا حرام دانسته اند و احتیاط اولی است و فروع این مسئله بسیار
است و اینها که مذکور شد در وطی صحیح است و زنایی که بعد از عقد دیگری واقع شود باعث حرمت
نمیشود مثل آنکه مادر را عقد کند و بعد از آن با دختر زنا کند مادر حرام نمیشود و در زنایی

و حرام است

که

که پیش از عقد واقع شود خلافست اکثر گفته اند که سبب حرمت میشود و این احوط است و بعضی گفته اند
مطلقا باعث حرمت نمیشود و این قوی است و بعضی گفته اند اگر زنا با عمه و خاله خود باشد
باعث حرمت میشود و اگر با غیر اینها باشد نمیشود و هر چیز که کنیز را مالک شود و دست بر
بدن او مالیده یا نظر کند بجایی از بدن او که غیر مالک نظر بآن نمیتواند کرد و بعضی گفته اند آن کنیز بر پدر او و فرزند او
حرام میشود و بعضی بوسیدن را گفته اند و مشهور آنست که حرام نمیشود و احادیث را بر کراهت
حمل کرده اند و اکثر علما گفته اند که فرزندان و خواهران و برادران و سایر نسبتها که بسبب جماع
بهم میرسد درین احکام حکم نسب دارند و دو خواهر را در ملک جمع میتوان کرد و در وطی جمع نمیتوان
کرد که هر دو را وطی کند و یکی را که وطی کند تا او در ملک او هست وطی دیگری بر او حرام است و کسی که
زنی را در عده عقد کند و عالم باشد بعده و بانکه عقد در عده حرام است آن زن بر او حرام مؤبد میشود
و هرگز بر او حلال نیست و اگر عده را نداند یا عده را داند و حرام بودن عقد در عده را نداند یا هیچیک را
نداند اگر بعد از عقد دخول کرده باشد باز حرام مؤبد میشود و هرگز بر او حلال نیست و اگر عده را نداند
یا هیچیک را نداند اگر بعد از عقد دخول کرده باشد باز حرام مؤبد میشود و اگر دخول نکرده باشد عقد
باطل است و بعقد دیگر او را میتواند خواست و درین احکام فرقی نیست میان عدهٔ رجعی و عدهٔ
باین و عدهٔ وفات و عدهٔ شبهه و میان عقد دایم و متعه و در مدت استبراء کنیز خلافست
و اظهر آنست که در آن جاری نیست و اکثر علما گفته اند که کسی که زن شوهردار را عقد کند باز
حکم عقد در عده دارد در جمیع احکامی که مذکور شد و روایات بسیار بر این دلالت میکند و چند حدیث
دلالت میکند بر آنکه حرام نمیشود و عمل بقول اول احوط است و کسی که زنا کند با زنی که شوهر داشته
باشد یا در عدهٔ رجعیه باشد مشهور آنست که حرام مؤبد میشود آن زن بر زانی و در دلیلش سخنی
هست و در عدهٔ باینه و عدهٔ وفات باعث حرمت نمیشود و اگر زنا کند با زنی که شوهر
نداشته باشد و در عدهٔ رجعی نباشد بر او حرام نمیشود و بعقد او را میتواند خواست موافق
مشهور و بعضی گفته اند تا توبه نکند آن زن بر او حلال نیست و در روایت وارد شده است که توبه
اش را امتحان کند با آنکه او را بخواند بآن حرامی که میکرده است اگر قبول نکند و امتناع کند
معلوم میشود که توبه کرده است و اکثر حمل بر استحباب کرده اند و ایضا خلافست در نکاح

زنانی که مشهور شده‌اند بزنا مشهور کراهت است و بعضی حرام میدانند و احوط اجتناب است و
اگر زن کسی و العیاذ بالله زنا کند مشهور آنست که حرام نمیشود بر شوهر هر چند اصرار بر زنا
کند و بعضی از علما گفته‌اند که با اصرار در زنا بر شوهر حرام میشود و اگر کسی لواطه کند با پسری که
بعضی از ذکر او در آن داخل شده باشد بر او حرام میشود بر لواط کننده مادر و خواهر و دختر آن پسر اگر آن قبل
پیش از نکاح آنها باشد و اگر بعد از نکاح آنها بکند مشهور آنست که حرام نمیشوند و مشهور است که این
حکم سرایت میکند بجدات و اولاد اولاد و اولاد شیر مادر یا در پسر و مادر پدر او و همچنین هر چند بالا روند و بدختر دختر
و دختر پسر هر چند پایین روند و خالی از اشکالی نیست و بر هر تقدیر سرایت باولاد خواهر نمیکند و مشهور
آنست که در فاعل و مفعول فرقی نیست میان آنکه صغیر باشند یا بالغ و مشهور آنست که بر مفعول چیزی
حرام نمیشود و بعضی گفته‌اند مادر و خواهر و دختر فاعل نیز بر مفعول حرام میشوند مستندی ندارد
و مشهور آنست که محرم هر گاه عقد کند زنی را در حال احرام و داند که حرامست زن بر او حرام موبد میشود
و بعضی گفته‌اند اگر جاهل بحرمت باشد نیز حرام میشود و بعضی گفته‌اند اگر عالم باشد مطلقا حرام میشود خواه
دخول بکند و خواه نکند و اگر جاهل باشد با دخول حرام میشود و آزاد بعقد دایم چهار زن میتواند خواست
و زیاده بر چهار او را جایز نیست خواستن و متعه و ملک یمین هر چه خواهد میتواند گرفت و غلام
بعقد دایم چهار کنیز و دو آزاد و یک آزاد و دو کنیز میتواند خواست و متعه هر چه خواهد و ملک
یمین نیز بنا بر قولی که مالک شود و زنی که سه طلاق بگویند تا محلل در میان نیاید حرام است
و نه طلاق عدی که بگویند حرام موبد میشود و زنی را که شوهر با او لعان کند حرام موبد میشود و از جمله
احکام عدل میان زنانست و از جمله آنها آنکه هر چهار شب یک شب نزد یکی از ایشان بخوابد و جور بر
ایشان نکند و نفقه بمعروف بدهد و زن اطاعت شوهر بکند و بدون رخصت او از خانه بیرون
نرود و احکام نکاح بسیار است و درین رساله احصا نمیتوان کرد و ظهار کردن با زن که او را تشبیه
بظهر مادر و خواهر و سایر محرمات بکنند حرام است و احکامش بسیار است **و از جمله**
توابع نکاح ایلاست که قسم بخورد بر ترک وطی زوجه خود چهار ماه و زیاده و احکام آن بسیار است
و از جمله آنها لعانست که نسبت زنا بزوجه خود بدهد یا نفی فرزند او از خود بکند و زن و شوهر نزد
حاکم شرع بیکدیگر لعنت و نفرین کنند برای سقوط حد یا نفی ولد و احکام آن بسیار است و

دو کنیز بعقد دایم میتواند خواست و دو کنیز و دو آزاد میتواند خواست هم

بعد

بعد از تحقق لعان زن بر او حرام موبد میشود **و احکام عتق** و مدبر کردن غلام که بعد از فوت
مولی آزاد شود و مکاتب کردن مملوک که مبلغی بدهد و آزاد شود و کنیزی که از مولی فرزند داشته
باشد بسیار است و احکام قسم خوردن و نذر کردن و با خدا عهد کردن بسیار است و بعد از
انعقاد آنها و تحقق شرایط آنها مخالفت کردن حرام است **و احکام وصیت** بسیار است
و مخالفت آن حرام است و حیف در وصیت و اقرار بوارث جایز نیست **و لقطه** و قضا نیز
احکام بسیار دارد و احکام شوارع و مساجد و مدارس و طرق و سایر مشترکات بسیار است و
احکام صید و ذبایح و محرمات ذبیحه و حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت بسیار است و در محرمات
ذبیحه خلاف بسیار است از چهارده تا هفده **اول** خونی که از ذبیحه بیرون آید نه آنچه
در رگها بماند و آنچه در میان دل و جگر بماند پاکست و در حلال بودن آن خلاف کرده‌اند **دویم**
سپرز است و خلافی در حرمت آن ظاهر نیست **سیم** ذکر است و در آن هم خلافی
معلوم نیست **چهارم** خصیهاست و از آن نیز بی خلاف نقل کرده‌اند **پنجم** سرگین است
و در آن نیز خلافی نقل نکرده‌اند باعتبار خباثت **ششم** مثانه است یعنی محل اجتماع بول
هفتم مراره است یعنی زهره **هشتم** مشیمه است و آن پرده است که فرزند در میان
آن میباشد **نهم** فرج ماده است بیرون و اندرونش **دهم** نخاعست یعنی
مغز حرام که در میان فقرات پشت کشیده است **یازدهم** علباست و آن دو پی کنده است
که از دو طرف فقرات ظهر از گردن تا استخوان پشت در کشیده است **دوازدهم** غدد است
و گرههاست که در میان چربی گوشت میباشد **سیزدهم** ذات الاشاجع است و آن پیهاست
که در پشت پاهای حیوانات میباشد **چهاردهم** خرزه دماغست و آن غده ایست خاکستری
رنگ که در میان مغز کله میباشد مانند کرمی و تقریبا بقدر نخودی است **پانزدهم** حدقه است
یعنی مردمک دیده که محل سیاهی است نه جمیع چشم **شانزدهم** عروقست و گویا مراد ایشان
رگهای بزرگ باشد چنانکه در بعضی از احادیث بجای آن اوداج وارد شده است یعنی شاه رگها و
احوط آنست که حلقوم را هم نخورند و اگر تمام رگها مراد باشد باید جمیع گوشت را بشویند
از یکدیگر جدا کنند بروشی که بهم نمیرسد **هفتدهم** دو گوشست و در غیر هیچ چیز

مذکور شد خلاف کرده اند و بعضی مکروه دانسته اند خصوصا در عروق و گوشتهای دل که اکثر علما
مکروه میدانند و ابن بابویه گفته است که در بعضی از روایات بجای حیا یعنی فرج جلد واقع شده
است و باین سبب بعضی از معاصرین کله و پاچه را حرام میدانست باعتبار آنکه اینها غالبا با پوست
میپزند و همچنین حدیث مرسلی با معارضه عمومات آیات و اخبار اثبات حرمت مشکلست با آنکه اکل آنها
در مدح کله و پاچه وارد شده است بدون استثنائی و قیدی و ممکن است که مراد از جلد فرج
باشد بقرینه آنکه بجای حیا جلد واقع شده است و در آیه کریمه وارد شده است که در روز قیامت
شهادت خواهند داد از برای ایشان گوش ایشان و دیده های ایشان و جلود ایشان و احادیث معتبره وارد شده
است که مراد از جلود فروج است و تعلوه را گفته اند مکروه است خوردن و نهی از آن وارد شده است
و حیوانی که متقی عذره انسان بخورد چنانچه غیر آن نخورد گوشت آن حرام میشود بنابر مشهور و بعضی
گفته اند مکروه است و در حد نجس خوارانیدن خلاف است و بعضی گفته اند حد نجسش آنست که گوشتش بدبو شود
و با استبرا از جلال بودن بدر میاید که علف دیگر با آن بخورانند شتر را چهل روز و گاو را بیست روز یا سی
روز یا چهل روز علی الخلاف و گوسفند را ده روز یا هفت روز یا پنج روز یا چهارده روز و مرغ
آبی و مرغ خانگی را سه روز یا پنج روز و ماهی را یک شبانه روز و احوط آنست که درین مدتها علف
پاک باو بخورانند و مشهور آنست که چهارپایی را که آدمی وطی کند گوشت آن و نسلی که بعد از آن
بهم رساند حرام میشود و واجب است که آنرا ذبح کنند و بآتش بسوزانند اگر مقصود از آن گوشتش باشد
و ایضا مشهور آنست که حیوانی که شیر خوکی را بخورند اگر گوشتش از آن نمو یابد و استخوانش
بآن محکم شده است گوشت و شیر آن مکروه است و سنت است که هفت روز آنرا استبرا کنند و اگر
گوشتش از آن روییده و استخوانش محکم شده است حرام میشود گوشت آن حیوان و گوشت نسل آن
که بعد از آن بهم رسانیده است و خوردن خاک و گل حرام است بغیر تربت حضرت امام حسین علیه السلم
بقصد شفا و شیره انگور که بجوش آید حرام است تا دو ثلث آن برود یا سرکه شود و در عصیر مویز
و کشمش خلافست و اشهر و اظهر عدم حرمت و کشمش طعام حرام نیست و با آنکه
تصرف در مال غیر بی رخصت او جایز نیست مگر در دو موضع اول خوردن از خانه آنها که
حق تعالی در این آیه ذکر نموده است وَلَا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ یعنی خانهای

و گناهی بر شما نیست آنکه بخورید از خانهای خود بعضی گفته اند مراد خانهای خود شان خانه اولاد
ایشانست زیرا که فرزند و اموال او تعلق بپدر دارد و بعضی ازواج را هم داخل کرده اند
و بعضی گفته اند اینها را ذکر نکرده اند از برای آنکه بطریق اولی معلوم بوده و دور نیست که ذکر
انفس از برای مبالغه در حلیت آنهای دیگر باشد یا مراد چیزی باشد که در خانه خود بیابد و نداند
که از او است اَوْ بُیُوتِ اُمَّهَاتِکُمْ یعنی یا خانهای پدران شما یا خانهای مادران شما
و خلافست در آنکه جدات در مادران داخلند مانند مادر مادر و مادر پدر اَوْ بُیُوتِ اِخْوَانِکُمْ
اَوْ بُیُوتِ اَخَوَاتِکُمْ یعنی یا خانهای برادران شما یا خانهای خواهران شما برادر و خواهر
هم اند از آنکه پدری باشند یا مادری یا پدر و مادری اَوْ بُیُوتِ اَعْمَامِکُمْ اَوْ بُیُوتِ
اَخْوَالِکُمْ اَوْ بُیُوتِ خَالَاتِکُمْ یعنی یا خانهای عموهای شما یا خانهای عمه های شما
یا خانهای خالوهای شما یا خانهای خالهای شما اینها نیز اعم اند از آنکه عمو و خالو
پدری باشند یا مادری یا پدر و مادری و ظاهر شمل آنست که عمو و خالوی پدر و مادر و جد را
شامل نباشد اَوْ مَا مَلَکْتُمْ مَفَاتِحَهُ یعنی یا آن خانه که مالک باشید شما کلیدهای آنرا
بعضی گفته اند مراد خانه بنده آدمیست زیرا که مال بنده از آقاست و یا خانه کسی که او میرا بود و کلیدها بدست
باشد مانند ولی و وصی طفل که ایشان بقدر معروف از مال ایشان میتوانند خورد و بعضی گفته
آنست که در خانه خود مالی پیدا کنند که از او است و از حضرت صادق علیه السلم منقولست که مراد
از این مردیست که وکیل و اشتباه شده در مال صاحب و قیام نماید و بدون اذن او از مال او بخورد
اَوْ صَدِیقِکُمْ یعنی یا خانه دوست و یار شما و در معنی صدیق خلافست بعضی گفته اند مراد
دوستیست که در دوستی صادق باشد و بعضی گفته اند آنست که باطن او با باطن تو موافق باشد بعضی گفته اند که
ظاهر او با ظاهر تو موافق است و از حضرت صادق علیه السلم منقولست که بخدا قسم که اگر مردی
که داخل شود در خانه صدیق و یا خود پس بخورد از طعام او بدون رخصت او در روایت دیگر وارد
شده است که آنحضرت از شخصی پرسید که آیا احدی از شما دست خود را داخل میکند در آستین
مصاحب خود یا جیب او که مال برآرد گفت نه حضرت فرمود پس شما صدیق و دوست یکدیگر
نیستید و ایضا از آنحضرت منقولست که از جمله عظیم بودن حرمت صدیق آنست که

اَوْ بُیُوتِ آبائِکُمْ

اجداد و جدات داخلست در پدر
و پدر مادر و همچنین خلافست در آنکه

اَوْ بُیُوتِ اُمَّهاتِکُمْ

حق تعالی او را در انس و اعتماد و انبساط و ترک احتشام گردانیده است بمنزلهٔ نفس و
پدر و برادر و فرزند و از ابن عباس روایت کرده اند که صدیق بزرگتر است از پدر و مادر
زیرا که اهل جهنم در وقتی که استغاثه کنند استغاثه به پدران و مادران نکنند بلکه گویند نیست
ما را شفاعت کنندگان و نه صدیق مهربان لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا
أَوْ أَشْتَاتًا یعنی نیست بر شما باکی و حرجی در آنکه بخورید با هم یا پراکنده و متفرق بدانکه ظاهر
این آیهٔ کریمه آنست که آدمی از خانهٔ این جماعت مطلقا چیزی میتواند خورد از مال ایشان
و اکثر علما قید کرده اند این حکم را بآنکه علم بعدم رضای مالک نداشته باشد و اگر ظن قوی بعدم رضا
داشته باشد خلاف کرده اند و بعضی قید کرده اند بآنکه باذن ایشان داخل آن خانه شده باشد
و بعضی گفته اند که جایز است خوردن از چیزهائی که اگر نخورند خوف فساد آن چیزها باشد و
این دو قید بسیار بیوجهست و گویا از برای این این تخصیصات را کرده اند که بنای حکم را
بر این گذاشته اند که درین صور تعاطی برضای مالک حاصل است و گفته اند که چون ظاهر حال در
اینجاها آنست که صاحب خانه راضی باشد بخوردن این را قایم مقام اذن صریح گردانیده اند
بخلاف آنچه در صورتی که گذشت از اذن و صحبت جهت طلبیدن قبیح و صحیح مینماید مثل آنکه
طعامی را نزد کسی حاضر کنند او بگوید جهت من بدهید که ازین طعام بخورم و بعضی گفته اند اموال
همه از خداست و او اعلم است بمصالح عباد و آیه مطلق است پس میشود که حق تعالی از برای
آدمی چنین حقی در اموال خویشان و دوستان قرار داده باشد و هر چند مالک نهی کند او
تواند خورد چنانکه در کتاب جامع الجوامع گفته است که از ائمه علیهم السلام منقولست که باکی
نیست در خوردن از خانهٔ این جماعت بغیر اذن ایشان بقدر حاجت بی اسرافی و در مجمع
البیان گفته است که رخصت خوردن از خانهٔ این جماعت بدون اذن ایشان از بابت رخصت
کسی است که گرسنه باشد و داخل باغی شود از میوهٔ آن باغ بخورد یا در سر گله گوسفندی برسد
و تشنه باشد از شیر آنها بیاشامد و این توسعه ایست که حق تعالی بر بندگانش کرده است
و بعضی گفته اند این آیه دلالت میکند بر اباحت اکل زوجه از خانهٔ زوج خود و اکل فرزند
از خانهٔ مادر و پدر و مادر و پدر از خانهٔ فرزندان پس اگر نفقهٔ او بر ایشان واجب باشد

و شرایط متحقق باشد احتیاج باذن نیست مگر آنکه زیاده از مقدار نفقه صرف کند و با عدم وجوب
نفقه اذن شرط است مگر آنکه علم بعدم کراهت مالک داشته باشد و این سخن بسیار دور
از کار است و اگر اجماع متحقق نباشد در عدم جواز در صورت نهی مالک یا علم بعدم رضا هیچ تقییدی
ضرور نیست و الا بهمان قدر تقیید باید کرد و در روایت زراره وارد شده است که زن بی رخصت شوهر
میتواند خورد و در روایت جمیل وارد شده است که زن میتواند بخورد از خانهٔ پدر و برادر مؤمن و
تصدق کند و بعضی که از راه قیاس بطریق اولی استدلال کرده اند بر جواز تصرف در مال جماعتی که
در آیه مذکور شده اند هر گاه کمتر باشد از خوردن مانند نشستن در خانهٔ ایشان و نماز بر روی فرشهای
ایشان و در جامه های ایشان و وضو ساختن بآب ایشان نه سایر تصرفات در اموال ایشان اگر چه
روایت سابق دلالت بر جواز برداشتن زن از آستین و جیب صدیق میکرد [illegible] از قرابت
تخصیص عمومات آیات و اخبار مشکلست بلی از حالی معتبر ظاهر میشود که در سبیلها
نهرها و قنوات حق خوردن و وضو و غسل و استنجا و سایر استعمالات ضروریه که ضرر عظیمی بمالک
نباشد بوده باشد چنانچه منقولست که سه چیز است که همه مردم در آن مساوی اند آب و آتش و [illegible]
هیزم از برای سوختن از کوهها و صحراها و گیاه یعنی آنچه در صحراهای مباح میروید و همچنین نماز کردن
در صحراها که ضرری بمالک نداشته باشد و تیمم کردن از آنها چنانکه متواترست از حضرت رسول صلی
الله علیه و آله که خدا زمین را از برای امت من محل سجود یعنی نماز گردانیده است و پاک کننده گردانیده
است و تجویز کرده اند که وصی و قیم مال ایتام اجرة المثل عمل خود را بردارد با احتیاج
احتیاج یا مطلقا و احوط آنست که اقل امرین از خرج ضروری و اجرة المثل را بردارد
مشهور میان علما آنست که جایز است آدمی را که بخورد از آنچه برو میگذرد از میوهٔ درخت خرما
و سایر درختان میوه دار یا بوستان خربزه و خیار و امثال اینها یا خوشهٔ گندم و جو و امثال اینها
حتی آنکه شیخ طوسی بر این دعوای اجماع کرده است و احادیث بر جواز دلالت میکند و بعضی جایز
نداشته اند باعتبار حدیث صحیحی که بر منع وارد شده است و آنها که تجویز کرده اند قید کرده اند که بقصد خوردن
نرود و فساد نکند و با خود برندارد و علم و ظن بکراهت مالک نداشته باشد و احوط آنست که تا
قرائن رضای مالک نباشد نخورند و مشهور میان علما آنست که صیدی که از برای قوت و تجارت شده

و تصدق کند
از خانهٔ شوهر و صدیق میتواند بخورد

و غرض محض لهو و سیر باشد حرام است و قسم یاد کردن به بیزاری از خدا یا از رسول یا ائمه هدی صلوات
الله علیهم حرام است و بعضی موجب کفاره دانسته اند و حرام است زنان را در مصیبتها طپانچه
بر رو زدن و رو را خراشیدن و مو را کندن و بریدن و ایضا مشهور حرمت جامه چاک کردن
است بر مردان و زنان مگر از برای زن و شوهر و سایر اقارب و بعضی تجویز کرده اند گریبان
چاک کردن از برای پدر و برادر و روایت معتبر وارد شده و در بعضی از روایات تجویز جامه دریدن زن
بر شوهر وارد شده است و بعضی جامه دریدن زنان مطلقا تجویز کرده اند و ظاهر بعضی از اخبار کراهت
است و احوط ترک است و مشهور آنست که زنان بدون ضرورت تراشیدن سر حرام است و
طبیب حاذق را جایز است طبابت کردن و همچنین جراحی کردن و بریدن عضوها اگر ظن تلف
نباشد و چشم را دارو کشیدن و میل زدن و تراشیدن و امثال اینها با نهایت احتیاط و غیر
حاذق را هیچیک از اینها جایز نیست و مشهور آنست که حرام است که مرد و زن نامحرم در یکجا تنها باشند
در جائیکه ثالثی با ایشان نباشد و مصافحه نامحرم مگر آنکه جامه در میان باشد و اگر با جامه مصافحه
کند دستش را نفشارد و با غیر زوجه و کنیز خود در زیر یک لحاف برهنه خوابیدن حرام است
خواه دو مرد و خواه دو زن و خواه مرد و زن و خواه خویش و خواه بیگانه و خواه محرم
و خواه غیر محرم و احوط آنست که دو مرد و دو زن و مرد و زن محرم نیز با جامه در زیر
یک لحاف نخوابند و اگر بخوابند لحاف را در میان ثنا کنند و ابن بابویه از حضرت امام باقر علیه السلام روایت
کرده است که نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله از بوسیدن مرد مرد را و از آنکه دو مرد در
پهلوی یکدیگر بخوابند و در میان ایشان جامه نباشد پیغمبر را و از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که پسر و پسر را و پسر و دختر را و دختر و دختر
و دختر را بعد از ده سال باید جدا کنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است که چون دختر شش
ساله شود جایز نیست نامحرم را که او را ببوسد و در بر گیرد و احوط آنست که پنج ساله را نیز نبوسد
و در بر نگیرد و در دامن ننشاند چنانکه در روایتی وارد شده است و در اکثر اخبار نهی از بوسیدن زن
و در بر گرفتن و در دامن نشاندن دختر شش ساله وارد شده است و شاید در ما بین پنج و شش
مکروه باشد و دخول شدن خانه اجانب واجب است رخصت طلبیدن و مستحب است که

از یکدیگر جدا خوابند و گفته است در روایت دیگر وارد شده که بعد از شش سال باید فرش خواب ایشان [illegible] جدا کنند

سلام کند و ظاهر آنست که جواب این سلام واجب نباشد چنانکه حق تعالی فرموده است ای گروهی که ایمان
آورده اید داخل مشوید در خانهای غیر خانهای خود تا آنکه خبر کنید یا رخصت بگیرید و عامه از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که تکلم کند بگفتن سبحان الله یا الحمد لله
یا الله اکبر یا تنحنح بکند که خبردار کند اهل خانه را پس فرموده که سلام کنید بر اهل آن خانه و گفته اند یا آنکه
سه مرتبه بگوید السلام علیکم داخل شوم اگر رخصت بدهند داخل شود و الا برگردد
پس فرمود این سلام کردن و رخصت گرفتن بهتر است از برای شما شاید متذکر شوید احکام الهی
را پس اگر نیابید در آن خانه احدی را پس داخل مشوید تا رخصت دهند شما را و اگر گویند شما را که
برگردید پس برگردید این پاکیزه تر است از برای شما و خدا آگاه است به آنچه میکنید نیست بر شما
باکی و گناهی که داخل شوید در خانهایی که محل سکنای مخصوص مردم نیست مانند رباطها و کاروانسراها
که در آنها متاعی از برای شما است یا متاعی برای نفع گذاشته اند که هر که خواهد برود و
بخرد و خدا میداند آنچه را اظهار میکنید و آنچه را پنهان میکنید و دور نیست که دیوان خانهای اکثر
مردم که متعارف اذن در دخول آنها باشد داخل این حکم داشته باشد و بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که رخصت طلبیدن سه مرتبه اول میشنوند و در دویم حذر میکنند و در سیم اگر
خواهند رخصت میدهند و اگر خواهند رخصت نمیدهند پس آنکه رخصت طلبیده برمیگردد و بسند
صحیح از آنحضرت منقولست که استیناس که حق تعالی فرموده نعل بر زمین زدن و سلام کردنست و
علی بن ابراهیم از آنحضرت روایت کرده است که پوشیده نیست که رخصت طلبیدن در دکانها و خانهایی
و کاروانسراها و آسیاها در اینها بی رخصت داخل میتوان شد و کلینی بسند معتبر روایت کرده است از
حضرت صادق علیه السلام که نهی کرد رسول خدا از آنکه داخل شوند مردان بر زنان نامحرم مگر برخصت اولیای
ایشان که اقارب ایشان باشد آنها است و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که میباید رخصت بطلبد مرد چون خواهد داخل خانه پدر خود شود و پدر هرگاه خواهد داخل خانه
پسر شود در کار نیست که رخصت بطلبد و بسند دیگر روایت کرده است که پرسیدند از
آنحضرت که مرد میباید رخصت بر پدر بطلبد فرمود بلی من بر پدرم رخصت میطلبیدم و مادرم
نزد او نبود فوت شده بود و زن پدرم نزد او بود و من کودک بودم رخصت می طلبیدم که مبادا با او

مردم خلوت کرده باشد و راضی برفتن من نباشد و اگر سلام کند بهتر و نیکوتر است و العیاشی بسند
صحیح روایت کرده است از آنحضرت که میباید مرد رخصت طلبد بر دختر و خواهرش اگر شوهر
داشته باشند و در حدیث دیگر فرموده که کسی که بالغ باشد داخل نشود در خانه مادرش و نه خواهرش
و نه خالهاش و نه سایر محارمش مگر باذن ایشان و تا سلام نکند رخصت نمیدهند و سلام طاعت
خداست و باز حق تعالی فرموده ای گروه مؤمنان باید که رخصت طلبند از شما آنها که بنده و ملک
یمین شما اند و آنها که بحد بلوغ نرسیده اند از شما یعنی از آزادان سه مرتبه در سه وقت در شب
و روز پیش از نماز صبح و در وقتی که جامهای خود را میکنید که خواب قیلوله بکنید و در وقت گرمی ظهر
و در وقت نماز خفتن اینها سه وقتند که مظنه آنست که خود را خواهید مستور دارید نیست بر شما و
بر ایشان باکی اگر رخصت نطلبند ایشان بر گرد شما میگردند در اوقات دیگر از برای خدمت بعضی
از شما بر بعضی و بیکدیگر احتیاج دارید چنین بیان میکند خدا از برای شما آیات را و خدا دانا و حکیم است
و چون برسند اطفال شما بحد بلوغ یعنی از آزادان پس باید رخصت طلبند آنها که پیش از
ایشان بودند از بالغان آزاده و در سایر اوقات این فصیحترین آیاتیست که درین کتاب
وارد شده است و احکام و فواید بسیار از اینها مستنبط میشود که اکثر علما متوجه آنها نشده
اند حتی بعضی از مفسران اینها را از آیات منسوخه دانسته اند و اخبار معتبره دلالت میکند بر آنکه
منسوخ نیستند و بعضی از فواید را باید مذکور ساخت **اول** آنکه حق تعالی امر کرده
است ممالیک را که در این اوقات رخصت طلبند مراد از ممالیک کیست بعضی از مفسران
عامه گفته اند مراد کنیزانند و احادیث ما نفی این میکند و خلاف ظاهر آیه نیز هست و
بعضی گفته اند غلامانند و حدیث زراره صریحست در آنکه مراد غلامانند و بس و کنیزان
داخل نیستند و بعضی گفته اند غلامان و کنیزان هر دو داخلند و حمل حدیث صحیح فضیل بن یسار
صریحست در دین و مملکت نسبت بکنیزان محمول بر استحباب باشد یا تقیه **دویم** آنکه این
آیه دلالت میکند بر آنکه غلام نیز مانند اطفال محرم باشد و اصلا فرقی میان ایشان
و آزاد نباشد و بعضی قایل بقول آنجماعت میشود که غلامان و خواجه سرایان را محرم میدانند **سیم**
آنکه تکلیف اطفال باستیذان با آنکه ایشان مکلف نیستند چه معنی دارد و بعضی گفته اند مراد

تکلیف اولیای ایشانست که ایشانرا تمرین برین بکنند و آنکه گفته بوده است باکی نیست بر شما
و بر ایشان نیست اشعاری باین دارد و بعضی گفته اند این بر سبیل استحبابست و تکلیف استحباب
نسبت بایشان میباشد و اول اظهر است و بر هر تقدیر مراد صبی ممیز است که تمیز میان نیک
و بد و عورت و غیر عورت کند **چهارم** گفته اند تخصیص این اوقات ثلثه از برای آنست که هر یک مظنه
کشف عورتست و اگر شبهه نیست اما پیش از نماز صبح از برای آنکه وقتیست که از خواب برمیخیزند و سراپای
کشاینده و تبدیل جامه شب بجامه روز میکنند و همچنین وقت ظهیره وقت قیلوله است و مظنه جماعت
با یکدیگر و انداختن بعضی از جامهها و همچنین بعد از عشا وقت تبدیل جامه روز است بجامه شب و مظنه
با زنان و بعضی گفته اند در این اوقات جماع میکرده اند که نماز را با غسل کنند از این جهت منع از دخول
بدون اذن شده است و کلینی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که میباید خادم تو چون بحد بلوغ
برسد رخصت طلبد در سه وقت عورت هر چند خانه او میان خانه تو باشد چه خدا از برای این
امر کرده است که درین اوقات رخصت طلبند که اینها ساعت غفلت و خلوتست **پنجم**
طوافون علیکم تاکید و تعلیل است از برای آنکه در غیر این سه وقت رخصت گرفتن
ایشان در کار نیست زیرا که چون شما را بایشان احتیاج و ایشانرا بشما رجوع هست اگر در همه
اوقات باید که رخصت طلبند کار بر شما و ایشان دشوار میشود و از جمله احکام ضروریه حکم
سلام و جواب سلام است حق تعالی میفرماید وَاِذَا حُیِّیتُم بِتَحِیَّةٍ فَحَیُّوا بِاَحسَنَ مِنهَا اَو
رُدُّوهَا یعنی هرگاه تحیت کنند شما را بنوعی از انواع تحیتها پس تحیت کنید شما بنیکوتر از
آن تحیت یا رد کنید آنرا بدرستی که خدا بر همه چیز حساب کننده و شاهد است و در آیه میان مفسران
این آیه تحقیق چند مطلب ضرور است **اول** خلافست در معنی تحیت بعضی گفته اند تحیت سلام
و اکثر مفسرین و لغویین چنین تفسیر کرده اند و بعضی گفته اند هر دعا و تحیتی درین داخلست و بعضی گفته
هر نیکی از قول و فعل را شامل است چنانکه ظاهر کلام علی بن ابراهیم در تفسیر اینست و بعضی
گفته اند مراد عطیه و بخشش است یا باید آنرا پس دهند یا عوض زیاده از آن بدهند و این قول
بسیار ضعیف است و از اخبار معتبره ظاهر میشود که یا مراد خصوص سلام است یا هر سلام و دعا
و اکرامی را شامل است چنانکه بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم منقولست که اگر یکی از شما

عطسه بکند بگوید یرحمکم الله و او در جواب بگوید یغفر الله لکم و یرحمکم
پس حضرت استشهاد باین آیه فرموده اند و ابن شهرآشوب روایت کرده است که جاریه
حضرت امام حسن علیه السلام یکدسته گلی از برای آنحضرت آورد و حضرت او را آزاد کرد از سبب آن پرسیدند
فرمود خدا ما را چنین تادیب فرموده است در این آیه و بهتر از آن گل آزاد کردن او بود و کلینی
بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رد جواب کتابت واجب است مانند رد
سلام و اخبار در این باب بسیار است و در مجمع البیان از ابن عباس روایت کرده است که
تحیت با حسن در صورتیست که سلام کننده مؤمن باشد و رد در صورتیست که سلام کننده از اهل کتاب باشد
پس اگر مسلمان سلام کند بگوید السلام علیکم و در جواب بگویی و علیکم
السلام و رحمة الله و برکاته تحیت با حسن کرده و این منتهای سلام است و اگر کافر
سلام کند میگویی و علیکم و بعضی گفته اند هر دو از برای مسلمانانست و روایت کرده اند
که مردی بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت السلام علیک حضرت گفت و
علیک السلام و رحمة الله پس دیگری آمد و گفت السلام علیک و رحمة الله و
برکاته حضرت گفت و علیک صحابه گفتند یا رسول الله از برای اول و دویم زیاده کردی و
از برای سیم زیاده نکردی حضرت فرمود سیم چیزی از تحیت را از برای من نگذاشت پس مثل
آنرا بر او رد کردم و بالجمله سلام البته داخل تحیت است و جوابش واجب است و تحیتهای دیگر اولی
و احوط آنست که در غیر نماز جواب بگوید و حکم نماز و تحیتهای دیگر مفصل مذکور خواهد شد ان شاء الله
دویم بعضی از اصحاب گفته اند اگر بگوید السلام علیک یا علیکم السلام صحیح است
و واجب است رد آن و علامه رحمه الله علیه گفته است اگر علیکم السلام بگوید جوابش
واجب نیست زیرا که این سلام نیست بلکه جواب سلام است و مؤید اینست آنکه عامه روایت
کرده اند که شخصی نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت علیک السلام یا رسول الله
حضرت فرمود علیک السلام تحیت مرده هاست چون سلام کنی بگو سلام علیک پس
آنکه جواب تو گوید میگوید علیک السلام و همچنین خلاف کرده اند در سلام و سلاما
و التسلیم و سلامی علیک و سلام الله علیک و ظاهر ابن ادریس آنست که در

هیچیک از اینها رد سلام واجب نیست و عموم آیه شامل اینها هست و وجوب رد ظاهرتر است
سیم خلافست در آنکه آیا متعین است در غیر نماز در جواب بگوید علیکم السلام
بتقدیم علیکم ظاهر علامه در تذکره اینست و اگر سلام کننده یک کس باشد علیک السلام بگوید
و اگر او را مفرد اندازد و بگوید علیکم السلام صحیح است و گفته است اگر دو کس بیکدیگر برسند
و هر یک بر دیگری سلام کند بر هر یک جواب سلام دیگری واجب است تا اینجا کلام علامه بود و ابن
ادریس و جمعی را اعتقاد آنست که سلام علیکم در جواب کافیست و این اقوی و اظهر است چنانکه در
حسنه ابراهیم بن هاشم از حضرت صادق علیه السلام منقولست که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگوئید
سلام علیکم و اگر کافری بر شما سلام کند بگوئید علیک چهارم ظاهر
کلام اکثر اصحاب آنست که رد با حسن واجب نیست چنانکه ظاهر آیه و اخبار معتبره است و اخباری که دلالت
میکند بر آنکه اگر سلام کننده مؤمن باشد رد با حسن واجب است از طرق عامه و محل اعتماد نیست
پنجم دعوای اجماع کرده اند که رد سلام واجب کفائیست نه عینی پس برد یکی از
دیگران ساقط میشود اما مشروط است که آنکه جواب میگوید داخل آنها باشد که سلام بر ایشان کرده است
پس اگر غرض سلام کننده شخص خاصی باشد او باید جواب بگوید و بجواب دیگران ساقط نمیشود و مکروهست
کسی را که بر جمعی داخل شود مخصوص گرداند بعضی را بسلام بلکه باید بر همه سلام کند و مقصودش
سلام بر همه باشد و خلافست در آنکه برد کردن صبی ممیز از دیگران ساقط میشود یا نه و احوط آنست
که اکتفا نکنند و اگر سلام کننده صبی غیر ممیز باشد جوابش واجب نیست و اگر ممیز باشد
خلافست و ظاهر آیه وجوبست ششم مشهور آنست که وجوب رد فوریست و کسی که
تاخیر کند گناهکار است و بعضی گفته اند بر ذمه او میماند مانند سایر حقوق تا ادا کند هفتم اکثر
علما گفته اند واجبست جواب را بسلام کننده بشنوانند در غیر حال نماز تحقیقا اگر کر نباشد و تقدیرا
اگر کر باشد یعنی چنان بگوید که اگر کر نباشد بشنود و در نمازیست که در کر باید اشاره هم بکند یا حرکتی
بکند که بر او معلوم شود که جواب گفته اند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که چون سلام کند احدی از شما باید بلند بگوید تا آنکه نگویند که سلام کردم و برمن
رد نکردند و شاید سلام کرده باشد و ایشان نشنوانیده باشند و کسی که رد سلام

میکند بلند بگوید تا بگوید سلام کننده که من سلام کردم و جواب سلام من نگفتند و علامه
گفته است که اگر ندا کند از پس دیواری یا پرده و بگوید السلام علیکم یا فلان یا نامه
نویسد و در آن نامه باو سلام کند یا رسولی بفرستد و بگوید سلام مرا بفلان برسان و نامه یا
رسالت باو برسد بعضی از علما گفته اند واجبست جواب و بعد از آن ترجیح داده است که
اگر ندا را بشنود واجب است جواب و در صورتهای دیگر واجب نیست و کلام او متین است و بعد از آن
گفته است که آنچه مردم عادت کرده اند که در هنگام برخواستن از مجلس و مفارقت از کسی سلام
میکنند آن دعاست نه تحیت و جواب آن واجب نیست سنت است فقیر میگوید که از کلام
علامه رحمه الله علیه ظاهر میشود که سلام هنگام مفارقت سندی ندارد و حمیری در قرب الاسناد
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه یکی
از مجلس خود برخیزد باید وداع کند باو دادن آن خود را بسلام اگر بعد از رفتن او در حرف خیری
شروع کنند شریک ایشان خواهد بود در ثواب آن و اگر در امر باطلی شروع کنند گناهش بر ایشان
خواهد بود و بر او گناهی نخواهد بود و در جامع الاخبار از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
روایت کرده است که اگر احدی از شما از مجلس خود برخیزد وداع کند ایشان را بسلام و گویا
باعتبار ضعف این احادیث بنا بر طریقه متأخرین اعتنا بانها نکرده است و دور نیست که از برای
اثبات استحباب استدلال باین اخبار توان کرد و بعموم آیه استدلال بر وجوب جواب میتوان
کرد هشتم بعضی گفته اند حرام است سلام زن بر مرد اجنبی بنا بر آنکه صدای زن
عورتست و اکثر متاخرین درین باب توقف کرده اند بنا بر آنکه دانستی که حرمت شنیدن
صدای زن بدون شهوت ثابت نیست اما بهتر آن جوان سلام کردن کراهیتی دارد چنانچه
کلینی و غیر او بسند حسن بلکه صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که رسول خدا صلی
الله علیه و آله سلام میکرد بر زنان و ایشان جواب میگفتند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
سلام میکرد بر زنان و کراهت داشت از آنکه بر زن جوان سلام کند و میفرمود میترسم خوشش
آید مرا صدای او پس داخل شود از گناه بر من زیاده از آنچه طلب میکنم از اجر و ثواب
و گویا حضرت این را از برای تعلیم دیگران میکرده اند و بنا بر قول جمعی که سلام بر اجنبی زن

حرام میدانند خلافست که اگر سلام کند جواب سلام او واجبست بر اجنبی یا نه و اگر مرد اجنبی
بر زن اجنبی سلام کند باز خلافست که جواب بر زن واجبست یا نه و اظهر وجوبست در جمیع این
صور نهم خلافست آنکه آیا ابتدای سلام بر اهل ذمه میتوان کرد یا نه اکثر علما گفته اند
جایز نیست و خلافی میان ایشان ظاهر نیست و احادیث بر نهی وارد شده است اما
اگر احتیاجی باشد جزم بحرمت مشکلست و علی الظاهر حال باید تعقید ساخت بغیر حال ضرورت
و مصلحت چنانچه کلینی بسند صحیح از عبد الرحمن بن حجاج روایت کرده است که گفت عرض کردم
بخدمت حضرت کاظم علیه السلام که مرا خبر ده اگر محتاج شوم بطبیب نصرانی بر او سلام کنم و دعا کنم او را حضرت
فرمود بلی دعای تو باو نفعی نمیرساند و ابن بابویه بسند حسن کالصحیح نیز بمضمون این روایت کرده
و علامه رحمة الله علیه گفته است که سلام نباید کرد بر اهل ذمه ابتداء و اگر سلام کند باو دیگری
یعنی کافری که در امان باشد یا کسی که او را نشناسد و بعد از سلام معلوم شود که ذمی بوده است بجواب او
بگوید بغیر سلام بانکه بگوید هداک الله یعنی هدایت کند ترا خدا یا انعم الله صباحک
یعنی خدا نیکو کرده اند صباح ترا یا اطال الله بقاءک یعنی دراز کند خدا بقای ترا و اگر
رد سلام کنند بگوید و علیک تمام شد کلام علامه و بسند حسن کالصحیح از حضرت باقر
علیه السلام منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگوید
السلام علیکم و اگر کافری بر شما سلام کند بگوید علیک و بسند موثق از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که ابتدا مکنید اهل کتاب را بتسلیم و اگر
سلام کنند بر شما بگوید و علیکم و بسند موثق دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که اگر
یهودی و نصرانی و مشرک بت پرست بر کسی سلام کنند و او نشسته باشد بگوید علیکم و در حدیث
موثق کالصحیح فرموده بگو علیک پس از این احادیث معلوم شد که کفار را مطلقا ابتدا
بسلام نباید کرد و احادیث دیگر درین باب بسیار است مگر در حال حاجت و ضرورت و در جواب
ایشان باید گفت علیک یا و علیک یا علیکم یا و علیکم یا واو و بدون واو هر دو جایز است
و بعضی از علما نسبت یا واو را تجویز نکرده اند و آیا سلام تمام را بایشان میتوان کرد بعضی تجویز کرده
و بعضی حرام میدانند و احوط ترک است و آیا جواب ایشان یکی از آن انحا که مذکور شد

واجب است خلافست و احوط آنست که ترک نکنند و آن عبارات غیر سلام که علامه رحمة الله علیه
گفته است در اخبار ندیده ام و کلینی روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه السلام که بحضرت
صادق علیه السلام گفتند چگونه دعا کنیم از برای یهودی و نصرانی فرمود میگوئی بَارَكَ اللّٰهُ لَكَ
فِي دُنْيَاكَ یعنی خدا برکت دهد از برای تو در دنیای تو و از [illegible] روایت کرده است که
بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که ملاقات میکنم با ذمی با من مصافحه میکند فرمود دست خود
را بخاک یا بدیوار بمال گفتم مصافحه با ناصبی و دشمن اهل بیت چه حکم دارد فرمود دست خود را بشوی
و در حدیث صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که اگر مجوسی مصافحه کند دست خود را
بشوید و وضو نسازد و در حدیث موثق در مصافحه یهودی و نصرانی فرمود که از پس جامه با
او مصافحه کند و اگر با دست مصافحه کند دست را بشوید و اکثر علما شستن را حمل کرده اند بر آنکه
برطوبت باشد و برخاک مالیدن را بر آنکه بیبوست باشد و اخیر را حمل بر استحباب کرده اند

دهم در سلام و ابتدای بسلام فضیلت و ثواب بسیار وارد شده است که این رساله گنجایش
ذکر آنها ندارد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که ابتدا کننده بسلام اولی است بخدا و رسول او
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که در سلام هفتاد حسنه است شصت و نه حسنه از برای
ابتدا کننده است و یکی از برای جواب گوینده و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که
بخیل ترین مردم کسی است که بخل نماید بسلام و احادیث بسیار در فضیلت افشای سلام وارد شده
است و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که افشای سلام آنست که بخل نورزند بسلام بر احدی از مسلمانان و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که از جمله تواضع آنست که سلام کنی بر هر که ملاقات کنی و از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله منقولست که چون ملاقات کنید یکدیگر را ملاقات کنید بسلام و مصافحه و چون متفرق
شوید جدا شوید باستغفار و در حدیث معتبر دیگر فرمود که از جمله حق مسلمان بر مسلمان آنست
که سلام کند بر او هرگاه او را ملاقات کند و کلینی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است
که سلمان رضی الله عنه میگفت افشا کنید سلام خدا را بدرستی که سلام خدا بظالمان نمیرسد
یعنی از برای ظلم ترک سلام میکنند و احادیث در افشای سلام بسیار است و در بعضی از اخبار

استثنای بعضی وارد شده است چنانکه در قرب الاسناد روایت کرده است از حضرت صادق
علیه السلام که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کراهت داشت از رد سلام در حال خطبه امام و ابن بابویه
در خصال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سه کسند که بر ایشان سلام نباید
کرد کسی که با جنازه راه رود و کسی که پیاده بنماز جمعه رود و کسی که در حمام باشد و ایضا
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که رسول صلی الله علیه و آله نهی کرد از آنکه سلام کنند
بر چهار کس بر مست در هنگام مستی و بر کسی که صورتها میسازد و بر کسی که نرد بازی میکند و بر کسی که بر
چهارده قمار میکند و من زیاد میکنم پنجم را نهی میکنم از آنکه سلام کنند بر شطرنج باز و ایضا
روایت کرده است از حضرت صادق از پدران خود علیهم السلام که شش کسند که بر ایشان سلام نباید
کرد یهودی و مجوسی و نصرانی و کسی که بر غایط باشد و کسی که بر خوان شراب نشسته باشد
و بر شاعری که در شعر خود فحش بزنان محصنه عفیفه گوید و بر آنها که بطریق طیبت بمادران یکدیگر فحش
میگویند و ایضا از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که شش کسند که سزاوار نیست
سلام کردن بر ایشان یهود و نصاری و آنها که نرد و شطرنج بازی میکنند و آنها که شراب میخورند
و بربط و طنبور مینوازند و آنها که بمادران یکدیگر دشنام میدهند ببازی و شعرا و ایضا از
حضرت صادق علیه السلام از پدرانش روایت کرده است که سلام مکنید بر یهود و نه بر نصاری و نه بر گبران
و نه بر بت پرستان و نه بر آنها که بر خوانهای شراب نشسته باشند و نه بر شطرنج باز و نرد باز
و نه بر مخنث و نه بر شاعری که فحش بزنان محصنه میگوید و نه بر نماز گذارنده زیرا که نماز گذارنده
نمیتواند رد سلام بکند و سلام او مستحب است و جوابش واجب است و نه بر کسی که سود خورد
و نه بر کسی که بر غایط نشسته باشد و نه بر کسی که در حمام باشد و نه بر فاسقی که علانیه فسق
کند و در باب نهی از سلام بر شطرنج باز مبالغه بسیار گذشت و در بعضی از روایات نهی از جواب
سلام شارب الخمر وارد شده است و لیکن اکثر این احادیث ضعیفند و عامه از این باب احادیث
بطرق بسیار روایت کرده اند و بعضی را اعتقاد آنست که کسی که در بعضی از این احوال سلام کند
مثل حمام و وقت خطبه و در نماز جوابش واجب نیست و باین احادیث تخصیص آیه کریمه نمیتوان
کرد و اگر سلام کند مسلمان جوابش واجب است و نهی از سلام بر جماعت مذکوره محمول

بر کراهت باشد یا کراهت واقعی یا بمعنی اقل ثواب چنانکه آخوند ملا احمد رحمة الله علیه هر دو را
احتمال داده است و کراهت سلام در حمام وارد شده است که در صورتیکه لنگ نبسته باشند
و بعضی از ائمه علیهم السلام در حمام سلام کرده‌اند و مشهور آنست که سلام کردن بر کسی که نماز کند مکروه است
و احادیث اختلافی دارد و در حدیثی که احادیث نهی محمول بر تقیه باشد و صاحب کنز العرفان گفته
است که سلام نباید کرد بر کسی که نرد و شطرنج بازی کند و کسی که غنا و خوانندگی کند و کسی که از روی لهو و لعب
کبوتر پراند و هر کس که مشغول بمعصیتی باشد و در کلام غیر او فیه امر و در حدیثی که اگر بقصد نهی از
منکر ترک سلام کند خوب باشد و گفته است بعضی از شافعیه و حنفیه گفته‌اند که ساقط میشود رد
سلام هرگاه در حال خطبه باشد یا مستمع آیات قرآن یا قضای حاجت یا در حمام و این ممنوع است زیرا
که واجب ساقط نمیشود بسبب اشتغال بمندوبی بلی اقوی نزد من آنست که مکروه است سلام بر نماز گذارنده
زیرا که بسا باشد او را مشغول که از قیام بواجب کرد رد کند یا ترک واجب اگر رد نکند و این قول از
علامه حسن و ضعیف نیست **یازدهم** در سایر آداب سلام است سنت است که سلام را بخطاب جمع بگوید
چنانکه کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سلام کنند که ایشان
بصیغه جماعت رد میباید کرد هر چند یکی باشد در وقتی که کسی عطسه کند میگوید یرحمکم الله
هر چند با او غیر او نباشد و هر مردی که بر مردی سلام کند میگوید السلام علیکم و نیز
که دعا از برای مردی میکند میگوید عافاکم الله هر چند یکی باشد زیرا که با او غیر او هست
یعنی با او ملائکه کاتبان اعمال و غیر آنها هستند او میباید قصد همه بکند یا آنکه میباید سایر مؤمنان را
در قصد شریک کند و اول اظهر است و اشعاری دارد بآنکه باید سلام بر زن نیز بخطاب
مذکر واقع شود اگر بصیغه جمع باشد چنانکه ظاهر کلام بعضی از اصحاب است و بسند دیگر از آنحضرت
روایت کرده است که کسی که بگوید السلام علیکم آن باعث ده حسنه است و کسی که بگوید
سلام علیکم و رحمة الله بیست حسنه است و کسی که بگوید سلام علیکم و رحمة الله و
برکاته سی حسنه است و باید زیاده نه سلام کننده و از برای جواب گوینده زیادتی بگذارد
و در جواب نیز زیاده از قدر معتبر نگوید چنانکه کلینی بسند صحیح از حضرت باقر علیه السلام
روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گذشت بر جماعتی و بر ایشان سلام کرد

ایشان گفتند علیک السلام و رحمة الله و برکاته و مغفرته و رضوانه حضرت فرمود تجاوز مکنید از
برای ما از آنچه ملائکه گفتند بپدر ما ابراهیم ایشان گفتند رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت و مستحب
است که سلام کند سواره بر پیاده و ایستاده بر نشسته و طایفه کم بر بیشتر و خورد سال بر بزرگ و اسب
سوار بر استر سوار و هر دو بر الاغ سوار و هر که داخل مجلسی شود او باید سلام کند بر اهل مجلس و اگر هر
یک از اینها عکس کنند جایز است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
سلام میکرد بر اطفال **دوازدهم** حق تعالی فرموده است وَإِذَا دَخَلْتُمْ بُیُوتاً فَسَلِّمُوا عَلَى
أَنْفُسِکُمْ تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَکَةً طَیِّبَةً یعنی هرگاه داخل شوید در خانه چند
پس سلام کنید بر انفس خود تحیتی از جانب خداوند که از برای شما مقرر کرده است با برکت و در دنیا و
آخرت و طیب و پاکیزه و موجب طیب نفس شنونده بدانکه خلافست در تفسیر این آیه کریمه **اول** آنکه مراد از
سلام بر اهل آن خانه است که گویا ایشان بمنزله جان شمایند از باب لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ یعنی یکدیگر را
تحیه و تحیة من عند الله اشاره بفضیلت سلام خواهد بود یعنی بر و عوض تحیت جاهلیت صباح الخیر و مساء
الخیر و انعم صباحا و امثال اینها مگوئید و سلام بکنید که آن تحیتی است که خدا برای شما پسندیده است
و موجب برکت و طیب قلوب است چنانکه علی بن ابرهیم روایت کرده است که اصحاب حضرت رسول صلی
الله علیه و آله چون بخدمت آنحضرت می آمدند میگفتند أَنْعِمْ صَبَاحاً و أَنْعِمْ مَسَاءً و این تحیت اهل جاهلیت
بود پس حق تعالی فرستاد وَإِذَا جَاؤُوکَ حَیَّوْکَ بِمَا لَمْ یُحَیِّکَ بِهِ اللَّهُ یعنی هرگاه آیند نزد
تو تحیت میگویند ترا با آنچه تحیت نکرده است ترا بآن خدا پس حضرت فرمود بایشان که خدا
بدل کرده است از برای ما این را بتحیتی که بهتر است از این و آن تحیت اهل بهشت است بگوئید السلام
علیکم **دوم** آنکه مراد سلام بر اهل و عیال خود است و ابن بابویه در معانی الاخبار از
حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که مراد سلام مرد است بر اهل خانه در وقتی که
داخل میشود و ایشان جواب سلام بگویند اینست سلام بر انفس شما و در مجمع البیان این مضمون را از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است **سیم** آنکه مراد سلام بر خود است در
وقتی که کسی در خانه نباشد بآنکه بگوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و علی بن ابراهیم در
تفسیر روایت کرده است در تفسیر این آیه که چون شخصی داخل خانه شود اگر کسی در آن خانه باشد

سلام کند بر ایشان و اگر کسی نباشد بگوید **السَّلَامُ عَلَیْنَا مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا** و در بعضی از نسخ
چنین است که و بعضی گفته‌اند که اگر کسی را نبیند بگوید **السَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ** و قصد کند
دو ملک را که با او میباشند و در خصال بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روایت
کرده است که هرگاه احدی از شما داخل منزل خود شود بر اهل خود سلام کند بگوید السلم علیکم و اگر او را اهلی
نباشد بگوید **السَّلَامُ عَلَیْنَا مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا** و هرگاه برادر مؤمن تو بگوید **حَیَّاکَ**
اللهُ بِالسَّلَامِ وَأَحَلَّکَ دَارَ الْمَقَامِ و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هرگاه
از امت من ملاقات کنی سلام کن تا عمر تو دراز شود و هرگاه داخل خانه خود شوی سلام
کن بر ایشان تا خیر خانه تو بسیار شود و از **ابن عباس** روایت کرده‌اند که مراد از آیت
که چون داخل مسجد شوی بر اهل مسجد سلام کن و وجه سیم اظهر وجوه است و قوی‌تر است با احادیث
معتبره و تکلفی در انفسکم نباید کرد و بنا بر این دور نیست که مراد از آیه این باشد که سلام کنید بر خود از
جانب خدا یا آنکه بگوئید سلام بر ما باد از جانب پروردگار ما چنانکه ظاهر روایت حضرت باقر
علیه السلم است **سیزدهم** خلافی نیست میان علمای امامیه که هرگاه کسی در نماز باشد و دیگری
بر او سلام کند واجب است بر او که تلفظ کند به رد سلام و خلافست در آنکه اگر نکند نماز او باطلست
یا نه بعضی گفته‌اند مطلقا مبطلست و بعضی گفته‌اند مطلقا مبطل نیست و بعضی گفته‌اند اگر چیزی از اذکار نماز
بعد از سلام و پیش از رد بعمل آورد باطل میشود و الا فلا و **بعضی** تفاصیل دیگر گفته‌اند و در بکار دیگر گو
ام و حکم به بطلان مشکلست و احوط اعاده است اگر جواب نگوید مطلقا و ظاهر اوثقی که در رد سلام
معتبر است آنست که فعل کند بحیثیتی که او را تارک رد سلام نگویند **لیکن اگر** کسی سلام کند در اثنا
کلمه یا کلامی واقع شود تمام کردن آن کلمه یا کلام منافات با فوریت ندارد **چهاردهم** مشهور میان
علما آنست که اگر سلام کند کسی بر آدمی در نماز بلفظ سلام علیکم واجب است که جواب بمثل آن
باشد و جایز نیست جواب **بعلیکم السلم** و ابن ادریس گفته است بهر لفظی از الفاظ سلام که جواب
بگوید خوبست و متابعت مشهور اولی و احوط است و اگر کسی علیکم علیک بگوید در حصول رد
است و اگر سلام کند و علیکم السلم بگوید بعضی گفته‌اند جواب او واجب نیست مگر آنکه در جواب قصد
دعا کند و او مستحق دعا باشد و علامه در این مسئله تردد کرده است و اگر جایز باشد جواب ایشان واجب است

بگو حیاک الله صح

یا مستحب خلافست و وجوب خالی از قوتی نیست و بر تقدیر وجوب آیا متعین است سلام علیکم
یا جواب بمثل جایز است اخبار صحیحه دلالت میکند بر آنکه جواب بمثل اولی است هر چند معارض نیز
دارند و قول بتخییر خالی از قوتی نیست **پانزدهم** اگر تحیات دیگر یا بغیر سلام در غیر حال صلوة بگوید
مانند شب بخیر است و صباح الخیر و انعم صباحا و امثال اینها خلافست که جواب واجب است یا نه و
احوط بلکه اظهر آنست که جواب بگوید یا بمثل یا بعبارت نیکوتر یا بسلام نظر بعموم آیه و بعضی از اخبار اگر
سلام نگوید و در جواب احوط آنست که تحیت گوینده جواب سلام بگوید و بان سبب بغیر سلام جواب
گفتن بقصد دعا اشکالش کمتر است اگرچه متابعت سنت در آن بیشتر است و اگر این عبارات را کسی بگوید
که در نماز باشد **اشکال عظیم** میشود خصوصا اگر بفارسی بگوید یا بالحن بگوید مثل سلام علیک و
سلام علیکم علیک و امثال اینها و **ابن ادریس** و محقق گفته‌اند جایز نیست او را جواب گفتن و محقق
رحمه الله علیه گفته است اگر دعا کند برای او و مستحق دعا باشد و بقصد دعا کند نه رد سلام منع
نمیکنیم از آن و علامه **قدس سره** گفته است اگر سلام کننده سلام علیکم بگوید رد کند
آنرا و بگوید و علیک السلم از برای آنکه عکس قرآن است و حضرت صادق علیه السلم در جواب کسی که
پرسید از مردی که بر او سلام میکنند در نماز فرمود که سلام علیکم میگوید و نمیگوید و علیکم السلام
از برای آنکه عمار بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله در نماز سلام کرد و حضرت چنین جواب
لیکن علامه گفته است اگر سلام کند بر و بغیر سلام علیکم اگر نام تحیتی بر آن باشد جایز است و در
جواب او دعا کند از برای او و اگر مستحق دعا باشد بقصد دعا بکند نه رد سلام و در مختلف رد را واجب دانسته
است و مسئله در غایت اشکالست و جواز رد بقصد دعا خالی از قوتی نیست و اگر جواب تحیت غیر
و سلام صحیح بگوید بقصد دعا بعید نیست که جایز باشد و احوط آنست که اگر چنین بلیه گرفتار شود اعاده
نماز بکند خواه جواب بگوید و خواه نگوید **شانزدهم** اگر بر کسی سلام کند در اثنای نماز بر مشهور
که جواب را باید بلند بگوید که او بشنود اگر ممکن باشد و ظاهر کلام محقق در معتبر آنست که شنوانیدن
در نماز واجب نیست و ظاهرا مانند غیر نماز باید باو بشنواند یا اشاره بکند که او بفهمد که جواب او
گفته است و اخباری که دلالت بر عدم وجوب شنوانیدن میکند شاید محمول بر تقیه باشد
چنانکه شهید رحمة الله علیه در ذکری گفته است زیرا که مشهور میان عامه آنست که

رد بهمان لفظ و سلام علیکم برای عموم آیه و اگر نام تحیتی بر رد جایز است هم

واجب نیست مطلقا و علامه در تذکره گفته است که اگر مقام ضرر باشد و تقیه کند رد سلام را
آهسته میان خود و نفس خود که ثواب رد را داشته باشد و از ضرر مخالفان نیز خلاص شده
باشد **مسئله هفتم** اگر دیگری جواب سلام را بگوید و او در نماز باشد آیا جایز است که او نیز
جواب بگوید یا سنت است یا جایز نیست بعضی گفته اند سنت است زیرا که امر آیه مطلق است
و بعضی گفته اند جایز نیست مگر بقصد دعا چنانچه گذشت و دور نیست که ترک احوط باشد و سخن را
در این مسئله بسطی دادیم از برای آنکه در اکثر اوقات آدمی محتاج باحکام آن میباشد و اکثر علما
متعرض آنها نشده اند و بنا بر احتمالی که بعضی از مفسران داده اند که آیه کریمه شامل هدیه
بوده باشد اگر بعضی از احکام آن نیز مذکور شود مناسبت دارد آنکه مشهور میان علماست
که کسی که چیزی بکسی ببخشد عوض از او دادن واجب نیست **و از شیخ طوسی** رحمة الله علیه نقل کرده اند
که مطلق هبه مقتضی عوض است و واجب است عوض از او بدهند و تا عوض ندهد تصرف در آن
جایز نیست و این دو قول بعید و نادر است **و تفصیلش** آنست که کسی که چیزی میبخشد یا شرط
عوض میکند یا شرط عدم عوض میکند یا مطلق میگذارد و اگر شرط عدم عوض کرده باشد
عقد از جهت واهب جایز خواهد بود و اختیار فسخ دارد و اگر شرط عوض کرده باشد باید
بآن شرط عمل کند پس اگر تعیین عوض کرده است لازم میشود پس اگر قبول کننده هبه آنچه
شرط شده است داد و واهب قبول کرد هبه لازم میشود و فسخ نمیتوانند کرد و آیا لازم است
که قبول کند عوض را خلافست و اظهر آنست که لازم نیست و میتواند قبول نکند و فسخ کند هر
چند متهب عوض را بدهد و اگر شرط عوض مطلق کرده باشند و تعیین نکرده باشند اگر
برضای یکدیگر بر مبلغی اتفاق کنند لازم میشود و اگر اتفاق نکنند ظاهرش آنست که بر متهب
لازم باشد مثل آنچه بخشیده یا قیمت آن اگر لزوم هبه داشته باشند و آیا قیمت موهوب
در وقت قبض موهوب اعتبار دارد یا قیمت آن در وقت دادن عوض خلافست و
ایضا خلاف است که بر متهب واجب است وفای بشرط یا مخیر است و در آن و در دیگر
فروع این مسئله بسیار است **و مشهور** میان علما آنست که حرام است رو بقبله کردن
و پشت بقبله کردن در حال بول و غایط و بعضی مکروه میدانند **و اصح** آنست که حرام است

و ابو الصلاح حلبی قائل شده است که بخشش [illegible] پست تر نسبت ببخشنده مقتضی عوض هست میباید [illegible]

جنب و حایض را مس کتابت قران و اکثر مس اسمای خدا و انبیا و ائمه علیهم السلام را نیز حرام
دانسته اند و حرامست ایشان را خواندن چهار سوره که سجده واجب دارند و ابعاض آنها
و حرام است داخل شدن ایشان در مسجد الحرام و مسجد رسول مطلقا و لبث کردن در سایر
مساجد و گذاشتن چیزی در آنها و احوط آنست که با جنابت و حیض داخل مشاهد مشرفه رسول
خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم نشوند و در مس کتابت قرآن برای محدث خلافست و
احوط آنست که مس کتابت قران و اسمای شریفه نکنند و غلام و کنیز و زوجه را بدون جرمی
و خیانتی زدن و آزار کردن جایز نیست و تادیب ایشان زیاده از قدر ضرورت و حاجت جایز
نیست و بعضی گفته اند حرامست تادیب کودک و غلام و کنیز زیاده از ده تازیانه و اکثر مکروه
دانسته اند و در روایتی وارد شده است که حد تادیب ایشان پنج تازیانه یا شش تازیانه است
و در روایات دیگر در تادیب اطفال سه مرتبه وارد شده است و در حدیث صحیح وارد
شده است که هرکه بزند مملوکی را بمقدار حد بغیر آنکه موجب حد از او صادر شده باشد زننده را کفاره
نیست بغیر آزاد کردن آن مملوک و ظاهر کلام شیخ طوسی رحمة الله علیه آنست که این از باب مبالغه
و در حدیث **صحیح** وارد شده است که محرم غلام خود را تادیب میتواند کرد تا ده تازیانه **و شیخ
یحیی بن سعید** در جامع گفته است قبول میتوان کرد قول کودک را در هدیه و در رخصت دخول خانه
و از جمله محرمات حسد است که بعمل و محرم هر دو حرام است **و صحیح** آنست که مطلقا
بر محرم حرامست و هر نجسی حرام است خواه بالاصاله نجس باشد یا بملاقات نجسی نجس شده باشد و هر
معجونی و مرکبی که چیزی از آن داخل کرده باشند حرامست و فریادرسی مظلومان و دفع ظلم
کردن از ایشان با قدرت واجبست و اگر قادر بر یاری نباشد **بعضی گفته اند** حاضر
بودن در آن موضع حرامست و جایز نیست خواب دروغ نقل کردن و گوش دادن بسخن جمعی که
راضی بشنیدن آن نباشند و در بعضی از روایات وارد شده است که زنی که در موضعی
نشسته باشد و گرم شده باشد تا سرد نشود مرد در آنجا ننشیند و اکثر حمل بر کراهت کرده
اند **و ابو الصلاح** حلبی رحمة الله علیه در کافی از جمله محرمات شمرده است جمیع اقوال قبیحه را
مانند امر بقبیح و نهی از حسن و مشاهده منکرات از برای غیر انکار و مدح کسی که مستحق مدح نیست

باشد و مذمت کسی که مستحق مدح باشد خواه بنظم و خواه بنثر و عمل آلات لهو و آلات قمار
و ساختن بت و چلیپا و شرابهای حرام و آلات آنها و ترکیب کردن دواهای محرمه و سموم قاتله
و نگاهداشتن درندگان و سایر موذیات و خصی کردن حیوانات و ذبح کردن حیوانی که در شرع
ذبح آن وارد نشده است و ازاله دادن آنها بر وجهی که در شرع وارد نشده است و تعدی
کردن از انتفاعاتی که شارع از آنها مباح کرده است و ساختن زینت زنان از برای مردان
و نقش کردن روی زنان و بطلا زینت کردن مساجد و مصاحف و ساختن معابد یهود و
نصاری و آتشکده و غیر آنها از معابد اهل ضلال و کمان گلوله انداختن و جمع کردن میان
اهل فسق از برای فجور و اعانت کردن فاعلان قبایح و ظالمان و متغلبان بر بلاد بغیر حق
خواه یاری بگفتار یا بکردار یا برای و تدبیر و جمع کردن و نوشتن کفر و شبهها که جد
وراد که اهل ایمان میکند بدون آنکه جواب گویند و نقض آنها کنند و سعی کردن در چیزی از قبایح
عقلیه و نقلیه و حاضر بودن در مجالس لهو و محرمات و فتوی دادن بباطل یا بچیزی که حاکم و مفتی
علم بآن نداشته باشد و یاد گرفتن و یاد دادن اعمال محرمه و اراده امور قبیحه و کراهت
داشتن از امور واجبه و آنچه حرمتش ثابت شد قیمت آن و مزد عمل آن و مزد یاد دادن
و یاد گرفتن آن و حفظ کردن آن و جا کردن آن و یاری بر آن بقول یا بفعل یا برای و عوض گرفتن
از آن همه حرام است و همچنین حرام است اجرت گرفتن بر تعلیم معارف و شرایع
و کیفیت عبادات و فتوی دادن بآنها و جاری کردن احکام و تلقین قرآن و عقد جمعه
و جماعت و اذان و اقامه و غسل دادن مرده و تجهیز ایشان و برداشتن ایشان و نماز
کردن بر ایشان و دفن ایشان اجرت بر اینها همه حرام است و همچنین اجرت
بر جهاد کفار و بر امر بمعروف و نهی از منکر و سایر عبادات و اجرت بیاری کردن بر اینها
همه حرام است و حرام است لواطه پسران و در برگرفتن ایشان و بوسیدن ایشان و با
ایشان خوابیدن در یک لحاف و وطی بهایم و طلب منی کردن بدست و حرام است زنا
و مقدمات آن از دیدن و در برگرفتن و بوسیدن و سخن گفتن و خلوت کردن و در پهلو نهادن
و حرام است وطی حایض و نفسا تا پاک شوند و وطی مستحاضه تا خود را بشویند و زنی را که ظهار

کرده

کرده باشد تا کفاره بدهد و زنی را که عقد کرده باشد بعد از زنا تا استبرای او بکند و محرم تا
محل شود و وطی کردن زن محرمه تا او محل شود و روزه دار تا افطار کند و زن روزه دار تا افطار کند
و کنیزی که خریده باشد تا بیک حیض او را استبرا کند و کنیز حامله تا وضع حمل او شود و زنی
که لعان کرده باشد همیشه بر او حرام است و همچنین زنی که فحش گفته باشد و آن زن کر یا گنگ باشد
و بعد از آن محرمات نسب و رضاع و مصاهره را ذکر کرده است با بعضی از مکروهات و چون
اکثر را سابق بر این ذکر کرده بودیم ایراد نمودیم و آنچه درین ابواب ذکر کرده است بعضی موافق
است با مشهور و بعضی مخالف و چون او زیاده از دیگران درین باب استقصا کرده است
و عمل بقول او غالبا باحتیاط اقرب است کلام او را درین مقام ایراد نمودیم تا معلوم شود که تکالیف الهی
از کثرت بحدیست از حد بیرون و تکالیف حق تعالی در هر حال و در هر باب بسیار است و اگر استقصای
آنها در مجلدات بسیار بنویسند تمام نمیشود مثلا در صلوة با آنکه استقصا نکرده اند هزار واجب ذکر کرده
اند که ترک هر واجبی حرام است و اگر موجب بطلان صلوة باشد کبیره است و قریب بسه هزار
مسئله از متفرعات و احکام صلوة تقریبا ایراد نموده اند با شرایط و مقدمات آن که هر وقتی
در محل خود بجا آوردن واجبست و ترک آن حرام است و هر مستحبی را اگر انکار استحباب
آن کند یا آنرا بعنوان وجوب بعمل آورد بدعت و حرام است و همچنین صوم و زکوة و خمس و
حج و جهاد و چندین هزار حکم با اینها متعلق است که اخلال باینها یا انکار آنها حرام است و همچنین
که آدمی را در احوال مختلفه لازم میشود مثل آنکه چون داخل خانه شود و در معاشرت با اهل خانه
تکالیف بسیار عارض میشود از نفقه و کسوه دادن پدر و مادر و حفظ حرمت ایشان کردن و با ایشان
بلند حرف نزدن و اف بروی ایشان نگفتن و اگر دشنام بدهند و بزنند صبر کردن
و معارضه ننمودن و امثال اینها و با فرزندان از نفقه و کسوه دادن و حفظ ایشان از ضایع شدن
بعبث و باعث عقوق ایشان نشدن و تربیت ایشان کردن و تمرین نمودن بر فعل عبادات
و ترک محرمات و تعلیم احکام و آداب نمودن و احکام رضاع و حضانت و سایر
امور متعلقه بایشان بسیار است و با زوجه از نفقه و کسوه دادن و خدمات شاقه
نفرمودن و با کج خلقی ایشان ساختن و بعث اذیت بایشان نرسانیدن و نزد ایشان

و آنچه در باب محرمات ایراد نمودیم

خوابیدن در هر چهار شب یک شب و هر چهار ماه یکبار جماع کردن و سایر حقوقی که بتفصیل در اخبار مذکور است
و اگر متعدد باشند عدل در قسمت و سایر امور نمودن و ایشانرا گرسنه و برهنه نگاه داشتن و امثال اینها
و همچنین رعایت حقوق سایر خدمه و ملازمان و حق همسایگان را رعایت کردن و گرسنه
ایشانرا سیر کردن و منع ماعون از ایشان نکردن مانند قرض نان و خمیر مایه و نمک و امثال این چیزها
را از ایشان دریغ نداشتن و ظروف و فروش در وقت حاجت بایشان دادن و اکثر اینها ماعونست و
حق تعالی میفرماید وای و ویل از برای نماز کنندگان آنکه از نماز خود غافلند آنها که در عبادت
ریا میکنند و منع میکنند ماعون را و از حضرت صادق علیه السلم منقولست که ماعون قرضیست که میدهی
و معروفیست که میکنی و متاع خانه خود را که بعاریه میدهی و از جمله ماعونست زکوة و راوی
گفت ما همسایه داریم که هرگاه عاریه میدهیم بایشان متاع را میشکنند و فاسد میکنند آیا بر
ما باکی هست که ندهیم بایشان حضرت فرمود هرگاه چنین باشند باکی نیست که ندهی **و اما حقوق**
حقوق حیوانات نیست که در خانه نگاه میدارند و جهت کاه و آب بآنها بدهند و زیاده از طاقتشان
بار نکنند و بعبث نزنند و در روایتی وارد شده است که حق تعالی زنی را عذاب کرد در باب گربه که اورا
حبس کرده تا از گرسنگی و تشنگی مرد و حقوق خانه و اهل خانه بسیار است که اکثر واجب است ببعضی
اکتفا کردیم و چون از خانه بیرون رود در معاشرت دوست و دشمن و کافر و مسلمان و آشنا
و بیگانه و مجالس و راه رفتن و غیر ذلک حقوق بسیار هست که احادیث آنها در کتاب عشرت مذکور
است از حقوق رحم و مصاحبان و اصدقا و برادران ایمانی و حق مسلم بر مسلم و آداب سلوک با اهل
ذمه و ترک حسد و کبر و عداوت و کینه مسلمانان و سخن چینی میان ایشان و تجسس کردن از عیوب
ایشان و افشا کردن آنها و تهمت زدن و افترا بستن بر ایشان و گمان بد بردن بایشان
و تعصب کشیدن اهل شهر و محله و قبیله بغیر حق و تکبر و خیلا در پوشش و رفتار و گفتار و دلتنگ
شدن و سفاهت و بیهوده گوئی کردن و دشنام دادن و فحش گفتن و بی سبب شرعی کسی را آزردن
و کج خلقی کردن و بغی و ظلم و افتخار بباطل و گمراه کردن مردم و فتوی دادن بغیر علم و اعانت ظالمان
و موافقت ایشان در ظلم و راضی بودن بفعل ایشان و علانیه مرتکب محارم شدن و امثال
اینها که بر هر یک تهدیدات و عقوبات عظیمه وارد شده است و وجوب امر بمعروف و نهی از

و با غلام و کنیز مدارا کردن و تکلیف شاق بایشان ننمودن صح

منکر

منکر و حب فی الله و بغض فی الله و غضب کردن از برای خدا و مداهنه نکردن در دین خدا و امر
کردن اهل و اولاد خود بفعل طاعات و ترک معاصی و کیفیت سلوک با اهل ذمه از کفار و رعایت
امان ایشان کردن و عهد و امان را نشکستن و تقیه از مخالفان و از سلاطین جور و حکام و امراء ظلمه
کردن و خود را بمهلکه نینداختن تا بجان نرسد و در کشتن تقیه نمیباشد و در بریدن اعضا و کور کردن
و امثال اینها اگر داند که اگر نکند کشته خواهد شد و باین فعل آن شخص کشته نخواهد شد خلافست و گواهی
ناحق از برای تقیه میتوان داد اگر باعث قتل کسی نشود و قسم دروغ از برای دفع ضرر ظالم از خود و از
مؤمن دیگر جایز است و در هر دو تا ممکن باشد باید توریه کند مثل آنکه مال مؤمنی نزد مؤمنی باشد و ظالمی
خواهد غصب کند او سوگند یاد کند که مال او نزد من نیست و قصد کند که مالی که تو باید داد نزد من
نیست و تقیه در گفتن کلمه کفر نیز جایز است چنانکه عمار رضی الله عنه کرد **و حق تعالی** عذر او را
در قرآن مجید فرستاد و همچنین در سب حضرت رسول و ائمه صلوات الله علیهم جایز است و
از بعضی از اخبار ظاهر میشود که تقیه در بیزاری از ایشان نمیباشد و از بعضی ظاهر میشود
که میباشد **و مقتضای جمع بین الاخبار** آنست که مخیر باشد میان آنکه تقیه نکند و در ناسزا گفتن
بایشان و کشتن را بر خود بگذارد چنانکه پدر عمار کرد یا تقیه بکند چنانکه عمار کرد و استغفار باید کرد
بحق تعالی که آدمی را باینچنین بلیه مبتلا نکند و در بعضی از روایات وارد شده است که تقیه در آشامیدن
شراب و سایر مسکرات نمیباشد و در مسح بر روی موزه و ترک حج تمتع نمیباشد و مشهور
جواز است در همه و احادیث را تاویلات کرده اند و اگر امر منحصر باشد در حرام اکثر علما تجویز
کرده اند و احادیث بسیار بر عدم جواز وارد شده است خصوصا در شراب و مسئله در غایت
اشکالست و دروغی که در آن مصلحت عظیمی باشد جایز است با توریه **اگر ممکن باشد** و اگر مصلحت
سهلی باشد مثل آنکه شخصی وارد شود و جمعی میآیند و او را بازمیدارند میگویند بگوئید در خانه نیست
و موضع مخصوصی را قصد میکند خالی از اشکالی نیست **و اگر مصلحت** شرعی باشد جایز است
و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که هر دروغی که هست از او سؤال میکنند در
قیامت مگر سه دروغ شخصی که در جنگ سخنی بگوید که مراد او معنی دیگر باشد و خصم معنی دیگر توهم
کند یا شخصی که خواهد که اصلاح میان دو کس بکند و بهر یک غیر آنچه دیگری گفته است بگوید و کسی که

نمیشود صح

وعده با اهل خود کند و وفا بآن نکند و همچنانکه دروغ از برای اصلاح خوبست راستی که متضمن
افساد مومنان باشد جایز نیست گفتن و در خلف وعده مشهور میان علما آنست که
مکروهست مگر شرطی که در ضمن عقد لازمی شده باشد و آیات و اخبار دلالت میکنند بر
عدم جواز مگر آنکه بعد از وعده ان شاء الله گفته باشد یا وفای بآن متضمن مفسده بوده باشد
و تفاصیل این احکام را در شرح اصول کافی و در بحار الانوار ایراد نموده ام و از جمله
امور واجبه بیزاری از اهل بدعت است مانند اکثر صوفیه و باید که از ایشان دوری کنند
و تعظیم ایشان ننمایند و با ایشان همنشینی نکنند و استقصای واجبات و مناهی
درین رساله ممکن نیست پس معلوم شد که در هر حالی از احوال تکالیف بسیار
برای آدمی هست در گفتار و کردار خواه در خانه و خواه در بیرون و در معاشرت بر طایفه
و صنفی از خلق از زن و فرزند و ممالیک و کافر و مسلمان و صالح و فاسق و ظالم و چنین
نیست که مردم گمان کرده اند که واجبات منحصر در نماز و روزه و حج و زکوة است و محرمات
منحصر در زنا و اغلام و شراب است و امثال اینها پس آدمی باید همیشه متیقظ و آگاه باشد
و متوجه احوال خود باشد و در هر فعلی و قولی تفکر کند و تا نداند موافق رضای الهیست بعمل
نیاورد و اگر بغفلت از و خطائی صادر شود متوجه تدارک و تلافی آن بشود و توبه و انابه و
استغفار بکند و این یک شعبه از تکالیف الهی بود که اشاره ببعضی از آنها شد و در
خصوص طریق معاشرت اصناف خلق بود و جمیع ابواب معاملات و ایقاعات همه
داخل تکالیف الهی اند یا واجب یا حرام یا سنت یا مکروه یا مباح و وجوب تعلم و عمل بهمه
اینها متعلقست و هر یکرا بآن نحوی که هست باید بدانند و بآن عمل نمایند لهذا حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه میفرمود ای گروه تجار اول مسئله بیاموزید و بعد از
آن متوجه تجارت شوید بدرستی که تاجر فاجر است و فاجر در جهنم است مگر
کسی که بحق عمل کند و حق بدهد و حق بگیرد زیرا که بیع و شرا انواع دارند بعضی حلال
اند و بعضی حرام و بعضی مکروه و بعضی مباح و بعضی سنت و احکام بسیار متعلق بهر یک
از آنهاست کسی که حلال آنها را حرام داند و حرام آنها را حلال داند معاقبست و اگر

محرمات آنها را بجا آورد مرتکب شود و تقصیر کرده باشد معاقبست و مشغول الذمه بحق غیر است
و همچنین در اجاره و قرض و رهن و صلح و ودیعه و عاریه و مضاربه و امثال اینها در همه حلال
و حرام و احکام بسیار میباشد و همچنین در نکاح و طلاق و رضاع و لعان و ظهار و ایلا
که متعلق بفرزند و تکالیف عظیمه الهی که متعلقست باینها و بمخالفت آنها در زنا و مقدمات
آن میافتند و ایضا احکام ممالیک و عتق و تدبیر و مکاتبه و احکام صید و ذبایح و حلال
و حرام خوردن و آشامیدن که آدمی را از هر حال ضرور میشود و احکام مواریث که اموال
میت را حق تعالی بعدالت در میان ورثه قسمت کرده است و واجبست عمل بآن احکام و کسی
که مخالفت کند معصیت الهی کرده است و حقوق مردم را بغیر حق متصرف شده است و بدعت
در دین خدا کرده است چنانکه عمر علیه اللعنه از روی ضلالت و معانده حق عول و تعصیب
سایر بدعتها را تا روز قیامت در میان مردم گذاشت و احکام وصایا و سبق و رمایه و قصاص
و دیات و حدود و تعزیرات همه از جمله تکالیف اند پس ظاهر شد که جمیع ابواب فقه و
کتب حدیث در بیان حلال و حرام خداوند علام است و تکالیف الهی نهایت ندارد و در این
رساله احصای آنها نمیتوان کرد و غرض که درین مقام اشاره و تنبیهی بود ببعضی از آنها تا بر
طالبان حق که اطاعت پروردگار عالم است آسان نیست و راه بندگی چند اخطارات و سلوک
سبیل نجات دشوار است و بغیر استعانت بجناب مقدس الهی میسر نمیشود و پیوسته آدمی
بتوبه و انابه محتاجست و مغرور باعمال ناقصه خود نباید شد حق تعالی میفرماید کلا انها که متقی و
پرهیزکارند هرگاه خیالی از خیالات شیطانی ایشانرا عارض شود متذکر و خبردار میشوند
پس ایشان مبصر و بینا میگردند و این احکام نسبت بانبیا و اوصیا علیهم السلم
آنکه واشده است که باید همه را بخلق تعلیم نمایند و همه را در میان ایشان جاری گردانند و هر که
مخالفت نماید بحدود و تعزیرات تادیب کنند و بعد از غیبت ایشان اکثر این احکام
متعلق است بعلما و راویان اخبار که حافظان احکام دین مبین و نایبان ائمه طاهرین
علیهم السلم اند و بر همه خلق اعانت ایشان در اجرای احکام الهی و مرافعه بسوی ایشان
و قبول حکم ایشان واجبست چنانکه در احادیث معتبره وارد شده است که کسی که رد

حکم ایشان کند حکم ما را رد کرده است و هر که حکم ما را رد کند حکم خدا را رد کرده است و آن در مرتبهٔ
شرک بخدا است **مقصد کبرای ششم** در بیان وجوب توبه است و شرایط آن
و گناهانی که از آنها توبه باید کرد و وجوب قبول توبه و در آن چند مطلب است **اول**
بیان وجوب توبه است از گناهانی که از آنها توبه باید کرد بدانکه خلافی نیست در وجوب
توبه از گناه فی الجمله و خلافست که آیا از جمیع گناهان توبه واجبست یا از گناهانی که مکفر
نشده باشند زیرا که دانستی که با اجتناب از کبایر صغایر مکفر است آیا با وجود مکفر بودن توبه
از آنها واجبست یا نه اکثر را اعتقاد آنست که واجب نیست و این قول **اقوی است** اما احوط و اولی
آنست که آدمی همیشه از گناهان خود در مقام انابه و استغفار باشد و نظر کند باحوال مقربان درگاه
الهی که برای مکروهی و ترک اولائی سالها تضرع و استغاثه و توبه و انابه میفرموده اند تا توبهٔ
ایشان مقبول میشده است **و ایضا** اثر گناه نه محض عقوبت آخرت است
بلکه گناه دل آدمی را سیاه میکند و از ساحت قرب حق تعالی دور میگرداند و از استحقاق الطاف
خاصهٔ الهی محروم میگرداند و سلب توفیق طاعات از ایشان میکند و باعث استیلای شیطان
و جرأت بر کبایر میگردد و ایضا سهل شمردن گناه موجب اصرار میگردد و اصرار بر صغیره کبیره
است و بسا باشد که باعث نزول بلاهای دنیوی گردد **چنانکه حق تعالی** فرموده است که هر
مصیبتی که بشما میرسد از کردهای شماست و خدا از بسیاری عفو میکند و حضرت صادق علیه السلم فرمود
که بترسید از گناهانی که حقیر میشمارید بدرستی که آنها آمرزیده نمیشود پرسیدند که آنها کدام
است فرمود که آنست که آدمی گناهی میکند و میگوید خوشا حال من اگر غیر این گناه
نداشته باشم و از حضرت باقر علیه السلم منقولست که اصرار بر گناه آنست که گناهی بکند و استغفار
و توبه از آن نکند **و از حضرت** صادق علیه السلم منقولست که هیچ چیز دل را فاسد نمیکند مانند
گناه بدرستی که کسی که مرتکب گناهی میگردد پیوسته در دل او اثر میکند تا دل او را
سرنگون میسازد که حق در آن قرار نگیرد و روی او از خدا بر گردد و متوجه دنیای
فانی گردد **و ایضا** فرمود که هیچ رگی نمیجهد و پائی بسنگ نمیآید و سری
درد نمیآید و بیماری عارض نمیشود مگر بسبب گناهی که آدمی میکند و آنچه خدا عفو میکند

بیشتر است و ایضا فرمود که گناه آدمی را از روزی محروم میکند و فرمود که آدمی گناهی میکند
و بسبب آن از نماز شب محروم میشود و فرمود که هیچ نعمتی خدا بکسی نمیدهد که از و سلب کند نعمت
مگر بگناهی که او بکند و از حضرت باقر علیه السلم منقولست که هر بندهٔ مومنی در دل او نکتهٔ سفیدی هست
و نوری از ایمان در دل او هست چون گناهی میکند نکتهٔ سیاهی در آن سفیدی بهم میرسد اگر توبه
کرد محو میشود و اگر زیاده کرد زیاد میشود تا آنکه تمام آن سفیدی را میگیرد و آنرا میپوشاند باین
حد که رسید صاحبش هرگز بخیر و خوبی بر نمیگردد و ایضا خلافست در آنکه گناهی را که از آن توبه کرده
است آیا باز توبه از آن واجبست یا نه خواجه نصیر و علامه رحمة الله علیهما قایل شده اند
که توبه همیشه واجبست زیرا که ندامت بر فعل قبیح و ترک عزم بر فعل قبیح همیشه واجبست
و این سخن محل نظر است زیرا که ظاهر آیات و اخبار دلالت میکند بر آنکه بتوبهٔ اول عقاب ساقط
میشود **و اینکه** باید این ندامت و عزم همیشه مستمر باشد معلوم نیست و آنکه عزم بر گناه
قبیح اگر گناه باشد تا بعمل نیاورد معفو است چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد **ان شاء الله** تعالی
و ترک ندامت نیز دور نیست که از این باب باشد زیرا که غالبا از یکدیگر منفک نمیشوند و بر تقدیری
که عقابی بر آن مترتب شود گناه دیگر و توبه خواهد بود **و علی ای حال** در اینکه استحقاق عقاب
بر اصل معصیت میگردد شکی نیست و ایشان نیز معلوم نیست باین قایل باشند **دوم**
بیان **خلافست** در آنکه آیا توبهٔ متبعض صحیحست که از بعضی از گناهان توبه کند دون بعضی یا آنکه
میباید از همه گناهان توبه کند و توبه از بعضی دون بعضی صحیح نیست **خواجه نصیر** رحمة الله علیه و بعضی
از علما اختیار قول اخیر کرده اند و علامه حلی قدس سره و جمعی اختیار قول اول کرده اند و
توبهٔ متبعض را صحیح میدانند و حق این است و اگر نه لازم میآید که کافری که از کفر توبه کند مسلمان
نشود و از دروغ گفتن توبه نکند توبه اش مقبول نباشد و مخلد در جهنم باشد **و ایضا**
خلاف کرده اند در صحت توبهٔ موقت مثل آنکه یکسال گناهی را نکند و حق این است که صحیح نیست
زیرا که شرط است در توبه که عزم کند که هرگز آن گناه را نکند و ایضا خلافست که آیا توبه از
گناهان مجملا صحیح است یا میباید بتفصیل گناهان را بشمارد و توبه کند **و اقوی آنست** که مجمل کافی
است خصوصا وقتی که بتفصیل بخاطر نداشته باشد **سیم** در معنی توبه است و شرایط

توبه کند که هم

آن بعضی گفته‌اند توبه پشیمانی از گناهست از آن جهت که گناهست پس اگر پشیمان شود از شراب
خوردن از آن جهت که ضرر بار و میرساند توبه نیست و باید که در حال ترک کند و اگر شرط کرده‌اند
عزم بر عدم ارتکاب آن او در آینده که هرگز مرتکب آن نشود و بعضی گفته‌اند این عزم لازم
ندامت و پشیمانی واقعیست و لهذا در احادیث بسیار وارد شده است که کافیست ندم و پشیمانی
از برای توبه و بعضی از محققین گفته‌اند که توبه حاصل نمیشود مگر بسه چیز اول دانستن ضرر
گناهان و آنکه آنها حجابند میان بنده و محبوب او و زهرهای کشنده‌اند از برای کسی که مباشر آنها
میگردد پس هرگاه این را دانست و یقین بهم رسانید حالت دیگر او را عارض میشود که متألم میشود از
آنکه محبوب او از او فوت شده است و متأسف میشود از کردن گناهان و این تألم و تأسف را
ندامت و پشیمانی میگویند و از این حالت حالت دیگر بهم میرسد که قصد میکند سه چیز را یکی
متعلقست بحال که ترک میکند گناهی را که مرتکب آن بوده دویم متعلقست بآینده که تا آخر
عمر عود بآن گناه نکند و سیم تعلق دارد بگذشته که تلافی کند آنچه را تلافی توان کرد که قضا
کند عباداتی را که از او فوت شده است و از مظالم بیرون آید پس این سه امر که معرفت
ضرر گناهست و پشیمانی از آن و قصد کردن این امور بترتیب حاصل میشوند و گاه است بر مجموع
اینها اسم توبه را اطلاق میکنند و اکثر بر ندامت تنها اطلاق میکنند و معرفت را مقدمهٔ آن
میدانند و آن قصد را ثمرهٔ آن میدانند که بر آن مترتب میشود و گاه است بر مجموع ندامت و عزم
توبه را اطلاق میکنند و چون توبه نیز عبادتیست شرایط عبادت در آن معتبر است
شرایط عبادات اخلاص است پس باید که توبه از برای خدا باشد و مشوب بریا نباشد و چون
بعضی از علما طمع بهشت و خلاصی از جهنم را منافی اخلاص میدانند در اینجا نیز گفته‌اند اگر غرض
از توبه تحصیل بهشت یا نجات از جهنم باشد صحیح نیست و دلایل بر بطلان این مذهب بسیار است
و کسی که معنی نیت را فهمیده است میداند که اعلای درجات نیت نسبت باکثر
خلق اینست که یکی از این دو معنی منظور ایشان باشد بلکه نسبت بعامهٔ خلق نیت را از
این دو معنی خالی کردن تکلیف ما لا یطاق است و دیگر آنکه در روایت معتبر از حضرت
صادق علیه السلم روایت کرده است که هرکه شراب را از برای غیر خدا ترک کند

حق تعالی از شراب سر بمهر بهشت بکام او برساند و ممکنست این تفضلی باشد از حق تعالی
در خصوص ترک شراب هرچند توبهٔ حقیقی نباشد **چهارم** بیان انواع گناهیست که از آنها
توبه میکنند اکثر متکلمین و فقهای امامیه گفته‌اند که گناه اگر مستتبع امر دیگر نباشد که اتیان بآن
باید نمود مثل پوشیدن حریر از برای توبه از آن همین بس است که پشیمان شود از آن و عزم کند
بر آنکه بعد از آن عود بآن نکند و اگر مستتبع امر دیگر باشد از حقوق خدا یا حقوق مردم مالی یا غیر مالی واجب
است با توبه که اتیان بآن بکند و باید که مخیر باشد میان آنکه اتیان بآن امر بکند و میان آنکه اکتفا
بتوبه از آن گناه کند پس حقوق مالیهٔ خدا مانند بنده آزاد کردن در کفاره واجب است بعد از توبه بر آن
که اتیان بآن بکند و حقوق غیر مالیهٔ خدا یا حد است یا غیر حد اگر حد است مخیر است میان آنکه اقرار
بآن گناه بکند نزد امام علیه السلم یا نایب او که حد خدا را بر او اقامت کند و میان آنکه اکتفا کند بتوبه و
اظهار آن گناه نکند پس اگر نزد حاکم شرع ثابت نشود حدی بر او نخواهد بود و بتوبه رفع گناه
از او میشود و آیا با اقامت حد اگر توبه نکند گناه از او ساقط میشود یا نه محل اشکالست و ظاهر اکثر
احادیث آنست که بحد گناه از او ساقط میشود و حق تعالی از آن کریمتر است که در دنیا او را حد زند و در آخرت
هم او را عقاب کند چنانکه بسند حسن منقولست از عمران که گفت از حضرت باقر علیه السلم
پرسیدم از شخصی که او را سنگسار کنند آیا در آخرت معاقب خواهد بود حضرت فرمود خدا کریمتر
از اینست و از حضرت امیر المؤمنین منقولست که گناه سه قسمست گناهی که آمرزیده است و گناهی که آمرزیده نیست
و گناهی که امید برای صاحبش داریم و خوف بر او داریم گناهی که آمرزیده است گناه بنده‌ایست که
دو باره او را عقاب کند و گناهی که آمرزیده نمیشود مظلمهٔ بندگانست خدا در قیامت بعزت و جلال
خود قسم یاد میکند که ظلم ظالمی از من نمیگذرد و گناه سیم گناهیست که خدا بر خلق خود پوشیده
است و توبه روزی او کرده است و او از گناه خود ترسیده و امید از پروردگار خود دارد ما نیز از
برای او امید رحمت داریم و از عقاب او میترسیم **مؤلف گوید** گویا خوف باعتبار اخلال
بشرایط توبه است و اگر حق خدا غیر حد باشد مثل قضای نمازها که قضا باید کرد و مثل دادن زکوة و قضای
روزه و کفاره و نمازی که قضا ندارد مانند نماز عید از برای آن توبه کافیست و اما حق الناس
اگر مالی باشد واجب است که ذمهٔ خود را بری کند از آن بقدر امکان و اگر صاحب حق بمیرد

ورثه او در هر طبقه قایم مقام اویند پس اگر آن شخص خود یا وارث او یا بیگانه که از جانب
او تبرع کند حق را برساند بصاحب حق یا بوارث او یا بوارث وارث او بری الذمه
میشود و اگر آنها را او اگر نمانده باشند و بر ذمه‌اش ماند تا روز قیامت خلافست که در قیامت طلب
کننده او کی خواهد بود اکثر گفته اند صاحب اول طلب خواهد کرد چنانکه روایت صحیحی از حضرت
صادق علیه السلام درین باب وارد شده است و بعضی گفته اند آخر وارث تنها طالب آن حق خواهد
بود و اکثر گفته اند صاحب اول طلب خواهد کرد چنانکه روایت صحیحی از حضرت صادق علیه السلام این
باب وارد شده است و بعضی گفته اند آخر وارث تنها طالب آن حق خواهد بود و اگر او وارث
او را نیابد باید که عازم باشد که هر گاه صاحب حق یا وارث او را بیابد برساند و اگر مایوس شود تصدق
کند و اگر صاحبش بهم رسد بتصدق راضی نباشد باز باید بدهد و اگر حق غیر مالی باشد اگر گمراه کرده باشد
باید که ارشاد بحق بکند و او را از آن اعتقاد باطل برگرداند اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد بعضی
از روایات وارد شده است که توبه آنها را که بدعت او گمراه شده اند بر نمیگردد توبه او مقبول
نیست و اکثر حمل بر توبه کامل کرده اند و اگر قصاص باشد واجبست که تسلیم نفس خود باولیای
مقتول بکند مثل آنکه بگوید بپسر مقتول که من پدر ترا کشته ام اگر میخواهی مرا بکش و اگر میخواهی دیت
بگیر و اگر میخواهی عفو کن و همچنین اگر عضوی از کسی را بریده باشد نزد او یا وارث او برود
و اعلام کند و تمکین قصاص یا دیت بکند و اگر حد باشد مثل فحش اگر آن شخص که فحش گفته است
حاکم باشد که این فعل ازو صادر شده است باز باید که تمکین بکند که یا حد بزند یا عفو کند و اگر نداند علما
که آیا او را اعلام باید کرد یا نه بعضی گفته اند حقیقت از شخصی ساقط نمیکرده مگر با آنکه او ساقط
کند و خواجه نصیر و علامه رحمة الله علیهما و اکثر علما قایل شده اند که اعلام نباید کرد زیرا که باعث
تجدید اذیت است و موجب عداوت و کینه میشود و اگر مجملا ابرا از او توانند طلبید طلبند
همچنین اگر زنا کرده باشد و العیاذ بالله با زوجه کسی آن نیز چون حق الناس است در آن
هست این حکم دارد و اگر غیبت کسی کرده باشد آن نیز چنین است و کلینی از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند که کفاره غیبت چیست
فرمود آنست که استغفار کنی برای آنکه غیبت او کرده هر وقت که او را یاد کنی و جمعی گفته اند

اگرچه با امام علیه السلام منتهی شود و بعضی گفته اند

این را با آنکه غیبت باو رسیده باشد و خواجه نصیر علیه الرحمه در تجرید گفته است که در غیبت واجبست
که عذر بخواهد از آنکه غیبت او کرده است اگر باو رسیده باشد و علامه رحمة الله علیه در شرح
تجرید گفته است که اگر غیبت بآن شخص رسیده است باید که عذر از و بطلبد زیرا که ضرر عمدا باو رسانیده
است باید تدارک کند و اگر باو نرسیده است لازم نیست حلیت از و طلبیدن زیرا که المی باو نرسانیده
است و در هر دو قسم واجبست که پشیمان شود از برای خدا و عزم کند با آنکه هرگز عود بآن فعل
نکند و در مصباح الشریعه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که اگر غیبت بغیبت کرده شده
رسیده است علاجی نیست بغیر آنکه از و حلیت بطلبی و اگر باو نرسیده است طلب آمرزش کن
از خدا از برای او و شیخ زین الدین قدس سره گفته است که در کفاره غیبت دو حدیث وارد شده
است یکی آنکه کفاره غیبت آنست که استغفار کنی از برای او و دیگری آنکه از هر کس نزد کسی مظلمه
بوده باشد در عرض او یا مال او باید که از و حلیت بطلبد پیش از آنکه روزی بیاید که دینار و درهمی نباشد
و از حسنات او بگیرند و بصاحب حق بدهند و اگر حسنات نداشته باشد از گناهان صاحب
حق بر گناهان او بیفزایند و راه جمع میان این دو حدیث آنست که استغفار را حمل کنیم بر آنکه باو
نرسیده باشد یا آنکه دستش باو نرسد که از و حلیت بطلبد و حلیت طلبیدن را حمل کنیم بر آنکه باو رسیده
باشد و دستش باو رسد و بدانکه خلافست در آنکه اتیان باین امور شرط است در تحقق توبه یا
توبه بمحض ندامت و عزم بر عدم عود بآن گناه متحقق میشود و اینها واجبات دیگرند و مشهور میان علما
قول اخیر است که شرط نیستند بلکه از مکملات توبه اند و اگر نکند بر ترک توبه معاقب نخواهد بود بلکه
بر ترک اینها معاقب خواهد بود و از بعضی از اخبار مستفاد میشود که شرط باشند و این احوط است

پنجم در بیان وقت توبه است و خلافی نیست در آنکه توبه واجب فوریست و بتاخیر آن
آثم میگردد زیرا که گناهان بمنزله سموم قاتله اند همچنانکه واجبست بر کسی که زهری خورده باشد
مبادرت نماید بمعالجه آن تا او را هلاک نکند همچنین واجبست بر کسی که گناهی کرده که مبادرت
نماید بتوبه پیش از آنکه او را هلاک کند پس تاخیر توبه گناهی دیگر خواهد بود و از آن نیز باید توبه
کند و اگر تاخیر بسیار کند گناه دیگر برای تاخیر توبه این دو گناه برای او حاصل میشود و بعنوان مضاعفه
شطرنج بالا میرود تا آنکه در عرض یکساعت اگر بدقت دقیقه قسمت کنیم آنقدر جمع میشود که گناهان

ما هر از حساب او عاجز میشوند و چون در کمتر از دقیقه توبه میتوان کرد اگر ثانیه و ثالثه و
رابعه قسمت کنیم بغیر حق تعالی کسی حساب آنرا نمیتواند کرد چه جای آنکه روز و ماه و سال را بر آنها
قسمت کنیم و چه جای آنکه گناهان غیر متناهی را باین نسبت قسمت کنیم پس معلوم شد که همچنانکه
نعمتهای الهی را احصا نمیتوان کرد گناهان و تقصیرات بنده را نیز احصا نمیتوان کرد و بعضی از محققین
گفته اند که کسی که تسویف و تأخیر توبه میکند و از وقتی بوقت دیگر میاندازد او در دست میان دو
خطر عظیم که اگر از یکی سالم بماند شاید که از دیگری سالم نماند اول آنکه اجل که بیان جان
او را بگیرد و وقت تدارک بگذرد و درگاه توبه بسته شود و در برسد وقت آنکه حق تعالی فرموده
وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ یعنی و حایل شوند میان ایشان و میان آنچه ایشان
میخواستند و طلب مهلت یکروز و یکساعت کنند و بایشان گویند وقت مهلت گذشت دیگر مهلتی نیست چنانکه
حق تعالی فرموده است پیش از آنکه بیاید احدی از شما را مرگ پس گوید پروردگارا چرا تأخیر نکردی
مرا تا اجل نزدیکی بعضی از مفسرین در تفسیر این آیه گفته اند که محتضر در هنگامی که پرده از پیش دیده ایشان
برداشته شود میگوید ای ملک موت تأخیر کن مرا یکروز که عذر از پروردگار خود بخواهم و توبه کنم و توشه
عمل صالحی بردارم ملک موت گوید روزهای عمر تو تمام شده است و روز نمانده است گوید یک
ساعت تأخیر کن گوید ساعتها نیز تمام شده است پس در توبه را بر روی او به بندد و غرغره در
حلق او پیدا شود و جرعهای حسرت و نا امیدی بنوشد بر ضایع کردن عمر خود و بسا باشد که
این اهوال و اضطراب احوال شیطان ایمانش را نیز بغارت ببرد نعوذ بالله من ذلک
و خطر دویم آنست که ظلمتهای معاصی بر دل او متراکم و مجتمع گردد تا بمرتبه طبع و رین برسد که قابل محو نباشد
زیرا که هر معصیت که آدمی میکند تیرگی در دل او بهم میرسد چنانکه از نفس آدمی تیرگی در آینه بهم میرسد
و چون ظلمت گناهان بسیار جمع شد رین میشود چنانکه بخار نفس اگر مکرر بر آینه بدمند چرک
میگیرد و چون مدتی بر آن حالت بماند و آنرا جلا ندهند در جرم آینه فرو میرود و آنرا فاسد میگرداند
که دیگر قابل جلا نیست همچنین دل آدمی چون از گناه بسیار در آن بهم رسید و بتوبه و اعمال صالحه
جلا نیافت بمرتبه طبع میرسد و بعد از آن قابل علاج نیست چنانکه حق تعالی فرموده است طَبَعَ اللّهُ
عَلَى قُلُوبِهِمْ و این دل را قلب مطبوع و منکوس و اسود میگویند چنانکه احادیث درین باب مذکور شده

یاس

تا آنکه بجائی میرسد که او امر شریعت در نظر او سهل میشود و دل او از قبول احکام الهی نفرت میکند و
ایمانش زایل میگردد اعاذنا الله و سایر المؤمنین من ذلک و بدانکه آخر وقت قبول توبه
وقتی است که جزم بمرگ بهم رساند و معاینه امور آخرت بکند یا آنکه ملک موت را ببیند یا جای خود را
در بهشت یا جهنم ببیند یا رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم را که در وقت مرگ حاضر
میشوند مشاهده نماید و درین وقت اجماعیست که توبه فایده نمیکند و مقبول نیست چنانکه حق تعالی
فرموده است که نیست توبه برای آنها که اعمال بد میکنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان حاضر
میشود میگوید پس توبه کردم الحال و نه آنها که میمیرند بر حالت کفر ایشان آنها مهیا کرده ایم از برای ایشان
عذابی دردآورنده و از حضرت صادق علیه السلم منقولست که مراد بحضور موت آنست که معاینه امور
آخرت بکند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که خدا توبه بنده را قبول میکند مادام
که غرغره نکند یعنی روح بحلقش برسد و صدای غرغره در حلقش ظاهر شود و بعضی از مفسرین گفته اند از
جمله الطاف خداوند رحیم نسبت به بندگان آنست که امر کرده است قابض ارواح را که ابتدا کند در
نزع روح از انگشت پاها و بتدریج و تأنی بالا آید تا بسینه برسد و بعد از آن بحلق برسد تا آنکه درین مهلت
و مدت تواند روی دل را بسوی خداوند خود بگرداند و وصیت و توبه و انابه بکند پیش از آنکه معاینه امور
آخرت بکند و توبه اش مقبول نباشد و از شدت الم علت تطلبه و یاد خدا بکند و روحش که مفارقت
بکند یاد خدا و ذکر حق تعالی بر زبان او باشد و عاقبت او نیکو گردد و خلاف کرده اند متکلمان در آنکه
اگر عزم بر عدم عود نبوی گناه و ارد شود و وقتی بکند که قدرت بر عود نبوی آن گناه نداشته باشد مثل آنکه
کسی زنا کرده بعد از آن ذکر او را ببرند پس توبه کرد و عزم کرد که دیگر عود بزنا نکند اگر قدرت بزنا بهم
رساند آیا توبه او مقبولست یا نه اکثر گفته اند مقبولست و قولی نادریست که مقبول نیست و
بنوعیست و همچنین اگر مرضی مهلکی بهم رساند که ظن غالب بموت بهم رساند خلافست در قبول توبه او
و مشهور آنست که توبه او مقبولست و از بعضی از آیات کریمه و اخبار معتبره ظاهر میشود که بعد از نزول عذاب
توبه مقبول نیست چنانکه حق تعالی فرموده است در قصه فرعون تا وقتی که دریافت او را غرق گفت
ایمان آوردم که خدائی نیست مگر خدائی که ایمان آورده اند باو بنو اسرائیل باو گفتند که الحال ایمان
میاوری که عذاب را دیدی و حال آنکه پیشتر معصیت میکردی و بودی از فساد کنندگان و در [illegible]

فرموده است که چرا نبودند اهل قریه که ایمان بیاورند پس نفع دهد ایشان را ایمان ایشان مگر قوم یونس
چون ایمان آوردند پیش از نازل شدن عذاب گشودیم و برداشتیم از ایشان عذاب خوار کننده را در
زندگانی دنیا و برخوردار گردانیدیم ایشان را تا اجل مقدر ایشان و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است
که از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردند که بچه علت خدا غرق کرد فرعون را و حال آنکه ایمان آورد
بخدا و اقرار کرد بیگانگی او حضرت فرمود از برای آنکه ایمان او در وقتی بود که عذاب را دید و ایمان در وقت
دیدن عذاب مقبول نیست و این حکم حق تعالی است در گذشتگان و آیندگان حق تعالی فرموده است
فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ
إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا یعنی پس چون دیدند عذاب ما را گفتند ایمان آوردیم بخدا بتنهائی
و کافر شدیم بآنها که با خدا شریک میکردیم پس نبود آنکه نفع بخشد بایشان ایمان ایشان
چون دیدند عذاب ما را و فرموده است که روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع نمیدهد
نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کرده باشد در ایمان خود عمل خیری را و همچنین
چون غرق در او دریافت اظهار ایمان کرد پس او را گفتند که الحال ایمان میآوری که فایده ندارد و
پیشتر که فایده داشت ایمان نیاوردی و نافرمانی میکردی و افساد میکردی در زمین بدعوای خدائی
و گمراه کردن مردم و ستم کردن بر بنی اسرائیل و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که البته در زمین امامی و حجتی از خدا میباشد که حلال و حرام خدا را بداند و مردم را بسوی
خدا بخواند و منقطع نمیشود حجت از زمین مگر چهل روز پیش از روز قیامت که حجت از زمین برداشته
میشود و درهای توبه بسته میشود و نفع نمی‌بخشد ایمان کسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد و آن گروه
بدترین خلق خدا خواهند بود و ایشانند آنها که قیامت بر ایشان قایم میشود و در تفسیر امام
علیه السلام مذکور است که اعرابی آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت خبر ده مرا که توبه
تا چه وقت مقبول میشود حضرت فرمود که در توبه مفتوح است از برای فرزند آدم و بسته
نمیشود تا طلوع کند آفتاب از طرف مغرب و بعض آیات رب که پروردگار فرموده است
که ایمان بعد از آن نفع نمیکند اینست که آفتاب از مغرب طلوع کند ششم در بیان
انواع توبه است و اقل مراتب توبه آنست که دانستی که پشیمان شود از گذشته و عزم

کند

کند در عدم فعل در آینده و بالا میرود تا بجائی که در حدیث پیغمبران و صدیقان است چنانکه در نهج البلاغه
روایت کرده است که مردی در حضور حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت استغفر الله حضرت
فرمود مادرت بعزای تو بنشیند میدانی استغفار چیست استغفار درجه علیین است و آن اسمیست
که بر شش معنی اطلاق میشود اول پشیمانی از گذشته است دویم عزم بر آنکه هرگز عود
بآن نکنی سیم آنکه ادا کنی بسوی مخلوقین حقوق ایشان را تا آنکه در وقت مردن پاک باشی و
حق کسی بر ذمه تو نباشد چهارم آنکه قصد کنی بسوی هر فریضه که بر تو واجب بوده و ضایع کرده
حق آن را ادا کنی پنجم آنکه قصد کنی بسوی آن گوشتی که در بدن تو از حرام روییده است آن را
بگدازی بحزن و اندوه تا پوست تو باستخوان بچسبد و گوشت تازه در میان آنها بروید ششم آنکه
اگر بچشانی بجسم خود الم طاعت را بقدری که بآن چشانیده حلاوت معصیت را پس بعد از آن بگوئی استغفر الله
و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که کسی که مقیم است بر گناه و استغفار میکند از آن مانند کسی است که
استهزا کند و کلینی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله فرمود که هر که توبه کند پیش از مرگش بیکسال خدا قبول میکند توبه او را پس فرمود
یکسال بسیار است بسا باشد که توفیق آن نیابد هر که توبه کند پیش از مرگش بیک ماه خدا قبول کند توبه او را
پس فرمود یک ماه بسیار است هر که توبه کند پیش از مرگش بیک هفته خدا توبه او را قبول
کند پس فرمود یک هفته بسیار است هر که توبه کند پیش از مرگش بیک روز خدا توبه او را
قبول کند پس فرمود که یک روز بسیار است هر که توبه کند پیش از آنکه معاینه امور آخرت کند
خدا توبه او را قبول کند و اکثر علما این حدیث را حمل بر نسخ کرده اند و استدلال کرده اند بآنکه نسخ
پیش از فعل جایز است و ممکن است که این اشاره است باختلاف مراتب توبه و بآنکه توبه
کامل آنست که اقلا یکسال پیش از مرگ توبه کند و در یکسال تدارک مافات و اصلاح احوال خود بکند
و اگر از آن میسر نشود یکماه و همچنین تا آنکه در آخر اقل مراتب چیزی توبه را بیان فرموده
در مصباح الشریعه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که توبه ریسمان است که خدا
برای بندگان او آویخته است و وسیله است میان خدا و بنده و مدد عنایت الهیت و نجات بنده
را از مداومت بر توبه که در همه احوال و هر فرقه از بندگان توبه دارند پس توبه پیغمبران از اضطراب

سر و تشویش خاطرات از مرتبهٔ قرب و وصال و توبهٔ اصفیا و برگزیدگان یعنی اوصیا از نفس
کشیدن بغیر راه خدا است و توبهٔ اولیا و دوستان خدا از خطورهای مخالفت و توبهٔ خواص از
مشغول شدن بغیر خالق است و توبهٔ عوام از گناهانست و هر یک از ایشان را معرفتی و علمیست
در اصل توبهٔ ایشان و منتهای اسرار آن و شرحش بطول میانجامد و اقل توبهٔ عوام آنست که باطن خود را
باب حسرت بشوید و پیوسته معترف بجنایات خود باشد و ندامت بر گذشته همیشه داشته باشد
و در بقیهٔ عمر خود خایف و ترسان باشد و گناه خود را صغیر نشمارد که موجب کسل و سستی او گردد و پیوسته
گریان و متأسف باشد بر آنچه فوت شده است از و از طاعت خدا و حبس کند نفس خود را از شهوات
و استغاثه کند بسوی خدا که او را حفظ کند بر وفای بتوبه و نگاه دارد او را از عود بسوی گناهان گذشته
و نفس سرکش خود را جولان در جولان کند در میدان عبادت و آنچه از عبادات از و فوت شده
است قضا کند و مظالم مردم را بایشان رد کند و از مصاحبان بد دوری اختیار کند و شبها را بعبادت
بیدار باشد و روزها بسبب روزه تشنه باشد و پیوسته در فکر عاقبت خود باشد و از خدای عز و علا
یاری بجوید و سؤال کند که او را مستقیم بر جادهٔ حق بدارد در شدت و رخا و ثابت بماند نزد محنت
و بلاها تا آنکه از درجهٔ توابین نیفتد زیرا که توبه موجب پاک شدن از لوث گناهانست و موجب زیادتی
ثواب اعمال او و رفعت درجات اوست حق تعالی میفرماید که خدا دوست میدارد آنها را که بسیار توبه کنند و دوست
میدارد دوری کنندگان را و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که توبه کننده هرگاه اثر
توبه بر او ظاهر نگردد او تایب نیست باید که خصما را راضی کند و نمازها را قضا کند و تواضع و فروتنی
کند در میان خلق و نفس خود را از شهوتها باز دارد و گردن خود را باریک کرده باشد ببسیاری روزه
روزها و رنگ خود را زرد کند بعبادت و بیداری شب و شکم خود را لاغر کند بکم خوردن
طعام و پشت خود را خم کند از ترس آتش جهنم و استخوانهای خود را بگدازد از شوق بهشت
و دلش نرم گردد از ترس ملک موت و پوستش خشک شود بر بدنش از تفکر در اجل بعلت
از توبه و حضرت امیر صلی الله علیه و آله پرسید که میدانید کیست تایب گفتند حضرت فرمود
کسی که توبه کند و خصما را راضی نکند تایب نیست و کسی که توبه کند و عبادت را زیاده نکند تایب
نیست کسی که توبه کند و لباس خود را تغییر ندهد تایب نیست و کسی که توبه کند و مجالس خود را

و کسی که توبه کند و رفیقان خود را تغییر ندهد تایب نیست صح

و طعام

و طعام خود را تغییر ندهد تایب نیست کسی که توبه کند و فرش خود را و بالش خود را تغییر ندهد تایب
نیست کسی که توبه کند و خلق خود را و نیت خود را تغییر ندهد تایب نیست و کسی که توبه کند و دل خود
را گشاده و کف خود را فراخ نکرده است تایب نیست کسی که توبه کند و آرزوهای خود را کوتاه
نکرده است و زبان خود را از لغو نگاه نداشته او تایب نیست کسی که توبه کند و زیاده از قوت خود را
بآخرت نفرستد او تایب نیست هرگاه که بر این خصلتها مستقیم بماند او توبه کار است
و توبهٔ او مقبولست و حق تعالی فرموده است که ای گروهی که ایمان آورده اید توبه کنید بسوی خدا
توبهٔ نصوح و خلاف کرده اند در معنی نصوح از حضرت صادق علیه السلم منقولست که توبهٔ
نصوح آنست که باطن آدمی مثل ظاهر او باشد و بهتر و در روایت دیگر فرموده آنست که توبه
کند و عزم داشته باشد که هرگز مرتکب آن گناه نشود و در روایت دیگر فرموده که آنست
توبه ایست که بعد از آن عود در گناه نکند راوی گفت کدام یک از ما عود نمی کنیم حضرت فرمود
که خدا دوست میدارد از بندگانش کسی را که او را فتنهها عارض شود و گناه کند و بعد از آن توبه
کند و کلینی بسند صحیح از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است که گناهان مؤمن هرگاه
توبه کرد آمرزیده است پس بعد از توبه کار را از سر گیرد و این مخصوص اهل ایمانست
راوی گفت اگر بعد از توبه و استغفار باز عود کرد در گناه و باز توبه کرد چونست فرمود که آیا
که مؤمن پشیمان شود بر گناه خود و استغفار کند از آن گناه و توبه کند خدا توبهٔ او را قبول نمی
کند راوی گفت اگر مکرر گناه کند و توبه کند و استغفار کند باز آمرزیده میشود حضرت فرمود
هر چند عود کند مؤمن با استغفار و توبه خدا عود میکند بر او با آمرزش و خدا آمرزنده و رحیمست
قبول میکند توبه را و عفو میکند از سیئات زنهار که ناامید مکن مؤمنان را از رحمت خدا و بعضی
گفته اند توبهٔ نصوح توبه ایست که صاحبش را نصیحت کند و نگذارد که عود کند بآن گناه و بعضی
گفته اند توبه ایست که دیگران را نصیحت کند که مثل آنرا بعمل آورند و بعضی گفته اند آنست که خالص از
برای خدا باشد و بعضی گفته اند توبه ایست که ریشهٔ خواهش شهوات را از دل زایل
کرده اند و ظلمت گناهها را که در دل بهم رسیده است بنور طاعات و عبادات محو کند زیرا که
اثر گناه محض استحقاق عقابست که بپشیمانی برطرف شود بلکه دل از آن تیره میگردد

عفو میکند و

و روح این کس با ملک زیان رساند و ملائکه رحمت را از اینکس میرانند و آدمی را از رحمات
خاصه سبحانی محروم میگردانند اگر دزدی بخانهٔ درآید مدتها آن خانه را بی معارض متصرف باشد
یا ستمی برای معموری داخل شود و صاحب خانه در خواب باشد یا دشمنی مدت مدیدی
در خانهٔ آبادانی مشغول خرابی باشد بمحض آنکه دزد یا آن ستم یا آن دشمن را از خانه بدر کنند
بکلیه آبادانی بدر نمیآید تا مدتها در مقام اصلاح و تعمیر آنرا بدر نیاید و خرابیها را با صلاح
نیاورد و متاعهای دزدیده را عوض نگیرد بکمالات اولی بر نمیگردد و همچنین دزد و شهوات
نفسانی و دشمنی مانند شیطان و ستمی مانند خواهش گناهان هر گاه سالها در سرای
دل بخرابی باشند و مایهٔ ایمان و اعمال صالحه را بربایند و پیوسته در خرابی بکوشند و صاحب
خانه بیخبر و در خواب غفلت باشد چون بیدار شود و نظر کند خانهٔ بیند خراب و ویران و
اسباب خانه بغارت رفته و ظروف و آلات شکسته و خانهای خالی دیده بمحض آنکه
نادم و پشیمان گردد و تیر و نیزه و شمشیر آه و ناله و استغفار و استغاثه بمیان عقاب
دزد و غارت گر را از خانه بیرون کند و او در بیرون خانه در کمین نشیند و منتهز فرصت
باشد کی این خانه ویران آبادان میگردد ملکه باید مدتها سعی کند و خانه را آبادان
کند و متاعهای دزدیدهٔ اعمال صالحه را عوض بگیرد و تیرگیهای معاصی را از در و دیوار
دل ازاله کند و رخنهای شیطانرا از خزانهٔ ایمان مسدود گرداند تا توفیق شاید بکمالات
اولی تواند بر گردد بلکه بهتر از اول تواند شد نظر کن باحوال انبیاء و مرسلین که پیشوایان دین
اند از برای ارتکاب مکروهی یا ترک اولایی چه قدر گریها کرده اند حضرت آدم علیه السلام
سیصد سال گریست تا آنکه در روی مبارکش دو نهر از آب دیده بهم رسید تا توبه اش
مقبول گردید حضرت داود علیه السلم آنقدر گریست که گیاه از آب دیده اش
میروئید و آه آتشبار میکشید که آن گیاه میسوخت توبه کامل اینست و در این مقام سخن
بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها نیست هفتم در بیان وجوب قبول توبه است
خلافی نیست میان علمای اسلام در آنکه ساقط میشود عقاب بتوبه و خلافست
در آنکه آیا عقلا بر خدا واجبست حتی آنکه اگر بعد از توبه عقاب کند ظلم کرده خواهد بود یا

آنکه

آنکه تفضلی است که حق تعالی بکرم خود کرده است و رحمتی است که نسبت بهمهٔ عباد یا نسبت باین امت کرده
است والحال بمقتضای وعده بر حق تعالی واجبست که عمل بوعدهٔ خود فرماید و معتزله باول قایل شده
اند و اشاعره بثانی قایلند و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و علامهٔ حلی رحمة الله علیهم و اکثر متکلمین
امامیه بقول ثانی قایل شده اند و خواجه نصیر علیه الرحمة در تجرید درین باب توقف کرده است و جزم
باحد طرفین نکرده است و حق آنست که قبول توبه مطلقا واجب نیست و محض فضل خداست بر این امت که
محض ندامت و عزم بر عدم عود گناهان تمام عمر را بیامرزند و در امم سابقه نیز چنین نبوده چنانکه
عجل تا چندین هزار کس از بنی اسرائیل کشته نشدند توبهٔ ایشان مقبول نمیشد و در صحیفهٔ کامله حضرت سید
الساجدین صلوات الله علیه میفرماید که حمد میکنیم خداوندیرا که دلالت کرد ما را بر توبه که نمیشناسیم آنرا مگر از فضل او
اگر نشماریم از فضلهای او مگر این توبه را هر آینه نعمت او نزد ما نیکو خواهد بود و احسان او بسوی ما جلیل خواهد
بود و فضل او بر ما بزرگ خواهد بود و چنین نبوده سنت و طریقهٔ خدا در توبه از برای آنها که پیش از ما بوده اند و از
در دعای دیگر فرموده است یا الهی اگر بگریم بسوی تو تا بیفتد پلکهای چشمان من و انقدر فغان و ناله
کنم که صدای من قطع شود و بایستم بعبادت نزد تو تا پاره پاره شود پاهای من و رکوع کنم از برای تو تا
فقرات پشت من از هم جدا شود و سجده کنم از برای تو تا حدقهای من بیرون آید و خاک زمین را بخورم
در طول عمر خود و آب خاکستر بیاشامم تا آخر روزگار خود و ترا یاد کنم در خلال این احوال تا
زبانم مانده شود پس نظر خود را بلند نکنم بسوی آفاق آسمان از شرم تو مستوجب نشوم باین اعمال
محو یک گناه از گناهان خود را و اگر مرا خواهی آمرزید مرا در وقتی که مستوجب مغفرت تو شوم و عفو
خواهی کرد از من در هنگامی که مستحق عفو تو گردم پس این هرگز واجب نخواهد شد از برای من باستحقاق
و نه اهل آن خواهم شد بسبب وجوب زیرا که جزای من در اول معصیتی که ترا کردم آتش جهنم بود و امثال این
مضامین را دعیه وارده بسیار است هشتم در بیان امور یست که حق تعالی بر آنها مواخذه
نمیفرماید و وعدهٔ عفو از آنها فرموده است و آن چند چیز است اول وسوسه و حدیث
نفس است که اختیاری آدمی نباشد چنانچه کلینی رحمة الله علیه از محمد بن حمران روایت کرده است
که از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلم پرسیدم از وسوسه که
بسیار شود حضرت فرمود که هیچ در آن نیست چون چنین شود بگو لا اله الا الله و بسند حسن

علامه

و نقل کرده اند که تا هفتاد هزار کس
از آن گناه کرده اند از بنی اسرائیل نمردند توبهٔ
ایشان مقبول نمیشد

کالصحیح روایت کرده است که جمیل بن دراج بآنحضرت عرض کرد که در دل من امر عظیمی میافتد حضرت
فرمود بگو لا اله الا الله جمیل گفت هرگاه چنین امری در خاطر من خطور کرد و لا اله الا الله گفتم
برطرف شد و ایضا بسند معتبر از حمران روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که مردی
آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله من منافق شدم حضرت فرمود بخدا سوگند که منافق
نشده اگر منافق شده بودی بنزد من نمیآمدی که اعلام کنی گمان دارم که دشمن حاضر یعنی شیطان
آمده بنزد تو و از تو پرسیده است که کی ترا خلق کرده است تو گفتهٔ که خدا مرا خلق کرده است پس
گفته است که کی خدا را خلق کرده است آن مرد گفت آری بحق خداوندی که ترا بحق فرستاده است چنین
بود حضرت فرمود که شیطان بنزد شما آمد از راه اعمال و گناهان بر شما غالب نشد پس از راه
آمده است که شما را گمراه کند و از راه دین بلغزاند هرگاه این حالت رو دهد خدا را بیگانگی یاد کنید و بسند
حسن کالصحیح از محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السلام همین حدیث را روایت کرده است و در آخر
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود این والله محض ایمانست و ایضا بسند صحیح از علی بن مهزیار
روایت کرده است که شخصی بخدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام نوشت و شکایت کرد از چیزی
که در خاطر او خطور میکند حضرت در جواب نوشتند که اگر خدا خواهد ترا بر حق ثابت میدارد و شیطان را
راهی و استیلایی بتو نمیدهد پس نوشتند که قومی شکایت کردند بسوی رسول خدا از امری چند
که در خاطر ایشان در میآید که اگر باد ایشان را از جای بسیار بلندی بزیر افکند یا ایشان را پاره پاره
کند احب است بسوی ایشان از آنکه تکلم بآن بکنند حضرت فرمود که آیا این حالت را در نفس خود می
یابید گفتند بلی فرمود بحق آن خداوندی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست این صریح و خالص ایمانست پس چون
چنین امری در خاطر شما خطور کند بگوئید آمنا بالله و رسوله و لا حول و لا قوة الا
بالله یعنی ایمان آوردیم بخدا و رسول او و مانعی از معاصی و قوتی بر طاعات نیست مگر بخدا
در آنکه این محض و صریح ایمانست چند وجه گفته‌اند اول آنست که بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که مراد آنست که این خوفی که تو داری که چرا چنین امری در خاطر
تو خطور کرده است و میترسی که هلاک شده باشی از محض ایمانست اگر مؤمن نبودی پروا نمیکردی
از خطور این و بدتر از این در خاطر تو دوم آنکه این از محض ایمانست که این احتمالات

باطله در خاطر میگذرانی که بدلیل و برهان باطل کنی تا در مذهب حق صاحب یقین شوی سیم
آنست که در حدیث سابق گذشت که چون شیطان مایوس شده است از آنکه شما را بکفر
و معاصی بیندازد شما را باین وساوس اذیت میرساند پس سبب این خیالات محض ایمانست و معنی
اول که از امام علیه السلام منقولست بهترین معانیست و در اسم توحید از برای رفع این خیالات چند وجه گفته
اند اول آنکه مبادا در کسی او را این خیالات دریابد پس زبان او بتوحید جاری شود تا آنکه با ایمان
از دنیا برود دوم آنکه نفی میکند آنچه را در خاطر او افتاده است از آنکه آله را اله دیگر باشد
و تصریح میکند بآنکه آلهی بجز او نیست سیم آنکه این کلمهٔ طیبه شیطان را از امر اندوه دفع وسوسهٔ او
از گویندهٔ او میکند و با جهت باین کلمه تلقین میکند مختصر چهارم آنکه افاده این میکند که سلسلهٔ
ممکنات باو منتهی میگردد پس او را موجدی نباشد پنجم آنکه کسی که متصف بجمیع صفات
کمال باشد متصف بمخلوقیت و احتیاج نمیتواند بود دویم معصیتی که آدمی آن را اراده کند و بعمل نیاورد
حق تعالی بفضل خود آنرا عفو میفرماید چنانچه کلینی بسند حسن کالصحیح از حضرت صادق یا باقر
علیهما السلام روایت کرده است که حضرت آدم علیه السلام گفت پروردگارا مسلط گردانیدی بر من شیطان را
و او را مانند خون در بدن من جاری گردانیدی از برای من چیزی قرار ده که از شر او نجات توانم
یافت حق تعالی وحی کرد که ای آدم از برای تو قرار دادم این را که هر که از ذریت تو قصد گناهی بکند
بر او نوشته نمیشود و اگر بعمل آورد یک گناه نوشته میشود و هر که قصد حسنه بکند اگر نکند یک حسنه
برای او نوشته میشود و اگر بعمل آورد ده حسنه برای او نوشته میشود گفت پروردگارا زیاده کن گفت
از برای تو قرار دادم که هر که گناهی بکند و استغفار بکند گناه او را میآمرزم گفت پروردگارا
زیاده کن فرمود که توبه را از برای ایشان مهیا کرده‌ام تا جان بگلو برسد گفت پروردگارا
بس است مرا و بسند کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چهار خصلت حق تعالی مقرر فرموده
است که کسی که با وجود اینها مستحق عذاب الهی شود بسی شقی و محروست و آن خصلتها اینهاست
کسی که قصد کند که حسنه را بعمل آورد و اگر بعمل نیاورد بنیت نیک او یک حسنه خدا برای او مینویسد
و اگر بعمل آورد ده حسنه خدا از برای او مینویسد و اگر قصد کند که گناهی را بعمل آورد
اگر نکند هیچ گناه بر او نوشته نمیشود و اگر بکند هفت ساعت او را مهلت میدهند و ملکی که نویسندهٔ

حسنات است و در جانب راست او است میگوید بملکی که نویسنده سیئات است و در جانب چپ
او است تعجیل مکن در نوشتن شاید بعد از این حسنه بکند که این را محو کند زیرا که حق تعالی میفرماید
بدرستی که حسنات برطرف میکند گناهان را یا شاید استغفاری بکند اگر بگوید استغفر الله
الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة العزیز الحکیم الغفور
الرحیم ذو الجلال والاکرام واتوب الیه بر او گناهی نوشته نمیشود و اگر هفت ساعت
بگذرد و حسنه بعد از آن نکند و استغفار بعمل نیاورد صاحب حسنات بصاحب سیئات میگوید
که بنویس گناه را بر این شقی محروم فوق گوید که شاید مطلق استغفار کافی باشد و خصوص
این استغفار باعتبار آنکه اکمل افراد است مذکور شده باشد و ایضا بسند معتبر از امامزاده عبد الله
روایت کرده است که از پدر بزرگوار خود امام موسی علیه السلم سؤال کرد که دو ملک که در جانب
راست و چپ آدمی میباشند آیا علم بهم میرسانند بفعل بد یا بفعل نیکو که بنده اراده فعل آنها مینماید
حضرت فرمود که بوی کنیف که محل فضلات است و بوی چیزهای خوشبو مثل یکی است گفت نه فرمود
که بنده هرگاه قصد حسنه میکند نفس او خوشبو بیرون میآید ملک دست راست بملک دست چپ میگوید
باش تو را با او کاری نیست کار است قصد حسنه کرد پس اگر آن را بجا آورد زبان او قلم او است و
آب دهان او مداد او است پس از برای او مینویسد و چون قصد گناهی کرد نفسش بدبو بیرون
میآید پس ملک دست چپ بملک دست راست میگوید که باش که قصد گناهی کرد پس اگر آن را بجا آورد
زبان او قلم او است و آب دهانش مداد او است پس بر او مینویسد و بدانکه حق تعالی فرموده است
ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء
ویعذب من یشاء والله علی کل شیء قدیر یعنی اگر ظاهر کنید آنچه در نفسهای
شما است یا پنهان کنید آن را حساب میکند شما را بآن خدا پس میآمرزد از برای هر که میخواهد
و عذاب میکند هر کرا میخواهد و خدا بر همه چیز قادر است و عموم این آیه بحسب ظاهر مخالفت با
احادیثی که در این مطلب و مطلب سابق گذشت زیرا که دلالت میکند بر آنکه هر چه در نفس آدمی
حاصل میشود خدا بآن محاسبه میفرماید و اگر خواهد میآمرزد و اگر خواهد عذاب میکند و این شامل
آن وسوسهها و اراده گناه هست و ممکنست باین روش جمع کنیم که عفو از آنها مخصوص

شیعه است و مراد بمن یشاء شیعه است یعنی از شیعیان عفو میکند و غیر شیعه را مؤاخذه میکند اگرچه
باز موافق قواعد عدلیه خالی از اشکالی نیست زیرا که بعموم شامل خطوراتی هست که اختیاری آدمی
نیست و شیخ طبرسی رحمة الله علیه گفته است که جمعی گفته اند که این آیه منسوخ است بقول حق تعالی
لا یکلف الله نفسا الا وسعها و درین باب حدیث ضعیفی نقل کرده اند و این سخن صحیح
نیست زیرا که تکلیف امری که در وسع و طاقت آدمی نباشد جایز نیست و قبیح است عقلا پس چون
میتواند بود که حق تعالی تکلیف کند و بعد از آن نسخ کند پس باید مراد از آیه چیزی باشد که امر و نهی
بآن متعلق تواند شد از اعتقادات و ارادات و اموری چند که از ما مستور است و اما آنچه داخل در
تکلیف نیست از وسوسهها که بی اختیار آدمی خطور میکند داخل در آیه نیست بدلیل عقل و بگفته
حضرت رسول صلی الله علیه و آله که عفو کرده اند از امت من آنچه فراموش کنند و از آنچه در خاطر
بگذرانند پس گفته است آنچه در خاطر خطور میکند از معاصی خدا بر آن مؤاخذه نمیکند و مؤاخذه
میکند بر آنچه عزم میکند آدمی بر آن و عقد قلب جزم بر آن میکند با آنکه میتواند خود را از آن نگاه دارد و بر آن
از جمله افعال قلب است و خدا جزا میدهد او را بر آن چنانکه جزا میدهد بر افعال جوارح اما جزای
عزم را میدهد نه جزای فعل آن معصیت را که هنوز نکرده است بخلاف عزم بر طاعت که حق تعالی
بر آن عزم جزای اصل طاعت را میدهد همچنانکه در حدیث وارد آمده است که کسی که انتظار نماز
کشد در نماز است یعنی ثواب نماز را دارد مادام که انتظار میکشد و این از لطایف نعمتهای
خدا است بر بندگان تمام شد کلام شیخ طبرسی رحمة الله علیه و از جمله آیاتی که دلالت
میکند بر مؤاخذه بر افعال قلوب قول حق است و لا تقف ما لیس لک به علم ان
السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا یعنی پیروی مکن چیزی را که علم بآن
نداری بدرستی که گوش و چشم و دل همه اینها سؤال کرده میشوند و باز فرموده است که کتمان
مکنید گواهی را و هر که کتمان کند آن را گناهکار است دل او و باز فرموده است که مؤاخذه نمیکند
شما را خدا بسوگندهای لغو که بر زبان شما جاری شود و لیکن مؤاخذه میکند شما را بر آنچه عقد دل
بر آن کرده اید و در جای دیگر فرموده است و لیکن مؤاخذه میکند شما را بآنچه کسب کرده
است دلهای شما پس از این آیات و امثال اینها معلوم میشود که بر فعل دلها مؤاخذه میباشد

وباز فرموده است وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ وتقوی را
بدل نسبت داده است واز حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده اند که اشاره بدل
نموده فرمود تقوی وپرهیزکاری در اینجاست وحق تعالی تهدید فرموده است آنهارا که دوست
میدارند که امور قبیحه فاش شود در مؤمنان ومحبت کار دلست وایضا کفر وشرک وحسد وبغض
وکینه وامثال اینها که وعید عذاب وعقاب بر آنها شده است از افعال قلوبست پس چون
میتواند بود که مؤاخذه بر آنها نبوده باشد ووجوه بسیار در جمع میان آیات واخبار گفته اند
تحقیق آنست که افعال قلوب بر چند قسم است اول آنست که محض خطور ببال
وآدمی را در آن اختیاری نباشد وآن قسم اولست که مذکور شد وخلافی نیست در آنکه بر آن عقابی
مترتب نمیشود ومحل تکلیف نیست دوم شهوت وخواهش معصیت است
بدون آنکه اراده با آن ضم شود وغالب اوقات آن نیز نسبت بعامه خلق اختیاری نیست مثل
آنکه تخیل زنا یا لواطه میکند وبی اختیار خواهشی در نفس او بهم میرسد اما اراده فعل آن ندارد یا نظر
میکند بپسر مقبولی بدون قصد وعاشق او میشود اما اراده معصیتی ندارد این نیز اختیاری
نیست ومحل تکلیف نیست لهذا وارد شده است که نظر اول از برای تست یعنی اگر بدون اختیار
نظرش بر چیزی بیفتد ونظر ثانی بر تست یعنی بار دیگر از روی تفحص وشهوت نظر کند یا آنکه نظر را
از روی خواهش مستمر دارد واگر مبداء عشق اختیاری باشد دور نیست که معاقب باشد هرچند
در آخر بی اختیار باشد چنانچه در حدیث وارد شده است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال
کردند از عشق حضرت فرمود که دلی چند اند که از یاد خدا خالی شده اند حق تعالی محبت غیر خود را بآنها
چشانیده است سیم آنست که بعد از تصور معصیت وحصول شهوت طلب [illegible]
بشهوات وغفلت از عقوبات نفع عاجلی در آن فعل تصور میکند وحکم میکند که باید آن فعل بعمل آید
پس اراده در نفس حادث میشود وقوی میشود تا بحد عزم میرسد وحیا وخوف دنیوی مانع
او از فعل نمیگردد وحصول عزم گاه هست بعد از تردّدات وتفکرات بسیار میباشد وبعد از تصمیم
ومجزوم کردیدن اراده باز ممکن است که فعل بعمل نیاید یا آنکه بعد از عزم پشیمان شود یا غافل شود
یا عایقی بهم رسد که آن فعل بر او متعذر شود پس بر اصحاب تصور معصیت وحصول شهوت ومیل

نفس

نفس که اختیاری نیست عقابی نمیباشد واما حکم عقل ظاهر اخبار آنست که بر آن نیز عقابی نیست
وبعضی گفته اند اگر باختیار باشد معاقب است واگر بدون اختیار باشد معاقب نیست واگر اراده و
عزم بر فعل حاصل شود وفعل بعمل نیاورد از برای عایقی ومانعی باز ظاهر اخبار بسیار آنست که
او را مؤاخذه بر عزم نیست وبعضی از علما تفصیل قائل شده اند که اگر از برای ترس خدا وعقوبت روز
جزا ترک فعل کند ونادم شود از آن قصدی که کرده بود حسنه از برای او نوشته میشود وآن حسنه مکفر سیئه
عزم بر فعل است واگر ترک آن فعل از برای عایق دیگر باشد واز ترس خدا نباشد یک گناه بر او نوشته
میشود وبعضی از متکلمین امامیه بمتابعت ایشان که عامه اند استدلال کرده اند بروایتی که از حضرت
رسول صلی الله علیه وآله منقولست که چون بنده اراده معصیت کند ملائکه گویند پروردگارا این بنده تو
میخواهد گناهی بکند حق تعالی فرماید اگر سیئه را بعمل آورد بر او بنویسید بمثل آن واگر ترک کند حسنه
بنویسید زیرا که ترک کرده است مرا از برای من وایضا از آنحضرت روایت کرده اند که محشور نمیشوند مردم مگر
بر نیات خود وگفته اند ما میدانیم که کسی که در شب عزم کند که در صبح مسلمانی را بکشد یا زنا
بکند ودر آن شب بمیرد مصر بر گناه مرده است وبر نیت خود محشور میشود ودلیل قاطع در این باب آنست که
حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده که هرگاه دو مسلمان شمشیر بر یکدیگر بکشند قاتل ومقتول هر دو در آتشند
گفتند یا رسول الله مقتول چرا در جهنم است فرمود برای آنکه اراده قتل دیگری کرده است مؤلف گوید که این
اخبار از طرق عامه وارد شده است ومعارضه با آن اخبار معتبره نمیکنند وبتقدیر تسلیم در حدیث
اول ممکنست که نوشتن حسنه موقوف باشد بر آنکه از برای خدا باشد واگر از برای خدا نباشد نه سیئه
نوشته شود ونه حسنه وحدیث دوم مجملست وصریح نیست وشاید که گفته است اول مخصوص
ومنویات وحدیث سیم ممکن است که مراد اراده با آن افعال باشد از شمشیر کشیدن
ودر برابر او ایستادن ومعین او بر قتل خود شدن وآنها که قائل شده اند که معاقب میشود میگویند
بر سیئه عزم معاقب میشوند نه بر اصل فعل پس اگر بعمل آورد سیئه دیگر بر اصل فعل مترتب میشود چهارم
افعال قلوبست از عقاید باطله وشک در اصول عقاید ودر آن شکی نیست که بآنها معاقب است
پنجم اخلاق ذمیمه است مانند حقد وحسد وعداوت مؤمنان وسوء ظن بایشان وامثال
اینها واکثر انبیا را معصیت میدانند هرچند اظهار نکنند وبسیاری از اخبار دلالت میکند بر آنکه اظهار

اینها معصیت نابخشوده است نه اصل اینها و این ابنا است لشریعت سمحه سهله و عدم حرج در دین و
ظاهرش آنست که عدم مؤاخذه بر اراده معصیت مخصوص مؤمنان باشد پس منافات ندارد با
حدیثی که وارد شده است که اهل جهنم برای این در جهنم مخلد اند که نیت ایشان در دنیا این بوده است
که اگر مخلد در دنیا باشند همیشه کافر باشند و معصیت خدا کنند و جوابهای دیگر نیز میتوان گفت
و یکی آنکه کلام اکثر فقها و متکلمین آنست که اراده معصیت و عزم بر آن حرام است اما حق تعالی
بفضل خود بخشیده است و وعده مغفرت نموده است **چنانکه** صغیره معصیت است و بنا بر اجتناب
کبایر حق تعالی آنها را میآمرزد پس آنچه خواجه نصیر رحمة الله علیه در تجرید گفته است که اراده
قبیح قبیح است منافات با عفو ندارد و در کلام **ابو الصلاح** علیه الرحمه نیز مثل این گذشت و
سید مرتضی رضی الله عنه در تاویل قول حق تعالی **اذ همت طائفتان منکم ان
تفشلا والله ولیهما** گفته است که مراد آنست که فشل و جبن بخاطر ایشان خطور کرد
نه آنکه عزم بر آن کردند بعد از آن گفته است اراده معصیت و عزم بر آن معصیت است **و جمعی**
تجاوز از حد کرده اند حتی آنکه گفته اند عزم بر کبیره کبیره است و عزم بر کفر کفر است **و شیخ جلیل**
قدس سره در قواعد گفته است تاثیر میکند نیت معصیت عقابی را و نه مذمتی را مادام که ترتیب آن
نشود و آن از جمله چیزهاییست که ثابت شده است در اخبار که حق تعالی عفو از آنها کرده است
گفته است اگر نیت معصیت بکند و مرتکب شود امری را که معصیت میداند **پس خلاف** فش بر او ظاهر
شود اما این نیت اثر میکند محل نظر است از این جهت که مصادف معصیت نشده است پس بهتر
آنست که نیت معصیت کرده باشد و بس و بر نیت معصیت بدون فعل آن مؤاخذه نیست و از
این جهت که دلالت میکند بر آنکه هتک حرمت شریعت کرده است و جرات بر معاصی نموده
است **و حاصل آنکه** بعضی از اصحاب ما گفته اند که اگر مباحی را بیاشامد بخیال آشامیدن شراب
مسکر و شبیه بآن فعل حرامی کرده خواهد بود و شاید از برای محض نیت نباشد بلکه با انضمام فعل
جوارح و فعل داشته باشد و چند امر دیگر است که محل نظر است **اول** آنکه زن بیگانه ای
خود را در خانه دیگری بیابد و گمان کند که زن اجنبیه است و با او جماع کند بعد از آن معلوم
شود که زوجه یا امه او بوده است **دویم** آنست که زوجه خود را وطی کند و گمان

کند که حایض است پس ظاهر شود که طاهر است **سیم** آنکه طعامی را از دست دیگری بستاند و
که ملک او است و بجبر بگیرد و بخورد پس ظاهر شود که ملک او بوده است **چهارم** آنکه گوسفندی
را ذبح کند بقصد عدوان و ظاهر شود که ملک او بوده است **پنجم** آنکه شخصی را بکشد و گمان کند
که معصوم الدم است پس ظاهر شود که معصوم الدم است پس ظاهر شود که کشتنش جایز بوده است
اینجا کلام شهید رحمه الله است و شیخ بهاء الدین رحمة الله علیه گفته است که بعضی از جمله این صور
شمرده اند آنرا که نماز کند در جامه بگمان آنکه حریر است یا مغصوب است و عالم بحکم باشد که نماز در آن
باطل است پس بعد از نماز معلوم شود که ممزوج و غیر مغصوب است یا مباح است و تردد کرده است در
آنکه نمازش باطلست یا صحیح بلی صحت نمازش در کسی میتواند بود که نهی در عبادات را مستلزم فساد نداند
ششم در بیان سایر اموریست که حق تعالی بر آنها مؤاخذه نمیفرماید بسندهای بسیار
و معتبر از طرق عامه و خاصه از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقولست که حق تعالی برداشته است
از امت من نه چیز را **اول** خطا یعنی امری که بی اختیار و بغفلت از و صادر شود مثل آنکه
اراده کرد که تیری بجانب آهویی بیندازد و بر آدمی خورد و او را کشت یا مجروح کرد و خطای
که مفتی در مسئله یا حاکم شرع در حکمی بکند و بذل جهد خود را در آن کرده باشد و تقصیری نکرده باشد یا
خطایی که طبیب در معالجه بیمار بکند و تقصیری در آن نکرده باشد در اینها گناهی بر فاعل اینها نیست
اما فواید دنیوی در بعضی هست و در اول دیت لازم میشود بر عاقله **و همچنین**
اگر در خواب کسی را بکشد گناهی بر او نیست بلکه دیت لازم میشود در مال او یا بر عاقله او
و خطای حاکم بر بیت المال است بنابر مشهور **و در طبیب** بعضی گفته اند مطلقا
دیات در مال خود و بعضی گفته اند اگر آن کسی که معالجه آن میکند ابرای ذمه او کند
ضمان از او ساقط میشود **دویم** فراموشی است یعنی عقابی نیست بر کسی که از روی
فراموشی گناهی کند یا ترک واجبی بکند و هر چند اگر ترک رکنی کند در نماز از روی فراموشی
اعاده نماز باید کرد و در ترک بعضی از افعال یا فعل بعضی سجده سهو لازم شود **سیم**
آنچه نداند و ظاهرش آنست که جاهل مطلقا معذور باشد و آیات و اخبار بسیار
بر این دلالت دارد و در بسیاری از موارد باین استدلال میتوان کرد خواه جاهل بمسئله

یا صحیح است و اولی آنست که گزارده نیست و درانکه نمازش باطل است

و جاهلی

باشد یا جهل مورد حکم اما اکثر علما در موارد خاصه بان قایل شده اند مثل نماز کسی که جاهل باشد بنجاست
جامه یا بدن یا موضع سجود که مشهور آنست که اعاده نماز در وقت و در خارج وقت بر او
واجب نیست و همچنین کسی که جاهل باشد بغصبیت مکان یا جامه که در آن نماز کند یا کسی که جاهل
باشد بوجوب جهر و اخفات و در موضع آنها ترک کند و نکاح در عده چنانچه سابقا مذکور شده و امثال آنها
که در مواضع متفرقه ذکر کرده اند و اگر مراد عدم مواخذه و عقاب باشد اگر تقصیر در تفحص نکرده باشد ظاهر
عمومست در جمیع احکام و ادله عقلیه بسیار برین دلالت دارد **چهارم** چیزی چند که طاقت
آن نداشته باشند چنانچه حق تعالی فرموده است ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به یعنی ای
پروردگار ما بار مکن بر ما چیزی را که طاقت نیست ما را بآن بعضی گفته اند مراد تکلیف ما لا یطاق است
و هرچند بر خدا قبیح و محالست که از حق تعالی واقع شود ممکنست دعا کردن بر سبیل تعبد
بعضی گفته اند مراد عذابها و عقوبتها است که بر امم سابقه نازل میشد و حق تعالی ببرکت حضرت رسالت
از این امت برداشته است و اظهر آنست که مراد تکالیف شاقه است که در امم سابقه بوده
این امت حق تعالی تخفیف داده و آسان گردانیده است و در این حدیث ظاهر این معنی مراد
باشد **پنجم** چیزی که مضطر شده باشند بآن خواه اضطرار از جانب خدا باشد مثل خوردن
میته در وقتی که خوف هلاک باشد و آشامیدن آب نجس در حال اضطرار و آشامیدن شراب در وقتی
که لقمه در گلویش بند شده باشد و مایعی دیگر حاضر نباشد و تداوی بحرام در وقتی که دوا منحصر در آن
باشد بنابر مشهور میان علما و اخبار بسیار وارد شده است بر عدم جواز تداوی بحرام خصوصا
شراب حتی بچشم کشیدن آن و در حدیث وارد شده است که هر که میلی از مسکر بچشم بکشد حق تعالی
میلی از آتش بچشم او بکشد و در اخبار بسیار وارد شده است که حق تعالی در هیچ حرامی دوا و شفا
قرار نداده و بعضی از علما تداوی بمسکر را مطلقا جایز نمیدانند بلکه سایر محرمات را و اشهر جواز است
خواه از جهت دفع مرض باشد یا از فعل غیر او مانند کسی که جراحتی بر خود وارد سازد یا دیگری او را مجروح
کرده باشد در ماه رمضان و مضطر شود بسوی افطار و علما گفته اند که باغی و عادی را جایز نیست
خوردن میته در وقت ضرورت بلکه سایر محرمات زیرا که حق تعالی فرموده است فمن اضطر
غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیه یعنی هر که مضطر شود و باغی و عادی نباشد پس گناهی

نیست

نیست بر او و در معنی باغی و عادی خلافست و در بعضی از روایات وارد شده است که باغی آنست
که خروج بر امام کند و عادی کسی است که براه زنی رود و بر اینها میته حلال نمیشود و در روایت دیگر وارد
شده است که باغی طالب صیدست و عادی دزد است اگر اینها مضطر شوند بر اینها میته حلال
نمیشود و قصر نماز نمیتوانند کرد و در حدیث دیگر وارد شده است که باغی کسی است که برای لهو و بازی بشکار
میرود نه از برای نفقه عیال و عادی دزد است اکثر گفته اند که بقدر سد رمق میخورد نه انقدر که سیر شود
ششم چیزیست که او را بر آن اکراه کنند و در احکام تقیه گذشت چیزهایی که باکراه حلال میشود **هفتم**
طیره است و آن عبارتست از تاثر نفس از فالهای بد مثل آنکه در میان عرب تطیر میکرده اند در وقتی که بسوی
سفری میرفتند مرغی یا شکاری که از جانب راست او پیدا شود بفال خوب میگرفتند اگر از جانب چپ
بدم تیره ایشان بیاید و در میان عجم نیز شایع است که اگر بسوی سفری یا مقصدی روند یا عطسه یا
باکسی بر سر راه خود بیند بفال بد میدانند و آنچه در این حدیث وارد شده است که طیره در این امت
نمیباشد چند احتمال دارد **اول** آنکه مراد رفع مواخذه و عقاب باشد یعنی اگر کسی را چنین
امری بخاطر رسد چون اختیاری نیست و نمیشود که نفس از آن متاثر نشود حق تعالی بر آن مواخذه
نمینماید و کفاره اش آنست که توکل کند بر خدا و امضا آن بکند چنانچه در حدیث وارد شده است که
چون تطیر کنی بکن و اعتنا مکن **دوم** آنکه مراد رفع تاثیر آنست از این امت ببرکت آنچه
بایشان رسیده است از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم از عدم اعتنا
بآن و توکل بر خدا و ادعیه و اذکاری که روایت کرده اند برای دفع ضرر آن ابدا **سیم** آنکه مراد رفع
آن منع از آن باشد و عدم جواز آن چنانچه صاحب نهایه و اکثر عامه فهمیده اند و این معنی از این حدیث
بسیار بعیدست و معنی اول و احادیث در باب تاثیر طیره مختلف است و مقتضای جمع میان آنها
آنست که اگر توکل آدمی ضعیف باشد و نفس از آن متاثر شود ممکنست تاثیری بکند و اگر توکل اش
بر خدا قوی باشد و اعتنا بشان او نکند اثر نمیکند **هشتم** وسوسه در تفکر در خلق است و در حدیث
معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که سه چیزست که نجات نیافته است از آنها پیغمبری
پس هر که لست تا از او است تفکر در وسوسه در خلق و طیره و حسد مگر آنکه مومن بکار نمیفرماید حسد خود را
و بر هر تقدیر این فقره نیز چند احتمال دارد **اول** آنکه مراد وسوسه های شیطان باشد که حادث میشود

آن باشد ه

اظهر است ه

[illegible] کردن با ایشان بسبب آنچه مشاهده میشود از افعال و احوال
[illegible] تغییر باید زیرا که دفع آن از نفس غالبا ممکن نیست لیکن واجبست
بر [illegible] عمل بموجب آن نکند یا آنکه قدح کند در ایشان و در شهادت ایشان
بکند و در احادیث [illegible] وارد شده است که هرگاه ظن و گمان کنی تحقیق مکن و جزم مکن و در حدیث دیگر وارد
شده است که زنهار حذر کنید از گمان بردن بد بدرستی که ظن بد بردن دروغ ترین سخنهاست **دویم** آنست
که مراد تفکر در وساوسی باشد که حادث میشود در نفس در مبداء خلق اشیا و آنکه خدا را کی آفریده
است و کی ایجاد کرده است و در کتابت و مثل اینها از اموری که اگر تکلم کند با آنها موجب کفر و
شرک خواهد بود چنانکه در وسوسه گذشت **سیم** آنکه مراد تفکر کردن باشد در قضا و خلق اعمال عباد
و حکمت در خلق بعضی از شرور در عالم مانند خلق ابلیس و موذیات و تمکین اشرار بر اضرار اخیار و خلق
کفار و خلق جهنم و مخلد بودن کفار در آن و مثل اینها از اموری که کم کسی از اینها خالی میباشد و اینها همه معفو
است هرگاه مستقر نگردد در نفس و بسبب آن شکی در عدل و حکمت حق تعالی بهم نرسد و کذا قال
ابن بابویه این تتمه است ما لم ینطق لسانه یعنی مادام که تکلم نکند بلب و در اینمقام معنی اول
ظاهرتر مینماید **هشتم** حسد است مادام که ظاهر نکند بزبان یا بدست و از بعضی حدیث ظاهر
میشود که حسدی که اظهار نکند داخل معاصی نیست یا معفو است و این خلاف مشهور است اما بوسعت
رحمت الهی انسب است زیرا که کم کسی است که خود را از این خالی تواند کرد و این تکلیف نسبت باکثر
خلق موجب حرج است و ممکن است که مادام که اظهار نکند متعلق بوسوسه و طیره نیز باشد چنانکه
دانستی و اکثر اینها بنابر اکثر معانی چون بر حق تعالی قبیحست و صدورش از او محال است شاید مراد
اختصاص مجموع این خصال باشد باین امت پس منافات ندارد با آنکه بعضی مشترک باشد میان
این امت و سایر امم والله یعلم و احادیث بسیار وارد شده است که هرگاه امری
که از جانب خدا باشد بما و آورده شود خدا اولی است بقبول عذر و تا امر را از برای بندگان بیان
نفرماید و در آن باب حجت بر ایشان تمام نکند بر ترک آن ایشان را عذاب نمیکند و ایضا
اخبار بسیار وارد شده است که حق تعالی برداشته است قلم تکلیف را از کودک تا محتلم شود
و از دیوانه تا عاقل شود و از کسی که در خواب باشد و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت رسول

کافی ص

نامید از نمو دم

صلی

صلی الله علیه و آله روایت کرده است که حق تعالی وحی میکند بحافظان کرام که کاتبان اعمال عباد
اند منویسید گناهی بر بنده مومن در وقت دلتنگی و ضجرت و در کافی روایت کرده است بسند حسن
کالصحیح از علی ابن عطیه که گفت در خدمت حضرت صادق علیه السلم بودم مردی از آنحضرت سوال
کرد از شخصی که از او امری صادر میشود در حد غضب آیا مواخذه میکند خدا او را بآن حضرت فرمود خدا از آن
کریمترست که او را از جا بدر آورد و او را مواخذه نماید و ابن بابویه رحمة الله علیه در رساله اعتقادات
گفته است که اعتقاد ما در تکلیف آنست که الله تعالی تکلیف نکرده است بندگان خود را مگر کمتر از
طاقت و آنند چنانچه فرموده است لا یکلف الله نفسا الا وسعها یعنی تکلیف نکرده الله
نفسی را مگر بقدر وسع و آسانی او و وسع کمتر از طاقت است و حضرت صادق علیه السلم فرموده که بخدا
سوگند که خدا تکلیف نکرده است بندگان را مگر کمتر از آنچه طاقت دارند زیرا که تکلیف کرده است ایشان را
در سالی سی روز روزه و تکلیف کرده است ایشان را در هر روز دویست و هم [illegible] و تکلیف کرده
است ایشان را در تمام عمر بیک حج و ایشان طاقت زیاده از اینها همه دارند **خاتمه** در بیان
خاتمه احوال عالم است بعد از انقضای امر قیامت ابن بابویه و عیاشی از محمد بن مسلم روایت کرده
اند از امام محمد باقر علیه السلم که گفت بتحقیق که خدای عزوجل خلق کرده است در زمین از روزی
که زمین را خلق کرده است هفت عالم که ایشان از فرزندان آدم نیستند خلق کرد ایشان را از ادیم
ارض یعنی از روی زمین پس ساکن کرد ایشان را در زمین یکی بعد از دیگری با عالم خود پس خلق کرد
خدا این بشر را و خلق کرد ذریت او را از او و بخدا خالی نبوده است بهشت از ارواح مومنان
از روزی که حق تعالی بهشت را خلق کرده است و خالی نبوده است جهنم از ارواح کافران و
عاصیان از روزی که جهنم را خلق کرده است شاید گمان کنید که چون روز قیامت شود و حق تعالی
بدنهای اهل بهشت را با ارواح ایشان ببهشت در آورد و بدنهای اهل جهنم را با ارواح ایشان
در جهنم ساکن کرداند خدا را کسی نخواهد بود که عبادت کند در بلاد او و خلقی نخواهد آفرید که او را عبادت
کنند و اعتقاد بیگانگی او بکنند و تعظیم او نمایند چنین نیست بلکه خلق دیگر خواهد آفرید که او را
بیگانگی عبادت کنند و زمین دیگر خواهد آفرید که ایشان را بر آن دارد و آسمان دیگر خواهد آفرید
که بر ایشان سایه بیفکند آیا نشنیده که حق تعالی فرموده است روزی که بدل شود زمین بغیر زمین و

در هر روز و هر شب پنج نماز و تکلیف کرده است ایشان را

شوند آسمانها و فرشته نبوده است الا اینکه شدیم و نزدیک آمدیم از خلق اول بلکه ایشان در شبهه
و شک دارند در خلق تازه و مراد این خلق است که بعد از قیامت خواهد شد و ابن بابویه در خصال به سند معتبر
از آن حضرت روایت کرده است که در تفسیر این آیه فرمود که چون حق تعالی فانی میگرداند این خلق
و این عالم را و ساکن میگرداند اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم تازه میکند عالمی را غیر
این عالم و خلقی تازه ایجاد میکند از غیر نر و ماده که او را بیگانگی پرستند و از برای ایشان
خلق میکند زمینی را غیر این زمین که ایشان را بر روی آن باشند و آسمانی غیر این آسمان که بر بالای
ایشان سایه افکند شاید گمان کنی که خدا همین یک عالم را آفریده است و خلقی غیر شما نیافریده است
که نور [illegible] بدانکه این اجمالی بود از احوال [illegible] اکابر محدثین در کتب معتبره ایراد کرده اند
و متکلمین امامیه متعرض این مطلب نشده اند و اثبات نشده اند و منافات با ادله عقلیه
و اصول قطعیه ندارد اما بتواتر نرسیده است که موجب جزم و قطع باشد و اخبار بسیار وارد
شده است که امور غریبه و احادیث عجیبه که از ما بشما برسد و عقل شما از قبول آنها امتناع کند پس
رد مکنید و تکذیب قائل آنها مکنید و علم آنرا بما رد کنید پس انکار اینها نمیکنیم و جزم
نمیکنیم و در هر یک تجویز و احتمال میکنیم تمام شد رساله الحق الیقین بتأیید رب العالمین
در آخر شهر شعبان المعظم سال [illegible] و صلی [illegible] بحضرت مقدسه و خوض در سبیل
استعجال [illegible] از اشتغال [illegible] فلتمس از ناظران [illegible]
که [illegible] اغماض [illegible] اصول [illegible]
اما [illegible] اساس [illegible] و اگر [illegible] اغراض [illegible]
اند و اصول حکما [illegible] سست [illegible]
برداشته اند [illegible] رساله الحق [illegible] شکر [illegible] بکفران [illegible] انکار داشته اند
و گاهی بطلب غفران [illegible] دعای خیر نمایند و الحمد لله اولا و آخرا
والصلوة علی سید المرسلین محمد و عترته
الاکرمین و لعنة الله علی اعدائهم
اجمعین

بلکه گمان کنی [illegible] هزار هزار عالم و هزار هزار آدم [illegible] است

قد تم الرسالة المذكورة الشريفة من مؤلفات افضل المتأخرين مولانا محمد باقر المجلسي رحمة الله عليه
على يد الفقير الحقير اقل الخليقة بل اللاشيء في الحقيقة [illegible] ابن محمد حسين الكلبايكاني غفر الله له
ولوالديه وفي [illegible] بحسب الفرموده الموفق الصالح الكامل [illegible] البيت [illegible]
المقام حاجي محمد علي حفظه الله تعالى [illegible] اوقات [illegible] وحشره الله تعالى
في الآخرة مع الائمة الطاهرين المعصومين محمد وآله الطيبين آمين يا رب العالمين
[illegible] الجناب المستكتب والكاتب عند قراءتها بالدعاء
وطلب المغفرة قضى الله جميع حاجته
وغفر الله تعالى
له ولوالديه
بالنبي وآله

١١٢٢

